

تاریخ ماد



ا. م. نیپاکونوف

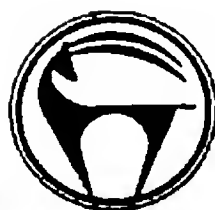
ترجمہ: کریم کشاور

مجموعه ایران شناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

تاریخ ماد

تالیف
۱. ۴. دیاگو زورف

ترجمه
کریم کشاورز



نگاره ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۴۵



منظور از انتشار مجموعه ایران شناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که بزبانی غیر از زبان فارسی درباره ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان، شامل سفرنامه سیاحانی که انری سودمند درباره ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را باز نموده‌اند خواهد بود. امید میرود که انتشار اینگونه آثار استفاده از تحقیقات ایران‌شناسان را آسان‌تر کند و موجب توسعه آشنایی با تاریخ و فرهنگ و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد . ا . ی .

فهرست مطالب

| | |
|------|--|
| صفحه | |
| ۱۵ | مقدمه مترجم |
| ۱ | سخنی از مؤلف |
| ۱۱ | مقدمه‌ای برای بررسی تاریخ ماد |
| ۱۱ | ۱- منابع مستند و نقلی |
| ۶۲ | ۲- اوستا |
| ۷۴ | ۳- زبان از نظر منبع تاریخی |
| ۹۳ | ۴- مطالعه تاریخ ماد در دانش کنونی |
| ۱۰۷ | ۵- شرایط جغرافیایی |
| | فصل اول : عهد جماعت بدوی در سرزمین ماد |
| ۱۲۶ | ۱- عصر حجر و حجر و مس (انثولیت) |
| | ۲- ساکنان باستانی ماد غربی در هزاره سوم قبل از میلاد ، |
| ۱۳۱ | هوریان و عیلامیان |
| ۱۳۴ | ۳- لولوبیان |
| ۱۳۸ | ۴- کوتیان |
| ۱۵۹ | ۵- ساکنان ماد غربی در هزاره دوم قبل از میلاد ، کاسیتها |

- ۶ - لشکرکشی آشوریان و عیلامیان در هزاره دوم قبل از میلاد ۱۷۵
۷ - ترکیب نژادی مردم ماد در حدود هزار سال قبل از میلاد ۱۷۸

فصل دوم : دوره قوام سازمان بندداری در سرزمین ماد

- ۱ - ماننا و اتحادیه قبایل ماد ۱۸۵
۲ - نخستین دوره تهاجم آشور ۱۹۸
۳ - تهاجم اورارتو ۲۱۵
۴ - دولت «ماننا» و سازمان آن ۲۱۹
۵ - آغاز پیدایش دولت در سرزمین اتحادیه ماد ۲۲۳
۶ - دوره دوم تجاوز آشور : تیگلاتپالاسار سوم ۲۴۵
۷ - نیرو گرفتن ماننا و جنگهای سارگون دود آشوری ۲۵۸
۸ - ساکنان ماد در حدود هفتصد سال قبل از میلاد ۲۸۱

فصل سوم : «ماننا» و پادشاهی اسکیتها - سکاها

- ۱ - قیام «کشریتی» و پیدایش پادشاهی ماد ۲۸۵
۲ - اسکیتها در آسیای مقدم ۳۰۱
۳ - وضع سیاسی «ماننا» و ماد بعد از سال ۷۰۰ ق.م. ۳۱۸
۴ - جریان قیام کشریتی در ماد ۳۳۰
۵ - تأسیس پادشاهی مستقل ماد ۳۳۸
۶ - ماد و ماننا و پادشاهی اسکیت بعد از قیام ۳۴۶
۷ - فرمانروایی مطلق و موقت اسکیتها ۳۵۳

فصل چهارم : پیدایش امپراطوری بزرگ ماد و سقوط آشور

- ۱ - ماد و آشور در پایان قرن هفتم قبل از میلاد ۳۶۲
۲ - جنگ بابل و ماد علیه آشور (تاسقوط آشور) ۳۶۷
۳ - سقوط نینوا و پایان امپراطوری آشور ۳۷۶
۴ - ماد پس از تقسیم امپراطوری آشور ۳۸۹

فصل پنجم : جامعه و دولت امپراطوری ماد

- ۳۹۷ ۱- جامعه
۴۱۴ ۲- دولت و تقسیمات اداری

فصل ششم : معتقدات و فرهنگ امپراطوری ماد

- ۴۴۷ ۱- اطلاعاتی چند درباره فرهنگ مادی ماد
۴۵۱ ۲- مشکل خط و کتابت مادی
۴۵۵ ۳- کیش مادیها ؛ مغان
۴۶۸ ۴- مشکل اوستا و ماد
۴۹۶ ۵- هنر مادی

فصل هفتم : ماد در تحت حکومت امپراطوری هخامنشیان

- ۵۰۹ ۱- تصرف پادشاهی ماد توسط کوروش دوم پارسی
۵۲۱ ۲- کودتای گئوماتا
۵۳۳ ۳- قیام فرورتیش و دیگر قیامهایی که علیه هخامنشیان وقوع یافت
۵۴۲ ۴- انقراض امپراطوری هخامنشی و تأسیس دولت ماد آتروپاتن

تعلیقات و حواشی

- ۵۵۷
۵۵۹ حواشی مقدمه
۶۰۰ فصل اول
۶۲۰ فصل دوم
۶۷۱ فصل سوم
۷۰۷ فصل چهارم
۷۲۳ فصل پنجم
۷۳۹ فصل ششم
۷۶۱ فصل هفتم
۷۸۵ فهرستها

فهرست تصاویرها

- ۱ - نمونه متن شومری به خط میخی مربوط به پایان هزاره سوم ق.م. ۶۵
- ۲ - نمونه متن تاریخی آشوری به خط میخی ، بخشی از منشور گالین
یاسالنامدهای پادشاه سیناخریب ، قرن هفتم ق. م. ۶۵
- ۳ - نمونه نسخه خطی يك كتاب يونانی ، برگي از نسخه خطی قرن
پنجم میلادی ۶۵
- ۴ - سندی از نسا ، پارت ، قرن اول ق.م. نمونه متن پارتی که
به خط آرامی نوشته شده ۶۶
- ۵ - نمونه متن اوستا ، قطعه‌ای از نسخه خطی ۶۹
- ۶ - ظرف منقوش از تپه گیان «ماده» هزاره دوم ق.م. ۱۳۰
- ۷ - ظرف منقوش از تپه سیلک ، هزاره سوم ق.م. ۱۳۰
- ۸ - يك سند اقتصادی عیلامی (صورتحساب) از تپه سیلک (پارتکنه -
ماد جنوبی) پایان هزاره سوم ق.م. ۱۳۶
- ۹ - گرتة نقش برجسته برصخره - از آنوبانی‌نی پادشاه لولوبیان ،
نیمه دوم هزاره سوم ق.م. ۱۳۷
- ۱۰ - مجسمه سر - تصویر از پادشاه کوتیان ۱۴۸
- ۱۱ - مجسمه سر - از مفرغ - بسیار کهن ، مکشوف از سلماس ۱۵۹
- ۱۲ - نقش برجسته «لی شیر - پیر عینی» ۱۵۵
- ۱۳ - اثاثیه درون گوری در تپه سیلک ۱۵۹
- ۱۴ - نمونه نقش مهر استوانه دوران کاسیان ۱۶۶
- ۱۵ - بخشی از زینت سنجاقی مفرغی (?) از لرستان ۱۷۰
- ۱۶ - مصنوعات مفرغی از لرستان ۱۷۲

- ۱۷۳ - نقش مهر استوانه ، دوره کاسیان
 ۱۷۴ - ظرف منقوشی از لرستان
 ۱۸۱ - شخم بد وسیله گاوان نر - سر عضا ...
 ۱۸۲ - ظرفی زیبا از رواندوز
 ۱۸۲ - ظرفی زیبا از (ماننا)
 ۱۸۶ - افراد مادی یا مانتایی
 ۱۸۸ - تیرانداز مانتایی
 ۱۸۸ - خنیاگر مانتایی در لباس بابلی
 ۱۸۸ - پادشاه ماننا ملبس بد لباس آشوری
 ۱۸۹ - سواران اریزانت یا پارتاکن مادی
 ۱۹۳ - سوار اریزانت مادی
 ۱۹۶ - عرابه مادی که اسبان نسایی به آن بستند
 ۱۹۷ - ظرف زیبا و منقوش ، تپه سيناك
 ۱۹۸ - دژ مادی در محل شهرك كنونی سيناك
 ۲۰۳ - سیاست پیشوایان اسیر
 ۲۱۲ - دژ کوهستانی ماد
 ۲۱۴ - دژ مادی
 ۲۳۷ - دژ مادی خار خار
 ۲۴۱ - شاهکی مادی بانمونه دژ خویش
 ۲۴۷ - محاصره دژ توسط لشکریان آشور
 ۲۵۰ - عرابه جنگی آشوری
 ۲۵۳ - کوچاندن مادیها بد عنف
 ۲۶۶ - دژی در ماننا
 ۲۹۱ - کیمریان ، نقش ظرف پونتی - اتروسی
 ۲۹۳ - کیمریان (؟) ، تصویری بر تابوتی
 ۳۰۸ - سکایان «تیزخود»
 ۳۱۰ - سکونخا پیشوای سکایان
 ۳۱۴ - ناو کهای اسکیت - مادی
 ۳۱۵ - ناو کهای اسکیت - مادی
 ۳۱۷ - تریینات نوع اسکیتی
 ۳۲۰ - شاه آسارخادون
 ۳۳۴ - دژ مادی «کیشمو»

- ۴۹ - جرثقیل قلعه کوب آشوری
۳۳۵
۵۰ - مادیها در پیکار با اسکیتها
۳۵۷
۵۱ - حصار استحکامات دفاعی شهر آشور
۳۷۵
۵۲ - منظره حصار آشور از طرف دجله
۳۷۷
۵۳ - نقشه ویرانه‌های نینوا
۳۷۸
۵۴ - کشتار مغلوبان به دست آشوریان
۳۸۱
۵۵ - بردن اسیران تحت‌الحفظ
۳۸۲
۵۶ - به عنف کوچاندن ساکنان نقاطی که بدست آشوریان افتاده
۳۸۲
۵۷ - سواران لیدی
۳۹۴
۵۸ - نقش برجسته بر مقبره مخره «قرکایان»
۳۹۵
۵۹ - بزرگان ماد
۴۰۷
۶۰ - کشاورز ایرانی
۴۰۹
۶۱ - یکی از تصاویر وضع داخلی حاکم خاندای در شهر اورارتوئی
«تشی‌شده‌بائینی»
۴۴۶
۶۲ - ساختمان روستایی کنونی در آذربایجان
۴۴۸
۶۳ - بخشی از زینت طلستی مفرغی
۴۴۹
۶۴ - پوشاک ساکنان ماد
۴۵۰
۶۵ - علامات هیروگلیف از ظرفی نقره‌ای
۴۵۲
۶۶ - نمونه‌ای از کتیبه شاه هخامنشی (داریوش اول)
۴۵۳
۶۷ - مغ با ظرفی برای هنومه
۴۶۷
۶۸ - مغ ، مجسمه کوچک نقره
۴۶۷
۶۹ - مغ ، بزغاله‌ای برای قربانی می‌برد
۴۸۸
۷۰ - ظرف منقوش از تپه سیلک
۴۹۲
۷۱ - کوزه مفرغی مانتایی
۴۹۸
۷۲ - ساغر شاخ‌گونه‌ای گلین
۴۹۸
۷۳ - بشقاب نقره ، زیویه
۴۹۹
۷۴ - سینه‌بند طلا از زیویه
۵۰۰
۷۵ - زینتی از طلا ، گنجینه زیویه
۵۰۱
۷۶ - زینت نقره‌ای ساز و برگ عرابه ، گنجینه زیویه
۵۰۱
۷۷ - النگوی طلا ، کار مانتا ، گنجینه زیویه
۵۰۳
۷۸ - گوری مربوط به قبل از دوران اوستا
۵۰۴
۷۹ - مقبره‌ای در صخره فخریک نزدیک میاندوآب
۵۰۵

- ۵۴۶ - ۸۰ - مقبره‌ای در صخره نزدیک مسحه
 ۵۰۷ - ۸۱ - مقبره‌ای در صخره «قیزقاپان»
 ۵۰۷ - ۸۲ - مقبره‌ای در صخره «دکان داود»
 ۵۲۵ - ۸۳ - گئوماتا - گرته از روی نقش برجسته بیستون
 ۵۳۵ - ۸۴ - فرورتیش، گرته از روی نقش برجسته بیستون
 ۵۳۹ - ۸۵ - چیتران تخمه - گرته از روی نقش برجسته بیستون
 ۵۴۹ - ۸۶ - پوشاك قبایل آلبانی
 ۵۵۱ - ۸۷ - جنگجویی در لباس مادی
 ۵۵۲ - ۸۸ - جنگجوی مادی سبك اسلحه در بیکار با مرد یونانی

فهرست نقشه‌ها

- ۱۱۹ نقشه نواحی شماره‌گذاری شده ماد
 ۱۳۳ محل تقریبی گروه‌های نژادی در سرزمین ماد در هزاره سوم قبل از میلاد
 ۱۸۰ محل سکونت تقریبی گروه‌های نژادی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد
 ۲۷۸ - ۲۷۹ نقشه ماد در فاصله قرن‌های نهم و هفتم قبل از میلاد
 ۲۸۰ ماد و آسیای مقدم در پایان قرن هفتم قبل از میلاد
 ۴۱۵ - ۴۱۴ امپراطوری ماد در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد

فهرست جدول‌ها

- ۸ جدول شماره ۱
 ۸۷ جدول شماره ۲
 ۴۰۱ جدول شماره ۳
 ۴۲۳ جدول شماره ۴

مقدمه مترجم

مادها تنها قبیله‌های آریائی زبان بودند که پیش از دوران هخامنشیان در بخش بزرگی از ایران زمین کنونی دولت‌گونه و پادشاهی داشتند. عهد ایشان از لحاظ طول زمان حتی بیش از دوبرابر روزگار فرمانروائی شاهان هخامنشی بوده است.

مادها امپراطوری بزرگ آشور را تار و مار کردند و خود و قومها و قبیله‌های بسیار را از قید بندگی آن دولت سنگر و جبار آزاد ساختند؛ ولی تاریخ ماد و دولت و پادشاهی ایشان فصل مستقلى در تاریخ ایران نداشته و مورخان غالباً سرگذشت آنان را همچون مقدمه‌ای به تاریخ هخامنشیان نقل کرده و می‌کنند.

در طی نیم قرن اخیر برخی کشفهای تازه باستان‌شناسی به عمل آمده و لوحهائی قرائت شده که بعضی از گوشه‌های تاریک تاریخ ماد را بالنسبه روشن ساخته است.

گرد آوردن این مدرکها و سندهای تازه و تنظیم و تدوین و نقد آنها مستلزم وجود و همت کسی بود که - گذشته از شور و علاقه - بتواند مستقیماً از آنها بهره گیرد.

ایگور میخائیلویچ دیاکونوف متخصص فقه‌اللغه و تاریخ خاور باستانی و کارمند ارشد موزه نامی ارمیتاژ و استاد علوم تاریخ و عضو افتخاری

انجمن آسیائی سلطنتی بریتانیا و صاحب تألیفهای فراوان در تاریخ مشرق کهن و فقه اللغة و زبانهای اکدی و سومری و اورارتوئی و غیره که در شعبه انستیتوی اقوام آسیائی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد مقام ارجمندی دارد شایسته دست زدن به این کار پراج بوده است.

وی انجام این مهم را وجهه هست ساخت و این راه نو را گشود و از گام زدن در جاده های کوبیده دیگران چشم پوشید و به نقد سندهای معلوم و تطبیق آنها با مدرکهای باستان شناسی و لوحهای نوگشوده و استنتاج منطقی از مجموع پرداخت و حاصل کوشش پراج وی کتابی است که به نام «تاریخ ماد» ترجمه آن تقدیم خوانندگان و پژوهندگان پارسی زبان می شود.

بدیهی است، چنانکه مؤلف در مقدمه یاد کرده این تاریخ صورت قطعیت ندارد و کشفهای آیند باستان شناسی و الراح که بعدها گشوده شود ممکن است دگرگونیهای در جزئیات و حتی کلیات موضوع پدید آورد.

نگارند این سطور - مترجم «تاریخ ماد» - با وجود کمی مایه فقط به سبب توجهی که جمعی از دوستان دانشمند به انجام این ترجمه ابراز کرده بودند و علاقه ای که خود به موضوع کتاب داشته به این کار که برتر از توانائی او بوده مبادرت ورزیده است.

مترجم وظیفه خود می داند از استاد و دوست بسیار گرامی آقای سعید نفیسی که نسخه ای از این تألیف نفیس را در اختیار وی گذاشته و آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه و مدیر عامل بنگاه ترجمه و نشر کتاب که «تاریخ ماد» به همت و کوشش ایشان و دیگر کارکنان آن بنگاه منتشر می شود و آقای دکتر بهرام فره وشی استاد دانشگاه که متن کتاب را مرور کرده اسامی تاریخی و اصطلاحات مذهبی و غیره را اصلاح کرده اند و آقای مسعود رجب نیا که کار دشوار تصحیح حواشی و تعلیقات بسیار مفصل کتاب را به عهده داشته اند و آقای عبدالله سیار که طبع کتاب زیر نظر دقیق ایشان صورت گرفته و آقای کمال اجتماعی که در طی ماههای متسادی به کار دشوار

غلط‌گیری نمونه‌ها و کلمات نامأنوس همت گماشتند ، سپاسگزاری کند .
 بدیهی است مسئولیت خطاهائی که روی داده باشد به‌عهده مترجم است .
 در اینجا به بعضی نکات ، که بهتر است خواننده در نظر گیرد ، اشاره
 می‌شود :

در تاریخ ماد به بسیاری از اسامی برمی‌خوریم که برای بار اول در ایران
 شنیده می‌شود و یاد رکتابی نقل می‌گردد و برخی اسامی دیگر در منابع و ترجمه-
 های دیگر فارسی به صورتی دیگر و یا به چند صورت دیگر آمده .
 برخی از اسامی به سبب نبودن صوت و حرف «ه» و «ق» و «غ» و «آ» در
 زبان و خط روسی مسکن است اندکی تحریف شده باشد مانند رود «هاليس»
 (قزل ایرماق) که در چند جا «گاليس» نوشته شده و در غلطنامه تصحیح
 گردیده است و غیره .

تحریر لاتینی کلمات به صورت صوتی است و املائی اصلی آنها در نظر
 گرفته نشده است .

کتاب «تاریخ ماد» در سال ۱۹۵۶ چاپ شده و مؤلف در حین تجلید از
 روی مدرکهای که بعد از تألیف و چاپ کتاب به دست او رسیده چند نکته
 افزوده که در صفحه بعد نقل می‌شود .

توفیق خوانندگان را آرزومند است .

کریم کشاورز

تکمیل مراثی

در سال ۱۹۵۶ قطعات تازمادی از تاریخ وقایع بابل مربوط به سالهای ۶۳۳ — ۶۲۶ ، ۵۹۵ — ۶۰۸ و ۵۵۶ ق.م. منتشر شد . کد به یاری آنها D. J. Wiseman. Chronicles of Chaldaean Kings. London, 1956.) می توان جریان وقایع آن زمان را بدقت و صراحت معلوم ساخت . در زیر مهمترین نکات دقیق را نقل می کنیم :

مربوط به ص ۳۶۸ و ۳۶۹ — ظاهراً سین شاریشکون در سال ۶۲۹ آغاز حکومت کرد . کاندالانو که در سال ۶۲۷ درگذشت علیه وی خروج کرد . زان پس نابوبالاسار در رأس شورش قرار گرفت و فقط در پائیز سال ۶۲۶ لقب پادشاهی یافت . نابوبالاسار موفق شد که سراسر بابل را در سال ۶۲۲ و یا اندکی دیرتر تصرف کند . ظاهراً عیلام باوی متحد بوده . سین شوملی شیر محتملاً فقط در حدود سال ۶۲۲ — ۶۲۶ ق.م. علیه سین — شاریشکون خروج کرد .

مربوط به ص ۳۸۸ و ۳۸۹ — در سال ۶۰۸ بابلیان به ناحیه بیت هانونیه در اورارتو حمله کردند . از سال ۶۰۷ نابو خود و نوسور عملیات جنگی را رهبری می کرده و مصریان را در زیر حصار کار کمیش و خامات درهم شکست . در آن زمان در تاریخ وقایع دیگر نامی از مادیها دیده نمی شود . نابوبالاسار در ماه اوت سال ۶۰۵ درگذشت .

مربوط به ص ۴۳۸ — در سالهای ۵۹۵ — ۵۹۶ میان نابو خود و نوسور دوم و سلطان مستقل عیلام (؟) جنگی وقوع یافت . ممکن است که بابل شوش را تصرف نداشته ، این فرض که جنگی میان نریگلی سار باماد در گرفته بود تأیید نمی شود ولی در عوض شرح لشکر کشی وی به کیلیکیه تا مرز لیدی (سالهای ۵۵۶ — ۵۵۷) در دست است . رجوع شود به جاشیه ۲۹ فصل هفتم .

تاریخ ماد

تالیف

۱. م. دیاکونوف

سخنی از مؤلف

در دوران باستان دولت «ماد» و دولت «ماننا» - سلف آن - امپراطوریهای معظمی را تشکیل میدادند. امپراطوری «ماد»، با اینکه دیری نپائید، وظیفه تاریخی مهمی داشت. «ماد» یوغ آشور را که بتفریب سراسر آسیای غربی را تحت سلطه خویش داشت، بر انداخت و هجوم اسکیتها را دفع نمود و اقوامی چند را که بحالت بدویت میزیستند وارد دایره مدنیت ساخت و مطیع نظامات دولتی کرد. ظاهراً تعالیمی که بعد مبنای دین زرتشت قرار گرفت و در تکامل معتقدات و افکار مردم جهان باستان نقش مهمی ایفاء نمود، در خطه امپراطوری ماد بسط یافت.

بخش اعظم سرزمین ماد در منطقه ای قرار داشت که بعدها آذربایجان نامیده شد و در جنوب رود ارس واقع بود. بنظر میرسد که حکم دولت ماد گاهی در اراضی شمالی آن منطقه (جمهوری شوروی آذربایجان کنونی) نیز نافذ بود. نام «آذربایجان» خود از کلمه مادی «آتروپاتن» مشتق است و شکی نیست که در طی تاریخ پیچ در پیچ و طولانی و کثیرالجوانب پیدایش مردم آذربایجان، عنصر نژادی ماد نقش مهمی بازی کرده، حتی در بعضی ادوار تاریخی وظیفه هدایت و رهبری را به عهده داشته است. بدین سبب توجه فوق العاده ای که محافل اجتماعی آذربایجان بمسائل تاریخ ماد مبذول میدارند، قابل درک میباشد.

کتاب حاضر که برای انستیتوی تاریخ و فلسفه فرهنگستان علوم ج. ش. س. آذربایجان نوشته شده است باید تاحدی پیاره‌ای مسائل یاد شده پاسخ دهد. هدف این تألیف روشن کردن مسائل بسیار معضل و مهم مربوط به منشأ و پیدایش و تشکیل مردم آذربایجان نمی‌باشد و مؤلف که کارشناس تاریخ و لغت خاور-باستانی است بهیچوجه خود را صالح و آماده برای بحث در آن نمی‌شمارد. کتاب حاضر فقط دربارهٔ دولت ماد نوشته شده است. تذکر این نکته نیز ضروری است که از تمام تاریخ آن دولت گفتگو نمی‌کند و منحصرأ مربوط بتاریخ آن کشور از عهد عتیق تا زمان ایجاد دولت مادی «آتروپاتن» و انشعاب و تجزیه آن از آنچه در اصطلاح ماد-سفلی یا ماد بزرگ نامیده می‌شود، میباشد، که در ادوار مابعد هیچگونه رابطه‌ای با تاریخ آذربایجان نداشته است. تحریر تاریخ «آتروپاتن» مستلزم استفاده از منابعی است که از حدود صلاحیت مؤلف خارج میباشد و بنابراین از جملهٔ مسائلی که در اینجا مورد پژوهش است، نیست.

تألیفی که بخواننده عرضه میگردد کتاب درسی تاریخ ماد نبوده بلکه بیشتر تحقیقی است در تاریخ آن کشور. و بدین سبب جریان تاریخی را نمیتوان در سراسر کتاب بوجهی موزون بیان کرد، بنابراین به برخی مسائل که نیازمند بررسی و تجزیه و تحلیل و اثره‌ای بود، توجه خاص مبذول گشته و جای بیشتری بدان تخصیص داده شده است. در نتیجه گاهی این روش منجر بانحراف از بیان اصل مطلب و خط مشی اساسی گشته است. بخشهای دیگری که به پژوهشهای ویژه نیازمند نبوده، یا چنین تحقیقاتی دربارهٔ آنها از حیث امکان خارج بوده بصورت فشرده تر عرضه گشته و ممکن است از لحاظ ادای حق مطلب و تعقیب خط مشی اساسی بشکل مستمرتری از آن سخن گفت. گرچه شاید اینگونه تنظیم کتاب برای عدهٔ کثیر خوانندگان عادی دشواریهایی پدید آورد. ولی با این حال مؤلف می‌پندارد که این تألیف فقط مورد علاقهٔ متخصصان

نخواهد بود . و بدین سبب کوشیده است تا شیوه بیان در متن کتاب حتی المقدور روشن و عامه فهم باشد و ترتیب مطالب اصلی بنحوی صورت گیرد که خواننده نه فقط پاسخ مسائل مورد علاقه خاص خویش را در آن بیابد بلکه در درجه اول، با مراجعه به متن تألیف ، با تاریخ ماد آشنا شود .

ضمناً وظیفه دیگر وجدانهای نیز بعهده مؤلف بوده است و این کتاب با اینکه مدعی احراز کمال نیست ، میبایست نخستین مجموعه مطالب موجود باشد و در تحقیقات بعدی مسائل مطروحه و همچنین امر پژوهش منشأ و پیدایش و تشکیل عناصر نژادی که در ترکیب مردم آذربایجان دخیل بوده اند ، مورد استفاده قرار گیرد . بنابراین مؤلف بویژه برای مسائل زبان و سازمان قبیله‌ای جای بسیار تخصیص داده است و حال آنکه هدف وی بیان تاریخ زبان و منشأ و اشتقاق نژادی نبوده است .

برای اینکه مجموع این مطالب مانع از بیان تاریخ نشود ، بیشتر موادی که جنبه اختصاصی داشت در حواشی و تعلیقات ذکر شده است نه در متن . گرچه حواشی و تعلیقات به زیر صفحات نقل شده است ^(۱) ، ولی - نظریه حجم آن - چنانچه بموازات قرائت متن خواننده شود ، درك مطلب را دچار دشواری می‌سازد بدین سبب توصیه میشود که خواننده فقط در صورت قرائت بعدی و مکرر و یا قرائت عمقی به حواشی مراجعه کند . زیرا که حواشی و تعلیقات یاد شده برای خواننده متخصص نوشته شده است (نه متفنین) .

با اینکه مطالب ویژه متخصصان از متن اصلی کتاب جدا شده و در حاشیه آمده است ، معیناً کوششی که برای حداکثر استفاده از مدارك موجود و گنجاندن آن در متن نیز بعمل آمده است تا اندازه‌ای آنرا سنگین ساخته . شاید بخصوص ، در فصل دوم - که مربوط بتاریخ نظامی تجاوز آشور به خاک ماد است و (بسبب پراکندگی اراضی مورد نظر از لحاظ سیاسی) بدشواری جذب میشود - این نکته بیشتر بچشم

(۱) در این ترجمه حواشی و تعلیقات بیابان کتاب منتقل شده است .

بخورد. این نقیصه در يك كتاب درسی تاریخ قابل رفع است ولی در تألیفی که جنبه تحقیق دارد و در عین حال مجموعه‌ای از مدارك و مطالب موجود است، شرح و بسط بسیاری از جزئیات اجتناب ناپذیر بوده. معیناً معتقدم که جزئیات یادشده، جریان اصلی تاریخ را تحت الشعاع قرار نداده است.

مؤلف نيك می‌داند که در بسیاری از احوال تاریخ ماد میتواند نظر دیگری - جز آنچه وی دارد - ابراز داشت. قلت فوق‌العاده منابع و يك جانبده بودن آنها و اختلاف و تضاد عجیبی که در مورد تاریخ برخی اعصار در میان آنها وجود دارد، هر پژوهنده‌ای را ناگزیر می‌سازد که عرصه فرض و کمان را بسط دهد. در هیچيك از تاریخهای عهد عتیق بقدر تاریخ ماد اینهمه اظهار نظرهای گوناگون و ضد و نقیض و غالباً بی‌اساس و عجیب و غریب (در شرح وقایع و امور سیاسی و دیگر جوانب تاریخ نویسی) بعمل نیامده است. بدیهی است که کتاب حاضر نیز از فرض و حدس عاری نیست، گرچه مؤلف کوشیده است تا توسن حدس و کمان را مهار کند و فرضیات خویش را بر مدارك بسیار مثبت و بی‌غرض مبتنی سازد. ضمناً هر بار که استنتاجی بر پایه فرض و حدس باشد مؤلف تذکر داده است، تا نتایجی که بر مبنای استوار قرار ندارد، بخواننده تحمیل نگردد. بالطبع جریان ظاهری وقایع را - که مؤلف یاری استنتاج بیان کرده - نمیتوان از هر جهت درست و بی‌نقص پنداشت. مؤلف بهیچوجه مدعی نیست که بطور قطع تاریخ ماد را پیکره ریزی کرده است. و میل دارد کتاب حاضر نه چون بازپسین سخن بلکه سرآغاز پیدایش و آفرینش تاریخ ماد در دانش شوروی شمرده شود.

مؤلف در بیان و احیای جریان تکامل تاریخ اجتماعی و اقتصادی ماد با دشواریهای بزرگ روبرو شد و با قلت فوق‌العاده مطلب و منابع مصادف گشت. با اینحال، تئوریهای علمی نقطه اتکای محکمی برای شخص محقق می‌باشد. اوضاع و احوالی که هم‌عنان پیدایش جامعه برده‌داری بوده است و نخستین گامهایی که جامعه مزبور در

طریق تکامل برداشته بحدی مورد مذاقه نظری دانشمندان شوروی قرار گرفته که بمحض در دست داشتن چند مدرک پراکنده و آثار و امارات غیر مستقیم و غیره میتوان جریان و مشی تکامل را چنان که تقریباً موافق با حقیقت باشد - بطور کلی - مشخص نمود و پیشرفت هر مرحله را جدا گانه معین کرد .

مؤلف با يك دشواری دیگر - که رفع آن بسیار مشکل بود - روبرو شد. باین معنی که منابع موجود بقدری قلیل است که نگارنده ناگزیر بود از هر مطلبی قطره قطره اطلاعات ممکن را استخراج کند . گذشته از این منابع مزبور گوناگون است (باستان شناسی ، کتبی ، آثار باقیه در زبانها) و مهمتر از همه آنها - یعنی مدارک و منابع کتبی - بزبانهای مختلف نوشته شده است . منابع کتبی که برای احیای تاریخ ماد ضرورت دارد بزبانهای سومری و اکدی (بلهجههای بابلی و آشوری) و عیلامی و اورارتویی و پارسی باستانی و اوستایی و عبری قدیم و یونانی و لاتینی و ارمنی قدیم نوشته شده و خطوطی که مورد استفاده قرار گرفته نیز بهمین قدر گوناگون است . برای بررسی نامها (که در مقام خود منبع تاریخی مهمی شمرده می شوند) و بطور کلی برای مطالعه مدارک زبان شناسی Linguistique باید بزبانهای هوریتی و زبانهای مختلف ایرانی و آرامی و غیره توسل جست .

بدیهی است که هیچ مورخی نمیتواند به فقه اللغة اینهمه زبانهای گوناگون آشنایی کامل داشته باشد. این که مؤلف تنها مورخ نبوده بلکه زبان شناس نیز می باشد، در تدوین و تنظیم این کتاب فوق العاده ویرا یاری کرده است و معلومات عمومی وی در رشته زبان شناسی با و کومک کرده است تا از مطالب و مدارک زبانهای هم که در آن تخصص ندارد استفاده نماید . مع هذا ، گرچه هر جا مقدور بود باصل منابع رجوع کرده است ، ولی در مورد اوستا و برخی دیگر منابع ایرانی و ارمنی ناگزیر به ترجمه های موجود متوسل شده است .

اما راجع بمدارك و منابع دیگر زبانها، آشنایی مؤلف طبعاً با السند مزبور متفاوت است و فقط در مورد زبانهایی که بخط میخی نوشته می شده، میتواند با استقلال کامل بتحقیق پردازد. بدین سبب لازم دانست در بسیاری از مسائل با علمای متخصص فقه اللغة مشورت کند؛ و باین مناسبت مایل است مراتب حق شناسی خویش را از یاری و اندرزهای و.آ. لیویشیتس Livchitz در قسمت فقه اللغة ایرانی، و بانو س.و. پولیاکوا Poliakova در فقه اللغة عتیق و بانو ک. ب. استارکوا Starkova در فقه اللغة عبری قدیم، تقدیم دارد. بدیهی است اشخاص یاد شده که مورد شور مؤلف قرار گرفته اند بهیچوجه مسئولیت مطالب متن کتاب را، بشکلی که از زیر قلم وی در آمده و همچنین خطاها و اشتباهات ممکنه را بعهده ندارند.

میتوان گفت که مؤلف حتی القوه منابع کتبی و زبانی را بطور کامل و دقیق مورد استفاده قرار داده و در آن تحقیقات خاص بعمل آورده است. ولی در مورد مدارك باستان شناسی و مردم شناسی و دیگر مدارك متشابه وضع چنین نیست و مؤلف باستان شناس نمی باشد و از استنتاجهای آماده علم باستان شناسی استفاده کرده است؛ و بهیچوجه سعی نبوده است که تمام مدارك و مطالب را در این زمینه عرضه دارد و یا آنها را مستقلاً مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

خواننده در این کتاب مطالب کافی درباره باستان شناسی ماد نخواهد یافت. گرچه از نظر احیاء و کشف و نمایاندن منظره تاریخی، مطالب مزبور نیز در ردیف دیگر منابع مورد استفاده قرار گرفته است. ولی بطور کلی این تألیف بر آثار و منابع کتبی و تا حدی آثار باقیه در زبانها مبتنی میباشد. و این شکل کتاب کاملاً موجه است. زیرا که فعلاً فقط ماقبل تاریخ کشور و دولت ماد تا اندازه ای بیاری باستان شناسی در شرف روشن شدن است و از مهمترین دوره حیات امپراطوری بزرگ ماد. که در نظر ما حایز اهمیت می باشد. اثری در آثار یاد شده (باستان شناسی) وجود ندارد.

مؤلف امیدوار است که در آینده مسائل باستانشناسی و دیگر مطالب مربوط به تاریخ ماد - اعم از آنچه در این تألیف آمده یا نیامده است - مورد پژوهش محققان دقیقتری قرار گیرد. و شاید کتاب حاضر تا حدی بایشان یاری کند.



اکنون بجا است سخنی چند درباره شیوه تحریر اسامی و اصطلاحات - شیوه‌ای که در این کتاب بکار بسته شده است - گفته شود. بطور کلی طرق و موازینی که در مورد هر زبان باستانی مقبول عامه است مرعی گشته و فقط طرز تحریر کلمات یونانی از این قاعده مستثنی می‌باشد.

در تمام مواردی که منظور نظر از بکار بستن مواد و مطالب زبانهای گوناگون (و از آنجمله نامهایی که در آن زبانها بکار رفتند) این بوده که خواننده بتواند درباره منشأ زبان یا خویشاوندی زبانها و غیره داوری کند، مؤلف معتقد است که طرز تحریر مرسوم لغات یونانی برای خوانندگان غیر متخصص در زبانهای باستانی تولید اشکال خواهد کرد. چنانکه میدانیم عادة لغات یونانی یا با حروف یونانی نوشته می‌شد یا علی‌الرسم با حروف لاتین که قواعد طرز تحریر آن از دوران روم قدیم تدوین شده بود. ولی با این طرز ادای کلمات یونانی، در ذهن خواننده‌ای که با تاریخ زبانهای باستانی آشنا نباشد در مورد دقت و صحت ادای کلمات مادی و دیگر لغات و نامها، توسط یونانیان قدیم، تصور غلطی پدید می‌آید. فی‌المثل خواننده‌ای که بزبانهای لاتینی و یونانی آشنا نباشد از کجا می‌داند که «ایپسیلون» (ایگرك) که ما آنرا در رسم الخط لاتینی بشکل «i» - ای - تلفظ می‌کنیم در زبان یونانی زمان هرودوت بجای «او» بکار می‌رفته است و «ژنا» (در رسم الخط لاتینی z) چون «ژد zd» تلفظ میشده، و «خی» (ch لاتینی) نه «خ» بلکه «ك» می‌aspire تلفظ میشده و الخ؟ نباید از نظر دور داشت که این مطالب از لحاظ تشخیص ارزش اسناد زبانی واجد اهمیت می‌باشد. بدین سبب ما تصمیم گرفتیم

رسم و سنت جاری را ترك كوییم و رسم الخط زیر را برای حروف یونانی بکار بندیم

جدول شماره ۱

| حروف یونانی | شیوه کتابت آن حروف | | حروف یونانی | شیوه کتابت آن حروف | | حروف یونانی | شیوه کتابت آن حروف | |
|----------------|--------------------|---|----------------|--------------------|---|----------------|--------------------|---|
| | شیوه قدیمی | شیوه‌ای که در این کتاب اختیار شده | | شیوه قدیمی | شیوه‌ای که در این کتاب اختیار شده | | شیوه قدیمی | شیوه‌ای که در این کتاب اختیار شده |
| A α | a | a | K κ | k | k | T τ | t | t |
| B β | b | b | Λ λ | l | l | Υ υ | y | u |
| Γ γ | g | g | M μ | m | m | Φ φ | ph | ph |
| Δ δ | d | d | N ν | n | n | Χ χ | ch | kh |
| E ε | e | e | Ξ ξ | x | ks | Ψ ψ | ps | ps |
| Z ζ | z | zd, z | O ο | o | o | Ω ω | o | o |
| H η | e | ē | Π π | p | p | Ου | u | ou |
| Θ θ | th | th | P ρ | rh, r | rh, r | | | |
| I ι | i | i | Σ σ ς | s | s | | | |

بمنظور سادگی و سهولت در مقایسه کلمات زبان اوستایی با لغات دیگر زبانها، بعضی از ریزه کاریهای املاي اوستایی و از آنجمله حروف صدادار افزوده بمیان کلمات متروك گشت و فی المثل برای هئوروات Haurvatāt - هر ووات Harvatāt و بجای پایتی - پاتی و الخ نوشته شد. «دیفتونگها» یا مصوتهای مرکب با در نظر گرفتن ریشه آن تحریر شده - ai ، بجای ae ، au و ao . حرف š (از نظر ریشه rt) بشکل rt ادا شده است . در بسیاری از موارد در کلمات اوستایی و فارسی باستان شکل اصلی را (با خط ربط - در آخر کلمه) بجای حالت فاعلی nominatif آورده ایم .

در نوشتن لغات دیگر زبانها تلفیق ph ، kh و th و غیره را برای ادای بیصداهای دمی aspiré بکار برده ایم^(۱) . حروف یونانی β, γ, δ, κ, θ در متن خط لاتینی فقط برای ادای بیصداهای حلقی بکار برده شده است: مثلاً δ بجای th انگلیسی صدادار و θ بجای th خفی از بن دندان بکار رفته است و γ بجای (گ) «Γ روسی» در کلمه

(۱) در لغات عبری قدیم و آرامی دمی بودن حروف مشخص نمی باشد زیرا تفاوت بیصداهای فہر دمی muet و دمی aspiré در زبانهای یاد شده جنبه تلفیقی دارد .

«Bogotily» طبق تلفظ جنوب روسیه (تلفظی میان غ و ک - مترجم) و یا «غ» آذربایجانی (منظور «غ» خفیف است - در رسم الخط آذربایجان شوروی) و «خ» در زبانهای سامی (بشکل h) تلفظ «خ» راسخت‌تر از زبان روسی ادا میکند. اما β - صدایست میان «ب» و «w» انگلیسی.

نقطه زیرین هر حرف با اصطلاح بیصداهای مشتد را مشخص مینماید (که سخت و با مدّ تلفظ می‌شوند؛ $\$$ شاید بشکل «تس» ts تلفظ می‌شده است)؛ $\$$ ، «ش» روسی را ادا می‌کند و χ ، «ژ» و j ، «ج» و c ، «تس» و \check{c} ، «چ» را می‌رساند. علامت «ش» ملایم یا خفیف - یا صدایی را که شاید شبیه «شیج» بتلفظ روسیه وسطی بوده است - ادا میکند^(۱).

خطی بر حروف صدادار، علامت مدّ است^(۲). علامت کمان مانند، رویا زیر حروف علامت اختصار مفرط در تلفظ می‌باشد.

(۱) بعضی علامات (بخصوص در زبانهای سامی) که ندرتاً بکار رفته چنین است: (') اخراج هوا از حلق، مانند سرفه‌ای خفیف. (،) حرف بیصدا است که با انقباض حنجره هنگام عبور جریان هوا تشکیل شود. h - مانند «دیده» پیشین ولی بدون شرکت ادغام صوت (مانند «خ»). و نیز h شکلی از \check{c} نهایی است و در تعداد قلیلی از لغات هندی بکار رفته و صوت دیگری دارد. \check{c} صدایی از نوع «س» یا «ش» است. $\$$ بمعنی صدای بشار خفیف و کوتاه است و «ا» مصوت باز است که به « a » نزدیک میباشد. دایره‌ای زیر \check{c} بمعنی تلفظ خفه و زیر \check{c} بمعنی تلفظ « a » مصوت است η - « η » است که از بینی تلفظ شود (چون در کلمه *king* انگلیسی). در زبانهای ابرایی γ و در زبانهای سامی ζ بیای «ی» بکار رفته است. (مثل تلفظ یای ساکن آخر کلمه در «ری»، و «جای» - مترجم)

(۲) در زبان اکدی - کلامک بشکل هنت یا *circonflexe*

مقدمه‌ای برای بررسی تاریخ ماد

۱- منابع مستند و نقلی

نوشتن تاریخ ماد، بسبب وضع منابع، کاری فوق‌العاده دشوار و پیچیده است. تا اواسط قرن گذشته وضع ماد تقریباً مانند دیگر کشورهای خاور باستانی بود و درباره سرزمین مزبور و همسایگان آن جز اطلاعات قلیل نیمه افسانه و جسته و گریخته مؤلفان یونانی چیزی در دست نبود. ولی در ظرف صد سال اخیر علم تاریخ با مقدار زیادی مدارك و اسناد مربوط بتاریخ بابل و آشور و دیگر کشورهای خاور باستانی غنی گشته و هزاران سند کتبی و آثار زیر خاکی از ده‌ها شهر ك بدست آمده است. اما بررسی اوضاع ماد از مسیر عمومی و پیشرفت علم تاریخ بر کنار مانده است. کافی است یادآور شویم که هنوز در قلمرو مادیها يك شهر هم مورد حفّاری قرار نگرفته است و حتی يك اثر کتبی نیز که مربوط بدوران دولت مادیها باشد در دست نیست و درباره تاریخ مادیها - همچون صد سال پیش - از روی اطلاعات منابع بیگانه داوری می‌کنیم، باین تفاوت که از اواسط قرن گذشته منابع میخی نیز بمنابع یونانی افزوده شده است.

اما راجع بمنابع باستانشناسی - تذکر این نکته لازم است که در قلمرو

آذربایجان شوروی حفريات علمی مرتباً بعمل آمده است و اکنون نیز بعمل می‌آید. نتایج این کاوشها که توسط ای. جعفر زاده و س. م. قاضی‌اف و دیگران بعمل می‌آید باید در بررسی تاریخ ماد مورد استفاده قرار گیرد ولی نه مستقیماً بلکه بطور غیر مستقیم. علی‌رغم اینکه فرهنگ و تمدن ماد باستانی و آلبانی کهن^(۱) تا اندازه‌ای نزدیک یکدیگر بودند و محتملاً مردم آن سرزمین‌ها نیز به میزان وسیعی از يك نژاد و تیره بشمار می‌رفتند معیناً نباید از یاد برد که در آثرمان برخی از نواحی دارای اساس اقتصادی مشترك نبودند و بدین سبب نمیتوان میان فرهنگ و مدنیت مردم آلبانی و فرهنگ ماد علامت تساوی و تشابه قرار داد.

در آنسوی ارس حفريات و یا اکتشافاتی در بعضی تپه‌ها بعمل آمده (در تپه حصار نزدیک دامغان و تپه سيلك نزدیک کاشان و تپه کیان نزدیک نهاوند و کوی تپه نزدیک ارومیه و بعضی نقاط دیگر) ولی این کاوشها بوسیله باستان‌شناسان فرانسوی و امریکایی صورت گرفته است و تقریباً فقط در مرزهای خارجی ناحیه تاریخی مادها بعمل آمده و آثاری که کشف شده است بیشتر مربوط بدوره جماعت بدوی می‌باشد. ما درباره آثاری که از حفريات مزبور بدست آمده است، بعداً سخن خواهیم گفت ولی از آنجایی که پژوهش حاضر بیشتر مبتنی بمطالب منابع مکتوب می‌باشد آثار مکشوف را (که چندان زیاد نیست) مورد تجزیه و تحلیل و اثره و جزء بجزء قرار نخواهیم داد. مهمترین مراحل تاریخ ماد قدیم - از آغاز تشکیل طبقات در جامعه مزبور تا تأسیس امپراطوری بزرگ ماد و سپس (بعد از استقرار حکومت پارس) پیدایش سلطنت «ماد-آتروپاتن» - از لحاظ منظور ما، بیشتر بیاری مدارك و مطالب آثار مکتوب روشن شده است. اطلاعاتی را که از این راه بدست آمده است نمیتوان فراوان دانست،

(۱) نام باستانی ناحیه کوهستانی قفقاز شرقی - در کرانه دریای خزر - که اکنون جزو آذربایجان شوروی

فقط در مورد بعضی از دوره‌ها تاریخ نظامی مشروحاً در دست است. باقی جزئیاتی است که باید از منابع فراوان که بزبانهای گوناگون در ادوار مختلف نوشته شده و میزان وثوق بآنها نیز متفاوت است، گردآورد.

آثاری که بخط میخی موجود است، بیش از منابع دیگر مطالبی درباره قلمرو ماد در دسترس ما می‌گذارند. اقصی مرز غربی ماد آینه دامن‌های جبال زاگروس در دیدگاه شومریان و همچنین هوریتها و عیلامیان و بعدها بابلیان و آشوریان - در سراسر تاریخ آنان - از آغاز هزاره سوم تا سده‌های آخر قبل از میلاد، قرار داشته است. منابع میخی در برخی موارد اطلاعاتی درباره نواحی داخلی ماد نیز بدست می‌دهند. بویژه منابع آشوری (مربوط بدورانی که از قرن نهم قبل از میلاد آغاز گشته به قرن هفتم ق. م. پایان می‌یابد) واجد ارزش بوده، تاریخ مصادمات نظامی آشوریان را با مادیها در دوره پیش از تأسیس و استواری امپراطوری مادیها تا حدی روشن می‌سازند.

اکنون اندکی بتفصیل، از ویژگی‌های چند دسته از آثار میخی سخن بگوییم.

منابع شومری و اکدی قدیم - تا اندازه‌ای بسبب تسخیر دو رود (بین‌النهرین) جنوبی بدست قبایل کوتی که از سرزمین مادیها برخاسته بودند و ضمناً بمناسبت لشکرکشی‌های سلاطین شومری و اکدی به فلات زاگروس - قدیمترین اطلاعات را درباره سرزمینی که بعدها کشور مادیها نامیده شد، بدست می‌دهند. مدارک زیر جزو منابع مزبور است: فهرست اسامی فرمانفرمایان کوتی - که علی‌الظاهر منشأ آن اطلاعات رسمی بوده و بخشی از آنچه را اصطلاحاً «فهرست سلطنتی شومر» مینامند تشکیل میداده است^۱؛ شرح شاعرانه‌ای درباره جنگ اوتو هگال پادشاه شومری شهر اوروک با تیریگان پادشاه کوتی^۲؛ یادداشت وقایعی که کاهنان غیب‌گودر آن باره پیش-

گویی کرده‌اند^۴ و از آنجمله وقایع مربوط به کوتیان و همسایگان ایشان لولوبیان که ساکن جبال ماد بودند؛ نام‌سالها (در دو رود - بین‌النهرین - قدیم مبدأ تاریخی وجود نداشت و سال شماری از روی وقایع برجسته بعمل می‌آمد و هر سال بنام واقعه برجسته‌ای که وقوع یافته بود نامیده می‌شد. از آنجمله بود وقایع مربوط بدشکر کشیهای سلاطین شومر و اکد بجبال زاگروس^۵ والنخ. مدارك یاد شده تماماً مربوط به هزاره سوم و یا آغاز هزاره دوم پیش از میلاد است. اما منابع ما درباره هزاره دوم قبل از میلاد آثار میخی عیلامی و آشوری است.

آثار عیلامی عبارت است از نوشته‌های پادشاهان عیلام (سوزانی یا خوزستان کنونی در جنوب غربی ایران) که بزبان محلی عیلامی و همچنین زبانهای اکدی و شومری تنظیم شده است. متأسفانه از نوشته‌های پادشاه شاپاک - اینشوشیناک (قرن دوازدهم پیش از میلاد) که بگنذریم دیگر نوشته‌ها تقریباً بالتمام مربوط بساختمان معابد و کاخها و تشریف و تخلید نامهای شاه و کسان وی میباشد، و مدارك تاریخی در آن بسیار اندك است. مقداری اسناد دولتی، گزارشها و صورتحسابهای مالی و اقتصادی نیز بزبان عیلامی از دوران نخستین شاهان هخامنشی (قرن ششم پیش از میلاد درشوش و قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد در استخر فارس) موجود است؛ اسامی خاصی که در این گزارشها و صورتحسابها دیده می‌شود تا اندازه‌ای به تعیین منشأ و ترکیب نژادی مردمی که در نواحی مجاور ماد زندگی می‌کردند کومک می‌کند^۶.

منابع میخی آشوری مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد بسیار قلیل است^۷. و تقریباً تنها از کتیبه‌های پادشاهان تشکیل شده و مربوط بمراسم و سازمان مذهبی میباشد و فقط بطورضمنی - و آنهم کلی - نتایج پیروزیهای عمده پادشاه را ذکر می‌کنند. در کتیبه‌های یاد شده گاهی باسامی کشورها و قبایلی که در مشرق آشور زندگی می‌کرده‌اند برمی‌خوریم ولی از کتیبه‌های مذکور هیچگونه اطلاعی درباره جریان

واقعی پیش آمده‌های تاریخی و طرز زندگی و فرهنگ و تربیت و مدنیت قباایل مزبور بدست نمی‌آید.

اما کتیبه‌های آشوری مربوط به قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد صورت دیگری دارد.^۱ برخی از آنها مشروحاً و بلسانی شیوا، اطلاعات فراوان دربارهٔ کشورهایی که محل پادگان و اقامت دستجات جنگی آشور بوده، بدست می‌دهند (متأسفانه کتیبه‌های مزبور دربارهٔ ممالکی که ماوراء حدود دسترسی سپاهیان پادشاهان بوده، خاموشند). کتیبه‌های آشوری این عهد به چند نوع یادسته منقسم می‌گردد: ۱- «نامه‌هایی بخدا» - گزارشهای مشروح دربارهٔ یکی از لشکر کشیها که بعنوان معبد خدای بزرگ آشور می‌باشد. گزارشهای مزبور را هنرمندترین کاتبان ادیب تنظیم نموده و مبتنی بر یادداشتهای اصلی دبیران شاهی و صورتهای غنایم بوده است. یکی از «نامه‌های بخدا» در لشکر کشی سارگون دوم علیه «اورارتو» در سال ۷۱۴ قبل از میلاد می‌باشد و با تاریخ ماد رابطهٔ مستقیم دارد. ۲- «سالنامه‌ها» - یا شرح لشکر کشیهای سالیانه پادشاهان که از روی گزارشهای بدوی خلاصه و تنظیم گشته است و برخی بخشهای آن مختصر و ساده گشته و از تحریف خالی نمی‌باشد. ۳- «کتیبه‌های بازدید کلی» - مجموعی از شروح لشکر کشیهای يك پادشاه از لحاظ جغرافیایی، نه تقدم و تأخر تاریخی. ۴- «کتیبه‌های پیروزی» که فقط حاوی نتایج پیروزیها بطور اختصار می‌باشد و ترتیبی در آن مراعات نگشته است.

باستثنای متون دسته اول که مانند اسناد میخی عادی بر «صفحات» سفالین منقور میشد، دیگر نوشته‌ها بر استوانه‌ها، مخروطها و یا منشورهای سفالین و صفحات سنگ نقر میکشت و عادةً بمناسبت ساختمان عمارتی در پی آن قرارداد میشد؛ بانیان آن می‌پنداشتند که وقتی ساختمان (که عموماً در بین النهرین از خشت خام بود) کهنه شد و فرو ریختن آغاز کرد یکی از پادشاهان آینده تصمیم به تجدید بنای آن

گرفته و دیوارها را برداشته کتیبه‌ها را مکشوف خواهد ساخت و خاطره اعمال پادشاهان بدین نحو محفوظ خواهد ماند. «کتیبه‌های پیروزی» یافتنامه‌ها بر روی کارونمای سنگی اطاقهای کاخ‌ها نیز در جای نمایانی نقر می‌شد.^۹

لازم به تذکر نیست که مضمون کتیبه‌ها بغرض و جانب‌داری فراوان آلوده می‌باشد و چون بمنظور تخلید نام و تجلیل پادشاهان آشور تنظیم شده، شکست‌ها و ناکامیهای ایشان را با خاموشی بر گزار کرده در وصف فتوحاتشان غلو نموده؛ طریق اغراق می‌پیماید. مع‌هذا یبایستی انتقاد تاریخی غالباً میتوان با سانی هسته حقیقت تاریخی را از آن جدا کرد. لا اقل در مواردی که سخن از لشکر کشیهای موفقیت آمیز آشوریان در میان است این عمل مقدور می‌باشد؛ در موارد مذکور ممکن است بعضی اطلاعات نیز درباره زندگی داخلی اقوام و قبایلی که با آشوریان در تضاد بودند استخراج کرد و بدست آورد. اما اگر آشوریان در جایی شکست کامل خورده بدین سبب (یا بعلت دیگر) بیان و تسجیل آن واقعه را در کتیبه لازم نشمرده باشند، وضع پشروهنده بدتر و دشوارتر خواهد بود و هیچ اطلاعی از آن حادثه بدست نخواهد آمد. فقط در بعضی موارد منابع و مآخذی از نوع دیگر بما کمک میکنند - اینها آثار کتبی می‌باشد که بمنظور اعمال نفوذ در افکار اتباع و رعایا و اخلاف تنظیم نشده است. از آن جمله است: ۱- نامدهای بایگانی دولتی پادشاهان آشور - گزارشها و خلاصه گزارشهای جاسوسان و اطلاعاتیهای اداری و نظامی کونا کون و رونوشت فرامین پادشاهی و مکاتبات سیاسی و غیره؛ مقدار نسبت زیادی از این مدارك پریها و موثق مربوط به نیمه دوم قرن هشتم و قرن هفتم قبل از میلاد را در دست داریم. درینج که تنها اندکی از این نامه‌ها مربوط بامور سرزمین ماد است؛ این مدارك ببلجه محاوره‌ای آشوری زبان اکدی - که کمتر تا کنون مورد مطالعه قرار گرفته و از بسیاری جهات فهم آنها دشوار است، می‌باشد.^{۱۰} خطاییه پادشاهان آشور به هاتفان خدا بان و تقاضای جوابگویی بمسائل کونا کون که جنبه سیاسی داشته و بویژه در

مورد وقایع مختلفه‌ای که برای آشور خطرناک و تهدیدآمیز بوده است^{۱۱} در این اسناد نگرانیهای سیاسی پادشاهان آشور آشکاراییان شده است. سؤالاتی که مربوط بوقایع سرزمین مادها بوده و مربوط بزمان سلطنت دو پادشاه یعنی: «آسارخاردون»^(۱) و «آشور باناپال»^(۲) میباشد (سالهای ۷۰ الی ۵۰ قرن هفتم قبل از میلاد) بدست ما رسیده ولی متأسفانه بالکمال ضایع شده است؛ احیای این اسناد و کشف و مرتب ساختن آنها از روی تاریخ امریست بسی دشوار. منابع آشوری از سال سیام قرن هفتم قبل از میلاد باینطرف وجود ندارند. گذشته از اینکه ماخذ مزبور از لحاظ اثبات ماهیت وقایع تاریخی واجد اهمیت میباشد از جهت تعیین تاریخ وقوع آنها نیز فوق العاده مهم است^{۱۲}. منابع اورارتوئی از احاطه مضمون با ماخذ آشوری متشابهند و عبارتند از آنچه پادشاهان اورارتو بر صخره‌ها و سنگ قبرها و ابنیه نقر نموده، ساختمانی را بنیاد و یا پیروزی را در آن یاد کرده‌اند و همچنین کتیبه‌هایی از نوع «سالنامه‌ها» که از لحاظ خشکی مضمون و نشر دگی عبارات از کتیبه‌های متشابه آشوری ممتاز میباشند. این مدارك بروقایی که در قرن هشتم پیش از میلاد در مرزهای سرزمین ماد وقوع یافته پرتوی می‌افکند و حوادث مذکور را تا اندازه‌ای روشن میکند. عجله برای فهم زبان اورارتوئی مشکلات فراوان وجود دارد^{۱۳}.

از لحاظ موضوع مورد علاقه ما «وقایع سالیانه» بابلی نیز اطلاعاتی بدست میدهد. نخستین وقایع نگاری‌های مزبور مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد میباشد ولی این تاریخها ظاهراً از دوران سلطنت «نابونصر»^(۳) - از اواسط قرن هشتم پیش از میلاد - بطور سالیانه تنظیم میشده. سلسله وقایع تاریخی تا آغاز قرن سوم قبل از میلاد منقطع نشده ولی فقط بخشی از متون بما رسیده است. از لحاظ تاریخ ماد در فاصله میان سالهای ۶۱۶ و ۶۱۰ قبل از میلاد - «تاریخ گد»^(۴) و اواسط قرن ششم قبل از میلاد

«تاریخ نابونید» واجد اهمیت خاص میباشد.

وقایع تاریخی در اسناد مزبور بلحنی بسیار خشك و مختصر و منقطع بیان شده است و بالكل فاقد جزئیات میباشد.^{۱۴}

گذشته از این متون وقایع نگاری، کتیبه های پادشاهان بابل نیز که با انشائی بر طمطراق و زبانی بالعمد مهجور نوشته شده، از لحاظ ماحوای مدارك مهمه میباشند (کتیبه کورش پادشاه ایران بزبان بابلی که اصطلاحاً «اعلامیه بابلی کورش» نامیده میشود نیز جزو همین اسناد است)^{۱۵}. ولی برخلاف کتیبه های آشوری مطالب مربوط سیاست خارجی در آنها بسیار قلیل است و فقط بر حسب تصادف در میان متون فراوانی که بمسائل دینی و ساختمانی اختصاص داده شده گاهی اشاره ای بمسائل سیاسی مشاهده میگردد.

برخی از مطالب تورات نیز - چون معاصر وقایع سرزمین ماد بوده - جزو منابع و مأخذ شمرده میشود. مهمتر از همه اشارات و مطالبی است که از خطابه های وعظ یهود و اسرائیل (یا باصطلاح پیامبران اسرائیل مانند: ناحوم نبی - در پایان قرن هفتم و ارمیاء نبی در آغاز قرن ششم و غیره) استخراج میتوان کرد.

در شرح وقایع مذهبی و تاریخی تورات - یا باصطلاح «کتاب پادشاهان» (که علی الظاهر بشکلی که در قرن ششم قبل از میلاد مدون گشته و بعدها دستکاری و بنام «تواریخ ایام» مستقی گشته) بدست ما رسیده.

سر نوشت سرزمین ماد در تحت سلطه امپراطوری ایرانی هخامنشیان در کتیبه های سه زبانی^{۱۶} شاهان ایران و بویژه در کتیبه بزرگ داریوش اول در صفحه بهستان منعکس است. در کتیبه اخیر الذکر از انقراض قدرت کوماتای مغ بدست داریوش و وقایعی که بر اثر آن در طی سالهای ۵۲۱ و ۵۲۲ قبل از میلاد^{۱۷} رخ داد سخن رفته است. جمله منابع یاد شده از آنجهت که توسط معاصران حوادث مذکور

نوشته شده و اجدارزش میباشند. مآخذ مزبور را منابع دیگر - یا منابع دسته دوم - که بعدها بیشتر برپایه روایات شفاهی - تنظیم شده، تکمیل مینمایند. بدیهی است که منابع اخیر، غالباً و اجد ارزش کمتر میباشند. ارزش آنها، از یکسو بسته به صحت اصل روایت و از دیگرسو مربوط بوجدان و امانت راوی میباشد. این گروه به دسته‌های فرعی تقسیم میشود و مؤلفان یونان قدیم در ردیف اول آنان قرار گرفته‌اند.

در یونان از دوران جنگهای ایران و یونان - در قرن پنجم پیش از میلاد - علاقه خاصی بتاریخ خاور زمین پدید آمد (در جنگهای مزبور - هانیان ماد نیز شرکت داشتند). یونانیان که درباره منشأ دولت عظیم حریفان خویش می‌اندیشیدند بی‌اختیار به دوران ماقبل تاریخ ایران عهد هخامنشی مراجعہ کردند، یعنی باوضاع تاریخ مادها و آشوریها پرداختند. یونانیان در باره آشور اطلاعات بسیار مبهم و آمیخته به افسانه و عجیب و غریب داشتند. روایات تاریخی آشور بطور جبران ناپذیری از میان رفته بود و مردم باسواد بلاد آشور و اعیان آن سرزمین در قرن هفتم پیش از میلاد نابود گشته بودند. اما وضع سرزمین ماد چنین نبود. هنوز اخلاف بسیاری از افراد خاندانهای ماد که در حیات سیاسی آن مملکت عملاً شرکت داشتند زنده بودند و غالباً در امپراطوری هخامنشی نیز شاغل مقامات مهم بودند و عده‌ای از این عناصر غالباً بمناسباتی با یونانیان تماس داشتند. اینرا هم باید بگوئیم که در آن زمان هنوز، محتملاً، اسناد رسمی دولت ماد نیز در بایگانیهای پادشاهان ایران نگهداری میشد. متأسفانه یونانیان، قاعده، دسترسی به بایگانی سلطنتی هخامنشیان نداشتند و بعدها هم بایگانیهای مزبور، در ضمن فتح امپراطوری هخامنشیان بدست اسکندر، در ثلث آخر قرن چهارم پیش از میلاد، نابود گردید.

اطلاعات پراکنده‌ای درباره مادها و سلطنت و کشور ماد در نوشته‌های مؤلفان

یونانی قرن پنجم پیش از میلاد موجود است. ظاهراً هکاتی میلتی و هارون لامپساکی و دیونیس میلتی که کتابی دربارهٔ داریوش اول و ایران نوشته و همچنین کسانت لیدیائی مؤلف «تاریخ لیدی» (دولتی در آسیای صغیر) که در اواسط قرن پنجم میزیسته، در بارهٔ مادیها سخن گفته‌اند.^{۱۸} وهلانیك نویسنده و مورخ، منشأ مادیها و پارسیان را با نامهای قهرمانان اساطیری یونان «مده» و «پرسه» مربوط می‌سازد.^{۱۹} ولی از تألیفات آنان فقط قطعاتی که در آثار مؤلفان بعدی نقل شده محفوظ مانده است، گذشته از این مطالبی دربارهٔ مادیها در نمایشنامهٔ تراژدی «پارسیان» تألیف «اشیل» و غیره دیده میشود. ولی برای تنظیم تاریخ مفصل ماد، بار اول، در نیمهٔ دوم قرن پنجم پیش از میلاد، مورخ بزرگ یونانی و مؤسس علم تاریخ یعنی هرودوت هالیکارناسی از مردم آسیای صغیر، بذل کوشش کرده.^{۲۰}

هرودوت که ظاهراً بععل سیاسی مجبور به هجرت و ترك وطن گشته بود در دوران جوانی بسیار سفر کرد و از بخش شمالی کرانهٔ دریای سیاه و آسیای صغیر و فنیقیه و مصر و بابل و شاید سرزمین ماد و پارس و سپس مقدونیه دیدن کرد. وی در نتیجهٔ این سیر و سیاحت کتبی چند در تاریخ و عادات و رسوم و اخلاق کشورهای مزبور برشتهٔ تحریر درآورد. طبق عقیدهٔ غالب و شایع، وی در حدود سال ۴۷۰ قبل از میلاد وارد آتن گشت و سخنرانیهائی در محضر عامه بعمل آورد و بمحفل دانشمندان و ادیبانی که کرد پهلوان آنروزی دموکراسی آتن یعنی پریکلس مجتمع بودند پیوست (گرچه خود ظاهراً دموکراتی معتدل بود) و تحت تأثیر محفل مزبور در یادداشتهای خویش دست برد و آن اوراق را مورد تجدید نظر قرار داد و بشکل تاریخ بزرگ آسیا و اروپا درآورد و مدون ساخت. ضمناً تاریخ جنگهای یونان و ایران می‌بایستی در مرکز توجه وی قرار گیرد. وی در جنوب ایتالیا و فوریای (کلنی یونانی که در تأسیس آن خود سعی فراوان مبذول داشت) نیز در تکمیل تاریخ خود کوشید و

ظاهر آن در حدود سال ۴۲۵ پیش از میلاد در همانجا در گذشت ولی چنانکه باید و شاید با تمام تألیف خود کامیاب نگشت.

بر اثر مطالعات و پژوهش طولانی که در زمینه شناسائی منابع عهد عتیق بعمل آمده، اکنون معلوم شده است که گرچه هرودوت از تألیفات اسلاف استفاده کرده است و بخصوص با نوشته‌های هکاتئ و هالانیک و دیونیس آشنا بوده، ولی در تحریر کتاب خویش بر روی هم و بطور کلی تحقیقات شفاهی را پایه قرار داده است، و بویژه در مورد تاریخ ماد (وپارس)، بعقیده قریب باتفاق محققان، وی از گفته‌های شفاهی اعیان پارس و از آنجمله «زوپیر» که بد آن هجرت کرده و نماینده یکی از مشهورترین خاندانهای پارسی بوده، بهره گرفته است. و محتملاً از اظهارات یکی از اخلاف هارپاک (که یکی از بزرگان ماد بوده)^{۲۰} و صد سال پیشتر از آن تاریخ نقش شومی در سقوط سلطنت ماد بازی کرده بود) استفاده کرده^{۲۱}. حدس زده میشود که خاندان هارپاک بعدها در ناحیه لیکیه - آسیای صغیر - نزدیک زادگاه هرودوت مسکن گزیده و در آنجا املاکی داشته^{۲۲}. اینگونه مطلعین میتوانند اطلاعات نسبتاً موثق ولی یک جانبه‌ای، درباره داستانها و روایات مربوط به خاندانهای خویش، در دسترس هرودوت بگذارند.

اما راجع به نقل این روایات از طرف هرودوت، لازم است تذکر داده شود که «پدر تاریخ» از این لحاظ فوق‌العاده امانت و انصاف نشان داده است. صحیح است که گاهی و حتی در موارد عدیده اطلاعات مندرج در کتاب وی - بر اثر رسیدگی و مقابله بادیگرمدارک - نا درست از آب درمی آید. ولی در این موارد همیشه نادرستی و عدم امانت کسی که اطلاعات را در دسترس وی گذاشته در کار بوده است و خود هرودوت دخیل نبوده و هر جا که هرودوت با شخص مطلع موثق و درستکار و راستگوئی سرکار داشته (و تقریباً در تمام موارد مربوط به امور پارس چنین بوده)، نوشته‌های وی را

تازه‌ترین مدارك باستان‌شناسی و خاورشناسی - نه تنها بطور کلی، بلکه در جزئیات ناچیز نیز - تأیید میکنند. یکی از تأییدات عجیبی که در مورد صحت و درستی گفته‌های هرودوت بدست آمده‌ها نا کشف معنی کتیبه بهیستون داریوش اول پادشاه هخامنشی بوده است: معلوم شد آنچه هرودوت تقریباً صد سال بعد از وقوع واقعه در باره تاریخ قتل کوماتای مغ نوشته و اسامی شش تن از توطئه‌کنندگان را که در قتل وی شرکت داشته‌اند آورده صحیح بوده است و وی فقط در مورد نام یکی از آنان دچار اشتباه شده ولی حتی در آن مورد هم نام یکی از نزدیکترین کسان داریوش را ذکر کرده است که شخصاً در آن قتل شرکت نداشته^{۲۳}.

اگر در نظر بگیریم که نوشته‌های وی مبتنی بر روایات شفاهی است، نه منابع و مآخذ کتبی، آنگاه دقت عجیبی که در تنظیم مطالب تألیف او بکار رفته معلوم میگردد. در مطالب بعدی این کتاب به نمونه‌های فراوانی برخورد خواهیم کرد که اطلاعات مندرجه در تألیف هرودوت را آثار دیگر تأیید کرده‌اند.

متأسفانه با اینکه هرودوت با چندین روایت منابع مختلف آشنا بوده است غالباً فقط یکی از آن روایات را نقل میکند. گرچه روایتی را که بنظر او بحقیقت نزدیکتر بوده انتخاب مینماید، در تمام موارد و درست نمیتوان بر شتم تاریخی او اعتماد کرد.

رساله مختصر هرودوت تنها تاریخ واقعی و مدون ماد است که از عهد باستان به ما رسیده است. تألیف مزبور سر رشته‌ای برای تعیین تاریخ وقایع کشور ماد و بخصوص در دورانی که منابع آشوری مسکوت گذارده‌اند - بدست میدهد.

متأسفانه تواریخ مذکور مانند هر تاریخ و سالمهی که بر روایات شفاهی مبتنی است نمیتواند مدعی صحت مطلق باشند.

بگفته هرودوت سرزمین ماد در آغاز در تحت سلطه آشوریان در آمد و سپس

آزاد شد. مردم ماد مدتی دارای دولت نبودند. نخستین پادشاه ماد که شهر اکباتان را بنا نهاد و سلطنت ماد را تأسیس کرد دیوک (DêioKêš) بود که ۵۳ سال حکومت کرد و پسر او فرائورت (Phraortes) که پارسیان و دیگر اقوام آسیائی را مطیع خویش ساخت ۲۲ سال سلطنت کرد. وی کوشید بر ضد آشوریان که در آن زمان تمام «متحدینشان» از ایشان «گسیخته شده بودند» حرب کند، گرچه آشوریان هنوز «وضع نیکی داشتند». فرائورت در جنگ با آشوریان از پای در آمد. کیا کسار (KuêKsarêš) فرزند او سپاهیان مادی را تجدید سازمان داد و چهل سال حکومت کرد. ولی کوشش وی نیز برای تسخیر نینوا یا بتخت آشور با ناکامی مواجه شد زیرا سپاهیان «اسکیت» (سکایان) تحت ریاست مادیا پسر پروتونی بیاری آشوریان آمده ایشانرا نجات دادند.

اسکیت ها سیادت خویش را مدت ۲۸ سال بر آسیا مستقر ساختند ولی بعد کیا کسار ایشانرا مطیع خویش نمود و سرانجام بیاری بابل سرزمین آشور را تسخیر کرد. آنگاه کیا کسار کوشید تا سران اسکیت را بالکل نابود سازد. بقایای اسکیت ها به آسیای صغیر (لیدی) گریختند و این باعث شد که شش سال جنگ و ستیز میان «کیا کسار» و «آلیات» پادشاه لیدی در گیر باشد. هنگام آخرین نبرد خورشید گرفت و دو طرف متخاصم کسوف را بمنزله علامت و اخباری شمردند و بوساطت «سیدنی» شاه کیلیکیه و «لاینت» شاه بابل - میان لیدی و ماد پیمان صلح بسته شد. مرز دو کشور در امتداد رود گالیس (قزل ایرماک کنونی) معین و آستیاک^(۱) پسر کیا کسار با دختر «آلیات» ازدواج کرد. پس از مرگ کیا کسار پسرش آستیاک بتخت سلطنت نشست و ۳۵ سال حکومت کرد و بر اثر تحریکات هارپاگ یکی از بزرگان ماد - که از کیا کسار رنجیده خاطر بود - بتوسط کورش فرزند ماندانا دختر

آستیاک و کامبیسر (کمبوجیه) پارسی از سلطنت ساقط گشت.

تواریخی که هرودوت ذکر میکند بر روی هم بقراریست که در بالا ذکر شد و گفته های وی تا کنون هم استخوان بندی و مبنای تاریخ مادشمرده میشود. مطالب مندرج با تواریخ صحیح نیز منطبق است. مثلاً تاریخ کسوفی که در تألیف هرودوت مذکور است در نتیجه محاسبات نجومی مشخص گشته است که در ۲۸ ماه مه سال ۵۸۵ پیش از میلاد وقوع یافته^{۲۴}. گذشته از آن طبق مدارک بابلی که ربطی با تاریخ هرودوت نداشته معلوم شده است که تاریخ سقوط آستیاک «ایشتو و رک»^(۱) سال ۵۴۹/۵۵۰ قبل از میلاد بوده است و انهدام نینوا بدست کیا کسار «اوو کیش تر»^(۲) در سال ۶۱۲ قبل از میلاد صورت گرفته.

هرودوت گذشته از مراتب فوق جایی (۱۰۱۳۰) میگوید که مادها ۱۲۸ سال بر آسیا سلطنت کردند. ولی سوای (یا با کسر مدت) سلطنت اسکیتها (چنانکه در بالا گفته شد - بگفته هرودوت سکیت ها ۲۸ سال سلطنت کردند^{۲۵}) چنین بنظر میرسد که در این رقم اشتباهی وجود داشته باشد مگر اینکه هرودوت مدت حکومت «فراتورت» و «کیا کسار» و «آستیاک» را - که بحساب خود وی ۹۷ سال بوده^{۲۶} - جمع کرده و بدون کسر در نظر گرفته باشد.

از همین يك موردی دقتی تاریخهای وقایعی که هرودوت آورده معلوم میگردد. در این باره دلایل دیگری نیز در دست است. مثلاً نام «لابینت» که گویا در عقد پیمان صلح سال ۵۸۵ میانجیگری کرده، مربوط به «نابونعید» سلطان بابل میباشد (در قانون نجومی بطلمیوس «نابونید» آمده) که در سال ۵۵۶ بتخت سلطنت نشست^{۲۷}. کتیبه های آشوری از شخصی بنام «دای ثوک»^(۳) یاد میکنند که در سال ۷۱۵ قبل از میلاد از سرزمین ماد به سوریه تبعید شده بود. محتملاً این شخصی همان «دی ثوک»

است که در تاریخ هرودوت ذکر وی رفته . ولی این مدارك آشوری - گرچه تا اندازه‌ای روایتی را که هرودوت نقل کرده تأیید مینمایند - در عین حال در مورد سنین وقوع حوادث آنچنانکه باید و شاید با نوشته هرودوت مطابقت ندارند . اختلافات دیگری نیز در زمینه تاریخ وقایع وجود دارد .

دیگر اینکه تذکر این نکته ضروری است که ارقام مذکور در تاریخ هرودوت مصنوعی است و جز این نیز انتظاری نمیرفت زیرا که نقل قواها شفاهی بوده و در این موارد علی‌الرسم اعداد بی کسروسر راست ذکر میشده است تا بهتر بخاطر سپرده شود .
واقعا هم $۲۲ + ۵۳ = ۷۵$ و $۳۵ + ۴۰ = ۷۵$ و بر روی هم میشود ۱۵۰ سال^{۲۸} .

دیگر اینکه ۲۲ سال سلطنت «فرائورت» + ۲۸ سال سلطنت اسکیتها میشود ۵۰ سال ، و باضافه مدت سلطنت «دی‌ئوک» میشود ۱۰۳ سال ، ولی ممکن است که در نسخه‌های خطی قدیمی اثر هرودوت رقم «پنجاد» نوشته شده بوده‌اند «پنجاد و سه»^{۲۸} در این صورت رقم حاصل برابر با «۱۰۰» خواهد بود . مدت حکومت «کیا‌کسار» و «آستیاک» و حکومت «کورش» ۱۰۴ سال است (۲۹ + ۳۵ + ۴۰) . ولی هرودوت - با اینکه این نکته را در تألیف خویش ذکر نکرده - شاید میدانسته است که جنگ کورش با «آستیاک» سه چهار سال طول کشیده و بدین سبب سالهای نخستین حکومت کورش با آخرین سنین سلطنت «آستیاک» مصادف بوده . بدین منوال اینجا هم رقمی برابر ۱۰۰ (۲۵ + ۳۵ + ۴۰) و بر روی هم رقم «۲۰۰» بدست می‌آید^{۲۹} .

البته این نظرها درباره محاسبه‌ای که مبنای سال و ماه وقایع مذکور توسط هرودوت با مغیرین وی قرار داشته فرضی بیش نیست . ولی در هر حال محسوس است که پایه محاسبه‌ها مصنوعی است و مانند تواریخ دیگری که در این موارد بکار برده میشود با احتمال قوی عمر نسل‌ها در نظر گرفته شده و یا مبتنی به سنت بوده است . مثلاً: «از آغاز سلطنت «دی‌ئوک» تا «فرائورت» نیم قرن و یا اندکی بیشتر سپری

شد؛ «فرائورت» و اسکیتها بر روی هم نیم قرن سلطنت کردند؛ «کیا کسار» قدری بیشتر و «آستیاک» اندکی کمتر حکومت کرد. کورش تقریباً سی سال حکومت کرد و چهار سال با آستیاک در جنگ بود. چون رسم بر این باشد که سال و مه باینگونه و شفاهاً نقل شود، چندان باحقیقت مبیانت نخواهد داشت ولی در عین حال نباید انتظار داشت که بدون یکسال اختلاف دقیقاً با مدارك دیگر مطابقت داشته باشد. با در نظر گرفتن این مراتب، میتوانیم بطور کلی به تاریخهایی که هرودوت آورده اعتماد کنیم. در سطوح بعد خواهیم دید که ظاهراً هرودوت چندان از حقیقت دور نبوده است و تواریخ زیر را که از گفته های وی مأخوذ است می توان تقریب صحیح دانست:

«دی ثوک» ۶۷۵-۷۲۷ قبل از میلاد / با، چنانچه يك نام از قلم افتاده باشد اندکی زودتر - مثلاً ۷۱۵-۷۶۷^{۳۰}

«فرائورت» ۶۵۳-۶۷۴

«ماد» و اسکیتها ۶۲۵-۶۵۲

«کیا کسار» ۵۸۵-۶۲۴

«آستیاک» ۵۴۹-۵۸۴

هرودوت در عهد باستان نیز مورد حملات سختی قرار گرفت. وی را بر سبیل تحقیر «افسانه پرداز» و «داستان ساز» مینامیدند و «پلوتارك» مورخ سده اول میلادی کتاب ویژه ای «در باره غرض ورزی هرودوت» تألیف نموده. چنانکه بادآور شدیم علم کنونی بر روی هم معتقد است که «پدرتاریخ» کاملاً صادق و راستکار بوده. سبب حملات پیشینیان بوی تا حدی این بوده است که وی، بنظر خرده گیران باستان زیاده از اندازه در تصویر و تشریح وضع آسیائی و بطور کلی غیر یونانیان و «بربرها» ارفاق و بیغرضی ابراز داشته است (و نقطه نظر یونانیان بعد از او این بود که بربرهای

مزبور دشمنان دیرین یونان و یا بالطبع بردگان ایشان بوده‌اند). مثلاً «پلوتارک» هرودوت را «بربرپرست» مینامد. هرودوت تا اندازه‌ای در نتیجه بیغرضی مذکور، وطن‌پرستی محلی و خرده‌بینانه یونانیان را جریحه‌دار ساخت و نشان داد که برخی از رجال «شهر-دولتها»ی گوناگون یونان در مبارزه علیه تجاوزکاران - آنچنانکه اخلافتان میل داشتند - در زمینه وطن‌پرستی وحدت‌نظر نداشتند (فراموش نکنیم که در قرن پنجم قبل از میلاد قوم واحد یونانی هنوز وجود نداشته و منتقدان ادوار بعد این نکته را درک نمی‌کردند). سرانجام هرودوت تاحدی از اینجهت مورد سرزنش قرار گرفته بود که گاهی از جاده بیطرفی و حقیقت‌جویی دور شده و وقایع را آنچنانکه خواست هواخواهان پریکلس - پیشوای دلت آتن - بود شرح داده است. معیناً این مراتب در مورد ارزیابی آنچه وی در تاریخ ماد گفته چندان مهم نیست. در عصر جدید نیز بارها برای نختیف هرودوت کوشش‌هایی بعمل آمده است. مثلاً در پایان قرن نوزدهم «سیس»^(۱) دانشمند انگلیسی چنین کرد. «ف. ک. میسچنکو»^(۲) دانشمند روسی^۳ نظرهای وی را بوجه درخشانی رد کرد. صحت گفته‌های هرودوت بویژه در مورد تاریخ ماد توسط «دلتر»^(۴) بلژیکی مصرحاً تأکید شده است.^{۳۲} «هیوزینگ»^(۴)^{۳۳} نیز در قرن بیستم مجدداً کوشید تا تاریخ ماد هرودوت را تکذیب کند.

مؤلف دیگر یونانی که پس از هرودوت آمده و باید بحساب آورد «کتسیاس کیندی» است. نام کتاب او «پرسیکا» Persika «تاریخ پارس» است که بدست ما نرسیده، ولی قطعات بزرگی از آن در آثار دیگران منقول و در دست است.^{۳۴}

کتسیاس پزشکی نامی و از خویشان بقراط، بنیان‌گذار طب علمی، بوده و در حدود سال ۴۱۴ قبل از میلاد با سارت ایرانیان در آمد^{۳۵} و بدربار داریوش دوم شاه ایران منتقل

گشت و نخست مدتی در درگاه آن پادشاه و سپس در دربار اردشیر دوم منمون ۱۷ سال زندگی کرد. پادشاه ایران گاهی برای مذاکره بایونانیان از وجود او استفاده میکرد^{۳۶} وی که در سال ۳۹۸ پیش از میلاد از طرف شاه بمأموریتی بداسپارت رفته بود پس از آن بمیهن خویش بازگشت و به کار نویسندگی اشتغال ورزید. مشهورترین تألیفات وی یکی «پرسیکا» (تاریخ پارس) و دیگر شرح مختصری در باره هندوستان بنام «ایندیکا» میباشد. بگفته خود «کتسیاس» وی در تألیف کتاب «پرسیکا» از سالنامه‌های رسمی ایرانی استفاده کرده است و در موارد دیگر و از آن جمله در مورد «ایندیکا» از مشاهدات شخصی خویش و اطلاعات کسانی که خود ناظر وقایع بوده‌اند بهره گرفته. این گفته وی و جنبه داستانی و تفریح انگیز نوشته‌های او توجه مؤلفان باستانی بعدی را بوی جلب کرد و غالباً بیش از هرودوت باور ابراز اعتماد میکردند. تقریباً در تمام مواردی که هرودوت و «کتسیاس» در باره واقعه واحدی سخن گفته‌اند، گفته‌های ایشان سخت اختلاف دارد و این موجب گشت که عده‌ای هرودوت را ملامت کرده ویرا نویسندگانی که شایسته اعتماد نیست بخوانند. ولی درحقیقت گفته «کتسیاس» درباره منابع خویش مطابق با واقع نیست و این نکته را در عصر ما باسانی میتوان ثابت کرد.

نخست اینکه «کتسیاس» مسلماً بزبانهای شرقی چندان آشنا نبوده و در هر حال خطوط شرقی را نمیدانسته و بالنتیجه بهیچوجه قادر بخواندن سالنامه‌های سلطنتی نبوده. از مدارك بسیارچنین برمی آید که در پایان قرن پنجم قبل از میلاد در شوش و استخر عده کثیری یونانی در پیرامون دربار شاهان ایران اقامت داشتند و بدین سبب يك پزشك یونانی میتوانست سالها در آنجا زندگی کند و زبان پارسی را بهمان اندازه که برای ادای مقصود به خدمتگاران و بیماران ضرورت داشته بداندنه بیشتر. اما اینکه او با خطهای شرقی آشنائی نداشت از مراتب زیرمشهود میباشد. «کتسیاس»

چنین میگوید: «کوه بغستان مکان مقدس «زوس» است. از طرف باغ صخره سختی مشهود است که هفده استاد^(۱) ارتفاع دارد. آن زن (منظور وی سمیرامیس ملکه آشور است) قسمت پائین کوه را صاف کرده و تصویر خویش را بر آن منقود کرده و صد نیزه‌دار در کنار خویش قرار داده و با حروف سریانی (مقصودش خط میخی است) چنین نوشته است: «سمیرامیس محمولات چارپایان باری را که بدنبال وی می‌آمدند در جلگه فرو افکند و بر آن صعود کرد و بقله رسید.»

لازم بتذکر نیست که سنگ نوشته‌های شاهان باستانی شرقی بالکل صورت دیگری داشت، ولی صحبت بر سر این نیست. صخره‌ای که «کتسیاس» شرح داده است در واقع وجود دارد و همان صخره مشهور بهیستون یا بغستان باستانی و «جای خدایان» میباشد که واقعاً به اهورامزدا خدای خدایان کد یونانیان «زوس» مینامیدند وقف شده بود. ولی نوشته مفصلی که بر آن صخره وجود داشت - چنانکه دانسته است - بهیچوجه متعلق به سمیرامیس افسانهای (که بقول خود کتسیاس یکهزار و پانصد سال پیش از عصر وی میزیسته) نبوده بلکه از آن داریوش اول پادشاه هخامنشی (نیای بزرگ داریوش دوم - یعنی همان شاهی که ظاهراً «کتسیاس» در عهد وی بایران آمده) میباشد. در واقع تصویر شاه و دوتن جنگاور همراه وی منقود است و بالای سرش خداوند بال گشوده است و نه تن اسیر دست بسته در برابر شاه ایستاده‌اند^{۲۸}. سنگ نبشته به سه زبان پارسی و عیلامی و بابلی میباشد. مسلم بنظر میرسد که «کتسیاس» این نوشته را نخوانده است. محتملاً زمانی از شاهراه کنار صخره مزبور عبور میکرده است و اشکالی را دیده که از پائین بدشواری تشخیص داده میشده و باقی ثمره نیروی تصور وی است که بعدها بکار افتاده. ولی اگر کتسیاس با مدارک بایگانی پادشاهی آشنا میبود - محال بود از مضمون سنگ نبشته‌ها بی اطلاع

(۱) پیش از سه هزار متر - این رقم افراق آمیز است.

باشد. زیرا که بدرستی معلوم است^{۳۹} که رو نوشتهایی از متن سنگ نبشته ها بزبانهای آرامی و پارسی (و ظاهراً بدیگر زبانهای رسمی کشور) در تمام بایگانیهای دولتی مضبوط بوده است .

اگر «کتسیاس» از بایگانیهای مزبور استفاده مینمود از اوضاع و احوالی که موجب عصیان علیه داریوش گشت و سنگ نبشته مزبور از آن سخن میگردد و از آنجمله اوضاعی که منجر به خروج «گئوماتا»^(۱) مغ گردید . اطلاع حاصل میکرد . ولی او از آن اوضاع بی اطلاع است . البته او از موضوع عصیان اطلاع دارد و از اینکه توطئه کنندگان هفت تن بودند و منشأ و تبار بزرگترین خاندانهای پارسی از ایشان است نیز مطلع است . ولی مغ مزبور را نه «گئوماتا» بلکه «اسفندیات» مینامد^(۲) و توطئه کنندگان را هم - باستثنای داریوش چنین مینخواند : «انوف»^(۳) ، ایدرن^(۴) ، نوردون دابات^(۵) ، ماردونی^(۶) ، باریس^(۷) . آتافرن^(۸) . فقط يك نام (ویدرن^(۹)) تصادفاً صحیح است . گذشته از آن «ماردونی» نامی است که در یکی از خاندانهای هفتگانه توطئه کنندگان شایع و فراوان بوده گرچه هیچیک از آن هفت تن باین اسم نامیده نمیشده . این نیز نشان میدهد که محتملاً داستان بیاری حافظه نوشته شده است و «کتسیاس» جریان تقریبی وقایع را میدانسته است و باقی را پس از گذشت زمان و باز گشت بمیهن نوشته است و در گفته های «کتسیاس» اینگونه موارد نادر نیست .

اکنون یکی دیگر از نکاتی را که از این رهگذر بسیار گویاست ذکر میکنیم : کتسیاس میدانست که دولت آشور بر اثر اتحاد شاهان ماد و بابل منقرض شد . ولی برای داستان او اسامی اشخاص - نامهای خاص ضرورت داشت و ظاهراً وی چنین

۱- Gaumata ۲- Onof ۳- Idern ۴- Norondabat ۵- Mardoni
۶- Bariss ۷- Atafarn ۸- Vidarna

نام‌هایی را بیاد نداشت، درعوض نام ساتراپ‌های پارسی (ایرانی) ماد و بین‌النهرین را که معاصر او بودند و «آرباک» و «بلسیس» نامیده می‌شدند بخاطر سپرده بود. وی این دو نام را برگزید و بر اثر این تردستی «کتسیاس» در کتب مورخان باستان نیز «بلسیس»^(۱) پادشاه بابل، و «آرباک»^(۲) شاه ماد،^(۳) سمت مخربان آشور را یافته‌اند (و حتی «کنیک»^(۴) دانشمند اطریشی معاصر ما کوشیده است یکی از این دو نام را در خلأئی که بسبب آسیب دیدگی در یکی از متن‌های میخی بابلی پیدا شده جا دهد!) «کتسیاس» اگر از سالنامه‌های شاهی استفاده می‌کرد ممکن نبود آنچه را که نمیداند نداند. ولی درعوض چیزهایی را «میداند» که وجود آن در سالنامه‌های مزبور محال محض است: مثلاً میگوید که در سالنامه‌های «بربرها» از مکاتبهٔ يك پادشاه «آشوری» بنام «توتام»^(۵) با پریام^(۶) پادشاه افساندهای «تروا» که تابع وی بوده سخن گفته شده است و گویا شخص اخیر الذکر بمناسبت جنگ بایونانیان که بسر کردگی «آ کاممنون» بود از «توتام» یاری طلبیده و «توتام» هم «ممنون»^(۷) را با ده هزار حبشی (!) و ده هزار شوشی بجنک «تروا» فرستاده. چنانکه دانسته است ممنون در حماسهٔ یونانی جنک تروا فرزند «ائوس» الههٔ سپیده دم و «طیفون» و متحد پریام میباشد. «کتسیاس» خواسته تاریخ آشور خویش را با داستان افساندهای کشور خود مربوط سازد. ولی تنها مطالبی که وی، گویا، در سالنامه‌های ایرانی خوانده، مخدوش نبوده بلکه آنچه را وی مدعی است بیچشم دیده و نقل کرده نیز صورت بهتری ندارد. مثلاً «الیان» نویسندهٔ رومی مطالبی را از کتاب «اینдіکا» ی کتسیاس بشرح زیر نقل میکند: «در هندوستان جانور درنده‌ای وجود دارد به قد يك شیر بزرگ، برنگ سرخ، پشم آلود، چون سگ. بزبان هندی آنرا «مرتی خوراس» مینامند، صورتش مانند جانوران نیست و چون آدمیان بنظر می‌آید، سه ردیف دندان بالا و سه ردیف

پائین دارد که از دندان سگ نیز تر و درشت تر است. گوشهایش مانند گوش انسان است فقط بزرگتر و پرمو. چشمانش خاکستری است و چون دیدگان آدمی است، ولی پنجه‌ها و ناخنهایش، بعقیده من، مانند شیران است. از انتهای دمش نیش عقربی بدرزای بیش از یک ذراع (نیم متر) برون جسته... «کتسیاس» میگوید که این جانور را نزد پارسیان دیده است و هندوان برسم هدیه آنرا برای پادشاه پارسیان آورده بودند»^{۴۲}.

این مستخرج میرساند که «کتسیاس» نه فقط باصطلاح مشهودات خویش را جعل کرده است بلکه زبان پارسی را هم گماهو حقه نمیدانست: وی کلمه «مرتی خوراس» را «آدمخوار» ترجمه میکند و این ترجمه درست است ولی «الیان» در دو جا این کلمه را هندی ذکر میکند و (از فحوای کلام پیدا است که گفته «کتسیاس» را تکرار مینماید) و حال آنکه این واژه فارسی است «مرتیاخوار» (مردم خوار، مرد-خوار، مترجم).

اشتباهات «کتسیاس» از شمار بیرون است. بعقیده او شهرنینوا - نه در کنار دجله بلکه - در ساحل فرات قرار داشته است و مادیه‌ها خاك آشور را (بحساب مبدأ تاریخ میلادی) در قرن نهم پیش از میلاد، یعنی حتی پیش از آنکه دوران فتوحات آشور، در فاصله قرون نهم و هفتم قبل از میلاد - آغاز شود فتح کردند و بابل - گویا بزعم وی - در عهد سه سلطان پیش از آستیاك یکی از ساتراپ‌نشین‌های ماد بوده (و حال آنکه بابل را کورش فقط در سال ۵۳۸ پیش از میلاد تحت انقیاد خویش در آورد). «کتسیاس» نامهای عده کثیری از پادشاهان بابل و مصر را جعل کرده است و این نامها نه در منابع محلی آمده و نه کسانی مانند «بروس»^(۱) و «بطلمیوس» و «مانفون»^(۲) و غیره که در عهد باستان جداً با تاریخ بابل و مصر آشنا بوده‌اند از آن

اسامی اطلاعی دارند.

در مواردی که اختلاف مطالب هرودوت و «کتسیاس» از روی آثار معاصر وقایع قابل رسیدگی باشد، آثار مزبور مؤید هرودوت می‌باشد و گفته‌های «کتسیاس» را تکذیب می‌کند. و گرچه مطالبی نظیر گفته‌های کتسیاس در آثار دیگر مؤلفان باستان نیز دیده می‌شود ولی بطور کلی می‌توان ثابت کرد که مطلب مؤلفان مزبور از «کتسیاس» مأخوذ است. باید با نظر «لوکیان»^(۱) حکیم که «و لئتر عهد باستان» بوده دمساز شد که درباره «کتسیاس» چنین می‌گوید: «کتسیاس» فرزند «کتسیوخ»^(۲) از مردم «کنید» است و درباره سرزمین هندوان و آنچه در آنجا وجود دارد چیزهایی نوشته که نه خود دیده و نه از کسی شنیده است»^(۳)

معینا نمیتوانیم بالکل از نوشته‌های کتسیاس صرف نظر کنیم. وی واقعه‌آمدنی مدید در ایران زندگی کرد و با بسیاری از پارسیان و مادها آشنا بود و روایات و افسانه‌ها و بگو مگوهای فراوانی شنید و گاهی در میان مطالب بی‌ارزشی که نقل می‌کند يك واقعه و یا يك نام و یا روایتی یافت می‌شود که محال است خود او جعل کرده باشد^(۴). ولی ظاهراً قصد نداشت (و محتملاً قادر هم نبود) در دربار ایران یادداشت‌هایی بکند و علی‌الظاهر فکر نوشتن تاریخ آشور و ماد و پارس پس از بازگشت بمیهن و با احتمال قوی، تحت تأثیر افتخاری که در نتیجه تألیف «تاریخ» نصیب هرودوت شده بود - و قبلاً از آن اطلاع نداشت - در او پیدا شد و تألیف خویش را هم بر ضد هرودوت نوشت. ظاهراً لُب مطلب این است که کتاب هرودوت در تجلیل «آتن» بود و «کتسیاس» از هواداران اسپارت شمرده میشد. یافتن اشتباهات هرودوت - در آنجا که از جزئیات گوناگون زندگی و یا وقایع داخلی دربار ایران صحبت میداشت - آسان بود. و «کتسیاس» که در این زمینه خبره و مشهور شده بود عزم

کرد مندرجات کتاب هرودوت را «تکذیب کند» و بر او سبقت جوید. و چون تألیف وی در تکذیب تاریخ هرودوت بوده، کوشیده است در همه جا و هر موردی بامورخ «هالیکارناسی»^(۱) اختلاف داشته باشد و اگر هرودوت چیزی را «سیاه» نامیده او «سفید»ش بخواند و بالعکس. و آنجا که حافظه‌اش یاری نکرده و یا بالکمال از وقایع بی اطلاع بوده (زیرا که یادداشت نکرده بود) با کمال بی بند و باری از خود مطلب جعل کرده است. «کتسیاس» مخصوص در مواردی که ناهمائی بر روی مجهول بوده و یا از یاد برده بود، اسامی دیگری را از محیط نزدیک خویش بجای آنها مینهاد. در نتیجه در جهان باستان دو تاریخ آسیا که از هیچ جهت همانند نبودند پدید آمد. می بایست یکی از دو مورخ کاذب اعلام شود. علام کتونی بنحوی غیر قابل انکار ثابت کرده که هرودوت کاذب نبوده است.^{۴۵}

اکنون مختصراً بمطالب «کتسیاس» در تاریخ ماد اشاره می کنیم. بگفته وی آشور از عهد باستان - که کس بیاد ندارد - در عصر نیموا و سمیرامیس افسانهای - ماد را تسخیر کرد و آشوریان گویا نه تنها در خاک ماد بلکه در «باکتریا» هم به جنگ وجدال اشتغال داشتند.^{۴۶} و پس از آنکه آشور قرنهای در خاک ماد سلطنت کرد و وقایعی رخ نداد؛ خروج «ارباک» - که از طرف آشور در ماد سائراپ بود - و متحد وی «بله سیس» وقوع یافت.

«سارداناپال» شاه آشور نخست باموفقیت دفاع کرد ولی بنا کیهان با کتریائیها (که مسلماً هرگز تابع آشور نبودند!) از او جدا شده به «ارباک» پیوستند و این واقعه سرنوشت پیکار را معین کرد و دولت آشور در همان زمان نابود شد. آنگاه «کتسیاس» فهرست زیر را در نامهای پادشاهان ماد و مدت سلطنت ایشان بدست میدهد:

| | |
|--------|---|
| ۲۸ سال | آرباک (ارباکس) Arbakès |
| ۵۰ سال | ماندائوک (یامائودائوک - مائودائوکس) Maudaukès |
| ۳۰ سال | سوسارم (sosarmos) |
| ۵۰ سال | ارتیک (Artukas) |
| ۲۲ سال | اربیان (Arbianès) |
| ۴۰ سال | ارتئی (Artaios) |
| ۲۲ سال | ارتین (Artunes) |
| ۴۰ سال | استیبر (Astibaras) |

اسپند (Aspandas) که یونانیان «آستیگ» می‌نامند (Astuigos) ۳۵ سال (۴)

از مطالب فوق چنین برمی‌آید که نینوا - برخلاف آنچه حقیقت واقع است - در سال ۶۱۲ ق. م ویران نشده، بلکه در ۸۱۲ قبل از میلاد منهدم گشته است (اگر در نظر گیریم که «اسپند» یا «آستیگ» مانند «آستیاگ» تاریخ هرودوت ۳۵ سال سلطنت کرده). بی‌پایگی این تاریخ‌ها مسلم است و حتی «ولنی» در آغاز قرن نوزدهم^{۴۷} منشأ آنرا کشف کرد که در نتیجه مضاعف کردن ارقام مربوطه تألیف هرودوت پدید آمده است.

در تاریخ هرودوت شاهان ماد بترتیب ۲۲، ۴۰ و ۳۵ سال سلطنت کردند و مدت حکومت اسکیتها ۲۸ سال بوده است. طبق کتاب «کتسیاس» شاهان اول و سوم هریک ۲۸ سال سلطنت میکنند (یا ۳۰ سال ولی ممکن است هنگام استنساخ اشتباهی روی داده باشد)^{۴۸}. شاهان دوم و چهارم هریک ۵۰ سال سلطنت کردند^{۴۹} و پنجم و هفتم هریک ۲۲ سال و ششم و هشتم هریک ۴۰ سال. از آنجائی که کتسیاس نام «اسپند» خود را با «آستیاگ» هرودوت یکی میداند محتملاً بدین سبب رقم مذکور در کتاب هرودوت - یعنی ۳۵ سال - را در مورد مدت سلطنت او ذکر کرده است.^{۵۰}

بنظر میرسد که همین برای اثبات بی‌پایگی گفته‌های «کتسیاس» در مورد تاریخ «ماد» کافی باشد. ولی بعضی از محققان (اوپر^(۱)، روست^(۲)، ماسپرو^(۳) و غیره) کوشیده‌اند بنحوی نجاتش دهند و گاهی اظهار عقیده می‌کنند که چون نامهای شاهان ماد در تاریخ هرودوت گویا بزبان هند و اروپائی ذکر نشده^{۵۱}، «کتسیاس» اسامی مزبور را به هند و اروپائی برگردانده و زمانی می‌گویند که «کتسیاس» نامهای شاهان و پیشوایان کوچک و گوناگون «ماد» را که پیش از «دیوک» زندگی می‌کردند از پیش خود و به‌صنوعاً در شمار «لاطین» سلاله‌ای واحد آورده است.^{۵۲} در واقع بعضی از نامهایی که «کتسیاس» ذکر کرده است تا اندازه‌ای با اسامی «لاطین» ماد که در سالنامه‌های آشوری آمده است (مارتوگنا، ماشدایوگکو^(۴))، آرباگو و غیره) مشابهت دارد ولی چون ماموئلف مزبور را می‌شناسیم گمان نمی‌رود وی زحمت جستن نامهای واقعی پیشوایان ماد را در قرنهای هشتم و نهم پیش از میلاد بخود راه داده باشد و بیشتر محتمل است که وی از اسامی مادیهائی که در زمان وی می‌زیستند استفاده کرده باشد و نامهای مزبور، حتی در آن عصر هم با نامهایی که چند قرن پیش از آن در آن ناحیه معمول بوده مشابهت داشته‌اند.^{۵۳} ولی در باره قرن هشتم پیش از میلاد بدون مراجعه به «کتسیاس» نیز میتوانیم از منبع دیگری - که همانا سالنامه‌های آشوری می‌باشد - استفاده کنیم. اما اطلاعات وی در باره وقایع قرن ششم پیش از میلاد - که تقریباً در منابع موجود بخط میخی و تاریخ هرودوت ذکر شده از آن گرفته - به مراتب مهمتر است. خوشبختانه در این مورد و - بهر حال - در شرح مهم‌ترین جنگ «آستیاگ» با کوروش - گفته‌های «کتسیاس» ظاهراً تا اندازه‌ای بحقیقت نزدیک است^{۵۴} و بعضی از مطالب وی را منابع بابلی تأیید می‌کنند. بنظر میرسد که وقایع مربوط به آغاز دوران «لاله» هخامنشیان - برخلاف پیش آمدهای

ادوار پیشتر - در کشور ایران ، حتی در قرن پنجم ، باحرارت تمام مورد بحث بوده است و کتسیاس واقعاً ممکن بود در باره وقایع مزبور چیزهایی شنیده و تصادفاً یکی از روایات مادی مربوط بتاریخ آن وقایع را برای ما حفظ کرده باشد .

يك مؤلف دیگر یونانی که در باره دولت ماد مطالبی نوشته «کزنفون» است که بالکل از دیگران جداست . وی حکیمی است ایده آلیست ورجلی سیاسی متمایل باشراقت و شاگرد سقراط ورفیق افلاطون ودرعین حال یکی از بزرگترین استادان سخن یونان بشمار میرود . از تألیفات تاریخی وی یا نیمه تاریخی وی مهمتر از همه یکی «تاریخ یونان» (هلنیکا Hellenika) که ذیل تألیف «فوکیدید» - مورخ بزرگ - محسوب می گردد) و دیگر «لشکر کشی ده هزار یونانی» (آنا بازیس) که شرح لشکر کشی سربازان مزدور یونانی باتفاق کوروش اصغر علیه اردشیر دوم تا بابل و عقب نشینی ایشان پس از مرگ کوروش از بابل تا دریای سیاه میباشد . آنچه از آثار «کزنفون» بموضوع ما نزدیکتر است کتاب «تربیت کوروش» بزرگ (Kurou Paideia) «سیرپیدی» ، کوروش نامه) است . این کتاب داستانی است اخلاقی بشکل تاریخ کوروش ، شاه پارس وبخصوص از سالهای جوانی وی ، از آن زمان که یکی از نزدیکان پادشاه ماد بود ، بحث می کند .

البته «کوروش نامه» که بقلم مؤلفی خردمند و تحصیل کرده و نامی ودرخشان نوشته شده است ، ممکن بود درباره تاریخ پایان سلطنت ماد منبعی بی بدیل باشد - ولی بشرطی که ما - همچنانکه بدقت وصحت کامل مشاهدات «کزنفون» که در «اردو کشی ده هزار نفری» آمده ، اعتماد داریم ، میتوانستیم مطالبی را که در «کوروش نامه» آورده باور کنیم . متأسفانه «کوروش نامه» تاریخ نیست و داستان است . واینکه آیا در کتاب مزبور حقایق تاریخی نیز وجود دارد و چگونه میتوان سره را از ناسره جدا کرد خود مربوط به دشوارترین بخشهای منبع شناسی عهد

باستان می باشد.

برای فهم موضوع لازم است شخصیت «کسنفونت» (کزنفون) را چون متفکر و نویسنده و رجل سیاسی اندکی مورد مطالعه قرار دهیم.

«کزنفون» از مردم آتن بود و در حدود سال ۴۳۰ پیش از میلاد در خاندانی نسبتاً متعین دنیا آمد. وی در جوانی باتفاق افلاطون، شاگرد سقراط فیلسوف ایده آلیست نامی بود. وی از لحاظ سیاسی طرفدار سازمان اشرافی اسپارت بود و در «آتن» دموکرات منش که در آن سالها با اسپارت در جنگ بود احساس ناراحتی می کرد.

ظاهراً وی بعلل سیاسی در سال ۴۰۱ قبل از میلاد پس از شکست قطعی که - در سال ۴۰۴ ق. م. - اسپارت به آتنیها وارد آورد ناچار آتن را ترک گفت و به پیروی از اندرز یکی از دوستان خویش بدربار کوروش اصغر شاهزاده ایرانی و برادر اردشیر دوم - منمون - پادشاه ایران رفت. کوروش در آن زمان ساتراپ آسیای صغیر بود و پنهانی برای جنگ با پادشاه بگرد آوردن سپاهی سرگرم بود. وی بگروهی از اشراف ایرانی منتسب بود که پاشیدگی رژیم هخامنشیان را برأی العین مشاهده می کردند و محتملاً می کوشید با اتکاء به دستگاه بنده داری بزرگ باستانی در رژیم مزبور اصلاحاتی بعمل آورد. میتوان گفت که از این رهگذر وی سلف ناکام اسکندر مقدونی بود.

«کزنفون» در لشکر کشی کوروش اصغر، در سال ۴۰۱ قبل از میلاد، علیه اردشیر دوم شرکت جست. چون کوروش در نبرد «کوناکی»^(۱) در بابل کشته شد و لشکریان وی پراکنده گشتند و فرماندهان یونانی را ایرانیان گرفته اعدام کردند و سربازان مزدور یونانی - هزاران کیلومتر دور از میهن در کشوری ناشناس و دشمن تنهاماندند.

«کزنفون» در رهبری رجعت ایشان فعالانه شرکت کرد. یونانیان موفق شدند، مانند نابینایان کورمال کورمال از آسیای مقدم و آشور و ارمنستان گذشته بکرانه

دریای سیاه برسند. قریب نیمی از ایشان بعدها بلشکریان «آکسیلا»^(۱) شاه اسپارت، که در آن زمان در غرب آسیای صغیر با ایرانیان در جنگ بود، پیوستند. «کز نفون» نیز بزرگ فرمان «آکسیلا» درآمد. این امر را در آتن خیانت تلقی کردند و «کز نفون» را از حق تابعیت آتن محروم و از آن شهر بیرون کردند. پس از آن «کز نفون» در خدمت اسپارت باقی ماند و حتی علیه میهن پیشین خویش پیکار کرد. در حدود سال ۳۸۰ قبل از میلاد دولت اسپارت ملکی بوی داد و او در آنجا آسوده میزیست و بفعالیت ادبی مشغول بود.^{۵۵}

تألیفات وی - از «آنا بازیس» (اردو کشی ده هزار نفری) و «تاریخ یونان» که بگذریم - جنبه فلسفی و اخلاقی داشت^{۵۶} و مربوط به تبلیغ حکمت سقراط و اخلاقیاتی بود که با سازمان اشرافی اسپارت بستگی داشت. کتاب «کوروش نامه» هم بیشتر به آثار فلسفی او نزدیک است.

«ای. م. ترونسکی»^(۲) درباره «کوروش نامه» چنین می نویسد: «ظاهر این کتاب به تاریخ شبیه است و مؤلف در زمینه سیاست و اخلاقیات به فلسفه بافی پرداخته آنرا بصورت داستانی مدون ساخته است، داستانی درباره زندگی و افعال کوروش، بانی سلطنت پارس. مفهوم «تاریخ» در عهد باستان چندان وسیع بوده که میتوانست این تألیف را هم دربر گیرد و حال آنکه اکنون ما اثر مزبور را جزو رمانهای تاریخی و اخلاقی محسوب میداریم (نه تاریخ). «کز نفون» در اینجا با آزادی فوق العاده‌ای مطالب تاریخی را مورد استفاده قرار میدهد. مثلاً برغم حقیقت تاریخی کوروش فاتح مصر قلمداد شده است و بمرکز طبیعی^{۵۷} در میان فرزندان و دوستان خویش میمیرد و مانند سقراط بایشان هنگام تودیع اخلاق می آموزد. در تصویر کوروش سجایای سقراط و «آکسیلا» تلفیق شده است.^{۵۸} صفتهای مثبتی که «کز نفون» به فرمان

داستان خویش نسبت میدهد چون ثمره تربیت صحیح - تربیتی که از مجموع نظامات سخت اسپارتی و تعلیمات اخلاقی سقراط تشکیل شده - عرضه گشته است. «کورئش نامه» نمودار بارزی از گرایش «کزنفون» بد اندرز کوئی بوده و نظرها و عقاید سلطنت خواهی ویرا نشان میدهد و انتخاب يك سلطان مقتدر و شرقی چون قهرمان داستان و غایت مقصود خویش، خود گواهی بر این است. عده کثیری اشخاص و قهرمانان درجه دوم کورئش نامه نیز معرف و مجسم کننده محاسن و معایب گوناگون می باشند.^{۵۹}

مراتب بالا «کورئش نامه» را از لحاظ ادبی نيك معرف می کند. فقط این نکته را باید افزود که شخصیت سلطان مقتدری که اتباع و بندگان و نزدیکان از جان و دل طوق طاعت وی را بر گردن نهند محبوب «کزنفون» است و چنین کسی را ایده آل و غایت منظور میداند: «کورئش» اصغر در «آناباسیس» (لشکر کشی ده هزار نفری) و «ایسخوماخ»^(۱) در کتاب «اکونومیکا» (اقتصاد) و «آکسیلا» در مدحنامه وی و «تاریخ یونان» همه واجد این صفاتند. بعقیده «کزنفون» بزرگترین خصلت نيك این است که آدمی بتواند فرمان دهد و بتواند فرمان برد.

بنابر این معلوم است که در مورد وقایع تاریخی نباید، دقت و صداقت خاص و فوق العاده ای را از «کورئش نامه» انتظار داشت. ولی چنانچه از تجزیه و تحلیل ادبی «کورئش نامه» پافراثر نهیم و اثر مزبور را چون يك تألیف تاریخی مورد مذاقه قرار دهیم تا کزیر باید استنتاج فوق را بشدت بیشتری بکار بندیم.

«کورئش نامه» - چون يك تألیف تاریخی - فاقد مزیتی است که اثر دیگر «کزنفون» یعنی «آناباسیس» دارا میباشد - باین معنی که مانند اثر اخیر الذکر بر مشاهدات شخصی مؤلف مبتنی نمی باشد. «آناباسیس» گرچه سالها پس از وقوع وقایع

نوشته شده ولی نقل قول از دیگران نیست و نتیجه مشاهدات شخصی مؤلف می‌باشد و ظاهراً از روی یادداشت‌هایی که وی داشته تحریر شده است. اما «کوروش نامه» مربوط به وقایعی است که زمان بسیار از آن گذشته و مؤلف فقط از روی منابع مکتوب می‌توانست در آن باره داوری کند. روایات شرقی بظن قوی در اختیار وی نبوده است. شرایط زندگی اردوئی تامرک کورش، و این که «کزنفون» همواره جزو سپاهیان یونانی و در حال حرکت بود (و جز زبان یونانی بزبان دیگری آشنا نبود) اجازه نمی‌داد از نزدیک با پارسیان و مادیها آمیزش کند و اطلاعات مفصلی در باره تاریخ قدیم ایشان بدست آورد. و در بخش دوم لشکر کشی، که یونانیان با غارت اموال مردم بین راه، زندگی کرده، مورد تعقیب سپاهیان شاه ایران بودند (شاید دسته‌های مادی «آرباک» ساتراپ که در پیکار کونا کس بسود اردشیر دوم (آرتا کزرس) شرکت جسته بود جزو اینان بودند) و باشمشیر برای خویش راه نجات می‌جستند حصول این منظور کمتر امکان داشت.^۱ راست است که ما در باره مدت اقامت «کزنفون» در آسیای صغیر، و میان لشکریان «آکسیلای»، اطلاعات ناچیزی داریم ولی دلیلی در دست نداریم بگوئیم که در آن زمان، هنگامی که جنگ با ایرانیان جریان داشت، وی بیش از پیشتر می‌توانست تاریخ و رسوم پارس یا ماد را مورد مطالعه قرار دهد.

«کزنفون» از لحاظ بسط همه جانبه موضوع داستان خویش نمی‌توانست به مورخان متقدم یونانی مانند «هلائیک»^(۱) و «دیونیسی»^(۲) و «هکاتی»^(۳) که مطالب خشک و غیر موثق نوشته‌اند و منابع نابابی شمرده می‌شدند اعتماد کند.

«کزنفون» از میان مؤلفان یونانی بطور کلی از نوشته‌های هرودوت و «کتسیاس» استفاده کرده است. این نکته از اشارات و مستخرجات فراوان و اسامی خاص و مباحثات قلمی که در «کوروش نامه» آمده پیداست. تألیف مزبور قهرمانان فراوان

دارد و مؤلف آن نیز مانند «کتسیاس» با مشکل مهمتی مواجه شد که چه نامی بر آنها گذارد. در اکثر موارد نامهای «کوروش نامه» مثنی اسامی پارسی است که بدون تشخیص از هرودوت اخذ گشته است^{۶۱} (وبه ندرت از «کتسیاس» گرفته شده).^{۶۲} در هر حال در میان اسامی واقعی ایرانی که در «کوروش نامه» آمده بتقریب حتی يك نام هم دیده نمی شود که با نام یکی از رجال مذکور در تألیف هرودوت بسا «کتسیاس» و یا نام رجال پارسی معاصر «کزنفون» مشابهت نداشته باشد.^{۶۳} و چون «کزنفون» از حیث اسامی پارسی دچار کمبود میگشت، بدون آنکه نشویشی بخاطر خویش راه دهد روی قهرمانان مادی و یا پارسی خود نامهای مردم آسیای صغیر و یا اسامی یونانی نادر و یا اسامی مجهولی که ظاهراً خارجی و عجیب میمانست، می گذاشت.^{۶۴}

اگر «کزنفون» منابع جدی دیگری جز هرودوت و «کتسیاس» (که بمامعلوم است) میداشت چنین نمی شد.^{۶۵}

مطالب مربوط به جغرافیای طبیعی و سیاسی که در «کوروش نامه» مذکور است دارای همین نقایص می باشد. اطلاعات «کزنفون» نیز مانند یونانیان معاصر وی در باره آسیای غربی بسیار مبهم بود. این نکته بوضوح از مطالب «آناکسیس» مشهود است: یونانیان هنگام لشکر کشی مزبور از موقع و محل کشورهای پیرامون اطلاعی نداشتند و از روی حدس و گمان حرکت می کردند.^{۶۶} اگر «کزنفون» در تحریر «کوروش نامه» از منابع دیگری غیر از هرودوت و «کتسیاس» استفاده می کرد و بویژه اطلاعاتی از مادیها و پارسیان بدست می آورد - مسلماً چنان اشتباهات فاحش جغرافیائی را مرتکب نمی شد. اشتباهات فاحش جغرافیائی در هر صفحه «کوروش نامه» فراوان است. مثلاً اگر نوشته «کوروش نامه» را باور کنیم، آشور در عهد «آستیاگ» و کوروش (و حال آنکه آشور مدتها پیش از آن معدوم گشته بود)^{۶۷} با اینکه

در خاك ماد قدرتی نداشت، معیناً «هیرکانیه» را متصرف بود و با «باکتریا» عهد اتفاق داشت.^{۶۸} «هیرکانیه» (ناحیه کنونی استرآباد و کراسنودسک)^(۱) بعقیده «کزنفون» از خاك ماد بدآشور نزدیکتر بود.^{۶۹} بزعم وی آشور بر سر راه ماد و اراضی کادوسیان (در کوههای جنوب دریای خزر) و سکایان (در آسیای میانه) قرار دارد.^{۷۰} و کلدانیان (کوهستانیان فلات ارمنستان - با کلدانیان بابل اشتباه نشود) بی واسطه با... شاه هندوستان مربوط می‌باشند^{۷۱} والنخ واز اینگونه.

«کزنفون» می‌دانست (از هرودوت) که اولاً در زمان سلطنت ماد بسیاری از کشورها و اقوامی که بعدها بزیر فرمان ایرانیان (پارسیان) درآمدند، مستقل بودند و ثانیاً در سرزمین پادشاهی ماد شاه‌نشینهای دیگری که تابع آن بودند وجود داشتند.^{۷۲} ولی بدیهی است که نمی‌دانست این کشورها و اقوام و شاه‌نشینها کدام بودند، زیرا که در این باره در آثار هرودوت و «کتسیاس» چیزی گفته نشده بود. بدین سبب شاه‌نشینهای مستقلی که در «کوروش‌نامه» ذکر شده است، اکثر آنها همان ساتراپ‌نشینهای ایرانی هستند که «کزنفون» (بخشی از آنها را خود می‌شناخته و بخشی را هم از منابع عادی خویش مأخوذ داشته بود) معطوف بماسبق نموده است.

از آنجمله است شاه‌نشین کاپادوکیه و ارمنستان و هیرکانیه و شوش و غیره. تصادفاً قوم کادوسیان^{۷۳} در تاریخ کوروش «کتسیاس» جای‌نمایی را اشغال کرده است و ظاهراً کادوسیان از آن منبع وارد تألیف «کزنفون» نیز شده‌اند.

«کزنفون» درباره انتقال سلطنت ماد به پارسیان روایت جدیدی نقل می‌کند که بالکل با روایات هرودوت و «کتسیاس» متفاوت است. ولی اگر بپنداریم که وی از منبعی مجهول - مجهول برای دو نویسنده سابق الذکر - استفاده کرده راه خطا رفته‌ایم.^{۷۴} موضوع ساده است و چنانچه پیشتر یادآور شدیم در نظر او بزرگترین حسن

انسانی در مطیع ساختن و فرمان بردن است و چون وی هواخواه انتظامات اسپارتی بود اهمیت صفت دومی را کمتر از اولی نمی شمرد. بعقیده «کزنفون» که در نخستین صفحات «کوروش نامه» بیان شده است، مبنای آموزش و پرورش عالی که بزعم وی ایرانیان از آن برخوردار بوده اند، همانا مہارتی بود که در فرمان دادن و فرمان بردن داشته اند. بالطبع آن «کوروش» که در تاریخ آمده و جد خود آستیاگ را (وبا در هر حال کسی که باو نیکی کرده بود) از سلطنت ساقط کرد - و در تألیفات هرودوت و «کتسیاس» آمده - برای بازی کردن نقش قهرمان نیکو خصلی که بلندترین آرمان «کزنفون» بشمار میرفت و در داستان وی مورد نیاز بود، سودی نداشت.

بدین سبب - بگفته «کزنفون» - آستیاگ در محیط صالح و آرامش، هنگامی که شاه ماد بود در بستر خویش بدرود جهان گفت و «کوروش فتوحات خویش را - ندبسمت شاهی - بلکه بسمت سردار» «کیا کسار» فرزند «آستیاگ» (نام - کیا کسار - مأخوذ از هرودوت است) بعمل آورد. آنگاه «کوروش» که چون سردار سپاه، افتخارات فراوان بدست آورده بود با خضوع تمام، ثمره پیروزیهای خود را نثار قدم «کیا کسار» که سلطانی حقیر ولی قانونی است می کند. تصور این منظر می بایست رقت قلبی در خواننده پدید آورد و وی را با روح اطاعت برئیسان قانونی پیوردد. در عوض پرهیزکاری و فرمانبرداری کوروش بیاداش خود رسید و «کیا کسار» که پسری نداشت دختر خویش را باو داد و وی سلطنت ونیمی از جهان را بارث برد.

مسلماً این مطالب تاریخ نبوده بلکه تعلیم عقیده شخصی است.

باقی مطالب «کوروش نامه» همان اطلاعات ناچیزی است که هرودوت و «کتسیاس» در تألیفات خویش آورده و با وقایع دوران سلطنت «آستیاگ» و خود «کوروش» (مطیع ساختن کادوسیان، بابل ولیدی) و کمبوجیه (فتح مصر) مربوط ساخته اند. جالب ترین بخش «کوروش نامه» همانا مطالبی است که «کزنفون» در باره

وقایع ارمنستان آورده است. بی شک در این مورد مؤلف مشهودات خویش را نقل کرده است (مثلاً داستان دشمنی ارمنیان با قبایل کوهستانی کلدانیان که «کزنفون» در «آناباسیس» نیز مفصلاً از آن سخن میگوید).

نام شاهزاده «تیکران» جالب نظر است. چنانکه دانسته است این نام در میان پادشاهان بعدی ارمنستان نیز مرسوم بوده است. کمان می‌رود که در دوران پارسیان این نام به ستراپهای موروئی ارمنستان اطلاق می‌شده و «کزنفون» نیز آنرا شنیده و نقل کرده است، گفته او تنها سخنی است که در منابع باستان راجع به وجود يك شاه‌نشین خاص ارمنی (جدا از «اُراتو») در دوران مادها در دست است. در این‌که تا چه اندازه این گفته موثق است اظهار نظر دشوار می‌باشد. ولی اگر در جایی از «کورش‌نامه» وقایع و حقایق تاریخی منعکس شده باشد، همین جاست. (در این باره به فصل پنجم رجوع شود).

معهدا متأسفانه، بر روی هم «کورش‌نامه» برای ما چندان ارزشی ندارد. وقایع تاریخی در اثر مزبور یا تحریف شده، یا بمنظور اندرز کوئی و تعلیم اخلاقیات جعل گشته است. اما شرح عادات و رسوم مادیها - بخشی مبتنی بمنابعی است که بر ما معلوم می‌باشد و بخشی دیگر همان مشاهدات «مؤلف» در دربار «کورش» اصغر شاهزاده ایرانی است و قسمتی هم فرضیاتی است مربوط به نظرهای «کزنفون» در مورد آموزش و پرورش. بدین سبب اینکه آکادمیسین «و. و. استروو»^(۱) معتقد است «کورش‌نامه» از لحاظ تاریخ فرهنگ و وضع زندگی ایران منبع درجه اول شمرده میشود^{۷۵} باید با قید و شرط تلقی شود و فقط باین معنی که در «کورش‌نامه» مشاهدات مؤلف در این موضوع بخصوص و در آستانه قرنهای پنجم و چهارم پیش از میلاد، منعکس

گشته مورد قبول واقع گردد. اما درباره تاریخ ماد - بخصوص - ارزش «کوروش نامه» ناچیز است.

ظاهراً نویسندگان یونانی قرنهای چهارم و سوم پیش از میلاد بویژه مورخانی که درباره لشکرکشی اسکندر مقدونی تألیفاتی دارند اطلاعاتی در باره تاریخ ماد و آغاز کار پارسیان نیز داشتند. ولی «دینون»^(۱) و «هارس»^(۲) میتیلنی،^(۳) و دیگر نویسندگان همانند ایشان نیز - چون «کنسیاس» - بیشتر داستان سرای تاریخی بودند و کمتر مورخ و با اینکه بعضی از ایشان در سرزمین ماد و پارس بوده و بخوبی از شیوه زندگی مردمان آنجا اطلاع داشتند - نوشته‌هایشان - حتی چنانچه باقی میماند هم - برای مورخ واجد ارزش نمی بود. نوشته‌های مورخان عهد اسکندر و جانشینان وی فقط در مواردی ارزش فراوان دارد که مشاهدات خویش و یا وقایع زمان خود را شرح میدهند. از تألیفات ایشان فقط اثری در کتب بعدی باقی مانده و بدست ما رسیده و گاهی هم مستخرجاتی در دست است. مثلاً از آنجمله است شرح جالبی که «پولی بی»^(۴) (قرن دوم پیش از میلاد) - یکی از موثق‌ترین مورخان یونان (گرچه هواخواه روم بوده) از قول یکی از نویسندگان مزبور نقل کرده است و یا افسانه مادی درباره پادشاه «هیستاسپ» (ویشتاسپ) و برادر او «زریادر»^(۵) (زربوری) که «آند»^(۶) - گردآورنده داستان‌های کوتاه فکاھی و تاریخی - از قول «هارس میتیلنی» نقل کرده و الخ.

از کتاب «زندگی رجال» و دیگر تألیفات پلوتارک (قرنهای اول و دوم میلادی) نیز برخی اطلاعات ارزنده بدست می آید. پلوتارک از منابع گوناگونی که اکثراً بدست ما نرسیده - استفاده کرده است. بویژه تاریخ زندگی اردشیر دوم و اسکندر

Zariadr (۵)

Polibi (۴)

Mitilèn (۳)

Hæres (۲)

Dinon (۱)

Atene (۶)

مقدونی و رساله «در باره اسیدو اُسیریس» وی قابل استفاده است.

اما در باره وقایع عهد اسکندر (که مطلب ما بدان پایان می‌پذیرد) منابع اصلی همانا «لشکر کشی اسکندر» (آنا باسیس آلساندرو *Anabasis aleksandrou*) تألیف «آریان» نیکومدی^(۱) و تاریخ اسکندر «کوئینت - کورتس - روف»^(۲) است. البته تألیف «آریان»^(۳) که (بزبان یونانی) در قرن دوم میلادی نوشته شده است ارزش شهادت گواه عینی را ندارد ولی اهمیت آن در اینست که بیشتر بیادداشت‌های شرکت کنندگان واقعی لشکر کشی اسکندر - یعنی «آریستوبول»^(۴) و «بطلمیوس» فرزند لاکی^(۵) (که بعدها سلطان مصر شد) (که حتی در عهد باستان نیز در میان یادداشت‌های همانند، از همه موثق‌تر شمرده می‌شدند) مبتنی می‌باشد. «کوئینت - کورتس - روف» (که گمان می‌رود در قرن اول میلادی می‌زیسته) از لحاظ موثق بودن نوشته‌هایش پائین‌تر از «آریان» قرار دارد. وی بیش از «آریان» در اندیشه‌این است که گفته‌های وی مشغول کننده باشد و اخلاقیات بیاموزد، ولی گاهی از وقایعی یاد می‌کند که در آثار «آریستوبول» و «بطلمیوس» نیامده و بدین سبب (و یا بعلا دیگر) در کتاب آریان از قلم افتاده است.

لشکر کشی‌های اسکندر و جانشینان وی از آغاز امر جلب توجه بسیار کرد و هم در عهد باستان کتابهای فراوان در آن باره نوشته شد و حقایق بسود صاحبان منافع سیاسی متناقض در آثار مزبور تحریف گشت و بتدریج جنبه داستان سرایی بخود گرفت و افسانه‌های عجیب و غریب بر حقایق تاریخی فایق آمد. سرانجام روایات گوناگون داستان اعمال اسکندر (که بغلط به «کالیسفن»^(۶) فیلسوف - که در لشکر کشی وی شرکت داشته منسوب می‌کنند) تمام داستانهای دیگری را که در

(۲) Kuint Kurts Ruf (۲) مورخ

(۱) دهری در آسیای صغیر (س. ن. ی.) - اکنون اسیدو نامیده می‌شود

Kallisten (۶)

Lag (۵)

Aristobul (۴)

Arrian (۳)

لابن ۲۰

بارۀ اسکندر نوشته شده بود بر کنار کرده جایگزین آنها شد. داستان مزبور در قرون وسطی بسیار رایج و شایع بوده. الهام دهندهٔ عدهٔ کثیری از نویسندگان و شاعران و از آنجمله بطور غیر مستقیم - نظامی کنجوی گشت.

«بروس» مورخ بابلی - یونانی در میان نویسندگان مزبور مقام علیحده‌ای دارد.

بروس^{۷۶} منجمی بود که در آغاز قرن سوم قبل از میلاد در بابل جزو کاهنان خادم خداوند «مردوک» بشمار میرفت و معلومات یونانی زمان را کسب کرده بود. وی عزم کرد فرمانروایان نوین بابل، یعنی یونانیان مقدونی، را بادانش بابل آشنا کند و بدین منظور «تاریخ بابل» (Babuloniaka) را نوشت و در تحریر بخش ویژهٔ تاریخی آن کتاب از بایگانی وقایع بابل و افساندها و ضمناً، از اسناد و فهرستهای مکتوب سلطنتی شومری نیز استفاده کرد. و چون البته یونانیان که خوانندگان کتاب «بروس» بودند اصطلاحات باستانی شومری و اکدی را نمیدانستند، «بروس»، بخاطر ایشان، آن اصطلاحات را بصورت مفاهیمی که در هزارهٔ اول قبل از میلاد متداول بوده برگرداند: مثلاً سلالهٔ «کوتیان» که طبق روایات بعدی فهرست سلطنتی شومری مرکب از ۲۱ پادشاه بود، بالطبع چون سلالهٔ ماد مشخص گشت (و تا اندازه‌ای هم صحیح بوده است) زیرا که کوتیان در سرزمینی زندگی می‌کردند که بعدها سلطنت مادها در آنجا مستقر گشت. در میان اهل علم فرضیه‌ای وجود داشت که «بروس»، زرتشت (بانی کیش اوستا) را هم در شمار شاهان سلالهٔ مزبور آورده است. در ایامی که سال و مه‌های درهم و برهم تاریخ سلاله‌های مذکور در تألیف «بروس» هنوز روشن نشده بود و با قواعد تقویم بابلی مقایسه نگشته بود، برای این موضوع اهمیت خاصی قائل بودند؛ باضافه - در آن زمان کسی از فهرست سلطنتی شومری اطلاعی نداشت. شهادت «بروس» چون بمنابع باستانی شرقی مبتنی بود -

و موثق‌ترین گواه شمرده می‌شد قطعی‌ترین دلیل منشأ مادی زرتشت و زرتشتیگری محسوب می‌گشت، و تا اندازه‌ای بدین سبب بود که در قرن گذشته این عقیده رواج داشت که کیش زرتشت منشأ مادی دارد. مثلاً «ف. اشپیکل»^(۱) که یکی از بهترین‌آشنایان به اوستا و روایات تاریخی ایران و کیش زرتشتی می‌باشد نوشت که برغم وفور و تفوق دلایلی که بسود منشأ باکتربائی زرتشت و کیش وی وجود دارد، او (اشپیکل) متمایل به فرضیه مادی که مبتنی بگواهی «بروس» است، می‌باشد. اکنون دانسته است که کوتیان - که در این مورد مطمح نظر «بروس» است - محال بود رابطه‌ای با زرتشت داشته باشند زیرا بزبانی که هیچ وجه مشترکی با زبان اوستا نداشت سخن می‌گفتند و گذشته از این زرتشت ممکن نبود در هزاره سوم قبل از میلاد، یعنی دوران سلطنت سلاله کوتیان زندگی کند.^{۷۸} صرف نظر از مراتب فوق می‌توان بوضوح تمام نشان داد که در تألیف «بروس» از زرتشت نامی برده نشده است.

پس این نظر خطا از کجا پیدا شده است؟ بهتر است اندکی در این باره بیشتر گفتگو شود تا ضمناً مشکلات برخی از مسائل منبع‌شناسی شناسانده شود. زیرا حل آن مشکلات ممکن است در طی استفاده از آن منابع در پژوهش تاریخ ماد ضرورت پیدا کند، بویژه که متأسفانه تعداد منابع اندک است.

اصل تألیف «بروس» بدست ما نرسیده است و فقط اشارات غیرمستقیمی بدان - که بتقریب از ده‌ها واسطه گذشته - در دسترس می‌باشد.^{۷۹} وضع بقرار زیر است: مطالب مربوط به تألیف «بروس» در سه منبع نقل شده و بما رسیده است:

۱- در روایت ارمنی قرون وسطائی تاریخ «یوسوی»^(۲) فیصری، مؤلف قرن

چهارم میلادی .

۲- در متن سریانی تاریخ یاد شده « یوسوی » که « مارمیخائیل »^(۱) نویسنده

قرن دوازدهم میلادی مدون ساخته است .

۳- در تاریخ بیزانس « گئورگی سینکل »^(۲) که از تألیف « یوسوی » بواسطه

شخصی بنام « پانودور »^(۳) استفاده کرده و مؤلف اخیر الذکر مطالبی از دیگر مؤلفان به نوشته های « یوسوی » افزوده .^{۸۰} بنابراین مبنای هر سه منبع تاریخ « یوسوی » می باشد .

اما « یوسوی » می پنداشت از منابع گوناگونی که یکدیگر را تأیید می کنند استفاده می کند و حال آنکه در واقع مدارکی را که از راههای مختلف به تألیف « آلكساندر پولی هیستور » - مؤلف قرن اول میلادی - منتهی می شد (و وی تنها کسی بود که اصل کتاب « بروس » را قرائت کرده بود) بهره می گرفت .

نخستین منبع از منابع سه گانه (یعنی ترجمه ارمنی « یوسوی ») مطالب تألیف

« پولی هیستور » را مختصراً آورده و یادآور می شود که وی در آغاز کتاب - طبق

نوشته « بروس » - نام ۸۶ پادشاه را که ۳۳۰۹۱ سال پس از طوفان سلطنت کردند (اما

خود « یوسوی » فقط دو نام - « ایوسخوی » و « خرماسبل » را « من باب نمونه » یاد

می کند) . ما که از فهرست سلطنتی شومری اطلاع داریم ، میتوانیم بگوئیم که

« بروس » در این رقم (که البته تحریف شده است) نه يك ، بلکه چند سلاله محلی را

گنجانده است و از آن جمله است سلاله های افسانه ای که فهرست سلطنتی شومری

با نام آنها آغاز می گردد (و رقم باور نکردنی سنین سلطنت نیز از اینجا ریشه میگیرد)

ولی « یوسوی » ذکری از این نکته نکرده است و فقط - چنانکه از روایت ارمنی

برمی آید - یادآور شده است که « پولی هیستور . . . هر يك را بنامی که در کتاب

« بروس » مذکور است نامیده است » . بدین نحو جمله مؤلفان بعدی ۸۶ پادشاه مذکور

را بصورت يك سلالهٔ «کلدانی» درآوردند. سپس در روایت ارمنی کتاب «یوسوی» چنین نوشته شده است: «بعد از (پولی هیستور) نامهای سلاطین ماد را که ۸ تن بوده و ۲۲ سال (سلطنت کرده) نقل می‌کند، والنخ.

تاریخ «مانرخائیل» نیز تقریباً همین مطالب را - منتهی اندکی مختصرتر - آورده است و نه فقط به «پولی هیستور» بلکه به «آبیدن»^(۱) نیز اشاره کرده (چنانکه از یادداشت شماره ۷۹ این فصل مشهود است «آبیدن» نیز از کتاب «پولی هیستور» استفاده کرده است). گذشته از این، بجای رقم خطای «۸ پادشاه» سلالهٔ ماد، سخنی درست‌تر ایراد شده (ظاهراً طبق مدارك مندرج در روایات متأخر فهرست سلطنتی شومری در مورد کوتیان که «بروس» از آنها استفاده کرده بود) بدین شرح: «پس از آنکه فرمانروائی کلدانیان پایان یافت مادیها سلطنت کردند، ۲۱ پادشاه». این منبع ذکر از سنین سلطنت ایشان نمی‌کند.

و سرانجام منبع سوم - یعنی تألیف «گئورگی سینکل» - مطالب مندرج در تألیفات «بروس» و یا «پولی هیستور» و یا حتی «یوسوی» را کمتر نقل کرده بیشتر با «پولی هیستور» که بزعم وی مؤلفی «کافر» است جدال میکند که چرا وی (پولی هیستور) رقمهای باورنکردنی اغراق آمیزی در بارهٔ مدت سلطنت سلاله‌های بابلی، که بانظرات عیسویان دربارهٔ زمان خلقت عالم جور در نمی‌آید، نقل کرده است. وی در همین حال (بمتابعت از مؤلف دیگری بنام «آنیان») با «برخی از مورخان کلیسای مسیحی خودمان» (منظور او «یانودور» است) که میکوشیدند رقمهای مدت سلطنت بابلیان را بامفاد تورات منطبق سازند و می‌پنداشتند که آن رقمها را در برخی موارد باید ایمانی شمرد، به بحث و مناقشه پرداخته است. «گئورگی سینکل» ضمناً چنین مینویسد: «همین پولی هیستور - پس از این زمان (صریحاً «زمان»

نوشته شده) ۸۶ (شاه) - ۲ شاه کلدانی، «راوخوی»^(۱) و «خوماسبل»^(۲)، و ۸۴ مادی - زرتشت و آنان را که بعد از او بودند - ۷ شاه کلدانی را، آورده است^{۸۱}، این همان جایی است که برخی پنداشتند «بروس» از زرتشت ذکر کرده است. ولی ما از روایت ارمنی تألیف «یوسوی» میدانیم که «پولی هیستور فقط دو سلطان کلدانی را بنام یاد نکرده بلکه اسامی همه ۸۶ تن را آورده است. بنابراین معلوم است که «سینکل» نه تألیف «پولی هیستور» را خوانده بود و نه حتی کتاب «یوسوی» را، بلکه اطلاعات خویش را از منبع بینابینی (پانودور) بدست آورده بود و آن منبع هم بمتابعت از «یوسوی» فقط نام آن دو سلطان را نقل کرده، زیرا لازم ندانسته تمام اسامی ثقیل التلفظ بابلی را ذکر کند. «سینکل» اندکی پائین تر در باره «پولی هیستور» و دیگران چنین میگوید: «... قدیمترین (شاهان) را که خدا و نیم خدایشان می‌شمارند، و آنان را که پس از ایشان بودند - و واقعاً از کمر اهی در فهرست می‌آورند - نوشته‌اند که زمانی بی‌پایان سلطنت کرده‌اند و پنداشتند که عالم ابدی است و این برخلاف نوشته‌های مقدس الهی است؛ و آنانکه بعد متولد شدند و همه اطلاع دارند - بسالهای شمسی، چون افراد فنا پذیر، و نه آنچنانکه «پانودور» و برخی دیگر می‌پندارند - منحصرأ بخاطر آنکه زرتشت سنین پادشاهان را بسالهای شمسی تقویم کرده است...»

این ایراد که در بادی نظر صورت معمائی دارد موضوع را کاملاً روشن می‌سازد. بنظر میرسد که «پانودور» درباره اینکه چرا سنین سلطنت سلاله نخستین مرکب از ۸۶ پادشاه با ارقام «نجومی» ذکر شده و از سلاله بعدی که «مادی» بوده ارقام عادی بکار رفته است، از خود توضیح و پاسخی داشته است. البته این مشکل فی نفسه مبتنی بر سوء تفاهمی می‌باشد. زیرا اگر دآوردن اسامی ۸۶ پادشاه در يك سلاله - چنانکه از

مقابله با فهرست سلطنتی شومری بر ما معلوم است - بعدها در نتیجه کوتاه کردن متن «بروس» صورت گرفت. و در واقع چندین سلاله افسانه‌ای که سنین اغراق آمیز و عجیبی درباره مدت سلطنت ایشان ذکر شده و همچنین سلاله های واقعی تاریخی در سلاله واحدی جمع شده‌اند، چنانکه مرز میان ارقام عجیب و تخیلی و ارقام واقعی در آنجائی که «پانودور» پنداشته، نمی‌گذشته است. بدین سبب نظر او کاملاً خطا بوده است. او می‌پنداشت که زرتشت «ماد» که بزعم وی بانی عصر جدید فلکی بود (در بیشتر نوشته های عهد عتیق چنین نقشی را برای زرتشت قائل بوده‌اند) نخستین کسی است که بجای احتساب ایمانی «فلکی» گاه شماری و سالهای «خورشیدی» را معمول داشت. چون میدانیم که «یوسوی» نیز از شاهان فهرست «بروس» بنام یاد نکرده است، ظاهراً «پانودور» برای اثبات نظر خویش در توجیه انتقال بگانه‌نامه عادی نام زرتشت را در شمار شاهان سلاله «ماد» آورده است؛ و «سینکل» که اصل اثر «یوسوی» را خوانده بود و بطریق اولی از تألیف «پولیهیستور» نیز بی اطلاع بوده، همینکه در کتاب «پانودور» به نام زرتشت برخورد چنین پنداشت که شخص «بروس» آن نام را در تألیف خود آورده است.

اگر واقعاً نام زرتشت نه تنها در کتاب «پانودور» بلکه در آثار اسلاف وی - تا «بروس» - ذکر شده بود، بی شک می‌بایست در روایت ارمنی تألیف «یوسوی» نیز آمده باشد زیرا که نام زرتشت در ارمنستان بسیار مشهور بود. در روایت ارمنی مزبور کلمات ثقیل التلفظی چون «اورخوی» و غیره محفوظ گشته است و بطریق اولی می‌بایست نام زرتشت را هم مضبوط دارد.

از مجموع مراتب بالا مشهود است که مدارك «بروس» باروایات تاریخی بابلی مطابق بوده است و وی در فهرست شاهان «ماد» - یعنی کوتیان - فقط میتواند نامهایی را نقل کند که در روایات گوناگون فهرست سلطنتی شومری وجود داشته‌اند.

اما نام «زرتشت» را «پانودور» بابکی از مؤلفان متأخر بعد از «یو-وی». برای اینکه
تظاهر بدانستن تاریخ شرق کند، داخل متن کرده است.

بخشی از محتوی کتاب «بروس» را باین شیوه فوق العاده غیر مستقیم میتوان
معلوم ساخت. بعضی از اطلاعات کتاب مزبور (مثلاً بخش مربوط به انهدام آشور)
از لحاظ احیای تاریخ ماد واجد اهمیت میباشد.

باری بدین طریق، در مورد استفاده از منابع یونانی برای تدوین تاریخ ماد
به استنتاجانی که چندان مسرت بخش نیست نایل شدیم. فقط در این میان گفته‌های
هرودوت بقدر کفاف کامل و موثق است. اما از نوشته‌های «کتسیاس» و «کزنفون»
فقط از طریق انتقاد دقیق و پیرزحمت میتوان حقایق ناچیزی بیرون کشید و حتی در
باره واقعیت آن بخش ناچیز نیز نمیتوان کاملاً اعتماد داشت. دیگر نویسندگان تا
قرن سوم پیش از میلاد، بر روی هم اطلاعات فوق العاده کمی بدست میدهند.

نویسندگان یونانی متأخر فقط مطالب تألیفات هرودوت و کتسیاس و تا اندازه‌ای
«کزنفون» و «ندره» «بروس» را نقل کرده‌اند. ولی در تألیفاتی که ایشان در باره
تاریخ سلطنتهای شرق باستانی نوشته‌اند اثر ضعیفی از يك روایت تاریخی دیگر
دیده میشود که نمیتوان بهیچ يك از مؤلفان سابق الذکر مربوط ساخت، بعقیده
برخی محققان روایت مزبور از آن مورخان متقدم باستانی یونان - مثلاً هارون
لامپساکسی - است.

ولی بیشتر محتمل است که اطلاعات مزبور مربوط بیکمی از نویسندگان قرن
چهارم پیش از میلاد - مثلاً «دینون»^{۸۲} باشد. صحبت، در درجه اول، بر سر جزئیاتی
است که «ترویا پومپه» که در قرن اول میلادی میزیسته است در شرح تاریخ شرق
باستانی نقل کرده و مطالب هرودوت و «کتسیاس» را صریح‌تر و دقیق‌تر بیان میکند.
متأسفانه تألیف «ترویا پومپه» فقط بصورت خلاصه ناهنجاری که شخصی بنام «ژوستین»

(قرن دوم میلادی) تنظیم کرده بدست ما رسیده است. سپس «پولین» که در قرن دوم میلادی داستانهای کوتاه و مضامینی از تاریخ نظامی گرد می آورده است، وقایعی از تاریخ ماد را نقل کرده که بخشی را از هرودوت و «کتسیاس» و قسمتی را از داستان دیگری - که خود تقلیدی از «کتسیاس» و تاناندازه‌ای «هرودوت» بوده - اخذ کرده است. این هم محتملاً همان مطالب «دینون» است. متأسفانه بدشواری میتوان گفت که مطالب یادشده تا چه حد شایسته و ثوق است ولی بعضی از اطلاعات مزبور در منابع شرقی تأیید شده است.

لازم است یادآور شویم که در آثار بسیاری از مؤلفان یونانی و لاتینی (حتی «آمین مارتسلین» مورخ قرن چهارم میلادی) بطور پراکنده اطلاعات جسته و گریخته‌ای در باره دوران اخیر تاریخ ماد دیده میشود که گاهی برای درک تاریخ دوران مورد علاقه ما نیز واجد اهمیت میباشد. بویژه مؤلفان تألیفات جغرافیایی و بخصوص «استرابون» (قرن اول میلادی) مهم شمرده میشوند. «استرابون» که شخصاً در شمار محققان برجسته نبود، معلومات وسیعی از کتب تاریخی و جغرافیایی عهد عتیق کسب کرده بود و بسیاری از اطلاعات ارزنده مؤلفانی که آثارشان نابود شده، بوسیله او و آثارش محفوظ مانده است. آثار «کلاودی پتولمه» (بطلمیوس) منجم و ریاضی‌دان و جغرافی‌دان مشهور (قرن دوم میلادی) و بخصوص «کتاب جغرافیا» و تاریخ «قاعده شاهان» وی که از روی منابع شرقی تدوین شده و تألیفات «ایلینی»^(۱) ارشد طبیعی‌دان قرن اول میلادی (تاریخ طبیعی) واجد اهمیت میباشد.

با اینحال، چنانکه گفته شد، درمورد تاریخ ماد بطور اخص، جمله روایات تاریخی عهد عتیق را میتوان با اطلاعات مندرج در آثار سه الی پنج مؤلف منحصر و محدود نمود. بهر تقدیر، ضمن استفاده از روایات تاریخی مزبور، نمیتوانیم بذکر

فلان یا بهمان مطلب اکتفا کنیم، بلکه تا کنزبریم در هر مورد بخصوص روشن سازیم که مؤلف منظور چرا چنین مطلبی را نوشته است و اطلاعات خویش را از چه مأخذی بدست آورده و تا چه حدّ میتوان بدان وثوق داشت. در مورد دیگر منابع نقلی - که شماره آنان اندک است - نیز ناچار باید چنین کنیم.

برخی از تألیفاتی که بتاریخ ماد مربوطند و در دوره نفوذ فرهنگ یونان (هلینسم) در آسیای مقدم مدّون گشتند از روایات تاریخی یونان جدا میباشند و جنبه خاصی دارند، (از قرن سوم تا قرن اول قبل از میلاد). از آنجمله است کتاب دانیال که بخشی به زبان عبری و بخشی به آرامی نوشته شده^{۸۳} و کتاب یودیف، و کتاب توویت^{۸۴} که بصورت یونانی بما رسیده است و شاید در اصل بزبان آرامی بوده است.^{۸۵} این هر سه کتاب، تاریخ نیستند. کتاب دانیال مجموعه داستانیست از پیشگوییهای عارفانه و اندرزهای اخلاقی بشکل افسانه که جنبه سیاسی دارند و با وقایع قرن دوم پیش از میلاد مربوط میباشند و به دانیال پیامبر افسانه‌ای منسوب میباشد که گویا در قرن ششم پیش از میلاد میزیسته است. در این کتاب تا حدّی قطعاتی از افسانه‌های قدیمتر منعکس شده است ولی مطالب آن - محتملاً در هیچ قسمت - کهن‌تر از اواسط قرن پنجم پیش از میلاد نیست. کتاب دانیال برای موضوع ما، بر روی هم، با اینکه نامی از سلطنت «ماد» در آن برده شده ارزش تاریخی ندارد.

«کتاب یودیف» و «کتاب توویت» جنبه داستانی دارند. در اثر اولی از فداکاری دلیرانه زن یهودی بنام «یودیف» سخن گفته میشود که میهن خویش را از شر «اولوفر»^(۱) ستمگر، سردار بخت‌النصر (نابو خودونوسور)، که در آن کتاب، نه بسمت سلطان بابل بلکه شاه «نینوا» یعنی آشور ظاهر میگردد، آزاد میسازد. این اثر با شرح جنگ بخت‌النصر علیه «آرفاکساد»^(۲) پادشاه ماد، آغاز میگردد. نام

«آرفا کساد» از «شجرةالنسب اقوام» که در «سفر پیدایش» تورات آمده، اخذ شده است.^{۸۵} فهرست مزبور در آغاز قرن ششم قبل از میلاد تنظیم گشته است (۴). در «فهرست اقوام»، «آرپا کساد»^(۱) اصطلاحی است جغرافیائی. جنگ بخت‌النصر با «آرفا کساد» از لحاظ جریان وقایع داستان «کتاب یودیف» هیچ اهمیتی ندارد و ظاهراً سبب نقل آن فقط اینست که خواننده در ذهن خویش آن واقعه را بپیش آمده‌های عصر خویش - یعنی جنگ آنطیو کوس چهارم پادشاه سلوکی که در خاک ماد جریان داشت - قیاس کند و لشکر کشی «اولوفرن» سرزمین یهود می‌بایست در ذهن خواننده بالشکر کشی آنطیو کوس چهارم، لیبی، به فلسطین (در سال ۱۶۷ پیش از میلاد) تداعی معانی ایجاد کند و ظاهراً علت نوشتن داستان وطن پرستانه مزبور نیز همین بوده است.

«کتاب نوویت» يك داستان مذهبی و تخیلی می‌باشد و جریان آن با داستان آرامی «آخی کار»^(۲) که در شرق نزدیک مشهور است مربوط گشته و بدین جهت مانند داستان مزبور به قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد منسوب شده. قهرمانان داستان اسرائیلیانی هستند که چنانکه در «کتاب پادشاهان» آمده توسط آشوریان بدسرزمین ماد کوچانده شده‌اند، معیندا منشأ یهودی (ونه اسرائیلی) داستان در هر صفحه آن مشهود است. در حال حاضر ممکن نیست بدقت و صراحت منابع مورد استفاده مؤلف را معلوم ساخت. در هر حال وی گذشته از «کتاب پادشاهان»، یکی از روایات قدیمی «داستان آخی کار» را که بدست ما نرسیده و بی شک قبل از پایان قرن هفتم تحریر شده بود و تا اندازه‌ای وضع آن زمان را با صحت و درستی شرح میداده، مورد استفاده قرار داده است.^{۸۶} شاید مؤلف «کتاب نوویت» از بعضی آثار ادبی شرقی هم استفاده کرده باشد. وی اندک آشنائی با جغرافیا و تاریخ «ماد» نیز دارد.^{۸۷} متأسفانه

چون بیشتر به اندرزها و خطبه‌های مذهبی می‌پردازد به «ماد» توجه اندکی دارد. این را هم ناگفته نگذاریم که مؤلف با تعلیمات دینی زرتشت آشنا بوده است.^{۸۸} تعیین تاریخ تألیف «کتاب توویت» امری بسیار دشوار است. ولی بی‌شک نویسندۀ آن (برخلاف آنچه کوشش شده است تا در متن کتاب جلوه داده شود) اسرائیلی تبعیدی به آشور^{۸۹} یا ماد نبوده، بلکه یهودئی می‌باشد که در «دیاسپور»^(۱) (یعنی خارج از حدود فلسطین) زندگی می‌کرده است و بطن غالب در سرزمین پارت بعد از قرن سوم پیش از میلاد^{۹۰} یعنی در عهدی که قدیم‌تر از دوران سلطنت میتیری‌دات دوم (۱۲۳-۹۰ قبل از میلاد) نبوده، می‌زیسته است.^{۹۱}

«یوسف فلاوی» مورخ عبری زبان که در قرن اول میلادی زندگی می‌کرده است و بزبان یونانی می‌نوشته نیز در کتاب «دوران عتیق قوم یهود» از «ماد» یاد کرده است. مطالب کتاب او فاقد اصالت و استقلال است و بخشی از تورات و قسمتی (بچندین واسطه) از «بروس» و دیگر مؤلفان یونانی زبان مأخوذ است. آخرین منبع نقلی شایان تذکر که حاوی مطالبی در باره «ماد» می‌باشد بادیات ارمنی آغاز قرون وسطی مربوط می‌شود و «تاریخ موسی خورنی» (موسس خورناتسی) نویسنده مشهور ارمنی است.

موسی خورنی در «تاریخ» خویش از منابع گوناگون و فراوان و از آنجمله تورات و تألیفات نویسندگان یونانی و سریانی و حماسه ملی ارمنی استفاده کرده است. متأسفانه در زمان موسی خورنی (بنا بر تاریخ مشهور وی در قرن پنجم و آغاز قرن ششم میلادی می‌زیسته است) تحقیق انتقادی در مطالب مؤلفان یونانی غیر ممکن بود. برای موسی خورنی مقدور نبود از منابع نخستین، یعنی آثار هرودوت و «کتسیاس» و کزنفون، استفاده کند و فقط از تألیفات بعدی - که منابع مزبور را نقل کرده بودند -

بهره گرفت و بالتیجه بخشی از تألیف وی که مربوط به عصرهای عتیق است بسیار درهم و برهم می‌باشد. این آشفتگی سبب ویژه دیگری نیز دارد، زیرا موسی خورنی به کتاب شخصی سوری‌های بنام «مارآباس کاتینا»، که تقریباً تنها منبع اطلاعات وی در تاریخ دوران متقدم است، اعتماد مفرط ابراز می‌دارد. «مارآباس کاتینا» (با شخصی که این نام را بخود نهاده) خویشین را معاصر نخستین شاهان اشکانی در قرن دوم پیش از میلاد و انمود می‌کند و حال آنکه تألیف او مجموعه‌ای است از آثار دیگران که بشیوه ناهنجاری بر روی هم انباشته است و تاریخ آن اگر از قرن سوم میلادی دیرتر نباشد - پیشتر نیست.

بالطبع توجه موسی خورنی بیشتر بمطالعی بوده است که مورخان پیشین در باره قدیمترین دوران تاریخ ارمنستان نوشته‌اند. بدین سبب باستانی‌ترین شاه ارمنستان - نیگران اول، معاصر «آستیاک» و کوروش - که در «کورشنا» کز نفون مذکور است، در تألیف او مقام شامخی دارد (گرچه شاید مطالب حماسه پهلوانی ارمنی را نیز گنجانده باشد). بدین مناسبت از «آستیاک» نیز، بنام «اژدهاک» در تألیف موسی خورنی یاد شده است. در اینجا یکی از مواردی که در اثر موسی خورنی نسبتاً فراوان است برمی‌خوریم که مورخ ارمنی مزبور می‌کوشد اطلاعات مأخوذ از منابع یونانی را با روایات تاریخی شرقی (در این مورد ایرانی) مربوط سازد. «اژدهاک» aži(š) DAHAK «ماردهاک»، آوستا، ستمگریست افسانه‌ای و ماری آدمی صورت از مردم باوری Bawri (بابل)^{۹۲-۹۳} که بدست «ثرانیلون» Oraitouna (فریدون) پهلوان کشته شد و باوجود مشابهت نامها هیچ ربطی به «آستیاک» ندارد. بی‌پایگی ذکر چنین اشتقاقی برای نام «آستیاک» از دیرباز ثابت شده است.^{۹۴} ولی معین همین سخن بی‌پایه بسیاری از متخصصان اروپای غربی را در قرن نوزدهم^{۹۵} همراه ساخته و افکار خطائی پدید آورده است. مسلم است که

موسی خورنی به مراتب کمتر از دانشمندان اروپائی عصر جدید برای تحقیق مطالب منابع یونانی و کشف همانندی نامهایی که یونانیان آورده‌اند با اسامی مادی و یا پارسی باستان و یا اوستائی- که در زمان او کهنه شده بود- واجد مقدورات بود و منابع در دسترس داشت. وبالطبع مشابهت ظاهری نامها را در نظر می گرفت.

ظاهراً موسی خورنی در اینجاست فقط از روایات تاریخی ایرانی بلکه از حماسه ارمنی نیز استفاده کرده است و در حماسه مزبور تیگران قهرمان (که مورخ ویرا با تیگران منقول یونانیان از «کزنفون» یکی دانسته‌است) باتفاق فریدون ایرانی در نقش قهرمان مبارز علیه اژدهائی که «اژدهاک» نام داشت نمودار می‌شود. این نیز موسی خورنی را در یکی دانستن «اژدهاک» و «آستیاک» که معاصر تیگران مذکور در اثر «کزنفون» بود استوارتر ساخت.

از مادها، چه بشکل «مداسی» Medaci که از زبان یونانی مشتق است و چه بصورت «مار» mar^{۹۶} که بزبان پارسی مربوط می‌شود، بارها در آثار نویسندگان ارمنی و بویژه در کتاب موسی خورنی، بمناسبت‌های گوناگون، یاد شده‌است. ولی تجزیه و تحلیل منبع ارمنی از دشوارترین وظایف تحقیقی بشمار می‌رود. این نکته را هم ناگفته نگذاریم: گرچه ممکن است موسی خورنی از بعضی منابع خاص شرقی- که اکنون در دست مانیست- استفاده کرده باشد، معیناً گمان نمی‌رود که در قرن پنجم میلادی يك روایت مستقل تاریخی قابل اعتماد در باره سلطنت ماد وجود داشته و محفوظ مانده بوده‌است. کافی است بگوئیم که در ایران دوران ساسانیان (از قرن سوم تا هفتم میلادی) حتی خاطره ایران هخامنشیان نیز از اذهان سترده گشته، از آنجمله نامهای کوروش و داریوش اول به فراموشی سپرده شده بود. در عوض قهرمانان اوستا را، از قبیل «کوی کوات» (کیقباد) و «کوی خسرو» (کیخسرو) و «کوی ویشناسپ» (گشتاسپ) و غیره، چون شاهان باستانی ایران می‌پنداستند. دوران

سلطنت هخامنشیان در روایات تاریخی شرقی قرون وسطی، تقریباً بالکّل فراموش شده بود و حتی در باره دولت پارت نیز اطلاعات مبهم و مغشوش و مخدوشی وجود داشت. آثار دیگر مؤلفان ارمنی (و همچنین موسی کالانکاتوئی مؤلف ارمنی - آلبانی) از لحاظ ادوار بعدی تاریخ «آروپاتن» و «آلبانی» جالب توجه میباشند.

در باره منابع نقلی موجود در باره تاریخ ماد مشروحاً سخن گفتیم و در مورد اکثر آنها به نتایجی منفی - از لحاظ ارزش و وثوق - رسیدیم. معیناً بیان مشروح نتایج مذکور ضرورت داشت. در گفته‌های آنی ما و همچنین در مورد ارزیابی تألیفاتی که تا کنون در تاریخ ماد تحریر شده و نظرات گوناگونی که ابراز گشته، دانستن این نکته واجد اهمیت است که آیا آثار مزبور مبتنی بر منابع ارزنده میباشند و یا - چنانکه متأسفانه در اکثر موارد دیده میشود - بر منابع مشکوک متکی هستند. وقتی فلان یا بهمان مؤلف اطلاعی داده و مطلبی نوشته لازم است فقط به در نظر گرفتن این موضوع اکتفا نکنیم بلکه سیمای واقعی مؤلف مزبور را از لحاظ تاریخی و ادبی و سیاسی مورد مذاقه قرار دهیم. باید هر بار و در هر مورد بدانیم، تألیفی که فلان اطلاع و مطلب از آن اخذ شده چیست و چه ارزشی دارد و الا نمیتوانیم آن - چنانکه باید بنظر انتقادش بنگریم.

نتیجه کلی باز دید منابع بقرار زیر است :

منابع خط میخی - که اکثراً با وقایع منقول هم عصر میباشند - از جمله ماخذ دیگر موثوق تر میباشند. فقط باید متوجه بود که در اغلب آنها گرایش بسوی عقیده رسمی زمان وجود دارد. از میان آنها کاملتر و موثوق تر از همه منابع آشوری و تا حدی «اورارتوئی» و «بابلی» بین قرنهای نهم و ششم پیش از میلاد میباشد. از آنجمله نامه‌ها و پرسشهایی که در قرن هفتم پیش از میلاد بعنوان هاتف معنون بوده از دیگر منابع کمتر تحریف شده و کمتر بغرض و جانب‌داری آلوده است.

از میان منابع نقلی تألیف هرودوت شایسته اعتماد است ولی باید توجه داشت مطالبی که مبنای نوشته اوست بطور شفاهی برای وی نقل شده و احتمالاً از بیطرفی عاری می باشد. از سخنان پیامبران اسرائیلی و یهود نیز ممکن است مطالب ارزنده ای بدست آورد. اما راجع بدیگر منابع، تألیف «کتسیاس» بر روی هم چندان مورد اعتماد نمی باشد. گرچه ممکن است تصادفاً اطلاعات درستی را حاوی باشد، ولی کشف و تشخیص آنها (از طریق مقابله با دیگر مدارک) دشوار است. «کورئش نامه»، «کزنفون» داستانی است که با واقعیت چندان وجه مشترکی ندارد ولی ممکن است ذرائی از حقیقت در آن محفوظ مانده باشد. تقریباً تمام دیگر منابع مکتوب فقط بندرت ممکن است در باره دوران تاریخ ماد (مورد نظر ما) اطلاعات صحیحی در دسترس بگذارند و هر بار و در هر مورد باید با دقت کامل منشأ مطالب را کشف کرد و روشن ساخت.

۲- اوستا

اوستا در میان منابع تاریخ ماد مقام خاصی دارد. اوستا کتاب مقدس کیش زرتشتی است که بیکمی از باستانی ترین زبانهای شاخه ایرانی خانواده السنه هند و اروپائی نوشته شده است. تا کنون نیز بحث بر سر اینکه اثر مزبور آیا در سرزمین ماد پدید آمده یا در نقطه ای از آسیای میانه، دوام دارد. هر دو نظر طرفدارانی در میان دانشمندان دارد.

موضوع زمان تنظیم قدیمترین بخش اوستا نیز هنوز روشن نشده است. بعضی از محققان معتقدند زرتشت - که آفرینش بخشهای اصلی مبنای اوستا و زرتشتیگری بدو منسوب است - معاصر داریوش اول (۴۸۵-۵۲۲ پیش از میلاد) بوده است. نظر

«هرتل»^(۱) و «هرتسفلد»^(۲) چنین است و از میان دانشمندان شوروی نیز آکادمیسین و. و. استروو به باین عقیده موافق است. دیگر محققان پیدایش قدیمترین بخشهای اوستا را مربوط به زمانهای کهن‌تری میدانند.

بخشی از قوانین مکتوب که در زمان ساسانیان - در قرون سوم تا پنجم میلادی - اوستا را تشکیل میداده و تا زمان ما محفوظ مانده است به چهار قسمت اصلی، یعنی «یسنا» و «وندیداد» (ویدوات) و «یشتها» و «ویسپرد» تقسیم میگردد. مواعظ منظومی که از لحاظ زبان، قدیمترین بخش اوستا میباشد، جزو «یسنا» است. این مواعظ آن چیز است که اصطلاحاً «گائاه‌ها» نامیده میشود و عبارت است از سخنان موزون دینی و اجتماعی که کلمات متشابه پیامبران تورات را بیاد ما می‌آورد. عده‌ای از محققان اروپائی که بوجود تاریخی زرتشت اذعان دارند بالاخص «گائاه‌ها» را از او میدانند. مواعظ مزبور بلهجه‌ای ویژه و بزبانی مهجور، کهنه‌تر از پارسی باستانی و نزدیک‌تر بزبان «ودا»های هندی، نوشته شده است.

این نوع آثار شفاهی در دیگر کشورهای شرق نزدیک نیز مشاهده گشته و منعکس کننده روابط اجتماعی نیمه اول هزاره اول پیش از میلاد بوده است. گمان نمیرود «گائاه‌ها» بی‌درنگ پس از پدید آمدن برشته تحریر در آمده باشد. با احتمال قوی «گائاه‌ها» مدتی بطور شفاهی سینه بسینه توسط کاهنان و پیروان تعلیمات مزبور منتقل میشده، تا اینکه بعدها بانضمام قدیمترین بخشهای خرده اوستا فقط هنگامی که، پس از داریوش اول، خط ایرانی بر مبنای الفبای آرامی متداول گشت، «گائاه‌ها» نیز نوشته شد.^{۹۷} «یسنا» هفت فصل، که بلهجه «گائاه‌ها» نوشته شده تقریباً به همان زمان مربوط است.

بخش دیگر «یسنا» عبارت است از نیایش و دعا به خدایان و ارواح کیش

زرتشتی و دستورات مذهبی و غیره. «ویسپرد» (در اوستا VISPE-RATAVO) تکمله متشابه المضمونی است به «یسنا» که احتمالاً بعدها نوشته شده. سرودها و خطابهایی (به برخی خدایان) محتوی کتاب «یشتها» رانیز تشکیل میدهد. برخی از سرودهای مزبور بلهجه «کائاها» نوشته شده است. ظاهراً (تحریر) این کتاب (مانند بعضی از بخشهای باقی خرده اوستا) مربوط بزمانی است که کیش زرتشتی ایرانگیر شده شاید هم جنبه رسمی پیدا کرده بود و بدین سبب، چنانکه در اوضاع و احوال دیگری در مورد بسیاری از ادیان و از آنجمله مسیحیت مشاهده گشته است، بالضروره بسیاری از ادیان غیر زرتشتی را که قبل از کیش زرتشتی میان مردم رایج بود، دربر گرفت. باین جهت «یشتها» حاوی مطالب فراوان بسیار کهن است (حتی قدیمتر از کائاها) و حال آنکه - بظن قوی - بالنسبه دیرتر جزء مجموعه قوانین دینی گشته بود.^{۹۸}

«یسنا» و «یشتها» و «ویسپرد» ظاهراً قطعاتی از کتاب بزرگ اوستا (نسکها) هستند که بدست ما نرسیده است. زرتشتیانی که پس از فتح ایران بدست تازیان از کشور هجرت کردند فقط از کتابهای مقدس خویش آن بخشهایی را که از لحاظ اعمال دینی اهمیت داشته حفظ نمودند. فقط یکی از «نسکها» - یعنی وی دودات (VI-DAIVO-DATO) - «قانون علیه دیوان» کم و بیش بصورت کامل در این عصر در دست است (و آنهم با کسرها و اضافات فراوان). این کتاب بصورت مکالمه میان خداوند اهورامزدا و زرتشت پیامبر تنظیم شده است و حاوی مطالب گوناگون اساطیری و تعلیماتی در مراسم یا کی و نجسی و غیره میباشد. گذشته از این «خرده اوستا» نیز - که خلاصه ایست از اوستا، برای عامه - محفوظ مانده است.

زبان «خرده اوستا» را، از نظر تکامل، میتوان با فارسی باستانی قرنهای ششم و پنجم پیش از میلاد قیاس کرد و حتی از زبان اخیرالذکر نیز قدیمی تر و مهجورتر است. بظن غالب این زبان از آن ناحیه ایست، که اوستا (بدان صورتی که خاص

زرتشتی و زرتشتیان

۱. زرتشت

۴- سندی از سا، هارت، قرن اول ق. م. نمونه‌ای متن هارتی که بخط آرامی نوشته شده - همان خطی که نخستین متن اوستا بآن نوشته شده بوده

زمان تحریر کتب زرتشتی بوده، یعنی با احتمال قوی در قرنهای پنجم و چهارم پیش از میلاد) در آنجا پدید آمده. ظاهراً در آن زمان، و اندکی بعد از آن، کتب دینی بالنسبه بسیاری نوشته شد. این کتب از معتقدات و افسانه‌ها و مفهومی که گفتگومی کردند که بعدها در آئین و شریعت زرتشتی مورد استفاده قرار گرفتند. بخش مهمی از کتب مزبور در همان زمان به زرتشت نسبت داده می‌شد. فی‌المثل هرمیپ از میری (قرن سوم پیش از میلاد) نویسنده یونانی درباره این روایت شایع، که زرتشت در تعلیمات خود دومیلیون مصرع شعر گفته است، اطلاع داشت.^{۹۹}

معتقدات و افسانه‌هایی که وارد اوستا شده مربوط به زمانی قدیم‌تر از دوران هخامنشیان بود. این نکته جالب است که اوستا بالکل از امپراطوری هخامنشی و شاهان آن بی‌اطلاع است^{۱۰۰} و با غرب یعنی بین‌النهرین^{۱۰۱} و سوریه و آسیای صغیر و یونان و مصر، یا بدیگر سخن کشورهای که اقوام گوناگون تابع هخامنشیان از آغاز قرن ششم پیش از میلاد غالباً با آنجا آمد و شد می‌کردند، آشنائی ندارد.^{۱۰۲} محتملاً نویسندگان اوستا، از روی قصد، اوضاع زمان خویش را در تألیف مزبور منعکس نکردند، و فقط آنچه را که در عهد باستان مقدس شناخته شده بود تقدیس می‌نمودند.

در عین حال شرایط زندگی دوران تنظیم کنندگان کتاب، بنحوی از انحاء و برغم اراده ایشان، در آن انعکاس پیدا کرده است. مجموع مراتب فوق قدمت روایات اوستا را نشان می‌دهد.

طبق روایات زرتشتی، اوستا در اول از ۲۱ «تسک» مرکب بود که بخشی از آنها هنگام فتح ایران بدست اسکندر مقدونی نابود شد. در این روایات بی شک حقیقتی وجود دارد. بخشهای اصلی اوستا قبل از اسکندر نوشته شده بود، زیرا گمان نمی‌رود بعد از قرن چهارم پیش از میلاد دانشمندی تصریف دستوری مرده و کهنه و ویژگیهای صوتی و دیگر خصوصیات زبان مهجور اوستا را احیاء کرده بصورت اول در آورده باشد. فقط در صورت وجود يك زبان ادبی اوستائی - یا زبانی ثابت و مستقر - ممکن بود در آن زمان، بآن لسان مرده، مطالبی مانند «فرگرد» (فصل) اول ویدودات^{۱۰۲} و دیگر بخشهای اوستا (که مسلماً مربوط بادوار بعد است) نوشته شود.

قدمت فوق العاده روایات ادبی اوستائی وزمان درازی که برای تکامل زبان و ادبیات مزبور ضرورت داشت... اینها همه مستلزم آن است که زمان پیدایش نخستین بخشهای اوستا را به دوران قدیمتر از پایان قرن ششم قبل از میلاد (که بسیاری از فرضیه‌های جدید آنرا بدوران مزبور منسوب می‌دارند) مربوط بدانیم.^{۱۰۴}

طبق روایت زرتشتی که در کتاب «دنکرت» (که بخشی از آن مبتنی بقسمتهای بما نرسیده اوستاست) محفوظ می‌باشد نخستین کوششهایی که برای احیای اوستای «ماقبل اسکندر» بعمل آمد در عهد «وآکش» (محتملاً و لو گزاول، قرن اول میلادی) بوده است. سپس در عصر اولین شاه ساسانی - اردشیر پاپکان (۲۲۶-۲۴۰ میلادی) نگارش جدیدی از آن پدید آمد و قواعد و احکام اوستا بنحونهائی و قطعی در زمان شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) تثبیت یافت. البته در واقع صحبت نه بر سر احیای احکام و قواعد اوستائی پیش از اسکندر در میان بوده، بلکه بیشتر موضوع گرد آوردن

کتب دینی که، بنا بر روایات، با نام زرتشت بستگی داشته و محفوظ و باقی مانده، مطرح بوده است تا از میان آنها آنچه با کیش رسمی همساز بود انتخاب کرده وارد احکام و قواعد دینی سازند. چنانکه دانسته‌است ادیبانی که بر شریعتی مبتنی می‌باشند، یعنی مؤمنان را ملزم می‌سازند که در برگزاری مراسم دینی و روش اخلاقی خویش موازین معین لایتنغیری را مرعی دارند و بخاطر اجرا و رعایت آن خوشی و آسایش آنجهانی را نوید داده‌اند و هرگونه نخطی از آن عقاید را کفر و بد دینی اعلام می‌دارند ... ادیان مزبور محصول جامعه بنده دار محضر و جامعه فئودالی در شرف پیدایش می‌باشند. بدین سبب تعلیمات ادوار باستانی تر که با نام زرتشت مربوطند، و نظایر آنها، نمیتوانستند جنبه شریعت داشته باشند. حتی در نخستین قرنهای بعد از میلاد نیز بموازات معتقدات و مفهومی که ما عادتاً آنها را زرتشتی صرف می‌شماریم، معتقدات دیگری که بالکل با احکام و موازین دوران متأخر زرتشتیگری متناقض بود وجود داشت. معتقدات اخیر الذکر بی‌شک غالباً از طرف پیروان عقایدی که بامعتقدات رسمی دوران ساسانیان دشمنی می‌ورزیدند، مورد استفاده قرار گرفتند.^{۱۰۵}

شکی نیست که در جریان تدوین و تثبیت احکام و قواعد رسمی و موازین کیش زرتشتی، بسیاری از کتبی را که بعدها تألیف شده بود (و همچنین قطعاتی از کتب مذکور را) وارد احکام مزبور کردند و مطالب فراوانی را هم تغییر داده و از نو انشاء و یا تألیف نمودند و یا حذف و یا اضافه کردند و الخ. چون اوستائی که بعد از ساسانیان بدست ما رسیده فقط قطعاتی از اوستای اصلی است موضوع بغرنج‌تر می‌گردد. متأسفانه هنوز متن اوستا آنچنانکه باید (و در مورد تورات معمول گشته) مورد انتقاد و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است و عجله از روی خرده اوستا، تشخیص بخشهایی که در ازمنه مختلف نوشته شده دشوار است.

همه نسخ خطی اوستا که بدست ما رسیده متعلق به زمانهای بعد است و قدیم‌ترین

نسخه‌ها مربوط به قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی می‌باشد. ترجمه‌هایی
بازبان سانسکریت و پارسی میانه و تفسیرانی (زنده) بمتون اوستا منظم می‌باشد.^{۱۶}

[illegible]

3- امویہ میں اچھا ، اظہار فی اللہ کے حلقے

اکنون این نکته مبرهن است : اوستایی که دریابان ساطنت پارتها و آغاز حکومت سلالهٔ پارسی ساسانی - در فاصلهٔ قرنهای اول و چهارم میلادی - بهمت مغان جمع آوری و مدون گشته، در قرن چهارم میلادی بخطی که منشأ آن آرامی بوده و حروف مصوّت در آن وجود نداشته و در زمان داریوش اول - قرن چهارم پیش از میلاد - متداول شده، برشته تحریر درآمده است. این خط در سرزمین پارتها بسیار رایج بوده و مغان مزبور بر مبنای آن، خط ویژه‌ای که جزئیات صوتی را ادا می کرده است تنظیم کرده بودند. ولی چون در فاصلهٔ قرنهای اول و چهارم میلادی، از دیرباز زبان اوستا مرده بود^{۱۷}، مغان برخی از خصوصیات آنرا خوب درک نمی کردند، بویژه تلفظ لغات مصوّت را؛ و با اینکه روایات شفاهی و سینه بسینه وجود داشت، ظاهراً بسیاری از کلمات را نادرست و با تلفظی مبتنی بر مبانی تاریخی غلط میخواندند و از فهم برخی کلمات عاجز بوده و بخط جدید هم غلط مینوشتند و الخ. بعضی از بخشهای اوستا در زمان پارتها - برای بار نخستین - بزبان «مقدس» مرده نوشته شده بود و البته از تحریف عاری نبود. بعقیدهٔ برخی از محققان تحریفات مزبور

ممکن است این نظر را تقویت کند که زبان اوستائی (که اکنون بر ما معلوم است) بزبانهای «گروه شمال غربی» نزدیک میباشد. گذشته از این، خصوصیات زبانهای ایرانی «شمال غربی» و «شمال شرقی» از قدیمترین ازمنه، تا کنون هم چنانکه باید دانسته نیست. بدین سبب عجالةً از تجزیه و تحلیل اوستا جواب قاطع و واحدی در موضوع محل پیدایش آن بدست نیامده است.^{۱۰۸}

باید متذکر شویم که تا کنون ترجمه های قابل اعتمادی از اوستا و بویژه کاتبا وجود ندارد. ترجمه های قدیم - با اینکه پیشرفتهای بعدی فقه اللغة ایرانی در آنها ملحوظ نگشته - گاهی در مقام قیاس با ترجمه های تازه واجد برتریهایی می باشند؛ مترجمان پیشین بدون اینکه فلسفه بافی کنند، از روی روایات زرتشتی ترجمه کرده اند، ولی متأخران از ابهام و تاریکی انشای اوستا استفاده کرده نظرات فلسفی خویش را وارد ترجمه ساخته و بطور مصنوعی و از پیش خود به جهان بینی مؤلفان کتب اوستا روح تجدد دمیده و موضوع را پیچ در پیچ کرده اند.^{۱۰۹}

تدوین نهائی قوانین و احکام اوستا تحت نظر مغان «آتروپاتن» صورت گرفت. بظن غالب در تمام مدت نفوذ و تسلط فرهنگ یونان (یا هلنیزم)، آتروپاتن تحت حکومت روحانی هواخواهان کیش مغان بود. نیاک دانسته است که در این سرزمین پهنه های وسیعی از اراضی متعلق به معابد وجود داشت (همچنانکه در ماد سفلی چنین بود). بالطبع بدین سبب آتروپاتن را چون میهن زرتشتیگری و بالنتیجه زادگاه بانی آن (زرتشت) شمرند.

ولی در واقع گمان نمیرود که اوستای نخستین در آتروپاتن پدید آمده باشد. شرایط اجتماعی که در اوستا (و بخصوص «کاتبا» که قدیمترین بخش آن است) شرح داده شده، از وضعی که حتی در سلطنت ماد - قرنهای هفتم و ششم پیش از میلاد - حکمفرما بوده، باستانی تر و مهجور تر است. کافی است باین نکته اشاره کنیم که

در اوستا هنوز اصطلاح آهن از مفرغ مشخص نیست.^{۱۱۰} چنانچه اوستا در سرزمین ماد نوشته شده بود، بهر تقدیر ممکن نبود بعد از قرن نهم و هشتم قبل از میلاد تحریر شده باشد و این خود با روایات ایرانی موافق می‌بود. زیرا روایات مزبور - در قرن چهارم قبل از میلاد - «زرتشت» را به عهد کهنی که از خاطر‌ها زدوده شده، منسوب می‌دارند.^{۱۱۱}

ولی در قرن نهم و هشتم پیش از میلاد در آثروپاتن بزبان ایرانی که لسان اوستا می‌باشد سخن نمی‌گفتند. تصور اینکه اوستا نخست بزبان دیگری نوشته شده و سپس بزبان ایرانی برگردانده شده است نیز مردود می‌باشد. تمام اصطلاحات مذهبی اوستا و مجموع مفهومی‌های دینی و فلسفی آن - از قبیل «ارت» (Uta. rta) (نجم) عدالت و بسیاری دیگر - در میان اقوام ایرانی عمومیت دارند و هم اسکیت‌ها و هم خوارزمیان و سغدی‌ان و هم باکتری‌ان و پارسیان با آنها آشنایند. ولی عیلامیان^{۱۱۲} و هوریان و اقوام شمال قفقاز - یعنی عناصر نژادی که مردم غیر ایرانی سرزمین ماد آثروپاتن بدیشان تعلق داشتند - با این اصطلاحات بیگانه بوده‌اند. این اصطلاحات و مفهومی‌ها ترجمه نبوده بلکه خالصاً ایرانی می‌باشد.

روایات متأخر قرون وسطی بتقریب متفقند که «زرتشت» از مردم ماد بوده است ولی دربار و یشتاسپ حامی وی که عرصه و عطف و تبلیغ او بوده، در بلخ (تختگاه باکتریان - باکتر باستانی) و یا طوس (در خوراسان - پارت)^{۱۱۳} قرار داشت. ضمناً زادگاه پیامبر را گاهی آذربایجان و گاهی ری (ری نزدیک طهران کنونی، در ماد شرقی) ذکر می‌کردند. در اوستا (یسنا ۱۹، ۱۸) حتی روایتی وجود دارد که خود زرتشت (ویا جانشین او) فرمانفرمای ری بوده است. شاید قبیله مغان که کاهنان و روحانیان مبلغ تعلیمات زرتشت از میان ایشان انتخاب و استخدام میشدند، از ری بوده‌اند.^{۱۱۴}

از دیگر سو باید اذعان کرد که در اوستا مستقیماً گفته نشده است کسد شاه و یشتاسپ حامی زرتشت در باکتریا بوده و یا مواعظ و تبلیغات آن پیامبر در مشرق (باکتریا) بعمل آمده باشد. و حال آنکه در روایات قرون وسطی چنین آمده است. لفظ «باکتریا» نیز در اوستا وجود ندارد و فقط يك بار ذکر شده و آنهم در «فرگرد» اول «ویدودات»؛ آنجا که از کشورهای «مؤمن بآئین» زرتشت یاد میکند.^{۱۱۵} اکنون این نکته را می توان ثابت شده دانست که «فرگرد» مزبور «ویدودات» در آغاز دوران سلطنت پارتها نوشته شده است و کشورهایی که در آن نام برده شده - ظاهراً همان نواحی کشورپارت (در آن زمان) و همچنین بخشهایی که پارتها محتملاً مدعی سلطنت بر آن بودند، میباشد. باکتریا در فهرست مزبور بنام Baxtri نامیده شده است (زیرا که مؤلف شکل حقیقی این کلمه را بزبان مرده و مهجور ایرانی باستانی که مینوشت، نمیدانست) و این شکل بزبان ایرانی متوسط است که از زبان زنده آن عصر مأخوذ گردیده. Baxtri (از کلمه Baxtri که قدیمتر بوده) مطابق است با Baxi و «بلخ» کنونی.^{۱۱۶}

ما نمی توانیم دآوری کنیم که زبان اوستا بکدامیک از گروههای زبانهای ایرانی مربوط میباشد. فقط يك نکته مسلم است که جای پیدایش آن یا آسیای میانه و مشرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان) بوده است و یا اگر در خاک ماد پدید آمده، در اقصی نقطه شرقی آن سرزمین بوده است.

چنانکه گفتیم خاک ماد آتروپاتن و بطریق اولی - برخلاف آنچه عده ای پنداشته اند - اران (آلبانی) ممکن نبود زادگاه اوستا باشد زیرا که در نواحی مزبور در آن روزگاران باستان بزبانهای ایرانی سخن نمی گفتند. با اینحال اوستا را نمی توان از شمار منابع تاریخ ماد بر کنار کرد.

اولاً: حتی چنانچه قدیمترین بخشهای آن در اراضی شرقی ماد تدوین نشده

وفي المثل در با کتريا پديد آمده باشد، معبذا وضع اجتماعی آن نقاط درازمنه منظور چندان با اوضاع سرزمین ماد تفاوتی نداشت. در هر حال مطالب اوستا با آنچه منابع آشوری درباره خاك ماد (وبیشتر درباره ماد سفلی) میگویند بسیار متشابه است و بی شك مردمان ماد شرقی و با کتريا از لحاظ فرهنگ و سطح ترقی و ترکیب نژادی بسیار بیکدیگر نزدیک بودند.

ثانیاً: اوستا بطور کلی از لحاظ مطالعه معتقدات باستانی و افکار اقوام ایرانی زبان از منابع درجه اول شمرده می‌شود، شکی نیست که اکثر معتقدات و افکار مزبور از زرتشتیگری ریشه نگرفته، بلکه از معتقدات کم و بیش آماده و موجود ازمنه پیشتر اخذ شده است. بدین سبب اوستا از لحاظ تاریخ فرهنگ اقوام ایرانی زبان و تا اندازه‌ای دیگر اقوام ماد نیز منبع مهمی محسوب می‌گردد.

اوستا نیز مانند دیگر کتب دینی است، گرچه انعکاسی از نارضایتی عامه مردم و آرزوهای دموکرات منشانه ایشان در گاتها دیده می‌شود. محتملاً کاهنان بمنظور پیشرفت مقاصد خود از این گرایشهای عامه خلق استفاده کرده بودند. پایه کیش زرتشتی مبارزه ابدی منشأ نیکی است که بصورت خداوند اهورامزدا (روح بسیار خردمند - اورمزد) و ایزدان مظهر نیکیها، در آمده بود که علیه روح خبیثانگرو منیوش (اهریمن) و دار و دسته شیاطین او بنام «دیوا» پیکار می‌کرد. نیروهائی مانند: آتش و آب و زمین بارور و همچنین مردم قوم «آریا» - که بکشاورزی مشغول هستند و اهورامزدا را محترم می‌دارند - و نیز حیوانات سودمند برای کشاورز، یعنی گاو و سگ... همه اینها به منشأ نیکی وابسته‌اند. برعکس صحرانگزان خانه بدوش و بطور کلی بیگانگان، «تورانیان» (به تعبیر روایات ازمنه بعدی زرتشتیگری - ساکنان آسیای میانه و بخصوص ترکی زبانان) و همچنین حیواناتی که برای زراعت بیفایده و یا مضر میباشند «خرفستر» مولود بدی بوده، شایسته نابودی هستند.

بمؤمنان که در سراسر زندگیشان بر اثر برگزاری مراسم سنگین کیش سرگشته شده بودند نوید پاداش آنجهانی داده می‌شد. در خرده اوستا موضوع اطاعت جمله مردمان به نظامات سلسله مراتب صنفی و اداری و روحانی، بپایه اعتقاد دینی مبتنی گشته است.

بدین طریق، زرتشتیگری - بصورت نهائی وثابت - کیش محدودیست که حس کناره جوئی از اقوام بیگانه و «غیر آریائی» را در نهاد پیروان خویش می‌پرورد و در واقع مجموع معتقدات «فئودالیزم در شرف پیدایش ایرانی» بوده است.

۳- زبان از نظر منبع تاریخی

فهرست منابع تاریخی که می‌توان مورد استفاده قرار داد منحصر بآثاری که در فصول گذشته مذکور افتاده نمی‌باشد. زبان یا زبانهای مادریها نیز ممکن است منبع تاریخی درجه اول شمرده شوند. این زبانها بصورت اسامی خاص اشخاص و اماکن و همچنین بشکل کلماتی در زبانهای دیگر (در مواردی که منشأ مادی آنها را بتوان معین کرد) محفوظ مانده‌اند.

مطالب مأخوذ از زبان مسائل مهم بسیاری را ممکن است حل کنند. مثلاً بیاری نامهای اماکن جغرافیائی (یا توپونیمیک)^(۱) و ناحدّی نام قبایل (انئونیمیک)^(۲) می‌توان ترکیب نژادی مردم سرزمین ماد را در ادوار گوناگون تاریخ آن و محل استقرار گروههای نژادی را تعیین نمود. اسامی خاص افراد (اُئوماستیک) می‌توانند بیشتر کومک کنند چنانکه دانسته است در مشرق باستانی همیشه نام گذاری با در نظر گرفتن معنی اسامی صورت می‌گرفته. عادتاً نامها از تلفیق چند کلمه پدید می‌آمده‌اند (درالسنه اقوام هند و اروپائی: یونانیان، ایرانیان و بسیاری از دیگر

گروه‌های زبانی) و با از جمله‌های کوچک‌تر کبند (نزد شومریان و بابلیان و آشوریان و هوریان و غیره) در نتیجه تجزیه و تحلیل نام‌ها بعضی از ذخایر لغوی و قواعد دستور زبان را بدست می‌دهد که بوسیله آثار و منابع دیگر توان بدان رسید. گذشته از این بیاری این تجزیه و تحلیل می‌توان برخی از عناصر فرهنگ و بویژه دین را مشخص نمود (مثلاً، نام خدایان که در اسامی باصطلاح «تئوفور» منعکس شده‌است). با اینحال تجزیه و تحلیل اسامی اماکن و نژادها و اشخاص و دیگر مدارک لسانی مستلزم احتیاط فراوان و بکار بستن اسلوب دقیق می‌باشد.

در زبان‌شناسی تطبیقی، چون کلمات زبانهای کونا کون را با یکدیگر مقابله و مقایسه کنیم - مشابهت الفاظ بقدر وجود نظم و قاعده در اختلاف میان آنها مهم نیست (و وجود نظم و ترتیبی در موارد اختلاف مهم‌تر است.)

چنانچه محیط تاریخی و سرگذشت کلمه و تغییراتی را که کلمات بر اثر قوانین داخلی صوتی زبان منظور، دستخوش آن می‌گردند در نظر بگیریم، مقابله و مقایسه کلمات و اسامی خاص بالکل فاقد اهمیت علمی خواهد بود.

عادهً هنگامی به نام‌های امکنه و اسامی خاص اشخاص متوسل میشوند که از مردم سرزمین منظور آثار لسانی دیگر (و بطریق اولی آثار مکتوب) باقی نمانده باشد. بدین سبب نخستین گام در هر تجزیه و تحلیلی در زمینه نام‌های مزبور، تعیین معنی کلمات است. بالطبع این امر مستلزم مقایسه و مقابله با دیگر زبانهای خویشاوند میباشد. ولی بدیهی است که نخست باید مشخص نمود که زبان مورد نظر ما با کدام زبانها قرابت دارد. متأسفانه غالباً به شیوه معکوس متوسل میشوند و کلماتی را که دورا دور مشابهتی دارند در دیگر زبانها جستجو میکنند (باز، اگر آن زبانها از حیث مکان مجاور و از لحاظ زمان نزدیک باشند، عیبی ندارد) و اغلب برای نیمی از نام فلان مکان، همانندی در يك زبان، و برای نیمی دیگر نظیری در زبان دیگر

تفحص می نمایند که با زبان اولی هیچ وجه مشترکی ندارد. دیگر کونیهای ترکیب صوتی کلمات در طی تاریخ غالباً در نظر گرفته نمی شود. آنگاه درباره معنی اصطلاح استنتاج بعمل می آورند. واضح است که این شیوه متضمن يك خطای منطقی میباشد؛ و آنچه خود مستلزم اثبات است یعنی خویشاوندی زبان مشبه با زبان مشبه به، مبنای داوری قرار گرفته. به این نمی توان اعتماد کرد که اصطلاح منظور واقعاً همان معنی را دارد که، در نتیجه شباهت صوتی با فلان کلمه فلان زبان دیگر، برای آن قائل شده ایم.

در تحقیقات تاریخی موارد سوء استفاده از اسامی امکنه جغرافیائی نادر نیست و بنابراین ما که خطر کرده حقایق مشهوری را در این باره بیان کرده ایم، ناگزیریم درباره اسلوب استفاده از اینگونه مدارک نیز سخن گوئیم.

قیاس لغات يك زبان با اصطلاحات زبان دیگر از نظر آگاه اشتقاق کلمات فقط در جایی جایز است که نمونه های فراوان و منظم مشابهت میان الفاظ آن دو زبان وجود داشته باشد. فی المثل وضع زبان اسکیتها (سکاينان) چنین است؛ و دردها اسامی خاص که بیشتر در منابع یونانی منقول و محفوظ است عناصر ویژه آرتا *arta* فرن *Pharn*، کسرت *Ksarth* یا کستر *Ksutr*، اسپ *Asp* و غیره مکرراً آمده است و بالطبع نمی توان این عناصر را با عناصر ویژه اسامی خاص مادی و اوستائی و یا پارسی مانند آرت و فرن و خسترو اسپ (*arta, farna, xš.θra, asp*) این کلمات دارای معنی است)^{۱۷} مقایسه نمود. این فرضیه که زبان نامهای اسکیتی جنبه ایرانی دارد بر اثر این قیاس طرح می شود و چون برای اکثر عناصر دیگر اسامی مذکور نیز نه تنها می توان قرینه هائی در ایرانی باستانی پیدا کرد بلکه می توان ثابت کرد که این موارد تصادفی نبوده منظم و تابع روالی است از اینرو فرضیه یاد شده تقویت می گردد.

اگر صحبت بر سر تعداد کمی اصطلاح باشد که موارد مشابهت و مطابقت آنها اندک بوده، اثبات آن بدشواری بر خورد و یا اینکه خویشاوندی میان زبانها بسیار دور باشد و نتوان بی واسطه آنها مشخص نمود، در چنین صورتی نمی‌توان به چنین اسلوبی توسل جست. تنها اسلوبی که بتوان بمدد آن معنی کلمات زبان مجهولی را معین کرد همانا اسلوب ترکیبی است (و فقط پس از آن آنها را می‌توان با کلمات دیگر زبانها مقایسه و مقابله نمود، زیرا بکار بستن این اسلوب تضمینی است که ما فقط ترکیبانی را که از لحاظ صوتی همانند تلفظ می‌شوند بایکدیگر مقایسه نکرده بلکه الفظی را که هم از لحاظ تلفظ صوتی و هم معنی متشابهند و اختلافشان هم تابع نظم و قاعده‌ایست مقابله مینمائیم.) اسلوب مزبور عبارت است از اینکه استعمال کلمه را در موارد گوناگون در نظر گرفته بسنجیم و معنی که با تمام موارد مزبور مطابقت کند معین کنیم. بدیهی است که در صورت فقدان موارد متعدد و قلت ترکیبات معلوم این اسلوب را نمی‌توان بکار بست. ولی این عدم امکان نباید موجب بکار بستن اسلوب اشتقاقی کاذب گردد.

در تاریخ فقه اللغة مشرق باستانی موارد فراوان دیده شده که متون زبانهای کهن و نا دانسته را بیاری اسلوب اشتقاقی کاذب ترجمه کرده‌اند؛ یعنی برای ترجمه کلمات مجهول المعنی از زبانهای معلوم کلماتی که از لحاظ صوتی با آنها مشابهت داشته برگزیده‌اند. اینگونه ترجمه‌ها همواره لاطایلاتی هستند که بر روی هم انباشته شده‌اند.^{۱۱۸}

مسئله در تجزیه و تحلیل کلمات منفرد، از قبیل اسامی خاص و نامهای امکان، بی‌پایگی اسلوب کاذب اشتقاقی آنقدرها بیچشم نمی‌خورد زیرا از لحاظ معنی با کلمات پس و پیش پیوستگی ندارند تا رسیدگی بصحت آنها مقدور باشد. معیذاشکی نیست که فقدان وسیله تحقیق صحت کلمات، موجب بهبود این اسلوب نمی‌گردد. هر جا که این

روش در مورد متن پیوسته‌ای بکار بسته شده و اسلوب اشتقاق کاذب بدون در نظر گرفتن اینکه مشابهت جنبه منظم و مکرر دارد یا نه، اعمال گشته، تقریباً بدون استثناء، نتیجه حاصل خطا بوده است. بدین سبب اینگونه مقایسه‌ها هیچ ارزش علمی ندارند. اما چنانچه دو زبان که بیکدیگر بسیار نزدیک باشند و موارد مشابهت کلمات آنها فراوان باشد و اختلافات صوتی میان آنها، در هر مورد بنحو خاصی تکرار شود و نشان دهد که بایک قاعده صوتی معینی سروکار داریم؛ آنگاه مطلب صورت دیگری پیدا میکند. در این موارد میتوان جدولی از اختلافات ترتیب داد. و با احتیاط تمام اسلوب اشتقاقی را هم بکار بست. در هر حال می‌توان با اطمینان خاطر گفت که کلمات مزبور به فلان زبان از فلان خانواده و شاخه السنه تعلق دارد.

ولی در این صورت باید مقررات اسلوبی معینی را مرعی داشت. مثلاً نباید در تمام اسامی امکنه در پی یافتن انعکاسی از نامهای قبایل بود. این اشتباه را غالباً مورخان، که در کشف ترکیب نژادی ساکنان يك محل شتاب دارند، مرتکب می‌شوند. ولی تجزیه و تحلیل اسامی امکنه، در جاهائی که شرایط لسانی و تاریخی کاملاً روشن است (مثلاً از روی مدارك نژاد شناسی معاصر)، نشان می‌دهد که نامهای قبایل در اسامی امکنه بسیار بندرت منعکس شده (البته در صورتی که نام کشورها و نواحی وسیع را بحساب نیاوریم) و آنها تقریباً فقط در ملتقای اراضی متفاوت نژادی. مثلاً ممکن است فلان نقطه مسکون «روسی» یا «ارمنی کند» نامیده شود ولی این نامگذاری تا اندازه‌ای صفت تشخیصی است یعنی دیگر نقاط مسکون مجاور روسی یا ارمنی نیستند و بالنتیجه توده اصلی ساکنان آن ناحیه از نژادی که نقطه مسکون مزبور بنام آن خوانده می‌شود (اعم از قبیله و قوم و یا ملت) نمی‌باشند.

باید در مورد اسامی امکنه، نامی را که خود مردم يك محل خویشان را

بدان می‌خوانند از آنچه همسایگان ایشان را بدان مینامند مشخص گردد. نامی که همسایگان میدهند ممکن است بی‌غرضانه، آلوده بـغرض و ملامت و یا مزاح و شوخی باشد. غالباً این نامها قبایل و اقوام کونا کون را شامل میکرد و همه را از روی کیش و آئین ایشان يك کاسه میسازد (مثلاً در زبان روسی قدیم لفظ «تاتار» غالباً به هر مسلمانی اطلاق میشد. در اوستا اغلب کلمه «آریا» در مورد «فرد زرتشتی» بکار رفته نه «شخصی که زبان ایرانی دارد») و یا از لحاظ مفهوم نبودن زبانشان میباشد مثلاً «نمتس» = «بیگانه»^(۱). و لوخ wloch بزبان لهستانی یعنی «ایتالیائی»، والاخ در بالکان یعنی «رومانی»، ولشمان welshman در انگلیسی یعنی «سلتی»، باری همانندی نامی که حتی مردم يك محل بخود گذاشته باشند غالباً حاکی از بستگی ایشان به خانواده واحد زبانی است نه وحدت قبیله‌ای. مثلاً اسلووون‌های ایلمن و اسلواکها و اسلووینس‌ها، قبایل و اقوام مختلف اسلوو هستند نه يك قبیله. صربهای لوزیتساک از لحاظ زبان و منشأ نژادی به چکها و لهستانیها نزدیکترند تا به صربهای بالکان.

نامهای نژادی ممکن است به‌مرور زمان تغییر کند^{۱۱۹}. بطور عموم در تعیین ترکیب نژادی و بالاخص ترکیب قبیله‌ای مردم يك محل باید تمام این مراتب را در نظر گرفت. اینراهم باید منظور داشت که تغییر زبان غالباً بمعنی تغییر ترکیب طبیعی ساکنان يك محل و سنن و فرهنگ و غیره ایشان نیست، زیرا که در طی تاریخ ندرتاً دیده شده است که متجاوزان واقعاً تمام افراد يك قوم را نابود کرده باشند.

برای تعیین ترکیب نژادی سرزمین - در هر مورد بخصوص - اسامی خاص

(۱) نمتس: در زبان روسی از کلمه «نموی» یعنی گنگ می‌آید - کسی که زبانش را نمی‌توان فهمید. اکنون آلمانیها را به اختصار، نمتس می‌گویند.

اشخاص از نامهای اماکن بیشتر اهمیت دارد. نامهای اماکن غالباً از زبان پیشین مردم محل باقی میماند - بخصوص اگر تعویض زبان - چنانچه اغلب پیش می‌آید - از طریق طرد و اخراج اهالی صورت نگرفته و تدریجاً از طریق مرحله دو زبانی وقوع یافته باشد. برعکس، اسامی خاص اشخاص چنانچه معمول به عهد باستان بوده معنی خود را حفظ کرده باشند، غالباً گواه بر آنند که مردم بزبانی که نامها بدان منسوب بوده سخن میگفته‌اند. ولی دینهای واجد شریعت، غالباً، نامهای خویش را، به نواحی نوین گسترش خود منتقل میکنند. مثلاً نامهای ایرانی از قبیل «آرتاشس» و «واهرام» و «نرسس» و غیره همگام با زرتشتیگری در ارمنستان رواج یافت و مسیحیت نامهای عبری و لاتینی و یونانی را، چون «سوکومون»، «(د)اوانس»، و «پطروس» و «گورک» و غیره را بآن دیار آورد. همه میدانند که رواج نامهای عربی در کشورهای مسلمان با انتشار زبان عربی ملازمه نداشته است (بلکه با دین اسلام وارد آن سرزمینها شده).

از دیگر سو نامهایی که همگام با تعلیمات یکی از ادیان واجد شریعت بر زمینی آورده نشده بلکه بر مبنای دین کهن دوران جماعت بدوی پدید آمده باشند، قاعده، گواه بر آنند که مردم آن سرزمین زبانی را که نامها بدان تعلق دارند حفظ کرده‌اند. مثلاً نام «میتردات» گرچه ایرانی است ولی فقط میرساند کسانی که بدان موسومند به کیش میترا یا زرتشتیگری تعلق دارند. ولی نام «کوثر» نان خورته (عیلامی). «[خدا] نان خورته - سلطان» که عیلامی است ضمناً گواه بر آن است که شخص موسوم بدان بزبان عیلامی سخن میگفته و نام «آری - ثرنا» (هوریتی «[خدا] داد برادر») - میرساند که زبان شخص موسوم هوریتی بود.

با بکار بستن اسلوب دقیق علمی در تجزیه و تحلیل مدارک لسانی که - یقیناً و با احتمالاً در فاصله قریب‌های نهم و چهارم پیش از میلاد از سرزمین ماد ریشه گرفته‌اند -

چند زبان کشف میکنیم که میتوانند مدعی نام مادی گردند.

نخست تعداد کثیری نام خاص و اسامی مکان وجود دارد که بیشتر در منابع آشوری محفوظ مانده‌اند و عجالتاً اشتقاق آنها از السنه مشهور و معلوم مقدور نمی‌باشد و بالنتیجه به زبانها (و یا زبان) مجهول محلی ساکنان اصلی آن سرزمین تعلق دارند. اینگونه اسامی در طی مدت قریب نهم و هشتم پیش از میلاد در سراسر خاگ ماد و همچنین - بهر تقدیر - در اراضی ماد شمالی و شمال غربی (آذربایجان کنونی ایران) در قرن هفتم ق. م. رواج داشته است و بعد از آن منابع ما خاموشند و اطلاعاتی بدست نمیدهند، ولی کاملاً محتمل است که این نوع اسامی و زبان و یا زبانهایی که اسامی مزبور معرف آنها میباشند، بعد از آن تاریخ هم در آن سرزمین رایج بوده‌اند. منابع آشوری و بابلی چندین زبان را که در این سرزمین رایج بوده‌اند بنام ذکر میکنند بقرار زیر: زبان کوتی، لولوبی، مانئی (از شعب کوتی یا لولوبی) مهرانئی، کاسیتی. ویرگی این زبانها (که بطور مشروط «کاسیتی» - نامیده میشوند) و درجه خویشاوندی آنها بایکدیگر - و بادیگر السنه‌ای که بهتر شناخته شده‌اند، فعلاً چنانکه باید روشن نیست. ولی بعلم چندی - که در جای خود ذکر خواهد شد، میتوان گفت که زبانهای مزبور کلاً و یا بعضاً از یکسو با زبان یکی از نواحی باستانی تمدن یعنی عیلام و از دیگر سو با زبانهای «کاسپیان و آلبانیان» و دیگر اقوام آذربایجان شمالی و سرزمینهای مجاور جنوب غربی دریای خزر (دریای کاسپی) خویشاوندی داشته‌اند.

کشف ویرگیهای این زبانها و معنی اسامی و کلمات آنها یکی از دشوارترین مسائل علمی بشمار میرود. اولاً دشواری در این است که متون لازم برای بکار بستن اسلوب ترکیبی در دست ما نیست و ثانیاً، حتی اگر به پژوهشهای علم اشتقاق لغات روی آوریم نیز مشکل دیگری ظاهر میشود: یکی از زبانهایی که السنه مادی

محتماً بدان مربوط بوده‌اند. همانا زبان آلبانی است^{۱۲۰} که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته، و زبان دیگری که پیوستگی با زبانهای مادی دارد - یعنی زبان عیلامی - از لحاظ ترکیب لغوی و قواعد دستوری آنچنانکه باید و شاید بررسی نشده است. در زبان عیلامی شیوه و اثره ساختن اجزای متشکله کلمه همانا روش الحاقی یا «آکلویناتیو» است. یعنی متصل کردن عناصر مجزائی که هر يك از آنها وظیفه خاصی را ایفاء کنند. این اصل خاص زبانهای آلتائی (ترك و مغولی)، و تونگوس و منچوری و فنلاندی و اویغوری و ژاپونی و بسیاری از السنه دیگر نیز می‌باشد و بزبانهای قفقازی و دراویدی هندوستان و زبانهای باستانی شرقی از قبیل هوریانی و اورارتوئی و شومری نیز بسط می‌یابد. بدین سبب چندبار کوشش شده است که زبان عیلامی را با یکی از السنه خانواددهای لسانی مزبور مربوط سازند. احتمال چنین ارتباطی - گرچه هنوز ثابت نشده - ولی قوی است. ولی با اینکه زبان عیلامی ممکن است، فی‌المثل، با زبانهای ترك و مغول تاحدی خویشاوندی داشته باشد، مع هذا خویشاوندی تنها - حتی در صورتی که ثابت گردد هم - دلیل اینکه از آن زبان مشتق گشته نمی‌باشد.^{۱۲۱} در هر حال راجع بزبان عیلامی، تا آن حد که بر ما معلوم است، میتوان گفت که ذخیره اصلی لغوی و ساختمان دستوری السنه ترك و مغول را نمیتوان از آن مشتق دانست.^{۱۲۲}

گذشته از این، مناسبات متقابل زبان عیلامی با السنه ترك و مغول هر چه باشد، بهر تقدیر زبان عیلامی زبان مادی نیست. و حتی خویشاوندی بعضی از زبانهای باستانی مادی با عیلامی - با اینکه کم و بیش محتمل بنظر می‌رسد - عجاله فرضی ثابت نشده است.

این خود تاریخی دارد. چون در آغاز قرن نوزدهم دانشمندان اروپای غربی با کتیبه‌های شاهان هخامنشی ایران باستان آشنا شدند، معلوم شد که کتیبه‌های

مزبور واجد متونی به سه زبان می‌باشند؛ بخش اول را زبان باستانی ایران دانستند. اندکی بعد معلوم شد که بخش سوم بلهجه بابلی زبان آشوری - بابلی (یا باصطلاح دقیقتر کنونی اکدی) می‌باشد. ولی بخش دوم مدتها نامعلوم ماند. زبان این بخش را چون جنبه الحاقی یا آگلوتیناتیو داشت، «تورانی» خواندند و این خود میرساند که تفاوت زبانهای آسیائی را درست تشخیص نمی‌دادند. اصطلاح «زبانهای تورانی» که بسیار مبهم و نامشخص بود اکنون متروک گشته است. بعد اصطلاح «اسکیتی» پیشنهاد شد و این کلمه هم ماهواً نادرست و از نظر گاه تاریخ غیرمحمول بود، زیرا که اسکیتها بزبان هند و اروپائی متکلم بودند. سرانجام «ژ. اوپر» شرقشناس معروف فرانسوی توصیه کرد که بخش دوم متون هخامنشی را زبان مادی بدانند.^{۱۲۳}

مبنای این تشخیص يك فرض من عندی بود که شاهان ایران یقیناً کتیبه‌ها را بزبان مهمترین عضو امپراطوری خود (مهمتر از لحاظ سیاسی) نوشته‌اند. در آن زمان تقریباً هیچ اطلاعی دربارهٔ عیلام در دست نبود ولی دانش آن روز از کشور ماد اطلاع داشت و آنرا مرکز پادشاهی بزرگی می‌شمرد که قبل از تأسیس امپراطوری هخامنشی وجود داشته است. دلایل مثبتة نظر «اوپر» بسیار ضعیف بودند و دلالت^(۱) ۱۲۴ و «ویسباخ»^(۲) ۱۲۵ آنرا کاملاً رد کردند. فقط يك دلیل وی باقی ماند که اصطلاح ماد māda در زبانهای هند و اروپائی ریشه ندارد.^{۱۲۶}

بر اثر حفريات شوش پایتخت عیلام (ناحیة‌ای در جنوب غربی ایران - در درهٔ رودهای کرخه و کارون) ضربهٔ مرگ باری به فرضیه «اوپر» وارد آمد. نوشته‌ها و اسنادی که در آنجا کشف شد (و از هزارهٔ سوم آغاز و بقرن چهارم قبل از میلاد پایان می‌یافت) ثابت کردند که تکامل زبان و خط عیلامی را، از صورتی که در هزارهٔ سوم قبل از میلاد داشته تا شکلی که در بخش دوم کتیبه‌های هخامنشی پیدا کرده

است، میتوان بوجهی مشهود و مسلم تعقیب و بررسی کرد. تحقیقات بعدی نشان داد که زبان عیلامی در پارس پیش از پارسی رواج داشته و در عهد هخامنشیان نیز در پارس زبان اداری دولتی بوده.

«ن. یا. مار»^(۱) بعدها کوشید تا فرضیه «اوپر» را احیاء کند. «ن. یا. مار» به مطالعه زبان عیلامی می پرداخت تا برای فرضیه زبانهای «یافتی» خود در تمام السنه جهان نمونه هایی بیابد ولی از تسمیه آن زبان بنام عیلامی استنکاف ورزید و امتناع وی در این مورد بیشتر از آنجهت بود که مخالفان او، یعنی هواداران زبان شناسی تطبیقی، زبان مزبور را چنین میخواندند. «ن. یا. مار» بدون اینکه دلیلی اقامه کند، در آغاز با احتیاط و بطور مشروط^{۱۲۷} و سپس بدون هیچ قید و شرطی، آن زبان را «مادی» خواند. متأسفانه بسیاری از دانشمندان آذربایجانی نیز، تا ایام اخیر بدنبال او رفتند و موضوع را ساده گرفتند.

بدین طریق با اینکه مدارك زبانهای محلی و باستانی ماد برای پژوهندگان تاریخ آن سرزمین بسیار جالب می باشد و حلّ مشکل اهمیت فراوان دارد، تا کنون قادر نیستیم در این باره سخنی گوئیم. اسامی اماکن و نژادها و نامهای اشخاص که در السنه مزبور آمده عجله فقط بطور منفرد ممکن است مورد استفاده قرار گیرد و گواه بر آنند که در دوران منظور و فلان محل معین زبان دیگری که بر ما روشن تر باشد، رایج نبوده است.

از دیگر سو، از آغاز قرن هشتم قبل از میلاد (یا حتی پایان قرن نهم) منابع «آشوری - بابلی» تعداد کثیری نام که، تا حدی بطور مشهود، ریشه هند و اروپائی، یا دقیقتر بگوئیم، ایرانی دارند، بویژه در مورد ماد شرقی، بدست میدهند.^{۱۲۸}

نامه‌هایی که مؤلفان یونانی برای مردم ماد ذکر کرده‌اند - اعم از مغرب و مشرق آن سرزمین - بتقریب منحصرأ از این نوع می‌باشند. تعداد زیادی اسامی اما کن که از منشأ مزبور ریشه می‌گیرند نیز وجود دارد. مؤلفان یونانی چند کلمه‌مادی نیز در آثار خود آورده‌اند. کلمات مزبور هند و اروپائی - و یا صحیح‌تر بگوئیم - ایرانی هستند. از آنجمله است کلمه‌مادی اسپک *spaka* «سگ» که هرودوت نقل کرده و کلمه‌مادی «تیگریس» *ligris* «تیز» که «استرابون» آورده است.^{۱۲۹} در زبان اوستا (زبانی که لغات آن بنحواتم مورد مطالعه قرار گرفته و ذخیره لغوی آن خالصاً ایرانی است)، اسپک *spaka* بمعنی «سگ» و تیگریس *Tyris* بمعنی «تیزی» و «ناوک نیر» و «تیر» آمده است. در دیگر زبانهای ایرانی نیز ریشه‌های مربوط وجود دارد. لغات بسیار دیگر نیز تصادفاً در مؤلفات عهد باستان از زبان مادی محفوظ مانده است. بر روی هم و علی‌القاعده جمله آنها ایرانی هستند.

استرابون جغرافی‌دان قرن اول میلادی بمشابهت زبانهای مادیه و پارسیان وباکتریان اشاره می‌کند.^{۱۳۰} اشاره‌ای به قرابت زبان اسکیتها با مادها نیز شده است. مجموع مراتب فوق مؤید نکته زیر است: زبانی که مردم عهد باستان مادی مینامیدند به زبانهای ایرانی تعلق داشت، و از این رهگذر مانند زبانهای بود که اقوام اسکان داده شده و لااقل اکثر اقوام صحرائشین آسیای میانه - که اکثریت قاطع اخلافشان اکنون یکی از زبانهای گروه ترک‌کی سخن می‌گویند - بدون استثناء در عهد باستان بدان متکلم بودند (ناتخستین قرنهای میلادی). از آنجائی که این زبان - از میان گروه السنه ایرانی - در عهد باستان «مادی» نامیده می‌شد ما نیز - چنانکه در مؤلفات و اثره کنونی متداول است - این وجه استعمال را مرعی داشته ولی متذکر می‌شویم که در عهد مورد مطالعه ما همه مادها (واز آغاز) باین زبان سخن نمی‌گفتند. برای اینکه زبانهای غیر ایرانی سرزمین ماد را مشخص

کرده باشیم، آنها را «کاسپنی» خواهیم خواند.

از لحاظ تاریخی وضعی پدید آمده بود که بلافاصله پس از دوران اتحاد قباایل ماد فقط بعد از يك فاصله پنجاه تا هفتاد سال - دولت ماد تأسیس گشت - این دولت مجموعه دستگاه نظامی و اداری بود که پیوستگی اقتصادی اجزای آن ضعیف و علقه قباایل و نواحی در داخل آن سست بود و قباایل مزبور با احتمال اقوی زبانهای پیشین خویش را حفظ کرده بودند. بدین سبب شرایط پیدایش زبان واحد قوم ماد در اینجا مفقود بود و زبانهای کونا کون کماکان وجود داشتند. فقط در قرن سوم قبل از میلاد که خاک ماد بدو قسمت ماد سفلی و ماد آتروپاتن تجزیه شد و ماد آتروپاتن استقلال یافت مقتضیاتی برای آغاز پیدایش قوم ماد - آتروپاتن موجود گشت.

اگر فرضیه مربوط بمنشأ مادی اوستا صحیح باشد، مسلماً زبان اوستا را هم می بایست مادی بشماریم. زبان اوستا نیک مطالعه شده است و واجد ذخیره لغوی غنی می باشد و چنانکه اشاره شد زبانی است هند و اروپائی و ایرانی. ولی دلایلی در دست است که زبان اوستا، گرچه شاید بازبان ایرانی که منابع موجود آنرا مادی می خوانند قرابت داشته، معیناً با آن متفاوت است.

در مورد زبان مادی گذشته از اطلاعاتی که می توانیم از اسامی خاص بدست آوریم، از کلماتی که دیگر زبانها و بخصوص زبان پارسی باستانی از مادی وام گرفته اند مطالبی دستگیر می شود. کشف این لغات آسان است زیرا با اینکه هند و اروپائی و ایرانی می باشند معیناً تابع قواعد صوتی داخلی زبان فارسی نیستند. این نکته بسیار مهم است، بویژه اگر در نظر گیریم که يك زبان، کلمه را باشیء یا مفهومی که کلمه مزبور نمایند آن است، از زبان دیگر بوام میگیرد. بدین منوال میتوانیم نقش فرهنگ عالی تر مادیها را در تکامل و رشد تاریخی پارسیان تا حدی در نظر مجسم کنیم.

ما این جدول را بطور کامل نقل نکردیم و فقط بخشی از آنرا که ویژه‌ترین جواب اختلاف میان برخی زبانهای ایرانی را نشان میدهد، آوردیم.^{۱۳۱}

جدول شماره ۲

| | عنصر یا گروه صوتی فارسی | عنصر یا گروه صوتی اسکیتی | شماره | | | عنصر یا گروه صوتی پارتی | عنصر یا گروه صوتی سغدی | عنصر یا گروه صوتی خوارزمی | عنصر یا گروه صوتی پارسی | عنصر یا گروه صوتی پارسی |
|---------------------------------|-----------------------------------|--------------------------------|--------------------------|--------------------------|--------------------------|-------------------------------|------------------------------|---------------------------------|-------------------------------|-------------------------------|
| | | | یا گروه صوتی پارسی | یا گروه صوتی پارسی | یا گروه صوتی پارسی | | | | | |
| Перен гласных | k ₁ | c | s | s | s | s | s | s | s | ṣ > h ¹ |
| | g ₁ , g ₁ h | z | z | z | z | z | z | z | z | d ² |
| | k ₁ u | cb | sp | sp | sp | sp | sp | sp | sp > fs | s ³ |
| | ur | tp | ṣr, tr | ṣr | ṣr > hr | dr, ṣ | ṣ | ṣ | tr, ṣr > rṣ, rl | ç > s ⁴ |
| (نه پس از حروف غیر «دوت» می) | ti | ty | ṣy | ṣy | ṣ | ṣ | * ti > ts | ti > ts | ti > ts | ṣ(i)y ⁵ |
| | su | cb | f | hv, x ^v | xv > vx | rw | xw | xw | xw, x ^o | (h)y > hv, ⁶ xv |

۱- در کلمه پارسی nsà - daruv (اسا - درور) «چوب سنگی»، «چوب سیاه» (؛) ازمادی بوا گرفته شده (؛) : asənga - «سنگ» : sanh - «گفتن» اوستائی : aθa(n)ga - «سنگ» : aθah-am - «من گفتم» و غیره پارسی باستانی .

۲- کلمه «وزرک» Vazarka - «بزرگ»، «کبیر» و «زور» zvrā - ی اوستائی بمعنی «نوهین» : zān - بمعنی «دانستن» : زرای zaranya بمعنی «طلا» : «زرد» zird - یارتی و خوارزمی - بمعنی «دل» : زربن zarina ، اسکیتی - بمعنی «طلایی» : «دان» dān - پارسی باستانی - بمعنی «دانش» و «درایی» : Daraniya - بمعنی «طلا» : «درد» dīl < dīrd - بمعنی «دل» : روسی «زولوتو» zoloto - طلا ، و غیره .

۳- کلمه مادی «سپک» spaka که در متون یونانی باین صورت آمده (با سپه slipa - ی طالشی مقایسه شود) که بمعنی «سکه» است (بزیان روسی «ساباکا» sabakaka) ؛ و کلمه «اسب» aspa بمعنی «اسب» که در متون یونانی و آثوری باین صورت ضبط است ؛ و کلمه اوستائی «سپک» spaka بمعنی «سکی» و «اسب» aspa بمعنی «اسب» ؛ و کلمه پارتی و اسکیتی «اسب» asp که در زبان دوران بعدی اسکیت «افس» شده - بمعنی «اسب» ؛ و پارسی باستانی «اسه باره» asa bāra بمعنی سوار و «سکه» saka و «سکه» در زبان فارسی جدید .

۴ - کلمه مادی میتره xšaθrita, miθra, xθra(n)taxma ، در متون مختلف ؛ «میترای» miθra اوستائی - بمعنی میتره xšaθra بمعنی «قدرت» و «ثروت» θra بمعنی «اخلاق» : «مهر» mihr - «(خ)» - شهر (x)šahr ؛ پارتی ؛ «کسارت» ksarth در یونانی - «xšarθ» در اسکیتی < xšaθra ؛ پارسی باستانی

باری معلوم شد که یکی از مهمترین زبان‌هایی که در مادباستان رایج بوده - یعنی همان زبان‌ی که برائش مطالعه متون یونانی و خطوط میخی و بویژه از طریق نام‌های خاص واسامی اماکن و لغات پراکنده بر ما مکشوف گشته و منابع عهدباستان آنرا «مادی» میخوانند - به شاخهٔ ایرانی السنهٔ هند و اروپائی تعلق داشت و زبان اوستائی نیز بهمان شاخه مربوط است. ولی این زبانها را بهیچوجه نباید بازبان پارسی که دانستندترین زبان ایرانی است اشتباه کرد.

جدول شمارهٔ ۳ بخوبی نشان می‌دهد که زبان پارسی باستانی از لحاظ صوتی (فونتیک) درمیان السنهٔ ایرانی مقام خاصی داشته‌است. اما راجع بزبان مادی باید گفت که از جهت صوتی با پارسی باستانی تفاوت فاحش دارد^{۱۳۲} و بزبانهای اقوام آسیای میانه (چون اوستائی و سپس سفیدی و خوارزمی و زبان باستانی افوامی که در سرزمین اوکراین و قفقاز شمالی زندگی می‌کردند - یعنی اسکیتها - سکایان) نزدیک است. زبان مادی درشش مورد آزمایشی، دریک مورد با اوستا، و با پارسی و

→

«میا» *miça* ، «خشا» *xšaça* ، «چیقا» *čiča* : مقایسه کنید تری *tri* «دوسی را با «ترایا *θraya*» - ی اوستائی، «ارنی *ariti* آس از» تری *θray* اسکینی «ه» «دوسی جدید والخ».

«- کلمهٔ خشایشه *xšayaθiya* که پارسی باستانی از زبان ماد بوم گرفته و بمعنی «شاه» است ، «هشیه *hošiya*» درپارسی باستانی - بمعنی «راستی» از «هتیم *hatyam*» مقایسه شود با «هشیه *haθiya*» - اوستائی و «ساتیا *satya*» - ی هندی باستانی ؛ (۴) روا - «مرثیه *mršiyu*» - «(ii)uvā» پارسی باستانی - بمعنی «خودکشی» درکلمهٔ اوستائی «مرثیه *mrθyū*» و کلمهٔ هندی باستانی «مرثیه *mṛtyu*» مقایسه شود با کلمهٔ روسی «مورثیه *mērtviy*» - مرده و غیره .

۶- کلمهٔ مادی «فرن وفرن *pharn / phern*» که درمتون یونانی منقول است (درکتاب «کنشاس» - «برن *Bern*» آمده) و درمتون آشوری «پرن *Parna*» نقل شده و غیره . که در زبان پارسی بصورت «فرن *Farna*» بوم گرفته شده ؛ کلمهٔ اوستائی «مورن *hvarena*» - بمعنی «درخشش حلال و افتخار» ؛ کلمهٔ اوستائی *hvata* - «مال خود» ؛ کلمهٔ پارسی «خود *vxaθ*» و سندی «*ṛṇ*» ؛ اسکیتی «خود *xud*» و آس «خود *xvæd*» و پارسی باستانی «(۴) روا *(h)uva*» - بمعنی «بخود» ؛ مقایسهٔ کلمهٔ «ه دی *svoī*» روسی (از آن خود) و نام خدای خودشده «سوارگ *svarog*» بمقیدهٔ هرمنس کلمهٔ یونانی «فرن *pharn*» و «برن *Bern*» جانشین کلمهٔ مادی - «ارنی «*Vharna*» می‌باشد .

اسکیتی قدیم فقط در دو مورد وباسغدی و خوارزمی (حتی با در نظر گرفتن اختلاف زمان زبانها) در سه مورد وبا پارسی باستانی در هر شش مورد اختلاف دارد. و حال آنکه آثار پارسی باستانی و مادی که مورد مقایسه قرار گرفته از يك عصر بوده‌اند. بدیهی است که تغییر اصوات در جریان تاریخ یا فونتیک تاریخی در مقایسه زبانها تنها عامل و نمودار نمی‌باشد. ترکیب لغوی و ساختمان دستوری نیز اهمیت بسیار دارد. متأسفانه اطلاعات ما در باره ترکیب لغوی زبان ماد بسیار ناچیز است و در باره ساختمان دستوری آن زبان - هیچگونه اطلاعی نداریم. ممکن است اختلاف لغوی آن زبان با زبانهای اسکیتی و خوارزمی و سغدی و غیره از اختلاف صوتی بیشتر بوده است. با اینحال بر روی هم میتوان بدون تردید گفت که این زبانها قرابت بسیار داشته‌اند.

بطور کلی تجزیه و تحلیل تطبیقی زبانهای ایرانی باستان با زیر منتهی می‌شود: زبانهای ایرانی به سه گروه فرعی تقسیم می‌شوند: بدینقرار:

۱- گروه فرعی «اسکیتی - آسیای میانه‌ای» یا با اصطلاح «گروه ایران شرقی».

۲- گروه فرعی مادی - پارتی یا با اصطلاح «شمال غربی».

۳- گروه فرعی «جنوب غربی» که عجله آنها نماینده باستانی معلوم و مشخص آن همان زبان پارسی باستانی می‌باشد.

عاده دو گروه فرعی اخیر الذکر را متحد ساخته بنام «گروه ایران غربی» می‌خوانند. مبنای این تسمیه قرابت بسیاری است که از لحاظ لغوی و دستوری میان این زبانها، و بیشتر میان زبانهای متأخرتر گروه های فرعی «شمال غربی» و «جنوب غربی» (پارتی و پارسی) وجود دارد و مشابهتی است که در ادوار بعد در برخی تغییرات صوتی این زبانها به چشم می‌خورد. ولی محتملاً این قرابت اهمیت ثانوی دارد

و شاید نتیجه تأثیر متقابل زبانهای مادی و پارتی و پارسی در یکدیگر بوده است که دوران اتحاد اداری و نظامی این سرزمینها - در پایان زمان بنده داری و آغاز قرون وسطی - موجب آن تأثیرات گشته بود. دانسته است که اکنون در سراسر کشور ایران يك زبان ادبی مشترك یعنی زبان فارسی یا پارسی جدید حکمفرما می باشد (گرچه بقایای زبانهای پیشین همچنان - یا بصورت لهجههایی که وارد فارسی شده در نقاط معینی تکلم می شوند و یا مستقلاً - وجود دارند.) ولی این زبان پارسی جدید منحصرأ بازمانده زبان پارسی باستانی نیست و در قرنهای نهم و دهم میلادی در نواحی شرقی و بیشتر بر مبنای لهجههای موجود پدید آمده و گذشته از آن در طی ادوار مختلف ماقبل تاریخ خویش عناصر فراوانی از لغات زبان مادی و - بعدها - بخصوص پارتی را جذب کرده (بحساب و. ای. آبايف - نا دولك) ^{۱۳۳} بویژه تأثیر عظیم فرهنگی زبان مادی - یعنی زبان قومی که در آن زمان از لحاظ رشد و تکامل بالاتر بود - در پارسی باستانی از مطالبی که در حاشیه جدول شماره ۳ و دیگر جاها آمده مشهود است: بر اثر تجزیه و تحلیل زبانشناسی معلوم شده است که اصطلاحات اداری و دولتی از قبیل «شاه» (Xšāyaθiya) و «ساتراپ» (Xšaθrapāva(n) و همچنین اصطلاحات زراعی مثل (اسا - در و asā-daruv?) و کلمات مربوط به معتقدات چون «فرند» farna بمعنی «نیروی سحرآمیز و افتخار شاهی» و «خوشبختی» و نام خداوند «میترا» و اصطلاح Aniyāha bagāha انی باهد بگناه که معنی دینی دارد - مادی میباشد. اصطلاحات «مقدس» (برزمن Braizman)، و «توهین» و «وفشار» (زور Zura) و «سنگ لاجورد» (کسک Kəsaka) و غیره مادی و یا با کتریائی هستند ^{۱۳۴} بویژه جالب است که نام بعضی از قبایل ایرانی مادی میباشد. بهر تقدیر نامهای دو قبیله «ماسپیان» و «ساگارتیان» مادی است (در يك مورد به تلفیق غیرپارسی «سپ» SP بر میخوریم و در مورد دیگر بشکل مادی «اسکرتیا asagartiya» «سنگ کن»، «غار

نشین» - بجای شکل پارسی «آنگرتیی» *Aṇgartaīya* «مصادف میشویم» (ولی جالبتر از همه این است که خود نام فارس (پارس) مادی است.^{۱۳۵} در زبان پارسی باستانی می‌بایست به شکل «پارث» *Parθa* برخوردیم. ولی برعکس کلمه «پارت» که بزبان پارتی و مادی می‌بایست «پرسو» *parsava* نامیده شود.^{۱۳۶} «پرتو» *Parθauna* خوانده شده و «پرسو» *Parsava* (یا بدآشوری «پارسوآ»)^{۱۳۷} به ناحیه دیگری میگفتند که در اقصای غربی خاک ماد واقع بوده و منابع آشوری و اورارتوئی آنرا چنانکه باید بما شناسانده‌اند. این واقعۀ تصادف محض نیست: این اصطلاحات به کلمات ایرانی «پارس» *Pars* و «پرسو» *Parsau* - که بمعنی «دنده» و مجازاً «پهلوی» و «کنار»^{۱۳۸} است و «پارس» و «پارسوا» و «پارت» در کنار خاک ماد قرار داشتند: در جنوب «پارس» و در مغرب «پارسوا» و در مشرق «پارت» قرار داشت. (و در شمال ماد در میان دیگر قبایل بنام «پارسی‌ها» هم برمیخوریم). هر سه نام بمعنی «کنار» میباشد و ماد مرکز «پارسوا» و «پارس» بنظر میرسد و ظاهراً پارت برای قبایلی که بلهجه‌های جنوب غربی سخن میگفتند، بمنزله «کنار» - ی بوده.

از جدولها و مطالبی که نقل شد رابطه میان زبان ماد و زبان اوستانیزمشهود است. نزدیکی میان این دو زبان مسلم و از جهات بسیار بوده ولی بحدی نیست که آن دو را يك زبان بدانیم و مشابهت کامل میان آنها قائل شویم. تفاوت‌های بارز صوتی («فرن» *Farna* - ی مادی «هورن» *huarona* - ی اوستائی) و لغوی («بگ» *Baga* - ی مادی و «یزت» *yazata* - ی اوستائی) وجود دارد. زبان اوستائی ظاهراً مادی نبوده بلکه زبانی جداگانه است. حقایق بسیاری که فعلاً در اینجاء مجال گفتن آن نیست، زبان اوستائی را با گروه فرعی السنه «اسکیت و آسیای میانه» مربوط می‌سازد. چنانکه دانسته است اکثر محققان شوروی و غربی ظهور اوستا را از آسیای میانه

میدانند. بدین شرح: غغوراف، جگسون، کیگر^(۱)، آلت هیم^(۲)، «باکتریا»، را و ترور^(۳) «سغد»، را و استروود^(۴) «مرغیان»، را و تالستوف و هنینگ خوارزم را زادگاه اوستا می‌شمارند. ولی کسانی هم طرفدار مادی بودن اوستا هستند (ماکولسکی^(۵) و هرتسفلد). در قرن نوزدهم عده طرفداران مادی بودن اوستا بیشتر بود (یوستی و تاختی اشپیکل و دیگران).

با در نظر گرفتن مراتب فوق این حقیقت بسیار مهم را نباید فراموش کرد که کشور ماد در دوران باستان و قبل از تجزیه هرگز واحدی استوار و لا یتغیر نبوده است. و در آغاز اتحادیه‌ای بود از قبایل و سپس دستگاهی نظامی و اداری که قبایل و کشورهای گوناگون را متحد می‌ساخت و آنگاه موقتاً در مجموعه نظامی و اداری که هخامنشیان پدید آورده بودند مستحیل شد و در پایان قرن چهارم قبل از میلاد به دو بخش تجزیه گشت: یکی «ماد آتروپاتن» و دیگر «ماد سفلی». در دوران بنده داری این دو بخش دیگر هیچگاه متحد نشدند و در داخل هریک از آن دو، اقوام جدیدی مستقلاً پدید آمدند. با اینکه مردم ماد آتروپاتن یکی از اسلاف مردم آذربایجان می‌باشند، ساکنان ماد سفلی که بالکل سرنوشت دیگری داشته‌اند جزو آن نگشتند. در این حیث و بیث، پیش از آغاز تکوین قوم‌هایی در ماد آتروپاتن و نواحی مجاور، زبانهای قبیله‌ای (پیش از السنه قومی) در حدود «اتحاد ماد» همچنان حکمفرما بودند. بدینقرار در دوران ماقبل تأسیس ماد آتروپاتن، چنانچه دقیق شویم، در خاک ماد زبان واحدی (ایرانی و یا کاسپی) وجود نداشت. «زبان مادی ایرانی» که منابع موجود از آن یاد می‌کنند هنوز یک زبان قبیله‌ای بود و با وجود اهمیت و رواج خویش - چنانکه از مدارك فراوان مستفاد می‌گردد - فقط یکی از زبانهای قبیله‌ای سرزمین ماد بود (بخصوص ماد شرقی). بهر تقدیر در دوران

مورد مطالعه ما در حدود ماد آتروپاتن زبانهای قبیله‌ای دیگری - که منشأ غیر ایرانی داشتند ، وجود داشته‌است .

همه میدانند که تقریباً هیچیک از اقوام خاور نزدیک و دیگر نواحی اکنون بزبانی که اسلاف بلا فصلشان چندین هزار سال پیش بدان متکلم بودند - سخن نمیگویند . در مصر زبان باستانی مصری جای خود را به قبطی و سپس به یونانی و سرانجام به عربی داد و حال آنکه ساکنان آن سامان نه نابود گشتند و نه از میهن خویش رانده شدند و بلا تغییر باقی ماندند . همچنین در عراق نیز زبانهای شومری و هوریتهی بترتیب جای خود را به آشوری - بابلی ، (اکدی) و آرامی و عربی سپردند . در آسیای میانه زبانهای ایرانی خوارزمی و سغدی و باکتریایی و پارتی به‌السنه ترکی ازبکان و قره قلیاکیان و ترکمنان تبدیل شد . تعویض متشابهی در زبانهای سرزمین ماد نیز صورت وقوع یافت . ولی تعویض زبان بهیچوجه بمعنی طرد ساکنان اصلی این سرزمینها نبوده‌است و بدین سبب اقوام کنونی - با اینکه زمانی زبانهای دیگری سخن میگفتند - بطور کلی اخلاف مستقیم ساکنان باستانی این کشورها می‌باشند ، ساکنانی که میراث فرهنگی و تاریخی و نژادی را که با اقوام کنونی رسیده ، ایجاد کرده‌اند .

۱۲۹

۴- مطالعه تاریخ ماد در دانش کنونی

تاریخ بررسی سرزمین ماد را به دو دوره میتوان تقسیم کرد : پیش از کشف منابع اصیل شرقی (بخصوص خطوط میخی) و بعد از آن .

در دوره نخستین - یعنی تا ربع آخر قرن نوزدهم - مطالعه تاریخ ماد به نقل قول از مؤلفان باستان محدود بود و کوشش میشد اطلاعات ناچیز منابع مذکور را زیر و رو کنند و آنچه را که در آنها وجود نداشت به حدس دریابند . در آن دوران

این نکته واجد اهمیت خاص بود که گفته‌های «کتسیاس» را که عادةً پایده قرار میدادند با مطالب هرودوت و تورات، حتی المقدور، سازش دهند.

دوران بدوی مطالعه تاریخ کشورهای شرق باستانی دوران تدوین متون انتقادی مؤلفان باستان از روی نسخ خطی بود. کاری بود بس عظیم و دقیق که کارشناسان ادبیات کهن در عهد تجدد (رنسانس) آغاز کردند و قسمت اصلی آن در قرن نوزدهم صورت گرفته و کامل شد.

بعدها بموازات تکامل علم ایرانشناسی کوششهایی بعمل آمد تا تاریخ ماد را که مورخان باستان نقل کرده بودند باروایات افسانهای زرتشتیان مربوط سازند.^{۱۴۰} مورخان اروپائی قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم که در تاریخ جهان باستان بررسی می کردند در تفهّم وظایف تاریخ از مورخان یونانی و روسی چندان دورتر نرفته بودند و غالباً دانسته و آگاهانه مقلد آنان بودند. در نظر ایشان تاریخ، داستان سلاله‌ها و جنگها بود. از آنچه تا ربع آخر قرن نوزدهم دربارهٔ ماد نوشته شده است بتقریب هیچ چیز تا زمان حاضر اهمیت خود را حفظ نکرده است - باستثنای بعضی نظرات جسته و گریخته - مانند توضیح سیستم تورینخ «کتسیاس»، که در سال ۱۸۱۴ توسط «ولنی» بعمل آمد، یا تعیین تاریخ انعقاد پیمان صلح میان مادواییدی (که «نلدکه» بطور قطع در ۱۸۸۷ معین کرد) که از روی کسوفی که بمناسبت این واقعه ذکر شده بود، صورت گرفت.

نخستین مدارك منابع شرق باستانی که از اواسط قرن نوزدهم بدست آمد نسبةً ناچیز بود و گاهی بدرستی درك نشد، و آن را چون تکمله‌ای برای مطالب تورات و نوشته‌های مؤلفان باستان می‌شمردند و بدین سبب اولین تألیفاتی که با استفاده از منابع مزبور نوشته شده، از لحاظ تاریخ ماد، اصولاً با کتب دوران پیشین تفاوت چندانی ندارد.

اولین کسی که لزوم استفاده از کتیبه‌های میخی را در بررسی تاریخ ماد خاطر نشان کرد و کمرته‌ای برای مطالعه ریخت «فرانسوا لنورمان»^(۱) بود (در ۱۸۷۱)^{۱۴۱} از آن زمان بی‌عده بتدریج چند تألیف تحقیقی دیگر هم دربارهٔ ماد پدید آمد. مطالبی که در بارهٔ تاریخ دیگر کشورهای مشرق باستانی گردآمده نه چندان فراوان بود که توجه محققان را از بررسی تاریخ ماد منحرف کند.^{۱۴۲} در عداد تألیفاتی که در آخرین ربع قرن نوزدهم پدید آمد باید از کتاب «اوپر» نام برد. این اثر مبتنی بر این فرض است که «بخش دوم نبشته‌های هخامنشی» بازبان مادی همانند می‌باشد و مبارزه‌ای میان عناصر «تورانی» و «آریائی» در طی تاریخ ماد جریان داشته است. «اوپر» در این گیرودار مقام اصلی را برای عنصر «تورانی» قائل است. این کتاب برغم برخی افکار جالب که در آن دیده می‌شود سخت کهنه شده و از لحاظ مطالب و استدلال پایهٔ استواری ندارد. گذشته از این «اوپر» خود نیز در مسائل مربوط به تاریخ ماد متزلزل و مردد بوده. «دلانر» دلایل «اوپر» را بیاری منطق دقیق رد کرد. ولی موفقیت‌های «دلانر» بیشتر جنبهٔ منفی داشت زیرا نظرهای بی‌پایهٔ کتاب «اوپر» و «هنری» و «جرج راولینسون» و دیگران را فقط رد می‌کرد. سهم مثبتی که «دلانر» در بررسی تاریخ ماد داشت آنکه بود ولی وی مطالب موثق و محتمل را از نظرات ناموثق و غیر محتمل جدا کرد و این خود خدمت بزرگ وی بود. ولی در ضمن بررسی تاریخ ماد نقش عناصر نژادی غیر هند و اروپائی را حقیر شمرد و این روش در تألیفات پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم همچنان ادامه یافت. «هوگو وینکلر»^(۲) و «دروست»^(۳) مطالعاتی در تاریخ ماد بعمل آورده‌اند. در آن عهد و ادوار بعدی تعداد کتب ویژه در تاریخ ماد معدود بود. و بیشتر در آغاز تاریخ ایران زمان هخامنشیان چند صفحه‌ای بدان تخصیص میدادند و دانشمندان

پایان قرن گذشته، تاریخ شاهنشاهی ماد را^{۱۴۴} مقدمه تاریخ هخامنشیان میدانستند. در کتب تاریخ عمومی شرق باستانی نیز از تاریخ ماد سخن گفته می‌شد.^{۱۴۵}

در آغاز قرن حاضر در زمینه بررسی تاریخ ماد نسبت بزمان «انورمان» و «دلانر» چندان پیشرفتی حاصل نشده بود. ولی کارمقدماتی مهمی در جغرافیای تاریخی ماد - قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد -^{۱۴۶} انجام شده بود. در زمینه کشف منابع مؤلفان یونانی بر اثر کوشش مار کوارت^{۱۴۷} و پراشاک^{۱۴۸} و ژاکوبی^{۱۴۹(۱)} و دیگران پیشرفت جزئی حاصل شد. انتشار قطعاتی از پرشپای آشوری از هاتف زمان - که بمناسبت خروج «کشتی»^(۲) در ماد بعمل آمده بود - توسط «کنودسون»^(۳) در سال ۱۸۹۳ و «کلاؤبر»^(۴) در ۱۹۱۳ واجد اهمیت بسیار بود. ولی جنبه واقعی وقایعی که در سؤالات مزبور منعکس شده است - یعنی تأسیس پادشاهی ماد - نامکشف مانده.^{۱۵۰}

بطور کلی تا آن زمان تاریخ ماد که اکنون بیشتر بحدسیات گوناگون و کم و بیش زیرکانه و تلفیق مطالب آثار هرودوت و «کتسیاس» مبتنی بود.

اولاً - دشواری در این بود که ظاهر آهیج رابطه‌ای میان مطالب منابع آشوری و مؤلفان یونانی وجود نداشت؛ منابع اولی سرزمین ماد را از لحاظ سیاسی پراکنده و از هم پاشیده مجسم می‌ساختند و یونانیان بوجود امپراطوری کامل و واحدی در آن سرزمین قائل بودند. در آثار آشوری کوچکترین اشاره‌ای به شاهنشاهی ماد دیده نمی‌شد.^{۱۵۱}

از این گذشته برخی اصطلاحات نیز پژوهنده را از راه بدر می‌برد؛ مثلاً اصطلاح «اوْمَن - مند»^(۵) گاه در مورد کیمریان و گاه برای مادها بکار می‌رفت. بدین سبب فرضیه‌ها و تئوریهای گوناگون پیدا شد که شاهان ماد را گاه کیمری و

گاه اسکیتی (سکائی) میدانستند.

این موضوع که کتیبه‌های میخی، در باره انهدام آشور توسط مادها فاقد اطلاعات روشن بود نیز اذهان را مشوب می‌ساخت. تازمانی که چنین اطلاعاتی بدست نیامده بود نوسان میان روایات هرودوت و «کتسیاس» و حدسیات کم و بیش محتمل مقدور بود.^{۱۵۳} روابط متقابل ماد با کشوری که جای پیدایش اوستا بود روشن نبود (و تا کنون هم روشن نشده‌است).

سرانجام، نکته مهم دیگر این که تحقیقات پژوهندگان تاریخ ماد صورت یکجانبه داشت زیرا دانشمندان غرب بتقریب فقط و فقط از نظر گاه نفوذ آریاییها به تاریخ آن کشور اظهار علاقه می‌کردند. دانشمندان مزبور تحت تأثیر این سابقه ذهنی قرار داشتند و معتقد بودند که اقوام شرقی - باستانی برخی «برگزیدگان» - لیافت رشد تاریخی مستقل را ندارند و برعکس آریایی که بزبانهای هند و اروپایی سخن می‌گویند واجد نقش و رسالت تاریخی خاصی می‌باشند (و این نظر را دانشمندان مزبور بصورت تجلیل و تحسین «نژاد آریایی» موهوم و افسانه‌ای در آورده‌اند). این دانشمندان بوسایل گوناگون آثار و علامات وجود زبان هند و اروپایی را در سرزمین ماد باستانی بزرگ جلوه داده و از روی قصد از اهمیت این حقیقت می‌کاستند که پیش از ورود هند و اروپاییان صحرائشین و خانه بدوش، در اراضی مزبور، فرهنگی عالی و دولتی متکامل (مثلاً در سرزمین ماننا^(۱)) وجود داشت و این خود در تکامل تاریخی نورسیدگان که سطح رشدشان پست تر بود، مؤثر واقع گشت.

هند و اروپاییانی که از شاخه هند و ایرانی (آریایی) برخاسته بودند در خاك ماد نقش بسیار بزرگی بازی کردند و ساکنان ماد سفلی هم از ادوار پیشین هند و اروپایی شده بودند. قبایل هند و اروپایی سهم خویش را بفرهنگ کشور ادا

کردند و از هیچ جهت از قبایل و اقوام دیگری که در آن خطه رحل اقامت افکندند، عقب نماندند. از اواسط هزاره اول قبل از میلاد در بخش اعظم پهنه‌های ایران زمین زبانهای هند و اروپائی (ایرانی) کسب برتری کردند و اقوامی که متکلم به السنه مزبور بودند بعدها فرهنگ بزرگ ایران را آفریدند. حتی در نقاطی که زبان قبایل هند و اروپائی بعدها از آنجا طرد گشت نیز قبایل مزبور اثر قابل ملاحظه‌ای در تاریخ باقی گذاشتند. دانش غرب، در عصر حاضر، بدرستی متوجه نفوذ ایشان در سرزمین ماد و حرکت تدریجی‌شان از شرق بغرب گشت^{۱۵۴}. ولی حرف بر سر این است که دانش غرب با اهمیت قبایل مزبور در تاریخ جنبه اطلاق داد و قدمت و علو فرهنگ محلی‌را - که نورسیدگان جذب کردند - مسکوت گذاشت و اعلام نمود که جمله دیگر اقوام محکوم به «وجود خارج از تاریخ» می‌باشند. طرح موضوع بدین صورت در واقع مدح و ستایش ستمی است که اقویاً نسبت به اقوام مستعمرات روا میدارند. در آن دوره «پراشك»^{۱۵۵} محقق چك، بیش از دیگران در زمینه تاریخ ماد کار کرد. کتاب تاریخ ماد وی در آن زمان کاملترین مجموعه مطالب مربوط به موضوع بود و نقش مهمی بازی کرد. معیناً تألیف یاد شده بهیچوجه نمی‌تواند موجب رضایت خاطر خواننده قرار گیرد، نه فقط بدان سبب که مطالب آن بعضاً کهنه شده است بلکه هم بدان علت که «پراشك» در آن زمان تحت تأثیر فرضیه‌های رایج کهنه قرار گرفته بود.

در مورد تاریخ ماد شیوه طرح موضوع بوسیله «پراشك» تابع نظرات اصلی او بود. وی می‌گوید: «همین که... آریائیان در سرزمین ماد استوار گشتند ساکنان محلی را عقب زدند و رهبری سیاسی بدست محکم و جوان آریائی افتاد. بومیان برای يك زندگی تاریخی مستقل شایستگی چندان نداشتند»^{۱۵۶}. این عقیده با حقیقت موافق نیست، زیرا که «بومیان» در آن زمان که از

هند و اروپائیان نشان نبود واجد «زندگی تاریخی» بودند، «پراشک» این نکته را هم ناگفته می‌گذارد که ماده‌های «بومی» با همسایگان جنوبی و غربی خود که برغم غیرآریائی بودن آنها چنان تمدنهای عظیم را پدید آوردند چه تفاوتی داشتند. پراشک بدنبال مارکوات^{۱۵۷}، آتروپان را جزو ماد نمی‌داند^{۱۵۸} و این تصادف محض نیست زیرا که در غیر این صورت ناگزیر می‌بایست نظر خویش را بی‌اساس بشمارد.

بااینکه «انورمان» وجود دو عنصر را در ترکیب ساکنان ماد خاطر نشان ساخته ولی بعقیده «پراشک» عنصر محلی بد کوهها و دره‌های دست‌نا‌یافتنی رانده شده، فقط عنصر هند و اروپائی واجد اهمیت بود. اسامی خاص مادی که در منابع آشوری نقل شده برتری کامل عنصر زبان محلی را در اراضی غربی و مرکزی و شمالی ماد نشان میدهند و این خود با نظر «پراشک» تناقض دارد. «پراشک» چون نمی‌تواند اشتقاق نامهای مربوط را از زبانهای ایرانی توجیه کند بدین اشاره اکتفا می‌کند که نامهایی از قبیل «بیت ظتی» و «بیت ترکی» و غیره هند و اروپائی هستند، فقط باین دلیل که، بر روی هم، در اسامی هند و اروپائی تلفیقات صوتی «ظت» و «تر» نیز دیده می‌شود و بهیچوجه بتحقیق معنای این اصوات نمی‌پردازد. در موارد دیگر بدون هیچ دلیل و توضیحی فلان یا بهمان نام را (مثلاً نام «میتاکی»^(۱) را) ایرانی می‌خواند. وی می‌کوشد ماده‌های هند و اروپائی را در سراسر خاک ماد - حتی در اقصی نقاط غربی آن سرزمین - مستقر سازد و بدین منظور به تعدادی اسامی جغرافیائی که با «کینگگی» و «کین» و «کیندی» و غیره آغاز می‌گردند و در ناحیه جبال «زاگروس» متداول می‌باشند متوجه و متوسل می‌گردد و این عنصر (کین) را با کلمه اوستائی «کنها Kanha» مربوط می‌سازد و حال آنکه مشابهت بسیار بعید است و اجزای دیگر این اسامی که بعد از عنصر زبور می‌آیند بالکل غیر هند

و اروپائی هستند. چاپ بد بعضی از منابع و ناصحیح خواندن برخی از کلمات آنها (منابعی که وی مورد استفاده قرار داد^{۱۵۹}) موجب شد که تعداد اسامی شبه هند و اروپائی در کتاب «پراشک» افزایش یابد. مجموع این عوامل وضع واقعی را تاریک می کند و ارزیابی صحیح و بیغرضانه عناصر هند و اروپائی واقعی و غیر هند و اروپائی را که جزو ساکنان ماد بوده اند دشوار می سازد.

کتاب پراشک - با اینکه وی از آثار دیگر بطور کامل استفاده کرده و از مطالب مربوط به منبع شناسی بهره کلی گرفته - نقایص چندی دارد، مدارك آشوری را بطور خلاصه آورده و از لحاظ جغرافیائی تجزیه نکرده و اهمیت تاریخی لشکر کشیهای آشور را نشان نداده است. اما راجع بتاریخ خود شاهنشاهی ماد باید گفت که نوشته های وی بر حدس محض، که بر پایه تلبیس و تغییر مطالب هرودوت - و گاهی بر سوء تفاهات بارز - قرار گرفته، مبتنی می باشد.^{۱۶۰} فهرست نام شاهان در کتاب «پراشک» نه با مطالب مندرج در اثر هرودوت وجه مشترکی دارد نه با «کتسیاس». فهرست مزبور بتقریب بدین صورت است: دیوک^(۱) اول (۴)، کیا کسار اول، مامی تیارشو^(۲) = دیوک دوم (۴)، تو کداسی^(۳)، آستیاک اول^(۴)، کیا کساردوم، آستیاک دوم، (به فهرست شاهان از کتاب هرودوت و «کتسیاس» صفحه ۱۸ پیوسته و صفحه ۲۶ اصل رجوع کنید).

دیگر مؤلفان در بررسی مطالب و مدارك تاریخ ماد دایره حدس و گمان را وسیعتر کرده اند. ولی دانشمندان جدی تری چون ماسپرو (که در تاریخ باستانی ملل شرق خویش در باره تاریخ ماد نیز مطالب جالب فراوان دارد) از توسل باینگونه حدسیات و نظرها امتناع کرده و بدون اینکه زیرکانه به فلسفه بافی پردازند اطلاعات موجود در آثار هرودوت و «کتسیاس» را بهمان صورتی که بدست ما رسیده

است نقل کرده‌اند.^{۱۶۲}

بعد از «پراشك» مدنی مدید کسی از دانشمندان غربی کتاب جداگانهای در تاریخ ماد ننوشت. ولی درعین حال بررسیهایی از طرف اشخاص بعمل آمد و در برخی وقایع دقت بیشتری صورت گرفت و این کوششها تجدید نظر جوانب ملموس تاریخ ماد را مقدور ساخت. در سال ۱۹۲۱ «فورر»^(۱) کشف کرد که در منابع آشوری نامی از ماد برده شده و آنرا شاهنشاهی مستقلی دانستند و بر اثر این کشف محققان توانستند قیام «کشتی» را در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد، با تاریخ تأسیس شاهنشاهی ماد و اسم شخص «کشتی» را با «فراورت» - کسه نامش در تاریخ هرودوت آمده - منطبق سازند. در سال ۱۹۲۳ تاریخ وقایع روزانه بابلی درباره سقوط آشور منتشر شد و چیزی از انتشار آن نگذشت که معنی اصطلاح «اومان» - ماندا، روشن شد و بدین طریق بسیاری از افسانه‌هایی که مورخان درباره تاریخ ماد پدید آورده بودند بمرگ طبیعی نابود شدند.

اطلاعاتی نیز در زمینه بررسی زبانهای غیر هند و اروپائی ماد و عیلام اندوخته شد. متأسفانه بسبب ناچیزی مطالب موجود و دشواری که بکار بستن اسلوب علمی دقیق در مورد آنها در برداشت جدی ترین دانشمندان از ورود بدین بخش فقه اللغة شرق باستانی بیمناك بودند و آن عده از محققان - چون «برك»^(۲) و «هیوزینگ» و «کنیک» - که باین مسائل پرداختند^{۱۶۳} غالباً استنتاجهای اندك مایه و شتاب آمیز بعمل می‌آوردند. نوشته‌های «هیوزینگ» از دیگران پرمغزتر است^{۱۶۴} و غالباً حاوی ملاحظات جالب می‌باشد، گرچه از لحاظ اسلوب استفاده از مدارك تاب انتقاد را ندارد و مؤلف بی‌بند و بار از منابع موجود استفاده کرده است. درباره ادوار متقدمتر تاریخ اقوام «زاگروس» کارهای «اشپیزر» - که یکی از بانیان شناسائی اقوام هوری

است - واجد اهمیت می باشد.^{۱۶۵} محقق تاریخ ماد نمی تواند از توسل به آثار متعدد و گوناگون «ا. هرتسفلد» در ایرانشناسی و باستان شناسی و تاریخی و جغرافیائی و غیره صرف نظر کند.^{۱۶۶} «هرتسفلد» که مؤلفی واجد معلومات وسیع و کثیرالجوانب است تحقیقات فراوان و گوناگونی در مسائل مختلف و مخصوص باقی گذاشته که حاوی ملاحظات و بررسیهای ارزنده و مقایسه ها و کشفیات کوچک و مهم می باشد. متأسفانه این آثار را نه تنها نظرهای کلی وی غیر قابل قبول و بی ارزش می سازد (در این باره بعد سخن خواهیم گفت) بلکه فاطمیت نابجای لحن تلغین آمیز وی نیز آن تألیفات را فاقد شایستگی می کند. وی چه در باره مطالب ثابت شده و متحتم (ثابت شده توسط وی و یا اسلاف وی) و چه در مورد مسائلی که با ثبات نرسیده و با بالکل ناموثق و - در احسن وجوه - فرضی بیش نیستند، با چندان لحن قاطع و بی تزلزل سخن می گوید که گوئی از حقایق مثبت باشند. هرتسفلد با منابع نقلی رفتار عجیبی دارد و متنی را که بدست ما رسیده بسود حدسیات و فرضیات خویش «تصحیح می کند» و تغییر میدهد (گرچه این حدسیات و فرضیات گاهی هم نکنه - سنجانه هستند).^{۱۶۷} بدین سبب اتکا با آنچه وی چون حقیقت واقع معرفی می کند امری خطرناک است. ایرانشناسان هرتسفلد را لغت شناسی ضعیف ولی مورخ و باستان شناسی ممتاز می شمارند و باستان شناسان او را لغت شناس و مورخی درخشان ولی باستان شناسی کم ارج می شناسند. در واقع، با اینکه اشتقاقیات او در مورد لغات غالباً تاب مقاومت در مقابل انتقاد لغت شناسان را نمی آورد - معهذا گاهی جالب بوده و پرتوی بر مسائل می افکند. و نظرات باستان شناسی او هم گرچه در بسیاری از موارد تخیلی است - با اینحال گاهی حاوی ملاحظات و مقایسه های پربهائی می باشد. در کتب «هرتسفلد» آثار باستان شناسی و مکتوب فراوانی که پیشتر کسی از آنها خبر نداشت، برای بار اول منتشر شده است و از این رهگذر نیز دارای اهمیت می باشند.

ولی چنانکه گفته شد استفاده از آثار هر تسفلد فقط با احتیاط و مراقبت فراوان باید صورت گیرد و قبل از هر چیز در نظر گرفته شود که «تئوری» تاریخی که سراسر کتب وی را تحت تأثیر قرار داده نا درست است.

دانشمندان غرب دوران مقدم بر آغاز قرن بیستم، فقط بدان اقتصار نمودند که تاریخ را بروش «قدیم» - یعنی تناوب لشکر کشیها و اسامی شاهان - می‌نوشتند ولی دانش غرب، در دوران بعد می‌کوشد تا «تئوریهای» گوناگون خاص خود را پیش کشد.

«تئوریهای» که دانشمندان اخیر الذکر در علم تاریخ پدید آورده‌اند، گوناگون می‌باشد. در مورد تاریخ ماد بیشتر نظریه‌ای که به «تئوری» ادواری «ادوارد میر»^(۱) بستگی دارد، مورد استفاده قرار گرفته بود. طبق تئوری مزبور، با اینکه در تاریخ اروپا بنوبه ادوار فتودالیتنه و سرمایه داری جانشین یکدیگر می‌کردند (جامعه باستانی یونان و روم هم جزو این ادوار است) آسیا الی الابد در دوران فتودالیتنه باقی می‌ماند و گویا اقوام آسیا قادر به ارتقاء بمقام والاتر نمی‌باشند. بعقیده ایشان در این مورد جریان تاریخ عبارت است از تناوب «اقوام صاحب اختیار» که طبقه‌ای از «بارونهای فتودال» خویش را علم می‌کنند و بدیهی است که در میان ایشان هم مقام رهبری به «آریائی‌ان» یا - بطور کلی - به هند و اروپائی‌ان تعلق دارد. این «تئوری» در مغز جملگی دانشمندان مزبور - اعم از جهت و مشی ایشان - بطور استوار آشیان کرده است. و شخص «هر تسفلد» که خود ناچار در سال ۱۹۳۴ خاك آلمان «آریائی نژاد» را ترك گفت - معه‌ذا واعظ و مبلغ استوار این «تئوری» بوده است.^{۱۶۸}

در طی قرن بیستم تعداد تألیفاتی که بالاخص درباره تاریخ ماد نوشته شده است

بتدریج تقلیل یافت. با حدسیات و کش دادن مطالب اطلاعات ناچیز مؤلفان عهد عتیق دیگر نمی‌توان چیزی بدست آورد. و این خط به بن‌بست رسیده است. دانش غرب از پدید آوردن يك تاريخ اصیل علمی ماد عاجز است زیرا که نظرهای تئوری آن بالکل بی پایه است. تعداد حقایق مکشوف جدید در تاریخ ماد بتأسی افزوده می‌شود و انباشته شدن مطالب خود توجه پژوهنده را بزمینه‌های دیگر معطوف می‌دارد.

در ظرف مدت بیست و پنج سال اخیر فقط دو سه تألیف را می‌توان نام برد که - نه کاملاً، بلکه بهر تقدیر تا حد زیادی - مطالب خود را وقف تاریخ ماد کرده‌اند. اینها عبارتند از: رساله «کنیک» بنام «قدیم‌ترین تاریخ مادی‌ها و پارسیان»^{۱۶۹} و کتاب «کامرون» در «تاریخ قدیم ایران» و تألیف «گیرشمن» تحت عنوان «ایران از ازمنه قدیم تا اسلام».^{۱۷۰}

«کنیک» تحقیقات متعدد خویش را بیشتر وقف ایران دوران هخامنشیان و عیلام کرده. چیزی که در آثار او همه جا بچشم می‌خورد بلند پروازیهای نیروی تخیل وی است. رساله یاد شده وی از این رهگذر اثر سوئی در خواننده می‌کند. «کنیک» نیز مانند «هرتسفلد» همه‌جا و درباره همه چیز با ايقان و اعتماد سخن می‌گوید. ولی در نوشته‌های هرتسفلد افکار جالب و نکته‌سنجانه و ملاحظات و تدقیقات مستدل دیده می‌شود. و حال آنکه این محاسن در نظرات «کنیک» ملاحظه نمی‌گردد. «کنیک» بدترین جوانب تألیفات دانشمندان غرب، دوران ماقبل را با حرارت تمام جذب کرده و حدسیات بی‌مایه ایشانرا بزرگ کرده، نظرات بی‌اساس را بر روی هم انباشته است و این بنای جسیم را بر پایه‌هائی متزلزل و لرزان استوار ساخته. مثلاً برغم آنکه معنی اصطلاح «اوتان - ماندا» از مدتی پیش روشن شده، «کنیک» همچنان در پیرامون این کلمه به خیال بافی پرداخته است. بابلیان دوران

متأخر، مادها و دیگر اقوام شمالی را (شمالی نسبت به بابل) «اوّما - ماندا» می‌خواندند ولی «کنیگ» می‌گوید که اینان مردم دریائی اسرارآمیزی بودند. (خلاصه یونانیان و باحثی ژرمنهائی بودند) که بقصد نشر تمدن و فرهنگ، پادشاهی بزرگ هند و ژرمنی^{۱۷۱} را تأسیس کردند. اسامی خاص مادی را که نمی‌توان از کلمات ایرانی مشتق دانست ... از زبانهای آلمانی مشتق دانسته^{۱۷۲} در ضمن تشبیهی برای تبریئه «کتسیاس» بعمل آورده است.^{۱۷۳}

«تاریخ ایران قدیم» تألیف «کامرون» بمراتب جدی‌تر است. این تألیف در واقع تاریخ عیلام است. اطلاعات کامرون در این زمینه به فیشهای کامل نبشته‌های عیلامی که در انستیتوی شرقی شیکاگو تنظیم شده و دستور زبان عیلامی که خود نوشته (ولی منتشر نشده است) مبتنی می‌باشد و وی بزرگترین کارشناس تاریخ عیلام است. ولی کتاب وی حاوی فصولی در بارهٔ ماد نیز می‌باشد. این تألیف خلاصهٔ سنجیده‌ایست از مجموع نبشته‌های میخی و متون عهد عتیق و آثار باستانشناسی در بارهٔ وقایع تاریخی، از قدیم‌ترین زمانها تا سقوط پادشاهی ماد (حدود سال ۵۵۰ قبل از میلاد) و برحقایق واقع مبتنی می‌باشد. مجموعهٔ مزبور تا حدی شامل مطالبی است که تا کنون منتشر نشده بوده و عدای از آشورشناسان امریکائی در دسترس مؤلف گذاشته‌اند و از این رهگذر نیز مفید است. مؤلف مدعی درک عمیق وقایع تاریخی نیست و جز داستان لشکر کشیها و تعویض سلاطین بدشواری میتوان مطلب دیگری در کتاب او یافت. وی در مسائل عمومی تاریخی تابع «آ. ت. ا. اولمستد» مورخ امریکائی شرق قدیم و استاد خویشتن است.^{۱۷۴}

اولین باری است که برخی از حقایق تاریخ ماد در کتاب «کامرون»^{۱۷۵} چنانکه شاید و باید روشن شده است. این کتاب مجموعهٔ مدارك بدوی است که یکی از جدی‌ترین دانشمندان غرب آنرا تنظیم کرده و بی‌شك واجد اهمیت می‌باشد

گرچه تاریخ ماد را بسیار فشرده بیان کرده و در واقع فقط از نظر گاه نظامی شرح داده است.

مؤلف کتاب سومی - ر. گیرشمن از همه کارشناسان فرانسوی که در باستان شناسی ایران تحقیق کرده اند مهم تر است. کتاب وی جنبه عامه فهمی دارد ولی مطالب چندی را در زمینه تخصص مؤلف - یعنی باستان شناسی - حاوی می باشد. اما در مورد تاریخ ماد - بالاخص - گیرشمن از « کامرون » متابعت می کند. در روسیه پیش از انقلاب دانشمندان توجه جدی به تاریخ مصاد نداشتند و تألیفات مهمی در مسائل ماد منتشر نشد، مگر تألیف نارسائی بفلم « ز. آ. راگوزینا »^(۱) که مطالب دیگران را مأخوذ و بر روی هم انباشته است.^{۱۷۶} در « تاریخ شرق قدیم » تألیف « ب. آ. تورایف » چند صفحه ای به تاریخ ماد اختصاص داده شده است و در طی آن وقایع کلی و معلوم شرح داده شده.

در تألیفات عهد شوروی نیز بطور کلی از تاریخ ماد مختصراً در کتابهای درسی تاریخ شرق قدیم^{۱۷۷} - چون بخشی از تاریخ ایران - یاد می شود. در آثار آکادمیسین « و. و. استرووه » راجع به ایران زمان هخامنشیان^{۱۷۸} مطالب ارزنده چندی در باره تاریخ ماد مذکور است.

از میان دانشمندان شوروی نخستین کسی که به تاریخ ماد^{۱۷۹} - چون موضوعی مستقل - پرداخت، « اقرار علی اف » مورخ آذربایجانی بود. وی نخستین کوشش را در تنظیم تاریخ کامل اجتماعی و اقتصادی جامعه ماد بعمل آورد^{۱۸۰}. متأسفانه کارهای علی اف از تأثیر زیان بخش تئوریهای خطای « ن. یا. مار » در باره زبان بی نصیب نماند^{۱۸۱} و تألیف او از لحاظ فقه اللغة چندان دقیق نیست. ا. علی اف اکنون نیز سرگرم بررسی و تکمیل مسائل اساسی تاریخ ماد می باشد و نقایصی را که در

کارهای بدوی وی وجود داشته برطرف می‌کند و امید است که مهمترین مسائل تاریخ ماد که با تاریخ اقوام باستانی مقیم آذربایجان شوروی نیز بستگی دارد در آثار آینده وی روشن شود.

تألیف «ک. آ. ملیکیشویلی» در تاریخ «ماننا» سهم بزرگی در تاریخ ماد باستان بمعنی بسیط کلمه دارد. «ماننا» در قرنهای هشتم و هفتم پیش از میلاد در اراضی که بعدها جزو شمال خاگ ماد بود، رونق داشت.^{۱۸۲} مقاله‌ای نیز از نویسنده این کتاب به فتوحات امپراطوری ماد در مغرب و شمال غرب اختصاص داده شده است.^{۱۸۳} برخی از کارها و کشفیات باستانشناسان شوروی نیز بطور غیر مستقیم پرتوی بر تاریخ ماد می‌افکند. بدین طریق در دانش شوروی نیز شالوده‌ای برای مطالعه تاریخ ماد - مطالعه‌ای که بر پایه تئوری علمی مترقی قرار دارد - ریخته شده است و امید است که تحقیق در مسائل مربوط به جامعه ماد بسط یابد.

۵ - شرایط جغرافیائی

ماد (همچون سرزمینی تاریخی و بمفهوم وسیع این کلمه) در عهد باستان اراضی را که از سمت شمال به رود ارس و قله‌های البرز (در جنوب دریای خزر) و از مشرق صحرای شوره زار دشت کویر و از مغرب و جنوب به سلسله جبال زاگروس محدود بود، شامل میگشت.

اراضی یاد شده از لحاظ جغرافیائی (و تاریخی هم) به سه بخش مشخص تقسیم می‌گردد.

بخش نخست - که ما بخش غربی یا «ماد آتروپاتن» خواهیم خواند - از رود ارس در شمال تا کوه الوند در جنوب ممتد بود و ناحیه دریایچه ارومیه (اکنون رضائیه) و رودهای جغتو و دیگر رود کهنائی را که بموازات آن به دریایچه مزبور

می‌ریزند و همچنین ناحیه دره رود قزل‌اوزن (سفید رود) که جبال البرز را قطع کرده نزدیک شهر رشت کنونی بدریای خزر می‌ریزد، شامل بوده است.

سراسر این ناحیه (اکنون آذربایجان ایران و کردستان ایران) را سلسله جبالی که از شمال به جنوب و یا از شمال غربی به جنوب شرقی می‌متدند پوشانده است. بخش غربی «ماد آتروپاتن» را نوارپهنی (تا دویست کیلومتر) از سلسله‌های جبال متوازی که مجموعاً بنام «جبال زاگروس» نامیده می‌شوند اشغال کرده است. جبال مزبور از لحاظ چین خوردگی منظمشان ممتاز می‌باشند. میان قله جبالی که از شمال غربی بسوی جنوب شرقی می‌متدند دره‌های متوازی و دور افتاده‌ای قرار دارند. در بعضی نقاط جریان رودهایی که خشک نمی‌شوند دره تنگی ایجاد کرده از دیوار جبال گذشته برخی دره‌ها را بیکدیگر مربوط می‌سازد. ولی این گذرها بسیار تنگ بوده غالباً برای آمد و شد راحت نیستند و راه‌های کاروان‌رو بیشتر از خود جبال که کم و بیش کوه‌های مناسبی برای عبور عرضه می‌دارند می‌گذرد. بدین منوال سرزمین کوهستانی زاگروس به دره‌های کوچک و منفرد تقسیم می‌شود که آمد و شد میان آنها دشوار است و جنگل‌ها و بیشه‌های انبوه مشکل‌ترش می‌سازد و در عهد باستان تا ارتفاع معینی دامنه‌های جبال را پوشانده بود. در زمستان نیز وجود برف بر مشکلات دیگر افزوده می‌شود.

در مشرق زاگروس رشته‌های متوازی جبال و آتشفشانهای کهنه از یکدیگر فاصله بیشتری دارند. جبال مزبور بطور متوسط مرتفع‌تر از قله زاگروس هستند. وسیع‌ترین جلگه این ناحیه از جنوب بدریاچه ارومیه محدود است و رود جغتو و رود کهای متوازی با آن، سرزمین مزبور را قطع می‌کنند.

ارتفاع این سلسله جبال، قریب ۲۵۰۰-۲۰۰۰ متر از سطح دریا و ۱۰۰۰ متر از سطح دره‌ها می‌باشد. مرتفع‌ترین قله عبارتند از کوه کامکا در رشته قرمداغ در کرانه

جنوبی رود ارس (بارتفاع ۳۳۵۸ متر) و کوه خرم داغ (سهند) در جنوب دریاچه ارومیه (۳۷۲۲ متر) و کوه سبلان داغ که از طرف جنوب دره رود قره‌سو - شعبه‌ای از ارس - رامسدود و محدود می‌کند (۴۸۲۲ متر) و آق داغ - دنباله شمال غربی سلسله البرز (قریب ۴۰۰۰ متر) و غیره.

در بخش بالای جبال، پائین‌تراز خط برفهای دائمی، مراتع کوهستانی قرار دارد و زیر مراتع مزبور، در طرف غربی زاگروس جنگل‌های بلوط و افرا و گردو و بادام و غیره و یا بیشه‌های غیر قابل عبوری از درختچه‌ها رسته است. در دره‌ها، هر جا که آب برای آبیاری وجود داشته باشد آب و هوا برای باغبانی، تالکاری و رستن درختان انار و انجیر مساعد است. با اینحال از روزگار کهن بخش مهمی از ساکنان این نقاط بدامداری - دامداری توأم با زندگی صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی - سرگرمند. دامداران صحرانشین کردستان کنونی در زمستان بنواحی مرکزی و جنوبی ایران کوچ می‌کنند و نیمه صحرانشینان در تابستان بمراتع کوهستانی انتقال می‌یابند و بهمین اکتفا می‌نمایند. مردم زراعت پیشه ایالات ایران کنونی در ناحیه زاگروس همواره در معرض خطر حمله کوهستانیان صحرانشین بوده مزارع و باغها در تحت حمایت نقاط و قلاع مستحکم قرار داشتند.

از زمان قدیم ناحیه ارومیه مهمترین بخش زراعتی بوده است. دریاچه ارومیه شور و فاقد حیات است و بکار آبیاری نمی‌خورد. کراندهای آن نیز بی‌ثمرند. رسوبات کچی که در خاک بسیاری از نواحی آذربایجان ایران وجود دارد حتی آب بسیاری از رودها را نیز تلخ و شور می‌سازد که بدرد آبیاری نمی‌خورد، مگر در ماههای بهار (از آنجمله است مثلاً رود آجی چای). بیشتر رطوبت لازم را جویبارهایی که از کوهها فرود آمده و از ذوبان برفهای فراوان موسم زمستان و کلاهکهای برفین ابدی قلل مرتفع سهند و سبلان و الوند حاصل می‌شوند، باین سرزمین می‌رسانند. هوای این

خطه سخت بَرّی و خشك است. آنجا كه آب باشد زمین بسیار حاصلخیز است و در عهد باستان نیز محصول كنندم و جو و انگور و غیره فراوان میداده. این واحدهای سرسبز را در عهد قدیم نیز - مانند این زمان - درختان سفیدار و چنار زینت میدادند. ولی دیگر بخشهای سرزمین را رستنیهای خشك صحرائی پوشانیده بود و آنهم هر قدر بسوی جنوب شرقی نزدیکتر شود کمتر و خشكتر بود.

از دوران بسیار کهن، و عصر جدید حجر (ثولیت) هر جا كه استفاده از آبهای کوهستانی مقدور بود زراعت پدید آمد و مزارع را با آب جویبارهای کوهستانی و ایجاد بندها و غیره مشروب می ساختند (آبیاری بكمك جوی). بعدها تأسیسات آبیاری پیچ در پیچ تری متداول گشته تكامل یافت (آبیاری بوسیله كاريزهای زیر-زمینی و غیره). ولی دستگاههای عظیم و متمرکز آبیاری - نظیر آنچه در بابل و مصر پدید آمد و مستلزم وحدت سازمانی جامعدهای موجد آن (و استفاده كننده از آن) بود - هیچ جا ضرورت پیدا نکرد. این موضوع، در چارچوب تشکیلات بندهداری (و بعدها فتودالی)، تأثیر کلی در طرق تكامل تاریخی و سرنوشت ماد داشت.

بخش دوم ماد - كه ماد سفلی خواهیم خواند - سرزمینی بود پوشیده از تپهها و محدود در میان دورشته جبال: از طرف شمال به جبال البرز كه در جنوب دریای خزر ممتد است (مرتفع ترین نقطه آن كوه دماوند در شمال طهران است با ارتفاع ۵۶۰۴ متر) محدود و در جنوب رشته كوه رود - كه بموازات سلسله زاگروس یعنی از شمال غرب به جنوب شرق کشیده می شود - مرز آنرا معین می كرد. در جنوب شرقی این ناحیه خطه بیابانهای شوره زار دشت کویر قرار دارد.

این ناحیه را رود كهنائی كه بدرباچههای حوض سلطان و دریای نمك - میان طهران كنونی و كاشان - میریزند و جویبارهایی - كه از جبال البرز بسوی جنوب و بعد بطرف مشرق جاری می شوند - آبیاری می كنند. و بخش شمال خطه تاریخی

عراق عجم را تشکیل می‌دهد.

کوه عظیم و پر برف دماوند بمراسر این ناحیه مسلط است. ماد سفلی که توسط دیوار ستر البرز از حاشیه پر آب و جنگلی کرانه خزر جدا شده و جبال فارس آنرا از خلیج فارس مجزا کرده است پهنه‌ایست مرکب از صحراهای خاکستری و زرد و خشک و اندوهبار که در زمستان یخ می‌بندد و تابستان سوزانی دارد و بتدریج در سمت مشرق بصورت شوره زار و بیابان درمی‌آید. فقط در دامنه کوهها اندک رطوبتی وجود دارد و بارانی می‌بارد و در نتیجه سلسله‌ای از نواحی زراعتی پدید آمده است. بخش سوم «پارتا کنا»^(۱) باستانی است که میان دو رشته جبال متوازی واقع شده. در شمال کوه رود و در جنوب رشته‌های جبال جنوبی ایران که دنباله سلسله زاگروس می‌باشد این ناحیه را محدود می‌سازند. پارتا کنا توسط رودک زاینده رود که اکنون شهر اصفهان بر کرانه آن قرار دارد، و در قسمت جنوبی ناحیه عراق عجم است مشروب می‌شود.

طبیعت «پارتا کنا» با طبیعت ماد سفلی متشابه است و از آن نیز فقیرتر است. ماد باستان از سمت شمال غربی با اورارتو (و بعدها با ازمنستان) و از جانب شمال با آلبانی هم مرز بود و در امتداد کرانه دریای خزر حاشیه خط مرطوب و گرمسیری ماوراء البرز - مرکب از نواحی پر جنگل کاسپیان و کادوسیای و گلهای و دیگر قبایل خرد که اکنون طالش و گیلان و مازندران نامیده می‌شوند، از جانب شمال خاک ماد را محدود می‌ساخت. در مشرق ناحیه کوهستانی خراسان و رشته جبال کویت داغ - یا سرزمین باستانی پارت - خاک ماد را از آسیای میانه جدا می‌کرد. بخش کرانه دریای آن و دره‌های رود گرکان و اترک را هیرکانیا می‌نامیدند. اندکی جنوبی‌تر

از خاک پارت . مرز شرقی ماد را پهنه‌های لم‌بزرع بخش مرکزی فلات ایران تشکیل می‌داد .

کشور کوهستانی پارس (باپرسید) باستانی کداکنون فارس خوانده می‌شود و تا خلیج فارس گسترده ، از سمت جنوب هم مرز « پارتا کنا » بود و از جنوب شرقی بدره‌های رود کارون و کرخه که در میان دنباله رشته‌های زاگروس قرار داشتند محدود بود . ناحیه اخیر الذکر همان عیلام باستانی یا سوزیان (شوش) یکی از مراکز قدیمی‌ترین تمدنها بود . و از جانب غرب خاک ماد با آشور هم مرز بود .

خاک ماد از حیث انواع کانها غنی است ولی بدشواری میتوان گفت که در عهد باستان چه کانهای استخراج میشده است . بهر تقدیر مسلم است که در روزگار بسیار قدیم در کوههای زاگروس و نقاط مشرقی تر آن مس و در ادوار بعد ، دیگر فلزات استخراج میگرددیده .

در دامنه‌های غربی زاگروس و دیگر نقاط سرزمین ماد ، از زمان باستان از نفت اطلاع داشتند^{۱۸۴} و در عهد عتیق حتی در اروپا نفت را « روغن مادی » مینامیدند . ولی بدیهی است که در روزگار قدیم نفت اهمیت صنعتی نداشت و فقط در مشعلها و غیره بکار میرفت و فقط از قیر (آسفالت) در کار ساختمانی استفاده می‌شد .

راهبانی که تمدنهای آسیای مقدم و قفقاز را با آسیای میانه و شاید هندوستان مربوط می‌ساخت از خاک ماد می‌گذشت .

بخصوص طلا و سنگ لاجورد با کتربا از آسیای میانه و طریق ماد به آسیای مقدم وارد میشد . آشوریان کوه دماوند را کان سنگ لاجورد می‌شمردند و این ماده را در سراسر مشرق باستانی در کارهای هنری و تعویذات و غیره بکار برده ارج مینهادند . ولی نظر آشوریان خطا بود . و سنگ لاجوردی که در شرق باستانی مشهور بود از بدخشان می‌آمد ، یعنی از با کتربای قدیم ، و از طریق ماد صادر می‌شد .

باری مفهوم ماد - بدان صورت و حدودی که در زمان پادشاهی سلالهٔ پارسی هخامنشیان و دوران اسکندر مقدونی بوده و وارد معلومات و نظرات جغرافیائی یونانیان و رومیان قدیم گشته - بقرار است که گفته شد. ولی کلمهٔ «ماد» در طول تاریخ آن گاهی بمعنی وسیعتر و زمانی محدودتر بکار رفته و گاهی بیش از اراضی مذکور بالا و گاهی کمتر از آن را مشتمل بوده است. سرانجام ناحیهٔ تاریخی ماد بدو بخش تجزیه شد: بخش شمال غربی آن بنام آتروپاتن موسوم گردید و مستقلاً راهی دراز را در طریق رشد و تکامل پیمود، راهی که با تاریخ تکامل آلبانی (که از لحاظ نژادی و فرهنگی به آتروپاتن نزدیک بود) که در آنسوی ارس قرار داشت قرابت داشت. اما بخش‌های جنوبی و شرقی ماد نخست داخل خاک پارت و سپس پارس گشت و ساکنان آن از لحاظ فرهنگی و نژادی با پارسیان امتزاج یافتند. اکنون هر دو بخش ماد جزو قلمرو دولت ایران میباشد.

برای فهم تاریخ ماد و بویژه قدیم‌ترین ادوار آن، یعنی دورانی که کشور مزبور از نظر سیاسی پاشیده و پراکنده بود، درک جغرافیای تاریخی آن سرزمین ضرورت تام دارد. جغرافیای تاریخی ماد از جملهٔ بیچ در پیچ‌ترین مسائل تاریخ مشرق باستان است. عده‌ای از دانشمندان غرب (بیلربک^(۱)، روست، اشترک^(۲)، تیورو-دائرن^(۳)، فورر، رایت و دیگران) به مطالعهٔ درموضوع جغرافیای تاریخی ماد از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد همت خاص مبذول داشتند ولی تمام مسائل مربوط را چنانکه باید روشن نساختند. جغرافیای تاریخی ماد در ادوار متأخرتر نیز - از روی مطالبی که جغرافی‌دانان و مورخان ایرانی و ارمنی و عهد باستان نوشته‌اند نیز از طرف بسیاری از دانشمندان مورد تحقیق قرار گرفت که از آن میان باید نام «مارکوات» و «هرتسفلد» ذکر شود. ولی نامهای جغرافیائی در ادوار گوناگون

سخت دگرگون شده است و نامهای جغرافیائی ایرانی عهد باستان و قرون وسطی کومک چندانی بروشن شدن مسائل جغرافیائی ادوار پیشتر نمی کنند .

• مشکلات تنظیم جغرافیای تاریخی ماد (تاریخ عهد بسیار قدیم آن) بر دو نوع است : از یکسو محل هر ناحیه یا شهر که در منابع مذکور است (بیشتر در شرح لشکر کشیهای شاهان آشور) از روی موقع و مکان نواحی و نقاط مسکونی که در کنار آن ناحیه و یا شهر واقع بوده و پیشتر شناخته شده اند ، مشخص میگردد . مواقع نقاط اقصای غربی که در مرزهای آشور و بابل بودند - از روی مدار کی که در شهر کهای حفاری شده بدست آمده و غیره - دقیقتر از جاهای دیگر تشخیص داده میشوند . ولی هر قدر بطرف مشرق پیشتر رویم احتمال خطا در تشخیص محل منظور بیشتر میشود ، زیرا تشخیص مزبور مربوط است بصحت تشخیص پیشین و در نتیجه بدین طریق خطاها بر روی هم انباش میشود . بدین سبب فقط در مورد نواحی غربی ماد محل و موقع نامهای جغرافیائی را که از ۴۸ درجه طول شرقی آنوتر نباشد میتوان صحیح و مشخص دانست .

از دیگر سو بسیاری از محققان چون کوشیدند مسیر احتمالی لشکر کشیهای شاهان آشور را با نقشه دمساز کنند فقط از متن منابع اخذ اطلاع نمودند . ولی چون در منابع مزبور (فقط ندره) نام رودهایی که مشخص شده باشد برده شده و تشخیص کوههای مذکور نیز همیشه با دشواری خاص مواجه است ، این اسلوب قابل اعتماد نیست ، بویژه که اسامی جغرافیائی ماد بالکل تغییر یافته است و فقط در موارد بسیار نادری ممکن است روی نقشه کنونی آن سرزمین فلان نام را بیاری فرض و حدس با يك نام تغییر یافته باستانی همانند بدانیم . محققان آنچنانکه باید تا کنون این نکته را منظور نظر قرار نداده اند که در نقاط کوهستانی نقل و انتقال قبایل و استقرار دولتها غالباً تابع شیوه طبیعی تقسیم کوهها و دره ها است و بدین سبب

نامهای آشوری ناحیه‌ها و «کشور» - ها را باید بطور کلی با دره‌ها منطبق ساخت و فلان یا بهمان نام تاریخی و جغرافیائی (ناحیه‌ای) را نمیتوان به قطعه زمینی که ستیغهای جبال را قطع کند داد - اگرچه يك مورخ معتمد و جدی غربی چون «ماسپرو» در مورد نقشه‌های تاریخی چنین کرده باشد. بدین سبب کلید جغرافیای تاریخی ماد همانا مطالعه برجستگیها و کوههای آن سرزمین است.^{۱۸۵} از آنجائی که درك اهمیت ومعنی اقتصادی وسوق الجیشی و سیاسی وقایع تاریخ هر کشور باستانی، بدون فهم وضع وموقع اجزای آن و مسیر لشکر کشیها بالکل محال است، (وقایع بیشتر نظامی هستند)، ما باید درباره برجستگیها و کوههای خاک ماد و طرز گسترش آنها مشروحتر گفتگو کنیم. در ضمن موقع ومحل نواحی باستانی را که در سالنامه‌های آشوری ذکر شده است، مشخص کرده ونسبت وانطباق آنها را باتقسیمات طبیعی کشور شرح خواهیم داد. و بیشتر از اصطلاحات جغرافیای سیاسی مربوط به قرنهای نهم تا هفتم پیش از میلاد که از همه پیچ در پیچ تر بوده و بیش از همه نیازمند توضیح می‌باشد صحبت خواهیم داشت. بدین طریق لازم دانستیم به نواحی طبیعی خاک ماد که نامهایشان در طی قرون تغییر کرده است شماره‌های ثابت بگذاریم و در صفحات آتی این کتاب برای تشخیص وتعیین محل تقریبی نامهای جغرافیای سیاسی و نژادی واصطلاحات مربوط که دائماً در تغییر بوده‌اند از آن شماره‌ها استفاده کنیم. سرزمین تاریخی ماد را خطوط مقسم‌المیاء دره‌ها به ۱۲ ناحیه جغرافیائی اصلی تقسیم میکنند.

الف - ماد آتروپاتن

۱- از رود ارس تا جبال آورین داغ و قره‌داغ. ناحیه شهرهای کنونی قنور و خوی و مرند. این ناحیه را آشوریان «سان کی بوئو» مینامیدند و از قرن نهم

نایابان قرن هشتم قبل از میلاد کاملاً جزو «اورارتو» بوده است و سرنوشت آن بعد از آن تاریخ تا دوران سقوط آشور و «اورارتو» روشن نیست.

چالک «سان کیوتو» ناحیه‌ای بود زراعتی و حاصلخیز. کوههایی که آنرا از دره ارس جدا میکردند ورشته جبالی که بموازات مدار قرار داشته (با گردنه قنور) ناحیه مزبور را از فلات ارمنستان مجزا می‌سازند. در عهد باستان کاملاً پوشیده از جنگل انبوه بودند.

۴- دره رود قره‌سو (شعبه جنوبی ارس). از منابع قدیم هیچ اطلاعی در باره این ناحیه بدست نیست. بعد ها کادوسی‌ان در آنجا ساکن گشتند.

۳- ناحیه دریاچه ارومیه و رودهایی که در آن دریاچه میریزند. این ناحیه به سه ناحیه فرعی منقسم میگردد:

الف - کرانه غربی دریاچه ارومیه - یعنی «کیلران» باستانی (؟) در قرن نهم قبل از میلاد - این ناحیه مستقلی بوده است و ظاهراً بعدها جزو «اورارتو» یا «ماننا» گشت و با اینکه میان آن دو تقسیم شد.

ب - کرانه جنوبی دریاچه ارومیه و حوضه رود «جغزو» و رودهایی که بموازات آن جاریند. این ناحیه در قرن نهم بنام «زاموآ» - سی داخلی موسوم بود و بچندین واحد مستقل سیاسی تقسیم میشد (حاران^(۱)، ماننا^(۲)، مسی^(۳) و غیره). بعدها این ناحیه هسته دولت «ماننا» را تشکیل داد. و از قرن هفتم قبل از میلاد ببعد آن را میتوان مرکز اقتصادی ماد شمرد. باین معنی که در آغاز مرکز اقتصادی سراسر ماد بوده است و بعد ماد آتروپاتن.

ج - کرانه شرقی دریاچه ارومیه به ماننا مربوط بوده است و کرانه شمالی - یعنی دره رود آجی چای و ناحیه تبریز کنونی - ظاهراً مستقل بود. در اینجا قبیله

دالیان زندگمی میکرد.

ناحیه ۳ وسه ناحیه فرعی آن از لحاظ اقتصادی از دیگر نواحی بیشتر رشد کرده بود. حتی اکنون نیز در بسیاری از نقاط این ناحیه ممکن است زراعت و باغداری پیشرفت کند. علی‌الظاهر در «کیلزان» کان مس استخراج می‌شده است.

۴ - دره رود قزل اوزن (سفید رود) و شعبه‌های آن. ویژگی رود قزل اوزن مارپیچی بودن مسیر آن است. در دره مزبور چند ناحیه فرعی را باید مشخص نمود:

الف - اگر از مرداب مانندی که در نزدیکیهای شهر کنونی رشت مصب آن رود را تشکیل میدهد^(۱) برخلاف جریان حرکت کنیم در آغاز مستقیماً بجنوب خواهیم رفت و رود مزبور از ایالت گیلان گذشته، از طریق دبه تنگی جبال مرتفع البرز را قطع میکند. اینجا سرزمین جنگلهای کرم‌سیری است. قزل اوزن بالاتر از این ناحیه از شمال غرب بسوی جنوب شرق میان کوه‌های آق داغ (دنباله البرز) و آق کندوک جاری میشود و دره‌ای که در این محل تشکیل میدهد در دوران کهن «اندیا»^(۲) نامیده می‌شد.

ب - در بخش شمال شرقی این دره رود کی که از کوهستان سهند سرازیر می‌شود و شهر کنونی میانه بر کرانه آن قرار دارد به قزل اوزن میریزد. دره این رودك و جوببارهائی که بدان میریزند در دوران باستان ناحیه «زیکرتو» را تشکیل میداد.

ج - قزل اوزن بالاتر از محل تلاقی با رودك مزبور از جنوب بشمال جاری است. بخش علیای آن را قافلانکوه (گیزیل بوندای قدیم) از ناحیه شماره ۳

(۱) محتملاً در زمان باستان مصب سفیدرود نزدیک رشت بوده، ولی اکنون سفیدرود نزدیک حسن‌کیاده - خیلی دور از رشت - بندریا می‌ریزد. (مترجم) Andia (۲)

(ماننا) جدا می کند. آشوریسان بیشتر این بخش قزل اوزن را ماد (مادای)^(۱) می خواندند.

د - اینجا شعبه راست « قزل اوزن » - زنجان رود - دره جداگانهای را تشکیل می دهد (که اکنون در اطراف شهر زنجان قرار گرفته و خمرسه نامیده می شود).

۵- بخش علیای رود زاب کوچک. سرزمینهای واقع در جنوب غربی نواحی شماره ۳ و ۴، آنسوی رشته جبال افقی، بیشتر به آشور و بابل گرایش داشتند. ایالت « زاموآ » یا « لوئو » از لحاظ جغرافیائی با آشور سخت مربوط بود. سراسر اراضی کداز دریاچه ارومیه تا بخشهای علیای رود دیاله ممتد بود (ناحیه شهرهای کنونی میاندوآب و بانه و سلیمانیه و زهاب و سنندج) به معنی بسیط بدین نام موسوم بود و بطور محدود « زاموآ » نامیده می شد. « زاموآ » بخش علیای دره زاب کوچک بود که خود یکی از شعبه های دجله بود که در مسیر سفالی آن خاک اصلی آشور را قطع می کنند.

۶- بخش علیای رود دیاله. اما بخش علیای رود دیاله و شاخه ها و شعب کوچک آن (در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه - زهاب - سنندج)، یادآور می شویم که از اواسط قرن نهم قبل از میلاد ناحیه مزبور « پارسوآ » نامیده می شد. در این بخش دره شهر زور، نزدیک سلیمانیه، از نقاط دیگر پرجمعیت تر و حاصلخیز تر است. دو ناحیه ۵ و ۶ (« زاموآ » و « پارسوآ ») واجد اهمیت خاص بودند زیرا که دره های زاب کوچک و دیاله عمقاً در جبال زاگروس پیش رفته اجازه میدهند که چند سلسله کوهستانهای متوازی قطع شود و معبر نسبتاً سهل العبوری ایجاد گردد. گردنه هایی که در اینجا وجود داشت و گذرگاهی بسوی شرق بود از طرف مغرب راه رسیدن به سرزمین ماد را (اکنون راه های کاروان روی بانه - سنندج -



نقشه نواحی شماره گذاری شده ماد

همدان و سلیمانیه - زهاب - کرمانشاه - همدان) می‌گشود. بویژه دره دیاله همواره راه اصلی ارتباطات بابل و نواحی دوردست و داخلی ایران و کشورهای واقع در مشرق آن بود. این راه از « دروازه ماد » (اکنون گردندای که به دره ماهیدشت منتهی می‌شود)^(۱) می‌گذشت و بسوی اکباتان باستانی (اکنون همدان) ممتد بود.

۷- بخش وسطای مسیر رود دیاله . (نزدیک شهر کنونی خانقین) این بخش را ایالت « نمر »^(۲) - که هم در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد کاملاً تحت نفوذ سیاسی بابل بود - اشغال می‌کرد. در جنوب دره دیاله و شعبه‌های آن ایالت « بیت همبان » (کامبادن جغرافیون باستان . ضمناً باید گفت که ناحیه ۸ را که ذکر آن بعد می‌آید نیز به کامبادن مربوط می‌شمردند) قرار داشت.

۸- دره‌های بخش علیای رود کرخه . این ناحیه که دره شرقی خط مقسم - المیاه دیاله و کرخه قرار دارد در بخش علیای مسیر کرخه - دره‌های کاماسیاب و سیمره و ماهیدشت - از لحاظ جغرافیائی به عیلام می‌گراید ولی از نظر تاریخی به ماد مربوط بوده. راههای تجاری مهم بسوی مشرق و اکباتان (همدان) از این ناحیه می‌گذشتند.

در این دره نسبة آب فراوان و بالنتیجه حاصلخیز است. ظاهراً بخش علیای کرخه همان کشور « آلی پی » باستانی است که بعدها « آلی مائیدا » نامیده می‌شد. در این ناحیه ، نزدیک شهر کنونی کرمانشاه ، صخره معروف بهیستون و کنیبه‌های عظیم سه زبانی داریوش اول پادشاه ایران قرار دارد.

در جنوب « بیت همبان » و پیرامون « آلی پی » ، در کوههای لرستان کنونی ، کوهستانیان « کاسیت » که محتملاً با ساکنان عیلام قرابت داشتند و در تاریخ وظیفه

(۱) مقصود گردنه « باطاق » است. (مترجم) Namar (۲)

بزرگی را ایفاء کرده‌اند، زندگی می‌کردند.

ب - ماد سفلی

۹- ناحیه همدان. در ملتقای ماد آتروپاتن و ماد سفلی قرار دارد. این ناحیه در پیرامون کوه الوند (۳۲۷۰ متر) واقع است و جویبارانی که از برفهای آن کوه پدید می‌آیند آنرا مشروب می‌سازند. اکثر جویباران مزبور بخش علیای رودك «قره سو» را - که خود به حوضه دریاچه حوض سلطان - یعنی ناحیه ۱۰ - تعلق دارد، تشکیل می‌دهند ولی سلسله جبال «کوه رود» که مرز ماد سفلی می‌باشد اندکی جنوب شرقی تر شروع می‌شود و بدین سبب این ناحیه را می‌توان حد فاصلی میان ماد آتروپاتن و ماد سفلی شمرد. و راههای کاروان روی مناسبی آنرا به ماد آتروپاتن مربوط می‌سازند. جاده‌های دیگری از اینجا بسوی غرب - کرمانشاه (آلی پی) و بعد بابل - و بطرف مشرق - ناحیه نزدیك طهران (ری قدیم) و جنوب - یعنی عیلام و «پارتا کنا» - ممتد می‌باشد.

اینکه مرکز این ناحیه - شهر همدان کنونی و اکباتانای قدیم یونانیان - بزبان مادی «هنگ متنا»^(۱) یعنی «جای تجمع» نامیده می‌شود، تصادف محض نیست.^{۱۸۶} اینجا پایتخت دولت ماد بود.

۱۰- حوضه دریاچه «حوض سلطان» و «دریای نمك» و رودخانه «ابهرچای» و «قره سو» و «قم رود». این ناحیه در مرکز ماد سفلی بوده. سه رودك در جهت دریاچه‌های «حوض سلطان» و «دریای نمك» جاری می‌باشند: از شمال غرب (ابهرچای - به دره‌ای که شهر قزوین در آن است) و از غرب (قره سو که از همدان جاری است) و از جنوب غرب (قم رود - که اکنون شهر قم در کنار

آن واقع است). آشوریان این ناحیه را «سرزمین رود کها» مینامیدند. در این ناحیه مناسبترین جا برای سکونت و زراعت دامنههای البرز است، که از سمت شمال این ناحیه را محدود می‌سازد و «کوه رود» که از طرف جنوب ناحیه بدریاچدها نزدیک می‌باشد. اکنون شهر طهران در دامنههای جنوبی البرز قرار دارد و در عهد باستان ری یا «رگ» که یکی از شهرهای مهم ماد شمرده می‌شد در نزدیک آن برپا بود. اکنون در دامنههای شمالی «کوه رود» شهرکاشان واقع است.

در مشرق ری، نزدیک قلعه برفین دماوند گردندای وجود دارد بر سر راه مازندران (سرزمین باستانی کاسپیان و گیلان و امردان) - که اصطلاحاً «دروازه کاسپیان» نامیده می‌شود.

۱۱- ناحیه شمالی دشت کویر. این ناحیه نیز در دامنههای جنوبی البرز قرار دارد - ولی از «دروازه کاسپیان» شرقی تر است و از سمت جنوب «بیابان شوردهزار» محدود می‌باشد. در عهد باستان این ناحیه «خوار» یا «خورنا»^(۱) نامیده می‌شد. راه کاروان رو به آسیای میانه از این ناحیه (و اکنون از شهرهای سمنان و دامغان) می‌گذرد. بخش شرقی «خورنا» به فلات خراسان - یعنی بخش جنوبی پارت قدیم - ملحق می‌گردد.

ج - پارتاگنا

۱۲- ناحیه پارتاگنا. دره عریض و خشکی در جنوب ناحیه شماره ۱۱ از شمال غرب بطرف جنوب شرق ممتد است که از سمت شمال غرب با ناحیه شماره ۱۱ (اکباتان) مربوط می‌باشد و از سوی جنوب غرب کوهها آنرا از عیلام جدا می‌سازند و در جنوب شرق بتوسط بیابان از فلات فارس (پرسید) مجزا می‌باشد.

در بخش شمال غربی این دره رودك زاینده رود جاری است و شهر اصفهان (اسپدان^(۱) - ی باستانی) بر کرانه آن قرار دارد. این رودك به دریاچه شور میریزد. بموازات آن، اندکی شرقی‌تر، و آنسوی رشته جبال کوه‌رود دره دیگری وجود دارد (ناحیه شهر کنونی یزد). این ناحیه را درعهد باستان غالباً جزو پارس می‌شمردند. گذشته از ۱۲ ناحیه یادشده ولایات دیگری نیز - خارج از حدود ویژه ماد - بآن دولت گرایش داشتند. از آنجمله بود سرزمینهای کرانه‌های کاسپی که فقط از طریق ماد و یا آلبانی با دنیای خارج مربوط بود. در جنگ‌های انبوه گرمسیری این ناحیه قبایلی میزیستند که غالباً از شکار روزگار می‌گذرانند و از مادها و آلبانیان عقب مانده‌تر بودند. اینجا در آن زمان (و بعدها) معمولاً بقایای زبانهایی که در خود خاک ماد و آلبانی از میان رفته‌اند، محفوظ ماندند و این واقعده موجب پیدایش تفاوت ظاهری نژادی میان ساکنان نواحی اخیر الذکرو مردم کرانه کاسپی (خزر) گشت. هنوز در زمان حاضر هم تات‌ها و طالش‌ها و کیلک‌ها و مازندرانی‌ها بدلهجه‌هایی سخن میگویند که خود بقایای زبان هند و اروپائی می‌باشد که در آغاز لسان ماد شرقی بوده^{۱۸۷}. امتیاز ویژه این لهجه‌ها کهنگی و مهبجوری ترکیب اصوات^{۱۸۸} می‌باشد که در بسیاری از موارد با زبان پارسی تفاوت داشته، با مادی و پارتی و اوستائی مشابهت دارد.^{۱۸۹} بدین سبب اگر تات‌ها و طالش‌ها را آلبانیان و یا مادهائی بشماریم که بعنف پارسی شده‌اند، کاملاً راه خطا پیموده‌ایم.^{۱۹۰} با اینکه در لهجه‌های مزبور از لحاظ منشأ ذخیره لغوی سهم فارسی فوق‌العاده بزرگ است (و این خود با در نظر گرفتن تسلط سیاسی و ادبی زبان فارسی قابل درك می‌باشد) ولی کاملاً مبنی و مایه مادی خود را حفظ کرده‌اند.

ولی نفوذ زبان مادی هند و اروپائی در نواحی کاسپی (خزر) پدیده‌ای ثانوی

بود. در دوره سلطنت مادها کاسپیان و دیگر قبایل ساکن کرانه دریای کاسپی (خزر) ظاهراً لهجه‌های قدیمی‌تر هندی‌اروپائی خویش را - که در ماد غربی نیز متداول بوده، حفظ کرده بودند.

باید سرزمین آلبانی را که رود ارس از ماد جدا میکرد نیز، در عهد باستان، واجد ارتباط نزدیک با کشور اخیر بدانیم.

سرزمین آلبانی که در آغاز هزاره اول قبل از میلاد از جهات و مسیرهای اصلی لشکر کشیها و نقل و انتقال قبایل برکنار بود، شرایطی را که در دوره ما قبل خاص ماد بود، در مدت طولانی‌تری حفظ کرد. متأسفانه وضع منابع باستان‌شناسی و کتبی اجازه نمیدهد و بزرگی مناسبات ماد و آلبانی را دقیق‌تر مشخص سازیم.^{۱۹۱}

مسلماً ماد با نواحی جنوبی‌تر نیز مناسبات نزدیک داشت و بویژه در زمانهای کهن که ظاهراً مردم آن سرزمین با «کاسیت» - ها و ساکنان عیلام از حیث نژاد و زبان قرابت داشتند. ماد از طریق «پارتا کنا» با پارس (پرسید) که از کهن‌ترین زمانها توسط عیلامیان مسکون بود نیز مربوط بود. ولی در عین حال مسافتات دراز و پهنه‌های لم‌بزرع خاک ماد را از جنوب و جنوب شرقی ایران جدا می‌ساخت.

چنانکه گفته شد جاده کاروان روئی که آسیای میانه را با آسیای مقدم متصل میکرد از خاک ماد میگذشت. این راه که از ناحیه اکباتانا (شماره ۹) عبور میکرد و سپس در دامنه‌های جنوبی البرز و ناحیه‌های شماره ۱۰ و شماره ۱۱ امتداد می‌یافت اهمیت فوق‌العاده‌ای در تاریخ ماد داشت.

ضمناً چنانچه در نظر گیریم که مردم دام‌پرور کرانه شرقی و غربی دریای کاسپیان (خزر) از لحاظ تاریخی با ماد رابطه نزدیک داشته و از لحاظ فرهنگی و (بخش اعظم ایشان) نژادی همانند بودند، در می‌یابیم که سرنوشت ماد همیشه با مقتدرات آسیای میانه مربوط بوده است.

روابط ماد سفلی بامشرق وجنوب واختلاف شرایط طبیعی آن باماد آتروپاتن (که در نتیجه آن تکامل ماد سفلی نسبت به ماد آتروپاتن اندکی بطئی تر بود) موجب گشت که روابط میان این دو قسمت کشور نا استوار باشد و بدین سبب از قرن چهارم قبل از میلاد سرنوشت تاریخی آنها متفاوت بود و از آنجمله پیدایش و قوام قومیت ایشان نیز از طرق مختلف جریان یافت.

فصل اول

عهد جماعت بدوی در سرزمین ماد

۱- عصر حجر و حجر و مس (پالئولیت)

در اینکه انسان در چه زمان سرزمین ماد را مسکون ساخت و نخستین بار بدانجا گام نهاد اطلاعی در دست نیست ولی تا این اندازه دانسته است که در عصر قدیم حجر (یا پالئولیت) آدمیزادگان در آن خطه زندگی میکردند. اکنون در نتیجه کاوشهای باستانشناسی اشیاء فراوان - که مربوط به عهد «آشل» و «موستیه» و «اورینیاک»^(۱) میباشد (منزلگاه و غارهایی نزدیک سلیمانیه، غارهای نزدیک بهیستون و «تامتام» در جنوب شرقی آذربایجان ایران و آثار فراوان دیگر) بدست آمده است.^۱ در کشورهای مجاور - یعنی آشور و آسیای میانه نیز آثار عصر قدیم حجر (پالئولیت) دیده شده است. معینا اطلاعاتی که درباره ساکنان سرزمین ماد در عصر حجر تا کنون بدست آمده ناچیز است و برای مورخ کافی نیست. فقط میتوان گفت که بر روی هم راههای تکامل انسان عصر حجر در سرزمین ماد بطور کلی با کشورهای

(۱) درباره عهد حجر و حجر و مس و «آشل» و «موستیه» و اورینیاک - بتوضیحات مترجم در حواشی پایان کتاب رجوع شود.^۲

دیگری که مستقیماً در معرض حرکت و مسیریخ‌بندان قرار نگرفته بودند یکسان بود. بدین سبب از خواننده می‌خواهیم به کتب عمومی که در تاریخ انسان عصر حجر نوشته شده رجوع کند.

تاکنون آثار قابل اعتمادی از عصر نئولیت (عصر جدید حجر) در خاک ماد دیده نشده است. در کشورهای مجاور آن نیز (باستثنای آشور و بین‌النهرین و غیره) اندك آثاری از عصر جدید حجر بدست آمده است.^۲ در بارهٔ عصر «حجرومس» (یا انولیت) مدارك باستان‌شناسی مشخص‌تری در دست است.

نقاط مسکونی عصر حجرومس مربوط به عهد بسیار قدیم - آنچنانکه در سرزمین مجاور یعنی پارس (پرسید) مورد مطالعه قرار گرفته - در خاک ماد بقدر کافی پژوهش نشده است. ولی می‌توان گفت خصوصیات نقاط مسکونی که در آنجا (در پرسپولیس - استخر) کشف شده و مربوط به پست‌ترین حدّ عصر حجرومس (انولیت) می‌باشد^۳ ملاك درستی است برای سنجش سطح تکامل اجتماع آن زمان در کشورهای مجاور و از آنجمله ماد.

نقطهٔ مسکون مذکور توسط «هرتسفالد» کشف شده و عبارت بوده از مساکن گلی‌عشیرنی و دسته جمعی و طرز ساختمان آن حاکی از وجود نکاح دسته جمعی و مادرشاهی بود. تصویر خوك و بز و گوسفند بر ظروف (که با چرخ کوزه‌گری بدوی ساخته شده) و مجسمه‌های كوچك گاو و بز و ماده - که محتملاً مربوط به مراسم دینی بوده - از وجود دام‌داری - و بظن غالب دام‌داری در شرایط اسکان - حکایت می‌کند.

در بارهٔ جامعهٔ ماد در عصر حجرومس می‌توان از روی نتایج حفاریهای تپه حصار نزدیک دامغان (در اقصای شرقی ناحیهٔ ۱۱ تقسیم بندی ما و مرز پارت)^۴ و تپه کیان نزدیک نهاوند (ناحیهٔ ۸ ما)^۵ و تپه سيلك نزدیک کاشان (ناحیهٔ ۱۰ ما)^۶ و گوی تپه

نزدیک رضائیه - کرانه غربی دریاچه ارومیه (تأخیه ۳ ما)^{۱۰}، داوری کرد. جمله ابن نقاط در نواحی مرزی ماد قرار گرفته‌اند. در نواحی شمالی و مرکزی ماد که بیش از بخشهای دیگر مورد نظر ما است تا کنون حفاریهای منظم بعمل نیامده است.^{۱۱}

قدیمترین قشرهای تپه‌های مزبور (از لحاظ باستانشناسی) - در تپه حصار ۱۵، در کیان ۵ - و بخصوص در کوی تپه «M» و «K» - رامیتوان بدوره پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم قبل از میلاد مربوط دانست (با در نظر گرفتن تغییری که بتازگی در تاریخ گذاری قشرهای بین‌النهرین صورت گرفته و در واقع کلید زمان و تاریخ دیگر تمدنهای زیر خاکی و باستانشناسی آسیای غربی بشمار میرود). در آن عصر سرزمین ماد با آنچه اصطلاحاً خطه تمدن سفالینه ملون نامیده میشود و از سوریه و فلسطین تا آسیای میانه و چین ممتد بوده، تعلق داشت. علائم نخستین تقسیم مهم و اجتماعی کار، تقسیم کار میان قبایل شبان پیشه و زراعت پیشه پدید آمده بود. در دامنه کوهها از جویها برای آبیاری استفاده می‌شد. و برای نخستین بار غلات اعلی شده - محتملاً جو و گندم وحشی و گندم کشت می‌شد^{۱۲}. فراوانی تصاویر دامهای بزرگ شاخدار و کوسفندان که بر ظروف آن دوران دیده می‌شود از اهمیت خاص دامداری حکایت می‌کند. در نواحی زراعتی نقاط مسکون دائمی (دهکده‌ها) - که هنوز مستحکم نبودند - ایجاد گشت. برخی مصنوعات مسین - و بعدها آلات مسین - پدید آمد. مجموع این پیشرفتها اجازه داد که پیشه نساجی و کوزه گری ترقی بسیار کند. بتدریج شرایطی برای انتقال (اندکی بعد) بدومین دوره مهم تقسیم اجتماعی کار - یعنی تقسیم به پیشه و زراعت - فراهم آمد. تزئینات پیچ در پیچ هندسی ظروف (و محتملاً منسوجات) از خصوصیات این دوره بشمار میرود که در طی آن مصنوعات کوزه گران و نساجان زمینه اصلی هنر نمائی و آفرینش هنری بوده.

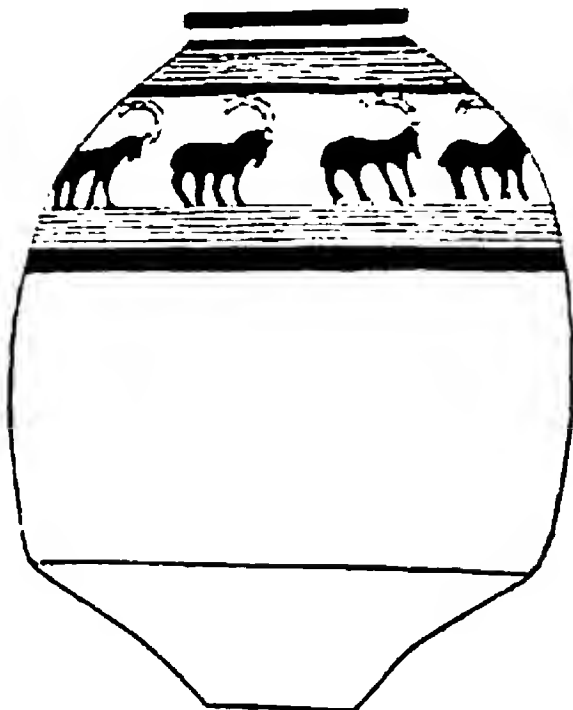
تذکر این نکته ضروری است که تمدن و فرهنگ هر یک از شهر کهای مورد

پژوهش، برغم برخی مشابتهائی که میان آنها دیده می‌شود - با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. و هر يك واجد خصوصیات ویژه خویش می‌باشد و این خود - با در نظر گرفتن جدائی اراضی و عدم ارتباط اقتصادی عشیرتها و قبایل زارع پیشه مزبور - قابل درك است.

با اینحال سفالینه‌های تپه گیان و تپه حصار با سفالینه شهر کهای سوریه و آشور و بین‌النهرین و تمدنهای مکشوف در «سامره» و «نآ خلف» و «عبید» از یکسو و تمدن و فرهنگ آسیای میانه (آناؤ I) از دیگر سو با سفالینه‌های عیلام - «شوش Ib» و «شوش I» و (اندکی بعد) (با قشر گیان ۲) - شوش ۲ - وجوه مشابتهتی را واجدند. تاریخ جمله این تمدنها و فرهنگها هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم قبل از میلاد است. مناسباتی هم با قفقاز و آنسوی جبال قفقاز وجود دارد. مثلاً قشر «K» در گوی تپه نسبت مشخص و نزدیکی با نقاط مسکونی عصر حجر و مس در قفقاز مرکزی و شمالی و آنسوی جبال قفقاز - چون «شرش بلور»^(۱) (نزدیک اچمیادزین - ارمنستان شوروی) و کایاکنت^(۲) (داغستان، مثلاً نقش عینکی شکل برجسته و مارپیچی بر سفالینه) و غیره دارد. بعقیده م. ب. ب. پیوتروسکی، نقاط مسکونی مزبور مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد می‌باشند. چنانچه این مناسبات را مأخذ قرار دهیم تمدن عصر حجر و مس سرزمین ماد را می‌توان از روی حدس و فرض مربوط به سه هزار تا دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد دانست. عجالة تشخیص این نکته که آیا قرابت تمدنها و فرهنگها در این موارد با نزدیکی نژادی مردمانی که فرهنگهای مزبور را بوجود آورده بودند توأم بوده است یا فقط مشابتهت علل در جاهای گوناگون موجب همانندی آنها گشته - دشوار است.^{۱۲}

در آسیای میانه آفرینندگان سفالینه ملون از لحاظ مردم شناسی به نژاد

دریای متوسط (مدیترانه)^{۱۳} تعلق داشتند (مانند ساکنان کنونی ترکمنستان و ایران و بخش اعظم آذربایجان). و در کوهپایه‌های زاگروس و در آشور و بین‌النهرین - ظاهراً - مانند مردم کنونی این نقاط و ارمنستان و سوریه و فلسطین و الخ - به نژاد



۷- ظرف منقوش از تپه سبک. هزاره سوم ق. م. ۶- ظرف منقوش از تپه کیان (ماد) هزاره دوم ق. م.

«شبه آشوری» (شبه ارمنی) - بستگی داشتند^{۱۴}. اماراجع به ماد و فلات ایران، قدیمترین ساکنان آن‌هم از لحاظ مردم‌شناسی سیه چرده و درازکله و ازخمیره شبه اروپائی کرانه‌های دریای متوسط (مدیترانه)^{۱۵} بودند که اکنون نیز در خراسان و آذربایجان^{۱۶} زندگی می‌کنند و بسیار دیده می‌شوند.

وحدت تکامل مراسم تدفین و دیگر رسوم که در آثار تپه حصار دیده شده اجازه نمیدهد که در آن نقاط رد مهاجرت‌های مهم را جستجو کنیم. ولی بهر حال ممکن است ساکنان این نقاط از لحاظ مردم‌شناسی و نژاد یکدست نبوده‌اند. درقشرهای مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد، در تپه حصار مجموعه‌های کوناها کله یافت شده که برخی از مردم شناسان - قبل از انتشار نتایج قطعی - به نوع «شبه مغول» منسوب دانستند و

جمجمدهای دیگری نیز کشف شد که گویا از آن « نژاد شمالی - نوردیک » بوده است.^{۱۷} هردو تشخیص بسیار مشکوک است.

در جنوب ایران - تا دره رودهای کارون و کرخه و در زاویه جنوب غربی آن (عیلام باستان با تمدن عالی زراعتی آن) - ظاهراً مردم «نبد سیاه» که محتملاً با نژاد دراویدی نسبت داشته اند فراوان بودند ولی در ماد و دیگر نواحی شمالی نفوذ نکردند.

۲- ساکنان باستانی ماد غربی در هزاره سوم قبل از میلاد

هوریان و عیلامیان

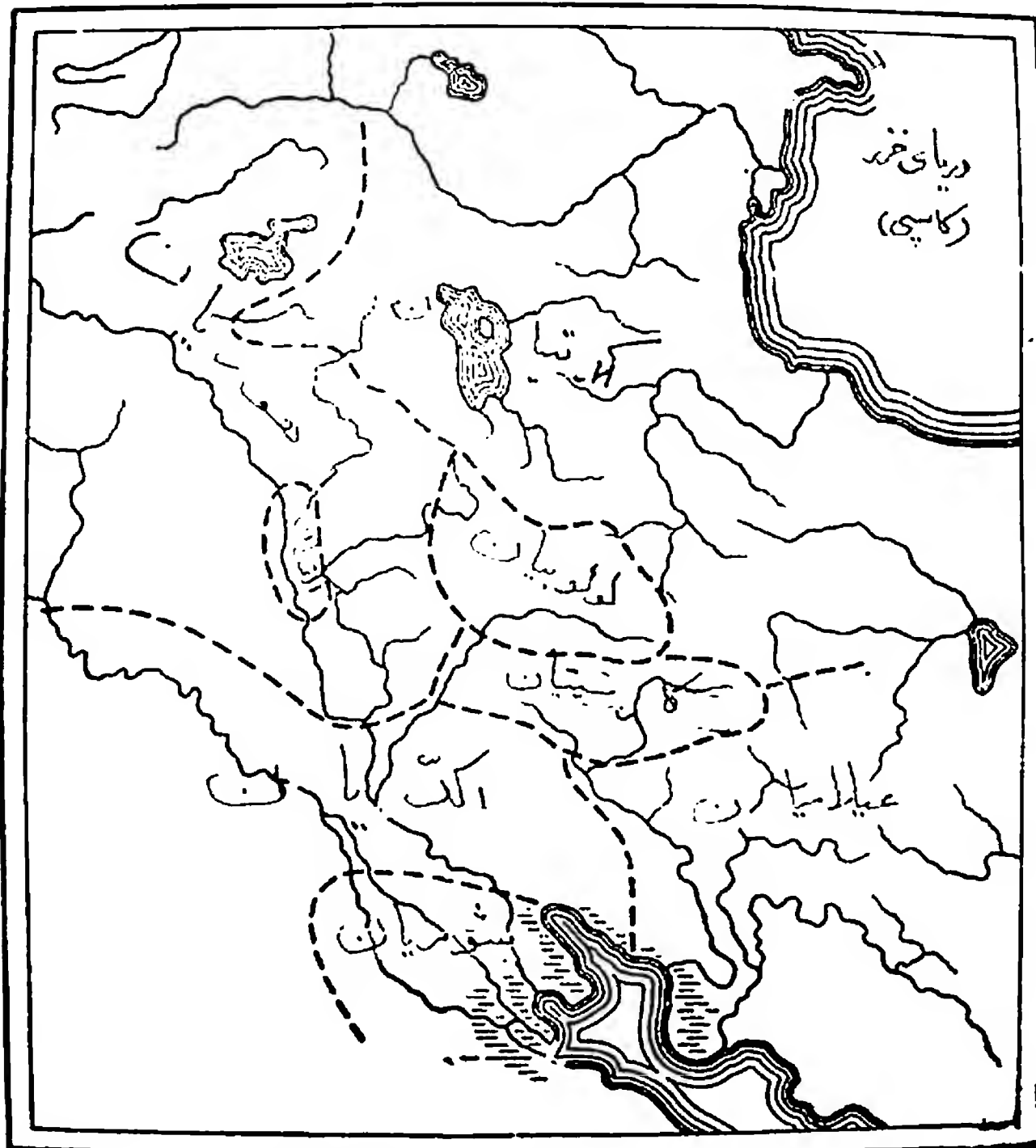
بخشی از خاک ماد در ربع سوم هزاره سوم پیش از میلاد جزو منطقه ایست که منابع کتبی بر آن پرتوافکننده سخن گفته اند. از آناری که بزبان شومری واگدی و هوریانی در دست است چنین مستفاد میگردد که در کوهپایه های غربی زاگروس و آنجائی که بعدها ماد غربی را تشکیل میداد قبایل هوریان و لولوبیان و کوتیان و ظاهراً قبایل دیگری که با عیلامیان قرابت داشتند زندگی میکردند.

قبایلی که بزبان هوریانی (hurroha) سخن می گفتند در هزاره دوم قبل از میلاد در بین النهرین شمالی و تاحدی در سوریه و - چنانکه از برخی نامهای امکنه و اشخاص برمی آید - در سراسر فلات ارمنستان پراکنده بودند. اینان تا اواسط هزاره اول قبل از میلاد در کنار قبایلی که منشأ دیگر داشتند باقی ماندند.^{۱۸} بزبان هوریان با « اورارتوئی » خویشاوندی نزدیک داشت.^{۱۹} نبشتهای بخط اکدی و بزبان هوریانی از شخصی بنام « تیشاری » پادشاه « اورکیش » و « ناوار »، از ربع سوم هزاره سوم قبل از میلاد بدست ما رسیده است. محل « اورکیش » مشخص نیست و مورد بحث میباشد.^{۲۰} ولی « ناوار » مسلماً مکانی است که بعدها « نامار » و یا « نامرو » خوانده شد - یعنی

دره رود دیاله که همان ناحیهٔ ۷ نقشهٔ ما باشد. در مشرق دجله و خاك آشور در هزارهٔ سوم قبل از میلاد (از روی اسامی خاص اشخاص) وجود هوریان ثابت شده است و در هزارهٔ دوم قبل از میلاد نیز ایشان در ناحیهٔ کر کوك کنونی (آراپخای^(۱) باستانی) میزیسته‌اند.^{۲۱} مدارك متقنی دربارهٔ نفوذ هوریان بنقاط شرقی‌تر در دست نیست - گرچه بعضیها حدس زده‌اند که مردم ناحیه‌های ۳ و ۴ نقشهٔ ما^{۲۲}، تا هزارهٔ اول قبل از میلاد هم ویرگیهای هوریان را واجد بوده‌اند.

خاك اصلی و مسکن عیلامیان درهٔ کارون و کرخه - یا عیلام باستانی - بود که اکنون خوزستان نامیده می‌شود و در جنوب غربی ایران واقع است. ولی در عهد باستان مفرعیلامیان و دایرهٔ بسط زبان ایشان بمراتب وسیع‌تر بود. مثلاً در بوشهر بر کرانهٔ خلیج فارس (ایران باستانی) نوشته‌ای بزبان عیلامی که تاریخ آن در حدود اواسط هزارهٔ سوم قبل از میلاد است یافت شده^{۲۳}. در دیگر نقاط فارس نیز نبشته‌های عیلامی بخط میخی و نقوش برجسته‌ای کشف گشته. اما راجع به خط نگارش مقدس (هیروگلیف) عیلامی که قبل از خط میخی و تا پایان هزارهٔ سوم و آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد معمول و متداول بود، هفت سند بخط مزبور در تپه سیلک - خاك ماد - در قشر ۴ (پایان هزارهٔ سوم قبل از میلاد) کشف شده است.^{۲۴} شاید از چند نام جغرافیائی مربوط به هزارهٔ اول قبل از میلاد چنین بر آید که در کهن‌ترین عهدهای باستان در ماد شرقی و مرکز مردم عیلامی زندگی میکرده‌اند. باید افزود که کاسیان و دیگر قبایل کوهستانی که بهر تقدیر از هزارهٔ دوم قبل از میلاد در مرز ماد و عیلام زندگی می‌کردند احتمالاً از لحاظ زبان با عیلامیان نزدیک بودند. متأسفانه مناسبات زبان عیلام با دیگر زبانها هنوز عملاً مشخص نگردیده است (کوششهایی بعمل آمد که آنرا با زبانهای هوریان و قفقاز کوهستانی و درویدیان هند

و السنة اورال و آلتائی و غیره مربوط سازند). گذشته از این ذخیره لغوی زبان عیلامی نیز کمتر مورد بررسی قرار گرفته است و بدین سبب تا کنون نمیتوانیم از



محل تقریبی گروه‌های نژادی در سرزمین ماد در هزاره سوم قبل از میلاد

روی یقین زبان کاسیان را به عیلام مربوط بدانیم و یا برای نامهای امکنه در زبان مادی

قدیم جنبهٔ عیلامی قائل شویم .

دولت‌های کوچک عیلامی تقریباً همزمان با دول جدید شومر در هزارهٔ سوم قبل از میلاد تأسیس یافتند . بسیاری از آنها را بنام می‌شناسیم . چون : «آوان»^(۱) «آدامشول»^(۲) یا «آدامدون»^(۳) (شاید همان عیلام باشد - بزبان عیلامی هالتامتی، هالتامتی Haltamti . Halamti) . «سیماش» «باراخسه» و غیره و غیره . ولی فقط شوشها (شوشن Šu Šen عیلامی) را در نتیجهٔ آثار مکتشفه در طی حفاریات بخوبی می‌شناسیم و ممکن است سرزمین دولت مهم دیگر عیلام بنام «آنجان» در نزدیکیهای : «درة شهر» در درهٔ «سینمره»^(۴) بوده است . عیلام از زمان قدیم روابط نزدیک با شومر داشت - روابطی که گاهی دوستانه و زمانی خصمانه بود و در قرن بیست و سوم قبل از میلاد تحت فرمان پادشاهان سلالهٔ «اکد» قرار داشت . متأسفانه دربارهٔ مناسبات آن با سرزمینهای شمالی تر تقریباً هیچگونه اطلاعی در دست نداریم .^(۵)

۳- لولویان

قبایل لولویی ظاهراً بخش وسیعی از کوه‌ها و کوهپایه‌ها را از قسمت علیای دیاله گرفته تا دریاچهٔ ارومیه (و حتی آناتولی، بطرف شمال غربی) اشغال کرده بودند . در «آراپخه نولو»^(۶) - ی هوریانی ، «لولو» بمعنی کوهستانیانی بود که از میان آنان برده میگرفتند^(۷) . در زبان اورارتویی «لولو» به «بیگانه» ، «دشمن» میگفتند . اصطلاح اکدی «لولوبوم» یا «لولوپوم»^(۸) (وبعدها در آشور اصطلاح - لولومد^(۹)) مرکب است از ریشهٔ لولو و علامت جمع عیلامی «ب - B» یا «پ - p» باضافهٔ پسوند اکدی «اوم» (um) و یا همان ریشه و علامت عیلامی اسم جمع «مد - me»^(۱۰) اصطلاح لولو در زبان اکدی بدون پسوند مزبور نیز دیده شده است^(۱۱) . این

Seinmarra (۱)
Lullumê (۷)

Adūmdun (۲)
Lullubum, Lullupum (۶)

Adāmšul (۲)
Arrapxo nullu(۵)

Avon (۱)

منها نشان میدهد که لولوبیان از لحاظ نژادی از قبایل هوریانی - اورارتوئی نبوده بلکه بظن غالب باعیلامیان قرابت داشتند.^{۲۹}

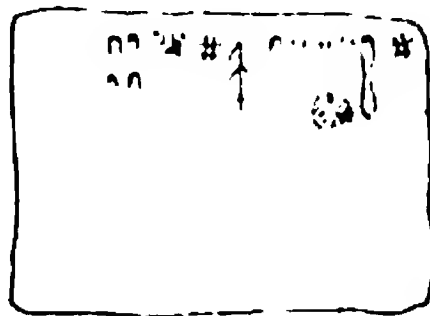
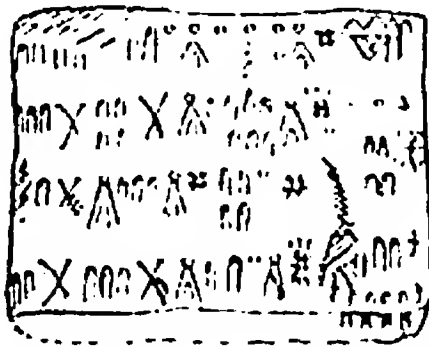
کتیبه «نارام - سوئنا» نواده سارگون از سلاله اکد (قرن بیست و سوم قبل از میلاد) در لوح مشهور پیروزی، وی برای بار اول از لولوبیان یاد میکنند. در نوشته‌ای که نیم آن محو شده چنین منقول است: «سیدور»^(۱) [رو (۲) کد] کوهستانیان لولو بوم را گرد آورد...^(۳) (این نوشته محتملاً مربوط به تصویر دشمنی است که مغلوب «نارام - سوئن»^(۴) کشته است). لشکر کشی علیه لولوبوم، پایان منطقی يك سلسله عملیات جنگی بود که آن پادشاه به کوهپایه‌های زاگروس - علیه «ناوار» در دره رود دیاله و «سیموروم» بر رود زاب کوچک و مارخاشی^(۵) در عیلام و غیره بعمل آورد.^(۶)

چون قدرت «نارام سوئن» و پسر او «سارکالی شاری»^(۷) ضعف کرائید و «پوزور» - این شوشی ناک،^(۸) عیلامی کوشید تا «سلطنت چهار کشور جهان» خویش را بوجود آورد، لشکران عیلامی يك سلسله عملیات جنگی علیه «موتوران»^(۹) (تزدیک بغداد) و «شیلوان»^(۱۰) و «گونو»^(۱۱) (کشور کوتیان)، و «کاشن»^(۱۲) (کشور کاسیان) و «خو (مو) رنوم»^(۱۳) و «خوخو نوری»^(۱۴) و «کیماش»^(۱۵) (تزدیک کرکوک کنونی) بعمل آوردند. اکثر اینها ولایات و نقاط مسکونی هوریان و لولوبیان بود.^(۱۶)

محتملاً نبشته «آنوبانی نی»^(۱۷) سلطان لولوئی بر صخره سرپل تزدیک شهر زهاب (ناحیه ۶) تقریباً مربوط به همین زمان است (قرن بیست و دوم قبل از

| | | | |
|------------------|-------------|----------------|-------------------------|
| ŠarkaliŠarri (۴) | Marxāši (۳) | Naram suen (۲) | Sidur[ru] (۱) |
| Gutu (۸) | Šilvan (۷) | muturran (۶) | Puzur-inŠuŠinak (۵) |
| Anuhenini (۱۳) | Kimaš(۱۲) | Xuxunuri(۱۱) | Xu(mu)rūm(۱۰) KašŠan(۹) |

میلاد ۱). نام این پادشاه اکدی است^{۲۳} و نبشته مختصر وی نیز که بصحنه تصاویر برجسته و آوردن اسیران بنزد شاه - توسط الهه «ایشتار» - منظم است، بزبان



۸- يك سند اقتصادی میلانی (مورتحساب) از نیسیاک (پارتکه - ماد جنوبی) پایان هزاره سوم ق. م.

اکدی میباشد. ظاهراً نبشته مزبور میرساند که لولوبیان در نیمه دوم هزاره سوم قبل از میلاد دارای دولتی بوده بالنتیجه جامعدای طبقاتی داشتند. ولی چنانکه از منابع آشوری مستفاد میگردد علائم تأسیس و قوام دولت در قبایل مذکور فقط در آغاز هزاره اول قبل از میلاد مشاهده گشته است. و این خود بانظر یاد شده تناقض دارد. گمان میرود که در نبشته «آنوبانی نی» سخن از دولتی در میان است که هوریان یا اکدیان^{۲۴} در دره دیاله - بیاری نیروهای مسلح قبایل لولوبی که بهامتی در اختیار مؤسس آن دولت بوده - بوجود آوردند و یا «آنوبانی نی» فقط مدعی سلطنت بر لولوبیان بوده.^{۲۵} لازم بتذکر است که صخره سرپل که تصاویر و نبشته بر آن منقور میباشد، ظاهراً بیرون از متصرفات «آنوبانی نی» قرار داشته و یا اینکه مرز آنرا مشخص نمیکرده است. در کتیبه مزبور گفته شده است که «آنوبانی نی» پادشاه لولوبوم تصویر خویش و تصویر ایشتار را بر کوه پادیر نقر کرد.^{۲۶} اینکه نام محل سنگ نبشته مصرحاً ذکر شده ظاهراً نشان میدهد که نام مزبور دارای اهمیت خاصی بوده است و شاید صحنه پیروزی و یا مرز متصرفات آنوبانی نی بشمار میرفته^{۲۷}. بنظر میرسد که اگر نبشته در مرکز متصرفات وی میبود - ضرورت

نداشت نام کوه را برای اطلاع خواننده ذکر کنند زیرا همه از آن اطلاع داشتند. دوائر مصور باد شده. یعنی لوح «نارام - سوئن» و نقش برجسته «آنوبانی نی» - تا اندازه‌ای سیما والبسۀ قدیمترین ساکنان خاک ماد را برای ما روشن میسازد. در لوح «نارام - سوئن»^{۳۸} لولوبیان لباسی سبک و یا دامن بتن دارند و پوست ابلقی بزرگ شانه افکنده‌اند و این خود در هزاره قبل از میلاد لباس مردم «ماننا» و ماد غربی^{۳۹} و کاسپیان (بگفته هرودوت) بود.^{۴۰} لولوبیان منقوش بر لوح «نارام - سوئن» ریشی کوتاه و گیسوانی بلند و بافته دارند (اینکه تصویر کلاهی چسبان با منگوله



۹- کرته نقش برجسته بر سنگ - از آنوبانی نی پادشاه اولوبیان. نیمه دوم هزاره سوم ق. م

دراز باشد کمتر محتمل است). در نقش برجسته «آنوبانی نی»، آن پادشاه در لباس اگدی نشان داده شده است (کلاه نمادی (?) با مغزی و دامن ریشه دار با کمر بند کار زده و کفش صندل) و اسیران وی فقط کلاه بسر دارند. از نه تصویر اسیر هشت نفر کلاههای شومری و اگدی دارند و نه می (آنکه در صف زیرین مقدم

بردبگران است) کلاهی (باتاج) - که در هزاره اول پیش از میلاد و بزرگ مادیهایی شرقی^{۴۱} بود و بعدها پارسیان از ایشان اخذ کردند - برسد دارد. مجموع مراتب فوق نشان میدهد که بین هزاره سوم و اول پیش از میلاد عادات و رسوم و ترکیب ساکنان ماد آینده - از لحاظ نژادی و مردم شناسی^{۴۲} - چندان تغییر نکرد.

۴ - کوتیان

چهارمین گروه قبایل این ناحیه کوتیان هستند که بظن غالب در محلی شرقی تر از لولویان زندگی میکردند^{۴۳}.

لازم است سخنی چند درباره واژه « کوتی » گفته شود.

تجزیه و تحلیل متون نشان میدهد که واژه « کوتی » فقط در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و بیاک گروه نژادی معینی اطلاق میشده که در مشرق و شمال و شمال غربی لولویان - و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی میکردند. بعدها ممکن است این اصطلاح به اقوام گوناگونی که در شمال و شرق بابل زندگی می کردند اطلاق میشده و علی الرسم واحد ارضی معین و ملموسی را نمیرسانده است^{۴۴}. در هزاره اول قبل از میلاد همه اورارتوئیان و مردم ماننا و ماد را « کوتی » مینامیدند. فقط گاهی در کتیبه های سارگون دوم مادهای ایرانی زبان از « کوتیان » مشخص و ممتاز گشته اند.

کوتیان در قرن بیست و سوم قبل از میلاد و زمان سلطنت « نارام - سوئن » پادشاه اگد - که در آن روز کاران سراسر بین النهرین را تا کوهپایه های زاگروس و ارمنستان و جبال تاوروس در آسیای صغیر زیر فرمان داشت - در صحنه تاریخ پدید می آیند. عیلام^{۴۵} و احتمالاً بخشی از سوریه نیز تابع وی بودند.

طبق روایات بعدی اگدی « نارام - سوئن » - ظاهراً - در اواخر سلطنت

خویش ناگزیر با کوتیان جنگید و در ضمن پیکار، با ایشان ازپای درآمد^{۴۶}.
 «یا کوبسون»^(۱) شوهرشناس دانهار کی حدس میزند، که «انریداوازیر»^(۲)
 پیشوای کوتیان پس از غلبه بر «نارام - سوئن» توانست در اعماق ناحیه جنوبی
 دو رود (بین النهرین) نفوذ کند و «نپور» شهر مقدس سومریان را متصرف شود
 و در آنجا کتیبه‌ای را که منشیان اگدی برای وی تحریر کردند برپا سازد^{۴۷}.
 مسلماً کوتیان در آن زمان سطح تکامل نیروهای تولیدشان نسبتاً پست بود و
 ظاهراً در دوره بدوی زراعتی و - محتملاً - ماسدرشاهی و تمدن و فرهنگ «عهد
 سفالینه ملون» میزیستند و معلوم نیست که معیندا - چگونه توانستند لشکریانی
 را که بظن اقوی از آن مقتدرترین دولت آن زمان بودند تار و مار کنند؟ در این
 پدیده چیزی که شکفتی برانگیزد وجود ندارد، زیرا با اینکه ناحیه دو رود
 (بین النهرین) بسبب حاصلخیزی فوق العاده خاک خویش در طریق تکامل جامعه
 طبقاتی گامهای سریع برداشته بود... با اینحال هنوز دوره اولیه مفرغ را میگذراند
 و لشکریان اگد که اکثراً از داوطلبان بوده سلاحشان بسیار بدوی بود (خود مسین،
 کمان و تبرزین و بس). چنین اسلحه‌ای بر سلاحهای کوتیان چندان امتیازی
 نداشت. نیروی لشکریان اگد در کثرت عده ایشان بود^{۴۸} که آنهم بظن قوی در
 زمان آخرین شاهان سلاله مزبور فوق العاده تقلیل یافته بود. و بدینقرار اگر
 کوهستانیان مهاجم از احاطه کثرت نفرات کافی می بودند موفقیت ایشان حتمی بود.
 بنظر میرسد که سران کوتیان توانسته بودند در حمله به اگد اتحاد مهمی از قبایل
 پدید آورند. گذشته از این محتملاً از داخل دولت و کشور سلاله اگد نیز با ایشان
 مساعدت بعمل می آمد.

با اینحال «شارکالی شاری» فرزند «نارام - سوئن» وضع را بسود خویش

بهبود بخشید و بهر تقدیر اراضی خاص خود یعنی دورود (بین النهرین) را حفظ کرد و « سارلاکاب »^(۱) پیشوای کوتیان را اسیر ساخت^{۴۹} . ولی بعد از مرگ « شارکالی شاری » مبارزه سختی میان مدعیان تاج و تخت اگدر گرفت .

نویسنده فهرست اسامی شاهان شومر در این مورد مینویسد : « چه کسی پادشاه بود و چه کسی پادشاه نبود ؟ » « الو او من » پیشوای کوتی نیز در این مبارزه شرکت جست^{۵۰} . در نتیجه دولت اکد احیاء گشت ولی مسلماً دیگر فقط اهمیت محلی داشت و کوتیان فرمانفرمائی عالیّه دورود را بدست آوردند .

با اینکه مدارك موجود اندك است مطالبی در دست می باشد که بر پایه آن از روی حدس میتوان خصوصیات فتوحات کوتیان و فرمانروائی ایشان را در دورود مشخص نمود . هدف فهرست اسامی شاهان شومر که بیدرنگ بعد از سقوط قدرت کوتیان^{۵۱} از منابع کونا کون مأخوذ و تنظیم شده تجلیان قدرت است قدرت استبدادی دولت بود و برای حفظ ظاهر و نمودن اینکه شاهان دورود پس بعد پدیدار بالانفصال سلطنت کرده اند . سلاطین کوتی را نیز در شمار ایشان آورده است . ولی فهرست نام شاهان کوتی واجد دو ویژگی است که آنانرا از دیگران ممتاز می سازد : مدت بسیار کوتاه سلطنت - تقریباً - جمله ایشان و توضیحی که در آغاز فهرست نامهای ایشان داده شده است . توضیح مزبور چنین است : « قبیله کوتیان پادشاه نداشت »^{۵۲} (گرچه بلافاصله پس از آن فهرست اسامی « شاهان » « سلاله » کوتی آمده است) .

در عهد باستان توضیح مزبور موجب تعجب منشیان و در عصر حاضر باعث شکفتی دانشمندان غرب گشته است ولی مضمون آن تعجب آور نیست : برعکس ، چنانچه قبیله یا اتحاد قبایل کوتی - که مسلماً در دوره جماعت بدوی می زیست - شاهانی میداشت ، موجب تعجب بود . البته اینکه مؤلف فهرست ، بعد از ایراد این توضیح بیدرنگ

«شاهان» کوتی را نام میبرد خودعجیب است. ولی این نیز با روح اسلوب نگارش - تاحدی ناروای - وی مناسب است.^{۵۳} ولی همان فهرست اسامی «شاهان» خود مؤید استنتاج ما می باشد.^{۵۴}

کوتاهی دوران سلطنت شاهان کوتی را چگونه میتوان توجیه کرد؟ دانشمندان اروپای غربی پدیده مزبور را چنین توجیه میکنند که کوتیان دائماً سرگرم جنگهای خانگی بودند و شاهان ایشان شاهی نکرده سرنگون می شدند. اما، اگر چنین باشد، چگونه توانستند بر کشوری که در آن زمان از لحاظ اقتصادی در درجه عالی ترقی و تکامل بوده - یعنی کشور شومروا که در طی مدت ۹۱ - ۱۱۱ سلطنت کنند و بعد هم فقط بر اثر بسیج و فشار تمام نیروهای آن کشور و بدشواری تمام طرد و اخراج شوند؟^{۵۵} گذشته از اینها «و. ک. شیلیکو» ثابت کرده است^{۵۶} که فرمانروائی کوتیان استوار بود: فرماندهان بلاد شومر خراج سنگینی برای ایشان ارسال میداشتند و در عین حال در سراسر کشور آرامش کامل حکمفرما بود. پس مدت کوتاه سلطنت شاهان کوتی را نمیتوان بوجود جنگهای خانگی حمل کرد. این نکته را هم ندکرده ایم که این سلطنتهای کوتاه از لحاظ مدت واجد نظم کامل بودند باین معنی که «شاهان» دوم تا هفتم هر يك ۶ سال سلطنت کردند (باستثنای «اینی مابارگش» که قبل از انقضای مدت خویش مرد). بعد «بارلاکاب» آمد که ۱۵ سال سلطنت کرد. و سپس از «شاه» نهم تا دوازدهم هر يك بیش از سه سال سلطنت نکردند و از شاه سیزدهم تا شانزدهم هر يك کمتر از دو سال و از هفدهم تا نوزدهم هر يك هفت سال (باستثنای برخی از آنان که کمتر از مدت معین سلطنت کردند و شاید قبل از موعد مردند و یا در پیکار کشته شدند).

چنین بنظر میرسد که این مدتها تصادفی نیست. اگر فرض کنیم که «شاهان» و یا - بقول اصح - سران جنگی کوتیان - همچنانکه در جماعت بدوی مرسوم بود

برای مدت معینی انتخاب می‌شدند، زمینه استعجاب برطرف و موضوع شگفتی حل خواهد شد. بدین سبب با اینکه «قبیله کوتیان شاه‌نداشت» ذکر نام «شاهان» آن- یعنی سران انتخابی قبیله یا اتحاد قبایل، مقدور بوده است. حتی ممکن است نوسانی که در مدت سلطنت دیده می‌شود انعکاسی از مبارزه میان خود کوتیان بوده است. مدت بدوی شش سال بود (اگر «ایمتا»، «شاه» نخستین فقط ۳ سال سلطنت کرد - محتملاً - بدان سبب بود که از نخستین سال مدت پادشاهی خویش سلطان دوردود (شمرده نمی‌شد)^{۵۷} سپس «یارلاکاب»، «شاه» هشتم کوشید دوران حکمرانی خویش را دوام دهد و کسی بجایش نشیند و ۱۵ سال «پادشاهی کرد». بعدها نه تنها باصل انتخاب پیشوا (برای مدت معین) بازگشتند بلکه مدت فرمانروائی اودراهم نخست به سه سال و بعد به دو سال تقلیل دادند. آیا این واکنش مردم عادی و افراد قبیله در قبال نقض عادت مرسوم از طرف «یارکاب» نبود؟

سلاطین نسل سوم کوتی بصورت اکدی‌بان درآمدند^{۵۸} سران و بزرگان قبایل کوتی در آن زمان به برده‌داران شومری و اکدی پیوستند و با آنان جوش خوردند. قدرت پیشوای کوتیان در واقع بتدریج بصورت قدرت سلطنتی درآمد. آیاتولانی شدن مدت حکمرانی آخرین «پادشاهان» ایشان باین پدیده مربوط نمی‌باشد؛

دلیل دیگری نیز بسود فرضیه ما وجود دارد. در شرق باستان و بویژه در آن دوران بسیار کهن، که هر نامی جمله‌ای بود درستایش نامدار و پایدار او - ندره^{۵۹} به نام‌های مکرر بر میخوریم - بخصوص يك نام در میان چند خاندان و عشیره تکرار نمی‌شده است (ولی «شاهان» کوتی ما برخلاف دیگر پادشاهانی که در فهرست شومری آمده و خویشانند یکدیگر معرفی شده‌اند، در فهرست مزبور قرابتی باهم ندارند). بدین سبب تکرار اسامی ایشان ممکن است حاکی از آن باشد که شخص معینی بار دیگر هم به پیشوایی انتخاب شده باشد. از آن جمله‌اند: اینگشوش^{۵۹} (شماره ۲ و

بعد از ۲۳ سال - شماره ۷) و «یارلا کاب»^{۶۰} (شماره‌های ۸ و ۱۰) و «هابیلکین»^{۶۱} (شماره‌های ۱۲ و ۱۶).

البته آنچه گفته شد جز حدس و فرض نیست ولی دفاع از این نظر که «شاهان» کوتی چون دائماً سر کرم جنگ خانگی بودند در چنان مدت‌های کوتاه (و منظمی) سلطنت کرده‌اند نیز بنظر محال می‌رسد. در هر حال فرض اخیر با منطق واقعیات تناقض دارد.

کوتیان از لحاظ نژاد به چه گروهی منتسب بودند؟ باتکای زبانهای باستانی شرقی که دانسته است نمیتوانیم نامهای ایشانرا تعبیر و تفسیر کنیم. پیشتر نامهای مزبور را جزو اسامی هوریانی می‌شمردند. ولی اکنون که تا حدی ساختمان دستوری زبان هوریانی بر ما معلوم است و آکم و بیش لغات آن نیز دانسته است و اسامی خاص زبان مزبور را بخوبی میدانیم. یقین میتوان گفت که نامهای کوتی بیاری زبان هوریانی تعبیر پذیر نمی‌باشند. لازم است به «ای ۱» و «ای ۲» که در آغاز آن اسامی وجود دارد و پس وند آب-آپ «b/p» و «ش» که کلمات بدان پایان می‌پذیرد توجه شود. و پسوند اخیر در هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد در اسامی جغرافیائی سرزمینهای کوهستان زاگروس (ناحیه سه تاه نقشه ما) یعنی در خاک و مسکن اصلی کوتیان بسیار متداول بود.^{۶۲} شوهریان و اکدیایان اصوات زبان کوتیانرا بدشواری فرا می‌گرفتند و بدین سبب نامهای کوتی را بانحای کونا کون نقل مینمودند و این خود ویژگی و غرابت اصوات مزبور را میرساند.

ظواهر امر گواه است که زبان کوتی مستقل و قائم بذات بوده، چنانکه گفتیم شاید تا اندازه بازبانهای گروه عیلامی رایج در سراسر خطه زاگروس (عیلامیان کاسیان و لولوبیان و شاید کاسپیان) قرابت داشت. از سوی دیگر ساختمان صوتی

پیچ در پیچ زبان کوتی - که امری محتمل است - در مقابل سادگی فوق العاده اصوات عیلامی، شاید، نشانه‌ای از قرابت زبان کوتی با دیگر زبانهای که واجد اصوات بفرنجی متشابهی بودند باشد. زبانهای اخیر الذکر عبارت بودند از هوریانی و زبان بومی آلبانی^{۶۳}.

ز. ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را در این ماره بمؤلف این کتاب اعلام داشت، که نام «کوتیان» همان عنوان نژادئی است که در منابع زمانهای بسیار متأخرتر بشکل «اوتیان»^(۱) و «اوئیتیان»^(۲) و «اودیان»^(۳) و «اودنیان»^(۴) و «اتنیان»^(۵) ضبط شده است و ظاهر آنچنانکه وی می گوید نامی است که آلبانیان خود خویشتن را بدان می خواندند. چنانچه این حدس تأیید شود، حداقل، نشانه آن خواهد بود که قرابت آلبانیان و کوتیان امری محتمل است.

تاریخ فتوحات کوتیان را در دورود بصورت زیر می توان بیان کرد :

چنانکه گفته شد نخستین شکست بزرگی که از طرف کوتیان به اگدیسان وارد شد در زمان «نارام - سوئن» بود. در آن روز کاران «انریداوازیر» پیشوای کوتیان، گویا موقتاً مراکز اصلی دورود (بین النهرین) را تصرف کرد. و بنظر میرسد که «نارام - سوئن» در پیکار کشته شد (۲۲۰۱ - ۲۲۰۲ قبل از میلاد)^{۶۴}.

سپس مبارزه در طی مدت فرمانروائی «شارکالی شاری» (۲۲۰۱ تا ۲۱۷۷ قبل از میلاد) و چند تن از سران کوتی بنام «ایمتا»^(۶) (۴) و «اینکه شائوش»^(۷) و «سارلاکاب»^(۸) و «یارلاکاش»^(۹) و «لولومش» دوام داشت. گرچه «سارلاکاب» اسیر شد ولی «لولومش»^(۱۰) (از ۲۱۷۸ تا ۲۱۷۳ قبل از میلاد) وجانشینان وی «اینی ماباکش»^(۱۱) و «اینکه شائوش» (اینکه شائوش دوم - یا اینکه بار دوم

| | | | | | |
|----------|---------------|--------------|--------------|--------------|-----------------|
| Imta (۶) | Oten (۵) | Udin (۱) | Udi (۲) | Uiti (۲) | Uti (۱) |
| | Elulumeš (۱۰) | yarlagas (۹) | Sarlagab (۸) | Ingešauš (۷) | Inimabageš (۱۱) |

انتخاب شده بود) ظاهراً موفق شدند سلطهٔ کوتیان را قطعاً بر دورود مستقر سازند. «اوتوخکال» پادشاه شهر «اوروک» و دشمن بیرحم کوتیان بعدها در کتیبهٔ خویش^{۶۶} کوتیان را «مارگزندهٔ کوهستان» و متجاوز بحریم خدایان می نامد که سلطنت شومریان را به کوهستان منتقل کرده و سراسر شومر را با کینه و دشمنی آکنده^{۶۷} زن را از شوهر و فرزندان را از والدین ربوده خصومت و تجاوز و ستم را در کشور رواج داده اند. «^{۶۸} مفهوم این سخنان که کوتیان «خصومت و تجاوز و ستم» را در دورود رواج داده اند جز آن نیست که آنان بخشی از مردم آنجارا علیه بخشی دیگر برانگیخته اند (یعنی طبقه‌ای را علیه طبقهٔ دیگر). چنین فرضی کاملاً محتمل می باشد. زیرا دانسته است که در نیمهٔ دوم سلطنت ساللهٔ اگدی بهره‌کشی برده‌داران از بردگان به مراتب شدیدتر شد و عاومهٔ مردم آزاد بر اثر تشدید قدرت استبدادی شاهان سیاست تحت فشار قرار گرفتند. سراسر تاریخ دوران فرمانروائی ساللهٔ اگدی مشحون است از جنگها و خونریزیهای سلاطین اگد علیه شهرهای شومر و اکد. و گرچه این جنگها در آغاز بمنظور درهم شکستن مقاومت بزرگان محلی «شهر-دولتها» ی پیشین بوقوع می پیوست ولی بعدها تقریباً بصورت امحای تمام ساکنان شهرهای نافرمان - بطور عموم - درآمد^{۶۹}.

باحتمال قوی ممکن است که در چنین شرایطی مردم ستم کشیدهٔ کشور اکد از هجوم کوتیان استفاده کرده برای آزادی خویش کوشیده باشند. چنانکه دانسته است بردگان که از خود واجد معتقدات طبقاتی نبوده برنامهٔ انقلابی نداشتند علی‌الرسم در مبارزهٔ خویش به همسایگان «بربر» جامعه‌های برده دار توجه میکردند و رجعت به جامعهٔ فاقد طبقهٔ جماعت‌های بدوی را غایت مقصود خویش قرار میدادند. بدین طریق ممکن است نقش کوتیان در مرحلهٔ نخستین آزادی بخش بوده است. ولی سرزمین دورود عصر اعتلای جامعهٔ برداری را می گذراند و روابط تولید عهد

برده‌داری تازگی داشت و به تکامل نیروهای تولیدی کوماک می‌کرد و مناسبات تولیدی که حاکم بر جماعت بدوی بود کهنه شده و دیگر نمی‌توانست رشد نیروهای تولیدی را تأمین کند.

چنانچه بیطرفانه داورى شود، اتحاد سراسر خطهٔ دورود که در تحت لوای دولت مستبد و برده دار سلالهٔ اکد صورت گرفته بود، جنبهٔ ترقی خواهانهای داشت زیرا که ایجاد سیستم آبیاری واحد و عمالائی و رشد فوق العادهٔ نیروهای تولیدی را در کشور مجاز و مقدور میساخت^۷ و انهدام چنین دواتی فقط سیر تکامل را متوقف می‌نمود. بدین سبب، اگر هم نهضت آزادی بخشی برهبری کوتیان وجود داشته - ممکن نبود چنین جنبشی نتایج پایدار در بر داشته باشد و در شرایط آن زمان حتماً محکوم به فساد و تباهی بود. بدیهی است شرایط ضروری نابودی روابط تولیدی عهد برده‌داری در آن زمان بهیچوجه موجود نبود.

در واقع مشاهده شد که هجوم کوتیان بزودی بوبرانی دورود (بین النهرین) منجر گشت و با غارت و دزدی و فقر ساکنان آن خطه توأم بود. شهرهای اکد و «آکشاك»^(۱) و «خورساك كالاما»^(۲) و «در»^(۳) و «نپور»^(۴) و «آداب»^(۵) و «اوروك»^(۶) و «لاراك»^(۷) منهدم شد و معابد آن بلاد و املاك معابد ویران گشت^۸. سران قبايل كونی بهیچوجه برای آزادی عامهٔ مردم دورود كوششی بعمل نمی‌آوردند و فقط میل داشتند که در آن کشور قدرت از دست قشرهای عالیة برده‌داران شومری و اکدی بدر رفته بایشان منتقل شود و بجای سلاطین مستبد اکد شاهان خودکامهٔ کوتی جلوس کنند. دیدیم که «انریداوازیر»^(۸) می‌کوشید تا از «نارام - سون»^(۹) تقلید کند و القاب او را بر خویش نهاد و مانند شاهان شومروا کد - پیشینیان

Adab (۵)

Nippur (۴)

Der (۳)

Xursag Kalama (۲)

Akšak (۱)

Naram-Suen (۹)

Enridavazir (۸)

Larag (۷)

Uruk (۶)

خود - در معابد شومری الواح مکتوبی برپا داشت. « لائراب »^(۱) پیشوای کوتی نیز نبشته شاهانه از خود بجا گذاشت^{۷۲}. « یارلاکاب » هفتمین پیشوای کوتیان احتمالاً کوشید تا قدرت سلطنتی را مادام‌العمر بدست آورد. بزرگان کوتی از نسل دوم به بعد، کودکان خویش را بنامهای اکدی موسوم میکردند. برای مردم دورود عوارض و مالیاتهای سنگین‌تر از زمان شاهان اکدی وضع کردند^{۷۳}. بدین سبب قدرت شاهان کوتی را نه تنها بزرگان بلکه تمام اهالی دورود چون یوغ سنگینی تحمل و احساس میکردند^{۷۴}.

شیوه اداره کشور که از طرف شاهان کوتی اعمال میشد بیشتر باین وضع کومک میکرد. در میان کوتیان کسانی که بتوانند مشاغل اداری دستگاه دولتی - تا حدی متکامل - درات شومر و اکد را شاغل کردند وجود نداشتند. بدین سبب شاهان کوتی اداره کشور را در ازای باج و خراج کرانی به بزرگان برده دار محلی تفویض مینمودند. در تحت لوای ساطه همه کبیر کوتیان سلاله‌های کونا کون محلی پدید آمدند. در اکد شاهان خودی و محلی - « دودو »^(۲) و « شو - دورول »^(۳) کماکان سلطنت میکردند (تقریباً از ۲۱۷۲ تا ۲۱۳۷ قبل از میلاد). ظاهراً بعدها سلاله‌ای در جنوب - در « اوروک » تأسیس گشت. (از ۲۱۴۲ تا ۲۱۰۸ قبل از میلاد). شهر « لاکاش » در آن زمان در میان بلاد شومر مقام نخستین را حایز گشت. آثاری که از آن دوران « لاکاش » باقی مانده فراوان است و هادی مورخان محسوب میشود. آغاز دوران جدید اعتلای سیاسی « لاکاش » مصادف است با زمان « انسی »^(۴) (PA. TE.-SI) « اور - بائو »^(۵) (یا « اور - بابا ») که احتمالاً معاصر زمان سقوط قطعی اکد - بعد از « شودورول » - بوده است. « اوربائو » معابد بسیار در « لاکاش » بنا کرد و گمان میرود سلطان ثروتمند و مقتدیری بوده است. تصور میشود که وی



۹۰- مجسمه مر- تصویر پادشاه کوتیان (۴) . از مفرغ . تارصن شکر اگدی با عیلامی پایان هزاره سوم قبل از میلاد (۴)

در تحت رهبری عالیله کویان ساحله خوش را بر سر زمین شومر گسترد. پس از



۱۱- مجسمه سر از سفرخ - بیمارکهن - مکتوف از سلاسل (۶) . تاریخ آن نامعلوم است

مرکه « اوربائو » قدرت در لاگاش بدست « کوده آ »^(۱) داماد وی افتاد و وی مدتی مدید سلطنت کرد و مسلماً^{۷۵} بر بخش اعظم دورود فرمانروا بود . وی نه تنها لقب « انسی لاگاش » را بر خود نهاد بلکه خویشتن را « شبان نیک سیرت (نکشاه) کشور » نامید . و در عین حال - چنانکه و . ک . شیلیکو بوجه درخشانی به ثبوت رسانیده است^{۷۶} - وی سلطان مستقلی نبوده خراجگذار کوتیان بود . با اینحال نه تنها در لاگاش^{۷۷} بلکه در « اور » ساختمانهای گرانقیمتی بنا میکرد و از عیلام کارگر و از کرانه خلیج فارس و بخش وسطای فرات و شمال سوریه مصالح ساختمانی وارد می کرد . این خود نشان میدهد که قدرت او عظیم بود و در اراضی وسیعی بسط داشت و در کشور بطور کلی آرامش برقرار بود .

توجیه این مقال فقط در صورتی مقدور است که بگوئیم « کوده آ » نه تنها تابع کوتیان بود بلکه ظاهراً و یا واقعاً حاکم دست نشانده ایشان در دورود بشمار میرفت . این نکته در مورد « اور - بائو » و « ناماخانانی »^(۲) جانشین « کوده آ » (که او نیز داماد « اور - بائو » بود) صادق است .

زمان سلطه بر دورود در پایان این دوره ، ظاهراً ، از کف سلاطین لاگاش خارج شد . با اینحال - چنانکه خواهیم دید - کوتیان شیوه اداره کشور را بوسیله بزرگان محلی تغییر ندادند . کوتیان تا پایان کار ، نظارت بر جنوب دورود را حفظ کردند . نبشتهای از « اوما » که بالاگاش مجاور بود بدست آمده است که بتاریخ سلطنت نوزدهمین « شاه » کوتی - « سیوما »^{۷۸} مورخ می باشد .

« اوتوخکال » شاه شهر « اوروک »^{۷۹} قدرت کوتیان را برانداخت . دو المثنای رو نوشت کتیبه منظم وی از جنگ او با کوتیان حکایت میکنند .^{۸۰} عصیان و خروج « اوتوخکال » بزمان تغییر و تبدیل شاهان کوتی موکول گشته بود (طبق روایات قدیمی

که در فهرست شاهان شومری منعکس شده است آخرین فرمانفرمای کوتی بنام «تیریگان»^(۱) فقط ۴۰ روز سلطنت کرد. سیاست شاهان کوتی مردم شومر را سخت خشمناک ساخته بود و «اوتوخگال» مورد پشتیبانی عموم مردم بود. لشکریانی که علیه «اوتوخگال» وارد کارزار شدند دیگر آن داوطلبانی که از میان توده قبایل برخاسته زمانی بر «نارام-سوئن» شکست ناپذیر غالب گشتند، نبودند.

اکنون دیگر در رأس لشکریان کوتی بزرگان برده دار شومر و اکد قرار داشتند. چون: «نبی انلیل»^(۲)! کدی و «اورد - نینازو»^(۳) - ی شومری - اینان محتملاً از امیران یکی از مراکز مهم شمال و جنوب دوزود بودند که در تحت نظارت کوتیان و با اتفاق امیران لاگاش بر کشور اعمال تسلط مینمودند. گمان نمیرود که در میان لشکریان مزبور دسته‌های کثیرالعدد خاصی از کوتیان وجود داشته بوده است کاری که نخستین سران کوتیان انجام دادند، یعنی گرد آوردن توده قبایل بمنظور تصرف دوزود توانگر و پر نعمت، مسلماً آسانتر از آن بود که همان عدد را برای حفظ اراضی منصوب دیگران جمع کنند. علی‌الخصوص که در آمد آن اراضی - بظن قوی - عاید افراد عادی عشیرتهای کوتی نمیکردید. بدین سبب مبارزه «اوتوخگال» و «تیریگان» بصورت پیکار دو لشکر که از لحاظ سطح تمدن و تسلیحات یکسان بودند در آمده بود، ولی این بار طرفداران «اوتوخگال»^(۴) با روح مبارزه جوئی علیه ستمگران محلی و بیگانه مجهز بودند نه خواهران کوتیان. در طی نبردی که سال ۲۱۰۹ قبل از میلاد در گرفت «اوتوخگال» پیروزی آسانی بدست آورد. «تیریگان» از عرصه پیکار گریخت و کوشید در دهکده «دوبروم» پنهان گردد ولی مردم او را تسلیم «اوتوخگال» کردند و اعدام شد.

بدین طریق «اوتوخگال» سلطنت شومر و اکد، را احیاء کرد ولی عامه مردم

که وی را یاری کرده بودند موفق با استفاده از ثمرات پیروزی نگشتند. چیزی از پیروزی بر «نیراکان» (در سال ۲۱۰۸ قبل از میلاد) نگذشت که «او تو خگال» غرق شد و در دورود قدرت بدست «اور» ناقو» حا کم «اور» و مؤسس سومین سلاله «اور» افتاد. این سلاله شیوه های بیرحمانه ترین و آشکارترین حکومت استبدادی را بکار بست و بهره کشی از بردگان را تشدید نمود.

بدیهی است که از اقدامات کوتیان پس از فتح دورود محال بود چیزی استوار و پایدار پدید آید. پیشوایان کوتیان و سران قبایل، توده قبایله ها را به ماجراجویی کشانند. در آغاز فتوحات کوتیان اقدامات ایشان محتملاً از جانب عامه مردم دورود پشتیبانی می شد ولی بنظر میرسد که بعدها بزرگان کوتی همت خویش را منحصرأ مصروف به گرد آوردن ثروت کردند. غارت شهرهای دورود جز این سببی نداشت و تفویض زمام امور اداره آن خطه بدست بزرگان شومر و اکد - که می توانستند در ازای قدرت مکسب خراج گزافی بپردازند - نیز جز این توجیهی ندارد. بزرگان قبایل کوتی بسرعت با مقامات عالیّه برده داران شومر و اکد جوش خوردند و عامه مردم دورود را تحت فشار ستمگری های خویش قرار دادند و بمنافع اکثریت افراد قبایل کوتی نیز خیانت کردند و کینه و بغض تابعان مظلوم را علیه ایشان برانگیختند. بالنتیجه کوتیان بکوه های آذربایجان کمونی ایران رانده شدند و تلفات سنگین تحمل کردند و بتقریب دوران صد ساله فرمانروائی ایشان در دورود جز سانحدهای گذران نبود و چندان تأثیری در رشد و تکامل جامعه - در میهن اصلی قبایل مزبور - نداشت. حتی بنظر میرسد که جریان پیدایش طبقات را هم در میان کوتیان تسریع نکرد. ظاهراً بزرگان کوتی که توانگر شده بصورت برده داران در آمده بودند از طرف فاتحان نابود گشتند.

کوتیان عامی و عادی از لحاظ ملك و مال چیزی از فتوحات کسب نکردند و

بدین سبب، اختلاف از لحاظ ملك و مال در میان کوتیان بعد از سقوط قدرت ایشان در دورود، با احتمال نزدیک بیقین، کماکان بالنسبه ناچیز بود.

مقداری آثار هنری در دست است که می توان بدوران فرمانفرمائی کوتیان در دورود مربوط دانست. بالاشك در میان آثار مزبور مجسمه «لاکاشی» مربوط بدوران «گوده آ» (که سنت هنری عهد اکد در آن تعقیب شده و در واقع نمودار اوج موفقیت های شومر و اکد در تصویر و تجسم است) مقام نخستین را اشغال میکند. ولی البته بررسی و بازدید آثار شومری و اکدی اکنون جزو وظیفه ما نیست. فقط مختصراً به آثاری که مربوط به سرزمین خاص کوتیان است اشاره می کنیم.

چنانچه تورینخ پیشنهادی ما صحیح باشد^{۸۱} بی شك، سرمفرغی که تصادفاً نزدیک همدان - در سرزمین ماد - یافت شده و بعد به موزه «برمر گلری»^(۱) امریکا در نیویورک منتقل گشته است، میان آثار مزبور مقام اول را حایز می باشد. بظن غالب مجسمه مزبور که بحدس ما تصویر یکی از شاهان کوتی است، از زیر دست یکی از استادان اکدی و یا عیلامی در آمده و یا کار استادی است که بسبك اکدی آشنا بوده است، زیرا حاکی از سنت هنری متکامل و طولانی میباشد. بنظر ما این اثر مقام مشخصی را در میان مجسمه های دورود (بین النهرین) در نیمه دوم هزاره سوم قبل از میلاد اشغال میکند.

مجسمه سر «برمر گلری» و سرمفرغی پادشاه اکد از نینوا (یا باصطلاح «سر سارگون باستانی») و مجسمه زمان «گوده آ» جزو گروه كوچك مجسمه های آسیای غربی باستانی می باشند. چنانکه دانسته است، هنر مزبور بر اثر حکومت استبدادی که موجب خرد کردن شخصیت افراد در مشرق باستانی گردید، بیش از آن ترقی نکرد.

مجسمه مردی ریشو را نشان می‌دهد. وی از حیث ظاهر نژادی بمردمی میماند که اکنون نیز در کوه‌های زاگروس زندگی می‌کنند^{۸۲}. بر سر او دستاری استوار نهاده شده است که اندکی با دستار عیلامیان مشابهت دارد^{۸۳} و از زیر آن یک‌دسته مو نمایان است. چشمان بادامی (در عهد باستان از ماده دیگری غیر از ماده اصلی مجسمه ساخته شده و در محل چشم ترصیع گشته) از زیر پلکان سنگین و فروافکنده دیده می‌شود. بینی ضخیم و مدور است و ریشه بینی قوی. خطوط و علامات فردی و ویژه شخص مورد نظر کاملاً ترسیم و ادا شده و این خود مجسمه مزبور را بمقام یکی از درخشنده‌ترین آثار هنری مشرق باستانی بالا می‌برد. ظاهراً در نقش برجسته صخره «شیخ خان» در قسمت علیای رود دیالده نیز نمونه‌ای از همین نژاد مجسم گشته است. «ا. ت. آمی»^{۸۴} انسان‌شناس فرانسوی تیپ انسان‌هایی را که در زمان حاضر میان آذربایجانیان ناحیه «شوشه» دیده شده است با مجسمه مزبور قیاس می‌کند و منطبق میداند. این تیپ میان «کاسیت» ها و دیگر کوهستانیان زاگروس نیز فراوان بوده است^{۸۵}.

نقش برجسته مزبور مردی را نشان می‌دهد که فقط به دامن‌ی ملبس است و دستاری (یا کلاه‌ی از نوع بابلی) بر سر و گردن‌بندی با آویزه مدوری بگردن دارد. تبرزینی بکمر زده است. در دست چپ کمائی دارد و با دست راست تیر از تیردان (?) بیرون می‌کشد. پارا بروی دشمن مغلوب نهاده است. و دشمن دیگری در برابر وی دست استغاثه بلند کرده بخشایش می‌طلبد. نوشته‌ای نیز باین تصویر برجسته منضم است که از لشکر کشی بکشور «زابان» (?) حکایت میکند و نام شخصی را که تصویر از اوست «لی شیر - پیر عینی»^(۱) ذکر می‌کند. کشور «زابان» بر رود زاب سفلی نزدیک «آلتین کپرو» - ی کنونی قرار داشته است.



۱۲- نقش برجسته « ان شیر-پیر عینی » بر صخره . پایان هزاره سوم ق.م. کرت

نام آن شخص نیز - اگر ما درست خوانده باشیم - اگدی است.^{۸۶}

از لوح « شیخ خان » پیدا است که استاد نقار چندان چیره دست نبوده است : اشکال نامتناسب و رسم فاقد دقت و نادرست است . با اینحال تصویر از لحاظ صحت انتقال خطوط و ویژگیهای نثرادی بقدر کافی روشن است . نوشته مزبور از نظر دیرین نگاری و فقه اللغة از دوهزار سال قبل از میلاد زودتر نیست - و بظن غالب قدیمتر است . صاحب تصویر برجسته لقب شاهی ندارد و محتملاً مانند « کوده آ » یکی از حگام مستقل و یا یکی از سرداران بوده است . کاملاً می توانیم این اثر را بکوتیان منتسب کنیم ، بخصوص که نام صاحب تصویر ترجمه اسمی بیگانه است بزبان اکدی ، و گرچه به اکدی مفهوم می باشد ولی به اسامی خاص اکدی تعلق ندارد . شاید دومین مجسمه سر « برمر گلری » را هم بتوان به هنر کوتیان منتسب دانست.^{۸۷}

آثار یاد شده - چنانچه واقعاً از مصنوعات کوتیان باشد - نشان می دهد که ایشان می کوشیدند هنر مستقل خویش را ایجاد کنند و از سنن استادان شومری

واکدی استفاده کنند. شاید این روش می بایست منجر بایجاد هنری گردد که با معنی و مقام دولت و سطح رشد نیروهای تولید جامعه ایشان - جامعه‌ای کس دیگری جنبه طبقاتی پیدا کرده بود - سازگار و منطبق باشد. ولی در خطه کوتیان هزاره سوم قبل از میلاد یک جامعه طبقاتی واقعی - جامعه‌ای که بر پایه تضاد طبقات باشد - پدید نیامده بود. و ایشان در مدار جامعه طبقاتی دوزود (بین النهرین) کشانده نشدند و در کوههای زاگروس هم مقتضیات پیدایش چنین جامعه‌ای هنوز وجود نداشت.

اطلاعات بعدی ما درباره کوتیان و بطور عموم در خصوص قبایل کوههای زاگروس بریده بریده و ناقص است. شاهان سلاله سوم «اور» دائماً در کوهپایه‌های زاگروس در جنگ بودند. تاریخ ظاهری این سلاله و سلاله‌های بعدی را از آنچه اصطلاحاً «فورمولهای مورخ» نامیده می‌شود می‌دانیم: باین معنی که چون مبدأ تاریخ مشخصی برای محاسبه سنین تاریخ در شومر و اکد وجود نداشته مبنای تورخ وقایع مهم بوده است.

نام هر یک از این وقایع را بسالی که واقع در آن وقوع یافته بود و یا بسال بعد آن می‌گذارند. در «فورمولهای مورخ» سلاله سوم «اور» غالباً به لشکر کشی‌هایی که علیه «اوریلکوم» (آربل) که اکنون اربیل نامیده می‌شود) و «سیموروم» (بدیگر سخن «زبان»، که اکنون «آلتین کوپرو» نامیده می‌شود و بر زاب سفلی قرار دارد) و «شاشروم»^(۱) یا «شا - آشوروم»^(۲) (؟ - بعدها آشور و اکنون قلاعات - شرکت (؟)) بعمل آمده است بر می‌خوریم. و بدیگر اینکه از لشکر کشی علیه «لوتوبو» و «خارشی» و «کیماش» و «خومورنی»^(۳) و «گانخار»^(۴) - که اغلب از شهرهای هوریتی کوهپایه‌های دوزدست زاگروس

بوده‌اند سخن گفته شده است. محل ناحیه «لولوبو» را اکنون می‌دانیم. «کیماش» ظاهراً در نزدیکی کر کوك کنونی و «خومورتی» در نقطه‌ای میان «کیماش» و «خارشی» واقع بود. ناحیه اخیر الذکر محتملاً همان «کوه خارسی» آشوری است که در مرز ناحیه ۴ (جدول تاریخی و جغرافیائی ما) و «آرستیا» - ی اورارتو - می (که ظاهراً نزدیک «توز» - خورمانلی «کنونی» بوده است. در این ناحیه یا اندکی نزدیکتر بخاك آشور باید «زایشالی» و «خوخونوری» و دیگر «شهرهائی» را که مطیع شاهان این سلاله گشته بودند، جستجو کرد.^{۸۹}

در پایان دوران سیادت سلاله سوم «اور» اکثر اراضی اطراف دجله و آنسوی آن تابع «انسی» (حاکم - جانشین) «شهر» «لاکاش» در مسیر سفلی شط مزبور گشته بودند. مثلاً «آراد» - «ناتار» - «حاکم» (جانشین) «لاکاش» در عهد پادشاه «شو» - «سوئن» (۲۰۴۶ تا ۲۰۳۸ قبل از میلاد) جزو دیگر القابش به «انسی» «سابوم»^{۹۱} و کشور کوتیوم^{۹۲(۱)} و «حاکم» «دیمات» - «لی لیا» و «آل» - «شو» - «سین» و «انسی» «خامازی» و «کانخار» و امیر «ایشار» و قوم «سو» (سوباریان = هوریان) و کشور «گارداک» و غیره نیز ملقب بود.^{۹۳}

مدار کی دال براینکه از طرف ساکنان نواحی یادشده خطری متوجه دورود بوده است که سلاطین سلاله سوم «اور» میخواستند با لشکر کشی بدانجا بر طرف سازند، در دست نیست. در آن زمان در سرزمینهای مزبور ثروت کلانی هم که فاتحان را بطمع افکند وجود نداشت. شاید هم در آن هنگام جاده‌ای که دورود را به نواحی «موهنجو» - «دارو» و «خارابی»^{۹۴} که دارای فرهنگ هندی بودند - مربوط می‌ساخت، از دره دیاله می‌گنشته است. ولی علت اصلی لشکر کشیهای شاهان سومر و اکد بکوهستان، ظاهراً، تمایل بگرفتن اسیران بود که به بردگیشان وا دارند.

محملاً در آن زمان نیز مانند هزاره دوم قبل از میلاد بر دکان لولوبی و کوتی در دورود معروف بوده اند.^{۹۵}

آکادمیسین «و. و. استرووه»^{۹۶} مدارك جالبی درباره صورت لوازم و خواربار اردوگاه زنان اسیر که در زمان یکی از شاهان سلاله سوم «اور» بد بردگی درآمده بودند منتشر کرده است (مدارك مزبور بتاریخ سال پنجم سلطنت شاه «بور-سوئن» یعنی محملاً ۲۰۵۱ قبل از میلاد مورخ می باشند) صورتهای مزبور که فقط چهار ماه با یکدیگر فاصله دارند نمودار شرایط و اوضاع و حثتناك زندگي زنان اسیر و از آنجمله زنان باردار و بیچه دار می باشد و گرسنگی و مرگ و میر عجیبی که در اردوگاه حکمفرما بود از آن مستفاد میگردد.

آکادمیسین و. و. استرووه معتقد است که لااقل بخشی از زنان مذکور هوریانی بودند. ولی با اینکه میان نامه های مزبور اسامی شومری^{۹۷} و اکدی^{۹۸} نیز در ردیف برخی نامه های هوریانی^{۹۹} دیده می شود، بنظر ما، اکثر نامه ها را نمیتوان از لحاظ نام شناسی هوریانی توجیه نمود.

آکادمیسین «و. و. استرووه» تذکر داده است که محملاً اکثر اسیران هنگام لشکر کشی به «اوربیلوم» (آربل)^{۱۰۰} گرفته شده بودند. این ناحیه ملتقای مناطق نژادهای اکدی (آشوری) و هوریانی و کوتی بوده است و شاید بسیاری از نامه های زنان که در صورتهای مزبور آمده کوتی باشد.^{۱۰۱} این اسناد تصویر روشنی از خصوصیات روابط متقابل دولت برده دار دورود و قبایل کوهستان زاگروس بدست می دهد. مقام بلند فرهنگ و مدنیت دورود آن دوران در تاریخ جهان هر چه باشد، این نکته مسلم است که از لحاظ قبایل کوتیان و لولوبیان، شومریان و اکدیان ظالم و ستمگر بودند و قبایل مزبور را بمنزله مخزنی می شمردند که از آن برده بدست آوردند.

با هزار مشترك يك عشيره باخاندان سرکارداریم . ولی بی شک میتوان گفت که برخی از کورها (بخصوص کور A) که توسط «براون» حفاری شده و یکی از اسکلتها بحال دراز کشیده قرار داشت و کاسه‌ای زیر سر داشت و چهار اسکلت بحالت چمبانند و دو اسکلت بحالت نشسته در گوشه‌های کور مدفون شده بودند (مدفن صاحب بردگان و بردگان وی است)^{۱۰۴}. شاید در بعضی موارد زن هم می‌بایست در پی شوهر مدفون شود. اگر چنین باشد خود گواه آنست که سازمان پدرشاهی جانشین مادرشاهی شده بوده است.

پدید آمدن حصارهای دفاعی در کردا کرد نقاط مسکون از افزایش ثروت حکایت می‌کند («کی - تپه» ، «تورنگ تپه» ، نزدیک استر آباد کنونی و در اراضی هیرکانی باستانی) ، در آن زمان دامها ثروت اصلی را (با حفظ تولیدات زراعتی) تشکیل می‌دادند و نکته مهم اینست که تعداد دامهای کوچک - خوک و بز و بخصوص کوسفند - رفته رفته از دامهای بزرگ بیشتر میشد . بر اثر افزایش تعداد دامها مسئله تأمین مراتع برای ایشان پیش آمد و محتملاً اهالی اندک اندک شیوه زندگی نیمه اسکان یافته را پذیرفته و در تابستان دامها را بکوهها بردند .

در این دوره نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار صورت گرفت و قبایل شبان - پیشه و زراعت پیشه پدید آمدند . از دیگر سو بعضی قبیله‌ها در تولید انواع گوناگون مواد خام (مثلاً فلزات) و پیشه های گوناگون تخصص یافته و این تخصص بستد به ناحیه سکونت ایشان بود .

مثلاً قبایل کوهستانی ناحیه واقع میان ماد و عیلام (در لرستان کنونی) چیره دستی فوق العاده‌ای در ساختن مصنوعات مفرغی بدست آوردند .

از منابع مکتوب چنین بر می آید که در هزاره دوم قبل از میلاد مردم ساکن سرزمینی که بعدها ماد نامیده شد کماکان ناهم آهنگ بود ، ظاهراً از لحاظ تمدن

و فرهنگ نیز یکدست بودند. مثلاً تمدن و فرهنگ تپه گیان (قشرهای ۴ تا ۲) (از لحاظ باستانشناسی) به عیلام گرایش دارد. فرهنگ و تمدن «گوی تپه» (قشرهای «D» و «C») که احتمالاً مربوط به کوتیان است، مقامی جداگانه دارد ولی از برخی جهات با تمدن قفقاز متشابه می باشد. فرهنگ و تمدن تپه حصار (قشر ۲) و تپه سیلک و «تورنگ تپه» ظاهراً با آسیای میانه مربوط است.^{۱۰۵}

منابع مکتوب بیشتر مدارکی درباره کاسیان یا «کاسیتها» - که در آن زمان مهمترین قبایل کوهستان زاگروس شمرده می شدند - بدست می دهند. ناحیه زاگروس با سرزمین گسترش تمدن و فرهنگ بابلی تماس داشت.

محل سکونت «کاسیتها» (به اکدی «کاشی» kašši) - از ازمینه قدیم تا فتح ایران بدست اسکندر مقدونی - کشور کوهستانی بود که در فهرست ما همان ناحیه ۸ می باشد (یعنی در بخش علیای رودهایی که دره های آنها در عهد باستان کشور عیلام را تشکیل میدادند) و اکنون لرستان نامیده می شود. گواه منشأ نژادی کاسیان قریب پنجاه کلمه و نام خاص است که با ترجمه اکدی در متون لغوی آشوری و بابلی محفوظ است و همچنین مقداری اسامی خاص که در اسناد تجاری و اقتصادی بابلی باقیمانده و کتیبه های شاهان که مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد می باشد و بدست ما رسیده. اکنون می توان این حدس را بیشتر محتمل دانست که کاسیان قبیله ای بودند کوهستانی و پیشه دامداری داشتند و بزبانی که با عیلامی قرابت داشت سخن میگفتند.^{۱۰۶}

زمانی این عقیده رایج بود که کاسیان هند و اروپائی بوده، یا لااقل چنان روابط و تماس نزدیک با عناصر نژادی هند و اروپائی داشتند که زبان و فرهنگ و تمدن ایشان بنحوی مشهود از آن متأثر گشته.^{۱۰۷}

ولی مدارکی که بنفع مناسبات هند و اروپائی کاسیان وجود دارد چنانست

است که باالزوره باید کاسیان را با فاقد رابطه بایند و اروپائیان شمرد و یا - غیر مستقیم و بسیار دورادور - با عناصر اخیر الذکر مربوط دانست .

کمان میرود که کاسیان از دوران دیرین که کس بیاد ندارد در ناحیه مذکور زندگی می کردند ، همچنانکه عیلامیان که همسایه و محتملاً خوشاوند ایشان بودند در سرزمین خویش میزیستند . بمر تقدیر کاسیان از آغاز هزاره سوم قبل از میلاد در آن مکان زندگی می کردند و بعدها با دمداری و زندگی نیمه اسکان یافته در کوهها اشتغال داشتند . با احتمال قوی قبایل کنونی لر که با دمداری در کوهستان اعاشه می کنند از اخلاف ایشان می باشند که از لحاظ زبان ایرانی شده اند و اکنون نیز در همان سرزمین ساکن هستند . سرزمینی که بنام ایشان ارستان خوانده می شود . با اینحال در ربع دوم هزاره دوم قبل از میلاد بخشی از کاسیان در حرکت و انتقال قبایل شرکت جسته از کوهها بدره رود دیاله نفوذ کرده و از آنجا گاه و بیگاه به بابل دستبرد میزدند . اکثر محققان این فعالیت کاسیان را بظهور اسب - حیوان حمل و نقل - مربوط میدانند .

از زمانهای دیرین مردم آسیای غربی با اسب آشنا بودند . مثلاً شومریان از اسب اطلاع داشتند و آنرا « خر کوهی (شرقی) » - « آنشو کوررا »^(۱) مینامیدند^{۱۰۸} ولی اسب در آن زمان هنوز اهلی نشده بود . در شومر خران را به عرابه های جنگی و وسایط نقلیه می بستند . ولی بعضی تصاویر حیوانات که به عرابه بسته شده در دست است که از خر بسیار درشت تر بنظر میرسد^{۱۰۹} . ظاهراً باید قاطر باشد : شاید عده قلیلی اسب را در بند نگاه می داشتند تا با خران جفت گیری کنند^{۱۱۰} . در اسناد بابلی ، بلافاصله بعد از عصر « هامورابی » (قرن هجدهم قبل از میلاد) ، از اسبان اهلی یاد شده است^{۱۱۱} . « ب.ب. پیو طوروسکی »^{۱۱۲} ترقی اسب داری را با ترقی دام داری

نیمه اسکان یافته مربوط میداند زیرا که « اسب سواری در مرابطات مراتع تابستانی با مساکن دائمی بکار میرفت ». بدین سبب ترقی اسب داری در هزاره دوم قبل از میلاد قابل درک می باشد. اسب داری اجازه داد که قبایل شبان پیشه بیشتر تحرک داشته باشند و جامعه ایشان بعدها در برخی نواحی بالکل بشیوه دام داری صحرائشینی (که با کوچ بعضی گروههای قبیله توأم بود) گرائیدند.

در ربع دوم هزاره دوم قبل از میلاد استفاده از اسب - چون حیوان اهلی - در بسیاری از کشورهای آسیای مقدم متداول گشت. در آسیای صغیر در مستعمره آشوری « کانس » - قرن بیستم قبل از میلاد - به تصویر عرابدای برمیخوریم که اسبان آن را میکشند^{۱۱۳}. در ربع سوم هزاره دوم در کشور هیتی از اسب نه تنها برای کشیدن عرابدهای جنگی (اسب نر) بلکه برای شخم زمین نیز (از مادبان) استفاده می شد^{۱۱۴}. اسب و عرابه در قرنهای هجدهم و نهم قبل از میلاد با کیکسوسها^(۱) وارد مصر شد.

در کشور هوریانی « می تانی » که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد بخش شمالی بین النهرین و قسمت جنوبی فلات ارمنستان و حصه ای از سوریه و سرزمینهای واقع در مشرق دجله را شامل می گشت، استفاده از اسب بسیار متداول بود و آنرا به عرابه می بستند. محتمل است که « می تانی » حتی مرکز اسب پروری بوده است زیرا رسالاتی در این فن از زبان هوری در سرزمین پادشاهی هیتیان و همچنین آشور ترجمه شده بود^{۱۱۵}.

ضمناً این نکته جالب توجه است که اصطلاح « مسابقه اسب دوانی » که در

(۱) قبایل صحرائشینی که از آسیای مقدم بمصر هجوم کرده در بخش شرقی دلتای نیل پایتخت خویش را بنام « آواریس » بنا کردند. ولی در زمان فرعون یا خموس اول (۵۹-۱۵۸۴ قبل از میلاد) بالکل منقرض شدند. (مترجم)

رساله «کی کولی» از مردم «می تانی» محفوظ مانده هند و اروپائی - یا صحیح تر بگوئیم - هند و ایرانی است (واکر دقت بیشتری شود محتملاً هندی است)^{۱۱۶}. این حقیقت و دیگر اینکه بسیاری از بزرگان هوریانی در آن زمان به نامهای هند و ایرانی نامیده میشدند^{۱۱۷} محققان را بر آن داشت که پندارند، عرابه‌اسبی را قبایل هند و ایرانی که به آسیای مقدم هجوم کرده بودند باخود به آنجا آوردند. این فرضیه را واقعه دیگری نیز تأیید می‌کند - باین معنی که در طی هزاره دوم قبل از میلاد^{۱۱۸} شاخه هندی قبایل هند و ایرانی در هند نیز با اسبان و عرابه‌ها ظاهر شده و بتقریب در همان زمان تمدن قدیم دراویدی (؟) «موهنجو - دارو» منقرض گردید.

ظاهر آ در آغاز هزاره دوم قبل از میلاد اقوام هند و ایرانی که اسب را اهلی کرده برای کشیدن عرابه‌ها بکار می‌بردند با سرعت بیشتری از مسکن بدوی خویش بحرکت درآمده با کثافت پراکنده شدند. باید اذعان کرد که در آن زمان آسیای میانه مسکن ایشان بود^{۱۱۹}. کمان می‌رود که قبایل هندی پیش از دیگران بحرکت درآمدند و برخی از شاخه‌های آن بعدها وارد ایران شدند و از آنجا به آسیای مقدم رفتند و توده اصلی آن قبایل در شمال غربی هند سکنی گزیدند. ولی این میرساند که هندی زبانان می‌بایست با عرابه‌های خویش از طریق دره‌های زاب کوچک و دباله^{۱۲۰} بجلگه‌های بین‌النهرین سرازیر شوند.

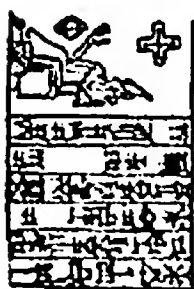
معمداً چنانکه پیشتر گفته شد آشنائی با اسب بهیچوجه در انحصار هند و اروپائیان و از آنجمله هند و ایرانیان نبود. شومریان نیز تا اندازه‌ای از آن حیوان اطلاع داشتند. راست است که درازمنه بسیار قدیم در جلگه‌ها و دره‌های مشرق اسب تربیت نمیشد^{۱۲۱}. ولی در فلانها، محتملاً، در زمان واحد گروهبای نژادی مختلف با استفاده از اسب آغاز کردند^{۱۲۲} و کشف و اختراع یک قبیله سرعت بقبایل

دیگر نیز منتقل می گردید. نه تنها هند و ایرانیان بلکه دیگر قبایل نیز بحر کت در آمدند و یکی از آنها قبیلهٔ «کاسیان» بود. اما اینکه موضوع اهلی ساختن اسب به نام کاسیان پیوستگی دارد... از این نکته معلوم می شود که در اسناد بابلی از آغاز دوران کاسیان از اسب غالباً یاد می شود و در نقوش منقور بر سنگ هم (در آن زمان) حیوانات عجیب افسانهای کشیده شده است که از شکل اسب الهام گرفته شده و این اشکال در همان دوران در کنار نقش های تزئینی ویژهٔ کاسیان دیده می شود. اکنون بر آنند که «گانداش» مؤسس سلالهٔ کاسی معاصر «سامسوئیلونی» پسر «هامورابی» پادشاه بابل بوده است. منابع بابلی متذکر می گردند که در سال نهم سلطنت «سامسوئیلونی» (۱۷۴۱ قبل از میلاد) جنگی با کاسیان در گرفت. در معبد بزرگ بابلی خدای «انلیل» در شهر «نیپپور» نیزه ای یافت شده که نام «گانداش» بر آن کنده شده بود و چنین بر می آید که گانداش نه فقط در بخش مرکزی خاک بابل نفوذ کرد بلکه چندی نیز در آنجا توقف نمود. آن هنگام آغاز سلالهٔ کاسی شمرده می شود. معیناً «سامسوئیلونی» توانست مجدداً در بخش اعظم خاک دورود قدرت را بدست آورد. پادشاهی کاسیان در آن زمان محتملاً درهٔ دیاله را در تصرف داشت و قسمت سفلی آن دره (پادشاهی باستانی «اشنون»^(۱) یا «آشنوناک»^(۲)) در آن عهد بنام «توب لیاش» خوانده می شد.

ما نخستین شاهان کاسی را بنام می شناسیم و از مدت سلطنت ایشان بتقریب اطلاع داریم (گانداش بتقریب از ۱۷۴۱ تا ۱۷۲۶ قبل از میلاد، آکوم بزرگ تقریباً از ۱۷۲۵ تا ۱۷۰۴، کاش تی لیاش اول تقریباً از ۱۷۰۴ تا ۱۶۸۳، اوشی تقریباً از ۱۶۸۲ تا ۱۶۷۴، آبی راتاش^(۳) تقریباً در اواسط قرن هفدهم قبل از میلاد، اورشی گوروماش^(۴) پایان قرن هفدهم قبل از میلاد) ولی دربارهٔ کارهایی که انجام داده اند یا وقایعی که در

عهد سلطنت ایشان وقوع یافته چیزی نمی‌دانیم. فقط کتیبه «آگوم دوم» ملقب به «کاک‌رم»^(۱) (که محتملاً به معنی «شمشیر رحمت» یا چیزی شبیه بدان است)^{۱۲۳} که بظن نزدیک یقین معاصر واقعه نهب و غارت بابل بدست هیتیان بوده (واقعه‌ای که در سال ۱۵۹۵ قبل از میلاد موجب سقوط سلاله «هامورابی» گشت) اطلاعات چندی بدست می‌دهد.

در آن کتیبه «آگوم دوم» خویشان را «خلف نورانی خداوند شوکامونا»^(۲) ^{۱۲۴}... و پادشاه کاسیان و اکدیان و پادشاه کشور پهناور بابل که آشنوناک را با عده کثیری آدمیان مسکون ساخته و پادشاه «پادان»^(۳) و «آلمان»^(۴) و پادشاه کوتیان بیخرد و غیره میخواند. او میگوید که مجسمه‌های خدایان را از خانه در فرات وسطی، به



۱۴- نمونه نش مهر
استوانه دوران کاسیان
مکتوف در بابل . ربع
سوم هزاره دوم ق . ۲۰

بابل باز گرداند. محتملاً مجسمه‌های مزبور را هیتیان پس از تخریب بابل - هنگام عزیمت در آنجا گذاشته بودند. بدینقرار آگوم دوم در نقش وارث و خلف شاهان بابل ظاهر می‌شود. وی نازمانی که شاهان سلاله «هامورابی» در بابل حکومت می‌کردند، یعنی تا ۱۵۹۵ قبل از میلاد - (طبق تورینخ استرووه - اسمیت)^{۱۲۵}

قادر نبود آن شهر را اشغال کند، ولی چون پسر «اورشی کوروماش»

بود (چنانچه در مورد گانداش با تاریخ ۱۷۴۱-۱۷۲۶ ق . م . موافق باشیم) نمی‌توانیم دوران سلطنت او را (آگوم^(۵) دوم را) متأخرتر از آغاز قرن شانزدهم قبل از میلاد بدانیم.

ظاهر آوی بابل را بر اثر هیتیان که در شرف عقب نشینی بودند^{۱۲۶} اشغال کرد و بدین سبب فی الواقع مؤسس سلاله نوین کاسی شاهان بابل بود. مع هذا «آگوم دوم» فقط شاه بابل نبود و دیدیم که خویشان را «پادشاه پادان»

Agum (۵)

Alman (۴)

Padan (۳)

Šukamunn (۲)

Kakrūma (۱)

و «آلمان» و «پادشاه کوتیان» می خواند. آلمان (که بعدها عادهً «هالمان» نامیده می شد) همان حلوان - یا کوهپایه زاکروس - بر سر راه بخش علیای رود دیاله می باشد.^{۱۲۷} اما «یادان»^{۱۲۸} را محتملاً باید همان «پادیر» مذکور در کتیبه پادشاه «آنوبانی نی» و «پیتان»^(۱) که در قرن هفتم قبل از میلاد در حدود کوهستان شمالی عیلام قرار داشته و ذیلاً از آن سخن گفته خواهد شد دانست. اما راجع به «کوتیان» که آگوم از مقام منبع جلال و عظمت جدیداً کتاب و برده پرورانه خویش ایشان را «مردم بیخرد» می خواند باید گفت که آنان، در فهرست القاب وی، نمایندگان سرزمین پهناوری بوده اند که بعدها شمال غربی کشور ماد را تشکیل داد و در آن عهد مسکن قبایلی بود که در عصر جماعات بدوی زندگی می کردند. بنابراین پادشاه کاسی مدعی حکومت و یا لااقل سلطنت بر بخش مهمی از اراضی ماد آینده بود.

آیا دلیلی برای این ادعا داشت؟ مسلماً وی قادر نبود بر قبایل «کوتیان» که در شرایط و اوضاع جامعه ماقبل طبقات میزیستند حکومت واقعی داشته اعمال قدرت کند. گمان می رود فقط گاه و بیگاه حملاتی بدهکده های ایشان می کرد و عدای برده و دام برسم «خراج» می گرفت. ولی کاسیان در برخی از نواحی ماد آینده سکونت گزیدند و با احتمال قوی نواحی مزبور بوجهی استوار جزو قلمرو دولت جدیدالتأسیس «کاسی» شدند و بنام «کار - دونیاش»^(۲) موسوم گردیدند.^{۱۲۹} این ناحیه در درجه اول اراضی دره دیاله را مشتمل بود. دیدیم که بخش سفلی دیاله - یا «آشنوناک» باستانی - در آن زمان توسط کاسیان مسکون شده (؟)، بنام کاسی «نوپلیاش» موسوم گردیده بود. چنین وضعی در بخش وسطای مسیر دیاله - یعنی نامار (نامرو، ناوار باستانی) نیز پیش آمد. در هزاره سوم قبل از میلاد «ناوار» جزو اراضی هوریان بود (چنانکه تذکر دادیم قدیمترین نوشته هوریانی متعلق به تیشاری^(۳)

پادشاه اورکیش^(۱) و ناوار^(۲) می باشد) و بعدها مردم آن خطه اکدی شدند. در عهد کاسیان ناحیه مزبور بتصرف بزرگان قبایل کاسی درآمد.^{۱۳۰}

آثار نقاط مسکونی کاسیان، در نواحی دوردست ماد، تاهزاره اول قبل از میلاد نیز محفوظ مانده بود (در این باره بمطالب بعد رجوع شود). بدینقرار عنصر نژادی کاسی در حدود جنوب غربی ماد از زمان سلطنت کاسیان بعد قابل ملاحظه ای انتشار یافته، شاهد آن زمان بود.

باین نکته باید توجه خاص مبذول داشت که کاسیان لقب سلطنتی «یاتزی»^(۳) را بسیار بکار می بردند. این لقب را نه تنها کاسیان بکار می بردند (در لغت نامه کوچک کاسی - اکدی که محفوظ مانده و در اسامی خاص^{۱۳۱} دیده شده است) بلکه در خاک ناماروهمسایه آن «بیت هامبان»^{۱۳۲} و ناحیه «آلابری»^(۴) در جنوب دریایچه ارومیه^{۱۳۳} و ناحیه «خوبوشکی» در دره رود بختان - جنوب دریایچه وان^{۱۳۴} - نیز متداول بوده است. مربوط کردن دو ناحیه اخیر الذکر به کاسیان امری دشوار است ولی به کوتیان می توان مربوطشان ساخت^{۱۳۵} بدین طریق معلوم می گردد که اصطلاح «یاتزی» در مورد پیشوا یا پادشاه ظاهراً نه فقط میان کاسیان شیوع داشته بلکه نزد کوتیان نیز متداول بوده است. آیا این پدیده از قرابت زبانی ایشان حکایت می کند؟ البته ممکن است که چنین اصطلاحی را کوتیان از کاسیان و یا کاسیان از کوتیان بوام گرفته باشند ولی در عین حال این احتمال نیز وجود دارد که دو گروه نژادی مزبور (کاسی و کوتی) از لحاظ زبان تاحدی قرابت داشته اند. پسوند -š و -š (ش و آش) را که خاص زبان کاسی است بپسوند uš و eš (اوئش و ائش) که ویژه کوتی است مقایسه کنید.^{۱۳۶}

بعد از آگوم دوم شاهان کاسی بصورت شاهان واقعی بابلی درآمدند، گرچه

نامهای کاسی میان افراد خاندان سلطنت و مردم عادی مدتی مدید - یعنی تا قرن یازدهم قبل از میلاد دیده میشود^{۱۳۷}. تا زمانی که دره دیاله در دست شاهان کاسی بابل بود. ایشان قادر بودند کماکان بامیهن کوهستانی خویش مرتبط باشند و عنصر نژادی کاسی محفوظ بماند و در توده مردم محلی بابل مستحیل نگردد. از قرن پانزدهم قبل از میلاد آشوریان کوشیدند در ناحیه «آراپخو» (کر کوك کنونی) - که پوششی برای مدخلهای «نامار» بود - نفوذ کنند. در قرن چهاردهم پیش از میلاد - پس از شکستی که از طرف «آدادنراری»^(۱) اول فاتح آشور بر «نازی مارا تاش»^(۲) پادشاه کاسی وارد آمد - میان آشور و بابل مرزی «از محل مقابل پی لاسکی»^(۳) در کرانه دیگر دجله (از طریق) کوه آرمان^(۴) (به) «اوگار - ساللی»^(۴) تا «لولومیان»^{۱۳۹} کشیده شد. این عمل خطر مستقیمی برای دره دیاله ایجاد کرد، معینا برغم تشبثاتی که آشوریان برای نفوذ در نواحی جنوبی تر بعمل آوردند، حتی بعد از سقوط سلاله کاسیان در قرن دوازدهم پیش از میلاد - نیز ناحیه مزبور در دست بابلیان باقی ماند^{۱۴۰}. از یگرسو مدار کی که مؤید حکومت شاهان کاسی آن زمان بر اراضی پهناور کوهستان مشرق باشد (چنانکه در عهد آگوم دوم بود) در دست نیست.

در سراسر دوره حکمرانی سلاله کاسی جنگجویان آن قبیله پشتیبان و تکیه گاه آن سلاله بودند و حتی يك نوع صنف نظامی را تشکیل میدادند که - ظاهراً حتی هنگامی که از لحاظ نژادی بالکل با اکدیان و بابلیان ممزوج گشتند نیز - کماکان باسم «کاسیان» نامیده میشدند. در هر حال در قرن نهم قبل از میلاد هم از جنگجویان «کاسی» بابل سخن گفته شده است^{۱۴۱}. خدایان کاسی، چون «شوکامون»^(۵) و «شیمالی»^(۶) و «کاشو»^(۷) (بزبان اکدی کاشو kaššū - کاشی)

Ugar - sallī (ε)

Arman (τ)

Nazimarattaš (ν)

Adadnerari (ι)

Kaššū (ν)

Šīmall (ι)

Šukamun (ο)

نیز در بازی پس از سقوط سلاله کاسیان (تقریباً ۱۷۱۱ قبل از میلاد) مورد احترام بودند. فراز و نشیبهای تاریخ کشور کاسی و بابلی «کار-دونیاش» و مناسبات آن با مصر و هیتیان و مبارزه آن با آشور - که گاهی موفقیت باین و گاه با آن بود - و غیره در واقع مربوط به تاریخ بابل است و ما از آن وقایع یاد نخواهیم کرد. فقط باید سخنی چند درباره فرهنگ و تمدن کاسیان گفته شود.



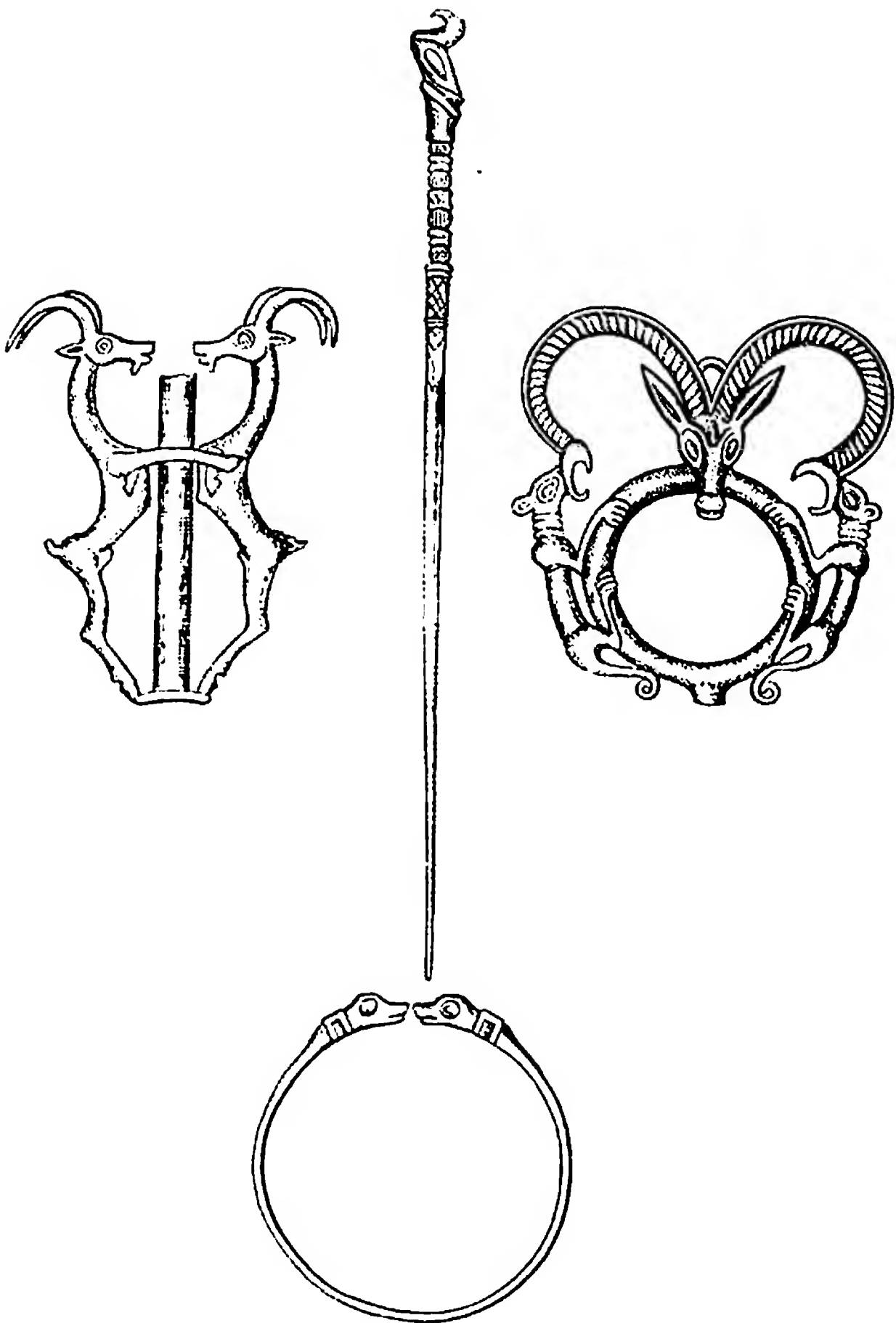
۱۵- بخشی از زینت سنجاقی مفرغی (۱) از لرستان - اواسط هزاره دوم ق. م.

با احتمال قوی آنچه «مفرغهای لرستانی»^{۱۴۲} نامیده میشود مربوط به قبایل کوهستانی «کاسی» می باشد. اینها مقداری مصنوعات مفرغی هستند که بر اثر حفاریات وحشیانه سالهای پیرامون ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در ناحیه لرستان (ایران کنونی) و بخصوص در ناحیه هر سین (برجاده کرمانشاه - خرم آباد) بدست آمده و بارویا منتقل

شده است. مکشوفات لرستان زمانی مورد توجه باستان‌شناسان اروپائی قرار گرفت که معلوم شد تقریباً تمام کورها را غارت کرده‌اند.^{۱۴۳-۱۴۴} دانشمندان پس از بحثها و جدالهای طولانی اذعان کردند که اکثر آثار «مفرغی لرستان» مربوط بدوره اواسط هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد می‌باشد.

بیشتر این اشیاء - مربوط به زرین و برنگ و یراق اسب می‌باشد: چون حلقه لکام و لکام و غیره. و همچنین اسلحه و زینت آلات و لوازم سرگزاری آئین مذهبی (عصای سحر و غیره). اینک لکام و یراق مکشوف در لرستان - از آن عرابه بوده - نشان می‌دهد که اشیاء مزبور بد هزاره دوم قبل از میلاد مربوط می‌باشد: در هزاره اول قبل از میلاد عرابه کمتر در جنگها بکار میرفته است. ظاهراً لوازم و ساز و برگ عرابه که در لرستان کشف شده از لحاظ ساختمان بطور عموم با ساز و برگ عرابه‌های آسیای مقدم و بخصوص شومر از یک نوع بوده است.

جالب‌ترین ویژگی مصنوعات مکشوف در لرستان تزیینات پیچ در پیچی است که بسحر و خدایان اساطیری مربوط است و بصورت نقوش آدمیان و ددان (بزبان کوهی، پلنگان، شیران، گاو ان‌ر، اسبان، گریفون - که تن شیر و بال و سر عقاب و گوش اسب و تاجی چون باز ماهی دارد - و ابوالهول و غیره و غیره) که بوضع شگرفی تلفیق گشته در آمده است. نیک مشهود است که سازنده این مصنوعات زیبایی خطوط و اشکال را درک و احساس مینموده است. مفرغ لرستانی گواه چیره دستی عجیب فلز کاران عهد باستان است. موضوعهای اساطیری که در آثار مزبور منعکس شده است بسیار جالب توجه می‌باشد. باینکه بسیاری از موضوعهای مزبور در آثار دورداد باستانی نیز وجود داشته (مانند صحنه جنگ تن به تن پهلوان با ددان) اخیراً خاطر نشان شده است که برخی از موضوعها را می‌توان با افسانه‌های اساطیری آسیای میانه و ایران - که بخصوص در اوستا منعکس شده - مربوط دانست.



۱۶- مصنوعات مفرغی از لرستان . اواسط هزاره دوم ق . م . موزه ارمنستان

بعضی از جوانب اساطیر کاسی در هنر سنگ تراشی بابلی عصر سلطنت سلاله کاسیان - نیز منعکس شده است. در آن زمان علامات استعاری و اساطیری و تصاویر محبوب کاسیان، بر مهرهای بابلیان منقور میگشت: مانند صلیب (علامت خورشید که در سفالیندها و گاهی در مفرغهای لرستانی نیز دیده می شود) و علامت استعاری اوزی شکل که معرف منشأ زنانه بوده و اگر وفوای بالدار و غیره.

اما راجع بد کیش کاسیان - از آثار مملکت بطور کلی جز نام خدایان ایشان چیز مهمی دستگیر نمیشود. از آنجمله یکی خدای «شو» است (این نام بزبان



۱۷- نقش مهر استوانه، دوره کاسیان

اکدی چنین تلفظ میشده و شکل کاسی آن بر ما مجهول است.)^{۱۴۵} که ظاهراً خدای قبیله و نیای کاسیان شمرده میشده^{۱۴۶}. دیگر «شیمالی» الهه قلل کوهستان^{۱۴۷} که نام دیگر آن «شبارو»^(۱) بود. و دیگر «شوکامون»^(۲) یا «شومو»^(۳) خدای آتش زیرزمینی^{۱۴۸} و حامی سلاله شاهی. «هاربد»^(۴) و «شیخو»^(۵) از خدایان بسیار معزز و محترم بودند که با خدایان بابل «انلیله»^(۶) سلطان خدایان و خدای زمین و مردو ک

خدای دولت بابل، یکسان بودند.^{۱۵۰} شاید هر دو نام بخدای واحدی تعلق داشت. خدای خورشید «ساخ»^(۱) یا «شوریاش»^(۲) نامیده می‌شد: نام اخیر الذکریا صفت است و یا - چنانکه بعضی می‌پندارند - نام هند و اروپائی خدای خورشید می‌باشد که نزد کاسیان نفوذ کرده. چنین رابطه‌ای میان نامهای «هوتها»^(۳) و «او بریاش» (بوریاش) که دو خدای رعد و باران می‌باشند و همچنین میان نامهای «کیدار»^(۴) و «مارا قاش»^(۵) (مارو قاش) - دو نام خدای جنگ - وجود دارد.^{۱۵۲} «کاموئل»^(۶) و الهه «میریزیر»^(۷) ۱۵۲



۱۸ - ظرف منقوشی از لرستان. پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول ق. م.

و «دور»^(۸) ۱۵۴ را باید خدایان حاصلخیزی شمرد. خدای حامی خاندان شاهی «ایمیریا»^(۹) نام داشت.^{۱۵۵}

خدایان کاسی با آن عیلامیان بالکل متفاوتند^{۱۵۶} و در اسامی کوتی نیز (که بخشی از آن مسلماً نامهای خدایانشان است) عناصری که آنها را با خدایان کاسی همانند سازد وجود ندارد. وجای شکفتی نیست. درزندگی قبیله‌ای تصورات مشترک دینی (اساطیر و یا افساندهای خدایان) و رسوم مذهبی، چنانکه دانسته است، خاص قبیله معینی بود.^{۱۵۷} و قبایل مجاور - باینکه اساطیر و افسانه‌های مربوط بخدایانشان

Morattoš (۵)

Gidar (۴)
Immiria (۹)

Hutha (۳)
Dur (۸)

Šurraš (۲)
Mirizir (۷)

Sax (۱)
Kamull (۶)

ممکن بود با اساطیر خدایان قبیله دیگر متشابه و حتی همانند باشد - ولی غالباً خدایانشان بالکل با قبیله مزبور فرق داشتند - و همانندی و یا تشابه افسانه خدایان بدان سبب بود که شرایط طبیعی و اجتماعی و فرهنگی زندگی قبایل مذکور متشابه بوده است .

۶- لشکر کشیهای آشوریان و عیلامیان در هزاره دوم قبل از میلاد

در آن زمان که پادشاهی کاسیان تأسیس شد و تروج و سقوط کرد ، شاهان آشور بارها به نقاط شمالی تر و اقصی نقاط سرزمین لولو^{۱۵۸} ، بیان و کوتیان دست اندازی کردند . درباره این لشکر کشیها مدارك بسیار ناچیزی وجود دارد . و مبنای داوری ما در این مورد فقط این است که بعضی از شاعران آشور خویشتن را « فاتح کوتیان » می نامیدند^{۱۵۸} . این مدارك فقط برای تشخیص این نکته کافی است که اصطلاح « کوتیان » در طی هزاره دوم قبل از میلاد هنوز از احاطه نژادی و اثرهای بود مطابق با واقع و به قبایل شمال شرقی و شرق آشور اطلاق می گشت . بهر تقدیر آشوریان در هزاره دوم فقط دستبردهائی بکوهستان کوتیان و لولو^{۱۵۸} بیان و غیره می زدند و در صدد تحکیم قدرت خویش در آن خطه نبودند .

در پایان هزاره دوم ق . م . لشکر کشیهای از طرف شاهان يك دولت بنده دار دیگر - یعنی عیلام - بمنظور کشور گشائی آغاز گشت و بالنتیجه منابع دیگری در تاریخ سرزمین آینده ماد بدست ما رسید که همانا کتیبه های عیلامی باشد . متأسفانه تا کنون متون عیلامی را - که فقط بآن زبان نوشته شده باشد - چنانکه باید نمی فهمیم ، ولی جریان وقایع بر روی هم روشن است .

چنانکه پیشتر گفته شد تأسیس دولت عیلام که یکی از قدیمترین جوامع بوده و از لحاظ فنی بر زراعت مشروب از آب رود مبتنی بود ، در نیمه اول و یا اواسط هزاره

سوم قبل از میلاد صورت گرفت. عیلامیان بارها به سومر و اکد نشان دادند که همسایگان خطرناک و ناراحتی هستند. مثلاً در انهدام دولت سلاله سوم «اور»، قریب دو هزار سال قبل از میلاد شرکت جستند و سپس در قرن نوزدهم قبل از میلاد «کوتورماپوک»^(۱) حکمران یکی از نواحی مرزی عیلام پسران خویش را (نخست «واراد-سین»^(۲) و آنگاه «ریم-سین»^(۳)) بر تخت سلطنت مقتدرترین پادشاهی دورود - یعنی «لارسا» که بعدها بدست «هامورابی» فتح شد - بنشانند. تقریباً همزمان با تحکیم سلطنت کاسیان در بابل جریان متشابهی نیز در عیلام پدید آمد. در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد عیلام امپراطوری مقتدری بود. در قرن چهاردهم قبل از میلاد سلاطین عیلام تشبثاتی بمنظور تصرف بابل بعمل آوردند در حالی که کاسیان میکوشیدند عیلام را فتح کنند. ولی فتوحات عمده عیلامیان در قرن دوازدهم قبل از میلاد صورت گرفت - یعنی در دوران سلطنت «شوتروک - ناخونتۀ اول»^(۴) و «شیلخاک - اینشوشیناک»^(۵).

«شوتروک - ناخونتۀ اول» شکستی قطعی به بابل که در دست کاسیان بود وارد آورد (تقریباً ۱۱۷۵ قبل از میلاد) و متعاقب آن تغییر سلاله سلطنتی در آنجا وقوع یافت. ولی درباره عملیات جنگی وی از کتیبه های خود اوچندان اطلاعی بدست نمی آید و از آثار گوناگون مکتوب و یا اشیاء دیگری که حاکی از تمدن و فرهنگ بابل بوده و وی غارت کرده و به شوش آورده بود مطالب بیشتری دستگیر می شود.^{۱۵۹} می دانیم که وی شهر «آشنوناک» (ایشنونو کو) واقع در مصب دباله را - که در آن عهد سلطان علیحده ای داشت - مغلوب ساخت.^{۱۶۰} گذشته از این با لشکریان خویش در ناحیه کوهستانی «پادان» که بیشتر در دست کاسیان بود مدنی اقامت گزید.^{۱۶۱}

Šutruk-naxxunte (۴)

Rim-sin (۲)

Varad-sin (۲)

Kuturmopuk (۱)

Šilxak-Inšušinak (۵)

ظاهر آیشرفت آشوردانای^(۱) اول پادشاه آشور را در آن ناحیه فلج کرد. کتیبه‌های «شوتروک - ناخوتنه اول»^(۲) از کوه‌های «خاشمار»^(۳) که خارج از حدود اراضی کاسیان بود^(۴) و «کرینتاش»^(۵) که محتملاً شهر کنونی کردند می‌باشد، یاد می‌کنند.^(۶)

«شیلخاک - اینشوشیناک» (تقریباً از ۱۱۶۵ تا ۱۱۵۱ قبل از میلاد) پسر دوم «شوتروک ناخوتنه اول» چندین بار بسوی زاگروس و آشور اشکر کشید و این خود تصرف دره‌های دیاله و «آدیم»^(۷) را می‌رساند.^(۸) ولی عیلامیان نتوانستند سلطه خویش را مدتی طولانی در آن نقاط استوار سازند. «نابو خودونوسور اول» (بخت النصر) پادشاه جدید بابل در کرانه‌های رود کرخه، شاه بعدی عیلام را شکست داد و ظاهراً باری دیگر دره دیاله را تا «خاشمار» بتصرف در آورد. زیرا اسندی بدست ما رسیده که «نابو خودونوسور اول» اراضی سردار خویش «ریتی - ماردوک»، از خاندان کاستی^(۹) «کارزیابکو»^(۱۰) را - واقع در نامار - از کلیه عوارض و مالیاتها معاف می‌کند^(۱۱) و اندکی بعد می‌بینیم که شخصی بنام «اعامو کین زری»^(۱۲) - از اهل «خاشمار» - بر تخت سلطنت بابل جلوس کرده است.^(۱۳)

«نابو خودونوسور اول» از پیروزی خویش بر لولوبیان و کاسیان نیز سخن می‌گوید.

قرن یازدهم قبل از میلاد دوران اعتلای آشور بوده است: در آن زمان پادشاه «نیگلانیا لاسار اول» بابل را تصرف کرد و کشور مزبور پس از آن مدتی مدید از زمره دول بزرگ خارج شد. ولی در عیلام نیز در طی مدتی دراز شاهان فاتح پدید نیامدند. چون در پایان قرن یازدهم قبل از میلاد، آشور در نتیجه مبارزه با صحرائشینان

Adem (۱)

Karintaš (۲)

Xašmar (۳)

Aššurdana (۴)

Eamukinzeri (۵)

Karziyabku (۶)

مهاجم آرامی که از صحاری سوریه آمده بودند (و بیشتر بر اثر وضع سخت اجتماعی داخلی) بسیار ضعیف شد، در طی چندین قرن، لشکر کشیهای کشور گشایسانده و حملات و دستبردهائی که تا آن زمان از جهات مختلف متوجه سرزمین ماد آینده بود. موقوف گشت. در این میان جریان داخلی تکامل جامعه در آن سامان در مسیر خویش سیر می کرد و در آغاز هزاره اول قبل از میلاد جامعه مزبور وارد مرحله جدیدی شد و دوران پیدایش طبقات و ایجاد جامعه برده داری آغاز گردید (و چنانکه دیدیم جریان مزبور بیشتر در ناحیه های ۵ و ۶ و ۷ نقشه ما پدید آمده بود).

از آنجائی که در آن زمان لشکر کشی دول برده دار بکوچستان را گروس موقوف شده بود، متأسفانه مراحل بدوی آن دوره را هیچیک از منابع مکتوب روشن نکرده است، زیرا تنها مأخذ ما همانا شرح لشکر کشیهاست و بس، و ناگزیریم فصل آتی تاریخ ماد را تقریباً از سد قرن بعد یعنی قرن نوزدهم قبل از میلاد آغاز کنیم. بدین سبب جای آن دارد که استنتاجی کلی بعمل آید و معلوم گردد که سرزمینی که بعدها ماد خوانده شد در پایان هزاره دوم پیش از میلاد از لحاظ ترکیب نژادی ساکنان و رشد نیروهای تولیدی و سطح روابط تولیدی در چه وضعی بوده است.

۷- ترکیب نژادی مردم ماد در حدود هزار سال قبل از میلاد

ترکیب نژادی یا اصل و تبار مردم ماد - و لااقل بخشی غربی آن سرزمین در آن زمان - بقدر کفایت برای ما روشن است. با اینکه ممکن است بعضی از اصطلاحات و نامهای نژادی دستخوش دگرگونی شده باشد ولی دلیلی برای نقل و انتقالات مهم توده های يك نژاد و تبار از نقطه ای به نقطه دیگر در دست نیست و بدین سبب می توان گفت که ترکیب نژادی مردم آن سرزمین بر روی هم از هزاره سوم تا آغاز هزاره اول بلا تغییر بوده است. مردم سراسر این ناحیه از دریاچه ارومیه گرفته (با احتمال

گروه‌های نژادی كوچك و مستقل یا جزیره‌های نژادی که در جهت دریاچه و آن وجود داشت^{۱۶۸}) نابخش‌علیای دیاله از نژاد «کونی و لو لو بُشی» بودند و لو لو بُشیان در نقاط غربی‌تر و کونیان در نواحی شرقی‌تر مسکن داشتند^{۱۶۹}. کمان میرود که سومین عنصر نژادی که بتقریب در همان ناحیه مسکن داشت مهرانیان^{۱۷۰} بوده‌اند. ناحیه جنوب غربی - یعنی بخش‌های علیای دیاله و کرخه - را عناصر نژادی «کاسی» اشغال کرده بودند.^{۱۷۱} محتملاً ساکنان حاشیه کرانه دریا - که بعدها مؤلفان عهد عتیق آنها را کاسپیان خواندند - بگروه کاسی و عیلامی منتسب بودند.

سرانجام ممکن است که در بعضی نواحی مجاور دریاچه ارومیه (بخصوص در مغرب و شمال آن) و همچنین در برخی دره‌های غربی زاگرس عناصر نژادی هوریانی زندگی می‌کردند.^{۱۷۲} مدارك كم و بیش موثقی که در باره زبان این اقوام در دست داریم منحصرأ مربوط به عیلامیان و هوریان است.

در آغاز هزاره اول، چنانکه ذیلاً خاطر نشان خواهد شد، در مشرق مادیک عنصر جدید لسانی و نژادی دیگر نیز دیده می‌شود و آن عنصر ایرانی است که ریشه آن ظاهراً در آسیای میانه بوده است.

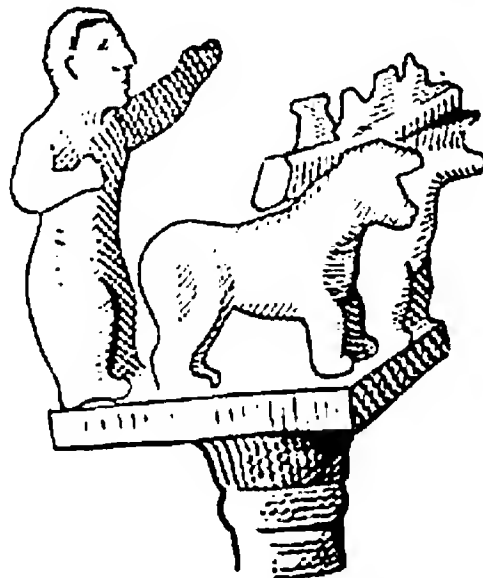
مدارك مربوط بمیزان رشد نیروهای تولیدی قبایل مزبور اندك است. معیناً با اطمینان می‌توان گفت که دام‌داری در میان ایشان بسیار ترقی کرده (بخصوص پرورش اسب) بود و - در دامنه کوهها - زراعت رونق داشته است^{۱۷۳} و از فلزکاری با مفرغ بخوبی اطلاع داشتند ولی آهن فقط در آغاز هزاره اول اندك اندك در آن ناحیه نفوذ کرد (چنانکه در اکثر دیگر نواحی آسیای مقدم چنین بود) آلانی که با سنگ چخماق (سیلکس) درست شده هنوز متروك نگشته بود (پیکان سنگ چخماقی تپه حصار).

درباره سازمان اجتماعی قبایل مزبور می‌توان فرضهائی کم و بیش محتمل بعمل آورد و اینان مسلماً از لحاظ رشد اقتصادی یکسان نبودند. لو لو بُشیان که از دیر باز



محل سکونت تقریبی گروههای نژادی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد
 با تواحی پیشرفته‌تر - که روابط طبقاتی در آن پدید آمده بود - تماس داشتند بیش از
 دیگران ترقی کرده بودند. منابع آشوری در قرن نهم قبل از میلاد از وجود پیشه‌های
 (فلز کاری) بسیار متکامل که مستلزم وجود پیشینه و سنت فنی بالنسبه قدیم بود، سخن

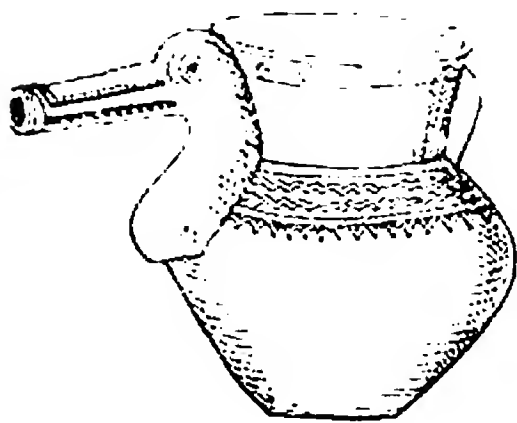
میگویند . منابع مذکور از زراعت لو^{۱۷۴} بیان نیز یادمی کنند . فرهنگ و تمدن و زبان بابل و آشور ، میان لو^{۱۷۴} بیان غربی نفوذ فراوان داشت . بسیاری از افراد ایشان از زمان قدیم با سامی خاص! گدی مسمی بودند .



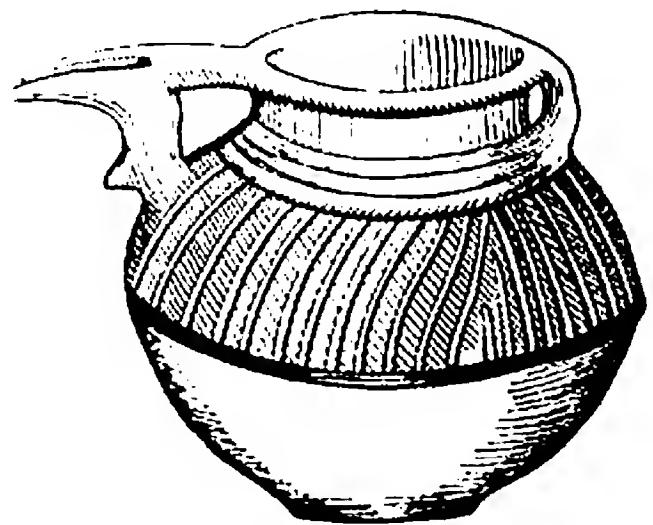
۱۹- شخم بوسیله گاوان تر- مرصای ناتمام - تپه حصار - فریب دوهزار سال ق . م .

قبایل مرفقی ترکیبی نیز بسبب رابطه نزدیکی که با بابل داشتند سطح رشد و تکاملشان بالنسبه بالاتر بود . و احتمالاً طبقات در میان آنان رفته رفته پدید آمد . ضمناً این نکته را هم ناگفته نگذاریم که اگر آنچه اصطلاحاً « مفرغ لرستانی » نامیده می شود واقعاً به کاسیان تعلق داشته باشد ، نباید در باره نفوذ فرهنگ و تمدن بابلیان در ایشان غلو کنیم ، زیرا اصالت آثار هنری « لرستانی » واقعاً تعجب آور است . اما راجع به کوتیان ... نشانه دیگری از موجودیت مستقل ایشان در آثار باقیه از هزاره اول قبل از میلاد دیده نشده است . ولی باید متذکر شد که منابع آشوری آن زمان علی الرسم از واحدهای جزء و خرد سیاسی و جغرافیائی یاد می کنند ولی عادةً ذکر از اینکه مردم فلان و یا بهمان محل بکدام قبیله بزرگ منسوب بوده اند بمیان نمی آورند - مگر در مواردی که از صحرا نشینان صحبت بدارند و یا ساختمان فلان قبیله سخت چشمگیر و واجد اهمیت سیاسی بسیار باشد . با اینحال جالب است

که منابع آشوری - مثلاً - فقط از «مادای» (madāi) یا اتحادیهٔ ماد صحبت می‌دارند و از قبایل ماد جدا جدا سخنی نمی‌گویند، و اسامی قبایل مزبور را مافقط در آثار هرودوت می‌یابیم. اما از اتحادیهٔ قبایل ماد در نیمهٔ دوم قرن نهم قبل از میلاد در منابع یاد شده است و در آن هنگام محل آنرا - چنانچه بعد مذکور خواهد شد - در مشرق ماد آینده و ناحدی در بخش مرکزی آن قلمداد کرده‌اند. در سرزمینهای غربی تر از چند ناحیهٔ کوچک و یا حتی فقط نقطهٔ مسکونی ماد می‌کشند و نواحی و نقاط اخیر الذکر ظاهراً در منطقهای بوده است که برای مردم آن تقسیمات ارضی واجد اهمیت کلی بوده نه تقسیمات قبیله‌ای؛ و این خود پیدایش و فواید جامعهٔ طبقاتی را می‌رساند.



۲۱- ظرفی زیبا از (ماننا)
آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد



۲۰- ظرفی زیبا از رواندا (مرز غربی ماد)
در حدود هزار سال ق.م.

چنانچه بیاد داریم در نواحی شمال غربی - یعنی سرزمین کوتیان و هوریان - نخستین علائم تقسیم جامعه به طبقات بیشتر ظاهر شد (چنانکه از اشیاء کورستان گوی تپه برمی‌آید. در دورانی که اکنون منظور ما است برده‌داری بسیار پیشرفت کرده بود: مثلاً در کور (نوع صندوق سنگی) قشر «B» گوی تپه - که محتملاً

مربوط با آغاز هزاره اول قبل از میلاد است - دوازده اسکلت پیدا شده که بظن نزدیک بیقین
اکثراً از آن بردگان است.^{۱۷۵}

پراکنده گی و فراوانی بعضی از انواع مصنوعات (مثلاً ظروف «قوری شکل» و
کردن بندهای عقیق و غیره که در آن زمان در اراضی وسیعی پدید آمده بود) از بسط
و توسعه دایم التزاید روابط بین قبایل حکایت می کند. معیناً علائم انجام تقسیم کار
میان پیشه‌وران و کشاورزان در درون هر قبیله - که شرط لازم پیدایش اقتصاد کالائی
و اختلاف وضع مالی اهالی می باشد - در آن زمان هنوز وجود نداشت. اختلاف مردم
از لحاظ میزان مال و منال از راههای مرسوم زمان یعنی استفاده از عدم تعادل تولیدات
زراعتی و دامداری پدید می آمد.

ظاهراً ازدو مین تقسیم اجتماعی کار (تجزیه پیشه‌ها از زراعت) که علی‌الرسم
مقدمه پیدایش جامعه طبقاتی است - در اکثر نواحی مورد نظر ما فقط گردای دیده
می شد. اگر مصنوعات فلزی لرستان (که نظایر آن فعالاً در دیگر بخشهای مادمکشوف
نگردیده) مبین آن باشد که این پیشه حرفه ویژه عدای شده بوده است، از دیگر سو -
مثلاً چرخ کوزه گری که لازمه وجود پیشه مستقل کوزه گری است - در همه جا
متداول نبوده است.

اگر بگوئیم که در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد در ماد غربی
جامعه در آستانه روابط طبقاتی قرار داشته، چندان اشتباه نکرده ایم. روابط مزبور
در متکامل ترین نواحی آن سرزمین برقرار شده و یا در شرف استقرار بود. در نواحی
کوهستانی و دیگر نقاط عقب مانده فقط اثری از روابط یاد شده پدید آمده بود و یا
بطور کلی هنوز سازمان جماعت بدوی در آنجا حکمفرما بود. اما راجع به ماد شرقی...
تا پایان قرن نهم قبل از میلاد تقریباً هیچ مدرک و اطلاعی راجع بآن در دست نداریم
(جز حفريات تيه حصار که در خارج از حدود ماد - بمعنی محدود کلمه - صورت گرفته)

ولی از روی قیاس با زمان بعد می توان حدس زد که ناحیه مزبور نسبت به بخش غربی بسیار عقب مانده بوده و بالنتیجه روابط اجتماعی و دوران جماعت بدوی کاملاً در آن حکمفرمائی می کرد.

معهدنا در بعضی نقاط ناحیه اخیر الذکر نیز زراعت توسعه می یافت و آنهم نه بیاری کلوخ کوب سنگی بدوی، بلکه حتی در هزاره سوم قبل از میلاد هم از آلتی شبه گاو آهن که بوسیله دام کشیده می شد استفاده می گشت. اکتشافات باستان شناسی از تکمیل اسلحه دفاعی و تهاجمی (خنجرهای مسین، و سر نیزه و خود) و توسعه مبادله میان قبایل (کشف عنبر و عقیق سرخ و پیروزه و سنگ لاجورد و حجر الحید و یامار سنگ و سنگ یمانی) حکایت می کنند. در گورستانها، کورهای عظیم پیشوایان میان کورهای کوچک افراد عادی بیچشم می خورد و این خود دلیل آغاز پیدایش اختلاف در میزان مال و منال است.

فصل دوم

دوره قوام سازمان بند «داری در سرزمین» ماد

۱- ماننا و اتحادیه قبایل ماد

از آغاز قرن نهم پیش از میلاد - پس از يك وقفه سیصدساله باردیگر در باره - سرزمین ماد اطلاعاتی بدست می آید . برغم عقیده شایع دابر بر این که منابع مربوط بتاریخ ماد فوق العاده ناچیز است ، منابع آشوری - از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد - ندرتها برای احیای تاریخ آن سامان کافی است بلکه جزئیات مهمی را نیز روشن می سازد .^۱ از میان دولتهائی که نخست در سرزمین آینده ماد در آن عهد تشکیل شدند و ما تحت مطالعه قرار می دهیم ، در آغاز ، نقش رهبری را دولتهای کوچک ناحیه « زاموآ »^(۱) که مسکن لوئو بیان و کوتیان بود بازی می کردند . بعدها - چنانکه خواهیم دید - دولت «ماننا» در آن میان مقام اول را احراز کرد . مرکز دولت مزبور در جلگه جنوبی دریاچه ارومیه در آذربایجان کنونی ایران بوده است . دولت «ماننا» از قرن هشتم قبل از میلاد بارها با آشور و اورارتو بمبارزه برخاست و در واقع مغلوب هیچیک از دو دولت مزبور نگشت . مع هذا دولت مزبور بمراتب کمتر از دیگر دول بزرگ آن زمان - یعنی اورارتو و عیلام و فریجیه - شهرت داشت . این گمنامی بیشتر بدان سبب است که هنوز کتیبه ها و یا سنگ نبشته هائی از شاهان ماننا مکشوف نگشته و

در دست نیست و در هیچیک از شهرهای «ماننا» حفریاتی بعمل نیامده است. و ناگزیریم تمام اطلاعات مربوط باین دولت را از سالنامه‌های آشوری و اورارتویی کسب کنیم و



۲۲- افراد مادی یا ماننایی . از نقش برجسته آشوری در سنارو کین (پایان قرن هشتم ق . م)

منابع مزبور اوضاع دولت ماننا را در دوران فتوحات آشور و یا اورارتو (که غالباً سخت اغراق آمیز است) یعنی عصر ناکامیها و شکستهای ماننا شرح می‌دهند .^۲

معهدا حتی منابع موجود نیز تا اندازه‌ای احیای تاریخ ماننا را - که سازمان دولتی جالب توجهی داشته و در تاریخ شرق در هزاره اول قبل از میلاد نقش بالنسبه مهمی نیز بازی کرده - اجازه می‌دهند . کشور «ماننا» بعدها از لحاظ فرهنگ و تمدن و اقتصاد هسته امپراطوری ماد را در قرن ششم قبل از میلاد تشکیل داد .

ولی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد «ماننا» ، که در آن زمان یکی از کوچکترین تشکیلات دولتی لوئوبی و کوتی بود ، جدا از اتحادیه قبایلی - که هم در قرن نهم

قبل از میلاد در نواحی جنوبی تر و جنوب غربی پدید آمده بود و «اتحادیه قبایل ماد» نامیده می شد - وجود داشت .

در اینکه کدام يك از قبایل جزو اتحادیه مزبور بوده اند ، از منابع آشوری اطلاعی بدست نمی توان آورد زیرا آشوریان غالباً از تقسیمات قبیله ای نواحی که عرصه لشکر کشیهای ایشان بوده است خود نیز اطلاعی نداشته اند . این منابع فقط از « مادها » چون واحدی کامل^۲ یاد می کنند و حال آنکه خاك آنها به نواحی كوچك و مستقلی که در همان منابع مشروحاً نام برده شده است تقسیم می شده . نحوه یادآوری از مادها و اینکه همواره صفت « نیرومند » را در مورد ایشان بکار می بردند نشان می دهد که اتحادیه قبایل ماد مجموعاً عاملی را تشکیل میداد که آشوریان ناگزیر از آن حساب می بردند . بنابراین ناگزیریم که وجود اتحادیه قبایل ماد را امری مسلم بشماریم . « نیروی » ایشان هم در وجود همین اتحادیه قبایل بود زیرا از لحاظ اقتصادی چندان مقتدر نبودند .

همه قبایل ماد جزو اتحادیه مزبور نبودند و بهمین سبب آشوریان برخی از ایشان را بنام « ماد » (مادای) نمی خواندند . پهنه خاکی که مشمول این اصطلاح می گردیده نوسانات مهم می کرده است و ظاهراً این خود مطابق با تغییراتی بود که در ترکیب واقعی اتحادیه قبایل صورت می گرفت . ضمناً باید گفته شود که از لحاظ دآوری درباره نژادفلان یا بهمان قبیله اشتغال یا عدم اشتغال آن در مفهوم کلمه « مادای » واجد اهمیت نمی باشد و موضوع را مشخص نمی سازد .

برای تعیین اسامی قبایل عضو اتحادیه ماد باید به کلام هرودوت متوسل شویم . او میگوید (۱/۱۰۱) که مادها به شش قبیله تقسیم می شدند : بوسیان ، پارتاکنیان ، استروخاتیان ، اریزانتیان ، بودیان و مغها (Bousai, Paretakénoi, Stroukhates, Arizentoi, Boudioi, Magoi) از میان اینان فقط نام يك قبیله یعنی پارتاکنیان که در



۲۵ - پادشاه مادا علیس به
لباس آشوری . تصویر بر طرف
مفرغ قرن هشتم ق.م. (۹)



۲۶ - خنباگرماتشتی در لباس
بابلی . تصویر بر طرف مفرغ.
قرن هشتم ق.م. (۱۰)



۲۳ - تیراندازماناکی . تصویری
بر طرف مفرغ .
قرن هشتم ق.م. (۹)

ناحیه اصفهان کنونی و جهت شرقی آن ژند کی میکرد نامی است که ریشه آن وضوحاً ایرانی می باشد و در آسیای میانه هم شنیده شده است. ^۱ ظاهراً یار تا کنیان از دیگر مادها جدا میزیستند و گاهی جزو ایشان محسوب نمی گردیدند. ^۲ اما راجع بدیگر قبایل ماد، فقط نام آریزانتیان اشتقاق روشن از ریشه ایرانی دارد. و ظاهراً باید کلمه ایرانی «اری - زنتو» (arya-zantu) یا «قبیله آریائیها» باشد. ^۳

بدین مناسبت لازم است درباره اصطلاح «آریا» (arya) که دانشمندان غربی

بیش از هر واژه دیگری از آن سوء استفاده کرده اند، مفصلتر سخن گفته شود.

در زمانی که زبان سانسکریت نیای جمله زبانه های هند و اروپائی و هندوستان

میهن اصلی اقوام هند و اروپائی شمرده می شد ^۴ نامی که هندیان عهد باستان بن خود

نهاده بودند یعنی «اریا» (arya) را دانشمندان بتمام اقوامی که بزبانهای هند و اروپائی



۲۶- سواران اریزانت با پارتاکن مادی. نقشی بر مهر استوانه‌ای از تپه سبک (پارتاکنا) آغاز هزاره اول ق.م.

سخن می‌گفتند، بسط دادند. بعدها ثابت شد که^{۱۱} هندوستان میهن اصلی هند و اروپائیان نیست و برعکس اقوام مزبور در دوران بالنسبه متأخری با آنجا آمدند و زبان سانسکریت را هم بهیچوجه نمیتوان نیای زبانهای هند و اروپائی محسوب داشت. بدین سبب بکار بستن اصطلاح «زبانهای آریائی» و بطریق اولی «اقوام آریائی» در مورد همه سخنگویان بزبانهای هند و اروپائی عملی غیر علمی بود و متروک گشت. بعدها این اصطلاح را فاشیزم آلمان اخذ کرد و بدان معنی و اهمیت نژادی داد و حال آنکه هیچگاه علما چنین معنئی برای آن قائل نبودند.

تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح «آریائی» (که آنهم چون کلمه مزبور بر اثر سوء استفاده غیر علمی از آن بی اعتبار گشته غیر مطلوب است) درباره اقوامی است که در ازمنه باستانی خود خویشتن را اریا arya مینامیدند. هندیان^{۱۲} و ایرانیان (پارسیان)^{۱۳} و مادها^{۱۴} و اسکیتها^{۱۵} و آلانها^{۱۶} و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه^{۱۷} خود را اریا «arya» میخواندند ولی دیده نشده است که حتی اقوامی که یکی از دیگر گروهها و یا خانواده‌های زبانی منتسب باشند خویشتن را باین نام بخوانند. حدسی که «ای. علیوف» نیز هوادار آنست^{۱۸} بسیار محتمل می‌باشد، باین معنی که همین اصطلاح در کلمه «آری بی» (Aribi) «عربهای مشرق» که یکبار در متن آشوری

درمورد بخشی از مردم ماد بکار رفته مستتر باشد و «آری بی» را بتوان چنین توجیه کرد که مرکب است از آری باضافه پسوند عیلامی جمع په (pe). (یعنی آری ها) ولی اگر این حدس درست باشد، فقط حاکی از آن است که آشوریان از طریق زبان عیلامی با این اصطلاح آشنا شدند و مسلماً مستلزم آن نیست که «آریائیها» عیلامی زبان بوده اند.^{۱۹} باری نتیجه این میشود که اریا arya - و «آریائیها» نام تمام قبایل واقوامی است که به دو دسته فرعی گروه زبانهای هند و ایرانی منتسب بوده اند - یعنی هندی و ایرانی - و قبایل واقوام مزبور خود خویشتن را چنین می خواندند. و این دلیل غیر قابل بحث و قطعی است که آریزانتیان (قبیله آریائیها) از لحاظ زبان بدین گروه (و در این مورد به گروه فرعی زبانهای ایرانی) تعلق داشتند.

ولی نکته دیگری از این مقدمه استنتاج می شود که چون آریزانتیان در میان دیگر قبایل بنام «قبیله آریائیها» مشخص گشته اند (و این بقدر کفایت خصوصیات ایشان را نشان میداد) پس دیگر قبایل ماد نمی توانستند منشأ «آریائی» داشته باشند، یعنی ایرانی نبودند! بدیگر سخن - چنانکه انتظار میرفت، توده اصلی مادها از کونیان و عیلامی زبانان، و بر روی هم قبایل «کاسپیان» که زبان نورسیدگان هند و اروپائی را کسب کرده بودند تشکیل میشد، نه اینکه ساکنان آن خطه بالکل تعویض شده باشند. این نکته که تا کنون برای نام قبایل «بوسیان» و «مغها» (مغان) و «بودیان» ریشه هند و اروپائی قانع کننده ای پیدا نشده است و بیش از نیمی از اسامی خاص مادها که از قرنهای نهم و هشتم قبل از میلاد بما رسیده بصعوبت در زبانهای ایرانی ریشه ای برای آنها توان یافت ... کاملاً مؤید نظر فوق است.^{۲۰} ولی عنصر زبان ایرانی در بسیاری از دیگر قبایل ماد نیز تفوق حاصل کرد. مغها (مغان) که صف کاهنان در سراسر ایران از آنان تشکیل شد، تعلیمات دینی خویش را بزبان ایرانی تبلیغ می کردند.^{۲۱} از قرن هفتم قبل از میلاد بیعد بتقریب، تمام نامهای مادی که بما رسیده

ریشه واضح ایرانی دارند^{۲۲} و گذشته از نام قبیله آریزانتیان - که درباره آن سخن رفت - ظاهر آ نامهای قبایل پارتا کنیان و استروخانیان نیز از ریشه ایرانی میباشد. این دلایل برای اثبات این نکته که زبان مادی (گروه ایرانی) لسان مشترک و همگانی اتحادیه قبایل ماد بوده است کافی بنظر میرسد.^{۲۳}

کلمه «مادها» (بزبان آشوری - مادای *madai*، آمادای *amadai*، مانای *mai*؛ بزبان عیلامی نو = ماناپه *mata-pe*؛ بزبان عبری قدیم = مادای *madaj*؛ بزبان پارسی باستانی = ماد *māda*؛ بزبان یونانی قدیم - مدی *mēdoi < mādōi*؛ بزبان ارمنی قدیم = مارک *mar-k > mār*؛ پارتی مات *māθ*) یکی از نامهای نژادی و جغرافیائی است که ریشه واضح از زبانهای ایرانی برای آن نمیتوان یافت. معهذار میان مردم آن سرزمین که در قرن نهم قبل از میلاد بزبان ایرانی سخن می گفتند متداول بود و این خود از شکل دیگر کلمه یعنی «آمادای» که در ردیف «مادای» در منابع آشوری محفوظ مانده مشهود است. این صورت واژه سازی بایشروند «آ» (a) و بدون آن ویژه زبانهای ایرانی است و در مورد اسامی قبایل نیز بنظر رسیده است (ماردوی و آماردوی *mardoi/amardoi* یونانی و مارتا *marθa* اوستائی میانه - بمعنی «راهن» و «قاتل»؛ و شاید پاسیانوی و آپاسیاکوی^{۲۴} و غیره)^{۲۵}.

از مجموع مطالب بالا چنین برمی آید که شاید اتحادیه قبایل ماد بصورت اتحاد قبایلی غیر ایرانی وجود داشته و بخش ایرانی ساکنان سرزمین ماد فقط بعدها بشکل «قبیله آریائی» جداگانه ای تشکیل شد.^{۲۶} عقیده دیگری نیز اظهار شده است مبنی بر اینکه قدیمترین نام مادها در اصطلاح نژادی «ماکتاپ»^{۲۷} که بزبان عیلامی نواست و با کلمه دیگر آن زبان یا «ماناپ»^(۱) (بمعنی «مادها» و «ماد») قابل قیاس میباشد، مکتوم است.^{۲۸}

ممکن است اصطلاح «مادها» ریشه «عیلامی-کاسپی» داشته باشد.
 منابع آشوری در ردیف شکلهای «مادای» و «آمادای» *madāi/umadāi* که معرف
 اتحادیه قبایل ماد بوده کلمه «مانای» *matāi* را که ظاهراً ریشه عیلامی دارد آورده‌اند.
 این نیز شاید حاکی از آن باشد که اصطلاح «مادها» از دیرباز در سرزمین منظور
 متداول بوده است.

بهر تقدیر عنصر نژادی ایرانی که بتدریج نقش مهمتری را در اتحادیه قبایل
 ماد بازی کرد به عناصر بومی آن سرزمین منتسب نبود. اسامی امکنه ماد که در طی
 مدتی مدید در سراسر ماد رایج بوده و بر روی هم جنبه غیر ایرانی را حفظ کرد (در
 برخی موارد ظاهراً عیلامی بوده) خود حاکی از این حقیقت است. ولی این موضوع
 فی حد ذاته دال بر آن نیست که در آن سرزمین و در عهد مورد نظر مردمی که ایرانی
 زبان نبوده‌اند زندگی میکردند - زیرا هنگامی که زبان ساکنان خطه‌ای تغییر
 میکند اسامی امکنه بحال پیشین باقی میمانند و این امریست عادی. ولی از دیگر سو
 پدیده مزبور صراحتاً نشان میدهد که قبل از ساکنان ایرانی زبان، مردم دیگری در
 آن سامان میزیستند و ضمناً اینرا نیز میرساند که نفوذ زبان ایرانی بتدریج و بدون
 امحاء یا اخراج ساکنان محلی، و از طریق امتزاج متکلمان بهر دو زبان عملی گردید
 و عده مردم اصلی و بومی از تازه واردان بیشتر بود. زیرا در صورت عکس نامهای دیرین
 امکنه را بومیان نمیتوانستند به نوردیدگان منتقل کنند و اسامی جغرافیائی بومی
 بیدرنگ جای خود را به اسامی ایرانی میدادند.

در سرزمین ماد - از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد - چه از روی اصطلاحات
 جغرافیائی و چه اسامی خاص - پیشرفت عنصر لسانی ایرانی از مشرق بطرف غرب
 آشکارا مشهود میباشد. بادر نظر گرفتن رابطه زبان ماد با زبانهای آسیای میانه،
 شکی نمی‌توان داشت که منشأ نژاد «آریائیها» از آسیای میانه بوده است.

در دورانی که منابع آشوری از آن سخن میگویند، زبان ایرانی تقریباً از مرز ناحیه ۴ و ۳ تجاوز نکرد و در نواحی ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و شاید ۳ نقشه ما عنصر ایرانی بالکل مفقود بود. در عوض در نواحی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (که مدارك مربوط بآنها فقط از نیمه دوم قرن هشتم قبل از میلاد بیحد در دست است) زبان ایرانی به تنهایی بر دیگر عناصر تفوق داشته است. بدیگر سخن زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد غیر ایرانی بوده و ساکنان آن



۲۷- سوار آریزانت مادی - تصویر از مهر بلای - قرن هفتم و هشتم ق. م.

نقاط بزبانهای لو لویی و کوتی و مانند آن تکلم میکردند. و فقط مشرق ماد یعنی ناحیه طهران کنونی و اصفهان را کاملاً زبان ایرانی (که توسط قبایل آسیای میانه که به اسب داری و سوارکاری اشتغال داشتند بآن نواحی آورده شده) فراگرفته بود. اما اینکه قبایل مزبور واقعاً به پرورش اسب اشتغال داشتند از چند موضوع

مشهود است : نخست اینکه اصطلاحات مربوط به اسب داری و پرورش اسب که در میان اقوام مجاور متداول و در هزارهٔ دوم قبل از میلاد بزبان هند و ایرانی بود(شاید هندی) در این دوره ایرانی و مادی بود^{۲۹}. مثلاً اس «asa» - ی فارسی باستان (بمعنی «اسب») ظاهراً در زبان پارسی باستانی اندك اندك جای خود را به «آسپ» aspa - ی مادی - پارتی داد. در بابل کشت یونجه که در دورود (بین النهرین) تازگی داشت بنام مادی «اسپست» asp(a)asta - بمعنی «خوراك اسب» خوانده میشد و نخست در قرن هشتم قبل از میلاد از آن یاد شده است^{۳۰}. اسپانی که در جلگهٔ نسا در سرزمین ماد^{۳۱} پرورش می یافتند در دنیای قدیم شهرت خاصی داشتند و آشوریان از مردم ماد بجای خراج فقط اسب می گرفتند. شاید سبب اینکه آریزانتیان توانستند در اتحادیهٔ قبایل ماد چنان مقام مهمی را احراز کنند که زبانشان لسان مشترك قبایل مزبور گردد، این بود که ایشان سوارکار و یا بدبگر سخن دارای عرابه های اسپیی بودند.

مکان ومقر هر يك از قبیله های عضو اتحادیهٔ مزبور بدرستی معلوم نیست. فقط حدس زده میشود که آریزانتیان در اقصی نقطهٔ مشرق ماد زندگی می کردند و احتمالاً منغ ها (منغان) نیز در همان حدود میزیستند (تزدیک رغا - که در قرون وسطی ری خوانده میشد. تزدیک طهران کنونی). هرودوت در شرح قبایل پارس (۱/۱۲۵) پاسارگادیان را نخست نام میبرد زیرا که خاندان شاهی هخامنشیان از ایشان بود. اگر هرودوت بهمین دلیل بوسیان را نیز بیش از دیگر قبایل ماد نام برده باشد، ظاهراً باید مقر ایشان را ناحیهٔ همدان کنونی - که بعدها تختگاه ماد شد - شمرد. میدانیم که پارتاکنیان تزدیک اصفهان کنونی زندگی میکردند. اما بودیان شاید از حیث مکان غربی ترین قبیلهٔ ماد بوده اند^{۳۲}.

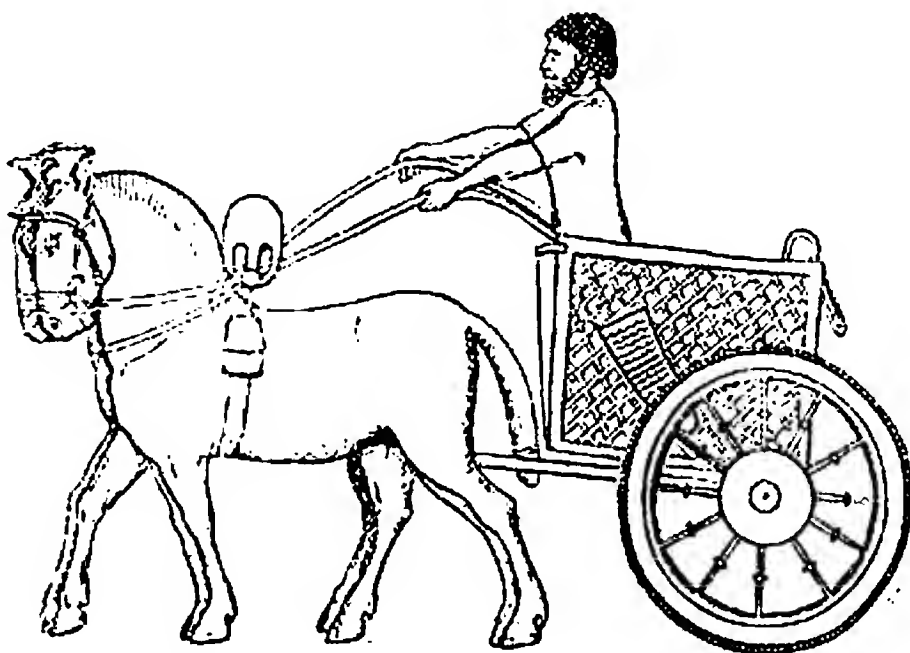
علت ایجاد اتحادیهٔ قبایل چه می توانست باشد؟ دانشمندی در علت پیدایش

اینگونه سازمانها چنین مینویسد: «در صورت بروز احتیاج آنی، اتحاد هائی میان قبایل خویشاوند منعقد میشد و همینکه آن احتیاج رفع می گشت آن اتحاد هم لغو می گردید. معیناً در برخی نقاط قبایلی که در آغاز قرابتی داشته ولی بعدها افتراق میان ایشان پدید آمده بود مجدداً اتحادیه طوایل المدتی تشکیل می دادند و بدین طریق نخستین گام را بسوی تشکیل ملت nation برمیداشتند. «وی در باره «ایروکز» ها^(۱) میگوید: «چون آن ناحیه را بتازگی مسخر ساختند بودند بالطبع قبایل مزبور علیه قبایلی که بدست ایشان طرد شده بودند متحد گشتند و این امر در میان ایشان مرسوم گردید، و این اتحادیه قبیله ای نیروی خویش را دریافت و بیدرنگ جنبه تهاجمی پیدا کرد و ... پهنه های مجاور را مسخر ساخت و بخشی از مردم آن را از سرزمینشان بیرون راند و بخشی دیگر را خراجگزار کرد. ولی اتحادیه قبایل ماد فقط در آغاز وجود خویش میتواند چنین صورتی داشته باشد (صرف نظر از اینکه این اتحادیه مرکب از قبایل محلی علیه سواران واسب پرورانی که از آسیای میانه سر میرسیدند بود و یا برعکس اتحاد عناصر اخیر الذکر بود علیه قبایل محلی).

سطح تکامل مادها در قرن نهم قبل از میلاد بمراتب بالاتر از «ایروکز» - ها بود، زیرا چنانکه بعد خواهیم دید، تقسیمات ارضی جامعه و جرثومه های تکوین دولت در میان آنها پیدا شده بود. بدین سبب خصوصیات اتحادیه قبایل ماد، ظاهراً، تاحدی بنا اتحادیه «ایروکز» ها فرق داشت. مؤلف یاد شده تصریح می کند که اتحادیه «ایروکز» ها اتحادیه قبایلی بود که بایکدیگر قرابت نسبی داشتند و زبان مشترکی دارا بودند. تمام اتحادیه های قبایل هندیان شمال آمریکا چنین بودند،

(۱) اروپائیان شش گروه سرخ بوستان مستقر در جنوب غربی دریاچه های اریه و اونتاریو را چنین می نامند. (مترجم)

جز کریکیان که يك قبیله بیگانه (غیر خویشاوند) نیز در اتحادیهٔ ایشان عضویت داشت.^{۲۳} اتحادیه آنس تکان^(۱) بومیان امریکا از لحاظ سطح تکامل به اتحادیهٔ قبایل ماد نزدیکتر از دیگران بود. اتحادیهٔ مزبور نخست جنبهٔ دفاعی داشت و بعد صورت تهاجمی پیدا کرد^{۲۴} و قبایلی که قرابت زبانی با قبایل اصلی نداشتند نیز عضویت آنرا دارا بودند ولی نه بسمت اعضای اصلی، زیرا که اختلاف زبان ایشانرا از شرکت در



۲۸- عرابهٔ مادی که اسبان سائی بآن بسته اند. از روی نقش برجستهٔ قرن پنجم قبل از میلاد (پروپولیس. استخر)

شوراهای عمومی و برگزاری مراسم و غیره باز می داشت.^{۲۵} تنها راه رفع این مانع همانا رواج یکی از زبانهای قبیله ای بعنوان لسان مشترك بین القبایل بود و چنین معلوم است که این امر در میان قبایل ماد صورت وقوع یافت: باینکه اسامی خاص حتی در قرن هشتم قبل از میلاد هم نشان میدهند که زبان مادی - ایرانی تنها زبان سرزمین ماد نبوده است، باینحال بوضوح مشاهده می گردد که بموازات توسعهٔ حدود سرزمین ماد در قرنهای هفتم و هشتم قبل از میلاد دایرهٔ انتشار زبان مادی - ایرانی نیز وسیعتر

گرفته‌است و یکی از علامات آن همانا توسعه دامنۀ نشر اسامی مادی-ایرانی میباشد. دانشمند مزبور خاطر نشان می‌سازد که اتحادیه‌های قبایل بر پایهٔ برابری قبیله‌های عضو تأسیس یافته بودند. اتحادیه‌های قبیله‌ای علی‌الرسم مقارن با ایجاد دولت متلاشی میشوند: چنانکه از نظایر و شواهد تاریخی برمی‌آید دولت ندرۀ پرمبنای اتحادیهٔ قبایل پدید می‌آید و غالباً به منزلهٔ نفی اتحادیهٔ مزبور است. کهن‌ترین دولتها معمولاً واحدهائی بمراتب کوچکتر از اتحادیه‌های قبیله‌ای بوده‌اند^{۲۹} معیناً در سرزمین ماد، اتحادیهٔ قبایل ظاهراً در مرحلهٔ بدوی قوام دولت نیز - چون یکی از بقایای مؤسسات پایان دورۀ جماعت بدوی - محفوظ مانده بود.

گرچه اکنون بدشواری میتوانیم عامل بدوی ایجاد اتحادیهٔ قبایل ماد را بیان کنیم و این مشکل را که اتحادیهٔ مزبور جنبۀ تدافعی داشته یا نهاجمی حل نمائیم، معیناً در اینکۀ بقای طولانی آن در دوران آغاز تأسیس دولت ماد حاکی از لزوم تعاون قبایل مزبور - صرف نظر از منشأ و تبار آنها - در مبارزه علیه تهاجم آشوریان (۸۳۴ تا ۷۸۸ قبل از میلاد) بوده شکمی نمیتواند وجود داشته باشد.



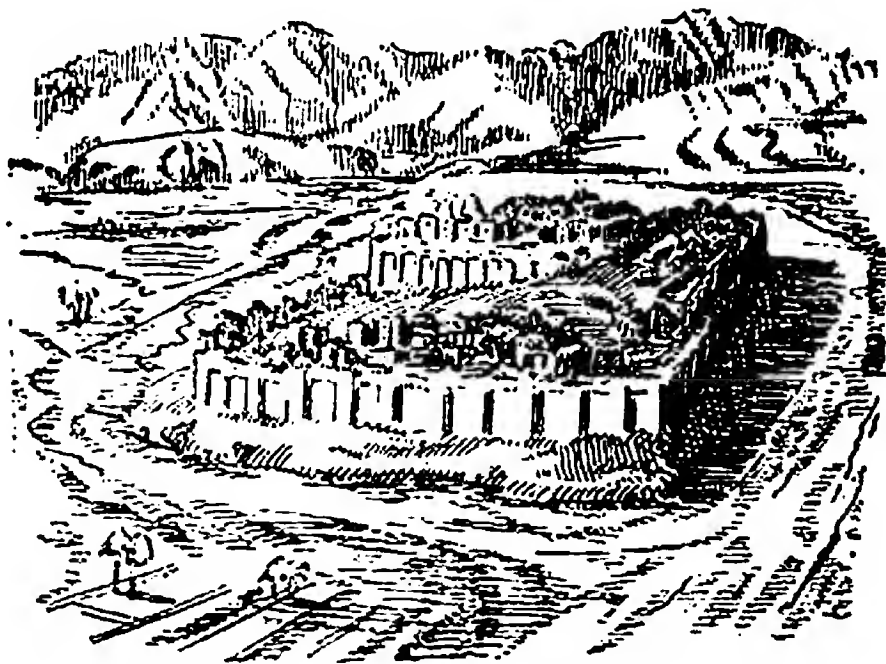
۲۹- ظرف‌نیا و متقوس ، تپه سبك (پادشاهنا ، جنوب شرقی ماد) آغاز هزاره اول ق. م

در سرزمینی که بعدها بخش غربی دولت ماد را تشکیل داد ، در ردیف «ماننا» و اتحادیهٔ قبایل ماد ، جماعت‌های مستقل و كوچك و پادشاهیهای بسیار خرد نیز وجود

داشته‌اند و این خود دردورانی که وحدت قبیله‌ای در شرف تلاشی بوده و يك واحد معظم دولتی هنوز ایجاد نشده است پدیده‌ای عادی می‌باشد. بدین‌قرارماد غربی از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد نخستین مدارج تکامل جامعه طبقاتی و دولت را می‌پیموده است.

۴- نخستین دوره تهاجم آشور

لشکر کشیهای آشور که در قرن نهم در نقاط مزبور تجدید گشت نخست - کما فی السابق - جنبه دستبرد داشت و هدف آن بیشتر غارت دامها و گرفتن اسیر و برده بود. هر بار که لشکریان آشور نزدیک میشدند (و با احتمال قوی مردم - همچنانکه در اورارتو نیز متداول بود - بوسیله آتشی که در قلل جبال می‌افروختند از نزدیکی ایشان با خبر می‌شدند) بیشتر ساکنان، دهکده‌های خویش را ترك گفته دامها را به قلل صعب الوصول کوهها سوق میدادند و دشمن علی‌الرسم جـارت نمی‌کرد ایشان را نه عقب‌کند. عاده مردم از ماندن در دهکده‌های مستحکم خویش امتناع می‌ورزیدند زیرا باینکه نقاط مزبور با حصار محصور و برای دفاع در مقابل حمله دهکده‌های مجاور



۳۰- در مادی در محل شهرک کنونی سېلک. از روی قراین موجود رسم گردیده

با امارت‌های کوچک کافی بود، آنقدر قدرت و استحکام نداشت که محاصرهٔ منظم لشکریان آشور را که با بهترین وسایل فنی زمان خویش مجهز بودند تحمل کند.^{۲۷} و در نتیجه در پناه بردن بکوه‌ها امید بیشتری برای حفظ افراد و دام‌ها وجود داشت. ولی چون نیروهای تولیدی ترقی و تکامل یافتند اموال و ثروت‌هایی بوجود آمد که بردن آن بکوه‌ها متعذر بود و بهر تقدیر اعمال جنبهٔ شیوه‌ای از تجاوزهای آنی نمیتوانست جلوگیری کند. بوثره که آشوریان بعدها به ت‌خبر اراضی کوهستانی دست زدند تا بطور دایم از آن بهره‌برداری کنند. نخستین هدف تهاجم آشوریان زاموآ (با کشور لوئو میان در آن عصر عادةً لوئو بیان را چنین می‌خواندند) بود. در آن زمان از دریاچهٔ ارومیه تا بخش علیای رود دیاله را باین نام (زاموآ) می‌نامیدند (نواحی ۳ و ۵ و نقشهٔ ما). در پایان قرن دهم پیش از میلاد «آدادنراری»^(۱) پادشاه آشور (۹۱۱ تا ۸۹۰ ق.م.) ناحیهٔ «از آن سوی زاب سفلی» - مرز کشور لوئو میان - از «هابهی»^(۲) و «زاموآ» تا کرنده‌های کشور نامار»^(۳) را در نورددید و قبل از آن نیز بسوی سرچشمهٔ زاب بزرگ (زاب علیا) رفته به «کشور مهری»^(۴) که در نزدیکی کرانه‌های غربی دریاچهٔ ارومیه واقع بود رسید. در عهد شاهان بعدی آشور - «نو کوئنی نینورت دوم» (که در ۸۸۵ ق.م. لشکر کشید)^(۵) و «آشور ناسیر اپال دوم» (که در ۸۸۳ و ۸۸۱ و ۸۸۰ ق.م. لشکر کشید) - تجاوز و لشکر کشی باراضی مزبور دوام یافت.^(۶)

لشکر کشیهای «آشور ناسیر اپال دوم» از دیگر تجاوزات جدیتر بود. در لشکر کشی سال ۸۸۳ ق.م. باراضی زاموآ چندان تجاوزی نشد. و پادشاه آشور از طریق «کیروری»^(۷) به ناحیهٔ زاب علیا رفته آنگاه بشتاب بسوی شمال غربی توجه کرد. معینا نواحی کوهستانی مجاور این مسیر یعنی «کیروری» و «سیمسی»^(۸) و

(۱) این اسم بصورت Mexri در متن اصلی آمده است

Simeci (۶)

Habhi (۲)

Kirruri (۵)

Adadnerari (۱)

Aššurnasirpal (۴)

«سیمره»^(۱) و «اولمانیا»^(۲) و «آداعوش»^(۳) و «خارگاکا»^(۴) و «خارماسا»^(۵) نه فقط اسبان و قاطران و دامهای شاخدار و شراب و ظروف مفرغ به شاه آشور هدیه دادند بلکه عوارض و خراجهایی نیز بنفع آشور برایشان وضع شد. ساکنان سرزمین کیلزان (ظاهراً در کرانه غربی دریاچه ارومیه)^(۶) نیز بمنظور جلب عطوفت ایشان هدایائی از قبیل اسبان و سیم و زر و قلع و مس و مصنوعات مفرغی ارسال داشتند.

لو او بیان معنی این لشکر کشی را نیک درک کرده دانستند که نخستین اقدام بمنظور اجرای نقشه تسخیر کشور و اسارت ایشان است و در سال ۸۸۱ ق.م. عزم جزم کردند که بشدت پایداری کنند و پیشوای قبیله (ناسیکو - Nasiku) بخش «داکار» که بنام اگدی «نور-آداد»^(۷) موسوم بود در رأس ایشان قرار گرفت. وی مردم سراسر «زاموآ» را گرداگرد خویش متحد ساخت و لشکریانش حصارى برپا داشتند که گردنه «بایینه» (در بند بازبان کنونی بر سر راه «آلتین کپرو» بد زاب سفلی و سلیمانیه) را مسدود کرد.^(۸) ولی ظاهراً «آشور ناسیراپال» به «نور-آداد» فرصت نداد کار را بپایان رساند و بانبروی عظیمی که از حیث شمار بر آن «نور-آداد» برتری داشت از گردنه گذشت و به مرکز زاموآ نفوذ کرد. «نور-آداد» بروش دیرین بکوهها پناه برد. «آشور ناسیراپال» تا کوه «نسیر» (بزبان لو لو بئی - کی نی یا) به پیش راند. بنا بر روایات آشوری و بابلی کشتی نوح بعد از طوفان بر این کوه متوقف گشت (این کوه را بویژه با کوتیان مربوط میدانستند).^(۹) «آشور ناسیراپال» سه پادشاهی کوچک زاموآ-ئی را بر سر راه خویش قلع و قمع کرد، بدین شرح: «داکارا»، پادشاهی «نور-آداد» و پادشاهی «موساسینا»^(۱۰) که مرکز آن دژ «بوناسی»^(۱۱) یا «بونائیس» بود و پادشاهی «کیرتیارا»^(۱۲) که مرکز آن دژ «لار بوسا» بود.^(۱۳) تعدادی دام هم (که بیشترشان، ظاهراً، در کوهها پنهان شده بود)

بدست آوردند. آنگاه امرای زاموآ از پایداری خودداری کردند. «آشورناسیراپال» ایشانرا بحال خود گذاشت که شاهی کنند ولی آن سرزمینها را بایالت آشورئی که ایجاد کرده بود منضم ساخت و براهالی خراج گرانی - از اسب و سیم و زر - وضع کرد. و گذشته از این مالیاتهای جنسی مرسوم آشوریان و عوارض ساختمانی را^{۵۱} نیز در آن نقاط برقرار کرد. این ایالت که در سال ۸۸۱ ق. م. بدست «آشورناسیراپال» مسخر گردید بعدها در منابع (از نیمه دوم قرن نهم ق. م.) بنام «زاموآ» یا «مازاموآ» خوانده شد و بخش شمالی کشور را «ماننا» خواندند و جنوبی را (در قسمت علیای رود دیاله) پارسوآ.

دو امارت زاموآ - ی جنوبی: «امکا»^(۱) و «اراشتوآ»^(۲) سال بعد خراج موعود را به آشوریان نپرداختند و این خود سبب شد که برای تنبیه ایشان لشکر کشی شود.^{۵۰} «آشورناسیراپال» خواست از نذارکات جنگی زاموآ - ثیان ممانعت کند و بر ایشان پیشی جوید و فقط با سواران و عرابه های جنگی براد افتاد و منتظر رسیدن پیادگان و افراد مهندسی سپاه نگشت و «آمالی» و دژ «اراشتوآ» را بر کرانه رود دیاله بحمله تصرف کرد و غارت و کشتار را نه تنها در پادشاهی «اراشتوآ» بلکه در امارت مجاور - کیرتیارا (که این بار مرکز آن «بار» بود) و «ساینا» (مرکز آن خودون^(۳)) و «موساسینا» (مرکز آن بوناسی) - تا کرده های خاشمار آغاز کرد. فقط «داکارا» با تقدیم باج و هدایا نجات یافت. در دیگر نواحی اثری از ساکنان محل بر عرصه خاك باقی نگذاشت، مردم بالغ و کارآمد را به بردگی برد و کودکان را در آتش سوخت. سپس آشوریان به امارت «امکا» روی آوردند.^{۵۱} «امکا» و کسان وی در کوهها پنهان شدند. ولی آشوریان در درژی موسوم به «زامرو» و دیگر دهکده های متروک^{۵۲} مقدار زیادی اموال گوناگون و از آن جمله مصنوعات مفرغی (لوازم خانه و مصنوعات تجملی و هنری)

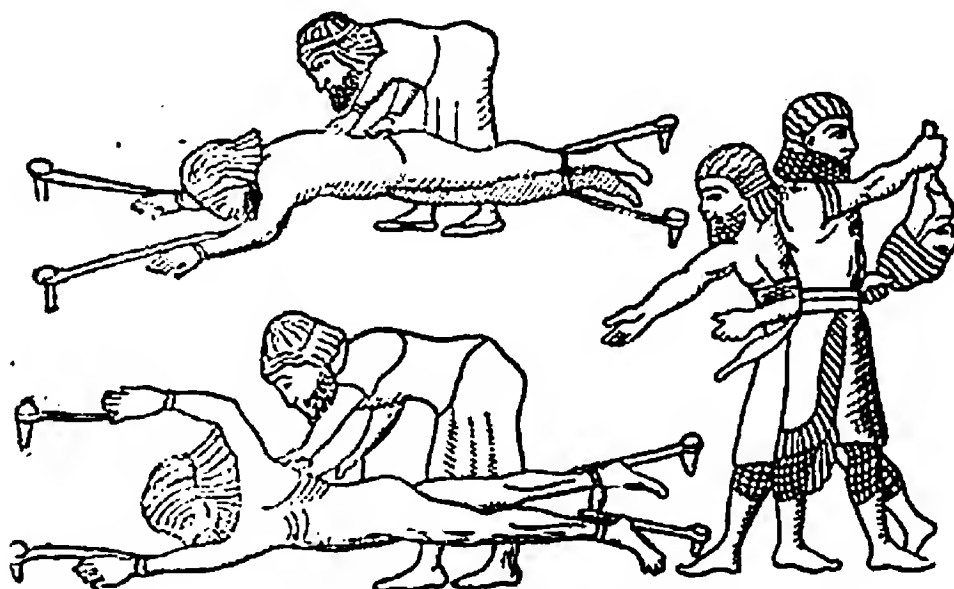
بدست آوردند. آشوریان ده هاتن از جنگجویان آمکا را اسیر کرده با انواع شکنجه‌های وحشیانه معدوم ساختند. آنگاه پادشاهی شخصی بنام «آتا» که هیچ ارتباطی با پایداری زاموآ-ئیان نداشت لشکر کشیدند. این پادشاهی در دامنه‌های شمالی جبال «یشپو» (که در جنوب آن «داکارا» واقع بود) و احتمالاً در نقطه‌ای از ناحیه صحنه (سنندج)^(۱) قرار داشت. پادشاهی مزبور نیز مانند امارات دیگر تارومار شد. در اینجا «آشورناسیراپال» مقداری مصنوعات مفرغی برسم هدیه از کشور «سی‌پیرمن»^(۲) که ساکنانش مانند زنان ته‌پته می‌کنند، (احتمالاً بزبانی بیگانه که نامفهوم بود سخن می‌گفتند) دریافت داشت که برای جلب عنایت وی ارسال و تقدیم شده بود. متأسفانه محل این بخش - که در هیچ منبع دیگری باین نام مذکور نگردیده - معلوم نیست. آشورناسیراپال در بازگشت از «زامرو» در قلعه «آرکادی» توقف کرد و شاهان محلی «زاموآ» بار دیگر در آنجا با هدایائی بنزد وی آمدند. در آن زمان خراج سالیانه «زاموآ» افزایش یافته بود. و با انواع اجناسی که میبایست بابت خراج تقدیم کنند منسوجات پشمی ملون و ظروف مفرغ و شراب و دامهای شادخوار خرد و کلان نیز افزوده شد. زاموآ-ئیان را (ظاهر آئیشه‌وران زاموآ-ئی) برسم بیگار برای کارهای ساختمانی شهر کلخو - ی آشور بردند. گذشته از شاهکان زاموآ، شاهکان «کیلزان» و «خوبوشکیه» (در جنوب دریاچه وان) و دژ کاسی «خارتیش» نیز هدایائی ارسال داشتند.^{۵۳}

«آشورناسیراپال» از این نتایج راضی نبود ولی باز کوشید تا مردم «زاموآ» را که در کوهها پنهان شده بودند دستگیر کند.^{۵۴} آنگاه دژ «آتلیل»^(۳) را که زمانی

(۱) «صحنه» سنندج نیست بلکه قریه ایست بر سر راه کرمانشاه همدان-میان کنکاور و کرمانشاه. تصور می‌رود چون مردم محلی سنندج را «سنه» می‌خوانند که با «صحنه» تشابه لفظی دارد این

اشتباه برای مؤلف روی داده است (مترجم) Sipirmen (۲) Attilil (۳)

پادشاهان کاسی تعلق داشت احیاء کرد و آنرا مرکز جمع آوری مالیات و خراج از ایالت جدید التاسیس و انبار علوفه و آذوقه برای لشکر کشیهای آینده خویش بسوی مشرق قرارداد. بعدها بخشی از مردم زاموآ (محتماً باز هم در درجه اول پیشدوران) به تختگاه جدید «آشور ناسیر اپال»^(۱) - شهر «کلخو»^(۲) - منتقل گشت.



۲۱- سیاست پیشوایان اسیر، که در برابر آشوریان مقاومت ورزیده بودند. نقش برجسته از نینوا، قرن هفتم ق.م.

چنانکه پیشتر دیدیم «آشور ناسیر اپال» شاهکان خرد را در زاموآ باقی گذاشت و فقط کارمندان خویش را برایشان ناظر کرد و پادگانی نیز در آنجا مستقر نمود که خراج و عوارض را وصول کنند. ولی چیزی نگذشت که «زاموآ» بصورت یکی از ایالات آشور درآمد. در وقایع سال ۸۲۸ ق.م. برای نخستین بار به اصطلاح «حاکم (یا جانشین) مازاموآ»^(۳) بر میخوریم. ولی ایالت «زاموآ» (مازاموآ) شامل بخشهای جنوبی آن کشور نمیگردید و ظاهراً چیزی از لشکر کشی سال ۸۸۰ ق.م. نگذشت که مردم آن بخشها استقلال خویش را بازپس گرفتند. باری «سالماناسار»^(۴) سوم در سال ۸۵۹ ق.م. بسرزمین مزبور لشکر کشید.^(۵)

ما از لشکر کشیهای «آشور ناسیراپال» مشروحاً سخن گفتیم - چون در سالنامه‌ها جزئیات آن شرح داده شده و از یکسو جوانب و خصوصیات عملیات جنگی فاتحان آشوری را در نظر خواننده مجسم می‌سازد و از دیگر سو ویژگیهای جامعه‌ای را که در سرزمین‌های اقصای ماد آینده وجود داشته در آغاز هزارهٔ اول ق. م. نشان میدهد.

جامعهٔ «زاموآ» - آنچنانکه در سالنامه‌های آشور ناسیراپال وصف شده - جامعه‌ای بود طبقاتی (گرچه «نور-آداد» بلقب شاه خوانده نشده و فقط «پیشوای قبیله» یا «ناسیکو»^(۱) نامیده میشود) واجد پیشه‌های حرفه‌ای که در آشور بدان ارج مینهادند و بسیار ترقی کرده بود و بالضروره پیشه‌ها از کشاورزی^{۵۸} تجزیه شده و بدین سبب تولیدات کالائی نیز محتملاً تا اندازه‌ای رونق داشت. ولی این جامعه در دوران بدوی پیدایش طبقات قرار داشت و دولت در آن ضعیف بود و اینجا و آنجا آن سرزمین دولتهای کوچک وجود داشتند که قادر به پایداری و مقابله با تجاوزات آشور نبودند. تأسیس جامعهٔ طبقاتی را در اینجا باید در نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم قبل از میلاد دانست. محتملاً جریان پیدایش طبقات بر اثر سلطهٔ موقتی بابل در عهد کاسیان، در سرزمین مزبور تسریع شد.

آشوریان تا پایان دوران حکومت آشور ناسیراپال دوم از قلل مرزی زاگروس نگذشته بنقاط دوردست داخلی آن نفوذ نمیکردند. ولی بعد از آنکه پایگاه جنگی در «زاموآ» برای خود ایجاد کردند در جهت سرزمین ماد و دریای کاسپی (خزر) تهاجمات سریع و عمیقی بعمل آوردند.

چنانچه ساکنان نواحی مختلف ماد میخواستند استقلال و آزادی خویش را حفظ کنند می‌بایست در مقابل متجاوزان تشکیلات مقتدرتر از آنچه در پایان قرن دهم

و آغاز قرن نهم ق. م. در خاك «زاموآ» وجود داشت، پدید آورند. این سازمان ممکن بود دولتی که در آن زمان در «زاموآ»-ی داخلی در کرانه‌های دریاچه ارومیه قوام گرفته بود باشد و یا يك سازمان مقتدر قبیله‌ای چون اتحادیه قبايل ماد.

پس از قلع و قمع امارات كوچك «زاموآ»-ی خارجی، زمانی مهم‌ترین پادشاهی زاموآ-ئی دولتی بود (در زاموآ-ی داخلی) که «نيك‌ديارا»^(۱) (يامكتيارا) در رأس آن قرار داشت. ولی «نيك‌ديارا»، رقیبان بسیار داشت. در سال ۸۵۵ ق. م. لشکریان آشوری «سالماناسارسوم» (شولمان - آشارد)^(۲) از طریق گردنه «بونائیس» بخاك «نيك‌ديارا»^{۵۹} حمله کردند، و چون وی خواست از راه دریاچه با استفاده از قایق‌هایی که از شاخه‌های بید بافته و ساخته بودند از چنگ آشوریان فرار کند، «سالماناسار» به تعقیب او پرداخت و بر دریاچه باوی پیکار کرد^{۶۰}. ولی چندان توفیقی حاصل نکرد و بر روی هم در طی سه ربع اول قرن نهم ق. م. جریان تأسیس دولتها در خطه ارومیه و رود «جغتو» بدون برخورد بدشواریه‌ای بزرگ تعقیب شد، گرچه سلطنت «نيك‌ديارا» وظیفه رهبری را ناکزیر بدیگران تفویض نمود. اما راجع به اتحادیه قبايل ماد... آن نیز تا حدود دهه سوم قرن نهم قبل از میلاد برخوردی با آشور نداشت.

در سال ۸۴۲ ق. م «سالماناسارسوم» آشوب «نامار» را خاموش کرد. میدانیم که «نامار» در بخش وسطای مسیر رود دیاله قرار داشت. سالماناسار «یانزی»^(۳) (پیشوا)^{۶۱} بیت هامبان را که مجاور محل بود پادشاهی آنجا مستقر ساخت. وی در سال ۸۳۴ ق. م. از اطاعت آشور سرپیچی کرد و این بهانه‌ای برای نخستین لشکرکشی سالماناسار بخاك ماد شد.

لشکریان آشور از سوی شمال شرقی و از طریق گردنده‌های جبال خاشمار^(۱) (خاشیمور) بطرف «نامار» سرازیر شدند. آشوریان دژهای «نامار» را تار و مار کرده،^{۶۲} اموالی را که در کوهستانها مخفی شده بود تصرف نمودند و این عملیات چنان سریع انجام گرفت که فرصتی برای اقدامات دیگر باقی ماند و آشوریان بقصد غارت و چپاول بسوی داخل سرزمین ماد بحرکت درآمدند. محتملاً «یانژی» (پادشاه) نامار به ماد گریخته بود و این خود بهانه‌ای برای حمله آشوریان خطه شد. لشکریان آشور در مرحله اول پیشرفت خویش وارد کشور «پارسوآ» شدند و از «پادشاه» آن کشور کوچک خراج ستاندند.

پیش گفتیم که کلمه «اگدی» «پارسوآ» (pārsu) واژه «پرسو» را بیان می‌کند که بمعنی «خطه» و «مرزو کنار می باشد. در متون زمان آشور ناسیر ابال، محل کشور «پارسوآ» به بخشهای جنوبی کشور «زاموآ» می‌خورد. این تغییر نام میرساند که گرچه زبان مردم آن سرزمین کماکان «کاسیتی» بود، در طی ۲۵-۴۰ سال گذشته، متکلمان بزبان مادی - ایرانی بسوی غرب پیش رفته، به ناحیه ۶ نقشه مارسیده بودند و در تغییر اصطلاحات جغرافیائی محلی اعمال نفوذ مینمودند. این نکته را هم لازم است تصریح کنیم که برخلاف عقیده رایج تنها وجه مشترک لفظ «پارسوآ» با «پارس» (پرسید) این است که هر دو اصطلاح بمعنی «مرز» و «کنار» میباشند. هیچ دلیلی براینکه «پارسوآ» میهن پارسیان بوده و آن قوم از پایان قرن هشتم تا اواسط قرن نهم قبل از میلاد از آن خطه هجرت کرده باشند درست نیست. باید در نظر گرفت که «پارسوآ» ناحیه‌ای زراعتی بود و مردم آن اسکان یافته بودند و فرض اینکه ساکنان آن سرزمین خویش را رها کرده به پارس (پرسید) که ۶۰۰ کیلومتر با آنجا فاصله داشته است کوچ کرده باشند بسیار دشوار است. نام اماکن و اشخاص در سرزمین «پارسوآ»

بهبیچوجه ایرانی نیست .

آشوریان از کوهها گذشته بسرزمین «مسی»^(۱) در قسمت علیای رود جفتو^{۶۵} سرازیر شدند و سپس بسوی دیگر سلسله جبال مزبور - و ناحیه «آرازیاش»^(۲) و «خارخار»^(۳) که در آن عهد به اتحادیه قبایل ماد تعلق داشت حرکت کردند . منابع آشوری برای بار اول از این سرزمین بنام «آمادای» یاد می کنند . در زیر امکان این نواحی مفصل تر سخن خواهیم گفت . عجالة کافی است بگوئیم که آشوریان از ناحیه ۴ نقشه ما گذشته (بخش علیای رود قزل اوزن - نزدیک بیجار) و شاید در دره همدان کنونی نیز نفوذ کردند .

سالنامه های «سالماناسارسوم» نام چهاردژ را که وی در کشور مادها اشغال کرد ذکر می کنند . نامهای مزبور بزبان ایرانی تعلق ندارد و بااسامی اماکن «زاموآ» و «پارسوآ»^{۶۶} مشابهت دارد . آشوریان عده ای از ساکنان را به بردگی بردند .^{۶۷} بخش اعظم ساکنان و دامها علی الرسم در کوهها پنهان شده بودند و آشوریان مدتی در دره ها فرمانفرمائی و یکه تازی می کردند و حتی در «خارخار» تصویر «سالماناسار» را بر سنگ نقر کردند . ولی با اینحال بعد راه بازگشت پیش گرفتند و «یاتزی» (پادشاه) نامار را که باسارت در آورده بودند باخود بردند و کوشش دیگری برای تحکیم موقع خویش در خاک ماد بعمل نیاوردند .^{۶۸} «سالماناسار» بهنگام لشکر کشی بعدی که در سال ۸۲۸^{۶۹} قبل از میلاد وقوع یافت بسیار پیرو فرسوده بود و بتن خویش در عملیات شرکت نجست و فرماندهی لشکریان آشور را «تورتان»^(۴) (سردار) «دایان - آشور» بعهده داشت . این بار لشکر کشی متوجه امارات (یا پادشاهی های) کوچك جلگه (زاموآ - ی داخلی) بود . نخست «دایان - آشور» از دره زاب علیا (زاب بزرگ) حرکت کرد و بطرف «خوبوشکیه»^(۵) واقع در جنوب دریاچه وان رفت و سپس از خاک شخصی بنام «ما کدوبو -

مالخیس،^(۱) گذشته بسوی جنوب شرقی روی کرد و وارد سرزمین «او آلکی»،^(۲) پادشاه «ماننا»، گشت.^{۷۰}

«او آلکی» بکوه پناه برد و پنهان شد ولی آشوریان دامپهای بسیار بردند و دهکده‌های خالی را تصرف کردند و از آنجمله بود دهکده «ایزیرتو»^(۳) (بازیرتو) که بمنزله دژ و مقروی بود.^{۷۱} سپس لشکریان از امارت «خارون»^(۴) که «شو او سو نو»^(۵) بر آن فرمانروا بود گذشتند.^{۷۲} وی به آشور اظهار انقیاد کرد و قرار شد سرزمین او هر ساله تعدادی اسب عرابه کش برسم خراج بپردازد. «آرنا-ارو»^{۷۳} پادشاه «شور دورا» نیز^{۷۴} یکبار هدایائی تقدیم آشوریان کرد. آنگاه آشوریان به «پارسوآ» رفتند و از برخی شاهکان خراج گرفتند و بخشی از پادشاهی «ها را غارت کردند».

«دایان آشور» لشکر کشی مزبور را باردیگر با جزئی انحرافات از مسیر پیشین - در سال ۸۳۷ ق. م. تکرار کرد. آشوریان نخست بسوی سرچشمه زاب بزرگ حرکت کردند و سپس سرزمین گیلزان را در کرانه غربی دریاچه ارومیه فرو گرفتند.^{۷۵} «دایان - آشور» تعدادی دامپهای شاخدار و اسب از گیلزان و «پادشاهیها» و قبایل مجاور آن - تا «آندیا» بر مسیر سفلی رود قزل اوزن -^{۷۶} برسم خراج گرفت و از زاموآ-ی داخلی و پارسوآ گذشت و بسوی «نامار» سرازیر شد. و در بین راه دژ کوهستانی «بوشتو» را در مرز «ماننا» و «پارسوآ»^{۷۷} و چند قلعه دیگر «ماننا-ئی»^(۶) و «پارسوآ-ئی»^{۷۸} را تصرف کرد. و نامار را تارومار کرد و با آتش و خون کشید. در پایان این لشکر کشی جنگیان وی وارد ایالت آشوری «زاموآ» شدند.^{۸۰}

در شرح لشکر کشیهای ۸۲۷-۸۳۴ قبل از میلاد، اراضی مجاور دریاچه ارومیه و پارسوآ تحت حکومت شاهکان بسیار قلمداد شده‌اند. بدینقرار: پادشاهی «اوپو»^(۱)

(گیلزان)، «او آلکی» (ماننا)، «شولوسونو» (هارون)، «آرتاسارو»^(۱) (شوردیره)، «نیک دیارا» (ایدا؟)، «نیک دیما»^(۲) (؟)، «نینی»^(۳) (آریدو)، و غیره. ولی سلطه برخی از این پادشاهیها و ظاهراً پادشاهی «او آلکا» و «نیک دیارا» رفته رفته بر دیگران بسط می یافت و عوام تمام اراضی اطراف دریاچه ارومیه و زاموآی داخلی را «کشور مانناها» - یعنی بنام قبیله ای که در یکی از آن سرزمینها مسکن داشت - میخواندند.^{۸۱}

از دیگر سولشکر کشیهای آشوریان با اینکه جنبه غارتگری و کسب غنائم و برده داشت در عین حال تا اندازه ای بدین منظور بود که سرزمین منظور را کاملاً تحت اطاعت در آورند تا وصول خراج از آن مقدور گردد. ولی تا آن زمان در این طریق چندان موفقیتی کسب نکرده بودند. فقط در موارد نادر (مثلاً در مورد «شولوسونو»، شاه «هارونا») موفق بوضع خراج دایم بر امارت یا «پادشاهی» می گشتند. در دیگر موارد پیشوایان و شاهکان محلی فقط هنگام نزدیک شدن لشکریان آشور هدایائی ارسال میداشتند و باحتی پنهان کردن دامها و مردم را در کوهها ترجیح میدادند و حصار خشک و قلاع بی سکنه را برای غارتگران آشوری بجا می گذاشتند.

در سال ۸۶۷ ق.م. در آشور جنگ خانگی جدی آغاز شده و فقط در سال ۸۲۳ ق.م. «شامشی - آداد»^(۴) پنجم پادشاه جدید آشور موفق شد مجدداً قدرت حکومتی واحد را در سراسر خاک پادشاهی مستقر سازد. در لوح نبشته وی بدین مناسبت گفته شده است که مرز شرقی آشور در عهد او از «شوردیره» و «آریدا» می گذشته است، یعنی ظاهراً از دامنه های شرقی جبال که از سمت مغرب «ماننا» و «پارسوا» را محدود می کرده، ممتد بوده است. «ایشپوئینی» پادشاه اورارتو بهنگام جنگهای خانگی آشور به کرانه های دریاچه ارومیه آمد و پادشاهی گیلزان را به اورارتو منضم ساخت و^{۸۲} ظاهراً شکست سختی به پادشاه «ماننا» وارد کرد، زیرا که در دهه دوم قرن نهم

قبل از میلاد بجای پادشاه «ماننا» «شارسینا»^{۸۳} پسر «مکتیارا» (نیک دیارا) فرمانروای پادشاهیهای پیرامون دریاچه ارومیه بوده است.

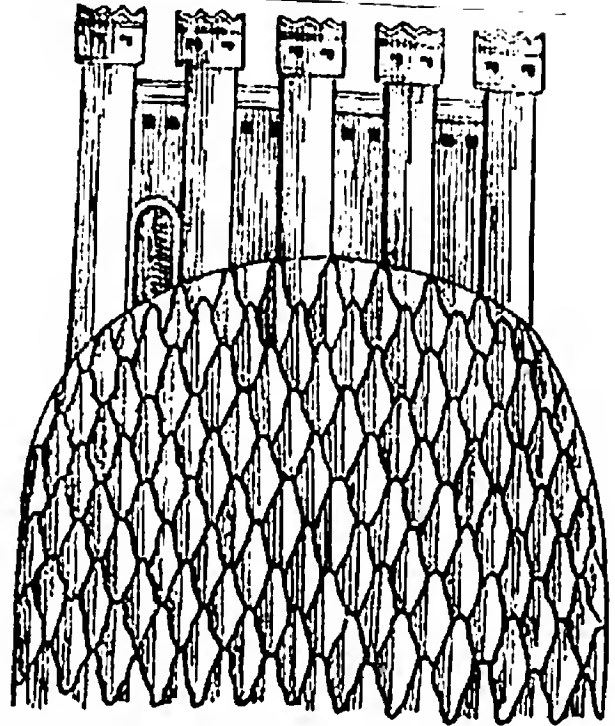
«شامشی - آداد پنجم» بمحض تثبیت وضع آشور لشکر کشی بسوی مشرق را تجدید کرد و یکی از علل این اقدام مقابله با اورارتوئیان بود. لشکر کشی سال ۸۲۱ ق.م.^{۸۴} که طبق فهرست اسامی مردان سال آشوری^{(۱) ۸۵} علیه «سیگ ریس»^{۸۶} بود، بر کردگی سالار «موتار ریس آشور»^(۲) صورت گرفت.

این بار حریفان عمده آشوریان «شارسینا»^(۳) و «ایشپوئینی»^(۴) پادشاه اورارتو بودند. در لوح «شامشی - آداد پنجم» مذکور است که «موتار ریس - آشور» به «دریای برآمدن خورشید» رسید: معلوم نیست که منظور دریاچه ارومیه است یا دریای خزر (کاسپیان). ولی احتمال اخیر بصواب نزدیکتر است.^{۸۷} آشوریان پنداشتند که وضع ایشان در پیرامون دریاچه ارومیه بقدر کفاف استوار است و در سال بعد ۸۲۰ ق.م. لشکر کشی پردامنه‌ای علیه ماد بعمل آوردند. «شامشی - آداد پنجم» از کوه «کولار»^{(۵) ۸۸} گذشته، هدایای تقدیمی پادشاه «بوشکیه» (در جنوب دریاچه وان) و «شارسینا» و قبایل «ماننا» و «سونبی یان»^(۶) و «تورلی یان»^(۷) (که بعدها به ماننا ملحق شدند) و ساکنان «پارسو آ» را اخذ و از سرزمین مَسیان عبور کرده به بخش علیای «جفتو» رفت. وی در این نقاط تعداد کثیری دام متعلق به مَسیان را تصرف کرد. جزو این دامها گذشته از دامهای شاخدار خرد و کلان و خران و اسبان، تعداد زیادی شتران دو کوهان با کتربا که بتازگی در خاک ماد پدید آمده بودند وجود داشت.^{۸۹} (محتملاً این شتران همراه قبایلی بودند که از آسیای میانه بآنجا آمده

(۱) مردان سال، چون مبدأ تاریخی نداشتند سالها را بنام وقایع مهمه و اشخاص بزرگ و نامی می نامیدند (مترجم) Mularris-aŠšur (۲) Šarsina (۳) Špulni (۴) Kullar (۵) Sunbi (۶) Tourli (۷)

بودند). دهکده‌ها و نقاط مسکون بسیار را آتش زدند. مسییان تلفات زیاد دادند. آنگاه آشوریان بکوهستان «کیزیل بوندا» که ناحیه مجاور ارومیه را از سرزمین ویژه ماد جدا می کرد روی آوردند.

پس از آنکه آشوریان نخستین دژ کوهستانی ناحیه مزبور را بتصرف درآوردند^{۹۰} دوتن از پیشوایان «کیزیل بوندا»^{۹۱} بمنظور جلب عطوفت مهاجمان تعدادی اسب بارکش و عرابه برسم هدیه تقدیم کردند. ولی پیشوای سومی ایشان بنام «پیریشانی» که الواح آشوری ویرا بلقب «پادشاه کیزیل بوندیان» می خوانند تصمیم گرفت پایداری کند. همه ساکنان «کیزیل بوندا» در دژ وی که «اوراش» نام داشت گرد آمدند ولی آن قلعه بسیار کهنه بود و قادر بمقاومت در برابر محاصره آشوریان، که با لوازم فنی عالی مجهز بودند، نبود. «اوراش»^(۱) و دیگر قلاع کوچک پیرامون آن بتصرف آشوریان در آمد و بگفته ایشان ۶۰۰۰ مرد جنگی در پیکار کشته شدند و ۱۲۰۰ نفر باتفاق خود «پیریشانی» باسارت درآمدند. یکی دیگر از سران «کیزیل بوندا» بنام «انگور»^(۲) اظهار انقیاد کرد و پادشاه آشور در قلعه وی که به «سیار» موسوم بود^{۹۲} لوحه‌ای بپا داشت و تصویر خویش و نبشته‌هایی بر آن منقور ساخت. ظاهراً در آن زمان آشوریان در مشرق رود فرات اوزن بودند. راه بسوی سرزمین ماد گشوده شده بود. چنانکه دیدیم در محیط همسایگان غربی مادیها - در میان آنانکه هنوز جزو اتحادیه نشده بودند - اختلاف و سیاست سودجویانه و کوتاه نظرانه برخی از شاهکان حکمفرما بود و حال آنکه توده مردم در لزوم کوشش برای دفع دشمن متحد بودند. برعکس، خود مادیها، ظاهراً، تحت رهبری واحد پیشوای اتحادیه قبایل قرار داشتند. این شخص «هاناسیروکا»^{۹۳} نام داشت و مقر وی دژ «ساک بیتو»^{۹۴} بود. وی خواست در کوههای پربرف البرز پنهان شود ولی «شامشی-آداد» مادیها را مجبور



۳۲- دژ کوهستانی مادی. از روی نقش برجسته آشوری در دور - شارو کین. پایان قرن هفتم ق. م

به پیکار کرد. بر روایت لوح آشوری، متجاوزان تلفات فراوان به مادیها وارد آوردند (۲۳۰۰ کشته) و ۱۲۰۰ نقطه مسکونی و از آنجمله دژ «ساگ بیتو» را ویران ساختند و ۱۴۰ سوار باسیری گرفتند. ولی پایداری مادیها درهم شکسته نشد و «مون سوآرتا»^(۱) «فرمانفرمای» آرازیش (ناحیدای که ظاهراً نزدیک همدان قرار داشت) هنگامی

که آشوریان در بازگشت از کوههای میان قزوین و همدان عبور می کردند^{۹۵} راه برایشان سد کرد. ولی باین دسته از مادیها ضربه سختی وارد آمد (بموجب نبشته لوح ۱۰۷۰ تن کشته دادند). عده کثیری را آشوریان به بردگی بردند و تعدادی دام برسم «هدیه» اخذ کردند.

قبایل ماد هر گز دچار چنین شکستی نشده بودند. این نتیجه نفاق و پراکنندگی و جنگهای داخلی بود. یأس و سرگشتگی، ظاهراً، مدتی میان حکمفرمایان - از ارومیه گرفته تا بیابان نمک - حکمفرما بود. ۲۷ یا ۲۸ تن از فرمانفرمایان نواحی مختلف ماد و پارسوآ، پیش از آنکه پادشاه آشور از گردنه کوه «کولار» به سرزمین خویش باز گردد، هدایای فراوان باودادند.

لوح مزبور نام يك يك ایشان و سرزمینشان را ذکر می کند: نامهای جمله نواحی مزبور قدیمی و محلی است و این نکته درباره اسامی اکثر فرمانفرمایان نیز صادق

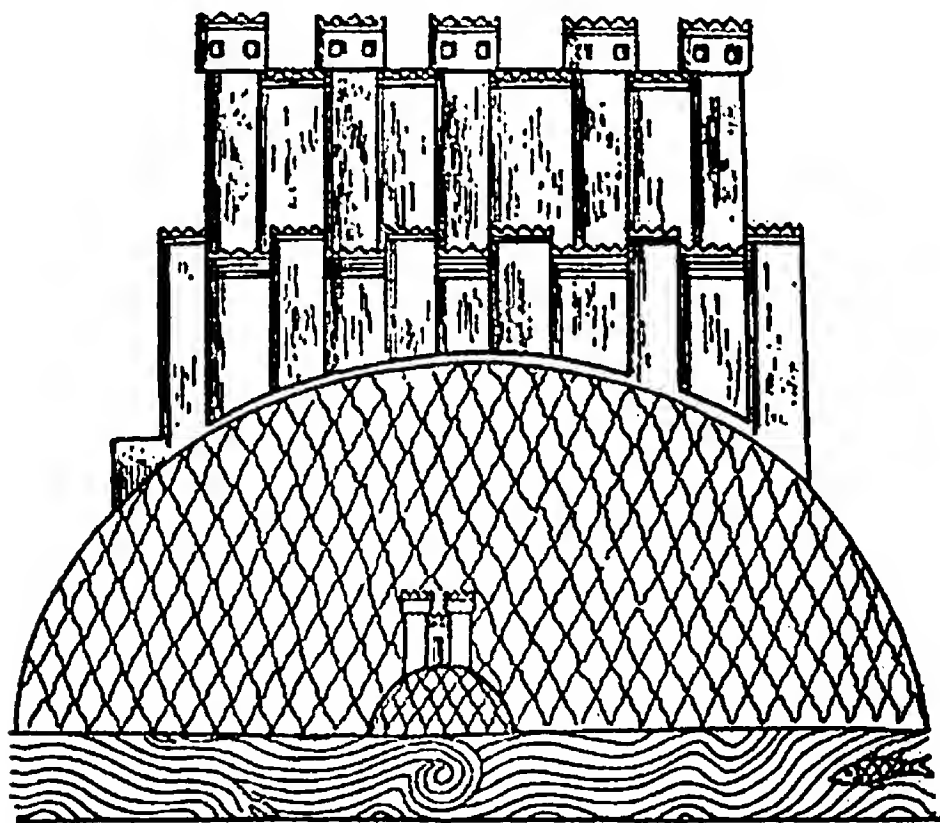
میباشد. ولی شاید نام برخی از ایشان نیز ایرانی باشد. بیشتر اینان فرمانفرمایان شرقی‌ترین نواحی میباشند.^{۹۷}

این لشکر کشی برای آشور از سه جهت اهمیت داشت: اولاً، جلوگیری از امکان اتحاد میان مردم ماننا و مادها از یکطرف و اورارتو که نیرو گرفته بود، از طرف دیگر. ثانیاً غارت مردم و گرفتن بردگان. سوم تدارك يك لشکر کشی علیه بابل، که در آن زمان «نامار» را تحت فرمان و انقیاد خویش در آورده بود. عملیات جنگی بعدی (سال ۸۱۹ ق.م.) متوجه بابل بود و بیشتر در خاک «نامار» جریان یافت. آشوریان در سالهای بعد بامور داخلی بین‌النهرین سرگرم بودند ولی ماد را هم از یاد نبردند.

«شامشی-آداد پنجم» در سال ۸۱۰ قبل از میلاد در گذشت و «آدادنراری سوم» که کودکی خردسال بود وارث تخت و تاج آشور گشت. در واقع ملکه بیوه‌وی «سامورامات»^(۱) که در تاریخ بنام سمیرامید (سمیرامیس) مشهور است امور ملک را اداره می‌کرد. حکومت يك زن، در میان اقوام پیرامون که به نظامات دوران پدر-شاهی خو گرفته بودند، تأثیر عمیقی نمود و افسانه‌های فراوان در باره «سمیرامید» (سمیرامیس) با «شامیرام» دیربازی زبانتزد عموم بود و حتی در عهد ما نیز در بعضی نقاط شایع است.^{۹۸}

در دوران حکومت «سمیرامید» و پسر او «آدادنراری سوم» که از سال ۸۰۵ ق.م. مستقلاً بر تق و وفق امور پرداخت (گرچه بعد از تاریخ مزبور نیز سمیرامید کماکان نقش مهمی بازی می‌کرد)^(۹۹) بارها علیه مادیه و ماننائیه لشکر کشی شد: در سالهای ۸۰۹ و ۸۰۷ ق.م. (علیه ماننا)، و سال ۸۰۶ (علیه ماننا)، و سالهای ۷۹۷، ۷۹۹، ۸۰۰ (علیه نامرو)، و سالهای ۷۸۸، ۷۹۲، ۷۹۳. ظاهراً آشوریان قصد داشتند سرزمین ماد

را کاملاً مطیع و منقاد خویش سازند. متأسفانه ما درباره این لشکر کشیها فقط از یادآوری فهرست واری که در «فهرست اسامی مردان سال» بعمل آمده و همچنین از يك نبشته رسمی که اندکی مشروح تر است اطلاعات مختصری در دست داریم.^{۱۰۰}



۳۲- در مادی. از روی نقش برجسته در سناروکین. پایان قرن هفتم ق. م.

سالنامه‌های «سمیرامید» و «آدادنراری سوم» بدست نیامده است. از لوح مزبور چنین مستفاد می‌گردد که آشوریان در سال ۸۰۲ قبل از میلاد^{۱۰۱} مدعی فرمانروائی بر «اللی پی»^(۱) «نزدیک کرمانشاه» و «خارخار» و «آراز یاش» (در شمال همدان) و «مسی» کشور مادیه و «سراسر» گیزیل بوندا و «ماننا»^{۱۰۲} و «پارسوآ» و «آلابریا»^(۲) (در قسمت علیای زاب کوچک) و «آبدادان»^(۳) تا «آندیا»^(۴) و دریای کاسپی (خزر) بودند.^{۱۰۳} اینکه نام «خارخار» و «آراز یاش» علیحدت قید شده است، نشان میدهد که چون در لوح سال ۸۰۲ ق.م. از کشور ماد (مادی)^(۵) سخن گفته می‌شود منظور نواحی

Mādai (۵)

Andia (۴)

Abdadan (۳)

Allabria (۲)

Ellipi (۱)

است که آنسوتر از خطه قزوین و دامندهای البرز قرار داشتند. وقایع بعد از سال ۸۰۲ بر ما مجهول است. «سمیرامید» و «آدادنراری» بعد از آن تاریخ پنج بار بخاک ماد لشکر کشیدند. بگفته «کتسیاس» سمیرامید به نقاط دوردست مشرق - تا با کتربا - لشکر کشید و جنگ کرد. گرچه اعتماد بگفته‌های وی دشوار است ولی محتملاً تا حدی روایت موثوقی را نقل کرده است، زیرا در فاصله سالهای ۸۰۲ و ۷۸۸ ق. م. آشوریان محتملاً پیشرفت مهمی بسوی مشرق کردند، گرچه گمان نمیرود باراضی اصلی با کتربا دست یافته باشند.

بهر تقدیر روایتی که درباره تسخیر ماد توسط «سمیرامید» و شوهر او در میان خلق شایع بوده و کتسیاس نقل کرده است اساساً صحیح است گرچه مؤلف مزبور، برسم خویش، بر آن پایه افسانه طویلی ساخته و پرداخته است.^{۱۰۴}

۳- تهاجم اورارتو

دوران حکومت «آدادنراری» با آغاز تهاجم «مینوآ» پادشاه اورارتو به جنوب شرقی مصادف بود. با احتمال قوی «سمیرامید» و «آدادنراری» با پادشاه مزبور دوبار در «ماننا» (در ۸۰۷ و ۸۰۶ ق. م.) و پنج بار در جنوب دریاچه وان - در «خوبوشکید» (در ۸۰۱، ۷۹۸، ۷۹۱، ۷۸۵ و ۷۸۴ ق. م.) و یک بار در دره علیای فرات (در ۷۸۶ ق. م.) پیکار کردند. «سالماناسار چهارم» جانشین «آدادنراری سوم» نیز از سال ۷۸۱ تا ۷۷۸ ق. م. با اورارتو در جنگ بود، ولی ظاهراً کامیاب نگردید.^{۱۰۵} در آن زمان «اورارتو» برای آشور خطری جدی بشمار میرفت: حتی در پایان قرن نهم قبل از میلاد^{۱۰۶} اورارتوئیان «موساسیر»^(۱) را در بخش علیای زاب بزرگ اشغال کردند و مستقیماً مرکز خاک آشور را مورد تهدید قرار دادند و در آغاز قرن هشتم وارد قسمت علیای فرات گشتند^{۱۰۷} محتملاً لشکر کشیهای «مینوآ» به «ماننا» در پایان قرن نهم قبل از

میلاد صورت گرفت و تعداد این لشکر کشیها کمتر از دو نبود.^{۱۰۸} پادشاه «اورارتو» قلعدای را در خاک ماننا احداث و یا احیاء کرد («مشتا»، «ناش تپه» کنونی - نزدیک میانندو آب) و لوحی از وی در آنجا باقی است که حاکی از آن میباشد.

در اوضاع و احوال زندگی شرق قدیم عادة ساختمان قلعه گواه بر آن بود که سرزمین مورد نظر مبدل به حاکم نشین شده است. مع هذا در قرنهای هشتم و نهم ق.م. در آشور و «اورارتو» هنوز رسم بود که حاکم یا جانشین پادشاه را برای حکومت بر ناحیه ای معین می کردند ولی پادشاهان محلی را هم محفوظ و برقرار میداشتند. ظاهراً چنین وضعی در عهد «مینوآ» در «ماننا» پیش آمد، زیرا از مدارك آنی الذکر معلوم خواهد شد که دولت «ماننا» کماکان وجود داشته.

«ماننا» در آغاز حکومت «آرگیشتی اول» (از ۷۷۹/۸۰ ق.م.) پادشاه «اورارتو» هنوز تابع «اورارتو» بود. طبق آنچه اصطلاحاً «سالنامه خورخور»^(۱) «آرگیشتی اول» نامیده میشود^{۱۰۹} وی در نقطه ای واقع در جنوب «ماننا»، یعنی در همین سرزمین (ناحیه «آرسیتا»^(۲)، شهرهای «بوشتو»^(۳) و «باروآنا»^(۴))^{۱۱۰}، سه بار (در سالهای پنجم و ششم و هشتم سلطنت خویش، یعنی بترتیب ۷۷۵ و ۷۷۴ و ۷۷۲ قبل از میلاد) پیکار کرد و با لشکریان آشور تلافی نمود و حتی وارد دره رود دیاله و «نامار»، که منابع «اورارتو» «باییلو» (یعنی بابل) می خوانند، شد. از جنگ «علیه اورارتو و نامار» در «فهرست مردان سال» آشوری در ذیل وقایع سال ۷۷۴ ق.م. یاد شده است.^{۱۱۱} بنا بر این در آن دوره «ماننا» هنوز در دست اورارتوئیان بود زیرا ایشان در «پارسوآ» و «نامار» جنگ می کردند و ناگزیر می بایست در اراضی «ماننا» پایگاه داشته باشند. ضمناً این نکته را هم تذکر دهیم که در سالنامه های آرگیشتی پادشاه اورارتو تا آن تاریخ از انقیاد ماننا سخنی در میان نیست.

معیندا اندکی بعد ماننا از اورارتو جدا شد. ظاهراً وحدت دولت و کشور «ماننا»، که بتمام نواحی مجاور دریاچه ارومیه - باستانی کرانه غربی و شمالی آن - بسط یافته بود، در مبارزه با «اورارتو» استحکام و قوام یافت. دولت ماننا در برابر شاهان اورارتو مقاومت شدیدی ابراز داشت.^{۱۱۲} برغم لشکر کشیهای خانمان بر بادده آرکیشتی اول - در سالهای ۷۷۳ و ۷۷۲ و ۷۷۱ و ۷۶۹ و ۷۶۸ (؟) ق.م. - و دولشکر کشی جانشین وی «ساردوری دوم» (در آغاز دهه پنجم قرن هشتم قبل از میلاد)^{۱۱۳} اورارتوئیان دیگر نتوانستند «ماننا» را قطعاً مطیع و منقاد خویش سازند.

با اینحال گاهی موفقیت‌های جزئی نصیب ایشان میشد. مثلاً در سال ۷۷۵ ق.م. «آرکیشتی» موفق به تصرف «بوشتو» شد و در ۷۷۱ ق.م. نواحی چندی را در مشرق دریاچه ارومیه^{۱۱۴} و در ۷۶۸ ق.م. (؟) «شهرشاهی»^{۱۱۵} «شیمیری خادیری»^(۱) (شاید همان «شوردیروه» که در منابع آشوری آمده است باشد؟) را منسخر کرد. اما این فتوحات «آرکیشتی» موقتی بود و منجر به اشغال دایمی آن سرزمین نگشت. ولی «ماننا» در پایان دوران حکومت «آرکیشتی»، کاملاً تابع «اورارتو» شد زیرا که «ساردوری دوم» پسر آرکیشتی باری دیگر به «نامار» («بایا» - ظاهر آدر ۷۵۰ ق.م.) لشکر کشید.^{۱۱۶} شاید نیرومندی مجدد «ماننا» با ضعف موقعیت «اورارتو» و تقویت آشور که مقارن با سلطنت «تیکلاتپالاسار سوم» پادشاه آشور بود مربوط باشد. این پادشاه، چنانکه بعد شرح آن خواهد آمد، ظاهراً در طی نخستین لشکر کشی خویش علیه ماد (در سال ۷۴۴ ق.م.) با «ماننا» تماس عملیاتی داشت. بنظر میرسد که «ساردوری» در همان سال ناگزیر با «ماننا» - در خاک آن کشور - پیکار کرد و چنانکه در سالنامه مذکور است^{۱۱۷} پس از اشغال دژ «داربو» (در کرانه شرقی دریاچه ارومیه؟) «آن سرزمین را به خاک خویش منضم ساخت»^{۱۱۸}. لشکر کشی‌های اورارتوئیان علیه «ماننا» بعدها - بر اثر

شکستی که از طرف «تیکالایپالاسار سوم» در سال ۷۴۳ ق. م. بآنان وارد آمد - متوقف گشت.

وقایع آغاز قرن هشتم قبل از میلاد از لحاظ تاریخ ماد اهمیت فوق العاده داشت. در آن دوران که ماد هنوز برای مبارزه با دشمن خطرناکی چون آشور متحد و آماده نبود و امپراطوری نظامی آشور آن سرزمین را هدف چپاول و غارتگریهای منظم قرارداد، مرتباً قطعاتی از خاک آنرا منتزع مینمود، تهاجم «اورارتو» منجر بایجاد حایلی - که از دریاچه ارومیه تا دره دیاله، و تقریباً سرحد عیلام، ممتد بود - میان آشور و ماد گشت و بدین منوال ماد از اینکه تحت انقیاد آشور در آید نجات یافت. و چون خود اورارتوئیان از لحاظ اقوام ماد بصورت بزرگترین خطر در آمدند، مبارزه آزادی طلبانه «ماننا» (که قبایل مجاور دریاچه ارومیه را دربر گرفته و متحد ساخت) این خطر جدید را از قبایل جنوب و مشرق دور کرد.

سرانجام، چون «اورارتو» بار دیگر «ماننا» را ب زیر فرمان در آورد و «ساردوری دوم» مجدداً جسارت کرده به «بابل» (یعنی نامار در دره دیاله) حمله کرد، رقابت میان دو امپراطوری کشور گشا - یعنی آشور و اورارتو - به مردم «ماننا» و ماد کوماک کرد. شکست سختی که از طرف لشکریان آشوری (تجدید سازمان یافته) «تیکالایپالاسار سوم» در سال ۷۴۳ ق. م. به اورارتو وارد آمد بدعاوی اورارتو در مورد حکومت بر «ماننا» پایان بخشید و دوران رونق و شکفتگی دولت و کشور اخیر الذکر آغاز گردید و در آن عهد از حیث نیرو و اهمیت چندان از «اورارتو» و «آشور» عقب نبود.

اطلاعات بعدی ما درباره «ماننا» مربوط بسال ۷۱۹ ق. م. است. ولی مطالب فراوانی در منابع آشوری منقول است که احیای تاریخ دوران قبلی - دوران میمون زندگی آن کشور را از ۷۴۳ تا ۷۲۰ ق. م. - مقدور میسازد. از روی آنچه «ماننا» در دوره بعد از دست داد میتوان درباره آنچه در دوره ماقبل دارا بوده است داوری کرد.

قلع و قمع «ساردوری دوم» که بدست لشکریان «نیگلایا لاسار سوم» صورت گرفت بنا کهن «ماننا» را در رأس سرزمین آذربایجان کنونی ایران قرارداد. پادشاهی که در آن زمان در «ماننا» سلطنت می کرد (نمیدانیم که آیا او همان «ایرانزو» که در حدود سنه ۷۱۸ قبل از میلاد در گذشته بوده است یا نه) جریزه و جدیت نشان داده از وضعی که پیش آمده بود استفاده کرد. در نتیجه در دهه سوم و دوم قرن هشتم قبل از میلاد کشور «ماننا» و نواحی تابع آن، بهر تقدیر، تمام خطه جنوبی دریاچه ارومیه و بخش مهمی از دره رود قزل اوزن و نواحی جنوب آن و همچنین کرانه شرقی ارومیه را، لااقل، تا خط مقسم المیاء بین ارومیه و ارس^{۱۱۹} و شاید نواحی دیگری را هم شامل بود: مرزهای شمال شرقی و بویژه شمالی و شمال غربی «ماننا» برای مارو شن نیست. بدیگر سخن اراضی «ماننا» و نواحی تابع آن بتقریب با آنچه در آینده ماد آتروپاتن نامیده شد و آذربایجان کنونی ایران قابل انطباق است.

۴- دولت «ماننا» و سازمان آن

مدارک چندی درباره سازمان اجتماعی و دولتی ماننا در دست است^{۱۲۰} ساکنان «ماننا»، مانند دیگر نواحی، بیشتر بدامداری اشتغال میورزیدند (بدپرورش کوسفند و دامهای بزرگ شاخدار و اسب و خر و تا حدی شتران دو کوهان می پرداختند)^{۱۲۱}. معینا در هیچیک از بخشهای سرزمین ماد آینده زراعت، در ردیف دامداری، چنان اهمیتی را که در ماننا واجد بوده نداشته است. مثلاً هنگام لشکر کشی «سارگون دوم» به «اورارتو» در سال ۷۱۴ ق.م. اهالی ماننا آرد و شراب عساکر آشور را تأمین کردند^{۱۲۲}. در گزارشهای جنگی «سارگون دوم» بارها در مورد نواحی متنازع فیه میان «اورارتو» و «ماننا» از تولیدات کشاورزی نواحی مزبور سخن رفته است^{۱۲۳}. در نورات از نوعی گندم یاد شده است بنام «می نیت»^(۱) که میتوان «ماننائی» تعبیر کرد^{۱۲۴}

(گرچه ممکن است این کلمه از نام جماعت «می نیت» در ماوراء اردن مشتق باشد)^{۱۲۵} در شهر «نیر» (یا صور) که از بلاد فنیقی بود این نوع گندم دادوستد میشد و آنرا در سرزمین یهود و اسرائیل می خریدند. از این کالا در ردیف اسبان طوغارما (ارمنستان صغیر) و عاج و آبنوس که در آسیای صغیر و جزایر دریای متوسط - مدیترانه - (۴) بفروش میرسید و مصنوعات پیشه‌وران سوریه و شراب دمشق و غیره نام برده شده است.^{۱۲۶} درماننا پیشه‌ها - و بطور کلی در زاموآ - چنانکه پیش گفته شد (صنحه ۲۰۱-۲۰۵) - بسیار ترقی کرده بود. گنجی که بتازگی در زیوید نزدیک سقر کشف شد، از چیرمدستی استادان ماننائی - (از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد) در هنر نمائی بر روی آهن حکایت می کند (در این باره به باب ششم رجوع شود).

جامعه «ماننا» سازمان قبیله‌ای را تا حد معتنا بهی حفظ نموده بود. این نکته جالب است که متون اورارتوئی دولت مزبور را «کشور ماننا» (مانا - نی ابائی)^(۱) می خوانند ولی منابع آشوری تقریباً همیشه آنرا «کشور (قبایل) ماننائی» مینامند (مات ماننائی).^(۲) آثار باقیمانده از آشوریان، گذشته از ماننا - بان از بسیاری قبایل دیگر نیز که جزو کشور ماننا بودند نام می برند از قبیل «تداورلیان»^(۳) «مسیئیان»^(۴)، «دالی ثیان»^(۵)، «سونبی ثیان»^(۶)، «کوموردیان»^(۷). در ماننا بقایای فراوان از دوران جماعت بدوی در زندگی و رسوم مردم وجود داشت و مردم هنوز - برخلاف دیگر کشورهای شرق باستانی - در حیات اجتماعی با فعالیت تمام شرکت می کردند. بعدها، چنانکه بنظر خواهد رسید، در ماننا مردم علیه یکی از شاهان آن کشور شورش کردند و این در تاریخ مشرق زمین - در آن عصر و دوران پدیده‌ای بی نظیر بود زیرا آنچه غالباً در آنجا وقوع می یافت تبدلات درباری توأم با اعمال زور و توطئه‌های حرم

و یا عصیان بزرگان و لشکریان بود نه شورش مردم . مطالبی نیز درباره شورشهای مردم علیه ستمگران بیکانه در دست است . اما بر افراشتن علم عصیان علیه ستمگران خودی حاکی از چنان فعالیت اجتماعی و تعاون درونی عامه مردم است که دیگر اقوام ، بسبب برخی شرایط تاریخی جامعه بنده داری شرقی ، در آن زمان فاقد آن بودند . فقدان فشار بر آزاد مردان نیز در خصوصیات سازمان دولتی ماننا مؤثر بود .

ظاهر آ پادشاه ماننا امور ملك و دولت را با استبداد رأی اداره نمی کرد و فعال مایشاء نبود بلکه قدرت شورای شیوخ محدودش می نمود . طبق متن نبشته « سار کون دوم »^{۱۲۸} پادشاه آشور : شاه ماننا « شخصاً باتفاق بزرگان و شیوخ و مشاوران و خویشاوندان و حکام و سرانی که کشور وی را اداره می کردند ، درمرز به پیشواز او آمد . آنگاه شاه « ماننا » پیش از آنکه « سار کون » عملیات جنگی را آغاز و حرکت کند تقاضا کرد که بنخاطر توهین هائی که بوی شده انتقام گرفته شود و در این مورد هم تقاضای خویش را « باتفاق مشاوران بزرگ کشور خود » بعمل آورد^{۱۲۹} . منظور همان سازمانی است که در آغاز تاریخ جامعه طبقاتی وجود داشته و شورای شیوخ نامیده میشد و ظاهراً از بقایای سازمان جماعت بدوی بود ولی واقعاً چون سلاخی برای اعمال فشار و تجاوز طبقه ای بر طبقه دیگر از آن استفاده میشد و سلف « بوله » یونانیان و « سنا » - ی رومیان شمرده میشد . متن نبشته « سار کون دوم » در باره ترکیب سازمان مزبور نیز توضیح وافی می دهد ، زیرا که « مشاوران کشور او » که درمورد ثانی مذکور است مسلماً همان « شیوخ و مشاوران و خویشان و حکام و سر کردگان » هستند که درمورد اول ذکر شده است . « بزرگان » یعنی اعیان کشور ماننا که در شورای شیوخ عضویت داشتند عبارت بودند از متشخصان اصیل و پیشوایان و سران محلی و کسان و خویشاوندان شاه و حکام ، که البته از میان اعیان اصیل محلی و کسان شاه انتخاب می شدند^{۱۳۰} .

بنابر این می‌توان گفت که دولت ماننا مرحله نخستین جامعه طبقاتی بود که شاه و شورای شیوخ - مرکب از بزرگان اصیل - متفقاً آنرا اداره می‌کردند و عامه مردم آزاد که با حکومت خاندانهای عمده در مبارزه بودند، هنوز فعالیت قابل ملاحظه‌ای ابراز میداشتند.

دولت ماننا بایالات (بزبان آشوری «ناژه»^(۱)) زیر تقسیم میشد: «سوریکاش»^(۲) ناحیه سقز کنونی (؟)، «مسی» - بخش علیای رود جغتو، «اوئیشدیش»^(۳) - کرانه شرقی دریاچه ارومیه، «آرسیانشی»^(۴)، «ارشته یانا» و غیره. ظاهراً حکام یا «جانشینانی» (شاکنو)^(۵)، که در منابع آشوری از ایشان سخن گفته شده، در رأس این ایالات قرار داشته‌اند. بظن قوی حدود ایالات مزبور - تا حد زیادی - همان حدود قلمرو قبایل بود. «کدخدایان - یا صاحبان دهکده‌ها» (بزبان آشوری: «بل‌آلی»^(۶)) - میتوان خط اندیشه نگاری «ایدئوگرام» را «هازانو»^(۷) نیز خواند که بمعنی «کدخدای جماعت» است. (از سیماهای خاص اداره‌ئی ماننا بشمار میرفتند و در اتحادیه قبایل ماد نیز از ویژگیهای مهم آن شمرده میشدند. بدین سبب درباره این اصطلاح مشروحتر سخن گفته خواهد شد. عجله بدین اکتفا می‌شود که مقصود پیشوای قبیله یا رئیس جماعت عشیرتی و یا ارضی است (یعنی پیشوای مردمی که در محدوده معینی سکونت داشته باشند نه قلمرو قبیله).

شکی نیست که بردگی در ماننا رایج بود و با مطالعه سطح عمومی تکامل آن اجتماع بوجود آن می‌توان پی برد. فرهنگ و تمدن مادی کشور ماننا، بطوریکه از اشیاء گنج مکشوف در سقز بر می‌آید در همان سطح تمدن «اورارنو» قرار داشت و از اینجا می‌توان استنتاج کرد که ساختمانهای اجتماعی آندو نیز همانند بوده‌اند.

Šaknu (۵)

Arslanši (۴)

Uišdiš (۳)

Surikaš (۲)

Nagā (۱)

Hazānu (۷)

Bel-āli (۶)

جامعهٔ «ماننا» را می‌توان منسوب بدوران بدوی برده داری شمرد. حدس زده میشود که بردگی در آن جامعه تکامل و رونق چندانی نیافته بود و غالباً، بظن قوی، از حدود بردگی پدرشاهی و خانگی تجاوز نمی‌کرد. باری سازمان جامعهٔ ماننا در قرن های هشتم و هفتم قبل از میلاد چنین بود.

۵- آغاز پیدایش دولت در سرزمین اتحادیهٔ ماد.

ماننا چندان نیرومند نبود که قبایل جنوب شرقی را در زیر اوای قدرت خویش متحد سازد و نه تنها از تجاوزات اورارتو بلکه لشکر کشیهای آشوریان نیز بذاك ماد ممانعت بعمل آورد. مرحلهٔ رونق و پیشرفت اتحادیهٔ ماد مصادف بادوران مبارزهٔ شدید ماننا علیه «اورارتو» بود. مبارزه‌ای که بخاطر آزادی خویش بعمل آورد و از سال ۷۸۸ ق. م (آخرین لشکر کشی سمیرامید و «آداد نراری» سوم بذاك ماد) تا ۷۴۵ ق. م. یعنی تا آغاز تجاوز جدید آشور - دوام داشت. بر اثر تفوق آشور بزیان اورارتو، ماننا توانست قد راست کند ولی این تفوق خطری بسیار جدی برای اتحادیهٔ قبایل ماد ایجاد کرد و «ماننا» در آن زمان برفع آن قادر نبود. از آغاز جلوس «تیکالاتیالاسار سوم» بر تخت سلطنت آشور، که منجر بشکست «اورارتو» شد و برونق موقت دولت «ماننا» کومک کرد، دوران سخت تجاوزات جدید آشوریان بر سرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد شروع شد.

منابع آشوری اسامی ده‌ها تن از امیران سرزمین ماد را نقل می‌کنند، ولی هیچیک از ایشان در میان دیگران شاخص نشد.

ظاهراً بعدها دو دورهٔ تجاوزات آشور - اولی لشکر کشی از ۸۳۴ تا ۷۸۸ و دومی از ۷۴۴ تا ۶۷۸ ق. م. - در روایات شفاهی و فرهنگ عامه بصورت تجاوز واحدی درآمد و بانام و شخصیت و سیمای زنی جنگاور - یاملکهٔ «سمیرامید» - مربوط گشت. در روایات مادی این نکته بوضوح تمام محفوظ مانده است که پس از تعرضات آشور

دوران استقلال آغاز شد که بهر تقدیر بر تاسیس دولت ماد مقدم بود. این روایت را هرودوت برای ما محفوظ داشته است و «کتسیاس» نیز با تحریفاتی نقل می کند. هرودوت چنین مینویسد (۹۷-۱/۹۶): «آشوریان در طی پانصد و پنجاه سال در آسیای علیا^{۱۳۱} حکمرانی کردند^{۱۳۲}. و نخست مادها از اطاعت ایشان سرپیچیدند و بخاطر آزادی خویش با آشوریان جنگیدند و ظاهر آمرданگی ها کردند و خود را از قید اسارت آزاد نمودند. پس از آن دیگر اقوام نیز به مادیها ناسی کردند ... میان مادیها مرد خردمندی وجود داشت بنام «دیوک» پسر «فرئورت». این «دیوک» عاشق حکومت انفرادی بود و بشرح زیر عمل کرد: مادیها (در آن زمان) در دهکده ها میزیستند.^{۱۳۳} او که پیشتر هم درده خویش محترم بود - گرچه میدانست که بیداد با عدل در پیکار است - بهتر و بیشتر از پیشتر عدالت را مرعی داشت و حال آنکه در سراسر خاک ماد بی قانونی حکمفرما بود. مادیهای ساکن دهکده وی چون رفتار او را دیدند بداوریش برگزیدند ... و چون دزدی و بی قانونی در دهکده ها از پیشتر بیشتر شد، مادیها در یکجا گرد آمدند و نطقها ایراد کردند و از ماجری سخن گفتند^{۱۳۴} تا یکدیگر را راضی کنند که از قدرت سلطنتی (بازیلوستای^{۱۳۵}) اطاعت کنند.

بارها گفته شده است که در این مورد جریانی پیچ در پیچ و طولانی، بشکلی ساده لوحانه، در تاریخ دوران زندگی و فعالیت شخصی واحد مجسم گشته و معینا وضع جامعه مزبور قبل از ایجاد دولت در این مجسم بنحوی که بحقیقت نزدیک است نشان داده شده است: «دهکده های» مستقل (کومه)^(۱)، تفاوت در سطح مالی افراد، مبارزه «همه بر ضد همه»، دزدی اموال، وجود مأمورانی که هنوز از انتخابی بودند، ولی هم در آن عهد به ایجاد قدرت سلطنت تمایل داشتند، اجتماعات مردم و غیره^{۱۳۵}. ولی تصویری که هرودوت رسم کرده به بهترین وجهی بابخشی از تاریخ ماد مطابقت دارد

و آن سالهای بعد از پایان حاکمیت آشوریان (سال ۷۸۸ ق.م.) و قبل از ایجاد دولت ماد (که در حدود سنین هفتاد قرن هفتم قبل از میلاد صورت گرفت) میباشد و بنظر میرسد که بدین نکته فوق توجه نشده است. دقیق تر بگوئیم، دوره‌ای که هرودوت بشرح آن پرداخته، احتمالاً دوره ماقبل آغاز فتوحات جدید آشور در ۷۴۵ ق.م. بوده که در روایات شفاهی فراموش شده و در ذهن مادیها با زمان تجاوزات آشور در عهد سمیرامید مخلوط گشته است.^{۱۳۶}

دیدیم که اگر تاریخهای مذکور در اثر هرودوت را بلا تغییر قبول کنیم، آغاز حکومت «دیوک» را میتوان سال ۷۲۷ ق.م. شمرد (و بحساب دیگر^{۱۳۷} ۶۹۹ ق.م.). ولی وضع دوران سلطنت «دیوک» در نوشته‌های هرودوت با تصویری که منابع آشوری از آن زمان ۶۷۵-۷۴۵ ق.م. - رسم می‌کنند چندان مغایرت دارد که بعضی مورخان ناگزیر گواهی هرودوت را رد کرده‌اند. معذرت برای این خورده گیری مغرطه بنائی وجود ندارد. و اگر چنانکه اکثر محققان معتقدند، بگوئیم که روایت مذکور در اثر هرودوت وقایعی را که در دوران پاك-سلسله وقوع یافته در مدت محدود سلطنت سر سلسله متمرکز ساخته است، صحیح تر خواهد بود. بطوریکه پیشتر ند کردادیم سالهای ۶۷۵-۷۴۵ ق.م. که روزگار سخت سرزمین ماد بود در روایات مزبور منعکس نشده است. بدین سبب شاید از فهرستهای اسامی شاهان دیوکی یا دیوکیان نامی افتاده باشد (در این باره به مطالب بعد رجوع شود). بهر تقدیر، با در نظر گرفتن تحریفی که در روایات شفاهی مشهود است، حق داریم زمان سلطنت دیوک را اندکی عقب برده در فاصله میان سالهای ۷۸۸ و ۷۴۵ ق.م. قرار دهیم.

این انتقال زمان، چون مورد تأیید منابع آشوری نیز میباشد، موجه است. طبق منابع مزبور در سال ۷۱۵ ق.م. شخصی بنام «دایانو گو» بدست آشوریان اسیر شد و به سوره تبعید گشت (بد بعد رجوع شود). علی‌الرسم معتقدند که «دایانو گو» همان

۱۳۸

«دیوک» است که نام وی در کتاب هرودوت آمده.^{۱۳۸}

اگر بیاد آوریم که هرودوت مدت حکومت دیوک را ۵۳ سال (یا پنجاه سال؟) ذکر می‌کند، می‌بینیم که آغاز سلطنت او را میتوان بتقریب سال ۷۶۷ ق.م. شمرد و این خود بانظرات بالا کاملاً موافق است. معیناً باید امکان این نکته را هم در نظر گرفت که ۵۳ سال حکومت دیوک بگفته هرودوت (این رقم بر روی هم تقریبی است به صفحه ۲۴ - ۲۵ رجوع شود) شامل مدت سلطنت پادشاهی که مؤلف مزبور از قلم انداخته است - و باید در فاصله حکومت دیوک و فراتورت قرارش داد - نیز می‌باشد. از آنجائی که آغاز حکومت فراتورت - چنانکه خواهیم دید - محتملاً در حدود سال ۶۷۳ ق.م. بوده است، ممکن است سلطنت دیوک اندکی دیرتر - و بعد از لشکر کشی «نیگلا نیالاسار سوم» - شروع شده باشد و اتحاد مادها و کرد آمدن ایشان بدور دیوک را باید نه تنها نتیجه لزوم حکومت مقتدری برای رتق و فتق امور داخلی جامعه (بدیهی است که این ضرورت برای طبقه حاکم‌های که پدید آمده بود وجود داشت) دانست بلکه در عین حال این گرایش بود برای کسب امنیت خارجی بیشتر.

این مسلم است که دیوک نمیتوانست - برخلاف آنچه هرودوت نوشته - پادشاه سراسر ماد باشد. وی فقط یکی از فرمانفرمایان کوچک و متعدد مادی بود و بس. ولی درخشش تاریخ اخلاف بر سیمای او پرتوافکننده و منعکس شده است. او حتی فرمانروای مستقل یک ناحیه بزرگ هم نبود. منبع آشوری در وقایع سال ۷۱۵ ق.م. «دیوک» را «حاکمی از جانب ماننا» (شکین مات ماننائی)^{۱۳۹(۱)} میخواند. و حال آنکه متون آشوری در دادن لقب پادشاه باین و آن کرامت خاصی نشان میدهند.

بسیار محتمل است که در آغاز امر دیوک بعملی سنجیده و بخردانه دست زده دولت ضعیف و کوچک و جدید خویش را تحت حمایت ماننا که در آن زمان قدرتی

بسر داشت قرارداد. ولی بعد کوشید کاملاً مستقل گردد و بدین منظور با «اورارتو» عقد اتحاد بست و چنانکه خواهیم دید، همین اتحاد موجب سقوط وی گشت.

محل سلطنت دیوک بر ما مجهول است. ولی چون وی از طرف ماننا حکومت داشت حدس زده میشود که قلمرو وی با سرزمین ماننا مجاور و همان سرزمینی بود که منابع آشوری «مادای» (بمعنی محدود کلمه) می خوانند (در دره قزل اوزن). معلوم نیست که آیا «کباتانا» - چنانکه هرودوت می گوید - در زمان دیوک مرکز پادشاهی بوده است یا نه - چنانکه پیشتر گفتیم (صنحه ۱۲۰) مهمترین راههای کاروان رو در کباتانا تلاقی می کردند. کباتانا قلب ماد قدیم بشمار میرفت و بالطبع ممکن بود آنجا برای مرکز سیاسی کشور برگزیده باشند. عادة معتقدند که اصطلاح «کباتانا» «محل تجمع»^{۱۴۱} بمعنی «بازار مکاره» با چیزی نظیر آن است. ولی بنظر ما این احتمال نیز (بخصوص در برتو داستان هرودوت) وجود دارد که جلسات عمومی اتحادیه قبایل در این نقطه منعقد میشده است و در یکی از آن جلسات دیوک بر هبری اتحادیه مزبور انتخاب شد و در عین حال بسمت «داوری» جماعت خویش، در «دره قزل اوزن»، نیز باقی ماند.^{۱۴۱}

با اینکه روایات شفاهی (منقول توسط هرودوت) حصول وحدت ماد را در آن دوران ذکر می کند، چگونه در عین حال «ایالات» کوچک و مستقلی - که وجود آنها را منابع موجود نیز تأیید کرده اند - بحیات خویش ادامه میدادند؟ چگونگی این پدیده و پاسخ این پرسش را در شرح فوق میتوان یافت و توجیه کرد. بالطبع ممکن است آشوریان دیوک را که فرمانفرمای ایالتی کوچک و حاکم منصوب از طرف «ماننا» بود پیشوای همه مادیان میدانستند.

مطالب روایات مادی در باره ساختمان اجتماعی ماد، قبل از دیوک و در زمان وی، که در تألیف هرودوت منقول است با مندرجات منابع آشوری و اوستا تکمیل

میشود. چنانکه پیشتر گفتیم اگر اوستا بالتعمام در آسیای میانه تدوین نشده، فقط ممکن است در اقصای مشرق ماد پدید آمده باشد. ولی قدیمترین بخشهای اوستا، یعنی سرودهای گاتا و «یسنای هفت فصل» و «یشتها» که منشور است اوضاع و شرایطی را مجسم می‌سازد که بی شک بطور کلی و اثره قبایل اسکان یافته ایرانی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد بوده و بالنتیجه میتواند لااقل وضع «آریزانتها»^{۱۱} را روشن سازد. ضمناً از مقابله با منابع آشوری پیداست که قائل شدن حدی میان شرایط زندگی اجتماعی قبایل ایرانی زبان و قبایل محلی کونی - لوآوبئی زبان (کاسپی) امری بس دشوار است. تقسیم جامعه بسلسله مراتب معین از سن خانس او - تائی است که از سازمان جماعت بدوی سرچشمه می‌گیرد ولی در قوانین دینی مه‌جل گشته و در ادوار بعدی نیز محفوظ مانده است و عبارت است از تقسیم بد دمانا Damana، ویس Vis، شویشر Šoišra دهیو Dahyva، (در گاتها)^{۱۲} یا «نمانا» nmana، ویس Vis، زنتو Zantu، دنکهو Danhu، (در خرد اوستا).^{۱۳} خواهیم دید که این تقسیم بندی از ویژگیهای ماد هم میباشد و بنا به منابع آشوری و هرودوت در مورد پارس هم صادق است. بر اثر تجزیه و تحلیل این اصطلاحات میتوانیم درباره وضع اجتماعی آن زمان استنتاجهایی بعمل آوریم.

۱- «نمانا» بمعنی خانه و مسکن است ولی «خاندان و خانواده» هم تعبیر میشود، یعنی خانواده پدرشاهی که بردگان را هم شامل است. در رأس آن پیر یا «پدرشاه» و یا «خانه خدا» قرار دارد (نمانوپاتی، نمانی Nmânôpati, Nmānya). در کتاب هرودوت «ائیکیا» Olkia^{۱۴} ترجمه واژه «نمانا nmana» است و معنی آنرا دقیقاً میرساند. کلمه پارسی باستانی «مانی Maniya» - که بار دیگر از آن سخن خواهیم گفت - نیز از همان ریشه است. در کتیبه داریوش اول پادشاه ایران در بهیستون گفته شده است که او

AbiČariš GaiVānČa ManiyamČa ViVāhiŠČa^{۱۴۵} را که کثومتای مغ گرفته بود به مردم جنگی باز کردند. این اصطلاح مدتها مورد بحث مفسران بود. گرچه تقریباً همه متفق بودند که معنی «AbiČariš» «مرتع» است و «gaiVā» «اموال» «دام» میباشد.^{۱۴۶} در این اواخر دو تفسیر برای کلمه Māniya بعمل آمد: یکی از طرف و. ا. تیورین^{۱۴۷} و دیگر توسط ای. گرشوویچ^{۱۴۸}. هر دو تفسیر در این نکته متفقند که در اسناد اقتصادی مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد که در استخر یافت شده کلمه کورتش (Kurtaš) بسیار تکرار شده است و در کتیبه بهیستون این واژه ترجمه عیلامی لغت پارسی باستانی مانی (Māniya) میباشد. بگفته و. ا. تیورین^{۱۴۹}: «کورتش-ها (Kur-taš) - ی خارج از استخر، با شرایط خاص کار که برای ایشان وجود داشت... ظاهراً نیروی کارگری خانواده‌های کشاورزان و شبانانی را که مستمند شده ولی هنوز تمام وسایل تولید را از دست نداده بودند و در جماعت خود «ویثایتی» (ViVāpatiy) - سهم‌زمین-داشتند، تشکیل میدادند... اگر، خود رئیس خانواده کورتش نمیشد... مانیم Māniyom او... یعنی «اهل خانه» او، یا اعضای خانواده‌اش، اغلب اقتصاداً کورتش Kur-taš میشدند...» و غیره.

در اینجا درباره اینکه نظر و. ا. تیورین راجع به ساختمان اجتماعی جامعه باستانی پارس تاچه حد مقرون به حقیقت است گفتگو نمی‌کنیم. و بعد از آن بحث خواهیم کرد. بعقیده و. ا. تیورین کلمه فارسی باستانی مانی Māniya بمعنی «اهل خانه» و متعلقان به «خانه و خانواده» یا مانا Māna است («نمانا» و «دمانا» - ی «Nmāna, dāmāna» اوستائی) و این نکته در اینجا برای ما حایز اهمیت است.

«ای. گرشوویچ» نظر دیگری دارد و وجه اشتقاقی را که «کامرون»، ناشر کتیبه‌های استخر برای واژه کورتش Kurtaš (از پارسی باستانی کرتا Kṛta - کرده - یا «کرتار» Kṛtar، کرتا Kṛta «کننده») پیشنهاد میکند مردود میداند و بنحوی

مستدل ثابت میکنند که این کلمه واژه پارسی قدیم «گردا Grda»^{۱۵۰} و اوستائی کردا Gərōda - بمعنی «خانه» مشتق است که کاملاً با مانی - Māniya مشتق از مان Māna - بمعنی خانه مطابق می باشد. گرشویچ گفته «بیلی» را شاهد آورده خاطر نشان میسازد که در زبان تخاری کلمه «مانیه» Mānye (حالت اضافه جمع) با «بردگان» از زبان ایرانی بوام گرفته شده است و اصطلاح «مانیا Māniya و کورتش Kurtaš را با واژه یونانی اویکتس Oiketēs «برده خانگی» مطابق میداند.

بهر تقدیر هر دو معنی را می توان در این واژه جمع کرد. همچنانکه کلمه لاتینی «فامیلیا» (Familia) نه تنها زن و فرزندان و زنان فرزندان بود بلکه بردگان را نیز شامل بوده، واژه ایرانی دمانا، نمانا، مانا، Damana, Nmāna, Māna نیز لااقل در آغاز شامل هم این و هم آن بوده است. بعقیده و. ا. تیورین بکار و داشتن کورتش (Kurtaš) برفع پادشاه مبتنی بر رسم بیغار جماعت دهکده بوده است. ولی چنانکه از موارد متشابه در جامعه های باستانی شرقی مستفاد میگردد بیغار و کار اجباری از وظایف همه بود نه فقط اعضای فقیر جماعت. منتهی توانگران بردگان خویش را به بیغار میفرستادند و مستمندان اهل خانه را. در هر دو صورت این کارگران بیغار کش را ممکن بود با واژه مشترک مانیا Māniya (اهل خانه) «اعضاء خانواده» بخوانند. اما راجع به گنوماتا^(۱) منع - برخلاف عقیده و. ا. تیورین - شکی نیست که وی از افراد جماعت های روستائی اعضای خانواده ایشان را نگرفته و جدا نکرده بلکه بردگان و شاید اموال خانوادگی آنان را تصاحب می کرده است.

بنابر این ترجمه کلمات AbiČariš gaiṭamča maniyamč aviṭbišča را بطن غالب

باید مربوط بدان دانست که شکل دستوری^{۱۵۱} Viṭbiš را چگونه تعبیر کنیم - بمعنی «مرتع، اموال منقول (دامها) اهل خانه»^{۱۵۲} و با نقاط مسکون و دهکده و یا بمعنی

مرتفع و اموال منقول (دامپا) و اهل خانه و (در این صورت) در نقاط مسکون؛^{۱۵۳} عجله و اجد اهمیت است که نظر بمراتب فوق در پایان قرن ششم قبل از میلاد اموال پارسیان بطور کلی عبارت بود از مراتع و دامپا و شاید عده‌ای برده، مزارع و باغها و مؤسسات زراعتی بخش اصلی و خاص اموال یک فرد پارسی را تشکیل نمی‌داد و لااقل در زمان پیدایش اصطلاح فوق چنین بود.^{۱۵۴} پیشه‌های تخصصی نیز چندان رواجی در (پارس) نداشت.^{۱۵۵}

وضع مردمی که در اوستا از ایشان یاد شده نیز تقریباً چنین بود. و در اینجا هم دانداری مردم اسکان یافته و بخصوص پرورش دامپای بزرگ شکل اصلی تولیدات بود.^{۱۵۶} ولی از زراعت و تأسیسات آبیاری نیز اطلاعات وسیع داشتند.^{۱۵۷} اعضای عادی جماعت در خرد اوستا بنام واستری - فشوینت Vastrya-Fshuyant^۱ دامداران - کشاورز خوانده شده‌اند.^{۱۵۸} از دیگر سو دومین تقسیم اجتماعی کار - یعنی تجزیه پیشه از زراعت - تازه آغاز گشته بود. اوستا فقط یک بار از پیشه‌وران (هوتی huti)، در ردیف کاهنان و بزرگان و «دامداران - کشاورز» یاد می‌کند.^{۱۵۹} و بدلیل می‌توان گفت که پیشه و صنعت شغل افراد غیر آزاد بوده.^{۱۶۰}

در اوستا از بردگان و ایسو vaitsu نیز نام برده شده است. اینان بردگان خانگی بودند و جزو خانواده و یا حتی عشیره vis^{۱۶۱} بشمار می‌رفتند. بخصوص زنان برده (کنیزکان) خانگی بسیار بودند.^{۱۶۲}

سرزمین ماد که میان کشور اوستا و پارس قرار داشت و - چنانچه خواهیم دید - در شکل سازمان اجتماعی با دو همسایه خود سهیم و شریک بود مسلماً از شیوه‌های خانواده پدرشاهی نیز بی‌نصیب نبود. شاهد اختلاف سطح مکنت افراد و جنگهای غارتگرانه و تصرف اموال غیردرماد آن زمان، همانا وجود قلعه‌هایی است که تصویر آنها بما رسیده و علت پیدایششان - چنانکه بیشتر گفته شد - دفاع در مقابل

آشوریان (که بعدها ضرورت پیدا کرد و بهر تقدیر دژهای مزبور تاب مقاومت در مقابل ایشان را نداشتند) نبوده، بلکه جنگهایی بود که دائماً میان برخی از سران ماد جریان داشت. در عصر مورد بحث، سرزمین ماد بسیاری از ویرگیهای سازمان جامعه برده داری در شرف ایجاد را که دانشمندان ذکر کرده اند دارا بود، از قبیل: «شهر دژ»، «هائی با حصار سنگی یا آجری و برجها، آغاز تجزیه پیشه ها، وجود مناصب دائم، جنگ و جدال که از لوازم زندگی روزمره خالق شده بود» و الخ. بدین سبب حق داریم وجود ویرگیهای دیگر را هم برای آن جامعه قائل شویم: یعنی خانواده عهد پدر شاهی و انتقال به دوره وحدت زوجه، برده داری، تبدیل مقامات اداری عشیرتی و قبیله ای به تأسیساتی که کاملاً نقض غرض بوده است - یعنی درآمدن آنها بصورت مقاماتی که بزرگان عشیرتی از آن چون آلتی برای انقیاد و اسارت قوم خود استفاده می کردند. البته خصوصیات واقعی و ملموس تکامل تاریخی در این مورد همچنان بر ما مجهول است.

ولی در عین حال آزادی عامه مردم هنوز کاملاً ناپدید نگردیده بود. هنوز اجتماعات مردم وجود داشتند^{۱۶۳} و فعالیت اجتماعی عامه افراد آزاد جماعتها هنوز تا حدی پرمایه بود.

۲- ویس vis - این کلمه دو معنی دارد: الف- عشیره و تبار^{۱۶۴} و ب- نقطه مسکون یا دهکده (مثل «وس» Bec که در روسی قدیم به همین معنی بود). اصل همان معنی نخستین است. ویس vis عشیره پدر شاهی است که از نیای مشترکی - که غالباً واقعی بوده نه اساطیری - پدید آمده بود. بدین معنی توخمن Tauxman (اوستائی) و توهم Taubma (پارسی باستانی) نیز نامیده می شود. علی الرسم نام معینی که همان اسم ویا لقب نیای مذکور بوده نیز داشته. مثلاً فریدون افسانه (ثرائی ثون Graiteuna) بگفته اوستا به عشیره آتوبا Aθwya منتسب است و کوی ویشناسپ حامی زرتشت به عشیره

با خاندان نئوتر *Nnutara* و کورش و داربوش و دیگر شاهان ایران باستان به خاندان هخامنشیان (*Haxamaniš*) . خلف شاهان ماد خویشان را به خاندان کیا کسار منسوب می کرد (*Huvaxštrahya Tauhmōyā* بهیستون II ، ۵) هرودوت این خاندان را فرتره *Phrōtrē* میخوانده .^{۱۶۵}

سالمندترین عضو خاندان علی الرسم رئیس آن بود . جالب توجه است که در خاندان شاهی ایران در عهد ساسانیان لازم نبود رئیس خاندان شخصی پادشاه باشد . بنابر قطعدهای که از نبشته بهیستون نقل شد وبث = ویس (*Viθ-Vis*) واحد اقتصادی جامعه بود و نمان *Nmāna* یا خانواده محدود - جزئی از ویس *Vis* بشمار میرفت . ولی ویس *Vis* تنها بمعنی خاندان و عشیرت نیست بلکه نام متداول دهکده و نقطه مسکون نیز می باشد و این می رساند که در آغاز دهکده ها عشیرتی و خاندانی بودند . و بنابراین « خداوند ویس *Vis* » (در اوستا - ویسپتی *Vispati*^{۱۶۶}) تنها پیرو شیخ خاندان و عشیره نبوده بلکه رئیس ده - ده خدا - نیز محسوب می گشت . بدین سبب اینکه در کتیبه های آشوری از عده کثیری بل آلی *Bēl ali* یا « خداوندان ده » مستقل یاد شده است جای شگفتی نیست و ظاهراً این کلمه ترجمه « ویسپانی » مادی « خداوند و صاحب ویس *Vis* » می باشد^{۱۶۷} . « خداوند ده » شخصی بود صاحب مقام و جانشین سر خاندان دوران سازمان جماعت بدوی - ولی در زمانی که جامعه طبقاتی رفته رفته قوام می یافت این اشخاص صاحب مقام گرایشی داشتند تا به طبقه اشراف و ممتازی که طبقه حاکمه را بوجود آورد مبدل شوند . محتملاً چنانکه از نبشته بهیستون برمی آید نمایندگان این گروه بیش از دیگران اموال گوناگون « در » دهکده ها (یا خاندانها یا عشیرتها) یا « با » دهکده ها مالک بودند . ضمناً شاید « خداونده ده » انتخاب می شد^{۱۶۸} و مقام وی موروثی نبود .

با اینحال اگر جامعه ای که در اوستا از آن یاد شده و جامعه ماد (در فرنهای

نهم ناهفتم قبل از میلاد - که با آن مشابهت داشت) سازمان اجتماعی‌شان کاملاً بر اصل خاندانی و خویشاوندی مبتنی می‌بود، تکوین طبقات در آنها غیر مقدور می‌گشت. چنانکه می‌دانیم آنجائیکه جامعه در عوض تقسیمات عشیرتی و خاندانی از روی علائم ارضی تقسیم شود این خود یکی از نشانیهای پیدایش دولت است.^{۱۶۹} بدین سبب دهکده‌ها (ویس‌ها) گاهی هم عشیرتی خالص نبودند و اگر هم حالت عشیرتی را حفظ می‌کردند، بهر تقدیر، جزو يك واحد ارضی جماعتی محسوب می‌گشتند که در کتاب «گانه‌ها» شوئیش^(۱) نامیده شده است (عادةً «بخش و بلوک» (بزرگ Bezirk) ترجمه می‌شود یا «مزرعه» و «زمین شخم زده»). شوئیش واحد ارضی است و «آب و زمین ورستنیها»^{۱۷۰} بدان تعلق دارد. ظاهراً بخش یا بلوک (شوئیش - ی) جماعت روستائی با «ورزان» (Vərozāna) - که بزبان پارسی باستانی «وردن» (Vardana) - یعنی «دهکده یا نقطه مسکون» - گفته می‌شد مطابقت داشت.^{۱۷۱} در مقابل اصطلاح «ورزن» (Vərozuna) از یکسو هوايتو Hualtu - بمعنی «خویشاوندان» - وجود دارد و از دیگر سو آریامن (Aryaman) - بمعنی «جمعیت» یا «اتحادیهٔ دینی» - کلمهٔ «ورزن» با ریشهٔ فعل ورز Varəz بمعنی «کار کردن» نیز مربوط است. گمان می‌رود که «ورزن» نقطهٔ مسکون یا دهکدهٔ جماعتی مجاور یکدیگر بوده است و ممکن است با «ویس» Vis - یا دهکده - انطباق پذیر باشد و یا چند «ویس» را که به یکدیگر پیوسته بودند دربر می‌گرفته است. بنابراین شوئیش گاهی در فهرست بالانتر از «ویس» است و گاهی جانشین آن.

از نبشته‌های آشوری چنین برمی‌آید که در خاک ماد نقاط مسکونی مستحکم دژگونه‌ای «آلانی دننوتی» (ālāni dannuti) و نقاط مسکونی کوچک دیگری در اطراف آن (آلانی سهروتی Alāni Şehrūti) وجود داشته‌اند و ساکنان نقاط اخیر الذکر بهنگام ضرورت می‌توانستند بدرون حصار دژ پناه برند. تفاوتی که در زبان پارسی

باستانی در تسمیه نقاط مسکونی (ویس Vis و وردن Vardana - که بزبان اگدی «آلو» alu ترجمه میشود) و دژها (دیدا Didā، که درواقع «حصار» است و به اگدی «آلو» alu یا «بیرتو» Birtu نامیده می شود)^{۱۷۲} وجود دارد از همین تفاوت مفهوم ناشی می باشد. چنین دژی ممکن بود نقطه مسکونی دائمی و یا پناهگاه موقتی باشد. یعنی حصارى که در درون آن مکانی خالی برای افراد و دامها وجود داشته باشد.^{۱۷۳} تصاویر آشورئی از دژهای مادی بجا مانده است که وضع استحکامات مزبور را نیک نشان می دهد.

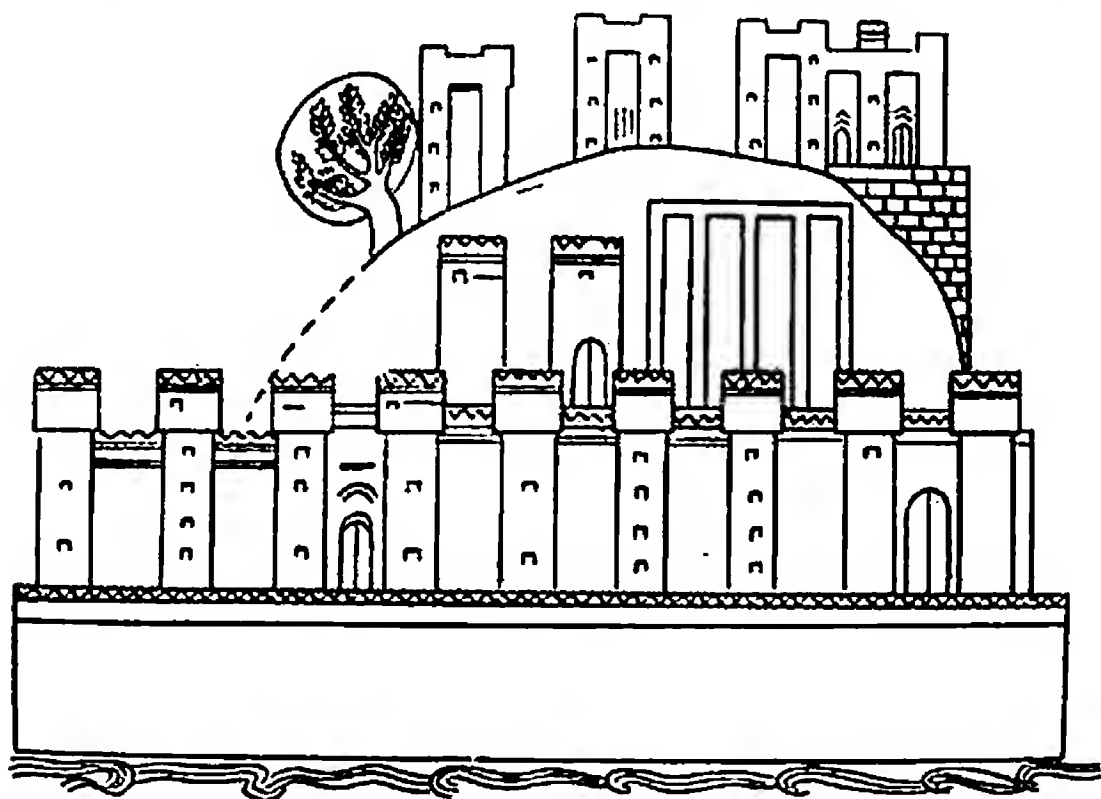
دژهای مزبور ساختمان های محکمی بودند بر ارتفاعات و صخره های طبیعی و یا - گاهی - بر خاکریزها و تپه های مصنوعی. گردها کرد آنها لا اقل يك دیوار (خارخار) و یا گاهی چندین حصار متحد المرکز (کی شتو) کشیده شده بود. در طول حصار بر جهائی بفاصله های معین تعبیه شده بود و سر برجه ها و حصار برای تیراندازی از کمان کنگره دار بود. در بعضی موارد در شیب تپه طبیعی دیواری با آجر ساخته می شد که شیب را عمودی سازند. حصار اصلی و شاید کنگره ها، همچنانکه در اورارتو نیز متداول بود با سنگ ساخته میشد و بدنه حصارهای دیگر با خشت خام. غالباً دژها را طوری می ساختند که خندق و یا مسیر طبیعی رودخانه ای دفاع از آن را تکمیل کند. غالباً در درون دژ منزل ها کم و فرمانده را نیز با برج و بارو مستحکم می کردند، ولی برغم قدرت حصارهای خشتی و وسایل گونا گونی که مباشران ساختمانی دژها برای تحکیم آنها بکار میبردند، تاریخ جنگهای ماد و آشور نشان میدهد که مادیهادرندره به نیروی دفاعی حصارهای خویش استظهار میورزیدند.

شاید «ده - دژ» ها^{۱۷۴} مقرر فرمانفرمایان خردی بوده که در منابع آشوری مذکور است^{۱۷۵} و در اوستا نیز بنام «ساستر Sastar» آمده است (در منابع پارسی باستانی دیگر نامی از این فرمانفرمایان خرد برده نشده است). ناحیه ای که تابع

این فرمانفرما بوده به دژ وی مربوط بود «خشانرا Xšaθra» بمعنی «قدرت»، «قلمرو» نامیده میشد^{۱۷۶} و شاید فقط با قلمرو جماعت و شوئیش قابل انطباق باشد و شاید هم با «کشور و سرزمین» (دنگهو، داهو Danhu.Dahyu - که درباره این اصطلاح بعد سخن گفته خواهد شد). در اصطلاحات زبان اکدی در مورد ماد کلمه «ناکو» Nugù که «ایالت و ناحیه» معنی میدهد استعمال میشده.^{۱۷۷} بنابراین ممکن است «ساستار» Sāstar همان دنگهوپتی Danhupati یا «خداوند کشور»^{۱۷۸} باشد. متأسفانه چون اصطلاح خشر^(۱) معانی فراوان دارد بسیاری از مطالب کتابها هنوز بطور قطع و یقین تعبیر نشده‌اند و عجلاله در تمام این مسائل ابهامی وجود دارد و روشن نشده است.

گرچه ممکن است که قدرت فلان یا بهمان فرمانفرما، در بعضی موارد فقط در حدود يك ده مستحکم (و نقاط مسکون کوچک اطراف آن که از همان عشیرت بوده‌اند) نفاذ داشته ولی بر روی هم ظاهراً «فرمانفرما» یا «ساستار» - با «رئیس (و یا خداوند و صاحب) دهکده عشیرتی» - که «ویس پتی» Vispati نامیده میشد فرق داشته‌است. لااقل از لحاظ نظری ویس پتی - در سازمان عشیرتی و قبیله‌ای صاحب مقام بوده و چنانکه گفتیم محتملاً انتخاب میشده است. بدین سبب ممکن است در بسیاری موارد ویس پتی نماینده منافع عامه افراد عضو جماعت محسوب میشده. این خداوند (پیر) ده در عین حال داور انتخابی و یار رئیس دادگاه جماعت نیز بوده‌است. بگفته هرودوت دیوک Deyok در رأس ده خویش (کومه Kômē) مقام چنین دآوری (دیکاستس Dikastēs) را شاغل بوده است، ولی بعدها دیوک «داور و فرمانفرمای» بخش کاملی از ماد شد. هم‌چنانکه در اوستا هم فرمانفرمای «کشور» (دنگهو Danhu) ظاهراً نه فقط فرمانده نظامی^{۱۷۹} بلکه داور نیز بود.

۳ - زنتو - گرچه عشیره علی‌الرسم مدتها بصورت جماعت پدرشاهی مفهوم واقعی خویش را حفظ کرد ولی قبیله پس از پیدایش جامعه طبقاتی و تقسیمات ارضی (بجای تقسیمات قبیله‌ای) بسرعت مفهوم مبهم و نامشخصی پیدا کرد و ظاهری بیش نبود. حتی هرودوت (۱/۱۰۱) اطلاع داشت که مادها به شش قبیله (گنوس Genos) تقسیم می‌شدند (برخی از قبایل صحرانشین و آنهاییکه در اتحادیه بدوی قبایل ماد وارد نشده بودند در این شمار نیامده)^{۱۸۰} و پارسیان به شش قبیله اسکان یافته و چهار



۲۴- دژ مادی خارخار. از روی نقش برجسته دور - شادو کین. پایان قرن هفتم ق. م.

قبیله صحرانشین (۱/۱۲۵). ولی در زمان او قبایل دیگر مفهوم واقعی نداشتند. نبشته‌های پارسی باستانی و گاتها ذکر می‌کنند. در خرد اوستا هم علیحده بادی از آنها نشده است و فقط در عبارات کلی بصورت «خانه و عشیره و قبیله و کشور» یاد شده است^{۱۸۱}. منابع آشوری فقط در نواحی غربی (ماننا و غیره) از قبایل، بعنوان واحدهای مستقل، یاد می‌کنند^{۱۸۲} و در مشرق خاگ ماد بطور کلی از

«مادیها» - یعنی مجموع اتحادیه قبایل - نام میبرند. معهدا در قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد - چنانکه از بعضی مدارك بطور غیر مستقیم مستفاد می شود - سازمان قبیله ای هنوز در سرزمین ماد نقشی را بازی می کرده است. در رأس قبیله از لحاظ نظری «خداوند (پیشوای) قبیله»، «زنتوپتی»، یا «زنتوم» (Zantupati, Zantuma) قرار داشت.

۴ - دنگهو، داهيو Dan, Dahyu. روشن ساختن مفهوم این اصطلاح آسان نیست. در اوستا بمعنی «کشور» نامشخص آمده است و در کاتها مجموعه ای است بزرگتر از شوئثر. شاه «ساستار» فرمانفرمای «کشور»^{۱۸۳} و رئیس نیروهای مسلح^{۱۸۴} و ظاهراً داور می باشد^{۱۸۵}. معهدا دنگهو Danghu (داهيو Dahyu) اصطلاحی که مفهوم «دولت» را برساند نیست: برخی از سران قبایل و یا فرمانفرمایان چند دنگهو Danghu را تحت حکومت خویش درمی آورند. مثلاً کوی خوسراوا که یکی از اسلاف (؟) ویشتاسپ بود^{۱۸۶} در زمانهای خیلی قدیم تمام «دهیو»ی آریائیها را بصورت يك خشر را در آورد^{۱۸۷}. دنگهو Danghu / دهيو Dahyu ممکن است با «ناکو» Nagû (یا «ماتو» Mātu) که در منابع آشوری مذکور است، یعنی (واحد کوچک ارضی) مطابقت داشته باشد، یا با واحد جغرافیائی و یا جماعت نژادی بزرگتری - یعنی آنچه بعدها به قومیت تبدیل میشد، مثل ماد و باکتریا و غیره. هر دو مورد در نبشته های پارسی باستانی دیده شده است و در نبشته های مزبور «دهیو» Dahyu کم و بیش با قلمرو ساتراپ که يك واحد مشخص سیاسی و - علی القاعده - تا حدی نژادی^{۱۸۸} نیز بوده است مطابقت داشته، و یا با يك بخش کامل سیاسی و نژادی که جزو قلمرو ساتراپ بوده^{۱۸۹} و یا ناحیه کوچک و مجزائی در داخل قلمرو مزبور انطباق پذیر بوده است^{۱۹۰} در مورد بخشهایی از اوستا که در ادوار متأخرتری تدوین شده (عصر پارتها)^{۱۹۱} باید مسلماً برای کلمه دهيو Dahyu معنی وسیعتری قائل شد. اما در

قدیمترین بخشهای اوستا، دنگه و دهیو با احتمال قوی چیز است شبیه آن «کشورهای» بسیار کوچکی که بموجب منابع آشوری در سرزمین ماد وجود داشته‌اند و وسعت خاکشان از قلمرو يك قبیله هم کوچکتر بوده است. بدین سبب در گانه‌ها دهیو Dahyu بلافاصله بعد از شوئیش ذکر شده است. کوی و یشتاسپ حامی زرتشت نیز فرمانفرمای یکی از این دهیو - ها بود.^{۱۹۲}

آنچه گفته شد کاملاً با وضع سرزمین ماد که در منابع آشوری منقول است وفق میدهد. زیرا سرزمین ماد به «کشور» - های بسیار که خود خویشتن را اداره می‌کرده و مستقل بودند و غالباً در رأس آنها شاه‌کپائی قرار داشتند (بیشتر در بخشهای شمال غربی و کمتر در مشرق) تقسیم شده بود.^{۱۹۳} ولی منابع آشوری فرمانفرمای این «کشور» ها را شاه نخوانده بلکه «بل آلی» Bêl ali - میخوانند یعنی اصطلاحی را که با «ویس پتی» برابر است بکار می‌برند. در این موارد احتمالاً با شاه‌کی از نوع «ساسترا» - ی اوستائی سروکار نداشته بلکه «دهیوما» - ئی Dahyuma (دنگه و پتی) در برابر داریم که مانند «ویس پتی» پیشوائی جماعت بدوی را هم عملاً بعهده دارد. وی در رأس يك واحد و یا مجموعه ارضی قرار گرفته است ولی احتمالاً گاهی در وراء حجاب ظاهر، وحدت قبیله‌ای و یا عشیرتی هنوز وجود دارد.

بهر تقدیر نباید تصور کنیم که این شاه‌کان مادی افراد فعال مایشائی از نوع سلاطین مستبد - بمقیاس کوچکتر - بوده‌اند. زیرا در آن زمان هنوز مقتضیات ایجاد قدرت استبدادی موجود نبود.^{۱۹۴} هرودوت میگوید که مادی‌ها مجامع و مجالس خلق داشتند (۱/۹۷). و بلاشك شورا‌های شیوخ «از بهترین مردمان» نیز وجود داشته است. اوستا نیز از اینگونه جلسات و شوراها بنام «هنجمن» (Hanjamana)^{۱۹۵} و «ویاخ» و «ویاخمان» (Vyâxman, vyâxa) یاد میکند.^{۱۹۶}

اطلاعات ما درباره آغاز تقسیمات ارضی جامعه در سرزمین ماد و کشورهای

مجاور آن بقرار است که مذکور شد و این خود گواه بر این است که جامعه طبقاتی و دولت در آنجا در شرف تکوین بوده است. از مطالب فوق چنین بر می آید که از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد در سرزمین ماد و کشوری که گاتها و تمام اوستا در آن تدوین شد و همچنین در پارس (پرسید) قرن ششم قبل از میلاد شرایط یکسان بوده است (شاید اندکی همزمان نبوده).

پیش از آنکه از اطلاعات و کتب از مدارك مستقیم و غیر مستقیم و قیاس با نظایر، استنتاج بعمل آوریم باید از موضوع دیگری نیز سخن گوئیم که آریا در سرزمین ماد و کشورهای مجاور آن تقسیم جامعه به اصناف ۱ و بطریق اولی صنوف محدود وجود داشته است.

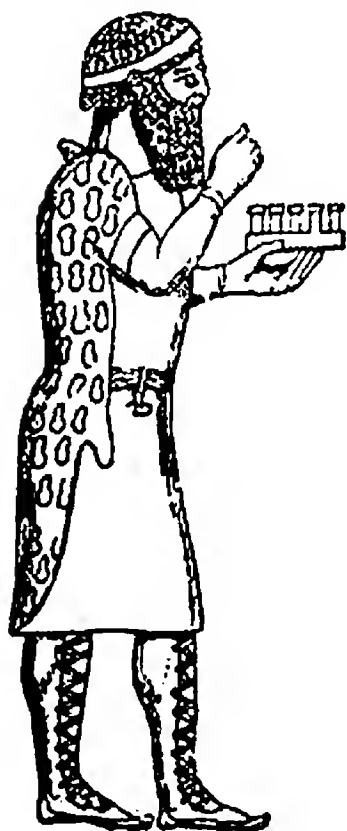
خرده اوستا از تقسیم جامعه به گروههای صنفی و حرفه‌ای یا «پیشتر» سخن میگوید^{۱۹۷}. علی‌الرسم سه صنف وجود داشت:

۱- آثرون *āθrovan* یا «کاهنان و خادمان آتش»، ۲- رئیس‌تر *Raθaištar* یا «عرباب سواران»، ۳- واستری - فشوینت *Vastrya - Fšuyant* یا «دامدار و کشاورز». گذشته از اینها در يك مورد «هوتی» *Hull* نیز که^{۱۹۸} بمعنی «پیش‌دور» است ذکر شده. از وجود بردگان نیز اطلاع داریم ولی آنان جزو اصناف شمرده نمیشدند.

بی‌شك این تقسیم متأخر است. و بهمین صورت از ماخذ مستقل دیگر دوران ساسانیان نیز به‌مارسیده است و محتملاً بزمان سلطنت پارتها مربوط می‌گردد. آنچه در خرد اوستا مذکور است وضعی را که طبق قانون «مانو» در هند بوجود آمده بود بخاطر می‌آورد: قانون مزبور چهار «وارنا» یا صنف محدود را می‌شناخت:

۱- برهمنان (کاهنان)، ۲- کشتریان (جنگیان)، ۳- وایشیان (پیش‌دوران و سوداگران) ۴- شودر^{۱۹۹}. برغم اختلافی که در جزئیات و خصوصیات وجود داشت و اختلاف عقیده‌ای که کیشهای رسمی دو کشور ایران و هند در مورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند -

این تقسیم صنفی جامعه در هر دو کشور مولود شرایط اجتماعی کم و بیش متشابه بوده است. تاریخ دقیق قوانین «مانو» معلوم نیست ولی تنظیم قطعی آن مسلماً بعد از میلاد صورت گرفت. بدین سبب گمان نمیرود حق داشته باشیم تقسیمات صنفی مذکور در اوستای خرد را برای ادوار متقدم‌تر که مورد نظر ما است قائل شویم. از اطلاعات



۳۵- شاهکی مادی با نمونه دز خویش که به‌لامت فرما برداری تقدیم شاه بابل می‌کند. از نقش برجسته دور - شادروکین. پایان قرن هفتم ق. ۲۰

مندرج در تألیفات عهد عتیق چنین بر می‌آید که «مغان» صنف خاصی از مردم را تشکیل می‌دادند و با اینکه دیگر مردم و اعضای جماعتها عملاً به عناصر کم و بیش متعین و ثروتمند و کم ثروت و برده داران و تولید کنندگان کوچک بی برده تقسیم میشدند ولی گمان نمیرود که نتیجه این تقسیم بصورت صنف‌های مشخص در آمده باشد. معیناً نسمیه بزرگان بنام «عرا به سواران» خود قدمت فوق‌العاده این اصطلاح را می‌رساند (گرچه شاید در آغاز این کلمه حاکی از تقسیم صنفی نبوده است) زیرا که عرا به بطور اعم، در دوره‌ای که منابع کتبی اطلاعاتی از آن بدست میدهند، از ویژگیهای فن جنگ نبوده است. در قرن‌های نهم و هشتم قبل از میلاد بخشی از مادیها سواره نبرد می‌کردند^{۲۰۰} ولی چیزی از عرا به‌های جنگی نشنیدیم. هرودوت (۱/۱۰۷)

از سازمان لشکری ماد در عهد کیا کسار سخن گفته فقط از سواران یساد میکند ولی درباره عرا به‌های جنگی خاموش است. کتیبه داریوش اول در بهیستون (II، § ۲۰، ۳۳؛ III، § ۴۶) و مأخذ هرودوت در وصف لشکریان خشایارشا فقط از پیادگان و سواران اطلاع دارند^{۲۰۱}. فقط هندیان و دیگر اقوام اطراف از عرا به استفاده میکردند. در اواخر دوران هخامنشیان بار دیگر عرا به‌های تیغ دار بمیدان آمدند، که

برای پراکندن پیادگان بکار میرفتند^{۲۰۲}. در عصر پارتها نیز هسته سپاه را سواران تشکیل می دادند نه عرابه ها.

در پایان قرن ششم قبل از میلاد هنوز ارتش ماد از خلق جدا نشده بود. اصطلاح «کار» Kāra که در کتیبه بهیستون بکار رفته هم بمعنی «لشکر» است و هم بمعنی «خلق»^{۲۰۳}. ظاهراً سپاهیان از داوطلبان قبایل بودند. بگفته هرودوت (۱/۱۰۳) در قرن هفتم قبل از میلاد تقسیم بندی ارتش ماد از روی بستگی قبیله ای بود نه نوع سلاح، البته در جامعه بنده داری ارتش داوطلبی که از افراد آزاد تشکیل شود بخودی خود آلت سلطه بنده داران بر بردگان خواهد بود. ولی در جامعه برده داری که کاملاً تکامل یافته باشد ارتش حرفه ای پدید می آید و طبقه بنده داران و دولت ایشان بدان متکی می باشد و ارتش مزبور در قطب مقابل بردگان بلکه عامه مردم آزاد نیز قرار میگیرد. در سرزمین ماد چنین وضعی هنوز در قرن ششم قبل از میلاد بوجود نیامده بوده و بطریق اولی در قرن هشتم نیز وجود نداشته. هر فرد آزادی که قادر به حمل سلاح بود سپاهی شمرده میشد. تصادفی نیست که آشوریان دائماً نام مادیها را به تنها با صفت «دور» بلکه «نیرومند» نیز موصوف میسازند. این میرساند که مادیها برغم تفرقه ظاهری و تقسیم به «کشورهای» کوچک (که البته بهیچوجه در این صورت صفت «نیرومند» درباره ایشان صادق نبود) متحد بوده اند. بدیگر سخن... اینکه با وجود حفظ وزن نامهای متصرفات کوچک، اصطلاح «مادی» madai را نیز بموازات آنها بکار می برند و مادیها را بصفت «نیرومند» موصوف میسازند، میرساند که موجودیت اتحادیه قبایل ماد بطور کلی محفوظ مانده بوده.

در قلمرو اتحادیه قبایل ماد افراد جامعه بطور کلی بدامداری اشتغال داشتند، گرچه از زراعت که بر پایه آبیاری مصنوعی بود نیز اطلاع داشتند. پرورش اسب اهمیت خاص داشت (آشوریان تقریباً جز اسب چیزی برسم خراج از مادیها نمیگرفتند)

دامهای بزرگ شاخدار و گوسفند نیز پرورش می کردند . بایرورش شتران دو کوهان (باکتربائی) نیز آشنا بودند^{۲۰۴} . پیشه ها برخلاف نواحی غربی و شمال غربی - یعنی حدود کردستان و آذربایجان کنونی^{۲۰۵} - رونقی نداشت و چندان تکامل نیافته بود . پس از مقایسه تمام اطلاعات مستقیم و غیرمستقیم موجود درباره جامعه ماد و اقوام مجاور آن ، در قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد ، میتوانیم استنتاجهای زیر را بعمل آوریم :

می توان گفت که ساختمان اجتماعی سرزمین اتحادیه ماد در قرن هشتم قبل از میلاد در مرحله انتقال از جماعت بدوی بدوره بنده داری بود . تقسیم جامعه از روی مبادی ارضی در شرف آغاز بود و «کشورهای» کوچک که فرمانفرمابائی در رأس آنها قرار داشتند ایجاد شده بود ولی در عین حال تقسیمات عشیرتی و قبیله ای نیز هنوز کاملاً وجود داشت . ظاهراً وحدت قبایل و وجود اتحادیه قبایل بطور کلی هنوز بخوبی محسوس بود . قشون گیری از قبایل بعمل می آمد . بسیاری از فرمانفرمایان عملاً همان سران قبایل بودند . دیگر مقامات سازمان جماعت بدوی نیز وجود داشتند : مانند مجمع خلق ، و محتملاً شوراهای شیوخ و بزرگان خاندانها (بقول اوستای خرد «عرا به سواران») بزرگان و متشخصان عشیرت (یا بقول خرد اوستا : «عرا به سواران») و کسان و تابعان ایشان بد پیشوائی قبایل و ریاست جماعت و بخصوص فرمانفرمائی واحدهای ارضی نایل گشته از میان همگنان قد علم میکردند . در این احوال کوچکترین واحد اجتماع خانواده پدرشاهی بود و عامه قدرت پیشوایان خرد و کلان را بصورت قدرت پدرشاهی درك می کردند و لا غیر . (کلمه آشوری «بلو» Bôlu و ایرانی «پتی» - بمعنی «خداوند و صاحب» از اینجاست) . بدینقرار کمان میرود که تقسیمات ارضی و قبیله ای و عشیرتی و مؤسسات جماعت بدوی و تأسیسات جامعه طبقاتی در آن دوران بوضع عجیبی متداخل شد ، و درهم آمیخته و در کنار هم

زیستد دائماً بسا یکدیگر درمبارزه بودند. هرودوت (۹۸ - ۱/۹۶) در عهد خود خصوصیات جامعه ماد را در قرن هشتم قبل از میلاد نیک وصف کرده است. دهکده‌ها و نقاط مسکون تا اندازه‌ای جنبهٔ عشیرتی داشتند، ولی دژها محل تمرکز ساکنان هر جا و، احتمالاً، و در اکثر موارد، مقر فرمانفرمایان بودند. وجود این قلاع خود گواه پیدایش اختلاف سطح ثروت و جنگ‌های میان شاهکان دولتهای خورده‌پابوده. بارها یادآور شدیم که دژهای مزبور برای جنگ خانگی بود نه دفاع در برابر آشوریان.

مسئلهٔ چنانکه از سوابق اینگونه جامعه‌ها پیداست، در جنگها اسیر می‌گرفتند و اسیران را بردهٔ خویش می‌ساختند و تجزیه جامعه به توانگران و مستمندان آغاز شده بود و اغنیاء از فقیران بهره‌کشی می‌کردند و گرچه این استثمار هنوز در لفافهٔ رسوم پدرشاهی پنهان بود ولی با گذشت زمان آن بآن بی‌بند و بارتر میشد.^{۲۶} معیناً توده‌های آزاد مردم مسلوب‌الحق نبودند: هر رئیس خانواده‌ای سپاهی و عضو مجلس خلق بود.

مجموع این شرایط باعث شد که مادهای عضو اتحادیهٔ قبایل در قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد جنگیان و سواران و پیادگان دلیرو فداکاری باشند. هنوز سازمان ایشان تاحدی از آزادی بهره‌داشت و اعضای آن متفق بودند و دیدگان بردگان و کشاورزان ستم‌کشیده و استثمار شدهٔ سرزمین آشور متوجه ایشان بود. ولی در عین حال امر ایجاد دولت نیز پیشرفت کرده بود و طبقهٔ حاکمهٔ ماد بمرور زمان توانست با انکای بآن در رأس امپراطورئی نیرومند - نیرومند از لحاظ سیاسی و نظامی - قرار گیرد. پس از چند نسل آشوریان دانستند که ماد به چه نیروی سیاسی مهمی مبدل شده‌است. ولی گرچه در قرن هشتم مادی‌ها را «نیرومند» می‌خواندند اما ایشان هنوز يك قوة عظیم سیاسی را تشکیل نمی‌دادند. فقدان طولانی خطر مشترك پیوستگی‌های

قبیله‌ای را سست کرد و جامعه بواحدهای بسیار كوچك كه شاهكان حریص در رأس آنها قرار داشته و دائماً با يكديگر در جنگ بودند - تجزیه شد . هسته سلطنت آتی ماد - یعنی دولت ديوك - فقط یکی از این « کشورهای » بشمار بود . مادها در مبارزه با دشمنی چون آشور هنوز واجد تجربه کافی نبودند . مجموع این عوامل موفقیت تجاوز جدید آشور را در آغاز امر ، اجتناب ناپذیر ساخت .

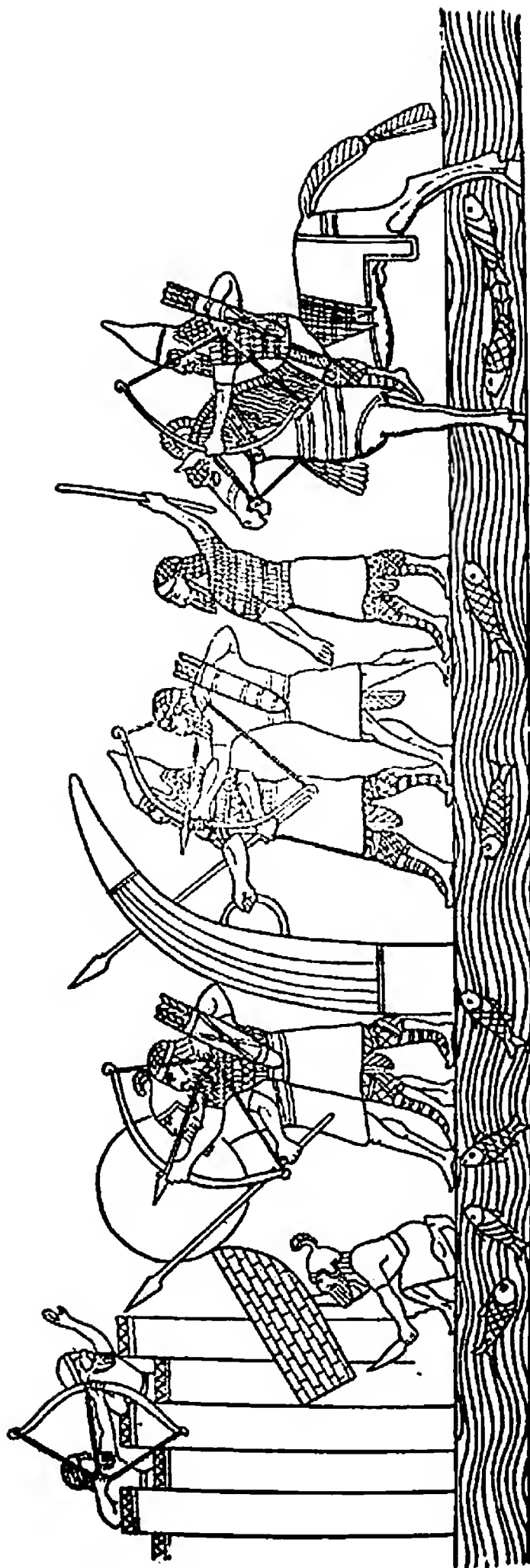
۶- دوره دوم تجاوز آشور - تیگالاتپالاسارسوم

نهایم آشور در سال ۷۴۴ ق . م . با حمله به « نامار » آغاز گردید . لازم به تذکر است که تیگالاتپالاسارسوم وجانشینان وی نسبت به سرزمین مفتوح رفتاری جز آنچه شاهان پیشین آشور داشتند پیش گرفتند . بیشتر بخش اعظم ساکنان ناحیه تسخیر شده را سر می بریدند و فقط عده معدودی افراد کار آمد را ، برهنه کرده طوق و زنجیر بر گردنشان نهاده به بردگی میبردند ولی از زمان سلطنت تیگالاتپالاسارسوم تشخیص دادند که این شیوه نامناسب و از لحاظ نتایج حاصله برای طبقه حاکمه و دولت آشور کم سود است . این بار چون توانسته بودند سرزمین مفتوح را جزو خاک آشور سازند ، مردم آن دیار را یا در محل باقی گذاشته مالیاتهای سنگین برایشان وضع می کردند و یا - در بیشتر موارد - ایشان را ، بشیوه ای متشکل ، با بخشی از اناث - البیت ولوازم و کودکان و غیره ، به نقاطی که قبلاً بر اثر لشکر کشیهای آشور ویران و غیرمسکون شده بود تبعید می نمودند و بجای آنان ساکنان نقاطی را که در دیگر مرزهای امپراطوری خویش مسخر کرده بودند ، متمکن می ساختند . بدین طریق بهره برداری عقلانی تری از اراضی امپراطوری آشور تأمین می شد و عواید آن منظم تر وصول می گردید و انتقال و تغییر محل مردم امکان تبانی و مقاومت در برابر متجاوزان را برای مردم دشوار می ساخت .

در ۷۴۴ ق . م . لشکریان آشور که ظاهراً از سال پیش آماده سفر جنگی

خویش گشته بودند^{۲۰۷} بسوی بخش علیای دره رود دیاله حرکت کرده وارد سرزمین «پارسوآ» (زاموآی جنوبی سابق) شدند. در سرزمین مزبور، مردم بومی غیر ایرانی متمکن بودند و در اواخر قرن نهم ق. م. نیز چنین بود. اینان چند دولت بسیار کوچک داشتند و سالنامه‌ها ایشان را، ظاهراً، بنام مؤسسان سلاله‌هایشان میخوانند (بیت زائی، بیت کاپسی، بیت سانگی یا بیت ساگی، و بیت تزگی^{۲۰۸}). جریان عملیات جنگی واجد خصوصیتی بود که پیشتر از آن سخن رفت: باین معنی که ساکنان محل در کوهها پنهان شدند و در موارد نادر به قلعه‌ها پناه برده کوشیدند محاصره را تحمل و مقاومت کنند و آشوریان نیز دهکده‌ها و نقاط مسکونی را که بتصرف در می‌آوردند سوزانده و هرچه و هر که بدستشان می‌افتاد ضبط و اسیر میکردند.^{۲۰۹} آشوریان بعضی از فرمانفرمایان را نیز اسیر کردند (مثلاً «کاکي» شاه بیت‌زائی و «می‌تاکی» شاه بیت سانگی را). دیگر شاهان توانستند با کسان خویش در کوهها پنهان شوند. چنانچه اسیران بگروههائی که سخت با آشوریان دشمنی می‌ورزیدند منتسب می‌بودند ایشان را با سخت‌ترین شکنجه‌ها می‌کشتند و برنیزه می‌نشانند. بخشی از سرزمین مفتوح جزو خاك آشور گشت و حاکم‌نشین پارسوآ^{۲۱۰} نامیده شد و مرکز آن دژ «نیکور»^(۱) بود.

از آنچه گفته شد چنین بر می‌آید که لشکر کشی «تیکالائپالاسار سوم» با لشکر کشیهای دیگر پادشاهان آشور در قرن نهم ق. م. تفاوتی نداشته است. ولی معیناً خصوصیات جدیدی این لشکر کشی‌ها را ممتاز می‌سازد. «تیکالائپالاسار» در «بیت‌زائی» - که ناحیه‌ای بود جزو حاکم‌نشین نوین - عده‌ای از اسیران را آزاد کرد ولی قبلاً انگشتان ایشان را قطع کرد تا بکار جنگ نخورند ولی در ایالت نو بنیاد آشور بمنزله کارگر و موضوع بهره‌کشی مورد استفاده قرار گیرند. «تیکالائپالاسار» کوشید



۳۶- محاصره دژ توسط لشکریان آشور - اذفتش برج آشوری نینوا - قرن هفتم ق. م.

تا حتی در ارضی که مستقیماً جزو متصرفات آشور نشده بوده نیز استثمار و بهره‌کشی منظم از مردم را دربراه نماید یعنی خراج سالیانه‌ای برایشان وضع کند. مثلاً در «بیت کاپسی» چنین کرد و «باتتانو»^(۱) شاه آنجا، داوطلبانه پرداخت خراج و مالیات و عوارض را بعهده گرفت و «تیکالانیالاسار» در عوض متعرض دژ وی موسوم به «کار»^(۲) نگردید.

متأسفانه سالنامه‌های «تیکالانیالاسار سوم» بصورت ناقصی - بصورت نوشته‌های بریده‌ای بر الواح نیمه سترده بدست ما رسیده است - که قصد داشتند بار دیگر در کاخ سلطان «آسارخادنا» در قرن هفتم ق. م از آن استفاده کنند. فواصل این قطعات بریده محفوظ مانده و دنباله مطلب غالباً معلوم نیست. اگر توالی مطالب را بشکلی که «شرادر» و «روست»^(۳) حدس زده‌اند قبول کنیم، «تیکالانیالاسار» سوم به تصرف خاک «پارسوآ» اکتفا نکرده بداخل سرزمین ماد نفوذ کرد. باجمالات بریده بریده‌ای از تصرف دهکده «ارنزیباش»^(۴) یاد شده است و مردم این محل عایه «بی‌سی خادیر» فرمانفرمای «کیشه سو»^(۵) خروج کرده بودند. بعد سخنی از فرار «راماتنا»^(۶) فرمانفرمای «آرازیباش»^(۷) رفته و ضمناً گفته شده است که در دهکده‌های وی گذشته از اسبان و دامهای شاخدار ذخایر سنگ لاجورد با کتربا نیز بچنگ مهاجمان افتاده، بطوریکه در متن مصرحاً گفته شده است آخرین نقطه لشکرکشی - ظاهراً - دژمادی «زاکرونی» بود. معلوم میشود «آرازیباش» جزو اتحادیه قبایل ماد نبوده - همچنانکه در عهد «آدانراری» نیز از اتحادیه مزبور خارج بود. سپس آشوریان راه بازگشت پیش گرفتند. و بعد شرح انقیاد «تونی»^(۸) فرمانفرمای «سومورزو»^(۹) (در دره‌ی یکی از شاخه‌های جنوب شرقی دیاله؟) و قتل سپاهیان وی

Kišeseu (۱)

Erenziaš (۲)

Karkorixundir (۳)

Battanu (۴)

Sumurzu (۵)

Tuni (۶)

Araziaš (۷)

Ramateš (۸)

والحاق « سومونزو » و « بیت - همبان » (که آنها در دره دیاله بود) یکی از ایالات آشور ، آمده است ^{۲۱۵} .

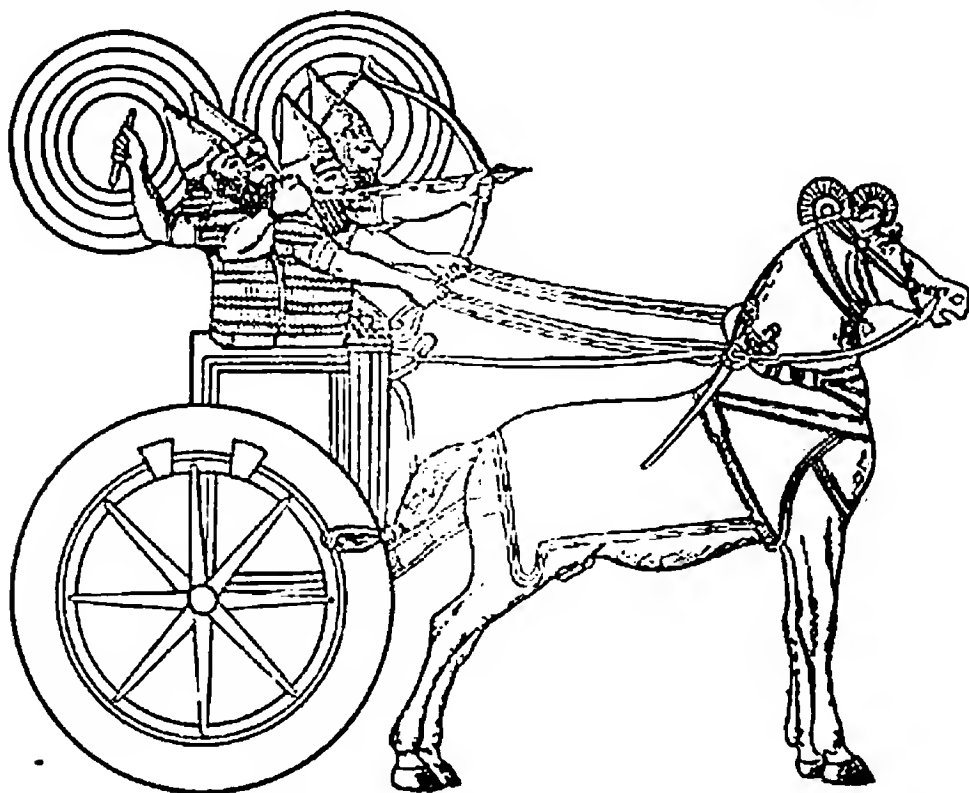
این لشکر کشی از تمام مصائبی که کشور مصاد در ظرف نیم قرن تحمل کرده ویران کننده تر بود و « نیکالانیالاسار » پس از آن خواست که « خداوندان دهکده های » کوهستان یعنی سران جماعت های سراسر « کشور مادی های نیرومند » تا کوه « بیکنی » (دماوند) منظمأ زیر بوی خراج پردازند : ۳۰۰ تالانت (۹ تن) سنگ لاجورد و ۵۰۰ تالانت (۱۵ تن) ^{۲۱۶} مصنوعات مفرغی . این ارقام بیشتر از حرص او حکایت می کند و کمتر از استدراک مسائل اقتصادی - و حال آنکه « نیکالانیالاسار » یکی از لایق ترین شاهان آشور بود . در سالنامه ها اسامی فرمانفرمایانی ^{۲۱۷} که خراج مزبور برایشان وضع شده مذکور است ^{۲۱۸} .

هدف « نیکالانیالاسار سوم » در لشکر کشی به خاک ماد چه بود ؟ « روست » که ناشر سالنامه های وی است معتقد است که مقصود وی تضمین امنیت حدود و ثغور آشور و حفظ آن در مقابل دستبرد کوهستانیان و استقرار نظم بوده است . این داوری کاملاً کشور گشایانه است . احتمال دستبرد کوهستانیان باراضی مرزی آشور قوی است . ولی دستبردهای مزبور از لحاظ دامنه وسعت و بی رحمی و خون آشامی با آنچه آشوریان « ناشر تمدن و فرهنگ » روا داشتند بهیچوجه قابل قیاس نیست .

علل واقعی حمله « نیکالانیالاسار » به حدود مادی مختلف بود . نخست اینکه مبنای اصلاحات وی ^{۲۱۹} این بود که ارتش دائماً در حال عملیات جنگی باشد و باغارت و دزدی ثروت اندوزد . بدین سبب توسعه حدود آشور بوسیله لشکر کشی امری ضروری بود . دیگر اینکه اصلاحات « نیکالانیالاسار » مستلزم این بود که جای خالی ساکنان نواحی ویران شده را بطور دائم بامردم سرزمین های مفتوح پر کند و اراضی مردم اخیر الذکر را نیز با ساکنان سرزمین های تازه فتح شده دیگری

مسکون سازد والنخ . بنا بر این وجود يك عده افراد آماده برای مهاجرت و انتقال دائماً ضرورت داشت .

اما علت مهم و حتی مهمترین علت لشکر کشی این بود که ثروت های مادی را تصاحب کند و خود توانگر تر شود و بویژه اسبان فراوان بدست آورد زیرا سازمان



۳۷- عرابه جنگی آشوری . از نقش برجسته آشوری در نینوا . قرن هفتم ق . م .

ارتش آشور تجدید شده بود و برای عرابه های جنگی و بخصوص سواران احتیاج مبرمی باسب داشت و در آن عصر پرورش اسب فقط در نقاط کوهستانی - یعنی ماد و اورارتو و آسیای صغیر - باموفقیت پیشرفت میکرد .

سرانجام ، لشکر کشی علیه قبایل ماد ممکن بود بمنظور تأمین جناح در مبارزه جدی آنی با « اورارتو » باشد . در واقع لشکر کشی سال ۷۴۴ ق . م . مقدمه حمله به « ساردوری دوم » و جنگ طولانی آشور با متحدان سوری اورارتو بود ،

همچنانکه لشکر کشی ۷۳۷ ق. م علیه ماد مقدمه تهاجمات ۷۳۵ - ۷۳۶ ق. م علیه کوهستان اورارتو بشمار میرفت.

نتیجه نخستین لشکر کشی « نیکگلانیالاسار » بخاك ماد همانا ایجاد دو ایالت جدید در پادشاهی آشور بود، یعنی « پارسوآ » و « بیت - همبان ». این دو ایالت تا سقوط آشور جزو آن بودند.^{۲۲۰}

پیشتر گفتیم که عقیده شایع مبنی بر اینکه گویا « پارسوآ » میهن نخستین پارسیان بوده و ایشان پس از تسخیر آن ناحیه بدست آشوریان^{۲۲۱} از آنجا به پارس (پرسید) هجرت کردند، غیر محتمل است. این عقیده را از طریق دیگری نیز میتوان رد کرد: اولاً تجزیه و تحلیل نام هائی که منابع موجود به « پارسوآ » منسوب می دانند - نشان می دهد که مردم آن سرزمین هرگز آریائی نبودند و بالنتیجه نمی توانند نسبتی با پارسیان داشته باشند. ثانیاً نام کورش اول، پادشاه پارس (پرسید) در منبع آشوری آغاز دهه سوم قرن هفتم ق. م. آمده است و حال آنکه « پارسوآ » مسلماً در آن تاریخ جزو آشور بوده و قدرت آشور هنوز استوارتر از آن بود که هجرت ساکنان متصرفات خویش را اجازه دهد.^{۲۲۲}

گذشته از ایجاد ایالات « پارسوآ »^{۲۲۳} و « بیت همبان »، يك نتیجه دیگر لشکر کشی سال ۷۴۴ ق. م. عبارت بود از تصرف اسبان و دامها توسط آشوریان و بردن عده ای از پیشه وران « پارسوآ » - ئی بآشور. بعدها بخشی از ساکنان را که در ایالت جدید آشور باقی مانده بودند نیز از آنجا تبعید و منتقل کردند. سالنامه های « نیکگلانیالاسار » در وقایع سال ۷۳۸ ق. م. می نویسند که عده ای از اسیران کوتی و ساکنان « بیت سان کی بوتی »^(۱) (اینجا = بیت سانگی) را در شمال سوریه و فنیقیه شمالی مسکن دادند.

مهاجران را بنام قبیله و یا زادگاهشان نیز نامیده‌اند. مثلاً: ایللی لیان^(۱)، ناگاییان^(۲)، بودی ئیان^(۳)، دونی ئیان^(۴)، بیلی یان^(۵)، بانی ئیان^(۶)، سانگیلیان^(۷) و ساکنان دهکده (بابلی؟) «نر کال - ایلو - اینا - ماتی». از میان اینان بودی ئیان ممکن است از قبیله مادی بودیان و یا ساکنان دهکده «بودو» - در مرز بابل و عیلام - که تیگالاتپا لاسار در سال ۷۴۵ ق. م. مسخر کرد، باشند. اگر نکته نخستین صحیح باشد، این خود درباره مقر قبیله بودیان - که یکی از شش قبیله مذکور در تألیف هرودوت می باشد - (در اقصای غرب ماد) تا اندازه ای راهنمایی می کند. معیناً بیشتر احتمال می رود که در این مورد عنوان قبیله از نام دهکده مشتق شده باشد. اطلاع ما درباره دیگر نامهای مذکور بیش از این نیست.

مردم ایالت «پارسوآ» بمرور زمان بالکل آشوری شدند. حتی مدتها بعد - بگفته بطلمیوس (VI/۲/۶)، سرزمین مزبور را «سوری مادی» میخواندند (یونانیان غالباً آشوریان را «سوری» می نامیدند).

در سال ۷۳۷ ق. م. «تیگالاتپا لاسار» سوم مجدداً به ماد لشکر کشید. اگر واقعاً می پنداشت که خراج گزافی را که بر مادها تحمل کرده خواهند پرداخت اشتباه کرده بود و ممکن نبود بدون غارت و راهزنی جدیدی موفقیت حاصل کند. حتی نواحی را که ظاهراً در ۷۴۴ ق. م. کاملاً مطیع و منقاد شده بودند، ناگزیر این بار مجدداً تسخیر کرد. از آن جمله بود - فی المثل - ایالت «بیت کاپسی»^(۸).

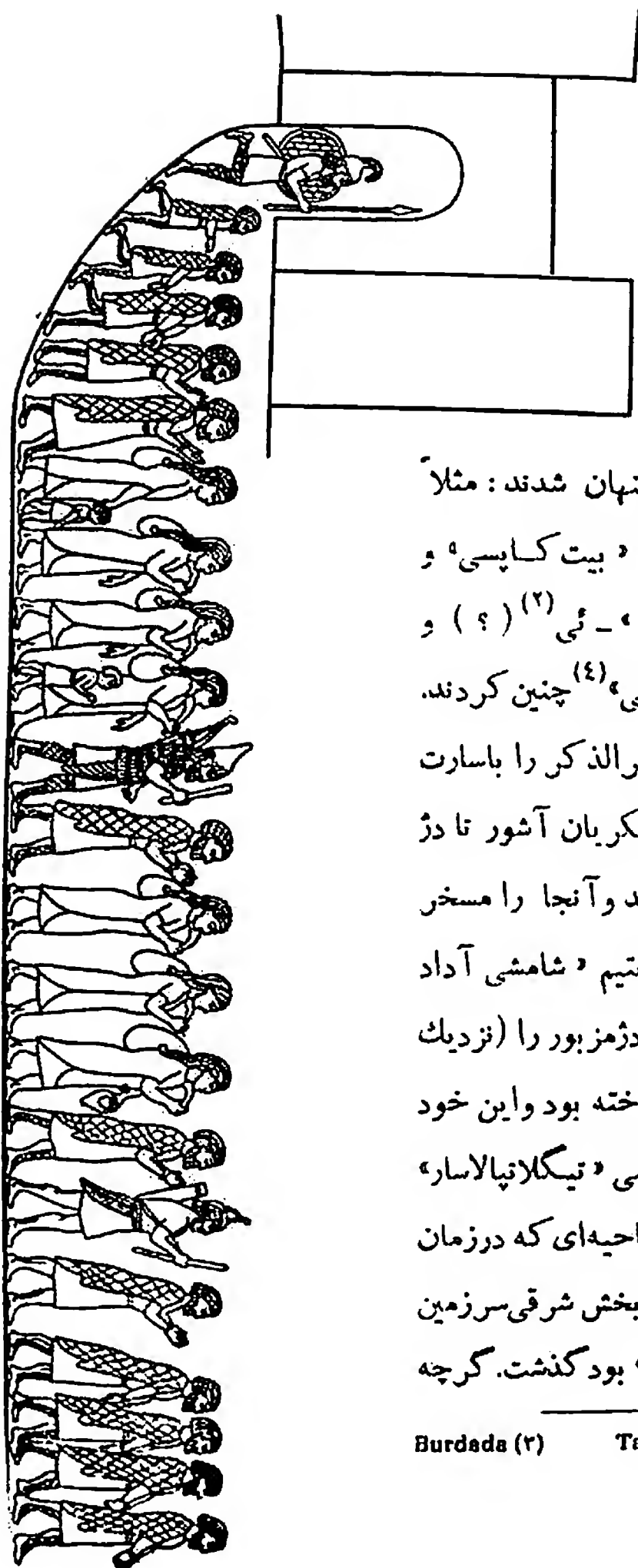
لشکریان آشور از «بیت سانگی» و «بیت تازاکی»^(۹) که در سال ۷۴۴ ق. م. تسخیر شده بود گذشتند. دهکده های بسیار^{۲۲۴} که «ایشتار» (معبد الهه ایشتار، آشوری) مرگزبان بود و مردی بنام «با» (؟) بر آن حکومت میکرد مسخرایشان گشت. آشوریان در این

| | | | | |
|------------------|---------------|------------|--------------|------------|
| Billi (۵) | Duni (۴) | Budiya (۳) | Nakkabi (۲) | Illili (۱) |
| Bit tazzakki (۹) | Bit-Kapsi (۸) | | Sangilli (۷) | Baniti (۶) |

مکان پرستش نیزه
مقدس «یوزنا»
خدای آشور و بابل
را متداول ساختند.
سران سرزمینهای
نقاط دورتر شرقی

بشیوه مرسوم در کوهها پنهان شدند: مثلاً
«اوپاش» فرمانفرمای «بیت کاپسی» و
اوشورو - ی^(۱) «تادیروتا» - ئی^(۲) (؟) و
«بوردادا»^(۳) - ی «نیروتا کنائی»^(۴) چنین کردند.
ولی آشوریان پیشوای اخیرالذکر را باسارت
گرفتند. بدین طریق لشکریان آشور تا دژ
سیبور (سیبار) پیش رفتند و آنجا را مسخر
ساختند. چنانکه پیش گفتیم «شامشی آداد
پنجم» در سال ۸۲۰ ق. م. دژ مزبور را (نزدیک
زنجان کنونی؟) مسخر ساخته بود و این خود
تعیین دقیق مسیر لشکر کشی «نیگلانیلا سار»
را مقدور می سازد. وی از ناحیه ای که در زمان
«شامشی آداد پنجم» جزو بخش شرقی سرزمین
کوهستانی «کیزیل بوندا» بود گذشت. گرچه

Ušuru (۱)
Tadīrrutā (۲)
Burdada (۳)
Nirutakta (۴)



در سالنامه‌های «تیکلاتپالاسار سوم» سرزمین مزبور جزو ماد (مادای Madāi) قلمداد شده است. شاید آشوریان از جنوب، بخش اصلی دره قزل اوزن را دور زده و فقط از قسمت علیای آن عبور کرده به سیبور رسیدند.

باقی شرح لشکر کشی بصورت بریده بریده باقی مانده است. فقط يك نكته روشن است که آشوریان از ناحیه «بوشتو»^(۱) گذشتند^{۲۲۵}. این «بوشتو» را نباید با درّی بهمین نام که در ملتقای «ماننا» و «پارسوآ» و «کیزیل یوندا» واقع بود اشتباه کرد. آنگاه وارد خاک اصلی اتحادیه ماد گشتند.^{۲۲۶} محتملاً تذکر نام ناحیه «نیشا» یا «نیشای» (صحاری «نیه» که در تألیفات عتیق آمده، جلگه کنونی قزوین؟) و قطعه‌ای از سالنامه‌ها که اسامی نواحی آریام («آریا - اوروای، ایرانی؟»)^{۲۲۷} و کشور خروسان (مات تارلوگاله) (Māt-tarlugallā) و «سا-کو-کو» در آن آمده مربوط بهمین محل است. دیگر کتیبه‌های «تیکلاتپالاسار» نواحی را که هدف این لشکر کشی بودند مشروحتر نام می‌برد ولی متأسفانه محل آنها را - از روی کتیبه‌های اخیر الذکر که جنبه عمومی دارند - نمیتوان مشخص نمود. از الواح مزبور چنین بر می‌آید که آشوریان تقریباً سراسر خاک ماد را در نور دیدند و به مکان نامعلومی بنام «کشور طلا» (شاید شیکراگی باشد) رسیدند و به کوه «روآ»^(۲) (ظاهر آدر شرق طهران کنونی؟) و بیابان نمک (دشت کویر) دست یافتند. از آنجا ظاهراً از طریق ناحیه «اوشاکان» که محتملاً دره قره سو می‌باشد - باز گشتند. بعد وارد ناحیه «بیت ساگ» بیت^{۲۲۸} شدند و ساکنان این محل در سیلحازی که «دژ بابلیان» نیز نامیده می‌شد پنهان گشتند. از مدارک موجود چنین بر می‌آید که این دژ در نقطه‌ای از ناحیه اکباتانا (همدان کنونی) قرار داشته است. آشوریان موفق به تسخیر این دژ و قلعه مجاور آن^{۲۲۹} که «تیلشوری» نام داشت شدند. اینجا مرکز پرستش مردوک خدای بابلیان بود

و «تیکالانپالاسار» قربانی نثار او کرد. و نیز فرمان داد لوحی بامطالبی درباره خویشتن در آن محل برپا دارند. آشوریان از اینجا - ظاهراً از طریق ناحیه «بیت زوآلراش» و «بیت مائی» و دره رود دیاله - بخاک خود باز گشتند.^{۲۳۰} در بین راه پادشاهی «آلی بی» (نزدیک کرمانشاه کنونی) هدایائی برای جلب عنایت آشوریان بایشان تقدیم داشت. برغم نظر مخالف یکی از متون ناموثق^{۲۳۱} مسلم است که نواحی که لشکریان آشور در سال ۷۳۷ در نور دیدند جزو ایالات آشور نگشت^{۲۳۲}. محتملاً رئیس ناحیه «پارسوآ» بر نواحی مزبور نظارت کلی داشت تا آشوریان در آینده در صورت امکان در امور ماد مداخله کنند.

پس از تجزیه و تحلیل مسیر لشکر کشیهای تیکالانپالاسار (تأخدی که برای ما روشن است) می توانیم چند استنتاج مهم بعمل آوریم. اولاً آشوریان گرچه، شاید از حدود کوهستان جنوبی ماننا گذشتند (اگر «کی زین کیسی» همان «کیزیل بوندا»^{۲۳۳} باشد و اگر «بوشتو - بوستوس» در این مکان قرار داشته و الخ) ولی مراقب بودند که به خود جلگه جغتو و متصرفات ماننا و حتی - شاید - در دره قزل اوزن سرازیر نشوند. علی الظاهر سبب احتیاط ایشان این بود که اولاً ماننا مقتدر بود و آشوریان نمیخواستند در آن موقع بایک دشمن خطرناک دیگر گلاویز شوند و مخاصمت «اورارتو» و دمشق را برای خویشتن کافی میدانستند. از دیگر سو ممکن است در آن زمان میان آشوریان و ماننا عهد و پیمانی وجود داشته که مبنای آن اشتراك منافع آنی ایشان در مبارزه با «اورارتو» بوده است.^{۲۳۴}

می توان این نکته را نیز یادآور شد که متنهای آشوری در بخشهای غربی کشور ماد بیشتر ولایات را بنام سلاله ها مینامند (با اضافه «بیت» - «خانه») نه باسم واقعی (و بدین سبب تشخیص آنها دشوار است). در بخشهای شرقی ماد این رسم مرعی نمیکشت زیرا که، محتملاً، در آنجا حکومت انتخابی عشیرتی و قبیله ای

حکمرما بود و سلاله‌های فرمانروا وجود نداشتند. متن «تیکالانپالاسار - قوم»^{۲۳۵} بویژه فرمانفرمایان بخشهای شرقی ماد را «بل آلی Bôl âli» مینامد و این خودباری دیگر ثابت می‌کند که ماد غربی نسبت به بخش شرقی آن سرزمین از لحاظ اجتماعی و اقتصادی پیشتر پیشرفت کرده بود.

بدین نکته نیز باید اشاره کنیم که بعضی از اسامی جغرافیائی اماکن شرقی که در متون «تیکالانپالاسار» مذکور است تا حدی ریشه ایرانی دارند (مانند: اریارما، نیسا، اوریمرزان^(۱)، اورننا^(۲)، آرا کوتو^(۳)، و شاید چند نام دیگر)^{۲۳۶}. معیناً اینگونه اسامی در فاصله سالهای ۷۳۷ - ۷۲۴ قبل از میلاد هنوز مغرب خط قزوین - همدان تجاوز نکرده بودند. دو سه نام خاص فرمانفرمایان نواحی را که شرقی‌تر از این خط نبوده‌اند نیز می‌توان ایرانی دانست^{۲۳۷}. از دیگر سو بسیاری از اسامی، حتی مربوط به شرقی‌ترین منطقه، مسلماً ایرانی نیستند و بنظر می‌آید که بعضی از آنها ریشه عیلامی داشته باشند^{۲۳۸}. بدین طریق نه تنها در خاک ماننا و پارسوا و سرزمین‌های مجاور آنها بلکه در کشور خود مادای (Madāi) و اتحادیه قبایل ماد نیز هنوز، در اواسط قرن هشتم، زبان ایرانی بلامعارض و شریک حکمرما نبوده و بهر تقدیر در بخشهای ۷ - ۱ نقشه ما رواجی نداشت.

پیش گفتیم که دولت کوچک «دیوک» deyok - هسته پادشاهی آنی‌ماد - محتملاً در آن زمان وجود داشت. پس چرا در متون «تیکالانپالاسار» ذکری از آن نرفته است؟ متأسفانه مدارك کافی برای ادای پاسخ صریح بساین پرسش در دست نیست. چنانکه گفته شد «دیوک» حاکی بود منصوب از طرف ماننا و «تیکالانپالاسار» و لشکریان وی مراقب بودند که باماننا مدارا کنند. بدین سبب شاید اصلاً در ناحیه تحت حکومت دیوک وارد نشده باشند. ثانیاً نام خاص ناحیه دیوک را نمیدانیم و شاید

بدین سبب نتوانیم آنرا مشخص سازیم . و سرانجام ، نباید از یاد برد که بر روی هم شاید دوران حکومت دیوک فقط پس از مرگ « تیگالانیالاسار سوم » ، (که در سال ۷۲۷ ق . م . بود) آغاز گشته .

اگر سرزمین دیوک در شمال کوههای « کیزیل بوندا » و در بخش جنوبی جلگه ماننا قرار داشته ، پس دولت ماد نیز در همانجا پدید آمده و رونق گرفته و سالانه دیوکیان در همان خطه حکومت می کرده . ولی میدانیم که دولت ماد در این سرزمین تشکیل نشده . از دیگر سومسلم است که در دوران لشکر کشیهای « تیگالانیالاسار سوم » قدرت ماننا ، از سمت جنوب ، آنسوتر از « کیزیل بوندا » بسط نیافت . ولی هیچ دلیلی در دست نیست که بگوئیم دیوک هم در عهد « تیگالانیالاسار » از طرف ماننا بحکومت منصوب شد ؛ متن سارگون دوم دیوک را « حاکم منصوب از طرف ماننا » میخواند . اما بعد یعنی در فاصله سالهای ۷۳۷ و ۷۱۹ ق . م . ممکن است قدرت ماننا آنسوتر - بطرف جنوب گسترش یافته بوده و در همان دوره دیوک خویشتن را تحت حمایت ماننا قرار داده باشد . و چون در دوره بعد اکباتانا (همدان کنونی) تختگاه پادشاهی ماد گشت ، محتمل است که سرزمین دیوک را باید در مسیر قزل اوزن - میان میانه و ناحیه شمالی همدان - جستجو کرد . شاید قدرت دیوک بعدها در اوضاع و احوال مساعد (بعد از « تیگالانیالاسار ») تا خود همدان بسط یافته (یا برعکس از ناحیه همدان باینجا بسط یافت . ولی مورد ثانی البته مستلزم آن بوده است که تیگالانیالاسار از ناحیه دیوک و با خطه‌ای که بعدها جزو ناحیه وی شد عبور کرده باشد ، و این امر بهر تقدیر هنگام لشکر کشی سال ۷۳۷ ق . م . صورت گرفته باشد)^{۲۳۹} . ممکن است که « تیگالانیالاسار » در لشکر کشی مزبور از بخش اصلی دره قزل اوزن احتراز کرده و آشوریان از طریق قسمت علیای رود مزبور بایک حرکت دورانی از جنوب بسوی « سیبور » (نزدیک زنجان) رفته باشند .

این مسلم است که در اوضاع و احوالی که تهاجم آشور ایجاد کرده بود جبرنومه‌های دولت ماد می‌توانستند در تحت حمایت «ماننا» پدید آیند. فقط بخش اقصای شرقی ماد از تعرض آشوریان مصون بود. ولی در آن نقاط سطح پیشرفت جامعه بسیار پست بود. اما دیگر بخشهای خاک ماد از حملات ویران‌کننده آشوریان سخت زیان دید. ممکن بود هسته يك اتحاد سیاسی نوین در تحت حمایت ماننا که در آن نواحی از دیگران پیشرفته‌تر و مقتدر بود، ایجاد شود.

پس از سال ۷۳۷ ق. م. در زمان حیات «تیکلاتپالاسار» يك لشکر کشی دیگر نیز از طرف سرداری بنام «آشوردانی نانی» از سرزمین آشور به ماد، صورت گرفت. ولی متون آشوری در این باره شرحی نمیدهند و باین اکتفا میکنند که وی «۵۰۰۰۰ اسب و تعداد بیشماری افراد انسانی و دامهای بزرگ شاخدار گرفت»^{۲۴۰}.

۷- نیرو گرفتن ماننا و جنگهای سارگون دوم آشوری

در طی دهه دوم قرن هشتم قبل از میلاد لشکر کشیهای آشور بسوی مشرق موقتاً قطع شد. در حدود سال ۷۲۰ قبل از میلاد وضع سیاسی کشور بقرار زیر بود: اقصای شمال (آنسوی دریاچه ارومیه) ظاهراً تحت تصرف «اورارتو» قرار داشت. و بتقریب باقی سرزمین آذربایجان کنونی ایران بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت حکومت «ایرانزو»^(۱) پادشاه ماننا بود. ولی در مرزهای آن پادشاهی متصرفات فرمانفرمایان نیمه مستقلی قرار داشتند که برای موجودیت ماننا خطرناک بودند^{۲۴۱}. اینها عبارت بودند از پادشاهی «اوئیش دیش» (تقریباً در ناحیه مراغه کنونی) و «زیکرتو» (تقریباً در ناحیه میانه - اردبیل کنونی) و «آندیا» (در بخش سنای دره قزل اوزن - سفیدرود - که در نقشه ما بشماره ۴۸ نشان داده شده است) و سرزمین «دبوك» (با احتمال قوی در بخش علیای همان دره). اینها تابع ماننا بودند. دیگر،

در مرز آشور پادشاهیهای «آلابریا»^(۱) و «کارالا»^(۲) در قسمت بالای زاب کوچک و شاخه‌های علیای آن قرار داشتند که تاحدی تابع آشور بودند. در نقاط جنوبی‌تر و شرقی‌تر که ماکان و لایات بسیار کوچک و مستقل وجود داشتند که باماننا یا آشور مربوط بوده و یا بالکل مستقل بودند و بیشتر آنها مشمول مفهوم سرزمین Madāi یعنی اتحادیه قبایل ماد میشدند. ولی اتحادیه مزبور در آن زمان هیچگونه اظهار وجود نمی‌کرد. از میان آنها فقط پادشاهی «آلی پی» (تزدیک کرمانشاه کنونی) بسبب مجاورت مرزهای دولت بزرگی چون عیلام تا اندازه‌ای ممکن بود خود را از تعرض آشور مصون بداند و باین علت نسبتاً قوی و مهم بشمار میرفت.

قدرت فوق‌العاده ماننا در عهد «ایراتزو» و تبدیل آن بیک دولت درجه اول، پادشاهیهای نیمه مستقل اطراف را که فرمانفرمایان شان نمایان استقلال کامل بودند ناراحت ساخته بود. شکی نیست که قدرت ماننا، همانند حکومت دیگر دولتهای برده دار آن زمان بارسنگینی بردوش مردم بود. ولی تجزیه طلبی شاهکان نیز در اکثر موارد جنبه مخالفت با ترقی داشت زیرا که بزرگان و اعیان می‌کوشیدند در سرزمینهای بسیار کوچک خود فرمانروای بی‌بند و بار باشند و این خود از ایجاد یک دولت مقتدر مانع می‌شد و پیدایش قومیت را بتأخیر می‌افکند و کشور را بدست کشور گشایان بیگانه می‌سپرد و بهر تقدیر چنین سرنوشتی از لحاظ مردم از حکومت شاهان ماننا بدتر بود. ضمناً چنانچه پیش گفتیم دولت ماننا در واقع یک اولیگارشی یا حکومت چند خاندان مقتدر بود و بالضرورة از منافع بزرگان اصیل ماننا بزیان افراد عادی و آزاد و حتی - محتملاً - برده‌داران غیر اصیل دفاع می‌کرد. بدین سبب در داخل آن کشور نیز نارضایتی عامه خلق روز افزون بود. اگر فرمانفرمائی به جنبش وسیع قشرهای مردم آزاد تکیه می‌کرد واقعاً میتوانست دولتی قوی بوجود آورد. ولی در

قرن هشتم قبل از میلاد چنین فرمانفرمایی وجود نداشت (و جنبش یاد شده هم هنوز نارس بود) و جز عساکرهای تجزیه طلبانه برخی از شاهکان چیزی مشهود نبود. و چون در سیاست خارجی عامل اصلی همانا رقابت میان دولتهای بزرگ آشور و اورارتو و ماننا و عیلام بود، وقایع سیاست خارجی نیز بصورت خیانتهای کوچک و تغییر جبهه فرمانفرمایان و حکام جزء که گاهی بسوی این و دمی بطرف آن دولت توجه میکردند و با لشکر کشیهای تنبیهی و دسیسه‌های اورارتو و آشور و تحریکات متقابل و غیره تجلی میکرد. خود ماننا که از چهار دولت دیگر ضعیفتر بود (و حتی دیگران نیز) ناگزیر میبایست دائماً از تناقضهای موجود میان دیگر دول استفاده کند و گاهی هم برتری آنها را بپذیرد. ماننا در آن زمان بیشتر به آشور تمایل نشان میداد. در متون آشوری «سارگون دوم» حتی بارها گفته شده است که «ماننا» تابع دولت آشور بوده و این خود علت مداخلات مکرر آشور در امور ماننا قلمداد گشته. ولی این گفته با حقیقت مطابق نیست. و آشوریان جز در موارد معدودی که وضع ماننا مساعد نبود در دیگر احوال با دولت مزبور نه چون کشور تابع بلکه مانند متحد و همکار (گرچه متحد کوچکتر) رفتار میکردند.

ظاهراً بار اول آشوریان بخواهش «ایرانزو» در سال ۷۱۹ ق. م. در امور داخلی ماننا مداخله کردند. دو دژ ماننا - «شی بنام» «شوآن داخول»^(۱) و «دوردوگا»^(۲) از تحت فرمان «ایرانزو» بدر شدند. پیادگان و سواران متانی^(۳) زیر نوئی بآنها در این امر کومک کرده بودند. گذشته از این سه قلعه «سوکا» و «بالا» و «آبی نیکن»^(۴) با «روسای اول» پادشاه اورارتو پیمان بستند (محل این سه دژ مجهول است و معلوم نیست که آیا در خاک ماننا واقع بوده یا نه) - «سارگون دوم» پادشاه جدید آشور دسته‌هایی برای محاصره قلاع بکومک «ایرانزو» گسیل داشت. قلاع مسخر گشتند

و طبق رسم بسیار قدیم مشرق زمین که در مورد اتحادهای نظامی مرعی و مجری بود عمل شد: یعنی ساکنان دژ و اموال منقول را به آشور بردند و زمین و حصار تحویل «ایرانزو» گشت.

این وقایع در زمان حیات «ایرانزو» که محتملاً پیر شده بود رخ داد و مقدمه پیش آمدهای خطرتری بشمار میرفت که بعد از مرگ او در بحبوحه مبارزه‌ای که بخاطر تخت و تاج میان فرزندان وی در گرفت، وقوع یافت.

«ایرانزو» قبل از سال ۷۱۶ ق.م. در گذشت. در آن سال پسر او «آزا» بر سریر سلطنت نشسته بود.^{۲۴۳} متاتی فرمانفرمای زیگرتو^{۲۴۴} و تلوسینا^(۱) فرمانفرمای «آندیا»^(۲) و «بگداتو»^(۳) فرمانفرمای «اویشدیش»^(۴) که مانند دیوک حکام منصوب از طرف ماننا بودند،^{۲۴۷} علیه «آزا» خروج کردند. ظاهراً اتهام ویژه «آزا» این بود که با «سارکون» عقد اتحاد بسته است. «آزا» دستگیر و کشته شد و جنازه او را در کوه «او آئوش» افکندند (سهند کنونی). سارکون بی درنگ مداخله کرد و موفق به دستگیر کردن «باکداتو» گشت و فرمان داد پوست از تنش بر کنند و لاشه او را در معرض تماشای ماننائیان قرارداد. پسر دیگر «ایرانزو» را که «اولوسونو» نام داشت بر تخت سلطنت نشاندند. معینا «اولوسونو» که در میان افراد و دار و دسته ضد آشوری محصور بود بیدرنگ از آشور جدا شد و کوشید تا با اورارتو عقد اتحاد ببندد. وی ۲۲ دژ را^{۲۴۸} که ظاهراً در منطقه هم مرز با آشور قرار داشتند به «روسا» پادشاه اورارتو داد و فرمانفرمایان دره‌های بخش علیای زاب کوچک (ایتی)^(۵) فرمانفرمای آلابریا و آشورله^(۶) فرمانفرمای کارالا^(۷) را با اقدام علیه آشور وادار کرد.

سارکون با آشور بازنگشت و «ایزیرتو» پایتخت ماننا و دو قلعه مهم مرکزی،

Itti (۵)

Uišdiš (۴)

Bagdatu (۳)

Andia (۲)
Karalla (۷)Tolusina (۱)
Aššurlo (۶)

زیبیه^(۱) و آرمائیت^(۲) را تصرف کرد. اولوسونو خویشتن را تسلیم رافت و عنایت سلطان فاتح کرد و (چون کویا واقعاً بدار و دسته طرفدار آشور بستگی داشت و تا آن زمان مجبور از پیروی نزدیکیان خویش بود) پادشاهی بوی بازگشت. اما راجع به «ایتی» و «آشورله»... اولی باتفاق خانواده خویش بمصرفات آشور تبعید شد و دومی را زنده پوست کردند. و ناحیه او جزو ایالت آشوری زاموآ (لولومه)^(۳) شد. آشوریان دو ناحیه مرزی «نیک ساقا»^(۴) و «شور گادیا»^(۵) را تصرف کرده ازماننا منتزع ساختند و به ایالت آشوری پارشوآ ملحق نمودند. آنگاه سارگون بسوی نقاط دورتر - بطرف جنوب و نواحی که نظارت ماننا بر آن ضعیف بوده یا بالکل معدوم بود، لشکر کشید. نخست قاعه مهم «کیشه سو»^(۶) در مسیر علیای قزل اوزن اشغال گشت و فرمانفرمای آن کدبنام آشوری - بابلی «بل شاروسور»^(۷) (بالتاسار) خوانده میشد اسیر گشت نام قلعه را به «کارنین اورتا»^(۸) تغییر دادند (یا طبق مدارك دیگر: کار - اوریگالی^(۹)) و اوحی بانصویر سارگون در آنجا نصب کردند و پادگانی - که رئیس ناحیه در رأس آن قرار داشت - مستقر ساختند. بدین طریق ایالت جدید آشوری «کیشه سو» ایجاد شد و نواحی «بیت ساکبات»^(۱۰) و «بیت خیرمامی»^(۱۱) و «بیت اومارکی»^(۱۲) و قلعه های «خارخوبارا»^(۱۳) و «کیلامباتی»^(۱۴) و «آرمانگو»^(۱۵) که اظهار انقیاد کرده بودند جزو آن گشتند. این نامهای جغرافیائی را باید در منطقه واقع میان مسیر علیای قزل اوزن و کوههای مغرب و جنوب غربی قزوین جستجو کرد.

رابطه بعضی از قلاع واقع در دامنه های جنوبی جبال «کیزیل بوندا» و

| | | | | |
|----------------|------------------|-----------------|------------------|--------------|
| Šurgadīa (۵) | Niksamma (۴) | Lullume (۳) | Armaīt (۲) | Zibie (۱) |
| Bit-Sagbat (۹) | Kar-Urigalli (۸) | Karninurta (۷) | Belšarrusur (۶) | |
| Kilambati (۱۳) | Xarxubarā (۱۲) | Bit-umargi (۱۱) | Bit-xirmami (۱۰) | Armangu (۱۴) |

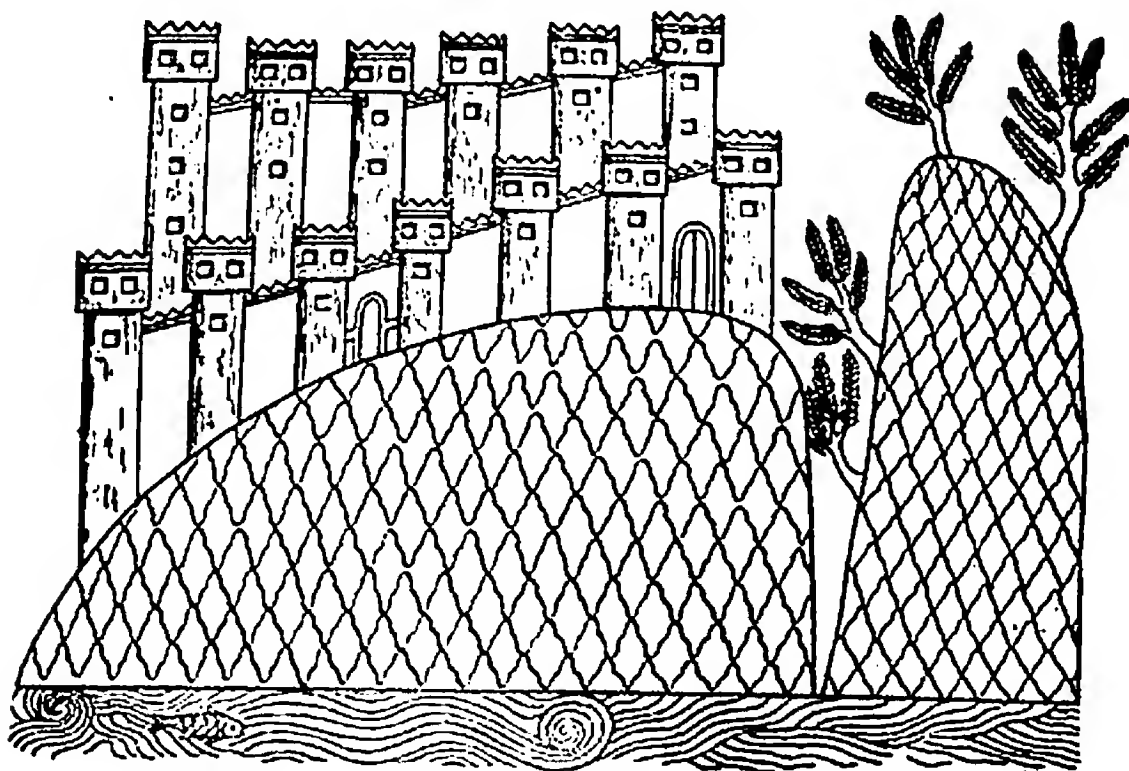
دامنده‌های الوند در نتیجهٔ این تحولات باماننا قطع شد و متصرفات آشور در میان فاصل بود و مرابطات آنها باماد شرقی نیز دشوار گشت. ساکنان قلعهٔ «خارخار» خداوند ده، خویش را که «کیابا» نام داشت اخراج کردند و از «تالته»^(۱) شاهک «آلی بی» نقض کردند که ایشان را بتابعیت خویش پذیرد چنانکه پیشتر گفته شد «آلی بی» در میان پادشاهیهای کوچک ماد جنوبی از همه مهمتر بود و حایل میان آشور و عیلام بشمار میرفت.

سارگون دوم همچنان لشکر کشی بسوی جنوب را تعقیب کرد و «خارخار» را اشغال نمود و ساکنان آن محل را با سارت برد. و بجای اهالی پیشین آنجا مهاجرانی را سکونت داد. بظن غالب اینان اسرائیلیانی بودند که در سال ۷۳۲-۲۱ قبل از میلاد سر باطاعت نهاده بودند^{۲۵۶}. خارخار را سخت مستحکم ساختند و مرکز ایالت آشوریش قرار دادند^{۲۵۷}. ایالت مزبور شامل ناحیهٔ رودك علیا یا «آرازشو»^(۲) (آرازیش یا ارتزیاش که در متون دیگر آمده) و ناحیهٔ رودك سفلی یا «بیت راماتوآ»^(۳) (یا درست‌تر «بیت راماتنا»^۴، یعنی «سلالة راماتنه» ها) - به صفحهٔ ۲۴۸ و ۲۵۶ رجوع شود - این ناحیه نیز در گذشته جرئی از آرازیش بود و نواحی اوریکاتو و سیگریس و شاپاردا^(۴) (یا ساپاردا) و اوریاگو^(۵) - نیز بود. از میان نواحی یادشده آرازشو - آرازتیاش - ناحیه ایست که در لشکر کشیهای سابق آشور از آن یاد شده و دربارهٔ آن اطلاعات کافی داریم و محتملاً در ناحیهٔ همدان واقع بوده است. ظاهراً ناحیهٔ رودك علیا و رودك سفلی که غالباً تحت عنوان ناحیهٔ رودك (Šanarte) خوانده شده است - همان دره و بستر رود کهنائی است که از الوند سر از بر شده سپس به رود قره سو ملحق می‌شوند. «سیگریس» و «سپاردو» را هم نزدیک همین نقاط باید جستجو کرد.

با اینکه بعدها لشکریان آشور بارها بداخل خاک ماد نفوذ کردند ولی مرز امپراطوری آشور عملاً بد آنسوی حدی که سارگون معین کرده بود تجاوز نکرد. آشوریان حتی در همین حدود هم بدشواری می توانستند خاک ماد را جزو کشور و دولت خویش محفوظ داشته ضبط و نظم دهند. بنابراین در دوره طغیان نفوذ آشور بداخل خاک ماد، مرزهای منطقه اشغالی ایشان را می توان بقرار زیر دانست: بخش علیای زاب کوچک و دیاله (ناحیه های ۷-۵ نقشه ما) کاملاً اشغال شده بود. مرز شمال از کوه های کیزیل بوندا (قافلان کوه) و ناحیه زنجان - قزوین عبور می کرد. از اینجا مرز شرقی نواحی اشغال شده آغاز می گشت و در مغرب قزوین و مشرق همدان امتداد می یافت. مرز جنوبی بخش اشغالی آشوریان در خاک ماد از کوه الوند شروع شده از سلسله جبال شمال دره کرمانشاه در جهت شرقی غربی تا بستر شاخه های دیاله ممتد بود. در آغاز اراضی مزبور که توسط آشوریان اشغال شده بود شامل پنج ایالت میشد. بشرح زیر: زاموآ، پارسوآ، بیت - هامبان، کیشه سو و خارخار. بعدها دو ایالت اخیر الذکر به چندین ناحیه کوچک تجزیه و تقسیم شدند.

ایجاد این پایگاه جنگی نیرومند آشور در پشت سر ماننا نمی توانست تأثیر عمیقی در سیاست دولت مزبور نداشته باشد. و نتیجه این وضع در طی سالهای بعد و لشکر کشی های «سارگون دوم» بسوی مشرق (۷۱۳ - ۷۱۵ ق. م.) مشهود افتاد. ایالت های «کیشه سو» و «خارخار»^{۲۵۸} که توسط سارگون دوم تأسیس شده بود - با احتمال قوی - بخشی مهم از سرزمینی را که «دیوک» بظاهر از طرف ماننا، در آنجا حکومت می کرد، از آن منتزع ساخته و بخود ملحق کردند. ظاهراً - ناحدی که تشخیص مکان قلمرو او مقدور است - فقط بخشی از دره قزل اوزن، بالاتر از میانه در حیطه تصرف وی باقی ماند. آنگاه بوضوح معلوم شد، پادشاه ماننا که خود مطیع و منقاد آشوریان است نمی تواند تکیه گاه و مدافع دولت دیوک باشد.

«روسا» ی اول، پادشاه اورارتو بوسیلهٔ پیکهای خویش این نکته را گوشزد دیوک ساخت. «روسا» در آن زمان علیه «اُلوسونو»^(۱) - ی مائنائی بعمليات جنگی دست زده بود و این اقدامی بود تنبیهی و انتقامی در مقابل طرفداری «اُلوسونو» از آشوریان. سالنامه‌های «سارگون دوم» مشعر است که «روسا» (در سال ۷۱۶ ق. م.) ۲۲ قلعهٔ مائنا را تصرف کرد و دیوک را تشویق نمود که از مائنا جدا شود و دیوک پسر خود را بعنوان «کروکان» و نمایندهٔ خویش نزد «روسا» فرستاد. متأسفانه متون آشوری محل ۲۲ قلعهٔ مذکور را مشخص نمیسازند. ولی ظاهراً - چنانکه گفتیم - در ناحیه‌ای میان مائنا و آشور قرار داشتند، زیرا که سارگون در سال ۷۱۵ ق. م. نه تنها قلاع مزبور را از اورارتو پس گرفت بلکه مستقیماً به آشورشان ملحق ساخت^{۲۵۹} و سپس علیه «دیا اوگو»^(۲) (دیوک) لشکر کشید و وی را با خانواده‌اش اسیر کرد و به هامات^{۲۶۰} سوریه تبعید نمود. سارگون تهاجم بسوی بخش سفالی قزل اوزن^{۲۶۱} را ادامه داد و وارد «آندیا» (یا «می‌سیاندا»)^{۲۶۲} شد. این محل متصرفهٔ شخصی بود بنام «تلوسینا» که دست کم از سال ۷۱۹ ق. م. متحد «روسا» شمرده میشد. در آن زمان «آندیا» بیاری با کداتو فرمانفرمای «اوئیش دیش» و مائائی فرمانفرمای «زیکرتو» علیه «آزا» مبارزه می‌کرد. از این ناحیه ۴۲۰۰ اسیر و تعداد زیادی دام برده شد^{۲۶۳}. سارگون بمنظور تسجیل برتری خویش بر سرزمین شرقی، در «ایزیرت» تختگاه مائنا تصویر خود را بر سنگ منقور کرد. در آن هنگام شورش عظیمی در ایالت «خارخار» که بتازگی فرمانروا شده بود وقوع یافت^{۲۶۴}. شورش مزبور ظاهر آکار اتحادیهٔ قبایل ماد بود و احتمالاً از «آلی‌پی» کومک به شورشیان میرسید و بایالات مجاور و از آن جمله «بیت - هامبان - نامار» نیز سرایت کرد^{۲۶۵}.



۲۹- دژی در ماننا - از روی نقش برجسته آشوری دوره شادو کین . پایان قرن هشتم ق . م .

سار کون از « بیت سانگی موتی » و « اوریا گاه » (اوریا نگا) و « سیکریس » و « شاپاردا » و « و پاریا » در شمار ایالات شورشی نام میبرد .

لشکریان آشور علیه شورشیان اقدام کردند و توانستند چند قلعه را در سرزمین رودك علیا و سفلی اشغال کنند و از آن حمله بود چهار قلعه (کیششلو ^(۱) ، کیندائو ^(۲) ، آنزازی ^(۳) و « بیت با گای » ^(۴)) که توسط پادگانهای دائمی آشوری اشغال شدند . ۲۶۷

بطوریکه در سالنامه ها منقول است قلعه « خارخار » به منظور مطیع ساختن ماد « سخت . مستحکم شده بود . در ایالت « بیت هامبان » دژ « کی میرا » ^(۵) به تصرف ایشان درآمد و بیش از ۲۵۳۰ نفر را با سارت بردند .

ولی سار کون نتوانست اراضی را که مسخر ساخته بود - چون دیگر ایالات - بزیمر فرمان خویش در آورد . فرمانفرمایان محلی در املاک خویش - و در حدود

Kimirra (۵)

Bit-bagaya (۴)

Anzari (۳)

Kindau (۲)

Kišēšlu (۱)

ایالت^{۲۶۷} مکرر باقی ماندند و فقط پرداخت خراجی را به آشور تعهد کردند. ظاهراً این عمل رسمی بود که از زمان سلطه ماننا معمول گشته بود.^{۲۶۸}

محتمل است که دسته‌های جنگی مرکب از ساکنان محلی را وارد نیروهای مسلح آشوری ساختند.^{۲۶۹} فرمانفرمایان نواحی که جزو اتحاد ماد بودند^{۲۷۰} (لوح سارگون دوم اینانرا بنام «مادای» مینامد و از دیگر نواحی سرزمین ماد آیند- که در آن لوح «کوتیوم» یعنی «کوتیان» نامیده می‌شود - مشخص و ممتاز مینماید.^{۲۷۱}) در سراسر قلمرو اتحادیه مزبور تا «بیک نی» (کوه دماوند) خراجگزار سارگون شمرده می‌شدند. بعد خواهیم دید که وصول خراج از مردم نه تنها در سرزمینهای دور دست بلکه در آنجائیکه اصطلاحاً ایالات مادی آشور خوانده میشد، فقط بیاری نیروهای مسلح و اعزام قشون مقدور بود.

نفوذ کامل آشوریان فقط در نقاطی حکمفرما بود که دره‌های آنان بر آن نظر بودند و مردم محل را تبعید کرده بجایشان ساکنان کشورهای دیگر (بخصوص - وربه و فلسطین) را ساکن ساختند بودند. ولی در پیرامون این نقاط اهالی مادی و کوتی تحت فرمان فرمانروایان پیشین و سران قبایل خویش بودند و فقط وقتی خراج میپرداختند که بعنف مجبورشان کنند و یا ضرورت قطعی اقتضا کند.

در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد در سرزمین ماد بیش از پنج ایالت آشوری وجود داشت. ولی دلیلی در دست نیست که آشوریان اراضی دیگری را از خاک ماد فتح کرده باشند. یکی از ایالات جدید بنام «سپاردا» قبلاً جزئی از ایالت خارخار بود. و دو ایالت دیگر - بنام «مادای» و «بیت کاری» - ظاهراً از ایالت خارخار - و یا شاید «کیشه سو» - تجزیه شده بودند. با احتمال قوی مادای یا سرزمین پیشین دیوک در جنوب میانه، بر قزل اوزن^{۲۷۲} بود و «بیت کاری» (بمعنی «خانه کولونی»، «خانه مهاجران») را باید در ناحیه همدان جست^{۲۷۳}. از متون آشوری بوضوح معلوم است

که پایه قدرت آشوریان در این ایالات بسیار سست بود و مجبور بودند برای حفظ آن - حفظ قدرت - همواره سلاح بکف باشند . محتملاً بدین سبب این سه ایالت را از ایالتهای « کیشه سو » و « خارخار » جدا کرده بودند - زیرا که دو ایالت اخیر الذکر - که مهاجران تبعیدی سوریه در آنها ساکن گشته بودند - ظاهراً دارای ادارات کشوری معمول به ایالات آشوری بودند . معلوم نیست که نجزیه این سه ایالت در چه تاریخی وقوع یافت . بظن اقوی بعد از سال ۷۱۰ ق . م . صورت گرفت .

سال بعد از اطفای شورش ایالت خارخار - ۷۱۴ ق . م - سارگون دوم علیه اورارتو لشکر کشید . گزارش بسیار مفصل این لشکر کشی بدست ما رسیده و ارزنده ترین منبع اطلاعات ما درباره ماننا و کشورهای مجاور آن است . شرح این لشکر کشی بارها در کتب علمی آمده است .^{۲۷۴}

این لشکر کشی بمنظور تنبیه « زیگرتو » و « آندیا » (که برخلاف « اوئیش - دیش » که در ۷۱۶ ق . م . قلع و قمع شده بود - هنوز سر باطاعت ننهاده بودند) طرح شده بود .^{۲۷۵} در آغاز لشکر کشی سارگون وارد ایالت « سوری گاش » - یکی از ایالات ماننا - شد . شاید « سوری گاش » همان ایالتی باشد که « روسا » در سال ۷۱۶ ق . م . تسخیر کرده بود . هدایای « ماننا » در این محل توسط اولوسونو پادشاه آن کشور و کسان و مشاوران وی تقدیم سارگون شد . آنگاه سارگون بمنظور تظاهر جنگی از متصرفه پادشاهی غیر مستقل کوچک آلاباری (در بخش علیای زاب کوچک) گذشت و تعدادی اسب و دام از « بلایالی دین »^(۱) دست نشانده خویش برسم هدیه گرفت^{۲۷۶} و سپس وارد ایالت آشوری پارسوا گشت و محتمل است منظورش استتار نیت واقعی خویش و فریب دادن طرف بود . اینجا از طرف « خداوندان دهکده ها » - ی اراضی ماد که قبلاً مطیع آشوریان گشته بودند^{۲۷۷} و بلاواسطه مجاور آن بودند - هدایائی

به سارگون تقدیم شد. متن مزبور نام ۲۶ فرمانفرما را ذکر می کند و اسم « تالنا » فرمانفرمای « الی بی » در رأس فهرست قرار گرفته است^{۲۷۸}. اینان به سارگون تعدادی اسب و قاطر و دامهای شاخدار و شتران دو کوهان تحویل دادند^{۲۷۹}. ظاهراً عامه چنین پنداشتند که سارگون می خواهد لشکر کشی به ماد مرکزی را تکرار کند. ولی نیت وی بالکل دیگر گونه بود. شاه آشور از پارسوآ حرکت کرده از کوهها و گردنه ها گذشته وارد سرزمین میسو (مـو) که یکی از ایالات « ماننا » بود شد. در آنجا طبق قرار قبلی، « اولوسونو » در قلعه « زیر دیاکا »^(۱) (سیرداکا، دوردوگا) چشم براه وی بود و انبارهای پر از خواربار تهیه کرده، « هدایائی » - از اسبان و دامها - به لشکریان آشور تقدیم داشت. سارگون در طی مذاکره با « اولوسونو » شاه ماننا، گویا بدرخواست وی نوید داد که علیه اورارتو لشکر کشی کند و اراضی را که ماننا در کرانه شرقی ارومیه از دست داده است مستحضر ساخته بوی بازگرداند. ضیافتی بافتخار اولوسونو و ماننا - میان ترتیب داده شد و شاه ماننا گرچه زیر دست سارگون نشست ولی بهر حال بالاتر از جائی که در گذشته پدر او « ایرانزو » اشغال می کرد جلوس کرد. و باین عمل ماننا کشوری متحد آشور شناخته شد. در اینجا هدیه های فرمانفرمایان از دو قلعه « گیزیل بوندا » - یعنی « زیزی »^(۲) از « آپاتار »^(۳) و « زالا »^(۴) از « کیت پات »^(۵)، واقع در مرز پارسوآ، که در ارسال آن تأخیر شده بود، دریافت گردید.

سارگون برغم وعده خویش که جنگ با « روسا » را آغاز کند (و شاید باز هم بخاطر گمراه کردن دشمن) بطرف سرحدات جنوبی و جنوب شرقی ماننا حرکت کرد^{۲۸۰} و متوجه زیکرتو شد. در قلعه ماننا - ئی پاتریش - که با « زیکرتو » و « آندیبا » هم مرز بود (و ظاهراً در جنوب میانه قرار داشت) مرکز آنوقت این

لشکر کشی تأسیس گشت . آنگاه سارگون از رودك « ایشتارائورا »^(۱) گذشته وارد ایالت « آئوکانه »^(۲) در سرزمین « متانی » زیکرتوئی شد . متانی روش دیرین را بکار بست و مقر خویش یعنی قلعه پاردو را (نزدك میانه) ترك گفته در کوه « اوآشدیریکا »^(۳) (ظاهراً بزغوش داغ کنونی و با احتمال ضعیف سبلان داغ) پنهان شد . ولی باین اقدام اکتفا نکرده و بشتاب نیروهای جنگی خویش را برای الحاق به « روسا - ی اول » روانه کرد . روسا که از نیت سارگون یعنی نفوذ در ناحیه مجاور خزر « زیکرتو » مطلع شده بود از سمت مغرب با عجله پیش می آمد تا راه او را از پشت سر سد نماید و تارومارش کند^{۲۸۲} .

در این میان سارگون محافظانی را که « متانی » در کردند « اوآش دیرمکو » گذاشته بود از میان برداشت و ۱۳ دژ زیکرتو - ئی را غارت و ویران کرد^{۲۸۳} و سپس بنا کهن جهت حرکت خویش را تغییر داده متوجه مغرب و ایالت « اوئیشدیش » (متعلق به ماننا - در ناحیه مراغه کنونی) که از طرف اورارتو اشغال شده بود ، گشت (شاید در سال ۷۱۵ ق . م .) این تغییر جهت ، ظاهراً ، هم از آغاز لشکر کشی جزو نقشه سارگون بود و وی در « اوئیشدیش » گزارشی از عامل و جاسوس خود دریافت کرد که مؤید این نقشه بود . عامل خبر داد که لشکریان « روسا » نزدیک می شوند . ظاهراً این جاسوس آلا بری « بلا پالیدین »^(۴) یکی از شاهکان بود^{۲۸۴} .

در هر حال نقشه های « روسا » و « متانی » نقش بر آب شد . در جنگ کوهستان « اوآئوش » (سهند) آشوریان نیروهای ایشان را تارومار کرده بر سرزمین اورارتو عقب نشاندند . سارگون بایک راه پیمائی معجل کرانه شرقی دریاچه ارومیه را بسوی شمال در نوردید . مردم محل بوسیله آتشی که بر قلل کوهها افروخته می شد از نزدیک

شدن لشکر آشور با خبر شده مساکن خویش را ترك می گفتند. نخست «اوشکایا»^(۱) (اسکوی کنونی در دامنه غربی سپند) که قلعه مرزی اورارتو بود و احتمالاً در عهد «ساردوری دوم» هنگام تسخیر ناحیه «سوبی»^{۲۸۵} - واقع در کرانه شرقی ارومیه (که پیشتر به ماننا تعلق داشت) - ساخته شده، اشغال گشت. این قلعه نگهبان راه وصول به «سوبی» و ایالت زرند بود. بنا بگزارش سارگون^{۲۸۶} ناحیه سوبی از طرف پادشاه اورارتو بویژه برای پرورش اسب جهت سواران اورارتو - ئی معین شده بود. بدنبال فراریان عرصه جنگ کوه «او آوش»^(۲)، ساکنان «اوشکایا» و پادگان محل آنجا را ترك گفتند و سارگون بدون اینکه بیکاری کند اشغالش کرد. و فرمان داد دیوارهای آنرا که چهار متر ضخامت داشت خراب کنند و تمام خانه های اوشکایا (بنا بگزارش یادشده) و ۱۱۵ دهکده اطراف را طعمه آتش ساخت. پس از آنکه اورارتو - ها از آن ناحیه طرد شدند - ماننا میتواندست متصرفات خویش را بطرف شمال بسط دهد ولی آشوریان نمی خواستند به متحد خویش ولایات ویران نشده و پرجمعیت و آباد تحویل دهند. و قلعه «آنیشتانیا»^(۳) و طولیه های آنرا با اسبان ذخیره ارتش اورارتو و ۱۷ دهکده پیرامون (در گوشه شمال شرقی دریاچه ارومیه) و قلعه مضاعف «تاروئی» - تارما کیس^(۴) (نبریز کنونی) را در سرزمین قبیله دالیان - که آن نیز پایگاه اسبان ذخیره سواران اورارتو بود - ویران کردند. لشکریان آشور همه جا انبارهای وسیع جو را تصرف کرده و گندم زارها و مراتع را نابود می کردند.

سارگون سپس از ایالت اورارتو - ئی «سان کی بوتو» (با سان کی بوتو یا «بیت سان کی بوتی» مغرب ماد اشتباه نشود!) واقع در شمال دریاچه ارومیه عبور کرد^{۲۸۷}. سرزمین اخیر الذکر ظاهراً از زمان «می نوآ» یعنی از صدسال پیشتر

به اورارتو تعلق داشت و مهمترین شهر آن «اولخو» بود که بوسیله دژ «ساردوری» خورده از آن دفاع می شد. پادشاه اورارتو در این شهر کاخی بنا کرده بود. نگارنده گزارش سارگون بویژه بدکارهای بزرگ و کوشش فراوانی که اورارتو-ئیها برای آبیاری این سرزمین و حفر جویها و ترعه ها و قنوات و کاریزهای زیر زمینی و ایجاد بندوسد و غیره بعمل آورده بودند اشاره می کند.^{۲۸۸} پیرامون «اولخو»^(۱) یکپارچه باغهای شکوفان و تاکستان و مراتع سرسبز بود. آشوریان تمام اینهارا سوزاندند و پایمال نمودند و غارت و ویران کردند. دهکده های کوچک اطراف و قلعه «ساردوری» خورده^(۲) نیز دچار سرنوشت «اولخو» گشتند ولی مردم آن فرار کردند و در کوهستان پنهان شدند.

بطوریکه از گزارش سارگون برمی آید در «اولخو» اراضی پادشاهی وجود داشت ولی مانند دیگر دهکده های اطراف، زمینهای بسیار نیز در تصرف و یا تملک افراد محل و یا خانواده های آنان و یا جماعت های روستائی بود.^{۲۸۹}

در مغرب «اولخو» نیز چنین نواحی ثروتمند و آباد و متمدنی وجود داشت. بسیاری از دهکده های این نقاط سخت مستحکم بودند ولی ارتش «روسا» که روحیه خویش را باخته بود کوششی برای حفظ آنها نکرد. کماکان آشوریان وارد قلاع ثروتمندی می شدند که ساکنان آنها را با اموال خویش رها کرده گریخته بودند.^{۲۹۰}

بدین سبب بخصوص در اینجا ذخایر عظیم آذوقه بدست ایشان افتاد. بخشی از مردم که بکوهها پناه برده بودند بدست آشوریان نابود گشت. آشوریان دهکده ها را چنانکه رسم ایشان بود سوزاندند و غارت کردند و سپس از طریق گردنه «قونور»^(۳) وارد خاک اصلی «اورارتو» شدند. در یکی از متون سارگون آمده است که در این موقع پادشاه آشور ۲۲ قلعه ای را که در سال ۷۱۶ ق. م. «روسا» اشغال کرده بود و

همچنین دو قلعه‌ای را که در طی لشکر کشی همان سال از «روسا» و «متائی» گرفته شده بود به «اولوسونو» شاه «ماننا» داد. با احتمال قوی یکی از دو قلعه اخیر الذکر «اوشکایا» و دیگری «پاردا» و یا «آنیاشتانی» بوده است. ولی ممکن است که ماننا - ثیان باین اکتفا نکرده و از وضع موجود استفاده نموده قطعات دیگری از اراضی سابق اورارتورا در نقاط شمالی کرانه دریایچه ارومیه اشغال کرده باشند. در گزارش سارگون، بمناسبت تسخیر قلاعی در بخش غربی «سانگی بوتو» (نزدیک خوی) با عبارت مبهمی از ماننا یاد شده و محتمل است که «اولوسونو» خواسته بود مرزی جدید در سلسله جبالی که اکنون سرحد میان ایران و ترکیه از آن می‌گذرد برقرار سازد، زیرا که اورارتو - ثیان نظارت بر نقاط شرقی تر سلسله جبال مزبور را از دست داده بودند و آشوریان که مرز مشترکی با آن سرزمین نداشتند قادر نبودند نظارت خویش را در آنجا مستقر کنند.

بك نکته روشن و مسلم است: با اینکه سارگون در طی متون خویش از هر فرصت استفاده کرده اطاعت و فرمانبرداری ماننا را بمیان می‌کشد - ولی بخودی خود اوضاع و احوالی ایجاد شده بود که به تحکیم اساس دولت ماننا و به تحصیل استقلال کامل عملی آن دولت کومك می‌کرد. فی‌المثل در سال ۷۱۴ ق. م. اولوسونو دوبار به آشور خراج پرداخت ولی بعد از سال ۷۱۳ ق. م. مدتهای مدید از خراج و هدیه چیزی نمی‌شنویم^{۲۹۲} و حتی ماننا جسارت را بجای رسانیده بود که بسرحدات اراضی مسخره آشور حمله می‌کرد.

از مطالعه دقیق و مشروح متن گزارش سارگون این نکته بچشم می‌خورد که ماننا و - شاید - نواحی شمالی تر مجاور ارومیه که پیشتر تحت حکومت اورارتو قرار داشتند (یعنی آذربایجان کنونی ایران) از لحاظ پیشرفت اقتصادی از بیشتر اراضی ماد شرقی پیشتر بودند. این نکته شایسته تذکر است که میان فتوحات آشور و

اورارتو يك تفاوت اصلی و کلی وجود داشته : آشوریان در ترقی تولیدات کشاورزی نواحی مسخر شده کمتر ذینفع بودند زیرا در سرزمینهای قدیمی امپراطوری خویش کشاورزی بسیار پیشرفته و متکاملی داشتند. برعکس اورارتو - ئیها که سرکارشان بیشتر با نواحی عقب مانده کشاورزی بود به تکامل و پیشرفت زراعت توجه خاصی مبذول می داشتند. بدین سبب، گرچه اورارتو - ئیها هم در جریان تسخیر اراضی از همان اسلوبهای وحشیانه آشور استفاده می کردند ولی حکومت اورارتو بعد از تصرف سرزمینی به پیشرفت نیروهای تولیدی محل کوماك فوق العاده مبذول میداشت. همه می دانیم که ترعه های احداثی اورارتو - ها هنوز هم مورد استفاده اهالی قفقاز می باشد. شاهد بارز اینکه نیروهای تولیدی در تحت حکومت اورارتو - ئیان چه گامهای بزرگی به پیش بر می داشت - همانا گفته های دشمنان ایشان در وصف رونق و شکفتگی دهکده های ناحیه « سانگی بوتو » در شمال دریایچه ارومیه است. بطوریکه متن سارگون حکایت می کند، در این نواحی پیشرفته زراعتی ثروتهای کلان در دست بخشی از مردم گرد آمده بود و ظاهراً تأسیسات اقتصادی کالائی عظیمی وجود داشت^{۲۹۳} و در چنین شرایطی تکامل و پیشرفت طبقات مسلماً بمراتب بیش از سرزمین اتحادیه قبایل ماد بوده است. میتوان حدس زد که در خاک اصلی ماننا که شرایط موجود برای زراعت و پیشه ها (اگر بهتر از سانگی بوتو نبود) بدتر نبود، تکامل و پیشرفت اجتماعی بمراتب عالیترا از نقاط جنوب شرقی آن سرزمین بوده است.

ماننا که تمام شرایط ضروری را برای پیشرفت اقتصادی واجد بوده و اقتصاداً و سیاستاً مرکز سراسر ناحیه کوهستانی مشرق آشور شمرده می شده می توانست نمو کند و بصورت دولت مهمی درآید. ولی برای نیل باین مقصود لازم بود سازمان کهنه و فرسوده حکومت چند خاندان مقتدر برانداخته شود و دولتی ایجاد گردد که فقط به سران طبقه برده دار متکی نبوده بلکه بتمام برده داران و یا حتی بتمام توده آزادگان

مستظهر باشد . ولی زمان تأسیس چنین دولتی هنوز فرا نرسیده بود . مع هذا ما ننا از لحاظ سیاست خارجی - چنانکه گفتیم - بعد از سال ۷۱۴ ق . م . بمراتب استوارتر از پیش شده بود و میتوانست تا حدی استقلال عمل داشته باشد .

سارگون دوم در سال ۷۱۳ ق . م . لشکر کشی بداخل خاك ماد را آغاز کرد . مادها از سال ۷۱۴ منتظر این حمله بودند و از آن بیم داشتند . بهانه این لشکر کشی شورشی بود که در ناحیه « کارالا » (در یکی از دره های بخش علیای زاب کوچک) وقوع یافت و ساکنان آنجا مردی را که دست نشاندۀ آشوریان بود طرد کردند . سارگون ساکنان « کارالا » را قلع و قمع کرد^{۲۹۴} و از آنجا عازم ماد و « الی پی » گشت . و پس از ورود به « الی پی » « دالتو » (یا « نالتو ») پادشاه آنجا را بر سریر سلطنت وی مستقر ساخت . این عمل بدان سبب ضرورت یافت که پادشاه مزبور طرفدار آشور بود و اتباع وی و حتی بزرگان و اعیان نیز از این رهگذر از وی ناراضی بودند^{۲۹۵} لشکریان آشور از آنجا بداخل ماد رهسپار شدند . متن منبع ما در این مورد چنین می گوید:

« [کشور سیگری] سو ، کشور بائیت عان^(۱) (؟)^{۲۹۷} - ایالت ماد که در مرز « الی پی »^{۲۹۸} است ، [کشور] ، کشور آپساخوتی^(۲) ، کشور پارنو آتی^(۳) ، کشور اوتیرنا^(۴) ، دهکده دیربستانو^(۵) ، [کشور] ، کشور اوریباکی^(۶) ، کشور ریمانوتی^(۷) (؟) - ایالت کشور اوپورئی^(۸) ، [کشور] اوپادائوئه^(۹) . کشور بوستیس^(۱۰) ، کشور آگازی^(۱۱) ، کشور آمباند^(۱۲) ، کشور داتانو^(۱۳) ایالات دور دست (در) مرزهای کشور آری بی^(۱۴) مشرق^{۲۹۹} و همچنین ایالت^{۳۰۰} ماد های مقتدر^{۳۰۱} که یوغ خدای « آشورا » را فرو افکندند و به کوهها و بیابانها ، مانند دزدان روی آوردند - من هیزم شعله ور^{۳۰۲} بتغام دهکده های ایشان افکندم و سراسر

Díristanu (۵)
Bustlis (۱۰)

Utirna (۴)
Uyadoue (۹)
Aribi (۱۴)

Parnuattli (۳)
Upuri (۸)
Danenu (۱۲)

Apsaxutli (۲)
Rimanuti (۷)
Ambanda (۱۲)

Bait-an (۱)
Uriakki (۶)
Agazi (۱۱)

سرزمین ایشان را به تلهای ویران و فراموش شده مبدل ساختم.^{۳۰۳} قطعه بالا از چندین جهت جالب توجه است. مسیر سارگون آنچنانکه باید روشن نیست ولی ظاهراً مبدأ آن «الی پی» بود (نزدیک کرمانشاه کنونی). از اماکن نام برده نامهای «اوریاگی» و «اوپوریا» آشناست (اوپاریا شاید همان «نی (؟) پاریا» - ی «تیکالانپالاسار» باشد). هر دو محل جزو ایالت «خارخار» بوده است. این موضوع در مورد ناحیه سیکریس - که نام آن در آغاز متن آمده - نیز صادق است. بنابراین دیگر ایالات را نیز، ظاهراً، نباید دور از اراضی که قبلاً باشور «ملحق» شده بود، جستجو کرد.

معهدا متن دیگر سارگون^{۳۰۴} این نژاد را تأیید می کند که ایالات «آکازی» و «آمباند» به نواحی «مادهای سرحد» آریبی، شرق، تعلق داشتند. اسامی از قبیل «آپساخونی» و «بازوآنی» و غیره باقی می ماند که در متون دیگر ذکر آنها نیست و ظاهراً در مشرق «الی پی» قرار داشته اند. ریشه اکثر این نامها گویا ایرانی باشد.

متن منقول در بالا از آن جهت که ایالات مذکور را بدو گروه تقسیم کرده جالب است این دو گروه عبارتند از: «ایالانی که (در) حدود آریبی شرق قرار دارند» و «ایالات مادهای مقتدر که ... در کوهها و بیابانها می گشتند».

اصطلاح آریبی Aribi عادة در متون آشوری طبق موازین لهجه آشوری زبان اکدی یا بحالت اضافی و یا جمع است و از حالت اسمی مفرد آرابو Arabu و آروبو Arubu - یا آراب می آید. ولی مسلم است که در این مورد صحبت از «عرب» در میان نیست و «آریبی شرق» که در متن سارگون مذکور است مفهوم دیگری دارد. دو گونه می توان توضیح داد. توضیح اول این است که مقصود «صحرائشینان شرق» میباشد^{۳۰۵} یعنی، بطن قوی، قبایل صحرائشین ایرانی. اما طبق توضیح دوم پسوند

« بی Bi » را باید (په Pe) خواند (همچنانکه در مورد الی بی Elli - Bi چنین است) یعنی چون پسوند عیلامی جمع ، و آری په Ari - Pe در اینصورت بمعنی آریائیا خواهد بود^{۳۰۶} . بیشتر گفتیم که این تعبیر بنظر مادرست است و ناگزیر مان نمی کند که این « آریائیا » را عیلامی زبان بدانیم . ظواهر حکم می کنند که در اینجا منظور آریزانتها می باشند . یعنی آن قبیله مادی که ، بنظر ما ، از قدیم ایرانی زبان بوده است . اسامی اما کن « در حدود آریبی » (ممکن است « در میان حدود آریبی » نیز ترجمه شود) ایرانی است و این خود در سرزمین ماد - در قرن هشتم قبل از میلاد - موضوع نادری است ، این واقعیت نیز با نظر فوق و فوق علی دهد .

متن سارگون میان « مادهای مقتدری که ... در کوهها و بیابانها در گردشند ، و آریبی - ها (آریائیا) تفاوت قائل است و این خود جالب است . ظاهراً منشیان سارگون از ترکیب نژادی ساکنان ماد نیاك مطلع بودند (دیدیم که همواره مردم اصلی ماد غربی یا « کوتیان » را از قبایل اتحادیه ماد - مادای - تمیز می دادند) بدین سبب جالب اینجاست که - ظاهراً - مادها (مادای) را از « آریائیا - ی خاص و خلص - یا « آری بی » جدا می دانستند . البته از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که در آزمان میان « مادای » ها بمعنی محدود کلمه ، عنصر ایرانی بسیار قوی وجود داشت . برعکس ، نامهای نمایندگان « مادای » بوضوح تمام حاکی از آن است که چنین عنصر نیرومندی وجود داشته است . ولی بهر تقدیر عنصر مزبور برتری نداشته و حکمفرما نبوده (بخصوص در ایالات غربی و مرکزی) .

يك متن دیگر سارگون^{۳۰۷} که متأسفانه بسیار بریده بریده است ، ظاهراً ، فهرست دقیقتر و مشروح تری از ایالات ویران شده توسط آشوریان را در طی لشکرکشی سال ۷۱۳ ق . م . با ذکر نام فرمانفرمایان بدست می دهد .^{۳۰۸} بخشی از این فهرست با پایان فهرست سال ۷۱۴ ق . م . مطابق است . طبق متون سارگون ،

وی بر روی هم از ۴ نفر از پیشوایان ماد^{۳۰۹} خراج یا هدیه گرفت و ما از فهرستهای منقول وی نام قریب پنجاه تن از ایشان را می‌دانیم.^{۳۱۰}

بنابر این دولتی که دیوک تأسیس کرده بوده (هر چه بوده باشد) هنوز - برخلاف آنچه هرودوت گفته است - دولتی که سراسر خاك ماد را متحد کرده باشد نبوده.

ظاهراً آخرین لشکر کشی آشوریان به خاك ماد در عهد سارگون دوم در سال ۷۰۶ ق. م.^{۳۱۱} وقوع یافت. «تالما» پادشاه «آلی‌پی» که خدمتگزار وفادار آشوریان بود در آن زمان در گذشته بود و نابرابردی او «نیده»^(۱) که به «شوتروك» - ناخونته دوم، پادشاه ایلام استظهار داشت علیه «اسپابارا»^(۲) نامی که مورد توجه آشوریان بود برخاست. سارگون لشکریان هفت تن از رئیسان ایالات^{۳۱۲} را به جنگ «آلی‌پی» گسیل داشت. «نیده» با ۵۰۰۰ کماندار عیلامی در در «مرعویشتو»^(۳) در حصار نشست ولی قلعه بدست دشمن افتاد و بعد يك پادگان آشوری در آنجا مستقر گشت.^{۳۱۴}

با آنکه «آلی‌پی» ظاهراً استقلال خویش را حفظ کرده بود دیگر ممکن نبود چون عامل سیاسی مستقل و هسته احتمالی اتحاد آتی ماد بدان بنگرد. و چون در سال ۷۰۲ ق. م. «سی‌ناخریب» پسر سارگون بار دیگر علیه «آلی‌پی» لشکر کشید آن دولت ضعیفتر گشت.^{۳۱۵}

لشکر کشی سال ۷۰۲ ق. م. بخشی از مبارزه طولانی بود که آن پادشاه علیه عیلام بعمل آورد و در واقع جنبه يك تظاهر جنگی را در جناح عیلام داشت و هدف دیگر آن جلوگیری از نفوذ عیلام در سرزمین ماد بود. هدف نخستین این لشکر کشی قبایل کوهستانی کاسیان صحرائشین و «یاسوبی کالابان»^(۴) در جنوب «آلی‌پی» (که ساکسیان قرابت داشتند) بودند. آشوریان در اینجا تعدادی اسب و خر و قاطر و دامهای شاخدار و عده‌ای اسیر گرفتند و تمام ناحیه کوهستانی را که نور دیده بودند



سراسکینا
• شهر
• محل اخالی شهر

جزو ایالت «آراپخا»^(۱) ساختند^{۳۱۶}. در یکی از سه قلعه اشغال شده^{۳۱۷} اسیرانی را که ظاهراً از بابل آورده بودند مسکن دادند و در دو دژ دیگر کاسیانی را که گویا به کوهستان گریخته بودند بر گردانده ساکن نمودند. سیناخریب از آنجا با لشکر خویش بسوی «آلی پی» سرازیر شد (این بار در آنجا «اسپارا» به ائتلاف عیلام ملحق شده بود) و قلعه های «مرعوبیشتو» و «آگودو»^(۲) را اشغال کرد و اسیران نراوان و اسبان و قاطران و خران و شتران و دامهای شاخدار بسیار به غنیمت گرفت. ضمناً ایالت «بیت باروآ»^(۳) نیز (در نبشته های اورارتوئی «باروآتا» منقول است) تجزیه شد^{۳۱۸} و اسیرانی را که از نقاط دیگر آورده بودند در آنجا مسکن دادند و آن سرزمین را به ایالت آشوری «خارخار» ملحق نمودند. معلوم میشود «بیت باروآ» که «تیکلاتپالاسار سوم» آنرا جزء پادشاهی آشور کرده بود - پس از آن از تحت فرمان آن دولت بدر شده به «آلی پی» پیوسته بود. و با احتمال قوی این امر در سال ۷۱۵ ق. م. که مردم چندین ناحیه ماد غربی علیه آشور قیام کردند وقوع یافت.

آلی پی پس از شکست سال ۷۰۲ ق. م. مجدداً با آشور بر سر مخالفت شد. و در سال ۶۸۹ در ائتلاف بزرگی که «خومپانی مّنا»^(۴) پادشاه عیلام و «موشزب - مردوک»^(۵) پادشاه بابل علیه آشور تشکیل داده بودند شرکت جست^{۳۱۹}. قبایل مختلف آرامی و کلدانی نیز جزو این ائتلاف شدند و کشورهای «پارسوآش» و «آنزان» و «پاشری»^(۶) نیز بدان پیوستند^{۳۲۰}. لشکریان متحدان در «خالوله»^(۷) بر رود دجله - با آشوریان مصاف دادند. نتیجه پیکار قطعی نبود ولی متحدان ناچار از ادامه جنگ سرباز زدند زیرا که «خومپانی مّنا» ناگهان بیمار شد و بدین سبب در سرزمین عیلام مبارزه داخلی در گرفت. آشوریان بابل را مستخر و ویران ساختند و این بار هم مانند

Xumpanimmena (۴)

Bit-barrua (۳)

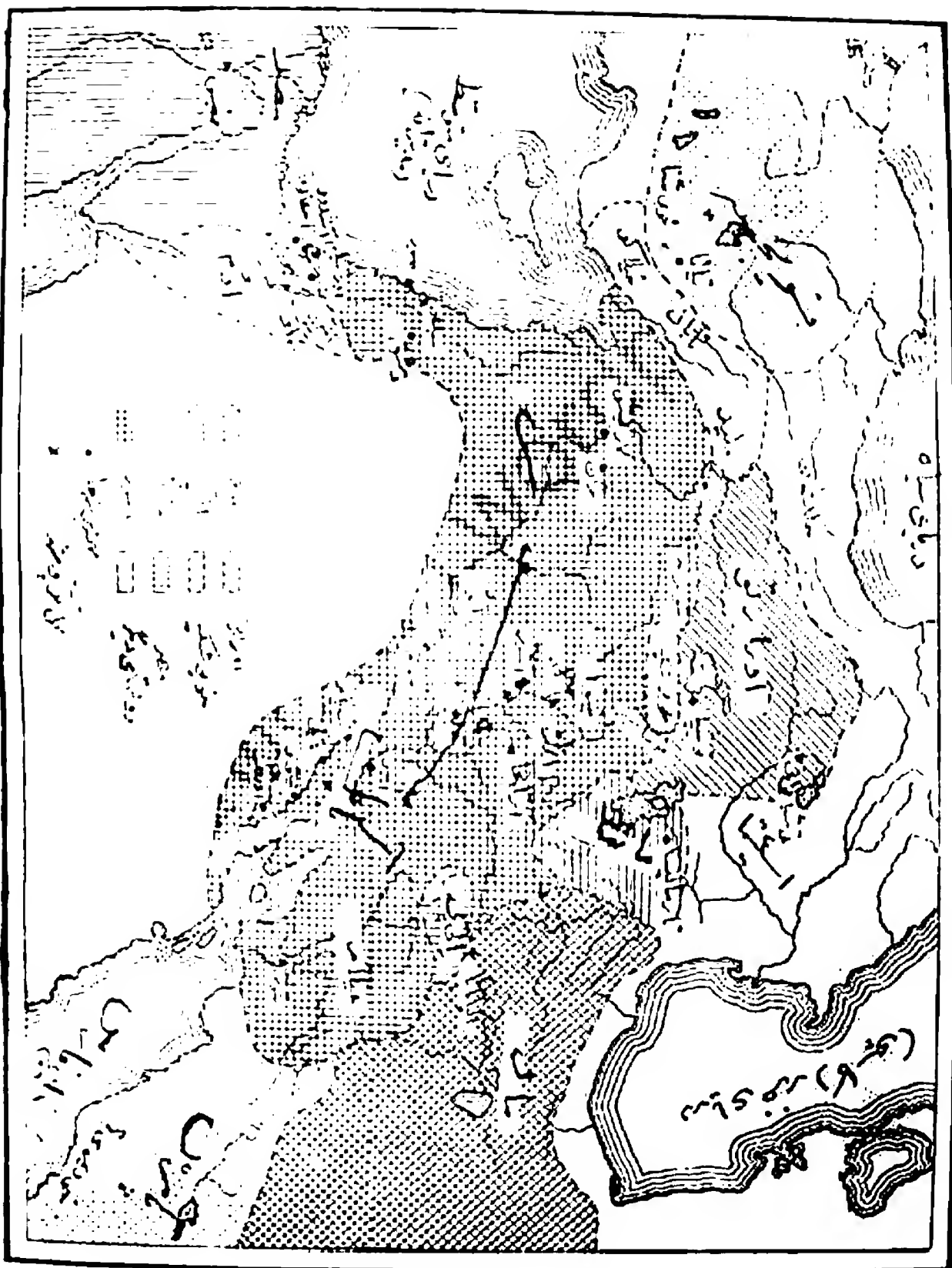
Akkuddu (۲)

Arrapxa (۱)

Xalule (۷)

Pašori (۶)

Mušezib-marduk (۵)



نقشه ایران و آستانهای مقدس در پایان قرن هفتم قبل از میلاد

دفعات پیش - کوششی که برای نجات از زیر یوغ آشور بعمل آمده بود بی نتیجه ماند . بدینقرار در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد استواری موقعیت آشور در سرزمین ماد از هر زمانی بیشتر بود . از آن موقع دوران جدیدی آغاز شد ، دوران تهیه مقدمات ایجاد پادشاهی ماد و سپس تأسیس آن دولت بالاستقلال .

۸ - ساکنان ماد در حدود هفتصد سال قبل از میلاد

پیش از آنکه به بررسی این دوران تاریخ ماد بپردازیم بی فایده نیست باز دیدی از ترکیب نژادی سرزمین ماد - آنچنانکه هفتصد سال قبل از میلاد بود - بعمل آوریم .

در نواحی آذربایجان کنونی ایران که شامل کرانه های شرقی و جنوبی دریای خزر ، ارومیه و اراضی جنوبی تر آن تا خط قزوین - همدان میگردد قبایل گوناگونی مسکن داشتند که منابع آشوری بر روی هم بنام « کوتیان » یا کوتیان و لولومیان میخوانند . در حدود اراضی مزبور از زبان مهرانی نیز یادی شده است^{۲۲۱} . ضمناً نواحی شمال کوه های « گیزیل بوندا » جزو کشورماننا بوده و اراضی جنوبی تر آن کم و بیش جزو خاك آشور شمرده میشده . در اراضی نزدیکتر بکرانه دریای کاسپی (خزر) و نیمه سفلی دره قزل اوزن و نقاط شمالی تر آن پادشاهیهای کوچک وجود داشت و قبایلی در آنجا میزیستند که مؤلفان عهد باستان بعدها ایشان را کلها و کادوسیان و کاسپیان و غیره نامیدند و بظن قوی اینان با کوتیان و کاسیان قرابت داشتند . گذشته از این مردمان (و یا امردا - ها) ی نیمه صحرائشین و ساکارتیان که نامشان در تألیفات زمان باستان آمده نیز در آن نواحی ساکن بودند . اینان ساکنان « آندیا » و « زیکرتو » ، کشور « دالیان »^(۱) و محتملاً « گیزیل بوندا » بودند . بارها « زیکرتو » و ساکارتیان را یکی دانسته اند و اگر این حدس درست باشد ، پس میان ایشان برخی قبایل ایرانی

نیز وجود داشته ، و وجود بعضی نامهای ایرانی در قرن هشتم در اراضی مزبور شاهد این مدعی است .

از بخش علیای دره قزل اوزن گرفته - بسمت مشرق - تادشت کویر سرزمینی بود که آشوریان آن را کشور مادها (مادای) - بمعنی بسیط کلمه - میخواندند . بخشی از آن سرزمین تحت حکومت آشور قرار داشت . اگر از روی نامهای اشخاص و اماکن - که تا خط قزوین - همدان رایج بود - داوری کنیم ، در این منطقه نیز زبان کونی و اولومشی حکمفرما بوده . ولی در نقاط شرقی تر خط مزبور با وجود زمان یاد شده ، (بخصوص در اسامی اماکن) بتدریج عنصر زبان ایرانی تفوق داشت . ظاهراً در آغاز ، این همان زبان قبیلهای آریزانتها بود که در اتحادیه قبایل ماد نقش لسان مشترك بین القبایل را بازی می کرد و سبب رواج آن - بخصوص در اسامی خاص اشخاص - همین است . بهر تقدیر بنابینا درك موجود اگر قطعاً بگوئیم که مادهای قرن هشتم قبل از میلاد بالتام ایرانی زبان بوده اند ، درست نیست .

در نواحی جنوبی ماد (« در الی پی » که ، بمعنی بسیط کلمه ^{۳۲۲} ، جزو مفهوم « مادای » شمرده می شد ، و در ناحیه کاسیان و غیره) نژاد عیلامی و کاسیی رل مهمی بازی می کرده . برعکس در اقصای شمال ، میان ارس و ارومیه ، و همچنین در کرانه غربی آن دریاچه - محتملاً نژاد هوریانی - اورارتو - ئی تفوق داشت . مؤلفان عهد عتیق ماتیانیان را - که ظاهراً جزو هوریان نبوده اند - در این ناحیه ساکن می دانند . بخشی از هوریان - محتملاً از زمان قدیم در ناحیه دریاچه ارومیه میزیستند و بخشی نیز شاید هنگام استعمار آنجا از طرف اورارتو - در پایان قرن نهم و آغاز قرن هشتم ق . م - بآن نقاط کوچانده شدند ، زیرا که اهالی امپراطوری اورارتو تنها از اورارتوئیان مرکب نبوده بلکه لااقل از چهار عنصر نژادی تشکیل می شده است ، بدینقرار : اورارتو-ئیان و هوریان که با ایشان قرابت داشتند و ایبری و گرجیان

وارمنان (ارمنیان) ^{۲۲۲}.

در حدود سال ۷۰۰ ق. م. بخت غربی کشوری - که بعدها ماد نامیده شد - و در تصرف آشوریان بود (منظور از مفهوم وسیعی است که مؤلفان قدیم برای کلمه ماد قائل بودند نه مفهوم محدودی که «کشور مادها» در زبان آشوری داشت) تا حد زیادی از ساکنان اصلی خود خالی شده بود و مهاجران اسیر سوری و فلسطینی و بابلی و دیگر کشورها را در آن مسکن داده بودند. زبان مشترک اینان نیز چون دیگر بخشهای امپراطوری آشور آرامی بود - یعنی زبان - سورید و بین النهرین شمالی. بعدها این ناحیه «سوری - ماد» نامیده شد. با اینحال نفوذ فرهنگی و احتمالاً نژادی عنصر بابلی در ماد غربی پیشتر هم - صرف نظر از سیاست انتقال اقوام که آشوریان معمول می‌داشتند - محسوس و از دوران پادشاهی کاسیان در بابل آغاز گشته بود.

باری در حدود سال ۷۰۰ ق. م. اراضی که بعدها تحت عنوان «ماد» متحد گشت از لحاظ نژادی این چنین رنگارنگ بود. نواحی که ساکنان اصلی آن کوئی - لولومئی و تا حدی هوریانی - اورارتوئی بودند - و بیش از همه نواحی اطراف دریاچه ارومیه - یعنی ماننا و مردم اراضی مجاور آن، از لحاظ فرهنگ و تمدن تفوق داشتند. در این نقاط اقتصاد نیز متکامل تر از جاهای دیگر بود و روابط طبقاتی پیشرفت بسیار کرده بود. ولی سازمان دولتی در این سرزمین عبارت بود از حکومت چند خاندان مقتدر یا «اولیکارشی» و بدین سبب ماننا نمیتوانست در رأس تمام کشور قرار گیرد و آنرا متحد سازد - زیرا که برای حصول چنین مقصودی لازم بود جمله مردم آزاد آن سرزمین بدور قدرت دولت گرد آیند.

در آن زمان سرزمین مورد مطالعه ما از لحاظ میزان و سطح تکامل اقتصادی نیز بسیار نا هم آهنگ بود. در کنار نواحی زراعتی که واجد جامعه طبقاتی متکامل و

پیشرفته بودند نواحی دامداران اسکان یافته و نیمه صحرانشین وجود داشت که تازه وارد مرحله جامعه طبقاتی می شدند و از دیگر سو نواحی کوهستانی دیده می شد که در آن سازمان جماعت بدوی (مثلاً در میان کوهستانیان کاسی و جانشینان ایشان - لران) - صدها سال بعد از آن نیز - هنوز باقی بود.

فصل سوم

« ماننا » و پادشاهی اسکیتها - مآزها

۱- قیام « کشریتی »^(۱) و پیدایش پادشاهی ماد

در فاصله قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد عامل سیاسی جدیدی در آسیای مقدم پدید آمد که تناسب نیروها را سخت دگرگون ساخت. این عامل نوین قبایل سوار و صحرانشین کیمریان و ترریان و اسکیتها^(۲) بودند که از نواحی کرانه دریای سیاه کوچ کرده در آسیای غربی نفوذ نمودند.

منابع باستانی شرقی برخی از مسائل مربوط باین قبایل را نیک روشن میسازند ولی بطور کلی جریان حرکت و مهاجرت ایشان را کما هو حقه بیان نمیکنند. مدارک باستانشناسی نیز از این رهگذر کومکی نمیرساند. زیرا مجموع اشیاء اسکیتی که کشف در نواحی کرانه دریای سیاه مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد میباشد و بنابراین مآثر فرهنگی و مدنی که قبایل مزبور در قرن هشتم و آغاز قرن هفتم قبل از میلاد با خود بآسیای مقدم آوردند آنچیزی که در باستان شناسی کرانه دریای سیاه اصطلاحاً اسکیتی نامیده می شود - و خود با وضوح تمام از نفوذ تمدن آسیای

مقدم متأثر بوده است - نمیباشد . کیمیریان واسکیتها که در منابع آشوری و دیگر منابع آسیائی قرن هشتم و آغاز قرن هفتم قبل از میلاد نامشان مذکور است از لحاظ باستانشناسی به مدنیت‌های ماقبل اسکیت تعلق داشتند . باید متذکر شویم که برغم پژوهشهای فراوان باستانشناسی و بویژه تحقیقات ب . ب . پیو و روسکی ، هنوز نمی‌توانیم آثار باستانی اسکیتی را در آسیای مقدم از دیگر اشیاء بدرستی تمیز دهیم . تمیز آثار کیمیری بطریق اولی دشوارتر است . این اشیاء که اصطلاحاً سکائی نامیده میشوند وقتی راز خویش را بر ما خواهند گشود که بتوانیم آنها را به مکمل زیر خاکی‌شان - که در کراندهای دریای سیاه کشف شده - یعنی اشیاء پایان قرن هفتم و قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد - مربوط سازیم . ولی در آن عصر باید تأثیرات متقابل فرهنگ و تمدن را - در حدود آسیای مقدم و تمدنها و فرهنگهای اقوامی که با ایشان از حیث زبان قرابت داشتند (مانند مادها و باکتریان و سکایان) و همچنین اقوامی را که خویشاوندی نداشته ولی اسکیتها با ایشان تماس نزدیک داشته‌اند (ساکنان سرزمینهای مجاور اورارتو و آسیای صغیر و مانناتیان و مردم آلبانی باستانی و غیره) بحساب آورد . بدین سبب اشیاء و مدارك مربوط آن عصر را در آسیای مقدم حق نداریم بدون قید و شرط اسکیتی بشماریم . مثلاً گفته شده است که آنچه اصطلاحاً پیکان اسکیتی خوانده میشود در میان اسلحه محاصره کنندگان فلاعی که وجود اسکیتی از لحاظ تاریخی در آنجا گواهی نشده - ولی حضور مادها و پارسیها در آن نقاط مسلم است - یافت شده است^۱ . این موضوع کاملاً با گفته هرودوت (۱/۷۳) - مبنی بر اینکه تیراندازی را مادها از اسکیتها گرفته‌اند - مطابقت دارد . در چنین شرایطی نمی‌توانیم از کومك منابع نقلی عهد عتیق صرف نظر کنیم .

زمان منابع مزبور از وقایع منقول بسیار دور است ولی مع هذا واجد اهمیت میباشد زیرا حاوی نظرهای جامعی درباره جریان حرکت قبایل سوارکار کرانه

دریای سیاه میباشند - نظرهایی که بظن غالب از روایات قدیم و موثق اخذ کرده اند . در کهن ترین منابع یونانی ، یعنی منظومات هومر ، از « اسکیتها » سخنی گفته نشده است . در « ایلید » از سرزمین « فراکیان سوارکار ... و میسیان که از نزدیک جنگ میکنند^۱ و دوشندگان مادیانها و نوشندگان شیر و آبیان که مستمندند ولی از جمیع مردمان منصف ترند^۲ » صحبت میدارد . از این فقط چنین نتیجه گرفته می شود که در نظر یونانیان قرنهای دهم تا هشتم قبل از میلاد (که قطعه بالارا میتوان بآن عصر مربوط دانست) همسایگان شمالی فراکید (کرانه غربی دریای سیاه) قبایلی بودند که به پرورش اسب اشتغال داشتند و شاید هم سحرانشینان می شمردند . در « اُدیسه » قهرمانان داستان از جزیره افسانهای « ائد »^(۱) . بکشور افسانهای ظلمات شمالی^۳ در مرز اقیانوسی که در ژرفا جاریست^۴ ، قدم می نهند : « آنجا مردم^(۲) و شهر^(۳) کیمریان بود (یا زمستانی؟) و همیشه تاریکی و ابر آنرا فرا گرفته و هرگز خورشید رخشنده بایشان نظر نمی کند » . بگفته منظومه مزبور ، مدخل کشور مردگان در اینجاست . باین معنی که دورترین اقوام شمالی معلوم بر یونانیان « کیمریان » نام داشتند و ضمناً اطلاع صحیحی از ایشان در دست نداشتند ، زیرا « دموس » و « پولیس » در مورد کیمریان - در واقع استعمال لغات آشنا و مأنوس است در مورد اوضاع زندگی قومی مجهول و نا آشنا . حتی معلوم نیست که در این بخش منظومه نام « کیمریان » آمده باشد . استرابون معتقد است (۱ ، ۱ ، ۱۰ ، ۲ ، ۹) که مؤلف « اُدیسه » بر اثر دستبردهائی که کیمریان بآسیای صغیر میزدند از وجود ایشان اطلاع حاصل کرده بود و بظن غالب حق با استرابون است .

در پایان قرن ششم و در طی قرن پنجم قبل از میلاد در کراندهای شمالی دریای سیاه کیمرئی وجود نداشت . هرودوت (۱ ، ۱۰۳ ، ۴ ، ۱۱ و بعد) از روایتی اطلاع

داردمبنی بر اینکه کیمریان در زمانهای قدیم در کنار بوسپور کیمری (تنگه کرچ) زندگی می کردند و احتمالاً اسکیتها ایشانرا از آنجا بیرون راندند و کیمریان به آسیای مقدم کوچ کردند . ولی هرودوت پس از نقل این افسانه بیدرتنگ روایت دیگری را که (چنانکه خواهیم دید) کاملاً صحیح است و ناقض روایت نخستین می باشد نقل می کند ، که اسکیتها (کیمریان را گویا تعاقب کرده) از طریق دیگری حرکت کردند: یعنی کیمریان در کرانه دریای سیاه بحر کت در آمدند و^۷ اسکیتها از کرانه دریای کاسپی (خزر) برای اثبات اینکه کیمریان روزگاری ساکنان اصلی نواحی کرانه شمالی دریای سیاه را تشکیل می داده اند هیچ مدرک صحیحی در دست نیست . حتی این نکته که ایشان در حوالی تنگه کرچ میزیستند نیز بتوسط يك مدرک قابل اعتماد ثابت نشده است .

از زمان هرودوت شماری نامهای جغرافیائی در دست است که خود مؤید این نظر می باشد . هرودوت (IV، ۱۲) از « بوسپور کیمری » و « گذر کیمری » (بخشی از تنگه کرچ ، مذکور) ، ناحیه « کیمری » (که صحیحاً محل آنرا تعیین نمی نماید) و « استحکامات کیمری » یاد می کند . مؤلفان بعد نیز چند محل دیگر را بنام شهر « کیمریك »^۸ یا « کیمرید » (در تارمان و کریمه) و کوه « کیمرید »^۹ می خوانند و الخ . با اینحال با احتمال قوی « بوسپور کیمری » فقط بمنظور تشخیص و تمیز آن از « بوسپور فراکیه » (که همان بوسفور باشد) بنام کیمری یا « شمالی » نامیده شده است : این تسمیه اصطلاحاً با لغاتی که هومربکار برده و مربوط بقرن هشتم قبل از میلاد است مطابقت دارد و کشف شبه جزیره کریمه و تنگه کرچ راهم - توسط یونانیان - باید مربوط بآن عصر دانست .^{۱۰} بهر تقدیر مردم محل - که یونانیان در آغاز استعمار - کریمه با ایشان تماس پیدا کردند - این تنگه را « پنتی کپه » (Panticapa) - یعنی « راه ماهی »^{۱۱} می نامیدند ، نه « تنگه کیمری » . و این خود از نام شهری که در آنجا

ساخته شد (پنتی کپید که اکنون «کرج» خوانده میشود) پیداست. و منشأ اشتقاق اسکیتی این کلمه روشن میباشد. ولی باید آنرا فقط مربوط به تنگه دانست نه شهر. لااقل در آغاز چنین بوده است. اما دیگر نامها (از قبیل کیتریک، استحكامات کیمری، گذر کیمری) ... ممکن است از نام تنگه مأخوذ باشد. کلمه کوه کیمری فقط یکبار در تألیفات عهد عتیق دیده میشود و اطمینان نداریم که در اینمورد استرابون اشتباه نکرده باشد. این نکته نیز شایسته تذکر است که تسمیه فلان نقطه مسکون یا محل بنام گروه یا قبیله‌ای دلیل بر آنست که گروه یا قبیله مزبور در آن محل نوده اصلی ساکنان را تشکیل نمیداده؛ والا (چنانکه در صفحه ۷۸-۷۹ آمده) نام وی نمیتوانست علامت مشخصه باشد. بدین سبب، بقرض احسن، تنگه کیمری ممکن است مرز مسکن کیمریان باشد و بس. باقی میماند موضوع سرزمین کیمریان. ولی نمیدانیم محل آن کجاست. با اینحال از روی مسیر حرکت کیمریان بسوی آسیای مقدم میتوان حدس زد که مسکن بدوی ایشان بخش غربی قفقاز شمالی بوده است و شاید شبه جزیره تارمان را نیز دربر میگرفت. البته ممکن است که در شبه جزیره کریمه نیز عده‌ای کیمری در میان ساکنان اصلی آنجا - یعنی «تاورها» - وجود داشته. اما هنگامیکه یونانیان کریمه را مستعمره خویش ساختند به کیمریان برنخوردند.

بهر حال برای اثبات اینکه کیمریان ساکنان بدوی سراسر سرزمین ساحل شمالی دریای سیاه (تافراکیه) بوده‌اند و این نام مشترکی است که قبایل ساکن آن محل قبل از اسکیتها خود را بدان میخوانده‌اند - دلایل کافی در دست نداریم. استرابون - که مؤلفی متأخر - نسبت بآن زمان - بوده ولی فوق‌العاده از روی صداقت و دقت از منابع گوناگون قدیمی استفاده کرده، دربارهٔ مسیر هجوم کیمریان به آسیا، و بالنتیجه مسکن بدوی ایشان، نظر دیگری میدهد.

نظرهای استرابون بقرار زیر است (مطالبی که با گفته‌های هرودوت مطابقت دارد و ظاهراً از وی مأخوذ است حذف شده):^{۱۲}

«منقول است که در زمان هومر با اندکی پیشتر کیمریان تا «ائولید» و «یونید» پیش تاختند».^{۱۳}

«اینکه (هومر) از ایشان (کیمریان) اطلاع داشت... در تاریخ وقایع مربوط بدوران هجوم و ورود کیمریان - اندکی قبل و یا در زمان او - ثابت شده است» (۱/۲/۹).

کیمریان «بساکنان داخل کشور واقع در طرف راست «پونت» (یعنی کرانه جنوبی دریای سیاه) تا «یونید» دستبرد و شبیخون میزدند» (XI، ۲، ۵) «کالیسفن»^{۱۴} میگوید که سارد را نخست کیمریان و بعد ترریان و لیکیه‌ئیها^{۱۵} گرفتند و (بقول او) این نکته را «کالین» شاعر غزل سرا نیز تأیید میکند» (XIII، ۴، ۸).^{۱۶}

«در عهد قدیم ما گنت - ها»^{۱۷} بالکل توسط قوم کیمریان تررها... معدوم شدند. کالین میگوید که ما گنت - ها هنوز در آن زمان زندگی سعادتمندی داشتند با موفقیت علیه افستیان و آرخیلوخیان^{۱۸} میجنگیدند. ظاهراً وی در آثرمان از مصیبتی که بایشان روی آورده بود اطلاع داشت... کالین از يك هجوم دیگر کیمریان، که در زمان قدیمتری وقوع یافت بود سخن میگوید. وی مینویسد: «اکنون لشکریان خطرناک کیمریان هجوم کرده‌اند» و مقصود وی تصرف سارد است» (XIV، ۱، ۴۰).

«درباره مهاجرت کاریان»^{۱۹(۱)} و ترریان و توکرویان^{۲۰(۲)} و کالاتیان^{۲۱(۳)} و سفرهای دور و دراز جهانگشائی پیشوایان - از قبیل مادیای اسکینی و تئار کوی^(۴) حبشی^{۲۲} و کوبای^(۵) ترری و سوستریس^(۶) و پسامتیخ^(۷) مصری^{۲۳}. یا پارسیان - از

Koba (۵)

Tearko (۴)

Galat (۳)

Tevkr (۲)

Kar (۱)

Psemetix (۷)

Sesostis (۶)

کورش گرفته تا خشایارشا - کمتر کسی اطلاع دارد ... کیمریان - که ترریان نیز نامیده میشوند - و یا یکی از اقوام منسوب بایشان غالباً بطرف راست « پونت » و (نواحی) مجاور آن حمله میکردند و گاهی وارد « پافلاگونیه »^{۲۴} یا حتی « فریجیه » میشدند^{۲۵} ... اغلب هم کیمریان و هم ترریان اینگونه حملات را بعمل می آوردند. میگویند که ترریان و کوب^(۱) را سرانجام مادیا پیشوای کیمریان^{۲۶} از آنجا بیرون راند. (۲۱، ۳، ۱)

« ... لیگدامیس در رأس لشکریان خویش (منظور کیمریان است - مؤلف) نالیدی و یونیه به پیش راند و سارد را تصرف کرد ولی در کیلیکیه کشته شد. » (۲۱، ۳، ۱)



۴۰- کیمریان (؟) . نقش ظرف « یونیه » - اتروسی ، اواسط قرن ششم ق . م . کپیهایست از نقش ظرفی ساخت یونان و متقدم تر . (روی خود ظرف مخالفان صحرانشینان نیز نقش شده - لیدیان سوار با یونانیان که نیزه بدست در حال تاختند)

چنانکه از مستخرجات بالا مشهود است استرابون ظاهراً معتقد بود که حملات کیمریان از جهت شمال غربی و طریق بوسپور فراکیه (بغاز بوسفور) صورت میگرفتند و ایشان از آنجا در « اتولید » و یونیه و پافلاگونیه و حتی فریجیه نفوذ

میکردند. ولی واضح است که استرابون چنانکه باید و شاید تفاوت میان قبایلی را که در قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد به آسیای صغیر دستبرد میزدند نمیدانستند. و سبب اینکه وی گاهی کیمیریان و فراکیان و تریریان^{۲۷} را یکی میدانند و گاهی ایشانرا با اسکیتها اشتباه میکند، همین است. و حال آنکه نویسندگان متقدم عهد باستان این خطا را مرتکب نمیشدند.

با استفاده از نوشته‌های مؤلفان قرن هفتم قبل از میلاد که در اثر استرابون و دیگران منقول است میتوان چنین استنتاج نمود:

کیمیریان به آسیای صغیر (فریجیه، پافلاگونیه، ویفینیه، میسیا^{۲۸}، لیدی، ائولید، یونیه) در زمان هومر دستبرد میزدند (نه دیرتر از قرن هشتم قبل از میلاد). ظاهراً ایشان در قلع و قمع پادشاهی فریجیه که میداس آخرین شاه آن در حدود سال ۶۷۴ - ۶۷۶ قبل از میلاد درگذشت^{۲۹} شرکت جستند. نخستین بار سارد را در عهد گیگ^(۱) - در حدود سال ۶۵۴ قبل از میلاد مسخر ساختند^{۳۰}. گویا در همان زمان «افس» را نیز تصرف کردند. بعدها، در زمان آردیس پسر «گیگ» - یعنی احتمالاً در حدود سالهای ۶۴۶ - ۶۴۵ ق. م.^{۳۱} - لیکیان و تریریان (که استرابون با تردید ایشانرا با کیمیریان یکی میداند) سارد و ماگنسیا^(۲) را مسخر ساختند. سرانجام کیمیریان با «اسکیتها» مصادف شدند و محتملاً مانند تریریان - متحدان خویش مغلوب «مادیا» پیشوای اسکیتها گشتند. چنانکه بعد خواهیم دید رونق کار مادیا در حدود دهه‌های پنجم و چهارم قرن هفتم قبل از میلاد بود^{۳۲}. پس از آن بطوریکه هرودوت میگوید (IV، ۱۲) کیمیریان در سواحل شمالی آسیای صغیر - نزدیک سینوپ - متمکن گشتند. و در پایان قرن هفتم ق. م. بطور قطع مغلوب «آلیات» شاه لیدی شدند. از آنجائیکه استرابون دو هجوم را به آسیای

صغیر قبول دارد - میتوانیم چنین فرض کنیم که یکی از این دو حمله (یعنی حملهٔ اولی) از طرف کیمریان انجام گرفته و برخلاف آنچه استرابون معتقد است نه از مغرب بمشرق ، بلکه در امتداد کرانهٔ قفقازی دریای سیاه - در همان جهتی که هرودوت ذکر میکند صورت گرفته باشد (و ممکن است پلوتارک که نام پیشوای ایشانرا لیگ دامیس ذکر کرده از روی منبع مستقل دیگری^{۲۳} جهت اخیر را در نظر داشته است) . استرابون (۱ ، ۳ ، ۲۱) و کالیماخ^{۲۴(۱)} نیز از نام پیشوای مزبور مطلع بودند . نویسندهٔ اخیر الذکر مینویسد که وی نتوانست « افس »^(۲) و « گسیخیا »^(۳) را تصرف کند^{۲۵} .



۴۱- کیمریان (۴) . تصویری برنابونی از کلازومن . اواسط قرن ششم ق . م . با اندکی بیشتر

مدارک شرق باستانی بطور غیر مستقیم مراتب فوق را تأیید میکنند. گذشته از تذکر مشکوکی که در نبشته‌های هیرو گلیف « هیتی » کار کمیش - اواسط قرن هشتم قبل از میلاد^{۲۶} دربارهٔ کیمریان دیده میشود - گزارشهای جاسوسان آشوری از اورارتو - مربوط بسالهای ۷۲۲ تا ۷۲۵ قبل از میلاد - قدیمترین اطلاعات را در دسترس ما میگذارد^{۲۷} . جاسوسان مزبور از شکست فاحشی که در طی لشکر کشی « روسای اول » پادشاه اورارتو - به کشور کامریان - بوی وارد آمد سخن میگویند.

کشور مزبور را - بنا بر توضیح گزارش دهندگان - سرزمین (ناکیو nagiu) کوریانی^(۱) (به اورارتوئی = کوریانی) از اورارتو جدا میکرد و در مرزهای شمال غربی منطقه نفوذ اورارتو قرار داشت.^{۳۸} ممکن است سارگون دوم پادشاه آشور در پیکار با کیمریان بسال ۷۰۵ ق. م. کشته شده باشد.^{۳۹} اگر چنین باشد، با در نظر گرفتن وضع آنروزی مرزهای بری دول - این واقعۀ فقط در مشرق آسیای صغیر ممکن الوقوع بوده.

در سال ۶۷۹/۷۸ ق. م. - بنا بر تاریخ بابلی -^{۴۰} کیمریان وارد خاک آشور شدند ولی تئوشیا^(۴۱) «پادشاه» ایشان مغلوب «آسارخادون» پادشاه آشور گشت و ظاهراً این شکست در آسیای صغیر بوی وارد آمد.^{۴۲} ولی در همان سال به کیمریانی بر میخوریم که در لشکر آشور به سمت سیاهی مزدور خدمت میکردند.^{۴۳} در حدود سالهای ۶۷۴ - ۶۷۶ ق. م. - بنا بر مدارك باستانی^{۴۴} که بمدد منابع اورارتوئی مکشوف گردیده^{۴۵}، کیمریان دولت فریجیه را که در مرکز آسیای صغیر قرار داشت تارومار کردند (بطوریکه معلوم شده بشرکت اورارتو). اتحاد میان روسای دوم پادشاه اورارتو و کیمریان و فرمانفرمایانی دیگر - چندی بعد از وقایع بالا نیز برجا بود و موجب نگرانی آشور گشت. آشوریان بیم داشتند که «ایشان» (یعنی اورارتوئیان و کیمریان) از قرارگاه خویش^{۴۶} به ناحیه «شوباریو» در کوههای ساسون (در بخش غربی «تاور» ارمنستان) که در سال ۶۷۳ ق. م. بدست آشوریان افتاده بود - حمله کنند. در حدود سال ۶۶۰ ق. م. لیدی (در مغرب آسیای صغیر) و تابال (در جنوب غربی آن) در مقابل خطر کیمریان به کومک آشور متوسل شدند، نزدیک سال ۶۵۴ ق. م. کوگو (کیگک) پادشاه لیدی در پیکار با کیمریان کشته شد.^{۴۷}

بطوریکه مشاهده میشود حرکت کیمیریان از مشرق بطرف مغرب - برخلاف گفته استرابون که معتقد بود از مغرب بمشرق رفته‌اند - میتواند تا حدی مورد بررسی قرار گیرد. ظاهراً قرارگاه بدوی کیمیریان در آسیا مشرق آسیای صغیر بوده است و بعد به بخشهای شمال غربی آن سرزمین رفتند. گمان میرود که کیمیریان مدتی نیز در آسیای صغیر فرمانروائی کردند. و فقط پس از سقوط ایشان که (چنانکه خواهیم دید) در سال ۶۴۵ ق. م. وقوع یافت حکومت آسیای صغیر بدست لیدی افتاد.

اگر فرضی که مکرراً اظهار شده - دایر بر اینکه کیمیریان از طریق «داریال» و «آلاگیر» به قفقاز رفتند - درست باشد با احتمال قوی قبل از اقامت در مشرق آسیای صغیر در قفقاز مرکزی سکنی گزیده بوده‌اند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا کیمیریان بنواحی شرقی تر و از آنجمله بخاک آذربایجان کنونی نیز وارد شدند یا نه؟

يك گواه مشکوک وجود دارد که کیمیریان در قرن هشتم قبل از میلاد در آذربایجان اقامت داشته‌اند. این نامه‌ایست از طرف شخصی بنام «آراد - سین» بعنوان «نمادی دولتی» (یا سخنگوی) آشورو^۸ ظاهراً مربوط است بزمان جنگ کیمیریان با اورارتو در فاصله سالهای ۷۲۰ و ۷۱۴ ق. م. در این نامه نویسنده گزارش میدهد که پیشوای کیمیریان از طریق سرزمین [ماننا] (اگر این جای خالی را ما درست پر کرده باشیم چنین است ولی چندان اعتمادی بدرستی آن نیست) وارد خاک اورارتو شده است. اگر فرض کنیم که کیمیریان در آن زمان هنوز در قفقاز مرکزی استوار بوده‌اند - چنین حمله‌ای کاملاً ممکن بوده است. ولی در عین حال قسمت سترده این نامه ناقص را - که ما لفظ «ماننا» را بجای آن گذاشته‌ایم - بنحودیگر هم میتوان استنباط کرد.

در باره اقامت کیمریان در آذربایجان (در قرن هفتم ق. م.) بعد سخن خواهیم گفت. عجالةً باید این نکته را روشن کنیم: آیا در تمام مواردی که متون باستانی شرقی از « کامیر » و « کومر » و « کیمی ری » و « کیمی رای » سخن میگویند کیمریان را در نظر دارند یا نه ؟

قبلاً میتوان گفت ، احتمال اینکه آشوریان امکان تشخیص یا تمایل به تمییز فلان و یا بهمان قبیله مهاجم را داشته بودند ، اندک است . میدانیم که غالباً در طی قرون و حتی در قرن نوزدهم میلادی که بروز کار ما نزدیکست اسامی قبایل و اقوام کوناگون مخلوط میشده است (مثلاً اقوام آسیای میانه و قفقاز) و حتی با قبایل و اقوامی که از لحاظ وضع زندگی و منشأ نژادی از یکدیگر دور بودند چنین معامله میکردند . در اینمورد امثال فراوان میتوان آورد و عمد از آن اطلاع دارند . بنابراین دلیلی نداریم که بگوئیم آشوریان در تشخیص منشأ نژادی و لسانی قبایل دقیقتر بوده اند . و گرچه در زبان اکدی برای « وحشیان شمالی » « بلفظ فصیح » يك كلمه و تعریف عمومی و کلی یعنی « اومان - ماندا » (قبیله یا لشکریان ماندا)^{۴۹} وجود داشت ولی ظاهراً در گفتگوی عادی کلمه « کیمریان » نیز همان مفهوم عمومی را میرسانده . بهر حال در لهجه بابلی وضع چنین بود . گواه ما در اینمورد روایت بابلی سنگ نبشته های هخامنشی است^{۵۰} که اصطلاح « کیمی ری » در آنها بطور کلی برای همه صحرانشینان و از آن جمله اسکیتها و سکایان آسیای میانه بکار رفته است . بدین سبب هیچ تضمینی وجود ندارد که متون آشوری و بابلی تحت عنوان « کیمریان » ، گاهی « نرریان » و اسکیتها را نام برده و ایشانرا با سمی که برای آشوریان و بابلیان آشناتر بوده است نخوانده باشند ؛ همچنانکه پارسیان تمام صحرانشینان را بنام « سکایان » که بگوش ایشان آشناتر بود میخواندند و یونانیان بر روی هم قبایل چادر نشین را « اسکیت » مینامیدند .

معهدا با اینکه آشوریان و بابلیان مفهوم و محتوی لفظ « کیمری » را بسط دادند، در آغاز « کیمریان » واقعاً قبیله‌ای بوده‌اند و حتی این نامی بود که قبیله مهاجم آسیا، خود خویشتن را بدان میخواند. زیرا که چون این قبیله قبلاً بر آشوریان بالکل مجهول بوده‌است ممکن نیست بنام دیگری - جز آنکه خود ایشان خویشتن را بدان میخواندند (و یا همسایگانیشان بدان موسوم میکردند) باسم دیگری خوانده باشند. بدین سبب اصطلاح « کیمریان » از لحاظ منشأ - نام يك قبیله و یا گروه کوچکی از قبایل است که واقعاً وجود داشته‌اند و صحرانشین بوده‌اند و در قرن هشتم ق. م. با آسیای مقدم هجوم کردند و بطن غالب مبدأ حرکشان شبه جزیرهٔ تارمان و یا نواحی غربی قفقاز شمالی بوده‌است. و بنابراین اگر این اصطلاح را در مورد تمام ساکنان، دوران ماقبل اسکیت، سرزمینهای ساحلی دریای سیاه، بکار بریم صحیح نیست، بویژه که اسکیت‌هایی که متعاقب کیمریان با آسیا هجوم کردند از نظر گاه باستانشناسی قبیله‌ای « ماقبل اسکیت » بودند.^{۵۱}

گرچه، بطوریکه حدس زده میشود اسکیت‌هایك یا دو نسل بعد از کیمریان در آسیا پدید آمدند، ولی با اینحال میتوانیم آنانرا معاصر یکدیگر بشماریم. اگر از لحاظ باستانشناسی اسکیت‌ها را « ماقبل اسکیت » بدانیم - این گفته در مورد کیمریان نیز صادق خواهد بود. اگر اسکیت‌هایی را که با آسیا هجوم کردند از نظر گاه باستانشناسی نیز « اسکیت » بشماریم، پس باید کیمریان را هم از آن طایفه محسوب داریم. باید در نظر داشت که کیمریان (یعنی يك قبیلهٔ صحرانشین واقعی) دیری میان اقوام آسیائی نزیستند و بزودی ناپدید شدند و در محیط آسیائی جذب گردیدند ولی ظهور ناگهانی ایشان و عواقب میثومی که اقامت کوتاه آن قبیله در بر داشت در ذهن مردم اثر عمیقی باقی گذاشت. گرجیان عهد باستان پهلوانان دوران عتیق افسانه‌ای را « کیمری » میخواندند.^{۵۲} شاید برخی از قبایل سکائی نیز در

چنین وضعی بوده‌اند (اسکیتها - بدین سبب - تپه‌های قبور «شاهان کیمری» را در کنار رود دنیپر به هرودوت نشان میدادند: در مشرق‌زمین غالباً چون باهل محل رجوع و سؤال کنید، فلان یا بهمان ویرانه را به «مغان» و یا «اسکندر» نسبت میدهند و ممکن است ویرانه مزبور حتی در جایی باشد که اسکندر مقدونی گام بر آن نهاده. بنابراین اعتماد باین گفته‌ها متعذر است).

از لحاظ حل مشکل اختلاف یا تشابه نژادی کیمریان و اسکیتها موضوع زبان ایشان اهمیت شایان دارد، زیرا که دربارهٔ زبان اسکیتها نظر روشنی داریم. ولی متأسفانه برای داوری در زبان کیمریان تنها منبع اطلاع ما^{۵۳} سه نام است که از ایشان باقی مانده: تئوشپا *TeuŠpā*، توگدامی *Tugdammi* (یونانی: لوگدامیس *Lugdāmis*) و سانداک شاترو *SandakŠatru* (که «ساندا کورو» نیز میتوان خواند).^{۵۴} اگر این فرض را - که «تئوشپا» همان «تئیسپ - چیش‌پیش» نیای کورش پارسی است محتمل می‌شمردیم، (حتی آکادمیسین و.و. استرووه - بنا بر این فرض - «کیمریانی» را که در منابع آشوری مذکور است، نیاکان پارسیان می‌شمرد).^{۵۵} در آنصورت جنبهٔ ایرانی کیمریان ثابت می‌شده. ولی چنانکه پیشتر گفته شد این فرض را نمیتوان پذیرفت.^{۵۶}

برای دومین نام کیمری یعنی «توگدامی» *Tugdammi*^{۵۷} نیز اشتقاق روشنی وجود ندارد. نخست اینکه هنوز درست معلوم نیست که چرا «توگدامی» *Tugdammi* در زبان یونانی «لوگدامیس» *Lugdāmis*^{۵۸} شده‌است. این فرض مقرون بصحت است که این نامی است مربوط به آسیای صغیر.

اگر کلمهٔ «سانداک شاترو» *SandakŠatru* را درست خوانده باشیم، در اشتقاق و تعلق لسانی آن شکی باقی نمی‌ماند. عنصر کشاتر *KŠatr*^{۵۹} چنان مشخص است که جای بحث باقی نمیگذارد: این همان کلمهٔ ایرانی خشاترا *XŠatra* بمعنی

« حکومت و قدرت » ، « بخش و سهم » ، « تیول » ، « ناحیه » است که غالباً در تمام زبانهای ایرانی و بخصوص در اسامی خاص بآن برمیخوریم و هرگز در دیگر شاخه‌های خانواده‌ی السنه هند و اروپائی^{۱۰} - و بطریق اولی در زبانهای غیر هند و اروپائی - دیده نمیشود . موضوع توجیه عنصر اول این کلمه یعنی ساندا Sanda دشوارتر است . باید در نظر گرفت که این عنصر در نامهای آسیای صغیر بسیار متداول میباشد . و از آنجمله - فی‌المثل - در همان جایی که آشور بانایال شاه آشور با « توگدامی » Tugdammi و پسر او « سانداکشتر » گیسوداری داشت . « پادشاه کیلیکیه » ساند - شارمه Sandašarmê نیز سروکار داشته است و « آسارخادون » پدر آشور بانایال - شاه کیلیکیه را که « سان دو آری » Sanduarri نام داشت اسیر کرد . عنصر « ساند » و « ساند » Sand , Sanda در نامهای آسیای صغیر کاملاً روشن است : باین معنی که اسامی مزبور از نام خدای آسیای صغیر که « ساندون » بود و در کیلیکیه و دیگر بخشهای آن سرزمین مدت‌ها پیش و پس از دوران مورد نظر ما آنرا پرستش میکردند ، مشتق است . در عهد باستان اعتقاد بر این بود که هر خدائی از جماعت و محل خود حمایت میکند و وقتی کسی به کشور بیگانه رفت باید خدای محل را پرستش کرده قربانی نثار وی سازد . با در نظر گرفتن نکات فوق محتمل است که کیمریان پس از مهاجرت به آسیای صغیر خدایان آنجا را پرستش کرده باشند . و بنابراین نام « سانداکشتر » Sandakštru یا ، صحیحتر بگوئیم ، سانداخشتر Sandaxštra را میتوان « حکومت خدای ساندون » تعبیر کرد و چنین نامی کاملاً با نامهای از قبیل آرناخش $\text{artaxša} < \text{artaxša} \text{tra}$ بمعنی « حکومت خدای ارتا » (خدای داد) (آرتاکزرکس - اردشیر) و نامهای اسکیتی آلسارتوس aleksarthos ($\text{aryaxša} < \text{alixša} \text{tra} =$) بمعنی « حکومت آریائیان » و « فرن کشارتوس » Pharna Ksarthos ($\text{Farnaxša} < \text{Farnaxša} \text{tra} =$) بمعنی « حکومت فره (پیشوا) »

و بسیاری دیگر - مطابقت دارد.^{۶۱}

اگر نظرهای فوق را قبول کنیم میتوانیم کیمریان قرن هفتم ق. م. را قبیله‌ای ایرانی زبان بشناسیم که از لحاظ فرهنگ و تمدن و شاید زبان و غیره نیز با اقوام آسیای صغیر سخت مخلوط شده بودند. این خود بطور ضمنی میتواند اندیشه‌ما را مبنی بر اینکه «کیمریان» واقعاً نام یکی از گروه‌های بزرگ قبایل بوده - که دانشمندان تحت عنوان «اسکیتها» ذکر کرده‌اند - تأیید کند و معلوم سازد که لفظ «کیمریان» معرف ساکنان غیر اسکیتی و «ماقبل اسکیتی» ناحیه ساحل شمال دریای سیاه نبوده است.^{۶۲} بهر تقدیر دلیلی نداریم که کیمریان آسیای مقدم را از لحاظ منشأ و تبار به فراکیان منتسب کنیم - گرچه ظاهراً زمانی عهد اتحادی با ترریان فراکیه بسته بودند و بدین سبب در ذهن اقوام مجاور با فراکیان مخلوط و مشتبه شدند.^{۶۳} متأسفانه باید اذعان کنیم که استنتاجهای ما از حدود فرضیه‌های کمابیش محتمل تجاوز نمیکند. زیرا مدارک زبانی ناچیزی که در اختیار داریم (فقط سه اسم) ممکن است بنحود دیگر نیز تعبیر شود. و از آنجمله ساندا کشاترو Sandakšatru را ساندا کورو Sandakkurru نیز میتوان خواند و این خود اساس استنتاج را برهم میزند و تغییر میدهد. با اینحال بر روی هم مجموع مدارک و مطالب موجود استنتاجهای فوق را از دیگر فرضیه‌های مربوط به نژاد و مسکن بدوی و مسیر حرکت کیمریان محتمل‌تر جلوه گر میسازد.

این استنتاج که غرض متون اکدی از الفاظ «گی می ری» و «گامیرا» و «گیمیرای» gimirri, gamirra, gimirrai همیشه و حتماً و منحصرأً کیمریان - بمعنی محدود کلمه - نبوده، بلکه شاید گاهی بطور کلی اسکیتها و دیگر قبایل صحرائشین - چون ترریان و سکیان یا اسکیتها بمعنی محدود کلمه - را در نظر داشته‌اند... این استنتاج برای ما واجد اهمیت خاص است و از لحاظ ارزیابی وقایع پیرامون

دهه هفتم قبل از میلاد در سرزمین ماد مهم است. عجالة کافی است بگوئیم که مهاجمان کیمری در قرن هشتم ق. م. ظاهراً از کنار خاک ماد گذشتند. گرچه منقول است که ایشان موقتاً بر سر راه «اورارتو» و هنگام هجوم بآن ملک، وارد خاک ماننا شدند. ولی این امر مشکوک بنظر میرسد.

۴ - اسکیتها در آسیای مقدم

چیزی از هجوم کیمریان نگذشت - که بگفته هرودوت (گرچه اشتباهاً معتقد است که اسکیتها در تعقیب کیمریان بوده‌اند) (۱، ۱۰۳؛ ۱۷، ۴-۱۳، ۱۱-۱۱) اسکیتها وارد آسیای مقدم شدند. منابع شرقی ایشانرا «آشکوزا» - ی و «آسگوزا» - ی یا «ایشکوزا» - ی میخوانند.

باید قبلاً و مصرحاً تأکید کنیم که صحبت از اسکیتها - بآن معنائی که عادة در منابع باستانی و باستانشناسی آمده و ما درك میکنیم - در میان نیست. یعنی بر روی هم منظور نظر صحرائشینانی که بزبان ایرانی سخن میگفتند و در نواحی ساحل شمالی دریای سیاه و شمال قفقاز میزیستند و واجد خصوصیات فرهنگی و مدنیت مادی معلوم بودند، نمیباشد. «اسکیتها» نام مشترکی بود که یونانیان بر تمام قبایل مذکور نهاده بودند. تا آنجا که یونانیان پیاد داشتند قبایل مزبور خود خویشان را «اسکیت» نمیخواندند. برعکس محتملاً قبیله‌ای که به آسیای مقدم هجوم کرد خویشان را «اشکیدا» (Škuḍa) مینامید. و از نام و لفظ «اسکیتها» (یونانی اسکیتی تائی Skutai) نخست بوسیله قبیله مزبور مطلع شدند. بنابراین محتمل است که نام آن قبیله را بدیگر قبایل با اصطلاح «اسکیت» (بمعنی باستانی و باستان شناسی) گذاشتند. در آغاز قرن هفتم قبیله «اسکیتها» - ایشکوزوآ - از نظر گاه باستانشناسی می‌بایست درست مانند قبیله «کیمریان» «ماقبل اسکیت» باشد. اکنون سخنی چند درباره منشأ اصطلاح «اسکیت»: بظن غالب شکل اصلی

این کلمه اشکی‌دا škuḏa ^{۶۴} بوده. زیرا که حرف مصوّت «آ» a و یا «ای» i که در اول اشکال شرقی این کلمه دیده میشود (آشوری = آشکوزای یا آسکوزای؛ بابلی ایشکوزای، کشور ایشکوزا؛ عبری قدیم «آشکوز» - علی‌الرسم اشتباهاً شکنز šknz نوشته شده) طبق قواعد صوتی و فونتیک السنّه سامی برای احتراز از ابتداء بساکن است. زبانهای سامی شمالی صدای « ṣ » را بوسیله « z » نقل می‌کنند و « ṭ » خفی را ممکن است بوسیله « ṣ » یا « ḏ » ادا کرده باشند. برعکس طرز ادای کلمه یونانی «اسکیتای» بیشتر چنین بنظر می‌آید که باید با « ṭ » خفی تلفظ کرد (škuṭa)^{۶۵}. ولی باید در نظر گرفت که در قرن هفتم و ششم قبل از میلاد زبان یونانی نه تنها فاقد حرف « ḏ » بین‌السنین بود بلکه ظاهراً « dh » ملفوظ نیز نداشته است و بدین سبب « th » «تتا téta » نه فقط برای ادای « ṭ » بین‌السنین خفی بلکه برای نقل « ḏ » بین‌السنین آوایی نیز از حروف دیگر مناسب‌تر بوده.^{۶۶}

بنا بر مراتب فوق‌کاملاً روشن است که نظریه رایج که اصطلاح «اسکی‌تش Skuthea » را با اصطلاح «سک‌یاسکا» مربوط می‌سازد اساس درستی ندارد. «وس. میلر» طرفدار این نظریه است^{۶۷} و «اسکیت» را جمع «سک» (سکاها) و «ت» را علامت جمع میداند. ولی اشتباه توجیه «ن. یا. مار» نیز کمتر از میلر نیست، و جای تعجب است که شخصی چون «و. ای. آبایف» که به کندی زبانهای ایرانی عمیقاً واقف است به نظریه «مار» پیوسته است. ن. یا. مار و و. ای. آبایف اصطلاح «اسکیت» را چون «اسکول» (ل) - تا جمع نام قبیله و نژاد اسکیل - اسکول - Skul-Skol می‌دانند و نامی را که اسکیتها در او کراین خود خویشتن را بدان میخواندند - یعنی «اسکولوتها» - را بدان مربوط می‌سازند.^{۶۸}

این توجیه مسلماً محال است زیرا در اصطلاح مورد نظر یعنی «اسکیت» حرف مصوّت آخر «ت» علامت جمع مرسوم اسکیتی نبوده بلکه ظاهراً صدای

بین‌النهرین می‌باشد.

نام قبیله «اشکیتا» (اسکیت) نیز مانند بسیاری از دیگر اسامی قبایل تا کنون از لحاظ اشتقاق روشن نشده است. فقط يك نکته روشن است: که باید آنرا از اصطلاح «سکا» Saka کاملاً مشخص و متفاوت دانست زیرا - خویشاوندی سکایان با اسکیتها بهر صورتی باشد - کلمه «اسکیت» از لحاظ زبان‌شناسی هیچ وجه مشترکی با «سکا» ندارد.^{۶۹}

بر روی هم باید قطعا از هر تشبثی که هدف آن مقابله و انطباق اصطلاح «اسکیت» یا تلفیقهای صوتی دیگر که فقط غیر مصونتهای «س» یا «ش» و یا «ك» و یا «گ» و غیره (مانند کلمه ایشکی گولو - که نام ناحیهای است در قفقاز اورارتو) در آنها دیده شود - جداً سر باز زد. تلفیق «س ك» و «ش ك» Sk, Šk در زبانهای کوناگون و بویژه السنه هند و اروپائی بسیار رایج است و نباید برای این انطباق تصادفی اهمیتی قائل شد.

باری، بنظر ما «شکیدا» نام یکی از قبایل ایرانی زبان بود - که از روی آثار باستان‌شناسی «ماقبل اسکیت» شمرده می‌شود - و در قرن هفتم ق. م. در قفقاز شمالی میزیسته و به قفقاز جنوبی نفوذ کرده است و بعدها یونانیان بطور عموم تمام صحرائشینان شمالی را بنام آن قبیله خواندند. چون اسکیتها کیمریان صحرائشین را - که نزد یونانیان معروف بودند - در آسیای صغیر مغلوب و منهزم کردند و چون یونانیان پیشتر نام کیمریان را به تمام صحرائشینان سواحل دریای سیاه بطور عموم بسط داده بودند - افسانه‌ای درباره دشمنی دیرین اسکیتها و کیمریان پدید آمد و گفتند که ظهور کیمریان در آسیا در نتیجه تعقیب و فشار اسکیتها بدانان بوده است. بدین سبب بالطبع یونانیان تمام صحرائشینانی را که بعدها در نواحی ساحل شمالی دریای سیاه دیدند «اسکیت» نامیدند. چنانکه معلوم است (و ما

نذ کردادیم) هیچیک از قبایل «اسکیت» کرانه دریای سیاه خود را واقعاً «اسکیت» نمی خواندند.^{۷۰}

بنظر میرسد اگر اذعان کنیم که «اسکیتها» یا «شکی‌دا» Skuda مانند آوختها^(۱) و تراپیان^(۲) و پارالاتیان^(۳) و با ساورمانیان^(۴) از قبایلی که اصطلاحاً «اسکیت» نامیده می‌شوند بوده‌اند (و فقط بعدها از نظر باستان‌شناسی هم: «اسکیت» شده‌اند) ... اگر باین نکته اذعان کنیم بسیاری از تناقضاتی که در گفته‌های هرودوت و دیگر نوشته‌های باستانی دیده می‌شود برفع خواهد شد.

اولاً گفته هرودوت که اسکیتها از آسیای صغیره آمده بودند ما آنچه از خود اسکیتها و اسکولوتها روایت کرده‌اند که ایشان خود را از ساکنان اصلی و اواحی شمال کرانه دریای سیاه می‌شمردند کاملاً جور در می‌آید.

در واقع برخی از قبایلی که «اسکیت» نامیده شده‌اند احتمالاً در اراضی اوکراین کنونی می‌زیستند و بعضی «اسکیت‌های» دیگر (انشیدا) ممکن است در میدان دید اقوام برده‌دار (همچنانکه هرودوت می‌گوید) ظاهر شده باشند. وی می‌نویسد: «اسکیتها صحرانشین هستند و نخست در آسیا می‌زیستند. بعد هنگام جنگ با «ماساگتیان» تحت فشار قرار گرفتند و از رود «آراکس» گذشته و بر زمین کیمریان رفتند ...»^{۷۲} ظاهراً در اینجا منظور نویسنده از آراکس همان ولگا باشد (Ranho - ی اوستا، Rahâ - ی اسکیتی، و بعدها Rha - ی یونانی)^{۷۴}. این مطلب را نکته دیگری نیز تأیید می‌کند؛ باین معنی که بعدها در آلبانی (آذربایجان شمالی) واقعاً ماساگتیان وجود داشتند و ممکن است بدنبال اسکیتها - بر اثر حرکت و هجرت عمومی قبایل صحرانشین (که کیمریان را نیز شامل بود) - آنجا آمده باشند. پس از آن اسکیتها بنا به گفته هرودوت (که احتمال صحت آن بسیار است)

(۱، ۱۰۶-۱۰۳) از طریق معبر دربند به قفقاز کوچ کردند «درحالی که کوه قفقاز درست راست ایشان بود». سپس هرودوت چنین می گوید: «دراین محل (یعنی ظهراً پس از عبور از جبال اصلی قفقاز و یا بدیگر سخن در نقطه‌ای از اراضی آذربایجان شوروی - مؤلف) مادها با اسکیتها جنگیدند ولی شکست خوردند و فرمانفرمائی بر آسیا را از دست دادند و سلطنت بدست اسکیتها افتاد. (۱، ۱۰۴). ولی هرودوت چنانکه رسم اوست در اینجا وقایع را بصورت فشرده عرضه می‌دارد. تصادم میان اسکیتها و مادها (بتورینخ هرودوت ۷۵-سال یا ۱۰۳ سال^{۷۵} قبل از پیروزی کورش بر آستیاگ - یعنی در سال ۶۲۵ یا ۶۵۳ قبل از میلاد بوده است) مدتها قبل از ظهور ایشان در آسیای مقدم صورت گرفت. زیرا نخستین باری که منابع آشوری از اسکیتها - آشکوزا (اشکیدا) یاد می‌کنند. در ایام سلطنت «آسارخادون» - یا دقیق‌تر بگوئیم - حدود سال ۷۰۰-م قرن هفتم قبل از میلاد است. در آن زمان اسکیتها بر هبری «ایشپاکای»^{۷۶} با «ماننا» علیه آشور عهد اتحاد بستند.^{۷۷} همه منابع شرقی اسکیتهای اشکیدا را بد «ماننا» و تاحدی ماد مربوط می‌سازند ولی بر روی هم در منابع مزبور کمتر از اسکیتها ذکر شده است. گذشته از تذکر نام «ایشپاکای» اسکیت که در سالنامه‌های «آسارخادون» آمده چندبار نیز در سؤالاتی که شاه مزبور از هانف خداوند شاماش بعمل آورده نیز از ایشان یاد شده است. یکبار از هانف سؤال شده است که «اسکیتهایی که وارد ناحیه ماننایان شده‌اند چه نیتی دارند»^{۷۸}. در چند سؤال دیگر نیز - بمناسبت قیام عظیم مادیها که ماننایان و کیمریان نیز در آن شرکت جسته‌اند - از اسکیتها نام برده شده.^{۷۹} و سرانجام سؤالی درباره عاقبت اتحاد با «پارتاتوآ» پادشاه (کشور) «ایشکوزا» که محل آن مشخص نشده، بعمل آمده است. جالب است که آشوریان - بنا بر آنچه گفته شد - رئیس اسکیتها را «پادشاه» می‌شمردند و آنهم «پادشاه» «کشور» معینی و البته منظور نظر

ایشان از «کشور ایشکوزا» میهن اسکیتها - در آنسوی کوه قفقاز - نبوده است. و چون از هائف سؤال شده است که آیا شاهزاده خانم آشوری را بزنی به «پارتانوا» بدهند یا نه، و بدیگر سخن، موضوع ازدواج سیاسی بمیان آمده، شکی نیست که صحبت بر سر عقد اتحاد با کشور معین و مشخصی، که در حدود عرصه فعالیت‌های سیاسی آشور قرار داشته، بوده است نه دور از مرزهای آن.

«پادشاهی آشکوز» (به نحوه تحریری که مبتنی بیک سهو قدیمی متن است: «پادشاهی آشکناز»)^{۸۰} در منابع قدیمی عبری و بخصوص «کتاب ارمیا نبی» و در قطعه‌ای که بتاریخ ۵۹۳ ق. م. است^{۸۱} نام برده شده و ضمناً این را بگوئیم که در ردیف اورارتو و ماننا - چون پادشاهی‌هایی که تابع ماد هستند وصف شده است. آخرین باری که منابع شرقی از این پادشاهی یاد میکنند در نیمه نخستین قرن ششم قبل از میلاد است. این تاریخ مربوط باصطلاح «فهرست اقوام» - یا جدول نام‌های اخلاف موهوم نوح - است (که یهودیان آن عصر وی را نیای اصلی اقوام کوناگرن می‌شمردند) که بعدها به آنچه اصطلاحاً «قاعده کاهنان» نامیده شد منضم گردید (اثر قرن پنجم قبل از میلاد) و سپس با انضمام آن به سفر پیدایش تورات ملحق شد. اینجا آشکوز (اشکناز) با «ریفات» و «توهارما» (ارمنستان صغیر) بعنوان «پسران» گومر یعنی کیمریان نام برده شده است.

موارد تذکر اسکیت‌های «شکودا» در آثار شرقی بهمین محدود است. البته اگر از این نکته صرف نظر شود که گاهی اسکیتها در زیر عنوان عمومی‌تر «کیمریان» و یا «اوقان - ماندا» مستور میباشند. بطوریکه دیدیم منبع باستانی عبری «آشکوز» را در مفهوم «گومر» یعنی کیمریان گنجانده است^{۸۲}. در نظر مشرق زمین در قرنهای هفتم تا پنجم ق. م. اسکیت‌های «شکودا» یکی از قبایل کیمری بودند.

بعضی از کشفیات باستانشناسی و از آنجمله حفاریاتی که در «کارمیر - بلور»

نزدیک ابروان و «کار کمیش» در کرانه شعبه فرات - در شمال سوریه - و در فلسطین و شمال مصر بعمل آمده و بخصوص گنجی که در زیوه نزدیک سقر، جنوب دریاچه ارومیه، و اراضی «ماننا» - ی پیشین یافت شده و شامل اشیاء فراوان و گرانبهای آشوری یا آشور و اورارتوئی و ماننا - می است، و بزعم برخی محققان نشان میدهد که منشأ بسیاری از پدیده‌های هنر اسکیت آسیای مقدم میباشد - ... اینها همه از شواهد اقامت اسکیتها در آسیای مقدم هستند^{۸۳}. فعلاً ما بموضوع خاص تعدد نقاطی که با اصطلاح پیکان اسکیتی در آنجا یافت شده اشاره‌ای نمی‌کنیم.

مراتب مذکور فوق عده‌ای از محققان را بر آن داشت که بدارند در آسیای مقدم، مرکز اسکیتها - حتی از زمان «آسارخادون» نیز - ناحیه «ماننا» بوده است و ایشان از آنجا بکشورهای دیگر دستبرد میزدند - و چنانکه هرودوت می‌گوید (۱، ۱۰۵) و کشفیات باستانشناسی نیز تأیید میکند - حتی نام مصر میرفتند^{۸۴}.

ولی تجزیه و تحلیل مطالب منابع این فرض را که اسکیتها در حدود سال ۷۰۰ م قرن هفتم قبل از میلاد ماننا را تابع خویش ساخته باشند تأیید نمیکند، زیرا که ماننا در آن زمان و بعد از آن - چنانکه خواهیم دید - کماکان پادشاهی مستقل و مهم بوده است و حتی مرزهای خویش را توسعه میداده. کشف گنج نزدیک سقر نیز فرض وجود مرکز اسکیت را در خاک ماننا تأیید نمیکند. زیرا ادلیلی در دست نیست که اشیاء مذکور را اسکیتها از اورارتوئیان و آشوریان و ماننائیان غارت کرده در آنجا باقی گذاشته باشند و برعکس ماننائیان از آشوریان و اورارتوئیان و اسکیتها نربوده و مدفون نکرده باشند^{۸۵}. برعکس چون بعضی از اشیاء این دفینه - با اینکه تاحدی با اصطلاح از «سبک بدوی اسکیتها» حکایت می‌کنند - ولی تاریخ آنها مدت‌ها قبل از ظهور کیمریان و اسکیتها در آسیای مقدم است. بدین سبب باید با آندره گدار که شرح اشیاء دفینه را منتشر کرده هم‌رأی شد که میگوید منشأ اغلب مصنوعات

هنری دفینه سفر همان ناحیه سقر است. کدار نظرهای فراوانی ابراز میدارد کداشیاء مزبور آثار هنر ساکنان اصلی آذربایجان و جبال زاگروس و بخصوص سرزمین «ماننا» میباشند و آنچه «سبک بدوی اسکیت» نامیده میشود نیز منشأ مادی و ماننائی دارد و در زمان اقامت اسکیتها در آسیای مقدم پدید آمده است. ولی حتی اگر دفینه واقعاً متعلق باسکیتهایی که موقتاً در ماننا اقامت داشتند باشد (اقامت موقتی ایشان در آنجا حقیقتی است که بوسیله اسناد و مدارك تاریخی گواهی شده است) نیز نمیتوان



۴۲- سکاها «بیزخود»، از نقش برجسته ای در استخر (هرمبولیس). قرن پنجم ق. م.

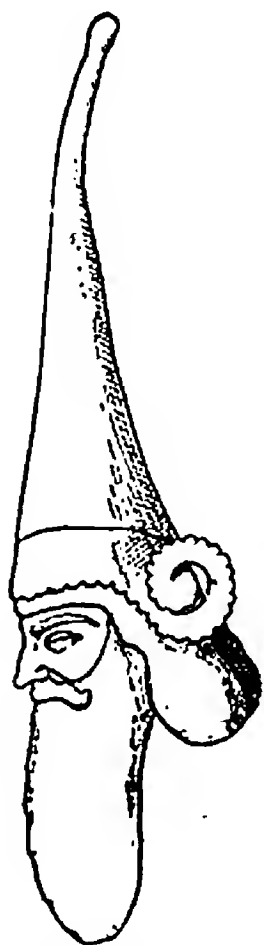
چنین استنتاج کرد که «ماننا» را واقعاً اسکیتها تسخیر کرده بوده اند و «پادشاهی اسکیتها» همان خاک ماننا بوده است. مندرجات «کتاب ارمیاء نبی» که از پادشاهی اسکیت - جدا از ماننا - یاد میکند با چنین استنتاجی تناقض دارد. در واقع اسکیتها ممکن است موقتاً - گاه چون متحد و گاه چون دشمن - در ماننا اقامت داشته بودند. ولی در اینسکه «پادشاهی اسکیتها» را باید در مجاورت مساد و بخصوص ماننا جست شکی نیست. مدارکی در دست است که در پایان قرن ششم و آغاز قرن پنجم ق. م. اراضی مسکون توسط اسکیتها جزو ساتراپی ماد بوده.

هرودوت می گوید که در سائرابی مزبور مادها و «پریکانیان»^(۱) و «اوزتو» - کوریبانتیان»^(۲) میزیستند. اصطلاح اخیر ترجمه کلمه پارسی باستانی تیگر اخنودا tigraxnuda (یا «تیزخودان») است که عادهً یکی از گروههای سکایان آسیای میانه را باین صفت موصوف مینمودند.^{۸۶} باینحال اگر باتکای این نوشتد بگوئیم که فهرست سائراب نشینها - آنچنانکه هرودوت نقل کرده و ظاهراً از «هکانه میلتی» اخذ کرده است - جز یک مشت نامهای قبایل که خود کامانه و بدون نظم و معنی در کنار هم قرار داده شده، چیزی نیست... کاملاً راه خطا رفته ایم. و «یونگه»^(۳) چنین کرده است و صحت انتساب تیزخودان را به قلمرو سائراب نشین ماد انکار میکند. ما ناگزیر باید بگر از این موضوع سخن خواهیم راند. «یونگه» اظهار میدارد که گویا فقط یکی از گروههای سکایان آسیای میانه خودهای تیز بر سر داشتند و اسکیتهای اروپائی فاقد چنین کلاهی بودند. وی در این طریق چنان غلو میکند که میگوید تصاویر سواران تیزخودی که بر ظروف یونانی قرن هفتم ق. م.^{۸۷} نقش است مربوط به سکایان آسیای میانه میباشد و حال آنکه مسلماً در آن ازمنه کهن یونانیان با سیمای اقوام آسیای میانه آشنا نبودند و تصاویر مزبور مربوط به کیمریان و یا اسکیتهای - اشکیدا است. بسیاری از تصاویر اسکیتهای اروپائی (مثلاً از آنجمله تصویر ظرف مشهور کولاب که در موزه ارمیتاژ محفوظ است) حتی اسکولوتها را هم با کلاههای تیز و بلند نشان می دهند که هیچ تفاوتی با کلاه سکایان نقوش برجسته استخر ندارد.^{۸۸} گرچه در هیچیک از تصاویر مزبور - نه اسکیتهای اروپائی و نه سکایان - کلاه به بلندی خودی که بر سر «سکونخا»^(۴) پیشوای سکایان در صخره بهیستون دیده میشود نمیباشد.^{۸۹}

بهر حال اگر بگوئیم که «اسکیتهای - اشکودا» ملقب به تیزخودان دریابان

قرن ششم و قرن پنجم قبل از میلاد در قلمرو آنروزی ساتراپ نشین ماد میزیستند کاملاً حق داریم . می توان کوششی برای تعیین دقیق محل سکونت ایشان نیز بعمل آورد . گفتیم که - بر حسب نوشته هرودوت - اسکیتها پس از دور زدن جبال قفقاز با مادها پیکار کردند - یعنی میدان نبرد ایشان آذربایجان کنونی شوروی بود . و چون -

چنانکه بعد خواهیم دید - این واقعه فقط در حدود دهه پنجم قرن هفتم قبل از میلاد وقوع یافت پس مسلماً اسکیتهای - اشکیدا (اشکودا) قبل از آن تاریخ نیز در آنجا میزیستند .



۴۳- سکونت پیشوای سکاها (اسکیتها ، ماساگنها ؛) . پایان قرن ششم قبل از میلاد . نقش گزته مانندی از تصویر برجسته صخره بهیستون

تصور می شود اینکه بعضی از مدارك کیمریان را در قرن هفتم ق . م . به «ماننا» مربوط می سازند^{۹۰} - بنا بمراتب فوق - شامل اسکیتها هم می گردد . فرض سیاست تهاجمی که واقعاً در آن دوران ماننا تعقیب می کرده ، با وجود هجوم اسکیتها و کیمریان - توأماً - بسیار دشوار است . اما اگر صحبت بر سر اسکیتهای (چنانکه بما معلوم است) متحد ماننا بوده باشد ، توجیه سبب اقامت ایشان در آن سرزمین آسان است . گذشته از این نمی توان بتصور آورد کیمریان واقعی که در آن زمان در مغرب آسیای

صغیر سرگرم جنگ بودند توانسته باشند در عین حال در ماننا نیز مشغول عملیات شوند مگر اینکه فرض کنیم يك گروه منفرد - و مجزا از هم قبیلگان ایشان - بچنین اقدامی دست زده باشد .

ولی اگر «کیمریانی» که در آن دو سند نام برده شده‌اند و در اینجا از ایشان سخن گفته می‌شود، همان اسکیت‌های - «شکودا» باشند، می‌توانیم تاحدی مشخص کنیم که در آن زمان کجا بودند: نویسنده نامه هابل ^(۱) Habl - ۱۲۵۷ می‌گوید که کیمریان به آشوریان چنین اظهار داشتند: «مانناییان پیش شما (می‌مانند)، ما جلوی گام‌های خویش را گرفتیم» ولی بعد در درستی این گفته تردید نشان می‌دهد و توصیه می‌کند که بخاک ماننا - که ظاهراً متحد کیمریان است - حمله شود. ظاهراً مسلم است که «کیمریان» در آن زمان هنوز خارج از حدود ماننا بودند. ولی کجا؟ در جنوب نبودند؛ زیرا آنجا هنوز جزو متصرفات آشور بود. در غرب هم نبودند؛ غرب جزو متصرفات اورارتو بود. و بنا به سؤالی که از هاتف (Kn. 35) شده بود در غرب هنوز صحرائشینان وجود نداشتند. پس می‌توان از مرزهای شرقی و شمالی ماننا یکی را انتخاب کرد. ولی در آن زمان ماننا از سمت مشرق (چنانکه می‌دانیم. بصفحه ۲۷۳ و ۲۸۱ و صفحات بعد رجوع شود) محتملاً تا جبال کرانه دریای کاسپی (خزر) ممتد بود و در آن نقاط اسکیت‌های صحرائشین و یا «کیمریان» نمی‌توانستند مأمن و مسکنی بیابند. بدین طریق باری دیگر باین نتیجه می‌رسیم که در آغاز قرن هفتم صحرائشینان در شمال ماننا - دره ارس - و شاید در نقاط شمالی تر قرار داشتند. بهر تقدیر در اواسط قرن هفتم ق. م. «پادشاهی اسکیتها» در هیچ نقطه‌ای با آشور هم‌مرز نبود.^{۹۱}

در باره محل پادشاهی اسکیت يك اشاره دیگر هم وجود دارد. استرابون (XI، ۸، ۴) می‌نویسد که «سکایان در ارمنستان»^{۹۲} بهترین زمینها را تصرف کردند و بنام خویش «سکاسنا» خواندند. استرابون بارها از این ناحیه (سکاسنا) یاد می‌کند (XI، ۱۴، ۱۱، ۱۴؛ XI، ۱۴، ۷، ۲). دیگر مؤلفان نیز از سرزمین سکاسنا

(۱) R.E. Harper. Assyrian and Babylonian Letters, London 1892

اطلاع دارند و از آنجمله ناحیه مزبور در تألیفات ارمنی «شاکشن» نامیده شده و محل آن را تاحدی بدقت میتوان معلوم کرد. باین معنی که این ناحیه در جنوب مسیر وسطای رود کورا (کر)، تقریباً در ناحیه کی روفآباد (کنجه) کنونی، نزدیک نقاطی که - بر حسب نوشته هرودوت - جنگ میان اسکیتها و مادها در گرفت، قرار داشت. از گفته استرابون چنین برمی آید که ناحیه مزبور را سکایان اشغال کرده بودند نه اسکیتها و ظاهر آکلمه «ساگسن» خود گویای این نکته است. باتکای مراتب فوق برخی از محققان بدنبال آکادمیسین و. و. استروود^{۹۳} رفته معراً اظهار میدارند که گذشته از هجوم کیمریان در قرن هشتم و اسکیتها در قرن هفتم ق. م. سکایان نیز در قرن ششم قبل از میلاد به قفقاز حمله کردند. آکادمیسین و. و. استروود حتی جنگ - آورانی را که در مقابل کوشش داریوش اول (بمنظور تسخیر ارمنستان در سالهای ۵۲۰-۵۲۲ ق. م.) چنان شدیداً مقاومت کردند، از ساکنان بومی و طبیعی آن کشور - یعنی ارمنیان و اورارتوئیان و هوریتیان - نشمرده و معتقد است که ایشان نورسیدگان سکائی بودند که بیش از آنچه مردم محل در مقام دفاع از میهن کهن خویش غیرت و مردانگی بخرج دادند، آنان در حفظ مسکن موقت خویش عزم و همت ابراز داشتند.

ولی اگر بگوئیم که در آغاز قرن ششم ق. م. هجوم سکایان از مشرق و از طریق خاک ماد صورت گرفته - در واقع وجود امپراطوری مقتدر ماد را در آن زمان انکار کرده ایم و این خود کاملاً با تمام مدارك تاریخی مغایر و متناقض است. احتمال اینکه چنین هجومی در دوران فتوحات عظیم کورش وقوع یافته باشد ضعیف تر است. گذشته از این مراتب احتمال اینکه قبایل نازده صحرانشین از میان تمام نواحی آسیای مقدم، قفقاز شرقی را برای تمکن برگزیده باشند - یعنی در سرزمینی که اسکیتهای - اشکیدا از طریق دیگر آمده آنرا اشغال کرده بودند - اقامت نموده

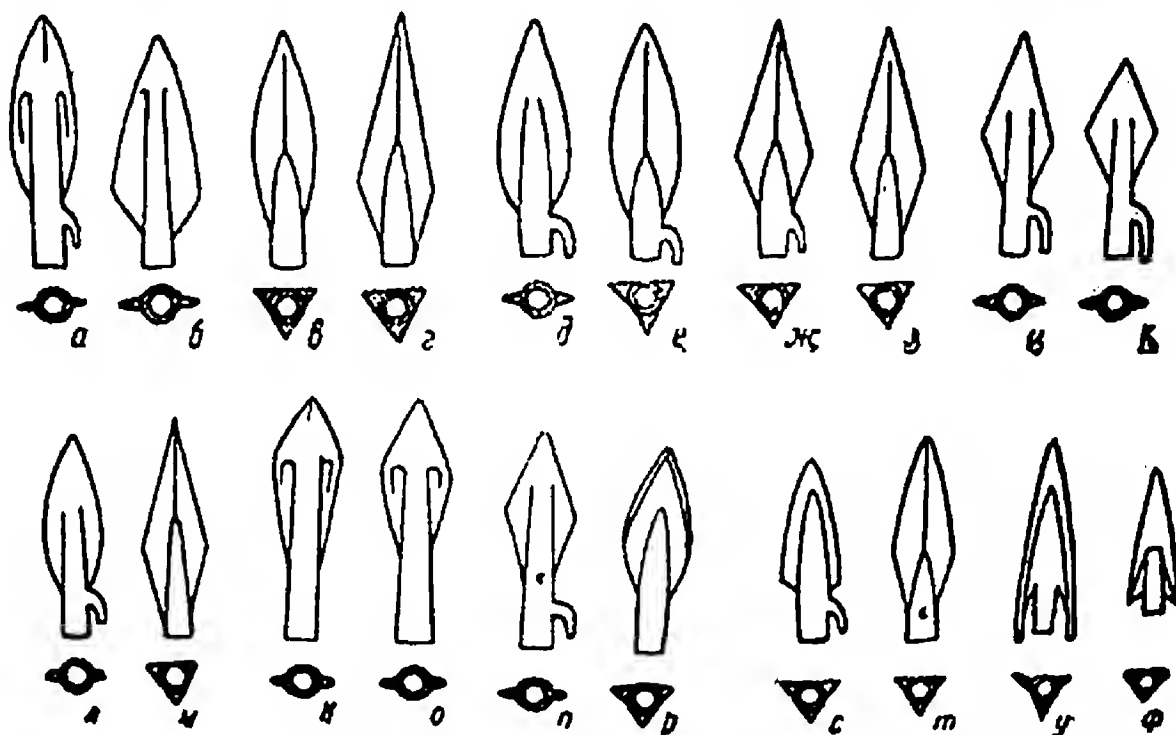
باشند ، فوق العاده ضعیف است . این فرض باقی میماند که سکایان از همان راهی که اسکیتها وارد قفقاز شده بودند - یعنی معبر دربند - به آنجا آمده باشند . ولی طبق اسنادی که س . ت . یرمیان^{۹۴} نشان میدهد « ماسا گتیان » هم از آغاز قرن اول میلادی در شمال آبخوران تا رود سمور زندگی می کردند و این احتمال که سکایان قبل از ایشان در آنجا مستقر گشته و در نقاط جنوبی تر از محل ایشان و نزدیک کی روف - آباد (گنجه) نمکن اختیار کرده باشند ، قابل قبول نیست .

بدین سبب با احتمال اقوی استرابون در این مورد اشتباه کرده است . و این اشتباه طبیعی است زیرا پارسیان (و محتملاً مادیه) نیز تمام صحرائشینان را « سکایان » مینامیدند ، همچنانکه یونانیان ایشان را « اسکیت » و بابلیان « کیمی ری » می خواندند . باید در نظر گرفت که « تیگراخودا » (تیزخود) که منبع هرودوت « اورتو کور بیانتی » میخواند لقب سکایان است . اگر تصدیق کنیم که اسکیت های - اشکودا (چنانکه از گفته هرودوت بر می آید) واقعاً از آن سوی ولگا آمده باشند یعنی منشأ آن قبیله از آسیای میانه بوده ، احتمال صحت لقب فوق بیشتر می شود . بنابراین می توان حدس زد که « ساکاسنا » (« ساکا - شایانا » - ی ایرانی یعنی « سرزمین زیستن سکایان ») نام رسمی بود که مادیها بر مرکز و هسته سرزمین پیشین پادشاهی اسکیتها نهاده بودند . و ما باید سرزمین مزبور را میان رود کورا و ناحیه شمال کی روف آباد (گنجه) و اراضی اطراف دریاچه ارومیّه متعلق به ماننا ، در جنوب ارس جستجو کنیم .

محک صحت این نظر و تعیین محل پادشاهی اسکیت بدین گونه ، فقط کشفیات باستانشناسی است و بس . متأسفانه در آن ناحیه آذربایجان پژوهشهای باستانشناسی کافی بعمل نیامده است . و قبرستانی که در « مینگه چاتور » مورد تحقیق عمیق قرار گرفته در اقصی مرز سرزمین منظور ما است . اینجا هم ، مانند دیگر نقاط غربی

و مرکز و شرقی قفقاز، قشری از اشیاء «اسکیتی» که در کنار اسکنتهای دراز کشیده مدفون شده‌اند و مربوط به قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد^{۹۵} میباشند (از قبیل پیکان نیر و آئینه و غیره) دیده می‌شود - گرچه بر روی هم و مجموعاً با اشیاء مکشوف در ناحیه ساحل شمالی دریای سیاه تفاوت دارند.

از ویژگیهای این مکشوفات اسکنتهای بسیار بلند قامت میباشد^{۹۶}. سفالینه مکشوف در گورهای مینکد چائور (در این گروه) از سفالینه اسکیتی همان زمان که در اوکراین و قفقاز شمالی کشف گردیده متمایز است و مسلماً - چنانکه انتظار میرفته - ساخت محل میباشد. گورهای مذکور در «مینکد چائور» ممکن است مختلط بوده یعنی متعلق به اسکیتها (اشکیدا) و مردم محلی «پادشاهی اسکیت»

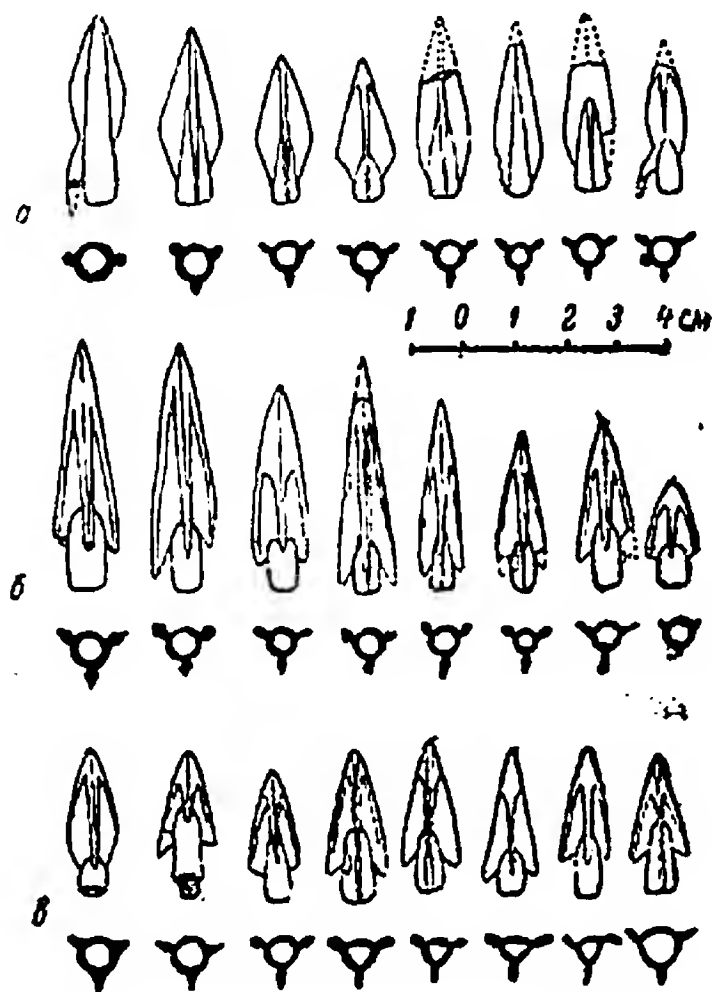


۱۴- ناوکه‌های اسکیت - مادی . a-b از هاپکارد ، بخش مرکزی اورارتو ؛ 2 از توپراق قلعه (روسخی بلی - حومه توشیا پایتخت اورارتو) ؛ e, b - از آشور ، بخش مرکزی آشور (مادیها در ۶۱۴ ق . م . آنها را محصر ساختند) ؛ 3 - از دژ و ارهای استحکامات شهر بابل (پارسیان بکومت لشکرهای مادی در ۵۳۸ بابل را تسخیر کردند) ؛ u, k - از تارس در کیلیکیه (جنوب شرقی آسیای صغیر) ؛ nom - از حرار (فلسطین) ؛ H - از سامتاود (گرجستان) ، پایان قرن هفتم ق . م . o-p - از آکیر (درناک - ارمنستان) قرن ۴-۵ ق . م . ناوکه‌های مشابهی

در کتابک (آذربایجان) نیز پیدا شده است

باشند. مجموعه‌های متشابهی که شاهد نفوذ «اسکیتها» هستند در دیگر بخشهای قفقاز نیز وجود دارد.

اینکه مجموعه‌های باستانشناسی مینگه چائور (مربوط بزمان «پادشاهی اسکیتها») و دیگر مجموعه‌های متشابه موجود در قفقاز، چندان شباهتی با مجموعه‌های «کاسیاک» اسکیتی ناحیه کرانه دریای سیاه ندارند نباید موجب نگرانی مانشود. اولاً اسکیت‌های - اشکودا و کیمریان - مسلماً در میان اهالی محل - که توده اصلی مردم آن سرزمین را تشکیل میدادند - مانند قشر ضعیفی کم بودند. مردمی که اصطلاحاً «اسکیت» نامیده می‌شدند و از آنجا بسوی داخل آسیای مقدم حرکت



۴۵ - نادرکهای اسکیت و مادی از مدفن‌های قریب‌های هفتم و هشتم ق. م. در مینگه چائور (آذربایجان شوروی).

۴ - پایان قرن ۶-۷ قبل از میلاد ۱ B-B - قرن ۴-۵ ق. م.

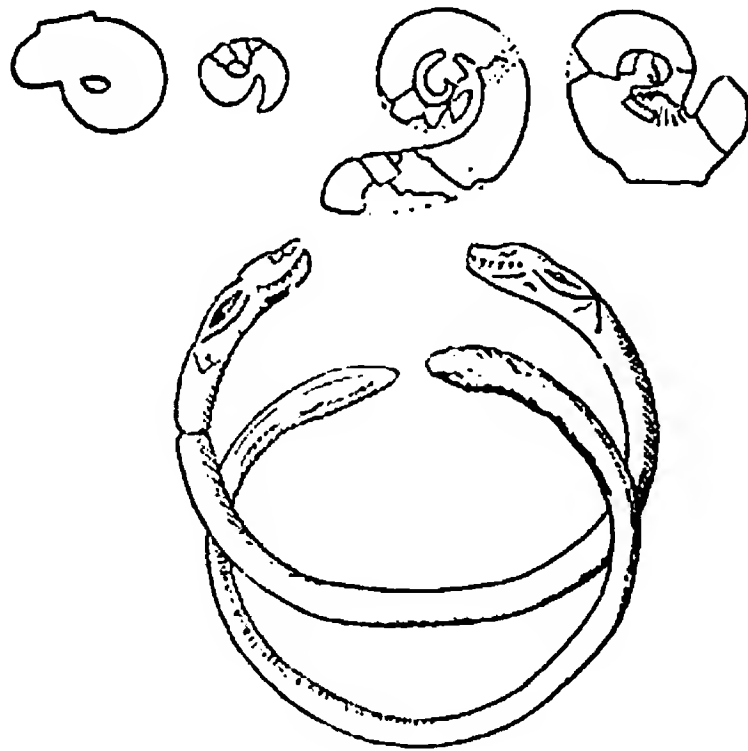
کردند، بی شک بخشی از مردم محلی قفقاز را - که در آن زمان بیشتر نیمه صحرائین و یا حتی صحرائین شمرده میشدند، نیز شامل بوده اند.^{۹۷}

ثانیاً - پیشتر گفتیم، قباایلی که در قرن هفتم باین نقاط آمده بودند از نظر گاه باستانشناسی «ماقبل اسکیتی» بودند و بدین سبب نیز نباید انتظار داشت که از هر جهت و کاملاً باعلائم و آثار «اسکیتی» مطابقت داشته باشند.

تکامل اسکیت‌های آسیای مقدم ممکن است از بسیاری جهات در طریق مستقلی سیر کرده باشد. و اگر با اینحال بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی اسکیت‌های آسیای مقدم (که بظن غالب کیمریان بعدی را هم باید جزو ایشان شمرد)^{۹۸} قرابت نزدیک ایشان را با اسکیت‌های نواحی ساحلی شمال دریای سیاه می‌رساند، برای من این نکته روشن نیست که آیا اسکیت‌ها و کیمریان این ویژگی‌ها را از میهن خویش - در قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد - با خود آوردند و یا برعکس بخشی از آن خصوصیات در اراضی جدید - یعنی آسیای مقدم - پدید آمد و بعدها - در نتیجه مرابطاتی که میان صحرائینان اینسو و آنسو و جبال قفقاز وجود داشت و هرگز قطع نشده بود - از سرزمین جدید به ناحیه شمالی دریای سیاه منتقل شد. و یا اینکه ویژگی‌های مذکور در نقطه دیگری - مثلاً آسیای میانه - بوجود آمد و از آنجا به نواحی ساحلی دریای سیاه و خاور نزدیک نشر کرد. آنچه گفته شد بخصوص بموضوع محل و منشأ پیکان‌های معروف «اسکیتی» نیز مربوط است. مجموع این مسائل را باید باستانشناسان حل کنند و ما در این باره نظری اظهار نمی‌کنیم.^{۹۹}

بطور خلاصه می‌توان گفت که در آغاز قرن هفتم ق. م. چند عامل بسیار مؤثر در تاریخ روابط خارجی ماد ظهور کرد: اولاً کیمریان بودند که در قرن هشتم از آنسو و جبال قفقاز به بخش غربی و شاید مرکزی قفقاز نفوذ کردند و نخست با اورارتو درگیر شدند و سپس در حدود دهه هفتم قرن هفتم قبل از میلاد با «روسا» - ی

دوم پادشاه اورارتو عهد اتحاد بسته ، فریجیه را که در آسیای صغیر دولتی سرشناس و



۴۶- تزیینات نوع اسکتی از گوری مربوط به قرن ۶-۷ ق. م. در مینکه چالاور (آذربایجان شوروی)

رهبر بود و مدتی در آنجا فرمانفرمائی می کرد تار و مار کردند . چون اصطلاح « کیمریان » - بویژه در متونی که بلهجه بابلی - زبان اکدی - نوشته شده - مربوط بدیگر صحرانشینان نیز می باشد ، معلوم نیست که آیا یکی از دسته های کیمری در قفقاز باقی مانده سپس در خاک ماننا و حتی ماد نفوذ کرد و یا در موارد مربوط صحبت از اسکیتها در میان است (نه کیمریان بالاخص) .

ثانیاً - اسکیت های - اشکیدا عامل نوینی بودند . شاید اسکیت های - اشکیدا که یکی از قبایل ایرانی آسیای میانه را تشکیل می دادند از طریق معبر دربند وارد قفقاز شرقی شده و در رأس (احتمالاً در جلگه میان ناحیه کیروف آباد [گنجه] وارس و بهر تقدیر در نواحی جنوبی تر ، تا ارومیه) يك اتحادیه نیرومند سیاسی (پادشاهی) که در تاریخ قرن هفتم قبل از میلاد نقش مهمی را بازی کرد ، قرار گرفتند . بخصوص

اتحاد بین اسکیت‌های - اشکیدا و ماننا اهمیت فراوان داشته است .

۳- وضع سیاسی « ماننا » و ماد بعد از سال ۷۰۰ ق.م.

چنانکه در فصل پیش گفتیم ماننا در پایان قرن هشتم ق. م. از مبارزه آشور با اورارتو استفاده نموده قدرت خویش را افزون کرد و سراسر ناحیه دریایچه اورمیه را - تا جبال ناحیه سوم و بخشی از ناحیه چهارم نقشه ما - ب زیر اطاعت خود درآورد (شاید باستثنای کرانه غربی^{۱۱۱} و بخشی از ساحل شمالی دریایچه ارومیه که در دست اورارتو باقی ماند) . محتملاً ماننا از طرف شمال هم با پادشاهی اسکیت هم-مرز شد .

نام شاهی که در آن زمان بر ماننا حکومت می کرد درست معلوم نیست . شاید وی همان مردمانائی باشد که بنام آشوری « بل خابو » موسوم بوده و در یکی از نامه‌های بایگانی سلطنتی آشور از وی یاد شده است .^{۱۱۲} در هر حال وی فرمانفرمای مقتدری بود .

وضع سرزمین اتحادیه قبایل ماد بمراتب بدتر بود . بخش اعظم ماد مرگزی (قسمت علیای دره قزل اوزن و ناحیه همدان - قزوین و بطریق اولی نواحی غربی آنجا) را آشوریان جزو امپراطوری خویش ساخته و بچند ایالت زیر تقسیم کردند : زاموآ (شمال سلیمانیه) ، پارسوآ (ناحیه علیای دیاله که مرکز آن دژینکور بود) ، « کیشه سو » (که مرکز آن دژی بود بهمین نام^{۱۱۳} - ناحیه بخش علیای قزل اوزن) ، مادای یا ماد - بمعنی بسیار محدود (محتملاً پائین تر از « کیشه سو » در مسیر قزل - اوزن)^{۱۱۴} ، ساپاردا^(۱) (که بیشتر بخشی از ناحیه خارخار بود و محتملاً در جنوب خط زنجان - قزوین قرار داشت)^{۱۱۵} ، خارخار (که مرکز آن دژی بود بهمین نام^{۱۱۶} در مغرب همدان) ، بیت-کاری (ناحیه همدان)^{۱۱۷} ، « آراپخا » (که مرکز آن

شهر آراپخا - یا کر کوک کنونی بود - و ظاهراً بخشی از ناحیه پیشین نامار و حتی ناحیه جنوب شرقی دره دیاله را شامل می گشت (و « بیت - هامبان » (در مغرب کرمانشاه کنونی) .

با اینحال ، باستثنای نواحی زاموآ و یارسوآ و آراپخا - که آشوریان در آنجا کاملاً استوار شده بودند (و بخشی از این نواحی حتی در خارج از حدود تاریخی ماد قرار داشت) و در آغاز قرن هشتم ق . م . عده کثیری بیگانگان در آن میزیستند - قدرت آشوریان در نواحی دیگر ماد نسبتاً ضعیف بود . فرمانروائی ایشان بسته به چند قلعه بود که توسط سوریان و فلسطینیان و بابلیان (قلعه الن زاش ، خار خار ، کیشه سو و غیره) مسکون گشته در اطراف دژها - همه جا - قدرت واقعی در دست پیشوایان و « خداوندان دهکده ها »^{۱۰۷} - که بیشترشان به عشیرتها و خاندانهای پیشین پیشوایان منتسب بودند - قرار داشت . و آشوریان فقط بزور سلاح و لشکر کشی می توانستند از مردم مالیات وصول کنند .

در جنوب نواحی که مطیع آشور گشته بودند ، « الی پی » (شاید همان « الی مائید » مؤلفان باستان باشد که مرکز آن نزدیک کرمانشاه بود) قرار داشت که پادشاهی کوچکی بود نیمه مستقل ، و در ترتیبی جنوب کشور عیلام قرار داشت .

در مشرق نواحی مسخره آشور سرزمین قبایل ماد که پیشوایانی بنام « خداوندان دهکده ها » داشتند و مسخر آشور نگشته بود قرار داشت . بخش قابل ملاحظه ای از این نواحی را صحرائشینانی که اسب می پروردند (« آریبی » - های شرق) و بر روی هم از لحاظ اقتصادی بمراتب از نواحی غربی عقب تر بودند اشغال کرده بودند و مسلماً ماونا از لحاظ پیشرفت و تکامل در میان آنان مقام اول را حایز بود .

متأسفانه تاریخ زمان « آسارخادون » در آشور آنچنانکه باید و شاید روشن نیست - زیرا سالنامه هائی از وی در دست نمی باشد و فقط نوشته هائی باقی مانده که

جریان لشکر کشیها را بطور کلی از نظر گاه جغرافیائی شرح داده است. معبداً آنچه اصطلاحاً «تاریخ بابلی» خوانده می‌شود و مهمترین وقایع بابل و ممالک مجاور آنرا بترتیب تاریخ وقوع ضبط کرده. نقطهٔ انگائی شمردن می‌شود. ولی متأسفانه تاریخ سال و ماه وقایعی که در عهد سلطنت «آسارخادون» در سرزمین ماد رخ داد مستقیماً ذکر نشده - گرچه روشن است که وقایع مزبور می‌بایست پیش از سال ۶۷۳ ق. م. وقوع یافته باشد.^{۱۰۸}

چون وقایع ماد بنفع آشور نبود، گزارشهای رسمی در آن باره خاموشند و ما بطور کلی بوسیلهٔ يك سلسله متون بریده بریده و ناقص که در طی آن سؤالات «آسارخادون» از هاتف خدای شاماش طرح شده - از وقایع مزبور اطلاع حاصل کرده‌ایم. سؤالات مزبور تاریخ ماه و روز را واجداست ولی سال آن معلوم نیست.



با اینحال برغم همهٔ این دشواریها می‌توان ترتیب وقوع وقایعی را که در عهد سلطنت «آسارخادون» در شمال و مشرق کشور جریان داشت معین کرد. در ژانویهٔ سال ۶۸۰ ق. م.

«سیناخریب» پادشاه آشور هنگام ۴۷ - شاه آسارخادون. از نقش برجستهٔ آنودی. قرن ۷ ق. م. عبادت بدست یکی از پسران خویش کشته شد. در سرزمین بین‌النهرین شمالی جنگ خانگی در گرفت و فرار دو تن از پسران «سیناخریب» بناحیهٔ کوهستانی نیمه مستقل

«شوبری»^(۱) - در جنوب غربی فلات ارمنستان - پایان یافت و در آخر آن سال برادر
سومی که هواخواه فرقه کاهنان و بازرگانان بود و آسارخادون نام داشت بر تخت
سلطنت جلوس کرد.

نخستین سالهای سلطنت پادشاه جدید آشور بیشتر صرف اقدامات پیچ در پیچ
سیاسی و نظامی در بابل شد. ولی در سال ۶۷۹ ق. م. - چنانکه پیشتر گفته شد -
کیمریان به حدود آشور دستبرد زدند.^(۲) در این باره سدکزارش محفوظ مانده است.
در نوشته‌های آسارخادون چنین مذکور است: «... اما توشپای»^(۳) کیمری -
اومان - ماندارا^(۴) که مکانش دور است - با لشکریانش در سرزمین «خوبوشنا»^(۵)
شکست دادم. و سپس از لشکر کشی آشوریان بنواحی مختلف جنوب شرقی آسیای
صغیر سخن می‌گوید. در آنچه اصطلاحاً «تاریخ بابلی B» نامیده می‌شود چنین نوشته
شده: «در سال دوم... [کیمر] ریان به آشور حمله کردند و در آشور منہزم
[شدند]»،^(۶) يك تاريخ ديگر بابلي که اصطلاحاً «تاریخ آسارخادون» نامیده
می‌شود اطلاعاتی مشروحتر بدست می‌دهد و می‌گوید: «سال دوم... کشتار در
(کشور) بود [آ] ئوآ»^(۷) و (کشور) کیمریان در کوشخنو^(۸) (وقوع) یافت»،^(۹)
متأسفانه محل «بودائوآ»^(۱۰) و «کوشخنو» معلوم نیست. اما راجع به «خوبوشنا» -
چنانکه پیشتر گفتیم - در باره محل آن دو فرض وجود دارد^(۱۱) و فرض محتمل‌تر
آن است که خوبوشنا نقطه مسکونی بوده است در طرف غربی جبال «ناور» و
جنوب شرقی آسیای صغیر.

باری بالنتیجه آشوریان حمله کیمریان را بمرزهای خویش دفع کردند.
در همان سال ۶۷۹ می‌بینیم که عده‌ای از کیمریان در آشور در برابر مزد بسپاهیگری
اشتغال دارند^(۱۲) زیرا که ظاهراً امر بصلح با کیمریان انجامید و یا لاقلاً بابخشی از

ایشان مصالحه برقرار شد. باید لشکر کشی آشوریان را علیه فرمانفرمایان آسیای صغیر - که در نوشته های مزبور بعد از قشون کشی علیه «تئوشپای کیمری منقول است - در همان تاریخ و یا اندکی بعد از آن زمان دانست.

چنانکه گ. آ. ملیکی شویلی ثابت کرده، «روسا» - ی دوم پادشاه اورارتو^{۱۱۶} در ۶۷۶ یا ۶۷۵ قبل از میلاد با اتفاق کیمریان علیه فریجید لشکر کشید و در سال ۶۷۲ - ۶۷۳ ق. م. آسارخادون بهترین مناسبات دوستانه را با «روسا» داشته است،^{۱۱۷} و این وقایع وجود صلح و آشتی را در آن زمان با کیمریان تأیید می کند. ولی چیزی از عقد اتحاد «روسا» - ی دوم با کیمریان نگذشت که این دوستی و اتفاق در نظر آشوریان خطرناک جلوه کرد و سؤال از هاتف بعمل آمد که در دست است - مبنی بر اینکه آیا از این اتحاد خطری متوجه متصرفات آشور در شوبوریه - در مرز اورارتو - نخواهد گردید؟

بدین سبب بنظر می آید که از ۶۷۹ تا ۶۷۲ ق. م. روابط آشور با کیمریان صلح آمیز بوده است. و بیشتر کمان می رود که مقصود از «کیمریانی» که در سؤالات مطروحه در برابر هاتفان ذکر شده و چون دشمنان آشور معرفی شده اند اسکیت های - اشکیدا بوده اند (سؤالات بلهجه بابلی نوشته شده و چنانکه پیش گفتیم در اینگونه موارد استعمال کلمه «کیمریان» در آن زبان دیده شده است).

سلسله سؤالات بریده بریده ای که در برابر هاتف طرح گردیده مربوط به سالهای ۶۷۵ تا ۶۵۰ ق. م. است^{۱۱۸} و مقطعاتی که از دوران سلطنت آشور باناپال (بعد از ۶۶۹ ق. م.) در دست است به مراتب کمتر میباشد. اکثر مقطعات مربوط به سالهای ۶۶۹ - ۶۷۴ است. و از نظر گاه ما جالب ترین مقطعات - یعنی آنهاییکه مربوط به ماننا و ماد میباشد - را می توان با اطمینان تمام مربوط به سالهای ۶۷۳ - ۶۷۴ ق. م. دانست، زیرا وقایع ماننا قبل از آن در نوشته های آسارخادون (که

تاریخ تحریر آنها قبل از ۶۷۳ است) منعکس شده است.^{۱۱۹}

چهار سلسله وقایع منعکس در سؤالات، مربوط باین دوره میگردد: وقایع ماننا، وقایع ماد مرکزی، وقایع آسیای صغیر^{۱۲۰} و وقایع مصر. بدیهی است که وقایع ماننا و ماد مرکزی بیشتر باید مورد علاقه ما باشد.

در اینجا این پرسش پیش می آید: که آیا میان وقایع ماننا و وقایع ماد مرکزی رابطه ای وجود داشته است یا نه؟ محققان متقدم این دو سلسله وقایع را از یکدیگر جدا دانسته اند و وقایع اولی را بالشکر کشی آسارخادون علیه ماننا و ایشپاکای^(۱) اسکیت یکی دانسته و وقایع ماد را - چون نامی از «کیمریان» در آن برده شده - همان لشکر کشی می شمارند که علیه تئوشپای کیمری بعمل آمد. و ضمناً میگویند ساپاردا که در طی وقایع اخیر از آن یاد شده همان صحرا نشینانی میباشد که به لیدی هجوم کرده بودند و بعدها پارسیان آنان را «سپاردا» نامیدند (بنام پایتخت لیدی که بیونانی ساردا شده)^{۱۲۱}. ولی مسلماً در سؤالات مزبور منظور نظر همان ناحیه «سپردا» و یا «ساپاردا» - ی ماد است که بارها در منابع آشوری از آن نام برده شده^{۱۲۲}. چون اکنون این نکته ثابت شده که لشکر کشی علیه «تئوشپا» در سال ۶۷۹ ق. م. وقوع یافت آنرا (آن لشکر کشی را) نمی توان با سلسله وقایع ماد مرکزی که در سؤالات از هائف مذکور است وابسته ساخت. زیرا وقایع مزبور - چنانکه دیدیم - مربوط به سالهای ۶۷۳ - ۶۷۴ میباشد. گذشته از این «پارتانوآ» پادشاه اسکیت که نامش در ضمن شرح وقایع مزبور آمده بی شک همان «پروتونی»^(۲) پدر مادیا است که هرودوت ذکر کرده و در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد فعالیت مینموده است. بدین سبب با احتمال اقوی وی قبل از مادیا بوده و بنابراین باید بعد از ایشپاکای (که در نوشته های آسارخادون بمناسبت لشکر کشی ماننا نام برده شده

و بر حسب مفهوم متون در عهد وی کشته شد) قرار گیرد.

بنا بر مراتب فوق بنظر ما بالطبع باید وقایع مادم رکزی را با وقایع ماننا مربوط شمرد و اتفاقات نخستین را در واقع دنباله و یا انعکاس پیش آمده های آخری دانست. با قبول این نظر میکوشیم تا اطلاعاتی را که از -سؤالات مطروحه در برابر هاتف می توان استخراج کرد بترتیب تاریخ وقوع مرتب کنیم و جریان احتمالی وقایع را معلوم سازیم.^{۱۲۳}

بنظر من قدیمترین اسناد مربوط به سلسله وقایع ماد -سؤالاتی است که در باره وصول خراج از ایالات مادی آشور بعمل آمده بدین شرح:

KI./22/. Kn /32/.33/. KI./19/20/. Kn./ 30/31/. KI./ 14 .

بسیار جالب است که فقط در ایالات ماد وصول خراج بمنزله يك لشکر کشی پرخطر بود - بطوریکه ناگزیر در باره عاقبت و انجام آن می بایست از هاتف سؤال کنند.^{۱۲۴}

م احتمالاً پیام سه تن از فرمانفرمایان ماد شرقی - که توسط مردم عاصی از محل خویش بیرون رانده شده بودند - بمقامات آشوری آغاز وقایع مصاد بشمار میرود. این آخرین واقعه ایست که در روایات متقدم نوشته های آسارخادون^{۱۲۵} ذکر شده و در عین حال شرح آن (از لحاظ جائی که در نوشته دارد) از حدود جغرافیائی، که همواره در نوشته های مزبور مرعی گردیده، خارج است و بنابراین گمان میرود مربوط بوقایعی است که آخر سر وقوع یافته و بعدها شرح آن را به طرح آماده و موجود افزوده اند و از آنجائیکه نوشته های منظور قبل از سال ۶۷۴ ق. م. تحریر شده، آغاز وقایع ماد را نیز باید بهمان سال مربوط دانست. نوشته های آسارخادون^{۱۲۶} درباره آن وقایع چنین است:

سپاهیان آشور به «کشور مادهای دوردست» لشکر کشیدند - در مرز بیابان

نمکزار (دشت کویر) و پای کوه بیکنی (دماوند)^{۱۲۷} و ناحیه «پانشوعارا» (بزبان پارسی متوسط: پدشخوار)^{۱۲۸} و بزبان پارسی باستانی: پاتیشهووار – Pātiš(h)uvar و در روز کار متأخرتر «خوآرن». در این میان دو «خداوند دهکده» (بل آلی Belāli) دستگیر شدند – یکی بنام ایرانی «شی تیر پرند» Šitirparna (= Čitirafarna) – «افتخار اخلاف» (ودومی بنام «اپاردو» – که شاید نامی «عیلامی – کاسپی» باشد – موسوم بود^{۱۲۹} و کسان و اطرافیان و دامهای ایشان نیز بدست آمدند^{۱۳۰}.

ظاهراً سؤال ناقص و بریده بریده‌ای که بشماره (Kn./22) (= Kl./21) ضبط است و در طی آن نام درآندارپاتی [آنو] – که پیشتر در نوشته‌های سارگون دوم، بمناسبت لشکر کشیهای سال ۷۱۳ و ۷۱۴ ق. م. مذکور است و جزو هدفهای احتمالی حملات آشوربان ذکر شده – نیز باید مربوط بهمین لشکر کشی و باراجع بوصول خراج از آن سرزمین باشد^{۱۳۱}. از این سه تذکر چنین برمی آید که آندارپاتیانو^(۱) (آندیر پاتیانو) را باید در شرق سپردا و نزدیک ناحیه قزوین کنونی جستجو کرد. همینقدر کافی است که ما را از مقایسه رایج «آندارپاتیانو» با کلمه «آندربایجان» باز دارد – حتی اگر برای چنین قیاسی موانع زبانشناسی بسیار جدّی که وجود دارد، وجود نمیداشت^{۱۳۲}.

در طی این حمله موفقیت آمیز آشوریان به ماد شرقی سه تن از پیشوایان (خداوندان دهکده‌ها) «مادهای دور دست» به سردار آشوری متوسل شده یاری طلبیدند – این سه نفر عبارت بودند از «اوپیس»^(۲)، فرمانفرمای پارتاگی و «زاناسان»^(۳) فرمانفرمای پارتوگی و راماتی فرمانفری اوراکازابارنا^(۴)^{۱۳۳}. گرچه در هر سه مورد لفظ نقطه مسکون یا دهکده در متن آمده ولی ظاهراً در اینجا هم با عدم دقتی که در متون آشوری فراوان است سرکار داریم. اکثر محققان موافقند که

منظور ناحیه است نه دهکده. محتملاً پارتاگا همان پارتاگانو - ی متون سارگون - یعنی پارتاگنا - یا ناحیه کنونی اصفهان میباشد. بعقیده «اشترك»: پارتوگا، نیز صورت دیگری از نام قبلی میباشد منتهی بشکل دیگر. لازم است متذکر شویم که در متون آشوری واقعاً این شیوه رایج بوده است و میکوشیدند در فهرستها اسامی هم قافیه و یا متشابه الصوت را در کنار هم قرار دهند و گاهی هم چند وجه يك نام را پی در پی بنویسند. ولی اینجا جز سه نام بیش وجود ندارد و تصور می‌رود که منظور نظرسه ناحیه مختلف بوده است. می‌توان حدس زد که «پارتوگا» Partukka شکلی از اسم (مصغر؟) پارسوندکا $K=a$ - و اثره زبان مادی است و بخاطر شباهت آن با «پارتاگا» انتخاب شده ولی صورت دیگر پارتاگا نیست بلکه شکلی از پارتوآ - ی و پارتوما - ی Partua, Partuma آشوری - یعنی پارتو Parthava - پارت - ایرانی می‌باشد. البته منظور بخشی از سرزمینی است که بعدها پارت خوانده شد. اما اینکه ناحیه مزبور جزو ایالات ماد قلمداد شده نباید موجب تشویش ما گردد. زیرا «خوآرنا - پاتوش عارا» بعدها جزو پارت منظور گردیده بود. چنانکه پیشتر گفتیم اصطلاح «پارتیا» (پارتاوا Parthava) بمعنی «کنار و کرانه» است.

محل ناحیه سوم یعنی «اوراکازا بارنا» (یا «اوراکازا پارنا») هنوز معلوم نشده

است.^{۱۳۴}

فرمانفرمایان سه ناحیه مذکور - چنانکه گفتیم - از آشوریان علیه «رؤسای دهکده‌ها» که میکوشیدند ایشان را از قلمروشان طرد کنند استمداد کردند و هدایائی از سنگ لاجورد و اسبان اصیل ارسال داشتند. رئیسان نواحی مرزی آشور بسیاری ایشان اعزام گشتند و طبق نوشته‌های آسارخادون دهکده‌های شورشی را مطیع ساختند و خراجی معین کردند تا سه فرمانفرمای یادشده سالیانه بپردازند. این خراج از لحاظ آشوریان اهمیت فراوان داشت، و بجای آن اسب میگرفتند و میبایست از این رهگذر

حواجج ارتش آ و در را رفع کنند . زیرا عادة آشوریان تعداد اسبان لازم را از ماننا دریافت میداشتند و دیگر از آن طریق اجباراً ورود اسب قطع شده بود .

ولی در این مرحله نیز دشواریهایی پدید آمد و معلوم شد وصول خراج از سرزمین وسیع ماد که عملاً مطیع نشده بود ، محال است . سؤال مذکور فوق (K1.21) که بهنگام لشکر کشی علیه «پانوش عارو» (؟) از هاتف بعمل آمد میرساند که آشوریان بیمناک بودند که از طرف ساپاردا^{۱۳۵} و دیگر نواحی «مطیع شده» ماد از پشت سر بابشان حمله شود^{۱۳۶} .

در دیگر ایالات ماد نیز وصول مالیات توسط رئیسان نواحی برای آشوریان با خطرات عظیمی همعنان بود . مثلاً در «بیت - کاری» (K1.19) - در اولول یعنی ماه اوت - سپتامبر - (معملاً سال ۷۶۴) در «کارکاشی» (که محتملاً همان «بیت کاری» باید باشد ؛ K1.14)^{۱۳۷} ، درمادای (Kn.21) و غیره . در پایان سال وضع پیچیده تر شد ، زیرا حملات اسکیتها بدسته های آشوری نیز بمقاومت مردم در برابر پرداخت خراج منضم گردید (در نواحی بیت کاری و مادای K1.20 ؛ در نواحی بیت کاری و ساپاردا ، Kn.20 ؛ تاریخ آخرین سؤال ماه آذر یعنی فوریه - مارس است . محتملاً سال ۶۷۳ ق . م .) بدیهی است که اسکیتها فقط از طریق اراضی ماننا می توانستند باینجا راه یابند و بدین سبب باید روشن کنیم که در آن اوقات (و شاید اندکی قبل از آن) چه وقایعی در ماننا رخ داده . نوشته های آشوری درباره لشکر کشی به ماننا بطور مجمل و بسیار مختصر صحبت میدارند و این دلیل قاطعی است بر اینکه موفقیتی واقعی کسب نکردند . نوشته است : «من افراد کشور ماننا و کوتیان نا آرام را پراکنده کردم و لشکریان ایشپاکای اسکیت را که متحد ایشان بود و نتوانست نجاتشان دهد به نیروی سلاح مغلوب ساختم» . متأسفانه سؤالاتی که در این مورد از هاتف خدای شاماش^{۱۳۸} بعمل آمده فاقد تاریخ است ولی نشان میدهد که ابتکار عمل در دست ماننایان بوده .

زیرا شاه آشور از خدای خویش میپرسد که آیا ماننائی‌ان موفق خواهند شد دژهای آشوری شاروعیکبی^(۱) و دور - الیل^(۲) را تصرف کنند یا نه (و چند دژ و محل دیگر را که نامشان محفوظ نمانده). در واقع ماننائی‌ان موفق به تسخیر چند دژ و از آن جمله شاروعیکبی گشتند و آشوریان فقط بعد از گذشت سالها قلاع مزبور را پس گرفتند.

در اکثر سؤالات نام ماننائی‌ان بدون متحدان ایشان ذکر شده است. ولی بعد معلوم میشود که «کیمریان» بابشان پیوستند. نخستین باری که نامی از ایشان بمیان آمده در نامه «بلوشزب»^(۳) غیب گوی بابایی است. که در خدمت آشوریان بوده و نامه‌ای خطاب به آسارخادون نوشته^{۱۳۹}. از نامه مزبور بر می‌آید که مذاکرانی با «کیمریان» در جریان بوده است و ایشان وعده دادند در مناسبات میان آشور و ماننا مداخله نکنند. ولی نویسنده نامه معتقد است که نباید بوعده ایشان اعتماد کرد^{۱۴۰} و درباره عبور از گردهای که بخاک ماننا منتهی میشود و اینکه چگونه باید در میان ماننائی‌ان و کیمریان - یعنی متحدان محتمل ایشان - با کتشاف پرداخت توصیه‌هایی به شاه آشور می‌کند. نام «بلخابو - ی ماننائی» نیز در نامه برده شده. چنانکه مذکور افتاد - محتملاً این نام پادشاه ماننا در آن زمان بوده (گرچه این نام اگدی است). بظن غالب سؤال مربوط به عاقبت لشکر کشی علیه ماننائی‌ان (kn. ۴۲) و قطعه‌ای از سؤال (kn. ۲۴) که از کیمریان - بمناسبت نام «آنخ پیسم» پادشاه ماننا^{۱۴۱} - بشکل مبهمی یاد شده (روشن نیست که کیمریان رادشمن آشور قلمداد کرده یا ماننا) و همچنین تکه نامه‌ای^{۱۴۲} از شاهزاده آشور باناپال خطاب به شاه آسارخادون درباره جاسوسی و اکتشاف علیه کیمریان، تمام این مدارک مربوط باوضاع مذکور است. با اینحال می‌بینیم که بعد از آن نه کیمریان بلکه اسکیت‌های - اشکیدا در خاک ماننا مستقرند. سؤالی که (kn. ۴۸) بتاریخ ماه سیمان (مه - ژوئن - محتملاً

سال ۶۷۴) از هائف بعمل آمده مشعر است که آیا در ظرف ماه « لشکر اسکیتها که در سرزمین کشور ماننا زندگی میکنند (یا: اقامت دارند) (و) بمرز کشور ماننا آمده‌اند از گردنه خوبوشکیه به دهکده‌های حرّان (خاران) و آنیس^{۱۴۳} آمده غارت خواهند کرد یانه و آباغنیمت فراوان بدست خواهند آورد و از مرزهای آشور اسیران بسیار خواهند گرفت؟ » بنابراین خطر حمله اسکیت‌های سرزمین ماننا - از طریق گردنه‌های خوبوشکیه (ناحیه‌ای در دره رود بختان - و جنوب دریاچه وان) علیه نقاط مرزی آشور وجود داشت. اما اینکه ماننائیان نیز در این اقدام اسکیت‌ها شرکت داشتند و اسکیت‌ها متحد ماننائیان بودند... این خود از سؤالی که از هائف بعمل آمده (kn., 38) - که آیا پیکی آشوری به خوبوشکیه بفرستند یا نه و ضمناً بیم دارند که ماننائیان (و ظاهراً اسکیت‌ها نیز) به پیک مزبور حمله کنند^{۱۴۴} پیداست. از اینجا معلوم میشود که ماننا در آن زمان با خوبوشکیه هم مرز بوده و این نیز مستلزم آن بود که ماننائیان ساحل غربی ارومیه و حتی بخش علیای زاب بزرگ را (موساسیر) در دست داشته باشند. البته این وضع نتیجه شکست آشور در جنگ با ماننائیان بود و درباره آن جنگ در سؤالات مطروحه در برابر هائف (k1., 10 و k2., 19, 20, 41, 42) قبل از هجوم اسکیت‌ها سخن رفته است.

جالب‌تر از همه این است که اسکیت‌ها اینجا همان نقشی را بازی می‌کنند که کیمریان دارند - یعنی نقش متحدانی که در خاک ماننا قرار داشتند. توضیح این وضع بر دو وجه می‌تواند باشد: اول - هنگام حرکت دسته جمعی کیمریان از قفقاز مرکزی بآسیای صغیر - بخشی از ایشان از توده اصلی قبایل مزبور جدا شده به اسکیت‌ها پیوست و باتفاق آنان وارد خاک ماننا شد و متحد آن کشور گشت. دوم - منابع بابلی زبان (سؤالات از هائف نیز جزو آن منابع است) و گاهی آشوری زبان نیز در برخی موارد منظورشان از « کیمریان » همان « اسکیت‌های - اشکیداه » میباشد.

وجد اخیر بنظر ما محتمل تر می آید .

بدین طریق در سال ۶۷۴ ق . م . ماننا دیگر خراجگزارد و متحد آشور نبوده . بنظر کامرون : آشوریان ناچار بدین سبب شیوه اسب گیری را برای تکمیل احتیاجات ارتش خویش تغییر دادند و بالنتیجه بنحوی شدیدتر از پیش بغارت ماد پرداختند .

این وقایع لزوماً قبل از آنکه اسکیتها در ایالات مادی آشور - که در جنوب ماننا قرار داشت - نفوذ کنند وقوع یافت . جنگ در سرحد ماننا از اعزام نیروهای عظیم آشور بقصد تسخیر ماد شرقی ممانعت کرد - وای هجوم اسکیتها به مرکز ماد اساس حاکمیت آشور را در ایالاتی که قبلاً متخرشده بود متزلزل ساخت .

ظاهراً اسکیتها قبل از سال ۶۷۴ ق . م . در ماد مرکزی پیدا شدند ، زیرا (چنانکه قبلاً گفته شد) - وای در باره سر نوشت لشکر - مان اعزامی آشور بمنظور وصول خراج در ایالات مادی بیت - کاری و - اپاردا از هانف بعمل آمد که مربوط به فوریه سال ۶۷۳ ق . م . میباشد . (معلوم نیست که آیا اسکیتها قبلاً - فی المثل در تابستان ۶۷۴ ق . م . - در آنجا بودند یا نه ، زیرا قطعه ۸1.۱۹ که عالی الظاهر مودخ باین تاریخ است چنان آسیب دیده که درك مطلبی از آن محال است) .

اسکیتها برای مادیها که آماده پایداری آشکار در برابر آشور می گشتند متحدان طبیعی محسوب می شدند - علی الخصوص که ماننائیان نیز با اسکیتها متفق بودند^{۱۴۵} . مدارکی موجود است که عیلام نیز حاضر یاری باقیام کنندگان بود^{۱۴۶} . بنابراین تمام اقوام ساکن اراضی پهناوری از رود کورا تا خلیج فارس جنبه واحدی تشکیل داده آماده خروج علیه یوغ منفور آشور بودند .

۴ - جریان قیام کشریتی در ماد

باحتمال قوی قیام مادیها در پیرامون نوروز آشوری ، ماه مارس - آوریل

(نیسان) سال ۶۷۳^{۱۴۷} وقوع یافت. «کشتربیتی» «خداوند ده» کار-کاشی^(۱) رهبر و الهام بخش آن بود. وی موفق به جلب یاری «مامی تیارشو» «خداوند پیشین ده» در ایالت مادای^{۱۴۸} و «دوسانی»^(۲) «خداوند پیشین ده» در ایالت ساپاردا، گشت. بدیهی است که در اینجا منظور از «خداوند ده» ویسپاتی Vispati نبوده بلکه دهیوپتی Dehyupati میباشد: هر يك از این سه تن پیشوای ساکنان محلی یکی از سه ایالت آشور بود (بیت کاری، مادای، ساپاردا) که رؤسای آن ایالات برای اعمال قدرت آشور با آنهمه مشکلات مواجه شده بودند. بظن قوی آشوریان بمنظور تسهیل مناسبات خویش با مردم محل استفاده از نفوذ شخصی متنفذ - که ضمناً حیات وی ضامن پرداخت خراج باشد - در هر ایالتی کسی را به پیشوائی میشناخته و او که ویسپتی Vispati بود بدینوسیله دهیوپتی Dhyupati میشد. محتملاً قدرت واقعی او که بر نفاذ حکم وی (چون پیشوای عشیره و قبیله) مبتنی بود، از رئیس آشوری ایالت کمتر نبود.

بدینقرار مردم سه ایالت یکجا بریاست سه پیشوای متساوی الحقوق وارد گیرودار شدند. ولی چنانکه از لحن سؤالات برمی آید ریاست کشتربیتی بلامعارض بود. با احتمال قوی وی رسماً بسمت پیشوای نظامی اتحادیه قبا بل ماد برگزیده شده بود. ولی این انتخاب در مدارك آشور منعکس نشده زیرا که آشوریان بالطبع سمت او را رسمی نمی شناختند.

در نوشته های آسارخادون جنگ با کشتربیتی با احتمال قوی، در اظهاریه بسیار مبهم زیر منعکس است: «من کشور بارناکا»^(۳)، دشمن محتل، و ساکنان (کشور) تیلاشوری^(۴) که نامش^{۱۴۹} در دهان مردم مخرانو^(۵) ۱۵۰ «(شهر) پیتانو» است،

پایمال کردم. « از اینجا معلوم می شود که صحنه اصلی عملیات جنگی ناحیه جنوب همدان کنونی بوده است.^{۱۵۱} لحن مبهم و خودستایانه این گزارش اجازه نمی دهد که واقعاً در این مورد آشوریان را پیروز ببنداریم. و واقع امر را سؤالانی که از هاتف بعمل آمد روشن می کند.

چون هر سه پیشوا در زمان واحد وارد عمل شدند و با پادشاهی اسکیت (محملاً) با ایشپاکای (ماننا) (محملاً) با «آخسری»^(۱) متحد بودند، قیام کنندگان توانستند در آن واحد در چند جبهه به پیکار پردازند. قیام سرعت حریقی بسط یافت و چیزی نگذشت که از حدود سدایالت بدوی تجاوز کرد. می بینیم که در آغاز ماه ایار (آوریل - مه) لشکریان کشریتی در ایالت مجاور کیش سو - دژ بوده و دژ اصلی آن سرزمین را که بهمان نام «کیش سو» خوانده می شود محاصره کردند (در متن کیش سو منقول است).^{۱۵۲} «کیمریان» (یعنی اسکینهایی - اسکیدا) و «مادیها» (یعنی آمده های مامی تیارشو) و ماننائیان جزو متحدان وی قلمداد شده اند.^{۱۵۳} در همان اوقات آشوریان در باره سرنوشت دیگر قلاعی که در معرض خطر بودند - مانند کاریتو^{۱۵۴} که از طرف لشکریان مزبور محصور شده بود و قلعه ای که نامش محفوظ نمانده است^{۱۵۵} و توسط دوساننی ساپاردی محاصره شده بود - از هاتف سؤال کردند. ضمناً حدس زده می شود که به محاصره کنندگان از طرف «کشریتی» [خداوند دهکده کارکاشی] و [قوای] مقتدر وی و کیمریان و ماننائیان (مادیها) و غیره نیز کوماک می رسیده است.

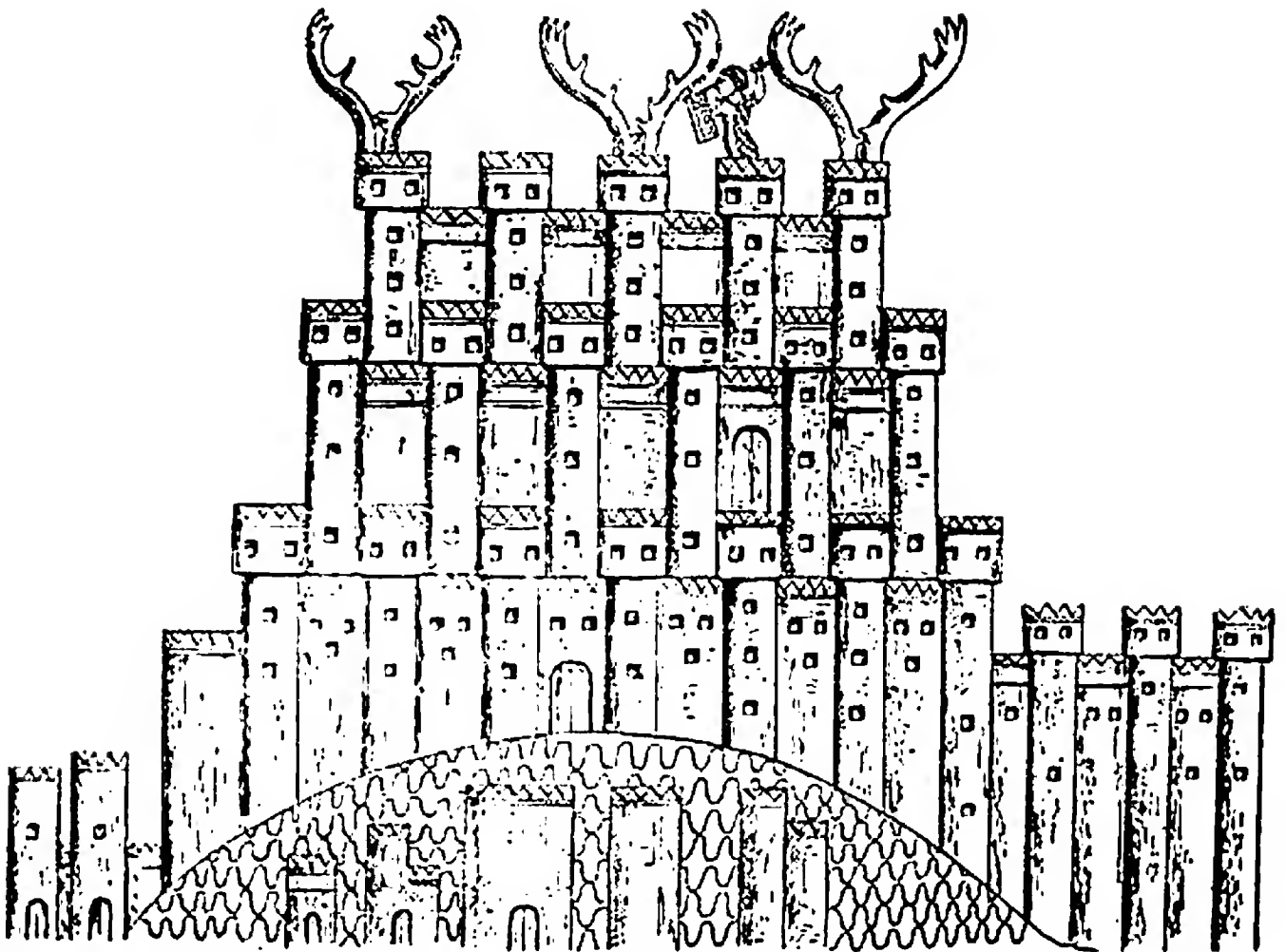
بتاریخ ۴ ایار در باره سرنوشت دژ سو - با - [. . .] که شاید «سیبارا» یا - پیورا - در ناحیه زنجان کنونی بوده - و در محاصره لشکریان کشریتی و متحدان یاد شده وی قرار گرفته بوده است - از هاتف سؤالی بعمل آمد. روز ۶ ایار پادشاه

آشور در مورد سر نوشت قلعهٔ اوشیشا (؟) سؤال می کند - و این بار برای پاسخ فقط هفت روز وقت معین می کند زیرا ظاهراً معتقد نیست که محاصره بیشتر طول بکشد . متأسفانه ما محل این قلاع را نمیدانیم ولی بی شک در اراضی وسیعی پراکنده بودند . این که مادیها قلاع آشوری را محاصره می کردند واجد اهمیت بسیار است زیرا نه تنها روش جنگی جدید ایشانرا نشان می دهد بلکه گواه انقلاب کاملی است که در زمینهٔ استراتژی و فنون جنگی صورت گرفته بوده است . فی المثل لشکریانی که يك مرکز مهم اداری آشور - مانند قلعهٔ « کیشه سو » را محاصره کرده بودند، آنانی که بمحض نزديك شدن ارتش متجاوزان آشوری دهکده های خویش را ترك کرده به کوهها پناه می بردند نبودند .

مسئلهٔ در این مورد اثر تجاربی که مادیها در طی سالهای متمادی از جنگ با آشوریان حاصل کرده بودند ، نمایان گردید گذشته از این ، کشتی - محتملاً - به متحدان سحرانشین خویش و تاكتيك خاص ایشان یعنی تیر اندازی در حال - سواری و جنگ و گریز مستظهر بود . با این روش ستونهای لشکر آشور را در نقاط دور از قلاع محصور متفرق می کردند و این خود دسته های مادی را از اینکه با صفوف فشردهٔ پیادگان سنگین اسلحهٔ آشوری - که هنوز بهترین جنگاوران زمان شمرده می شدند - پیکار کنند معاف می کرد و در نتیجه مادیها می توانستند تمام نیروی خویش را برای محاصرهٔ دژها متمرکز کرده بکار اندازند .

ولی البته این فعلاً حدسی بیش نیست . بهر تقدیر در آغاز ماه ایبار (اواسط آوریل ؟) سال ۶۷۳ ق . م . سرزمین وسیعی طعمهٔ عصیان گشت و مردم سراسر ماد مرکزی قیام کردند و شورشیان روش تهاجم پیش گرفته در آن واحد بسیاری از قلاع آشوریان را به محاصره و سقوط تهدید می کردند .

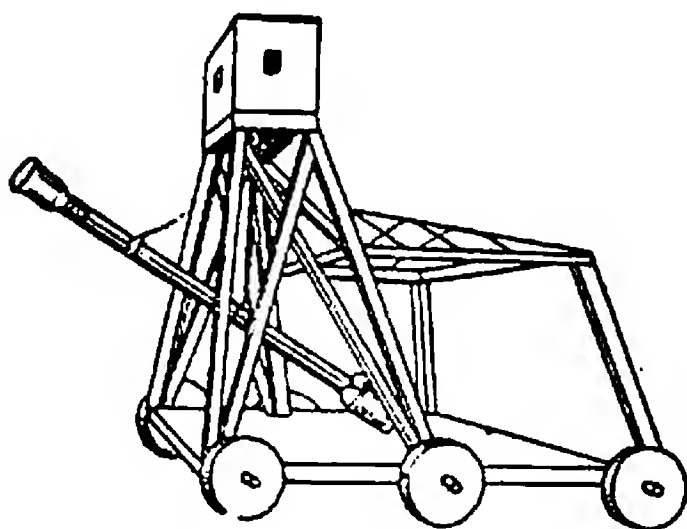
سؤالی که پادشاه کشور دربارهٔ حملهٔ متقابل احتمالی آشوریان از هانف بعمل



۴۸- «مادی» کبشه سو». از روی نقش برجسته آشوری که در دور- ناروکین کشف شده - پایان قرن هشتم ق. م.

آورده مربوط به دهم ایار است. آشوریان در نظر داشتند از «گردنه سپاردا»^{۱۵۶} گذشته و قلعه کیلمان را مسخر سازند و محتملاً از آن در چون پایگاهی نظامی برای حمله آتی استفاده کنند. اشترك^{۱۵۷} معتقد است که این همان «کولمان» می باشد که در نامه های بایگانی سلطنتی آشور از آن یاد شده^{۱۵۸} و ظاهراً در بخش جنوبی ایالت خارخار واقع بوده. چنانکه پیشتر گفته شد سپاردا در آغاز جزو ایالت مزبور بوده است. ظاهراً صحبت بر سر لشکر کشی علیه عاصیان ماد - از طرف جنوب - در میان است که در نوشته های آسارخادون نیز از آن یاد شده.^{۱۵۹} ولی گویا لشکر کشی آشور با موفقیت فرین نگشت: در ماه سیمان (مه - ژوئن) شورشیان باری دیگر یکی از

قلاع را تهدید کردند^{۱۶۰} و در اواسط ژوئن (۲۵ - سیمان) - سؤال از هاتف بعمل آمد که مربوط بایالت بیت هامبان در اقصای جنوب است (مناسفانه از این سؤال تقریباً چیزی جز نام اسکیتها - «ایشکوزا» باقی نمانده است. در این مورد لفظ «کیمریان» بکار نرفته^{۱۶۱}). سؤال دیگری نیز درباره خطری که از طرف حریفی که نامش برده نشده (م احتمالاً همان کشتریتی) و «سی سیرتو»^{۱۶۲(۱)} قلعه خارخاریان را که در



۴۹- جرثقیل قلعه کوب آشوری. از روی نماد برآشودنی
و قراین کشیده شده

مرز عیلام است، تهدید می کند - از هاتف بعمل آمده. این قلعه را می شناسیم که سینا خریب از «الی پی» گرفته بد ایالت خارخار ملحق ساخته بود. و در ناحیه «بیت باروآ» قرار داشت و ناحیه مزبور زمانی بدست او رار توئیان افتاد و بعد توسط

تیسگلانیلا سار سوم مسخر گردید. بنابراین ظاهراً قیام کنندگان بدره دیاله رسیده و در آنجا بودند. آشور سراسر سرزمین ماد را که در تصرف داشت - باستانهای زاموآ و یارسوآ - از دست داده و کشتریتی آخرین کردهائی را که بد جلگه بین النهرین منتهی می شد در معرض تهدید قرار داده بود. در یارسوآ نیز اوضاع آرام نبود: شاید نامه ای که «نابوریمانی» رئیس ایالت پارسوآ پیادشاه آشور نوشته^{۱۶۳} مربوط به همین زمان باشد. نویسندۀ نامه گزارش می دهد که افراد قبیله زالیته پیان را لشکریان ماننا - هنگامی که افراد مزبور تعدادی اسب برسم خراج به «نیکور» تختگاه

پارسوآ می آوردند دستگیر کرده اند. چهارتن از ایشان فرار کرده به نیکور رفتند و برئیس ایالت گزارش دادند. رئیس مزبور از شاه تقاضا می کند که جنگاوری از نگهبانان شخصی خویش را برای بازجوئی از فراریان گسیل دارد. چون زالیتهیان خراج خویش را به تختگاه پارسوآ می بردند بنظر می رسد که خاك قبیله ایشان جزو آن ایالت بوده است. و با اینحال مانائیان می توانستند دستبردهای موفقیت آمیز بآن ناحیه بزنند.^{۱۶۵}

وضع بحال آشور فوق العاده نامساعد بود. بخصوص که از پشت سر. در فنیقیه وقایع تشویش انگیزی در شرف وقوع بود و جنگ با مصر هنوز پایان نیافته بود. گذشته از اینها، ظاهراً، بر اثر وقایع ماد موارد اعتراض اجتماعی عامه مردم در خاک اصلی آشور نیز مکرر شد. زیرا که آسارخادون ناچار پیش از پایان جنگ ماد بناحیه جنگلی فلات ارمنستان - یعنی شوپریا - لشکر کشید تا عده کثیری بردگان و کشاورزان فراری را که از سرزمین آشور بآنجا گریخته بودند دستگیر کند.^{۱۶۶} شکی نیست که عده ای از اینان نیز به ماد گریخته بودند. زیرا که در آنجا از دسترس دسته های تنبیهی آشور بدور بودند. از جریان بعدی وقایع ماد - در نیمه دوم سال ۶۷۳ اطلاعی در دست نداریم^{۱۶۷} ولی ظاهراً در وضع آشوریان بهبود محسوسی پدید نیامد و در آغاز سال تازه ۶۷۲ ق. م. ایشان کوشیدند تا با کشتیری وارد مذاکره شوند.

چندین پیک به نزد پیشوای شوریان گسیل گشت و این خود از تعدد سؤالاتی که از هاتف در باره اعزام پیکان بنزد کشتیری بعمل آمده پیداست.^{۱۶۸} قدیمترین سؤال از لحاظ تاریخ در عرقه سال جدید آشوری، یعنی محتملاً آغاز مارس سال ۶۷۲ ق. م. بعمل آمده.^{۱۶۹}

ضمناً آشوریان می کوشیدند تا در میان متحدان تخم نفاق بپراکنند و بدین

منظور با هر يك از آنان جدا گانه مذا کرده می کردند . مثلاً از هاتف سؤالی در باره اعزام پيك به نزد «مامیتی آرشو» بعمل آمد که آن سؤال در دست است^{۱۳} . با احتمال قوی چنین مذا کراتی با اسکیتها نیز آغاز شده بود .

چنانکه پیشتر گفتیم ، تقریباً در تمام سؤالاتی که طی مدت قیام از هاتف بعمل آمده تنها صحبت از «کیمریان» است و نام «اسکیتها» (ایشکوزا) فقط در پایان کار - ضمن مطالب قطعۀ ناقص و کوچکی (Kn./۳۶) - که مربوط به عملیات جنگی در ایالت بیت هامبان است - و همچنین در سؤالی راجع با اعزام پيك بنزد مامی - تی آرشو (Kn./۲۵) ، آمده است - آنهم در کنار نام «کیمریان» . ممکن است این امر تصادفی بیش نباشد (مثلاً تساهل و یا عدم دقت منشی) ولی شاید هم انعکاسی باشد از تجزیه و اشعاب اسکیتهای - اشکیدا - بصورت گروهی مستقل - از تودۀ صحرائشینان و بطور کلی از قبایل شمالی که در جنگ شرکت داشتند . مسلماً همه ایشان مستقیماً تابع «پادشاه اسکیتها» نبودند (و شاید بدین سبب آنان را بنامی کلی تر و مبهم تر یعنی «کیمری» می خوانند .)

وضع اسکیتها پیچیده شد . چون ظاهراً نخستین پیشوای اسکیتهای اشکیدا بنام «ایشپاکای» در جنگ کشته شد . معلوم نیست این واقعه در چه تاریخ رخ داد . از معنی تحت اللفظی نوشته های آسارخادون چنین بر می آید که تاریخ مرگ وی در طی جنگ آشور و ماننا - بسال ۶۷۴ ق . م . بود . ولی در نوشته های مزبور به صحت و دقت تاریخ کمتر توجه شده است . بنظر ما ایشپاکای در پایان سال ۶۷۳ ق . م . کشته شد و مرگ وی برای آشوریان موفقیتی بود و از وخامت عواقب شورش اندکی کاست .

منبع آشوری پارتاتوآ (پروتوتی) پادشاه جدید اسکیت را صریحاً پادشاه کشور ایشکوزا ، - یعنی پادشاهی اسکیت در آذربایجان - می خواند و فقط پیشوای اسکیت

نمی‌نامد، و حال آنکه در مورد سلف او ایشپاکای به نکر « ایشپاکای اسکیت » قناعت می‌کند. « پارتاتوآ » به پیشنهاد آشوریان حاضر شد و ارد مذاکره شود و ازدواج با دختر آسارخادون را بهای دوستی و اتحاد خویش با آشور قرارداد. سؤالی که در این باره از هاتف بعمل آمده کاملاً محفوظ مانده است. ظاهر آروحانیان و کاهنان آشور از طریق هاتف، فکر تحکیم اتحاد با اسکیتها را بوسیله ازدواج سیاسی تصویب کردند. زیرا از آن تاریخ بعد پادشاهی اسکیت متحد و فادار آشور گشت^{۱۷۱}. بنظر می‌رسد که شخص پارتاتوآ نیز در تاریخ آشور نقش مهمی بازی کرده باشد^{۱۷۲}. ولی نقش فرزند وی « مادئی » مهمتر بود.

ظاهر آ پارتاتوآ نیز بر نوشت سرشناسان عشیرنی کوتی، در گذشته. سرنوشتی که غالباً دامنگیر سران متشخص قبایلی که در درجه عالی سازمان جماعت بدوی بودند. گشته بود: باین معنی که فریفته سود آسان شده بجای اینکه با منافع عامه خلق دمساز شود تابع منافع برده داران. که در این مورد بخصوص دولت آشور نماینده ایشان بود. گشت و برخلاف منافع واقعی خویش و اقوام متحد به امر قیام خیانت کرد و بسوی متجاوزان آشوری رفت و بایشان پیوست.

۵- تأسیس پادشاهی مستقل ماد

موفقیت قیام بر اثر رفتن پارتاتوآ ناتمام ماند. آشوریان ایالات « کیشه سو » و « خارخار »^{۱۷۳} و بیت هامبان را حفظ کردند. بعضی از محققان می‌گویند که قیام بشکست مادیها و مرک کشتربتی منجر شد. ولی تأیید این مطلب در منابع دیده نمی‌شود. سبب این گفته متابعت کور کورانه و غیر معتقدانه از منابع رسمی آشوری (که فقط از « پیروزبها » - ی خود سخن می‌گویند و آنهم پیروزبهای که غالباً جز شکست و انهزام چیزی نبوده) و اعتقاد راسخ دانشمندان غرب است باینکه ارتش آشور - همچنانکه شایسته ارتش « جهان گشاییست » که در محیط اقوام « کم رشد »

عمل کند - « شکست ناپذیر » بوده^{۱۷۴} . ولی واقع امر برخلاف این نظر بود و بجزرات می توان گفت که قیام در کانون بدوی خود - یعنی ایالات بیت کاری و مادای و ساپاردا - با موفقیت کامل قرین گشت و قدرت آشور در آنجا سرنگون شد^{۱۷۵} و منابع تاریخی بعد از آن تاریخ بجای نام سه ایالت مزبور از پادشاهی مستقل ماد یاد می کنند که خود زاده قیام سال ۶۷۳ ق . م . بوده است .

در یکی از نامه های بابگانی سلطنتی آشور که تاریخ آن بین ۶۷۲ و ۶۶۹^{۱۷۶} قبل از میلاد است و سپس در فهرست اسامی پادشاهیهای که آشوریان مستقرشان می شمردند ولی ظاهراً تابع ایشان بودند - و مربوط بسالهای ۶۶۹ تا ۶۵۲ ق . م . است -^{۱۷۷} نام پادشاهی ماد نیز مانند اورارتو و خوبوشکید و ماننا - بمنزله کشوری مستقل - مذکور است .

در این پادشاهیهای نوین چه کسی حکومت می کرد ؟ سر نوشت سه متحد - یعنی « کشریتی » و « مامی تیارشو » و « دوسانی » چه بود ؟ تعلق ایشان از لحاظ اجتماعی و نژادی و قبیله ای چگونه بود و به چه کسانی متکی بودند ؟ ارزیابی و بر گزینهای قیام و تشخیص نقش تاریخی و نتایج آن مربوط به پاسخ این پرسشهاست .

پراشك^{۱۷۸} معتقد است که « مامی تیارشو » رهبر قیام بوده و تنها دلیل وی این است که متون موجود فقط او را « مادی » خوانده اند . بدین سبب وی « مامی تیارشو » و « دبوک » مذکور در نوشته های هرودوت را شخص واحدی می داند . ولی ما پیشتر گفتیم که در این موارد لفظ « مادای » حاکی از انتساب به اتحادیه قبایل ماد نبوده بلکه می رساند که شخص موصوف از اهالی ایالت « مادای » آشور بوده است و ایالت مزبور بهیچوجه شامل تمام خاک ماد نبوده . این نظر که « مامی تیارشو » نقش رهبری را بعهده داشته با حقایق واقع تناقض دارد ، زیرا که در طی سؤالات اصلئی که از هاتف بعمل آمده تقریباً همیشه - و بلا استثناء - کشریتی حریف « شماریک » آشوریان

قلمداد شده و دیگران را متحدان وی شمرده‌اند.^{۱۷۹}

عقیده‌ای نیز اظهار شده است (که از «سیس»^(۱) ریشه می‌گیرد) که کشتریتی و کیا کسار اول (که «دیودور» در کتاب خویش نام برده و وی را بجای دیوک ذکر کرده) شخص واحدی هستند. ولی با احتمال قوی دیودور اشتباهاً این پادشاه را نام برده: زیرا در این مورد گفته‌های هرودوت را نقل می‌کند و خود بدین نکته مذعن است^{۱۸۰} و بجز آثار هرودوت و کتسیاس از منابع دیگر استفاده نمی‌نماید. و حال آنکه هرودوت و کتسیاس بهیچوجه نامی از کیا کسار اول نمی‌برند. و گذشته از این از لحاظ فقه اللغة هم بهیچ‌گونه نمی‌توان نام «کیا کسار» را با نام «کشتریتی» مربوط ساخت.

صحیح‌تر اینست که نام «کشتریتی» و نام مادی «خشتریت» Xšaθrita را که در کتیبه داریوش اول در بهیستون منقول است، یکی بدانیم. در کتیبه مزبور چنین گفته شده است: «مردی بنام فرورتیش (= فرائورت)^{۱۸۱} مردم لشکری ماد را شوراند. او چنین گفت: «من که نامم خشتریت است از خاندان کیا کسار می‌باشم» (هوخشتر Huvaxštra). بدینقرار شخصی بنام فرائورت بمنظور جلب مادیها و کسب یاری ایشان خود را از بازماندگان کیا کسار (یعنی دیوکیان) خواند و برای اینکه مادیها بیشتر قانع شوند بجای نام اصلی خویش - که ظاهراً درخاندان دیوکیان رایج نبود - نام عاریتی که در آن طایفه متداول بود، برخویشتن نهاد^{۱۸۲}. از اینجا نتیجه می‌گیریم که کسانی بنام فرائورت درخاندان دیوکیا وجود نداشتند ولی شخصی بنام «خشتریتا» یافت می‌شد. در این مورد هرودوت مرتکب اشتباهی شده که کاملاً قابل درک می‌باشد. کسی که این داستان را برای وی نقل کرده - از روی روایاتی که در خانواده‌اش شایع بوده سخن می‌گفته و نکاتی را فراموش می‌کرده و در نتیجه

هر يك از این دو نام را بترتیب معکوس یکی را بجای دیگری ذکر کرده است . شاید هم این اشتباه را خود هرودوت هنگامی که داستان را از قول ناقل می نوشته مرتکب شده باشد و ناقل بزبان یونانی چنانکه باید آشنا نبوده و یا هرودوت مدتی بعد از آنکه مطالب مزبور را شنیده آن را نوشته باشد . بنابراین باید بجای نام « فرائورت » در فهرست نامهای شاهان ماد « خشریت » را بگذاریم . و این نام بزبان بابلی علی القاعده می بایست بصورت « کشریتی »^{۱۸۳} و « کاشتریتو » و یا چیزی مشابه آن ادا شده باشد^{۱۸۴} .

بدینقرار « کشریتی » - یا صحیح تر بگوئیم ، خشریتا - باید در ردیف شاهان ماد جانشین فرائورت شود . اگر بسخن هرودوت اعتماد کنیم ، وی (خشریتا) پسر (یا نواده)^{۱۸۵} دیوک بود .

پیشتر اظهار عقیدد کردیم ، ابالت وی - مو - وم بد بیت کاری - که مرکز آن دژ کار - کاشی (منزلگاه کاسیان)^{۱۸۶} بوده در ناحیه همدان کنونی قرار داشت . « دژ بابلیان » یا « سیلخازی » را که با احتمال قوی همان « منزلگاه کاسیان »^{۱۸۷} است باید در یکی از نقاط این محل - یعنی در جنوب غربی خاک ماد - جستجو کرد و بعدها پایتخت پادشاهی ماد که « جای اجتماع » (هنگمتانا ، که بیونانی آکباتانا یا اکباتانا نامیده می شود) در همان ناحیه قرار داشته . چنانکه پیشتر گفتیم : گرچه ممکن است قدرت دیوک - موقتاً هم شده - تا آن نقاط جنوبی بسط یافته باشد ، ولی دلیلی بر اثبات این مدعی در دست نیست و بهر تقدیر در سالهای ۷۱۷ تا ۷۱۵ ق . م . خاک دیوک تا این محل ممتد نبوده - زیرا که میان ناحیه همدان و نواحی که محتملاً دیوک در آنجا حکومت داشته ، اراضی وجود داشت که در دست آشوریان بود . بدین سبب خاک دیوک را ، باید در نقطه ای از دره قزل اوزن - که بمیان نزدیکتر از همدان باشد - جستجو کرد . بهر تقدیر هنگام اسیر شدن وی چنین بوده و

بنظر چنین می آید که بعدها این محل همان ایالت آشوری «مادای» شمرده می شده است. چرا «خشتریت - کشتربتی» در اینجا مستقر نبوده است و در محلی جنوبی تر در ناحیه مادای شخصی بنام مامی تیارشو متمکن بوده؟ پاسخ این پرسش معلوم نیست. شاید آشوریان خود عمداً خشتریت را در بیت - کاری منصوب کردند تا از نقطه ای که با اصطلاح نفوذ و ریشه محلی داشته است دورش کرده باشند. باید این نکته را در نظر گرفت که خشتریت - کشتربتی - چنانچه پسر و یا نواده دیوک بوده - با احتمال قوی در خاک آشور تربیت یافته بود. زیرا دیوک با خانواده خویش بداخل آن سرزمین تبعید شده بوده (شاید اینکه کشتربتی بافتن محاصره آشوریان - که جز ایشان تقریباً کسی از آن اطلاع نداشت - آشنا بوده جز این توجیهی نداشته باشد). آشوریان محتملاً معتقد شده بودند که جوان مادئی که دست پرورده دولت ایشان است - مانند بسیاری از دیگر دست پروردگان ایشان که بسمت شاهکان و پیشوایان برقبایل و پادشاهیهها فرمانروا و دست نشانده ایشان بودند - سیاستی را تعقیب خواهد کرد که بسود آشور باشد. شاید هم تنها کشتربتی از اخلاف دیوک نبوده بلکه مامی تیارشو نیز جزو بازماندگان وی شمرده می شده است و هریک از این دو در بخشی از متصرفات پیشین او (دیوک) متمکن بود.

خشتریت - کشتربتی و متحدان وی از لحاظ نژاد و قبیله کی بودند؟ بی شک خشتریت نامی ایرانی است.^{۱۸۸} ممکن است «مامی تیارشو» نیز اسمی ایرانی باشد.^{۱۸۹} برای نام «دوسانتی» اشتقاق هند و اروپائی مناسبی دیده نشده است. ولی از این اشتقاقها نمی توان با اطمینان خاطر در باره تعلق نژادی اشخاص مورد نظر، نتیجه گرفت. چنانکه پیشتر گفتیم زبان مادای ایرانی ظاهراً زبان مشترک قبایل ماد بوده و ظهور اسکیتها محتملاً وضع زبان مذکور را بیش از پیش استوار ساخت - زیرا که - تقریباً بدون تردید می توان گفت که اسکیتها آن زبان را باسانی می فهمیدند.^{۱۹۰}

و بنابراین وسیله‌ای برای تفاهم و معاشرت اسکیتها و مادیها نیز بود. گذشته از این، احتمالاً نفوذ مغان (مکان) و کیش ایشان در سراسر خاك ماد در همین زمان بسط یافت و زبان مغان زبانی ایرانی بود. بدین سبب ممکن است که در آن دوران در سرزمین ماد بیشتر نامهای ایرانی رواج یافته بود. همچنانکه پس از شیوع مسیحیت در روسیه نیز نامهای مسیحی متداول گشت و در کشور های اسلامی پس از رواج دین اسلام نامهای عربی معمول شد. شاید عنصر لسانی غیر ایرانی از آنچه در بادی امر و مطالعه مطالب موجود بنظر میرسد - نیرومندتر بوده و وجود آن - از رواج نامهایی که یافتن اشتقاق هند و اروپائی برای آنها غیر ممکن می باشد - نیز ثابت می شود.^{۱۹۱} بنابراین با اطمینان خاطر فقط می توانیم بگوئیم که خشریت و متحدان وی - یعنی مامی تیارشو و دوسانتی - مادی بوده اند. ولی راجع باینکه از مادیهای «ایرانی» زبان بوده اند یا «کاسپی» زبان ... نمی توانیم با اعتماد مطلق ابراز عقیده کنیم. يك نکته مسلم است: ناحیه ای که مرکز دولت جدید در آن تکوین یافت - از لحاظ منشأ نژاد ساکنان آن بسیار رنگارنگ بود. دژ خشریت «منزلگاه کاسیان» نامیده می شده و احتمالاً آن را «دژ بابلیان» نیز می خواندند. و در آنجا به پرستش خدایان بابل سرگرم بودند.^{۱۹۲} این ناحیه در مرز جغرافیائی زبانهای ایرانی و «کاسپی» قرار داشت (زبانهای قبیله ای کونی - لولوبئی یا «مهرانی»). و در نزدیکی آن نواحی که ساکنان آن کاسی و عیلامی (در جنوب) و یا آرامی (سوری و مادی) و از مهاجران آشور (در مغرب) بودند - قرار داشت. طبیعی است که زبان رسمی پادشاهی ماد - یعنی آن زبان ایرانی که مؤلفان باستان «مادی» می خوانند - زبان مشترك بين القبایل شد.

این موفقیت در خشان خشریت - کشریتی که توانست مهمترین نواحی ماد را از زیر یوغ آشور نجات دهد و دولت واحد خودی تأسیس نماید - یعنی آن آرمانی

را که مادیها در ظرف مدت یکصد سال نتوانسته بودند مجری سازند، بر آورد - مسلماً بر اثر هواداری عامه مردم از نهضتی بود که وی رهبری می کرد. توده قوم آزاد ماد از وی پشتیبانی نمود. این حقیقت از مراتب زیر معلوم می گردد.

چنانکه دیدیم، ماد در قرن هشتم مر کب بود از تعداد زیادی واحدهای ماقبل دولت و یا اجتماعاتی که در دوره بدوی پیدایش دولت بودند. معیناً در اواخر قرن هفتم بر غم اوضاع و دشواریهای سختی که دولت جوان ماد در اواسط آن قرن تحمل کرده بود - ماد را کشوری متحد و مقتدر می بینیم که فقط در بخشهای مرزی آن (که بعدها مسخر شده بود) پادشاهیهای خود مختار وجود داشته. بنابراین بین سال ۶۷۳ ق. م. و آغاز جنگ آشور و ماد - یعنی در حدود سالیهای ۶۲۵ و ۶۱۵ ق. م. نه تنها بنیان دولت ماد نهاده شد بلکه آن «پادشاهیهای» کوچک نیز - که تا آن زمان معرف سرزمین ماد بودند - کاملاً نابود و جذب گشتند. بدیهی است که این مقصود بدون مقاومت سخت فرمانفرمایان کوچک و محلی مزبور و کسان ایشان و بدیگر سخن بدون پایداری اشراف عشیرتی حاصل نگشت^{۱۹۳}. و این خود بما اجازه می دهد با اعتماد کافی بگوئیم که شاهان ماد بتوده های وسیع مردم آزاد منکی بودند - یعنی نه تنها به طبقه بزرگ بنده داران (طبقه تازه پدید آمده) بلکه به تولید کنندگان کوچک و آزاد نعمات مادی مستظهر بودند و حتی اتکای ایشان به آزادگان اخیر الذکر بیش از استظهارشان بآن قشر بنده داران - که گروهی از اشراف عشیرتی و اصیل را تشکیل می دادند - بود.

اینکه شاهان ماد بقدرت استبدادی گرایش داشتند و هرودوت نیز بدان اشاره کرده^{۱۹۴} بهیچوجه با مراتب پیش گفته مغایرت ندارد. در دوره بدوی هر جامعه برده داری حتماً مبارزه میان افراد غادی آزاد و اشراف عشیرتی جریان داشته است و فقط بر انداختن قدرت اشراف مذکور و رفع ستم بر کشاورزان آزاد که با قدرت

مزبور ملازمه داشته و مبارزه همه اینان بر ضد همه آنان (هرودوت ۱، ۹۶، ۹۷) می توانست موجب بسط کامل شیوه تولید برده داری شود . در این مبارزه عامه مردم آزاد معمولاً از استقرار قدرت فردی هوا داری می کردند - قدرتی که شوراهای شیوخ و دیگر مقامات حکومت را که بدست خاندانهای معدود افتاده بود منحل و یا محدود می کرد . در شومر^{۱۹۵} و سرزمین یهود^{۱۹۶} و یونان چنین بوده . در این نقاط عامه مردم آزاد بودند که با اصطلاح مستبدان (تیران - ها) را بر ضد اجحافات اشراف عشیرتی - که در مقامات موروثی از جماعت بدوی آشیان کرده بودند - علم کردند . اینکه هرودوت حکومت دیوکرا استبدادی (Turannis) می خواند تصادفی نیست . اما اینکه در مشرق زمین قدرت استبدادی سلطنتی بعدها چه تغییراتی پیدا کرده و تکامل آن به چه صورتی بوده امری علیحده است . بهر تقدیر محتملاً این قدرت در امپراطوری ماد که صد و اند سال دوام داشته فرصت گرایش بفساد را پیدا نکرد .

از دیگر سو در دوران مورد نظر پادشاهی ماد نتوانست صورت یکپارچه ای پیدا کند . نمی دانیم مامی تیارشو و دوساننی چگونه از صحنه وقایع خارج شدند ولی بعضی فرمانفرمایان کوچک و خود مختار ماد هنوز در حدود دهه پنجم قرن هفتم قبل از میلاد - و شاید بعد هم - وجود داشتند .

گذشته از این پادشاهی ماد بآن صورتی که توسط کشریتی - خشریت ایجاد شده بود - صرف نظر از میزان تمرکز داخلی آن - هنوز آن کشور مادئی که در مرزهای تاریخی خویش مستقر گشته باشد ، یعنی مادی که علی الرسم منابع باستانی در نظر دارند (هر بار که از آن نام می برند) نبوده است . فقط در سال ۶۷۲ ق . م . آن سه بخش اصلئی که بعدها توأماً سرزمین ماد را تشکیل دادند یعنی پادشاهی اسکیت و ماننا و ماد بمعنی محدود کلمه ، تکوین شد .

۶- ماد و ماننا و پادشاهی اسکیت بعد از قیام

عواقب وقایع سالهای ۶۷۴ تا ۶۷۲ ق. م. برای هر يك از پادشاهیهای جزو کشور آینده ماد از چه قرار بود؟

پادشاهی اسکیت سیاست استوار گشت و استحکام پذیرفت - و مقتدرترین امپراطوری زمان یعنی آشور آن را بنام «کشور ایشکوزا» برسمیت شناخت. و «پارتاتوآ» (پروتوتی) رئیس آن به «شاهی» (شارو Šarru) شاخته شد و محتملاً با دختر پادشاه آشور که قبلاً خواستگاری کرده بود ازدواج کرد. هنوز نمی‌توانیم داوری کنیم که این شکل مکون را تا چه حد می‌توان «پادشاهی» - یعنی تشکیلات دولتی - خواند ولی بهر تقدیر واضح است که ساکنان سرزمین‌های جزو آن (که اکثریت قاطع ایشان اسکیت نبوده بلکه از آلبانیان و اوتیان و کاسیان و کادوسیان و دیگر قبایل اسکان یافته و نیمه صحرائشین و کوهستانی و دامدار و مانند ایشان مرکب بودند) برای نخستین بار بمدار مدنیت طبقاتی و زندگی در تحت نظامات دولتی که خاص کشورهای رهبر و برده دار مشرق بود کشیده شدند. اگر مردم محلی اسکان یافته و یا نیمه اسکان یافته در این امر شرکت نمی‌جستند اسکیتها مسلماً قادر نبودند «پادشاهی» از خود تأسیس کنند و بصورت همان دستجات قلیل العدد صحرائشین باقی میماندند و بدون اینکه اثری در تمدن آسیای میانه از خود باقی بگذارند در آن سرزمین محو می‌شدند. ولی با پیدایش وضع یاد شده برای مدت کم و بیش درازی عامل سیاسی و شریك دایم حیات سیاسی شرق باستانی گشتند.

مرزهای پادشاهی اسکیت برای ما روشن نیست، ولی بهر تقدیر - چنانکه پیش گفتیم، کشور ایشان با آشور هم مرز نبود زیرا در نامه هابل H ABL ۴۳۴^{۱۹۷} جزو کشورهای هم مرز آشور - در شمال و مشرق - نامی از آن در میان نیست. محتملاً چنانکه پیشتر حدس زدیم پادشاهی مزبور در اراضی مسطح تر و جلگه‌ها - یعنی از

کور (کر) در ناحیه کی روفآباد تا سرزمین شمالی ارومیه مثلاً قره داغ و سبلان داغ ممتد بوده و در اراضی مسکون توسط اوتیان و آلبانیان و کادوسیایان و غیره - که ظاهراً نوزده اصلی پادشاهی اسکیت را تشکیل می دادند - مستقر بوده .

ماننا نیز نیروی بسزائی بدست آورد : آخری پادشاه ماننا بالاستحقاق می توانست خویشتر را در ردیف «روسا» - ی دوم اورارتوئی شاه کشور بزرگی بداند . خاك ماننا از سمت مغرب بزیان آشور - و ظاهر آبضرر اورارتو نیز - بسط یافته بود^{۱۹۸} . و در نقطه ای از بخش علیای زاب بزرگ با خوبوشکیه و اورارتو هم مرز بود . و مرز آن سپس بطرف جنوب و بطن غالب در امتداد جبال اصلی زاگروس - آنجائیکه اکنون مرز ترکیه و ایران و ایران و عراق قرار دارد - یعنی مغرب شهر ارومیه (رضائیه) و اشنو و ساوجبلاغ - ممتد بود . ماننا در سراسر جبال قافلان کوه (کیزیل بوندا) با ماد هم مرز بود . در بخش غربی - با ایالات آشور در ماد و از سمت مشرق با پادشاهی مستقل ماد هم سرحد بود . مرزهای شرقی تر و شمالی تر ماننا روشن نیست .

تعیین وسعت پادشاهی خشتریت - کشتریتی (یعنی فرائورت مذکور در اثر هرودوت) دشوارتر است . ایالات «کیشه سو» (یا کار - اوریکالی) و خارخار (یا کار - شارو کین) و بیت هامبان جزو آشور باقی ماندند ، زیرا که مرز غربی ماد - محتملاً - اندکی در مغرب خط میانه - همدان بوده است . تعیین دقیق دیگر مرزهای پادشاهی مزبور دشوارتر می باشد . هرودوت (I ، ۱۰۲ - ۱۰۱) می گوید که « دیوک قوم (lithnos) ماد را متحد ساخت و برایشان پادشاهی کرد (Erkse) » و آنگاه متعاقب این حمله تمام قبایل ماد را نام می برد . اما راجع به فرائورت (یعنی خشتریت - کشتریتی) اظهار می دارد که وی « پس از پذیرفتن سلطنت (Arkhē) باینکه بر مادیها حکومت کند قناعت نکرده با پارسیان نیز جنگ کرد و چون این دو قوم را - که هر دو

نیرومند بودند. تحت فرمان گرفت به مطیع ساختن آسیا پرداخت و اقوام را بی در پی بتحت اطاعت خود در آورد تا سرانجام به آشوریان حمله کرد^{۱۹۹}، و الخ. ولی میدانیم که گفته نخستین وی مسلماً نادرست است و گذشته از آن نمی توان اطمینان داشت که امر انقیاد پارسیان کار فراترورت - کشتی ریتی بوده است^{۱۹۹} با اینحال بظن غالب اتحاد ماد در زمان اوصورت گرفت - گرچه درجه این وحدت را مشخصاً نمی توانیم تعیین کنیم. مثلاً نمی توانیم بگوئیم که دولت «آلی پی» جزو قلمرو دولت ماد شده بوده یا نه^{۲۰۰} و حدود آن کشور از سمت مشرق تاچه حدی امتداد داشته.

بگفته هرودوت، «فراتورت» - خشریت ۲۲ سال یعنی تا ۶۵۲ ق. م. سلطنت کرد. در تألیفات مربوط به شرق باستان غالباً گفته شده است که کشتی ریت در طی قیام کشته شد و این گفته بالکل بی پایه است.

مسلماً آشور پس از شکستی که بر او وارد آمد (گرچه چنان سخت نبود که نیروهای آن دولت را بطوریکه در بادی امر بنظر میرسد بطور قطع از پای در آورد) آرام ننشست. چیزی نگذشت که آشوریان باری دیگر در مشرق اظهار جود و ابراز فعالیت کردند.

نخستین هدف حمله ایشان ماننا بود و دولت آشور کوشید آنچه را در جنگ گذشته از دست داده بوده باز پس گیرد^{۲۰۱}. چون لشکریان آشور تحت فرمان نابوشاروسور سردار خویش در سال ۶۶۰/۵۹ ق. م. از جبال زاگروس گذشتند، «آخسری» ماننائی کوشید تا هنگام استراحت شبانه بایشان حمله کند و نابودشان سازد. ولی موفق نشد: حمله لشکریان ماننا دفع شد و ایشان بعقب نشینی مجبور شدند و آشوریان هشت دژ را که در فاصله مرز جنوبی ماننا و تختگاه آن کشور «ایزیرتا»^{۲۰۲} قرار داشت تصرف کردند. آخسری^(۱) مفر خویش را از «ایزیرتا»^(۲) که در خطر بود

به قلعه «ایشتانو»^(۱) منتقل ساخت. ولی آشوریان که پانزده روز «ایزیرتا» (سقر کنونی؟) و قلاع مجاور «اوزبیا» (زیبیا، ایزیبیا، زیبویه کنونی) و اورمیاته^(۲) (آرمیات)^(۳) را محاصره کردند از تسخیر آنها عاجز گشتند و بویران کردن نقاط پیرامون و بردن مردم باسارت و گرفتن اسبان و خران و دامهای بزرگ شاخدار اکتفا کردند.

آشوریان در طریق بازگشت به تسخیر قلاع مرزی که ماننائیان در زمان آسارخادون تصرف کرده بودند پرداختند. اراضی که بتصرف ماننا درآمده بود - ظاهراً - در دو بخش قرار داشت: بخشی نزدیک شوردیرا (= شوردی؟ - ظاهراً دریکی از دره‌های قسمت علیای زاب کوچک) و کوههای خارسی (آرستیها)^(۴) - ثنی که در منابع اورارتوئی آمده - و در مرز پارسوآ بوده. در مجاورت آن قبیله ماننائی «کوموردیان» مسکن داشت^(۵). بخش دوم^(۶) شاید در نقطه غربی‌تر دریاچه ارومیه قرار داشته است. آشوریان در قلاع ناحیه مزبور ذخایر تسلیحات و لوازم جنگی و تعدادی اسب بدست آوردند. ظاهراً ماننائیان در نظر داشتند از این قلاع برای تهاجم آینده خویش به آشور و اورارتو استفاده کنند. ولی اکنون توسط پادگانهای آشور اشغال شده بود.

شکست «آخری» تناقضات داخلی ماننا را شدیدتر ساخت. در متن آشور باناپال آمده است که در سرزمین ماننا قیام «مردم کشور» (نیشه ماتی - Niše Matti) آغاز شد - آشوریان مردم عادی کشاورز را چنین مینامیدند: یعنی اعضای آزادجماعات کشاورزی و شاید بردگان کشاورز را هم. چون - بطوریکه پیشتر گفته شد - در ماننا حکومت خاندانهای متنفع (اولیگارشی) برقرار بود، پیشرفت نهضت عامه مردم - که احتمالاً بر اثر ایجاد پادشاهی ماد در مجاورت آن (پادشاهی که بتوده‌های مردم

آزاد متکی بود) تشویق شده بود امری طبیعی بنظر میرسد. شورشیان «آخسری» را کشتند و نعش او را در کوچه افکندند و تقریباً تمام افراد خاندانش را نابود کردند. «او آلی» پسر «آخسری» که زنده مانده بود بیدرنک و لیعهد خود اریسی نی را بنزد پادشاه آشور فرستاد و علیه قوم خود از او کومک خواست. نیایوی «اولوسونو» نیز در گذشته چنین کرده بود. وی برای جلب عنایت آشور بانایال دختر خود را بحرم او فرستاد. آشور بانایال خراجی بر ماننا وضع کرد ولی از متون موجود معلوم نیست که واقعاً کومکی به او آلی کرده و لشکریان آشور را بیاری وی اعزام نموده باشد. بهر حال شاهان ماننا تا پایان متحد آشور باقی ماندند - و بدین سبب حدس زده میشود که از طریق بایشان کومک میشده است. با احتمال اقوی «مادیا» شاه اسکیته‌ها که داماد آشور بانایال بود بتوصیه وی بایشان کومک میکرد و این خود سبب شد که مابین اسکیته‌ها و پادشاهی ماد که در جنوب ماننا بود - بعدها بر خورد صورت گیرد.^{۲۰۵}

درست روشن نیست که آیا لشکریان آشور در همان زمان که داخل ماننا شدند پیادشاهی ماد نیز وارد شدند یا نه. متن «استوانه B» آشور بانایال ضمن گزارش قیام ماننا و جلوس او آلی چنین اضافه میکند: «در همین ایام بیریسخاردی^(۱) مادی «خداوندده» (و همچنین) ساراتی^(۲) (و) پارینخیا^(۳) پسران کاگو، «خداوندان دهها» (کشور) ساخو^(۴)، که یوغ اطاعت مرا فرو افکندند. - من ۷۵ دهکده مستحکم را مطیع ساختم (و) افراد آنها را باسیری گرفتم، (و) خود آنان را زنده دستگیر کردم (و) به نینوا آوردم». چنانکه میدانیم بعد از آنکه پادشاهی ماد تأسیس شد خواندن کلماتی از قبیل «خداوندان دهکده‌های مادی» که «یوغ اطاعت آشور را فرو افکنده بودند» باعث تعجب است. ولی با احتمال قوی بیریس خساردی در یکی از ایالات ماد که هنوز در تصرف آشور بود (مثلاً در «کیشه‌سو» و یا خارخار) همان

نفسی را بازی میکرد که کشتریتی و مامی تیارشو و دوساننی، قبل از قیام، در بیت کاری و مادای و ساپاردا ایفا مینمودند - یعنی وظیفه پیشوای اهل محل را بعهده داشت و مقامات اداری آشور بوسیله وی بامردم رابطه داشتند. شاید هدف قیام بیریسخاردی این بود که ناحیه مذکور را به پادشاهی ماد ملحق سازد. فقط معلوم نیست «کشور ساخو» که در اینجا ذکر شده چیست. برخی از محققان^{۲۰۸} سرزمین مزبور را به سکایان منسوب میدارند ولی این فرض بالکل محال است. «ك ك» ایرانی هرگز بتوسط «خ h» اگدی ادا نشده است. و اگر کاکو را با کوک تورات (کوگو - ی لیدیان، «کیگ» مؤلفان باستان) مقایسه کنیم نیز بالکل غیر قابل قبول است^{۲۰۹}. بظن قوی مقصود از «کشور ساخو» یکی از بخشهای ایالات مادی (آشور) است.

اکثر محققان معتقدند که موارد تذکر نواحی ماننا و ماد در نوشته‌های آشور - باناپال بهمین محدود است. اینان نام «کوتیان» را که بمناسبت وقایع سال ۵۶۲ ق. م. در الواح مزبور برده شده و فقط به ماد و ماننا و آلی پی و غیره مربوط میتواند بود - از نظر دور می‌دارند - زیرا که لفظ «کوتیان» - چنانکه پیشتر گفته شد (به صفحه ۱۳۸ رجوع شود) علی‌الرسم در آن دوران يك قوم معین و سرزمین آنرا مشخص نمی‌نمود^{۲۱۰} و اسمی بود عمومی و پرمطراق برای تمام اقوامی که در مشرق و شمال شرقی آشور زندگی می‌کردند.

برای فهم وقایع باید مختصراً با وضع سیاسی خارجی دهه پنجم قرن هفتم آشنا شویم: در جهت شمال غربی، یعنی آسیای صغیر، پس از انهدام پادشاهی فریجیه در اواسط دهه هفتم، کیمریان حکمروا بودند و بدین سبب کوگو (کیگ) پادشاه لیدی، که قویترین دولت آسیای صغیر بود و همچنین شاهکان کیلیکیه و تابال (در کوههای تاور) در حدود سال ۶۶۰ ق. م. لازم داشتند متوسل بآشور شوند و کومک بخواهند. کوگو

پس از آنکه کیمریان را از خاک خویش بیرون راند رابطه با آشور را قطع کرد و با پسام متیخ^(۱) که توسط فرعون مصر از آشوریان جدا شده بود متحد گشت. ولی کیمریان مجدداً نیرو گرفتند (شاید در نتیجه اتحاد با ترریان فراکیه که از طریق بغازبوسفور نفوذ کرده بودند). کوکو در جنگ با ایشان کشته شد و سارد پایتخت او غارت گشت (در ۶۵۴ ق. م.)^(۲) و آردیس پسر او ناچار مجدداً از آشور مدد طلبید.

در حدود سال ۶۵۴ ق. م. آشوریان واقعاً مناسبات خصمانه‌ای با کیمریان پیدا کردند (آنچه که متون موجود در این مورد بلفظ فصیح «اوممان - ماندا» می‌خوانند مقصود کیمریان است) در آن زمان توگدامی (لیگدامی یونانیان) و پسر او ساندا کشترو در رأس ایشان قرار داشتند^(۳). کماکان اورارتوئیان با کیمریان متفق بودند و آشور باناپال اعمال ایشان را بر ضد آشور تشخیص می‌داد^(۴). ولی - همچنانکه در مورد «اوآلی»^(۵) نیز دیدیم - نوشته‌های رسمی درباره جنگ آشوریان و کیمریان خاموشند. از فحوای کلام منابع عتیق می‌توان چنین نتیجه گرفت که لیگدامیس پیشوای کیمریان در کیلیکیه (جنوب شرقی آسیای صغیر) - یعنی در مرزهای آشور ظاهراً در پیکار با «مادیا» پیشوای اسکیتها - کشته شد. بهر تقدیر مادیا در این اوقات - ظاهراً در آسیای صغیر بمثابه دشمن غالب بر ترریان (و کیمریان)^(۶) ظاهر می‌شود. مجموع این مراتب نشان می‌دهد که در دهه پنجم و چهارم مادیا پسر پارتانوتی و پادشاهی اسکیتی وی کما کمان متحد آشور بوده‌اند و حال آنکه توگدامی و کیمریان با اورارتو عهد اتفاق استوار داشتند. دستبرد مرزئی که پیشتر آنداریا رئیس یکی از ایالات اوزارتو - گویا بمسئولیت خویشتن - بمصرفات آشور در شوبریا^(۷) زده بود با ناکامی مواجه شد^(۸). ولی در ۶۵۴ ق. م. همینکه کیمریان شکست خوردند و پادشاه

اورارتو از مساعدت متحد بزرگی محروم ماند، بالطبع «روسا» - ی دوم کوشید روابط حسنه‌ای را که در زمان پدر آشور بانایال وجود داشت با آشور تجدید کند و سفیرانی به آشور فرستاد. فرستادگان مزبور هنگامی بمقصد رسیدند که لشکر کشی آشوریان به عیلام در سالهای ۶۵۵/۵۴ ق. م. با موفقیت پایان یافته بود^{۲۱}.

دانستن این نکته مهم است که مادی‌ها و اسکیت‌های - اشکیدای تابع اوچگونه وارد آسیای صغیر شدند. آیا طریق خاك اورارتو را برگزیدند یا از نقطه‌ای شمالی‌تر در مرکز قفقاز داخل شدند و یا اینکه آشوریان از خاك خویش با و راه دادند؟ ولی پاسخ این سؤال را نمیدانیم. حدس دوم و بختی - سوم بنظر ما از فرض اول محتمل‌تر است.

در این زمان بود که یونانیان آسیای صغیر با اسکیت‌های - اشکیدا آشنا شدند. و ظاهراً افسانه تعاقب کیمریان توسط اسکیت‌ها و پی کردن ایشان از میهنشان تا آن سامان مربوط بهمین زمان است. چنانکه معلوم است این افسانه در منظومه شاعری بنام «آریستی پروکونئی» که در آن زمان میزیست منعکس شده است و تا اندازه‌ای که از منظومه و نویسنده آن (آریستی) اطلاع داریم واجد صحت و دقت تاریخی نمی‌باشد و شایسته اعتماد نیست. از این زمان «وحشیان یا بربرهای شمال» - که یونانیان قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد بغلط همه آنها را يك کاسه کرده «کیمریان» می‌خواندند، باز هم بغلط بلکه ناصحیح‌تر - «اسکیت» خوانده شدند و چنانکه قبلاً گفتیم این کلمه نام یکی از قبایل صحرائشین ایرانی یا گروهی از قبایل مزبور بود و حتی محتمل است که منشأ نخستین قبیله مزبور کرانه دریای سیاه نبوده است.

فرمانروائی مطلق و موقت اسکیت‌ها

چیزی از وقایع یاد شده نگذشت که در پیرامون سال ۶۵۳/۵۲ ق. م. امپراطوری آشور وارد خطرین‌ترین بحران سیاسی تاریخ خویش گردید. علت

ظاهری این فترت قیام « شاماشومو کین » برادر آشور بانایال پادشاه بود که از طرف آشور بشاهی بابل منصوب گشته بود. متحدان کنیری (قبل از آن نیز ضربه مهمی بقدرت آشور وارد آمده مصر از آن منتزع شده بود)^{۲۱۷} از داخل و خارج امپراطوری آشور باین قیام ملحق شده بودند. در متن آشور بانایال^{۲۱۸} چنین گفته شده است: « و این شاماشومو کین، برادر بیوفا، مراعات سوگندی را که بمن یاد کرده بود نکرد، و مردم اکد و کلدانیان و آرامیان (و مردم) کنار دریا را از «اکابا» تا «باب - سالی متی»^{۲۱۹} و بردگان و مستخدمان من و اومانیکاشای فراری را که پاهای شاهانه مرا می بوسید و من بسلطنت عیلام معین کرده بودم و همچنین شاهان گوتیوم^(۱) و آمورو^(۲) و ملوخوا^(۳) را که بسخن (خدایان) آشور و نین لیل^(۴) بدست خود منصوب کرده بودم - همه را علیه من شوراند و تحریک کرد و آنان با وی عهد بستند ». بنابراین متن آشور بانایال هواخواهان شاماشومو کین را به سه دسته تقسیم می کند: ۱- اتباع آشور؛ یعنی بابلیان و کلدانیان و آرامیان و ساکنان دریا کنار بابل. ۲- عیلام که فعالترین متحد اصلی شاماشومو کین بود. ۳- «شاهان گوتیوم و آمورو و ملوخوا». مفهوم اصطلاحات اخیر چیست؟ از نظر گاه آشوریان قرن هفتم ق. م. این کلمات مفهوم پهنه های عظیمی را می رساند و می توان گفت بمعنی «بخشهای جهان» بوده (و همان منزلتی را که اروپا و آسیا و لیبی و غیره از نظر یونانیان داشت دارا بوده). ملوخوا - یعنی افریقا (صرف نظر از معنی بدوی این اصطلاح)، آمورو - یعنی سوریه و فنیقیه و فلسطین؛ گوتیوم فلائی است که در شمال و شمال شرقی آشور واقع بوده. بالنتیجه اشاره ای که در متن نوشته آشور بانایال شده جنبه کلی دارد و مستلزم ایضاح و گشودن رمز است. «اشترك» محقق و پژوهنده نوشته های آشور بانایال به تفصیل این رمز را کشف کرده است^{۲۲۰}. ولی این توضیح را تنها درباره آمورو^{۲۲۱} و ملوخوا^{۲۲۲} داده

است و کوتیوم را کنار گذاشته و چون کوتیوم را اشتباهاً با کوههای جودی داغ در شمال آشوریکی دانسته بوده همراه شده است. ما بموقع معنی این اصطلاح را تجزیه و تحلیل کردیم و اکنون می‌کوشیم تا مفهوم اصطلاح «کوتیوم» را (= کوتیان) که در متن آشور با ناپال آمده روشن کنیم.

در ادوار مختلف هزاره اول قبل از میلاد اصطلاح «کوتیان»، «کوتیوم» در باره اورارتو و ماننا و اقوام ماد و محتملاً پارسیان بکار می‌رفته^{۲۲۲}. ولی در این مورد «کوتیوم» و اورارتو نیست زیرا بتازگی با «کوتیوم» روابط دوستانه برقرار شده بود که بعدها هم حفظ شد^{۲۲۴}. و گمان نمی‌رود ماننا که تازه شکست سختی خورده بود باشد. پارس هم در آن زمان هنوز واجدا همیتی نبود. بدین سبب بطن اقوی مقصود از «کوتیوم» در اینجا مادی باشد^{۲۲۵} در آن زمان ۲۲ سال بود که کشتی‌ریزی - خش‌ریزی، یا بقول هرودوت «فرائورت»، در آنجا حکومت می‌کرده. هرودوت (۱، ۱۰۲) چنین می‌نویسد: فرائورت «سرگرم مطیع ساختن آسیا گشت و قومی را بعد از قومی دیگر منقاد خویش ساخت، تا اینکه علیه آشوریان لشکر کشید و (همان) آشوریانی^{۲۲۶} که در نینوا مسکن داشتند^{۲۲۷} و پیشتر بر همه حکمران بودند و تنهامانده بودند، زیرا که متحدان از ایشان جدا شده بودند ولی با این حال وضعشان (از هر حیث) خوب بود. فرائورت بعد از آنکه ۲۲ سال سلطنت کرد در طی لشکر کشی علیه ایشان کشته شد و اکثر لشکریان وی نیز با او از پای درآمدند».

حتی لمان - خاپوت^{(۱) ۲۲۸} متوجه شده بود، آنچه را هرودوت در مورد آشور شرح می‌دهد همان وضعی است که بر اثر قیام شاماشومو کین پدید آمده بوده. با اینحال وی استنتاج لازم را بعمل نیاورد و نگفت که «فرائورت» در سال ۶۵۳/۵۲ پس از ۲۲ سال سلطنت کشته شد و بالتیجه آغاز حکومت اوسال ۶۷۳ ق. م. بوده است و بدین

سبب مسلماً همان «کشریتی» میباشد که درباره‌ی وی از هاتف سؤال شده. البته این که در نوشته‌های آشور بانا پال هیچگونه تذکری درباره‌ی پیروزی ارتش آشور بر ماد دیده نمی‌شود محققان را مشوش ساخته و حال آنکه علی‌الرسم کوچکترین موفقیت خویش را بزرگ میکردند. ولی توجیه این مطلب چنین است که پیروزی بر خشریتا یا «فرائورت» کار خود آشوریان نبود، بلکه بر اثر مفاعی متحدان ایشان یعنی اسکیته‌ها بدست آمد و آشوریان ایشان را (اسکیته‌ها را) گاهی بجان این وزمانی بجان آن قوم مجاور خویش می‌انداختند. در واقع هرودوت نیز میگوید (۱، ۱۰۶ و ۱۰۳) که چون پسر «فرائورت» بنام کیا کسار جنگ با آشور را دوام داد^{۲۲۹} و نینوا را محاصره کرد «لشکر عظیمی از اسکیته‌ها سر رسید که ماد را پس پر و توتی شاه اسکیته‌ها آن را هدایت میکرد... اسکیته‌ها مدت بیست و هشت سال در آسیا حکمرانی کردند و بسبب بی بند و باری و سهل انگاری و بی دقتی ایشان همه جا ویران شد».

علی‌الرسم این تهاجم اسکیته‌ها بخاک ماد و استقرار حاکمیت ایشان را مربوط بسال ۶۲۵ ق. م. میدانند. زیرا که کیا کسار در سال ۵۸۵ در گذشت و بگفته‌ی هرودوت ۴۰ سال حکومت کرد. ولی هرودوت در شرح اوضاع و احوال تصادم اسکیته‌ها و مادها سخت اشتباه میکند. از گفته‌های وی چنین برمی آید که کیا کسار - پس از اصلاحاتی که در ارتش بعمل آورد و حتی پس از جنگ بالیدی - جنگی که بقول هرودوت (۱، ۷۳) علتش بیرون راندن اسکیته‌ها از خاک ماد بود (که لااقل ۲۸ سال بعد وقوع یافت) - برای نخستین بار نینوا را محاصره کرد و شکست خورد. بدیهی است که باید ترتیب وقایع را آنچنانکه هرودوت منتظم ساخته تغییر داد. نخستین جنگ کیا کسار با آشور در آغاز امر - یعنی قبل از فرمانفرمائی ۲۸ ساله اسکیته‌ها - وقوع یافت و دنباله جنگی بود که فرائورت با آشور شروع کرده بود. و هرودوت نیز این نکته را بطور غیر مستقیم خاطر نشان می‌سازد و میگوید کیا کسار میخواست کین پدر

را بستاند. اگر ما چنین فرض کنیم که هرودوت ۲۸ سال حکومت اسکیتها را هم جزو چهل سال مدت سلطنت کیا کسار محسوب داشته است میتوانیم نخستین تصادم وی را با اسکیتها با سالهای ۶۲۵ تا ۶۱۳ ق. م. مربوط سازیم. ولی اگر چنین کنیم (چنانکه بعد خواهیم دید) برای توجیه وقایع پایان سلطنت کیا کسار بادشواریهایی بزرگی روبرو خواهیم شد. و این سؤال که چرا در نوشته های آشوربانپال ذکری از پیروزی بر «کونیوم» یعنی ماد نرفته، بی پاسخ میماند. و سرانجام نیز ناچار باید اذعان کنیم که کیا کسار هنگامیکه خود تحت انقیاد اسکیتها بود با آشور جنگ کرد و در سال ۶۰۵ - ۶۱۳ ق. م. آن کشور را مغلوب ساخت! ولی اگر بگوئیم که در سال ۶۵۳/۵۲ ق. م. شکست اصلی را آشوریان بر مادها وارد نیاورده بلکه مادها و اسکیتهای تابع وی و شاید ماننائیها هم (که پیشتر نیز چون متحدان آشور وارد عمل شده بودند) مادیهارا مغلوب ساختند - همه چیز به بهترین وجهی توجیه



۵۰- مادها (ست چپ) در پیکار با اسکیتها (ست راست). از روی تصویر مهر استوانه قرن ۶ ق. م.

شده روشن خواهد گشت، و ۲۸ سال حکمرانی اسکیتها با سالهای ۶۵۲ تا ۶۲۵ ق. م. مطابقت خواهد یافت و ۴۰ سال دوران سلطنت کیا کسار نیز، چنانچه حدس زده

میشود ، با سالهای ۶۲۴ تا ۵۸۵ ق . م . منطبق خواهد گشت . فقط باید اقرار کرد که کیا کسارد در کودکی تاج و تخت سلطنت را بارث برده ^{۲۳۰} .

بالطبع فقدان سرداری چون کشریتی - خشریتا (فرائورت) ممکن بود برای لشکر ماد عواقب وخیمی بیار آورد و تشبثی که پس از مرگ او برای ادامه جنگ با آشور بعمل آمد بشکست مادیها و استقرار فرمانفرمائی اسکیتها در خاک ماد منجر شده باشد .

ولی نباید پنداشت که هدف فرمانفرمائی اسکیتها نابودی یا بلع دولت ماد بوده است . پادشاهی ماد نیز مانند ماننا کماکان بسوجود بیت خویش ادامه داد و در پایان دوران حاکمیت اسکیتها ، بهیچوجه ناتوانتر از پیش نبود . ظاهراً اسکیتها فقط خراجی کم و بیش سنگین و یا اسمی (نه واقعی) از ماد دریافت میداشتند ^{۲۳۱} .

پیشوایان اسکیت نتوانستند يك امپراطوری واقعی تاسیس کنند ولی دولتی ایجاد کردند که قادر بود وظیفه تاریخی خویش را ایفا کرده یوغ آشور را براندازد ، ولی برعکس اجازه دادند آشوریان از ایشان چون وسیله اختناق نهضت آزادی استفاده کنند . در عوض آنچه با اصطلاح پادشاهی اسکیت نامیده میشد پایگاهی بود برای حمله و دستبرد بکشورهای مجاور - نخست به اورارتو ^{۲۳۲} و سپس باراضی اختصاصی آشور و بخصوص به متصرفات آن در سوریه و فلسطین دستبرد زدند و اسکیتها بنا بر معنی منابع تا حدود خاک یهود و فلسطین و مصر رسیدند ^{۲۳۳} .

فرمانفرمائی اسکیتها از بعضی جهات برای مادیها واجد اهمیت بود . از یکسو با فن و تاکتیک سواری و تیراندازی اسکیتها آشنا شدند : و حتی بعد از سقوط حکومت اسکیتها نیز مادیها فرزندان خویش را برای آموختن تیراندازی به اسکیتها میسر دند ^{۲۳۴} .

با احتمال قوی وسایل تیراندازی اسکیتی و مادی و سکائی ، - که از ذخایر مکشوف پیکانهای گوناگون بر ما معلوم شده (که پیکانهای « اسکیتی » نامیده میشود) - در

این دوره تهیه گردید: و چنانکه پیش گفتیم، اعتماد کامل باینکه مخترع نخست ییکانهای مزبور اسکیتها بوده‌اند وجود ندارد.^{۲۳۵} از دیگر سو حاکمیت اسکیتها به تدوین يك زبان بین القبایل که نه تنها در قلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاک آن کشور بسط یافت کومک کرد: زبان ایرانی مادیه‌ها بقدری بزبان ایرانی اسکیتها نزدیک بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهیهای اسکیت و ماد را مقدور میساخت. بالطبع زبان ایرانی - بمثابه زبان مشترك معاشرتی بین القبایل در ماننا - که میان قبایل مزبور قرار داشت - و دیگر نواحی «کاسپی» زبان متداول شد و تمام قبایل ماد - از نواحی شمالی ارس گرفته تا مرزهای پارت - احساس وحدت کردند، زیرا که این احساس را وجود زبان بین القبایل تقویت مینمود. ولی باینحال زبان مزبور بحال لسان مشترك بین القبایل باقی ماند و در نقاط مختلف زبانهای قبیله‌ای و بومی در معاشرات روزانه بکار میرفت - و حتی بعد از سقوط حکومت اسکیتها نیز مادیه‌ها فرزندان خویش را نه تنها برای آموختن تیراندازی بلکه برای یاد گرفتن زبان اسکیتی نیز بنزد اسکیتها اعزام میداشتند.^{۲۳۶} علت چه بود؟ برای امپراطوری ماد که در آن زمان قدرت بسزائی داشت، زبان يك عده صحرائشینان مغلوب چه اهمیتی میتوانست داشته باشد؟ ولی توضیح این امر آسان است. فقط باید در نظر گرفت که بخش مهمی از مادیه‌ها بین خود و درزندگان روزانه بزبان ایرانی سخن نمیکفتند و آن زبان ضروری و رسمی بوده و بمنزله لسان دولتی و معاشرات بین القبایل پذیرفته شده بود.

بگفته هرودوت (۱۰۶. I) پس از ۲۸ سال «کیا کسار و مادیه‌ها آنها را بمیه‌مائی خواندند و مست کردند و کشتند (منظور نظری اسکیتها یا - دقیقتر بگوئیم - سران اسکیت است) و بدین طریق سلطنت خویش را نجات دادند و آنچه را پیشتر داشتند بتصرف درآوردند». بنابراین بمحض آنکه قدرت سست و بی پایه شاهان اسکیت

سرنگون شد پادشاهی ماد مجدداً بهمان صورت و وضعی که پیشتر داشت درآمد. در اینمورد بگواهی هرودوت کاملاً می‌توان اعتماد کرد زیرا که حاکمیت اسکیتها، مسلماً باسای دولت ماد زبانی وارد نیاورد و فقط کیا کسار می‌بایست بمنظور مصونیت و احتراز از دستبردهای اسکیتان خراج معینی بایشان بپردازد.

اما دربارهٔ سرنوشت بعدی اسکیتان فقط بطور مستقیم می‌توان از روی مدارك موجود داوری کرد. بگفتهٔ کتاب ارمیای نبی هنوز در دههٔ نهم قرن ششم ق. م. پادشاهی اسکیت کماکان در آذربایجان وجود داشت و اینرا هرودوت نیز تأیید می‌کند و می‌گوید که بخاطر ایشان میان ماد ولیدی در ۵۹۰ ق. م. جنگ در گرفت. معیناً بعدها پادشاهی اسکیت - چنانکه خواهیم دید - جزو ماد شد. هرودوت می‌گوید که در این حیث و بیث اسکیتان به مبدأ خویش باز گشتند (وی در این مورد میهن ایشان را آنسوی «آراکس» یعنی آنسوی ولگا - ندانسته بلکه در نواحی کرانهٔ دریای سیاه می‌شمارد). اوحتی (IV، ۴-۲) داستان افسانه مانندی را نقل می‌کند، که زنان اسکیتان که در مدت سی سال غیبت چشم براه ایشان بودند از بردگان خود شوهرانی برای خویش برگزیدند. و فرزندان آن بردگان کوشیدند در برابر اسکیت‌هایی که بمیهن باز می‌گشتند - در نزدیکی میوس کنونی (IV، ۲۰) مقاومت کنند، ولی چون از اخلاف بردگان بودند - بمحض اینکه اسکیتها بجای شمشیر تازیانه را علیه ایشان بکار انداختند - مغلوب شدند. بدیهی است که اینها همه افسانه‌های بنده داران است - بویژه که «اسکیت‌های - اشکیدا» محتملاً از کرانهٔ دریای سیاه به آسیای مقدم نیامده بودند. ولی پس از قلع و قمع پادشاهی اسکیت در آسیای مقدم علی‌الظاهر - بخشی از اسکیتان - اشکیدا واقعاً در ربع آخر قرن هفتم یا آغاز قرن ششم قبل از میلاد، از طریق قفقاز بشمال باز گشته و سپس با آنانکه باصطلاح اسکیتان کرانهٔ دریای سیاه نامیده می‌شوند توأم شد. چنانکه

ب. ب. پیو طروسکی ثابت کرده قبل از آن تاریخ نیز روابط نسبتاً نزدیکی میان قفقاز و نواحی ساحلی دریای سیاه وجود داشته است. اکنون آثار فراوان و مشهودی در نواحی کرانه دریای سیاه کشف شده که مؤید آشنائی اسکیتان با فرهنگ و مدنیت مادی و معنوی آسیای مقدم می باشد. نوشته های مؤلفان عهد عتیق و در درجه اول هرودوت در این باب (مبنی بر این که در ذهن اسکیت های کرانه دریای سیاه خاطرات اقامت ایشان در آسیای مقدم زنده بوده است) شکی باقی نمی گذارد^{۲۳۷}. ظاهراً بخشی از اسکیتان کرانه دریای سیاه، در واقع، از آسیای مقدم با نجا آمده بودند و شاید - اگر فرض پیشین ما در مورد اشتقاق بعدی کلمه اسکولوت از « اشکیدا » صحیح باشد - این اصطلاح از ایشان باقی مانده. معیناً نباید پنداشت که همه اسکیتها بدون اینکه اثری از خود باقی گذارند از قفقاز رفته باشند. مدارك باستانشناسی که از حفاریات مینگه چائور^(۱) و سامتاورو^(۲) و دیگر نقاط بدست آمده، همه شواهدی از يك فرهنگ نیمه اسکیتی - که قرنهای هفتم تا پنجم و حتی چهارم ق. م. را شامل می گشته - بدست می دهند. بخشی از اسکیت های - اشکیدا، یا « اور تو کور یبانتی »^(۳) (تیزخودان) پایان قرن ششم و آغاز قرن پنجم ق. م. در حدود قلمرو امپراطوری ماد باقی ماندند و سرانجام با دیگر اهالی آذربایجان شمالی ممزوج گشتند.

در حدود دهه دوم قرن هفتم قبل از میلاد، پادشاهی ماد از خراج دادن به اسکیتها نجات یافت و پادشاهی، آشور که از بحران دهه پنجم و چهارم بیرون آمده قد علم کرده بود، مجدداً دچار بحران داخلی سختی شد. و کشور ماد بصحنه وقایع جاری کشانده شد و باتفاق بابل امپراطوری آشور را نابود ساخت و یوغ آشوریان را که قرنهای اقوام آسیارا در اسارت نگه میداشت برانداخت^{۲۳۸}.

فصل چهارم

پیدایش امپراطوری بزرگ ماد و سقوط آشور

۱- ماد و آشور در پایان قرن هفتم قبل از میلاد

در حدود سال ۶۵۰ ق. م. پادشاهی ماد دولت بزرگی بود در ردیف ماننا و اورارتو و عیلام. ولی، چنانکه دیدیم، تکامل بعدی آن تا حدی بسبب شکست موقتئ که از جنگاوران پادشاهی اسکیت به لشکریان ماد در آذربایجان شمالی وارد آمد متوقف گشت.

هرودوت دربارهٔ اوضاع و احوالی که باین تصادم منجر گشت دو روایت متضاد نقل می کند. یکجا (I، ۱۰۳) می گوید « هنگامیکه، کیا کسار پس از پیروزی بر آشوریان نینوا را محاصره کرد، این واقعه وقوع یافت و چند سطر پائین تر (I، ۱۰۴) از مضمون متن چنین برمی آید که اسکیتها در اراضی که بلاواسطه پس از عبور از جبال اصلی قفقاز (« اینجا » Enthauta) در آن قدم نهادند با مادها جنگ کردند. مطلب اول - چنانکه پیش گفتیم - درست نیست. زیرا که کیا کسار بر روی هم فقط پس از فراغت از کار اسکیتها می توانست نینوا را محاصره کند و در ۶۵۲ ق. م. آشور هنوز چندان ضعیف نشده بود که لشکر دشمن نینوا را محاصره

کند^۱. اقامطلب دوم بسیار مبهم است. چنانکه پیشتر گفتیم: در نوشته‌های آشوری دربارهٔ تصادم مادیها با لشکریان خود آشور چیزی منقول نیست و بدین سبب، محتمل است، که عملیات «فرائورت» (کشتیریتی - خشریتا) بیشتر متوجه دست‌نشانده‌گان و متحدان آشور - و فی‌المثل - در درجهٔ اول اوآلی ماننائی بوده. بگفتهٔ هرودوت اسکیتها فقط پس از کشته شدن «فرائورت» وارد عمل شدند و آنهم احتمالاً در اراضی شمال آذربایجان. این را هم بگوئیم که تمام این مراتب عجله از حدود حدس خارج نیست.

بهر تقدیر در حدود سال ۶۲۵ ق. م. (وبا اگر بخواهیم در دقت غلو نکرده باشیم و بتورینخ هرودوت که تا این درجه دقیق نیست اعتماد ننمائیم - در حدود دههٔ دوم قرن هفتم ق. م.) پادشاهی ماد از تحت تسلط اسکیتان آزاد شد و بار دیگر بصورت نیروی سیاسی و جنگی مهمی درآمد.

هرودوت می‌گوید که در آغاز حکومت کیا کسار پادشاهی ماد اقوام بسیار و از آنجمله پارسیان را در زیر اطاعت خویش داشت. ولی در دههٔ سوم قرن هفتم پارس (پرسید) - در ردیف پادشاهیهای کوچک شرق عیلام و ماوراء عیلام - هنوز مستقل میزیست^۲ و نظر بوضع عمومی آن دوران اگر هم خراجی می‌پرداخت به عیلام بود^۳ نه ماد. امر انقیاد پارس (پرسید) را بنابراین باید بیشتر بحساب کیا کسار گذاشت. و فتح ایالات مختلف مرکز و مشرق ایران را هم با احتمال قوی باید بیشتر مربوط به نخستین سالهای حکومت اودانست (نه به سالهای آخر حکومت کشتیریتی). بر روی هم - بنظر می‌رسد - که هرودوت تاریخ وقایع را (معادل مدت دوران يك سلطنت) پیش انداخته باشد: نقش واقعی «فرائورت» (یعنی کشتیریتی) بظن قوی همانند نقشی است که «پدر تاریخ» برای دیوک قائل است؛ باین معنی که وی متصرفات شاهکان کوچک را نابود ساخت و مبانی دولت ماد مرکزی و شرقی را

مستحکم کرد و پیادشاهی واحد مبتدل کرد. فتوحات خارجی، ظاهراً، ممکن بود فقط پس از طرد اسکیتها^۱ در عهد حکومت کیا کسار - صورت گیرد. ولی پس از سال ۶۱۶ ق. م. مجدداً اطلاعاتی دربارهٔ ماد از متون میخی بدست می‌آید و معلوم می‌شود که در آن تاریخ ماننا نه تنها هنوز تحت انقیاد پادشاهی ماد در نیامده بود، بلکه آنقدر نیرو داشت که در ردیف آشور (البته آشوری که بسیار ضعیف و ناتوان شده بود) و مانند متحد آن، عرض اندام کند.

هرودوت در بارهٔ کیا کسار مطلبی می‌گوید که از لحاظ تاریخی واجد اهمیت خاص می‌باشد (I, ۱۰۳): «می‌گویند که او ... اول کسی بود که (افوام) (ساکن) آسیا را به قسمتهای نظامی تقسیم کرد (Elokhiso Kala telua)^۲ و نخستین بار مقررات جنگی برقرار کرد (Dietakse): که هر نیزه‌دار و کماندار و سوار جدا باشد. پیش از آن ایشان بی‌نظم و مخلوط بودند. چنانکه بارها در مورد هرودوت ملاحظه شده - همینکه او خود ماهیت پدیده را درك نمی‌کند - دلیلی است که نوشتهٔ او حقیقت دارد (زیرا که از روی قصد مطلبی اختراع نکرده). البته هرگز لشکری که در آن پیادگان سبک اسلحه و سنگین اسلحه بطور بی‌نظم با سواران مخلوط شده باشند. وجود نداشته: حقیقت این است که قبل از کیا کسار مادیها و افوام تابع ایشان در جنگ بصورت دسته‌های قبیله‌ای شرکت می‌جستند و کیا کسار بمتابعت از همسایگان خویش یعنی آشوریان - که سازمان ارتشی منظم مدیون و دقیقی داشتند - برای نخستین بار ارتش منظم ایجاد کرد که بواحدهای سوق الجیشی و تاکتیکی تقسیم می‌شد و این تقسیمات مبتنی بر روابط قبیله‌ای افراد نبوده بلکه از احتیاجات نظامی دولت ریشه می‌گرفته و وی تقسیم لشکریان را از روی نوع سلاح منظم ساخت (زیرا در دستجات جنگی قبیله‌ای - جنگاوران هر کس با استعداد نظامی که داشت و سلاحی که بدستش می‌افتاد بصف لشکر قدم می‌نهاد) این عمل در تشکیل و قوام دولت

ماد آخرین گام بود . می‌دانیم که کشتربیتی دارای افراد و وسایل آزموده‌ای برای محاصرهٔ قلاع بود . اکنون ارتش ماد از لحاظ سازمان بهیچوجه از ارتش آشور عقب نبود و در عین حال مسلماً روحیهٔ جنگی آن از آشوریان به مراتب بهتر و عالیتر بود . زیرا که ارتشی بود مرکب از افراد آزاد جماعات روستائی - جامعهٔ مزبور با اینکه به مستمند و توانگر و تابع و ذی‌الحقوق تقسیم شده بوده ولی این تجزیه و تقسیم هنوز بدرجهٔ غائی نرسیده بوده . جامعه‌ای بود که هنوز در آن چندان بندگی شیوع نداشت و رباخواری با احتمال قوی هنوز نقش مخرب خویش را بازی نمی‌کرد . این ارتش که برای نخستین بار در کشور و دولتی واحد متحد شده بود می‌بایست بوضوح تمام وحدت خویشتن و در عین حال نیروی روزافزون خود را احساس کند . راست است که هنوز تجربهٔ اندک داشت ، ولی گمان می‌رود که جنگ با اسکیته‌ها و انقیاد قبایل مجاور (و از آنجمله قبایل پارس) از این جهت نیز برای وی آموزنده بود . ارتش مزبور مسلماً با تاکتیک پیادگان و فن محاصرهٔ قلاع آشوریان و فن سواری و تیراندازی اسکیتهان نیز آشنا بوده .

از لحاظ تعیین تاریخ وقایع ایام سلطنت کیا کسار هرودوت نمیتواند کومکی بما بکند^۷ و باید از این رهگذر بمدارك دیگر متوسل شویم . باید اکثر فتوحاتی را که هرودوت به کیا کسار نسبت میدهد و بدیگر سخن پیروزیهایی را که در فلات ایران نصیب وی شده بوده با آغاز دوران سلطنت مستقلانهٔ کیا کسار - پس از طرد اسکیته‌ها (یعنی سالهای ۶۲۵ تا ۶۱۵ ق . م .) مربوط دانست . متأسفانه هیچیک از منابع وقایع این دوره را روشن نساخته‌اند ، ولی مسلم است که در پایان آن دوران ارتش کیا کسار توسط عده‌ای از سپاهیان غیر مادی تقویت شده بوده و کیا کسار کاملاً برای حمله به آشور آماده بوده است^۸ .

ضمناً وضع این دولت بقرار زیر بود : بحران دههٔ پنجم قرن هفتم برای آشور

بخوشی پایان یافت. آشوریان موفق شدند شورش شاماشومو کین را در بابل فرو نشانند و اکثر متحدان وی را نیز تار و مار کنند. در آغاز دهه سوم آن قرن آشور-باناپال کاملاً عیلام را مطیع خویش ساخت. ولی در عین حال خشم تابعان و مغلوبان و مللی که در خطر اسارت بودند روز بروز افزون میگردد و اعتماد ایشان بنیروی خویشان زیادتر میشد زیرا که در طی قرن هفتم بارها شکستهای موضعی و جزئی به آشوریان وارد آورده بودند. در این میان دولت آشور نیز از لحاظ داخلی ضعیف شد بود.

در حدود قلمرو امپراطوری آشور شمار آرزومندان نابودی آن دولت بسیار بود. در تورات مجموعی از سخنرانیهایی که بمناسبت سقوط نینوا ایراد شده و بشخصی ناثوم نام از مردم اسرائیل منسوب است - که گمان میرود با سارت آشور افتاده بوده - محفوظ است. از نطقهای مزبور نیک مشهود است که اقوام آسیای مقدم چه کسانی را دشمن اصلی خویش میشمردند. اینان، این دشمنان اقوام، همان اعیان و بزرگان آشور یعنی عناصر صاحب مقام و کاهنان بلندجاء و نظامیان و بازرگانان آن دولت بودند. این گروه کوچک که - بمقیاس آسیای مقدم باستانی و آنروزی - ثروتهای کلان گرد آورده بود، پی بند و بار و نابخردانه تمام مردم خاور میانه را بنفع خویش استثمار مینموده. مردم سراسر شرق آرزومند نابودی آشور - «کنام شیران» - و سقوط نینوا - «شهر خون» - بودند. نمایندگان و افراد قبایل مرزی و دوز دست که هنوز منقاد آشور نگشته بودند و بردگان دولت که از میهن خویش بجا های دیگر کوچانده شده بودند و افراد «آزاد» جماعتها و نمایندگان محافل برده دار کشورهای خارج از آشور، همه در این آرزو شریک بودند. این را هم بگوئیم که میان برده - داران آشوری نیز دائماً مبارزه داخلی، بین دسته های بازرگانان و کاهنان از یکسو و نظامیان از دیگر سو، جریان داشت.

عامه مردم مستقلاً و مستقیماً در مبارزه سیاسی شرکت نمی‌کردند. ولی نیرو و ماده منفجره‌ای بودند که همواره آماده عمل بود و بمحض يك شكست نظامی یا ضعف قدرت دولت تجلی می‌نمود.

در چنین شرایطی موضوع را بنحو دیگر باید طرح کرد و کمتر از سبب نابودی آشور و بیشتر از علّتی که موجب دوام حیات وی گشت سخن گفت. علّت اصلی جان سختی آشور فقدان وحدت لازم و نیروی جنگی کافی در صف مخالفان آن بود. ولی موفقیت‌های مکرر آشور موجب شد که طبقه حاکمه آن کشور خطر خارجی را کوچک انگارد و اختلاف و جدال میان دسته‌های مختلف آن شدیدتر شود. اما صفوف ارتش آشور پراز افراد و عناصر بیگانه بود که از میان اقوام گوناگون مغلوب گرفته بودند و سرانجام روحیه خصومت آمیز تمام مردم ممکن نبود در ارتش و میزان آمادگی جنگی آن منعکس نشود و آنرا ناتوان نسازد.

۲- جنگ بابل و ماد علیه آشور

(تا سقوط آشور)

در پایان قرن هفتم قبل از میلاد دشمنان آشور با تمام فنون جنگی آشور آشنا بودند و در مبارزه علیه آن دولت تجارب فراوان اندوخته. و هم از پایان قرن هشتم ق.م. کوشیدند ائتلاف‌های بزرگی علیه آشور تشکیل دهند. در این ائتلافها عادة کلدانیان بابل^۱ و عیلام وظیفه رهبری را ایفا می‌نمودند. ولی تاعهد منظور نظر ما ائتلاف‌های مزبور آنچنانکه باید و شاید از لحاظ نظامی نیرومند نبودند و وحدت نظرشان کافی نبود و مواقع سوق الجیشی مناسبی در مقابل مراکز حیاتی آشور نداشتند. ولی این نقایص، عواملی نبوده که رفع آنها میسر نباشد بلکه اوضاع و احوالی گذران و تصادفی و قابل احتراز بود. بخشهای گوناگون آشور منافع مختلف داشتند و

امپراطوری آشور بزور آنها را از لحاظ نظامی و اداری متحد ساخته تحت اداره يك دولت در آورده بود و وجود و یا انقراض دولت مزبور هم بسته به تصادف، بسته بشکست و یا پیروزیهای جنگی بود. همینکه ائتلاف متحد الکلمه و واحدی از دشمنان آشور پدید آمد، که از لحاظ نظامی و سوق الجیشی نیرومند بوده، انقراض دولت قطعی گردید.

در پادشاهی ماد وحدت نظر کاملی حکمفرما بود. برغم فرمانبرداری ماد از اسکیتان (که گفتیم محتملاً مادیهها بخاطر مصونیت از دستبرد به اسکیتان فقط خراجی می پرداختند) وضع کشور بمراتب بهتر از قرن پیش بود؛ و در طی نیم قرن هم از مصائب تجاوزات آشور و هم مفساد جنگهای خانگی بین شاهکان نجات یافته بود. قدرت واحد سلطنتی که در مبارزه با اعیان کلان محلی تجزیه طلب پدید آمده بود، گرایشهای استثمار طلبانه بزرگان را در برابر افراد عادی و آزاد (که واقعاً و یا بالقوه جزو برده داران عضو جماعت بودند) محتملاً تا اندازه ای مهار کرد و وضع اقتصادی گروه آزادگان استوارتر و بهتر شد. از دیگر سو اعیان کلان که از مقام بزرگی و آقائی محروم شده بودند هنوز بامید کسب در آمد - در صورت توسعه دولت و کشور - از قدرت سلطنت جانبداری میکردند و بنیاد دولت گذاشته شده بود و پیش بینی میشد که توسعه و تحکیم آن ادامه خواهد یافت. در عین حال پادشاهی ماد متحد نیرومندی که همانا بابل باشد پیدا کرده بود.

آشور بانایال پس از شکست شاماشومو کین^(۱) و تصرف بابل در سال ۶۴۸ ق. م. شخصی بنام کاندالانو^(۲) را که معروفیت و شهرتی نداشت و کسی عمل درخشانی از وی ندیده بود بسلطنت بابل منصوب کرد^{۱۱}. عملیات جنگی (بخصوص در عیلام و عربستان) تا آغاز دهه سوم ادامه یافت. در حدود سال ۶۳۳ ق. م. آشور بانایال در گذشت و

پسر او آشور اتلی لانی^(۱) بر تخت سلطنت آشور جلوس کرد؛ و ظاهراً جلوس او بعد از يك دوره جنگهای داخلی بود. آشور اتلی لانی لاقل چهار سال سلطنت کرد و بظن غالب تا سال ۶۲۶ ق. م. پادشاه بود و در آن مدت «کاندالانو» همچنان در بابل حکومت میکرد. سپس، بنظر میرسد، که آشور اتلی لانی توسط سردار محبوب خویش (و احتمالاً یکی از اقوام خود) بنام سین شوم لی شیر - که بابل را نیز تصرف کرد - از سلطنت خلع شد^(۲). ولی چیزی نگذشت که خود وی بدست پسر دیگر آشور باناپال بنام «سین شاریش کون»^(۳) (ساراک)^(۴) آخرین شاه آشور مغلوب شد و سین شاریش کون بر تخت سلطنت آشور جلوس کرد. ساراک توانست مدتی قدرت آشور را کماکان در بابل حفظ کند^(۵). اوروک^(۶) که از دیر باز نسبت به آشور وفادار بود مدتها در جنوب بابل پایداری کرد و باقی ماند. ولی هنگام مرگ کاندالانو و شورش سین شوم لی شیر پادشاهی جدیدی در بابل تأسیس شد که نابو پالاسار (نابو آپالوسور) در رأس آن قرار داشت^(۷). بنا بر گفته «بروس» مورخ بابلی: وی از طرف ساراک برای قلع و قمع دشمنان آشور به بابل اعزام شده بود و بمنظور سرنگون ساختن ساراک در آنجا قدرت را بدست گرفت^(۸). بنا بر اطلاعات دیگری که در دست است وی را خود ساراک بجای کاندالانو بسلطنت بابل منصوب کرده بود؟^(۹)

نابو پالاسار با اینکه نخست در خدمت آشوریان بود ولی کلدانی بود و از اعقاب دشمنان دیرین آشور که از پایان قرن هشتم ق. م. پیکارهای بسیار با آشوریان کرده بودند - شمرده میشد. معلوم نیست که وی از اخلاف یکی از شاهزادگان کلدیه بوده یا از اعقاب کشاورزان آن سرزمین. وی در الواح خویش^(۱۰) تذکر میدهد که اصل و تبارش از بزرگان نیست. او در واقع بیشتر مبین منافع محافل تجار و رباخواران و برده داران بابل بود که با کاهنان جوش خورده و از دیربازی با

نظامیان آشور دشمنی میورزیدند (دشمنی بطور کلی بر سر عواید بهره برداری از آسیای مقدم بود - گرچه بعدها ، از زمان «سیناخریب» ، این مبارزه را طرفین تا نابودی جسمانی طرف مقاوم ادامه میدادند) .

در گذشته عیلام علی‌الرسم همیشه متحد بابلیان و کلدانیانی که علیه آشور عصیان میکردند بوده . ولی عیلام دیگر وجود نداشت و نابوپالاسار چشم امید به ماد دوخت که شاماشومو کین نیز دست اتحاد بطرف آن دراز کرده بود و اکنون استوار و قوی گشته بود . بنا بر گفته «بروس» ، نابوپالاسار از آغاز امر و قبل از اینکه علیه آشور اقدام کند با کیا کسار^{۱۹} عهده بست و دختر او «آمیئی تیدا»^(۱) را برای پسر خود نابو خودونوسور^(۲) بزنی گرفت^{۲۰} . ممکن است که رسماً عهد اتحاد بعداً منعقد گشته و در آغاز تفاهمی عملی میان طرفین حاصل شده بوده .

در آغاز پادشاهی نابوپالاسار (مانند پادشاهی شاماشومو کین که قبل از او بود) فقط بابل مرکزی ، یعنی اطراف پایتخت ، را شامل بود . و شهرهای جنوبی و شمالی مستقیماً تابع ساراک پادشاه آشور بودند . بدین سبب نخستین سالهای سلطنت نابوپالاسار صرف تسخیر و انقیاد خود خاک بابل گردید . این امر در سال ۶۱۶ ق م . و شاید اندکی زودتر انجام پذیرفت^{۲۱} . معلوم نیست که در آن زمان مادیها به چه اقدامی دست زدند . برخی از محققان معتقدند که نخستین محاصره نینوا توسط کیا کسار (که در اثر هرودوت منقول است و پس از آن خاک ماد تحت حکومت اسکیتان درآمد) در همین اوقات وقوع یافت . ولی - چنانکه گفتیم - این شرح ما را به تناقضات و اختلافات غیر قابل حلی می‌کشاند که در تطبیق تاریخها پیدا خواهد شد و بخصوص مستلزم این فرض است که مادیها بزرگترین اقدام تاریخ خویش یعنی امحاء و تخریب دولت آشور را در زمانی بعمل آوردند که خود تحت حکومت

اسکیتان میزیستند. ولی این فرض که از لحاظ منطق نیز غیر محتمل است با منبع و گواه اصلی وقایع سال ۶۱۶ ق.م. و سالهای بعد از آن - یعنی «تاریخ گد»^(۱) و همچنین اطلاعاتی که «بروس»^(۲) و کتسیاس و حتی خود هرودوت بدست می‌دهد - تناقض دارد. مورخان نامبرده از شرکت اسکیتان در وقایعی که منجر به تخریب قطعی آشور گشت هیچگونه اطلاعی ندارند.^{۲۲} بنظر ما ذکر خبر عقد اتحاد نابوپالاسار با مادیها - در همان آغاز کار - نتیجه عادت معلوم مورخان عهد عتیق است که جریان هر واقعه‌ای را خلاصه و فشرده می‌کردند و بخصوص «بروس» در بیان مطلب بسیار ممسک بوده و این نکته در مورد وی بیشتر صادق است. بظن قوی مادیها در طی چند سال اول در جریان وقایع سهمی نداشتند و خود نابوپالاسار نیز هنوز تخریب و امحای قطعی دولت آشور را در نظر نداشته و فقط می‌کوشیده بابل را تصرف کند. ولی بعد اوضاع و احوال مناسبی برای وارد آوردن ضربه قطعی به آشور فراهم شد.

اسکیتان حتی در دوره رونق کار با اصطلاح «پادشاهی اسکیت» (که در نظر آشور آلت مطیع بودند) از تحت نظارت آشور خارج شده به غارت نواحی مرزی و دور دست آن کشور پرداختند و در آن میان محتملاً عناصر ناراضی و ستم‌دیده‌ای که در میان اتباع آشور فراوان بودند بایشان پیوستند. شاید انعکاسات ضعیفی از هجوم اسکیتان به سوریه و فلسطین در نوشته‌های «پیامبران» تورات محفوظ مانده باشد.^{۲۳} هرودوت (I, ۱۰۵) از هجوم ایشان به کرانه فلسطین - تا سرحد مصر سخن می‌گوید. شهریت شئان (بیسان کنونی) در فلسطین در زمان سلطه فرهنگ یونانی اسکیتوپول (شهر اسکیت) نامیده می‌شد و این امر تصادف محض نبود. مدارک باستان‌شناسی چندی نیز در دست است که ورود اسکیتان را به سوریه تأیید می‌کند. در نتیجه این تهاجمات که محتملاً با نهضت‌های مردم توأم و هم‌عنان شد، از

آغاز دهه سوم قرن هفتم و بعد، نظارت آشور بر ایالات غربی بمراتب سست تر گشت. فرعون پسامتیخ شهر فلسطینی «آشدود»^(۱) را - که پیشتر مانند سرزمین یهود به آشور خراج می داد - مدت مدیدی محاصره کرد و «یوشیا» پادشاه یهود (۶۰۷ - ۶۳۷ ق. م.) بدون اینکه بیمی بد راه دهد ایالات آشوری مجاور ملك خویش را تصرف نمود^{۲۵}. در فنیقیه پادشاهی صیدون احیاء شد.^{۲۶} راست است که مانمی توانیم تاریخ دقیق این وقایع را ذکر کنیم ولی حدس می زنیم که قبل از سال ۶۲۰ پیش از میلاد وقوع یافتند. جنگهای داخلی آشور بیش از پیش آن دولت طفیلی نظامی را ضعیف کرد. و در جنگی که میان آشور و بابل (وماد) آغاز شد دولت آشور نتوانست به تنهایی پایداری کند و ناچار در صدد یافتن متحدانی برآمد. یکی از آن متحدان پادشاهی ماننا بود که ظاهراً شاهان آن هم از زمان اوآلی^(۲) متفق آشور بودند. با احتمال قوی پادشاه اورارتو نیز رسماً و ظاهراً متحد ساراک^{۲۷} محسوب می شد ولی گویا در عملیات جنگی شرکت نمی جست. اما راجع به اسکیتان در منابعی که راجع به تاریخ آن زمان در دست است، نامی از ایشان برده نشده. ظاهراً شکستی که اندکی قبل از آن تاریخ توسط کیا کسار برایشان وارد آمده بود موقتاً آنان را از صحنه حوادث خارج ساخته بود. مصر نیز همچون متحد آشور وارد کارزار شد. مراتب فوق نه تنها ضعف آشور را نشان می دهد بلکه می رساند که وضع در نظر آن دولت بسیار وخیم بوده. والا ممکن نبود که آشوریان لشکریان پادشاهیائی را که در گذشته نزدیک خراجگزار ایشان بودند به کشور خویش راه دهند و با آنان چون متحدان متساوی الحقوق معامله کنند.

چه چیز تا این حد باعث وخامت اوضاع شده بود؟ گمان نمی رود که تحمیان بابل بخودی خود مستلزم چنین اقدامات جدئی بوده است زیرا در تاریخ آشور این

گونه شورشها فراوان بوده و آن دولت باسانی و یا بدشواری همواره آنها را خاموش می کرده است. ورود ماد در جنگ نیز نمی توانست موجب نگرانی آشور شود زیرا که با احتمال قوی کیا کسار هنوز در سال ۶۱۶ ق. م. وارد کارزار نشده بود و الا ممکن نبود لشکریان ماننا را بکنار فرات آورند - و حال آنکه این انتقال واقعاً صورت گرفته بوده. بظن قوی در نظر مقامات دولتی آشور وخامت وضع بدان سبب بود که عموم مردم امپراطوری از نهضت ضد آشور پشتیبانی می کردند.^{۲۸}

در آن زمان که شرح وقایع بابل یا باصطلاح «تاریخ گد» وقایع سالهای دهم تا هفدهم حکومت نابوپالاسار آغاز می گردد (۶۰۹-۶۱۶ ق. م.) وضع بقراری بود که در بالا مذکور گشت.^{۲۹}

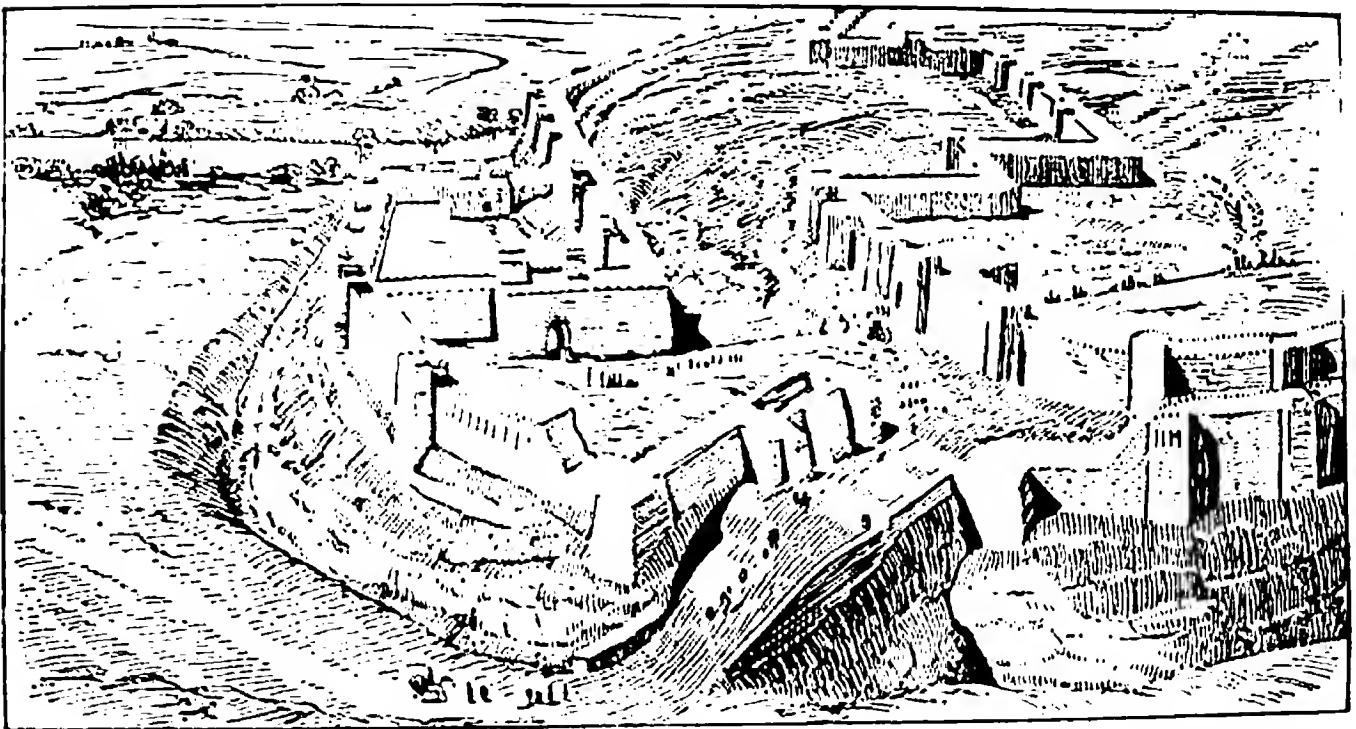
در بهار سال ۶۱۶ ق. م. نابوپالاسار عازم بخش علیای فرات شد تا قبایل آرامی را که تحت اطاعت آشور بودند رام کند. و از ایشان اطلاع یافت که آشوریان در کابلین^(۱) - که محتملاً اندکی پائین تر از ملتقای فرات و رود هابور^(۲) قرار داشت - موضع گرفته و لشکریان ماننا نیز همراه ایشان می باشند. روز ۱۲ آب (تقریباً اوایل ماه اوت) پیکار قطعی در گرفت که منجر به شکست آشوریان و اسارت سران جنگی آشور و ماننا گشت. نابوپالاسار يك گروه اکتشاف بطرف سرچشمه فرات فرستاد که تا مصب رود بالینخ^(۳) پیش روند و سپس مجدداً بسوی پائین رود رهسپار شد و از لشکریان تازه نفس مصر و آشور که از سوریه بسوی او می آمدند احتراز جست. در بهار سال ۶۱۵ ق. م. (در آذر یعنی فوریه و مارس) نبرد دیگری میان بابلیان و آشوریان روی داد. این بار محل کارزار در ایالت «آراپخا» مشرق دجله بود. بابلیان آشوریان را برود زاب کوچک ریختند و بنه ایشان را تصاحب کردند.

در بهار سال ۶۱۵ ق. م. مرز میان آشور و بابل تقریباً از کرکوک کنونی - آن سوی دجله - آغاز شده و اندکی جنوبی تر از آشور (پایتخت قدیم آن دولت) تا تانه کنونی - برفرات - ممتد می گشت.^۳ قلع و قمع لشکریان ماننا در کابلین - دور از میهن ایشان - سرحدات ماننا را فاقد دفاع ساخت و احتمالاً خاک ماننا در سالهای ۶۱۵-۶۱۶ ق. م. توسط کیا کسار اشغال و بامپراطوری ماد ملحق گشت. بدین طریق کیا کسار بطرفداری از بابل وارد جنگ آشور و بابل شد و چیزی نگذشت که در آن گیرودار وظیفه رهبری را بعهده گرفت.

در این حیث و بیث نابوپالاسار، در ماه آوریل - مه بمنظور بسط پیروزی خویش بجناح شرقی در زیر حصار آشور ظاهر شد و پس از محاصره کوتاهی خواست شهر را بحمله تسخیر کند ولی موفق نشد و ناچار بسمت جنوب عقب نشست و در قلعه « تاکری تاین »^(۱) متحصن گشت (تکریت کنونی). ولی آشوریان که قلعه « تاکری تاین » را محاصره کردند توفیقی حاصل نمودند و ناگزیر از محاصره دست کشیدند.

در آن اوقات که پیروزی هر گاه نصیب یکی از فریقین می گشت، مادیها از گردنه های زاگروس گذشته، برای نخستین بار در دامنه های غربی جبال مزبور ظاهر شدند: و در ماه آراخسامن^(۲) (اکتبر - نوامبر) وارد ایالت آراپخا^(۳) گشتند. این آغاز پایان کار آنان بود. در ماه آب (ژویه - اوت) سال بعد ۶۱۴ ق. م. لشکریان ماد بفرمان کیا کسار^{۳۱} راه پیمائی و مانور درخشانی بعمل آورده و (ظاهراً از طریق کوهپایه های آراپخا) بالاتر از نینوا به معابر دجله رسیدند و شهر طربیس را بحمله تصرف کردند و سپس از دجله گذشتند و از کرانه راست آن شط تا آشور به پیش راندند و بدین منوال ارتش « سین شاری شکون »^(۴) و خاک اصلی آشور را از کومک

خارج محروم ساختند . این لشکر کشی سرعت صورت گرفت و با تسخیر شهر مقدس آشوریان یعنی آشور که ویرانه استحكامات آن اکنون نیز از لحاظ نیرو و قدرت باعث عبرت ناظران است - پایان یافت . اعیان آشور را در آن شهر کشتند . معابد آشور غارت شد و ثروت های بیکران و شمار بدست فاتحان افتاد ، ثروتهایی که آشوریان در نتیجه قرن ها غارت تمام اقوام آسیای غربی گرد آورده بودند .



۵۱- حصار استحكامات دفاعی شهر آشور در زمان اتمام ساختمان آن در قرن نهم ق . م . از روی قراین مکتوف ملی حفاریات - و . آندره - رسم شده

اما نابوپالاسار که متحدی جدید و نابیوسیده بدست آورده بود خواست او را آلت فعل سازد و مار را بدست او بگیرد . بر روایت « تاریخ کد » [پادشاه] کد (یعنی بابل) و لشکریان وی که بکومک مادیها می رفتند به روز پیکار نرسیدند . آ [شور خراب شده بود] « مسلماً تأخیر نابوپالاسار عمدی بود . بزرگان شهر « آشور » و کاهنان آن را روابط استوار و دیرین ، اشتراك منافع و سنن مذهبی با بزرگان و کاهنان بابل مربوط می ساخت . حتی در زمان سالماناسار پنجم و بعد از آن ایشان متفقاً علیه

فرقه نظامی آشور وارد مبارزه شده بودند. نابوپالاسار در نوشته های خود مصرحاً می گوید که او در توهین به معابد آشور شرکت نجست و حتی بخاطر آنها عزادار شد و بر روی خاک خوابید. معهدا بویرانه های آشور قدم نهاد و در آنجا - در اردوگاه مادیهها - نابوپالاسار و کیا کسار «با یکدیگر عهد دوستی و اتحاد بستند» و این دوستی محتملاً در همان زمان با ازدواج سیاسی مسجل و مستحکم شد.^{۳۲}

سقوط نینوا و پایان امپراطوری آشور

از شهرهای بزرگ، جز نینوا و کالخو (اگر نواحی مرزئی را که هنوز به آشور وفادار بودند بحساب نیاوریم) چیزی برای ساراک باقی نمانده بود ولی وی مأیوس نشده بود. در سال ۶۱۳ ق. م. موفق شد آرامیان ایالت «سوخو» را - برفرات - علیه نابوپالاسار برانگیزد و بدین طریق موقتاً نیروهای بابل را بدانسو منحرف و از آشور منصرف کند.

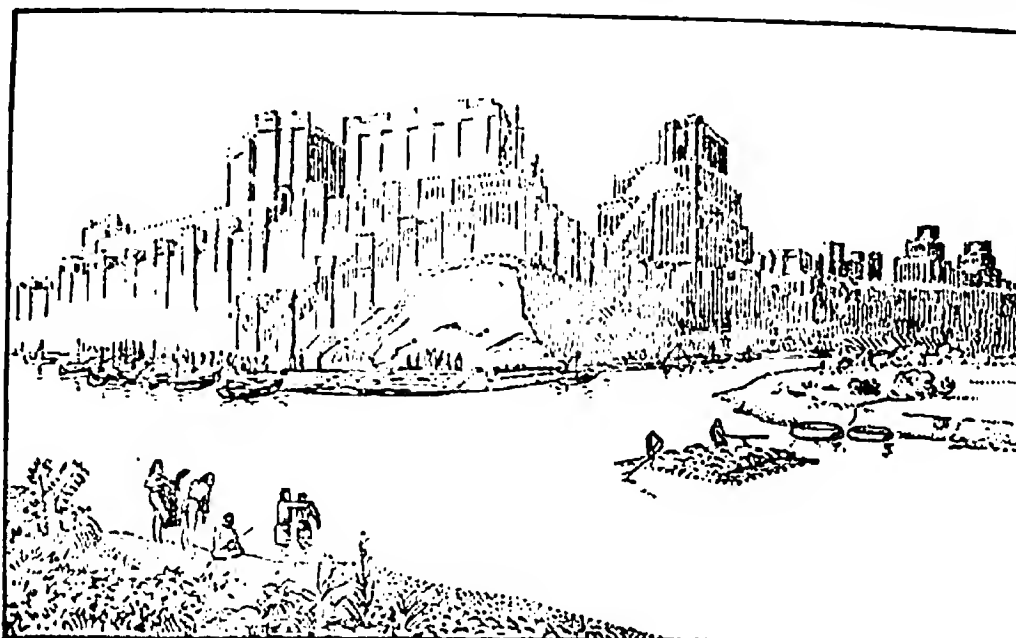
روشن نیست که مادیهها در آن زمان چه اقدامی بعمل آوردند. از روایت کتسیاس چنین برمی آید^{۳۳} که ایشان در آن زمان (حتی از سال پیش از آن) سرگرم محاصره نینوا بودند، ولی «تاریخ گد» هیچ یادی از آنان نمیکند. این را هم بگوئیم که مؤلف تاریخ مزبور به مادیهها که رابطه مستقیمی با تاریخ بابل نداشتند علاقه ای ابراز نمیدارد.

ساراک و لشکریان آشور در طی سال ۶۱۳ ق. م. هیچ اقدامی بعمل نیاوردند - و حدس زده میشود که شاید واقعاً در نینوا محصور بوده اند. معهدا متن «تاریخ گد» (کلمه به کلمه) تا آنجا که مربوط به سال ۶۱۲ ق. م. میباشد (بآن صورتی که محفوظ مانده - زیرا که در این قسمت سخت آسیب دیده است) و آنچه از «کتاب نائوم» میتوان استخراج کرد همه از کوتاهی مدت محاصره نینوا و اینکه بنا گهان مسخر شده، حکایت میکنند. بدین سبب با احتمال قوی مادیهها در سال ۶۱۳ ق. م. در نقطه دیگری

۳۴

سرگرم بوده‌اند.

متن «تاریخ گد»^{۳۵} بریده بریده است و تا اندازه‌ای که از آن نوشته‌های

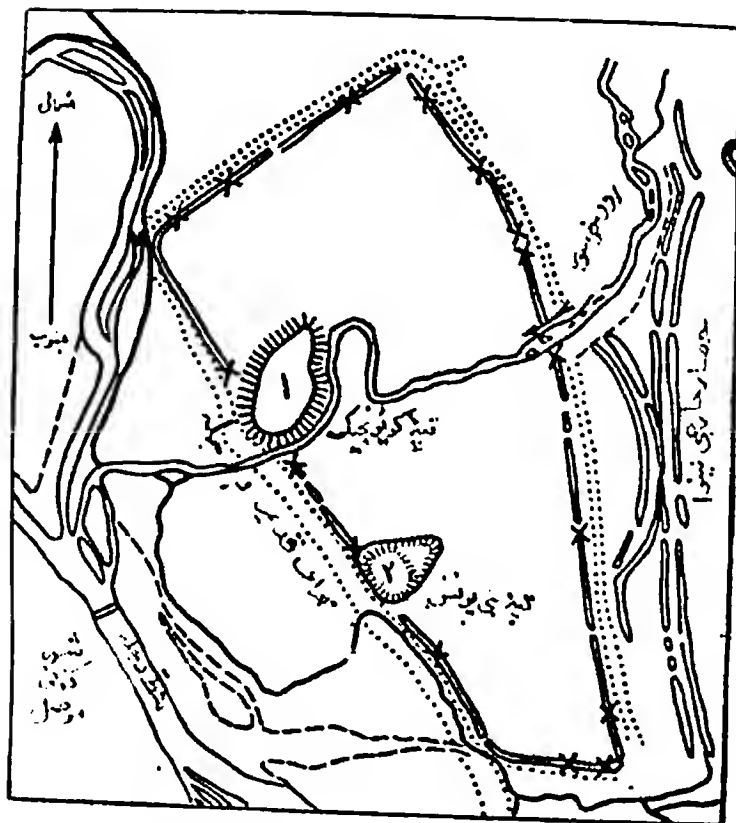


۵۲- منظره حصار آشور از طرف دجله . از روی قراین مکتوف طی حفريات و . آئنده رسم نده

ناقص مفهوم میشود ، این بار بابلیان و مادیها اقدامات خویش را هم آهنگ ساخته بودند .^{۳۶} ظاهرأ لشکریان نابوپالاسار و جنگاوران کیا کسار در دره دیاله بهم رسیدند و يك جا از رود رادان (آدم کنونی) در ملتقای آن رود و دجله گذشتند و بسوی حصار نینوا حرکت کردند . از ماه سمان تا آب (یعنی بتقریب از ژوئن تا اوت) سه نبرد در زیر حصار پایتخت آشور وقوع یافت .

سرانجام در ماه آب (متأسفانه تاریخ روز معین نیست) بر اثر حمله سختی متحدان وارد نینوا شدند . جنگهای خیابانی آغاز شد . تمام منابع ، باستثنای «تاریخ گد» - که چیزی در این مورد از آن نمی‌توان استخراج کرد - در این متفق‌الرأی میباشند که حمله به نینوا ، بسبب طغیان آب - که بطور مصنوعی ایجاد کردند - و محتملاً حصار کلین شهر را خراب کرد ، بموفقیت انجامید^{۳۷} . در همان روزی که دشمنان وارد نینوا شدند « سین شاریشکون - ساراک » پادشاه آشور خود را بمیان

شعله‌های آتش کاخ در حال اشتعال خویش افکند.^{۳۸} «کتاب نائوم» (ناحوم) تصویر روشنی از شهر نینوا را رسم میکند^{۳۹} و بد بهترین وجهی وقایع آن روزهای ماه اوت سال ۶۱۲ ق. م. را شرح می‌دهد و احساساتی را که اقوام اسیر آشور داشتند بیان می‌نماید.



- بقایای حصار
- مجارى قدیم رودها و نهرها
- محل دروازه‌های قدیمی نینوا
- مجارى کنونی رودها و نهرها
- امروزه طغیان
- محل احتمالی شکست حصار
- که هنگام محاصره صورت گرفت
- قلامی که محل کاخها و معابد بوده ۱ و ۲

۳۲ - نقشه ویرانه‌های نینوا. تیرك محل احتمالی شکست حصار را که آب گرفته بودندشان می‌دهد.

«خداوند درباره تو امر فرموده است که باز دیگر ذریتی بنام تو نخواهد بود و از خانه خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر ترا خواهم ساخت زیرا خوار شده‌ای. اینک بر کوه‌های پایهای مبشر که صلح و سلامت را ندا می‌کنند

«سرجبّاران او^{۴۰} سرخ شده و مردان جنگی بقرمز ملبس و عرابه‌ها در روز

عرض میدرخشید و نیزه ها بحرکت در آمده اند.^{۴۱} عرابه ها را دیوانه وار در خیابانها میرانند و در میدانها بهم میخورند. بد مشعلها میمانند و چون برق میگذرند. او مبارزان خویش را بنام میخواند و آنان درحین راه رفتن میلغزند. بسوی حصار دژ می شتابند^{۴۲} و منجنیق را حاضر میسازند.^{۴۳} درهای نهرها گشوده می شود و کاخ را آب میشود.^{۴۴} عزم جزم شد: حصیب^{۴۵} باسیری برده خواهد شد، بکتره رانده خواهد شد و کنیزانش چون فاختگان سینه زنان ناله و فغان خواهند کرد: «نینوا از زمان قدیم چون بر کهای را کد بود و حالا آبها بسرعت جاری است: صبر کنید! صبر کنید! ولی احدی متوجه نیست. نقره ها را نیز غارت کنید، طلاها را غارت کنید، اندوخته ها را پایانی نیست، پر از هرگونه کالای نفیس است! ...»

«وای بر شهر خون که تمامش از فریب و غارت مملو است و خوی ددی از آن دور نمیشود! صدای تازیانه و غر و غر چرخ عرابه ها و صدای ستم اسبان تازنده و عرابه های شتابنده؛ سواران هجوم می آورند و شمشیرها برق میزند و نیزه ها میدرخشد^{۴۶}. هم اکنون کشته ها بسیار و تله های جنازه پدید آمده. تن ها را پایان نیست و به تنهای کشتگان میخورند!

(این) بخاطر زنای فراوان زانیه زیبایی است^{۴۷} که اقوام را بسبب زنای خود و قبایل را بسبب سحر و جادوی خویش فروخت. یهوه صبا یوت گوید اکنون برضد تو هستم!^{۴۸} و دامنیت را میدرم و برهنگی تو را باقوام و پادشاهیها و رسوائی تو را بآنها نشان میدهم و نجاسات بر تو پاشیده ذیلت خواهم کرد و رسوای جهانفت خواهم ساخت ...

«... از کجا تسلی بخشی برایت بیابم؟ مگر تو از فیف آمونیان^{۴۹} بهتری ... مگر نه اینست که آنان نیز راه تبعید و اسیری را پیش گرفتند و کودکانشان را

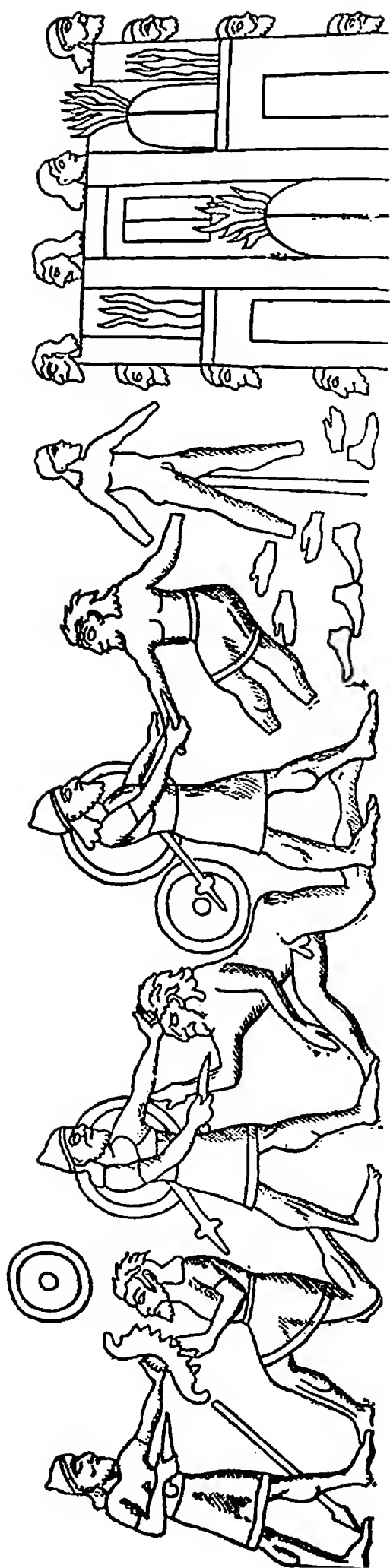
بر سر هر کوچه مجروح میساختند و بر سر بزرگان شان قرعه میکشیدند و اعیان شان را بزنجیر بسته بودند ...
 «تو نیز (مانند ایشان) بیهوده خواهی کوشید تا در برابر دشمنانت نیرو جستجو کنی! ...»

«قوم خود را ببین - جز زنان باقی نمانده اند! دروازه های کشورت بروی دشمنان گشاده شده، چفت و بستهای طعمه آتش گشته است. برای تحمل محاصره آب بیاور، استحکامات خود را استوار ساز، توی لجن برو، رگل را پایکوب^{۵۰}، قالبهای آجر را مرمت کن! همینجا آتش خواهدت سوزاند و شمشیر نابودت خواهد کرد مثل ملخ طعمه خویش خواهد ساخت - گر چه مانند ملخان بیشمار باشی ...»

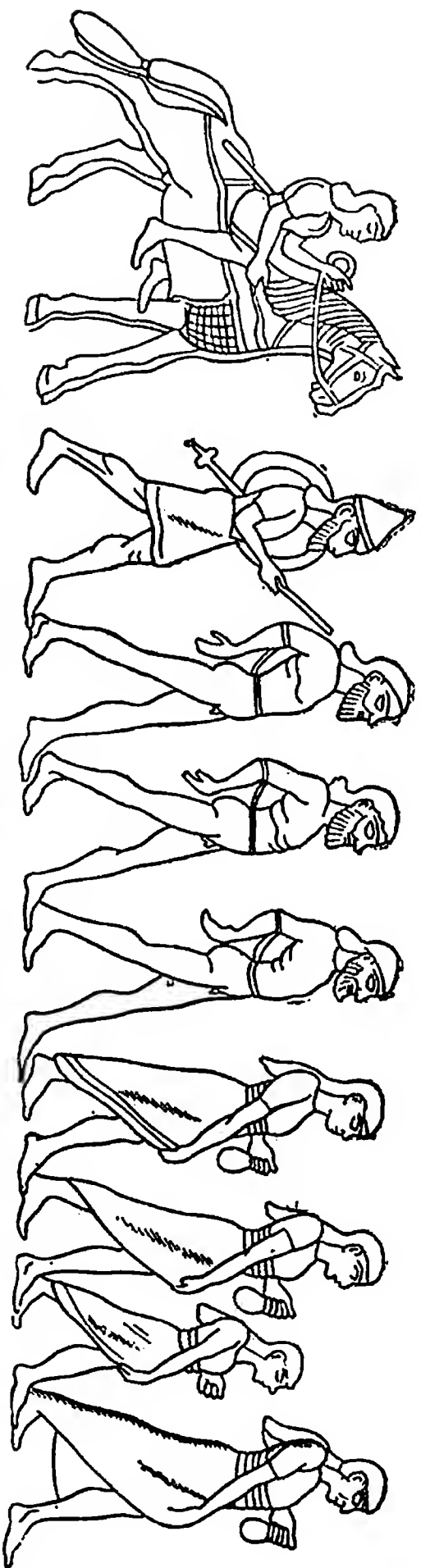
«ای پادشاه آشور شبانانت خفته اند و جنگاورانت غنوده اند و مردمت در کوهها پراکنده اند و کسی نیست که آنانرا گرد آورد هر که آوازه (مصائب) تو را میشنود دستک میزند - زیرا کسی نیست که از شر دائم تو ایمن مانده باشد.»
 تصویری که مؤلف از «آشور» یا «نینوا» رسم میکند و قیاس سر نوشت ساکنان پایتخت آشور با آنچه از آشوریان بر فیوهای مصری ستم رسید - اینها لفاظی صرف نیست: و شکی نیست که فاتحان نیز با ساکنان نینوا چنان کردند: هر که قادر بحمل سلاح بود کشته شد و دیگران را به بردگی بردند و درباره کسانی که سهم جنگاوران شده بودند پشک می انداختند. کودکانی را که نمیتوانستند زحمت راه را بر خود هموار کنند در جا میکشستند و زنان بزرگان را مجبور میکردند (برای تخفیف و رسوا کردن ایشان) با دامن دریده حرکت کرده به بردگی روند. آیا انتظار دیگری میرفت؟ خاصیت جنگهای دوران برده داری چنین بود و اقوامی که مدتی مدید در قید اسارت زندگی کرده بودند آرزو داشتند روزی

برسد و با ستمگران همان گونه رفتار کنند که خود از ایشان دریده بودند . مگر آشوریان هیزم انبار نکرده و آتش نیفروخته کودکان را نمیسوزانند ، مگر هرم‌هایی از زندگان نمیساختند، مگر کاخها و معبد های خویش را با تصاویر برجسته مردان و زنان اسیر و لخت با دامنهای دریده «مزین» نمیساختند^{۵۱} ؟

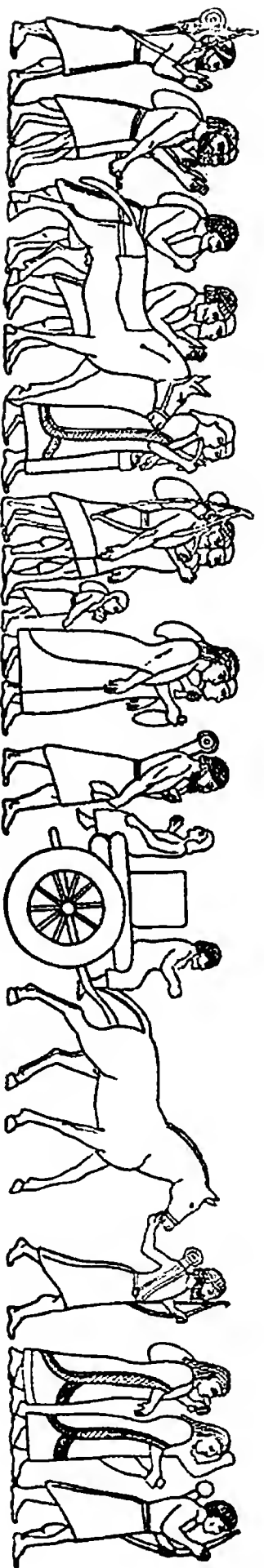
آیا آشوریان حق داشتند رفتاری نوع پرورانه از کین خواهان توقع داشته باشند ؟ با اینحال اطلاعات موجود نشان میدهد که رفتار مادیها و متحدان ایشان با آشوریان مغلوب بمراتب ملایم‌تر و بهتر از روش پیشین آشوریان بود . «تاریخ گد» خاطر نشان میسازد که «بزرگان» یعنی اعیان و متشخصان بیشتر در معرض کشتار قرار گرفتند . کتسیاس^{۵۲} میگوید که فاتحان آثار نینوا را از روی زمین محو کردند^{۵۳} و



۵۴- کشتار منسوبان بدست آشوریان . از روی تصویر برجسته «دروازه بالادات» سالاماناسار سوم . قرن نهم ق . م .



۵۵ - بردن اسیران تحت‌الحملا . از نقش برجسته و دوازده بالادرات ۴ . سالنامه‌سار سوم قرن هجری ق . ۲۰



۵۶ - رفتن کوچایان ساجیان ننگی که بست آخوریان افتاده . از نقش برجسته‌ای در نینوا . قرن هفتم ق . ۲۰

نروتهای آن شهر را به اکباتان پایتخت ماد فرستادند. ولی ساکنان نینوا را در محل باقی گذاشته در دهکده‌های اطراف مسکن دادند.

شرحی که کتسیاس در باره سقوط آشور میدهد با اینکه از هر جهت عجیب و غریب است و بتخیلات واهی شبیداست و با اینکه بر روی هم گفته‌های مؤلف مزبور شایسته اعتماد نیست - معیناً در این مورد - ظاهراً - زیاد از حقیقت دور نشده است: قوم آشور واقعاً معدوم نگشت. زندگی در آشور ویران شده و دیگر شهرها دوام داشت و قرن‌ها بعد هم خدایان آشور را پرستش می‌کردند.

راست است که پس از اندک مدتی زبان آرامی در قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد - ظاهراً - (که زبان اصلی مردم روستای آشور بود) جای لهجه آشوری زبان اگدی را گرفت. بهر تقدیر مدارك موجود گواهی میدهند که مادیه‌ها قوم آشور و توده‌های ستم‌یده‌آنها نابود نکردند و قصد نابودی ایشان را هم نداشتند و اگر هم در طی جنگ با آشور اسیران فراوان گرفته بد بردگی بردند ولی از برده ساختن تمام اهالی آشور سخنی در میان نبود و حال آنکه آشوریان در گذشته چنین می‌کردند. این را دو سبب بود: اولاً مادیه‌ها بیشتر نیروی خویش را از مردم اقوامی که آشور با سارت در آورده بود اخذ می‌کردند و عامه مردم آشور نیز از لحاظ ترکیب اجتماعی و وضع معاش خویش بهیچوجه فرقی با ستم‌دیدگان سرزمین‌های مطیع آشور نداشتند^{۵۴}. و بخشی از ایشان را کسانی تشکیل میدادند که از اراضی تسخیر شده با آشور کوچانده شده بودند^{۵۵}. ثانیاً تکامل تولیدات برده‌داری در خود خاک ماد در سطحی بود که نمیتوانست عده کثیری برده را جذب کند - گرچه این نکته نیز مسلم است که گرفتن غنایم و اسیران فراوان از آشور قاعده‌می‌بایست اختلاف میزان مال و منال افراد را در ماد سرعت افزایش دهد و موجب رونق تولیدات برده‌داری گردد. با اینحال بسیاری از کسانی که باسیری برده شده بودند -

و شاید اکثر آنان - برای کارهای تولیدی مورد استفاده قرار نگرفته بلکه در خانه‌های صاحبان خویش مشغول خدمت شده بامور خانه‌داری پرداختند.^{۵۶}

و . ای . ل . چنین مینویسد : « در طی تاریخ بارها جنگ‌هایی وقوع یافت که برغم تمام وحشتها و بیرحمیها و مصائب و رنج‌هایی که در هر جنگی غیر قابل اجتناب است - جنبه ترقی خواهانه‌ای داشتند یعنی برای رشد و ترقی بشر سودمند بودند و به تخریب مؤسساتی که مضر و یا ارتجاعی بودند (مثلاً سلطنت مطلقه یا رژیم رقت روستائیان)^{۵۷} و یا امحای وحشیانه‌ترین حکومت‌های مستبدانه اروپا - کومک کردند . بی گمان تا آن لحظه جنگ مادیها و متحدان ایشان علیه « وحشیانه‌ترین حکومت‌های مستبدانه » جهان آن زمان یعنی امپراطوری آشور جنگی ترقی خواهانه بوده است ، گرچه علیه اساس برده‌داری متوجه نبوده است و حتی بعد از سال ۶۱۲ ق . م . نیز جنگ مزبور خصوصیات ترقی خواهانه خود را حفظ کرد .

ولی جنبه ترقی خواهانه جنگ از طرف مادیها بملاحظات چند دچار دشواری گشت . با وجود دموکرات منشی نسبی جامعه ماد - این نکته مسلم است که آن دولت براساس برده‌داری قرار داشت . از سوی دیگر ماد با بابل متحد شده بود و جنگی که بابلیان می کردند مسلماً بیشتر بخاطر تقسیم ثروتها و غنائیم بود و کمتر برای آزادی و نجات . زیرا در گذشته نیز بابل در کنار آشور در اینگونه جنگها شرکت می جست .

و . ای . ل . چنین مینویسد :^{۵۸} « فرض کنید کسی که صدبرده دارد باشخص دیگری که ۲۰۰ برده دارد بخاطر تقسیم « عادلانه » تر بردگان جنگ کند .

بدیهی است که در چنین موردی استعمال مفهوم جنگ « دفاعی » و یا « دفاع از وطن » يك دروغ تاریخی خواهد بود . . . » برغم همه این مراتب در این جنگ نقش ترقی خواهانه ماد عامل اصلی بوده است و این خود از احساسات سرشار و مساعدی

که از طرف همه ساکنان آسیای غربی نسبت به ویران کنندگان آشور ابراز شد مشهود است.

در واقع، با احتمال قوی، بسیاری از اقوام آسیای مقدم و بخصوص آنهایی که در مرزهای آشور مسکن داشتند مستقیماً بسود ماد در جنگ شرکت کردند. مثلاً ب. ب. پیو و روسکی بارها بیک روایت جالبی که در میان مردم رواج داشت و در اثر موسی خورنی محفوظ مانده اشاره می کنند. بطور کلی مؤلف مزبور شرح سقوط آشور را از نویسندگان بعدی یونان اخذ کرده است، که آنان نیز داستان کتسیاس را با تغییراتی نقل کرده اند. و بدین سبب چندان مورد وثوق نمی تواند باشد. ولی موسی خورنی در شرح غیر موثق مزبور (که قهرمان آن بجای کیا کسار شخصی بنام «وارباك» یا «آرباك» - بقول کتسیاس - می باشد) افسانه ای را گنجانده می گوید که یکی از سران ارمنی بنام «پاروئیر»^(۱) فرزند سکاوردی^(۲) (که بمعنی «پسر سکاائی» است) در تخریب آشور شرکت داشته است. بعضی ها گاهی کوشیده اند نام «پاروئیر» را با نام «پارتاتوآ» مربوط سازند و معتقدند که این داستان موسی خورنی از يك روایت ارمنی ریشه می گیرد و اثری از يك سلاله (که شاید اصلاً اسکیت بوده) و در ناحیه ای ارمنی نشین از مرز اورارتو و آشور وجود داشته - محفوظ مانده است (مثلاً در «شوبریا-آرما»^(۳) یعنی ساسون^(۴) کنونی - در مغرب دریاچه وان). ممکن است دسته های جنگی دیگر اقوام - مثلاً ماننایان و اسکیتان و غیره نیز در سال ۶۱۲ ق. م. جزو لشکریان پیروزمند ماد بوده اند و بدین سبب پیروزی ماد را بظن قوی می توان پیروزی تمام اقوام و عامه مردم آسیای مقدم برستمگران آشوری شمرد. ضمناً تصرف ثروت های کلانی که آشور در طی هزاران سال اندوخته بود از ادامه عملیات جنگی در آن سال مانع شد. بیستم ایلول (تقریباً اوایل سپتامبر)

سال ۶۱۲ ق. م. کیا کسار به ماد بازگشت. نابوپالاسار در ویرانه‌های نینوا ماند و لشکریان وی کماکان به دهکده‌ها و نقاط مسکونی آشور دستبرد می‌زدند و غارت می‌کردند.

ولی جنگ پایان نیافته بود. قسمت‌هایی از لشکر آشور بسر کردگی «آشورو بالیت»^(۱) (ظاهراً برادر کوچک آشور باناپال^{۵۹} و عم ساراک) توانستند هنگام حمله به نینوا از آن شهر خارج شوند. آشورو بالیت در حرّان که در آن زمان بزرگترین شهر شمالی بین‌النهرین بود پنهان شد. شهر مزبور از شاهان آشور حق خود مختاری کسب کرده بود^{۶۰} و ظاهراً بدین سبب طرفدار آشور بود. آشورو بالیت در زمان حیات آشور باناپال برادر خویش، کاهن خدای «سین» حرّانی^{۶۱} بود - خدائی که در سوریه و بین‌النهرین بسیار محترم می‌داشتند - و بدین سبب روابط استواری با آن شهر داشت. وی در پائیز سال ۶۱۲ ق. م. در حرّان بتخت پادشاهی آشور جاوس کرد. و در آنجا بقایای لشکریان آشور و دسته‌های متحدانی که بسببی از مادیها و بابلیان انتظار خیری نداشتند و می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند و موجودیت پادشاهی آشور را - حتی در بخشی از خاک پیشین آن هم شده - حفظ کنند بدور آشور و بالیت دوم گرد آمدند. امید اصلی‌ایشان بمصروف‌رعون «نخو» - ی دوم بود. او را تو که اسکیتان ضعیفش کرده بودند و از خطر ماد بیمناک بود نیز - بنظر میرسد - اتحاد با آشور را حفظ کرد: باور کردن این حقیقت که شکست آشوریان واقعاً قطعی و جبران ناپذیر باشد برای همه دشوار بود.

وقایع سال ۶۱۱ ق. م. برای ما روشن نیست. «تاریخ گد» در باره اقدامات کیا کسار خاموش است. شاید مادیها سرگرم تحکیم پشت جبهه خود بوده مثلاً میخواستند پادشاهی اسکیت را تحت انقیاد در آورند و الخ. معلوم نیست که در آن

زمان نیروهای بابلیان به چه کار مشغول بودند - متن «تاریخ» مزبور آنجا که مربوط باین قسمت است سخت ضایع شده و آسیب دیده است .

در سال ۶۱۰ ق . م . عملیات جنگی نابستانی نابوپالاسار مصروف استقرار آرامش در ایالات اصلی آشور گشته . در ماه اکتبر و نوامبر مادیها به لشکریان بابل پیوستند^{۶۲} و ارتش متحد بسوی حرّان حرکت کرد . آشور و بابلیت دوم و لشکریان مصری که از وی پشتیبانی می کردند^{۶۳} بمحض نزدیک شدن ارتش متحد ، حرّان را ترک گفتند و در آنسوی فرات - ظاهراً - به دژ کار کمیش^(۱) پناه بردند . حرّان با آسانی مسخر گشت و نابوپالاسار چنانکه بنظر میرسد - وسواس مذهبی را بسویی افکند و در آن شهر مقدس مردم سوریه و بین النهرین غنائم فراوان بدست آورد و پس از آن نیروی اصلی مادیها بمیهن خویش بازگشت .

اگر مطالب قسمت آسیب دیده «تاریخ» را درست فهمیده باشیم - در حرّان فقط بابلیان بگرفتن غنائم پرداختند . و این نشان میدهد که خود شهر حرّان نصیب مادیها شد . زیرا در شرق باستان از عهد هیتیان ترتیب تقسیم غنائم میان دو متحد چنین بود : یعنی يك طرف اسیران و اموال منقول را تصرف میکرد و متحد دیگر شهر و حصار و زمین را . در زمان آشوریان نیز - ظاهراً - بهنگام جنگ با اورارتو چنین موافقتی میان آشور و ماننا حاصل شده بود . و در عهد آسارخادون نیز توافق مشابهی میان آشور و تیر (صور) صورت گرفت : باین معنی که چنانچه کشتی دشمن را تصرف میکردند ؛ کشتی از آن صور و محمولات آن مال آشور بود . اینکه هنگام تقسیم امپراطوری آشور ، حرّان نصیب ماد شد ، از نوشته های «نابوئید» پادشاه بابل (که بعد از او سخن خواهد رفت) نیز مشهود است .

کمان می رود که عملیات جنگی بلاقطع تابهار سال ۶۰۹ ق . م . دوام داشته

است. زیرا سپس تاریخ از وقایع ماه دوعوز (ژوئن و ژوید) سال ۶۰۹ ق. م. صحبت میدارد و کلمات مرسوم پیشین را: «در سال هفدهم (نابودالاسار پادشاه) ... وقوع یافت» ذکر نمی‌کند. این فورمول‌ها مبتنی آن بوده که وقایع سال نو با عملیات جنگی مشروح - آغاز می‌گردیده. علی‌الظاهر وقایع پیشین از حدود سال شانزدهم سلطنت پادشاه مذکور تجاوز کرده در سال بعد یعنی هفدهم (۶۰۹) نیز دوام داشته‌است. آشور و بابلیت دوم در ژوئن و ژوید نیروی امدادی کلانی دریافت کرد و لشکریان فرعون «نخو» بیاری وی شتافتند و علیه حرّان حمله متقابلی را آغاز کرده، آشوریان و مصریان پادگانهای کوچک بابل را از پای در آورده حرّان را محاصره کردند. ولی در ماه سپتامبر نیروهای اصلی نابودالاسار به کومک بابلیان محصور در حرّان رسیدند. آشور و بابلیت ظاهرأ کوشید تا به اورارتو مستظهر گردد - زیرا که میدان نبرد از زیر حصار حرّان بخاک ایالت «ایسال» که در شمال حرّان است منتقل شد. از آنجا راه به گردنه‌های اورارتو - از طریق بخش غربی «ناور» ارمنستان گشوده بود. ولی در همان اوان مادیها ضربه قاطعی به اورارتو وارد آوردند و ظاهرأ به «نوشپا» تختگاه آن کشور که در کنار دریاچه وان بود^{۶۴} رسیدند و دولت اورارتو را مطیع خویش ساختند. اقدامات بعدی آشوریان معلوم نیست. حدس غالب بر این است که در «کوماگن»^(۱) از فرات گذشتند و به استحکامات حصین «کار کمیش» پناه بردند.

آنچه از جدول «تاریخ گد» باقی مانده در اینجا قطع میشود و اطلاعات ما درباره وقایع بعد مبهم است.

در مغرب فرات ابتکار عمل بالقطع بدست مصریان افتاد و ایشان مدعی حاکمیت بر سراسر سوریه و فلسطین بودند. لشکریان آشور بعداً معدودی محدود شد و قلعه کار کمیش به تکیه گاه مصر بر شط فرات مبدل گشت. از آنجائیکه قلعه مزبور بر

مهمترین گذرگاه آن شط و جاده‌های کاروان روئی که به سوریه و بین‌النهرین منتهی میشد مسلط بود، بابلیان و مادیه‌ها نمیتوانستند اجازه دهند که چنین دژ بزرگ و فوق‌العاده نیرومندی در دست دشمنان ایشان باشد.

مقارن آن زمان تقسیم میراث آشور میان ماد و بابل انجام شده و بالاقدر در نظر گرفته شده بود و کار کمیش سهم بابل شد. بدین سبب گمان میرود که مادیه‌ها در نبردهای بعدی که بامصریان در گرفت شرکت نکردند و با اینکه نیروهای اصلی ایشان وارد عرصه پیکار نشدند. در سال ۶۰۵ ق. م. لشکریان بابل بفرماندهی شاهزاده نابو خودونوسو (بخت‌النصر) کار کمیش را محاصره کردند و سپس بحمله مستحضر ساختند. مصریان رانده شدند و بابلیان بدون اینکه با دشواری مهمی روبرو شوند سوریه و فلسطین را متصرف گشتند.^{۶۵} عمر بقایای امپراطوری آشور نیز باین طریق پایان یافت. نابوپالاسار در همان سال درگذشت. اما کیا کسار... فعالیت وی باوجود کهولت هنوز پایان نیافته بود.

۴ - ماد پس از تقسیم امپراطوری آشور

در طی سالهای ۶۱۰ تا ۵۹۰ ق. م. پادشاهی ماد نه تنها امپراطوری آشور را از پای درآورد بلکه پادشاهیهای ماننا و اسکیت و اورارتو را نیز مطیع خویش ساخت. این خود موفقیت عظیمی بود که از لحاظ اهمیت فقط اندکی از غلبه بر آشور و امحای آن کوچکتر بشمار میرفت. چنانکه در بالا گفتیم از مراحل گوناگون موفقیت اخیر و انقیاد پادشاهیهای مزبور و جریان آن اطلاعی نداریم. مع هذا این نکته را میتوان مسلم شمرد که مانند فاصله سالهای ۶۱۵ و ۶۱۰ ق. م. (قبل از لشکر کشی کیا کسار به اورارتو) و با احتمال قوی حتی در ۶۱۵ ق. م. مطیع گشت. و اورارتو در طی مدتی - که از ۶۰۹ ق. م. آغاز می‌شود تحت اطاعت درآمد و پادشاهی اسکیت - که نخستین ضربه هنگام خروج کیا کسار از تحت فرمان آن دولت بدان وارد آمده بود (۶۲۵؟) -

شاید در ۶۱۳ یا ۶۱۲ مطیع شده باشد و شاید هم بعد از سال ۶۰۹ بزیر فرمان درآمده . در سال ۵۹۳ ق . م . - يك منبع شرق باستان از این سه پادشاهی - برای آخرین بار - یاد می کند و آنها را تابع ماد ولی خود مختار می شمارد^{۶۶} . ولی چیزی نگذشت که بموجودیت نیمه مستقل آنها پایان داده شد . تعیین تاریخ این واقعه برای ما دشوار است . ولی در هر صورت در منبعی که هرودوت اطلاعات مربوط بسازمان امپراطوری داریوش اول را از آن مأخوذ داشته (۴۸۶ - ۵۲۲ ق . م . - این منبع محتملاً هکاتی میلتی میباشد) « اورتو کوریبانتی » - ها (نیز خودان - یعنی ساکنان پادشاهی پیشین اسکیت) جزو ساتراپ نشین ماد قلمداد شده اند . و در اسناد ساختمانی داریوش در شوش^{۶۷} ظاهراً ماننائیان نیز مادی خوانده شده اند - و در آن تاریخ با مادیهها ممزوج شده بودند^{۶۸} . از اینجا با اطمینان خاطر میتوان استنتاج کرد که پادشاهی اسکیت و ماننا جزو لایتجزای سرزمینی که ماد نام داشت و در ۵۵۰ قبل از میلاد بدست هخامنشیان افتاد - بوده اند . ولی میتوان گفت که الحاق ماننا و پادشاهی اسکیت به دولت ماد بسیار زودتر از آن تاریخ یعنی در حدود سال ۵۹۰ ق . م . صورت گرفت . در واقع ممکن نبود کیا کسار با داشتن پادشاهیهای نیمه مطیع در پشت سر خویش در آسیای صغیر بجنگ پردازد و چنین تصویری دشوار است . ظاهراً هرودوت نیز بطور غیر مستقیم باین نکته اشاره می کند .

وی میگوید (۷۳، I) « عدة کثیری از اسکیتهای صحرائشین بر اثر جنگهای خانگی بسرزمین ماد آمد . در آن زمان کیا کسار (فرزند) فرائورت (فرزند) دیوک بر مادیهها سلطنت میکرد . وی نخست اسکیتها را که حمایت او را خواستار بودند نیک پذیرفت و حتی ایشان را ارج نهاد و پسرکان را برای آموختن زبان و فن تیراندازی از کمان بایشان سپرد . » آنگاه کیا کسار تصادفاً پیشوایان اسکیت را رنجاند و آنها از او انتقام گرفتند و بجای گوشت شکار گوشت یکی از جوانانی را که نزدشان هنر

می آموختند باو دادند و بعد « باعجله بنزد «آلیات» (پسر) سادیات به سارد رفتند ». پادشاهان لیدی و از آن جمله آلیات (تقریباً از ۶۱۷ تا ۵۶۱ ق . م .) از دیربازی با اسکیتان روابط دوستانه داشتند زیرا که دشمن کیمریان بودند . مثلاً آلیات ، بگفته هرودوت ، (I ، ۱۶) « کیمریان را از (غرب) آسیای صغیر بیرون راند » . بدین سبب چون کیا کسار تسلیم اسکیتان را از وی خواست ، امتناع ورزید و پس از آن جنگ میان ماد و لیدی آغاز شد و بیش از پنج سال طول کشید .

مفهوم این گفته هرودوت را درباره اسکیتها چگونه باید تلقی کرد ؟ بدیهی است که این واقعه پس از آزادی ماد از تحت حاکمیت اسکیت وقوع یافته . البته بیان مفهوم دقیق این گفته هرودوت از روی یقین دشوار است ولی تعبیر زیر را میتوان محتمل دانست : پس از سال ۶۲۵ ق . م . بخش اصلی اسکیتان - بظن غالب - چنانکه در فصل پیشین گفته شد از قفقاز به ناحیه کرانه دریای سیاه هجرت کرد . ولی بخشی از آنان نیز بر اثر اختلافات داخلی در قفقاز باقی ماند و داوطلبانه از کیا کسار اطاعت کرد . (محتملاً نه از آغاز امر بلکه بعد از انضمام ماننا بدامپراطوری ماد در فاصله ۶۱۵ و ۶۱۰ ق . م . - مثلاً در ۶۱۱ - یعنی مدتی که لشکر کشی ماد بآشور در آن صورت نگرفت) . سپس بعد از سال ۵۹۳ ق . م . نزاعی میان پیشوایان اسکیت و کیا کسار در گرفت که سرانجام منجر بامحای کامل « پادشاهی اسکیت » (که تابع ماد بود) و جنگ لیدی و ماد - ۵۹۰-۵۸۵ ق . م . گشت .

شاید تقریباً در همان اوقات ماننا نیز بطور قطع بپادشاهی ماد محلق شده باشد . و محتملاً همین سرنوشت نصیب اورارتو نیز گشت . اگر تاریخ تخریب « تیش بائینی » ^(۱) (کارمیر بلور) صحیح و در آغاز قرن ششم قبل از میلاد باشد (خود ، ب . ب . پیو و روسکی ^{۶۹} که اداره حفريات را بعهدہ داشت نیز طرفدار این نظر است) مرکز مزبور (اورارتوی

قفقاز) با حتمال قوی در دوره جنگ‌هایی که در شمال آسیای مقدم درگیر بود - یعنی در فاصله سالهای ۵۹۳ و ۵۹۰ ق. م. بدست مادی‌ها ویران گردید. احتمال ضعیف‌تری میرود که تیش بایینی را اسکیت‌ها در طی منازعه اخیر که با مادی‌ها داشته‌اند چون متعلق با اورارتو - متحد ماد - بوده خراب کرده باشند. بهر تقدیر درباره اینکه زمانی اسکیت‌ها شهر مزبور را مسخر ساخته باشند حتی يك گواه هم در دست نیست و با حتمال قوی آنان فاقد وسایل فنی محاصره بوده‌اند.^{۷۰}

کز نفون در «کورش‌نامه» ارمنستان را در قرن ششم قبل از میلاد (پادشاهی که حدود آن با اورارتو منطبق بوده ولی نه از حیث نام) دولتی تابع ماد ولی خود مختار مینامد. با اینکه عادة گفته‌های کز نفون در «کورش‌نامه» محل وثوق نیست ولی در این مورد - ظاهراً - سخنان او را روایت حماسی ارمنی - که موسی خورنی نقل کرده - تأیید می‌نماید و تا اندازه‌ای می‌توان بدان اعتماد نمود. ممکن است که تحت حمایت عالی‌ماد بجای اورارتو پادشاهی جدید ارمنی تأسیس گشته بوده. بار دیگر از این مقوله سخن خواهیم گفت.

این نکته مسلم است که پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق. م. در سرزمین‌های میان دریای سیاه و دریای کاسپی (خزر) دوره دگرگونی‌های مهم سیاسی و شاید نژادی و قبیله‌ای و تجدید گروه بندی نیروهائی که له و یا علیه ماد وارد عرصه کارزار میشده‌اند، بوده است. مانناتیان و اسکیتان و اورارتوئیان و ارمنیان و بقایای هوریان و نیاکان ایبری‌ان و ساکنان آسیای صغیر و غیره باین تغییرات کشانیده شده بودند. عجالة ما از جریان این وقایع بکلی بی‌اطلاعم و فرجام آن وقایع جنگ ماد و لیدی (۵۸۵ - ۵۹۰ ق. م.) بوده.

پیش از آن جنگ و پس از تقسیم میراث آشور روابط میان بابل و ماد مدتی وخیم بود. و چنانکه از سخنان ارمیای نبی در ۵۹۳ ق. م. برمی‌آید^{۷۱} اقوامی که تحت

انقیاد بابل در آمده بودند از این نزاع امیدها داشتند. وی در این دوره از ماد و پادشاهیهای تابع آن یاد کرده می گوید:

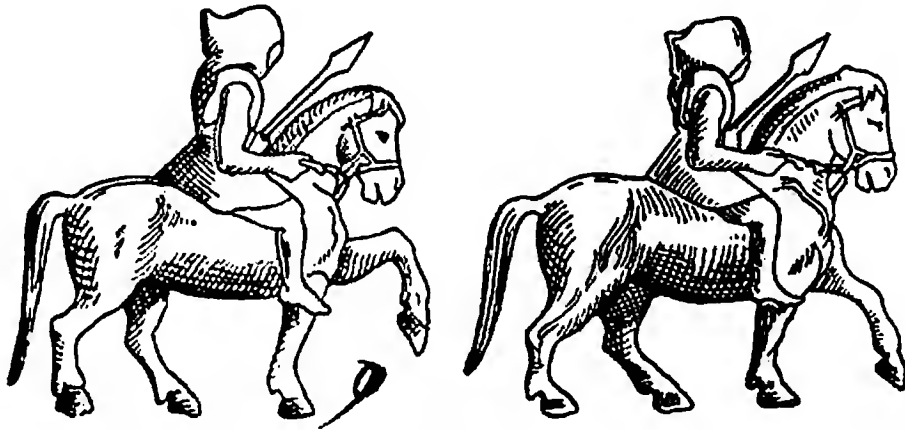
« خداوند می گوید^{۷۲} من تمام اقوام بزرگ کشور شمالی را علیه بابل برانگیخته برپا خواهم داشت. (آنان) در کنار آن صف آرائی خواهند کرد و آن مستخر ایشان خواهد گشت. آنها جنگاوران آزموده ای هستند و تیرهایشان بیهوده هدر نمی رود^{۷۳}. کلدی اسیر خواهد شد و آنانکه ایشان را اسیر کنند سیر خواهند شد.

« قومی از سمت شمال می آید، مردمان بسیاری و پادشاهان بسیار از اکناف زمین برخاسته اند. کمان و زوبین (کیدون Kidun) دارند، بی رحمند - رأفت نخواهند داشت. صدایشان مانند دریا خروشان است، بر اسبان می تازند، مانند تن واحدند، در جنگ بر ضد تو، ای دختر بابل! پادشاه بابل آوازه ایشان شنید و دستانش سست گردید، و غم او را فرو گرفت و مانند زنی که میزاید بر خود می پیچید....

« علمها را بر زمین برافرازید. میان اقوام کرناها را بصدای آوردید! علیه او (علیه بابل) امتها را آماده کنید^{۷۴}، پادشاهیهای او را تو و ماننا واسکیت (اشکناز)^{۷۵} را بر او بشورانید، سران علیه او منصوب نمائید^{۷۶} و اسبان را چون ملخان آماده بجنگ برانگیزید. قومها را علیه او آماده کنید، شاهان ماد و رئیسان ایالات آنرا^{۷۷} و تمام حکام و جانشینان آنرا و سراسر سرزمین آنرا^{۷۸}. «این سخنان بیهوده و بی پایه نبوده. در آن زمان واقعاً در بابل از نقشه های ماد سخت نگران بودند. در همان زمان نابو خود و نوسور دوم (بخت النصر) با عجله بدور بابل استحکامات و حصار حصین کشید. استحکاماتی که جهان تا آن دوران بخود ندیده بود و در سراسر بابلستان «دیوار مادی» برپا داشت^{۷۹}.

در واقع هر دو امپراطوری بزرگ پس از آنکه خاک آشور را میان خود تقسیم کردند بر قابت با یکدیگر برخاستند. و تصادم بین آنان - دیر یا زود امری احتراز

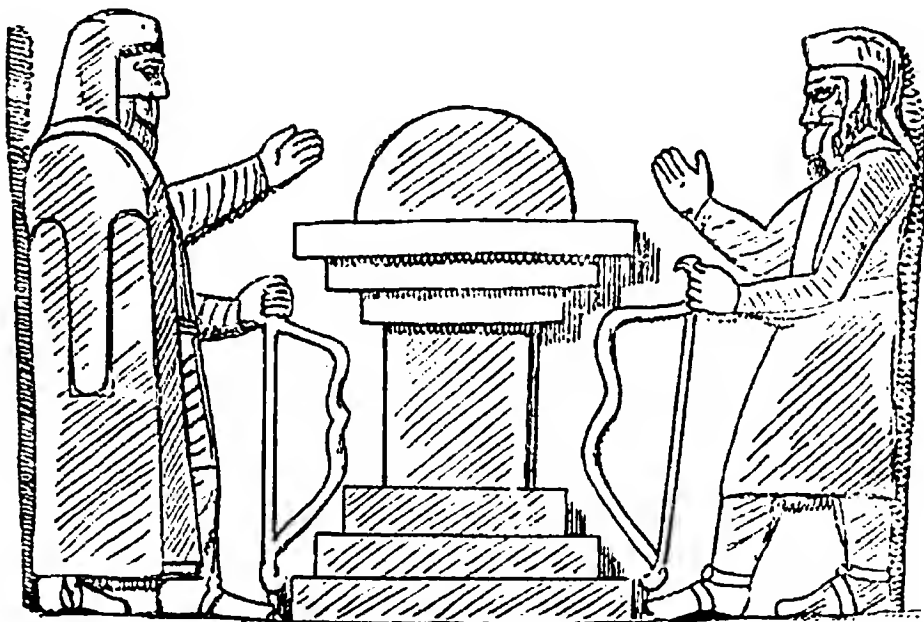
ناپذیر شمرده میشد. با این حال امیدهایی که برخی از مناقشهٔ ماد و بابل داشتند ممکن نبود بآن زودی برآورده شود. ماد بیش از حد بوقایع شمال و سپس آسیای صغیر سرگرم بود.



۵۷- سواران لیدی. از نقش برجسته «بین تبه». قرن ششم (؟) ق. م.

بیاد داریم که تا دههٔ هفتم قرن هفتم در آسیای صغیر فریجیه دولتی بود که نقش رهبری را ایفا می کرده و در شرق آن شبد جزیره پادشاهیهای کوچک بسیار وجود داشت که «تابال» - در جبال تاور - از جمله آنان مهمتر بوده. فریجیه را کیمریان ویران کرده بودند و اکثر ایالات شرقی آسیای صغیر (باستثنای جنوبی ترین ایالات مزبور) - ظاهراً در عهد روسا - ی دوم توسط اورارتو مسخر گشته بوده. اما راجع به جنوب شرقی آسیای صغیر ... در پایان قرن هفتم و یا آغاز قرن ششم قبل از میلاد در آنجا دولت نسبتاً مهم کیلیکیه - که جانشین تابال شمرده میشد - تأسیس گشته بود (بزبان آشوری «خیلاگو»: در آغاز، ناحیهٔ «کیلیکیهٔ خشن» را در جنوب قیصریه کنونی چنین می خواندند)^۸. در کشور مزبور پادشاهانی که بلقب یا نام شیرتی «سیه نی» (بیونانی: «سوئه نیسیس» Suennesis) ملقب بودند، حکومت می کردند. این دولت تا آغاز قرن ششم قبل از میلاد برپا بود (بعدها همچون پادشاهی مطیع هخامنشیان وجود داشت).

« یز کی ئیل » (حزقیال نبی) نویسنده آغاز قرن ششم^{۸۱} از « توبال و مشاک » (یعنی تابال و فریجیه) در ردیف مصر و آشور و ادم (در جنوب ماوراء اردن و فلسطین کنونی) و شهرهای فنیقیه یاد می کند که در سالهای پرمخافت پیشین سقوط کردند. لیدی وارث و جانشین آنها بود و بدین سبب « یز کی ئیل » (حزقیال) شاه آنرا^{۸۲} « گوگ (جوج) » شاهزاده و رئیس توبال و مشاک می خواند. ولی لیدی مدعی حاکمیت در تابال (کوههای تاور) بود و به اراضی اورارتو دست یافت و در آنجا میان منافع آن دولت و دولت ماد تصادم وقوع یافت. بدین سبب بود که آلیات پادشاه لیدی از متحدان خویش - یعنی اسکیتها - علیه ماد پشتیبانی می کرد و میان او و کیا کسار جنگ در گرفت. در این مبارزه پیروزی گاهی نصیب این و زمانی نصیب آن می شد^{۸۳} و بارها چنین بنظر می رسید که لشکریان آسیای صغیر وارد آسیای مقدم خواهند شد. محتملاً پیش کوئی « یز کی ئیل » (حزقیال نبی) درباره « هجوم » به فلسطین مربوط



۵۸- نقش برجسته بر مقبره صخره «تزا فان». رسم گرته وار. شکل راست قربانی دهنده محتملاً کیا کسار است

بآن زمان است. وی مناظری را مینماید که از هجوم اسکیتها در قرن هفتم

الهام گرفته و نشان می‌دهد که متصرفات لیدی موقتاً تا بخش علیای فرات بسط یافته بوده.^{۸۴}

این حل دادها به دفع لشکریان آلیات و عقب نشاندن آنان بسوی مغرب نوبت یافتند. معیناً چون جنگاوران ماد از نبردهای توان فرسای سالهای اخیر خسته شده بودند. پیروزی قطعی کسب نکردند و چون در ۲۸ مه سال ۵۸۵ ق. م. هنگام پیکار با لیدیان خورشید گرفت^{۸۵} طرفین موافقت کردند که حادثه مذکور علامت و اشاره‌ای از عالم بالاست که باید صلح کنند. عهد صلح بوساطت بابل و کیلیکیه منعقد شد و مرز میان لیدی و امپراطوری ماد در امتداد رود گالیس (قرل ایرماک کنونی) معین شد. این پیمان با ازدواج آستیاک پسر کیا کسار و آریانیا دختر آلیات استوارتر گردید و اجرای رسوم برادری و اختلاط خون آنرا مسجل ساخت.^{۸۶} ممکن است که پیمان صلح توسط خود کیا کسار (چنانکه از گفته هرودوت بر می‌آید) منعقد نگشته بلکه بوسیله پسر او آستیاک (همچنانکه اسکیل [اشیل] حدس زده است)^{۸۷} بسته شده باشد. کیا کسار حدود امپراطوری ماد را تا آنجائی که هیچگاه از آن تجاوز نشد - بسط داد و در همان سال بدرود زندگی گفت.

فصل پنجم

جامعه و دولت امپراطوری ماد

۱- جامعه

مسلمانانای پیشین (آذربایجان ایران) مرکز اقتصادی و فرهنگی امپراطوری ماد بود. این ناحیه (اگر بین النهرین شمالی را که مطیع و خراب و فقیر شده بود. بعضی از نواحی ارمنستان را که جزو سرزمین خاص ماد نبود بشمار نیاوریم) از دیگر نواحی از لحاظ اقتصادی پررونق تر بود و در آن ثروتمندترین کشتزارها و تاکستانها و بیشه‌ها وجود داشت.^۱

برای درک خصوصیات و سازمان دولت ماد لازم است نخست با ساختمان اجتماعی جامعه ماد آشنا شویم و ویژگیهای آنرا بفهمیم. متأسفانه هیچ مدرکی که مارا در این زمینه مستقیماً هدایت کند در دست نیست و ناگزیریم با سنادی که بطور غیر مستقیم حاوی اشاراتی بموضوع هستند متوسل شویم و از اطلاعات ادوار بعد و همچنین نکته‌های پراکنده‌ای که در آثار نویسندگان عهد عتیق وجود دارد استفاده کنیم. ولی حتی اینگونه مطالب بعدی نیز اندک و ناچیز است و عجلاله چنانکه باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته.

کتیبه داریوش اول در بهیستون (پایان قرن ششم ق. م.) نشان می‌دهد که ترکیب جامعه ماد مشابهت بسیار با ترکیب جامعه پارس داشته است. بخصوص درماد نیز - چون پارس - « کار » Kâra یا « مردم - لشکری » یعنی توده مسلح افراد آزاد اهالی وجود داشته است که در سازمان اجتماعی عامل بسیار مهمی بشمار میرفته. شکی نیست که نه تنها سازمان دولتی بلکه ساختمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ و تأثیر شدید نظامات مادی بوده. قرابت نظامات دوران ماد و نظاماتی که بعدها در پارس برقرار شد از مشابهت اسناد اقتصادی که مربوط به قرن ششم قبل از میلاد بوده و در شوش یافت شده^۲ (مربوط به ماد و یا آغاز کار هخامنشیان) با مدار کی که در استخر کشف گردیده و مربوط به نیمه اول قرن پنجم ق. م. می‌باشد - پیداست. بدین سبب مدارك اخیر الذکر - که بتازگی توسط کامرون^۳ منتشر شده و « و. ا. تیورین »^(۱) به تجزیه و تحلیل مقدماتی آنها پرداخته - می‌توانند تا حدی وضع جامعه ماد را در نظر ما مجسم سازند.^۴

متأسفانه اسناد خزانه استخر بزبان عیلامی که در فارس (و شاید هم درماد؟) مکاتبات تجاری بآن زبان صورت می‌گرفته - نوشته شده است و ما هنوز از تفهیم کامل متون عیلامی بسیار دوریم. مع هذا هم اکنون می‌توان يك سلسله استنتاجات مهم از اسناد مزبور بعمل آورد.

و. ا. تیورین که به تجزیه و تحلیل جزئیات اسناد منتشر شده توسط کامرون پرداخته، به نتایج زیر رسیده است. اسناد مزبور مربوط به پرداخت وجه و یا مواجب دسته‌های گوناگون کارکنان می‌باشد که به نام مشترك « کورتش Kurtaš » خوانده شده‌اند. بیشتر آنان کارگران ساختمان بوده‌اند که بنام « کورتش کپنوشکی. پ »^(۲) « کارکنان (دستگاه اقتصادی) سلطنتی » و « کورتش مری. پ »

(کارکنان متخصص^{۱۰}؟) خوانده شده و یا اینکه حرفه و تخصص آنان مشخص گردیده است (مثل سنگ تراشان، درودگران، مسگران و غیره). اینان بکارهای ساختمانی پایتخت هخامنشیان مشغول بوده‌اند و به دسته‌های بزرگ (از صد تا هزار نفر) تقسیم شده و غالباً تقسیمات ایشان تجدید می‌شده و تغییراتی در آن میداده‌اند و از يك کارگاه بکارگاه دیگرشان منتقل می‌کرده‌اند. در ردیف اینان از کورتشهایی نیز نام برده شده که در خارج از استخر - در محل معینی - کار می‌کرده‌اند و گاه و بیگاه برای انجام کاری به استخر منتقل می‌شده‌اند و الخ. در میان اینان شبانان و صاحبان پیشه‌های گوناگون وجود داشتند.

کورتشان مرد وزن و کودکان - دختر و پسر - مشخص بودند. «پوهو پتی-مانیش» Puhu Patimaniš یا «جوانان خانه» (خانده شاگردان) جدا بودند. در پرداخت مواجب کورتش Kurtaš پول نقره مأخذ قرار می‌گرفت، ولی بیشتر جنس (شراب و گوسفند) تحویل ایشان میشد ولی این مواجب جنسی صورت جیره غذایی نداشت بلکه شکلی از پرداخت پولی و نقدی بود. ظاهراً گیرنده میبایستی اجناس دریافتی را بعد بفروشد. میزان مواجب ماهانه از ۴ تا ۶۰ دانگ یا از نیم تا ۸ سیکل نقره بابلی (یا بیشتر) بوده است.^{۱۱}

معمولاً کورتش مری. پ kurtaš marri.p و دیگر اصناف کورتش kurtaš تمام سال در دستگاه اقتصادی سلطنتی کار می‌کردند. در هر حال یکدسته ماههای متوالی بدون آنکه افراد آن تغییر کنند مشغول کار بوده. بگفته «و. ا. تیورین» (در هر موردی که تشخیص ترکیب دسته‌های کورتش kurtaš از لحاظ سن و جنسیت مقدور بوده) عده زنان تقریباً دو برابر مردان بوده است. معیناً بعضی از دسته‌های تخصصی کورتش kurtaš ظاهراً فقط از مردان مرکب بوده‌اند.

و. ا. تیورین پس از تجزیه و تحلیل اسناد باین نتیجه کلی رسیده است که

کورتشها kurtas^۸ برده نبوده بلکه افراد آزاد جماعت پارسی بوده‌اند که در دستگاه اقتصادی سلطنتی از ایشان بهره برداری میشده. وی برای اثبات این استنتاج کلی هم از رقم و عدد و هم از مدارك لغوی و اشتقاق واژه‌ها (که بعد از آن سخن خواهیم گفت) استفاده می‌کند.

چون در برابر هر مرد کورتش kurtas^۸ دو زن وجود داشته، و ۱. ۱. تیورین چنین نتیجه می‌گیرد که نیمی از مردان پارس (پرسید) رفته بودند و سبب غیبت ایشان جز خدمت نظام چیز دیگری نمی‌توانست باشد.^۷ بنابراین کورتش‌ها اعضای خانواده‌های منتسب به جماعات آزاد و ساحشور پارسی بودند (یعنی اعضای کار kâra). ولی با اینحال شاه از ایشان در سراسر سال بعنوان مزدور و یا برده بهره می‌کشیده. ولی یکی از مقدمات اصلی استنتاج و ۱. ۱. تیورین - آنجا که می‌گوید عده زنان کورتش دو برابر مردان بوده - درست نیست و این خود در نتیجه کلئی که از تجزیه و تحلیل اسناد اخذ کرده مؤثر است.

و ۱. ۱. تیورین^۸ کسور ارقام موجود را بدور ریخته و سرانجام در مورد عده مردان و زنان و کودکان (دختر و پسر) به نسبت ۲ : ۱ : ۱ : ۱ می‌رسد. چنانچه عده بزرگ سالان و خرد سالان را جمع کنیم نسبت مردان ب زنان برابر با ۳ : ۲ خواهد شد. ضمناً تذکر این نکته لازم است که و ۱. ۱. تیورین در حذف کسور ارقام دقت لازم مرعی نمی‌دارد. ارقام واقعی که وی در دست داشته بقرار زیر است :

۱۰۰ : ۱۸۳ : ۸۵ : ۷۷ (کورتش کپنوشکی. پ)

۱۰۰ : ۴۰۰ : ۱۳۱ : ۱۳۲ (کورتش کپنوشکی. پ)

۱۱۳ : ۲۵۶ : ۱۴۳ : ۱۲۶ (دسته‌های مختلف از استخر)

۱۰۰ : ۷۶ : ۹۶ : ۵۱ (کورتش مری. پ)

۱۲۷ : ۹۱ : ۷۶ : ۷۶ (شبانان خارج از استخر)

۱۲ : ۱۴ : ۱۸ : ۱۱ (شراب سازان)^۹

جدول شماره ۳

| صنوف کارکنان | مردان | کودکان | جمع | زنان | دختران | جمع |
|--------------------------------------|--------|--------|--------|--------|--------|--------|
| کپنوشکی. پ | ۲۲/۵۰٪ | ۱۹/۱۰٪ | ۴۱/۶۰٪ | ۴۱/۱۰٪ | ۱۷/۳۰٪ | ۵۸/۴۰٪ |
| کپنوشکی. پ | ۱۲/۳ | ۱۶/۱ | ۲۸/۴ | ۴۹/۲ | ۲۲/۴ | ۷۱/۶ |
| کپنوشکی. پ و دیگران خارج از استخر | ۱۶/۸ | ۲۰/۲ | ۳۷/— | ۴۳/۹ | ۱۹/۷ | ۶۳/— |
| مری. پ | ۳۰/۹ | ۲۹/۷ | ۶۰/۷ | ۲۳/۵ | ۱۵/۸ | ۳۹/۳ |
| شبانان | ۳۴/۳ | ۲۰/۵۵ | ۵۴/۸۵ | ۲۴/۶ | ۲۰/۵۵ | ۴۵/۱۵ |
| شرابسازان | ۲۱/۸ | ۳۲/۷ | ۵۴/۵ | ۲۵/۵ | ۲۰/— | ۴۵/۵ |

تبصره ۵- باید در نظر گرفت دسته‌هایی که بالکل از مردان مرکب بوده‌اند در جدول منظور نشده

از جدول شماره ۳ چنین نتیجه گرفته میشود که دسته‌های کورتش را به سه گروه میتوان تقسیم کرد. بدینقرار: ۱ دسته‌های پیشه‌وران و بیگانگانی که در جدول منظور نشده‌اند (سوریان و مصریان و یونانیان و غیره) و سن و جنس آنان معلوم نیست و چنانکه و.ا. تیورین خاطر نشان میسازد^۱ «معمولاً بیشترشان مرد بوده‌اند. حد متوسطی موجب اینان از دیگران پائین تر بوده. ۲- دسته‌های کارکنان دستگاه اقتصادی سلطنتی که بکارهای ساختمانی مشغول بوده‌اند و سن و جنس آنان معلوم است: زنان. ۴۰-۵۰٪ (باضمام دختران. ۶۰-۷۰٪). مردان. ۱۲-۲۲٪ (باضمام کودکان. ۴۰-۵۰٪) ۳- دسته‌های کارکنان کشاورزی خارج از استخر و همچنین کورتش مری. p. kurtaš marri: زنان. ۲۵-۳۰٪ (باضمام دختران. ۴۰-۴۵٪). مردان. ۲۰-۳۵٪ (باضمام کودکان. ۵۵-۶۰٪). حد متوسط مزد این صنف اندکی بالاتر از دیگران بوده است.

بنابراین، اینکه عدد زنان کورتشها دو برابر مردان بوده است خلاف واقع

است. اگر در گروه دوم عده زنان اندکی بیشتر است محتملاً فزونی عده مردان در گروه اول آن برتری را جبران میکند.

طبق جدول بالا در کورتشهای کشاورزی عده زنان و مردان برابر بوده است. اما در میان کارگران ساختمانی استخر - چون کارکنان متخصص در صورت دسته‌های کوچک علیحده‌ای درآمده بودند در دیگر دسته‌ها واقعاً عده زنان از یک برابر و نیم تا دو برابر مردان است.

در شرایط و اوضاع جامعه برده داری، چنین استعمار بسیط و عمیقی فقط از طریق اعمال جبر و زور و اجبار غیر اقتصادی ممکن الحصول بود. و گمان نمی‌رود چنین بهره‌کشی در مورد خانواده‌های کسانی که خود نیروی مسلح پارس را تشکیل میدادند ممکن بوده است.

گذشته از این هرودوت صریحاً می‌گوید که آزادگان پارسی از پرداخت هر گونه خراج و عوارضی بشاه معاف بودند.^{۱۱} باید در نظر گرفت که جامعه پارس چندان متکامل نبوده و تازه وارد طریق تکامل طبقاتی شده بوده و شرایط کلی جامعه برده داری نیز اجازه نمیدهد بگوئیم که کورتش‌ها (که عده آن بیش از ۳۰۰۰ بود) برای پادشاه کار میکردند و مزد می‌گرفتند.

اگر چنین گوئیم در ارزیابی درجه پاشیدگی جماعات آنروزی (که البته ممکن بوده است) سخت غلو کرده‌ایم. حتی در بابل هم که هزار سال دوره تکامل طبقاتی را گذرانده بوده چنین چیزی دیده نشده بود. اینرا هم بگوئیم که استفاده وسیع از کار زنان آزاد در دستگاه اقتصادی شاهی تا حدی که میدانیم در آسیای مقدم باستانی سابقه نداشته است. طول مدت کارها هم (اگر آن کارها را بیکار بشماریم) بی سابقه میباشد.

و. ا. نیورین سپس می‌گوید که اصطلاحات کورتش و تشو. پ (= پارسی

باستانی : کار (kāra) و کورتش و ابرو هیدک^(۱) = بفارسی باستانی مرتیا Martiyā «مرد» و همچنین کورتش و مانید Maniya^{۱۲} در فارسی باستان مترادف بوده‌اند. اکنون این همانندی معانی را بررسی کنیم.

و. ا. تیورین^{۱۳} خاطر نشان می‌کند که در سند شماره ۲۷ گروهی از پیشه‌وران تشو پ خوانده شده‌اند - نه کورتش. ولی آیا در این مورد نمیتوان استنتاج کرد که این دسته پیشه‌وران بخصوص - واستثنائاً از آزادگان تشکیل شده بوده؟^{۱۴} در اینکه گذشته از بردگان پیشه‌ور، پیشه‌وران آزاد نیز در پارس وجود داشته‌اند شکی نیست.^{۱۵} بهر تقدیر این ثابت نمی‌کند که کورتش در معنی متشابه با تشو پ بوده و این دو اصطلاح برابر باشد.

اینکه در چند مورد کورتش بنام «آدمها - مردان» (Iruhidg, martiyā - ابرو هیدگ، مرتیا) خوانده شده‌اند دلیلی درباره وضع اجتماعی ایشان نیست. اصطلاح «آدم و مرد» همه جا حاکی از وضع اجتماعی نبوده است و اگر هم چنین معنی برای آن قائل شده باشند مفهوم مزبور همواره یکسان نبوده است: مثلاً در جامعه بابل باستانی «آدم» بمعنی «فرد آزاد» بود ولی برعکس در دوران بابل جدید برده را «آدم» می‌گفتند. چون کاتب اسناد استخر گاهی بجای «جمعاً فلان عده کورتش» نوشته‌است «جمعاً فلان عده آدم» و یا چون داریوش در کتیبه خویش گفته که برای ساختمان کاخ او «آدمهای پیشه‌ور» کار می‌کردند - نمیتوان استنتاج کرد که «آدمهای» مزبور ممکن نبود در بسیاری از موارد برده باشند و یا اینکه بردگان را ممکن نبود هرگز آدم بخوانند. گمان نمی‌رود که کاتبان داریوش یا خشایارشا مقررات لغوی را که بعدها معتقدان سازمان برده داری وضع کرده، برده را «آلت ناطق» (Iustrumentum vocale) خواندند، بدقت مراعات کرده باشند. شاید گاهی هم برده را آدم خوانده بوده‌اند. شاهد مشابهت معنای

کورتش ومانیه Maniya کتیبه بهیستون است.^{۱۶} ولی چنانچه گفته شد معنی دقیق کلمه مانیه « خانگی » است (چون کلمه Oiketês یونانی که معنی آن « برده خانگی » است. مشتق از Oikia ، oikos « خانه » و Taoikeia - « ائائۀ خاند » « امور خانه » والنخ) و با احتمال قوی بمعنی « برده » ، و فامولوس Famulus^{۱۷} است. اینرا هم تذکر دهیم^{۱۸} که مری - پ - ظاهراً بمعنی « اسیران » و « زندانیان » میباشد - و از یاد ببریم که یکی از صنوف کورتش چنین نامیده میشده: « کورتش مری - پ ».

و. ا.^۱ تیورین با این تفهّم اصطلاح کورتش مخالف است و میگوید که مادلیلی بر مشابّهت معنی اصطلاح کورتش با « بندک » و یا مریکه پارسی باستانی (Bandaka , marika) و یا لیپامه Lipame خیال می و یا « لوگالامش » Lugal-lameš اگدی که بمعنی بردگان هستند ، در دست نداریم .

ولی بندک Bandaka و لیپا. مد Lipa. meae معنی کلمی دیگری دارند که مطابق با دولوس Doulos^{۱۹} یونانی است و « شخصی را که تابع و وابسته دیگری باشد » نیز میرساند و از آنجمله داریوش در کتیبه بهیستون ستراپهای خود را چنین تعریف میکند . خود و. ا.^۱ تیورین نیز منصفانه اشاره میکند که میتوان تشابه معنی بندک Bandaka و مرتیه Martiyâ را معلوم ساخت (همچنانکه تشابه معنی کورتش و « مرتیه » « آدم » را با ایقان به همانندی میتوان ثابت کرد) . ظاهراً این اصطلاح درزندگی روزمره و معاملات در مورد « برده » بکارنمیرفته است . اما اصطلاح لوگالامش Lugal-lameš اشتقاق شومری دارد و بمعنی « خدمتکار » میباشد^{۲۰} و اصطلاح مریکه Marika نیز معنی خاصی دارد^{۲۱} .

باید تذکر دهیم که پوهو - پاتی مانیش Puhu patimaniš که (بامانیه Maniya از يك ریشه است !) - و. ا.^۱ تیورین آنها را به « بردگان » تعبیر میکند - بی شك به کورتش مربوط است . پس بهر تقدیر ممکن بود بردگان نیز جزو کورتش باشند .

اگر «تسو. پ» ها توانستند کورتش باشند (که فی حد ذاته امری مشکوک است) پس این دلیل نیز، بهر حال ، قوی تر از انتساب بردگان کذائی به کورتش نمیشد . گمان نمیرود که بردگی کورتش هائی چون سوریان و مصریان و یونانیان را که مسلماً اسیرانی بوده اند که پس از لشکر کشیها با آنجا منتقل شده بودند ، بتوان انکار کرد .

سرانجام باید گفته شود ، چنانکه از مطالعات گرشویچ^{۲۲} برمی آید، کلمه عیلامی کورتش معادل لفظ ایرانی گرد grda میباشد . و بطوریکه از اسناد بایگانی امور اقتصادی آرشام ساتراپ بابل و مصر برمی آید « گرد » ها (GRD آرامی) در دستگاه وی نیروی اصلی کارگری را تشکیل میدادند . « گرد » ها از قبایل (ویسپزن Vispazana) مختلف بودند و داغشان میکردند^{۲۳} . چند بار از «گردهای سلطنتی» نیز نام برده شده است . بی شک اینان همان صنفی را تشکیل میدادند که در بایگانی استخر بزبان عیلامی کورتش نامیده شده و مسلماً برده بوده اند .

بنابراین - گرچه ممکن است در میان کورتش ها عده ای از اعضای خانواده های جماعات آزاد نیز (تسو. پ ، کار Taššū. p. Kara) که برسم بیغار جلب شده بودند ، وجود داشته اند ، ولی بنظر ما شکی نیست که توده اصلی کورتش را بردگان تشکیل میداده اند^{۲۴} .

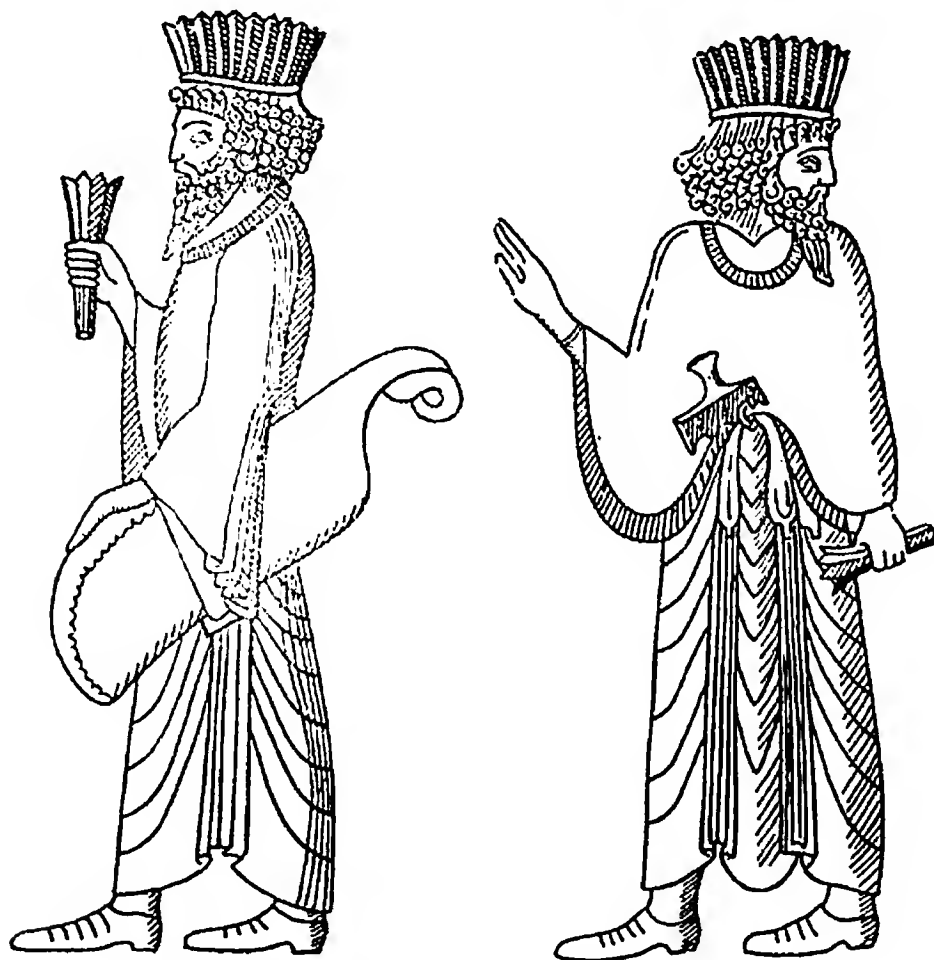
یادآور میشویم که وضع اقتصادی خانگی و سلطنتی هخامنشیان در قرن پنجم مشابهت فوق العاده ای با آن تصویر فرضی که ما در جای خود برای وضع خاندان سلطنت اورارتو رسم کردیم ، داشته است^{۲۵} . بخشی از مردمی که در سرزمین مستخر بزیر فرمان درآمده بودند جزو لشکریان طرف غالب میشد^{۲۶} و بخشی را نیز از دیارشان دور مینمودند و مانند بردگان دولتی در اراضی متمکن می ساختند تا مستقلاً کار کنند^{۲۷} . و از قسمتی نیز در دستگاه اقتصادی سلطنتی استفاده میشده (و احتمالاً برای خدمت

معابد و اعیان و بزرگان نیز). ولی در اقتصاد سلطنتی علی‌الرسم کار در کشتزارها معمول نبوده، و بخشی از آنان در باغداری و دامداری و بخشی نیز (که محتملاً کثیرالعددترین قسمت بود) در صنعت و ساختمان مشغول میشدند. ولی در میان صنعتگران و پیشه‌وران محققاً عددهای افراد آزاد نیز وجود داشتند.

ولی اگر این شرح در مورد اورارتوی قرنهای هفتم و هشتم قبل از میلاد و پارس قرن پنجم مقرون بحقیقت باشد بطریق اولی دربارهٔ ماد قرنهای هفتم و ششم ق.م. نیز صادق می‌باشد.^{۲۸} فقط دستگاه اقتصادی خانگی کیا کسار و آستیاک را باید اندکی کوچکتر از دستگاه داریوش اول و خشایارشا در نظر گرفت. گذشته از این تولیدات کالائی محتملاً در آن زمان چندان رونقی نداشته و اینکه جیره کارکنان جنبهٔ مواجب و مزد داشته (حتی مزد جنسی) مشکوک بنظر میرسد. اما راجع به کاخ و قلعهٔ باشکوه اکباتانا - که «پولی بی» در بارهٔ آن اطلاعاتی بدست میدهد - شکی نیست که ساختمانهای مزبور نیز مانند قصرهای استخر بدست مانیه - کورتشها ساخته شده بوده، منتهی در مورد اول «آدمهای صنعتکار» از اتباع پیشین آشور و ماننا بودند. شاهد این مدعی ارتباط مشهودی است که میان تزئینات حجاری کاخهای هخامنشیان و هنر آشور وجود دارد - ظاهراً کاخهای ماد بدست استادانی که قبلاً در آشور و ماننا کار کرده بودند ساخته شده بود و در واقع قصور مزبور از لحاظ شیوهٔ معماری واسطه‌ای بودند میان هنر آشور و هنر هخامنشی.

شکی نیست که در مؤسسات اقتصادی اعیان و معابد^{۲۹} نیز بردگان مشغول کار بودند ولی دربارهٔ مؤسسات مزبور مدارک مثبتی در دست نیست. معیناً گمان میرود که بیشتر جنبهٔ برده‌داری داشته؛ گرچه از کار مستمندان نیز که در معرض استثمار (بصورت دوران پدرشاهی) قرار میگرفتند نیز استفاده میشده.^{۳۰} بهر تقدیر با اینکه در نتیجهٔ قلع و قمع آشور مسلماً ثروت بزرگان ماد بمراتب فزونی یافت و دستگاه

اقتصاد برده داری ایشان بسط بسیار پیدا کرد، با اینحال منبع اصلی تولیدات کشاورزی با احتمال قوی همان مؤسسات كوچك تولید کنندگان آزاد نعمتهای مادی بوده است. پادشاه که از خود کشتزار نداشت نیز ذخایر غلات خویش را از همین منبع بصورت مالیاتهای جنسی تأمین مینمود.



۵۹ - بزرگان ماد . از نقشه برجسته‌ای در استخر - قرن پنجم ق.م.

ضمناً باید موضوعی را که برای درك شرایط مالکیت مهم است در نظر گرفت. اراضی «سوریه - ماد»^(۱) که آشوریان مردم اصلی وبومی آنجا را بنقاط دیگر تبعید کرده بودند - به ملك پادشاه آشور تبدیل یافت. و هنگامی که اراضی مزبور بدست دولت ماد افتاد می بایست بملکیت شاه ماد در آید. مسلماً بسیاری از اراضی که مادیها

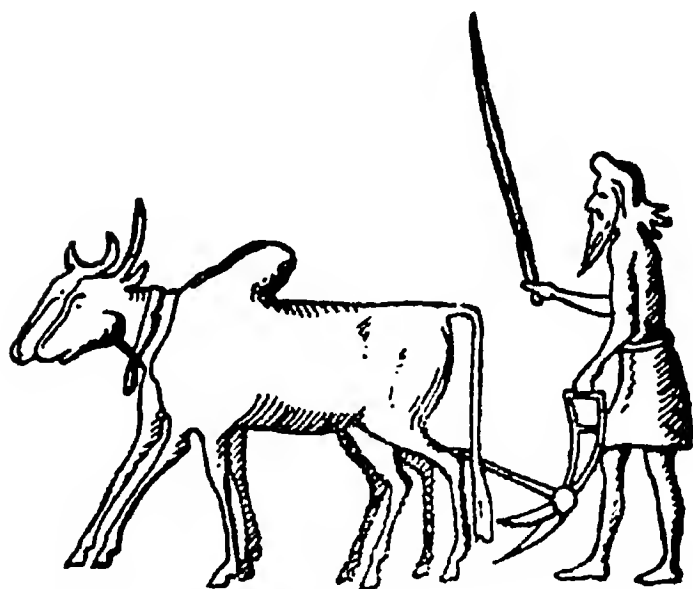
در نقاط دیگر نیز مستخر کردند چنین وضعی داشتند. بدین سبب بخش مهمی از اهالی نقاط مزبور بخودی خود بصورت وصفت بردگان دولتی و یا «کشاورزان سلطنتی» که شخصاً آزاد بودند، درآمدند و ساکن اراضی پادشاهی گشتند.

دیدیم که (برغم عقیده و.ا. تیورین که تجزیه و تحلیل مفصلی در مورد اسناد منتشر شده بوسیله کامرون بعمل آورده و نخستین بار برای استنتاج از آنها کوشش کرده است و از این لحاظ مرهون وی می‌باشیم) اسناد استخر در باره کورنش فقط دستگاه اقتصاد برده‌داری سلطنتی هخامنشیان را بما معرفی میکنند ولی برای مطالعه وضع توده سلحشوران آزاد و اعضای کار Kāra یا «مردم - سلحشور» نمیتوان مستقیماً از آن استفاده کرد.

در مورد این گروه مردم (مردم - سلحشور) باید کتیبه بهیستون و نا حدی نوشته‌های مؤلفان یونانی را مورد استفاده قرار دهیم. کتیبه بهیستون به نیمه دوم قرن ششم و آثار یونانیان قرن پنجم قبل از میلاد مربوط میباشد. ولی گمان نمیرود شرایط و اوضاعی که مورد بحث آنهاست با اوضاع نیمه اول قرن ششم که در این باب از آن سخن گفته می‌شود، چندان تفاوتی داشته.

چنانکه در بالا گفته شد در ماد نیز چون پارس در قرن ششم مفهوم «مردم - سلحشور» یعنی ارتشی که در واقع تمام افراد آزاد آن سرزمین در آن شرکت داشتند هنوز در اذهان زنده بوده، بموازات این ارتش، در پارس و ماد ارتشی دائمی نزد شخص پادشاه (مثلاً «ده هزار تن جاودان» در پارس) و در پادگانها وجود داشته، ولی از لحاظ نظری هر فرد آزاد مردی جنگی بود، برخلاف بردگان. و هر مرد جنگی از لحاظ نظری کشاورزی بود عضو جماعت روستائی و پیش از همه چیز پیشه زراعت داشت. در ایران زمان هخامنشیان، در ذهن عموم، کار زراعت با امر جنگ در یک طراز بود و مرد آزاد شایستگی این دو پیشه را داشت - گرچه در قرن پنجم دیگر این

عقیده ای کهنه بیش نبود.^{۳۱} ولی درماد قدیم انتساب بجماعت کشاورزان ظاهراً شرط لازم وجودی فرد کامل الحقوق جامعه بود.^{۳۲}



۶۰- کشاورز ایرانی. تصویر از موهری استوانه قرن پنجم (؟) ق.م.

ولی هر بزرگ و اعیانی
سلحشور بود و بدین سبب - محتملاً -
بزرگان ظاهراً و رسماً جزو «کار»
Kâra بودند، گرچه از لحاظ
اجتماعی مقام و موقع خاصی
داشتند. باید بزرگان اصیل، یعنی
اخلاف شاهکان و پیشوایان و سران
لشکر را نیز جزو این گروه شمرد.

سران آن (کار) محتملاً بزرگان اصیل بودند (مثلاً رئیس فرقه بزرگان هارپاک
سردار سلطان بود) ولی یقیناً عده‌ای از جنگاوران حرفه‌ای نیز جزو سران ارتش
بودند.

داریوش اول در کتیبه بهیستون میان «مردم - سلحشور که نزد من بودند»
(kâra... hya upa mâm âha)^{۳۳} و «مردم - سلحشور مادی که در جماعت ها بودند»
(kâra mâda hya vi³âpatiyâha)^{۳۴} فرق میگذارد.

برای درک ماهیت موضوع باید معنی این اصطلاحات را دانست. کلید کشف این
راز «اصطلاح ویثاپتی (vi³âpatiy) است که از کلمه ویث (vis =) تشکیل شده
و ما پیشتر درباره این کلمه سخن گفتیم. نه تنها تفهیم این عبارات بلکه درک ماهیت
سازمان اجتماعی ماد و دوران بدوی پارس (ایران) مربوط به نحوه درک مفهوم کلمه
ویث vi³ می باشد.^{۳۵}

ویسبانخ، ویث vi³ را «خانه» ترجمه کرده^{۳۶} و بدین سبب «ویث پتی»

viṣṭipāṭiy را « آنانکه در کاخ هستند » میداند (!). ^{۲۷} « تولمان » ^{۲۸} از ویسباخ نیز آنسوتر رفته خود کلمه ویث (ویس viṣ) را « مقرّ سلطنتی » معنی می کند و کمت ^{۲۹} ویث viṣ را « خانه » ، « خانه شاهی » و « خاندان شاهی و دربار » می شمارد . مترجمان دیگر ^{۳۰} ویث (ویس viṣ) را « عشیره » و « خاندان » دانسته و بسیاری از دانشمندان غربی این معنی را مؤید نظر خویش می دانند مبنی بر این که پارس قدیم جامعه ای فئودالی بوده . ^{۳۱} ولی در این مورد آنچه خود نیاز باثبات دارد بجای دلیل آورده شده است . اگر بگوئیم که با جامعه ای فئودالی سرکار داریم - در این صورت حق داریم « اموال عشیرتی » را هم اموال فئودالی بشماریم . ولی در واقع چنین نیست . بنظر ما - چنانکه پیشتر گفته شد - ویث - ویس (viṣ / vis) بمعنی جماعت است ، جماعتی که در آغاز عشیرتی بوده (و اینکه معنی عشیرت و شاید مسکن عشیرتی برای آن قائل شده اند نیز از همین ناشی می باشد) و بعد بصورت جماعت روستائی درآمده . اگر از جستجوی املاک فئودالی در سرزمینهای ماد و پارس صرف نظر کنیم بالطبع باید اذعان کرد که « کار » - ئی kâra که در ویث (viṣ) بوده اند - بیش از هر چیزی (گرچه نه منحصرآ) به عضوهای آزاد جماعات اطلاق می شده و « کار- ئی kâra که نزد پادشاه بوده اند » جنگاوران حرفه ای بوده اند مربوط به سران جنگی و خدمتگزاران صاحب مقام . در واقع کدام فرد مادی می توانست در دربار شاه پارس مقیم باشد و در اطفای نایره شورش ماد شرکت کند : آنانکه بکشور خود خیانت کرده جانب کورش فاتح را گرفتند و یا آنانکه از استقلال ماد دفاع کردند ؟ مسلم بنظر می رسد که اینان گروه نخستین بودند . خواهیم دید که بگفته هرودوت و روایت تاریخ « نابونید » اعیان و بزرگان و لشکریان به ماد خیانت ورزیدند . این نیز دلیل دیگری است که چرا ما معتقدیم (kâra mâda bya viṣ-âpatiyâha) بیشتر از افراد عادی جماعات بودند (و از آنجمله بخشی از بزرگان اصیل محلی) kâra hya upâ māmâha

از جنگاوران حرفه‌ای و اعیان و بزرگان اصیل و نظامی مرگب بود.^{۴۲}

بطور کلی محتمل است که در قرن ششم مفهوم مشترك «مردم - سلحشور» (پارسی قدیم = کار) تمام ساکنان آزاد سرزمین ماد را از لحاظ رسمی و حقوقی و صنفی شامل می‌گشت. و توده اصلی «مردمان - سلحشور» هنوز در آن زمان - بظن قوی - از افراد آزاد جماعات کشاورزی یعنی کسانی که مستقیماً آفرینندگان نعمتهای مادی بودند، تشکیل می‌شده. آشور بدست ایشان سرنگون شد و امپراطوری نیرومند مادبیری ایشان تأسیس گشت. دانسته نیست که آیا اینان - گذشته از خدمت جنگی - بیگار دیگری هم برای پادشاه انجام میدادند و خراجی بوی می‌پرداختند یا نه.

از روایت هرودوت (۱، ۱۲۶) چنین برمی‌آید که بیگارها و مالیاتهای مزبور فقط بعهده قبایل و اقوام رام شده و مطیع بود - ولی در این مورد اطمینان کامل وجود ندارد. اما راجع بخدمات جنگی و نظامی ... بنظر می‌رسد که توده جماعات فقط در حدود نیازمندی زمان جلب می‌شدند و بدین سبب در کتیبه داریوش بعنوان «مردم - سلحشور» که در جماعات (یعنی در خانه‌های خود) قرار داشتند خوانده شده‌اند.

ولی بهر تقدیر روشن است که منظور نظر از کلمه «کار» (kāra) تنها ارتش دائمی نبوده (و بطریق اولی برخلاف آنچه هر تسفلد و دیگران ترجمه می‌کنند - فقط «اعیان و درباریان» هم نبوده) بلکه مجموع مردمان آزاد بوده است.^{۴۳}

با اینکه در ماد و پارس این صنف را تحت اصطلاح واحد «مردم - سلحشور» می‌شناختند اختلاف مالی میان افراد آن عظیم بود.

باید بیاک مطلب بسیار جالبی که نیکولای دمشقی از قول کتسیاس نقل می‌کند توجه کنیم. حتی اگر کتسیاس - در این مورد - وضع زمان خویش را بجای اوضاع ماد باستانی شرح داده باشد، هم چیزی از اهمیت آن کاسته نمیشود، زیرا صحبت بر سر روابط و اوضاع بسیار قدیم و مهجور است.

بروایت کتسیاس^{۴۴} در ماد قانون یا رسمی (Nomos) وجود داشت که مرد مستمند (Penēs) می توانست وجود خود را به آدم متمولی که تغذیه وی را تعهد نماید، نتار کند. چنین مرد مستمندی وضع بردگان را پیدامیکرد (isa... doulon momizdestai) با این تفاوت که اگر از خوراک و تغذیه خویش راضی نمی بود حق داشت ارباب را ترك گوید.

«مرد مستمند» در این مورد مسلماً همان آزاد مرد عضو جماعت بود که وسیله زندگی در جماعت - یعنی زمین - را از دست داده . علی الرسم عضویت جماعت با از دست دادن زمین منتفی می شد و چنین مرد مستمندی فردی از همه جا رانده و بی حق می گشت و چاره ای نداشت جز اینکه «به حمایت» مردی برده دار «متوسل شود» و در نتیجه یکنوع استثمار نیمه پدرشاهی و نیمه برده داری پدید آمد. تا کنون در دانش شوروی باین نوع بهره کشی توجه کافی مبذول نگشته است. ولی با این حال وجود آن مسلم است - زیرا که این رسم در ادوار بدوی تمام جامعه های برده داری متداول و معمول بوده^{۴۵}. بعدها چون فاصله میان بردگان و آزادگان بیشتر شد و مرز بین آنان بوضوح مشخص گشت و اقتصاد برده داری - که برای بازار تولید می کرد - جانشین اقتصاد پدرشاهی گشت آن نوع بهره کشی نیمه پدرشاهی نیز جای خود را به استثمار خالص و خاص برده داری داد. بدین طریق واضح است که در پادشاهی ماد اختلاف مالی میان آزادگان افزایش بسیار یافت ولی هنوز برخی رسوم پدرشاهی در جامعه محفوظ مانده بوده.

اما محتمل است بزرگانی که پیشتر یاد کردیم - یعنی اخلاف پیشوایان و شاهکان «کشورهای» پیشین ماد و سران نظامی و جنگاوران حرفه ای رسماً جزو «مردم - سلحشور» بوده اند. این گروه مردم آزاد از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی کاملاً با دسته اول فرق داشت و بخش اعظم آن از طبقه برده داران بود و

مختصلاً برده داران بسیار کلان نیز میان آنان یافت می شدند. ثروت بزرگان ماد در میان اقوام عهد باستانی ضرب المثل بود.

این خود قابل درك است. بطوریکه يك مورخ دقیق رومی توجه کرده، در بابان دوران جماعات بدوی، غنایم و افتخارات میان سلحشوران «ازروی شایستگی» (Secundum dignationem) - یعنی درجه بزرگی و تشخص و اعیانیت - تقسیم می شده است. این وضع بطریق اولی در جامعه‌ای چون ماد - جامعه‌ای که دموکراسی عشیرتی و خاندانی آن سرعت معدوم و بصورت پس مانده عهد کهن درآمده، برقرار بود. قلع و قمع آشور بطور کلی کشور ماد را ثروتمند نساخت بلکه فقط سران نظامی و بزرگان خاندانها و عشیرتها تمول سرشار بهم زدند و شخص هر قدر عالی نسب تر می بود و یا مقام دولتی بالاتری داشت - امکان تحصیل ثروت و از آن جمله بردگان نیز برای وی بیشتر می بود. بدین سبب عصر حکومت کیا کسار را باید دوران ثروت اندوزی بزرگان ماد و پیدایش اختلاف شدید مالی در آن جامعه و افزایش سریع تضادها شمرد. ریشه این اختلافات در تناقض اساسی بردگان و برده داران بود. ولی (چنانکه علی‌الرسم در جوامع برده دار - که در چنین مرحله‌ای از تکامل بودند پیش می آمد) تضادهای مزبور بیشتر بصورت اختلاف میان ورشکستگی و فقر و اسارت تدریجی کشاورزان خرد و آزاد از یکطرف و ثروت اندوزی بزرگان که شیرۀ همسایگان مستمند خویش را می کشیدند از دیگر سو - تجلی می کرد. مختصلاً در چنین شرایطی، تضاد میان بزرگان نظامی و عشیرتی (که ثروت می اندوختند) و حکومت پادشاهی - که در آن ایام سیاست ترقیخواهانه ایجاد وحدت کشور را تعقیب می کرد و ناچار بود حقوق و امتیازات اخلاف شاهکان مستقل پیشین را محدود سازد و می کوشید به قشرهای وسیع تر برده داران و حتی - بطور کلی - آزادگان تکیه کند، نیز پدید آمده بود.

این تناقضات که هر روز شدت می‌یافت در عهد پادشاه بعد موجب نابودی امپراطوری ماد گشت.

۴ - دولت و تقسیمات اداری

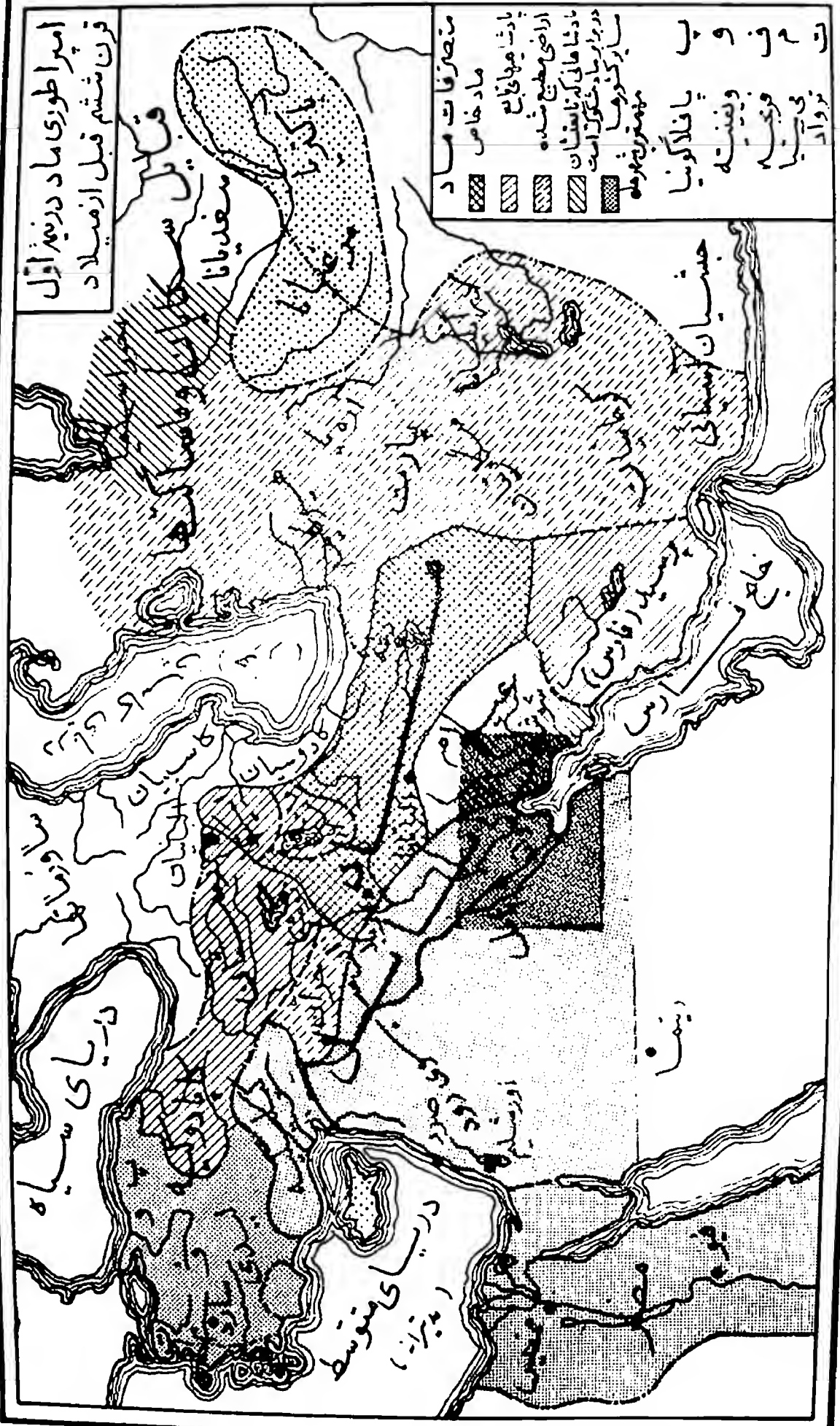
چون تشکیلات اجتماعی ماد هنوز قوام نیافته بود، سازمان دولتی آن هم - مثلاً نسبت به وضع دولت آشور در قرن هفتم ق. م - تا حدی سست و نا استوار بود. امپراطوری ماد یکی از پادشاهیهای باستانی بود که نام سازمان نا استوار نظامی و اداری - پیش از آشور - در مورد آن صادق و موجودیت آن دولت بیشتر به موفقیتها و یا شکستهای تصادفی نظامی بسته بود.

هرودوت سازمان امپراطوری ماد را چنین وصف می‌کند: «در زمان فرمانفرمائی ماد قومی بر قوم دیگر حکومت می‌کرد و مادیها بر همه و (قبل از همه) بر اقوامی که بایشان نزدیکتر بودند و آنها هم بر همسایگان خویش و آن همسایگان بر هم مرزان خود» (I، ۱۳۴). منابع کهن عبری نیز از (شاه) ماد سخن می‌گویند نه «شاهان» ماد و این خود مؤید روایت فوق است^{۴۶} و لوح بابلی «نابونید» هم از پادشاه ماد و «شاهانی که دستیاران وی بودند» یاد می‌کند^{۴۷}.

هسته اصلی امپراطوری مزبور سرزمین ماد (بمعنی خاص و محدود) بود و احتمالاً همان قلمروی بود که بعدها در عهد هخامنشیان «ساتراپ نشین ماد» را تشکیل می‌داد. سرزمین مزبور مستقیماً از اکباتانا اداره می‌شد و ساکنان آن از تمام وظایف و حقوق مادیها و اتباع پادشاه ماد برخوردار بودند. با اینکه تقسیمات قبیله‌ای کماکان وجود داشت^{۴۸} ولی دنیای خارج تمام ساکنان آن سرزمین را «مادی» می‌نامید و احتمالاً ایشان خود نیز خویشتن را چنین می‌خواندند و می‌شناختند. بطوریکه س. ت. یرمیان به مؤلف اظهار داشته است، منابع ارمنی ساکنان چندین نقطه ارمنستان شرقی و آذربایجان غربی را «مادی» (مار - k mar) می‌خوانند و

امپراطوری ماد در نیمه اول
قرن ششم قبل از میلاد

- | | | |
|--------------|------------------------|---|
| مصر فارت ماد | پادشاهی باغ | پ |
| ماد خاص | اراضی مطیع شده | و |
| | ماد شاهانی که باغستان | و |
| | دور بر سر راه شگور است | و |
| | سایر کشورها | و |
| | مهمترین رودها | و |
| | یا فلاکونیا | و |
| | وینینه | و |
| | فریجیا | و |
| | بروادی | و |



حال آنکه از لحاظ تاریخی اینان اقوام هوریان ماتیانی^(۱) بوده‌اند^{۴۹}. ولی در آن زمان با مادیها توأم شده بودند. نباید پنداشت که این روایت منابع ارمنی تصادف محض است.

ماد - یا پادشاهی ماد، از پادشاهیهای قدیم ماد (ماد مرکزی و شرقی) و ماننا و اسکیت تشکیل شده بود. بدین سبب منبع هرودوت - گذشته از «ماد» «پاریکانیان» و «اورتو کوریبانتیان» (تیز خودان) را نیز جزو ساتراپ نشین ماد قلمداد می‌کند^{۵۰}. چنانکه پیشتر گفتیم «اورتو کوریبانتیان» همان ساکنان پادشاهی پیشین اسکیت بوده‌اند. اما ظاهر آنطور منبع مزبور از پاریکانیان بخشی از ساکنان پادشاهی ماننا (که هنوز کاملاً با مادیها توأم و مخلوط نشده بودند) بوده است^{۵۱}. بعد از آن تاریخ نامهای مذکور تکرار نشده و منابع موجود تمام ساکنان ماد را فقط بنام مادی خوانده‌اند ولی خاک ماد از اراضی سه پادشاهی یادشده (در قرن پیشین) وسیعتر بوده. از کتیبه بهیستون چنین برمی‌آید که شهر آشوری آربل نیز جزو خاک ماد بوده است^{۵۲}. از گفته‌های کزنفون (آنا باسیس، III، ۴، ۷-۱۰) می‌توان چنین نتیجه گرفت که بر روی هم اراضی اصلی آشور جزو خاک ماد شده بوده و بعدها درازهان مردم نیز جزو سرزمین ماد شمرده می‌شده. بدیهی است که «سوریه - ماد» یا «سیرومدی» - یعنی ایالات آشوری پیشین کی‌روری و زاموآ و پارسوآ و بیت‌هامبان و کیشه سو و خارخار - نیز بی‌شک جزو لایتجزای ماد شده بود.

ماد از سوی شمال غربی نیز تا حدی بسط یافته بود و بعضی از اراضی را - که مردم آن از قبایل هوری و اورارتوئی «ماتیانی» بودند (و با احتمال قوی در مغرب دریاچه ارومیه و در دره ارس مسکن داشتند) - تصرف کرده بود. بهر حال هرودوت دوبار تذکر می‌دهد^{۵۳} که خاک ماد (پادشاهی ماد بمعنی خاص؟) با سرزمین ساسپیریان -

یعنی قبایل ایبری و گرجی - هم‌مرز بود و سرحد آن از نزدیك دره فاسیس می‌گذشت - و بظن اقوی منظور از دره فاسیس « کولخید » یعنی دره رود کنونی ریون می‌باشد (با احتمال ضعیف‌تر دره رود چوروخ) .

چون ، بنظر ما ، اراضی پادشاهی پیشین اسکیت نیز جزو ماد بوده، پس اقصی مرز شمالی آن - ظاهراً - از شمال رود (ارس) می‌گذشته (ناحیه دوم نقشه ما) . منطقه کوهستانی واقع در جنوب شرقی مسیر سفالای ارس (ناحیه ۲ نقشه ما) و بعد (نواحی) مصب امرد (قزل اوزن) که توسط قبایل کادوسیان و کاسپیان^{۵۴} مسکون بوده مطیع ماد نگشته بود و جزو آن سرزمین محسوب نمی‌شد. بخش سفالای ارس و کورا (کر) نیز - چنانکه از مراتب زیر مستفاد خواهد گردید - مستقیماً جزو ماد نبوده^{۵۵} . تعیین مرزهای شرقی ماد دشوارتر است . بنظر ما محتمل است که مرزهای مزبور بوضعی بوده که بخشی از سرزمین آینده پارت را نیز ضمیمه خاک ماد می‌ساخته^{۵۶} .

سرزمین قبیله « ساکارتیان » نیز جزو اراضی ماد بوده ولی نمی‌دانیم که کتیبه بهیستون که مبنای اطلاع ما در اینمورد است از کدام « ساکارتیان » سخن می‌راند^{۵۷} . گذشته از ساکارتیان غربی (زیکرتو ؟) که محتملاً وجود داشته‌اند - ساکارتیان شرقی نیز بوده‌اند . منبع اطلاعات هرودوت (در مورد ساتراپ نشینهای امپراطوری هخامنشی) اینانرا به ساتراپ نشین درنگیان (جنوب غربی افغانستان و بخشهای جنوب شرقی کشور کنونی ایران) منسوب می‌داند . ولی هرودوت در جای دیگر (از قول زوپیر ؟) ایشانرا جزو فارس (پرسید) می‌شمارد . قبیله « ساکارتیان » که بمعنی « سنگ کن » است ظاهراً در جبال ویابانهای مرکز فلات ایران (مشرق ایران کنونی) زندگی می‌کرده است . بعد ها این منطقه جزو پارت شد .

در اطراف ماد سرزمینهای کم و بیش خود مختار و پادشاهیها و قبایل و حاکم نشینهای - که توسط مدیران مادی اداره می شدند ولی جزو ماد نبودند - وجود داشتند. ولی بطور وضوح معلوم نیست که حکومت ماد در حدود چه اراضی مستقر و نافذ بوده است. معیناً بنظر می آید که مأخذهایی برای تشخیص موضوع داشته باشیم. یکی از مأخذ مزبور فهرست نامهای بخشهای امپراطوری پارسی (ایرانی) و هخامنشی داریوش اول است که هرودوت نقل کرده (III, ۹۷-۵۹) و بعقیده اکثر محققان از هکاتی مورخ یونانی و معاصر داریوش گرفته است و ظاهراً مطالبی نیز خود بر آن افزوده است.

فهرست مزبور حاوی اسامی قبایل و اقوامی که در هر بخش اقامت داشته اند، و میزان خراج به تالانت نقره، و شماره بخش بوده است.

درباره اینکه فهرست تا چه حد قابل اعتماد است دو نظر اساسی وجود دارد: نظر رایج تر آن است که فهرست مستخرجیست از جزو جمع خراج بخشها. و ضمناً ممکن است بر اثر ترجمه و کسر و اضافه و غیره اشتباهاتی هم در آن پدید آمده باشد که محققان در میزان آن اشتباهات اختلاف نظر دارند. مسلماً این تنها نظر درست است. نظر دیگری که «یو. یونگه»^(۱) سخت از آن طرفداری می کند آنست که فهرست هرودوت جزیک سلسله نامهای قبایل و اقوام که وی (یا هکاتی) می دانسته و بدون ترتیب و من عندی در کنار هم قرار داده اند چیزی نیست.^{۵۸} این نظر تاب انتقاد ندارد؛ و بی اختیار این سؤال پیش می آید که: چرا و به چه منظور من عندی و خودکامانه نامهایی را سرهم کرده بجای فهرست رسمی امپراطوری پارسی (ایران) معرفی کرده اند؟^{۵۹} باضافه برای هرودوت چه ضرورتی داشته است که هر بار و در هر مورد شماره بخش را ذکر کند؟ یا اینکه شماره را هم عمداً از خود جعل کرده

است؛ ولی نمی‌توان گفت که در این مورد جعلی از روی قصد وقوع یافته. تمام فرضیه‌هایی که درباره «غرض ورزی» هرودوت وجود داشته تا کنون بارها رد شده و آثار مکشوف و اصیل واقعی نظرهای او را تأیید کرده‌اند و چنانکه پیش گفتیم، حق نداریم در صداقت و درستی او شکی داشته باشیم. بر روی هم ارقام نسبی خراج ایالات گوناگون و از آنجمله ایالاتی که هرودوت (وهگانی) هیچگونه اطلاع صحیح و روشنی از آنها نمی‌توانست داشته باشد، بحقیقت نزدیک بنظر می‌رسند و این خود دلیل دیگر بر صحت روایت اوست. این را هم باید در نظر گرفت که «هگانی» و هرودوت هر دو، از اتباع، امپراطوری پارس (ایران) بودند و در یکی از بخشهای آن کشور میزیستند و بآن دولت مالیات می‌پرداختند - و لاقلاً وضع ایشان در قسمتی از مدت عمرشان چنین بود - و بدین سبب گمان نمی‌رود کسب اطلاع در باره میزان خراج بخشهای آن امپراطوری برای ایشان دشواری در بر می‌داشته. بنا بر این می‌توانیم بجرأت بگوئیم که فهرست خراج بخشها (nomoi) ی کشور داریوش اول - آنچنانکه هرودوت نقل می‌کند - مبتنی به يك منبع اصیل رسمی بوده است. اما راجع باینکه چه منبعی بوده... دو نظر وجود دارد: برخی از محققان معتقدند که فهرست مزبور نامهای واحدهای اداری و اصلی کشور - یعنی ساتراپ نشین‌ها را - شامل می‌باشد و عده دیگری حدس می‌زنند که فهرست مربوط به بخشهای مالیاتی است و با ساتراپ نشینها قابل انطباق نمی‌باشد. محققان اخیر الذکر بیشتر باختلاف فهرست هرودوت با فهرست «کشورها» که در سنگ نبشته‌های شاهان هخامنشی و از آنجمله کتیبه داریوش اول منقول است اشاره کرده این اختلاف را مبنای استدلال خویش قرار می‌دهند.

ولی تصور اینکه بخشهای مالیاتی امپراطوری ایران (پارس) با تقسیمات اداری آن منطبق نبوده است. بس دشوار است. زیرا اگر چنین می‌بود مشکلات

فوق العاده و بیهوده‌ای در جمع آوری مالیات پدید می‌آمد. از جانب دیگر می‌دانیم که ساتراپها واجد اختیارات مالی بودند (از آنجمله سکه نقره ضرب می‌کردند و برای رفع نیازمندیهای ساتراپ نشین عوارضی وضع و وصول می‌کردند)^{۶۰} بدین سبب دلیل قاطعی برای رد اینکه ساتراپها مسئول وصول مالیاتهای شاهی نیز بوده‌اند، در دست نیست.

در واقع در مورد وجود اختلاف میان فهرست هرودوت و فهرست‌های سنگ - نبشته‌ها سخت غلط شده است. با توجه باینکه ممکن است برخی از ساتراپ نشینها را تقسیم کرده و بعضی را بیکدیگر پیوسته باشند (و این موضوع در منابع مستقل مذکور است)^{۶۱} باید اذعان کرد که در مطالب اساسی مطابقت دارند و فقط در ترتیب ذکر اسامی اختلافی وجود دارد^{۶۲}. و ترتیب ذکر اسامی در فهرست هرودوت معمائی شده است. زیرا در سنگ نبشته‌ها ترتیب تقسیمات جغرافیائی کم و بیش مرعی شده ولی بنظر می‌رسد که فهرست هرودوت - بویژه در قسمت ساتراپ نشین‌های شرقی - تقریباً خودکامانه و بدون مراعات هیچ ترتیبی تدوین شده است.

اینکه در رأس فهرست هرودوت «یونیه» - یعنی میهن وی - قرار دارد و در هیچ يك از سنگ نبشته‌ها چنین نیست، نیز خود بدگمانی را برمی‌انگیزد. ولی این موضوع نباید مشوشمان سازد. و می‌توان دلایل بسیار برای آن ذکر کرد.

مثلاً بسیار محتمل است که در فهرست‌های رسمی ارسالی به ساتراپ نشینها - در هر مورد - نام ساتراپ نشین منظور در رأس صورت نوشته می‌شده. یا اینکه نام بعضی از ساتراپ نشینها را فقط در ضمن گروههایی که نامشان از روی خصوصیات جغرافیائی تنظیم شده بود، گنجانده باشند و ترتیب اسامی بدین سبب تغییر کرده باشد^{۶۳}.

موضوع مهمتر اصول کلی شمارش ساتراپ نشین‌هاست. اما، بنظر می‌رسد

که اینمورد را می‌توان روشن کرد و بدین منظور باید بخاطر سپرد که هر يك از کشورهای برشمرده را چه کسی فتح کرده است .

در زیر جدول اسامی ساتراپ نشینهای امپراطوری ایرانی (پارسی) هخامنشیان را با ذکر نام فاتح هر کشور (چنانکه معلوم باشد و طبق روایات رسمی هخامنشی)، نقل می‌کنیم و امپراطوری ایران (پارس) را « دنباله » ماد می‌شماریم (جدول شماره ۴)^{۶۴}

با اینکه در موارد معینی ابهام وجود دارد بر روی هم فهرست واضح است : در آغاز نام ۱۲ ساتراپ نشین مربوط باراضئی که پارسیان (کورش و کمبوجیه) قبل از داریوش مسخر ساختند ذکر شده و بعد نام ساتراپ نشین‌هایی که در عهد مادها فتح شده بوده منقول است و در آخر نواحی و ایالاتی که داریوش اوّل پیش از سال ۵۰۰ ق . م . تسخیر کرده آمده است .

بدینقرار از ساتراپ نشین سیزدهم بیعد مربوط است به اجزاء متشکله کشور ماد ، در زمان فتح آن توسط کورش ، ولی اگر بخواهیم از اجزاء متشکله مزبور چیزی درك کنیم باید در فهرست تجزیه و تحلیل مفصلتری بعمل آید .

فهرست هرودوت (هکائی) از لحاظ مضمون و محتوی و احتمالاً تاریخ تحریر (که ظاهراً بتاریخ سال ۵۰۰ ق . م مورخ است)^{۶۵} بیشتر به فهرست کتیبه بهیستون نزدیک میباشد^{۶۶} . فهرستهای بعدی نام ساتراپ نشینهای جدیدی را آورده‌اند که برخی از آنها توسط داریوش مسخر گردیده و بعضی از ساتراپ نشینهای پیشین منشعب گشته‌اند . از مقابله فهرست هرودوت با سنگ نبشته بهیستون اختلافات زیر بدست می‌آید : ۱- نام کیاییکیه (ساتراپ نشین چهارم) در کتیبه بهیستون و دیگر سنگ نبشته‌ها ذکر نشده ظاهراً این عدم تذکر بدان سبب است که خود مختار بوده و

پادشاهی از خاندان « سیدنسیان »^(۱) بر آن سلطنت میکرده است . ۲ - در سنگ نبشته بهیستون (و دیگر سنگ نبشته ها) ساتراپ نشین یازدهم (کاسپیان) و ساتراپ نشین نوزدهم (کرانه دریای سیاه) وجود ندارد . ۳ - نام هندوستان هم دیده نمیشود . ۴ - در سنگ نبشته بهیستون دو ساتراپ نشین ارمنی (۱۳ و ۱۸) ذکر نشده بلکه فقط يك ساتراپ نشین در ارمنستان وجود دارد . ۵ - ظاهراً در کتیبه بهیستون ساتراپ نشین هفتم - شامل دو ساتراپ نشین : ساتاگیدیه (« گاندار » یا « پاروپانی ساد ») و « آراخوزیا » میگردد . در سنگ نبشته های بعدی ساتراپ نشین هفتم حتی شامل سه کشور میباشد . ۶ - ساتراپ نشین اول ، در سنگ نبشته بهیستون شامل دو ساتراپ نشین « یونیه » و « آنانکه آنسوی دریا هستند » میشود . ۷ - در آن کتیبه ساتراپ نشین شانزدهم شامل چهار ساتراپ نشین - یعنی پارت و آرهیا و خوارزم و سغد - میگردد . ۸ - عربستان نیز در آن نام برده شده ولی فهرست هرودوت فاقد نام آن است زیرا که مالیات نمی پرداخته است .

اکنون مطالب فهرست هرودوت را با سنگ نبشته بهیستون مقایسه کنیم :

| طبق سنگ نبشته بهیستون : | بروایت هرودوت : |
|---|-----------------------|
| یونیه (۹) « آنانکه آنسوی دریا هستند » (۷) | یونیه (۱) |
| سارد (۸) | سارد (۲) |
| کاپا دوکیه (۱۲) | [داسکیکیه] (۳) |
| | کیلکیه (۴) |
| آشور (۴) | « سوریه » (۵) یا آشور |
| مصر (۶) | مصر (۶) |

| | |
|---|-------------------------------|
| ساتا کیدیه (۷) | ساتا کیدیه (۲۱) ^{۶۸} |
| [عیلام] (۸) | آراخوزیه (۲۲) |
| «آشور» (۹) یا بابل | عیلام (۲) |
| ماد (۱۰) | بابل (۳) |
| [کاسپیانا] (۱۱) | ماد (۱۰) |
| باکتریا (۱۲) | باکتریا (۱۷) |
| ارمنستان غربی (۱۳) | ارمنستان (۱۱) |
| [ماتینا] (۱۸) | |
| [درنگیانا] (۱۴) | درنگیانا (۱۴) |
| [سکایان] (۱۵) | سکا (۲۰) |
| { پارت آره‌یا خوراسمیا سغدیانا | پارت (۱۳) |
| | آره‌یا (۱۵) |
| | خوارزم (۱۶) |
| | سغدیانا (۱۸) |
| اتیوپی آسیائی (حبشیان آسیائی) | مک (۲۳) |
| (۱۷) | |
| سواحل جنوبی دریای سیاه (۱۹) | |
| هندوستان (۲۰) | هندوستان ^{۶۹} |
| | عربستان |

بدیگر سخن در کتیبه بهیستون که در سالهای ۵۱۹ - ۵۲۱ ق. م. نوشته شده نام کشور خود مختار کیلیکیه و قبایل قفقاز (ساتراپ نشینهای یازدهم و

نوزدهم) و هندوستان که بعدها ملحق گشت (ساتراپ نشین بیستم) برده نشده است. شاید ساتراپ نشین ساحل جنوبی دریای سیاه (۱۹) نیز بعدها ملحق به کشور پارس شده باشد^{۷۰} و ساتراپ نشین های سیزدهم و هجدهم بصورت ایالت واحد - یعنی ارمنستان - درآمده باشند.

جدول شماره ۴

| شماره ساتراپ نشین | نام آن | الف / شامل چه بخشهایی بوده ب / میزان خراج به تالانت نقره | نام فاتح آن | ملاحظات |
|-------------------|-------------------------------|--|------------------|---|
| ۱ | یونیه (جزایر یونیه) | الف / اثولیدا ، یونیه ب / کاریه ، لیکیه ، پامفیلیه ۴۰۰ - | کوروش دوم | |
| ۲ | سارد | میسیا ولیدی ۵۰۰۰ | کوروش دوم | |
| ۳ | کاپادوکیه (داسکیلیه) | تروآدا ، فریجیه ، ویفینیه ، پافلاگونیه ، کاپادوکیه . ۳۶۰ | کوروش دوم | کاپادوکیه که در مشرق رود هالیس (قرل ایرماق) قرار داشت توسط کیاکار فتح شده بود . |
| ۴ | کیلکیه (پادشاهی خودمختار) (۱) | کیلکیه و اراضی خلیج اسکندرون و کوههای تاور . ۳۶۰ | کوروش دوم | گرفته از خراج نقدی بنقره - ۳۶۰ اسب سفید و ۱۴۰ تالانت نقره برای مخارج نگاهداری سواران مقیم کیلکیه. |
| ۵ | آن سوی رود (آشور سوریه) | فلسطین ، فنیقیه ، سوریه ، قبرس ، بین النهرین شمالی . ۳۵۰ | کوروش دوم | |
| ۶ | مصر | مصر ، لیبی ، کیرنا ، برکه . ۷۰۰ | کمبوجیه (کامبیس) | گرفته از خراج نقدی بنقره . ۱۲۰۰۰ مدین گنم برای پادگانها و درآمد شیلات دریاچه «مَریدو» |

(۱) در سنگ نبشته ها ذکر از آن نیست .

| | | | | |
|----|---|--|------------------|--|
| ۷ | ساتاگیدیه ، گندار (قندهار) و آراخوزیا (۴) (۱) | افغانستان شمال شرقی (و شرقی؟) کنونی (ساتاگیدیان و گنداریان - قندهار و آپاریتها) ۱۷۰ | ؟ | نام دیگر : «هند سفید» و یا «هند کوهستانی» . |
| ۸ | عیلام (سوزیانا و کیسید) | عیلام . ۳۰۰ | کوروش دوم | تا اواسط قرن ششم ق . م . شوش تحت تسلط بابل بود . |
| ۹ | بابل (هرودوت نام این کنور را آشور ذکر میکند که تختگاه آن بابل است) | دو رود جنوبی ۱۰۰۰ . | کوروش دوم | گذشته از خراج نقدی بنقره ۵۰۰ خواجه حرمسرا . |
| ۱۰ | ماد | ماد و پاریکانیان و اورتوکوریانیان (تیزخودان) | کوروش دوم | |
| ۱۱ | [کاسپیانا ؟] | بخش جنوبی آذربایجان کنونی شوروی و سواحل جنوبی دریای خزر (کاسپیان ، پائوسیکیان ، پانتی ماتیان و داریتیان) ۲۰۰ - | کوروش دوم (۲) | بهر حال بخشی از ساکنان این سرزمین (کادوسیان) - بروایت کنسیاس - نخستین بار فقط باطاعت کوروش درآمدند |
| ۱۲ | باکتریا | «از باکتریان تا اگلیان» . ۳۶۰ | کوروش دوم | |
| ۱۳ | ارمنستان | «از پاکیتکیه، سرزمین ارمنیان» تا دریای سیاه (که ظاهراً شامل بخشی از کاپادوکیه - در مشرق رود هالیس - میگردد) ۴۰۰ | کیاکسار | فتح این ناحیه توسط کیاکسار از عبور وی از رود هالیس و مرز لیدی و ماب معلوم است . |
| ۱۴ | درنگیانا (و بخشی از کارمانیا) | ساگارتیان ، ساریگنان ، تامانانیان ، اوتیان ، میکیان و ساکنان جزایر خلیج فارس . ۶۰۰ | کیاکسار (۴) | بهر تقدیر اعتقاد و سنت ساگارتیان چنین بوده که بدساله کیاکسار مربوط می باشند: بدکتیبه بنیستون I ، ۳۳ رجوع شود . اوتیان شاید «یائوتیا» - ی پاری باستانی باشد که بخشی از پارس (برسید) بوده . بخش اخیرالذکر را هرودوت جزو کارمانیان ذکر کرده . |

(۱) درسنگ نبشته‌ها دویا سه ساتراپ نشین است . (۲) هرمان (Pauly-wissowa, S.V. Kospioi)
معتقد است که این ساتراپ نشین را داریوش اول در ۵۱۵ ق . م فتح کرده . ولی مبنای این نظر معلوم نیست.

| ۱۵ | سکایان (?) | سکایان و کاسپیان . ۲۵۰ | ؟ | معلوم نیست منظور ناحیه قفقاز است یا آسیای میانه . |
|----|--|--|---|---|
| ۱۶ | ۱ - پارت (هیرکانیه) ۲ - آره‌یا (یامرغیاناه) با اینکه سرزمین اخیر الذکر جزو باکتریا بوده ؟ ۳ - خورازمیا؛ ۴ - سفدیانا | پارتها (و هیرکانیان ؟) خورزمیان و سفدیان و آره‌یان (Hareiva - با آریائی‌ان arya اشتباه نشود) ۳۰۰ | کیا کسار؟ | طبق سنگ‌نبشته‌ها شامل چهار ساتراپ نشین بوده است . بدین‌ترتیب: ۱ - پارت (باضمام هیرکانیه) ۲ - خوارزم ، ۳ - سغد ، ۴ - آره‌یا . لااقل پارت و آره‌یا قبل از کورش دوم فتح شده بوده - والا او به فتح باکتریا اقدام نمیکرد . |
| ۱۷ | [هندوسیا - مک] | مکران و بلوچستان کنونی (پاریکانیان و حبشیان آسیائی) ۴۰۰ . | ؟ | |
| ۱۸ | ماتینا (شمال شرقی ارمنستان) (۱) | ماتیائی‌ان ، ساسپیریان و آلارودی‌ان (یعنی هوریتی‌ان ، (ایبری‌ان و اورارتوئی‌ان) ۲۰۰ | کیا کسار | این ساتراپ‌نشین در زمان داریوش‌اول از ساتراپ‌نشین سیزدهم مجزی شد . |
| ۱۹ | [پونت] | کرانه دریای سیاه - شرقی‌تر از ساتراپ‌نشین سیزدهم . (تا مرزهای کولخیدی) (۲) موسخیان ، تیبارتی‌ان ، ماکرونیان ، موسی‌ئویکیان و ماریان ، ۳۰۰ | | |
| ۲۰ | هند | دره رود سند و پنجاب ۳۰۰ تالانت گردلا | داریوش‌اول | |
| | عربستان | خراج نمی‌داد | روابط عربستان شمالی با ایران (پارس) مبتنی بر بیمانهائی بود | |

برعکس ساتراپ‌نشینهای «ساتاگیدیه» و «آراخوزیه»^{۷۱} و ساتراپ‌نشینهای
یونیه و آنسوی دریا و ساتراپ‌نشینهای پارت و آره‌یا و خورسمیا و سفدیانا که در
(۱) به‌هکاتی (FGH.I,1, fragm 288) رجوع شود: «موسخیان ، مردم کولخیان همسایه ماتینائی‌ان
(۲) کولخیدی‌ان فقط داوطلبانه خراج میدادند (هر. III ، ۹۷) . در لشکرکشی خشایارشا به
یونان ماریان به کولخیدی‌ان پیوسته بودند (هر. VII ، ۷۹-۷۸) با اصطلاح ارمنی «مار» که
بمعنی «ماد» بوده اشتباه نشود.

سنگ نبشتهٔ بهیستون آمده در فهرست بخشهای مالیات دهنده که مربوط به سال ۵۰۰ ق. م. است تحت شماره‌های ۱، ۷ و ۱۶ بصورت سه ساتراپی درآمده‌اند. شاید ملاحظاتی در آن زمان موجب يك كاسه کردن آنها شده بوده است و هر يك از سه گروه مزبور بدست شخص مهم و مقتدری اداره می‌شده است.^{۷۲}

باحتمال قوی ساتراپ نشینهایی که نام آنها در فهرست نخستین داریوش اضافه شده بوده (ولی البته در حیات او) عبارت بودند از شماره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ و شماره ۱۸ را از ساتراپ نشین «ارمنستان» منشعب کرده بودند. صد سال بعد کزنفون (کسنوفونت) نیز از این تجزیه یاد کرده است^{۷۳} ولی در سنگ نبشته‌ها تذکری در بارهٔ آن دیده نمی‌شود زیرا که در کتیبه‌های مزبور سازمان و تقسیمات اداری بطور دقیق منعکس نشده و غالباً ساتراپ نشینهای واقعی را معرفی نکرده بلکه از «کشورهائی» که نامشان علی‌الرسم بر سر زبانها بوده یاد می‌کردند. مثلاً ارمنستان (یا بروایت بابلی سنگ نبشته‌های ایرانی «اوراشتو»)- حتی بعد از آنکه از لحاظ اداری به دو ایالت تقسیم شده بود- «کشوری» خوانده می‌شد.

البته نمیتوان گفت که مرزهای ساتراپ نشینهای مربوط به امپراطوری ایران (پارس) طابق النعل بالنعل با ایالات زمان امپراطوری ماد و سرحدات خارجی آن مطابقت داشته. کورش و داریوش در بعضی موارد مرزها را تغییر داده بودند. و اینرا با اعتماد کامل در مورد کاپادوکیه میتوان گفت. ساتراپ نشین مزبور (یا باصطلاح «داسکیلپه») بطور کلی در زمان کورش تأسیس شد و قطعه‌ای از اراضی مشرق رود هالیس (قرلایرماق) که متعلق به ماد بود جزو آن گشت و ساتراپ نشین را بنام آن قطعه زمین کاپادوکیه (بیارسی باستانی: كَتِپَتوك Katpatuka) خواندند (شاید قبلاً یکی از نواحی جزو ارمنستان بوده است). آنچه گفتیم در مورد ساتراپ نشین چهارم هم صادق است: و بخشی از آن یعنی بین‌النهرین شمالی به ماد تعلق داشته و

ساتراپ نشین جدید کورشی بنام بخش مزبور رسماً « آشور » خوانده شد (بدپارسی باستانی = « آشورا » *ašurā*. کلمه یونانی سوریا *suria* « سوریه » از آن مشتق است . یونانیان علی‌الرسم بابل را « آشور » مینامند . در آسیای مقدم ساتراپ نشین چهارم را « آنسوی رود » - ماوراءالنهر - که بزبان اکدی « ابر - ناری » *Eber - nāri* و به آرامی عبر - نهارا *âbar - nahârâ* - است میخواندند .)

بهر تقدیر بطور کلی و تا حدی با اطمینان خاطر میتوان گفت که در دوران حکومت آستیاگ امپراطوری ماد ، گذشته از سرزمین ماد (ساتراپ نشین دهم) و پارس (که بروایت همه منابع قبلاً تابع ماد بوده)^{۷۴} و چون در زمان هخامنشیان خراج نمی پرداخته در فهرست هرودوت وارد نشده - شامل ساتراپ نشینهای زیر بوده است : شماره ۱۳ باضمام شماره ۱۸ (ارمنستان) و ۱۴ (درنگیان و محتملاً - هم از آن زمان - سواحل کرمان و جزایر خلیج فارس) و ۱۵ (ناحیه سکایان) و شاید شماره ۱۷ (ناحیه « پاریکانیان و حبشیان آسیائی » یا مکران و بلوچستان کنونی که در آن زمان مردمانی سیه چرده و دراویدی زبان در آن می زیستند) و لااقل بخشی از ساتراپ نشین شماره ۱۶ (پارت و هیرکانیه ، مسلماً ، آرهیا و سغدیانا محتملاً - ولی گمان نمی رود تماماً - و خوارزم بظن بسیار ضعیف) باید بخشی از ساتراپ نشین سوم را که در مشرق رود هالیس (قزل ایرماق) قرار داشت و قسمتی از ساتراپ نشین چهارم را (بین النهرین شمالی) نیز افزود .

درباره این کشورهای تابع ماد چه میدانیم ؟

۱ - پارس (پرسید) بروایت کتیبه بهیستون^{۷۵} که تألیف هرودوت نیز مؤید آن است^{۷۶} از قرن هفتم ق.م. درپارس خاندان هخامنشیان حکومت میکرد (ظاهراً پس از آنکه اراضی مزبور را که متعلق به عیلام بود قبایل ایرانی - یعنی پارسیان آینده - اشغال کردند). ظاهراً بعد از مؤسس خاندان که هخامنش (*Haxâmaniš*) نام

داشت و پسرش «تئی سپ» (چیش پیش čišpiš) - این خاندان بر دو شاخه منقسم گشت که هر دو در آن سرزمین سلطنت داشتند. کورش اول (Kûruš)، پادشاه پارسوماش که فرزند خود آروگو (Arukku) را^{۷۷} در حدود سال ۶۳۹ ق. م. برسم گروگان نزد آشور بانیپال^{۷۸} فرستاد و کمبوجیه اول (Kambûjiya) - کامبیس - پدر کورش دوم مؤسس امپراطوری پارس (ایران) از شاخه اول بودند. بگفته هرودوت^{۷۹}، کامبیس اول مانند دختر آستیاگ پادشاه ماد را بزنی گرفته بود. آریارامنا (Ariyârâmna) - پسر دیگر چیش پیش و فرزند او ارشاما (Aršâma) و نواده وی هیستاسپ (Vištâšpa) - ویشتاشپ - به شاخه دوم تعلق داشتند. در سال ۵۲۲ ق. م. که داریوش اول بتخت سلطنت نشست آرشاماد هیستاسپ هنوز زنده بودند.^{۸۰} هیستاسپ در عهد حکومت کورش^{۸۱} و کامبوجیه^{۸۲} ساتراپ پارت بود: ولی معلوم نیست که این دونفر - آرشاما و هیستاسپ - در پارس، و یا بخشی از آن حکومت کردند یا نه.^{۸۳} غالباً بحدس می گویند که دو پادشاهی وجود داشته، یکی «انشان»^{۸۴} و دیگری «پارس» - و در یکی شاخه ارشد و در دیگری شاخه اصغر هخامنشیان حکومت می کرده است. ولی باید از نظر دور نداشت که «انشان» در هزاره اول قبل از میلاد جزو نامهای مهجور بوده و ممکن است تحت این نام واحدهای سیاسی و جغرافیائی نوینی مستور بوده اند. و بدین سبب ممکن است در متن واحدی نام «انشان» و «پارس» برای ادای يك مفهوم دیده شود همچنانکه فی المثل «اوممان - ماندا» و «مادای» بيك معنی استعمال می شده است. چنانکه گفتیم پارس در عهد کیا کسار تحت انقیاد ماد در آمده بود ولی شاه یا شاهان آن همچنان باقی بودند و در شمار «شاهان ماد» (یعنی تابع ماد) یا «شاهان - دستیار ماد» که در منابع باستانی شرقی از آنها یاد شده - در آمدند. پارس کشوری بود فقیر و از لحاظ اجتماعی و اقتصادی عقب مانده و ظاهراً با اینکه بگفته هرودوت - شاهك آن با شاهزاده خانم مادی ازدواج کرده بود - در سیاست ماد نقش مهمی نداشت.

پادشاهی پارس از لحاظ وسعت از ایالت کنونی فارس - ایران - کوچکتر و فقط سه قبیله ازده قبیله پارسى جزو آن بود . (برخی از آنها در خاک فارس ساکن نبوده بلکه در کرمان و بخشی در اراضی مرکزی فلات ایران متمکن و محتملاً جزو ساتراپ نشین چهاردهم بودند) .

۴ - ارمنستان : پیشتر گفتیم که مادیها ظاهراً فلات ارمنستان را در آخرین سالهای قرن هفتم - طی جنگهای آشور و ماد فتح کردند . ولی در سال ۵۹۳ ق . م . منابع موجود از يك پادشاهی بنام « اورارتو » یا « آرات » - که متحد و تابع ماد بوده نام می برند . از دیگر سو کزنفون در « کورشنامه » می نویسد که ارمنستان در عهد مادیها پادشاهی بود مستقل ولی تابع ماد . ارمنستان یکی از ایالات امپراطوری هخامنشی بود که کزنفون بالنسبه خوب می شناخت و جنگاوران وی طبق موافقتی که با ساتراپ آنجا شده بود - زمانی با مسالمت از آنجا عبور کرده در خانه های ساکنان محل منزل کرده اطلاعات گوناگون از ایشان کسب نموده بودند و بعدها از آنجا عده ای اسیر گرفته شده بود والنخ (آنا باسیس ، ۱۷ ، ۴ ، ۲۲ - ۶ ، ۵ ، ۳۵ - ۲۸) . بدین سبب کزنفون می توانست در آنجا اطلاعات دست اول در باره تاریخ آن کشور کسب کند . کزنفون در « کورشنامه » - شاهزاده ارمنستان را تیگران می نامد .

بروایت کزنفون در « کورشنامه » (II ، ۴ ، ۱۲ ، III ، ۳ ، ۵) پادشاه ارمنستان (نام وی را نمی گوید) از پرداخت خراج و گذاشتن دسته های جنگی در اختیار پادشاه ماد امتناع ورزید (پادشاه ماد را کیا کسار می نامد و حال آنکه در آن زمان آستیاگ بوده است) . کورش که یکی از سرداران پادشاه ماد بود تعهد کرد که آن پادشاه رامطیع سازد . سپس به بهانه شکار وارد خاک ارمنستان شد و پیکی بنزد پادشاه آنجا فرستاد و از او ابراز خدمتگزاری و اطاعت خواست . وی کوشید تا در کوهها متواری شود ولی

خانواده و اموالش بدست لشکریان کورش افتادند. سرانجام پادشاه ارمنستان چون از هر سوره چاره را بروی خود بسته دید تسلیم شد. کورش از او بازجوئی کرد و وی اعتراف نمود که در گذشته هنگامی که بدست پدر پادشاه کنونی ماد مغلوب گشته بود سوگند یاد کرده که بمادیها خراج بپردازد و افراد جنگی در اختیار ایشان بگذارد و مستحق مجازات است. ولی بر اثر وساطت تیگران - پسر پادشاه ارمنستان - که دوست کورش بود کار بمصالحه پایان یافت و کورش باشغال چند دژ ارمنستان که بمنزله تکیه گاه جنگی بودند اکتفا نمود.

سپس کورش در جنگی که میان کلدانیان^{۵۵} و ارمنیان در گیر بود بارمنیان یاری کرد و صلاحی پایدار بین آندو مستقر نمود و بدین طریق بیش از آنچه اول در نظر بود از هر دو طرف، برای احتیاجات پادشاهی ماد، مردان لشکری گرفت. بعدها شاهزاده تیگران و جنگاوران ارمنی وی همواره در لشکر کشیهائی که کورش بسود پادشاهی ماد بعمل می آورد شرکت می جستند، تا سرانجام پادشاه ماد که فرزندی نداشت برسم حق شناسی کشور خویش را به شاهزاده کورش داد.

سراسر این داستان مشحون از احساسات «حق شناسی» و ساختگی و تعلیمی و اندرز گوئی است و برای مورخ چندان ارزشی ندارد و چنانچه بخشهایی از این داستان - بنحو غیر منتظره ای - در منقولات موسی خورنی مورخ ارمنی آغاز قرون وسطی تأیید نمی شد، بآن توجهی نمی کردیم.

موسی خورنی (بگفته مار آباس کاتینا) ضمن نقل تاریخ باستانی ارمنستان می گوید افسانه های تورات و اخبار مورخان آغاز دوران رومیه الصغری و ارمنستان و تا حدی روایات زرتشتی و ساسانی را با یکدیگر موافق سازد. و در این ضمن، اساس گفته های ویرا - بیشتر - نوشته های مورخان دوران متقدم رومیه الصغری تشکیل می دهد.

موسی خورنی از وجود اورارتو اطلاعی نداشته . باری ، بگفته وی تاریخ باستانی ارمنستان بطور خلاصه چنین است : در زمان سلطنت « بل »^{۸۶} در بابل ، هایك (نام قوم ارمن یا هایك - نام مرد سال .) که گویا پسر تورهوم (توهارما) - منقول در تورات و از اخلاف یافت - بود از اوجدا شد . هایك باتفاق کسان خود به (سرزمین آرات) رفت . آنگاه نام بسیاری از اخلاف هایك را - که در عین حال نام برخی از جاها و خاندانهای ارمنستان قدیم بوده - ذکر می کند . در باره دلیریهای « آرام » افسانه ای - که گویا بر شخصی بنام « نیوکار - ماس »^(۱) (؟)^{۸۷} غالب شده آشور را مطیع خویش ساخت - بسیار سخن می گوید . آرای پسر آرام در جنگ با سمیرامید (شامیرام) کشته شد و موسی خورنی آنچه را تا زمان وی از اورارتو محفوظ مانده بود به سمیرامید نسبت می دهد . بگفته وی گویا خود سمیرامید نیز توسط مردی مادی بنام « زراداشت مغ » از کشور خویش طرد شد^{۸۸} (ظاهراً این نیز انعکاسی است از خبر کتسیاس در باره جنگ نینوا و سمیرامید با « اوکسیارت » ، « زائورت » یا « زوروآستر = زرتشت »^{۸۹}) پادشاه باکتریا . بعد از آن موسی خورنی شجرة النسب - شیوخ عبرانی تورات را از ابراهیم بیعد و شاهان « کلد » (آشور) را از پسر « نین » و سمیرامید بیعد (از روی نوشته یوسوی که در اینمورد او خود نیز از کتسیاس اخذ کرده) و شیوخ (پدر شاهان) ارمنی از « آرای زیبا » فرزند « آرا » بیعد - نقل می کند . در فهرست اخیر - یعنی نامهای پادشاهان آشور و پدرشاهان (شیوخ) ارمنی ، بترتیب بنام « سارداناپال » و « سکیوردی » (پسر سکا) ختم می شود . موسی خورنی درباره « پارویره » پسر سکیوردی می گوید که « از طرف واربك مادی کومك بسیار باو شد که توانست پادشاهی سارداناپال را بگیرد » (I ، ۲۱) . اما موسی خورنی راجع به « واربك » (آرباك) ، همان روایت کتسیاس را نقل می کند و فقط می افزاید که

وی «پاروئیر» را بسوی خویش جلب کرد و وعده داد لقب پادشاهی را که اسلاف او - یعنی پدرشاهان ارمنی - ازهایک به بعد فاقد بودند، بوی باز گرداند. پیشتر یادآور شدیم که گ. آ. کاپانتسیان و ب. ب. پیوٹروسکی و عده‌ای از دیگر محققان متمایلند که «پاروئیر» و «پارتاتوئا» (پروتوتی) پادشاه اسکیتها را یکی بدانند و تصویری کنند که در نقطه‌ای از فلات ارمنستان یک پادشاهی کوچک ارمنی و اسکیتی تأسیس شده بوده.

سپس موسی خورنی دو فهرست از شاهان ماد و ارمنستان نقل می‌کند. فهرست نخستین مخلوطی است از دو روایت کتسیاس و هرودوت و مأخذ آن یوسوی می‌باشد و بدینقرار است:

وارباکیس (بگفته کتسیاس = آرباکس Arbakês)

موداکیس (بگفته کتسیاس = ماندائوکس Mandaukês)

آرتیکیس (بگفته کتسیاس = آرتوکاس Artukas)

دوکیس (بگفته هرودوت = دیوکس Dêiokes)

پراورتیس (بگفته هرودوت = فرائورتس Phraortês)

کواکس (بگفته هرودوت = کوئکسارس Kuêksarês)

آژداهاک (بگفته هرودوت = آستوآگس Astuagês)

چون موسی خورنی می‌خواسته است میان دو منبع کاملاً متناقض (یعنی تألیفات هرودوت و کتسیاس) توافقی ایجاد کند اسامی را که در اثر هرودوت منقول است - یعنی دیوک و فرائورت و کیاکسار و آستیاگ را - بجای پادشاهانی که کتسیاس بعد از آرتیک نام برده آورده است.

اما فهرست شاهان ارمنی بدینقرار است:

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| پاوس ^(۲) | راچیای - هراچیای ^(۱) |
| هایکاک دوم ^(۴) | پارنو آس ^(۳) |
| یروآند ^(۶) کوتاه زندگی | پاچویچ ^(۵) |
| تیگران ^(۸) (I) | کورناک ^(۷) |

بعضی از این نامها، مثلاً پارنو آس (Farnauâza) و « یروآند » (آروانت - یا هاروانتا Harvanta) و تیگران (از تیگرا Tigr) ایرانی هستند. و نفوذ نامهای ایرانی در محیط زبان ارمنی با این نامها آغاز می گردد.^{۹۱}

مورخ ارمنی بداستان تیگران - فرزندان « یروآند » اهمیت خاص می دهد و سخنان فراوان در آن باره می گوید و ضمناً بسرودهای حماسی ارمنی استناد می کند. بگفته وی تیگران متحد « آژداهاک » پادشاه ماد بود و ولی در عین حال با کورش پارسی نیز دوستی داشته است. « آژداهاک » که می خواست تیگران را بخود نزدیک کند با تیگرانوئی خواهر تیگران ازدواج کرد. سپس تیگران را ظاهراً برای مذاکره بنزد خویش خواند و قصد داشت او را بکشد. ولی تیگران در رأس عده ای از ارمنیان و ایبریای و آلبانیان بجنک « آژداهاک » رفت و پس از پنج ماه پیکار بدست خود حریف را در نبرد کشت و آنگاه تیگرانوئی را بنزد خویش برد و زن دیگر آژداهاک، بنام « آنویش »^(۹) را با بیش از ده هزار اسیر مادی به « آنسوی قلل شرقی کوه بزرگ » (آرات) تبعید کرده به آنجا نرسیده در درخت نخجوان (ناخی چوانی) متمکن ساخت.^{۹۲} بنا بگفته موسی خورنی خاطره « مار - ها » (مادیها) در آن ناحیه در ترانه های حماسی محلی محفوظ مانده بوده و وی اینرا مؤید داستان خویش می شمارد. موسی خورنی اشاره می کند که تیگران با موافقت و باتفاق کورش اقدام کرد

و سپس اخلاف تیگران را - تا فتوحات مقدونیان - يك يك نام می برد. و اسامی آنان بدینقرار است: باب، تیران، واهاک^{۹۳}، آراوان، نرسه (خ)، زاره (خ)، آرموک، باگام، وان، واخه. بخشی از این نامها ایرانیست و بظاهر چنین می نماید که مربوط بقرنهای نخستین پس از میلاد باشند نه قدیمتر.

با اینکه این داستان آشکارا افسانده می نماید و نام «اژدهاک» (یعنی «اژدها») از اساطیر زرتشتی اخذ شده نمی توان گفت که حکایت از منابع غربی اخذ شده. چیزی که داستان موسی خورنی را به منقولات «کوروش نامه» کزنفون مربوط می سازد فقط نام تیگران و دوستی وی با کوروش است. بظن قوی مورخ ارمنی این قسمت را از يك مؤلف رومیة الصغری اخذ کرده است.

پس از حذف آنچه در داستان موسی خورنی - و یا منابع و ماخذ او محتملاً - مجعول است معینا باید اذعان کرد که مطابقت آن با مطالب «کوروش نامه» کزنفون تصادف محض نیست. و محتمل است که در زمان موسی خورنی، هنوز در روایات و افسانه های حماسی ارمنیان خاطراتی درباره: اولاً اتحاد شاهان ارمن (در زمان تأسیس نخستین پادشاهی ارمنستان) با بیگانگان (که موسی خورنی و یا ماخذ او آنان را مادی میدانند)^{۹۴} و ثانیاً - در باره جنگ تیگران با «اژدهاک»^{۹۵} و ثالثاً در باره دهکده های قدیمی مادی در دره ارس - محفوظ مانده بوده.

بدین سبب بنظر میرسد که شاید در عهد ماد ارمنستان واقعات تیراپ نشین نبوده و از خود پادشاهی داشته است که تابع ماد بوده است. و ممکن است تأسیس پادشاهی ارمن را بجای^{۹۶} اورارتو با اقدامات کیا کسار و مادیها مربوط دانست که در آن زمان (شاید) پیشوای ارمنی یا ارمن و اسکیت - که موسی خورنی وی را «پاروئیر» پسر «سکایوردی» میخواند - با ایشان (کیا کسار و مادیها) عهد اتحاد بسته بجنگ آشور و اورارتو رفت، باین مناسبت می توان این سؤال را طرح کرد که آیا ارمیای نبی

(در تورات) که در وقایع سال ۵۹۳ ق . م . از پادشاهی « آرات » نیز در کنار پادشاهیهای ماننا و اسکیت یاد می کند - منظور نظرش پادشاهی « اورارتو » است یا ارمن ؟ فراموش نکنیم که بابلیان نیز کماکان ساتراپ نشین ارمنستان را « اورارتو » (دقیق تر بگوئیم uraštu و اورالت بخوانید) مینامیدند و حال آنکه خود پارسیان (ایرانیان) آرمینا^(۱) - یش می خواندند . البته از لحاظ مادیها (باوجود پادشاهی مستقلی در پشت سرایشان) جنگ بالیدی خطرناک بود . ولی اگر چنین پادشاهی متحد ایشان می بود و حتی موجودیت خویش را بمساعی مشترک کد هر دو قوم در جنگ آشور و ماد مبذول داشتند مرهون می بود . . . در این صورت ممکن بود از نظر گاه دیگری باین امر بنگرند .

سرنوشت بعدی این پادشاهی بسیار قدیم ارمنستان چه میتواند باشد ؟ با اینکه بگفته کزنفون تیسگران اول نیز مانند بزرگان ماد جانب کورش را گرفت معینا گمان نمیرود که پادشاهی وی (اگر اصلاً افسانه نباشد) در زمان کورش کماکان باقی و برقرار بوده است . کزنفون در « کورش نامه » میگوید کد کورش پسر خود تاناو کسار (= بردیا : کزنفون « کورش نامه » VIII ، ۷ ، ۱۱) را بساتراپی ارمنستان و ماد و کشور کادوسیان منصوب کرد . اما بگفته هرودوت (III ، ۹۴ - ۹۳ ، VII ، ۷۳) در زمان داریوش ارمنستان بدو ساتراپ نشین تقسیم شده بود^{۹۷} . هنگام لشکر کشی خشایارشا بیونان « ارتوخم » شوهر خواهر خشایارشا فرماندهی ارمنیان (غربی ؟) و فریجیان را بعهده داشت . در فاصله دو قرن پنجم و چهارم قبل از میلاد همچنان دو ساتراپ نشین در ارمنستان وجود داشت که « تی زیباز » (در ارمنستان غربی) و « ارون » داماد پادشاه پارسیان (در ارمنستان شرقی) بر آنها حکومت می کردند^{۹۸} . در زمان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی که « میترا سوت » و

«اُرونْت»^{۹۹} ساتراپان دو بخش ارمنستان بودند نیز وضع بلا تغییر مانده بود . بدینقرار از زمان کورش پادشاهی در ارمنستان وجود نداشته ؛ گرچه ممکن است خاندان ساتراپهای ارمنستان شرقی با خاندانی که در زمان مادیه در ارمنستان سلطنت می کرده مربوط بوده و رواج نام «اُرونْت - اروآند» که با نام «اروآند» پدرتیکران (بگفته موسی خورنی) ارتباط دارد ، در خاندان مزبور ، شاهد این مدعی باشد . بسیاری از ساتراپهای ارمنستان قرابت دور و نزدیک با پادشاهان هخامنشی داشتند . بروایت استرابون آخرین «اُرونْت» از اخلاف ویدرنا بود و ویدرنا یکی از هفت تن پارسیان متفق داریوش اول بوده است - شاید «اُرونْت» مزبور واقعاً - از طرف زن - از بازماندگان وی بوده ؛ یعنی نوادگان دختری ؟

بنابراین اگر هم در عهد مادیه بر اثر بذل مساعی مشترک ایشان و ارمنیان در امحای پادشاهی اورارتو ، پادشاهی مستقل ارمنستانی تأسیس شده بوده - بهر تقدیر - پارسیان (ایرانیان) آنرا از میان برداشتند . ولی شاید در عهد هخامنشیان هم نمایندگان ایرانی شده خاندان متعین ارمنستان با سمت ساتراپ آن سرزمین را اداره می کرده اند و شاید اینان با فرمانفرمایان پیشین ارمنستان (در زمان مادیه) و همچنین خاندانهای بزرگان پارسی خویشی داشته اند .

سلالة ساتراپان «اروتیان» در عهد هخامنشیان در ارمنستان شرقی مقر داشت (در ساتراپ نشین هجدهم - یعنی سرزمین ماتینیان - هوریتیان و ساپیریان - ایبریای و آلا رودیان و اورارتیان . ولی همچنانکه نام این سرزمین نیز گواه است ارمنیان نیز در آنجا می زیستند) . ارمنستان غربی مسکن «ارمنیان و همسایگان ایشان» بود (هرودوت . III ، ۹۳) و از همسایگان مزبور خالیبیان^(۱) و خلدیان^(۲) و تائوخیان^(۳) و کسپیریان^(۴) - ساپیریان و فاسیانیان^(۵) (کز نفون : آنا باسیس ، IV ، ۴ ، ۱۸ ، VII ، ۸ ، ۲۵)

وبعد، ظاهرأ همه این «همسایگان ارمنستان» قبایل کارتول^(۱) بوده‌اند را می‌شناسیم و در این سرزمین ساتراپها از خاندان دیگری بوده‌اند. ولی پادشاهی ارمن - چنانکه کز نفون در «کورش نامه» وصف میکند - می‌بایست سراسر و یا تقریباً تمام ارمنستان را شامل باشد - نه فقط نیمی از آنرا - زیرا که از سمت مشرق با ماد و از مغرب با کلدانیانی که در کوههای پونتی مسکن - داشتند هم‌مرز بود^{۱۰۰}. ساتراپ نشین هجدهم - که نخست در زمان داریوش از ارمنستان منشعب گردیده بود - در فهرست هرودوت از لحاظ محل و مکان به ساتراپ نشین های هجدهم (پونتی) و بیستم (هندی) داریوشی ملحق و قلمداد شده و از ساتراپ نشین سیزدهم (که ظاهرأ هسته ارمنستان واحد و باستانی زمان ماد را تشکیل می‌داده) منفک گشته است. و این خود مؤید نظر فوق است. با احتمال قوی پادشاهان ماد مستقیماً بر کاپادوکیه - تارود «هالیس» - حکومت نمی‌کردند بلکه فرمانفرمایان ارمنی در آن سرزمین جانشین ایشان بوده‌اند. و سبب اینکه کاپادوکیه (ساتراپ نشین سوم) - که از نواحی مطیع ارمنی نشین منشعب و بدیگرایالات مرکزی آسیای صغیر ملحق شده بود - از لحاظ مکان در شمار ساتراپ نشین های کورش آمده (نه قلمرو کیا کسار و آستیاگ) همین است.

۳ - آشور. چنانکه پیش گفتیم بخشی از خاک آشور مستقیماً جزو ماد شده بود. در حدود سال ۵۵۶ ق. م. (هنگام جلوس نابونید بر تخت سلطنت بابل) حرّان و بین النهرین شمالی در دست مادیها بود و بعضی از محققان (و از آنجمله ب. آ. تورایف و ای. علیوف) حدس می‌زنند که مادیها ناحیه مزبور را پس از مرگ نابو خودو - نوسور دوم (بخت النصر) تصرف کردند. در حقیقت در منابع ماد اشاره مبهمی شده است که در زمان پادشاهی «نریگک لیسار» (نرگال شاروسور، ۵۵۶ - ۵۶۱ ق. م.) میان ماد و بابل مختصر مشاجره‌ای در گرفت^{۱۰۱}. ولی بیشتر گمان می‌رود که مادیها

هنگام تقسیم مرده ریگ آشور، حرّان و بین‌النهرین شمالی را دریافت کرده باشند. خبری^{۱۲} هست که ایشان مناطق مزبور را ۵۴ سال در تصرف داشتند (یعنی از ۶۰۷/۰۶ تا ۵۵۳/۰۵ یا ۶۱۰/۰۹ تا ۵۵۶/۰۵ ق. م.). بدین سبب کورش دوم توانست پس از خاتمه کار انقیاد لیدی از جلگه بین‌النهرین به آسیای صغیر لشکر کشیده، خاک بابل را - حتی بعد از آنکه کشور مزبور حران را پس گرفت - دور بزند: ولی از اینجا بر می‌آید که شمال بین‌النهرین بر روی هم از آن ماد بوده است^{۱۳}. و الا تقسیم میراث آشور غیر عادلانه و بزیان ماد می‌بود - زیرا در صورت چنین فرضی، ماد از اراضی امپراطوری آشور فقط ایالات کوهستانی مغرب خویش و خاک اصلی و ویران شده آشور را دریافت می‌داشت و چنین تقسیمی با تناسب واقعی قوا و نقش مهمی که مادیها ایفا کرده بودند بهیچوجه متناسب نبود. اینکه حران را فقط بابلیان غارت کردند نه مادیها^{۱۴} (در این باره در صفحه ۳۸۸ گفته شد) خود گواه است که شهر و اراضی مزبور سهم متحد دیگر شد - زیرا در شرق باستان رسم بر این قرار گرفته بود که دو متحد هنگام تقسیم غنائم چنین کنند.

۴- عیلام. وضع عیلام پس از قلع و قمع آشور معلوم نیست. چنانکه پیش گفتیم ایالت ایشان محتملاً بدست شاهکان پارسی اداره می‌شده. شاهان بابل - اسلاف نابونید - شوش را متصرف بودند و در آنجا ساختمانهای ایجاد می نمودند. بظن غالب عیلام نخست در زمان کورش دوم به ساتراپ نشین مبدل شد.^{۱۵}

۵- درنگیانا و غیره. بگفته هرودوت بخشهای زیر جزو این ساتراپ نشین (چهاردهم) بودند: قبایل نیمه پارسی، نیمه مادی ساراکتیان در مرکز ایران، سارانگی (یا درست تر بگوئیم زرنگی یا درنگی که بزبان قدیم مادی «زرنکا» Zranka می گفتند) که در اراضی سیستان کنونی در مرز ایران و افغانستان کنار دریاچه هامون میزیستند، تامانیان که بشهادت هرودوت (III، ۱۱۷) مجاور پارتها و

سارانگیان بودند، اوتیان (شاید ساکنان شرق ایران و یا صحیحتر بگوئیم ناحیه کارمان - کرمان یا ئوتیا Yautya ؟ بوده‌اند) و میکیان (« میکوی » Mukoi، شاید هم « مك » Maka که در سنگ نبشته‌های ایران باستان آمده، در مکران کنونی ؟). بدینقرار ساتراپ نشین مزبور اراضی کنونی جنوب شرقی ایران (نواحی سیستان و کرمان و بخشی از مکران) و غرب افغانستان (تا خط هرات قندهار) را شامل بوده است.

این نواحی از دیگر اراضی فقیرتر و مردم آن عقب مانده تر بودند و مسلماً هنوز بسطح جامعه طبقاتی نرسیده بودند. می توان حدس زد که در این نقاط پادگانهای منفرد مادی - و سپس پارسی - با دشواری بسیار، از قبایل دامداری که در دوران جماعات بدوی میزیستند - و عملاً مستقل بودند خراج می گرفتند و وضع آنجا تقریباً با نقاط مرکزی ماد در قرن هشتم و آغاز قرن هفتم قبل از میلاد مشابهت داشت. با احتمال قوی این انقیاد ناقص قبایل مزبور در اوایل سلطنت کیا کسار صورت گرفت، نه دیرتر.

۶ - پارت و هیرکانیه. چنانکه قبلاً گفتیم سرزمین پارت در آغاز « ناحیه مرزی » ماد بود. بسیاری از ایالاتی که بعدها جزو پارت محسوب گشتند (مثل خوآرن و کومیسن) از سرزمینهای خاص ماد بودند. شاهان آشور کوشیدند حکومت خویش را بخاک پارت بسط دهند و شکی نیست که شاهان ماد نیز - در ادوار باستان - حتی در زمان « خشریت » خطه مزبور را در تصرف خویش داشتند. اما هیرکانیه، یعنی کرانه جنوب شرقی دریای کاسپی (خزر) و دره‌های رود گرکان و اترک، در زمان نخستین شاهان هخامنشی جزو پارت بوده است. کز نفون با اطمینان خاطر در « کورش نامه » می نویسد که هیرکانیه در زمان مادها مستقل بوده است (و ضمناً اشتباه فاحشی در تعیین محل آن مرتکب می شود) ولی بگفته کتسیاس چنین نبوده است

(ظاهرأ آنچه کتسیاس «بارکانیا» مینامد و از «وارکانا» - ی پارسی باستانی مشتق است - همین جاست. «وهرکانا» Vahrkâna - ی اوستائی یا «سرزمین گرگ»). گمان میرود در این مورد حق با کتسیاس باشد. بگفته نیکولای دمشقی (که گویا از کتسیاس مأخوذ باشد) شخصی بنام «ارتسیر»^{(۱) ۱۰۶}، در عهد آستیاگ، ساتراپ هیرکانیه بود و بعد ها جزو نزدیکان کمبوجیه دوم درآمد. بنا بر روایت هرودوت (III، ۱۱۷) هیرکانیان و تامانیان و پارتیان و آردهیان و خورزمیان، قبل از فرمانفرمائی پارسیان - پیمانی منعقد کرده از آب رود آك - که ظاهرأ تجن - هریرود باید باشد - استفاده میکردند. اینان فقط بشرط اتحاد با پارتیان قادر بودند در این امر شرکت کنند زیرا بهیچوجه با دره تجن هم مرز نبودند (برخلاف چهار گروه دیگر) و احتمالاً باتفاق پارتیان در اتحادیه قبیله‌ای واحدی عضویت داشتند.^{۱۰۷}

۷ - آردهیا، خوارزم، سفدیانا. اما اینکه «آردیا» («هارایوا» Haraiua،

دره تجن - هریرود) تابع ماد بود باین دلیل است که اگر چنین نمی بود کورش دوم نمی توانست با باکتریا (که بویژه هرودوت - I، ۱۵۳ - و کتسیاس یاد می کنند) جنگ کند.^{۱۰۸} ظاهرأ مادیها بر اتحادیه قبایلی که از آب تجن استفاده می کردند تسلط پیدا کردند و این امر زودتر از زمان سلطنت کیا کسار وقوع نیافته بود. «برتری و فرمانروائی» ماد بر خوارزم^{۱۰۹} (که بظن قوی فقط اسمی بی رسم بوده - زیرا که حتی در زمان مقتدرترین شاهان هخامنشی نیز خوارزم عملاً مستقل بوده است) همین بود. منابع موجود از تسخیر سفدیانا توسط کورش سخنی نمی گویند و بنا بر این محتمل است که واقعاً مادیها در آغاز در آنجا نفوذ کرده باشند. اما درباره اینکه این نفوذ از طریق خوارزم صورت گرفت یا مرغیان (واحه مرو، که علی‌الرسم مربوط به باکتریا بوده)؟ پاسخ باین سؤال دشوار است. بگفته کتسیاس باکتریا از

زمان جنگهای آشور و ماد با کشور اخیر متحد بود و حال آنکه قبلاً پادشاه آن بنام اکسیارت (یا زائورت - زرتشت ؟) گویا تابع سمیرامید ملکه آشور بوده است .
مسئلاً حفریات وسیعی که اکنون دانشمندان شوروی در سرزمین پارت و مرغیان و باکتریا و سفدیانا و خوارزم بعمل می آورند پاسخ سؤالهایی را که در اینجا طرح شده روشن خواهد کرد .

برخی از این نواحی (بخصوص باکتریا - یعنی تاجیکستان کنونی و افغانستان شمالی) از لحاظ درجه تکامل چندان از ماد عقب نبودند (یا بهیچوجه عقب نبودند) ^{۱۱۰} .

۸ - سکایان و کاسپیان . درباره محل ساتراپ نشینی که هرودوت تحت شماره پانزده نقل کرده نظرهای گوناگون ابراز شده است. آن را می توان در قفقاز جستجو کرد و سکایان را به ناحیه سکاسنا (که بگفته استرابون - XI، ۸، ۴ - قبایل صحرا نشین سکائی در آنجا متمکن گشتند) که ظاهر آرد دره کورا (کر) - نزدیک کی روفآباد (کنجه) کنونی قرار داشته - مربوط ساخت . ولی بنظر می رسد که نام کاسپیان نیز که علی الرسم محل ایشانرا در کرانه دریای کاسپی (خزر) - جنوبی تر از شبه جزیره آبشوران - می دانند ، حاکی از همین نکته است . می دانیم که آکادمیسین و . و . استروود سکایان و سکاسنیان را که مخالف داریوش اول بوده و بموجب کتیبه بهیستون در ارمنستان علیه وی قیام کرده بودند ^{۱۱۱} یکی می داند . آکادمیسین و . و . استروود به فقدان سازمان عاصیان اشاره می کند زیرا که داریوش در کتیبه مزبور نامی از پیشوای ایشان نمبرد . استروود از فرط تحرك آنان نیز یاد می کند - چون نه تنها در ارمنستان بلکه در بین النهرین نیز با پارسیان پیکار کردند - ضمناً متذکر می گردد که هیچ منبعی ایشانرا ارمنی نخوانده است و مردم محل با ایشان دشمنی می ورزیدند زیرا پارسیان (ایرانیان) توانستند عده کثیری از آنانرا اسیر کنند . از مجموع این مراتب، وی چنین نتیجه می گیرد که قیام کنندگان ساکنان محل - یعنی اورارتوئی و ارمنی -

نبوده بلکه سکایان بوده‌اند .

ولی متقابلاً می‌توان استدلال‌های چندی علیه این فرضیه آکادمیسین و . و . استرووه اقامه کرد . فقدان نام پیشوای واحد قیام کنندگان رانمی‌توان دلیل حتمی بر فقدان سازمان دانست^{۱۱۲} . این فرض را طول مدت مقاومت و موفقیت‌هایی که نصیب ایشان گردید رد می‌کند . حمله قیام کنندگان به بین‌النهرین را باید - بنظر ما - نتیجه کامیابیهای بزرگ ایشان دانست نه تحرک خاصشان ؛ بویژه که فاصله میان ارمنستان تا « ایسالا » در بین‌النهرین که رزمگاه بوده چندان نیست اما اینکه ایشان در منابع موجود بنام ارمنی خوانده نشده‌اند ؛ این نیز قابل درک است . زیرا از گفته‌های هرودوت معلوم است که در ارمنستان آن دوران لااقل چهار گروه نژادی می‌زیستند . و سرانجام باید گفت که کثرت عده اسیران نمیتواند گواه دشمنی مردم محل با قیام کنندگان شمرده شود . و بجزأت می‌توان گفت که بظن اقوی فقط اهل محل قادر بودند با چنان جد و شور و حرارتی از کشور خویش در برابر بیگانگان دفاع کنند نه صحرائشینان نو رسیده . ولی حتی اگر اینان صحرائشین هم می‌بودند - نباید از سکایان نشان شمرد . و ممکن است اسکیت‌های - اشکیدا و یا « اورتو کور بیانتیان » (نیز خودان) شمال آذربایجان بوده‌اند . اما اینکه پارسیان (ایرانیان) اشکیدایان و « اورتو کور بیانتیان » (نیز خودان) را - مسلماً « سکایان » می‌نامیدند مطلبی است علیحده .

ولی اسکیت‌های قفقاز - ظاهراً - در فهرست هرودوت - تحت ساتراپ نشین شماره ده بنام « اورتو کور بیانتیان » قلمداد شده‌اند . بدین سبب ، بنظر ما ، با احتمال اقوی سکایان ساتراپ نشین پانزدهم همان سکایان آسیای میانه - یعنی ساتراپ نشین « سا » Sakā که در کتیبه بهیستون مذکور است می‌باشند که محل آن در فهرست بین‌کاندار (قندهار) و سانا کیدیه قلمداد شده و این خود آشکارا انتساب مقر آنرا

بآسیای میانه می‌رساند .

در آسیای میانه قبایل صحرائنشینی که «سکا» نامیده می‌شدند بسیار بودند. اگر بخواهیم معلوم کنیم که در اینمورد از کلمه «سکایان» منظور چه بوده است، نخست باید بدانیم که اصطلاح «کاسپیان» چه مفهومی داشته . منابع عهد عتیق^{۱۱۳} از وجود کشوری بنام «کاسپیا» اطلاع داشتند که بین باکتریا و «سریکا»^(۱) (چین) قرار داشته . این «کاسپیان شرقی» را همان نیاکان ساکنان کنونی کافرستان و چیترا - در جنوب جبال هندوکش - و مرز افغانستان و هندوستان - که هنوز هم زبان غیر هندو اروپائی در آنجا باقی مانده است - می‌دانند^{۱۱۴} . تصور اینکه کوهستانیان مزبور را مادیها مطیع خویش ساختند دشوار است و حتی ایشان در برابر پارسیان نیز چندان فرمان بردار نبودند - همچنانکه فاتحان بعدی نیز نتوانستند ایشان را مطیع و منقاد خویش سازند . اینکه چرا ایشانرا مخصوصاً با سکایان - صحرائشین در يك ایالت متحد و قلمداد کرده‌اند نیز قابل فهم نیست، زیرا معنی ندارد که از میان تمام سکایان فقط قبایلی که در اقصی نقاط مشرق و اراضی مجاور پامیر و هندوکش می‌زیسته‌اند - فرمانبردار هخامنشیان شده باشند . در عین حال مدارك چندی در دست است که وابستگی و انقیاد سکایان سواحل دریای خزر را به پارسیان (ایرانیان) می‌رساند . ساکنان کرانه شرقی دریای کاسپی (خزر) نیز «کاسپیان» نامیده نمی‌شدند و در این باره بوضوح اشاره شده است^{۱۱۵} .

ضمناً با در نظر گرفتن اینکه بسیاری از اقوام تابع ماد - محتملاً - داوطلبانه بمنظور شرکت در قلع و قمع آشور به مادیها ملحق شدند - کاملاً ممکن است قبایلی که محلشان بسیار دور بوده نیز در این امر همراه شده باشند .

در هر صورت موضوع سائر اپ‌نشین پانزدهم را عجله باید لاینحل شمرد .

۹ - حبشیان آسیائی و پاریکانیان . مفهوم این عنوان مردم غیر ایرانی هستند که اکثراً در اویدی بوده بخشی در جنگل و بخشی در حاشیه حاره و بیابانی سواحل اقیانوس هند - یعنی مکران (در ایران) و بلوچستان (پاکستان) کنونی - زندگی میکردند . حفريات جدیدی که در این نواحی بعمل آمده نشان می دهد که ساکنان سواحل واجد فرهنگی باستانی بوده اند که ، محتملاً ، با فرهنگ « هوهنجودارو » و « هاراپی » و دیگر مراکز اولیه تمدن هند قرابت داشته است . ما درباره فرمانبرداری و اطاعت این کشور از مادیها و یا خصوصیات احتمالی حکومت ایشان چیزی نمی توانیم گفت .

بر روی هم ملاحظه میشود که در وراء مرزهای ویژه پادشاهی ماد (با آن وسعتی که در آخر مدت سلطنت کیا کسار داشته - و ماننا و پادشاهی اسکیت و « سوریه و ماد » [سیرومدی - مقصود بابل و ماد است . م . -] را شامل بوده) بطور کلی پادشاهیهای خود مختار و قبایل نیمه مستقل وجود داشته اند . بظن قوی بلافاصله پس از سقوط امپراطوری ماد در زمان کورش نیز دستگاه اداری همین صورت را داشته و فقط - چنانکه هرودوت اشاره می کند (III ، ۸۹) - داریوش انتظامات و مقررات اداری سخت و مشخصی برقرار کرد و ساتراپ نشینهای معینی را تأسیس نمود .

ولی مقام و شغل ساتراپ در ماد هم وجود داشته . و اصطلاح مزبور خود گواه بر این مدعی است ، زیرا تمام زبانهای باستانی - بجز عیلامی - این کلمه را از مادی بوام گرفته اند ، نه از پارسی (شکشه پمانه - ی عیلامی مأخوذ از « خشه چاپوان » Xšaça-pāvan - ی پارسی باستانی است) در یونانی ساتراپس Satrapēs و در آرامی آهاشدارپانا āhašdarPānā و در لیکیه - ای کسادراپا Kssadrapa مأخوذ از کلمه مادی خشاتراپان Xšaθrapān) است ^{۱۱۶} . با احتمال قوی ساتراپها در بعضی از ایالات که مستقیماً تابع پادشاه ماد بودند حکومت میکردند و شاید هم در برخی موارد ایالاتی که حکام محلی

خویش را حفظ کرده بودند تحت فرمان ایشان بوده‌اند - همچنانکه در قرن نهم ق. م. در آشور و ظاهرآ در اورارتو چنین بوده .

سازمان اداری امپراطوری ماد - محتملاً - همان دستگاه آشور و اورارتو بوده - منتهی متکامل‌تر . و بعدها پارس هم از آن متابعت کرد . اختیارات ساتراپهای پارسی (ایرانی) که در رأس دستگاه اداری و داد گستری و امور مالی قرار داشتند و در قلمرو خویش به جمع‌آوری لشکریان می‌پرداختند با « رئیس ایالت » آشور مشابهت داشت^{۱۱۷} . اینان را به آشوری (بل‌پهاته ، پهاتو Bel pehâte, Pehâtu) می‌گفتند و در زبان آرامی نیز همان اصطلاح « پهاتا » pahâtâ را در مورد ایشان بکار می‌بردند . تفاوت فقط در این بود که ساتراپ‌نشین‌ها از ایالات آشوری بمراتب وسیع‌تر بودند و ساتراپ‌ها بالنتیجه می‌توانستند مقتدرتر و مستقل‌تر باشند . حد فاصل میان « رئیس ایالت » آشوری و ساتراپ‌های ایرانی - ساتراپ‌های مادی بودند

فصل ششم

معتقدات و فرهنگ امپراطوری ماد

همچنانکه در تاریخ دولت ماد دو دوره متفاوت وجود دارد - یکی قبل از



۶۱- یکی از تصاویر وضع داخلی حیاط خانه‌ای در شهر اورارتوئی «نشی شه بائینی» (خانه شماره ۴۸-۱)، توسط و. س. ماروکین از روی قراین موجود رسم شده. طبق نقش دیگری که از روی همان قراین کشیده شده - بخش راست حیاط پوشش دارد.

تشکیل امپراطوری بزرگ ماد و دیگری بعد از آن - تاریخ فرهنگ ماد را نیز میتوان بدو دوره تقسیم کرد .

آنچه از فرهنگ ماد میدانیم بدو گروه تقسیم میشود : یکی مربوط بدوران متقدم ماد و قبل از استقرار سلطه کیش مغان و دوره دوم مربوط بزمان مغان . مرز میان این دو دوره پایان قرن هفتم قبل از میلاد است .

تاریخ فرهنگ ساکنان سرزمین ماد (بمعنی وسیع) در آغاز هزاره اول قبل از میلاد در واقع دنباله دوره پیشین بوده - و ما دوره اخیر الذکر را از لحاظ فرهنگ نیز در باب اول بررسی کردیم . اطلاعاتی که از فرهنگ مادی قرن هفتم و ششم قبل از میلاد در دست داریم بسیار ناقص است .

۱ - اطلاعاتی چند درباره فرهنگ مادی ماد

پیشتر (در صفحه ۲۳۳ و صفحات بعد از آن) خصوصیات دهکده ها و نقاط مسکونی را در آغاز هزاره اول قبل از میلاد (دهکده های عشیرتی و دهکده های مجاور - قلعه یا پیرامون قلعه) را بیان کردیم . حتی يك خانه مادی - که از خشت خام ساخته میشده - هنوز در ضمن حفريات کشف نشده است . ولی محتملاً خصوصیات ساختمانی را که سرزمین ماد در عهد بعد داشته در آن عهد نیز واجد بوده است . و ویژگیهای مزبور در قبوری که در صخره ها حفر شده نیز مشاهده میگردد و عبارت است از عمارتی يك طبقه وقائم الزاویه و در اکثر موارد با بام مسطح و دامنهای بر روی جلوخان که برستونهای چوبی (یا سنگی) تکیه کرده . اینگونه مساکن در نواحی کوهستانی آسیای مقدم بسیار متداول بوده است^۱ .

ولی زندگی مردم نقاط دور دست غربی (جبال زاگروس) ظاهراً تحت تأثیر رسوم بابلیان قرار گرفته بوده . مثلاً در مورد لباس چنین بوده^۲ . در سمت شرقی جبال مزبور لباسی که اولوبیان در هزاره سوم قبل از میلاد میپوشیدند (و از آن اطلاع داریم)



۶۲- ساختمان روستائی کنونی در آذربایجان (ایران)

معمول بوده است: روی نیم تنه (پیراهنی آستین کوتاه - تازانو) پوستی افکنده، برشانه چپ استوار میساختند و گاهی هم پوست را از زیر کمر بند رد میگرداند: مردم ثروتمند پوست یوزپلنگ و مستمدان پوست گوسفند بکار میبردند. لباس مانناییان و دیگر قبایل اتحادیه ماد و خود مادیها همین گونه بوده. این رسم - یعنی افکندن پوست (گوسفند) برشانه تا امروز نیز در میان شبانان کوهستانی آذربایجان محفوظ مانده است. موهارا با نواری سرخ می بستند و ریش را میزدند^۳. در تصاویر آشوری کلاه بلند نمدی یا تاج - که بزبان لاتینی یونانی «تیار» نامیده میشد - و مخصوص ساکنان ماد بوده - دیده نمیشود ولی چون کلاه مزبور در هزاره سوم قبل از میلاد و در عهد هخامنشیان نیز (قرنهای ۴ - ۶ ق. م) متداول بوده^۴ بی شک در دوران مورد نظر نیز مرسوم بوده است. پاپوش مخصوص ایشان موزه های نرم ونوک برگشته بود.

یونانیان از این لباس مادیها اطلاعی نداشتند و فقط آنرا مخصوص «کاسپیان»



۶۳- بخشی از زینت طشتی مفرغی ، با تصویر ماننایان یا کیلزانایان - کنجینه زیویه (ماننا) قرن هشتم (۹) ق. م.

میدانستند و چیز دیگری را که با تصاویر آشوری تفاوت دارد «لباس مادی» میخوانند که عبارت است از پیراهنی گشاد (ساراپیس) با آستینهای بلند و شلواری گشاد و چین دار ، که درواقع دامن درازی بود که میان دو پا جمع کرده بودند^۵، و بالاپوشی کوتاه از پارچه رنگارنگ و یا کارزده از پشم^۶. این نوع لباس را باشلقی که بر سر می کشیدند تکمیل میکرد^۷. ظاهراً این لباس سواران آریزانتی بود (و مشابهت آن با لباس اسکیتها تصادف محض نیست) و ساکنان اصلی ماد غربی و مرکز در نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد از آن استفاده نمیکردند ، ولی در شرق کشور از قدیم معمول گشته بوده و این از یک مهر قدیمی مادی که در مدفن «B» تپه سیلک یافت شده و بر آن سواری با شلوار «مادی» براسب منقوش است (تصویر ۲۶)^۸ ، پیداست .

ظاهراً این لباس در قرن هفتم همزمان و همراه رواج کیش قبایل شرقی ماد و زبان رسمی ایرانی در سراسر خاک ماد متداول گشت^۹. و در قرن ششم پارسیان نیز آنرا پذیرفتند .

در آغاز هزاره اول قبل از میلاد نیزه و سپر مربع بافته جزو سلاح عادی مادیها بود . بعدها تسلیحات ایشان تاحدی متنوع گشت و از آن جمله شمشیر کوتاه «اسکیتی»



۶۴- پوشاک ساکنان ماد. از چپ بر راست: سر مردی اسیر از نقش برجسته آتوبایی بی (هزاره سوم ق. م.)؛ یکی از بزرگان ماد از روی نقش برجسته استخر (قرن ۵-۶ ق. م.)؛ اولوبیان از اوج فارام - سون (هزاره سوم ق. م.)؛ مرد مادی از نقش برجسته دور - شاروکین (قرن هشتم ق. م.)

که «آکیناک» مینامیدند بدیگر سلاحهای جدید ایشان افزوده شد.^{۱۰}
چنانکه میدانیم در آن عهد اسب ثروت عمده قباایل ماد بود. هنوز از زین و لگام اطلاعی نداشتند و سوار بر غاشیه ماندی می نشست. زین و برگ کلسی و مادی دارای ویژگیهایی بود.^{۱۱}

از خیش و بستن گاو بآن - چنانکه بجای خود پیشتر متذکر شدیم - در هزاره دوم و حتی پایان هزاره سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند.

در قسمت پیشه‌ها - هنر نمایی بر مفرغ و آهن بدرجه عالی رسیده بود (بوئره مصنوعات هنری مفرغی و زیویه بسیار زیباست)، سنگ تراشی و صنعت سفالیند سازی و احتمالاً نساجی نیز پیشرفت کرده بود. بهر تقدیر بعدها منسوجات مادی را بسیار

ارج می‌نهادند. تزئینات گوناگونی که بر ظروف سفالینه آن روز کاران دیده میشود چنین نشان میدهد که محتملاً در منسوجات نیز نقوش زیبای مزبور را بکار میبرده‌اند (در آغاز هزاره اول قبل از میلاد).

۲. مشکل خط و کتابت مادی

اما راجع بفرهنگ معنوی ... باید گفت که اطلاعات ما درباره آن - تاحدی که بقرن هفتم مربوط می‌شود - از معلوماتمان در مورد فرهنگ مادی نیز کمتر است. مسلماً در هزاره اول قبل از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته است. فرمانی راجع به هبه اموال و دادن تسهیلات که در قرن نهم و یاهشتم قبل از میلاد از طرف شاهك آبادانا بزبان اگدی، بنام مردی آشوری صادر شده در دست و معروف است^{۱۲}. ولی بطور غیر مستقیم از بعضی مدارك موجود چنین بر می‌آید که مانناییان از خود خط و کتابتی داشتند که بظن اقوی از خط اورارتوئی مأخوذ بوده^{۱۳}. کمان میرود که خط مزبور نوعی از خطوط میخی بوده است. در عین حال در نواحی اطراف دریاچه ارومیه هیرو گلیفهای نیز مشابه با هیرو گلیفهای اورارتوئی متداول بوده است. فی‌المثل بروی دیسی نقره (؟) که در زیویه پیدا شده هیرو گلیفهای مزبور منقور است.

در مورد ساکنان ماد مرکزی و شرقی موضوع پیچیده تر است. تا کنون هیچ مدرک مستقیمی دال بر اینکه اینان با خط و کتابت آشنا بوده‌اند، بدست نیامده است. ولی بنظر ما مسلماً - بهر تقدیر ایشان در قرن هفتم ق. م. دارای خط و کتابت بودند و این خط همان است که امروز «خط باستانی پارسی» یا «خط هخامنشی ردیف اول» میخوانیم ولی در واقع از لحاظ اصل و منشأ مادی میباشد.

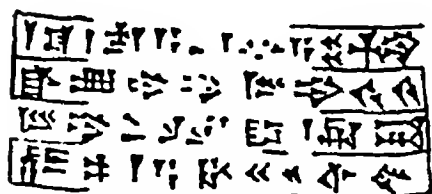
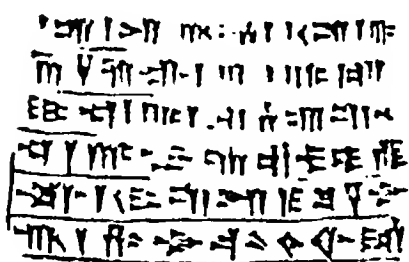
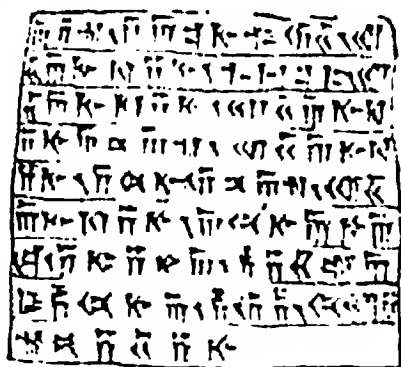
دلایل زیر مؤید نکته بالا میباشد:

اکنون دانسته شده است که خط میخی «پارسی باستانی» در زمان کورش دوم

و اواسط قرن ششم ق. م. بسیار متداول بوده است.^{۱۴} این نکته مسلماً غیرمحمتمل است که امپراطوری بزرگ ماد فاقد کتابت بوده و پارسیان خط داشته‌اند. گذشته از این خط میخی «پارسی باستانی» با خط میخی بابلی و عیلامی تفاوت بسیار دارد. و با اینکه محتملاً با دیگر خطوط میخی آسیای مقدم منشأ مشترک دارد ولی آنرا

𐎶 𐎵 𐎴 𐎳 𐎲 𐎱 𐎰 𐎯 𐎮 𐎭 𐎬 𐎫 𐎪 𐎩 𐎨 𐎧 𐎦 𐎥 𐎤 𐎣 𐎢 𐎡 𐎠 𐎟 𐎞 𐎝 𐎜 𐎛 𐎚 𐎙 𐎘 𐎗 𐎖 𐎕 𐎔 𐎓 𐎒 𐎑 𐎐 𐎏 𐎎 𐎍 𐎌 𐎋 𐎊 𐎉 𐎈 𐎇 𐎆 𐎅 𐎄 𐎃 𐎂 𐎁 𐎀 𐎠 𐎡 𐎣 𐎤 𐎥 𐎦 𐎧 𐎨 𐎩 𐎪 𐎫 𐎬 𐎭 𐎮 𐎯 𐎰 𐎱 𐎲 𐎳 𐎴 𐎵 𐎶 𐎷 𐎸 𐎹 𐎺 𐎻 𐎼 𐎽 𐎾 𐎿 𐏀 𐏁 𐏂 𐏃 𐏄 𐏅 𐏆 𐏇 𐏈 𐏉 𐏊 𐏋 𐏌 𐏍 𐏎 𐏏 𐏐 𐏑 𐏒 𐏓 𐏔 𐏕 𐏖 𐏗 𐏘 𐏙 𐏚 𐏛 𐏜 𐏝 𐏞 𐏟 𐏠 𐏡 𐏢 𐏣 𐏤 𐏥 𐏦 𐏧 𐏨 𐏩 𐏪 𐏫 𐏬 𐏭 𐏮 𐏯 𐏰 𐏱 𐏲 𐏳 𐏴 𐏵 𐏶 𐏷 𐏸 𐏹 𐏺 𐏻 𐏼 𐏽 𐏾 𐏿 𐐀 𐐁 𐐂 𐐃 𐐄 𐐅 𐐆 𐐇 𐐈 𐐉 𐐊 𐐋 𐐌 𐐍 𐐎 𐐏 𐐐 𐐑 𐐒 𐐓 𐐔 𐐕 𐐖 𐐗 𐐘 𐐙 𐐚 𐐛 𐐜 𐐝 𐐞 𐐟 𐐠 𐐡 𐐢 𐐣 𐐤 𐐥 𐐦 𐐧 𐐨 𐐩 𐐪 𐐫 𐐬 𐐭 𐐮 𐐯 𐐰 𐐱 𐐲 𐐳 𐐴 𐐵 𐐶 𐐷 𐐸 𐐹 𐐺 𐐻 𐐼 𐐽 𐐾 𐐿 𐑀 𐑁 𐑂 𐑃 𐑄 𐑅 𐑆 𐑇 𐑈 𐑉 𐑊 𐑋 𐑌 𐑍 𐑎 𐑏 𐑐 𐑑 𐑒 𐑓 𐑔 𐑕 𐑖 𐑗 𐑘 𐑙 𐑚 𐑛 𐑜 𐑝 𐑞 𐑟 𐑠 𐑡 𐑢 𐑣 𐑤 𐑥 𐑦 𐑧 𐑨 𐑩 𐑪 𐑫 𐑬 𐑭 𐑮 𐑯 𐑰 𐑱 𐑲 𐑳 𐑴 𐑵 𐑶 𐑷 𐑸 𐑹 𐑺 𐑻 𐑼 𐑽 𐑾 𐑿 𐒀 𐒁 𐒂 𐒃 𐒄 𐒅 𐒆 𐒇 𐒈 𐒉 𐒊 𐒋 𐒌 𐒍 𐒎 𐒏 𐒐 𐒑 𐒒 𐒓 𐒔 𐒕 𐒖 𐒗 𐒘 𐒙 𐒚 𐒛 𐒜 𐒝 𐒞 𐒟 𐒠 𐒡 𐒢 𐒣 𐒤 𐒥 𐒦 𐒧 𐒨 𐒩 𐒪 𐒫 𐒬 𐒭 𐒮 𐒯 𐒰 𐒱 𐒲 𐒳 𐒴 𐒵 𐒶 𐒷 𐒸 𐒹 𐒺 𐒻 𐒼 𐒽 𐒾 𐒿 𐓀 𐓁 𐓂 𐓃 𐓄 𐓅 𐓆 𐓇 𐓈 𐓉 𐓊 𐓋 𐓌 𐓍 𐓎 𐓏 𐓐 𐓑 𐓒 𐓓 𐓔 𐓕 𐓖 𐓗 𐓘 𐓙 𐓚 𐓛 𐓜 𐓝 𐓞 𐓟 𐓠 𐓡 𐓢 𐓣 𐓤 𐓥 𐓦 𐓧 𐓨 𐓩 𐓪 𐓫 𐓬 𐓭 𐓮 𐓯 𐓰 𐓱 𐓲 𐓳 𐓴 𐓵 𐓶 𐓷 𐓸 𐓹 𐓺 𐓻 𐓼 𐓽 𐓾 𐓿 𐔀 𐔁 𐔂 𐔃 𐔄 𐔅 𐔆 𐔇 𐔈 𐔉 𐔊 𐔋 𐔌 𐔍 𐔎 𐔏 𐔐 𐔑 𐔒 𐔓 𐔔 𐔕 𐔖 𐔗 𐔘 𐔙 𐔚 𐔛 𐔜 𐔝 𐔞 𐔟 𐔠 𐔡 𐔢 𐔣 𐔤 𐔥 𐔦 𐔧 𐔨 𐔩 𐔪 𐔫 𐔬 𐔭 𐔮 𐔯 𐔰 𐔱 𐔲 𐔳 𐔴 𐔵 𐔶 𐔷 𐔸 𐔹 𐔺 𐔻 𐔼 𐔽 𐔾 𐔿 𐕀 𐕁 𐕂 𐕃 𐕄 𐕅 𐕆 𐕇 𐕈 𐕉 𐕊 𐕋 𐕌 𐕍 𐕎 𐕏 𐕐 𐕑 𐕒 𐕓 𐕔 𐕕 𐕖 𐕗 𐕘 𐕙 𐕚 𐕛 𐕜 𐕝 𐕞 𐕟 𐕠 𐕡 𐕢 𐕣 𐕤 𐕥 𐕦 𐕧 𐕨 𐕩 𐕪 𐕫 𐕬 𐕭 𐕮 𐕯 𐕰 𐕱 𐕲 𐕳 𐕴 𐕵 𐕶 𐕷 𐕸 𐕹 𐕺 𐕻 𐕼 𐕽 𐕾 𐕿 𐖀 𐖁 𐖂 𐖃 𐖄 𐖅 𐖆 𐖇 𐖈 𐖉 𐖊 𐖋 𐖌 𐖍 𐖎 𐖏 𐖐 𐖑 𐖒 𐖓 𐖔 𐖕 𐖖 𐖗 𐖘 𐖙 𐖚 𐖛 𐖜 𐖝 𐖞 𐖟 𐖠 𐖡 𐖢 𐖣 𐖤 𐖥 𐖦 𐖧 𐖨 𐖩 𐖪 𐖫 𐖬 𐖭 𐖮 𐖯 𐖰 𐖱 𐖲 𐖳 𐖴 𐖵 𐖶 𐖷 𐖸 𐖹 𐖺 𐖻 𐖼 𐖽 𐖾 𐖿 𐗀 𐗁 𐗂 𐗃 𐗄 𐗅 𐗆 𐗇 𐗈 𐗉 𐗊 𐗋 𐗌 𐗍 𐗎 𐗏 𐗐 𐗑 𐗒 𐗓 𐗔 𐗕 𐗖 𐗗 𐗘 𐗙 𐗚 𐗛 𐗜 𐗝 𐗞 𐗟 𐗠 𐗡 𐗢 𐗣 𐗤 𐗥 𐗦 𐗧 𐗨 𐗩 𐗪 𐗫 𐗬 𐗭 𐗮 𐗯 𐗰 𐗱 𐗲 𐗳 𐗴 𐗵 𐗶 𐗷 𐗸 𐗹 𐗺 𐗻 𐗼 𐗽 𐗾 𐗿 𐘀 𐘁 𐘂 𐘃 𐘄 𐘅 𐘆 𐘇 𐘈 𐘉 𐘊 𐘋 𐘌 𐘍 𐘎 𐘏 𐘐 𐘑 𐘒 𐘓 𐘔 𐘕 𐘖 𐘗 𐘘 𐘙 𐘚 𐘛 𐘜 𐘝 𐘞 𐘟 𐘠 𐘡 𐘢 𐘣 𐘤 𐘥 𐘦 𐘧 𐘨 𐘩 𐘪 𐘫 𐘬 𐘭 𐘮 𐘯 𐘰 𐘱 𐘲 𐘳 𐘴 𐘵 𐘶 𐘷 𐘸 𐘹 𐘺 𐘻 𐘼 𐘽 𐘾 𐘿 𐙀 𐙁 𐙂 𐙃 𐙄 𐙅 𐙆 𐙇 𐙈 𐙉 𐙊 𐙋 𐙌 𐙍 𐙎 𐙏 𐙐 𐙑 𐙒 𐙓 𐙔 𐙕 𐙖 𐙗 𐙘 𐙙 𐙚 𐙛 𐙜 𐙝 𐙞 𐙟 𐙠 𐙡 𐙢 𐙣 𐙤 𐙥 𐙦 𐙧 𐙨 𐙩 𐙪 𐙫 𐙬 𐙭 𐙮 𐙯 𐙰 𐙱 𐙲 𐙳 𐙴 𐙵 𐙶 𐙷 𐙸 𐙹 𐙺 𐙻 𐙼 𐙽 𐙾 𐙿 𐚀 𐚁 𐚂 𐚃 𐚄 𐚅 𐚆 𐚇 𐚈 𐚉 𐚊 𐚋 𐚌 𐚍 𐚎 𐚏 𐚐 𐚑 𐚒 𐚓 𐚔 𐚕 𐚖 𐚗 𐚘 𐚙 𐚚 𐚛 𐚜 𐚝 𐚞 𐚟 𐚠 𐚡 𐚢 𐚣 𐚤 𐚥 𐚦 𐚧 𐚨 𐚩 𐚪 𐚫 𐚬 𐚭 𐚮 𐚯 𐚰 𐚱 𐚲 𐚳 𐚴 𐚵 𐚶 𐚷 𐚸 𐚹 𐚺 𐚻 𐚼 𐚽 𐚾 𐚿 𐛀 𐛁 𐛂 𐛃 𐛄 𐛅 𐛆 𐛇 𐛈 𐛉 𐛊 𐛋 𐛌 𐛍 𐛎 𐛏 𐛐 𐛑 𐛒 𐛓 𐛔 𐛕 𐛖 𐛗 𐛘 𐛙 𐛚 𐛛 𐛜 𐛝 𐛞 𐛟 𐛠 𐛡 𐛢 𐛣 𐛤 𐛥 𐛦 𐛧 𐛨 𐛩 𐛪 𐛫 𐛬 𐛭 𐛮 𐛯 𐛰 𐛱 𐛲 𐛳 𐛴 𐛵 𐛶 𐛷 𐛸 𐛹 𐛺 𐛻 𐛼 𐛽 𐛾 𐛿 𐜀 𐜁 𐜂 𐜃 𐜄 𐜅 𐜆 𐜇 𐜈 𐜉 𐜊 𐜋 𐜌 𐜍 𐜎 𐜏 𐜐 𐜑 𐜒 𐜓 𐜔 𐜕 𐜖 𐜗 𐜘 𐜙 𐜚 𐜛 𐜜 𐜝 𐜞 𐜟 𐜠 𐜡 𐜢 𐜣 𐜤 𐜥 𐜦 𐜧 𐜨 𐜩 𐜪 𐜫 𐜬 𐜭 𐜮 𐜯 𐜰 𐜱 𐜲 𐜳 𐜴 𐜵 𐜶 𐜷 𐜸 𐜹 𐜺 𐜻 𐜼 𐜽 𐜾 𐜿 𐝀 𐝁 𐝂 𐝃 𐝄 𐝅 𐝆 𐝇 𐝈 𐝉 𐝊 𐝋 𐝌 𐝍 𐝎 𐝏 𐝐 𐝑 𐝒 𐝓 𐝔 𐝕 𐝖 𐝗 𐝘 𐝙 𐝚 𐝛 𐝜 𐝝 𐝞 𐝟 𐝠 𐝡 𐝢 𐝣 𐝤 𐝥 𐝦 𐝧 𐝨 𐝩 𐝪 𐝫 𐝬 𐝭 𐝮 𐝯 𐝰 𐝱 𐝲 𐝳 𐝴 𐝵 𐝶 𐝷 𐝸 𐝹 𐝺 𐝻 𐝼 𐝽 𐝾 𐝿 𐞀 𐞁 𐞂 𐞃 𐞄 𐞅 𐞆 𐞇 𐞈 𐞉 𐞊 𐞋 𐞌 𐞍 𐞎 𐞏 𐞐 𐞑 𐞒 𐞓 𐞔 𐞕 𐞖 𐞗 𐞘 𐞙 𐞚 𐞛 𐞜 𐞝 𐞞 𐞟 𐞠 𐞡 𐞢 𐞣 𐞤 𐞥 𐞦 𐞧 𐞨 𐞩 𐞪 𐞫 𐞬 𐞭 𐞮 𐞯 𐞰 𐞱 𐞲 𐞳 𐞴 𐞵 𐞶 𐞷 𐞸 𐞹 𐞺 𐞻 𐞼 𐞽 𐞾 𐞿 𐟀 𐟁 𐟂 𐟃 𐟄 𐟅 𐟆 𐟇 𐟈 𐟉 𐟊 𐟋 𐟌 𐟍 𐟎 𐟏 𐟐 𐟑 𐟒 𐟓 𐟔 𐟕 𐟖 𐟗 𐟘 𐟙 𐟚 𐟛 𐟜 𐟝 𐟞 𐟟 𐟠 𐟡 𐟢 𐟣 𐟤 𐟥 𐟦 𐟧 𐟨 𐟩 𐟪 𐟫 𐟬 𐟭 𐟮 𐟯 𐟰 𐟱 𐟲 𐟳 𐟴 𐟵 𐟶 𐟷 𐟸 𐟹 𐟺 𐟻 𐟼 𐟽 𐟾 𐟿 𐠀 𐠁 𐠂 𐠃 𐠄 𐠅 𐠆 𐠇 𐠈 𐠉 𐠊 𐠋 𐠌 𐠍 𐠎 𐠏 𐠐 𐠑 𐠒 𐠓 𐠔 𐠕 𐠖 𐠗 𐠘 𐠙 𐠚 𐠛 𐠜 𐠝 𐠞 𐠟 𐠠 𐠡 𐠢 𐠣 𐠤 𐠥 𐠦 𐠧 𐠨 𐠩 𐠪 𐠫 𐠬 𐠭 𐠮 𐠯 𐠰 𐠱 𐠲 𐠳 𐠴 𐠵 𐠶 𐠷 𐠸 𐠹 𐠺 𐠻 𐠼 𐠽 𐠾 𐠿 𐡀 𐡁 𐡂 𐡃 𐡄 𐡅 𐡆 𐡇 𐡈 𐡉 𐡊 𐡋 𐡌 𐡍 𐡎 𐡏 𐡐 𐡑 𐡒 𐡓 𐡔 𐡕 𐡖 𐡗 𐡘 𐡙 𐡚 𐡛 𐡜 𐡝 𐡞 𐡟 𐡠 𐡡 𐡢 𐡣 𐡤 𐡥 𐡦 𐡧 𐡨 𐡩 𐡪 𐡫 𐡬 𐡭 𐡮 𐡯 𐡰 𐡱 𐡲 𐡳 𐡴 𐡵 𐡶 𐡷 𐡸 𐡹 𐡺 𐡻 𐡼 𐡽 𐡾 𐡿 𐢀 𐢁 𐢂 𐢃 𐢄 𐢅 𐢆 𐢇 𐢈 𐢉 𐢊 𐢋 𐢌 𐢍 𐢎 𐢏 𐢐 𐢑 𐢒 𐢓 𐢔 𐢕 𐢖 𐢗 𐢘 𐢙 𐢚 𐢛 𐢜 𐢝 𐢞 𐢟 𐢠 𐢡 𐢢 𐢣 𐢤 𐢥 𐢦 𐢧 𐢨 𐢩 𐢪 𐢫 𐢬 𐢭 𐢮 𐢯 𐢰 𐢱 𐢲 𐢳 𐢴 𐢵 𐢶 𐢷 𐢸 𐢹 𐢺 𐢻 𐢼 𐢽 𐢾 𐢿 𐣀 𐣁 𐣂 𐣃 𐣄 𐣅 𐣆 𐣇 𐣈 𐣉 𐣊 𐣋 𐣌 𐣍 𐣎 𐣏 𐣐 𐣑 𐣒 𐣓 𐣔 𐣕 𐣖 𐣗 𐣘 𐣙 𐣚 𐣛 𐣜 𐣝 𐣞 𐣟 𐣠 𐣡 𐣢 𐣣 𐣤 𐣥 𐣦 𐣧 𐣨 𐣩 𐣪 𐣫 𐣬 𐣭 𐣮 𐣯 𐣰 𐣱 𐣲 𐣳 𐣴 𐣵 𐣶 𐣷 𐣸 𐣹 𐣺 𐣻 𐣼 𐣽 𐣾 𐣿 𐤀 𐤁 𐤂 𐤃 𐤄 𐤅 𐤆 𐤇 𐤈 𐤉 𐤊 𐤋 𐤌 𐤍 𐤎 𐤏 𐤐 𐤑 𐤒 𐤓 𐤔 𐤕 𐤖 𐤗 𐤘 𐤙 𐤚 𐤛 𐤜 𐤝 𐤞 𐤟 𐤠 𐤡 𐤢 𐤣 𐤤 𐤥 𐤦 𐤧 𐤨 𐤩 𐤪 𐤫 𐤬 𐤭 𐤮 𐤯 𐤰 𐤱 𐤲 𐤳 𐤴 𐤵 𐤶 𐤷 𐤸 𐤹 𐤺 𐤻 𐤼 𐤽 𐤾 𐤿 𐥀 𐥁 𐥂 𐥃 𐥄 𐥅 𐥆 𐥇 𐥈 𐥉 𐥊 𐥋 𐥌 𐥍 𐥎 𐥏 𐥐 𐥑 𐥒 𐥓 𐥔 𐥕 𐥖 𐥗 𐥘 𐥙 𐥚 𐥛 𐥜 𐥝 𐥞 𐥟 𐥠 𐥡 𐥢 𐥣 𐥤 𐥥 𐥦 𐥧 𐥨 𐥩 𐥪 𐥫 𐥬 𐥭 𐥮 𐥯 𐥰 𐥱 𐥲 𐥳 𐥴 𐥵 𐥶 𐥷 𐥸 𐥹 𐥺 𐥻 𐥼 𐥽 𐥾 𐥿 𐦀 𐦁 𐦂 𐦃 𐦄 𐦅 𐦆 𐦇 𐦈 𐦉 𐦊 𐦋 𐦌 𐦍 𐦎 𐦏 𐦐 𐦑 𐦒 𐦓 𐦔 𐦕 𐦖 𐦗 𐦘 𐦙 𐦚 𐦛 𐦜 𐦝 𐦞 𐦟 𐦠 𐦡 𐦢 𐦣 𐦤 𐦥 𐦦 𐦧 𐦨 𐦩 𐦪 𐦫 𐦬 𐦭 𐦮 𐦯 𐦰 𐦱 𐦲 𐦳 𐦴 𐦵 𐦶 𐦷 𐦸 𐦹 𐦺 𐦻 𐦼 𐦽 𐦾 𐦿 𐧀 𐧁 𐧂 𐧃 𐧄 𐧅 𐧆 𐧇 𐧈 𐧉 𐧊 𐧋 𐧌 𐧍 𐧎 𐧏 𐧐 𐧑 𐧒 𐧓 𐧔 𐧕 𐧖 𐧗 𐧘 𐧙 𐧚 𐧛 𐧜 𐧝 𐧞 𐧟 𐧠 𐧡 𐧢 𐧣 𐧤 𐧥 𐧦 𐧧 𐧨 𐧩 𐧪 𐧫 𐧬 𐧭 𐧮 𐧯 𐧰 𐧱 𐧲 𐧳 𐧴 𐧵 𐧶 𐧷 𐧸 𐧹 𐧺 𐧻 𐧼 𐧽 𐧾 𐧿 𐨀 𐨁 𐨂 𐨃 𐨄 𐨅 𐨆 𐨇 𐨈 𐨉 𐨊 𐨋 𐨌 𐨍 𐨎 𐨏 𐨐 𐨑 𐨒 𐨓 𐨔 𐨕 𐨖 𐨗 𐨘 𐨙 𐨚 𐨛 𐨜 𐨝 𐨞 𐨟 𐨠 𐨡 𐨢 𐨣 𐨤 𐨥 𐨦 𐨧 𐨨 𐨩 𐨪 𐨫 𐨬 𐨭 𐨮 𐨯 𐨰 𐨱 𐨲 𐨳 𐨴 𐨵 𐨶 𐨷 𐨸 𐨹 𐨺 𐨻 𐨼 𐨽 𐨾 𐨿 𐩀 𐩁 𐩂 𐩃 𐩄 𐩅 𐩆 𐩇 𐩈 𐩉 𐩊 𐩋 𐩌 𐩍 𐩎 𐩏 𐩐 𐩑 𐩒 𐩓 𐩔 𐩕 𐩖 𐩗 𐩘 𐩙 𐩚 𐩛 𐩜 𐩝 𐩞 𐩟 𐩠 𐩡 𐩢 𐩣 𐩤 𐩥 𐩦 𐩧 𐩨 𐩩 𐩪 𐩫 𐩬 𐩭 𐩮 𐩯 𐩰 𐩱 𐩲 𐩳 𐩴 𐩵 𐩶 𐩷 𐩸 𐩹 𐩺 𐩻 𐩼 𐩽 𐩾 𐩿 𐪀 𐪁 𐪂 𐪃 𐪄 𐪅 𐪆 𐪇 𐪈 𐪉 𐪊 𐪋 𐪌 𐪍 𐪎 𐪏 𐪐 𐪑 𐪒 𐪓 𐪔 𐪕 𐪖 𐪗 𐪘 𐪙 𐪚 𐪛 𐪜 𐪝 𐪞 𐪟 𐪠 𐪡 𐪢 𐪣 𐪤 𐪥 𐪦 𐪧 𐪨 𐪩 𐪪 𐪫 𐪬 𐪭 𐪮 𐪯 𐪰 𐪱 𐪲 𐪳 𐪴 𐪵 𐪶 𐪷 𐪸 𐪹 𐪺 𐪻 𐪼 𐪽 𐪾 𐪿 𐫀 𐫁 𐫂 𐫃 𐫄 𐫅 𐫆 𐫇 𐫈 𐫉 𐫊 𐫋 𐫌 𐫍 𐫎 𐫏 𐫐 𐫑 𐫒 𐫓 𐫔 𐫕 𐫖 𐫗 𐫘 𐫙 𐫚 𐫛 𐫜 𐫝 𐫞 𐫟 𐫠 𐫡 𐫢 𐫣 𐫤 𐫥 𐫦 𐫧 𐫨 𐫩 𐫪 𐫫 𐫬 𐫭 𐫮 𐫯 𐫰 𐫱 𐫲 𐫳 𐫴 𐫵 𐫶 𐫷 𐫸 𐫹 𐫺 𐫻 𐫼 𐫽 𐫾 𐫿 𐬀 𐬁 𐬂 𐬃 𐬄 𐬅 𐬆 𐬇 𐬈 𐬉 𐬊 𐬋 𐬌 𐬍 𐬎 𐬏 𐬐 𐬑 𐬒 𐬓 𐬔 𐬕 𐬖 𐬗 𐬘 𐬙 𐬚 𐬛 𐬜 𐬝 𐬞 𐬟 𐬠 𐬡 𐬢 𐬣 𐬤 𐬥 𐬦 𐬧 𐬨 𐬩 𐬪 𐬫 𐬬 𐬭 𐬮 𐬯 𐬰 𐬱 𐬲 𐬳 𐬴 𐬵 𐬶 𐬷 𐬸 𐬹 𐬺 𐬻 𐬼 𐬽 𐬾 𐬿 𐭀 𐭁 𐭂 𐭃 𐭄 𐭅 𐭆 𐭇 𐭈 𐭉 𐭊 𐭋 𐭌 𐭍 𐭎 𐭏 𐭐 𐭑 𐭒 𐭓 𐭔 𐭕 𐭖 𐭗 𐭘 𐭙 𐭚 𐭛 𐭜 𐭝 𐭞 𐭟 𐭠 𐭡 𐭢 𐭣 𐭤 𐭥 𐭦 𐭧 𐭨 𐭩 𐭪 𐭫 𐭬 𐭭 𐭮 𐭯 𐭰 𐭱 𐭲 𐭳 𐭴 𐭵 𐭶 𐭷 𐭸 𐭹 𐭺 𐭻 𐭼 𐭽 𐭾 𐭿 𐮀 𐮁 𐮂 𐮃 𐮄 𐮅 𐮆 𐮇 𐮈 𐮉 𐮊 𐮋 𐮌 𐮍 𐮎 𐮏 𐮐 𐮑 𐮒 𐮓 𐮔 𐮕 𐮖 𐮗 𐮘 𐮙 𐮚 𐮛 𐮜 𐮝 𐮞 𐮟 𐮠 𐮡 𐮢 𐮣 𐮤 𐮥 𐮦 𐮧 𐮨 𐮩 𐮪 𐮫 𐮬 𐮭 𐮮 𐮯 𐮰 𐮱 𐮲 𐮳 𐮴 𐮵 𐮶 𐮷 𐮸 𐮹 𐮺 𐮻 𐮼 𐮽 𐮾 𐮿 𐯀 𐯁 𐯂 𐯃 𐯄 𐯅 𐯆 𐯇 𐯈 𐯉 𐯊 𐯋 𐯌 𐯍 𐯎 𐯏 𐯐 𐯑 𐯒 𐯓 𐯔 𐯕 𐯖 𐯗 𐯘 𐯙 𐯚 𐯛 𐯜 𐯝 𐯞 𐯟 𐯠 𐯡 𐯢 𐯣 𐯤 𐯥 𐯦 𐯧 𐯨 𐯩 𐯪 𐯫 𐯬 𐯭 𐯮 𐯯 𐯰 𐯱 𐯲 𐯳 𐯴 𐯵 𐯶 𐯷 𐯸 𐯹 𐯺 𐯻 𐯼 𐯽 𐯾 𐯿 𐰀 𐰁 𐰂 𐰃 𐰄 𐰅 𐰆 𐰇 𐰈 𐰉 𐰊 𐰋 𐰌 𐰍 𐰎 𐰏 𐰐 𐰑 𐰒 𐰓 𐰔 𐰕 𐰖 𐰗 𐰘 𐰙 𐰚 𐰛 𐰜 𐰝 𐰞 𐰟 𐰠 𐰡 𐰢 𐰣 𐰤 𐰥 𐰦 𐰧 𐰨 𐰩 𐰪 𐰫 𐰬 𐰭 𐰮 𐰯 𐰰 𐰱 𐰲 𐰳 𐰴 𐰵 𐰶 𐰷 𐰸 𐰹 𐰺 𐰻 𐰼 𐰽 𐰾 𐰿 𐱀 𐱁 𐱂 𐱃 𐱄 𐱅 𐱆 𐱇 𐱈 𐱉 𐱊 𐱋 𐱌 𐱍 𐱎 𐱏 𐱐 𐱑 𐱒 𐱓 𐱔 𐱕 𐱖 𐱗 𐱘 𐱙 𐱚 𐱛 𐱜 𐱝 𐱞 𐱟 𐱠 𐱡 𐱢 𐱣 𐱤 𐱥 𐱦 𐱧 𐱨 𐱩 𐱪 𐱫 𐱬 𐱭 𐱮 𐱯 𐱰 𐱱 𐱲 𐱳 𐱴 𐱵 𐱶 𐱷 𐱸 𐱹 𐱺 𐱻 𐱼 𐱽 𐱾 𐱿 𐲀 𐲁 𐲂 𐲃 𐲄 𐲅 𐲆 𐲇 𐲈 𐲉 𐲊 𐲋 𐲌 𐲍 𐲎 𐲏 𐲐 𐲑 𐲒 𐲓 𐲔 𐲕 𐲖 𐲗 𐲘 𐲙 𐲚 𐲛 𐲜 𐲝 𐲞 𐲟 𐲠 𐲡 𐲢 𐲣 𐲤 𐲥 𐲦 𐲧 𐲨 𐲩 𐲪 𐲫 𐲬 𐲭 𐲮 𐲯 𐲰 𐲱 𐲲 𐲳 𐲴 𐲵 𐲶 𐲷 𐲸 𐲹 𐲺 𐲻 𐲼 𐲽 𐲾 𐲿 𐳀 𐳁 𐳂 𐳃 𐳄 𐳅 𐳆 𐳇 𐳈 𐳉 𐳊 𐳋 𐳌 𐳍 𐳎 𐳏 𐳐 𐳑 𐳒 𐳓 𐳔 𐳕 𐳖 𐳗 𐳘 𐳙 𐳚 𐳛 𐳜 𐳝 𐳞 𐳟 𐳠 𐳡 𐳢 𐳣 𐳤 𐳥 𐳦 𐳧 𐳨 𐳩 𐳪

« مادی » یا « منسوب به لهجه‌های شمال غرب » میدانند که ظاهر و خصوصیات صوتی آشکارا شاهد تعلق آنها به زبانهای « شمال غرب » (و نه به « جنوب غرب ») ایران باشد. ولی گمان میرود که در فرهنگ لغات کتیبه‌های هخامنشی واژه‌های مادی خالص دیگری نیز باشد که در پارسی باستانی استعمال نمیشده، ولی عجالة کشف آنها



۶۶- نمونه‌ای از کتیبه شاه هخامنشی (داریوش اول) به سه زبان: پارسی باستانی، عیلامی و بابلی. از سنگ توزین که در موزه ارمنستان محفوظ است

متعذر است، زیرا آن تلفیقات خاص صوتی که اجازه دهد بیک نظر تعلق کلمات را به زبانهای قبیله‌ای ایرانی « شمال غرب » و یا « جنوب غرب » تشخیص دهیم و بگوئیم که فلان و یا بهمان کلمه پارسی نیست - فقط در بعضی کلمات وجود دارد نه در همه. در این مورد گاهی از زبان عیلامی نو میتوانیم استمداد نمائیم. زبان مزبور بسیاری از کلمات السنه ایرانی را بوام گرفته و اکثر این واژه‌ها را از زبان پارسی اخذ نموده این خود از ویژگیهای صوتی آن کلمات هویدا است^{۱۸}. و معلوم شده است که در بسیاری از موارد روایت عیلامی کتیبه‌های هخامنشی برای ادای مفهومی کلمه پارسی را بکار برده، ولی... کلمه مزبور با واژه‌ای که در متن «پارسی باستانی» در همان مورد استعمال شده یکی نیست^{۱۹}. البته فقط در چند مورد لغات پارسی «از دست در رفته»

و در زبان عیلامی وارد شده‌اند که حاکی از اختلاف میان لغات زبان مکالمه‌ای پارسی باستانی و زبان ادبی «پارسی باستانی» (بآن صورتی که در کتیبه‌های هخامنشی

منقول است) میباشد. در هر حال این موارد بسیار جالب بوده و توسط مدارك دیگری نیز مورد تأیید واقع شده‌اند. مثلاً استیگ «ویکاندر»^(۱) ایرانشناس سوئدی ثابت کرده است^{۲۰} - که نزد هخامنشیان خدای میترا را عادةً بنام پارسی «میشا» (که در عیلامی با کلمه «میشا» ادا شده Mišša) میخواندند و حال آنکه در کتیبه‌ها فقط کلمه مادی «میترا» (که بالکل پارسی نیست) استعمال شده. مسلماً لغات بسیاری نیز وجود داشته که در زبان مادیه‌ای ایرانی و زبان باستانی پارسی مشترک بوده. شمار لغات کتیبه‌های هخامنشی - که استعمال آنها در متن مادی نیز ممکن بوده - با انضمام واژه‌های مشترک مزبور افزوده میگردد.

املاء و قواعد دستوری کتیبه‌های هخامنشی «ردیف اول» (پارسی باستانی) ثابت میکند که زبان ادبی دیربازی پیش از نوشتن کتیبه‌های کورش دوم و داریوش اول - که بدست ما رسیده - تکوین و تدوین شده بوده^{۲۱}. مثلاً صداهای ملفق آ‌ی Ai و آ‌ئو Au و محتملاً آ‌هو Ahu - از پایان قرن ششم قبل از میلاد باینطرف «ا» و «اُ» (ê) تلفظ میشده است^{۲۲}: بدینقرار املاء کلمات حاکی از وضع زبان در زمان متقدم‌تری میباشد و بنابراین پیشتر تکوین شده بوده است. کتیبه‌های پایان قرن پنجم و آغاز قرن چهارم قبل از میلاد حاکی از زوال سریع و شدید تصریف اسماء و ضمائر و صفات (Flexion) است^{۲۳} ولی شاید در کتیبه‌های قدیم‌تر نیز صدای آ (a) در آخر بسیاری از کلمات تلفظ نمیشده ولی نوشته میشده است^{۲۴}.

سبک انشای کتیبه‌های داریوش نیز حاکی از آن است که پیشتر ادبیاتی وجود داشته و تکامل یافته تا بدان پایه رسیده بوده است^{۲۵}.

بر روی هم این اندیشه پدید می‌آید که زبان ادبی کتیبه‌های هخامنشی (شاید توسط آرامیان یا محرّرانی که در دبیرخانه‌های آرامی تربیت شده بودند)^{۲۶} در تحت

تأثیر شدید زبان مادی - که قبلاً بصورت زبان ادبی تکوین یافته بود - مدوّن گشت . از این رهگذر الواح شاهان آشور نیز تا حدّی با کتیبه‌های مزبور همانندی داشته باین معنی که زبان آن نیز اصلاً بابلی ادبی، ولی از حیث اصوات و لغات و قواعد دستوری مشحون از عناصر آشوری بوده است . حتی در الواح پادشاهان آشور که از لحاظ زبان کاملاً آشوری هستند از لسان ادبی بابلی تقلید شده است و اصطلاحات و برخی از لغات و قواعد دستوری را از بابلی اخذ کرده‌اند .

بدیهی است که این پدیده فقط در صورت وجود لغات فراوان مشترك، در دو زبان - ممکن الحدوث بوده است ولی در نتیجه زبان کتیبه‌های هخامنشی، ظاهراً، از لحاظ لغات به مادی نزدیکتر از زبان مکالمه‌ای پارسیان باستان بوده و از اینجا میتوان فهمید که مثلاً چرا کتیبه داریوش اول در بهیستون - که در مرز ماد و «علیمائید» بر صخره‌ای کنده شده - فاقد متن ویرژه مادی است . بی شک مادیها روایت «ردیف اول» این کتیبه، یعنی روایت «پارسی باستانی» و تا حدّی «ردیف دوم» آن یعنی روایت «عیلامی» را می‌فهمیدند .

کمان نمی‌رود که در سرزمین ماد بخط مزبور جز کتیبه‌های شاهی (که هنوز کشف نشده و امید است در آینده پیدا شود) آثار مهم دیگری کتابت شده باشد . اوضاع و احوال برای رشد و ترقی ادبیات مساعد نبوده، با احتمال قوی نوع کتابت واحدی در دبیرخانه‌ها هنوز تدوین نشده بوده و در هر جایی زبانها و خطهای محلی حکمفرما بود^{۲۷} .

۳ - کیش مادیها ، مغان

دین در ایدئولوژی و معتقدات مشرق باستانی عامل بارزی بوده است . در این زمینه نیز تاریخ ماد به دو دوره متفاوت تقسیم میشود : یکی قبل از قرن هفتم و دیگری از آغاز آن قرن بعد .

داوری ما دربارهٔ دین هزارهٔ اول قبل از میلاد از روی متون آشوری و تصاویر و نامهای خاص است.

در اینمورد متون آشوری بسیار محدود است. و چندبار از خدایان ماننا و غیره یاد میکند^{۲۸} و بخصوص از ربودن خدایان مزبور - یعنی بتها - سخن می گوید^{۲۹}. دربارهٔ شکل بتهای مزبور تاحدی از روی مفرغهای «لرستانی» و تصاویر منقور بر مصنوعات مکشوفهٔ زیویه - در ماننا - میتوان قضاوت کرد. با اینکه اساطیر «لرستانی» - شاید - ارتباط گونه‌ای با اوستا نیز داشته باشد، ولی بر روی هم مدارك موجود نشان میدهند که کیش سرزمینهای غربی ماد قدیم بیشتر با دین هوریان و تا اندازه‌ای آشوریان از يك نوع بوده است. و بخصوص تصاویر ابلیسان عجیب الخلقهٔ نیمه دد و نیمه آدمی و ابوالهولان بالدار و حیوان عجیب تخیلی که بدن شیروبال عقاب و سر شیر و یا شاهین داشته و غیره، که در اساطیر هوریانی بسیار رایج و شایع بوده از ویژگیهای آن کیش نیز بوده است. بعدها همان جانوران عجیب الخلقه را می بینیم که در نقوش برجستهٔ شاهان هخامنشی مظهر «دیوان» معرفی شده‌اند.

اگر حتی برخی از تصاویر و تمائیل اساطیری لرستان را نزدیک بمضامین اوستا بدانیم - باید از نظر دور داشت که تکوین کیش اوستائی از نفوذ معتقدات دینی پیشین ساکنان غیر ایرانی و ماقبل ایرانی عاری نبوده است. مثلاً احترام به سگ که از خصوصیات اوستاست رسمی است که در میان اقوام کاسپی^{۳۰} و آلبانی^{۳۱} رایج بوده است. این رسم که جنازه را پیش پرندگان افکنند - رسمی که بعدها جزو مراسم استوار زرتشتیان شد - و با تأنی فوق العاده در میان اقوام ایرانی متداول گشت - از زمان باستان در میان کاسپیان رواج داشته است^{۳۲}. ولی شکی نیست که شمایلهای مذهبی که در نقوش ماننائی و «لرستانی» تصویر شده، بطور کلی، با کیش اهورامزدا و تعلیمات زرتشت ارتباطی ندارند. ادیان قدیمی کوتیان و لولوبیان و کاسپیان - که در باب

اول از آنان سخنی چند گفته شد - کماکان وجود داشتند و تقریباً بلا تغییر میان بخش غیر ایرانی ساکنان ماد در قرنهای نهم و هشتم ق. م. رایج بودند .

کیش کاسیان و حتی دین خاص بابلیان تا حدی در اعماق ماد نفوذ کرده بوده . بیاد آوریم که یکی از « کشورهای » غربی و یا مرکزی ماد « بیت ایشدار » - « خانه ایشدار (الهة بابلی عشق و حاصلخیزی) » نامیده - میشده و چنانکه از خبر منقول توسط هرودوت برمی آید ، بعدها آنرا با « آناهیتا - ی اوستائی یکی دانستند »^{۲۳} . در مرکز ماد - نزدیک آنجائی که بعدها اکباتانا نامیده شد - آشوریان در طی پیشرفت خویش نه تنها به « دژ بابلیان » یا « کوچ نشین - (کلنی) - کاسیان » مصادف شدند بلکه شاهد پرستش مردوک خدای بابل نیز بودند (شاید بصورت « شیخو » - ی کاسی ؟) . در ماد غربی فرمانفرمایان در بسیاری از موارد بنامهای اگدی و از آنجمله باسامی خدایان موسوم بوده اند .

درباره کیش مادیهای ایرانی ساکن اقصی نقاط مشرق آن کشور جز نامهای خاصی که در منابع آشوری محفوظ مانده مدارك دیگری در دست نداریم^{۲۴} . و چون معنی نامهای ایرانی - برخلاف اسامی غیر ایرانی - (لا اقل بعضاً) بر ما معلوم است ، و هر نام باستانی با معتقدات معین دینی مربوط بوده - بر اثر تجزیه و تحلیل اسامی مزبور میتوانیم اطلاعاتی درباره کیش صاحبان اسامی بدست آوریم . ا. میر E. meyer چنین تجزیه و تحلیلی بعمل آورده^{۲۵} و باین نتیجه رسیده که کیش مزدا یا زرتشتیگری در میان صاحبان اسامی مزبور رایج بوده است ولی بطور در بست با این استنتاج نمیتوان دمساز بود .

عناصری که در نامهای مورد نظر مشخصاً معلومند عبارتند از کلمات : آهورا ahura - بمعنی (نیک) « خداوند » ، - بعدها « (نیک) روان » (به نقل آشوریان

اُئودر، ائور)^(۱) - و مزدا - «بخرد» (به نقل آشوریان مشدا mašda) - و این دو عنصر - چنانکه در اوستا نیز دیده میشود - جدا استعمال میشده اند نه آنچنانکه در کتیبه‌های هخامنشی دیده میشود - یکجا (اهورامزدا ahuramazda) . و همچنین «بگ» (به نقل آشوریان بگ)^(۲) - بمعنی «بگ» - خدا^{۳۶} . از یزت (یزتا) و خدایان هند و اروپائی - اعم از آنچه در خرد اوستا نقل شده یا نشده ، و همچنین از خدایان معنوی و غیر جسمانی و نیکوکار زرتشتی (از قبیل میترا و آناهیت و تیشتری و ورترا گن و وهو - منو و سپنت - آرمتی و غیره) نامی برده نشده است . اسامی که با نام آتش مقدس (آزور - آذر - آتور - آنر) و پهلوانان اوستا ترکیب شده باشد نیز وجود ندارد . در ترکیب نامها سه صفت مهم دینی و اخلاقی : «راستی» ، «نیروی سحر آسای ایمان» (آرتا ، رتا arta , rta که بنقل آشوریان ارت ، ایرت arta , irta میباشد) و «حکومت و قدرت» (یاخشتر xšaθra که بنقل آشوریان ستر satar ، کیشترا kištar - کشترا kaštar است) و «شکوه و فر» (یا «درخشش خدائی» که در اوستا خوارنه xvarənah و درمادی فرنه (h) farna و بنقل آشوریان پر نو - پرن - برن (h) parnu , parna , barna) آمده .

تعداد نامهایی که از اسامی حیوانات اهلی تشکیل شده در مقام قیاس با اسامی نوع اوستائی^{۳۷} ، کمتر است و بطور کلی مشابهت زیادی با اسامی اوستائی وجود ندارد با نامهای زمان هخامنشی نیز همانندی چندانی مشاهده نمیگردد .

تفاوت میان نامهای ایرانی مادی قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد و نامهای متأخر مادی زمان هخامنشی (قرن ششم تا چهارم ق . م .) و ازمنه بعد را چنین میتوان تعریف کرد: در دوره دوم تعداد نامهایی که با عناصر آرتا و فرنه و خشانرا (خشاša xšaça پارسی) arta , farna , xšatra ترکیب شده افزایش مهمی یافته و اسامی که

میتر *mitra* جزو آن است نیز پدید آمدند و الخ. فقط بعدها و بخصوص پس از عهد هخامنشیان نامهایی از نوع وهو - منو *vohu - manō* که با عنصر آتور (*atur*) و بویژه عنصر یزته (*yazata*) ترکیب شده و یا نام فلان یا بهمان پهلوان اوستائی جزو آنست - و بدیگر سخن اسامی خالص زرتشتی - پدید آمدند. معیناً نامهایی از نوع فرورتیش *fravartiš* و سفندداتس *sphendadats* و سپیتامس *spitamas* در آثار قرن ششم قبل از میلاد دیده شده که با معتقدات و تمائیل اوستا^{۳۸} مربوط میباشند و نشان میدهند که معتقدات مزبور در آن زمان وجود داشته.

بنابر این نامهای ایرانی مادی قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد گواه وجود اعتقاد به مزدا - اهورا بوده ثابت میکند که تا حدی مفهومات دینی در میان اقوام ایرانی رواج داشته است^{۳۹}. در این نامها رابطه آشکاری با معتقدات اوستائی^{۴۰} وجود ندارد ولی عناصری که آشکارا وجود رابطه مزبور را رد کنند نیز دیده نمیشود. فقط در قرن ششم قبل از میلاد نامهایی پدید آمدند که میتوان آنها را مستقیماً با تعلیمات زرتشت مربوط دانست.

باید به این نکته جالب توجه کنیم که سرزمین ماد در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد کانونی بود که از آنجا مفهومات دینی و فلسفی انتشار یافته. منظور کلمه «فرن» *farna* میباشد.

این کلمه (که با کلمه ایرانی هور *huar* «خورشید» از یک ریشه است) از لحاظ نظری در زبانهای گوناگون ایرانی دچار تغییراتی شده - تغییراتی که بطور کلی تلفیقات صوتی *hu*، x^v در معرض آن قرار میگیرند.

مثلاً این تلفیق در پارسی بشکل x^w و x^u و در پارسی بصورت $v x$ و در اسکیتی و آستی بشکل x^w و x^o درمی آید. فقط در لهجه سیوندی که برخی از بقایای ویژه مادی در آن محفوظ مانده - $h v$ بصورت F ($h v > F$) در آمده است. ولی جالب توجه این است

که در تمام زبانهای ایرانی مفهوم «درخشش، افتخار» علی القاعده بصورتی که از هورن - ی Hvarna ایرانی و یا خورن - ی (h) Xvrəna اوستائی مأخوذ باشد ادا نمیگردد و فقط بصورتی که مسلماً از مادی مأخوذ است (و اینکه آشوریان در قرن هشتم ق. م. آنرا بشکل پرنو و پرن Parnu, parna نقل کرده اند شاهد آن میباشد) یعنی بشکل کلمه فرن Farna^{۴۱} منقول است. این پدیده نه تنها در پارسی باستانی - که اشکال مختلف نامهای مادی در آن رواج بسیار داشتند - مشاهده میشود بلکه حتی در زبان اسکیتهای کرانه دریای سیاه - که اسامی مرکب عنصر «فرن» در آن بسیار شایع بوده - نیز ملاحظه میگردد و این خود فوق العاده جالب توجه است.^{۴۲} بدینقرار گمان میرود باید اذعان کرد که مفهوم فرن Farna و همچنین مفهوم ارت arta و Xšaθra و غیره در زمانی که اسکیتها در سرزمین ماد اقامت داشتند از زبان مادی وارد زبان ایشان شده است. بشهادت و. ای. آبایف^{۴۳} مفهوم فرن Farn و ارد ard و اخسار æxsar (خسارت Xsart) بمعنی «صلح»، «فرط کامیابی» و «سو کند»، «نیروی سحر آمیز» و «نیرو»، «دلیری»، «پیروزی» تا کنون نیز در میان آستها محفوظ مانده است و این خود میراث اسکیتها میباشد. مدارك موجود هنری اسکیتها نیز از تکان شدیدی که مادها از نظر فرهنگی به اسکیتها دادند حکایت میکند. بنا بر این در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد سرزمین ماد مرکز اشاعه فعالیتهای معینی در زمینه فرهنگی و دینی بوده است. ولی نباید از اینجا چنین نتیجه گرفت که ماد مرکز آفرینش تعلیمات اوستا بوده. جالب توجه است که کلمات مبین مفهومات بالا بشکل خاص مادی انتشار پیدا کرده و با صورت اوستائی تفاوت داشته. اگر هم ماد تعلیمات اوستائی را رواج داده باشد - بصورت بدوی آن نبوده بلکه بشکلی در آورده که با شرایط محل سازگار بوده و بزبانی بیان کرده که - گرچه ریشه ایرانی داشته ولی - محلی بوده است. بدین طریق اکثر مسائل

تاریخ فرهنگ ماد مربوط میشود بمشکل کیش مادیهای عصر امپراطوری بزرگ ماد و روابط متقابل کیش مزبور با اوستا - مشکلی که بر سر آن اختلاف نظر وجود دارد و بارها مورد بحث قرار گرفته .

هرودوت در مورد کیش مادیها اطلاعات خاصی بدست نمیدهد و فقط مختصراً مغان را - چون غیب گویان و کاهنان مادی - نام میبرد . ظاهراً در عهد او در یونان همه میدانستند که مغان یا مجوسان کاهنان مادیها میباشند و این حقیقت مسلم تراز آن بود که هرودوت برای خوانندگان زمان خویش توضیحی بر آن بیفزاید . هرودوت در باره مغان (مجوسان) ومعتقدات و رسوم دینی ایشان ، در جای دیگر ، بمناسبت نقل وضع پارسیان ، سخن میگوید ولی تصریح مینماید که رسوم مذهبی و عادات مغان با پارسیان تفاوت دارد .

از دیگر سو - چنانکه میدانیم - وی مغان (مجوسان) را يك تیره و یا طبقه و یا گروه حرفه‌ای نشمرده بلکه قبیله‌ای از مادیها میداند .

تا حدی که من اطلاع دارم تا کنون باین نکته توجه وافیه نشده که در کتیبه بهیستون داریوش اول کلمه « مغان » بمعنی صاحبان حرفه و یا قشری از مردم نبوده بلکه معنی نژادی و قبیله‌ای دارد^{۴۴} .

از آن پس ، در زمان اسکندر مقدونی و بعد از او ، اقوام باستانی بطور کلی کاهنان اقوام ایرانی زبان و روحانیان مردمی را که کیش ایشان منشأ ایرانی داشته (مثلاً در کاپادوکیه) ، مغان یا مجوسان میخواندند .

در اواخر عهد پارتها و دوران ساسانیان ، رومیان و یونانیان خدام کیش زرتشتی را که در آن زمان دین دولتی ایران بود و خدمه مذهب زروانی و دیگر مذاهبی را^{۴۵} که با زرتشتیگری علائق محکم داشتند (و پیروان آنها مذاهب خویش را نیز مانند کیش رسمی به زرتشت اساطیری نسبت میدادند) مغان (مجوسان) میخواندند .

ضمناً بگوئیم که لااقل از آغاز قرن چهارم ق. م. مغان را بنام زرتشت مربوط میسازند. هرودوت از این نام یاد نمیکند. نخستین تذکر درباره زرتشت «مجوس» (مغ) در نوشته‌های کسانت لیدئی - که زمان زندگی او روشن نیست - دیده میشود (برخی از محققان معتقدند در اواسط قرن پنجم میزیسته و بعضی دیگر میگویند در قرن چهارم ق. م. زندگی میکرده است)^{۴۶}. ارسطو و دیگر شاگردان افلاطون (ظاهر آوی اولین کسی بود در یونان که جداً به تعلیمات مغان - مجوسان - علاقه ورزید) به تعالیم مغان توجه کردند. و شاید کتسیاس نیز از زرتشت نام برده باشد^{۴۷}. روایات باستانی تعلیمات فیثاغورث را مأخوذ از «زرتشت» میدانند. ولی مسلماً این نظر نادرست است. در اواخر دوران نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی تألیفات کونا کون مذهبی و فلسفی و عرفانی - که مربوط به تعلیمات گنوستیکها (عارف مشربان) و نو افلاطونیان و غیره بوده و غالباً با زرتشتیگری واقعی نسبتی بسیار دور داشته و یا بهیچوجه بستگی نداشتند - بنام «تعلیمات مغان - مجوسان»، «تعلیمات مجوسان و کلدانیان» و «تعلیمات زرتشت» رواج پیدا کرده بود. در اوستا (بآن صورتی که بدست ما رسیده - یعنی بخشی از کتب مقدس زرتشتیگری) - که بنابر روایات زرتشتی گویا از آغاز تا پایان بتوسط زرتشت پیامبر (زورو آستریونانیان و زردشت مؤلفان مسلمان قرون وسطی) که از طرف خداوند ملهم بود نوشته شده از کلمه «مغ» (مجوس)^{۴۸} خبری نیست. و در کتاب مزبور، کاهنان «اثرون» *athravan*^{۴۹} خوانده شده‌اند.

از دوره اسلامی باینطرف کلمه «مغ» (مغ *môY*، *mûY*) در ادبیات شرق بمعنی «آتش پرست»، «پیرو کیش زرتشتی» آمده است. کلمه «مغان» *mûYân* - بمعنی «آتش پرستان» - پایه بسیاری از اصطلاحات و نامهای جغرافیائی شرق را تشکیل می‌دهد.^{۵۰}

ظاهراً تعبیری که از تعبیرات دیگر بمعنی اصلی و بدوی این کلمه نزدیکتر

است همان است که هرودوت آورده (I, ۱۰۱, ۱۰۷, ۱۳۲ والنخ) : مغان قبیله‌ای هستند که معتقدات مذهبی و مراسم دینی خاصی دارند و پارسیان و مادیه‌ها کاهنان خویش را از میان افراد آن قبیله انتخاب می‌کنند.

محتماً سرزمین قبیله مغان ناحیه رغه (که در قرون وسطی «ری» خوانده میشده) و یکی از شهرهای عمده ماد بشمار میرفته بوده است.^{۵۱}

در اوستا^{۵۲} آمده است که در «رغه» خود «زرتشت» رئیس ایالت بوده (در ترجمه پهلوی «زرتوشترا» «زرتوشثوم» درست ترجمه شده، یعنی «ازهمه شبیه‌تر به زرتوشترا» یا «کاهن بزرگ زرتشتیان»)^{۵۳} بدینقرار در آنجا کاهن بزرگ هم حکومت روحانی داشته یعنی رئیس مغان - کاهنان بوده،^{۵۴} هم قدرت این جهانی و جسمانی یعنی ریاست قبیله مغان را عهده دار بوده است. محتماً بدین سبب مدتها بعدهم جانشین قدرت جسمانی و غیرروحانی وی در ناحیه مزبور «رئیس مغان» یا مس مغان mas-i mōYān و عبری «مسمغان، کبیرالمجوس» نامیده میشد. در زمان ساسانیان و حتی در عهد اعراب نیز مالکان فتودال ناحیه دماوند - در شمال تهران - (که شاید در گذشته اراضی وسیعتری را در تصرف داشتند) دارای این لقب بودند. اینان بازماندگان خاندان پارتی قارن محسوب می‌گشتند.^{۵۵}

ظاهراً سرزمین بدوی قبیله مغان را باید در همان رغه (ری) جستجو کرد. ولی بعدها، چون متصرفات و املاک و اراضی متعلق به معابد زرتشتی پدید آمد - ظاهراً در نقاط دیگر و از آنجمله آذربایجان باستانی نیز کلنی‌های مغان تأسیس گشت.^{۵۶}

بنابر آنچه گفته شد دلیلی نداریم بگوئیم که در ایران باستان دو صنف کاهنان، که نماینده دو کیش متشابه ولی رقیب بودند، وجود داشته‌اند که اعضای یک صنف «مغان» و آن دیگر «اثروانان» نامیده میشدند. هر تل ایرانشناس آلمانی از این فرضیه بنحو اشد دفاع می‌کند.

بگفته هر تل مغان کاهنان کیش قدیمی پرستش خدایان طبیعی - یعنی «دیوان» بوده اند که زرتشت آن دین را رد و نفی کرده بود - ولی چون موفقیت زرتشتیگری را دیدند بظاهر بآن دین درآمدند که از درون متلاشیش کنند و عملاً معتقدات خویشان را جایگزین آن سازند. ولی این تبدیل از لحاظ تاریخ چگونه ممکن الوقوع بوده است؟ هر تل در این باره خاموش است و چیزی ننویسد. ضمناً وی هر چه که بنظرش در کیش زرتشتی منفی است بحساب «مغان» میگذازد و بدین طریق گویا بزعم خویش اساس دینی و فلسفی زرتشت را بصورت «پاک» و «اخلاقی» پیشین آن «احیاء میکند» هر تل باین مقدمات نیازمند است تا برتری تعلیمات «نژاد پاک آریائی» را که در اینمورد زرتشت را نماینده و مبین آن میداند بر تعلیمات تورات و انجیل که منشأ سامی دارد ثابت کند.

فرضیه های مشکوک هر تل در بعضی از دانشمندان غرب تأثیر داشته است مثلاً این تأثیر در آثار هر تسفلد و برخی دیگر مشهود است.^{۵۷}

کمان میرود مغان قبیله ای بودند که تعلیمات زرتشت در میان آنان قبل از دیگران فایق گشته رواج یافت (صرف نظر از اینکه کیش مزبور در کجا پدید آمد) و پس از آن واجد سازمان دینی و دنیوی واحد گشت. آثرون *atiravan* عنوان رسمی بود که کاهنان قبیله مغان خود برای خویشان پذیرفته بودند. جهان خارج و پیرامون از وجود آن قبیله کوچک اطلاعی نداشت یا تقریباً بی اطلاع بود. و مردم پیرامون فقط با کاهنان آن قوم سروکار داشتند زیرا هر کاهنی که پیرو تعلیمات زرتشت بود مغ بود (ولی هر مغ کاهن نبود). بدین طریق «مغ» کلمه ای شد مترادف با کاهن زرتشتی.

اما راجع به اوستا - در کتاب مزبور بدو علت اصطلاح «مغ» استعمال نشده است. در قدیم ترین بخش آن کتاب یعنی «گائاهها»، بهمان سببی که از کشور محل

فعالیت زرتشت نامی برده نشده، درباره کلمه «مغ» نیز سخنی نیست. و چون کشور و قبیله مزبور را مستمعان می شناختند و مواظط دینی و فلسفی و تبلیغاتی بطور شفاهی بعمل می آمد، علتی برای تذکر آن نامها وجود نداشت.^{۵۸}

اما در دوره خرد اوستا نیز یادی از «مغان» نشده است. اولاً، بدان سبب که این کلمه نام رسمی ایشان نبود. ثانیاً، گمان میرود، چون مبارزات شدید اجتماعی و مذهبی و داخلی و قبیله ای از ویژگیهای زمان تدوین کتبی - که بعدها جزو اوستا شد - بوده است (حدس زده میشود در قرن چهارم تا قرن اول قبل از میلاد)، در چنین محیط مشوشی کلمه «مغان» غالباً حاکی از دشمنی و شاید تحقیر بود.^{۵۹} فقط هنگامیکه کیش زرتشتی بطور قطع پیروز گشت (یعنی در عهد ساسانیان) اصطلاح معمول به عامه که کاهنان را «مغان» و «رئیسان مغان» (مگوپتی *magnpati* < موبد *môBêð*) میگفتند رسماً شناخته شد.

بنابر این ما تصور میکنیم که اصطلاح «مغان» از آغاز مربوط به پیروان کیش زرتشتی و کاهنان زرتشتی بوده است.

راست است که بارها باختلاف موجود میان مراسم مذهبی زرتشتیان با مراسمی که هرودوت به مغان نسبت میدهد (I, ۱۳۲) اشاره شده است. میگویند هرودوت از ریختن نوشابه مقدس «هئوم» قبل از قربانی سخنی نمیگوید^{۶۰} و درباره اهمیت فوق العاده آتش مقدس صراحت ندارد^{۶۱} و پارسیان هنگام قربانی تاجی از برک مورد بر سر می گذاشتند و حال آنکه کاهن زرتشتی میبایست هنگام نثار قربانی با شلق مانندی (پاتی دان) بسر گذارد و قسمت پائین صورت و دهان را بپوشاند تا آتش مقدس را با دم خویش آلوده نسازد. و بالاخره هرودوت از اینکه زرتشت در آغاز امر قربانی دامها را منع کرده بود یادی نمیکند. ولی، اولاً هیچ معلوم نیست که تمام این مراسم زرتشتیان عهد ساسانیان، از آغاز معمول بوده و رواج داشته است. ثانیاً دلایلی داریم که

هرودوت ترتیب نثار قربانی مغان را کاملاً نقل نکرده است و اتفاقاً برخی از مطالب خاص و جالب توجه را (کلاه کاهنان ، و تهیه « هئوم ») از قلم انداخته است.^{۶۲}

برخی از اختلافاتی را که میان شرح مراسم توسط هرودوت و مراسم اصیل زرتشتیگری (آنچنانکه بر ما معلوم است) وجود دارد میتوان کاملاً در اختلاف زمان و مکان دانسته توجیه نمود . حتی در خود اوستا اشاره شده است که در زمان پارتها مراسم مذهبی در نقاط مختلف ایران بکنواخت نبوده.^{۶۳}

باری می بینیم که قبیله مادی مغان نخستین پیروان کیش زرتشت بودند . فقط يك نکته تاریک میماند که این تغییر را چگونه میتوان با روایت قدیمی و شایع - که زرتشت از با کتر یا بوده نه از ماد - سازگار ساخت^{۶۴} . طبق روایت یاد شده مقر کوی و یشتاسپ ، حامی و نخستین پیرو زرتشت ، بلخ (با کترا - باخترا)^{۶۵} بود . و زرتشت از میهن خویش ، یعنی « ایران ویج » افسانه ای ، پس از گذشتن از رود بزرگ « داتیک » (که در اوستا بنام « دایتیا » ذکر شده) با نجا آمده بود.^{۶۶}

بنظر من حتی در دوره ای که اوستای خرد^(۱) تدوین میشد درباره محل فعالیت زرتشت اطلاع دقیقی در دست نبوده و بر روایات مبهم و گاتاها استناد میشده ، ولی چنانکه گفتیم از منابع مزبور هیچ مطلب مشخصی بدست نمی آید . تاریخ امپراطوریهای بزرگ مادی و هخامنشی خاطرات دولتهای کوچک باستانی را از اذهان مردم زدوده بود . و همچنانکه هفت شهر بر سر زاد گاه هومر نزاع داشتند ، همه مراکز عمده دینی از قرن ششم تا قرن اول قبل از میلاد کوشش میکردند که دوران فعالیت استاد را بشهر خود تخصیص دهند . مهمترین مراکز عمده مزبور عبارت بودند از : با کتر یا و آتروپاتن . از اینجا دوست و روایت پدید آمده .

لازم است تذکر دهیم که زبان ایرانی اوستا و لهجه خاص گاتاها - چنانکه

(۱) منظور مؤلف از اوستای خرد شاید اوستای متأخر باشد که شامل یشتها و ویدوات است.



۶۸- مغ . مجسمه كوچك نفره از آنچه اصطلاحاً «گنجینه آمودریا» نامیده میشود. قرن چهارم (؟) ق . م.



۶۷- مغ با ظرفی برای هئومه (؟) از روی نقش برجسته استخر. قرن پنجم ق . م.

پیشتر متذکر شدیم - زبان مادی نیست و بهر تقدیر آن زبان مادی ایرانی که آثار آن در اسامی خاص قرن ششم ق . م . و قرنهای بعد مشاهده میگردد (و زبان پارسی و دیگرالسنه نامهای مزبور را بوام گرفته) و بقایای آن در زبانها و لهجههای تاتها و طالشها^{۶۷} و کیلانیان و مازندرانیان و سمنانیان و غیره محفوظ مانده ، نمی باشد . یا زبان قبیلهای مغان (مجوسان) با زبانهای قبیلهای دیگر مادیهای ایرانی تفاوت داشته است و یا زبان اوستا ، زبان قبیلهای مغان (مجوسان) نبوده بلکه یکی از السنه آسیای میانه بوده . در صورتیکه زبان گائها زبان مادری خود زرتشت بوده . باید یادآور شویم که وی شاید از مردم کشوری که در آن فعالیت می نموده نبوده است

و این را روایات دیرین نیز تأیید می کنند و ممکن است از لحاظ تشخیص قلمرو زبان اوستا و لهجه گائاه‌ها واجد اهمیتی باشد.

۴ - مشکل اوستا و ماد

اگر بخواهیم این مسئله را حل کنیم که آیا تعلیمات زرتشت - بصورتی که در گائاه‌ها بیان شده و در اوستای خرد بسط یافته - برای فرهنگ و تمدن ماد واجد اهمیتی بوده است یا نه و در صورت مثبت نحوه تأثیر آن چگونه بوده است باید بار دیگر به موضوع اوستا و تعلیمات آن باز گردیم.

علی‌الرسم تصور می‌کنند که زبان اوستا به گروه زبانهای « شرق ایران » (اسکیتی) بستگی دارد . راست است که فی‌المثل آ. آ. فریمان^{۶۸} خاطر نشان میکند که هر قدر در اعماق قرون پیش رویم تفاوت میان زبانهای « شرق ایران » (اسکیتی) و « غرب ایران » کمتر میشود . آثار زبانهای « شرقی ایران » در اوستا چندان روشن نیست . ولی از دیگر سو باید متذکر شویم که میدان دید اوستای خرد - بهر حال - بطور آشکار از آسیای میانه و شرق ایران تجاوز نمیکند . و نه تنها محتویات فر کرد اول ویدوات - که از پارس و آتروپاتن در آن نامی نیست - بلکه مدارك عدیده دیگر نیز حاکی این حقیقت است . فی‌المثل اقوام صحرائنشینی که در اوستا نام برده شده ظاهراً از ساکنان آسیای میانه و شرق ایران میباشند^{۶۹} . از مقدمات فوق چنین برمی آید که بهر تقدیر خرد اوستا در مشرق و با کتربا و یا چنانکه برخی حدس میزنند در سیستان مدون گشته است . ولی متن اوستا و گائاه‌ها بر اثر استنساخ آن بخط و الفبای جدید الاختراع^{۷۰} و محتملاً در نتیجه یکنواخت کردن زبان آن - که بالاختر و یا بالاجبار صورت گرفت - چنان دستخوش تغییر و تحریف گشت که گمان نمیرود بتوان از خصوصیات صوتی (فونتیک) و اشکال ظاهری لغات آن ، خصوصیات که روایات در دسترس ما میگذارند ، استفاده کرده با وثوق و اطمینان فرضیه‌ای ساخت و آن را با

لهجهٔ فلان محل مشخص و با زبان بهمان قبیلهٔ معین ایرانی مربوط کرد. این را هم باید در نظر گرفت که در دوران آغاز برده‌داری لهجه‌های خاص برای ادای «سبک‌های کوناگون» وجود داشته. و آثار ادبی سبکی معین بلهجهٔ معینی - بلهجهٔ محلی که سبک مزبور نخست در آن جای پیدا شده بود - نوشته می‌شده. مثلاً در یونان باستانی آثار تغزلی بیشتر بلهجهٔ «اِئولی» و حماسه بلهجهٔ یونی مخلوط بکلمات «اِئولی» تصنیف می‌گشته و الخ. در آغاز اینها همه لهجه‌های قبیله‌ای بودند و ای چون بصورت ادبی در آمدند و متکلمین بدیگر لهجه‌ها نیز از آن استفاده کردند - تغییر صورت دادند و بشکل «زبان ویژهٔ سبک معینی» در آمدند که از سرزمین زادگاه خود بالکل مہجور مانده بودند. لهجه‌های «سرودهای مذهبی» و «حماسی» زبان اکدی نیز این حالت را دارند^{۷۱} و نخست لهجهٔ قدیم اکدی و لهجهٔ قدیم بابلی بودند که بعدها بابلیان و آشوریان در آثار ادبی و مکتوب خویش بکار بردند و با زبان مکالمه‌ای بابلیان و آشوریان تفاوت بارز داشتند. گمان می‌رود که در زبان اوستائی نیز وضع چنین بوده. محتملاً در دوران اشاعهٔ تعلیمات مزبور - در نواحی که مردم زبانهای قبیله‌ای ایرانی را می‌فهمیدند مطالب را بآن زبان (اوستائی) مینوشتند و ضمناً دگر گوئیهای در آن وارد میشده و نسبت بزبان قبیله‌ای که پایهٔ آن بوده صورت دیگری پیدا می‌کرده. ولی امکان چنین وضعی مستلزم وجود دو شرط حتمی بود: اولاً - زبان ادبی می‌بایست بهر تقدیر مفهوم باشد. و شرط ثانی که اهمیت خاصی داشت این بود، می‌بایست بر پایهٔ سنتی ادبی و مکتوب استوار باشد. تازمانی که ادبیات مکتوب بفلان لهجه ایجاد نشود مسلماً دیگرقبایل از آن اطلاع نخواهند داشت تا آنرا چون زبان ادبی بکار برند.

باتکای مراتب فوق میتوانیم تقریباً تاریخ پیدایش لهجهٔ ادبیات مکتوب اوستائی و خود زبان اوستائی را معین کنیم. خطی که اوستا بصورت باستانی بدان نوشته شده (یعنی خط آرامی معمول در زبانهای ایرانی) در زمان داریوش اول یعنی پایان قرن

ششم قبل از میلاد، ایجاد شد.^{۷۲} چنانکه پیشتر گفتیم گمان نمی‌رود که در هیچ عصری اوستا را بخط میخی نوشته باشند، ولی حتی خط میخی نیز در ایران باستان (اگر عیلامی را بحساب نیاوریم) بهر تقدیر بعد از قرن نهم و بظن اقوی حتی در قرنهای هشتم و هفتم ق. م. پدید آمده. گرچه پیشتر گمان می‌رود که قدیمترین بخشهای اوستا در آغاز شفاهاً از سینه بسینه و از نسل به نسل منتقل میشده است (مدارك مثبتی در دست است که در زمان تدوین کتاب ویدوات، زرتشتیان مؤمن گائاه‌ها را از بر می‌سکرند)^{۷۳} ولی این برای ایجاد سنت ادبی بزبان اوستائی کافی نبود، زیرا که: اولاً ذخیره لغوی گائاه‌ها آنقدر نیست که بکومک آن ادبیات مکتوب اوستائی ادوار بعدی را آفریده باشند و ثانیاً زبان گائاه‌ها با اینکه بزبان اوستای خرد نزدیک است - با آن یکی نیست و تفاوت آن با لسان اخیر الذکر تنها به کثرت کلمات مهجور محدود نمی‌گردد. از دیگر سو گمان می‌رود باید اذعان کرد که اگر در زمان پارتها ادبیات مکتوبی بزبان اوستائی تدوین گشته و یا حتی از نو تحریر و انشاء شده باشد (و مورد تردید نیست که چنین بوده)^{۷۴} می‌بایست که مدت‌ها پیش از آن دوران بآن زبان (اوستائی) ادبیات مکتوبی وجود داشته باشد. بهر تقدیر در دوره پارتها زبانهای «غربی ایران» (پارسی و پارتی) - و محتملاً السنه «شرقی ایران» نیز - بطور کلی تصریفات اسامی و صفات و ضمایر یا ساختمان تصریفی وسیع خویش را از دست داده بودند و از حالت «ایرانی باستانی» بیرون آمده بصورت «ایرانی میانه» در آمده بودند. در آن زمان اگر روایات ادبی کتبی و آماده وجود نمیداشت هیچکس قادر نبود اشکال مرده پسوندهای تصریف اسامی و افعال و مصوّتات تلفیقی (دیفتونگها) و عناصر متشابه را که از ویژگیهای زبان اوستائی بوده احیاء کند. و برای حصول این مقصود اطلاعات عمیق در زمینه دستور تطبیقی و تاریخی السنه هند و اروپائی ضرورت داشت و این مقصود فقط در قرن گذشته حاصل گشت.

از مجموع مراتب فوق چنین نتیجه میگیریم (و این استنتاج بامدارك روایات زرتشتی مطابق است) که تحریر ادبیات اوستائی و تثبیت آن بوسیله کتابت باید قبل از نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی - یعنی بین پایان قرن ششم و اواخر قرن چهارم قبل از میلاد - آغاز شده باشد (زیرا که در نوشته‌های پادشاهان هخامنشی آن قرن هم آغاز زوال تصاریف مزبور مشهود است). این روایات ادبی مذهبی و زبان ادبی مکتوب مربوط بآن زمان، در دوران پارتها و تاحدی، محتملاً، در ادوار بعد نیز تکامل یافت.

ولی برای حلّ موضوع پیدایش کهن‌ترین بخشهای اوستا و بطور کلی تعلیمات زرتشت باید - قبل از همه چیز - بشهادت مضمون گائاه‌ها و مسئله واقعیت وجود تاریخی زرتشت - که خود با موضوع اول ارتباط نزدیک دارد - متوسل شویم.

بر روی هم دلیل وزینی برای ابراز تردید در این موضوع نداریم. درست است که اوستای خرد زرتشت را شخصی اساطیری معرفی میکند که با افراد گوناگون شکفت انگیز وارد صحبت میشود، ولی در گائاه‌ها موضوع بالکل صورت دیگر دارد. گائاه‌ها دعاها و موعظه‌هاییست که از زبان زرتشت - زرتشتی که واقعیت وجودی دارد - جاری میگردد. واقعیت وجود وی را برخی از بخشهای گائاه‌ها تأیید میکند. مثلاً دعائی که در «کات اهون وئی» (یسنای XXVIII، ۹-۸) درباره عطای موهبت انجام آرزوها «به ویشتاسپ و به من» و یا عطای آن قدرت «به فرشتوئرا و به من» و حتی آنجا که گوینده برای «زرتشت و همه ما» کومک معنوی می‌طلبد، نام دعا کننده را در دعا بصورت سوم شخص آوردن کاملاً بجاست زیرا در این مورد از نظر ساحری بردن نام کسی که فلان و بهمان نیکی و موهبت را از خدا برای او می‌خواستند، واجد اهمیت فراوان بود. «گائاهای وهیشتو - ایش تیش» (یسنای LIII) نیز همین اثر را در ذهن باقی میگذارد. در گائاهای مزبور سخن از ازدواج دختر زرتشت در میان است و این امر ایما نیست بلکه بر سر زناشوئی معمولی و ساده است. «گائای اُشتولی»

(بسنای XLVI ، ۱-۲) نیز همین اندیشه را بر می‌انگیزد. در آنجا زرتشت از تضيیقات فرمانفرمایان شکایت میکند و میگوید که دام و آدم کم دارد. سرانجام باید تذکر دهیم که نام زرتشت هم بهیچوجه برای يك شخصیت اساطیری مناسب نیست. این نکته بثبوت رسیده که مؤسس آئین مسیحیت- شخصی افسانه‌ای است و نام او هم متناسب با شخصیت وی است («ایسوس» ، به عبری باستانی یشوعا Jēšûâ از ریشه یشع Jš - بمعنی «نجات دادن»)^(۱). برای نام زرتشت چنین تعبیری نمیتوان کرد. طبیعی‌ترین ترجمه زرتوشترا Zartaŋuštra « (صاحب) شتران زرین فام (یا جسور) است » و علی‌رغم تشبثاتی که برای دگرگونه تعبیر کردن این کلمه بعمل آمده - ترجمه فوق کاملاً باعتبار خود باقی است. گرچه چنین نامی بگوش معاصران بسیار عجیب است ولی این نوع اسامی میان اقوام ایرانی عهد باستان عادی و متداول بوده است. فی‌المثل نامهای پیروان نزدیک زرتشت را در نظر گیریم : ویشتاسپ vištaspa - بمعنی «صاحب اسبان جنگی (یا وحشی)» یا «فرشوشترا» Frašauštra - بمعنی « (صاحب) شتران چابک ». و نام بسیاری از شخصیت‌های تاریخی نیز حاکی از این نکته است. مثل : اسپچن Aspačana (در نوشته هرودوت: اسپ تینس Aspathines) ، از نزدیکان داریوش اول که بمعنی «دوستدار اسبان» است و یا پسر او پرکسپس Prêksaspês ، Prksaspa (۲) بمعنی « (صاحب) اسبان جوان ». نام گئوماتای مغ که علیه پارسیان عصیان کرد، بمعنی «داناى صفات گاو» است. نام «هوگئو» Hugau که در اوستا آمده (یشت XIII ، ۱۱۸) بمعنی « (صاحب) گاو» خوب است و بسیاری امثله دیگر^{۷۵}.

بنابر این نام زرتشت یکی از نامهای عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده و این خود میرساند که صاحب نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است. اگر وجود وی نخیلی می‌بود نامش را هم باحتمال قوی از میان اسامی دینی و یا کلماتی که مظهریت

(۱) این نکته نظر شخصی مؤلف است.

دینی داشته انتخاب میکردند .

اما راجع بمفهوم ومضمون خود گائاها عجاله بطور مشخص از آن نمیتوان سخن گفت چون در طریق فهم گائاها هنوز فرسنگها از کمال مقصود دوریم، هر معبری از علمای دینی عهد ساسانیان گرفته تا دانشمندان فقه اللغة معاصر ما - گائاها را بمیل خود ترجمه میکند ومضمونی را که خود مایل می باشد برای آن کتاب قائل است ولی تا کنون هیچیک از ایشان موفق به درك درست مفهوم آن نگشته اند . کریستیان بارتولومد که یکی از بزرگترین دانشمندان غربی آشنا به فقه اللغة ایرانی می باشد چنین مینویسد: «بدون اغراق میتوان گفت که گائاها دشوارترین بخش فقه اللغة هند و اروپائی را تشکیل میدهد».^{۷۶} ترجمه ای که خود وی از گائاها درسین کهولت بعمل آورده دارای تمیضه ایست باین معنی که مترجم میخواهد آن مواعظ ودعاهای عهد بسیار کهن را بصورت آثار فلسفه تاریك ایدآلیستی آلمانی معرفی کند.^{۷۷} میتوان صراحة گفت که تا کنون بتعداد مترجمان - گائاهای گوناگون ومختلف وجود دارد. یکی از محققان جدید فقط قریب بیست درصد از قطعات گائاها را بقدر کفاف قابل فهم میداند .

بدین سبب میکوشیم تا در باره گائاها با احتیاط سخن گوئیم وفقط حقایقی را که مورد اختلاف وبحث نیست ذکر کنیم . گائاها بیست ودو «فصل» یا بهتر بگوئیم بیست ودو «مستخرج» است که در جزو کتاب «یسنا» بصورت جزئی از اوستا بدست ما رسیده ودر اوستای کامل زمان ساسانیان، محتملاً، جزئی از نسك «ستوت یشت» بوده . گائاها موزون می باشد و از روی بحور به پنج دسته یا گائا تقسیم شده اند . بدینقرار : گائا آهونوتی (یسناى XXVIII, XXXIV) ، گائا اوشتونى (یسناى XLVI - XLIII) ، گائا سپنت مئینو (یسناى L - XLVII) ، گائا وهو - خستره (یسناى LI) و گائا وهشتوا یشتیش (یسناى LIII) . چنانکه پیش گفتیم گائاها از لحاظ مهبجوری

لغات و لهجه خاص بادیگر بخشهای اوستا تفاوت دارند (باستثنای «یسنای هفت فصل» و یسنای XXXV - XLII و بعضی جاهای یشتها).

اکثر سرودهای گائاه‌ها - چیزی است بیناین دعا و موعظه . از لحاظ شکل ظاهر، خطاب به خدای بزرگ است که گاهی «اهورا» ahura (یعنی «خداوند و صاحب» و «روح») و زمانی مزدا mazdâ (بمعنی «خردمند» «هوشمند») و گاهی هم اهورامزدا ahura mazdâ و یا مزدا اهورا mazdâ ahura خوانده میشود . برخی سرودها مقام علیحده دارند و بصورت مکالمه و یا صحبت میباشند که گاهی جوابگو خداوند است . مثلاً فصل مهمم XXX در «گائا آهونوتی» و فصل LIII («گائا وهیشتو - ایش تیش») درباره ازدواج دختر زرتشت از این جمله‌اند . میتوان گفت که فقط در فصل XXX یا «گائا آهونوتی» نظرهای معلم دینی بصورت کم و بیش منقح و مربوطی بیان شده است . در موارد دیگر مؤلف کتاب گاهی از مؤمنان استغاثه میکند و گاهی به کافران لعنت میفرستد و گاهی بخداوند نیایش میکند و در تمام این موارد مجردات صعب الفهم و عاری از تمثیل و تصویر بکار میبرد . بر روی هم حتی اگر از عدم دقت ترجمه‌ها صرف نظر کنیم - نیز مجردات زبانی که در گائاه‌ها بکار رفته برای متنی که در چنان دوران کهنی تدوین شده شگفتی انگیز است . و این سبب شده که «دار مستتر» (که میکوشید برتری آئین یهود و «اخلاقی» بودن آنرا در برابر کیش زرتشتی ثابت کند) تأثیر فلسفه یهودی و یونانی فیلون اسکندریه - ای و نوافلاطونی را در گائاه‌ها جستجو کند . ولی اگر در این مورد رابطه‌ای هم وجود داشته معکوس بوده است : یعنی زرتشتیگری در فلسفه متأخرتر ایده آلیستی یونان مؤثر بوده نه بالعکس .

مهمترین استعاره‌ای که در گائاه‌ها و بخصوص در فصل XXIX آن بکار رفته «روح گاو» (کئوش - اورون gauš- urvan) است که دشمنان راستی با و ظلم و اجحاف روا - میدارند و ظاهراً مظهر نعمتهای مادی جماعت و اعضای آن است . تا حدی که از بیان

مبهم و اشارات فاقد صراحت گائاهای میتوان درك كرد، دشمنان مزبور تنها صحرانشینان نمیباشند بلکه بزرگان عشیرتی خودی و محلی بیش از ایشان با آن روح خصومت میورزند^{۷۸}. شاید این کنایه‌ای باشد که اراضی جماعت بسود بزرگان متنفذ عشیرت بوجهی نادرست تقسیم میشده است و بخصوص ایشان دامهای جماعت را برای قربانیهای مجلل در پیشگاهخدایان تصاحب میکرده‌اند.

بدین سبب صنوف مختلف کاهنان - مانند کویان و اوسیجیان و کرپنیان^{۷۹} نیز بدشمنی مؤمنان و «روح گاو» برمیخیزند و بالطبع زرتشت که از طرف جماعت مؤمنان سخن میگوید - مذهب کاهنان مزبور را هم رد میکند. و اصطلاح دئو Daiva که در زبانهای هند و اروپائی علی‌الرسم بمعنی «خدا» آمده در فرهنگ او بمفهوم خدایان کاذب و ابلیسان و «دیوان» ذکر میشود^{۸۰}. تمام دعا‌های زرتوشت (زرتشت) فقط و فقط متوجه اهورامزدا و آرتا - ی «راستی» که مظهر نیروی ایمان حقیقی است میباشد. بویژه از دیگر صفات مجردة خداوند از قبیل پندار نیک (وهوماناه vohu manah) و حکومت نیک (خشثروریا - Xšaθravarya) و پرهیزگاری مقدس (سپنتا آرماتی Spēnta armati) و سعادت (هروئات Harvatāt) و جاودانی (امراتات amarətāt) - نیز یاد شده است. در بعضی جاهای گائاهای (بخصوص در فصل XXX) گرایشی دیده میشود که صفات مزبور را مجسم سازند. گائاهای جز «سرئوش» یا «اطاعت» که روحی است خادم اهورامزدا از خدایان دیگری یاد نمیکند. بی‌شک در میان «دیوان» بی‌نامی که گائاهای بلعنت و نفرین ایشان می‌پردازد - برخی خدایان وجود داشتند که بعدها وارد جرگه ارباب زرتشتی شدند. گذشته از این گائاهای حتی به برخی از پهلوانان اساطیری مورد تکریم هند و ایرانی - مثل «ییم» - که بعدها زرتشتیان بوی احترام وافر می‌گذاشتند نیز لعنت می‌فرستند^{۸۱}.

تعلیمات مثبت دینی زرتشت بیشتر در فصل XXX (سی ام) منقول است. و عبارت

است از اینکه جهان میدان مبارزه دو نیروی متساوی الحقوق است: یکی نیکی که آفریننده و رهبر آن اهورامزداست (خداوند - یا روح « خردمند ») و دیگر بدی که آفریننده و رهبر آن روح خبیث « آنگهرو - مئینو » (اندیشه خبیث) میباشد. روح خبیث برخی صفات نیمه مجسم دارد که با صفات روح نیک مخالفت میکنند مثل دروغ (Druj)، خشم (ایشم aišma) و غیره. وظیفه آدمی است که به روح نیک در مبارزه وی با روح خبیث یاری کند. آدمی اگر چنین کند از پل چینود بی خطر میگذرد و به جهان ماوراء حیات میرسد و در بهشت گرو دمان می آرامد. والا مجازات در انتظار وی است.^{۸۲} با اینحال تعلیمات مربوط به پاداش آنجهانی - پاداشی که در مقابل اعمال آدمیان داده میشود - در گائاهای چندان بسط نیافته و مشروح نیست.^{۸۳} از ظهور نجات دهنده و یا نجات دهندگانی (سئوشیانتها) در آینده خبر میدهد. ولی پرستش آتش در گائاهای نقش خاصی بازی نمیکند.

بظن قوی اکثر مواعظ و دعاهای گائاهای بمناسبت معینی ایراد شده. از موارد بالا این نکته نیک آشکار است.^{۸۴}

ولی با اینکه زرتشت در مقام دفاع از منافع اعضای جماعت سخن می گوید نمیتوان چنین نتیجه گرفت که تعلیمات گائاهای « دین بینوایان » یا « دین کار » است. و با اینکه بزرگان عشیرتی مخالف زرتشت بوده اند عده ای از ایشان نیز جزو طرفداران وی بشمار میرفتند و از آن میان میتوان خود « کوی ویشتاسپ » را نام برد. چنانکه از لقب وی پیداست شغل « خداوند ایالت » و کاهن را توأمأ واجد بوده است.^{۸۵}

تعالیم زرتشت نیز مانند دیگر معتقدات متشابه - با اینکه تا حدی آرزوهای مردم را منعکس میکرده (و نیرو و ضامن موفقیت آن هم همین بود) ماهواً ضد پیشرفت بشمار میرفت. دین مزبور فقط مزدیسنائی مؤمن و زرتشتی را به دین میداند. زرتشتیگری کینه و نفرت نسبت با اقوام غیر آریائی را به پیروان خود تلقین میکند. بیگانگان از

نظر گاه این کیش «غیر آریائی»، «دوپاها» «آدمهای حشره صفت» (Xrafstra – martya) خرافستر – مرتی – یسنای xxxiv، ۵) نامیده میشوند. کلمات مرسوم می که در مورد آدمها بکار میرود درباره ایشان استعمال نمیشود. مثلاً آنها متولد نمیشوند بلکه «میافتند» (اوسپت uspat) و نمی میرند بلکه «میتز کنند»، راه نمیروند «ومیغلتنند» (پت – pat) یا «میشتابند» (دور Dvar)^{۸۶} واهورا مزدا از نابود کردن آنان خشنود میشود. این گرایش در گائاهارته ریزی شده است^{۸۷}. اما در خرد اوستا این گرایش بالکل مکشوف گردیده است^{۸۸}.

اما علت عقب مانده بودن تعلیمات مزبور بیشتر از آن جهت است که بجای مبارزه واقعی بنخاطر بهبود وضع مردم، پیروان خود را به عدالت و اخلاق تشریفاتی و ظاهری دعوت میکند و این خود سرانجام باستواری نظامات موجود و کندی فعالیت اجتماعی مردم منجر میگردد.

با اینحال تعلیمات زرتشت ممکن است در آغاز تاحدی تمایلات عامه مردم را – در آن دورانی که حس^{۸۹} ستم کشیدگان جامعه ضعیف بود ... منعکس مینموده است. آیا ممکن بود در زمان سلطنت هخامنشیان تألیفی چون گائاهار پدید آید؟ گمان نمیرود. اگر کسی داوری خویش را بر آنچه فلان یا بهمان اثر و تألیف از آن یاد نکرده مبتنی سازد مرتکب عمل خطرناکی شده است. ولی با اینحال میتوان گفت که در گائاهار دولت کوی و یشتاسپ دولتی مستقل و آزاد معرفی شده است که با همسایگان خویش حرب میکرده. در گائاهار از دستگاه دولتی امپراطوری بزرگ خبری نیست و اصطلاحات کشور داری و حقوقی آن نیز کاملاً با آنچه در ایران باستان مصطلح بوده تفاوت دارد. در ذخیره لغوی گائاهار نیز کوچکترین اثری از نفوذ زبان ایرانی باستانی و زبانهای آسیای مقدم مشاهده نمیکردد و در امپراطورئی چون کشور هخامنشیان چنین نفوذی حتماً میبایست وجود داشته باشد. ولی چنانکه دیدیم (به

صفحه ۷۰ و صفحات بعد از آن رجوع شود) اینکه تاریخ تدوین گائاه‌ها را پس از پایان قرن چهارم قبل از میلاد فرض کنیم منتفی است. و باید اذعان کنیم که گائاه‌ها قبل از دوران هخامنشیان پدید آمده و چنانچه در ماد شرقی تدوین شده باشد - مسلماً قبل از تأسیس امپراطوری ماد (در قرن هفتم قبل از میلاد) بوده است. گفتیم «پدید آمد» و نگفتیم «نوشته شد»، زیرا که گمان نمی‌رود در آن زمان برای تحریر چنین متونی خطی وجود داشته. ولی نباید از اینجهت مشوش گردیم. گائاه‌ها منظوم بوده و نظم آسان بخاطر سپرده می‌شود. حتی مدتها بعد از تصنیف گائاه‌ها، در آن زمان که زبان آن برای عامه بسیار نامفهوم بوده، مؤمنان و بویژه کاهنان مجبور بودند گائاه‌ها را از بر کنند. بدین سبب گمان می‌رود گائاه‌ها در آغاز از بر کرده می‌شده و بدین طریق محفوظ میمانده و بنابراین تاریخ تصنیف آن را باید پیش از رواج الفبای مربوط دانست. نزدیکترین تاریخی که برای تصنیف گائاه‌ها میتوان قائل شد - اگر اثر مزبور را به آسیای میانه منسوب کنیم - نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد است و اگر به سرزمین ماد مربوطش بدانیم - قرن هشتم و یا آغاز قرن هفتم قبل از میلاد خواهد بود. از دیگر سو اجتماعی که در گائاه‌ها وصف شده - اجتماعی است که تا حدی دستخوش تضادهای حاد طبقاتی بوده - (از آن نوع تضادهائی که برای تجزیه و تحلیل مطالب منابع آشوری در مورد ماد - آغاز قرن هفتم ق. م. - بدست می‌آید). اجتماع در عین حال آنقدر تکامل یافته بوده است که افکار (تاحدی) پیچ در پیچ و مجرد گائاه‌ها را درك و جذب کند. و چون مادیهای ایران در قرنهای دهم و نهم ق. م. محتملاً در حرکت بودند، و بدین سبب نمیتوانستند بآن درجه تکامل اجتماعی رسیده باشند، باید اذعان کنیم که تاریخ و پیدایش گائاه‌ها از پایان قرن نهم و آغاز قرن هشتم قبل از میلاد قدیمتر نبوده است - (البته در صورتی که گائاه‌ها را به ماد شرقی منسوب بدانیم). ولی چنانچه تدوین اثر مزبور را مربوط به آسیای میانه سازیم - شاید - ناچار تاریخ

اخیر را باید اندکی تغییر دهیم. بنابراین گائاه‌ها در ماد شرقی و بین پایان قرن نهم و آغاز قرن هفتم قبل از میلاد تدوین شده (و این فرض محتمل‌تر است) و یا در آسیای میانه (در متصرفات خوارزم و باکتریا؟) قبل از آغاز قرن ششم بوجود آمده. تاریخی که بنظر ما بحقیقت نزدیکتر است ± ۷۰۰ قبل از میلاد میباشد.

راه دیگری نیز برای تعیین تاریخ پیدایش تعلیمات دینی زرتشت وجود دارد و آن تجزیه و تحلیل گاهنامه و سنت تاریخی گذاری زرتشتی است. چند محقق در این جهت مطالعاتی کرده و آثاری تألیف نموده‌اند.^{۸۹} یکی از دشواریهایی که در صورت استفاده از سنت تاریخی گذاری زرتشتی پدید می‌آید بقرار زیر است: بطوریکه «هنینگ» ثابت کرده است^{۹۰} زرتشتیان عهد ساسانی «مبدأ تاریخ جهان» را که با ظهور زرتشت آغاز میشده بامبدأ سال شماری سلوکیه (سال ۳۱۲ ق. م.) که از منشأ آن اطلاعی نداشتند - یکی میدانستند و در عین حال ظهور زرتشت را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر مقدونی می‌شمردند. در نتیجه در تاریخ گذاری دوران نفوذ تمدن و فرهنگ یونان و دوران پارتها تحریف کلی راه یافت (باین معنی که این دو دوره را کوتاه جلوه دادند). خود «هنینگ» نیز تا اندازه‌ای معتقد است که این روایت که زرتشت ۲۵۸ سال قبل از اسکندر میزیسته فی حد ذاته درست است و بدین سبب وی نیز بمتابعت از مؤلفان قرون وسطی - که چون البیرونی از منشأ یونانی شیوه تاریخ گذاری سلوکیه مطلع بودند - زمان حیات زرتشت را در پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم قبل از میلاد^{۹۱} میداند (هنینگ سه تاریخ محتمل را برای زمان حیات زرتشت ذکر میکند - ۵۵۳ - ۶۳۰، ۵۵۱ - ۶۲۸ و ۵۴۱ - ۶۱۸ ق. م. و این سه تاریخ بر حسب آن است که سال ۲۵۸ قبل از اسکندر مقدونی آغاز کدام مرحله از فعالیت زرتشت باشد: نخستین تبلیغ او، یا نخستین موفقیت وی یا زمانی که ویشتاسپ را پیرو اوستا ساخت؟). بنظر ما (به سطور بعد رجوع کنید) گمان میرود که کیا کسار و شاید اسلاف او پیرو تعلیمات

زرتشت بودند - آنهم بصورتی که حاکی از دوران تکامل قبلی و طویل آن بود . بدین سبب تاریخ‌های که هنینگ نقل میکند زیاد نزدیک است . گذشته از این دلیلی در دست نیست که تاریخ زمان حیات زرتشت که علی‌الرسم ذکر میشود (یعنی ۲۵۸ قبل از اسکندر) قابل اعتماد باشد - و محتملاً مانند دیگر تاریخ‌های متشابه حساب را سر راست کرده کسور را حذف نموده‌اند : و در نتیجه گویا و یشتاسپ ۲۵۸ سال پیش از اسکندر دین زرتشت را قبول کرده . و اگر طبق روایات موجود زرتشت در آن زمان چهل و دو ساله بوده چنین برمی آید که سیصد سال قبل از اسکندر متولد شده . این تاریخی است که از روی قصد با حذف کسور سر راست کرده‌اند . و محتملاً همین رقم سر راست (۳۰۰) مأخذ دیگر محاسبات گشته . بدیگر سخن انتخاب رقم سیصد سال قبل از اسکندر برای تولد زرتشت نه برای آنست که رقم ۲۵۸ سال - فاصله میان تاریخ قبول دین زرتشت توسط و یشتاسپ و اسکندر - معلوم بوده‌است بلکه برعکس فاصله ۲۵۸ سال میان تغییر کیش و یشتاسپ و اسکندر از این تصوّر که زرتشت ۳۰۰ سال قبل از اسکندر متولد شده - استنتاج گشته‌است . حساب‌های دیگر فقط در صورتی درست‌است که مأخذ مزبور دقیق باشد ، ولی مسلماً رقم مزبور را عمداً سر راست کرده‌اند و بدین سبب نمیتوانیم بحساب‌های دیگر اعتماد کنیم . فقط میتوانیم بگوئیم که زرتشت طبق روایات موجود تقریباً سیصد سال قبل از اسکندر یعنی در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد میزیسته‌است . و اگر محل زندگی زرتشت را در آسیای میانه بدانیم این همان تاریخی است که ما از راه دیگر بدست آورده‌ایم .

در هر حال باید مدت زمان معینی را هم برای رواج و اشاعه تعلیمات زرتشت - توسط مغان و نفوذ آن در دربار شاهان ماد در نظر گرفت .

در آغاز قرن ششم قبل از میلاد^{۹۲} مغان را می‌بینیم که در دربار شاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را پیدا کرده‌اند.^{۹۳}

ولی آیا میتوان گفت که دین زرتشت بآن صورتی که در گائاها آمده، از طرف دولتی چون دوات ماد رسماً شناخته شده باشد؟ و آیا مغان - یا کاهنان رسمی پادشاهی ماد - مبلغ چنین تعلیماتی بوده‌اند؟ جواب این سؤال کاملاً مثبت است. و حتی بالاتر از این، چیزی چون دین مزبور برای آندولت جنبه ضرورت حتمی داشته است.

وضع از بسیاری جهات با پادشاهی یهود در قرون دهم تا هشتم قبل از میلاد متشابه بوده: بدین معنی که نظامات جماعتی نابود گشته بود، بزرگان عشیرتها که بسنن و مذاهب محلی - مذهبی که آلت دست ایشان بوده - تکیه داشتند، اعضای جماعات را فقیر و بینوا کردند. این وضع در آنجا (در سرزمین یهود) موجب شد که نهضت «پیامبران» علیه بزرگان عشیرتها و مذاهب محلی ساز گردد و دین واحد که بر پرستش یهوه مبتنی بوده با آنها بمعارضه برخیزد. از دیگر سو قدرت و حکومت پادشاهی که بر محافل وسیع برده داران عادی و تولید کنندگان آزاد نعمتهای مادی متکی بوده بزرگان عشیرتی یاد شده را که دارای تمایلات تجزیه طلبی بودند دشمن خود میدانسته.

بدین سبب شاهانی که مستقیماً دست نشانده بزرگان کلان عشیرتی نبودند با نهضت پیامبران ائتلاف کردند. این ائتلاف مذاهب محلی و پرستشگاههای آنها نابود کرد و دین واحد یهوه پرستی را در قلمرو دولت مزبور مستقر و رایج ساخت و کاهنان اورشلیم را که سازمانی صنفی بنام «قبیله» لاویان ترتیب داده بودند (اصلاحات یوشع در ۶۲۲ ق.م. که پس از بازگشت یهودیان از اسارت بابل، در زمان هخامنشیان - تکمیل گشت) بالانحصر خادم آن آئین ساخت. راست است که درجه تکامل روابط تولیدی در فلسطین، نسبتاً از ماد آن دوران بالاتر بود، زیرا با اینکه قبایل یهود و اسرائیل فقط اندکی زودتر از قبایل ایرانی ماد در سرزمین متمکّن شده اسکان یافته بودند (در ربع آخر هزاره دوم قبل از میلاد) ولی قبل از ظهور ایشان در آن سرزمین

مردم بومی آنجا دارای جامعدای طبقاتی بودند - و حال آنکه چنین وضعی در ماد وجود نداشته . ولی از دیگر سو چون آشور سراسر آسیای مقدم را متحد کرد این خود نه تنها سطح تکامل سرزمینهای مسخر آشور بلکه کشورهای مجاور آن را نیز یکنواخت ساخت و موجب تشدید تمام تضادها شد . بدین سبب در فلق جامعه طبقاتی - یعنی در قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد ، در سرزمین ماد نیز وضعی که همان زمان در فلسطین حکمفرما بوده پدید آمد .

مثال دیگر ورود تعلیمات مذهبی و اخلاقی بودائی است ، در زمان شاه آشوک^(۱) (قرن سوم قبل از میلاد) در امپراطوری بزرگ هندی . دین بودا - بمثابة کیش واحد و رسمی - در نتیجه مبارزه با بزرگان تجزیه طلب محلی که با کاهنان قدیمی « بت پرست » ، یعنی برهمنان ، ائتلاف کرده بودند پابهند نهاد .

این نکته را باید در نظر گیریم که در مرحله نخستین جامعه طبقاتی ، همیشه بزرگان عشیرتی - یعنی پیشوایان و کاهنان و غیره - که در بطن سازمان جماعت بدوی نضج گرفته بودند - در محیط طبقه حاکمه جدید مقام رهبری را اشغال میکنند . ولی يك دولت واحد فقط در صورتی تأسیس میشود که سنن و حکومت متنفذان عشیرتی را - که در جماعتهای محلی ریشه دوانده و بدین سبب ذی قدرت بوده (و بالنتیجه تجزیه خواه هستند) - بر کنار کند . در جنوب دورود (بین النهرین) قرنهای طول کشید تا مشکل ایجاد يك امپراطوری متمرکز و نیرومند حل شد و حصول این مقصود به بهای مبارزه سخت با بزرگان عشیرتی محلی و خونریزی فراوان تمام شد . در مصر بزرگان عشیرتی محلی را در زمان پادشاهی وسطی - یعنی هزار سال بعد از آغاز جامعه طبقاتی - از میان برداشتند . در فلسطین این عمل در طی ۳۰۰ - ۲۰۰ سال انجام گرفت ولی در آنجا هدف ، متحد ساختن اراضی بالنسبه کم و وسعتی بود . اما در سرزمین ماد - شرط

لازم حفظ آن امپراطوری بزرگ این بود که در کوتاه‌ترین زمان وحدت حاصل گردد. آنچه در دوران «شهر - دولتها» - ی کوچک ممکن بود - «شهر - دولت» هائی که در وسط اراضی مسکون توسط مردم و جماعات بدوی محصور بودند - (چنانکه در قدیم در دورود - بین‌النهرین - و مصر بوده) در قرن هفتم و ششم قبل از میلاد میسر نبود. در آن زمان دولت می‌بایست یا امپراطورئی بزرگ باشد و یا در مبارزه‌ای نامساوی با حریفان قویتر از خود از پای درآید. امپراطوری آشور - بصورت اتحاد نظامی واداری قبایل و اقوام گوناگون - بطور قطع، فقط در قرن نهم ق. م. پس از آنکه هزارسال بشکل جامعه طبقاتی زیسته بود - تأسیس یافت. دولت بابل نیز چنین تاریخ کهنی داشت. ولی ماد، اگر میخواست در کنارچنین دولتهائی با حقوق مساوی زندگی کند، می‌بایست در همان زمان که تازه قدم در راه تکامل طبقاتی گذارده بود، امپراطورئی متحد و سلطنتی نظامی گردد و سیاست امحای بزرگان محلی تجزیه طلب را بسرعت و با عزمی راسخ اعمال نماید.

اجرای این مهم بسیار دشوار و در صورت فقدان شعارهای مناسب عقیدتی محال بود. از لحاظ ایجاد قدرت واحد پادشاهی، تبلیغ بسود خدای یگانه و نفی خدایان محلی و مبارزه علیه بزرگان، خلاصه آنچه در کائاها آمده بود، از این نظر بهترین شعارهای عقیدتی بشمار میرفت. و بی‌شک در دربار شاهان ماد مغان مبلغ اینگونه معتقدات و یا - بهتر بگوئیم - همین معتقدات بودند. اگر تعلیمات کائاها منافع عامه افراد آزاد جماعتها را منعکس میکرده، باید در نظر داشت که وضع گروه اجتماعی مزبور چنان بود که حکومت پادشاهی میتواند با آن کاملاً ائتلاف کند: نباید از خاطر دور داشت که افراد آزاد جماعتهای سازمان برده داری آنروزی با روستائیان استعمار شده دوران فئودالیتة فرق بسیار داشتند. و لافل در آغاز جامعه برده داری باتفاق برده داران يك قشر یا صنف آزادگان را تشکیل میدادند.

باری بدینقرار میتوان گفت که «مغان» یا - دقیقتر بگوئیم - کاهنان (آثرون *âθravan*) قبیلهٔ مغان تعلیمات گائاها را به دربار ماد آوردند و دربار مزبور آن کیش را رسمیت داد.

ولی این کیش با آن تعلیماتی که در گائاها میخوانیم فرق داشت. اما اینکه تکامل و تغییر تعلیمات مزبور بچه طریقی صورت گرفت - از دعا‌های منشور «یسنای هفت فصل» (هپتنگ هتی) که اندکی بعد از گائاها ولی بهمان لهجه مدوّن گشته پیدا است. تغییرات بیشتری در زمینهٔ رفع تجرّد و ابهام از مندرجات گائاها و تجسّم مطالب آن (مطابق سطح متوسط فهم مردم آنروز) و همچنین نزدیک کردن مضامین آن به عقاید و رسوم مذهبی عادی مردم - صورت گرفت. تجسّم صفات خداوند که در گائاها جز اشاره‌ای بدان نشده بود (مثلاً در فصل xxx یا «گات آهونوتی») در اینجا تقریباً بحدّ کمال رسید. عدالت (ارت *arta*) و پندار نیک و حکومت خوب و پرهیزکاری مقدس و تندرستی و جاودانی در اینجا بصورت خدایان و یافرشته‌گانی که بنام مشترک «مقدسان جاودان» (امرت سپنت *amarta spenta*) خوانده میشوند ظاهر میگردند. گذشته از این، پرستش عناصر سرکش طبیعت که بانسان نیکی میکنند یعنی خاک و آب و آتش اهمیت خاصی پیدا کرد. حتی برای موجودات باستانی و اساطیری از قبیل خر - مقدّسی که در میان دریاچه و روکرت ایستاده است قربانی نثار میکردند. ارواح عادلان نیکوکار - فرورتنی *Fravarti* - (که معتقد بودند در زندگی و اعمال زندگان تأثیر نیکی دارند) مورد پرستش قرار میگرفت^{۹۴}. و سرانجام تعلیمات دینی مزبور در اینجا بنام خاصی که آنرا از دیگر کیشها مشخص مینمود خوانده میشد: «دین پرستندگان مزدا» (دینا مزدیسنش *Dainā mazda yasniš*)^{۹۵}.

پرستش خدایان دیگر - بجز اهورا مزدا و «مقدّسان جاویدان» یا امرت - سپنت‌های وی - و بخصوص پرستش میترا و اناهیتا از ویژگیهای ادوار بعدی

زرتشتیگری می‌باشد و در اینجا هنوز معمول نبوده .
 بنا به گفته هروودوت - مغان در زمان وی (و احتمالاً اندکی قبل از وی نیز)
 در طریق تکامل تعلیمات «مزدیسنی» پیشرفت بیشتری کرده بودند .
 هروودوت (I، ۱۳۱) دربارهٔ پارسیان که از لحاظ دین تحت رهبری مغان قرار
 داشتند چنین می‌گوید: «برپاداشتن بتان و بنای معابد و قربانگاهها نزد ایشان مجاز
 نیست بنظر من ایشانخدایان را در مخیله خویش شبیه به آدمیان مصوّر نمیسازند -
 برخلاف یونانیان . رسم ایشان این است که بر کوههای شامخ قربانی نثار زئوس
 (یعنی خدای خدایان - مؤلف) کنند و این راهم بگویم که ایشان تمام رواق آسمان
 را زئوس میخوانند . و در پیشگاه خورشید و ماه و خاک و آتش و آب و باد نیز قربانی
 میکنند . و همیشه از روزگار کهن قربانی نثار این خدایان میکردند .»^{۹۶} هروودوت
 سپس مراسم قربانی را که حتماً می‌بایست با شرکت مغان صورت گیرد شرح میدهد
 (در این باره باری دیگر سخن خواهیم گفت) . اندکی بعد هروودوت چنین می‌گوید
 (I، ۱۴۰): «جزئیات زیر را محرمانه می‌گویند و آشکارا از آن سخنی بزبان نمی‌آورند:
 نعش پارسی مرده را دفن نمیکنند مگر وقتی که پرنده یا سگ آنرا پاره کرده باشد .
 اما در اینکه مغان چنین میکنند من اطمینان دارم زیرا که آشکارا باین عمل مبادرت
 مینمایند . (علی‌الرسم) پارسیان نعش را باموم میپوشانند^{۹۷} و بعد بخاک می‌سپارند .
 مغان بدست خود همهٔ حیوانات را ، باستثنای سگ و آدمی ، میکشند و کشتن
 تعداد کثیری مورچگان و ماران و دیگر خزندگان و پرندگان را ثواب میدانند .»
 هروودوت می‌گوید که پارسیان ارواح نیاکان خویش را هم محترم میداشته‌اند : آنچه
 وی بنام «خدایان شاهی» (III، ۶۷) میخواند ، مسلماً همان فرورتنی‌ها - یند که در
 «یسنای هفت فصل» آمده .

شرحی که از هروودوت نقل کردیم از بسیاری جهات - چنانچه از برخی

بی‌دقتیها صرف نظر کنیم - با مطالب «یسنای هفت فصل» مطابق است و بعضی جاهای آن به بخشهای متأخرتر اوستا نزدیک میباشد. خبری که در اثر هرودوت آمده قدیمترین مأخذ و گواهیست که در باره آن رسم عجیب در دست داریم و برای مطالعه در دوران بعدی زرتشتیگری بسیار مهم است - باین معنی که جنازه‌ها را میگذارند تا پرنده‌گان و سگان بخورند و فقط استخوانها را بخاک میسپردند. ظهور این رسم نتیجه منطقی احترام به عناصر است - عناصری که نباید بهیچ چیز^{۹۸} و بخصوص جنازه ملوث شوند. معینا، اگر در زمان تدوین کتاب «ویدوات» اوستا^{۹۹} بخاک سپردن نعش و یا سوزاندن آن جنایت بزرگی شمرده میشده - در زمان هخامنشیان رسم زرتشتیان هنوز زیاد متداول نبوده و فقط مغان و بعضی از پارسیان و آنهم پنهانی از آن متابعت میکردند. و دیگر مردم به پوشاندن نعش باموم اکتفا مینمودند تا از تماس مستقیم آن با خاک اجتناب شود و یا - چنانکه مدارك باستانشناسی نشان میدهند - در تابوتهای فلزی گذاشته بخاک میسپردند.^{۱۰۰}

کشتن حیوانات موزی (خرافسترا Xrafstra) - طبق مندرجات خرد اوستا - بمنزله شرکت در مبارزه بابدی و شرارت بوده و جزو وظایف شخص مؤمن محسوب میشده.^{۱۰۱} اینهم نتیجه تکامل و گسترش اندیشه ثنویت است که در گائاهای مندرج بوده. در شرح هرودوت مطالب تازه دیگری نیز وجود دارد که در «یسنای هفت فصل» دیده نمیشود. مثلاً احترام به خورشید و ماه و بادهای (یا بهتر بگوئیم «هوا» vayu یا «ویو») که در یسنای هفت فصل نیامده ولی در خرد اوستا مشاهده میگردد. راست است که در یسنای هفت فصل نیز مستقیماً از احترام به خورشید خبری نیست (بلکه خدائی که در آغاز منسوب به خورشید بوده - یعنی میترا - مورد احترام قرار میگيرد) ولی میگوید که خورشید - چشم اهورامزدا است (و این خود مؤید قول هرودوت است که خدای خدایان را با رواق آسمان یکی دانسته). گذشته از این

خورشید و ماه (میان ماه و دامپهای شاخدار رابطه خاصی قائل بودند و بدین سبب ماه را گائوچیثرا gaučitra یعنی « مثال گاو » میخواندند) را از هواداران نیرومند اهورامزدا که در مبارزه بانیروهای بدی ویرا یاری میکنند ، میشمردند . پرستش باد یا هوا (ویو vayo) در خرد اوستا مقام مهمی دارد .

بنابر این خصوصیات تازه که هرودوت در شرح رسوم مغان و پارسیان تابع ایشان ذکر کرده - بعضاً ثمره بسط مطالب گائاها و « یسنای هفت فصل » است و بخشی نیز با مآخذ مزبور هیچ ارتباطی ندارد . ولی مطالب اخیر نیز با افکار « یسنای هفت فصل » معارض نیست : خورشید و ماه و باد فقط تجسم بیشتر نیروهای سرکشی می باشند که در یسنای مزبور نیز تبلیغ شده . دیدیم که حتی احترام به خرمقدس را هم در زمان تدوین « یسنای هفت فصل » مخالف با تعلیمات زرتشت نمی شمردند . بدین سبب نمیتوانیم ، مانند برخی محققان ، تغییر معتقدات را در بخشهای متأخر اوستا نتیجه جعل تعلیمات زرتشت بدست مغان « محیل و موزی » بدانیم . فقط باید گفت که معتقدات و مذاهب دیرین در دین رسمی بتدریج نفوذ کردند و بس . یعنی معتقدات و مذاهب مزبور ، تا حدی که بنحوی با اندیشه مبارزه نیک و بد سازش پذیر بودند ، وارد دین رسمی گردیدند .

همین توجیه در مورد مراسمی که هرودوت ب مذهب مغان نسبت میدهد نیز معتبر است (به سطور قبل مراجعه شود) . بگفته او پارسیان در حضور مغ ، قربانی نثار میکردند و وی در جریان کار سرود های مقدسی در منشأ خدایان میخواند^{۱۱۲} . دام قربانی میکردند . (هرودوت ، I ، ۱۳۲)

گذشته از این هرودوت در موارد دیگری نیز از قربانی دامها سخن میگوید ؛ خشایارشا « برای آتنه^(۱) تروآ هزار کاونر قربانی کرد » (VII ، ۴۳) و مغان اسبان

سفید برای رود «استریمون»^(۱) در فراکیه قربانی کردند (VII، ۱۱۳). تصویر منی که بزغاله‌ای را برای قربانی میبرد در میان نقوش برجسته استخر دیده میشود (تصویر شماره ۶۹ تصویر ۶۷ را هم بنگرید)^(۲).



۶۹- من ، بزغاله‌ای را برای قربانی میبرد .
از نقش برجسته استخر، قرن ۵ ق. م.

موارد قربانی کردن آدمی نیز دیده شده (این قربانی را برای خدایان زیر زمین - یعنی از نظر گاه زرتشتیگری «دیوان» نثار میکردند) هرودوت بدون اینکه مسئولیت صحت خبر منقول را بعهده گیرد چنین مینویسد: «شنیدم که آمستریدا»^(۲) زن خشایارشا بشکرانه رسیدن بسن کهولت امر کرد دو هفت نفر از جوانان بزرگزاده پارسی را بافتخارخدائی که در زیر زمین مسکن دارد در گور کنند .

بهر تقدیر بگفته هرودوت پارسیان در فراکیه برسم قربانی پسر و دختر جوان را زنده بگور کردند (VII، ۱۱۴). هرودوت مغان را به قربانی کردن آدمی متهم نمیکند و فقط پارسیان را مقصر میداند. دیدیم که پارسیان زمان هخامنشیان هنوز کاملاً تابع تعلیمات آئین مزدیسنا نبودند و بعدها شواهد دیگری در این باره خواهیم آورد .

قربانی کردن دامها از خصوصیات آئین زرتشتی زمانهای متأخر است . با اینکه کشتاردسته جمعی دامها در گائاهها تخطئه شده ولی تعلیمات مزبور قربانی دام را بطور کلی رد نمیکند ، مثلاً دامهائی که زرتشت در فصل XLIV بسنا مطالبه میکند ، محتملاً

برای قربانی بوده است. در بخشهای تازه‌تر اوستا غالباً از قربانی دامها یاد شده است و از آنجمله از قربانی ۱۰۰ اسب و ۱۰۰۰ گاو و ۱۰۰۰۰۰ گوسفند سخن رفته (مثلاً: یشت ۷، ۲۱). اینهم - برخلاف گفته هرتل و دیگران - کارمغان «بداندیش» که بعقیده ایشان: تعلیمات «اخلاقی» بدوی را تغییر داده مجعولاتی بجای آن گذاشتند، نبوده بلکه گذشتی بوده در برابر مراسم و مفاهیم متداول در جامعه.

متأسفانه متون اصلی شرقی عهد هخامنشیان دربارهٔ دین ایران آن زمان اطلاعات مثبت ناچیزی در دسترس ما میگذارند. اینکه اصطلاحات دینی و اخلاقی کتیبه‌های هخامنشی تا چه حد منسوب به کیش زرتشتی و یا نزدیک بآن میباشد موضوعی است قابل بحث. ولی يك نکته مسلم است که در کتیبه‌های مزبور اهورامزدا خدای بزرگ است و در کنار نام او از دیگر خدایان نیز یاد شده است (داریوش اول بطور کلی و بدون ذکر نام، و اردشیر دوم باز کرنامهای میترا و آناهیتا) و این نیز محقق است که خشایارشا پرستش «دیوان» را تخطئه کرده و به اهورامزدا و «ارتای مقدس» هر دو احترام گذاشته است. (آرتا = «عدالت» - عنصر «آرتا» در بسیاری از اسامی خاص نیز وجود دارد) و ضمناً او را بصفت برزمنیه *Brazmaniyə* متصف کرده‌اند. این کلمه را به دسته شاخه‌هایی که در اوستا مذکور است - برسمه *Barəsmā* - مربوط میسازند (؟). کامرون^{۱۴} ناشر متون اقتصادی عیلامی استخر - (که بقدر کفاف روشن نیستند) معتقد است که بشهادت متون (مبهم) مذکور، مغان درپارس (پرسید) مراسم نثار مشروب مقدس را بافتخار خدایان مجری میساختند (هرودوت نیز در این باره خبر میدهد. VII، ۴۳) و این مراسم زئوثر *Zauθra* نام داشت و نوشابه مقدس هئوم *Hauma* را که میان ایرانیان و هندیان مشترك است (هندیان «سوم» - یس *Soma* مینامند) و در خرد اوستا بسیار با احترام از آن یاد شده، در این مراسم بکار میبردند. این خود یکی از خصوصیات است که از معتقدات و مراسم عامه خلق وارد کیش زرتشت شده^{۱۵}.

با اعتماد کامل میتوان گفت که : پارسیان زمان هخامنشیان در تحت تأثیر شدید تعلیمات مغان قرار داشتند ولی هنوز چنانکه باید و شاید بکیش مزبور نگریده بودند . و تعلیمات مغان در آن زمان بینابین مندرجات گائاهها - و بخصوص « یسنای هفت فصل » و تعلیمات خرد اوستا بوده .

با همه این احوال ، گرچه احتمال وجود تاریخی زرتشت^{۱۶} را می پذیریم ولی نمیتوانیم تعلیمات مغان را که در عهد دیوکیان ماد و یا ایران زمان هخامنشیان رواج داشته زرتشتیگری بخوانیم . زیرا که ما از کلمه زرتشتیگری دینی واجد شرایع ، دینی « تبلیغاتی » که بمدد قوانین مکتوب در کتب مقدس تثبیت و تسجیل شده و مفهوم بد دینی و کفر در آن تعریف گشته والنخ ، خلاصه دین ایران عهد ساسانیان را درک میکنیم . نهضتها و تعالیم دینی قدیمی تر را با اینکه پایه زرتشتیگری ساسانی بوده و با نام زرتشت و فلان یا بهمان اثر (مانند گائاهها) که جزو شرایع زرتشتی شدند ، مربوط بوده اند ... با اینحال نباید زرتشتیگری نامید و نمی نامیم . هم چنان فقط از زمانی که شرایع و تعالیم دین یهود در پایان قرن ششم قبل از میلاد مدوّن گشت میتوان کیش مزبور را بدین نام خواند . ظهور یزقیل و پیروان وی خط فاصل نمایانی است که یهود را از غیر یهود جدا میکند . و حتی میتوان گفت که آن خط فاصل مدتها بعد از ظهور وی - یعنی هنگامی که تعالیم او بموقع اجرا گذاشته شد قرار گرفته است . قبل از آن تاریخ با اینکه - مثلاً - در تعالیم پیامبران قرنهای هشتم و هفتم ق . م . بسیاری از معتقدات و بخصوص مراسم مذهبی دینی یهود (معتقدات و مراسمی که بعدها رسمیت یافت) دیده میشود با اینحال نمیتوان آنرا کیش یهود خواند . در هندوستان نیز تعالیم دینی دوران « ودا » را کیش هندوان نمی توان نامید ، با اینکه تعالیم مزبور اساس کیش هندوان را در دوره فتودالیتة تشکیل میداده .

تعالیم مغان از قرن هشتم تا قرن ششم قبل از میلاد يك جریان معین دینی بوده

ولی با اینحال مرز مشخصی میان مؤمن و غیرمؤمن یا متدینان به ادیان دیگر وجود نداشته . بهترین دلیل این مدعی این است که پارسیان با اینکه رهبری دینی مغان را قبول داشتند (رسم پارسیان نیست که بدون حضور مغ قربانی کنند) - چنانکه پیشتر دیدیم - در موارد بسیار نیز به تعلیمات و مراسم مغان بی اعتنا بودند .

« دین مزدیسنش » یا « دین مزدیسنا » که مسلماً در عهد هخامنشیان به کاپادوکیه برده شد (که خود این بهترین گواه انتشار تعالیم زرتشت در دوران ایشان است) در آنجا هم از صورت تجرید در آمده تجسم یافت و مورد تعظیم و تکریم قرار گرفت (درست همچنانکه در خرد اوستا آمده) و طبق کتیبه آرا - بیسون که توسط یا . ای . اسمیرنوف کشف شده - با « بل » خدای بابل رسماً مزدوج شد !^{۱۰۷}

یکی از دانشمندان علم الاجتماع چنین مینویسد : « دینهای قدیمی قبیله ای و ملی^{۱۰۸} که بطور طبیعی پدید آمده بودند جنبه تبلیغی نداشتند و بمحض اینکه استقلال قبایل و اقوامی - که منتسب بدانها بودند نابود میگشت آن دینها هم بکلی نیروی مقاومت خویش را ازدست میدادند »^{۱۰۹} . در جای دیگر مینویسد : « همه ادیان عهد باستان بدوی و قبیله ای بودند و بعدها ادیان ملی از شرایط اجتماعی و سیاسی هر ملتی پدید آمدند و با آن ملت جوش خوردند . و همینکه آن پایه ویران میشد یعنی اشکال اجتماعی موروثی و سازمان سیاسی کهن و استقلال ملی نابود میگردد - بدیهی است دینی که بآن اساس بستگی داشته نیز معدوم میگردد . خدایان ملی يك ملت میتوانند وجود ملی دیگر اقوام را در ردیف خویش تحمل کنند - و این در عهد باستان قاعده عمومی بود - ولی طاقت تحمل ایشانرا بر فراز خویش نداشتند »^{۱۱۰}

تعالیم زرتشت و مغان حد فاصلی بود میان « دینهای قدیمی » قبایل و اقوام^{۱۱۱} که بطور طبیعی پدید آمده بودند « و ادیان واجد شریعت ازمنه بعد . جامعه ماد و باکتریا و پارس در آن زمان تازه در طریق تکامل طبقاتی گام نهاده بوده . قبیله ها هنوز در مرحله

تکوین و تبدیل به اقوام بودند .

بدین سبب دین زرتشت هنوز نمیتوانست آن دینی که علی‌الرسم در دورهٔ بحران جامعهٔ برده داری پدید می‌آید باشد . ولی در عین حال دینی که « بطور طبیعی پدید آمده باشد » نبوده ، بلکه تعلیمات مشخصی شمرده می‌شده که آموزگار روحانی مدون ساخته بوده .

برای رسمیت دادن بچنین دین و تعلیماتی میبایست دولت کوششی بعمل آورد . نظایر گئوماتای مغ و خشایارشا که در عهد هخامنشیان معابد محلی خدایان قبیله‌ای (دیوان) را ویران ساختند مسلماً در پادشاهی ماد نیز وجود داشتند^{۱۱۱} .

با اینحال، بفرض اینکه مغان از لحاظ نظری مدارا با ادیان و مذاهب دیگر را جایز نمیدانستند و کوششهایی برای محدود کردن مذاهب بعمل می‌آمده ، « دین مزدیسنا » در آن زمان عملاً و کاملاً مخالف مدارا با ادیان دیگر نبوده و نمیتوانست باشد . و هنوز تقریباً هیچ نفوذ و رواجی در آنسوی حدود فلات ایران (و از آنجمله آذربایجان و ارمنستان و کاپادوکیه - که از لحاظ سطح ترقی با آن تا حدی نزدیک بودند) نداشت و فقط در زمان هخامنشیان در آن نواحی رواج یافت . اگر تضییقاتی هم برای مذاهب غیر - « مزدیسنا » فراهم میشده در حدود خود کشور - در واقع - متوجه حریفان سیاسی و عقیدتی بوده - حریفانی که بخاطر تسلط مبارزه میکردند . بدین سبب این تضییقات تعارضی با تحمل دیگر مذاهب اقوام تابع و مبادلهٔ افکار و عقاید بین ادیان نداشت (حتی ممکن است از مذاهب اخیر الذکر حمایت نیز میشده است) . در عین حال محتملاً « دیوپرستان » که مورد تعقیب و تضییق قرار داشتند در اغلب موارد ، خود نیز (مانند پارسیان) اهورامزدا را نیز بزرگ میداشتند و پرستش میکردند و بر روی هم مرز مشخصی میان معتقدات قدیم و مرسوم و آنچه طبق مذهب حقّه « مزدیسنا » مجاز بود وجود نداشت . اقوام گوناگونی که جزو قلمرو پهناور

امپراطوری هخامنشیان بودند آزادانه و بدون هر گونه محدودیتی مراسم مذاهب مختلف خویش را برگزار میکردند. بدین سبب باید با دقت و صحت تعالیم مغان آن زمان - تعالیمی را که مسلماً رنگهای مختلف محلی و یا حتی فردی داشته و بشکلهای دوران انتقالی در آمده بوده (و بطور محسوس به ادیان قدیم و طبیعی قبایل ایرانی تبدیل می یافته) از دین زمان ساسانیان که واجد قوانین مدوّن و مکتوب بوده بیرحمانه میان مؤمنان و غیر مؤمنان فرق می گذاشته، تمیز دهیم. و فقط تعالیم و دین اخیر را می توانیم زرتشتیگری بخوانیم. چنانکه گفتیم دین اولی را نمیتوان چنین نامید - و یکی از دلایل ما اینست که ترسیم حد و مرز واقعی و اثبات اینکه تعلیمات زرتشت و مذاهب منشعب از آن کجا پایان می یابد و دین «طبیعی» قبیله ای کجا آغاز میگردد امری است بس دشوار.

سبب اینکه عناصر «طبیعی» و قبیله ای ادیان پیش از زرتشت بتدریج و بنحوی روزافزون در زرتشتیگری نفوذ کردند همین ابهام بود - که خود با سطح تکامل جامعه آن روز هم آهنگی داشت - نه اینکه کسی عن قصد در صدد تغییر تعالیم اخلاقی زرتشت بر آمده مطالب مجعولی را جایگزین آن کرده باشد.

آنچه گفته شد کاملاً در مورد دین سرزمین ماد نیز صادق است، با این تفاوت که در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد تعالیم مغ - بظن قوی - به «یسنای هفت فصل» نزدیکتر از قرنهای ششم تا چهارم بوده و از دیگر سو نفوذ تعالیم مزبور در میان عامه مردم - و عمل طرد معتقدات و مذاهب قدیم - هنوز بالنسبه ضعیف و سطحی بوده. بخصوص این نکته در مورد ساکنان آن زمان آذربایجان که سنتهای کهن غیر ایرانی داشتند صادق است. حدس زده میشود که نفوذ تعالیم مزبور، که با وضع اتحادیه قبایل ماد منطبق گشته بوده و بزبان ایرانی (که محتملاً در آن زمان هنوز در ماننا کمتر مفهوم بوده و یا هیچ مفهوم نبوده) بیان میشده ... بدشواری پیشرفت میکرد. مع هذا،

بظن قوی، هم در آن زمان در این ناحیه حاصلخیزترین زمینهای کشور را بمعابد جدیدالبنای مغان اختصاص دادند^{۱۱۲}. بدین منوال تکیه گاهی برای دین و تعالیم نو در این محل، برای آینده، ایجاد شد.

چند سخنی نیز درباره تاریخ اوستا - آنگونه که بنظر ما میرسد - میگوئیم و این موضوع را پایان میرسانیم.

پیشرفت تعالیم «مزدیسنا»^{۱۱۳} در عهد هخامنشیان در دو جهت صورت گرفت. از یکسو چون این دین میان توده های وسیعتر ساکنان رواج می یافت معتقدات و مذاهب باستانی را - که غالباً از «گائاهها» هم قدیمی تر بود - در خود مستحیل میساخت. پس از فتح امپراطوری هخامنشیان بدست اسکندر و دخول پیروزمندان مذاهب یونانی بخاک ایران و پاشیدگی شیرازة سرزمین پیشین هخامنشیان و تقسیم آن بدولتهای کوچک، جریان مزبور یعنی گرایش عناصر «بت پرست» بسوی تعالیم زرتشت بشدت دوام یافت^{۱۱۴}. اثری که از آن زمان باقی مانده همانا سرودهای اساطیری خرد اوستا یا «یشتها» است که غالباً شامل مضامین بسیار کهن میباشد.

از دیگر سو در زمان هخامنشیان تعالیم زرتشت را با افکار فلسفی آمیختند و بخصوص اصل مبارزة خیر و شر از این لحاظ دستکاری شد و بصورت تعالیم «زروانی» درآمد. طبق تعالیم اخیر روح نیک یا اهورامزدا (اهرمزد، اورمزد) و روح خبیث آنگرومثنیو (اهرمن، اهریمن) - پسران دو قلو^{۱۱۵} زمان بیکران یا «زروان اکران» Zrvân akarana میباشد. هر دو نیروی مساوی دارند و هر کدام سه هزار سال در عالم حکومت میکنند^{۱۱۶} و سه هزار سال هم باید برضد یکدیگر مبارزه کنند. هر آدم راستکاری باید بکوشد تا به نیکی یاری کند ولی برای روح خبیث نیز باید قربانیهای نثار کند تا او را بسر عنایت آورد^{۱۱۷}. بطوریکه «بنو نیست»^{۱۱۸} ثابت کرده

است یلونارک بمتابعت از «تئوپومپ»^(۱) نویسنده قرن چهارم قبل از میلاد، بشرح همین تعالیم پرداخته آنرا «تعالیم مغان» میخواند^{۱۱۹}.

هنگامیکه در پایان دوران پارت و آغاز عهد ساسانیان قوانین اوستا^{۱۲۰} و شرایع زرتشتیگری در شرف تکوین بوده تعالیم دینی و فلسفی «زروانی» را بد دینی خوانده طرد کردند. زرتشتیگری نورس بخدمت دستگاه صنفی که میرفت قوام گیرد گمارده شد. مراسم و تشریفات دینی آن با کمال دقت تنظیم شده، حتمی الاجرا بود و این تشریفات مؤمنان بدین زرتشت و یا «پاکان» را از «ناپاکان» دنیای خارج سخت جدا میساخت. این نکته در دستورات کتاب ویدودات («قانون ضد دیوان») نیک منعکس شده است. افکار زروانی - گری فقط در کیش مانی و دیگر تعالیمی که کفر و بددینی نامیده میشدند، محفوظ مانده بود.

بناچار مفصلاً از تاریخ اوستا و تعالیم آن سخن گفته از مطلب دور افتادیم ولی این گریز ضرورت داشت. زیرا روشن کردن خصوصیات فرهنگ رسمی پادشاهی ماد لازم بود؛ بخصوص که بر سر این مسئله بحث است. در خاتمه میتوان استنتاجهای زیر را بعمل آورد: تقریباً همزمان با تأسیس پادشاهی ماد - و پیدایش آن امپراطوری بزرگ - تعالیم «مزدیسنا» که به گائاهها منجر میگشت و به زرتشت نسبت میدادند - در آن سرزمین رواج یافت. تعالیم مزبور بزبان ایرانی و بوسیله کاهنان و مبلغانی که از قبیله ایرانی و شرقی ماد موسوم به مغان بودند اشاعه یافت. مضمون تعلیمات مزبور تقریباً همان است که در یسنای XXX (به صفحه ۴۷۴ و بعد از آن رجوع شود) و «یسنای هفت فصل» (به صفحه ۴۸۳-۴۸۲ رجوع شود) آمده و عامه خلق را بامواعظی که علیه بزرگان و کاهنان محلی بوده جلب میکرد (چنانکه در یسنای XLVI آمده). ولی برخی از قسمتهای آن (مثلاً بزرگداشت میترا) که فقط در اوستای خرد منعکس

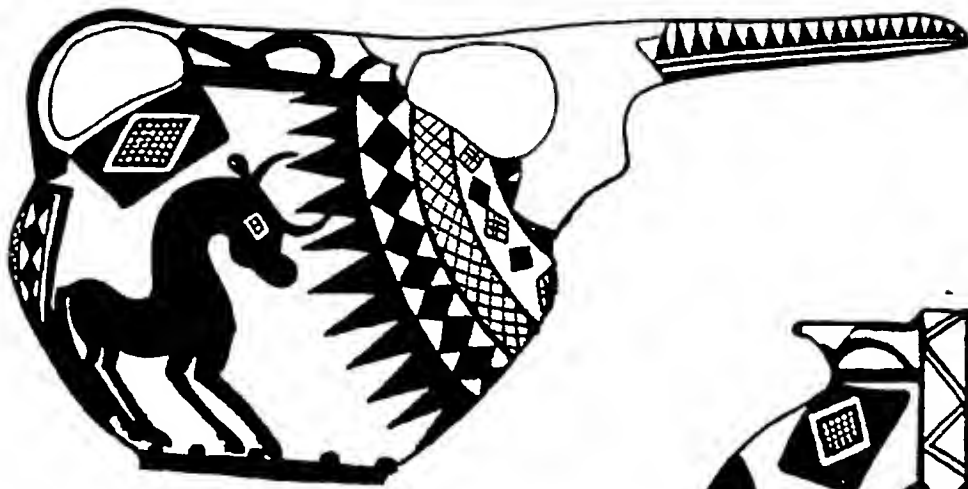
شده (دریشتها و حتی در ویدودات) در آن عهد وجود داشته است. تعالیم مغان مورد پشتیبانی جدی شاهان ماد قرار گرفته بود و آنان در مبارزه خویش علیه تجزیه طلبی بزرگان محلی از آن استفاده می کردند. تعالیم مزبور محتملاً حتی تا حدی عنفاً ب مردم تحمیل می شده. بهر تقدیر در آغاز قرن ششم قبل از میلاد آن تعالیم در سرزمین ماد رسمیت یافته بود. گو اینکه، البته، همه پیرو آن نبودند و بسیاری از مراسم و دستورات آن را حتی پیروان آن نیز مراعات نمی کردند.

بخصوص در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد بی شک در سرزمین ماد رسم نبود نعلها را در بر جها قرار دهند تا طعمه پرندهکان و سگان شوند. مقابر بسیار در صخره ها یافت شده که در برخی از آنها تصویر مرغ دیده می شود و ثابت می گردد که شاهان ماد واعیان و متشخصان برای اجتناب از ملوث ساختن خاک بانعش وسیله دیگری یافتند.^{۱۲۱} اجرای مراسم تدفین را خود مغان بعهده داشتند و این رسم را با خود از میهن خویش - از دامنه های دماوند - آورده و شاید ایشان هم از کاسپیان - همسایگان خویش - و یا برخی قبایل آسیای میانه اخذ کرده بودند.

۵ - هنر مادی

متأسفانه درباره ادبیات و علوم و غیره ماد هیچ اطلاعی در دست نیست. فقط اطلاعات چندی درباره هنر آن سرزمین داریم و آنهم بیشتر مربوط بدوران متقدم - یعنی قبل از قرن هفتم پیش از میلاد است.

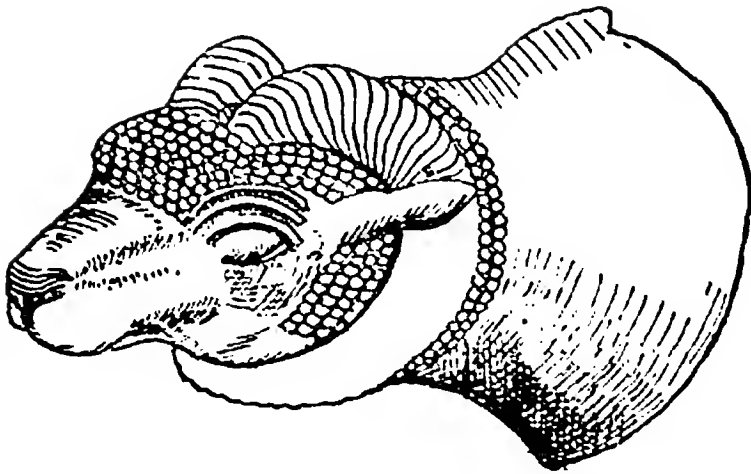
اگر دقیق شویم، «مفرغ لرستانی» مربوط به هنر مادی نیست^{۱۲۲} و بنا بر این جالبترین آثاری که در دست است و از روی آن می توان درباره هنر ماد - بمعنی خاص - داوری کرد آثار مکشوف در تپه گیان و کورستان «B» در تپه سیلک و گنج زیویه می باشد که بیشتر هنر ماننائی را معرفی می کنند (این را هم بگوئیم که آثار دیگری نیز از هنر ماننائی در دست است. مثلاً ظروف زیبای مفرغی با کنده کاری.^{۱۲۳})



۷۰- ظرف سفوف از تپه سیلک ، آغاز هزاره
اول ق . م .



این آثار را به دودسته می توان تقسیم کرد : ویژگی يك دسته - که به هنر لرستان بستگی دارد - عبارت است از سبك عجیب آن و بخصوص تصویر حیوانات خمیده و درهم آمیخته و غالباً تخیلی و تلفیق شگرف آنها با تزئینات هندسی . ظرف سفالین منقش قبر « B » تپه سیلک^{۱۲۴} مربوط به این آثار می باشد . دسته دوم عبارت است از آثار کنجینه زیویه نزدیک سقز^{۱۲۵} و ظروف ماننایی که به هنر آشوری و اورارتوئی بستگی دارند . اینها تا حدی آثار متأخرتر می باشد (قرنهای نهم و هشتم ق . م .) . تزئینات و علائم دینی (درخت زندگی) ، موضوعها و البسه و نقوش اشخاص همه اینها وجوه مشترك فراوان با هنر آشوری و اورارتوئی همان زمان دارند . ولی این مشابهت نباید موجب تعجب گردد . زیرا که آشوریان و اورارتوئیان و محتملاً مانناییان بهنگام جنگ استادان پیشهور را هم با دیگر غنائم تصاحب می کردند . و در مراکز سیاسی ، کارگاههای هنری مختلط مرکب از افراد اقوام گوناگون ایجاد می گشت و خواهی نخواهی سنن هنری هر سه کشور یکنواخت می گشت . و ضمناً طبقه حاکمه



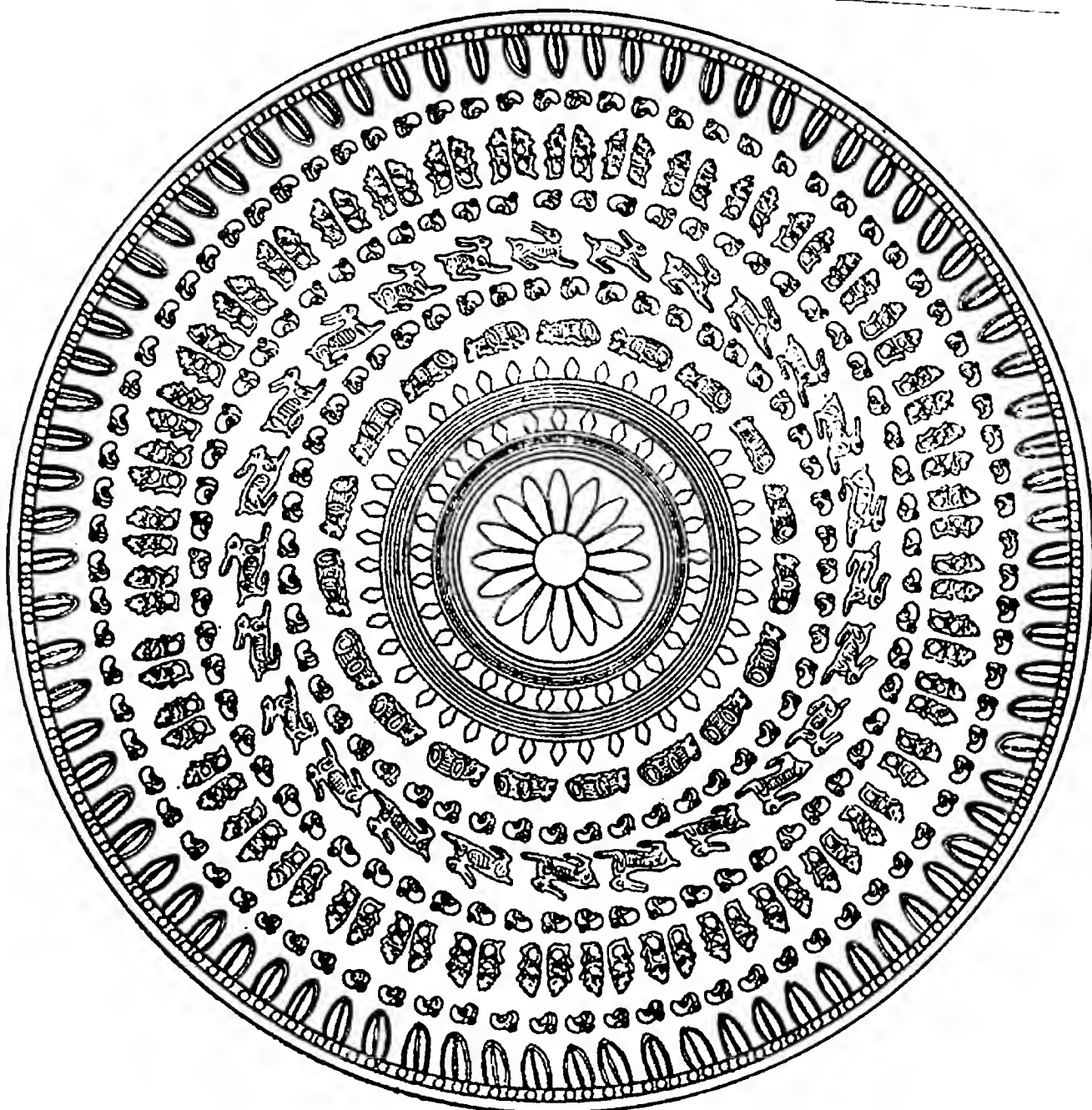
۷۲- ساعر شاخ دوندای المین (شاخ برای شراب نوشیدن)
زیویه (ماننا) قرن هشتم (؟) ق . م .



۷۱- کوزه مفرغی ماننائی «سیتول» قرن هشتم (؟) ق.م.

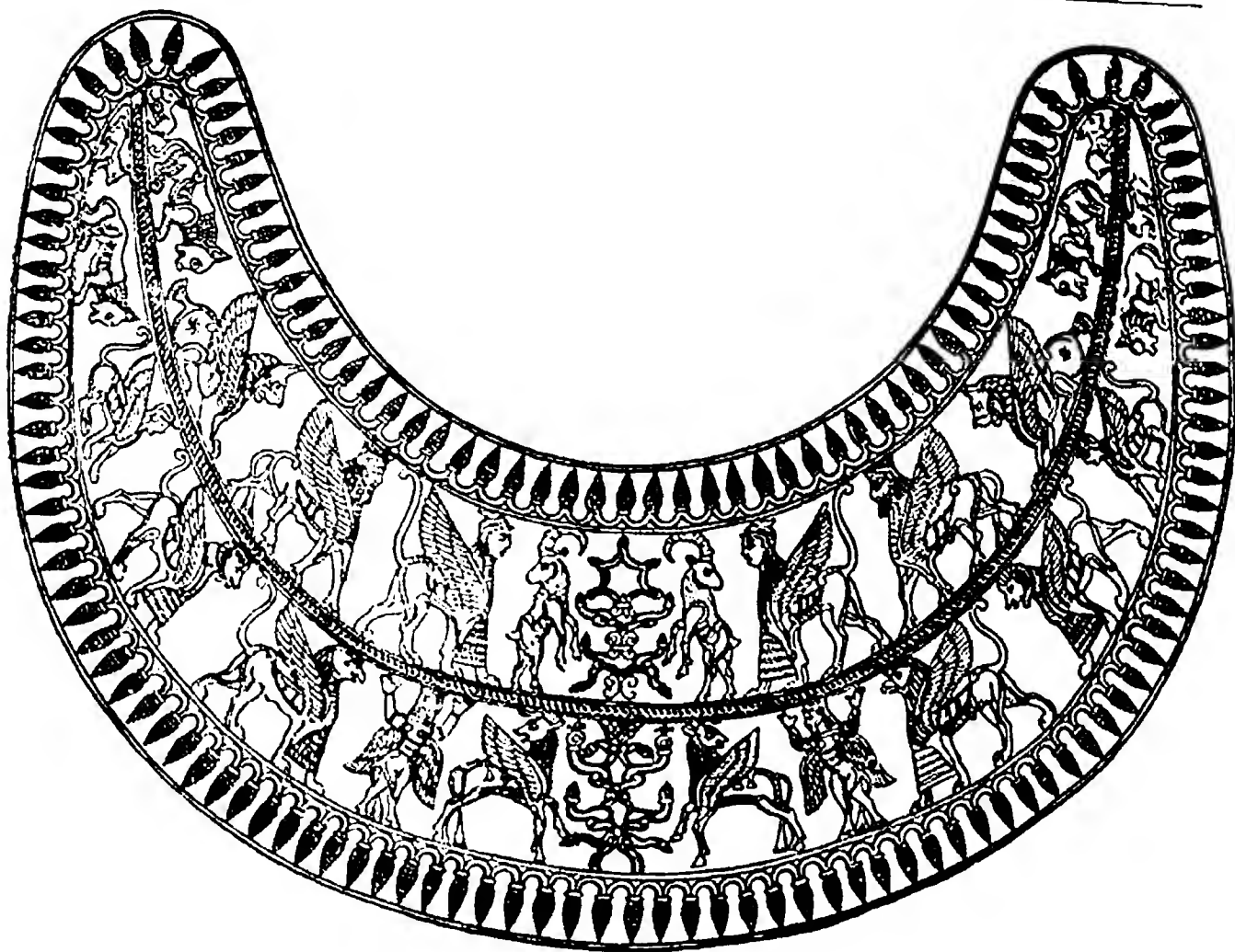
هرسد کشور در ذوق و سلیقه تابع مقتدرترین دربار آن روز یعنی دربار آشور بوده . ولی با اینحال مصنوعات ماننائی از لحاظ تصنع بیشتر در سبك نمودن اشكال و گرایش خاصی که به تصویر حیوانات دارند و وجود برخی از عناصر سبك دسته اول - یعنی با اصطلاح « سبك ددی » - با دیگر مصنوعات این گروه ، تفاوت دارد .

آ . گودار ناشر کتاب گنجینه زیوید - چنانکه پیش گفتیم - سرزمین ماد را زادگاه « سبك ددی » که از آغاز قرن ششم ق . م . در دشتهای اسکیت رواج داشته ، می داند . و واقعاً در برخی از اشیاء زیویه (مثلاً سینه بند طلا) اشکالی واقعی و تخیلی از حیوانات دیده می شود که کاملاً با اشكال متشابهی که بر مصنوعات اسکیتی قرن ششم ق . م . (مکشوف در پیرامون کوبان و کرانه شمالی دریای سیاه) ، دیده می شود مطابقت دارند . در عین حال تصاویر حیوانات مزبور را با اشكال قدیمی تر « مفرغ لرستانی » نیز می توان مقایسه کرد و مشابهتی میان آنها یافت . با توجه به ویژگیهای



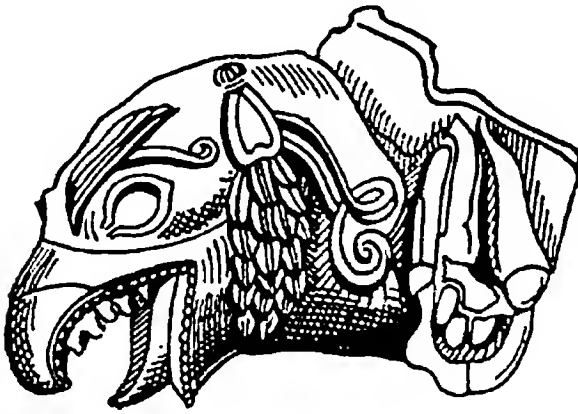
۷۲- بشقابی نقره (؟) . زیویه (ماننا) . قرن هشتم (؟) ق . م .

سبکی آشور و اورارتو - که در اکثر اشیاء گنجینه زیویه دیده می شود - نمی توان تاریخ آنها را متأخرتر از اواسط قرن هشتم ق . م . شمرد . بدیگر سخن مصنوعات مزبور پیش از ظهور اسکیتها و حتی قبل از ورود کیمریان در آسیای مقدم ساخته شده بوده ، فقط شمار کمی از اشیاء ، محتملاً ، مربوط به آغاز قرن هفتم می باشد .



۷۴- سینه بند طلا از زیویه . هنر مائتائی - مادی . قرن هشتم (۹) ق . م .

سلطه عقیدتی مغان در هنر سرزمین ماد چه تأثیری داشته ؟ پاسخ باین پرسش دشوار است . زیرا هیچ شیئی که از روی اطمینان بتوان تعلق آن را به قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق . م . محرز دانست در دست نیست . مقابر صخره ها که ظاهر امر بوط بزمان مذکور می باشند ، تصویر ناقصی از هنر و بخصوص معماری آن زمان بدست می دهند . هر تسفلد کاملترین فهرست مقابر مزبور را در اختیار ما گذاشته است.^{۱۲۶} وی گذشته از مقابر سرزمین پارس (پرسید) شش مقبره بر می شمارد . بنظر ما قدیمترین مقبره همان است که هر تسفلد متأخر ترش میداند ،^{۱۲۷} یعنی رفی برای گذاشتن جنازه ، نزدیک سکوند در جنوب کرمانشاه .

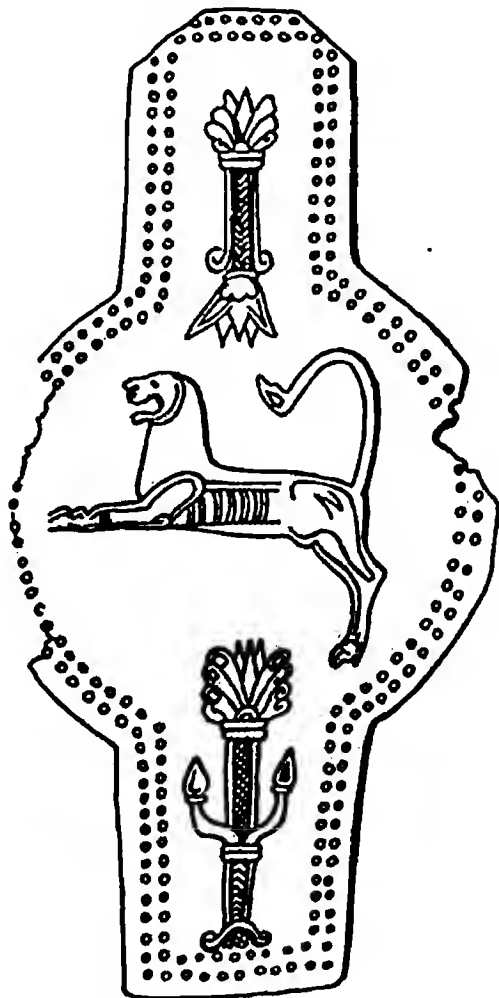


۷۵- زینتی از مللا . گنجینه زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

بالای رف مزبور يك هيكل بزرگ و دو هيكل كوچك آدمی در پیرامون آتشگاهی منقوش است . این اشكال غير متناسب و ناهنجارند . شیوه کار و طرز نقر نقوش برجسته هنوز با نقوش برجسته لولوبیان و عیلامیان چندان تفاوتی ندارد .

دیگر " مقابر صخره‌ای "

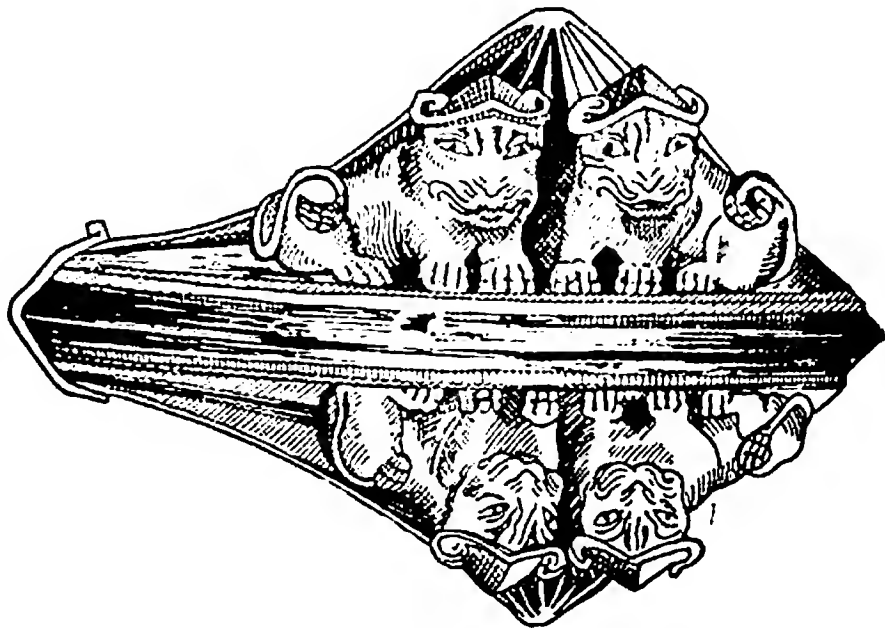
تقلیدی از خانه‌های مسکونی میباشد . بیشتر این مقابر از يك یا چند اطاق داخلی و جلوخان و رواق ایوان که برستونها استوار است مرکب میباشند . شمالی‌ترین مقبره فخریکا^(۱) در ماننای باستانی و نزدیک میان دو آب است که جلوخان ندارد و سقف ساده سنگی آن را چند ستون نگاه میدارد و ظاهراً محلی بوده است برای گذاشتن جنازه ها . تعیین تاریخ این مقبره دشوار است ولی تشریفات



۷۶- زینت نفره‌ای ساز و برگی عرابه . گنجینه زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

تدفین در آن بالکل با مراسمی که پیشتر در ناحیه اطراف دریاچه ارومیه متداول بوده تفاوت دارد (با مراسم تدفین در گهی تپه مقایسه شود)^{۱۲۸} و بالنتیجه نمیتوان تاریخی قدیمتر از قرن هفتم برای آن قائل شد .

قبر صخره‌ای نزدیک صحنه (بین کرمانشاه و همدان) که از لحاظ ساختمان داخلی پیچ در پیچ است ، بظاهر بدان شبیه است . برخلاف قبر نزدیک فخریکا ؛ این قبر تقلیدی است از مسکنی چهار دیوار . بر فراز در آن صفحه بالدار خورشید منقوش است ، که نشانه خداوند روشنائی است و در شرق باستانی بسیار رایج بوده . پارسیان هیکلی انسانی را نیز در چنین صفحه مدوری نقش میکردند که مظهر اهورامزدا بوده .
 محتملاً تازه‌ترین مقابر صخره‌ای « دکان داود » است در جاده همدان بابل و دو مقبره : موسوم به « قیز قاپان » و « کورخ و کیچ »^(۱۲۹) در دره شهر زور کنار دهکده سورداش نزدیک سلیمانیه . دو مقبره اولی مسلماً متعلق به شاهان است . ولی هر دو در سرزمین سابق آشور قرار دارند و بالنتیجه نباید قبل از سال ۶۱۲ ق . م . ساخته شده



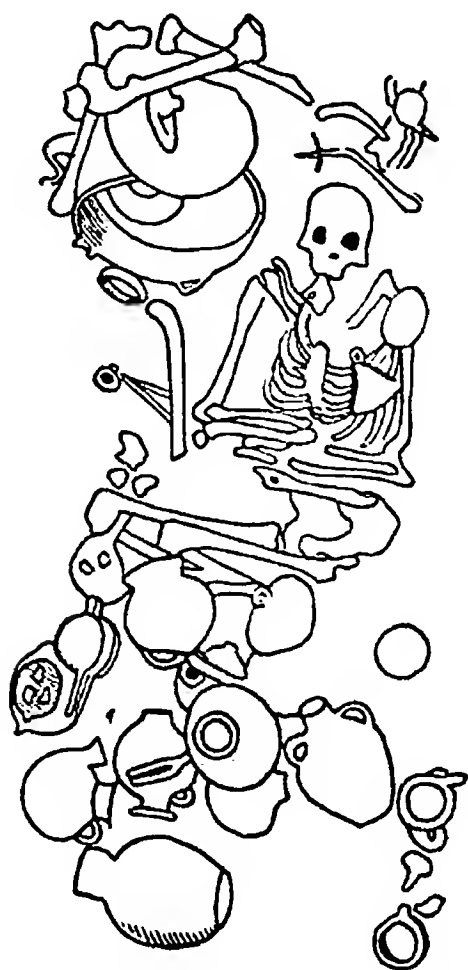
۷۷- النکوی ملا، کارماننا - مادی . گنجینه زیویه . قرن هشتم (۴) ق . م .

باشند . حدس زده میشود که « قیز قاپان » قبر کیا کسار و « دکان داود » قبر آستیاگ باشد .

« قیز قاپان » مانند مقبرهٔ صحنه ، تقلیدی است از يك خانه با سقف بزرگ . پیش آمده . ستونها به جرزهای ستون نما تبدیل یافته و سقف تقلید از پوششی است که از تنهٔ درختان تعبیه شده باشد . در فاصلهٔ ستونها نقوش برجستهٔ مظاهر خدایان دیده میشود . بدین قرار: صفحهٔ مدوری با هیکلی چهاربال ، و صفحهٔ مدور دیگری که هیکل آدمی بر آن منقوش است و هلالی زیر آن دیده میشود و صفحهٔ مدور دیگری که ستاره‌ای بر آن نقش است . مظهر اخیر در شرق باستانی علی‌الرسم خاص ایشثار (و سیارهٔ زهره) میباشد ولی اینها شاید مظهر آناهیتا باشد . دوتای دیگر بمعنی خورشید و ماه و یا - بعقیدهٔ هر تسفلد - اهورامزدا و میترا میباشد .

بالای سردر تصویر برجستهٔ صحنه‌ای از نیایش در مقابل آتشگاه است . کاهن سمت چپ ایستاده و لباس مخصوص مغان را بتن دارد : روی ملبوس معمولی مادررقی جبههٔ مانندی که آستینهای خالیش آویزان است پوشیده است . با شلق مانند - « پتی‌دان » بر سروپارچه‌ها نواری بر صورت دارد . لباس شاه که سمت راست ایستاده ، مانند لباس مغ واضح نیست . او هم صورت را بسته است . هر دو نفر کمان که مظهر پیروزی است بدست دارند (؟) .

مقبرهٔ « دکان داود » نیز ساختمان همانندی داشته . در نقش برجستهٔ مدخل مقبره فقط مغ دیده میشود : پیراهن بلند عیلامی که تا قوزك پایش را پوشانده در بر و دسته‌ای از شاخه‌های مقدس بدست دارد . این تصویر - اگر لباس عیلامی را بحساب نیاوریم - باتصاویر مغان که بر صفحات طلا کنده شده و بشکل مجسمه‌های كوچك ساخته شده است و در « گنج » آمودریا کشف شده است - و محتملاً مربوط بزمان هخامنشیان میباشد - مشابهت کامل دارد .



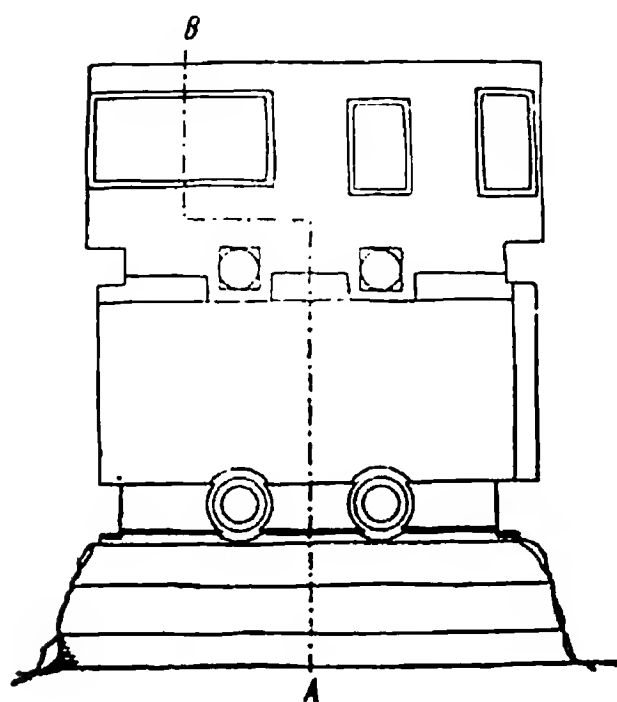
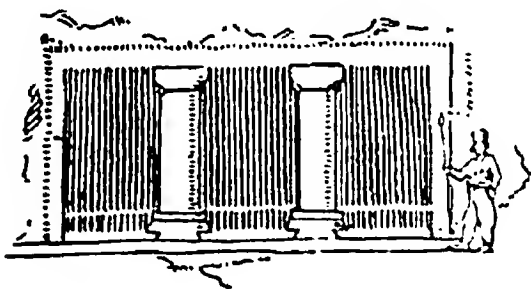
۷۸- کوری مربوط به قبل از دوران اوستا از
پارتامن (تبه سیک)

هیاکل آدمیانی که در این
دو نقش برجسته مجسم گشته‌اند
از لحاظ مهارت در ادای مقصود و
توازن و تکنیک با نقوش برجسته
مشهور هخامنشی چندان تفاوتی
ندارند. محتملاً نقوش هخامنشی
را شاگردان استادان مزبور با اتفاق
دیگر استادانی که شاهان
هخامنشی از کشور های مفتوح
آورده بودند، آفریده‌اند.^{۱۲۹}

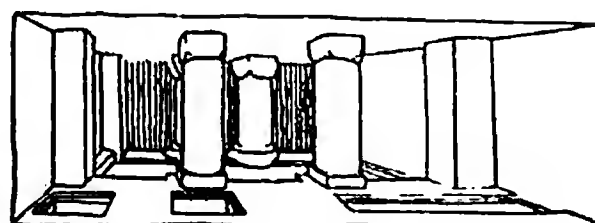
از لحاظ کومپوزیسیون و
طرح ترکیب اجزاء نقوش صخره
بهیستون موضوع تصویر برجسته
آنوبانینا پادشاه لولوبی را که

استادان مادی نیک بدان آشنا بودند. تکرار میکند و این تصادف محض نیست. در
نقوش برجسته استخر هیکلها تا حدی کوتاه و ستبر است و نظیر این هم در نقوش
مادی وجود دارد.^{۱۳۰}

بر روی هم در هنر تصاویر برجسته مادی که بر صخره‌ها منقور است، آشنائی
استادان آن سرزمین با هنر متشابه آشور و عیلام نیک مشهود و محسوس است و شاید هم
از کشورهای اخیرالذکر استادانی را بخاک ماد جلب میکرده‌اند. ولی همچنانکه
شیوه معماری مقابر صخره‌ای، نمونه‌ای از خانه های ماد و نواحی پیرامون آن
است، هنر برجسته نگاری آن نیز مسلماً از سنن دیرین لولویان و کوتیان ریشه

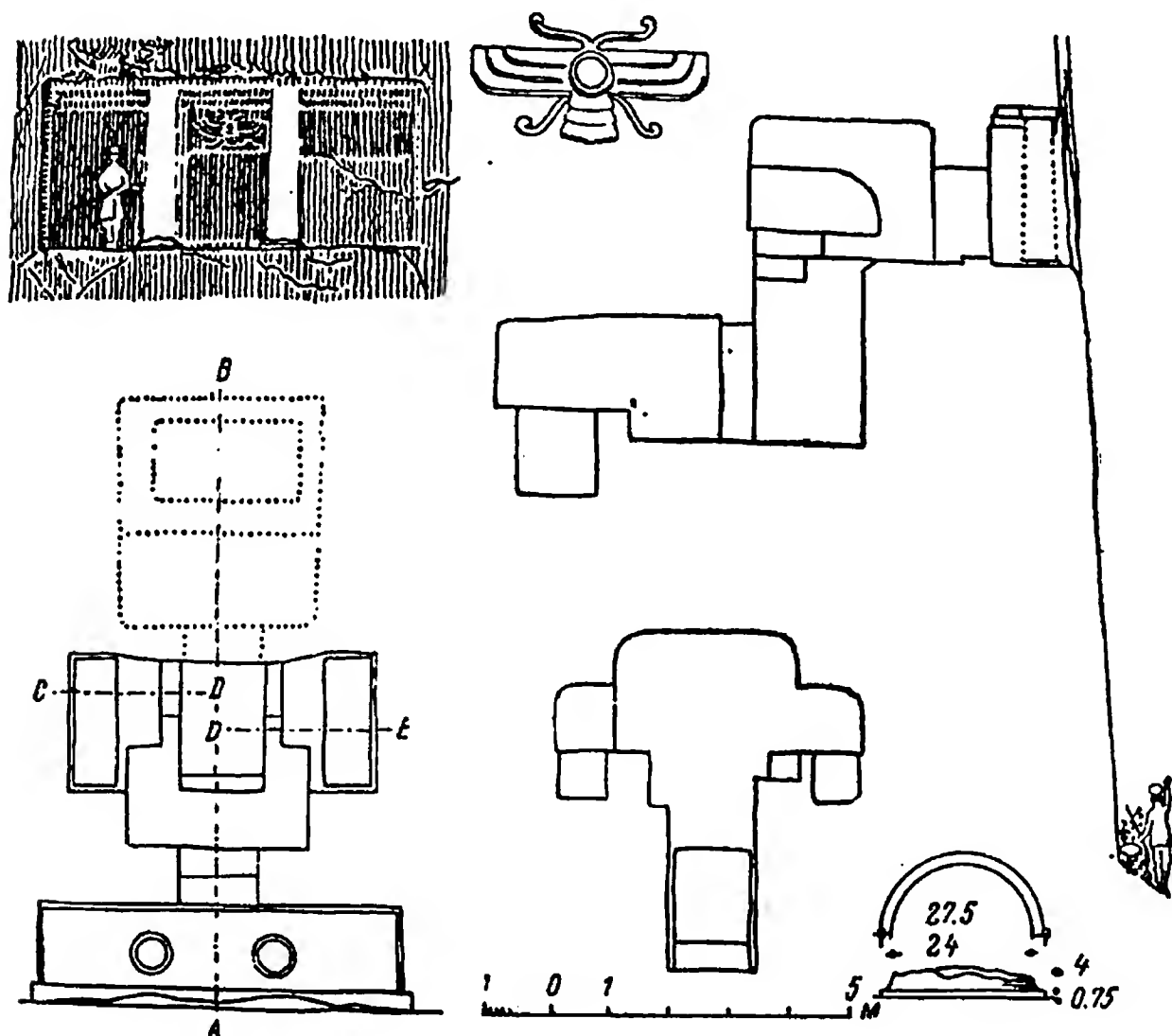


۷۹ - مقبره‌ای در صخره فخریك نزدك
میان‌آب



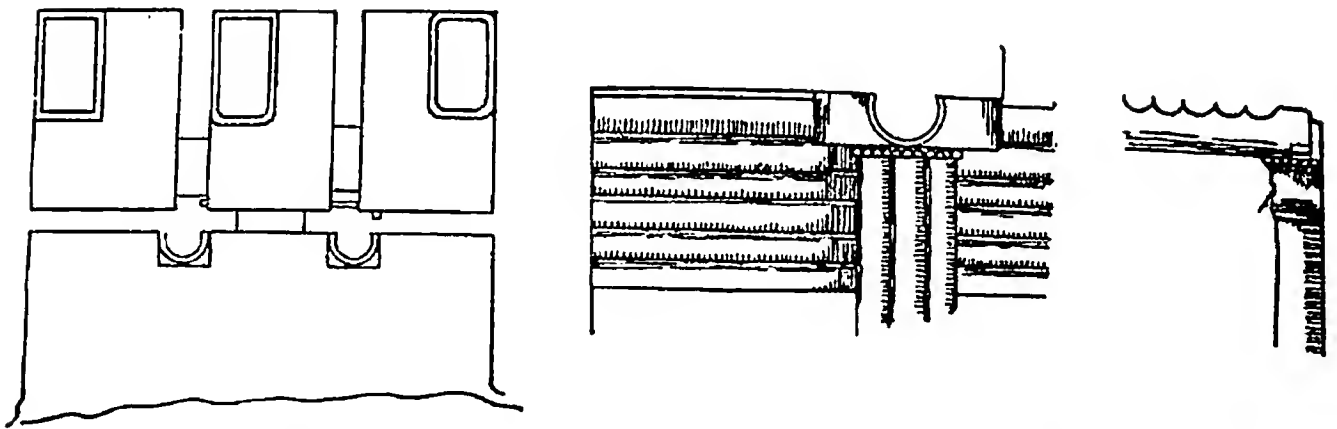
میگیرد^{۱۳۱}.

ضمناً باید در نظر داشت که نقوش برجسته صخره‌ای همه جا و همیشه خشن‌تر و بدوی‌تر از حجاریهائیست که کاخها و معبد‌ها را تزئین مینموده و در کار گاه‌ها تهیه میشده است. مسلماً اگر قادر میبودیم که کاخهای اکباتانا را از زیر خاک خارج سازیم، اطلاعات روشن‌تری دربارهٔ هنر شبیه سازی سرزمین پادشاهی ماد بدست می‌آمد. عجلالهٔ ناگزیریم بشرحی که در تألیفات نویسندگان یونانی موجود است اکتفا نمائیم. و اطلاعات ایشان از این رهگذر ناچیز است. هرودوت (۱، ۹۸) میگوید که دژ مرکزی اکباتانا با هفت دیوار متحدالمرکز محاط بوده که هر يك

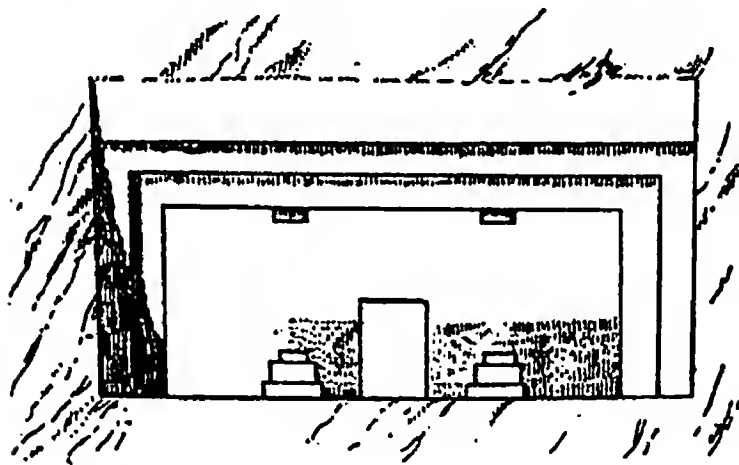


۸۰- مقبره‌ای در سخره نزدیک صحنه

بلندتر از قبلی و برنگهای مختلف ملون بوده (سفید و سیاه و سرخ و آبی و زرد و قهوه‌ای و کنگره‌ها نقره فام و زرفام بودند). ساکنان شهر خارج از این حصارها منزل داشتند. برخی از محققان اظهار عقیده کرده‌اند که ناقل و مخبری افسانه ساختمان شهری قدیم را که در اساطیر ایرانی شایع است، برای هرودوت نقل کرده و وی خود آن افسانه را مربوط بشهر اکباتانا پنداشته و نقل کرده است.^{۱۲۲} وی نقوش آشوری نشان میدهند که دژهایی محاط به دیوارهای متحدالمرکز در خاک ماد وجود داشته (به تصویر شماره ۸۰ رجوع شود) و بتقریب همان تناوب رنگها-



۸۱- مقبره‌ای در صخره «قیزقایان» - حدس زده می‌شود که از آن کیاکسار باشد (به تصویر شماره ۵۸ نیز رجوع شود)



۸۲- مقبره‌ای در صخره «دکان داد» و نقش برجسته آن، از آلبانی که تصویر قربانی کننده که میبایست در سمت راست قرار داده شود (به تصویر ۵۸ رجوع شود) کشیده نشده یا سترده شده محتملاً این مقبره از آن آستیاک است

که مذکور شد- نیز در اشکوبهای
 بروج معابد آشوری- بروجی که
 متدرجاً یکی از دیگری کوتاه‌تر
 بود- (زیگورات) مشهود است.
 اطلاعاتی که یکی از
 نویسندگان قرن دوم قبل از میلاد
 بنام «پولیبی» در باره اکباتانا
 بدست میدهد نیز با ماهیت داستان
 هرودوت مغایرت ندارد. نویسندۀ
 مزبور از یادداشتهای تحسین آمیز
 شخصی از معاصران خویش و یا
 معاصران اسکندر استفاده کرده
 بوده است. بگفته او اکباتانا از
 لحاظ شکوه و زیبایی وصف پذیر
 نبوده و درون آن شهر کاخی قرار

داشت که محیطش هفت استاد (بیش از یک کیلومتر) بود. «تمام قسمتهای چوبی بنا از چوب سدر یا سرو بود ... تیرهای سقف و ستونهای سردرها و دالانها با صفحات طلا پوشیده شده بود و سفالها از نقره خالص بود»^{۱۳۳}. می بینیم که این عمارت نیز سردرهای داشتند که ستونهای چوبی آن با طلا و نقره پوشیده شده بوده. ساختمان معبد آناهیتا نیز چنین بوده^{۱۳۴} و با اینکه از زمان اسکندر دزدان و غارتگران اموال آنرا ربوده بودند - هنوز در پایان قرن سوم قبل از میلاد صفحات و شمشهای فراوان سیم و زر در آن وجود داشته.

البته شاهان هخامنشی نیز در اکباتانا - که یکی از تختگاههای ایشان بود - ساختمانهایی کردند،^{۱۳۵} ولی بدیهی است فقط آنچه را که در روزگار کیا کسار و آستیاگ ایجاد شده بود حفظ کرده و توسعه دادند و بنابراین «پولی بی» که میگوید کاخ زیبای اکباتانا «شاهد ثروت عظیم بانیان نخستین آن» - یعنی شاهان ماد - میباشد سخنی بجواب حق گفته است. واقعاً جریان سیل ثروت بکشور پادشاهی ماد هم بنا گهان بود و هم فراوان. و این خود موجب تشدید تمام تضادهای داخلی جامعه برده داری ماد گشت و انقراض آن امپراطوری را تسریع کرد.

فصل هفتم

ماد در تحت حکومت امپراطوری هخامنشیان

تأسیس دولت ماد آتروپاتن

۱ - تصرف پادشاهی ماد توسط کورش دوم پارسی

از وقایع زمان سلطنت آستیاگ (۵۸۵/۸۴ تا ۵۵۰/۴۹ قبل از میلاد) اطلاعات ناچیزی در دست است . معتمدترین منبع ما - یعنی هرودوت - در این مورد به نقل داستان توآد و کودکی کورش و جنگ او با آستیاگ اکتفا می کند و بالکل از ذکر وقایعی که بنظر او اهمیت ثانوی داشته و ممکن بود توجه خواننده را از منظور اصلی مؤلف یعنی مسئله منشأ پیدایش امپراطوری عظیم پارسی (ایرانی) که هرودوت « تاریخ » خویش را وقف شرح مبارزه تن به تن یونانیان با آن کرده منحرف کند، امتناع می ورزد . ضمناً ، در این مورد مبنای اصلی داستان هرودوت مطالب فرهنگ عامیانه و فولکلور است و حقیقت تاریخی را بدشواری از خلال آن می توان مشاهده کرد و آنهم طبق روایتی که ضد آستیاگ است (یعنی داستان هارپاگ و سپردن کورش به مرد شبان) - و « پدر تاریخ » وقایع ماد را در اواسط قرن ششم ق . م . از دریچه آن روایات می نگرد .

اما شرحی که کتسیاس نوشته و خلاصه آن را « دیودور » و نیکولای دمشقی و فونیوس^۱ نقل کرده اند چنانچه رسم آن مؤلف است با روح داستان نویسی تحریر شده و کتسیاس به وقایع زمان سلطنت آستیاگ تا حدی که موضوع برای قصد گوئی بدست وی دهد، علاقه می ورزد. و در گفته های وی جعل را از واقعیت بدشواری می توان تشخیص داد. بعقیده اکثر محققان^۲ کتسیاس روایت مادئی دیگر را که برضد کورش است نقل می کند که هرودوت نیاورده ولی بیش از هرودوت افسانه های فرهنگ عامیانه و فولکلور را بدان آمیخته است. مسلماً در شرح کتسیاس جعل و ابداع سهم بزرگی دارد. گرچه گمان می رود که هر قدر وقایع بزمان حیات نویسنده مزبور نزدیکتر باشد سهم مزبور کاهش می یابد. بدین سبب بتاریخ قرن پنجم قبل از میلاد وی بیش از تاریخ قرن ششم ق. م. می توان اعتماد کرد و تاریخ قرن اخیر الذکر نیز موثق تر از شرحی است که درباره روزگاران کهن می نویسد. ولی بهر تقدیر ارزش اطلاعات کتسیاس بمراتب کمتر از اخباری است که هرودوت نقل کرده. برخی از گفته های کتسیاس را مدارك واقعی منابع شرقی تکذیب می کند: مثلاً اینکه گویا کورش شاهزاده نبوده - مردی از طبقه پست شمرده می شده است. این خبر هم که محرّك اصلی کورش يك برده فراری مادی بوده است، دور از حقیقت بنظر می رسد. معیناً برخی از جزئیات داستان کتسیاس و نامهای خاص و غیره را منابع شرقی نیز تأیید می کنند. اولاً در زمان کتسیاس ارتقای کورش بمقام سلطنت و اوضاع و احوالی که منجر بتأسیس امپراطوری هخامنشیان گشته بوده جالب انظار و مورد بحث عامه بوده^۳ و ثانیاً هرودوت جریان جنگهای ماد و پارس را نمی نویسد و کتسیاس در این زمینه محتاج به مباحثه باوی نبوده است، و بدین سبب می توان گفت که کتسیاس، برغم بی پایگی نوشته هایش - در این مورد بخصوص مطالبی می نویسد که عن قصد جعل نکرده و فقط اندکی باغراق آمیخته و هر جا که حافظه یارش نکرده چیزهایی از

خویشتن‌بدان افزوده است. بنا براین در این قسمت به منقولات کتسیاس - بامراعات احتیاط - می‌توان اتکاء ورزید، زیرا منابع مهمتری وجود ندارد.

« کورش‌نامه » کز نفون (کسنفونت) تقریباً هیچ مطلبی بدست نمی‌دهد. پیش آمدهای واقعی زمان سلطنت آستیاگ، حتی اگر هم مؤلف مزبور از آن مطلع بوده (صرف نظر از مطالبی که ممکن است از تألیفات کتسیاس و هرودوت اخذ کرده باشد) بقدری تحریف شده و تابع ضروریات ادبی و اندرز گوئی گردیده که توسل به « کورش‌نامه » را متعذر می‌سازد. فقط ممکن است - چنانکه پیش گفتیم - مطالب مربوط بروابط ارمنستان و ماد را از این قاعده مستثنی ساخت.^۴

اخبار منابع بابلی بطور کلی اطلاعات موثق ولی بسیار ناچیزی درباره وقایع پایان سلطنت آستیاگ بدست می‌دهند.^۵

باید بگوئیم، با اینکه قضاوت درباره وقایع سلطنت مزبور (و بهر حال تا آغاز جنگ با پارسیان) بسیار دشوار است ولی منابع موجود بطور غیر مستقیم و بنحوی کای مأخذی بدست می‌دهند که با اتکای بدان می‌توان بر روی هم وضع اجتماعی و سیاسی سرزمین ماد را در قرن ششم قبل از میلاد مشخص ساخت. و در این باب اختلافی میان منابع موجود وجود ندارد.

هرودوت (۱۲۳. ۱) می‌گوید که « آستیاگ نسبت به مادیها بیرحم بود » ولی بیدرنگ در همانجا موضوع روشن می‌شود که منظور وی بزرگان ماد یا « نخستین کسان میان مادیها » و بازماندگان شاهکان و دهیوپتی Dahyupati بوده است. پیشتر گفتیم که در آن دوران يك حکومت مقتدر و واحد شاهی در ماد، فقط بشرط مبارزه با بزرگان و تکیه بر عامه آزادگان - اعم از برده‌داران و غیر برده‌داران می‌توانست وجود داشته باشد. آستیاگ در سیاست خود از تعالیم و دین مغان^۶ استفاده می‌کرده و تعالیم مزبور بحدس ما^۷، در آن دوران هنوز با دستورات بدوئی که بانام زراتوشترا

مربوط بوده تفاوت فاحش نداشته و بسیار مورد توجه عامه خلق بوده. کتسیاس (برخلاف هرودوت) صراحةً از رابطه آستیاگ با مغان سخن نمی گوید ولی مطلبی جالب را ذکر میکند که مؤید آن میباشد. بگفته کتسیاس شخصی بنام اسپیتام (Spitamās) شوهر آمی تیدا (amutis) دختر آستیاگ - برای جانشینی وی در نظر گرفته شده بوده.^۸ ولی اسپیتام، نام خاندانی زرتوشترا است! بعد هم در داستان کتسیاس نامی که با زرتوشترا و اطرافیان وی ارتباط دارد مشاهده میگردد: باین معنی وی مغی را که در ۵۲۲ ق. م. حکومت را بدست گرفت «سفنددات» (Sphendadatēs) میخواند. ولی این نام از آن سپنتدات (اسفندیار) پسر کوی ویشناسپحامی زرتوشترا است.^۹ روایت است که سپنتدات در جوانی بدست مخالفان دین زرتوشترا کشته شد. ولی از کتیبه بهیستون و نوشته «یوستین» میدانیم که نام مغ عاصی گئوماتا بود و خود را بردیه پسر کورش میخواند. اما بردیه ممکن بود پسر آمی تیدا دختر آستیاگ باشد - که بگفته کتسیاس کورش شوهر او اسپیتام را کشته با وی ازدواج کرد. بدینقرار ممکن بود به مادیها گفته شود که بردیه پسر اسپیتام و آمی تیدا میباشد نه کورش (یا اگر هم پسر کورش است از طرف مادر نواده آستیاگ شمرده میشود).^{۱۰} بدین سبب در روایت مادی (و روایت کتسیاس مأخوذ از روایت مادی است) مرد عاصی بنام سپنددات - که مانند «اسپیتام» بمحفل زراتوشتر منسوب بوده - خوانده شده است. این نکته را هم یادآور میشویم که در معتقدات زرتشتیان سپنددات مبارزی است که در آغاز امر بطور غم انگیزی بخاطر آئین زرتشت کشته شد و در عین حال او را پیش آهنگ منجی آینده - یا «سئوشینت» میدانند و نام او مظهر آرزوی خلق درباره حکمفرمائی عدالت در جهان است.^{۱۱} بنابراین - بنظر ما بسیار محتمل است که آستیاگ با خاندان زراتوشترا - که مغان آن زمان بدور وی گرد آمده بودند - خویشی بهم زده بوده.^{۱۲} و مغان در آن عهد

دشمنان آشتی ناپذیر اعیان کلان و کاهنان و مذاهب محلی بودند که فاقد وحدت بوده و با تعالیمی که به زرتشت نسبت داده می‌شده مخالفت می کردند. چنانچه بمطالع کهن ترین بخشهای اوستا انکاء و رزیم - و در نظر گیریم که اگر اوضاع و احوال ماد را شرح نمی دهند، بهر تقدیر و لا اقل وضعی قرین آن را بیان می کنند - بیاد می آوریم که قبل از زرتشت شاهکان خود کاهن بودند. و بالنتیجه قدرت و نفوذ کلمه وحییت ایشان بمقام روحانی نیز مبتنی بوده. حکومت شاهی تا زمانی که دین در دست بازماندگان آن شاهکان بود نمی توانست بزرگان عشیرتی قدیم را کاملاً شکست خورده بشمارد. بدین سبب دین واحدی که مغان مسلماً نماینده آن بودند - بهر صورت که بود - برای شاهان ماد ارزش فوق العاده داشت. انتخاب اسپیتام بولیعهدی شدت مبارزه برده داران عادی و افراد جماعتها را که طرفدار آستیاگ بودند از یکطرف و بزرگان و اعیان کلان مخالف را (که هارپاگ درماد و کورش در پارس در رأس ایشان بودند) از سوی دیگر بحد اعلا رسانید. اینک که در مدت سلطنت آستیاگ جنگ بزرگی در گرفت و جایی فتح نشد و در نتیجه بزرگان و خدّام لشکری غنیمت و درآمدی از این راه بدست نیاوردند بیقین باعث تشدید سردی روابط شاه با این گروه برده داران گشت. بهر تقدیر در موارد متشابه در کشور آشور وضع چنین بوده و پادشاهی ماد از بسیاری جهات وارث سازمان اجتماعی آشور بود. خبر مربوط به بیرحمی آستیاگ نسبت به هارپاگ^{۱۳} شبیه داستانی است که هرودوت درباره کین - خواهی اسکیتها از کیا کسار نقل می کند و مانند دیگر بخشهای آن حکایت - که گویا به آستیاگ در خواب الهام شد و فرمود تا پسر دخترش ماندانا را بکشند و طفل را پیش دادن افکندند و برده ای چوپان بوضعی معجزه آسا نجاتش داد و سرانجام کودک مقام شاهزادگی خویش را بازیافت (۱، ۱۰۷ و بعد) ... اینها همه افسانه های اساطیری است. اینگونه داستانها را غالباً درباره فاتحان مشهور اساطیری یا تاریخی

و مؤسسان پادشاهیهای بزرگ - مانند سارگون باستانی و موسی و فریدون و بسیاری دیگر نقل می کردند. هرودوت خود می گوید که آستیاگ هارپاگ را بفرماندهی لشکریان ماد منصوب کرد و بنا براین گفته خویش را رد می کند. این خود یکی از واقعیات تاریخی است. ولی آستیاگ البته وی را نه بدان سبب که «خدايش خرد تیره کرد» (۱. ۱۲۷) بآن شغل برگمارد بلکه بدان سبب که از نظر شاه هیچ رفتار بیرحمانه ای نسبت به هارپاگ نشده بوده و شغل و مقام (شاید موروثی) هارپاگ که بزرگترین نماینده اعیان ماد و خویش پادشاه بوده^{۱۴} ایجاب می کرد که شغل مزبور را شاغل گردد. همچنین هیچ جای تعجب نیست که هارپاگ (رهبر توطئه بزرگان ماد) کورش پارسی را بعنوان مدعی تاج و تخت ماد علم کرده باشد. زیرا کورش که فرزند ماندانا دومین دختر آستیاگ و نواده تنی او بود کمتر از «اسپیتام» - که بسبب عقاید سیاسی در نظر بزرگان نامطلوب بود - استحقاق اشغال سریر سلطنت را نداشت. شجرة النسب رسمی هخامنشیان و دیگر آثار موجود این گفته کتسیاس را که گویا کورش از خاندان سلطنت نبوده^{۱۵} کاملاً تکذیب می کنند و تأیید می نمایند که نخستین افراد خاندان هخامنشی و از آن جمله پدر کورش، کمبوجیه اول و جد او کورش اول از شاهان بوده اند.

بنا بر گفته کتسیاس^{۱۶}، کورش در زمانی که از طرف آستیاگ سفارت نزد پیشوای کادوسیان^{۱۷} رفته بود به «ایبار»^(۱) مهتر که پیش از آن برده مردی مادی بود برخورد کرد. صاحب «ایبار» وی را بخاطر خطائی سخت زده بود و «ایبار» کورش را برانگیخت که توطئه ای بچیند و قدرت را از دست مادیها بیرون آورد و به پارسیان بسپارد.

سیمای افسانه ای ایبار که مجعولات فراوان بدون نسبت داده اند^{۱۸} ظاهر آدر تاریخ

نسخه اصلی دارد. ظاهراً این همان اوهابار (و) است که در تاریخ بابلی نابونید نامش مذکور است و سردار کورش بوده و بامر او بابل را در سال ۵۳۸ ق. م. اشغال کرد و اندکی بعد از آن درگذشت.^{۱۹} انتظار نمی‌رفت که خبر کتسیاس را يك منبع مستقل تأیید کند و این خود بما اجازه میدهد که در این مورد گفته‌های ویرا با وثوق بیشتری تلقی کنیم. مسلماً افسانهای که اُیبار را مهتر و حمال پهن اسبان و برده فراری معرفی می‌کند مطابق با واقع نیست. این جزئیات از خصوصیات تمایل مادی و ضد پارسی کتسیاس است و از خلال سراسر داستان او پیداست.

بنا بر گفته کتسیاس وقایع بعدی بدینقرار بوده: کورش از سرزمین کادوسیان^{۲۰} به اکباتانا بازگشت و سپس گویا از آستیاگ اجازه خواست که بنزد پدر برود (هرودوت نیز در این باره می‌نویسد)^{۲۱} ولی در واقع می‌خواست رهبری شورشیان را که «آترادات» پیشوای مردان (برگفته کتسیاس وی پدر کورش بوده. ولی چون این نام شخصی اساطیری است - اگر واقعاً شورش در آن زمان آغاز گردیده بود، پیشوای آن شخص دیگری - مثلاً اُیبار - که نقشش در شورش معلوم نیست - بوده است) برپا داشته بود عهده دار شود، در این میان تصادفاً زنی توطئه را کشف کرد و آستیاگ هنگام بزم از آن خبر یافت.^{۲۲} آستیاگ بیدرنگ دست بکار شد و شخصاً علیه شورشیان لشکر کشید.

هرودوت با اندکی اختلاف داستان را شرح می‌دهد (چنانکه گفتیم ظاهراً گفته‌های بازماندگان هارپاگ را نقل می‌کند). برگفته وی پیش از شورش پارسیان توطئه‌ای از طرف بزرگان ماد صورت گرفت که هارپاگ مقدمات آن را فراهم آورده بود و هارپاگ سخت از آستیاگ خاطر رنجیده داشت. آنگاه هارپاگ نامهای به کورش که در فارس اقامت داشت فرستاد.^{۲۳} در آن نامه کورش را برانگیخت تا پارسیان را بشورش وادارد و نوید داد که بزرگان لشکری ماد که از طرف آستیاگ

فرماندهی سپاه را بعهده دارند طرف او را خواهند گرفت. آستیاگ که از تدارکات جنگی کورش اطلاع یافت وی را بنزد خود خواند. کورش در جواب اعلان جنگ کرد. هارپاگ بفرماندهی لشکریان ماد منصوب شده بود و درپیکار قطعی، با دیگر بزرگان سپاه بطرف کورش رفت و به جنگاوران وی پیوست.

از این دو داستان می‌توان نتیجه گرفت که کورش زمانی در دربار آستیاگ توقف داشته ولی در موقع شورش درپارس بوده. از هر دو داستان چنین برمی‌آید که در آن زمان کورش هنوز پادشاه پارس نبوده. ولی این گفته نادرست است. و چون طبق مدارک منابع مستقل و معاصر وقایع^{۲۴} جنگ میان ماد و پارس از ۵۵۳ تا ۵۵۰ قبل از میلاد بطول انجامید و کورش در سال ۵۲۹ ق. م. بعد از ۲۸ سال (بگفته هرودوت) یا ۳۰ سال سلطنت (بگفته کتسیاس و دینون)^{۲۵} در گذشت، مسلم است که در آغاز جنگ چند سال بوده که بر سریر سلطنت پارس مستقر (یا نشان) و جانشین کمبوجیه اول گشته بوده. معینا بسیار محتمل است که قبل از بیماری و مرگ پدر واقعاً مدتی در دربار ماد زیسته و در لشکر کشیهای مادیهها شرکت کرده باشد.

چنانکه گفتیم از منابع بابلی چنین برمی‌آید که جنگ میان کورش و آستیاگ سه سال طول کشید. بدین سبب هرودوت - که فقط از دوپیکار آخرین و میثوم برای مادیهها - سخن میگوید - در واقع آشکارا جریان وقایع را مختصر و کوتاه کرده باشد. (در یک نبردها پیاپی فرمانده بود و در نبرد دیگر خود آستیاگ). اخبار هرودوت فی حد ذاته صحیح است، زیرا که اطلاعات مربوط به طرف گیری لشکریان ماد برهبری بزرگان سپاه از کورش - را تاریخ وقایع بابل نیز که در باره همان وقایع سخن می‌گوید - تأیید مینماید. تاریخ مزبور واقعه یاد شده را در سال ۵۵۰ ق. م. یعنی پایان جنگ ذکر می‌کند. ولی باید اطلاعات کتسیاس را هم در باره مرحله بدوی جنگ به خبر هرودوت افزود.^{۲۶}

بگفته کتسیاس: آستیاک در نخستین باری که با لشکریان کوروش زور آزمائی کرد^{۲۷} ایشانرا شکست داد. آترادات پیشوای مردان درطی پیکار کشته شد. آستیاک آنگاه پارسیان را دنبال کرد و در سرزمین اصلی پارس (پرسید) و در برابر گردنه‌ای که بمقر شاهان پارس یعنی پاسارگاد - منتهی میشود بار دیگر ایشان را مغلوب ساخت. وضع پارسیان چنان یأس آور و عقب نشینی ایشان چنان با بی نظمی توأم بود که زنان از حصار قلعه بیرون آمده جنگاوران را بد پیکار ترغیب و تحریص میکردند^{۲۸}. نبردی که در زیر حصار پاسارگاد وقوع یافت نقطه تحوّل سر نوشت جنگ بود و پس از آن اقوام تابع ماد و از آنجمله هیرکانیان و سپس پارت‌ها بسوی پارسیان روی آوردند^{۲۹}. وقایع بعدی از روی مستخرجات موجود از اثر کتسیاس، روشن نیست. چنانکه گفته شد جنگ طولانی بود و پیروزی گاهی نصیب این و زمانی آن میگردد؛ و آنچنان که کتسیاس جریان جنگها را شرح میدهد علت پیروزی کوروش نامعلوم است. توجیه حقیقی پیروزی وی همان خیانت بزرگان ماد است که هارپاگ در رأس ایشان قرار داشته و هرودوت از آن سخن میراند ولی کتسیاس در این باره خاموش است. شاید تجزیه اقوام اطراف و تابع ماد را نیز باید بخیانت مزبور مربوط دانست.

با اینکه همواره باید جنبه جانبگیری و فراوانی مجعولات نوشته‌های کتسیاس را در نظر گرفت - معینا، چنانکه ملاحظه شد، میتوان حدس زد که در این مورد مطالب تاریخی موثقی در گفته‌هایش وجود دارد. اخبار تاریخ بابلی نابونید و کتسیاس و هرودوت را میتوان یکجا گرد آورد و تصویر بالنسبه کاملی از وقایع را در نظر مجسم ساخت.

طبق مدارك مزبور جریان وقایع را میتوان به چهار دوره تقسیم کرد: دوره اول - فراهم آوردن مقدمات کار: توطئه چینی داخلی بزرگان ماد بدست هارپاگ

واز دیگر سو قحریک قبایل مختلف بشورش - باحتمال قوی - توسط «ایبار». دوره دوم - بمیدان آمدن کورش و لشکریان پارس: شکست پارسیان و تهاجم و پیشروی مادیها تا پاسارگاد. ظاهراً این دوره با سال ۵۵۳ ق. م. مطابقت دارد. ضمناً جنگ چنان جدی بوده که مادیها ناگزیر لشکریان خویش را از مرزها احضار کردند و غیبت ایشان به نابونید پادشاه بابل اجازه داد تا در سال ۵۵۳ شهر حران را که بمادیها تعلق داشته، در شمال بین النهرین، تصرف کند.^{۳۰} دوره سوم که دو سال طول کشید جنگ دوام داشته و موفقیت متناوباً گاهی نصیب مادیها و زمانی پارسیان میشده و پارسیان نتوانستند پیروزی قطعی بدست آورند. و سرانجام دوره چهارم - که از سال ۵۵۰ ق. م. با خیانت هارپاگ و پیکار قطعی آغاز میگردد و هیرکانیان و پارتها بطرف پارسیان روی می آورند و آستیاگ تشبثی بعمل می آورد تا تهاجم پارسیان را متوقف سازد و سپس به اکباتانا می گریزد و پارسیان پایتخت ماد را مستخر میکنند.

از مراتب بالا بوضوح تمام پیداست که مقاومت مادیها طولانی و مصممانه بوده است و اگر بزرگان ماد از داخل آن کشور دست به خیانت نمی زدند (پیشتر سبب خیانت را ذکر کردیم) حکومت بدست پارسیان نمی افتاد.

هرودوت درباره آخرین اقدامات آستیاگ چنین میگوید (I, ۱۲۸) آستیاگ مغان را - با اینکه تا آن زمان بهترین مناسبات را با ایشان داشت - اعدام کرد - زیرا بوی توصیه کرده بودند که به کورش اجازه رفتن بدهد. حدس زده میشود که بخشی از کاهنان - مغ با پارسیان عاصی را بطهای برقرار ساخته بودند. در واقع می بینیم که بعد از آن وقایع مغان در دربار کورش و فرزند وی کمبوجیه دوم از احترام وافر برخوردارند. طبیعت معتقدات دینی و وضع اجتماعی کاهنان چنان بود که اجازه نمی داد ایشان مدتی مدید مبین منافع عامه مردم باشند.

سپس آستیاگ تمام ساکنان اکباتانا را مسلح ساخت و برای آخرین پیکار از

حصار شهر بیرون آمد ولی مغلوب پارسیان شد و بدست ایشان اسیر گشت.^{۳۱} پارسیان اکباتانا را متصرف شدند و طبق تاریخ نابونید^{۳۲} غارت کردند و بخشی از مردم آن شهر را به بردگی بردند.^{۳۳}

بگفته کتسیاس^{۳۴} آستیاك بیدرنگ پس از شکست اسیر نشد بلکه نخست به اکباتانا گریخت و در آنجا پنهان شد. کورش پس از ورود به اکباتانا امر کرد آمی تید دختر آستیاك و شوهر او «اسپیتام» و پسران ایشان - اسپیتاك و مهابرن - را شکنجه کنند و پس از آن آستیاك خود تسلیم گشت تا نزدیکان خویش را از شکنجه برهاند.

نحوه پیروزی کورش بر آستیاك - پیروزی که بیاری بزرگان ماد کسب شده بود - مستلزم آن بود که نظامات جدید حکومت کورش بظاهر متضمن سازش گونه‌ای با مادیها باشد. بدین سبب با اینکه اکباتانا غارت شد و بخشی از مادیها برده گشتند و برای آن سرزمین - چون کشوری مفتوح - خراج وضع کردند^{۳۵} معینا بمنظور گذشت در مقابل بزرگان ماد يك سلسله اقدامات سازشکارانه و مصالحه جویانه نیز بعمل آمد. مثلاً کورش پادشاهی ماد را لغو نکرد بلکه خویشان را شاه ماد خواند و این لقب را بلقب پیشین خود یعنی پادشاه پارس افزود. حتی در بسیاری از کتیبه‌های زمان داریوش اول هم پارس و ماد متفقاً در برابر «دیگر کشورهای (تابع)» قرار گرفته‌اند. در منقولات مؤلفان یونانی، مدتی بعد هم، در عدد اسامی اعیان دولت امپراطوری هخامنشی، به نامهای نمایندگان ماد بر می‌خوریم. پادشاه امپراطوری هخامنشی را کماکان یونانیان و اقوام شرقی در محاورات عادی «شاه ماد» می‌خواندند.^{۳۵} معینا، کورش چنانکه در موارد متشابه عمل کرد (مثلاً در بابل) با اینکه اسماً و ظاهراً «پادشاهی» ماد را حفظ نمود - ساتراپی در آنجا منصوب ساخت و اولین ساتراپ ماد اویبار بود.^{۳۶}

بگفته کتسیاس، کورش با دختر آستیاك که آمی تیدانام داشت ازدواج نمود^{۳۷} ولی قبلاً شوهر اول او «اسپیتام» را که مدعی تاج و تخت ماد و رقیب وی بود اعدام کرد و منظور او این بود که برای مدعای خویش یعنی حکومت «قانونی» بر امپراطوری آستیاك دلایل متقن تهیه کند. ظاهراً در میان مادیها و پارسیان - مانند مصریان-^{۳۸} رسم بود که پسر دختر و یاداماد (شوهر دختر) پادشاه پیشین قانوناً به سلطنت میرسید.^{۳۹} بدین سبب پادشاهان غالباً با خواهران خود مزاجت می کردند و الخ و این رسم خارج از خاندان سلطنتی نیز در ایران باستان و آسیای میانه جاری و ظاهراً گرایشی بود بحفظ سهم مال و منال زن در داخل خانواده پدرشاهی و جلوگیری از خروج آن. سیاست دائمی و لایتغیر کورش این بود که حسن توجه محافل معینی از کشورهای مفتوح و بخصوص بزرگان و اعیان را بسوی خویش جلب کند. و بدین سبب عادة شاهانی را که اسیر می کرد سیاست نمی نمود و بقتل نمی رسانید.^{۴۰} آستیاك نیز از اعدام جان بدر برد.^{۴۱} و بگفته کتسیاس بعنوان جانشین و حاکم هیرکانیه «محترمانه» بآن سرزمین تبعید شد(؟)^{۴۲} ولی چیزی نگذشت که خواجهای بنام پتساك بتحریرك اُیبار بعنوان دیدن دخترش، ویرا بد بیابان برد و در آنجا رها کرد تا از گرسنگی بمیرد.^{۴۳}

عدهای از بزرگان ماد وارد خدمت کورش شدند. مثلاً هاریپاك یکی از سرداران نامی وی^{۴۴} و سومین حاکم لیدی بود (پس از مرک مازارمادی). هاریپاك یونیه را نیز برای کورش فتح کرد. ظاهراً وی مایل به بازگشت به سرزمین ماد نبود و یا تردید داشت و در آسیای صغیر مقیم گشت و در آنجا املاك و اراضی وسیع بدست آورد. درلیکیه کتیبهای بزبان لیکیدای و یونانی باقی مانده که از آن یکی از اخلاف وی است(؟)^{۴۵}. کتسیاس خبر می دهد که پسران آمی تید(از اسپیتام شوهر اول او) بنام اسپیتاك و مهابرن - از طرف کورش بمقام سانراپی منصوب گشته^{۴۶} و برادر او پارمیس

(پسر غیر قانونی آستیاک و یا پسر مادر آمی تید از شوهر دیگر؟) یکی از سرداران لشکری پارس بوده. با در نظر گرفتن اینکه بطور کلی روایات کتسیاس لحن هواخواهی از ماد و دشمنی با کورش دارد - نمی توان این اطلاعات ویرا نادیده گرفت. در کتیبه بهیستون داریوش اول نیز نام عده ای از سرداران پارس که مادی بوده اند برده شده. حتی تا زمان خشایارشا^{۴۷} (بعد از اوئدره) بنامهای برخی از اعیان ماد، که در دستگاه اداری هخامنشیان مقامات بزرگی را شاغل بوده اند، برمی خوریم. ولی بطور کلی حتی بزرگان ماد نیز از تسخیر آن کشور توسط پارسیان کمتر طرفی بستند: هم از زمان داریوش اول مقامات مهم در اکثر موارد توسط بزرگان پارس و بخصوص افراد هفت خاندانی که در کودتای داریوش شریک بودند اشغال گشت. عده قلیلی از خاندانهای بزرگ مادی با بزرگان پارس آمیختند و اکثریت مشاغل بی اهمیت بدست آوردند و یاد روزگار پر آشوب آغاز سلطنت داریوش اول (۵۲۱ - ۵۲۲ ق. م.) و شاید دوران خشایارشا هم (۴۸۴ - ۴۸۶ ق. م.) نابود گشتند. حتی ظواهر کاذب و رسمی یگانگی دو پادشاهی ماد و پارس نیز بعد از سلطنت داریوش اول (۴۸۶ - ۵۲۲ ق. م.) دیگر مراعات نشد.

۲ - کودتای گئوماتا

وضع مردم ماد، یا (کارمادهیی ویشاپتی آهه *kāra māda hya viśāpatiy āha*) - در عهد هخامنشیان سخت به بدی گرائید و ایشان بالنتیجه ناراضی شدند. ممکن است حوادثی که پس از فتح آسیای صغیر و بابل و مصر - در پایان سلطنت کمبوجیه دوم پسر کورش (۵۲۲ - ۵۲۷ ق. م.) و آغاز سلطنت داریوش اول وقوع یافت، در این زمینه و محیط تکوین یافته بوده است.

این داستان با کودتای درباری گئوماتای مغ در ماه مارس سال ۵۲۲ ق. م. آغاز شد^{۴۸}. در این باره چهار روایت از چهار منبع در دست داریم: از کتیبه بهیستون،

از هرودوت، از ژوستین (منقول از تروگ پومپه - منقول از دینون؟) و از کتسیاس^{۴۹}. هر چهار منبع در این قول متفقند که کمبوجیه هنگام لشکر کشی بمصر، بطور پنهانی برادر خویش بردیه را بقتل رسانید،^{۵۰} زیرا بیم داشت که وی مقام سلطنت را غصب کند. بگفته هرودوت بردیه در سفر مصر همراه کمبوجیه بوده ولی از آنجا پیارس باز گردانده شد و بفرمان شاه بدست شخصی پر کسپس نام بقتل رسید.^{۵۱}

ولی چون این قتل پنهانی انجام گرفته بود شخصی بدروغ خویشان را بردیه نامید. بگفته هرودوت این کار را دو برادر که هر دو مغ بودند سازمان دادند: یکی از آن دو که شبیه بردیه و همنام او بود^{۵۲} خود را بنام آن شاهزاده پارس معرفی کرد و آن دیگری که - بگفته هرودوت «پاتیزدیتس patizdeiths»^{۵۳} نام داشت در واقع الهام دهنده و بانی اصلی توطئه بود. اما کتیبه بهیستون فقط از يك گئوماتای مغ یاد می کند که تروگ پومپه (دینون؟) نیز از وجود او اطلاع دارد و «گومتا» - یس می خواند.^{۵۴} طبق کتیبه بهیستون بردیه دروغین «در دژ پی شیا اوواد - بر کوه آراکادیش» ظاهر شد. از این کوه و این دژ در دیگر منابع نامی برده نشده است، ولی ممکن است که در سرزمین ماد قرار داشته. گئوماتا نیز در پایان ایام حکومت خویش در ماد اقامت داشته است و - اگر بسخنان کز نفون (کسنفونت) اعتماد کنیم - بردیه نیز در زمان حیات خویش ساتراپ آنجا بوده.^{۵۵} ضمناً در کتیبه بهیستون آمده است که گئوماتا پارس (پرسید) را شورانید نه ماد را.

بردیه دروغین باسانی موفق شد و مردم تمام نواحی امپراطوری وسیع وی را بشاهی شناختند و مطیع وی گشتند و در ماه ژویه ۵۲۲ حاکم بلامعارض و بدون شریک امپراطوری بود. بگفته هرودوت (III، ۶۱) وی بتمام ایالات و نواحی پیک ها کسپل داشت و جلوس خویش را بتخت سلطنت اعلام داشت (و ظاهراً اصلاحات گوناگونی را که بعمل آورده بود و بعد از آن سخن خواهیم گفت نیز بوسیله ایشان اعلام داشت).

از آنجمله یکی نیز بمصر گسیل گردید و کمبوجیه در آن زمان خود در مصر بود. کمبوجیه بشتاب عازم فارس (ایران - پرسید) شد ولی در راه در گذشت.^{۵۶}

سبب اینکه گئوماتا چنین باسانی تمام اقوام مطیع پارس و خود پارسیان را قانع کرد که با و پیوندند و از کمبوجیه قطع علاقه کنند چه بود؟ مسلماً بدنامی فرزندان مستبد و بیخرد کورش و ناکامیهای نظامی او در انیوپی (حبشه) در این مورد دخیل بوده است و اینکه بعادت پارسیان نیروهای اصلی جنگی و دربار و بخش عمده دستگاه اداری مرکزی کشور در لشکر کشی با پادشاه بوده اند نیز کار یاغی را آسان کرد. ولی با اینحال علت اصلی را باید جای دیگری جستجو کرد. گئوماتا بدردم ساکن امپراطوری چیزی وعده داده بود که در عهد سلطنت کورش و کمبوجیه محال بود نصیب ایشان شود، و این خود بیدرنگ مردم را هواخواه حکومت جدید وی ساخت. در کتیبه بهیستون مصرحاً مذکور است که تمام آزادگان تابع گئوماتا شدند: « همه مردم سلحشور عاصی شدند و هم پارس و هم ماد و هم دیگر کشورها از کمبوجیه جدا و بدست او افتاد » *kāra haruva hamičiya abava, hačâ kanbujiyâ abiy avam [a] Šiyava, - utâ*^{۵۷} (*pârsa, utâ madâ, utâ aniya dahyâva*).

اما، برعکس، همان آزادگان دیگر شورشهایی را که بعدها عالم طغیان برافراشتند یاری نمودند. مثلاً - چنانکه بعد خواهیم دید - فقط دسته معینی از « مردم سلحشور ماد » *Kāra mādâ hya viṣṣâpaty aha* از فروزنیش پشتیبانی کردند. پس حمایت عمومی و متفق الکلمه مردم را از گئوماتا سبب چه بود؟ این نکته را باید یادآور شویم؛ در میان ایالاتی^{۵۸} که کم و بیش بالاختر و داوطلبانه تابع وی گشته بودند، سرزمینهایی وجود داشت که از لحاظ اقتصادی و فرهنگی متفاوت بوده هیچ رابطه اقتصادی با یکدیگر نداشتند. ظاهراً سبب اتفاق کلمه ایشان همان علاقه ای بود که با اصلاحات وسیع پیشنهادی گئوماتا داشتند.

منابع ما درباره جنبه اجتماعی کودتای گئوماتا ظاهراً اطلاعات ضد و نقیضی می‌دهند. هرودوت (III، ۶۷) می‌گوید: مغ باسودگی در مدت هفت ماهی - که تا پایان هشت سال سلطنت کمبوجیه باقی مانده بود - سلطنت کرد. و در این مدت کارهای نیک فراوان برای تمام اتباع خویش انجام داد، بطوری که وقتی کشته شد همه در آسیا دریغ خوردند - باستثنای خود پارسیان.

مغ برای تمام اقوام قلمرو پادشاهی خویش امریه‌ای فرستاد که از خدمت نظام (ateleie strateies) و مالیات (phoros) سه ساله معاف می‌باشند. این امریه را بمحض جلوس بر تخت شاهی صادر کرد ولی در ماه هشتم از آن اطلاع یافتند.

از نوشته‌های کتسیاس و ژوستن چیزی در موضوع مورد علاقه ما نمی‌توان بدست آورد. اما کتیبه بهیستون چنین می‌گوید: «چون کمبوجیه عازم مصر شد، آنگاه «مردم - سلحشور» دشمن گشت و آنگاه

دروغ در کشورها، هم در پارس و هم در ماد و دیگر کشورها فراوان گشت ... آنگاه مردی بود، مغ بنام گئوماتا. او از پی‌شیا و وادا بر کوه آراکدریش قیام کرد. روز چهاردهم ماه ویخن بود که او عصیان کرد. به مردم - سلحشور بدروغ چنین گفت: «من بر دیه هستم که پسر کورش و برادر کمبوجیه است». آنگاه همه



۸۳- گئوماتا - گشته از روی نقش برجسته بهیستون

«مردم - سلحشور» عاصی شدند و پارس و ماد و دیگر کشور از کمبوجیه جدا شد و بدست او افتاد. او حکومت را بدست آورد. نهم ماه گرمید بود که حکومت را بدست گرفت. آنگاه کمبوجیه خود از خویش مرد ...»

«حکومتی که گئوماتای مغ از کمبوجیه غصب کرد از زمان کهن به خاندان

ما تعلق داشت. آنگاه گئوماتای مغ هم پارس و هم ماد و هم دیگر کشورها را از کمبوجیه گرفت. او بمیل خود عمل کرد، و پادشاه شد یکنفر هم نبود - نه پارسی و نه مادی و نه از خاندان ما (ahmâxam tauhmâyâ) که حکومت را از دست این گئوماتای مغ بیرون آورد. مردم - ساجشور از اوسخت بیمناک بودند. او ممکن بود بسیاری از کسانی را که بر دیه پیشین را می شناختند نابود کند. او ممکن بود مردم را بکشد: «که چرا مرا نشناختند که بر دیه پسر کورشم ...» (بعد شرح قتل گئوماتا بدست داریوش و هفت تن هواخواه او آمده است).

قدرتی که از خاندان ما غصب شده بود من باز پس گرفتم و بجای خودش گذاشتم و معبد هائی را که گئوماتا خراب کرده بود مانند پیش ساختم. من مرتعها (؟) و اموال (منقول) و کارکنان خانگی (آدمهای خانه) را به مردم - ساجشور باز گرداندم و (بخصوص) به جماعت های (عشیرتی) دهکده ها^{۵۹} آنچه را که گئوماتای مغ گرفته بود باز گرداندم. مردم - ساجشور را در جای خودشان نشاندم. در پارس و ماد و دیگر کشورها^{۶۰}، همچنانکه پیشتر (بود) من آنچه را گرفته شده بود باز گرداندم. این را بارادۀ اهورامزدا انجام دادم: من تا خاندان خودمان را (viθam hyam ahmâxam) در مقام خودش نهادم رنج بردم. من بارادۀ اهورامزدا رنج بردم تا مانند پیشتر، آن زمان که گئوماتای مغ (قدرت) را از خاندان ماد نگرفته بود باشد.^{۶۱}

بنابراین از گفته هرودوت چنین برمی آید که مغ سیاست بهبود وضع عامۀ مردم را تعقیب میکرد. اما کتیبه بهیستون میگوید که او مردم را از برخی حقوق مالی و غیره محروم نمود و خلق از وی بیمناک بود. ولی در واقع و نفس الامر این دو خبر را نمی توان بالکل متناقض یکدیگر شمرد. کتیبه بهیستون بامر کسی نوشته شده است که بدست خویش گئوماتا را کشت. و بالطبع درباره وجود دشمنی میان گئوماتا و مردم غلو کرده است و عن قصد آن طبقه ای از اجتماع را که بر اثر اصلاحات

وی زبان دیده بود جزو مردم - بمعنی وسیع کلمه - آورده است و این شیوه کهنه مخالفان پیشرفت است. معینا کتیبۀ بهیستون واجد اهمیت است زیرا برنامه منفی و باصطلاح تخریبی گئوماتا را مکشوف می‌سازد. هرودوت بر روی هم ضمن داستان آن مغ برنامه مثبت او را با نظر بیطرفانه‌تری بیان می‌کند. ولی او هم از ارزش آن می‌کاهد: مثلاً می‌گوید که پارسیان ناراضی بودند. معینا پس از مرگ گئوماتا يك بردیه دروغین تازه ظهور کرد و ظاهراً کوشید شیوه و مشی گئوماتا را تعقیب کند. و این بردیه دروغین در خود پارس علم طغیان برافراشت^{۶۲} و بخشی از ایالات شرقی امپراطوری تابع وی شدند. بنابراین در پارس هم عده‌ای طرفدار تعقیب سیاست بردیه دروغی بودند^{۶۳}. صحت تذکر هرودوت - که می‌گوید « همه در آسیا بخاطر گئوماتا دریغ خوردند » - از اینجا معلوم است که گئوماتا با آسانی همه ساکنان امپراطوری را طرفدار خویش ساخت، ولی داریوش - بمحض اینکه گئوماتا را برانداخت - با مقاومت سخت تقریباً همه ایالات کشور که با حکومت او مخالفت می‌کردند مواجه شد. دو تن از دانشمندان شوروی^{۶۴} - آکادمیسین « و. و. استرووه » و « و. ا. تیورین »^{۶۵} معتقدند که گئوماتای مغ به بزرگان و داریوش به عامه آزادگان پارسی متکی و مستظهر بوده و داریوش فقط بعدها سیاست بزرگان را تعقیب کرد. آکادمیسین « و. و. استرووه » برای اثبات عقیده خود چنین استدلال می‌کند: گئوماتا که مغ - یعنی کاهن - بود می‌بایست طرفدار بزرگان باشد و اقداماتی که وی برای بهبود وضع عامه خلق بعمل آورد از روی عوام فریبی بود. « و. ا. تیورین » نیز بتقریب همین نظر را دارد و اصطلاح « مانیا » māniya را (کتیبۀ بهیستون § ۱۴. به صفحه ۲۲۸-۲۲۹ و صفحات بعد از آن و همچنین ۴۰۳ و بعد از آن رجوع شود) بمعنی « اهل خانه » یعنی نزدیکان، و « کسان » درك کرده در این طریق دورتر می‌رود: وی معتقد است که گئوماتا زنان و کودکان آزادگان را از ایشان می‌گرفت و در کارهای اقتصادی سلطنتی خویش

بکار و میداشت! لازم بد تذکر نیست که این فرض با روایت هرودوت (و بطور غیر مستقیم با روایت کتیبه بهیستون) در باره وجهه فوق العاده حکومت گئوماتا تناقض فاحش دارد.

پیشتر اظهار عقیده کردیم (به صفحه ۱۱۸ و بعد از آن رجوع شود) که اصطلاح کار kâra یا «مردم - سلاجشور» ظاهراً می تواند همه قشرهای اجتماعی آزادگان را در بر گیرد. بدین سبب باید به تجزیه و تحلیل عمیق تر بند ۱۴ کتیبه بهیستون پردازیم تا معلوم شود که گئوماتا چه گرفت و از که گرفت.^{۶۶}

۱- «گئوماتای مغ معبدها را خراب کرد». در متن پارسی باستانی - معنی آیدان - âyadana - را بسبب فقدان مدارك دیگر نمی توان دقیقاً تعیین نمود. بزبان عیلامی - «سیان ناپ . پا . نا» - siyannappana - بمعنی «معبد خدایان» است و بزبان اکدی «بیتانه شا ایلانی» Bitâte Ša ilâni (تحت اللفظی: «خانه های خدایان») میباشد. هر دو اصطلاح اخیر عادةً در مورد معبد استعمال میشده - گرچه کلمه عیلامی «سیان» siyan ممکن است مکان مقدسی بی سقف در هوای آزاد نیز باشد.

گفته آکادمیسین «و. و. استرووه» - که کاهنان علی الرسم با بزرگان مربوطند بوجه اتم در مورد کاهنان معابدی که گئوماتا خراب کرد نیز صادق میباشد. گذشته از این اگر بگوئیم که صحبت بر سر معابد مذاهب محلی در میان بوده مسلم است که مذاهب مزبور با بزرگان خاندانهای محلی مربوط بوده اند. اما نظر ما اینست که مسلماً گئوماتای مغ معابد خدایان قدیم محلی را خراب کرد.^{۶۷}

البته این گفته ما بی شک، با نظر رایج (که مأخذ آن هرتل و هرتسفلد میباشد)^{۶۸} که مغان را نمایندگان کاهنان قدیمی «ادیان طبیعی» که با تعالیم زرتشت دشمنی می ورزیدند - میداند، متغایر است. معهذا چنانکه پیشتر گفتیم (به صفحه ۴۶۳ و بعد از آن رجوع شود) برای اینکه مغان را مخالف تعالیم زرتشت بدانیم

دلایل کافی در دست نداریم. از گفته‌های هرودوت چنین برمی آید که در میان پارسیان زمان او مذهب مغان روز بروز بیشتر رواج می‌یافته است. و با اینکه معتقدات مذهبی خود پارسیان با تعالیم مغان تفاوت بسیار داشته و پارسیان در بعضی موارد بطور پنهانی از تعالیم اخیر پیروی می‌کردند - با اینحال ازدو گروه مراسم و تشریفات مذهبی - که هرودوت به مغان و پارسیان نسبت می‌دهد - گروه اول یعنی آنچه مربوط به مغان بوده بقوانین زرتشتیگری عهد متأخر بسیار نزدیکتر بوده است. بدشواری میتوان گفته هر تل را قبول کرد که این مشابهت نتیجه آن است که بعدها مغان در تعالیم زرتشت دست برده مطالبی را جعل کرده‌اند. و اگر مانند تمام نویسندگان عهد عتیق بگوئیم که مغان مبلغ تعالیم زرتشت بوده‌اند طبیعی‌تر و صحیح‌تر خواهد بود.

میدانیم که اندکی بعد، در آغاز قرن پنجم ق. م. خشایارشا پادشاه جدید پارس (ایران) - چنانکه خود در کتیبه خویش آورده -^{۶۹} باری دیگر معابد (دئیودان Daivadana یعنی جای خدایان قدیمی محلی یا «دیوان» (Daiva) را خراب کرد.^{۷۰} ضمناً از کتیبه خشایارشا چنین برمی آید که سیاست وی با سیاست داریوش اول پدرش اختلاف داشته. «و. و. استرووه»^{۷۱} تذکر داده که محتمل است خشایارشا خود را «سوشیانت» - یعنی منجی (تعالیم زرتشت) - اعلام نموده بوده و با خود خویشان را چنین می‌شمرد: ولی دیدیم که ظاهر اگئوماتا نیز از پیش آهنگان «سوشیانت» محسوب میشده. شاید این سیاست خشایارشا حاکی از افزایش نفوذ مغان و رواج تعالیم ایشان در عهد سلطنت وی باشد و واقعاً مغان به خشایارشا نزدیک بودند و در لشکر کشی وی به یونان بسمت کاهنان و غیب گویان رسمی شرکت جستند.^{۷۲} با همه این مراتب - مجموع اصطلاحات کتیبه‌های هخامنشی و مراسم تدفین ایشان (از روی مدارك باستان‌شناسی) و روایات هرودوت درباره معتقدات و رسوم پارسیان و تشریفات جشن «مغ کشان» که در میان پارسیان معمول و متداول بوده^{۷۳} - همه گواه بر آن است که گرچه دین پادشاهان

پارس (ایران) به زرتشتیگری نزدیک بوده ولی با کیش زرتشت کاملاً منطبق نبوده است. اما با تعالیم مغان هم، که با زرتشتیگری دوران متأخر بسیار نزدیک بوده - با وجود نفوذ عظیمی که مغان در دربار و در میان مردم داشتند - انطباق کامل نداشته است. مجموع این مراتب بما اجازه میدهد که مغان را نمایندگان تعالیم زرتشت بدانیم.^{۷۴}

البته ما نمی‌توانیم تعالیم زرتشت را - حتی بصورت بدوی آن - « کیش‌کار » بخوانیم و بطریق اولی بآن شکلی که در دربارهای ماد و پارس پیدا کرده بوده هم نمی‌توان چنینش نامید. ولی تعالیم مزبور تا حدی آرزوها و امیال توده‌های آزادگان را منعکس مینموده (و تمام محققان با این نظر موافق میباشند). بنابراین بالطبع گئوماتای مغ معابد خدایان قدیمی محلی را که تکیه گاه بزرگان خاندانهای محل بود خراب میکرد.

و ضمناً آکادمیسین « و . و . استرووه » که این اقدام را عوام فریبانه می‌خواند کاملاً محق است. ما نباید گئوماتا را کمال مطلوب مردم دوستی بشماریم: وی البته در میان عامه خلق متحدانی برای خویشتن میجست ولی ماهیت امر در آن زمان - با احتمال - رقابتی بود که میان اصناف مختلف کاهنان وجود داشته و بر سر قدرت سیاسی و اقتصادی بایکدیگر مبارزه می‌کردند.

از جهت دیگر نیز نباید غلو کرد و پنداشت که گئوماتا پهلوانی انقلابی بوده و بخاطر آزادی‌ماد مبارزه می‌کرده است. کودتای گئوماتا نهضت مردم نبوده، تحوّل درباری بود و خود گئوماتا خویشتن را پارسی و هخامنشی میخوانده و بدین سبب بهیچ وجه صحبت از بازگرداندن استقلال پیشین ماد در میان نبوده - گرچه شایعه مادی بودن شاه تازه (چنانکه از گفته‌های کتسیاس برمی‌آید) حسن توجه مردم ماد را بوی جلب میکرده و محتملاً خود او هم در سرزمین ماد تکیه گاهی میجسته. بعدها

طرفداران داریوش کوشیدند عامّه مردم پارس را قانع کنند که گئوماتای سرنگون - شده گویا می خواسته است قدرت را از پارسیان بگیرد و چون خود از سرزمین ماد بوده مجدداً حکومت مادیها را برقرار سازد. مفهوم این روایت از خلال کتیبه های داریوش اول^{۷۵} و نوشته های هرودوت (III، ۶۵ و ۱۲۶) نیز استنباط میگردد، ولی درواقع با اینکه گئوماتا کوشید به عامّه آزادگان - بطور عموم - و مادیها بخصوص تکیه کند، نه «دموکرات منش» بود و نه هوا خواه احیای امپراطوری ماد.

۲- «گئوماتا *abičariš gaiθāmčā maniyamčā viθbišča* را از مردم سلحشور گرفت». درباره این اصطلاحات بیشتر بحث کردیم و دیدیم که بهترین ترجمه عبارت «مرتعا (؟) و اموال (منقول) و خانگیان (آدمهای خانه) و (بخصوص) جماعت های دهکده ها» است. روایت مربوط به گرفتن این چیزها را، از «مردم - سلحشور جماعت های (عشیرتی یا خاندانی) دهکده ها»^{۷۶} باید بادر نظر گرفتن مراتب فوق تعبیر نمود. البته شکی نیست که مقصود نویسنده کتیبه بهیستون در اینجا از «مردم - سلحشور است که در جماعتها بودند» (*Kāra hya viθāpatiy*) - دیدیم که در کتیبه بهیستون مفهوم این جمله بخشی از آزادگان است که به ارتش دائمی و محافظ درباری و دستگاه اداری جلب نشده بودند. بنابراین عملاً کارهی ویث پتی *Kāra hya viθāpatiy* بطور کلی آزادگان عادی بوده اند. ولی بزرگان عشیرتی محلی که از دیگران عقب مانده تر بودند نیز بدربار و ارتش و دستگاه اداری راه نداشتند. و این خود به محرران کتیبه بهیستون اجازه داد که بمنظور هتک اعتبار عملیات گئوماتا گروه اخیرالذکر را هم جزئی از «کارهی ویث پتی» قلمداد کنند. زیرا که این اصطلاح معنی اجتماعی و سیاسی مشخصی نداشت و در واقع يك شیوه بیان بود - گرچه در این موارد بخصوص ناحدی مضمون سیاسی معینی داشت.

بدیهی است، اگر هوا خواه نظر انجیل که میگوید: «از مستمند هم اخذ

میشود» نباشیم، باید گفت که از دارا میتوان چیزی گرفت. توانگران و یادارایانی که گئوماتا می توانست چیزی از ایشان اخذ کند عبارت بودند از: جماعت - بصورت کلی - و یا افراد متمول. جماعت البته می توانست صاحب دامها و مرابع و اموال غیر منقول باشد. ولی آیا جماعت بصورت يك كل (نه افراد آن) می توانست دارای «کارکنان خانگی» و «اموال خانگی» و یا «بردگان خانگی» (مانی māniya) باشد؟ مسلماً ما باید از تعبیر و. ا. تیورین مبنی بر اینکه گویا گئوماتا زنان و کودکان سلحشوران آزاد را می گرفت تا ایشان را برده ساخته در امور اقتصادی سلطنتی بکار وادارد صرف نظر کنیم. درباره این که کوچکترین احتمال درستی این فرضیه وجود ندارد پیشتر نوشتیم. بردگان مشترك جماعت های روستائی و باعشیرتی در علم مردم شناسی نا آشنا نیستند، ولی در جامعه ای که قدم در مرحله طبقاتی گذاشته باشد بسیار بندرت دیده شده اند. و تصور می رود اگر چنین بردگانی در پارس وجود میداشتند مؤلفان یونانی در این باره اطلاعی بدست میدادند. ولی حتی اگر این بردگان مشترك جماعتها وجود می داشتند هم - گمان نمی رود که بنام «اهل خانه» (مانی māniya) نامیده می شده اند و بنابراین احتمال اخیر بسیار ضعیف است.

از مراتب فوق چنین نتیجه میگیریم که صحبت بر سر مرابع و دامها و بردگان خانگی بزرگان عشیرتی محلی است - همچنانکه اندکی بالاتر حرف بر سر معابد بزرگان محلی مزبور بوده. روایت کتیبه بهیستون که اخذ آنچه مذکور افتاد «ار جماعات (عشیرتی) دهکده ها» (و گویا از «مردم - سلحشور») صورت می گرفته، را باید اشاره غیر مستقیمی بدان دانست که اموال مصادره شده نصیب که می شده: ممکن است اموالی را که در مقر فلان یا بهمان جماعت بوده نصیب همان جماعت میشده و این خود از مفهوم و سیاق جمله پیداست. محتملاً دامها و مرابع مزبور در آغاز به جماعتها تعلق داشتند و نمایندگان اعیان و بزرگان از ایشان گرفته تصاحب کرده

بودند : بیاد آوریم که در گائاها نیز بچنین وضعی اشاره شده است .^{۷۷}

بنابراین بزرگان عشیرتی محلی از اصلاحات گئوماتا زیان دیدند و عموم افراد آزاد جماعات از آن سود بردند . این استنتاج کاملاً با گفته هرودوت مبنی بر اینکه گئوماتا مردم را از مالیات سه ساله و خدمت سپاهیگری معاف کرد - و اقدامی بعمل آورد که بیشتر بحال آزادگان عادی نافع باشد - موافق است .

همه اقدامات گئوماتا مربوط به «مردم - سلحشوری» بود که در «خانه‌ها» و جماعتها میزیستند : هم آنانکه از اصلاحات گئوماتا زیان دیدند و هم کسانی که از آن سود بردند در شمار این دسته بودند . گمان می‌رود که گئوماتا به بزرگان درباری و سران کلان لشکری دست نزد زیرا که : اولاً اینان نقطه اتکای سیاست مرکزیت کشور بودند و گئوماتا کمتر از کیا کسار و کورش بمرکزیت نیازمند نبود و ثانیاً بسیار نیرومند بودند و با وضعی که گئوماتا داشته تحریک ایشان خطرناک می‌بود . معیناً اینکه دشمن عمده گئوماتا بخش معینی از بزرگان (و بخصوص بزرگان عشیرتی) بوده تأیید شده است زیرا که مهمترین طرفداران داریوش از بزرگان بوده‌اند .^{۷۸}

گئوماتا که بایک کودتای درباری بقدرت رسیده بوده بر اثر کودتای درباری دیگری نابود شد . و بر روایت هرودوت یکی از زنان حرم او - حرمی که از کمبوجیه باو رسیده بود - راز او را پیش پدر خویش اوتان که یکی از بزرگان پارس بود فاش کرد . داریوش که شاهزاده‌ای بود از شاخه دیگر خاندان هخامنشیان باتفاق شش نفر از شریکان توطئه که در شمار بزرگان پارس بودند^{۷۹} پنهان وارد منزل او در دژسیکایا^{۸۰} اوواتیش - از ناحیه نیسای (به آشوری : نیشای ، نیشا) ماد شد و در دهم ماه با - کایادیش (۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ ق . م .) او را کشت .

بروایت هرودوت، چندتن از هواداران داریوش پس از قتل گئوماتا پیشنهاد کردند

که بجای حکومت سلطنتی، حکومت خاندانهای متنفذ یا اولیکارشی و یا حتی حکومت عامه و دموکراسی ایجاد شود. هرودوت در ضمن بیان مطلب تنها باینکه از زبان هریاک از کسان داستان خویش نطقی در مدح سازمان ورژیم دولتی معینی بنویسد اکتفا نمیکند. این شیوه ادبی معمول مورخان باستان بوده است که عقاید خویش را از زبان رجال تاریخی بیان کنند. این نکته جالب است که هرودوت در جای دیگر، بمناسبتی اصرار می ورزد که این بخش نوشته وی صحیح است و افسوس می خورد که یونانیان سخن او را باور نمی کنند. ولی واقعاً در این روایت هیچ چیز غیر محتملی وجود ندارد.^{۸۰} در آغاز جامعه طبقاتی هر مقامی که بشیوه دسته جمعی اداره می شده و از بقایای سازمان عشیرتی بوده (نه تنها شورای شیوخ، بلکه مجالس خلق جامعه بدوی هم)^{۸۱} تحت نفوذ بزرگان عشیرتی واقع می گشته. و بدیهی است اعضای آن می کوشیدند دستگاہی بوجود آورند تا قدرت سلطنت را (که در آن زمان بر حسب ضرورت تاریخی میل داشت بقشرهای وسیعتر بنده داران تکیه کند) محدود کنند. اما در این گیرودار رژیم سلطنت پیروز شد.

۳ - قیام فرورتیش و دیگر قیامهایی که علیه هخامنشیان وقوع یافت

داریوش پس از آنکه گئوماتا را کشت و حکومت را در پارس و ماد بدست گرفت خبر یافت که عیلام (در آنجا شخصی بنام آشین قیام کرده بود) و بابل (در آنجا نبی دین تو-بل عاصی شده خود را پسر نابونید آخرین پادشاه بابل خوانده بود) از قلمرو او جدا شده علم استقلال افراشته اند. این هنوز آغاز قیام عمومی نبود. بلکه ایالات و نواحی بسیار با رونقی که از لحاظ اقتصادی هیچگونه علاقه و ارتباطی با پارس نداشتند از آن جدا گشته بودند و این خود برای امپراطوری هخامنشی موردی عادی شمرده می شده. قیام عمومی اندکی دیرتر در پایان ماه نوامبر - و آغاز دسامبر سال ۵۲۲ ق م - هنگامیکه داریوش سرگرم جنگ در بابل بود شروع شد. و در واقع

يك قیام نبوده . بلکه در آن واحد چهار قیام در نقاط مختلف صورت گرفت .
 شخصی مادی بنام فرورتیش (فراتور) که خود را خشریتای دوم از خاندان
 کیا کسار می خواند در رأس یکی از شورشها قرار داشت . ساکنان مادوپارت و هیرکانیه
 نیز باو پیوستند . ظاهراً مردم ارمنستان - که شاید پیشتر دست بشورش زده بودند نیز
 وی را یاری می کردند .

در رأس قیام دوم پارسئی بنام وهیزداته^(۱) قرار داشت که خود را - مانند گئوماتا -
 بردیه پسر کورش می خواند . گذشته از بخش مهمی از پارس (بخش شرقی آن ؟)^{۸۲}،
 ایالات شرقی - یعنی « ساتراگیدیه » با « آراخوسیا » (ساتراپ نشین هفتم ، بگفته
 هرودوت . این بخش جزو قلمرو پادشاهی کیا کسار نبود و کورش آن را تسخیر کرده
 بود . و چون اهالی آن بسنن عهد کیا کسار پای بند نبودند به وهیزدانه ملحق شدند
 نه به فرورتیش)^{۸۳} باو پیوستند .

در این که هدف هر دو قیام احیای نظامات زمان بردیه دروغین (نظاماتی که
 داریوش ملغی کرده بود) بوده شکی نیست . ولی ممکن است که قیام کنندگان از آن
 حدود هم تجاوز کرده بودند زیرا که هر دو شورش بصورت نهضت خلق درآمده بود . در
 کتیبه بهیستون داریوش اول گفته شده است که « مردم - سلحشور ماد که در جماعتها
 بودند » پیرو فرورتیش گشتند . چنانکه پیشتر گفتیم این همان بخشی از اهالی کشور
 بود که اصلاحات گئوماتا مستقیماً بدان مربوط بوده . شاید تا حدی بزرگان عشیرتی
 محلی را نیز بتوان مشمول مفهوم این کلمه دانست ولی بطور کلی اصطلاح مزبور معرف
 توده اعضای جماعات است . شکی نیست که افراد آزاد عادی ماد نیز در عیان همعنان
 فرورتیش بودند . بر روی هم جنبه عمومی و ملی قیام علیه داریوش ، مورد تردید
 نمی تواند باشد^{۸۳ مکرر} .

مسلماً قیام سوم که در مرغیاناً (بخشی از ایالات باکتریا) برهبری شخصی بنام فرادا^{۸۴} صورت گرفت نیز همگانی بود. شاید قیام دوم عیلام و پارس غربی (که از زمان قدیم با آن مربوط بوده) برهبری مرتیا - که خود را هومپانیگاش چهارم (اومانیس) پادشاه عیلام می خواند جنبه دیگری داشته است. این قیام سرعت بوسیله قوای محلی سرکوب شد.

ظاهراً ارمنستان قبل از جلوس داریوش اول بتخت سلطنت در حال شورش بوده است. کتیبه بهیستون سوریه - آشور و مصر و سکایان را هم جزو ممالک و اقوامی برمی شمارد که در پایان سال ۵۲۲ ق. م. علم عصیان برافراشته بودند.

بنظر می رسد که شورش سوریه (آشور) با قیام ارمنستان مربوط بوده است. اما قیامهای مصر و سکایان - در واقع تجزیه نواحی شمرده می شد که در مرزهای دور دست کشور واقع بوده، از لحاظ اقتصادی مستقل بودند و می توانیم آنان را در این شمار نیاوریم. اگر از موضوع متنازع فیه خصوصیات و جریان قیام ارمنستان هم صرف نظر کنیم - سه نهضت جدی باقی می ماند و در هر کز توجه ما قرار می گیرد - سه نهضتی

که داریوش از دسامبر سال ۵۲۲ ق. م. با آنها مواجه شد - این سه نهضت را فرورتیش و وهیزداته و فرادا رهبری می کردند.

دادرشیش پارسی، ساتراپ باکتریا، مستقلاً جنگ علیه فرادا را رهبری می کرد. وی مرغیانان را هم از آغاز دسامبر سال ۵۲۲ ق. م. منهزم ساخت و کشتار خونینی کرد.^{۸۵} ولی پارسیان مدت مدیدی بدستگیری خود فرادا موفق نشدند.



۸۴ - فرورتیش. گره از روی نقش
برجسته بهیستون

ویوانا، ساتراپ ایالت هفتم، نیز در آراخوسیا مستقلاً علیه طرفداران وهیزدانه (بردیه دروغین) وارد پیکار شد. در این مورد جنگ از دسامبر تا فوریه بطول انجامید. در ۲۱ فوریه سال ۵۲۱ ق. م. ویوانا بدستگیری سرداری که از طرف وهیزدانه کسب کرده بود موفق شد. ولی خود وهیزدانه تا ماه ژویه در پارس (پرسید) پایداری کرد.

چنانکه گفتیم در دسامبر سال ۵۲۲ ق. م. داریوش در بابل بود. و از آنجا دو سپاه اعزام نمود: یکی را که دادرشیش ارمنی فرمانده آن بود علیه ارمنستان فرستاد و مأمور کرد تا سپاه واخومیس را که پیشتر در بین النهرین شمالی علیه لشکریان ارمنی جنگیده بود یاری کند. و دیگری را بفرماندهی نزدیکترین رفیق خود ویدارنا بجنگ فرورتیش اعزام کرد. تا زمانی که ماد سر کوب و مطیع نشد و واخومیس و دادرشیش - با اینکه چند بار با ارمنیان پیکار کردند - از عهده ایشان بر نیامدند: ممکن است ارمنیان با فرورتیش که در جناح ایشان سرگرم عملیات بود تماس داشتند. اما راجع به ویدارنا ... وی در ۱۲ ژانویه سال ۵۲۱ ق. م.^{۸۶} با یکی از سرداران فرورتیش در مرز جنوب غربی ماد پیکار کرد ولی موفقیتی کسب ننمود و در کامپاندا (تقریباً همان ایالات پیشین بیت - هامبان - الی پی)^{۸۷} منتظر رسیدن داریوش و نیروهای عمده وی شد.

فرورتیش ناچار در دو جبهه می جنگید: در آن زمان که در مغرب، ناگزیر (در مقابل ویدارنا و بعد نیروهای عمده داریوش) از خود دفاع می کرد، از سمت مشرق هیستاسپ (ویشتاسپا) پدر داریوش که ساتراپ پارت بود^{۸۸} علیه اودست با قدم زد. و با اینکه - بگفته کتیبه بهیستون - بخش اعظم «مردم - سلحشور» در پارت و هیرکانیه از فرورتیش پشتیبانی می کرد، با این حال ویشتاسپ بکومک قسمتی از سپاه خویش در مارس سال ۵۲۱ ق. م. با شورشیان حرب کرد و کماکان با موفقیت در

سرزمین پارت پایداری نمود.

در ماه آوریل داریوش از کار اطفای شورش بابل فارغ شد و رو بسوی ماد آورد و در عین حال بخشی از ارتش خویش را - مرگباز پارسیان و مادیهائی که بوی وفادار مانده بودند - بفرماندهی ارت و ردیه علیه وهیزداته گسیل داشت. قوای عمده داریوش در ۷ مه (۲۶ ماه آدوکانیس) با نیروهای عمده فرورتیش در کوندورو^(۱) - در خاک ماد - تلاقی کردند. فرورتیش شکست خورد و با عده کمی سوار به ناحیه رغه (ری) - اقصی مرز شرقی کشور خویش - گریخت و ظاهراً بکومک پارتها و هیرکانیان امیدوار بود. در ژوئن سال ۵۲۱ ق. م. داریوش هنوز موفق به خاموش کردن عصیان ماد نشده بود، زیرا که در ۱۲ و ۲۱ ژوئن که واخومیس و دادرشیش ارمنی با ارمنیان پیکار کردند، ماد هنوز بدست داریوش نیفتاده بود و یا بهر تقدیر وی قادر نبود از آنجا لشکریانی برای تقویت سرداران خویش اعزام دارد. ولی در اواخر ماه ژوئن دسته‌ای از جنگاوران که داریوش به رغه (ری) فرستاده بود - موفق بدستگیری فرورتیش شد. داریوش فرمود تا از رغه عده‌ای بکومک و یشتاسپ بروند و در نبرد پاتیکربان - در خاک پارت، روز ۱۲ ژوئیه سال ۵۲۱ ق. م. آخرین هواداران فرورتیش مغلوب و منهزم گشتند^{۸۹}. مقارن همان زمان آرت وردی نیز قیام وهیزداته را در پارس (پرسید) سرکوب کرد. بنابراین فرورتیش بیش از هفت ماه بیشتر از گئوماتا مقاومت نکرد و مدتی مدید از قلمرو پادشاهی خویش در برابر لشکریان داریوش دفاع کرد و فقط در نتیجه برتری خرد کننده نیروهای حریفان مغلوب گشت.

داریوش در کتیبه بهیستون در باره سرنوشت فرورتیش چنین می گوید:

«فرورتیش را دستگیر کردند و نزد من آوردند. من بینی و گوشها و زبان او را بریدم»

و چشمانش را در آوردم . او را بزنجیر در دربار من نگاه داشتند و همه مردم - سلاحشور او را دیدند . آنگاه فرمان دادم او را در اکباتانا بر نیزه نشانند و مردانی را که نخستین هواخواهان او بودند در اکباتانا درون دژ بدار آویختم . رفتار هخامنشیان با کسانی که خود را فرمانفرمای مستقل اعلام کنند چنین بود .

معهدا شورش ماد باینجا پایان نیافت . قبیله ساگارتیان مطیع نشد^{۹۰} و در آنجا شخصی بنام چیتران تخمه خویشان را پادشاه اعلام کرد و گفت که از خاندان کیا کسار میباشد . داریوش برای اطفای این شورش - در سر زمین اصلی ماد عناصر وفاداری یافت که ویرا یاری کردند و ظاهراً از بزرگان بودند . و لشکریان پارسی و مادی وی بفرماندهی تهماسبادای مادی بسرعت تمام آخرین جرقه نهضت فرورتیش را خاموش کردند و چیتران تخمه را در آربل - سرزمین پیشین آشور - بر نیزه نشانده سیاست کردند .

آشفته گیها و اغتشاشات با این هم پایان نیافت . شورشهای اینجا و آنجا بروز می کرد . ولی پس از قلع و قمع عاصیان عمده و در درجه اول بعد از اطفای شورش فرورتیش و وهیزداته ، داریوش اول می توانست امپراطوری هخامنشی را نجات یافته بشمرد .

علت شکست این شورشها چه بود ؟ بنظر ما علت عمده فقدان وحدت داخلی و خارجی بود . ظاهر آوهیزداته و فرورتیش و همچنین دیگر شورشیان نه همچون متحدانی که در امری مشترک همساز باشند بلکه همچون رقیبان - هر يك جدا گانه - عمل می کردند . البته سبب این وضع تفرقه و انفراد اقتصادی برخی از نواحی که در آن زمان هنوز بطور کلی در عهد اقتصاد طبیعی میزیستند بوده است . از دیگر سو داریوش اول در پارس و ماد عده ای کافی هواخواه پیدا کرد . اینان اولاً از بزرگان عشیرتی بودند . ثانیاً سران بزرگان خدمتگزار دولت - همراهان کورش مانند گوبریا ، از وی

پشتیبانی کردند ولی این کافی نبود. شکی نیست که داریوش توانست بخشی از توده آزادگان عادی را نیز - بخصوص در پارس - بسوی خویش جلب کند. زیرا که نه بزرگان بلکه همه افراد پارس بطور مستقیم یا غیر مستقیم - از درآمدهائی که در نتیجه سلطه امپراطوری هخامنشی بدست می آمد سهمی می بردند.^{۹۲}



۸۵- چتران تخمه - گرفته از روی
نقش برجسته بهیستون

برای فهم ویژگی و سبب شکست نهضت‌های

خلق در زمان داریوش اول باید دانست که در جریان تکامل تاریخی آن زمان چه چیز ترقی خواهانه بود.

مسئله در آن اوضاع و زمانه، تکامل همه جانبه شیوه تولید برده داری (چون شیوه رهبری کننده) و بسط سطحی و عمقی آن - یا بدیگر سخن افزایش عده تأسیسات اقتصادی برده داری و بسط آن شیوه بدیگر انواع تولیدات و همچنین افزایش مقیاس تأسیسات برده داری و تشدید تقسیم کار و پیچیدگی بیشتر همکاری و تعاون داخلی اقتصادی آن تأسیسات... اینها در آن اوضاع و زمانه گامهائی ترقی خواهانه بودند. شیوه تولیدات برده داری در آن زمان قوس صعودی را طی می کرد و با سطح تکامل نیروهای تولیدی مطابقت داشت. در آن زمان آلات آهنین کار معمول و متداول می گشت و نیروی بردگان بمقدار فراوان در دسترس بود.

بزرگان عشیرتی محلی هم قبیلگان خویش را - چنانکه در دیگر کشورهای شرق قدیم متداول بود - بزیر بار قرض کشانده استثمار می نمودند و قیود و بستگیهای نیمه پدر شاهی نیز مزید بر عوامل دیگر گشته^{۹۳} و بالنتیجه سلطه بزرگان مزبور سدی در برابر ترقی و تکامل شیوه تولید برده داری و رونق و بسط آن شده بود. ولی

حتی پیروزی عامه تولید کنندگان خرده‌پا و آزاد نیز در اوضاع واحوال امپراطوری پارس محال بود منجر بایجاد يك دموکراسی بنده‌داری، از نوع جامعه آن روزی یونان بشود و بتوسعه سریع آن شیوه تولید کومک کند. متکاملترین تولیدات برده‌داری در تأسیساتی مقدور بود که نظایرتی در زندگی یونان نداشتند: یعنی در تأسیسات اقتصادی شاهان و معبد‌ها و سران لشکر و رئیسان دستگاه اداری. این دسته از بزرگان در نقاط مختلف کشور بستگی‌ها و علایق پدرشاهی نداشت که بتواند هم-قبیلگان خویش را از آن جهت در قید نگاهدارد. ولی در عوض از لحاظ بردگان مستغنی بود و می‌توانست به تولیدات کلان مبتنی بر اساس برده‌داری، پردازد. اینان از لحاظ اقتصادی از دیگران قوی‌تر بودند و در طی وقایع اخیر بیش از دیگران از لحاظ سیاسی سود برده بودند. این دوران، دوران رشد و رونق روابط طبقاتی بود و نهضتهایی نظیر جنبشهای یادشده در آن زمان محکوم به شکست بودند.

ماد بر اثر قیام فرورتیش مقام رسمی خویش - یعنی اولین ایالت امپراطوری را (در ردیف پارس) از دست داد. در کتیبه بهیستون نام آن سرزمین جزو آخرین ساتراپ‌نشینهای غربی ذکر شده است. راست است که اندکی بعد مجدداً نام ماد در فهرست اسامی ایالات مقام شایسته و محترمی احراز کرد. ولی در واقع اندك اندك بصورت یکی از ساتراپ‌نشینهای عادی هخامنشیان درآمد. نارضائی مردم ماد گاهی بعد از داریوش نیز بشکل شورش و عصیان تجلی می‌نمود. مثلاً ساکنان آن سامان در سال ۴۰۸ ق.م. قیام کردند.^{۹۴}

ظاهراً از یکجهت سرزمین ماد در امپراطوری هخامنشیان وضع خاصی داشته است: و ساتراپهای آن - لااقل گاهی - پارسی نبوده بلکه از ساکنان اصلی آن کشور - یعنی مادی بوده‌اند.^{۹۵} مثلاً آرباك ساتراپ ماد در زمان اردشیر دوم^{۹۶} مسلماً مادی بوده است. بنظر میرسد که «آتروپات»^{۹۷} آخرین ساتراپ آن سرزمین - در دوران

هخامنشیان نیز مادی بوده است.

لشکریان ماد علی‌الرسم در تمام لشکر کشیهای هخامنشیان شرکت می‌جستند. در جنگ ایرانیان با آتنیان در ماراتون (سال ۴۹۰ ق. م.) یکی از سرداران ایران داتیس^(۱) مادی بود. و گرم میترا^(۲) و تیتئی^(۳) پسران وی فرماندهی سواران خشایارشا را - در طی لشکر کشی عظیم وی بیونان - عهده دار بودند. مادیها با اتفاق پارسیان و سکایان معتمدترین جنگاوران شمرده می‌شدند و نیروی مساح‌ناوگان جنگی خشایارشا را تشکیل می‌دادند. در دره ترموفیل مادیها بودند که در کنار عیلامیان (کیسی‌یان) و پارسیان سخت‌ترین نبردها را با دسته لئونیداس بر گزار کردند. جزر لشکریان بر گزیده‌ای که خشایارشا پس از شکست سالامین در یونان در اختیار ماردونی باقی گذاشت (گذشته از چند واحد از بهترین جنگاوران پارسی) مادیها و سکایان و با کترینان و هندیان نیز بودند. بنابراین در عهد خشایارشا مادیها در شمار بهترین سپاهیان امپراطوری هخامنشی محسوب می‌شدند. محتمل است که هخامنشیان می‌کوشیدند توده آزادگان ماد را در غنایم جنگی شریک کنند و بدین طریق صدقه‌ای بایشان بدهند. در عین حال بزرگان ماد نیز کاملاً با بزرگان پارس توانس و توافق داشتند. ظاهراً مادیها مقام نمایانی هم در ارتش اردشیر دوم داشتند. آرباک ساتراپ ماد - که یکی از سرداران بزرگ اردشیر دوم بود - در جنگ کونا کس که میان اردشیر و برادرش کورش اصغر وقوع یافت، دودوزه بازی کرد: نخست بطرف کورش رفت و بعد مجدداً بسوی شاه باز گشت و بقول پلوتارک، سرانجام مجبور شد مجازات خنده آور و توهین آمیزی را بخاطر رفتار ناهنجار خویش تحمل کند.

در پایان قرن پنجم و قرن چهارم قبل از میلاد با سامی مادیهای که مشاغل نمایانی را در امپراطوری هخامنشی شاغل باشند کمتر بر می‌خوریم. ظاهراً بخشی از بزرگان

ماد با بزرگان پارس توأم شدند و بخشی را نیز پارسیان بر کنار کردند و جای ایشان را گرفتند. اما راجع به عامه مردم ماد... باید گفت که وجود امپراطوری پارسی هخامنشیان برای ایشان بار سنگینی بود. حتی آن صدقه احتمالی که هخامنشیان به مادی‌های دادند و دسته‌های مادی ارتش خویش را در غنایم جنگی شریک می کردند نیز قطع شد. زیرا که توسعه حدود امپراطوری متوقف گشت و تعداد لشکر کشیها بطور کلی و بویژه لشکر کشیهای توأم با پیروزی تقلیل یافت.

۴- انقراض امپراطوری هخامنشی و تأسیس دولت ماد آتروپاتن

در ثلث آخر قرن چهارم ق. م. جنگی که میان داریوش سوم پادشاه پارس (ایران) و اسکندر پادشاه مقدونی در گرفت منجر به انقراض سریع امپراطوری هخامنشی گشت. سقوط آن علل خارجی و داخلی داشت. علت خارجی این بود که امپراطوری ایران (پارس) در جنگهایی که با یونان می کرد با جامعه برده داری متکاملی روبرو بود: یونان در فاصله قرنهای هفتم تا چهارم ق. م. از سطح تولیدات برده داری که در شرق قدیم حکمفرما بود پافراتر نهاده و از لحاظ تکامل اقتصادی کشوری پیشرو شمرده می شد. گذشته از این سازمانهای سیاسی دولتهای یونانی که از سازمان اقتصادی جامعه منبعث می شد - یکنوع دموکراسی برده داران و یا لاقفل اولیه کاری یا حکومت خاندانهای متنفذ بود و این خود افراد آن جامعه را ترغیب می کرد تا آگاهانه و با فعالیت تمام در زندگی اجتماعی شرکت کنند و جنگاورانی بهتر و آگاهتر و بیدارتر از لشکریان پارسی (که غالباً هخامنشیان بزور بمیدان جنگشان می کشاندند) باشند.^{۹۸}

از دیگر سو برخی از ایالات امپراطوری پارس (ایران) که از لحاظ اقتصادی از دیگر بخشها پیشرفته تر بودند در آن زمان بمرحله عالی تری از تکامل جامعه برده داری نایل شده بودند. مثلاً یکی از نیازمندیهای نواحی اخیر الذکر این بود که

سازمانهای سیاسی برده داران بوجود آید و در تحت حمایت عالیّه قدرت سلطنت قرار گیرد ولی در عین حال واجد خود مختاری باشد، بحدّی که اعضای برده دار آن به بهترین وجه فعالیت اقتصادی خویش را بخصوص در زمینه ایجاد تأسیسات متکامل کالائی برده داری گسترش دهند و از طرف قدرت پادشاهی مداخلات خودکامانه در کار ایشان بعمل نیاید و مانع تراشی نشود. چنین سازمانی انحصار داشتن تأسیسات اقتصادی برده داری پررونق و متکامل را از کف سلطان و نزدیکان او بدر می کرد و موجب بهبود وضع لاقفل بخشی از آزادگان عادی می گشت و ایشان نیز می توانستند از خود دارای تأسیسات اقتصادی برده داری شوند.

سازمانی که این احتیاجات جامعه برده داری را تأمین کند عبارت بود از شهر خود مختار برده داران. اینگونه شهرها^{۹۹} در برخی از نقاط امپراطوری پارس (ایران) وجود داشت (شهرهای یونیه در آسیای صغیر، و صور و اورشلیم و سیپپار و بابل و اوروک و غیره). ولی تعداد آنها زیاد نبود و در طریق رشد و پیشرفت خویش بموانع بزرگی که از طرف دستگاه اداری شاهی ایجاد می شد بر می خوردند.^{۱۰۰}

وضع مردم آزاد امپراطوری پارس (ایران) در نتیجه تحمّل بار سنگین بیغارهای لشکری و غیره و مالیاتها و ربا خواری - که بخصوص در نواحی قدیمی کشاورزی کشور پادشاهی رواج وافر داشت از قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد سخت به بدی گرائید و این عوامل تأثیر مهمی در ترکیب ارتش داشتند^{۱۰۱} و استعداد جنگی آنها شدیداً تنزل دادند. در فاصله قرن پنجم و چهارم جنگاورترین قسمتهای ارتش ایران را سپاهیان مزدور یونانی تشکیل می دادند.

مجموع این عوامل موجب انقراض امپراطوری هخامنشی گشت (انقراضی که از لحاظ سرعت محتملاً حتی برای خود اسکندر نیز غیر منتظره بود) و قشرهای مهمی از ساکنان آزاد و برده دار امپراطوری پارس (ایران) با آسانی بطرف قدرت

جدید روی آوردند. فقط بعضی از نواحی دور دست - که برده داری در آن نقاط پیشرفت زیاد نکرده بود - بسختی در برابر هجوم بیگانگان مقاومت کردند. چون سراسر آسیای غربی جزو قلمرو دولت اسکندر گشت و بعد از وی نیز بدیگر کشورهای «یونانی - مقدونی» (ویا یونانی محض) - که بر ویرانه ملک اسکندر پدید آمدند - پیوست، در مرحله نوین جامعه برده داری (که یکی از خصوصیات آن رشد وافر شهرهای خود مختار برده دار بود و این جریان در این مورد تحت تأثیر مدنیت و فرهنگ یونانی ویا هلنیزم قرار داشته) گام نهاد.

فقط کشورهای معدود توانستند با احتراز از تابعیت بیگانگان وارد مرحله جدید تکامل جامعه برده داری شوند. یکی از آن ممالك معدود ماد غربی بود که در آن لحظه خطیر رجل تاریخی چون آتروپات در رأس آن قرار داشت.^{۱۰۱}

آتروپات در عهد داریوش سوم (کودومان) آخرین پادشاه هخامنشی ساتراپ ماد بود. نام وی در منابع موجود در ذیل وقایع سال ۳۳۱ ق. م. برده می شود. چون اسکندر آسیای صغیر را اشغال کرد و لشکریان داریوش را در ایسوس منهزم ساخت^{۱۰۲} و سوریه و فنیقیه و فلسطین و مصر را متصرف گشت، داریوش سوم لشکری عظیم گرد آورد و امیدوار بود که بیاری آن از پیشرفت اسکندر بسوی نقاط شرقی تر کشور جلوگیری بعمل آورد. ولی قبل از آنکه داریوش از دجله عبور کند اسکندر از فرات و دجله گذشت. روز اول اکتبر سال ۳۳۱ ق. م. در مشرق دجله نزدیک شهر پیشین آشوری آربل - در کنار دهکده گاؤو کامل جنگ میان فریقین در گرفت. در این نبرد آتروپات فرمانده مادیها بود و کادوسیایان و آلبانیان و سکسینان (ساکنان سکس^(۱)) نیمه مستقل^{۱۰۳} با اتفاق مادیها جنگ می کردند. پیش از آن آتروپات فرماندهی سوارانی را که داریوش بمنظور اکتشاف گسیل داشته بود بعهده داشت.^{۱۰۴}

چنانکه میدانیم نبرد «گائو کامل» بشکست کامل داریوش سوم منجر شد. پادشاه پارس (ایران) به اکباتانا گریخت و کوشید تا سپاه تازه‌ای گرد آورد ولی آشکار شد که بسیاری از ساتراپ نشینها و ایالات از تحت اطاعت او خارج شده‌اند. در این حیث و بیث اسکندر بسوی جنوب رفت و بابل و عیلام و پارس (پرسید) را اشغال نمود و از آنجا از طریق پارتا کنا تهاجم بسوی خاک ماد را آغاز کرد^{۱۰۵}. داریوش دانست که کومکی که انتظار داشته از سوی کادوسیان و «اسکیته‌ها» نخواهد رسید و از اکباتانا بطرف مشرق گریخت ولی در میان راه «بس»^(۱) ساتراپ باکتریای وی را از شاه‌ی خلع کرد و اندکی بعد داریوش کشته شد (۳۳۰ ق. م.). پارمنیون سردار اسکندر بامر وی خزانه پارس (ایران) را که بچنگ آمده بود به اکباتانا برد و سپس لشکریان تازه رسیده را از راه سرزمین کادوسیان به هیرکانیه هدایت کرد (یعنی از کرانه جنوبی دریای کاسپیان - خزر)^{۱۰۶} و خود اسکندر از راهی که به پارت منتهی می‌شد بدنبال داریوش رفت. وی ظاهراً در رغه (ری) شخصی بنام اکسودات^(۲) را که داریوش بسیار چال افکنده بود (و بدین سبب در نظر اسکندر معتمد شمرده می‌شد) به ساتراپی ماد منصوب کرد^{۱۰۷}. ولی در ماد سفلی و در طرق موصلات ارتش اسکندر - طرقی که ارتش مزبور را به بابل و دریای متوسط (مدیترانه) مربوط می‌ساخته - حاکم واقعی همچنان پارمنیون بود که دومین سردار مقدونی (بعد از اسکندر) محسوب می‌شده. مأموریت وی تأمین آرامش پشت جبهه بود. پس از چندی توطئه‌ای برای کشتن اسکندر صورت گرفت و فیلوت پسر پارمنیون در آن شرکت داشت. اسکندر فیلوت را اعدام کرد و مجبور شد فرمان قتل پارمنیون را نیز صادر کند. و وظیفه وی در ماد به سه تن از سران لشکر بنام کلائندر و منید و سیتالک محوّل گردید. در باره انتصاب آتروپات به ساتراپی ماد در آن زمان صحبتی در میان نبود.

چنین بنظر می‌رسد که آتروپات بحضور اسکندر نیامد. گرچه ظاهراً از داریوش نیز پشتیبانی نمی‌کرد: ودایل این گفته آن است که شهر اکباتانا از خود دفاع نکرد و کادوسیان که متحدان آتروپات بودند از کومک به داریوش سر باز زدند. ولی اُکسادات انتظارات اسکندر را بر آورده ساخت و چیزی نگذشت که اسکندر بهنگام لشکر کشی به آسیای میانه وی را از کار برکنار کرد و آتروپات را مجدداً بسمت ساتراپ ماد منصوب نمود^{۱۰۸} (۳۲۸ ق. م.). و بدین طریق - ظاهراً - وضعی را که در واقع حکمفرما بود تثبیت نموده قانونی ساخت. با احتمال قوی آتروپات با اسکندر اطمینان داد که بیش از اُکسادات وفادار و خدمتگزار است. و در واقع شاید در آغاز مایل بود با اسکندر مبارزه کند ولی در آن زمان قادر نبود و برای انجام آرزوی خویش نه نیرو داشت و نه مقدمات و مقتضیات فراهم بود.

آتروپات باین اکتفا نکرده و تمایل همکاری خویش را با اسکندر بنحو دیگری به ثبوت رسانید و شخصی بنام باریاکس^(۱) را که لقب پادشاه پارس و ماد را بر خویشتن نهاده بود تسلیم وی نمود^{۱۰۹}. این واقعه در سال ۳۲۴ ق. م. وقوع یافت. اسکندر بعد از لشکر کشی هندوستان بیارس بازگشته بود و سرگرم قلع قمع و مجازات سرداران و ساتراپهای خودگامه بود و کلئاندرومنید و سیتالک را که در خاک ماد فعال مایشاء بودند - در عداد دیگران اعدام کرد. اسکندر در این گیرودار از آتروپات راضی بود و وی را مدت زمانی نزد خود نگاهداشت^{۱۱۰}. آتروپات یکی از ارکان دولت امپراطوری هخامنشیان بود که بنا بتمایل اسکندر بهنگام جشنها و تشریفات شوش با نخستین مقدونیان عهد خویشاوندی منعقد کرد^{۱۱۱}. آتروپات در انتخاب خویشاوند نیز دوراندیشی عجیبی از خود نشان داد و دختر خود را به پردیکا^(۲) داد که مردی کاری و خردمند و نافذالکلمه و شاید هم کمتر از دیگر سرداران اسکندر لثیم و نفع پرست بود.

سپس اسکندر به ماد رفت و از دشتهای مشهور نیتسای که چراگاه (۵۰۰۰۰) اسب متعلق به لشکریان شاهی بود بازدید کرد. و معلوم شد که بخشی از اسبان را سپاهیان مقدونی بغارت برده اند.

در آن دوران اقدامات سیاسی گوناگون اسکندر با بزم ها و جشنها توأم بود. آتروپات در بعضی از جشنها حضور داشت و برای تفریح اسکندر گروهی از صد زن سوارکار تقدیم وی کرد. آریان که گفته هایش از دیگر مورخان جنگهای اسکندر موثق تر است باین مناسبت چنین می نویسد:

در اینجا می گویند که آتروپات ساتراپ ماد باو صد زن تقدیم کرد که تصور می کنند آمازون^(۱) باشند و بلباس مردان سوارکار ملبس بودند جزاینکه بجای نیزه تبرزین و بجای سپر سنگین سپر سبك داشتند (anti aspidôn peltas)^{۱۱۳}. آریان معتقد است که زنان مزبور آمازون نبوده اند و البته این نظر وی درست است. ولی نمی گوید از چه دسته و قومی بوده اند. ضمناً چنانکه خواهیم دید این موضوع - یعنی اصل و تبار این زنان - جالب است. آریان گمان می کند که آتروپات عده ای از زنان را مخصوصاً تعلیم داده لباس مخصوصشان پوشانید و بعنوان زنان آمازون معرفی کرد. ولی گمان نمی رود چنین باشد و حتی تصور نمی شود که آتروپات از اساطیر یونانی درباره آمازونها اطلاع داشته است.

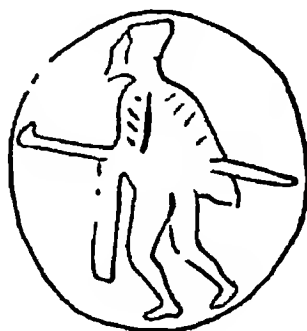
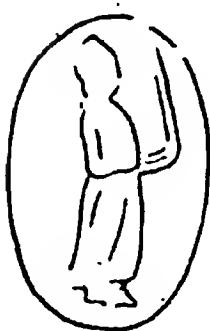
قومی را می شناسیم که در آن زمان می توانست چنین سوارانی در اختیار وی بگذارد: آن قوم « ساورومات » بود که « زنان بر آن حکومت می کردند » و کاهنان و جنگاوران شان زنان بودند. این زنان سلحشور ساورومات راهرودوت (IV، ۱۱۰ و بعد) از بازماندگان آمازونها می دانسته و اکنون وضع تدفین اینان را بر اثر حفریاتی

(۱) آمازونها - زنان جنگجوی افسانه اساطیری یونان که می گفتند پستان راست خود را می سوزاندند تا آسانتر از کمان تیراندازی کنند. مترجم

که در ناحیه سفلی و لگا و منطقه مجاور اورال^{۱۱۴} بعمل آمده نیک می دانیم. فرهنگ این قوم مدنیته بود که از سمت جنوب غربی - ظاهرآ - تمام ناحیه حاجی طرخان کنونی^{۱۱۵} را در بر می گرفته و - بنظر می رسد که - تا مانپیچ و کوما بسط می یافته. راست است که سلاح اصلی ساوروماتهای کرانه ولگا و مجاور اورال - گذشته از تیر و کمان - شمشیر بود نه تبر (Pelekus) - که در داستان آریان آمده^{۱۱۶}. ولی نیزه نیز واقعاً در قرن چهارم قبل از میلاد در میان ایشان کمتر متداول بوده. اما راجع به سپر (pelle) باید متذکر شد که چون - ظاهرآ - با چوب و چرم ساخته می شده، اثری از آن باقی نمانده است (که در حفاریات مکشوف گردد).

بیشتر کمان می رود که آتروپات به اسیر کردن عده ای از زنان ساورومات موفق شده بود و فرض اینکه صد زن را تعلیم داد تا خود را بجای زنان آمازون معرفی کنند مستبعد بنظر می رسد (بخصوص چنین عملی با اینکه در مشرق باستانی زن را از نظر گاه پدرشاهی می نگریستند منافات دارد). ولی اگر زنان مزبور را از طایفه ساورومات بدانیم باید اذعان کنیم که آتروپات تاحدی بر قفقاز شرقی (آذربایجان کنونی شوروی) نظارت داشته است زیرا که اگر چنین نمی بود نمی توانست با ساوروماتها که در آن سوی جبال قفقاز می زیستند تماس داشته باشد. اما نظارت وی بدلیل دیگر نیز محتمل است: زیرا آریان صراحةً می گوید که ساکنان آن ناحیه - یعنی کادوسیان و آلبانیان و ساکسینیان - همچون متحدان مادیها، در جنگ گائوکامل شرکت جستند. البته این اتحاد نیز مانند دیگر «اتحادهای» نظیر آن که در دوران باستان وجود داشته نوعی از تابعیت بوده است: والا چگونه ممکن بود قبایل مزبور در جنگی که برای ایشان هیچ نفعی در بر نداشته شرکت کنند؟ در مقابل از سائراپ ماد چه چیز دریافت می داشتند؟ جز اینکه از ایشان در مقابل صحرانشینان شمال دفاع کنند؟ و این خود واجب نظارت عملی نظامی فرمانفرمای ماد بر قبایل شرقی قفقاز می گشت.

محتملاً ساکسینیان (سکاسنیان) همان «اورتو کوریبانتیان» (تیزخودان)



۸۶- پوشاک قبایل آلبانی - سکائی قرن ۳-۵ ق. م. تصویر
از روی مهر نگین مکتوف در مینگه چالور

بودند که در تاریخ هرودوت نام
برده شده است. ایشان از زمان
قدیم جزو ساتراپ نشین ماد بودند
ولی با احتمال قوی چون در نقاط
دور دست مرزی آن کشور سکونت
داشتند غالباً کوس جدائی می زدند -
بخصوص که ارتباط میان سکاسنیان
و خاک اصلی ماد بسبب وجود
کوههای پردرخت قره داغ - که،
ظاهرآ، مقر قبیله کوهستانی
کادوسیان بوده - بدشواریهای
فراوان برمی خورد.

کادوسیان هنوز در دوران جماعتیهای بدوی می زیستند و محتملاً بشکار و
دامداری می پرداختند شاید^{۱۱۷} بیاعداری نیز اشتغال می ورزیدند^{۱۱۸} و دو پیشوا امور
ایشان را اداره می کردند^{۱۱۹} و چنانچه پیش گفتیم پادشاهی ماد از عهده مطیع ساختن
ایشان بر نیامد و نخستین بار سر باطاعت کورش نهادند (شاید در زمانی که وی هنوز
سردار آستیاک بود). در فهرست ساتراپ نشینهای هرودوت ذکر می شود که ایشان دیده
نمی شود ولی - ظاهرآ - جزو ساتراپ نشین یازدهم بوده اند. شاید پاوسیکیان^(۱) و
یانتی ماتیان^(۲) و داریتیان^(۳) که نامشان در آنجا مذکور است قبایلی از کادوسیان
و دیگر «ان آریاکیان» (ان آریائیان)^(۴) بوده اند که کرانه دریای کاسپی (خزر)، در فاصله

خاك اوتیان و آلبانیان از شمال و هیرکانیان از مشرق^{۱۲۱} سکونت داشته‌اند .

هیچیک از کتیبه‌های رسمی شاهان پارس (ایران) سرزمین کادوسیان و کاسپیان را جزو اراضی تابع ایشان نمی‌شمارد : بنظر می‌رسد که قبایل مزبور در آغاز امر از قلمرو امپراطوری پارس جدا شدند . در روزگاری که کتسیاس در دربار پارس اقامت داشته اردشیر دوم علیه کادوسیان لشکر کشید ولی چندان موفقیتی کسب نکرد^{۱۲۲} .

معملاً سبب توجه مفرطی که کتسیاس در تاریخ خویش بآن قبیله کوچك مبذول می‌دارد همین است و بس . بر روایت تروگاپومپه^{۱۲۳} . اردشیر سوم (۳۳۸ - ۳۵۸ ق.م.) مجدداً علیه کادوسیان لشکر کشید و کودومان که بعدها بنام داریوش سوم بسلطنت رسید در نبرد تن به تن علیه پهلوان کادوسی هنر نمائی کرد . وای مع هذا کادوسیان بعد از آن لشکر کشی هم کاملاً مطیع امپراطوری پارس (ایران) نشدند . و بدین سبب در جنگ گائو کامل می‌بینیم که کادوسیان جزو اتباع و حتی متحدان شاه پارس (ایران) نبوده و فقط متحد مادیها و آتروپات و ساتراپ ایشان می‌باشند . این جای شگفتی نیست . هم از قرن پنجم پیش از میلاد (و بطریق اولی در قرن چهارم) برخی از ساتراپها کاملاً مستقل بوده‌اند و حتی گاهی از طرف اتباع خویش بلقب «شاهی» خوانده میشدند^{۱۲۴} .

و غالباً بالاستقلال با یکدیگر حرب می‌کردند^{۱۲۵} . قفقاز شرقی از زمان کهن - علی‌الظاهر - نصیب ماد شده بود و باین سبب آتروپات آسانتر می‌توانست کادوسیان و آلبانیان و ساکسینیان را مطیع خویش سازد^{۱۲۶} . او بخردانه عمل کرد و کوششی برای الحاق مستقیم آن قبایل بقلمرو ماد بعمل نیاورد بلکه سعی کرد ایشان خود را «متحدان» ماد اعلام کنند . بظن غالب وی برای اعمال این نظر خویش از پشتیبانی قشرهائی در داخل قبایل مزبور برخوردار بوده است .

اگرچنین نپنداریم که در فاصله سالهای ۳۲۸ و ۳۲۴ ق.م. آتروپات در نقاط شمالی‌تر بجنگ با ساوروماتها پرداخته - معلوم می‌شود که نظارت وی بر قفقاز

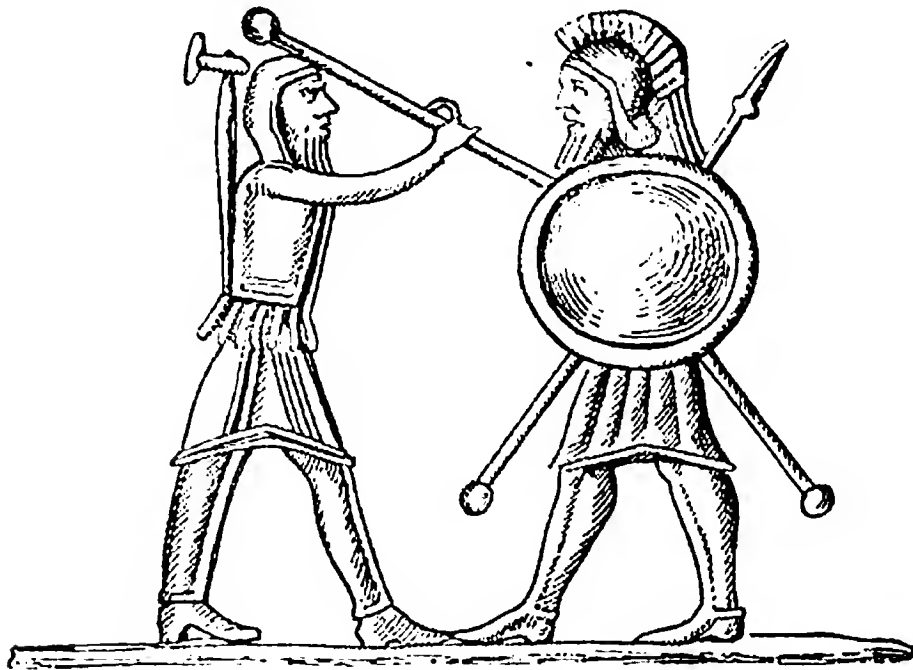
شرقی کماکان استوار بوده است. اینوضع ظاهراً بعدها هم برای وی مفید بوده.



۸۷- جنگجویی در لباس مادی (یادشاه هخامنشی؟) جنگجویی یونانی را مغلوب کرده. از روی تصویر مهر استوانه قرن ۴-۵ ق. م.

آثرویات در مجلس مشاوره ساتراپها و سرداران که پس از مرگ اسکندر در بابل انعقاد یافت (سال ۳۲۳ ق. م.) شرکت نجست. در مجلس مزبور ساتراپ نشین ماد به پیتون مقدونی واگذار شد. پردیکا که در دولت جدید سمت نایب السلطنه داشت پیتون را مأمور ساخت قیام یونانیان مقیم «کولونها»ی شرق ایران و آسیای میانه را فرو نشانند. چنین بنظر می‌رسد، ساتراپ نشین ثروتمند ماد که واجد اهمیت سوق الجیشی عظیمی بود پاداش انجام این مأموریت مهم شمرده می‌شد. گذشته از این محتمل است که پیتون، پیش از آن تاریخ نیز، پس از اعدام کلئاندر و دیگران، اشغال نظامی ماد سفلی را عملی ساخته بود. در واقع تصاحب ماد برای مقدونیان اهمیت بسیار داشته زیرا اگر آن سرزمین را از دست می‌دادند رابطه‌ی ایشان با

ساتراپ نشینهای شرقی بالکل قطع می شد. جالب توجه است که هیچیک از ساتراپهای نواحی شرقی در آن ایام از مقام خویش منفصل نشد: مسلمانمی خواستند وضع بخش شرقی کشور را که سخت پیچیده بود پیچیده تر سازند.



۸۸- جنگجوی مادی سبک اسلحه در پیکار با مردیونانی. از روی نقش مهر استوانه قرن پنجم (؟) ق. م.

آیا می خواستند استثنائی قائل شده آتروپات را از خاک ماد طرد کنند؟ گمان نمی رود. وی پدرزن پردیکا و یکی از مقتدرترین فرمانفرمایان آن زمان بود (جالب توجه است که فقط او و اکسیارت پدرزن اسکندر در سال ۳۲۳ ق. م. از میان «غیر یونانیان و مقدونیان» بسمت ساتراپی باقی ماندند). ماد غربی عملاً در دست او بود. با احتمال قوی پیتون در مجلس بابل فقط بحکومت، آنچه باصطلاح ماد بزرگ (یا ماد سفلی) نامیده می شد، منصوب گشت نه سراسر سرزمین ماد و پیشتر هم آتروپات عملاً بر بخش مزبور حکومت نداشت. در واقع در طی سالهای ۳۲۸ تا ۳۲۵ ق. م. که اسکندر در شرق غایب بود، هارپال خزانه دار در کبالتا نابلامعارض فرمانروائی می کرد (و بعد هم خزانه را ربهوده به یونان گریخت) و عده کثیری از لشکریان

مقدونی نیز در آنجا حضور داشتند که اجحافات و مظالم عظیم بمردم روا می داشتند.^{۱۲۷} اسکندر پس از بازگشت از هندوستان بیرحمانه ساتراپهای خودکامه و نفع جو را معزول و معدوم کرد. اگر آتروپات کوچکترین مسئولیتی در وقایع ماد می داشت اسکندر در اقدام علیه او خودداری نمی کرد. و چون اقدامی علیه وی بعمل نیاورد، معلوم است که در اکباتانا قدرت در دست آتروپات نبوده است. دسته های نظامی مقدونی در ماد سفلی کاملاً حکمفرما بودند و اسکندر در آنجا شهرهای «یونانی و مقدونی» و کلنی های نظامی ایجاد کرده بود تا خطوط ارتباطی وی را از تعرض «بربرها»^{۱۲۸} ایمن دارند. خط سوق الجیشی مهمی که از آن نقطه می گذشته محققاً حفاظت آن بیشتر بعهده سران لشکر مقدونی بوده نه آتروپات. و بنظر می رسد که آتروپات حتی یکبار هم (همچنانکه بعدها نیز چنین کرد) در وقایع پرسروصدائی که در ماد سفلی وقوع یافت و نبردهای طولانی و بی ثمری که میان لشکریان پیتون و آنتیگون و ایومن و نیکانور و سلوکوس و غیره جریان داشت شرکت نجست و کماکان ماد سفلی و مقدونیان را بحال خودشان گذاشت. وی در ایام حیات اسکندر خود را ساتراپی وفادار و انمود کرد ولی در اقدامات مقدونیان شرکت نکرد. بعد از مرگ اسکندر در جنگهایی که بنخاطر تقسیم مرده ریگ وی در گرفت شرکت ننمود و این خود بمثابه اعلام استقلال بود. پس از مرگ پردیکا، سرداران اسکندر در سال ۳۲۱ ق. م. در «تری پارادیس» گردآمده به تقسیم مجدد ساتراپ نشینها پرداختند. ماد کوچک - یعنی ساتراپ نشین آتروپات - جزو این تقسیم نبود. از آن زمان می توان آنرا دولتی مستقل شمرد. ماد غربی نخستین کشور شرقی بود که استقلال خویش را در برابر فاتحان یونان و مقدونیه و پارس باز یافت.

آتروپات چگونه توانست هم در آغاز دوران پیر آشوب جنگهایی که میان وارثان و جانشینان اسکندر در گرفته بود دولت جدید و مستقل ماد را بوجود آورد؛ شکی

نیست که آتروپات مردی با استعداد و برجسته بود. ولی اگر ناموس تکامل منطقی تاریخ نیروهای مشخصی را در میان اقوام و قبایل ماد و ادار باقدام نمی کرد هیچیک از شایستگیها و استعدادهای شخصی او نمی توانست کشور مستقل ماد را بوجود آورد. بارها مصر حاکم گفتیم که بخش شمال غربی ماد (باصطلاح ماد کوچک) و ماد سفلی یا ماد بزرگ از لحاظ اقتصادی (و حتی جغرافیائی هم) بایکدیگر وجوه مشترك ناچیزی داشتند. اقتصاد ماد کوچک واجد کشاورزی و صنعت نسبتاً عالی بود، تکافوی احتیاجات آنرا می نمود. جامعه ماد کوچک دارای پایگاه اقتصادی خویش بود و در آن زمان - که اقتصاد طبیعی بیشتر حکمفرما بود - نیازی بالحاق و یا اتحاد با دیگر نواحی نداشت. راست است که در گذشته چنین اتحادی وجود داشته و ماد سفلی نیز در آن شریک بود. ولی وجود آن اتحاد علل خاص داشت که از آنجمله بود لزوم مبارزه مشترك علیه آشور و منافع مشتركی که تعلق و پیوستگی به امپراطوری ماد در برداشت. بعدها این منافع وجود نداشت و خروج ماد کوچک از «امپراطوری جهانی» هخامنشیان (که آن سرزمین را هم شامل گشته بود) منوط و مربوط به پیش آمد اوضاع و احوالی مناسب و مقتضی بود.

مثلاً ماد کوچک برخلاف بابل احتیاجی به وارد کردن مواد خام صنعتی نداشت و بدین سبب لازم نبود با نواحی که منبع مواد خام شمرده می شدند متحد شود. مثلاً دیگر: ماد کوچک برخلاف ماد سفلی بر جاده اصلی بازرگانی و سوق الجیشی میان نواحی مهم آسیای مقدم و آسیای میانه قرار نداشت و باین علت هم می توانست از اتحاد با دیگر ایالات و نواحی احتراز کند.

گذشته از اینها در ماد کوچک قبایلی وجود داشتند دارای سازمان جماعتهای بدوی و آتروپات آنان را بخدمت خود در آورد و این خود نیروی نظامی مهمی در ماد کوچک پدید آورد که روحیه جنگی آن بالانرا از روحیه لشکریان امپراطوری پارس

و یا حتی سپاهیان جانشینان اسکندر بود (گرچه به فنون جنگی مانند ایشان آشنا نبودند). لشکریان اخیر الذکر یا از سپاهیان برده و یا جنگاوران مزدوری بودند که از جنگ جز غنیمت و سود چیزی انتظار نداشتند . داریوش سوم پس از آنکه تمام لشکریانش معدوم گشته یا وی را ترك گفتند آخرین امید خویش را به کادوسیان بسته بود . گرچه کادوسیان از یاری با دستگاه استبدادی فروریخته هخامنشیان سر باز زدند ولی همین چشم داشت کومک از کادوسیان و اینکه ایشان را لشکریان نیرومند و قابل اعتماد شمرده بود خود جالب توجه است . ما معتقدیم که نیروی آتروپات نیز در انکا ، به کادوسیان و دیگر قبایل شمالی آذربایجان بود . وی توانست باستظهار آن بعد از سقوط دیگر ساتراپها بر سرپا ماند و قدرت خویش را در دوران جانشینان اسکندر حفظ کند (با اینکه گاهی اُکسودات و زمانی فلان آرساک و یا بهمان پیتون به ساتراپی ماد منصوب می گشتند) - همچنانکه در عهد داریوش سوم و یا محتملاً زمان اردشیر سوم نیز حفظ کرده بود .

اگر این قبایل شمالی آذربایجان که در لشکر کشیهای آتروپات شرکت جسته و بالنتیجه در پیروزی او ذینفع بودند وجود نمی داشتند - او نیز مانند دیگر ساتراپهای داریوش سوم در مقابل لشکریان یونانی و مقدونی بی سلاح و ناتوان می بود - زیرا مقدونیان متدرجاً تمام دسته های جنگی محلی را در خود مستحیل می ساختند . و وی نه تنها موفق به تأسیس دولتی مستقل نمی گشت بلکه گمان نمی رود حتی در آن ایام بر آشوب بحفظ جان خویش موفق می شد .

دولت جدید را که رسماً ماد خوانده می شد - مردم بحق بنام ماد آتروپاتن - بنام وی - یا آتروپاتاگان^{۱۲۹} نامیدند . ساکنان آن سرزمین از لحاظ نژاد گوناگون بودند . اینکه در مدت دوسه قرن حکومت ایران زبان ایرانی تا چه حد در آن سامان تفوق یافت اطلاعی در دست نداریم . مسلماً این تفوق بارز بوده .

ولی مسلماً در قرن چهارم قبل از میلاد کادوسیان و ماتینیان و - محتملاً - دیگر بازماندگان ماننائیان و لولوبیان و سایر قبایل «کاسپیان» که در اتحادیه قبایل ماد شرکت نداشته و یا آنها را نیکه - با احتمالی - شرکت داشته اند ... همه آنها با اینکه خود را «مادی» می خواندند خصوصیات خویش را حفظ کرده بودند. زبان ایرانی که زبان دینی و مغان بود (مغان، ظاهراً در دولت جدید نقش رهبری داشتند) در اسامی خاص و غیره که بدست ما رسیده منعکس شده است و زبانها و لهجه های گوناگونی را که، با احتمال قوی، هنوز در آن زمان در ماد متداول بود از نظر ما مستور می دارد. ولی دولت جدید واجد وحدت اقتصادی و سیاسی گشته بود و بدین طریق زمینه ای برای پیدایش قوم آتروپاتن - در آینده - فراهم آمده بود.

دولت جدید سنن سیاسی و فرهنگی ماد زمان دیوک و دول اسبق را مرعی و ملحوظ می داشته. ولی تجزیه و تحلیل سازمان اجتماعی آن از حدود هدف کتاب حاضر بیرون است.

پایان

تعليقات و حواشی

(برای هر فصل شماره مربوط به حواشی از ۱ شروع می شود)

حواشی مقدمه

۱ - در فصل اول فهرست کتبی که در این موضوع سخن گفته‌اند و بیشتر واجد اهمیت است نقل خواهد شد.

۲ - Th. Jacobson, The Sumerian King-List, The Oriental Institute of Chicago, Assyriological Studies, No 11, Chicago, 1939. از صفحه ۱۴۷ به بعد. در نظر داریم کتاب ویژه‌ای درباره منابع این فهرست تنظیم کنیم.

۳ - F. Thureau-Dangin. La fin de la domination gutienne, RA, XXII, 1947. از صفحه ۱۱۱ به بعد.

۴ - A. Goetze, Historical Allusions in Old Babylonian Omen texts, JCS. 1,3, 1947. از صفحه ۲۵۳ به بعد.

۵ - به مجموعه RLA, S. V. Datenlisten رجوع کنید.

۶ - اکثر منابع عیلامی در مجلدات مختلف:

«Mémoires, Délégation en Perse» منتشر شده است نگاه کنید به

F.W. König, Corpus Inscriptionum Elamitarum, Hannover

و همچنین دیگر مدارك مربوط باستان‌شناسی فارس و رجوع شود به:

G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948.

۷ - E. Ebeling, B. Meissner, E. F. Weidner. Die Inschriften der altassyrischen Könige, I. Leipzig, 1926, - KAH, I, KAH,

II. و غیره.

۸ - این اسناد تقریباً بالتمام در قرن نوزدهم کشف و منتشر شده است. به‌مهمترین کتیبه‌های مزبور که در KB, I, II چاپ شده رجوع شود. در قرن بیستم فقط تعداد کمی متون تازه به‌آنچه قبلاً کشف شده بوده افزوده گشته است و اینها هم غالباً نسخه نانی متون

قبلی بوده‌اند که در بعضی موارد از اصل سالمتر مانده بودند و بدین سبب برخی مبهمات را روشن ساختند.

۹ - برای ترجمه کتیبه‌های تاریخی آشوری رجوع شود به:

D. D. Luckenbill, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, I-II, Chicago, 1926-27

بسیاری از متون مربوط به ماد را ای.م. دیاکونوف ترجمه کرده و منتشر نموده است. بدین‌نقار: مآخذ آشوری و بابلی در تاریخ «اورارتو» - مجله «پیک تاریخ باستانی» شماره‌های ۲ تا ۴، در نشریات مزبور به فهرست کتب متون اصلی نیز رجوع شود. مهمتر از همه:

E. A. W. Budge and L. W. King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, London, 1902;

P. Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglatpilesers III*, I-II. Leipzig, 1893;

H. Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, I — II. Leipzig, 1889;

M. Streck, *Assurbanipal und die letzten assyrischen Könige*. Leipzig, 1913;

F. Thureau - Danguin, *Une relation des huitième campagne de Sargon* II, Paris, 1912; و بسیاری متون دیگر.

۱۰ - طبع و منتشر شده است:

R. F. Harper, *Assyrian and Babylonian Letters I-XII* London, 1892

L. Waterman, *Royal Correspondence of the Assyrian Empire*, I-IV, Ann Arbor, 1930

و بعد به «منابع و مآخذ آشوری و بابلی» از ای.م. دیاکونوف نیز رجوع شود.

۱۱ - ترجمه‌های ای.م. دیاکونوف (منابع آشوری و بابلی) محتاج تکمیل است.

رجوع شود به :

J. A. Knudtzon, *Assyrische Gebete an den Sonnengott*, Leipzig, 1893;

E. G. Klauber, *Politisch-religiöse Texte aus der Sargonidenzeit*. Leipzig, 1913.

۱۲ - در اینجا با اصطلاح «فهرست اسامی نام‌دهان» یا کسانی که نام آنان را روی

سال می‌گذاشتند، مهم بوده. اینان عده‌ای از رجال دولتی آشور بودند که بنوبه یکسال تمام شغل

دلبماء را که مربوط با اجرای تشریفات دینی بود، ایفاء مینمودند. عمل تاریخ گذاری در آشور بنام ایشان صورت میگرفت. در یکی از فهرستهای مزبور اشاره به کسوفی شده است که در دوره عمل کرد یکی از رجال مزبور - که سال بنام اوست - وقوع یافته و تاریخ این کسوف را از طریق محاسبات نجومی میتوان بدست آورد. بدینوسیله تواریخ دیگر وقایعی که در فهرست ذکر شده بدست آمده است (از ۹۱۱ تا ۶۴۸ قبل از میلاد). بد:

Reallexikon der Assyriologie, Herausg. von E. Ebeling und B. Meissner, Berlin-Leipzig, 1932-1938. به کلمه Eponymen رجوع شود.

تاریخ گذاری وقایع هزاره سوم و دوم قبل از میلاد بیک شیوه پیچ در پیچ تر - که عبارت است از استفاده از مدارك نجومی متون بابلی قدیم و مصری که گاهی علاماتشان همانند نیست و همچنین محاسبات خود پیشینیان در تعیین تاریخ وقایع - بعمل می آید. در این باره به اثر آکادمیسین و.و. استرووه تحت عنوان «تاریخ گذاری در نخستین سلاله بابلی» مجله «پیک تاریخ قدیم» شماره ۱ - سال ۱۹۴۷ ص ۹ به بعد رجوع شود.

۱۳ - متن کامل و تبدیل حروف transliteration و ترجمه کتیبه های اورارتوئی پادشاهان توسط ک.آ. ملیکیشویلی در مجله «پیک تاریخ قدیم» از شماره اول سال ۱۹۵۲ تا شماره اول ۱۹۵۴ تحت عنوان «کتیبه های میخی اورارتوئی» منتشر شده است. به اثر زیر هم رجوع شود:

F. W. König, Handbuch der chaldischen Inschriften, 1. Graz, 1955.

L. W. King, Chronicles Concerning Early Babylonian - ۱۴ Kings, I-II, London, 1907.

C. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923.

S. Smith, Babylonian Historical Texts Relating to the Capture and Downfall of Babylon, London, 1924.

B. Landsberger und Th. Bauer, Zu neuveröffentlichten Geschichtsquellen der Zeit von Asarhaddon bis Nabonid, ZA, N. F, III, 1926. از صفحه ۱ به بعد

F. H. Weissbach, Die Keilinschriften der Achämeni- - ۱۵ den. Vorderasiatische Bibliothek, 3, Leipzig, 1911, صفحه ۴ به بعد

۱۶ - بزبانهای پارسی باستانی و عیلامی و بابلی.

L. W. King and R. C. Thompson, The Rock - ۱۷ Sculptures and Inscriptions of Darius the Great on the Rock of Behistun, L., 1907.

— R. Kent. *Old Persian Grammar, Text, Lexicon*. New Haven, 1950.
چاپ دوم کتاب کنت Kent هنوز در دسترس من نبود.

۱۸ - ممکن است «کسانت» بعد از هرودوت نوشته و از تألیفات وی استفاده کرده باشد. حتی بعضی از محققان معتقدند که تألیفات «کسانت» بعدها جعل شده است. بخشی از قطعاتی که به «کسانت» منسوب است بدون تردید از آن وی نمیباشد و در قرن دوم قبل از میلاد جعل شده است. رجوع شود به:

L. Pearson, *Early Ionian Historians*, Oxford, 1939.

از صفحه ۱۹۰ به بعد

۱۹ - اسلوبی که هلانیک بکار بسته است و تشابه اسامی و لغات زبانهای مختلف را بدون در نظر گرفتن ریشه و منشأ و معنی و تاریخ تحول آنها را در زبان منظور و فقط صرفاً مشابهت الفاظ را ملاک قرار داده، متأسفانه حتی در این دوران نیز بعضی از مؤلفان در آثار خویش بکار میبرند.

۱۹ مکرر - درباره آثار هرودوت به کتاب «هرودوت» تألیف «س. یا. لوری»

رجوع شود. M.L. ۱۹۴۷

۲۰ - اصطلاح «ماد» و «مادی» را در مورد قوم ماد و دولت و خاک آن بکار میبریم.

۲۱ - رجوع شود به ص (۵۲۱-۵۱۲ متن)

۲۲ - نوشته سنگ مزار اخلاف هارپاک (؟) بزبانهای یونانی و لیدی بدست

آمده است :

J. Friedrich, *Kleinasiatische Sprachdenkmäler*, Berlin 1932.

صفحه ۶۲ شماره ۴۴a سطور ۱-۲، ص ۶۳ سطر ۳۰، شماره ۴۴c ص ۶۶ سطر ۲۴، ص ۷۶ شماره ۷۷ سطر ۲۶.

۲۳ - هرودوت (گذشته از داریوش) نامهای قاتلان مغ را چنین ذکر میکند:

اینتافرن، اوتان، گوبریا، هیدارن، مهابیز و آسپاتین. در کتیبه بهیستون نامهای ایشان چنین آمده است: ویندافرن، اوتان، کئوبرووا، ویدرن، بگ بوخش و آردوماینش، تفاوتی که در نقل اسامی دیده میشود مربوط بویژگی صوتی (فونتیک) الفاظ یونانی میباشد.

۲۴ - عده ای نیز کسوف مزبور را همان خورشید گرفتگی ۳۰ سپتامبر سال ۶۱۰

قبل از میلاد فرض کرده اند. ولی احتمال صحت این فرض ضعیف تر است. نه تنها تاریخ آنرا رد میکند بلکه کسوف مزبور در آسیای صغیر کامل نبوده است و ت. نولدکه بنا بمحاسبات دقیق نجومی که در پایان قرن نوزدهم بعمل آمده باین نکته اشاره کرده است. تاریخ ۵۸۵ قبل از میلاد را (با تبدیل بمحاسبه تاریخ کنونی) پلین نیز آورده است

Nat. Hist. II, 9 (12) چاپ Littré, Paris, 1865

۲۵ - Pareks : تعبیرات مختلف دارد.

۲۶ - برای این رقم توجیهات دیگری نیز وجود دارد. مثلاً نلد که معتقد است هرودوت اشتباهاً سنین سلطنت دیوک را (با فرائورت) و کیا کسار و آستیاک جمع کرده است ($۱۲۸ = ۳۵ + ۴۰ + ۵۳$) ولی چون شنیده بوده که مادها قریب یکصدسال در آسیا حکمرانی کردند. مابده التفاوت (۲۸ سال) را از دوران سلطنت ایشان کسر کرد و آن مدت را بحساب اسکیتها که از مدت حکمرانیشان بیاطلاع بوده گذاشت. ج. راوولینسون بنحو دیگری توضیح میدهد و میگوید هرودوت دو اشتباه کرد باین معنی که سنین حکمرانی دیوک را بحساب فرائورت و سالهای سلطنت فرائورت را بحساب دیوک گذاشته است. رقم ۱۲۸ همان است که مخبر هرودوت بوی داده است، اما راجع به ۲۸ سال حکمرانی اسکیتها (سکایان) طبق این توجیه رقم مزبور را باید به رقم ۱۲۸ افزود. توجیهات دیگری نیز وجود دارد. به صفحه ۲۲۵ متن رجوع شود.

۲۷ - هرودوت خود نیز «لابینت-ناپونید» (۱۸۸۸) را از «لابینت» معاصر کیا کسار جدا دانسته است. در آن زمان واقعاً «ناپو خود و نوسور دوم» (بخت النصر دوم) شاه بابل بوده. ۲۸ - بحساب مرسوم قراردادی عهد باستان مطابق است با عمر پنج نسل، هر نسل ۳۰ سال. بنابر دلایل دیگر برخی حدس میزنند که يك پادشاه دیگر هم میان دیوک و فرائورت از قلم افتاده است.

۲۸ مکرر - به تواریخ کتسیاس صفحه ۳۶-۳۵ متن رجوع شود.

۲۹ - یا شش نسل - هر نسل $\frac{۱}{۴}$ ۳۳ سال؟ (انهم محاسبه ای از پیش خود و قراردادی است).

۳۰ - اگر پایان حکمرانی دیوک را طبق مدارك آشوری، سال ۷۱۵ ق.م. بشماریم (به صفحه ۲۴ متن رجوع شود). اگر فرض کنیم که چهل سال کیا کسار شامل مدت حکمرانی اسکیتها (سکایان) نیز بوده است - پس آغاز حکمرانی دیوک طبق گفته هرودوت بسال ۶۹۹ ق.م. میخورد.

۳۱ - ف.ک. میسچنکو، بی اندازه در داوری درباره هرودوت سختگیر است. در کتاب «هرودوت. تاریخ در نه مجلد» ترجمه ف.ک. میسچنکو. مجلد دوم مسکو. چاپ سال ۱۸۸۸ صفحه ۱ و بعد.

۳۲ - A. Delattre. Le Peuple et l'Empire des Mèdes jusqu'à la fin du règne de Cyaxare. Mémoires couronnés et mémoires des savants étrangers publiés par l'Académie Royale des Sciences, des Lettres et des Beaux-Arts de Belgique, XIV, Bruxelles, 1883.

۳۳ - در سلسله مقالات مربوط بتاریخ ماد منتشر در مجله :

Orientalistische Literaturzeitung. سال ۱۹۱۵ م.

۳۴ - مهمتر از همه در تألیف «دیودور» مورخ باستانی یونان که مطالب مؤلفان قدیمتر را نقل کرده است و تألیف «فوتیا» نویسنده روم شرقی. نیکولای دمشقی مورخ قرن اول (نویسنده تاریخ وقایع زمان «ایرود کبیر» مشهور) نیز منقولات مفصل و مهمی در تألیف خویش آورده. گمان میرود که نیکولای مزبور به اطلاعات کتسیاس مطالب دیگری نیز افزوده باشد. تألیف نیکولای دمشقی نیز بطور کامل بدست ما نرسیده و فقط مستخرجاتی از آن در دست است. برخی از مستخرجات و اطلاعات تألیف کتسیاس در تألیفات بسیاری از مؤلفان باستانی نقل شده است. به قطعانی از تألیف کتسیاس که توسط س. مولر C. Müller باضمام تألیف هرودوت در سلسله انتشارات «فیرمن دیدو» Firmin Didot منتشر شده رجوع شود. برای قطعات تألیف نیکولای دمشقی رجوع شود به: FGH, II A, Berlin 1926 به چابهای گوناگون کتاب دیودور (بخصوص مجلدات اول و دوم) نیز رجوع شود. بهترین تألیف درباره کتسیاس: از Pauly-Wissowa (مقاله یا کوبی) s. v. Ktesias. بتازکی قطعانی از آثار کتسیاس در میان پایپروسهای یونان و مصر پیدا شده است.

۳۵ - «دیودور» (Diod., II, 32, 4) میگوید که کتسیاس در زمان جنگ کورش اصغر با اردشیر دوم مشغول خدمت بود و اسیر شد و بخاطر مهارتی که در فن پزشکی داشت به شاه ایران نزدیک شد. ولی چنین نیست که کتسیاس در لشکر کشی کورش اصغر علیه اردشیر دوم شرکت جسته باشد. کسنفونت (کزنفون) که اطلاعات کاملی از آن لشکر کشی دارد و خود در آن شرکت داشته متذکر میگردد که کتسیاس هم در آن زمان در دربار اردشیر دوم بوده (کزنفون، Anal., I, 8, 26). بظن غالب ممکن است کتسیاس به توسط نسیافرن ساتراپ هخامنشی - بهنگام جنگ با «کاریا» که مجاور کیند بود علیه آمورک عاصی پارسی - فرزند پیسوتن که از طرف سربازان مزدور یونانی پشتیبانی میشده - اسیر شده باشد (توسیدید VIII, ۵, ۲۸, ۴). کتسیاس هواخواه اسپارت بود (در تاریخ زندگی اردشیر - به تألیف پلوتارک رجوع شود) و بالطبع ممکن است ناچار «کیند» را که تا سال ۴۱۳ ق.م. تحت نظارت آتنیها بود ترك گفته باشد و بدین سبب وارد خدمت آمورک شده باشد. آمورک را اسپارتهها گرفتند و در سال ۴۱۲ ق.م. به نسیافرن تسلیم نمودند، ولی جنگ علیه وی مدتی بیشتر - و با احتمال قوی از ۴۱۴ ق.م. و بعد از آنکه نسیافرن پدر آمورک (پیسوتن) را دستگیر ساخت، جربان داشت. بنظر ك. مولر، کتسیاس فقط در سال ۴۰۵ ق.م. اسیر شد و بر روی هم هفت سال در ایران اقامت داشت - زیرا که در سال ۴۱۵ ق.م. هنوز اردشیر دوم بسلطنت نرسیده بوده ولی نباید تصور کنیم که کتسیاس بیدرتنگ وارد دربار اردشیر شد.

۳۶ - بگفته پلوتارک، کتسیاس در مذاکرات اردشیر با «کونون» فرمانده ناوگان آتن - در طی جنگهایی که به صلح «آنتالکید» - صلحی که سرشکستگی یونانیان و بخصوص اسپارتهها بود - منجر شد، نقشی بازی کرد.

۳۷ - در کتب آمده است که این صخره به خدای میترا اهداء شده بوده و مبنای این گفته آن است که در اوستا کلمه « بگk » Baga بخدای مزبور اطلاق میشود. ولی در پارسی باستانی بگk Baga خدای بمعنی اعم است ندمیترا (ظاهراً در ماد نیز این کلمه بمعنی خدای بوده) و در صخره هم تصویر اهورامزدا نقش شده ندمیترا.

۳۸ - محتمل است که کتسیاس نقش برجسته بهیستون را بانقش «کوران کون» در فارس (زمان عیلامیان) اشتباه کرده باشد. در نقوش اخیر واقعاً چند ده تن مرد جنگی کشیده شده (؟) و ضمن ایشان هیکل زنی نیز دیده میشود ولی ملکه نیست بلکه الهه است.

۳۹ - در این باره کتیبه بهیستون خود گویاست (BEH. I, 1) و گذشته از آن باقی نبشته کتیبه مزبور بزبان آرامی که فی المثل در بایگانی پادگان پارسی در الفاتین مصر یافت شده نیز آنرا تأیید میکند. رجوع شود به:

E. Sachau, *Aramäische Papyrus und Ostraka aus Elephantine*. Leipzig, 1911, صفحه ۲۰۹-۱۸۷, ۵۷, ۵۲.

A. Ungnad, *Aramäische Papyrus aus Elephantine, Kleine Ausgabe*, Leipzig, 1911 شماره های 65-70a, از ص ۸۳ به بعد.

۴۰ - هرودوت نیز در این مورد اشتباه میکند: وی نام شغل او را نام شخصی او میداند. اینکه کتسیاس اسم سفنددات را ذکر کرده تصادف محض نیست و جنبه خاصی دارد که در جای خود از آن صحبت خواهیم داشت.

۴۱ - رجوع شود به کزنفون, *Anab.*, I, 7, 11; VII, 8, 25; I, 4, 10 منشأ بسیاری از اسامی اشخاص که کتسیاس در تاریخ ماد ذکر میکند از همین گونه است (مثلاً آرتاسیرا، پارمیس): اینها نامهای معاصران وی هستند. به حاشیه ۱۷۳ رجوع شود.

۴۲ - Ael. *De nat. anim.* IV, 21.

۴۳ - Ver. hist, 3. بدیهی است که این نظر تنها به کتاب «ایندیکا»ی وی که از طرف جمله مؤلفان عهد عتیق تخطئه شده مربوط نمیشود بلکه شامل دیگر آثار تاریخی او نیز میگردد. پلوتارک نیز باوجود اینکه به رقیب کتسیاس یعنی هرودوت عنایتی ندارد، ویرا نکوهش میکند.

۴۴ - مثلاً بتقریب سه «کتاب» اول آثار او را (از ۲۳ «کتاب») داستان اعمال افسانه آمیز و اکثراً مجعول ملکه آشور سمیرامید (سمیرامیس) اشغال میکنند ولی نام سمیرامید نامی است تاریخی و تاکنون هم در افسانه ها و روایات بسیاری از اقوام مشرق زمین محفوظ مانده است.

۴۵ - معینا حتی اکنون نیز کوششهایی برای تخطئه و انکار صداقت هرودوت بعمل

میآید. باید اینگونه ارزیابیهای اغراقآمیز را در مورد آثار وی با احتیاط تلقی کرد.

۴۶ - تاریخ نامربوط و بی‌اساسی که کتسیاس درباره آشور نوشته و میان مؤلفان قدیم نیز شایع و رایج بوده است - زیرا ایشان منبع دیگری در این موضوع نداشتند. تاریخ آشوری که هرودوت مدون ساخته و با طرح کرده بود (هرودوت، I، ۱۰۶) حتی در دسترس مؤلفان عهد عتیق نبوده است و شاید هم نوشته نشده بوده.

۴۷ - C.F. de Volney, Recherches nouvelles sur l'histoire ancienne, Paris, 1814.

۴۸ - یعنی تریاکونتا triakonta - «سی» در عوض dusi leiponta ton triakonta - «دونا کمتر از سی» که در مورد اول گفته شده است (Diod., II, 32: 6) ۴۹ - در اینمورد عدد ۵۳ را که هرودوت ذکر کرده - راست کرده است و شاید در نسخ خطی قدیمی هرودوت هم همان رقم ۵۰ بوده است ؟

۵۰ - تعداد سالهای آسپاندا - آستیاگک در مقطعات آثار کتسیاس که محفوظ مانده وجود ندارد.

۵۱ - بهر تقدیر اسامی کیا کسار و فراثورت - حتماً هند و اروپائی هستند باسانی ممکن بود عکس این نظر را داشته باشیم. ولی برخی از اسامی که کتسیاس ذکر کرده است نیز هند و اروپائی هستند artaios = artāya, «نیزه دار»، astibaras = arštibāra «راستکار - عادل» و غیره.

۵۲ - دیدیم که نخستین پادشاه مادی که در فهرست کتسیاس مذکور است یعنی آرباک و «متحد» او «بلسیس» پادشاه بابل، بوجه مشکوکی هم نام ساتراپهای ماد و بین‌النهرین که معاصران کتسیاس بودند - میباشند. این تصادف که در اوضاع و شرایط عادی محال بنظر میرسد کافی است که هر کوششی را برای احیای تاریخ ماد کتسیاس عقیم و بی‌ثمر نماید.

۵۳ - اینها واقعاً نامهای مادیها هستند. در میان پارسیان باینگونه نامها بر نمیخوریم. ۵۴ - هرودوت شرح این جنگ را چنان مختصر میدهد که کتسیاس هوس نکرد در اینمورد گفته او را «تکذیب» کند.

۵۵ - فقط کزنفون در پایان زندگی خویش - هنگامیکه آتن و اسپارت متحد شدند مورد عفو قرار گرفت.

۵۶ - در این شمارند آثار او: «خاطرات او درباره سقراط» و «ولیمه» و «آئین کشور داری».

۵۷ - در واقع کورش بزرگ هنگام پیکار با قبایل «ماساگت» آسیای میانه - که میکوشید ایشانرا فرمانبردار خویش سازد - کشته شد. (مؤلف)

۵۸ - و کورش اصغر هم (مؤلف)

۵۹ - ای.م. تروئسکی. تاریخ ادبیات عتیق. ج. ۱۹۴۶. ص ۱۷۵

۶۰ - کزنفون 11، 7، 1، Anab.

۶۱ - از اینگونه است نامهای کمبوجیه (پدر کورش، هرودوت نسب ویرا به پسره
قهرمان یونانی میرساند.) و آستیاگ و ماندانا (مادر کورش) و کیاکسار و هیستاسپ و کوبریا
و آرتاباز و آرتابات و آرتابان و مهابیز و آرسام و غیره. ولی کزنفون این نامها را بکسانی
که در تألیف هرودوت بدانها موسومند، نمیدهد.

۶۲ - چنین است نام تانائو کسار (پسر کورش؛ در کتاب کتسیاس: تانیو کسارک) و
محتماً نام آبرادات هم.

۶۳ - از اینگونه است نامهای آرتاگرس و آرتابات (آرتاپات) و آرتوخ و مهابیز و
میتربدات و تیگران (رجوع شود به ۲۱۴، ۸، IV، Hell.) و همچنین گادات (نام ساتراپ آسیای-
صغیر و یکی از کسانی که پیش از کورش صغیر در آنجا فرمانفرما بوده است)

۶۴ - از اینگونه است نامهای مرقد (گویا عربی!) و آگلائیتاد و خریسانت و
سامباول و فراول (که گویا پارسی هستند!) و پانتی (ملکه شوش!) و آندرامی (که گویا مادی
باشد!) و آلکئون. و نامهای «شبه ایرانی» اراسپ و دائیفرن و بخصوص نامهایی که اشتقاق
مشکوک دارند مثل تمبراد و رامبک و امب و آدوسی و غیره. باید تذکر دهیم که بسیاری از
این نامها را در مورد نامناسبی بکار برده است: مثلاً «آشوری» (یا بابلی) ممکن نبود «کوبریا»
نام داشته باشد.

۶۵ - حدس زده میشود که کزنفون از آثار مورخان متقدمتری نیز (دیونیس میلیتی؟)
در مورد ساختمان اداری امپراطوری کورش استفاده کرده باشد. ولی مطالب مورخان عهد باستان
در باره وقایع کشورهای شرقی و بخصوص وقایع تاریخی پادشاهی ماد بسیار مختصر و ناچیز بوده
است و کمان نمیرود که کزنفون برای داستان خویش چیز با ارزشی از منابع مزبور بدست
آورده باشد. و بطریق اولی تصور نمیشود که مطالب کزنفون در مواردیکه با هرودوت تناقض
دارد از مورخان قدیم یونانی اخذ شده باشد زیرا خود هرودوت نیز از مطالب مورخان مزبور
و بخصوص دیونیس استفاده کرده است.

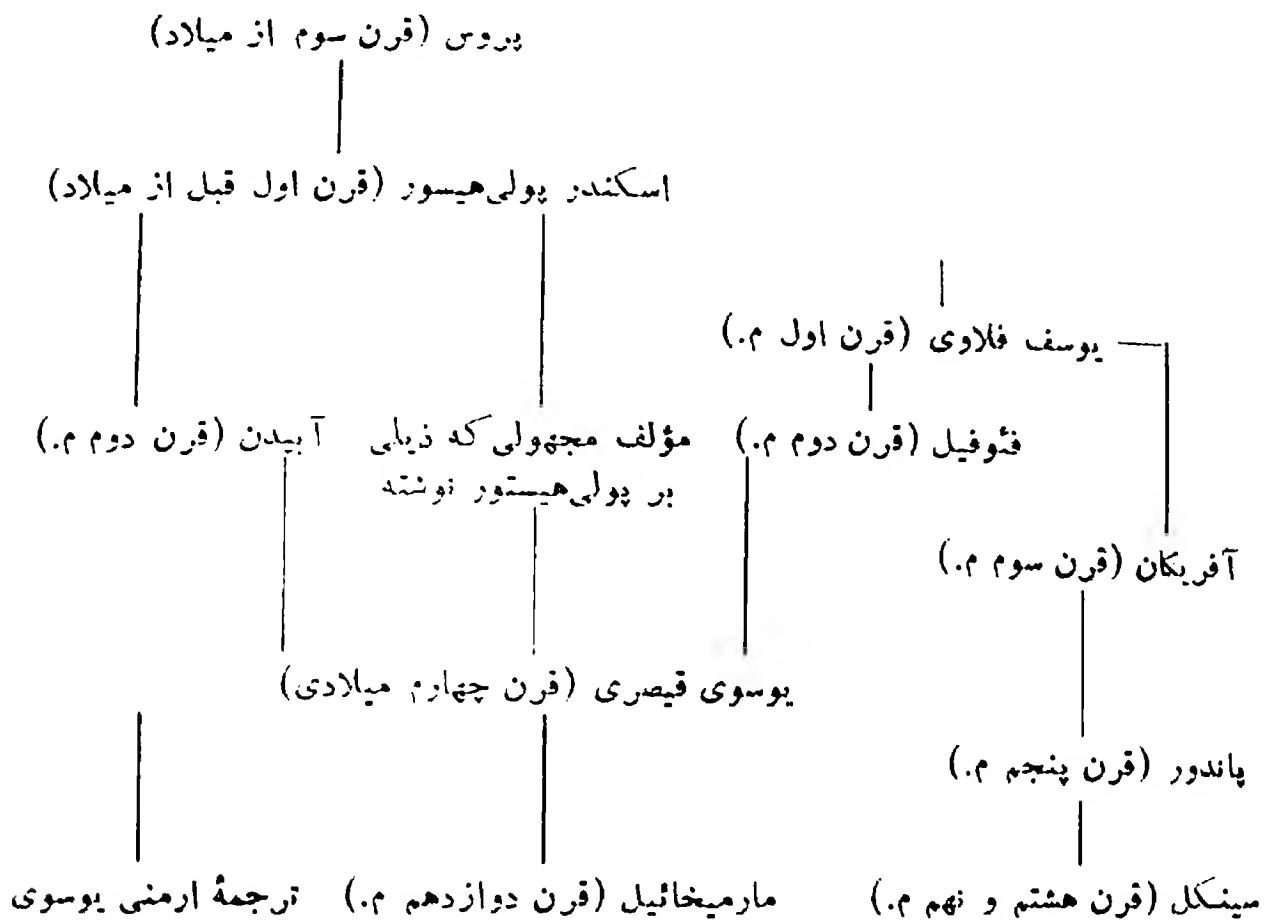
۶۶ - کزنفون 13-17، III، Anab.

۶۷ - محتمل است که کزنفون (در این مورد بمتابعت از هرودوت) پادشاهی جدید
بابل را آشور میخواند: کورشنامه. کتاب دوم - ۱.

۶۸ - کورشنامه. ۷، ۱، ۳.

۶۹ - کورشنامه. IV، ۲، ۱.

- ۷۰ - کورشنامه. V، ۲، ۲۵ و بعد.
- ۷۱ - کورشنامه. III، ۲، ۲۵.
- ۷۲ - مثلاً به هرودوت I، ۱۳۴ رجوع شود.
- ۷۳ - چون در مدت اقامت کنسیاس در دربار پارس جنگی میان پارسیان و کادوسیای واقع شد که برای پارسیان توأم با موفقیت نبود.
- ۷۴ - مثلاً بعقیده سیدنی اسمیت (S. Smith, *Babyl. Hist. Texts* ص ۳۵)
- ۷۵ - آکادمیسین و. و. استرووه. زادگاه زرتشتگیری (CB, V, 1945 ص ۲۶)
- با اشاره ای به مقاله لمان هائوپت (Pauly-Wissowa, s. v. Satrap)
- ۷۶ - درباره طبع قطعات کتاب بروس و تحقیق درباره آن رجوع شود به:
- P. Schnabel, *Berosos und die babylonisch-hellenistische Literatur*, Leipzig-Berlin. 1923.
- شنابل مطالب نکته سنجانه فراوان درباره آثار و زندگی بروس و احیای نکات تاریک آن آورده است. و معلوم ساخته که (ص ۱۷-۳) بروس بین سالهای ۳۵۰ و ۳۴۰ ق.م متولد شده و کتاب خود را در حدود سال ۲۹۰ قبل از میلاد نوشته است و زمانی ریاست مکتب نجوم را در جزیره یونانی کوس بعهدہ داشته. ولی استنتاج شنابل دابر براینکه بروس بعد از نوشتن کتاب خود به جزیره کوس رفت، تاب انتقاد ندارد. شنابل در اینمورد به خبری از ویترووی استناد میکند و مآخذ خبر مزبور نیز فقط خود کتاب بروس میتواند باشد (بواسطه یوسیدون) و از اینجا چنین برمیآید که بروس قبل از نوشتن «تاریخ بابل» که به آنطیوکوس اول اهداء شده به جزیره کوس (در زمان بطلمیوس پادشاه مصر) در حدود ۲۸۰-۲۹۰ ق.م. رفت. انتقال و یافزار بروس به کوس بعقیده شنابل علل سیاسی داشته است. ولی من علل سیاسی احتمالی که درسن کهولت بروس باعث فرار وی شده باشند نمی بینم. بظن غالب بروس چون هواخواه سلوکوس بود و فی المثل با اتفاق او بسبب شکستی که باو وارد آمده بود، پس از سال ۳۱۶ ق.م. به کشور بطلمیوس گریخت. در اینصورت کتاب خویش را پس از رجعت بمیهن و اقامت طولانی در میان یونانیان، نوشت.
- ۷۷ - Fr. Spiegel, *Eranische Altertumskunde*, I, Leipzig, 1873. ص ۶۸۲.
- ۷۸ - موضوع مکان و زمان پیدایش زرتشتیگری که تاکنون لاینحل باقی مانده اکنون بالکل صورت دیگری پیدا کرده است و دلایلی که طرفین دعوی اقامه میکنند از نوع دیگر است. به صفحه ۶۲-۶۱ و بعد از آن رجوع شود.
- ۷۹ - ذیلا «شجرة النسب» موارد استناد به بروس را (طبق گفته شنابل) من باب نمونه نقل میکنیم:



۸۰ - P. Schnabel - تألیف مذکور س ۱۵۴ بعد و ۱۸۵ بعد.

۸۱ - سینکل یا آنیان اینجا دچار اشتباه شده و بجای «هشت مادی» تألیف یوسفی ۸۶ کلدانی را نام برده‌اند (و دو نفر از کسانی را که یوسفی بنام ذکر کرده مشمول این اشتباه ساخته. دیگر مطالب و ارقام را نیز مخلوط کرده است.

۸۲ - عقیده کوشمید چنین است و تئودورنلد که بزرگترین شرقشناس اروپائی قرن گذشته نیز باوی همعقیده می‌باشد. رجوع شود به :

Th. Nöldeke, Aufsätze zur persischen Geschichte, Leipzig, 1887.

(س ۱۳ و حاشیه ۲.) آتیه نیز قطعات جالبی از «پرسیکا»ی دینون نقل کرده است.

۸۳ - بعضی از بخشهای آن فقط بصورت ترجمه یونانی بدست ما رسیده است.

۸۴ - اکنون قطعاتی از روایت قدیم عبری «کتاب توویت» کشف گردیده است که بقرن اول قبل از میلاد مربوط می‌باشد. هر سه کتاب در متن یونانی تورات محفوظ مانده است.

۸۵ - سفر پیدایش تورات X، ۲۴-۲۲.

۸۶ - رجوع شود به B. Meissner, Das Märchen vom weisen Achiqar. Der A. O., XVI. 2,

ای. یو. کراچکوسکی. مقدمه کتاب «حکمت حکار و افسانه‌های لوکمان». پ. چاپ «دوسمیرنایالیترا تورا» سال ۱۹۲۰.

۸۷ - در این زمینه نظرهای وی ارزش چندان ندارد: مثلاً سیناخریب پادشاه آشور را پسر «انناسار» (= سالماناسار پنجم) می‌شمارد و ظاهراً فقط سبب آن است که در «کتاب پادشاهان» نام سیناخریب بلافاصله بعد از سالماناسار پنجم آمده است و از سارگون دوم که در فاصله سلطنت آندو پادشاهی داشته ذکر نرفته. تاریخ تخریب آشور را تا حدی درست حساب کرده است (ظاهراً از روی مطالب تورات). مؤلف این تقسیم‌بندی را به نابو خودونوسور (بخت‌النصر) و «آسوئر» (Asuēros، یعنی Āhašwērōš بزبان عبری قدیم) نسبت می‌دهد: نام هردو پادشاه در تورات آمده است و آحاش وروش - «آسوئر» همان خشایارشا (پارسی باستانی) است. ولی ظاهراً مؤلف داستان وی را با آستیاک (Astiagēs) یکی میداند.

۸۸ - در این داستان نام آسمودی (Asmodaios) که یکی از ارواح خبیثه زرتشتیگری است و همان آئیشما-ی دیو Aišma (خشم) - روح غضب و نافرمانی و نفاق - می‌باشد ذکر شده است.

۸۹ - ظاهراً منظور مؤلف از آشور-ی که منفور وی است پادشاهی سلوکیه می‌باشد.

۹۰ - زیرا در این داستان اشاراتی به «کتاب یونس نبی» که بعقیده منتقدان تورات در پایان قرن چهارم ق.م. میلاد نوشته شده دیده میشود. برروی هم و بلاشک «کتاب توویت» از لحاظ مضمون بکتاب یونس نبی نزدیک است و مانند آن جنبه داستانی دارد و مربوط به نینوا میباشد.

۹۱ - بعد از آنکه بین‌النهرین را تسخیر کردند.

۹۲ - ۹۳ - میهن آژی-دهاک که محتملاً بعدها - بعد از دوران پارتها - آنرا بابل شمردند و ظاهراً کلمه باوری Bawri که در خرده اوستا (یشت ۷، ۳۰-۲۹) دیده شده ممکن است شاهد این مدعی باشد.

۹۴ - نام آستیاک به اکدی بصورت «ایشتومکو» ادا میشود. و این شکل نیز مانند Astuagēs یونانی ممکن نیست مأخوذ از Azi(š)dahāka باشد و در این باره حتی دلالت هم اشاره کرده است: زیرا Azi(š)dahāka علی‌القاعده به اکدی بصورت A-si-iš-da-'a-a-ka و A-si-da-a-ku و یا چیزی شبیه باینها در میآمده است.

۹۵ - نیبور و ج. راولینسون و دیگران هاک Dahāka را برابر با همان دیو کس

Dēiokes هرودوت میدانستند و ج. راولینسون معتقد بود که آستیاک برابر با آژی-داهاک است: G. Rawlinson, The History of Herodotus. 4th ed. London, 1880, صفحه ۳۹۵ - حاشیه ۷

۹۶ - تذکر این نکته ضروری است که «مارها» (mar-k') - منقول در آثار مؤلفان ارمنی همان مادها هستند و نباید - برغم مشابهت ظاهری اسامی با «مردان» اشتباه کرد. «مار» (mar) در ارمنی قدیم علی القاعده همان ماد māda پارتی است و آنهم مطابق قاعده با مادای māda قدیم مطابقت دارد. از دیگر سو مد-آسی med-aci همان اصطلاح مدوی mēdoi یونانی است که بزبان ارمنی ادا شده است و mēdoi نیز از صورت ادبی madoi به لهجه یونی که معرف همان اصطلاح مادا است مأخوذ می باشد. کلمه «میدیانه» روسی از تلفظ متأخر یونانیان که «مدوی» mēdoi را چون میدی می گفتند اخذ شده است.

۹۷ - والا می بایست چنین فرض کنیم که گاتها در آغاز بخط میخی نوشته شده بوده است. ولی اولاً مدرکی درباره اینکه خط میخی در آن نواحی و بآن زودی رواج داشته در دست نیست. و ثانیاً دلیلی برای این فرض که اوستا کلاً و یا جزئاً در عهد باستان مجدداً از میخی بخط الفبائی نوشته شده باشد (و حال اینکه ثابت شده که مجدداً از الفبائی که منشأ قدیم آرامی داشته به خط مصوتی - که بعد شرح آن خواهد آمد - تحریر شده بوده) در دست نداریم. ۹۸ - ضمناً باید گفت که بعضی از بخشهای این کتاب، مثلاً «فروردین یشت» که در ذکر ارواح راستان در گذشته است محتملاً از لحاظ زمان و روح مطلب به گاتها نزدیک تر است. ۹۹ - یلین در 1, 2, XXX, Nat. hist. اشاره کرده است.

۱۰۰ - قبول توجیه مصنوعی ای. هرتل - که تاحدی نظر آکادمیسین و.و. استرووه نیز میباشد دشوار است. هرتل میگوید که اوستا هخامنشیان را که مخالف زرتشت و تعالیم وی بودند عن قصد بفراموشی سپرده است. (به مقاله و.و. استرووه تحت عنوان «زادگاه زرتشتیگری» رجوع شود. ص ۲۰) ولی اوستاتنها در مورد شاهان هخامنشی خاموش نیست بلکه درباره تمام مطالب و مفاهیمی که اتباع هخامنشیان میبایست از آن اطلاع میداشتند نیز سکوت اختیار کرده است. مانند: مالیاتها، پول، جاده های پستی، سازمان اداری (ساتراپ نشینها و غیره)، افوام بیگانه و تأسیسات ایشان. هر تسفلد تشبیهی کرده است تا همه این مطالب را در اوستا کشف کند. رجوع شود به فصول ۶، ۱۱، ۱۴، ۳۵، ۳۶، ۶۳ و غیره به:

E. Herzfeld, Zoroaster and His World, II., Princeton, 1947

ولی کوشش او را نمیتوان با موفقیت ترین دانست و محققان متفقاً آنرا رد کرده اند رجوع شود به:

W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-Doktor?, London, 1951.

۱۰۱ - ولی ممکن است که باوری Bawri مذکور در افسانه آژی-دهاک همان بابل باشد (یشت ۵-ص ۲۸-۲۹) ولی این شکل متأخر آن است زیرا با احتمال قوی متن یشت مزبور نیز بعدها تهیه شده و تبدیل «ب» به «و» (w > b) (Bawri < Babiru?) شاهد این مدعی می باشد.

۱۰۲ - مثلاً در قرن پنجم به مردی خوارزمی برمیخوریم که در مصر زندگی میکند. رجوع شود به :

A. H. Sayce and A. E. Cowley, Aramaic Papyri Discovered at Assuan, London, 1906 Pap. B.

و «ای.م. والكوف»: «اسناد آرامی کهنی یهود در القاتین-قرن پنجم قبل از میلاد. ۱۹۱۵ صفحه ۲۰».

عده از افراد همه اقوام امپراطوری هخامنشی-نخست در زمان کورش، در اواسط قرن ششم قبل از میلاد و سپس بهنگام جنگهای یونان و ایران-در آسیای صغیر و یونان سفر کرده بودند. و اگر اوستا بر روی هم شرایط زندگی عهد هخامنشیان را منعکس مینمود محال بود با این موضوع در آن اشاره ای نشده باشد.

۱۰۳ - به صفحه ۷۱-۷۲ متن رجوع شود. محتمل ترین تاریخ «فرگرد» اول سال ۱۵۵-۱۶۰ ق.م. و بعد از قلع و قمع پادشاهی یونانی و با کتر بانی بدست میتریدات اول پادشاه پارت می باشد.

۱۰۴ - بهترین توجیه در این مورد به آکادمیسین و.و. استرووه تعلق دارد ولی آن هم آنچنانکه باید قانع کننده نیست. نظریه آکادمیسین و.و. استرووه («قیام در مرغیان در عهد داریوش اول» . BDI مجله بیک تاریخ باستان. سال ۱۹۴۹. شماره ۲ از ص ۲۱ به بعد) چنین است: الف- ویشناسپا، فرزند آرواناسپا از خاندان نائوترا، حامی زرتوشترا (هرتل و هرتفلد که تطبیق مطالب حروف الف و ب و ج منقول در این بخش از ایشان است Nautara را «اصغر» معنی میکنند ولی دیگر ایرانشناسان با این تعبیر مخالف می باشند) جزویشناسب پسر آرشام-از شاخه کوچک خاندان هخامنشیان که در عهد کوروش و داریوش اول فرمانفرمای پارت و هیرکانیا بوده و پدر داریوش است-کسی دیگری نمیتواند باشد. ب- یکی از زنان خویشان او (بروایت زرتشتی-زن او) بنام هوتائوسا Hutausa همان آتوسا دختر کوروش است که به تناوب زن کمبوجیه و کئوماتای ماد و داریوش بوده است [ضمناً آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا در ص ۲۰) تصور میکند که آتوسا زن ویشناسب نیز بوده است. ولی احتمال صحت این فرض کم است: سه پادشاه آتوسا را زن کردند - چون او وارث خاندان سلطنت بود-و ظاهراً رسم هخامنشیان چنین بود که قدرت پادشاه وقتی قانونی میشده که زن وارثه خاندان سلطنتی را زن کند. اما ویشناسب شاه نبود و هرگز مدعی مقام سلطنت نیز نبود و بنابراین دلیلی نداشت

که با آتوسا ازدواج نماید و گذشته از این شرایط زمانی و مکانی نیز چنین امری را اجازه نمیداد. ج - دیگر فرمانفرمایانی که - بقول اوستا - با ویشناسپ رقابت میکردند، همان فرمانفرمایان عاصی و قیام کنندگان دوران آشفته پس از مرگ کورش تا جلوس داریوش اول بودند. د - زرتشترا در دربار ساتراپ و یشناسپ در پارت هیرکانیه فعالیت میکرد. ه - قیام عمومی مرغیانان تحت رهبری فرادا در ۵۲۲ ق.م. که توسط لشکریان داریوش اول خاموش شد يك قیام زرتشتی بود. ممکن است که این نهضت با عملیات و یشناسپ بستگی داشته و بدین سبب وی را برای جلوس بر تخت هخامنشیان پارس لایق ندانستند و بالنتیجه پسر او داریوش پادشاه شد. و - این خود باعث شد که در اوستا نام داریوش عن قصد فراموش شده است. بخشی از این استدلال مفروضات صرف است. اما درباره بخش دیگر مراتب زیر را میتوان اظهار داشت: شجرةالنسب و خاندان ویشناسپای اوستایی را نيك میدانیم. ولی اصل و نسب ویشناسپ پدر داریوش نیز بر ما معلوم است. اگر در مورد پادشاهان قبول کنیم، که بسببی نام شاهی ایشان که همه از آن مطلع بودند وارد اوستا نشده بلکه نام شخصی ایشان که در زندگی خصوصی بدان خوانده میشدند آمده است (گرچه این موضوع هم که نخستین پادشاهان هخامنشی نامی جز نام شاهی - یعنی نام شخصی - نیز داشته اند ثابت نشده است) ولی در مورد دیگر خویشاوندان ویشناسپ و مخالفان وی استتار نام ایشان بوسیله ذکر کنیه غیرقابل توجیه است. دیگر اینکه نام هوتوسا گمان نمیرود بیونانی با کلمه «آتوسا» ادا شود - زیرا که هو Hu - ی ایرانی هرگز بوسیله آ - a - ی یونانی ادا نمیشود. آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا در ص ۲۱) بمتابعت از هر تسفالد (س ۸، E. Herzfeld, Zoroaster and His World, I) به تاریخ آغاز فعالیت زرتشترا که البرونی آورده یعنی ۲۵۸ سال قبل از مبدأ تاریخ سلوکی یا ۵۷۰ قبل از میلاد اشاره کرده استناد میکند. بعقیده آکادمیسین و.و. استرووه تاریخ مزبور بمنابع رومیة الصغری مبتنی می باشد که ماخذ آن منابع نیز روایات ساسانی بوده است و میرساند که ویشناسپای اوستا همان ویشناسپ پدر داریوش است (ضمناً باید تذکر دهیم که توسل بروایات رومیة الصغری - گمان می رود بیجا باشد زیرا همان تاریخ در بوندهشن ساسانی که بدست است ذکر شده است. رجوع شود به A. V. W. Jackson, Zoroaster, New York 1926 ص ۱۵۸) ولی در سال ۵۷۰ ق.م. امپراطوری پارس هنوز وجود نداشت و بدین سبب ویشناسپای پدر داریوش نمیتوانست ساتراپ پارت بوده و از خود درباری داشته باشد و زرتشت در آن دربار فعالیت کند. در سال ۵۶۰ ق.م. نیز این شرایط موجود نبود (طبق روایات زرتاتشترا ده سال بعد از آغاز فعالیت تبلیغاتی خویش به تبلیغ ویشناسپ پرداخت). بمراتب فوق این را هم باید افزود که روایات تاریخی دست بدست گشته است و از دست کسانی که در نقل وقایع تاریخ بیغرض نبوده اند نیز گذشته است و پس از آن در قرن یازدهم میلادی بدست البرونی رسیده است. و استناد و انکاء بروایت مزبور در مقابل روایات نویسندگان قرنهای چهارم و سوم ق.م. امریست خطرناک. آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا درس ۱۷) باین نکته توجه کرده است که در فرکرد

اول ویدودات فقط از دو کشور چون «معتقدان به آرت» نام برده شده است. («آرت» طبق تعالیم زرتشتیگری «عدل مذهبی» است) یکی مرغیانا (ماری کنونی) و دیگر چاخرا (بخشی از ماد؟). و.و. استرووه چنین نتیجه میگیرد که مرغیانا نخست پیش از دیگر نواحی زرتشتیگری را پذیرفت و خصوصیات چاخرا بعدها توسط محرر «غربی» وارد آن کتاب گشته است. در مقابل این گفته میتوان چنین استدلال کرد که اگر در فرگرد اول ویدودات محرر «غربی» دستی برده بود حتماً نام ماد و پارس را وارد فهرست میکرد زیرا که فقدان این نام چشم میخورد. پیدایش روایات اوستا در مرغیانا یا نواحی مجاور آن دور از احتمال نمیباشد. ولی گمان میکنیم که وجود صفت «معتقدان به آرت» در یکی از منابع نسبتاً متأخر برای قبول چنین استنتاجی کافی نیست. اگر استدلال آکادمیسن و.و. استرووه درست باشد پس باید شامل چاخرا یعنی ماد شرقی (محملاً) نیز بگردد [هرتسفلد (تألیف سابق الذکر ص ۲۶۵) کلمه چاخرا را اصل اصطلاح «کوههای زاگروس» میداند ولی این نظر از لحاظ زبان شناسی قابل دفاع نمیباشد] سرانجام اینرا هم بگوئیم که اوضاع و احوال زندگی و یشتاسپ حامی زراتوشترا-آنچنانکه در روایات زرتشتی آمده-بهیچوجه مشابهتی با زندگی و یشتاسپا پدر داریوش ندارد (به مطالب کتاب: A. V. W. Jackson رجوع شود). حتی حارس می تیلی در قرن چهارم قبل از میلاد میان «یشتاسپا پادشاه ماد و سرزمین سفلی» و «یشتاسپا پدر داریوش تفاوت قائل بوده. این که نام و یشتاسپ ندر تأدیبه میشود نیز چندان دقیق نیست (برروی هم این دلیل فقط برای اثبات اینکه و یشتاسپ حامی زراتوشترا، ممکن نبود پس از و یشتاسپای پدر داریوش زندگی کرده باشد-ممکن بود واجد اهمیتی باشد: ولی چون قبلاً میزیسته است ممکن است درمی را بافتخار او و یشتاسپا نامیده باشند) متأسفانه نیمی از اسامی پارسی زمان هخامنشیان که بما معلومند همان نامهای اعضای آن خاندان میباشد. ولی در خاندان مزبور این نام تاحدی رواج داشته است و بعدها در میان زرتشتیان نسبتاً متداول شده. درباره این مسائل نیز به ص ۳۴۶ متن رجوع شود.

۱۰۵ - در مورد قوانین مقدس یهود نیز چنین پیش آمدی کرد. کتابهایی که بعدها جزو تورات شدند در ادوار مختلف از قرن سیزدهم تا قرن سوم قبل از میلاد نوشته شده بودند یعنی بیشتر آنها قبل از اینکه دین یهود در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد مدون گردد تألیف شده بودند. و قوانین تورات نتیجه انتخابی است که حین تألیف آن بعمل آمد و آنچه را از ادبیات قدیم فلسطین برای کتاب «مقدس» دین و شرایع جدید مناسب بوده و ممکن بود به نامهای افسانه ای «قانون آموزان» مشهوری که سنت و روایات بمقام قدسشان رسانده بودند-مربوط کردند-کرد آوردند.

۱۰۶ - کتب زرتشتی متأخر (دوران ساسانی و بعد از آن) نیز از لحاظ تاریخ

زرتشتیگری حایز اهمیت است. مثل «بوندهشن» و «دینکرت» و «منوکیفرت» و غیره که بزبان پارسی میانه نوشته شده‌اند.

۱۰۷ - زبان اوستا مربوط بزبانهای باستانی ایرانی میگردد. ویژگیهای زبانهای ایرانی میانه بسته و گریخته در کتیبه‌های متأخر هخامنشی نیز دیده میشود (قرن چهارم قبل از میلاد). زبان پارسی که از یک قرن قبل از میلاد بعد آثاری از آن بدست آمده و بزبان مادی بسیار نزدیک است - جزو زبانهای ایرانی متوسط شمرده میشود.

۱۰۸ - و.ب. هنینگ که در عهد معاصر ما یکی از بهترین آشنایان بزبانهای باستانی و میانه ایرانی است - در طی رساله کوچکی که در اثبات غیرمنطقی بودن نظریه هرتسفلد و نوبرک - در منشأ زرتشتیگری - نوشته خاطر نشان میسازد که زبان گائاهها حد فاصلی است میان زبانهای «غربی ایران» و زبانهای «شرقی ایران» و حدس میزند که اوستا در قلمرو دولت باستانی خوارزم که پیش از هخامنشیان وجود داشته است - در دره‌های تاجن با مرورود - بوجود آمده. وی برابطه نزدیک زبان متأخر خوارزمی و زبان اوستا نیز اشاره میکند. رجوع شود به W. B. Henning, Zoroaster: Politician or Witch-Doktor, London, 1951 از صفحه ۴۳ بعد.

۱۰۹ - ترجمه‌های اوستا که بیشتر در دسترس است عبارتند از:

J. Darmesteter (VV. I-II), L. H. Mills (V. III). The Zend-Avesta. Oxford, 1895, 1883, 1887. (the Sacred Books of the East, ed. by F. Max Müller, V, IV2, XXIII, XXXI); F. Wolff, Avesta, Die heiligen Schriften der Parsen, Übersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischem Wörterbuch. Strasburg, 1910; Chr. Bartholomae. Die Gatha's des Awesta, Zarathustra's Verspredigten, Strassburg, 1910;

۱. ا. برتلس هم قطعاتی از اوستا را در مجله «واستوک» (شرق) - [pgr IV ۱۹۲۴ صفحه ۵ بعد] ترجمه کرده است.

۱۱۰ - صحبت بر سر اصطلاحات است. شکی نیست که گائاهها مربوط به عصر آهن است.

۱۱۱ - این در نوشته‌های مؤلفان یونانی از قبیل کسانف و یودوکس کنیدی و ارسطو و هرمودور و هرمیپ و غیره (از قرن پنجم تا سوم قبل از میلاد) که در آثار متأخرتر منقول است برمیآید و مشهود است. نویسندگان مزبور فعالیت زرتشت را مربوط به شش هزار سال قبل از زمان خویش میدانستند (اما راجع باینکه این رقم را چرا برگزیده‌اند؟ به رساله آگاه - پسین و.و. استرووه تحت عنوان «زادگاه زرتشتیگری» رجوع شود. ص ۱۳). گرچه این

رقیہ آشکارا ساختگی است و چنانکه بنویست میگوید :

(E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts. Paris, 1929)

ماخذ آن روایات اصیل زرتشتی نمی باشد. مع هذا نشان میدهد که در زمان هخامنشیان زرتشت را شخصی باستانی میدانستند.

۱۱۲ - این نکته جالب است، محررانی که کتیبه « ضد دیوان » خشایارشا را (قرن پنجم قبل از میلاد) به زبانهای ردیف « دوم » و « سوم » یعنی عیلامی و بابلی ترجمه کردند - با اینکه کلمه « ارت » arta در کتیبه مزبور وجود دارد برای ترجمه آن کلمه مناسبی نیافتند و فقط بنوشتن آن بهمان صورت اصلی اکتفا کردند.

۱۱۳ - برای آشنائی با مطالب مربوط با این موضوع رجوع شود به تألیف مذکور A. V. W. Jackson. زادگاه زرتشت را در خرده اوستا اریان و نیجو ذکر شده است (نقطه ایست نیمه افسانهای که مکانش دقیقاً معلوم نیست) که آنسوی شطرنج دانیابر رود دارج قرار دارد. آخرین تألیفی که این موضوع در آن طرح شده ولی سخت بجانباری آمیخته است کتاب هرتسفلد می باشد. (E. Herzfeld: Zoroaster and His World, I-II) وی در این تألیف بانقادی که در کتاب نوبرک از نظر وی شده مفصلاً جواب میگوید

(H. Nyberg, Die Religionen des Alten Iran, Leipzig, 1939) کتاب هرتسفلد حاوی مطالب ارزنده بسیار در مسائل جزئی است. - ولی مطالب مزبور تابع نظر قبلی وی درباره رابطه زرتشت را با داریوش اول می باشد. باستنتاجهای فقه اللغوی مؤلف غالباً نمیتوان وثوق داشت. رجوع شود به تألیف مذکور هنینگ W. B. Henning.

۱۱۴ - نظری رواج دارد که ای. هرتل نیز سخت از آن طرفداری میکند مبنی بر اینکه « مغان » نخست نام کاهنان یک کیش « غیر آریائی » بوده که با زرتشتیگری دشمنی میورزیدند ولی بعدها نام زرتشت و تعالیم او را (بصورت تحریف شده) « غصب کردند ». بعقیده هرتل در نتیجه تلفیق زرتشتیگری « خالص » و « آریایی » با « مذهب مغان » - دین زرتشتی رسمی زمان ساسانیان در ایران بوجود آمد. این فرضیه فاقد اساس واقعی است. تنها ذره حقیقتی که در آن وجود دارد این است که کیش ایران زمان ساسانیان (زرتشتیگری) همان دین مغان زمان هخامنشیان نمیشد. در این باره به صفحه ۴۶۳ متن این کتاب نیز رجوع کنید.

۱۱۵ - این کشورها عبارتند از: آریانم-وئجا (در مکان آن اختلاف است)، هاوا-سوگدا (سغدیان، دره زرافشان و کشک دریا در ازبکستان و تاجیکستان)، مورو (مرغیان، واحة مساری-کنونی در ترکمنستان)، بخدش (باکتریا، تاجیکستان جنوبی و افغانستان شمالی)، سابا (میان مورو و بخدش؟) هرویو («آریا» یا هاریوا، هریوا، ناحیه کنونی هرات در افغانستان)، وایکرتا، اوردوا (در مکان آن اختلاف است)، و(ه)رکانا (هیرکانیا، ناحیه

استراباد- کراسنودسک کنونی)، هاراخوانی (آراخوسیا، افغانستان مرکزی)، همتومنت (دره رود هیلاند در افغانستان)، رغا (نزدیک طهران کنونی- در مشرق مساد)، چهارا، ورننا (در مکان آن اختلاف است)، هپت هندو (پنجاب در پاکستان کنونی) و رنگها (در مکان آن اختلاف است).

۱۱۶ - باینکه اصطلاح «باکتریا» در اوستا وجود ندارد (نه تنها در بخشهای موجود اوستا این اصطلاح دیده نمیشود بلکه محتملاً در قسمتهائی که مفقود شده و بدست ما نرسیده است هم تا حدی که تنظیم کنندۀ «فرکرد» اول ویدوات از آن بخشها اطلاع داشته - وجود نداشته است- والا وی از نام واقعی اوستائی آن ناحیه مطلع میبود.) این نظر که زرتشت را باکتریا مربوط بوده مربوط بر روایات قدیم است. حتی کتسیاس هم زرتشت (یا اکسیارت) را شاه باکتریا و معاصر ملکه باستانی آشور سمیرامید میداند و حال آنکه اکثر مؤلفان عهد عتیق زرتشت را مغ میخوانند و مادی و یا «پارسی و مادی» میدانند و حتی ندرنا پارسیش میسمارند. چنانکه پیش گفتیم خارس میتلینی نویسنده پایان قرن چهارم قبل از میلاد و ناقل روایت داستان ویشناسپا و برادر وی زریادر (زریور) - که در شاهنامه فردوسی نیز محفوظ است و تنظیم کنندگان اوستا نیز ظاهراً از آن مطلع بوده اند- ویشناسپ (Histaspēs) را پادشاه «ماد و کشور پائین» میخواند. این ویشناسپ محتملاً همان ویشناسپای اوستاست که گویا تبلیغات زرتشت در عهد او صورت گرفته بوده است. نخستین کسی که این دو ویشناسپ را یکی دانست. آمین مارسلین بود - در قرن چهارم میلادی.

۱۱۷ - اسپ aspa بمعنی «اسب» است. درباره معنی ازت و فرن و خشان

arta, farna, xšaθra بهس ۴۵۹ اصل و بعد از آن رجوع شود.

۱۱۸ - مثلاً ترجمۀ متن اورارتوئی را که توسط ن. یا. مار صورت گرفته (ن. یا. مار و ای. آ. اوربلی- هیئت اغزامی باستان شناسی در سال ۱۹۱۶ م. بدوان بطور کسراد، سال ۱۹۲۲. ص ۴۸-۴۷) با ترجمه جدید همان متن که با استفاده از اسلوب تلفیقی توسط ک. آ. ملیکی شوبلی بعمل آمده مقایسه کنید: کتیبه های میخی اورارتوئی. مجله «پیک تاریخ باستان» BDJ، سال ۱۹۵۳- شماره ۴. ص ۱۹۱.

۱۱۹ - نمونه ای از تغییر معنی اصطلاحات جغرافیائی و نژادی و قبیلہ ای که بر اثر

مرور دهور صورت میگیرد - همانا تاریخ طرز استفاده و تعبیر اصطلاحات عهد عتیق است در نوشته های مسیحی هزارۀ اول قبل از میلاد - در هزارۀ اول - از روی منابع و اثره چندی مانند حکایات حماسی و کتیبه های پادشان و غیره - از اصطلاحات جغرافیائی هزارۀ سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند و پرده ای از بقایای عهد گذشته بروی این اصطلاحات کشیده شده بود و جلال خاصی بدان میبخشد. لغات متون مزبور در هزارۀ اول قبل از میلاد بمنزلۀ سبک و انشاء عالی شمرده میشد. نوعی از این متون عالی در هزارۀ اول قبل از میلاد نیز کماکان جنبه «عملی» خویش را نیز حفظ کرد و این همان یادداشتهای غیب گویان بود. کاهنان غیب گو عاده پدیده های

طبیعی و یا آنچه را از امعاء و احشاء حیوانات قربانی درک میکردند و نشانه و قایمی می‌پنداشتند یادداشت و ضبط میکردند. یادداشتهای بسیاری از قبیل آنچه ذیلاً ذکر میشود محفوظ مانده است: «اگر امعاء و احشاء را کاملاً کیسه صغراً فرا گرفته - این علامت سارگون است که طبق این علامت به عیلام عزیمت کرده و عیلامیان را مطیع ساخته و محاصره کرده و راه دریافت خواربار و آذوقه را بروی ایشان بسته است» (سخن از سارگون عهد عتیق پادشاه اکد است که در حدود سال ۲۳۰۰ قبل از میلاد میزیسته. این نمونه از منبع زیر مأخوذ است:

B. Meissner, Die babylonisch - assirische Literatur, Potsdam, 1928

ص ۶۴.

در اینگونه یادداشتهای نام تمام کشورها و قبایلی که شاهان شومروا اکد در پایان هزاره سوم قبل میلاد با آنها تماس داشته‌اند و از آن جمله کوتیان - آمده است. از مکاتبات مفصل شاهان آشور چنین برمی‌آید که در هزاره اول قبل از میلاد این یادداشتهای را با دقت و جد تمام مطالعه میکردند. شاهان پیش از هر اقدام مهمی - از روی امعاء و احشاء حیوانانی که قربانی میکردند تفأل مینمودند و نتیجه را با یادداشتهای عهد عتیق مقایسه میکردند تا معنی «تفال» را دریابند. ولی برای نیل باین مقصود لازم بود اسامی جغرافیائی متون قدیمی را با نامهای عصر خویش مطابق سازند: فی‌المثل در متون قدیمی اسامی اورارتو و ماد و کیمربان و اسکیتها و دیگر دولتها و قبایلی که در هزاره اول میزیستند وجود نداشت. و تفالی که بعقیده غیب گویان عهد عتیق برای کشور سوبارتو خطرناک بود - غیب گویان جدید آن را برای آشور تهدید آمیز می‌شمردند. و برعکس پیش‌گوئی را که بر حسب یادداشتهای عتیق علیه کوتیان بود - به دشمنان آشور از سمت شمال یا مشرق (زیرا کوتیان عهد عتیق در شمال شرقی دورود - بین‌النهرین - میزیستند مربوط می‌ساختند و پیش‌گوئی مربوط به قبیله «اوممان - ماندا» را میتوانستند به قبایل کیمری و یا مادها مربوط بدانند. بدین طریق يك سلسله اصطلاحات جغرافیائی قراردادی و شرطی - بموازات اسامی واقعی کشورها و قبایل - پدید آمد که تا اندازه‌ای با اسامی شبه عتیق که در قرن هیجدهم در اروپا متداول شده بود (کل بجای فرانسه و سارماتیا بجای لهستان و غیره) و یا اسامی شبه تورانی که یهودیان در قرون وسطی بکار می‌بردند (اشکناز یعنی اسکینها بجای آلمان و سغارد یعنی لیدی بجای اسپانیا و غیره) مشابهت داشت. اینگونه نامها تقریباً مرتباً در نوشته‌های سلطنتی بابل بکار میرفته است و در قرنهای هفتم و هشتم قبل از میلاد در نوشته‌های مزبور کلمات مهجور در زبان و کتاب و (بر روی هم) فرهنگ متداول و رایج بود. ولی در آشور نیز غالباً این اصطلاحات در منشآت عالی بکار میرفت. چون در آینده نیز مراجعه باین اصطلاحات مورد نیاز خواهد بود جدولی از این لغات جغرافیائی قراردادی را با معنی قدیم و متأخر آنها ترتیب داده نقل میکنیم.

| اسم | معنی قدیم (سد هزار سال قبل از میلاد) | معنی متأخر (هزار سال قبل از میلاد) |
|-------------------------------------|--|---|
| شومر . | اقصى جنوب دورود (بین النهرین) | اقصى جنوب دورود (بین النهرین) |
| اکد . | بخش شمالی دورود جنوبی | بابل و ندره آسور |
| عیلام | ناحیه رودهای کرخه و کارون | ناحیه رودهای کرخه و کارون |
| آنان (آنزان ، بمیلامی و آنچان) | بخشی از عیلام | پارس (؟) و شاید بخشی هم از عیلام |
| سوبارتو | بخش علیای بین النهرین و فلات ارمنستان | آشور |
| کوتیوم (کوتیوم) کوتیان | قبیله یا دسته‌ای از قبایل در آذربایجان کنونی ایران | اورارتو ، ماننا (درمتون آشوری) ماده شاید پارس (درمتون بابلی) |
| اومان - ماندا | قبیله‌ای شمالی | کیمریان ، اسکیتها ، مادها ، سوریه . نام دیگر سوریه « حاطی » است که بمعنی آسیای صغیر شرقی نیز میباشد |
| ماکان | ناحیه‌ای در آنسوی دریا - از طریق خلیج فارس با آنجا میرفتند | مصر |
| ملوخوا | بشرح بالا | حبشه - اتیوپی |

۱۲۰ - زبان آلبانیان - با احتمال قوی و قریب به یقین - زبانی قفقازی از گروه شمال شرقی و نزدیک بزبانهای اقوام داغستان بود. شاید زبان اودینیان باقیمانده آن باشد.

۱۲۱ - چنانکه پروفیسور شیرعلی اف بچنین کاری دست زده و به تألیف ای. کک. عالیوف استناد کرده است. ویسباخ (F. H. Weissbach, Die Achämenideninschriften, Zweiter Art, Leipzig, 1890) و رست و هممل زبان عیلامی را بطور کلی (صفحه ۱۱) « فنلاندی و تاتاری » نامیده‌اند. هنریخ وینکلر و بورك و هیوزینگ و بسیاری دیگر محققان جویای رابطه‌ای میان زبان عیلامی و السنه قفقازی و تاحدی دراویدی بوده‌اند. بیشتر محتمل است که عیلامی با دراویدی خویشی داشته باشد.

۱۲۲ - مشابهت زبان عیلامی با السنه ترك و مغول از لحاظ تپپو اوژی (یانوع‌شناسی) است. فی‌المثل در هر دو زبان جمع با پسوند مستقلمی بیان میشود. مشابهت اساسی زبانهای مزبور در همین است و بس. ولی در زبان عیلامی پسوند جمع «پ» است و در زبان آذربایجانی (مقصود ترکی آذری است - مترجم) «لر» و «الچ». بعضی لغات متشابه نیز در زبانهای عیلامی و ترکی یافت میشود همچنانکه با هر زبان دیگری نیز میتوان چنین مشابهتهایی یافت ولی ثابت نشده است که این مشابهتها تابع قاعده‌ای میباشند (و در موضوع قرابت دو زبان این مهم است، وجود قاعده و ترتیب حتی در اختلافات! - مترجم)

۱۲۳ - J. Oppert, Le peuple et la langue des mēdes, Paris, 1879.

۱۲۴ - A. Delattre, Le peuple et l'empire des mēdes jusqu'à la fin du règne de Gyaxare. Mémoires couronnés et Mémoires des savants étrangers publiés par l'académie Royale des Sciences, des Lettres et des Beaux-Arts de Belgique, XLV, Bruxelles, 1883. م ۲۸.

۱۲۵ - F. H. Weissbach, Die Achämenideninschriften. Zweiter Art... از س ۱۲ پیعد

۱۲۶ - ولی قیاس این اصطلاح با کلمه ما - دا - ی سومری که بمعنی « کشور » است (و ایرت چنین کرده) درست نیست: اولاً زبان سومری خویشی با عیلامی ندارد و اگر هم داشته باشد قرابتی دور است و ثانیاً کلمه ما - دا - ma - da - ی سومری از ماتو (م) mātu(m) اکدی (سامی) ماخوذاست. ضمناً این راهم بگوئیم که فقدان اشتقاق و ماخذ در اسامی قبایل و نژادها پدیده‌ایست رایج.

۱۲۷ - ن. یا. مار. تشخیص زبان دوم کتیبه های میخی هخامنشی طبق اصول زبان شناسی یافتی 3BO, ۱۹۱۳, XXII. از صفحه ۳۱ پیعد (تألیفات برگزیده, I.

از صفحه ۵۰ پیوسته و بویژه صفحه ۵۷ پیوسته) - ن. یا مار. تحول جدید در تئوری یافنی.
تألیفات برگزیده - I، ص ۳۴۳.

۱۲۸ - «زبانهای ایرانی» نامی است که برای شاخه‌ای از آلسنه هند و اروپائی - که شامل زبانهای آستی (آسی) و افغانی و فارسی و تاجیکی و کردی و تاتی و طالشی و غیره و (از زبانهای باستانی) اوستائی و سندی و خوارزمی و اسکیتی و بسیاری دیگر - می‌گردد - رایج و متداول شده است. این اصطلاح با اینکه بسیار نامناسب است اکنون نمیتوان بجای آن کلمه دیگری گذاشت: بکار بستن صفت «ایرانی» ممکن است چنین تعبیر شود که صحبت بر سر زبان دولت و کشور ایران یعنی پارسی است. چنانکه بر همه معلوم است و بعدها هم مشروحاً سخن خواهیم گفت اصطلاح «ایران» بصورت باستانی یعنی «آریانا» در آغاز شامل فارس نبوده است: به Strabo، XV، ۱۰۲ و ۸ رجوع شود.

۱۲۹ - Herodote, I: 110 - Strabo, XI, 14, 8.

۱۳۰ - Strabo, X, 2, 8, 14.

۱۳۱ - باید تذکر دهیم که گذشته از ویژگیهای صوتی (فونیک) که در بالا برای زبان ایرانی مادی نقل شد ظاهراً زبان مزبور ویژگیهای دیگری نیز داشته است و از آنجمله واجد خصوصیات صوتی بوده است که در دیگر زبانهای ایرانی نظیر نداشته است و بدین سبب محتملاً مربوط به رکه زرین (یا «سوسترات») «کاسپی» بوده است. منظور ما در اینجا تبدیل «ب» اول به «م» ($b > m$) است که در منقولات یونانی (پارسی «باکابوخشا» و یونانی «مگابوزدوس» (پارسی Bagabuxša و یونانی Megabuzdos) و همچنین بابلی (پارسی با-کابوخشا Bagabwxša، اکدی ماکابودیشو Magabudišu بهیستون سطر ۱۱۱) دیده شده. مثل اخیر حایز اهمیت خاصی است زیرا که بر روایت بابلی کتیبه مزبور مرتباً نامهای پارسی را به تلفظ مادی نقل میکند. مثلاً بارزی یا Barziya بجای ب (ا) ردیا - B(A)rdiya پارسی و ارتامارزی Artamarzi بجای آرتاواردی یا - ی پارسی Artavardiya و الخ.

۱۳۲ - مثلاً ب. و. میللر از «گروه شمال غربی زبانهای ایرانی در مقابل گروه جنوب غربی» که پارسی جدید و تاجیکی جزو آنهاست - سخن میگوید (ب. و. میللر و زبان طالشی مسکو، ۱۹۵۳، ص ۲۲۷).

۱۳۳ - و. ای. آبایف. زبان و فرهنگ عامه (فولکلور) آستی (آسی) M.d., I سال ۱۹۴۹ ص ۱۴۲. شکی که و. ای. آبایف در مورد نفوذ لغات مادی در زبان پارسی باستانی ابراز میدارد بنظر بیجا میرسد. مؤلف مزبور خود معتقد است که زبان پارسی جدید تنها نتیجه تکامل زبان پارسی باستانی نبوده بلکه بر پایه زبانهای قبیله‌ای کونا کون پدید آمده است و این خود مستلزم آن است که وجود لغات مادی را در زبان پارسی و پارسی باستانی قبول کنیم و در فحش آن بکوشیم.

- ۱۳۴ - رجوع شود به A. Meillet et E. Benveniste, Grammaire du Vieux - perse, Paris, 1931, ۶-۱۴ س
- P. Iedesco, Diaktologie der westiranischen Turfantexte. Mo. XV, 1921, از صفحه ۱۸۴ به بعد
- E. Herzfeld, Medisch und Partisch. Ami, VII, 1934.
- R. Kent, Old Persian Grammar, Text Lexicon, New Haven, 1950, §§ 7-11 (صفحه ۸).

۱۳۵ - تألیف مذکور ، §§ 9 . III . و ۸۷ R. Kent.

۱۳۶ - روایت عیلامی (و غیره . Dar. NR: 17; Beh II, 96 شکل پارسوما، پارسوماش Parsuma, Parsumaš را محفوظ داشته است (m + m عیلامی را و ، V ادا میکنند) . در زبان عیلامی 0 عادتاً مانند ت I ادا میکرد . اینکد گاهی 0 چون S ادا شده ممکن است مربوط به اشکال مادی باشد .

۱۳۷ - در زبان آشوری صدای «و» [v] وجود نداشت . توجیه مأخذ پارسوآ-ی Parsua آشوری از پارشا و Paršva - ی هند و اروپائی (که پارسپا - ی مادی Parspa و پارسا - ی Parsa پارسای باستانی با صفت آن پارسا Parsa از آنجا مشتق است) توجیهی که به هر تسفلد تعلق دارد از لحاظ تاریخ و قایع درست در نمی آید . تبدیل «ش و » v > sp س پ « س پ » sp > v بایستی مدتها قبل از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد - که این اصطلاح از آن زمان به مارسیده - صورت گرفته باشد . حتی رست هم [م ۷۵ (۱۷۷) . 6, 1897, MVAG] موضوع رابطه اصطلاحات پرتو Parθava و پارسوآ Parsua را خاطر نشان ساخته بود . ولی وی اعتقاد نادرستی داشت که ساکنان پارسوآ پارتها بوده اند - اشتباه وی ناشی از آنجا بود که از علت واقعی ارتباط این اصطلاحها اطلاعی نداشت .

۱۳۸ - پارسوه Parču-h بمعنی «دنده» و پارشا-ه Parčvá-h «پهلوه» در هندی باستانی ؛ پارسو Parəsu بمعنی «دنده» و پرسو Parəsu بمعنی «پهلوه» در اوستائی ؛ فرس fors بمعنی «طرف» «کنار» در زبان آستی (آسی) . رجوع شود به :

A. Walde, Vergleichendes Wörterbuch der idg. Sprachen, herausg. v. J. Pokorny, II. Berlin - Leipzig, 1926, - ۴۴ س. (N. e. Perk.)

۱۳۹ - ما در اینجا به مسائل کلی تاریخ نگاری شرق باستانی و تاریخ ایران شناسی و مطالعه کیشی زرتشتی کاری نداریم .

۱۴۰ - رجوع شود به کتاب F. Spiegel, Erânische Altertumskunde, I-II. Leipzig, 1871, 1873

۱۴۱ - F. Lenormant, Lettres assyriologiques sur l'histoire et

les antiquités de l'Asie antérieure, t. I, Paris, 1871, Première lettre: Sur la monarchie des Mèdes.

G. Rawlinson, 1/ The Five Great Monarchies of the - ۱۴۲
Ancient Eastern World, London. 1862-1867; 2/ The History of
Herodotus, London, 1880, 4-th. ed (مقالات ج. وک. راولینسون).

J. Oppert, Le peuple et la langue des Mèdes ... Paris, 1879.

A. Delattre, Le peuple et l'empire des Mèdes... Bruxelles, 1883.

J. v. Prášek, Medien und das Haus des Kyaxares, Berlin, 1890.

P. Rost, Das sogenannte Mederreich und das Emporkommen der
Perser (Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte), MVAG,
1897, 2 - صفحات ۲۷۲ و بعد از آن

H. Winckler, 1/ Altorientalische Forschungen. Folge - ۱۴۳

I-III. Leipzig, 1893 (چند مقاله) و بعد 2/ Untersuchungen zur alto-
orientalischen Geschichte, Leipzig, 1889. 3/ Geschichte Babyloniens
und Assyriens, Leipzig, 1892.

ملاحظات و نظرهای جالب و بسیار درست و بنکار با مطالب عجیب و غریب از نوع
'بابل همه گیر' و استنتاجات عجولانه توأم است.

۱۴۴ - از آنجمله است تألیفات ف. یوستی :

F. Justi, Geschichte des alten Persiens (Onekens allgemeine Ges-
chichte in Einzeldarstellungen). Berlin, 1879.

Th. Nöldeke, Aufsätze zur Persischen Geschichte, Leipzig, 1887.

بتألیف تاریخی ف. یوستی نیز رجوع شود :

Grundriss der iranischen Philologie, II, Strassburg, 1896 - 1904-
صفحه ۳۹۵ و بعد از آن.

۱۴۵ - از لحاظ علمی مهمترین آنها عبارتند از :

G. Maspero, Histoire ancienne des peuples d'orient classique
[tom III], Les Empires, Paris 1908.

E. Meyer, Geschichte des Altertums (بارها تجدید چاپ شد)

۱۴۶ - در اینمورد تألیفات زیر مهمترین است :

Streck. ZA, XV.

برای دوره بعد :

J. Marquart, 1/ Untersuchungen zur Geschichte von Iran, 1-2, Göttingen, 1896-1905. 2/ Erānšahr nach der Geographie des Moses Xorenac' I. Abh. der Ges. der Wiss. zur Göttingen, Phil.-h. Kl., N. F., 3, 1899-1901, Berlin, 1901; J. Marquart, Wehrot und Arang, Leiden, 1938 (پس از مرگ وی تحت نظر «شدر» چاپ شد).

J. Marquart, Die Assyriaka der Ktesias, Philologus, ۱۴۷, Zeitschrift für das classische Alterthum, Göttingen, 1893

از صفحه ۵۰۳ به بعد.

J. v. Prášek, Hekataios als Herodots Quelle zur - ۱۴۸
Geschichte Vorderasiens, «Klio», IV, 1904, صفحه ۱۹۳ و بعد

F. Jacoby, Über die Entwicklung der griechischen - ۱۴۰
Historiographie, «Klio», IX, 1909, صفحه ۸۰ به بعد

Pauly - Wissowa, Suppl., s. v. Herodotos و دیگران

۱۵۰ - به تألیف پراشک رجوع شود « موضوع پیدایش پادشاهی ماد را برده‌ای که در برابر وسایل موجود مانع قابل نفوذ است پوشیده داشته است - زیرا که هیچ اطلاع مستقیمی در آن باره بدست ما نرسیده است »

(J. v. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha, 1906
(صفحه ۱۰۳)

۱۵۱ - نخستین بار فورر در این طریق توفیق حاصل کرده به تفسیری که در سال

۱۹۲۱ به چاپ جدید فهرست آشوری ایالات و پادشاهی‌ها نوشته است رجوع شود :

E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1921, AVIU No. 71

به نظر او توجه نشده است. رجوع شود به : حاشیه ۳۹ صفحه ۲۳۵.

۱۵۲ - مثلاً در تألیف وینکلر - آستیاک مادی نبوده بلکه اسکیت است.

(H. Winckler, Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Leipzig, 1889, (صفحه ۱۲۴)

لایسنسبرگر و بائوئر در سال ۱۹۲۶ معنی اصطلاح « اوممان - ماندا » را معلوم ساختند
(صفحه ۱ و بعد از آن - Za: M. F., III)

۱۵۳ - درباره مجموعه مدارک موجود رجوع شود به : Assurbanipal, I, صفحه

CDV و بعد از آن . در این باره به حاشیه شماره ۲۹ باب چهارم نیز رجوع شود . تاریخ وقایع بابل که مدت‌ها در پی آن بودند سرانجام در موزه بریتانیا پیدا شد و توسط «کد» در سال ۱۹۲۳ منتشر گشت ولی خود «کد» در طی تفسیرانی که بر آن نوشت تا اندازه‌ای تحت تأثیر فرضیات نابجای قدیم قرار داشت .

(C. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923.

۱۵۴ - از همد مهمتر «ا» میر است :

E. Meyer. Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprache. Kuhn's Z. f. vgl. spr., XLII, 1908 صفحه ۸۴

۱۵۵ - تألیف ملخص : J. v. Prášek, Geschichte der Meder und

Perser, I, Gotha, 1906.

اهمیت این اثر از لحاظ کتاب‌شناسی تألیفات متقدم بر آن است . گذشته از این پراشک رسالات تحقیقیه جداگانه‌ای نیز نوشته است .

۱۵۶ - به همانجا ص ۳ رجوع شود .

۱۵۷ - J. Marquart, Untersuchungen zur Geschichte von

Eran, II, 1905, صفحه ۲۰

۱۵۸ - J. v. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I.

صفحه ۹.

۱۵۹ - مثلاً فهرست «اسمیت» درباره نواحی کشوده شده توسط سارگون دوم

(صفحه ۱۰۱ و بعد J. V. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I)

۱۶۰ - مثلاً توکدامی کیمری در تألیف او به پادشاه ماد مبدل شده است .

۱۶۱ - معلوم نیست این آستیاک اول مرعوز از کجا پیدا شده است ؟ در ترجمه

معروف ارمنی یوسوی - که مأخذ آن بروس است - گفته شده که میان خاندانهای «بوسولوسور» (نابویالاسار پادشاه بابل) و آستیاک (؟) وصلتی صورت گرفت و از ناحیه کنار دریا به آشور هجوم شد . ظاهراً صحبت از جنگ معروف مادها و کلدانیان با آشور در میان است که منجر به ویرانی آشور گشت (در نظر مؤلف بابلی لفظ «کنار دریا» - māṭ tāmti - همان‌کده است که در جنوب بابل قرار داشته است) - ضمناً نام آستیاک در اینجا با سهواً آمده و یا بعنوان فرزند فعال کیاکسار فرتوت فرمانفرما و پادشاه آن زمان مباد - برده شده است (به حاشیه شماره ۳۲ باب) چهارم رجوع شود . نمیتوان بر پایه این جزء متأخر و تحریف‌یافته آستیاک دیگری ایجاد کرد و قائل به هجومی از جانب نواحی کنار دریا شد . (حتی کتیبه در تألیف خود این جمله را بصورت هجوم یونانیان در آورده است و آنان را «اوممان-ماندا» دانسته و سراسر آسیای مقدم را مسخر ایشان ساخته است)

۱۹۲ - ماسپرو در این مورد می‌نویسد (G. Maspero) . تألیف مذکور ص ۴۵۴ -

حاشیه ۵) : در زمینه تاریخ اقوام آسیا تاریخ ماد از همه تاریکتر است ... گذشته از این دوره است که باستان شناسان و لغو بون معاصر - درباره آن بایب نظمی تمام در طی سی سال اخیر به انتقاد و بیشتر بدتخیل - پرداخته‌اند . من پس از آنکه بیشتر نظرهای کوناگون را مورد مطالعه قرار دادم باین نتیجه رسیدم که راه حل‌های نزدیک بروایات عهد عتیق (Sa légende classique) از لحاظ تاریخ وقایع صحیحتر است ... تواریخی که کتیبه ها در مورد آخرین سالهای نینوا بدست میدهند - نه اینکه تمام آن راه حلها به نظر من محتمل جلوه کرده باشند ولی ... لااقل این مزیت را دارند که در بسیاری موارد با نظر رایج اقوامی که در عهد عتیق با مادیها و آخرین شاهان ایشان در تماس مستقیم بودند همانند میباشند.

۱۹۳ - مادر این مورد بدانشمندانی که فقط بزبان عیلامی می‌پردازند کاری نداریم . در اینجا لازم بود ، گذشته از اشخاص مذکور - از نوریس و اریتر و عده‌ای دیگر و در درجه اول از شیلی و ویسباخ و کامرون نام ببریم . اینان همه کار پرازشی انجام داده‌اند .

۱۹۴ - تألیف ملخص ژ. هوسینگک :

G. Hüsing, Der Zagros und seine Völker, eine archäologisch - ethnographische Skizze, Der A. O., IX, 314.

به سلسله مقالات مربوط بتاریخ ماد در :

سال ۱۹۱۵ نیز مراجعه شود Orientalistische Literaturzeitung

۱۹۵ - بخصوص بتألیف آغاز کاروی رجوع شود :

E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, Philadelphia, 1930.

۱۹۶ - مهمترین آنها در سلسله مقالات :

E. Herzfeld, « Archaeologische Mitteilungen aus Iran » و همچنین 1/ Iranische Denkmäler Berlin, 1932 و بعد 2/ Archaeological History of Iran, The Schweich lectures of the British Academy, 1934, London, 1935. 3/ Iran In the Ancient East, London, 1914. 4/ Zoroaster and His World, I-II, Princeton, 1947.

۱۹۷ - نمونه‌ای از اسلوب کاروی مقاله‌ایست تحت عنوان :

« Smerdis and Pseudo - Smerdis » (AMI, V, 3, 1933 - بعد ۱۲۵ صفحه) وی نخست با نکته سنجی فوق‌العاده‌ای اخبار مؤلفان یونانی را درباره قیام گنوماتای مغ که بدست ما رسیده تجزیه و تحلیل میکند و مشروحاً از بطون موضوع از لحاظ تاریخی سخن میگوید ولی بناگهان استنتاجی که منطقاً غیر موجه است بعمل می‌آورد و میگوید اسم سفندادات - که بگفته کتسیاس نام مغ عاصی بوده - در واقع نام ... قاتل وی (قاتل کائوماتای عاصی) یعنی داربوش اول میباشد ! البته هر تسفلد علت این تبدیل نام و اینکه از چه طریقی صورت گرفته

مسکوت میگذرد. وی میگوید که اسامی خاص محفوظ در اوستا مطلقاً صحیح و غیر قابل تغییر است و اسامی را که در کتیبه‌ها آمده و در آثار مؤلفان یونانی منقول میباشند بنظر خویش تغییر میدهد و تعبیر میکند و اظهار میدارد که اسامی اخیر کنیه اشخاصی است که در اوستا ذکر شده‌اند. و از جمله این مقدمات چنین نتیجه گرفته میشود که عسبان کساوماتا علیه قشر «آریائی» «بارونهای فتودال» ایرانی عسبانی «برخلاف اخلاق» و «غیر زرتشتی» و «غیر آریائی» بوده است.

۱۶۸ - مثلاً، هرتسفلد و اکثر ایران شناسان معاصر غربی معتقدند «کار Kāra» که پارسی باستانی (ومادی) و بمعنی «مردم - ساحشور» میباشد فقط «سران فتودال آریائی» را میرسانده است.

۱۶۹ - F. W. König, *Alteste Geschichte der Meder und Perser*. Der A. O. NXXIII, 3/4.

G. G. Cameron, *History of Early Iran*, Chicago, - ۱۷۰
1936. - R. Ghirshman, *L'Iran des origines à l'Islam*, Paris 1951.

۱۷۱ - دانشمندان آلمانی عادتاً بجای کلمه «هند و اروپائی» اصطلاح «هند و آلمانیان» را بکار میبرند و هیچ مفظور سوئی ندارند. ولی در این تألیف کنینگ «آلمانیان» جانشین مفهوم «هندوآلمانیان» شده است.

۱۷۲ - مثلاً ایشتللیکو - Išteli - ی مادی کویا بزعم ایشان همانم ... سردار آلمانی زمان مهاجرت اقوام در قرون چهارم و پنجم میلادی است که ستمیلی خون نام داشت (ص ۳۱ F. W. König, *Alteste Geschichte der Perser und Meder*). بر روی هم در مورد اشتقاق و توحیه اسامی - در تألیف کنینگ - نظرهای بسیار عجیب و غیر محتملی ابراز شده است. مثلاً نام «مامی تیارشو» به «مامیتی» - نام - و «آرشا» - لقب - تجزیه شده است. و معلوم نیست چرا نام تشویا و «کلدانی» (اورار توئی اعلام شده والخ. حتی بعضی اشتقاقها از ن. یا. مار بوام گرفته شده (مثلاً دیوتسینی که در کتیبه‌های اورار توئی قفقاز منقول است بعنوان دیوژن یونانی معرفی شده !)

۱۷۳ - اسلوب کار بقرار زیر است: «در تاریخ وقایع گد» یکجا، قبل از لقب «پادشاه اوممان - ماندا» (یعنی پادشاه ماد) - قطعه‌ای آسیب دیده است و فقط باقی حروف محفوظ مانده. از روی آن حرف ناقص میتوان لا اقل پنج کلمه مختلف حدس زد. (منطقاً محتمل ترا همه اینست که [Ta] r - آخر نام مو - ما - کیش - تار [mn-ma-kiš-ta] با «کیاکسار» است). کنینگ به احیای [G] u - و [G] u (؟) توجه کرده است. بفرض اینکه چنین باشد. ولی بعد معلوم میشود که بزعم وی این همان نامی است که کتسیاس بصورت آرباکس Arbakes ضبط کرده و محفوظ مانده است. (بیشتر گفتیم که این نام را کتسیاس از

کجا آورده). با اینحال آرباکس یونانی با arbaka - ی مادی مطابق است و معلوم نیست چه ربطی با پسوند «کو» [g] u دارد؟ البته کینگ حاضر نیست مقام خویش را تنزل داده بتوضیح این «جزئیات» پردازد. وبعد مطالب پیچ در پیچ و فراوانی دربارهٔ هجوم «اوممان-ماندا» یونانیان و اسکیته‌ها ساخته و پرداخته و محل و نام شاهان با جابجا و تعویض کرده و الخ. ۱۷۴ - کتاب خود او لمستد مجموعی از مطالب مربوط به ماد را حاوی است. رجوع

شود به:

A. T. E. Olmstead, History of the Persian Empire, Chicago, 1948
A. T. E. Olmstead, History of Assyria, New York, London, 1923.

۱۷۵ - مثلاً کامرون بطور قطع ثابت کرده است که کاشتاریتی همان فراتورت مذکور در تألیف هرودوت میباشد - گرچه در این باره پراشک و کینگ نیز سخن گفته‌اند.
۱۷۶ - ز. آ. راگوزینا. تاریخ ماد و پادشاهی دوم بابل و پیدایش امپراطوری پارس. SPl (بدون ذکر سال)

۱۷۷ - به طرح «تاریخ ا. ج. ش. س. س.» (چاپ فرهنگستان علوم شوروی. ۱۹۴۱) - بخش «آسیای میانه و قفقاز تحت حکومت دول باستانی شرقی» نیز رجوع شود.
۱۷۸ - و. و. استرووه. ۱/ زادگاه زرتشتیگری ص ۵، ۲، ۲/ شورش مرغیان. از ص ۱۰، بیعد، ۳/ تاریخ گذاری وقایع قرن ششم قبل از میلاد در تألیف هرودوت VDI، ۱۹۵۲ - شماره ۲، ص ۶۰ و غیره.

۱۷۹ - بر روی هم تاریخ ماد را تاحدی که بتاریخ آذربایجان مربوط میشود در نظر داشته‌اند و در کتاب «تاریخ مختصر آذربایجان» (باکو، ۱۹۴۱، ص ۲۱، بیعد) چنین است.
۱۸۰ - تاکنون مقالات زیر منتشر شده است:

۱/ اقرار علیوف. دربارهٔ جامعهٔ ماد. اخبار فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. اکتبر ۱۹۴۸ شماره ۱۰، ص ۸۵، بیعد.

۲/ اقرار علیوف. «مندیای تاریخی» - تألیفات انستیتوی تاریخ و فلسفهٔ فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی - I - باکو، ۱۹۵۱، ص ۳۳، بیعد.

۳/ ای. علیوف در برخی مسائل تاریخ عتیق قبايل ماد. در همان سلسله تألیفات. V باکو، ۱۹۴۴، ص ۱۵۶، بیعد.

برخی تألیفات مؤلف مذکور منتشر نشده است. تألیف ای. علیوف تحت عنوان «ماد - قدیمترین دولت در سرزمین آذربایجان» (در کتاب «طرحهائی دربارهٔ تاریخ باستانی آذربایجان» باکو، ۱۹۵۶، ص ۱۶۹-۵۷) را نمیتوانستیم در این کتاب خود در نظر بگیریم. ای. علیوف نسخهٔ خطی این کتاب را دیده است.

- ۱۸۱ - ن . یا . مار - چنانکه گفتیم - زبان عیلامی و مادی رایجی دانسته و از این مقدمه غلط استنتاجهای گوناگون غلط دربارهٔ نژاد و تبار مردم ماد بعمل آورده است .
- ۱۸۲ - ک . آ . ملیکی شویلی . « برخی از مسائل تاریخ پادشاهی ماننا ، VDI ، ۱۹۴۹ . شماره ۱ . ص ۵۷ . بیعه . تألیف ک . آ . ملیکی شویلی تحت عنوان « نائیری - اورارتو » (مدارك باستانی شرقی دربارهٔ تاریخ اقوام قفقاز - I) از لحاظ تاریخ سرزمین غربی ماد قبل از قرن هشتم پیش از میلاد - واجد اهمیت خاص است . تفلیس ، ۱۹۵۴ . متأسفانه استنتاجهایی را که مؤلف در آن کتاب بعمل آورده - چون کتاب هنگامی منتشر گشت که این تألیف برای طبع آماده شده بود - نتوانستیم کماهو حقه در نظر گیریم .
- ۱۸۳ - ای . م . دباکونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو VDI . سال ۱۹۵۱ شماره ۲ ص ۲۹ . بملاحظات که در تفسیر برخی متون «AVTU» نوشته شده نیز مراجعه شود
- ۱۸۴ - در بین النهرین و عیلام (هرودوت ، I ، ۱۱۹) وبی شك در آلبانی نیز از آن اطلاع داشتند . بزبان اکدی "ناپتو naptu" (به صفحه ۱۷۳ رجوع شود) نامیده میشد . بنابراین گفتهٔ هرودوت پارسیان نفت عیلام را «رادنیاکا» مینامیدند .
- ۱۸۵ - باید تذکر داده شود که محققان باین نکته توجه وافیه مبذول نداشته‌اند که يك كلمه ممکن بود معرف واحد ارضی بزرگی باشد و سرزمینهای کوچکتری را هم شامل گردد و به تغییرات سیاسی و جغرافیائی که در طی قرون در مفهوم نامها داده شده نیز توجه کافی نشده است .
- ۱۸۶ - توجیه دیگر این اسم - از « هال . ماتا . نا » - ی عیلامی - یا « سرزمین مادیهها » - مأخوذ است .
- ۱۸۷ - بعضی لهجه‌های دیگر هم مانند لهجهٔ سیوندی و سمنانی در سرزمین باستانی خوآرن - (که در پایان قرن پیش قریب ۵۰۰۰ نفر بیدان متکلم بودند) جزو بقایای زبان مادی محسوب میشوند . لهجهٔ اخیر بحدی با فارسی متفاوت بود که اهل دوزبان سخن یکدیگر را بدشواری میفهمیدند .
- ۱۸۸ - مثلاً «واک» vak طالشی ، و «وارک» vark مازندرانی ، و «ورك» سمنانی که هر سه بمعنی «گرگ» است بهتر از «گرگ» فارسی جدید و «(h)rka va - ی پارسی باستانی و وارکا vaka - ی پارسی متوسط (و مادی ؟) را منعکس میکنند . قیاس کنید «ژن» zen طالشی را با «جنای» janay پارسی باستانی و «زن» فارسی جدید و غیره . رجوع شود به :

Grundriss der iranischen Philologie, Bd. I, 2, Strassburg, 1898 -
(مقاله و . هیکر) ص ۳۵۱ و بعد - 1901

و بخصوص به : ب . و . میلر . زبان طالشی . مسکو . ۱۹۵۳ . ص ۱۷ ، ۶۵ و غیره .
 ۱۸۹ - مثلاً در آنجا که در پارسی تبدیل $h > \theta$ صورت گرفته s محفوظ مانده است :
 پاس ویز Paz و Pas « دامهای کوچک » بزبان تائی و پاسو Pasu بزبان اوستائی په Pah
 بفارسی جدید « محفوظ میماند . « آز » az طالشی بمعنی « من » و « آزم » azem اوستائی و
 « آرام » پارسی باستانی . « زیل » Zil کیلکی بمعنی « دل » و « زبرد » Zird پارسی باستانی
 و « دل » فارسی جدید . قیاس کنید « زانا » Zana - ی مادی را که بمعنی « آدمیان » ، « قبیله »
 است با دان (آ) Dan(a) ی پارسی . « زبرد » Zird پارتی بمعنی « دل » و « دل » پارسی .
 « دس » Das پارتی بمعنی « ده » (بزبان سمنانی نیز چنین است) با « ده » dah فارسی
 والخ . بسیاری از خصوصیات دستوری و ظاهراً لغوی گروه شمال غربی زبانهای ایرانی محفوظ
 مانده است .

۱۹۰ - مثلاً رجوع کنید به : تاریخ مختصر آذربایجان . باکو ۱۹۴۱ ص ۴۴ .
 ۱۹۱ - ز . ای . یامبولسکی . (« درباره وحدت نام مردم آنروپاتن و آلبانی » .
 نشریات انستیتوی تاریخ و فلسفه فرهنگستان علوم آذربایجان - IV ، باکو ، ۱۹۵۴ از
 ص ۱۰۴ پیوسته) خاطر نشان ساخته است که نام قبیله ای گلپا (کادوسیان یا کیلکهای کنونی)
 با گلپائی که در شمال آلبانی و کوههای قفقاز زندگی میکردند یکی است و همچنین نام اوئی تیان
 که در همان ناحیه میزیستند (Strabo , XI, 7, 1) با اوئی تیان و اونیان و اودان و
 اودینیان که در کرانه دریای کاسپی (خزر) - در نقاطی شمالی تر از مقرر کاسپیان (Strabo, XI, 8, 8)
 متحماً اینکه بلین میگوید « شمالی تر از آلبانیان » - درست نیست : Nat. Hist., XI, 15, 4
 از روی چاپ لیتره (Littré, Paris, 1855) و اننیان که در دره کورا زندگی میکردند -
 نیز یکی است (Asin. Quadr. FGH, II A, fr. 8) چنانکه میدانیم مؤلفان بعد اونیان
 را همان آلبانیان میدانند . بنظر میرسد که آلبانیان بزبان و یازبانهای گروه شمال شرقی
 قفقاز تکلم میکردند . متحماً لهجه اودین در وارکاشن ونیجه و غیره از بقایای زبان
 ایشان است .

حواشی باب اول

۱ - Carleton S. Coon, Cave Exploration in Iran. Philadelphia, 1951. - Ralf S. Solecki, A paleolithic site in the Zagros Mountains of Northern Iraq, «Sumer», XI, 1, 1953 صفحه ۶۳ بعد .
R. T. Braidwood, A Preliminary note on Prehistoric Excavation, in Iraq Kurdistan, 1950-1951. «Iraq», VII, 2, 1951, ۹۹ بعد از صفحه
۲ - یادداشت مترجم :

تمدن و فرهنگ آشل = فرهنگ آغاز (عصر حجر قدیم - پالئولیت) بدوران
یخ بندان مربوط میشود .

تمدن و فرهنگ موستیه = moustier - فرهنگ و تمدن دورانی بسیار قدیم و
اواسط عصر حجر قدیم و زمان حداکثر یخ بندان در اروپا . این نام از غار موستیه - در فرانسه -
اخذ شده است و مربوط به فرهنگ مرحله اول جماعات بدوی میباشد . انسانهای این دوره در غار
منزل داشتند و بطور دسته جمعی بشکار حیوانات بزرگ (ماموت) می پرداختند ، سلاحشان
عبارت بود از سنگ چخماق نیز و بیلچه مانندای برای تراش . این تمدن و فرهنگ در اروپای
میانه بسط داشت .

تمدن و فرهنگ اورینیاک - فرهنگ دوره متأخر پالئولیت (یا عصر حجر قدیم) .
که بر اثر حفریاتی در غار اورینیاک (فرانسه) کشف شد ، در اروپای غربی و بخش وسطای قسمت
اروپائی روسیه بسط داشت . از ویژگیهای این دوره وجود مساکن گلی و جماعات بدوی عشرتی
میباشد . آلات سنگی بشکل صفحات دراز کاردی شکل میساختند . نخستین یادگار های عصر
حجر قدیم (پالئولیت) و از آنجمله مجسمه های کوچک زنان مربوط باین دوره است ،

(پایان توضیحات مترجم)

۳ - در آذربایجان شوروی عجالتاً از آثار عصر حجر جدید (نئولیت) تعداد بسیار کمی
کشف شده است . رجوع شود به تألیف ب. ب. پیوטרورسکی تحت عنوان « با ستاره شناسی
قفقاز » . لنینگراد ، ۱۹۴۹ ص ۳۰ . قیاس شود با : JNES, XII, 1, ۱۹۵۴ - ص ۶۵ .

۴ - E. Herzfeld, Steinozeitlicher Hügel in Persepolis, Iranische Denkmäler, Lief. 1-2, Berlin, 1932; SPA, I.

(مقاله هرتسفلد و آ. کیس) صفحه ۴۸.

۵ - رجوع شود بکتاب ل. کک. مورگان «خانه‌ها و زندگی خانگی بومیان امریکا». لنینگراد ۱۹۳۴ از صفحه ۸۹ ببعد.

F. G. Schmidt, Tepe Hissar Excavations, The Museum - ۶
Journal, XXIII, 1933 - ۳۲۳ ببعد SPA, I, از صفحه ۱۵۱
(مقاله راجرس وارن)

G. Contenau et R. Ghirshman, Fouilles de Tépé-Giyan - ۷
prés de Néhavend, 1931, et 1932, etc. Paris, 1935 (Musée de
Louvre, Série archéologique. vol. III)

R. Ghirshman, fouilles de Sialk près de Kashan, 1933, - ۸
1937. vv. I-II. Paris, 1938 (Musée de Louvre, Série archéolo-
gique, t. IV-V).

۱۰ - بعضی اکتشافات که حاکی از رواج سفالینه ملون در سرزمین ماد بوده در دینور
و دره قمرود و ری و ناحیه دریاچه ارومیه و غیره نیز بعمل آمده است. فی‌المثل رجوع شود به:
E. Herzfeld, Deutsche Forschung, Heft. 5 - ۳۳ ببعد

۱۱ - بنظرهائی که در کتاب کامرون اظهار شده رجوع شود:

(G. G. Cameron, History of Early Iran, Chicago, 1936, ص ۸)

وی خاطر نشان می‌سازد که هنوز هم گندم وحشی در جنوب ماد می‌روید. گندم
(triticum vulgare) در قشر K - در گی تپه کشف شده است.

۱۲ - چنانکه میدانیم در قفقاز فرهنگ مشابه مربوط بدوران انتقالی از عصر حجر
جدید به عصر مفرغ و آغاز عصر اخیر را - عادتاً مربوط به هزاره سوم و چهارم قبل از میلاد
ندانسته بلکه به هزاره سوم و آغاز هزاره دوم ق. م. میدانند - بالنتیجه این موضوع گواه حتمی
قرابت آفرینندگان آن فرهنگ با آفرینندگان سفالینه ملون هزاره‌های چهارم و سوم نمی‌باشد
رجوع شود به:

ب.ب. پیوٹروسکی «باستان شناسی قفقاز» ص ۳۲ و ۴۹.

۱۳ - رجوع شود به: ل. و. اشاتین. ۱/ مدارك انسان شناسی مربوط بمسئله منشأ
نژادی ترکمنان - «اخبار فرهنگستان علوم ترکمنستان شوروی» شماره ۴. ۱۹۵۲ - از
صفحه ۳۰ ببعد. ۲/ سابقه هزارساله «مجموعه درازی» ترکمنان - اخبار «کومستاریس» آسیای
میانه - مجلدات تاشکند، ۱۹۲۶.

منقول از: S. Sergi, Gli Arrii in Europa e in Asia, Torino, 1913

- (G. Contenau, Manuel d'archéologie orientale, I, Paris, 1927, ص ۱۷۴)
- ۱۴ - « شبه آشوریها » (یا « شبه ارمنیها » و از لحاظ زبان هوریتی) در زمان متأخر بآنسوی دامنه‌های زاگروس نفوذ کردند .
رجوع شود به بازدید مفصلی که از مدارك عتیق انسان شناسی مادیهادرائر « ه . و . والوآ » بعمل آمده است :
- H. V. Vallois, Les ossements humains de Sialk, و کتاب R. Grishman, Fouilles de Sialk... II ۱۱۳ بیعد و بخصوص ص ۱۸۰ از صفحه ۱۱۳
- ۱۵ - نوع آدمی ساکن تپه حصار و تپه سیالك در عهد عتیق از لحاظ انسان شناسی (آنترپولوژی) (بحواشی پیشین رجوع شود) و همچنین نوع و تیپ متوسط ساکنان « کی تپه » در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد چنین بوده است : T. Burton Brown تألیف یاد شده . ص ۲۰۶ و بعد از آن (مقاله آ . ج . ا کیو) .
- ۱۶ - رجوع شود به : ل . و . اشانین و و . م . زرنکوا . « مسائل منشاء نژادی اقوام آسیای میانه در پرتو مدارك انسان شناسی » . تاشکند ، ۱۹۵۳ ، ص ۱۲ ، ۲۲ - ۲۱ ، ۴۶ - ۴۷ .
- ۱۷ - عقیده کاپرس انسان شناس هلندی که در « SPA » نقل شده (I ، صفحه ۵۲)
- ۱۸ - ظاهراً « ماتینیان » که در آثار هرودوت و دیگر مؤلفان باستانی ذکری از ایشان رفته همان هوریتیان بوده اند . در این باره به ص ۲۸۲ و ۴۶۲ اصل رجوع شود .
- ۱۹ - فی المثل میتوان رجوع کرد به : ای . م . دیاکونوف . « یادداشت‌هایی درباره کتیبه های اورارتوئی ، IV ، VI ، ۱۹۵۲ ، صفحه ۱۱۰ . و ک . آ . ملیکی شوبلی ، UKN ، ارض ۲۹۲ بیعد .
- ۲۰ - اینکه محل اورکیش را در بادی امر در مشرق دجله ذکر کرده بودند مورد اعتراض اکالاکان قرار گرفت و وی نقطه مزبور را در بین النهرین میداند (رجوع شود به تقریظ ر . دیوسو در مجله « Syria » (۱۹۵۱ ، XXVIII ، ص ۲۸۱) درباره کتاب :
- R. T. O'Callaghan, «Aram Naharaim».
- ۲۱ - C. H. Gordon, The Dialect of the Nuzu Tablets, Orientalia, VII, 1938.
- ۲۲ - از روی نامها : « اری سنینی » در ماننا (قیاس کنید با آری زنا Ari-Zena - ی هوریتی که بمعنی « [خدا] برادر داد » است) و تلوسینا در آندیا . ولی با اینحال اینها برای استنتاج قطعی کافی نیستند . زیرا این قیاس ممکن است بر مشابهت تصادفی محض مبتنی

- باشد. اینکه بسیاری از اسامی مختوم به او کو ukku - هوریتی باشد موضوعی است مشکوک. ما راجع بوجود هوریتیان در آسیای میانه (س. پ. تولستوف) و هندوستان (ب. گروزنی) بنظر ما دلایل دانشمندان مذکور قانع کننده نیست.
- ۲۳ - F. Lenormant, *Choix de Textes cunéiformes*, Paris, ص ۱۲۷ - شماره ۴۱-۱۸۷۳
- G. Hüning, *Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams*, I, Leipzig, 1916, شماره ۳۱
- (تألیف اخیر الذکر در دسترس من نبوده است.)
- ۲۴ - R. Ghirshman. تألیف مذکور، I هرنگلد تاریخ این آثار را خیلی بیشتر از واسطه هزاره چهارم قبل از میلاد میداند، ولی گمان نمی رود این سخن اساسی داشته باشد. صفحه ۱۸۰-۱۸۱ E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, London, 1941
- ۲۵ - تاریخ مشروح خارجی عیلام در کتاب زیر منقول است:
- G. G. Cameron, *History of Early Iran*, Chicago, 1936; RLA s.v. Elam.
- ۲۶ - E. A. Speiser, *Mesopotamian Origins*, Philadelphia, باب چهارم ۱۹۳۰
- E. R. Lacheman, *Nuzi Geographical Names*, BASOR, No. 78, 1940 از صفحه ۲۳ ببعد
- (اینجا از ۱۵ موردی که از «لواو» Lullu یاد شده لااقل درده مورد منظور بردگان بوده اند)
- ۲۷ - Streck. ZA, XV, صفحه ۲۹۰ با استناد به ف. هومل.
- ۲۸ - مثلاً در الواح آشور ناسیراپال: AKA صفحه ۳۰۶، ۳۲۲ - ستون II، سطور ۳۴ و ۷۷.
- ۲۹ - رجوع شود به: G. Hüsing, *Der Zagros und seine Völker*. Der A. O., IX, 3/4 صفحه ۹ ببعد.
- E. A. Speiser. تألیف مذکور. ص ۸۸
- ۳۰ - Si - dur - [ru (?) šu] sa - du - i Lu - lu - bi - imki
۱. ییکار - گردنه در بندگاتور (گر) از کوه قره داغ برجاده [ma.]
ip - hu - rn - [ma.]
۲. ایمانیه - رباط - که نقش برجسته نارام - سوئن نیز در آنجاست رجوع شود به:
- E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* صفحه ۱۸۴ - تصویر ۲۹۸

- S. Smith, *Early History of Assyria*, London, 1928, ص ۲۷
- ۳۱ - رجوع شود به : A. Boissier, *Inscription de Narâmn - Sin* R A, XVI, 1919-۱۵۷ صفحه
- درباره محل «ناوار» رجوع شود به : F. Thureau - Danguin, *Tablette de Samarra*, RA, 1912, از صفحه ۱ بپعد
- سیمورو (اکنون « آلتین کپرو » نامیده میشود) رجوع شود به :
- A. H. Sayce, *The New Babylonian Chronological Tablet*, PSBA, XXI, 1899, صفحه ۲۰ - حاشیه ۲
- مارخاشی : (مقاله البرایت) صفحه ۲۳۲ - JAOS, XLV, 1925
- ۳۲ - تألیف مذکور ص ۳۶ G. G. Cameron.
- ۳۳ - از صفحه ۹ بپعد V. Scheil, *Mém. Dél. en Perse*, XIV
- صفحه ۱۸۳ E, Herzfeld, *Iran in the Ancient East*.
- تحریر AN - nu - ba - ni - ni بجای AN - ba - ni - ni یا A-nu-um-ba-ni-ni
تردید را در این باره رفع کرده است . ولی فقدان « میماتسی » (پروندها) در نامهای خاص قدیمی
اکدی (که از روی اسامی خدایان مأخوذ بوده) پدیده ایست عادی . اما رجوع به تکرار تحریر
an-nu - البته آن را باید an-nu خواند . یعنی : اندیشه نگاری an برای نام خدای آنو ،
باضافه تکمله صوتی nu - این نام بمعنی « خدای آنو که مارا آفریده » میباشد . رجوع شود
به G. G. Cameron تألیف سابق الذکر . از ص ۳۶ بپعد .
- ۳۴ - از این اسم چنین معلوم میشود که آنوبانی نی از شهر « در » در دجله سفلی
بوده است .
- ۳۵ - دیگر دولتهای واقع در پیشکوه زاگروس بعضاً اکدی و شومری و بعضاً هوریتی
بوده اند ، از آن جمله اند : کیماش (که فرمانفرمای آن هونی نی را - از روی مهری که در موزه
دولتی ارمیتاژ مضبوط است - می شناسیم . رجوع شود به SAKI ص ۱۷۶ . XVIII و گانهار
(که فرمانفرمای آن بنام - هوریتی - کیشاری ، را می شناسیم .) و ناوار (به طرح هوریتی
پادشاه آریسن و یا آریژن رجوع شود) و توگریش و دیگران . در متن ادبی هوریتی درباره
شاهان سلاله اکد آئوتالوماش پادشاه توگریش نامیده شده اند . این نامها اشتقاق روشنی ندارند
(معلوم نیست هوریتی هستند یا کوتی - لولو بی - عیلامی ؟) - و خود متن هم از لحاظ تاریخی
موثق نیست . رجوع شود به : BOTU, II, ۲ (WVDOG, XLII, 2), Leipzig, 1926
KUB, XXVIII, Berlin, 1934, No. 38, IV. = صفحه ۲۵
- ۳۶ - BA.TI.RI که در متن آمده محتملاً طبق موازین املاء عتیق اکدی باید
Pa-di-ir خوانده شود . رجوع شود به :

J. de Morgan, Mission scientifique en Perse, IV. Anvers, 1896. pl.

در اینجا پسوند ir عیلامی و اصلا Pad است. XIII. س ۱۷۲، Saki

۳۷ - ظاهراً در خاطره بابلیان آنوبانی نی - چون سلطان کوتیان و دشمن دورود

F. Hommel, Assyriological Notes, PSBA, (بین النهرین) محفوظ مانده بود

تالیف سابق الذکر س ۴۱ G. G. Cameron س ۱۸۵/۱۸۸۶، XXI

V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, I, ۳۸ - از س ۱۴۴ بیعد

II, pl. 11 از صفحه ۵۳ بیعد

۳۹ - بسیاری از تصاویر برجسته زمان سارگون دوم در خورس آباد :

E. Botta et E. Flandin, Monument de Ninive, Paris, 1849.

به تصاویر ۲۲ و ۳۵ و ۳۸ و ۶۴ این کتاب نیز رجوع شود

۴۰ - کاسپیان به پوستینه کوسفند ملبس. (sisurnas) و با کمانهای بومی نئو

آکیناک (فدازه کوتاه) مسلح بودند. (هرودوت، VII، ۶۷) کاسپیان (kaš.p, kaš.p از

مقایسه شود با lullu - b - و lullu - p -) مانند هم نامان خویش کاسیتیان و (همچنین

لولوبیان) با احتمال قوی بزبانی از گروه عیلامی متکلم بودند. ولی، بعقیده بسیاری از محققان

در اینجا منظور هرودوت کاسپیان ناحیه پامیر (کاسپیریان) است نه کاسپیان کرانه های دریای

کاسپی (خزر).

۴۱ - رجوع شود به تصاویر جنگاوران پارسی و مادی نگهبانان (کارد) هخامنشی

که در زیر تصویر پادشاه در استخر منقوش است. و همچنین صحنه ورود آورندگان خراج

(این تصاویر بارها منتشر شده است. مثلاً رجوع کنید به :

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl. LXXV-LXXVI.

و غیره و بعد SPA, IV, pl. 90

کلمه «تیار» (تاج) از هرودوت است (VII، ۶۱). وی میگوید که لباس جنگاور پارسی از

مادیها تقلید شد، بود. (I، ۱۳۵، VII، ۶۲)

۴۲ - از لحاظ انسانشناسی، نوع لولوبیان که در سنگ نبشته ها نارام - سوئن آمده

روشن نیست - زیرا تصاویر محوشده اند. اما راجع به تصاویر سنگ نبشته آنوبانی نی، تا اندازه ای

که از پروردو کسیون دموورگان و هر تسفد معلوم میشود - نوع آنان بیشتر «مدیترانه ای» خالص

است تا «آشوری» (شبه ارمنی).

۴۳ - دژ خارخار (در عهد شومری «باد تیریگان» نامیده میشد) از نظر گاه ساکنان

دورود (بین النهرین) «در جلو کشور کوتیان» قرار داشت. رجوع شود به VR، ۱۲، شماره ۶،

سطر ۷. دشوار است بگوئیم که کوتیان و دیگر گروه های نژادی مذکور - تاکجا - بسمت

مشرق - مستقر گشتند.

۴۴ - عقیده بسیار رایجی - بخصوص در ادبیات قدیم - وجود داشت که قبیله «کوتیان» را با جبال «جوری داغ» در شمال آشور یکی میدانست صفحه ۲۱۲ - حاشیه ۲ - VI, «Klio». صفحه ۲۷۲ ببعد. [Streck, ZA, XV]

. از صفحه ۱۱۰۶ ببعد. Enzyklopedie des Islam, I.

V. Sheil. 1) Une nouvelle dynastie suméro - accadienne, Les rois «guti», CRAI, 1911, صفحه ۳۱۸ ببعد.

2) Anciennes dynasties de Summer - Accad, CRAI, 1911, از صفحه ۶۰۶ ببعد. و این مبتنی بر قیاس غلط اصوات (g>g) است و از لحاظ جغرافیائی محال میباشد. چنانکه متون آشوری هزاره دوم قبل از میلاد نشان میدهند، نام صحیح قبیله مزبور «کوتیان» (Kutî) است نه «کوتیان». به تحریر این کلمه با حرف gu بدان سبب است که در املائی قدیم اکدی برای مصوت‌های مشدد حروفی وجود نداشته (GU - TI - UM^{ki} را Ku - ti - um^{ki} باید خواند). متون آشوری مزبور در عین حال حاکی از آن است که کوتیان نمیتوانستند تا آن حد در نزدیکی مرز شمالی آشور مقرر داشته باشند. این که عده‌ای از دانشمندان مانند دلیچ (F. Delitzsch, Wo lag das paradies, Leipzig, 1881, صفحه ۲۷ ببعد). (F. Hommel, Grundriss der Geographie und Geschichte des Alten Orients, München, 1904 - صفحه ۲۵۲ ببعد)

و کمبل تومسون (صفحه ۲۱۸، ۲۲۴ - SAN, III, 1925) و غیره - اصطلاح «کوتیوم» مربوط به هزاره اول قبل از میلاد را با «مربع واقع میان زاب سفلی و دجله و جبال سلیمانیه و دیاله» یکی دانسته‌اند نیز آشکارا با مدارك منابع آشوری - که بالنسبه در مورد این نواحی کامل است - تناقض دارد و مسلماً باید رد شود. به جدول صفحه رجوع شود.

۴۵ - رجوع شود به پیمان «اتحاد» شاهکان عیلام با «نارام سوئن» - بزبان عیلامی صفحه يك ببعد. V. Scheil, Mém. Dél. en Pers, XI,

۴۶ - H. G. Güterbock, Die historische Tradition und ihre literarische Gestaltung bei den Babylonern und Hethitern bis 1200, ZA, 1934, صفحه ۴۷ ببعد.

۴۷ - نام ایزیداد ازیر در فهرست رسمی اسامی شاهان کوتی (بین النهرین) نیامده است و وی در لوح خویش بتقلید از نارام سوئن خویشتن را بلقب «شاه چهار کشور جهان» میخواند (گذشته از لقب «شاه کوتیان»). بدین سبب یا کوبسن (صفحه ۱۱۷ - حاشیه SKL) وی را بدوران نارام سوئن مربوط میداند زیرا که شارکالی شاری - برغم آنکه معنی تحت اللفظی نام او «شاه جمله شاهان» است در انتخاب چنان لقبی تردید داشت. کتیبه اندریداد ازیر (ازیر دبی زیر) از روی نسخه متأخری که از آن استنساخ شده بر ما معلوم شده است، رجوع شود به

H. V. Hilpsecht, Earliest Version of the Deluge Story. BE, Ser. D, V, 1, صفحه ۲۰، بعد ۱، D, V, 1

۴۸ - برخلاف فرمانفریان شومر که قبل از سلالة اکد دارای دستجات قلیل‌العدده

سپاهی مرکب از سلحشوران حرفه‌ای مسلح به سلاح سنگین بودند.

۴۹ - در فورمول تورینگ شارکالی شاری (C. RLA, II, ۱۳۳، ص ۲۲۵، AKI)

وی سارلاک خوانده شده است. درباره یکی بودن سارلاک و سارلاکاب رجوع شود به ص ۲۰۷ SKL.

۵۰ - در فهرست سلطنتی دوبار از او یاد شده است: در فهرست سامی سلالة اکدی

بنام «الو» و در فهرست شاهان کوتی بنام «الولومس». یا کوبسن میگوید که متحماً این دو نام یکی است: صفحه ۲۰۷ - SKL

۵۱ - طبق گفته یا کوبسن - در عهد شاه او تو هگال (که درباره آن بعد رجوع شود)

ولی بهر تقدیر بعد از سلطنت شاه شولگی نبوده است (۲۰۵۶-۲۱۰۳ ق.م)

۵۲ - Ugnim kù-ti - umki lugal un-tuku - این قطعه از فهرست

سلطنتی باعث تعجب و تردید نساخان شد و ظاهراً چنین پنداشتند که متن در اینجا مخدوش است و تقریباً تمام نسخی که بر ما معلوم است در این مورد مختلف میباشد. مثلاً در نسخ خطی گروه «A» (طبق طبقه بندی یا کوبسن) چنین است:

ugnim kù - ti - um ki lugal mu - WB متن

یعنی « (در قبیله کوتیان شاه نام نداشت « nu - tuku) یا : « شاهی که نام

نداشت » یعنی نامدار نبود، واجد افتخارات نبود. در گروه نسخ خطی «B» چنین آمده است: متن 1) : ugnim kù-ti - um ki lugal nu - ub - tuku -

یعنی « قبیله کوتیان شاه نداشتند ». متن SU 3+4 (نسخ آن از نسخه اصلی

معیوبی استفاده کرد) میگوید: [ma-d] a kù - tu - umki یعنی « (در) کشور

کوتوم - کسی مفقود شد » - <ba> - an - dé - u - [ù-g] زیرا که [ناسخ. ظاهراً،

معنی قطعه منظور را چنین فهمید که سلف او نام پادشاه را در متن اصلی معیوب نمیدانست و بنا

توانست بخواند و باین سبب این شرح را افزود. متن P۴ این محل را چون نفهمیده بالکل

از قلم انداخته است. یا کوبسن اشتباهاً می‌پندارد که روایت صحیح و بدوی را متن WB (صفحه

۱۱۷ SKL) بدست میدهد و بدین استناد میکند که متن SU 3+4 نیز که مأخذ آن دست

نشته دیگر آن لوح میخواست اصل فهمیده است. بنظر یا کوبسن معنی این جمله آن است که

نام شاهی در فهرست از قلم افتاده و تصور میکند که این نام «اثریداوازیر» است. ولی این فرض

بی‌پایه است زیرا در این صورت باید گفت که این نام در نسخه باستانی که اصل هر دو گروه A و B

بوده است نابود شده و توجیه این مقال دشوار است. و بعد جمله «شاه شد» که در فهرست فقط

بنام مؤسسان سلاله‌ها افزوده میشود - در تمام روایات نه در مورد شاه منظور نظر که نامش مفقود است بلکه در مورد نخستین شاهی که نامش در فهرست آمده (ایمتا) بکار رفته است (باستثنای 1.1) این خود نشان میدهد که وی را از همان آغاز نخستین شاه آن سلسله اسامی می‌شمردند بدین سبب ما معتقدیم که روایت L1 درست است. انریداوا زیر تنها کسی از شاهان دورود (بین‌النهرین) که نامش در فهرست سلاطین شومری از قلم افتاده نمیباشد. محتملاً وی رابعلمتی برسمیت نمی‌شناختند.

۵۳ - مثلاً او يك سلاله را به دو نیم تقسیم میکند و در میان آن دو بخش دیگری قرار میدهد - ولی بشرطی که یکی از پادشاهان سلالهٔ دومی با یکی از پادشاهان سلالهٔ اولی جنگیده باشد. و یا اینکه سلاله‌هائی را که در زمان واحد وجود داشته‌اند پشت سر یکدیگر قرار میدهد و الخ. بدیهی است که این شیوه‌ها خواننده را گمراه می‌سازد. طرز عمل مؤلف فهرست سلطنتی شومری تواریخ شومری و بابلی را چنان درهم و آشفته ساخته است که محققان تاکنون هم نتوانسته‌اند از آن سردرآورند.

۵۴ - اینك فهرست مزبور :

« قبيلة کوتیوم شاه نداشت .

- ۱ - ایمتا شاه شد ، سه سال سلطنت کرد (بروایتی : ۵ سال) .
- ۲ - اینکه شوش ۶ سال سلطنت کرد .
- ۳ - سارلاکاب ۶ سال سلطنت کرد .
- ۴ - شولمه (بروایتی : «ایارلاکاش») ۶ سال سلطنت کرد .
- ۵ - الومش ۶ سال سلطنت کرد ،
- ۶ - اینی‌ماباکش ۵ سال سلطنت کرد .
- ۷ - اینکه شوش (اینجا در متن «ایکه‌شائوش» نوشته شده) ۶ سال سلطنت کرد
- ۸ - ایارلاکاب ۱۵ سال سلطنت کرد .
- ۹ - ایباته سه سال سلطنت کرد .
- ۱۰ - ایارلاکاب (بروایتی : ایارلانگاب ،) ۳ سال سلطنت کرد ،
- ۱۱ - کورووم (بروایتی : [...] بی) یکسال سلطنت کرد .
- ۱۲ - خابیلکین ۳ سال سلطنت کرد .
- ۱۳ - [لائه] رابوم ۲ سال سلطنت کرد .
- ۱۴ - ایراروم ۲ سال سلطنت کرد .
- ۱۵ - ایبرانوم ۱ سال سلطنت کرد .
- ۱۶ - خابلوم ۲ سال سلطنت کرد .
- ۱۷ - پوزودر - سوئن ۷ سال سلطنت کرد .

۱۸- [ایا] دلاکاند (آ) ۷ سال سلطنت کرد .

۱۹- [سی] اوم ۷ سال سلطنت کرد .

۲۰- تیریکا (ن) ۴۰ روز سلطنت کرد .

۲۱- پادشاه [۹۱ سال] و ۴۰ روز سلطنت کرد .

در بعضی از روایات در مورد مجموع سالها رقم دیگری ذکر شده است - زیرا علامت

«eš» که چند بار در آخر اسامی تکرار شده است چون رقم «۳۰» تعبیر شده و در ضمن رقم سالهای سلطنت مربوطه محسوب گشته است . رقم «۲۱» مبتی بر این نکته است که در آغاز فهرست نام پادشاه مجهولی مفقود شمرده میشود . مع هذا مجموع سنین سلطنتها از عدد بیست دوران سلطنت مأخوذ است ، در L1 نتایج تحریف - شده است «ساراتیگوبی سین» پادشاه کوتیان که علی الرسم که تألیفات نام برده شده وجود خارجی ندارد : صحبت بر سر پادشاهی است که بنام اکدی «مرآتی کوبی شین» موسوم بوده است (صفحه ۱۲۰، SKL).

۵۵- به لوح اوتوخگال رجوع شود : F. Thureau - Danguin, La fin

de la domination gutienne, RA, IX, 1912, پیوسته ۱۱۱ .

۵۶- VNSHP از صفحه XXIX پیوسته .

۵۷- ضمناً ممکن است بجای IM-ta - بخوانیم : ni-ta و در این صورت ترجمه دو

سطراول فهرست چنین خواهد بود : قبیله کوتیان شاه نداشت ، خود شاه شد و سه سال سلطنت

(ugnim kù-ti-wnki lugal nu-ub-tuku, ni-ta lugal-àm, mu 3 i-ag)

در روایت L1 کلمه Lugal-àm - که بمعنی «شاه شد» است ، وجود ندارد .

۵۸- چهار «پادشاه» نامهای اکدی دارند (خابیلکین - شماره ۱۲ ، ایبرانوم -

شماره ۱۶ ، پوزور - سوئن - شماره ۱۷ .) و چهار دیگر نامهایی که بصورت اکدی در آمده اند

(کوروم - شماره ۱۱ ، لائه رابوم - شماره ۱۳ ، ایراروم - شماره ۱۴ و سی اوم - شماره ۱۹)

از چهار نفر الواح اکدی با سومری و یا اسنادی که بنام ایشان تاریخ گذاری شده باقی مانده است

(انریداوا زیر شماره O ، لائه راب - شماره ۱۳ ، ایبارلاگان - شماره ۱۸ ، سی اوم - شماره

۱۹) . چنانکه مشهود است این مطالب نشان میدهد که در پایان زمان سلطه کوتیان پیشوایان

ایشان کاملاً بصورت سومری و اکدی در آمده بودند . سه نقطه مسکون مستحکم بنام تیریگان

آخرین «پادشاه» کوتیان نامیده شده است . ممکن است این دهکده ها را او ایجاد کرده و با

روایات بعدی بوی نسبت داده اند (نام تیریگان در روایات مزبور بسیار برده شده است . همچنان

«آژداهاک» و یا «اسکندر» در افسانه های قرون وسطی) .

۵۸- «ایگه شائوش» فقط یکی از وجوه همان نام است و روایات گوناگون فهرست

در این مورد کم و بیش بهم نزدیکند ، قرائت صحیح هر دو نام متحماً ، اینگه شائوش و یا اینگه

شوش است (حاشیه ۳۰۱ - صفحه ۱۱۹ - SKL)

۶۰ - با وجه « ابار لانگاب » در مورد ثانی .

۶۱ - اسامی شماره ۱۲ و ۱۶ (هردو اکدی است) :

(- um) Hābil - kīn بمعنی « دریغ (پسر) اصلی » - این نامی بود که پس از مرگ فرزند اول به پسر بعدی داده میشد . نام Hablum بمعنی تحت اللفظی « دریغ » است - و کلمه اختصاری همان نام میباشد .

۶۲ - این پسوندها را نمیتوان با حزرازهوریتهی شمرد . در زبان هوریتی پسوند Ergative نشان حالت ارکاتیو است . (حالت ارکاتیو در زبانهای هند و اروپائی و سامی و ترکی وجود ندارد و فقط در بعضی زبانهای قفقازی و غیره دیده میشود . (مثلا این جمله گرجی ارکاتیو است :

تسدخنی (اسب - حالت - اسمی) کاکیدا (فروخت) مآمان (پدر) بجای « پدر اسب را فروخت » - مترجم (یعنی یکی از حالات غیر مستقیم - و Se - نشان اسم معنی . گمان نمیرود که در اسامی اماکن این عناصر محلی داشته باشند .

۶۳ - منابع قرون وسطی نیز به مشکلات و معضلات صوتی زبان آلبانیان اذعان کرده اند . اکثر محققان زبان آلبانی را بگروه زبانهای قفقازی مربوط میدانند . در متون لغات اکدی گاهی کلماتی از زبان « گو » gu که محتملا کونی = کونی ؟ میباشد آمده است متأسفانه برای کرد آوردن این لغات اقدامی بعمل نیامده است .

۶۴ - صدای k باسانی حذف میشود و شاهد این مدعی همانا تاریخ (فی المثل) لهجه های زنده عربی میباشد .

۶۵ - تورینخ مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد مبتنی بر یک تحقیق منتشر نشده مؤلف این کتاب است .

۶۶ - E. Thureau-Dangin, La fin de la domination gutienne,

RA, IX - ۱۱۲ - صفحه .

۶۶ مکرر - muš-gír (موش - گیر) - « مارتیزی » یعنی نیش مار - مقایسه شود با گیر - تاب gir-tab - بمعنی تیزی مضاعف - یادوسر - (نیش) ، = « عقرب » .

۶۷ - Šumer-rá nîg-a-erém bî-in-si-a

۶۸ - Nîg-a-erém nig-a-zi(g) Kalam-ma mi - ni-in-gar-ra

زبان شومری - سراسر جنوب دورود (بین النهرین) را (کالام) مینامیدند .

۶۹ - مثلاً فقط هنگام لشکر کشی شاه ریموش - عموی نارام - سونن پنج مرکز بزرگ شومر - یعنی لاگاش و اوما و در و آداب و خالاب مورد نهب و غارت قرار گرفت . و از آنجمله تنها در اوما و در ۹۰۰۰ نفر مقتول و ۳۶۰۰ نفر اعلام شدند .

- ۷۰ - بدین سبب توده های مردم هوا خواه مؤسس سلاله اکدی یعنی سارگون باستانی بودند و درباره وی افسانه ای بوجود آمد و وی را «مردی که از میان خلق برخاسته بود» میدانستند.
- ۷۱ - متأسفانه متن «سوکنامه» - ای که از ویرانی این شهر و معبد ها یاد میکند، بر من مجهول بود و فقط بصورتی که لنگدون آن را بیان کرده مورد استفاده قرار داده ام :
ص ۴۲۴ - SAN, I.
- ۷۲ - صفحه ۱۷۰ - SAKI . XI با اصلاحاتی که SKL ص ۱۱۹ بعمل آمده است.
- ۷۳ - درآمد شاهان اکدی از مؤسسات اقتصادی و متصرفات ارضی عظیم ایشان بود ولی کوتیان اداره اراضی را بفرمانفرمایان محلی شومری و اکدی میسپردند و خود از خویشتن زراعت و مؤسسه اقتصادی نداشتند و بدین سبب عوارضی که بدورت محصولات کشاورزی و مصنوعات پیشه‌وران و فلزات کریمه و غیره از مردم مأخوذ میشدند بیشتر بود . برای اطلاع از ویرگی عوارض کوتیان رجوع شود به : VNSP ص XXX.
- ۷۴ - «سوکنامه» سابق الذکر کشور کوتیان را «جایگاه طاعون» میخواند .
- ۷۵ - رجوع شود به ص ۸۱-۸۲ - شماره ۲ . VDI: ۱۹۵۰.
- ۷۶ - VNSP ، ص XXX .
- ۷۷ - رجوع شود به الواح متعدد گودیان در «SAKI»
- ۷۸ - V. Scheil, 1/ Une nouvelle dynastie suméro-accadienne, Les rois «guti», CRAI, 1911-۳۱۸ ص
- 2/ Ancienne dynastie de Sumer-Accad. همانجا ص ۶۱۹.
- ۷۹ - متحتملا اندکی قبل از این تاریخ اوروک توسط کوتیان تارومار شد و این خود بیقین موجب تشدید غضب اوروکیان گشت .
- ۸۰ - F. Thureau - Danguin, La fin de la domination gutienne, RA, IX, ۱۱۱ بیعد
از ص ۱۱۱
- ۸۱ - ای . م. دیاکونوف . درباره يك مجسمه شرق عتیق TOVE ، IV، لنینگراد ۱۹۴۶ - از ص ۱۰۷ بیعد . بسیاری از محققان این مجسمه را منسوب بدوران متأخرتری می‌دانند .
- ۸۲ - کسون از لحاظ انسان شناسی تیپ کردان زاگرس را با تیپ این مجسمه مقایسه میکند و نزدیک میداندر رجوع شود به SPA - از صفحه ۳۵۶ بیعد .
- ۸۳ - رجوع شود به مجسمه های كوچك طلا و نقره موزه لوور - از شوش :
- Mém., Dél. en Perse, VII . جدول XXIV. حتی در زمان هرودوت (VII, ۶۲)

عیلامیان («کیسی‌ئیان») دستار (mitrē) داشتند .

۸۴ - E. T. Hamy, La figure humaine dans les mounments chaldéens. Bull. et Mém. de la Société anthropologique de Paris, 21, III, 1907 از صفحه ۱۲۵ بعد

۸۵ - G. Contenau, Manuel d'archéologie orientale, I, Paris 1927 صفحه ۱۰۱ -

۸۶ - E. Herzfeld, Iran in the Ancient East از ص ۱۸۶ بعد
نام این پادشاه را کامرون - مانند شیل «تاردونی پسرایکی» مینویسد و ظاهراً این کلمه ایست اکدی : لی شیرپیزاینی - بمعنی «برومند باد خلف‌ما» ، ولی پدر او یکیب شاشخات هوریتی است (؟) . این نوشته را - که تاکنون کاملاً قرائت نشده - ما چنین میخوانیم :
(I, 1) Li (!) - šī - ir - (2) pí - ri - ni (3) mār Ik - ki - (4) -
ib - ša - ah (?) - ma - at (II, 1) salmam uš - zi - iz (2) -
nu ma - at Za (!) ba - an (3) ù - te ru (4) ša salmam - i -
ru (?) - kù (!) (III. 1) pí - ri - šu (2) ú šu - um - šu (3) d
šamaš d Adad (4) i - hal (??) - li - kú -

«لی شیر - پیر ، اینی ، پسر یکیب - شاحمات (؟) این تصویر را مقرر داشت ، هنگامیکه بازگرداند (بزیب سلطه خود) کشور زابان را (؟) آنکه بسترده (؟) تصویر را - اخلاف او را و نام او را نابود خواهند ساخت (؟) (خدایان) شاماش و آداد .»

۷۸ - SPA, I ص ۳۵۶ و IV ، جدول ۱۰۷ ، A و B (مقاله س . کسون) .

درباره محل کشف آن مدارك متضاد وجود دارد ولی ، ظاهراً ، از ناحیه واقع بین دریاچه های ارومیه و وان بوده است . تاریخ آن نیز روشن نیست .

۸۸ - اشترك (از صفحه ۳۴۴ بعد Streck, ZA, XV) گانخاز (اشترك «کارخار» ؟ میخواند) را با ناحیه خارخار در غرب ماد که بعدها نام آن برده شده یکی میدانند . ولی چنانکه نام هوریتی پادشاه آن یعنی کیشاری را در نظر گیریم و باین نکته نیز توجه نمائیم که گانخار در عهد سلالة سوم اورجزو ایالت لاگاش بوده است ، معلوم خواهد شد که نزدیک دجله قرار داشته .

۸۹ - شرح فورمولهای مورخ مربوط بقرار زیر است :

«گانخار تارومار شد» (یاغارت شد) - در ۲۵ - مین سال شولگی . «اولوبو و سیموروم تارومار شدند» در سال ۲۶ - م شولگی . «سیموروم بار دوم تارومار شد» در ۲۷ - مین سال شولگی . «خارشی تارومار شد» در ۲۸ - مین سال شولگی . «گانخار بار دوم تارومار شد» در سال ۳۲ - م شولگی . سیموروم بار سوم تارومار شد ، در سال ۳۳ - م شولگی . «شاشروم

تارومارش، در سال ۴۳-م شولگی. سیموروم ولولوبو بارنهم تارومار شدند « در سال ۴۵-م شولگی. «اوربیلوم، سیموروم و ولولوبو و گانخار تارومار شدند « در سال ۴۶-م شولگی. «کیماش، خومورتووم و کشور دریک روز تارومار شدند « در سال ۴۷-م شولگی. «خارشی، کیماش خومورتی و کشور دریک روز تارومار شدند « در سال ۴۹-م شولگی. بورسوتن تارومار غارت کرد اوربیلوم را « در سال دوم بورسوتن. شاشروم تارومار شد « در سال ششم بورسوتن. «خوخنوری تارومار شد « در سال هفتم بورسوتن. «شیمارنوم تارومار شد « در سال سوم شو-سوئن. «شو-سوئن پادشاه اور کشور زابشالی را غارت و تارومار کرد « در سال هفتم شو-سوئن. سیموروم تارومار شد « در سال سوم (؟) ایبی-سوئن. «شوش آدامدون (؟) و کشور آوان را مانند هوای بد غرق کرد و دریک روز شکست و ابنیلوآ [بعیلامی: انپیلوخان (؟) - نام پادشاه عیلام] اسیر کرد. «...؟ سال ایبی-سوئن. رجوع شود به RLA, s. v. Datenlisten. تاریخ محتمل سلطنت شاهان سلاله سوم اور بقرار زیر است: اور-نامو از ۲۱۲۱ تا ۲۱۰۴ ق.م. شولگی از ۲۱۰۳ تا ۲۰۵۶، بورسوتن از ۲۰۵۵ تا ۲۰۴۷، شو-سوئن از ۲۰۴۶ تا ۲۰۳۸ - ایبی سوئن از ۲۰۳۷ تا ۳۱۰۲ قبل از میلاد. سراسر عیلام - باستانی ناحیه سیماش-کمابیش تابع سلاله سوم اور بود.

۹۰ - «انسی» (PA. TE - si) معنی این اصطلاح در دوران سلاله سوم اور حاکم ناحیتی بود که از طرف پادشاه معین شده باشد.

۹۱ - ناحیه ای در عیلام (؟)

۹۲ - در متن Gu. TE. BU. UMki آمده است که محتملاً ادا کننده تلفظ

Kutiwum است و یا شاید جمع عیلامی - کاسپی (kut. p/l) با پیوند تعریفی اکدی um

۹۳ - SAKI از صفحه ۱۴۸ پیعد. a. ۲۲. درباره معنی این لقب رجوع شود به:

SAN, I. از صفحه ۴۵۸ پیعد (مقاله س. لنگدون).

۹۴ - اشیاء هندی از نوع مربوط بتمدن و فرهنگ موهنجه - دارو در اشنون

(تل اسمار) در دیاله سفلی و لاکاش در دجله سفلی یافت شده است.

۹۵ - در شمار بردگان از «کوتیان روشن رنگ» (namrûti) نیز یاد شده است

و بدین سبب برخی از دانشمندان غرب افسانه ای درباره منشأ «آریانی» ایشان پرداختند.

ولی این اصطلاح هیچ ربطی برنگ پوست یا مو ندارد و اسپیزر این موضوع را بدرستی توضیح

داده است: E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, III. IV.

۹۶ - آکادمیسین و. و. استرووه. اردوگاه زنان اسیر در شومر VDI, ۱۹۵۲،

شماره ۳. از ص ۱۲ پیعد.

۹۷ - آکادمیسین و. و. استرووه نامهای ماما، پوش (شکل از پوشوشو) و اور بابیلور

را جزو اسامی شومری میداند. ولی این انتساب بخصوس در مورد نام آخرین مشکوک است:

نفسه آورد، هرگز جزو اسامی زنان شومری نبوده و نمیتوانست باشد. از دیگر سو میتوان بنام لالا و بعضی اسامی دیگر اشاره کرد که محتملاً وحتى مسلماً شومری هستند. اسم « بور-سوئن خگال، که دو کودک (ظاهراً متولد در اردوگاه) بدان موسوم بوده اند نیز شومری میباشد. علی الظاهر این نام در آن اوضاع و احوال جنبهٔ سخریه داشته است (« بور-سوئن ثروتمند است، یا « بورسوئن یعنی فراوانی نعمت ») و والدین کودکان ایشان را بدان موسوم نکرده بلکه از طرف مراقبان و ناظران اردوگاهی که زادگاه ایشان بود نامگذاری شده بودند. بی شک نام شومری کیم نینورا (« کنیز خداوند نینورا ») نیز از طرف ناظران مزبور داده شده بود (نینورا- خدای محلی شومر در ناحیه اردوگاه بود).

۹۸ - از آن جمله است اسامی آنی توم (کنیه ؟)، آخاطی، بوزاتوم، ایلای ایشتار، آربیتوم، ایلاسو، زاک نیتوم، بلوم ایشتار، اشمه آشتار (کذا!) و شاید برخی اسامی دیگر. نام مذهبی که با « ایشتار » مختوم است مؤید فرضیهٔ آکادمیسین استرووه - دربارهٔ منشاء واصل اسیران میباشد. وی میگوید که اسیران مزبور از ناحیهٔ آرهل (یکی از مراکز ایشتار پرستی) بودند.

۹۹ - آکادمیسین و. و. استرووه نام « بالانیا » را نیز باینجا مربوط میسازد. در فهرست نامهای ویژهٔ هوریانی (یا هوری) دیده نمیشود (شاید ابانیا و چند نام دیگر که بایسوند « با-مختوم میگردد هوریتی باشند؟).

۱۰۰ - آکادمیسین و. و. استرووه. اردوگاه زنان اسیر در شومر. ص ۱۳.

۱۰۱ - نامهایی که به ša - و na - و bi - که محتملاً با نامهای فهرست سامی شاهان کوتی مختوم به š - و eš - و an - و ab مطابقت دارند. گمان نمیرود نامهایی را که در این اسناد آمده بتوان مستقیماً بوسیلهٔ زبان عیلامی تعبیر کرد.

۱۰۲ - متأسفانه بتألیف مهم و اساسی زیر دربارهٔ کاسیان هنوز دست نیافته ام : Kemal Balkan. Die sprache der Kassiten (Kassitenstudien, I. American Oriental Series, vol. 37) New Haven, 1954.

رجوع شود به تقریظ. L. Matouš, ar. or. XXIV, 1956 - صفحه ۱۴۵.

۱۰۳ - تألیف سابق الذکر صفحه ۶۹. T. Burton Brown (دربارهٔ قشر حصار II، مقالهٔ روجرس وارن) از ص ۱۵۴ بیعد. SPA. I.

۱۰۴ - نظیر این پدیده ها در قفقاز دوران مفرغ نیز دیده شده. رجوع شود به : ب. ب. میخودروسکی. باستانشناسی قفقاز. از ص ۵۲ بیعد. لولوبیان ظاهراً گاهی هوریان را با سارت میرده اند (ا. ر. لیجمن BASOR، شماره ۷۸، از ص ۲۳ بیعد چنین موردی را ذکر میکنند) گرچه غالباً عکس موضوع صحیح بوده است.

۱۰۵ - فرهنگ کهن تپه سیالک در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد قطع میشود و متعاقب آن قشرهای مربوط با آغاز هزاره اول میآید. درباره تألیفات مربوط بحفریات شهر کهای مزبور به س ۱۲۷ متن رجوع شود.

۱۰۶ - رجوع شود به: G. Hüsing. Die sprache Elams, Breslau, 1908
ولی این استنتاج مورد بحث است. بسیاری از کلمات بالکل در عیلامی و کاسی متفاوتند. مثلاً: «خدا» به عیلامی nap و به کاسی mašhu است [به bašhu - چنانکه دلیج آورده - رجوع شود به: - س ۳۷ - XI, 1911 Mém., Dél. en Perse, Burna-Mašhu(m) نام «پادشاه» - بزبان عیلامی - sunki و به کاسی janzi و غیره. ولی از مقایسه های زیر چنین برمیآید که میان عیلامی و کاسی محتملاً رابطهای وجود دارد. مثلاً در زمینه لغات: - miri کاسی در کلمه miri-jaš بمعنی «زمین» و miri-zi.r - نام الهه مادر (الهه زمین) = در عیلامی muru بمعنی «زمین». Gidar کاسی بمعنی خدای جنگ = Kute.r عیلامی «فرمانفرما و صاحب اختیار». da-gigi یا da-gilgi کاسی بمعنی «آسمان» (قیاس شود با da-kaš بمعنی «ستاره») = kik(i) عیلامی بمعنی «آسمان». burna - ی کاسی بمعنی «شخص ممتاز» محتملاً در زبان عیلامی نیز دیده میشود. مقایسه شود: پسوند عیلامی مصدر ma.na - یا Kadaš - man عیلامی بمعنی «یاری». زبان کاسی از لحاظ فقدان تعریف اسامی و غیره نیز با عیلامی مربوط میگردد. در زبان عیلامی يك سلسله اضافات منفصل بعد از کلمه جانشین آن گردید.

۱۰۷ - مثلاً شفتلوو بیتس باین عقیده است: Kuhn's Z. f. Vgl. Spr.
۱۹۰۲, XXVIII از ص ۲۷۲ پیچد. مبنای این عقیده مقایسه Šurijaš کاسی بمعنی خدای خورشید است با Suryah سانسکریت بمعنی «خورشید» Ubrijaš کاسی که شکلی از Burijaš است, «خداوند کشورها» یا «خدای باران و رعد» ترجمه شده است یا Borēas یونانی که بمعنی «باد شمالی» است و «بوریا» - ی روسی مقایسه شده است. و šimalija و šûmlija - ی کاسی را که بمعنی «الهه قلل جبال» است با himalaya - ی سانسکریت مقایسه کرده اند و Bugaš کاسی را که نام یکی از خدایان است با бага - ی پارسی باستانی و bogû ی اسلاوی قدیم که بمعنی «خدا» است قیاس کرده اند. ولی مشابهت در این مورد مشکوک است: هیمالایا Himalaya ممکن بود imâlaja, zimâlaja حتی gimalâya تلفظ شود ولی بهیچوجه ممکن نیست بصورت šimalija درآید. گذشتند از šurijaš به يك کلمه خالص کاسی که «خورشید» معنی میدهد برمیخوریم و آن کلمه sah است. و گذشته از Burijaš کلمه buri بمعنی «صاحب و خداوند» در آن زبان و jaš بمعنی «زمین» وجود دارد و الخ با احتمال

فوی کلمه *luri-jaš* لقب خدای رعد « خداوند زمین » - است و *šuri-jaš* بمعنی چیزی مثل (پرتوافکن بر زمین) میباشد.

۱۰۸ - شکل اسب در « کتابت بوسیلهٔ تصویب » زمان جمدت نصر (قبل از سه هزار سال قبل از میلاد) نیز دیده شده است. رجوع شود به :

S. Langdon, The Herbert Weld Collection in the Ashmolean Museum. Pictographic inscriptions from Jemdet Nasr. OECT, VII, Oxford Univ. Press. 1928. بیعد. شماره ۲۹.

کلمه *anšu. Kur. Ra* بمعنی « خورشیدی » برای بار اول بصوت اندیشه نگاری (هزارش) در آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد بکار رفته است. ولی بکار بستن اندیشه نگاری (هزارش) شومری در عهدی که زبان اکدی رایج بوده - خود نشان میدهد که هزارش مزبور میراث عهد متقدمتری بوده و قبل از ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد و بطن اقوی قبل از تدوین نهائی هزارشهای مزبور - یعنی در واسطهٔ هزارهٔ سوم قبل از میلاد - پدید آمده بوده است. دربارهٔ اسب در هیرو گلیف عیلامی و غیره به :

بصفحه ۶۵ (E. Herzfeld: Iran in the Ancient East) نیز رجوع شود.

۱۰۹ - عرابه هائی که با خر کشیده میشدند. مثلاً رجوع شود به :

V. Christian, Die Altertumskunde des Zweistromlandes, Bd. I. Tafeln, Leipzig, 1940, Taf. 224-226

(مجسمه های کوچک مسین و کلین از تل-عکربه و کیشا) با قاطر نیز : همانجا Taf. 201 («اشتادارت» از اور) و شاید، ۲۷۳ (صفحات کوچک فازی یادگار قربانیها از خفاج و اور).

۱۱۰ - مثلاً در حماسهٔ اکدی کیلگامش که به ربع آخر هزارهٔ سوم قبل از میلاد مربوط است الهه ایشتار برای اینکه قهرمان داستان را تطمیع کند افتخار و ثروت و احتراماتی را که شایستهٔ خدایان است بوی نوید میدهد. و از آنجمله وعده میدهد که *Kudânirabûti* «قاطران بزرگ» بعرابهٔ او بسته خواهد شد.

R. Campbel-Thompson, The Epic of Gilgamish, Oxford, 1930. VI, 12).

بعدها در زبان اکدی قاطر را *parû* میگفتند و استعمال کلمه *kudâm* متروک گشت. ظاهراً لفظ اکدی *kudâm* را میتوان از عیلامی *kutu* - «اسب» - مأخوذ دانست (؟) به حاشیهٔ ۱۲۲ این فصل رجوع شود.

۱۱۱ - OI.Z, X - از صفحهٔ ۶۳۸ بیعد (مقالهٔ آ. اونگناد).

B. Meissner, Assyriologische Studien. IV. MVAG. 1913.

۱۱۲ - ب.ب پیوطروسکی - باستانشناسی قفقاز ص ۵۱-۵۰.

Th. Pinches, The Cappodocian Tablets of Liverpool. - ۱۱۳
LAAA, I, ۴۹ صفحه بعد pl. 17, 8.

۱۱۴ - قوانین هیتی جدول ۱، § ۶۸ :

F. Hrozny, Keilschrifttexte aus Boghazköi, VI. WVDOG, No. 36, Leipzig, 1921.

VDI, ۱۹۵۳, شماره ۴ (ترجمه ای. م. دونا یفسکیا) صفحه ۲۶۸ و حاشیه ۷. در هزاره اول قبل از میلاد مادیان را به عرابه نمی‌بستند و برای سواری نیز از آن استفاده نمی‌کردند. و سوار بر مادیان شدن برای مرد جنگی سرشکستگی شمرده میشد. (رجوع شود به: AVIU شماره ۴۳، حاشیه ۲ و شماره ۴۹ از صفحه ۱۲۵ بعد).

۱۱۵ - رساله معروف کیکولی میتانی، رجوع شود به مقالات کروزنی و زومر و اعلولف در Boghazköi-Studien، III صفحه XII و X، از صفحه ۳۸ بعد. همچنین رجوع شود به:

E. Ebeling, Bruchstücke einer mittel assyrischen Vorschriftensammlung für die Akklimatisierung und Trainierung von Wagenpferden. B. 1951.

۱۱۶ - اما این اصطلاحات:

«آیکا وارتانا» - بمعنی «یک پیچ یک چرخش»، مقایسه شود با ēka - ی سانسکریت و aiva (aēva) - ی پارسی باستانی و اوستائی - بمعنی «یک» و vartani، vartana - ی سانسکریت، بمعنی «پیچ - چرخش». «ت (ا) را وارتانا» - بمعنی «سه چرخش» در نظر گیرید tri - ی سانسکریت را که بمعنی «سه» است. «پانتا وارتانا»، از Panca سانسکریت بمعنی «پنج». «ستا وارتانا» - بمعنی «هفت چرخش» - از sapta - ی سانسکریت که بعدها satta شد و hapta - ی پارسی باستانی بمعنی «هفت». «نا وارتانا» - بمعنی «نه چرخش» nava - ی سانسکریت بمعنی «نه». اینکه آیا این اصطلاحات خالص هندی است یا هندو ایرانی (مربوط بدوران ماقبل تجزیه این دو گروه) مورد بحث است ولی بیشتر گمان میرود هندی باشند.

۱۱۷ - این نامها نه تنها در میتانی (به خصوص در خاندان سلطنتی) بلکه در سوری و بویژه در فلسطین نیز دیده میشود. بخصوص عصر ارته arta جلب توجه میکند و این خود موجب شد که محققان این نامها را بیشتر به گروه زبانهای ایرانی مربوط بدانند نه هندی. ولی rta - ی هندی را هم گمان نمیرود بخط میخی جز بصورت arta بتوان نوشت به نامهای

خالص هندی برخی از خدایان میتانی نیز توجده شود، از قبیل: Waruna, ind(a)ra, (una) - nasatja. برعکس اصطلاح marjanna - بمعنی 'مردجنگی'، 'مرد بزرگ' - برخلاف گفته های پیشین هند و اروپایی نبوده بلکه هوری است زیرا دراوکاریت که فاقد عنصر هند و اروپایی است دیده شده است. مثلاً رجوع کنید به: م. ل. گلنسر. مدارکی برای مطالعه ساختمان اجتماعی اوکاریت، VDI، سال ۱۹۵۲، شماره ۴، ص ۳۷.

۱۱۸ - این تاریخ مورد اختلاف است. معهذا میتوان گفت صحبت بر سردوران ۱۵۰۰-۳۰۰۰ سال قبل از میلاد است.

۱۱۹ - در میان باستانشناسان شوروی این فرضیه رایج است که نخستین متکلمان بزبانهای هند و ایرانی با فرهنگ آندرونوف (۱) کازاخستان و جنوب سیبری مربوط بوده اند.

۱۲۰ - تعیین طرق نفوذ این قبایل به آسیای مقدم - یکی از مشکلات بزرگ تاریخی است. درباره حرکت و مهاجرت ایشان هیچ مدرکی در دست نیست و در اسامی اماکن فلات ارمنستان و قفقاز و جبال زاگروس و ایران نیز اثری از خود باقی نگذاشته اند. ولی از این فرضیه که منشاء ایشان از قفقاز و بخش شمالی کرانه دریای سیاه است و در دوران مهاجرت عمومی هند و اروپاییان از نواحی مزبور به آسیای مقدم کوچ کرده اند (فرضیه ای که سابقاً بنظر من محتمل بود) ظاهراً باید صرف نظر شود زیرا شواهدی که دال بر وجود اسب داری در بخش شمالی کرانه دریای سیاه و شمال قفقاز قبل از پایان هزاره دوم ق. م. باشد در دست نیست.

۱۲۱ - آشوریان اسبان خویش را بیشتر از آسیای صغیر و فلات ارمنستان و ماد بدست می آوردند.

۱۲۲ - اصطلاحاتی که اقوام کوناگون برای مفهوم 'اسب' بکار میبردند حاکی از این می باشد. اکثر اقوام هند و اروپایی مفهوم اسب را با کلمات هند و اروپایی ادا می کردند (بلاتینی equus، یونانی >hippos hikos، بزبان هندی باستانی aśva، بمادی و اوستایی aspa، به پارسی باستانی asa) ولی سامیان و مصریان مفهوم 'اسب' را با کلمه ای غیر سامی که بهر تقدیر هند و اروپایی بنظر نمیرسد ادا مینمودند (باکدی šišu، کنعانی و عبری עֲתִיק Su و

(۱) فرهنگ و تمدن آندرونوف - فرهنگ عصر مفرغ که از بنی سنی تا جنوب اورال در حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد رواج داشته و آثار آن در سال ۱۹۱۴ در قریه آندرونوف نزدیک آچینسک کشف گردید. اهل این فرهنگ بدامداری و کشاورزی مشغول بودند و بشکل جماعات عشیرتی زندگی میکردند و بقایای رسوم عهد مادرشاهی در میان ایشان دیده میشد - مترجم

آرامی Sūsyā و مصری (šm). متأسفانه از کلمه اسب بزبان هوری اطلاعی نداریم. اما بزبان عیلامی «اسب»، ظاهراً Kutu نامیده میشد و شیل V. Scheil. Mém. Del. صفحه ۴۷، (en Perse, V) این کلمه را از یکسو با Kudānu «قاطر» آشوری و از دیگر سو با kotu (؟) - ی آندی «اسب» قیاس میکنند. اصطلاح عیلامی را تقریباً بیقین میتوان از زبانهای کوه نشینان مأخوذ دانست.

۱۲۳ - توجه شود به kak dāme بمعنی «شمشیر خون»، «شمشیر خونین» (صفحه ۱۳۰ ARU. No. 16, RZOA).

۱۲۴ - درباره شوکامون خدای کاسی رجوع شود به صفحه ۱۷۳.

۱۲۵ - رجوع شود به: آکادمیسین استرووه. تواریخ - سلاله اول بابل VDI، ۱۹۴۷، شماره ۱ - صفحه ۹ ببعد.

۱۲۶ - این موضوع متنازع فیه که آیا سلاله کنار دریا زعمانی در بابل (قبل از اشغال این شهر توسط کاسیان و بعد از سلاله هامورابی) سلطنت کرد یا نه بدین طریق بنحوی منفی حل میشود.

۱۲۷ - رجوع شود به: RIA. s. v. Alman.

۱۲۸ - دیچ هم (F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer.) حاشیه ۱ - صفحه ۳۲ (Leipzig, 1884) تذکر داده است که این «پادان» با سرزمین Padin که در متن VR (۱۲، شماره ۶) با شهر آرمان مربوط گشته یکی است. آرمان هم ممکن است هلمان-آلمان باشد. آرمان در ناحیه یا سوېو-ی کاسی (= jaš(u).p کاسی - بمعنی «کشورها» بپسوند تصریفی اکدی -u.؟) قرار داشته است.

۱۲۹ - املاي اکدی این نام (Kar^d-Dun-já-àš) نشان میدهد که از دو کلمه اول ممکن است Kâru - ی اکدی بمعنی «کوچ نشین - کلنی» باشد و کلمه دوم خدای دونیاش که آن نیز، ظاهراً، از دو عنصر تشکیل شده - یکی dun (با t/dun - عیلامی بمعنی «دادن» «تسلیم نمودن» - مقایسه شود) و jaš کاسی - بمعنی «زمین»، (نامهای خدایان Šurijaš و Ubrijaš - یعنی «کوچ نشین - یا کلنی - خدائی که زمین میدهد»؟)

۱۳۰ - در پایان هزاره دوم و در طی هزاره اول سرزمین نامار و حکومت آن به خاندانهای غیر سامی (و غیر هوری) بیت - کارزیابکو و بیت - همبان تعلق داشته است. در هزاره اول، در دوران استقلال نامار در آنجا پادشاهی از خاندان بیت - همبان سلطنت میکرد. است که بلذب کاسی «یانزی» ملقب بوده (بپسوند تصریفی اکدی u -). این کلمه علی القاعده

در نوشته‌های آشوری بشکل janzû ادا شده است). الهه نامارا الهه‌ای کاسی کوه شمالی شمرده می‌شد. برای توضیح مشروحتر رجوع شود به :

F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer ۲۹-۳۶ صفحه

با عقیده دلپچ که نام همبان جنبه سامی دارد نمیتوان موافقت کرد.

۱۳۱ - F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer از صفحه ۲۹ پیعد.

۱۳۲ - میل (ابلیسک) سیاه سالاماناسارسوم - در ذیل سالهای ۱۶ و ۲۴.

- (584 و 573 §§ ARAB, I, صفحه ۱۴۲ - ۱۴۰ KB, I)

KAH, I, 30 = ARAB, I, § 682.

۱۳۳ - چنانکه از شرح جنگ سارگون دوم پادشاه آشور علیه اورارتو برمی آید آلابریا در بخش علیای زاب کوچک - در جنب کردهائی که به جلگه جنوبی دریاچه ارومیه منتهی میشود قرار داشت. رجوع شود به : 8CS ص ۸ سطر ۳۸-۳۱. AVIU شماره ۴۹. از یانزی «پادشاه» آلابریا در کتیبه سالاماناسارسوم یاد شده است : KAH, I, II و درباره IV ذیل سال ۱۶ (- ARAB, I, § ۶۳۹).

۱۳۴ - مثلاً رجوع شود به : 8CS, صفحه ۴۸-۴۶ - سطور ۳۰۶-۳۰۷.

۱۳۵ - چنانکه پیشتر ملاحظه شد ناحیه جنوبی و جنوب غربی دریاچه ارومیه کونی و یا کونی - لولوبئی بود. اما راجع به خوبوشکیه - ناحیه مزبور جزو منطقه بسط نفوذ هوریان و اورارتوئیان بوده است (ولی اصطلاح هوری یا اورارتوئی نیست : « پادشاه » بزبان هوری ewri و بزبان اورارتوئی euri یا ereli است). ولی اسنادی در دست است که کوتیان نیز لااقل در هزاره دوم قبل از میلاد در این اراضی پراکنده بوده‌اند : مثلاً بموجب کتیبه سالماناسار اول (KAH, I, شماره ۱۳ AVIU, شماره ۲ - صفحه ۲۶۶) کوتیان در اراضی بین اورارتو (اتحادیه قبایل در فلات ارمنستان - در مغرب دریاچه وان و در کرانه دریاچه مزبور) و کوتموخی (بخش علیای دره رود دجله) مستقر بودند. بنابر این در آن زمان دره رود بختان جزو سرزمین ایشان بوده است. بعدها، در هزاره اول قبل از میلاد، آشوریان تمام قبایل ساکن شمال و مشرق سرزمین خویش - و از آنجمله اورارتوئیان را بلااستثناء « کوتیان » مینامیدند : ولی در کتیبه های شاهان قرنهای چهاردهم و سیزدهم قبل از میلاد کوتیان بحد کافی از « اوروآتری » (اورارتوئیان) و « شو باریان » (هوریان) و لولوبیان و کاسیان و غیره - مشخص بوده‌اند.

۱۳۶ - اگر کلمه ja کاسی را که بمعنی « کشور » و « زمین » است استثناء کنیم -

دراکثر موارد ظاهر این §(a) - آخر کلمات يك پسوند فعلی است - همچنانکه در عیلامی نیز چنین میباشد. مثلا: در فعل ماضی عیلامی hūta. § بمعنی 'کرد' و tiri. § بمعنی 'گفت' و talla. §a بمعنی 'نوشت'. در فعل امر alpiu § بمعنی 'بکش'. «و غیره (و همچنین اسم خاصی که جزء اول آن نام خدائی است مثل: Šimut-warta. § و Lila-irta. § و Hunpann-unka. § و Temti-rapata. § و Kuk-kirwa. §. متذکر میشویم که اکثر اسامی خاص مشرق عتیق جمله‌های کامابی هستند). معنی پسوند u § - و e § - در اسامی اشخاص و اماکن کوتی روشن نیست. از لحاظ تاریخی حرف این پسوند را نمیتوان با پسوند هند و اروپائی § - که از آن حالت اسمی (نومیناتیو) است و بعدها در زبانهای اوستائی و ایرانیان و غیره بسیار رایج بوده - مربوط دانست. پسوند هوری § - و §c - را، هم نباید با آن مقایسه کرد. زیرا که مورد اول پسوند حالت ارگاتیو (متعدی) است و گرچه مبین مسندالیه فعل متعدی است - معهذا در زبان بصورت غیر مستقیم محسوس است و بدین سبب - علی‌الرسم - در ادای اسامی بزبان دیگر حذف میگردد. پسوند دوم مربوط با اسامی معنی است و جزئی است که به جمله معترضه اشاره میکند و در اینجا برخلاف انتظار خواهد بود ..

۱۳۷ - آخرین شاه بابل که نام کاسی «سیمانی - شیخو» داشت، در نیمه دوم قرن یازدهم قبل از میزست میلاد. اسامی خاص کاسی افراد (کاشاک تیانزی، اولامخالا و غیره) فی‌المثل، در هبه نامه پادشاه مردوک نادیناخه در آغاز قرن یازدهم ق. م. ذکر شده است - (از صفحه ۴۵ ببعد L. W. King, Babylonian Boundary Stones and Memorial - Tablets in the British Museum, London, 1912, No. VIII. نامهای اکدی در سلاله سلطنتی کاسی از قرن سیزدهم قبل از میلاد دیده میشود.

۱۳۸ - âl Ar-ma-an A.GAR-sa-li بمعنی تحت‌اللفظی «شهر آرمان» (محل) ارکار - سالی. این آرمان با این تکمله از همنام خود آرمانا (= حلوان؟) - که در کوهها، بریکی از شاخه‌های دیاله قرار داشت - مشخص میگردد. «اوکار - سالی» تحت‌اللفظی بمعنی «صحرا و مزرعه» یا «اراضی جماعت» ساللو - است. ناحیه ملتقای رود آردم و دجله - که نزدیک مصب دیاله بود - چنین نامیده میشد.

۱۳۹ - رجوع شود به: «تاریخ همزمان» (I, kV, ۱۸۸۹, س ۱۹۶. سطر I, ۳۱-۲۳).

۱۴۰ - مثلا رجوع شود به:

L. W. King, Babylonian Boundary Stones... No. VII - ۳۷ ببعد

۱۴۱ - مثلاً : سالنامه‌های آشور ناسیرپال ، III ، IV و بعد AKA ص ۳۵۱ -
ARAB ، 1 ، § . ۴۷ .

۱۴۲ - A. Godard, Les bronzes du Luristan. Paris. 1931.
(مقاله ر. دوسو) از صفحه ۲۵۴ پیوسته SPA, I

و غیره Ph. Ackermann, The Luristan Bronzes, New York 1940,
این را هم بگوئیم که آکرمان در کاسی بودن مفرغهای ارستانی تردید دارد .

۱۴۳ - فی‌المثل رجوع شود به :

E. Schmidt, The Second Holmes Expedition to Luristan Bull. of
the American Institute for Iranian Art and Archeology, V. 3,
June 1938, ص ۲۰۵

۱۴۵ - شاید خدای دونیاش و کاشو یکی باشد .

۱۴۶ - شاید در بابل برای خدای کاشو (« کاسیتو ») زوجه‌ای بنام کاشیتو
(« کاسیته ») قائل بوده‌اند رجوع شود به :

F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer. ص ۵۱ - حاشیه ۱ .
این الهه در اورک مورد پرستش بوده است و بعقیده دایمل همان الهه مشروب مستی‌آور
کشیتنا میباشد :

A. Deinel, Pantheon Babyloniacum, Roma, 1914, No. 478, 1687.

L. W. King, Babylonian Boundary Stones... No. VI, - ۱۴۷

. از صفحه ۴۶ پیوسته II -

ظاهراً شیمالیا (شومالیا) زوجه شوکامونی بود . در متن معروف لغت شناسی در تعبیر
نامهای غیر اکدی پادشاهان IIR ، ۴۴ (رجوع شود به :

F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer از صفحه ۱۹ پیوسته) « شیمالیا » معادل
« شیمارو » - ی کاسی شمرده شده است و « شوکامونا » را معادل اکدی « شومر » - ی کاسی
(بجای « شوکاب » ؟) قلمداد گردیده و این عجب است شاید صحبت بر سر دو لهجه کاسی
کوهستان و دشت باشد . از نظر گاه آشورشناسی جنبه غیر اکدی و بطور کلی غیر سامی نامهای
« شیمالیا » و « شوکامونا » مسلم است . در « امان نامه » نابو خودنوسور اول (بخت‌النصر)
(درتالیف مذکور L. W. King) الهه شیمالیا - حامی نامار بنام « خداوند کار کوههای
دوشن . و ساکن ارتفاعات و کامزن بر قلل » خوانده شده است .

۱۴۸ - کلمه Šugal که در لغتنامه کاسی - اکدی (F. Delitzsch, Die Sprache der Kossaer. صفحه ۲۵ سطر ۱۲)

در ردیف کلمه Šugamuna آمده (در متون بیشتر بصورت Šukamuna آورده شده) محتملاً شکلی از کلمه اخیر است در یکی از لهجه ها . درباره نام Šumu به توضیح حاشیه ماقبل رجوع شود .

۱۴۹ - در لغتنامه کوچک کاسی - اکدی کلمه Šugal « خدای نرگال » و Šugamun « خدای نرگال - نوسکو » معنی شده است . در اساطیر شومری - اکدی نرگال پادشاه جهان زیر خاکی است - یعنی جهان مردگان و خدای مرگ و جنگ . شیر حیوان نونمی (۱) وی بود - نوسکو - خدای آتش ، « وزیر » خدای بزرگ انلیل که مظهر آن مشعل است (رجوع شود به : A. Jeremias, Handbuch der altorientalischen Geisteskultur, Berlin - Leipzig, 1929, صفحه ۳۷۸ و ۳۸۳ بعد)

تعبیر ما که شوکامونا را خدای آتش زیر زمینی دانستهایم ، بدین مبثنی میباشد . ولی منظور از این اصطلاح چیست ؟ شاید مقصود بخارهای شعله ور نفت باشد - که اکنون در لرستان وجود ندارد ولی در نواحی مجاور - کرکوک و آرانچای باستانی و خوزستان - عیلام قدیم - استخراج میشود . در بابل از نفت نیک اطلاع داشتند . کلمه عربی نفت naft و آرامی naphita - از naptu - ی اکدی بمعنی « نفت » ماخوذ میباشد (از napâtie بمعنی « روشن شدن » و مشتعل کشتن) که معنی تحت اللفظی آن « (روغن) سوخت » است . شوکامونا را با یکی از مظاهر خدای مردوک نیز یکی دانستند (A. Deimel, Pantheon Babyloniacum, No. 3176).

۱۵۰ - یکی دانستن Harbe = Enlil و Šihu = Marduk مبثنی بر تعبیر نامهای VR, ۴۴ است . ولی لغتنامه کوچک کاسی - اکدی مردوک (یا « آداد » - به صورت d šuš-dirig)-ja) با خدای شوگورا و [Ši(hu(?)] با خدای ماه مقایسه شده اند .

۱۵۱ - Hu-UD-ha. قرائت دقیق این کلمه معلوم نیست زیرا که لفظ UD چند معنی دارد و بمعنی hiz, hiš, his, lih, lah, pir, par, tam, tù, ut ut, ud و غیره میباشد . با اینحال در تلفیق حاضر بیشتر بمعنی ud (ut, ut) و یا lah (lih) است . قرائت ubrijaš از لغتنامه کوچک کاسی - اکدی ماخوذ است . تساوی

(۱) توهم حیوانی بود که بعضی از قبایل نیای نژاد و قبیله خویش میدانستند و « خنره » ش میدانستند (مترجم) .

Burijaš = dAdad (خدای باران و رعد) از متن IIR ، ۶۵ ، شماره ۲ و دیگر منابع استنتاج میشود .

۱۵۲ - رجوع شوده لغتنامه کوچک کاسی - اکدی ف. دلیج . (تالیف سابق الذکر صفحہ ۲۵) . اگر فرضیه « هند و اروپائی » بودن نامهای Burijaš ، šurijaš و Bugaš قبول شود آنکاه میتوان نام marattaš (marutaš) را هم با ماروتهای هندی که خدایان باد و جنگ ایندرا بوده اند یکی دانست .

۱۵۳ - کامولا را با « آ » - ی بابلی خدای آبهای زمینی و خرد و میریزیر را با الهه - مادر نینلیل - زوجه انلیل - یکی میدانند . برای توضیحات بیشتر رجوع شود به تالیف سابق الذکر ف. دلیج ص ۵۳ .

۱۵۴ - لغتنامه کوچک کاسی - اکدی دوررامانند شوکاب « نرکال » ترجمه میکنند شاید اوراهم باید با شوکاب و شوکامونا یکی شمرد .

۱۵۵ - X , Mém. Dél. en Perse , صفحہ ۸۵ .

۱۵۶ - با اینحال شاید خدای عیلامی تیرو با دور خدای کاسی مطابقت داشته باشد . (صفحہ ۳۷ ، شماره ۷۵ ، سطر ۱۵ ، V , Mém. Dél. en Perse و XI صفحہ ۲۱ ببعد ، شماره ۹۲ ، I ، ۹) . خدای عیلامی بنام خوربی = به خاربه کاسی (پیمان نارام - سوئن با شاهان عیلام :

Mém. . Dél. en Perse. XI, No. LXXXVIII, I, 15 و غیره .

۱۵۷ - « منشاء خانواده و مالکیت و دولت ؟! OGIZ - گوسپولیت ایزدات سال ۱۹۴۹ صفحہ ۹۴ .

۱۵۸ - مثلاً آدادنراری اول که بیشتر از وی یاد شد (س ۱۶۹ این کتاب) خویشین را « نابودکننده قبایل نیرومند (یا « جنگیان نیرومند ») کاسی (= بابل) و کوتیان و لولومیان و شوباریان (= میتانیان) مینمودند و از پدر خود آریکدنیلو (آغاز قرن چهاردهم قبل از میلاد) سخن میگوید که « (کسور) توروکی و نیگی مخی را تا حدود آن و تمام فرمانفرمایان کوهساران و تلهای وسیع قلمرو کوتیان » را مسخر و مطیع ساخت و همچنین « (کسور) کوتموخی و تمام متحدان آن را » و الخ . کوتموخی - بخش علیای دره دجله است . نیگی مخی (اسمی هوری است) و توروکی را باید در مشرق آشور جست . سپس سالاماناسار اول (قرن سیزدهم قبل از میلاد) نیز از پیروزی خویش بر کوتیان سخن میگوید (در این باره رجوع شود به حاشیه شماره ۱۳۵ این فصل) - سرانجام نوکولتی - نینورتسا - ی اول

در اواسط قرن سیزدهم (آخرین شاه آشور است که کتیبه وی از کوتیان - چون قبایلی که واقعا وجود داشته‌اند - بادمیکند) خویشتن را « شاه عالم و شاه آشور و شاه چهار کشور جهان ... شاه کار - دونیاش (وی بابل کاسی را موقتا در تصرف خویش داشت - مؤلف) و شاه شومرو اکد و شاه دریای بالا و پائین و شاه شوباریان (= میتانیان) و کوتیان و سراسر کشور نائیری » میخواند . وی ضمنا میگوید که در نخستین سال (ناقص) سلطنتش « بدست او کوتیان و او کومانیان و کشور های الخونی و شاریند و مهری مطیع شدند ، و وی هر ساله خراج این کشور ها را در پایتخت خویش آشور دریافت میکرد . درباره او کومانیان - که در اینجا نامشان ذکر شده - ابن را میدانیم که در دره رود زاب بزرگ میزیستند . مکان نامهای دیگر روشن نیست ولی مسلما - با در نظر گرفتن اینکه در آن زمان آشوریان سرزمینهای بسیار کوچک را « کشور » مینامیدند (مثلا فقط در فلات ارمنستان ۸۰ کشور بر میشمردند) - « کشورهای ، الوخین و شاریند و مهری بخش کوچکی از سرزمین کوتیان بوده‌اند . گذشته از این تو کولتی - نینورتادر یکی از کتیبه ها « کشورهای » بسیاری را بر میشمرد که مخانشان را نمیتوان معلوم کرد و بخشی از آن ها ، محتملا ، جزو سرزمین کوتیان بوده‌اند . رجوع شود به LVIU ، صفحه ۲۶۹ و حاشیه شماره ۱۱ . بعد از تو کولتی - نینورتای اول - ملك آشور موقتا دچار انحطاط شد و مدت ها نفوذی در جبال زاگروس نداشت . اسناد مذکور که در II, I , KAH منتشر شده در AVIU از صفحه ۲۶۵ پیعد گرد آمده است .

۱۵۹ - و از آن جمله سنگ نبشته نارام - سون و سنگ نبشته حاوی قوانین هامورابی و بسیاری دیگر .

۱۶۰ - شیل از آن یاد کرده است :

Mém., Dél. en Perse, V - XV صفحه .

۱۶۱ - هبه نامه زمین یکی از پادشاهان کاسی (کاشی لاشای سوم) به آکاباخه مهاجر میتانی از همین منبع است (صفحه ۹۵ Mém., Dél. en Perse, II) بنگرید به ناحیه بیت - میلشوخوا (بنام ملیشیخوا شاه کاسی) در فهرست نواحی تصرف شده - شیلخاک - این شوشیناک .

۱۶۲ - Mém., Dél. en Perse, V صفحه ۱۶ ، شماره LXX ، II ، ۸۳ .

۱۶۳ - « گردنه هاشمار » مرز کشور زاموآ در مشرق بود - همچنانکه « گردنه پابیتة » مرز غربی آن شمرده میشد (رجوع شود به صفحه ۱۹۹ متن) - و نزدیک جاده ای که از زاب سفلی به نامار ممتد بود قرار داشت - و بعدها در قرن هشتم قبل از میلاد یکی از مرزهای قلمرو مادها بود . از اینجا چنین نتیجه میگیریم که - چنانکه بعد خواهیم دید - « هاشمار » را باید در خط مستقیم المیاء بین دیاله و کنترل اوزن و یا دیاله و کرخه جست . کلمه hašmar

در لغتنامه كوچك كاسی-اكدي لغتی كاسی قلمداد شده و معنی آن « بازیاب شاهین » ذکر شده است (باكدی = Kasûsu رجوع شود به :

A. Deimel, Akkadisch-Sumerisches Glossar. Rom, 1937, S.V.)

۱۶۴ - صفحه ۱۶۳۰ پیعد Mém., Del. en Perse, IV, تالیف سابق الذکر

س ۱۰۹ G.G. Cameron.

۱۶۵ - کتیبۀ شیباخاک - ایندوشیناک در جزو نقاط مسکونه‌ای که بدست وی تسخیر شد (صفحه ۴۰ - ۳۵ Mém., Dél. en Perse, VI) از اوکار - سالیی یاد میکند (ù-kà-ar-si-il-la-am) در مصب آدم و یالمان و کوه‌های اینج و مادگو (توزخورماتلی) و آرانچو (کرکوک)، ونوزو، « پل روی زاب (؟) » (?) ti-tù-[ur-ru ša nârZa-ba-an (?) ، نقطۀ اخیر الذکر را بنام کوتی « مورات تاش » موسوم میگرداند ، نیز ذکر ی بمیان میآورد ، نقطۀ اخیر الذکر را بنام کوتی « مورات تاش » موسوم میگرداند ، که بعدها توسط تیگلالتپالاسار اول تسخیر شده است و دهکده های بسیار دیگری را که بنام صاحبان یا سرخاندانها نامیده شده است ردیف میکنند که اسامیشان با کلمۀ « بیت » که در آن زمان - ویژه اسم مکان بود آغاز میگردد . مثلاً نامهایی که در هزارۀ اول قبل از میلاد ذکر شده ، از قبل بیت ایشتار و بیت نازاکی (در متن عیلامی « پی - یت ، آمده) ، و Dunnu و Duntu - « برج » ، « محوطه » (در متن عیلامی tu - un - ni و ti - in - tu) ذکر شده است . در کتیبۀ دیگر از ساختمان معبد در شهر آشوری اِکالات سخن گفته شده است (شماره ۷۱ ، از صفحه ۲۰ پیعد Mém., Dél. en Perse, V).

L. W. King, Babylonian Boudary Stones No. VI, - ۱۶۶
No. VII.

F. Thureau - Danguin, Notes assyriologiques, RA, X, 1913 ۹۷ صفحه.

L. W. King, Chronicles concerning Early Babylonian- ۱۶۷

Kings, II, London, 1907, ۱۴۵ و ۵۲ صفحات . نام اکدی .

۱۶۸ - به صفحه ۱۶۸ متن حاشیه شماره ۱۳۵ رجوع شود .

۱۶۹ - لاقل نواحی III, V, و VI طبقه بندی ما (به صفحه ۱۱۵ متن این کتاب پیعد

رجوع کنید) - یعنی غربی ترین نواحی - طبق تذکرات روشن متون آشوری هزارۀ اول تحت اشغال لولوبیان بوده اند .

۱۷۰ - در کتیبۀ های توکولتی - نینورنای اول از کشور مہری یاد شده است (متن

KAIII , شماره های ۵۸ , ۶۰ , ۶۱ , XXXVI , CT , شماره های ۸ , ۱۲ , AVIU =

شماره های ۳ , 6B , صفحه ۲۶۷ و بعد . بعد ها در قرن هفتم قبل از میلاد گفته شده است که

بخشی از مردم ماد بزبان «مهرانی» (در این باره بعد رجوع شود) سخن میگفتند. گمان میرود اگر اصطلاح mehri و mehrani را با نامی که آواریان داغستان خود خویشتن را بدان میخوانند - یعنی ma'ar و ma'arulal - مربوط سازیم خطر کرده ایم، گرچه ادای صوت بکومك h در زبان اکدی مطابق قاعده بوده است - همچنانکه تبدیل $a > e$ در مقابل h نیز چنین بوده.

۱۷۱ - اصطلاحات Iar - بمعنی «کوه» (که تقریباً بیقین توان گفت اولوبشی است) و kin - و gin و kingi - بمعنی «دژ» و نقطه مسکون « (!) » و همچنین kutu - بمعنی «اسب (!)»، عیلامی (که بوام گرفته شده) ... این اصطلاحات را که از اسامی اماکن مأخوذ است باید به اولوبشی و کوتی ویا مهرانی مربوط دانست.

۱۷۲ - تاکنون صحبت از هزاره سوم و دوم قبل از میلاد در میان بوده است و در این دوره مدار کی درباره هوریان در سرزمین مورد نظر نداریم. شرقی ترین نقطه ای که وجود آنها در منابع ذکر شده - در آن زمان، ناحیه کرکوک (آرانچا و نوزو) و بخش وسطای دره دیاله (ناوار - نامار) بوده است. کوششی که س. پ. تالستوف بعمل آورده (در تألیف «برائر تمدن خوارزم باستانی» م. ل. ۲۹۴۸ ص ۸۰) تاهوریان را با کلمه «خوارزم» مربوط سازد. اینکه گویا «خوارزم» بمعنی «سرزمین هوریان» است - قانع کننده نیست: اصطلاح Hvārizem (در اوستا، پشت X، ۱۴ چنین است. در فرکرد اول بنحو دیگر است. (H)uvārazmi) پارسی باستانی ظاهراً تشابه تصادفی با نام کورلیاندیان - Kurzeme زبان لاتویان بیشتر است. بهترین اشتقاق را در اینمورد کیگر (W. Geiger, Ostiranische Kultur im altertum, Erlangen. 1882 ۲۹) ذکر کرده است: وی Hvārizem را از hvāra - که بمعنی «غذا» است میداند و این اصطلاح را «سرزمین حاصلخیز» ترجمه میکند. اشتقاق این کلمه از hvar - یعنی «خورشید» نیز محتمل است. بهر تقدیر اگر کسی بخواهد در مقابل وجه اشتقاقهای موجود کلمه «خوارزم» اشتقاق قانع کننده تری طرح کند باید نظر خود را متکی با استدلال وزین نماید.

با اینکه اشاره مستقیمی در مدارک هزاره سوم و دوم قبل از میلاد به عنصر نژادی هوری در اراضی ماد آینده نشده است تشبثاتی بعمل آمد تا برخی اسامی خاص هزاره اول قبل از میلاد، مربوط به پیرامون دریاچه ارومیه را از هوری مشتق شمردند (به حاشیه ۲۲ این فصل رجوع شود). گذشته از این ماتیانیان - که نویسندگان عهد عتیق دریاچه ارومیه را بنام ایشان دریاچه ماتیان یا مانیان خوانده اند - محتملاً هوری بوده اند. اصطلاح Matiēnon را از دیر باز با Mitanni (صورت‌های دیگر Mitāni, Maitēni) که نام دولت هوریان در بین النهرین - هزاره دوم قبل از میلاد - بوده مقایسه میکنند. البته مشابهت این دو نام بتنهایی دلیل نیست ولی يك سلسله نظرات دیگر ما را و امیدارد - که صرف نظر از مشابهت نامها -

ماتانیان و هوریان را یکی بدانیم . با وجود این احوال چون منابع آشوری بالصراحه اشاره میکنند که جلگه جنوبی مجاور دریاچه ارومیه جزو کشور اولو بی زاموآ بوده و بادر نظر گرفتن اینکه لولوبیان از لحاظ نژاد با قبایل هوریان و اورارتونیان بالکل متفاوت بودند - باید اندیشید که ماتانیان - هوری فقط در سواحل غربی و شمالی دریاچه ارومیه ساکن بوده اند .

۱۷۳ - به مجسمه كوچك كاوهای نر که به گاواهن بسته شده اند و روی « عصای رئیس » مکشوف درقشر III نپه حصار دیده میشود بنگرید .

۱۷۴ - آنوبانی نی - در هزاره سوم ، نورآداد در هزاره اول و غیره .

۱۷۵ - رجوع شود به تالیف مذکور T. Burton Brown . به طرز تدفین مشابهی که تقریباً مربوط به همان زمان است و در قره باغ و ارمنستان کشف شده توجه شود : ب. ب. پیوٹروسکی . « باستانشناسی قفقاز » ص ۵۸ . براون به وجود رابطه بین قشرهای «C» و «B» کی نپه و فرهنگ قیزیل وانك در قفقاز (نزدیک نخجوان) نیز قائل میباشد .

فصل دوم

حواشی و تعلیقات

۱ - دشواری در اینست که خوانندگان این منابع در حین قرائت ، ده ها بلکه صدها نام امکنه کوچک را با یکدیگر اشتباه میکنند . بدیهی است که اگر کسی جغرافیای لشکر کشی های آشوریان را درک نکند نه معنی و اهمیت آن را خواهد فهمید و نه از خصوصیات نژادی و قبیله ای و سیاسی و بالنتیجه از وضع اجتماعی و اقتصادی سرزمین ماد در آن زمان آگاهی خواهد یافت . و حال آنکه اگر اندکی دقت و نیرو صرف شود درک منابع آشوری مزبور کاملاً امکان پذیر است . منابع مزبور - تقریباً همیشه - مسیر لشکر کشی ها را بدست میدهند و بنابراین تعیین ارتباط متقابل نواحی که در متن آمده است ممکن است . و چنانچه این اطلاعات با مطالب مربوط به جغرافیای طبیعی - وضع دره ها ، سلسله جبال و گردنه ها - تلفیق شود میتوان در مورد مسیر لشکر کشی های آشوریان از آن استنتاج بعمل آورد و بالنتیجه بمعنی و اهمیت آنها پی برد . بدین سبب مطالب بعد را باید با در نظر گرفتن تقسیمات سرزمین ماد بنواحی طبیعی - که پیشتر در بخش آخر مقدمه ذکر شده - بخاطر سپرد .

۲ - مثلاً اگر پادشاهان اورارتو کتیبه هائی در شرح پیروزی ها و ساختمان های خویش بر صخره ها نقر نمی کردند و باقی نمی گذاشتند ما درباره اورارتو و نیرو و اهمیت طول مرزهای آن بتقریب هیچ اطلاعی در دست نمی داشتیم . يك مثل دیگر پادشاهی هیتیان است در آسیای صغیر که یکی از بزرگترین دولت های معظم شرق بوده . قبل از کشف بایگانی دولتی آن پادشاهی این عقیده - بر اساس اطلاعات موجود در منابع مصری - شایع بود که پادشاهی هیتیان کشور کوچکی بود در سوریه .

۳ - تقسیم مادیها (بر مبنای صفاتی که متون آشوری درباره ایشان قائل شده اند) بدستجات گوناگون ، مادیهای نیرومند ، (*madâi dannûti*) و مادیهای دور دست ، (*madâi rûkûti*) ، و امثال این ها ، که نخست در تالیف پراشک دیده میشود صحیح نیست و

J. v. Prášek. Geschichte der Meder u. Perser. I. تجزیه و تحلیل. متون آن را تأیید نمیکند. مثلاً در هیچ جای (صفحه ۱۷، 1906، Gotha) سالنامه‌ها ذکر نشده است که لشکریان آشور - فرضاً - از سرزمین «مادیهای نیرومند» به سرزمین «مادیهای دور دست» رفته باشند و حال آنکه فقط وجود چنین عباراتی میتواند ثابت کند که اینان دو گروه جداگانه بوده‌اند.

۴ - در مرز ماد و پارس. مرکز پارتاکا شهر گابای بود (Gabai) که در تألیف پولیب - XXXI, II - بعلط Tabai ذکر شده است. همان G'B پارتها و GAY زمان ساسانیان در ۳-۵ کیلومتری اصفهان. رجوع شود به:

W. B. Henning, Gabae. Asia Major. N. S., II, pt. 1, 1921-۱۴۴۱ (ص). گذشته از هرودوت دیگر مؤلفان باستان نیز از پارتاکا (Paraitakēnē) یاد میکنند. مثلاً: Strabo, XI, 13, 6. Arr. Anab. III, 19, 2 و Curt. V, 13, 2 و غیره.

۵ - مارکوارت صحیح‌ترین اشتقاق را بدست میدهد: J. Marquart. Erānšahr Nach der Geographie des Moses Xorenac'i Berlin, 1901, ص ۲۸.

Para-ita-ka - پارا - ای‌تا - کا بمعنی «(ناحیه‌ای که توسط رودی) شسته شده باشد»، مانند «رودبار» rūdbār در فارسی کنونی. دیگر اشتقاق‌های ممکن و محتمل این کلمه بفرار زیر است: Para-taka پارتاکا بمعنی «به پیش رونده» + پسوند - آن - ān - یا پسوند صفتی - مکانی - «کان» - kân - (با پارتاکا Partakka - ی اکدی مقایسه شود). یا پاری-تا کا Pariy-taka به همین معنی. این اصطلاح تاکنون در دره زاینده رود - بصورت فریدن - محفوظ مانده است. محتملاً نام قبیله ستروخاتس Stroukhates نیز اشتقاق ایرانی دارد، زیرا که تلفیق ستر - str در دیگر خانواده های زبانی - بجز هند و اروپائی - کمتر دیده میشود و از ویژگی آن زبانها نیست. اشتقاق این کلمه را میتوان چنین تعبیر کرد:

سترا اوختا Stra-uxta - بمعنی «کسانی که در سخن محکمند».

۶ - Arr. Anab., IV, 21, 1; IV, 22, 1; Curt., VII, 14, 17

۷ - Arr. Anab., III 19, 2.

۸ - کنیک (F. W. König. Die Altteste Geschichte der Meder und Perser, Der A. O. XXXIII, 3/4 - ۶ ص).

پیشنهاد کرده است که Arizantoi بصورت thrizantoi اصلاح شود - زیرا که در فرکرد اول ویدودات ناحیه مرغه (ری) /rizontu - یعنی «سه قبیله‌ای» نامیده شده است. ولی اصلاح متن هرودوت باین نحو ضرورت ندارد: ناحیه‌ای را میتوان «سه قبیله‌ای» نامید ولی قبیله‌ای واحد را نمیتوان چنین خواند.

۹ - در دانش آلمان اصطلاح «هند و آلمانی» متداول بوده است.

۱۰ - آ. میه. مقدمه در بررسی مقایسه‌ی زبانهای هند و اروپائی، مسکو-لنینگراد، سال ۱۹۳۸ ص ۴۴۷.

۱۱ - پس از کشف جنبه‌ی ثانوی مصوت‌های (وکالیزم) سانسکریت (تألیف یاد شده ص ۴۶۲-۴۶۱) در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم.

۱۲ - عادتاً در ودا و غیره.

۱۳ - داریوش اول در کتیبه‌ی نقش رستم «a» میگوید که او «هخامنشی و پارسی و فرزند پارسی و آریائی و از خاندان آریائیهاست».

۱۴ - هرودت، VII، ۶۲: «در عهد باستان همه‌ی ایشان را آریائی میخواندند». سپس چنانکه رسم یونانیان بوده افسانه‌ای درمنشاء این اصطلاح می‌آورد و مادیه‌ها را (mēdoi همان mādoi است منتهی بلهجه‌ی یونی) از زنی که قهرمان یکی از افسانه‌های یونانی بوده یعنی مدیه (medeiē) میداند.

۱۵ - و. ای. آبایف، زبان و فرهنگ عامیانه‌ی آستی (آسی)، I، مسکو - لنینگراد، ۱۹۴۹ ص ۱۵۶: - arya - «قبیله‌ی اسکیتی». در نام‌های خاص:

Ariantas < arya-vanta,

Ariapeiths < arya-paiθa,

Ariaramnēs < arya-rāmna

(نامی که در خاندان هخامنشی وجود داشته و پارسیان نیز از آن اطلاع داشته‌اند)

Aripharnes < arya-farna

و در اسم خاص متأخر تری:

Aleksarthos < alyexšarθ < arya-xšarθa.

A la (l)ān < alyan < aryana - A. A. Freiman, Ossetica, - ۱۶

Rocznyk Orientalistyczny, III, (۳) صفحه ۱۵۹;

و. ای. آبایف. تألیف مذکور صفحه ۲۴۶).

- ۱۷ - اسامی خاص فراوان اقوام مذکور که با *arya* (آریا - آریائی) تشکیل شده شاهد این مدعی است. مثلاً در زبان پارتها (اسناد نسا - نزدیک اشک آباد - عشق آباد) آریا برزن *Aryabarzân* و آریائی *یستک Aryaniyastak* آمده است (ای. م. دیاکونوف و. م. م. دیاکونوف و. آ. لیوشیتس. «بایگانی پارتها در نسا»، *VDI*، سال ۱۹۵۳ شماره ۴ ص. ۱۱۶) و بسیاری اسامی دیگر.
- ۱۸ - ای. علیوف. «در باره جامعه مادی»، *IAN* جمهوری آذربایجان شوروی، سال ۱۹۴۸، شماره ۱۰ صفحه ۸۶ و ۹۰. به صفحه ۲۷۵ و ۲۷۶ متن این کتاب رجوع کنید.
- ۱۹ - مثلاً کلمه روسی «استی - آستی» و «آستی» از *Os-eti* گرجی که پسوند گرجی *eti* - دارد مأخوذ است. ولی از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که آستی‌ها (آسها) بزبان گرجی سخن میگویند.
- ۲۰ - اتحادیه‌های قبایل هندی که میتوان در این مورد برای قیاس بکاربرد در حدود لهجه‌های خویشاوند تکوین می‌یافتند و ندرتاً قبیله‌ای که زبان آشنا نداشت در اتحادیه قبایل قبول میشد. رجوع شود به ل. کک. مورگان. «جامعه باستانی». چاپ لنینگراد. سال ۱۹۳۴. ص. ۷۳. بنابراین طبق شواهد متن نمیتوان گفت که اتحادیه قبایلی مادی بصورت اتحادیه قبایل ایرانی زبان «آریائی‌ها» تکوین گشت و این فرض هم که اتحادیه مزبور از آغاز توانسته بود بشکل اتحادیه قبایل *مختلف اللسان* تکوین گردد، نیز دشوار است. بدین سبب «قبایل آریائی» *arya-zantu* - محتملاً در آغاز امر در اتحادیه بیگانه بوده است.
- ۲۱ - اصطلاحات مذهبی که با تعالیم مغان مربوط شناخته شد، شاهد این مدعی است. مثلاً در تألیف پلوتازک (*De iside*، ۴۷ - ۴۶) و استرابون (بعد ۱۳، ۳، XV) مشروب مقدس *omomi* از ترکیب ایرانی کلمه *hauma* تشکیل شده است. خدای *Horomozdēs*، *Oromasdēs* و غیره *ōmanos*، *mithra(s)* - همان *ahuramazda* - ایرانی و *Vahumanah*، *miθra* -؛ و غیره به صفحه ۳۷۸ این کتاب و حاشیه ۶ فصل چهارم صفحه ۴۸۸ و ۴۸۹ این کتاب رجوع شود (در اصطلاحات مذهبی - *dauga*، - *arta*) و الخ.
- ۲۲ - ولی در این مورد نیز مستثنیاتی وجود دارد: مثلاً از آن جمله نام‌های مادی *Harpagos* (هرودوت I، ۱۰۸، پیعد) و *tithaios* (VII، ۸۸) که در تألیف هرودوت آمده. اشتقاق اسامی *Astuagēs*، *Mandanē* (I، ۱۰۷) و *Mazarēs* (I، ۱۰۶) و *Paktuēs* (I، ۱۰۳) مشکوک بنظر میرسد. شکسی نیست که اسامی *Artembarēs*

(I ، ۱۱۴ ، IX و ۱۲۲) و Datis (۹۴ ، XI ، بعد) و Dēiokēs (I ، ۹۶ و جا های دیگر) و Harmmaitrēs (۸۸ ، VII) و Kuēksarēs (I ، ۴۶ و غیره) و Mitradatēs (۱۱۰ ، I ، بعد) و Patineithēs (III ، ۶۱) و Phraortēs (I ، ۹۶ ، ۱۰۳ و غیره) و Spakō (I ، ۱۱۰) اشتقاق ایرانی دارند . تعداد کثیری از اسامی پارسیان را که منشاء آشکار مادی دارند بنام های مذکور باید اضافه کرد .

۲۳ - تروکک پمپی (Just. VII. 2) خاطر نشان میکند . که زبان پارثیها چیزی بینابین مادی و اسکیتی بوده است . این گفته از قرابت دو زبان اخیر نیز حاکی میباشد . اما راجع باینکه زبان مادینها و پارثیها بسیار نزدیک بیکدیگر بودند رجوع شود به :
E. Herzfeld: Medisch und Parthisch. AMI, VII, 1934.

در یکی از کتیبه های داریوش اول شاه پارس گفته شده است که : « پارس و ماد هم چنین کشور هائی که زبان دیگر دارند » (Dar. Pers. § 1: Parsa. Madâ û mâtâte šanîtimā lišanu).

۲۴ - از pasi-ānam و ā-pasi-ak با پسوند ویژه ایرانی متوسط -ak . نظر رایج ، که آسیا کما را از āpa-saka بمعنی « سکایان آبی » مشتق میدانند . بعقیده ما قانع کننده نیست زیرا که مصوت -i- را در اصل و شکل Pasianoī نمیتواند توجیه کند .

۲۵ - پدیده معکوس ولی همانند - همانا در عین حال وجود اشکال - asagartiya (پارسی باستانی) و sagartioi (یونانی) - بمعنی « سنگ کن - کوه کن (؟) » - که نام یک قبیله صحرا نشین پارسی است - میباشد .

۲۶ - احتمال منشاء اخیر الذکر این قبیله از نام آن پیدا است : arya - نامی است که نه یک قبیله منفرد بخویشتن داده بودند بلکه نام قومی میباشد . قبیله منفرد در صورت الحاق باتحادیه قبایلی که از لحاظ قومیت بیگانه بود نام خاص خویش را حفظ میکرد و به آریا Arya که نام قوم بود موسوم نمیکردید : محال بود یک قبیله منفرد چنین نامیده شود .
۲۷ - به بعد حاشیه ۲۷ فصل ششم کتاب رجوع شود . صحبت از لباس مادی « ساراپیس »

در میان است (ساهارپی ماکتا - Saharpi Makta. ppe.na

V. Scheil, Mem. Dél. en Perse. IX.

رجوع شود به : صفحات ۱۷۶/۱۵۷/۱۰۰/۲۱ شماره های ۱۴ ، ۱۱۱ ، ۱۷۶ ، ۲۲۷ .

۲۸ - باری دیگر لازم است تصریح شود که اصطلاح مادا māda بمعنی « مادی »

نباید با اصطلاح متیبه نوی *matiēnoi* که مؤلفان باستان بوسیله آن همسایگان مادیها یعنی هوریان (۴) آذربایجان غربی و فلات ارمنستان را معرفی کرده‌اند و یا اصطلاح ماتدا (که در باره آن به صفحه ۳۵ AVIU - منابع آشوری - بابلی در تاریخ اورارتو - اثر ای. م. دیاکونوف رجوع شود) مربوط ساخت.

۲۹ - رجوع شود به صفحه ۱۶۳ متن.

۳۰ - این کلمه در صورت اسامی نباتات باغهای مردوکاپالیدین (مروداخ بالادان *mérodaybaladan*) پادشاه بابل در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد آمده است. رجوع شود به:

B. Meissner, Babylonische Pflanzennamen, ZA, VI, 1891 -

صفحه ۲۹۶-۲۱۹.

بطوریکه میدانیم زادگاه یونجه در آسیای میانه بوده و از قدیم کشت آن با اسب داری ملازمه داشته. مثلاً چینیان کشت مزبور را از آسیای میانه اخذ کردند: و جزآن تسیان سیاح چینی در سال ۱۲۶ ق. م. تخم یونجه را از فرغانه به همراه نژاد خاصی از اسبان «آسمانی» - که یونجه خوار بود - به چین برد. رجوع شود به: یا کینف *Iakinf* (بیچورین). مجموعه اطلاعات مربوط به اقوام ساکن آسیای میانه در زمانهای قدیم - مجلد دوم چاپ مسکو - لنینگراد. سال ۱۹۵۰. از صفحه ۱۵۰ پیوسته. یونجه را علف «مادی» *mēdikē* نام کنونی آن *medicago sativa* L. میخواندند.

۳۱ - در این باره رجوع شود به:

Her. III, 106; IV, 40; IX, 20;

Diod., XVII, 10.

Strabo, XI, 13. 7; 14. 9;

Arr. Anab. VII, 13, 1.

۳۲ - به صفحه ۲۵۱ متن و حاشیه ۱۱۳ از فصل سوم رجوع شود.

۳۳ - ل. ک. مورگان L. G. Morgan - جامعه باستانی، ص ۳۴.

۳۴ - مقاله آکادمیسین و. و. استرووه در کتاب: ج. وایان «تاریخ آنتیک-ها». مسکو - سال ۱۹۴۹. ص ۹.

۳۵ - ل. ک. مورگان. تألیف سابق الذکر ص ۱۱۱-۱۱۲.

- ۳۶ - این واحدها چون «پاسبان» کونه‌ای در دولت - جماعات عمل میکردند.
- ۳۷ - آشوریان دارای تخم‌اقبای حصار شکن بودند و خاکریزها و نقبها و خندقهای زیرزمینی بمنظور محاصره تعبیه و ایجاد مینمودند و تیراندازان را با سپرهای مخصوص محاصره حفظ میکردند و قلعه‌ها را با تیرهای مخصوص مجهز به کهنده‌های آلوده به نفت و مشتعل و کلوله گونه‌های آتش‌زا و غیره آتش میزدند. تا کتیك و فن محاصره آشوریان درخشان بود. رجوع شود به: ای. لوریه I. Lourier ك. لیاپونوف K. Lyapounov، م. ماتیهو M. Matieux، ب. پیوتروسکی B. Piotrousky، ن. فلیتتر N. Flittner، مختصری در تاریخ فنون مشرق باستان، چاپ مسکو - لنینگراد. سال ۱۹۴۰ م ۱۱۶ و B. Meissner، از ص ۹۷ ببعد، Babylonien und Assyrien، II. Heidelberg.
- ۳۸ - در آن عهد نواحی کوهستانی شمال غربی «زاموآ» را خانجی میخواندند.
- ۳۹ - KAH. II, No. 84.-ARAB, I, § 360. - AVIU No. 21
- ۴۰ - KAH, II, No. 83.-W. Andrae. Festungswerke von Assur. WVD OG, 23. Leipzig, 1913, Taf. XCVI. - ARAB, I, § 382. - AVIU, No. 20.
- ۴۱ - V. Scheil, Les annales de Tukulti Ninip II roi d'Assyrie, Bibliothèque de l'Ecole des Hautes, Etudes sc. phil., et hist., CLXXVIII, Paris, 1909. نتیجه و پایان کتاب
- ۴۲ - E. A.W. Budge and L.W. King, Annals of the Kings of Assyria, I, London, 1902 از ص ۲۶۹ ببعد
(سائنامه‌های I، ۴۳ - II، ۸۵)
- ARAB, I, §§ 440-458.
- ۴۳ - سائنامه‌ها سال اول، ستون اول، از سطر ۴۳ ببعد. I. AKA، صفحہ ۲۶۷.
- ARAB, I, §§ ۴۴۰-۴۴۱.
- ۴۴ - سائنامه‌ها و سال سوم، ستون دوم - سطر ۴۹ - ۲۳. I، AKA، از ص ۳۰۲ ببعد. - ARAB, I, §§ ۴۵۱ - ۴۴۸.
- ۴۵ - E. Forrer. Die Provinzensteilung des Assyrischen Reiches, Leipzig, 1921، ص ۴۳.
- Streck, ZA, XV, ۲۷۶-۲۷۷

۴۶ - Streck: ZA. XV, ۲۷۲ ص

۴۷ - سرزمین پادشاهی موساسینا (Musasina) و پادشاهی کیریتارا از دیگر پادشاهیهای زاموآ شمالی تر بودند (البته اگر «زاموآی داخلی» را که مجاور دریاچه ارومیه بود استثناء کنیم). در پایان قرن نهم قلمه بارا در اینجا قرار داشت (تل بارا، بیت بازرا) این قلمه اقصی نقطه شمال شرقی مرز آشور و بابل «بالا تر از سرزمین زاموآ» (در مسیر زاب سفلی) بود. رجوع شود: به «تاریخ همزمان» (I, KB, ص ۲۲ - III, از ص ۲۰ بعد). ایضاً رجوع شود به: Streck: ZA. XV, ۲۷۸-۲۷۹.

۴۸ - سالنامه های آشور ناسیرا پال از نقاط مکنونی دیگری در زاموآ یاد میکنند، بشرح زیر: اوزه Uzé، بیروتو Birutu، لاگالاگا Lagalaga (در داکار Dagar)، بارا Bara، دورلولومه Dur - lulumé. ولی ظاهر آشوریان نتوانستند دورلولومه را تصرف کنند زیرا که سالنامه ها فقط از تسخیر و نابودی نقاط مکنونی غیر مستحکم که جزء بخشهای لاربوسا و بارابی نوسا (= بوناسی) و همچنین دور-لولومه بوده است صحبت میدارند و درباره تصرف نقطه اخیرالذکر بخصوص سخنی نرفته (AKA از ص ۳۰ بعد، II، ۳۹ و بعد. - ARAB، I، § ۴۵۰).

۴۹ - خراجی بصورت اسب و نقره و طلا و سپس مالیاتهای ارضی و جنسی: «غلات» و «کاه» و همچنین تحمیلات و عوارض ساختمانی «کودورو» Kudurru (AKA، ص ۳۱۶، II، از ص ۶۱ بعد. - ARAB، I، § ۴۵۴). درباره این مالیاتها و تحمیلات رجوع شود به: RZOA ص ۱۳۳-۱۳۰.

۵۰ - AKA ص ۳۲۵-۳۱۱. ARAB، I، §§ ۴۵۸-۴۵۲.

۵۱ - در این موقع آشوریان از دورودلالو Lallu و ادیر Edir - که ظاهراً اسامی شاخه های دیاله بوده - عبور کردند. گمان میرود که آشوریان بهنگام این لشکرکشی به مرز لرستان کنونی - و شاید هم آنچه بعدها «الی پی» Ellipi نامیده شد و در ناحیه کرمانشاه کنونی قرار داشت - رسیدند؟ از الی پی بار اول مشروحاً در منابع آشوری، ذیل وقایع سال شانزدهم سلطنت سالمانا سارسوم یاد شده، ولی در روپوش نیمه خراب دروازه آشور ناسیرا پال دوم در ایملکور - انلیل (بالاوات؛ با دروازه سالمانا سارسوم که در همانجا بدست آمده و بهتر حفظ شده است اشتباه نشود) نیز از «شهر الی پی» Elipi یاد شده است. رجوع شود به: ARAB، I، § ۴۴۲.

L. W. King, Bronze Reliefs from the Gates of Shalmaneser. Pl. LXXIX (اثر اخیر الذکر در دسترس من نبوده است)

۵۲ - سالنامه‌ها قلاع زامرو Zamru و آمارو Ammaru و پارسیندو Parsindu و ایریتو Iritu و سوریو Suritu را نام می‌برند.

۵۳ - خارتیش محتملاً همان قلعه خارتیشپی است که در سالنامه‌های سیناخریب Sinaxxerib آمده و در مرزهای شمالی عیلام قرار داشته (استوانهٔ راسام، AL. ۵، ص ۶۱، I، ۷۰) چهارمین شاهکی که همینجا - در سالنامه‌های آشورناسیراپال آمده - از آن زاموآ بوده.

۵۴ - قلعهٔ کوهستانی مسو Messu (مسی Messi) که مردم در آن پنهان شده بودند، محتملاً در خط مقسم‌المیاه فاصل نواحی ۵ و ۳ واقع بوده و بعدها جزو ماننا شده بوده.

۵۵ - سالنامه‌ها: AKA، ص ۳۸۴، III، ۱۳۵ - ۱۳۳، ARAB، I، § ۸۴ و دیگر جاها.

۵۶ - رجوع شود به: AVIU، شمارهٔ ۳۹.

۵۷ - پادشاهی‌نینی که مرکز آن در قلعهٔ آریدو Aridu در گردنهٔ سیمه‌سی Simesi قرار داشته (KB. I، ص ۱۵۰، I، ۱۴، بیعد). ظاهراً محل آن در حدود جنوب ماننا بوده. رجوع شود به: از ص ۳۰۲، بیعد Streck. ZA، XV.

۵۸ - نقاط مسکونی یا دهکده‌های ویژهٔ پیشه‌وران (آهنگران و درودگران) در نواحی مجاور غرب و شمال غربی عیلام حتی در زمان شیلخاک اینشوشیناک Silxak-Inšušinak (دهکده‌های بیت ناپاهی Bīt - nappâhi، بیت نانگاری Bīt - nangâri، شا... نانگاری Ša...nagâri در کتیبه بزرگ وی.)

۵۹ - این محل در متن «مازاموآ» (Mazamua) نامیده شده. رجوع شود به سنگ نبشتهٔ کرخه KB. I، ص ۱۷۰، II، ۷۵، ARAB - I، § ۶۰۹.

۶۰ - اینکه «بیللربک» حدس زده و «فورر» وی را تأیید کرده که این پیکارد دریاچهٔ کوچک زریبور Zeribor - در بخش علیای دیاله - وقوع یافته بالکل غیر ممکن است؛ بیشک منظور دریاچهٔ ارومیه بوده. و از این خبر چنین برمی‌آید که کشتیهای کوچک در دریاچهٔ مزبور سیر و حرکت میکرده‌اند. (ولی نه بمنظور ماهیگیری - زیرا که در دریاچهٔ ارومیه ماهی وجود ندارد.)

- ۶۱ - در این باره به حاشیه شماره ۱۳۰ فصل اول رجوع شود .
- ۶۲ - در سالنامه‌ها سیخی شالاخ و بیت تمول و بیت ساکی (= بیت سانگی که ظاهراً نزدیک خانیقین بوده) و بیت شدی را نام می‌برند . ظاهراً سه قلمه اخیرالذکر بنام خاندانهای نامار خوانده شده‌اند و بآن‌ها بستگی داشته‌اند . رجوع شود به نوشته « ابلیسک (میل) سیاه » بیعد Layard, Inscriptions, pl. 87 از سطر ۱۱۰ بیعد - ARAB, I, § ۵۸۱ .
- ۶۳ - یاد آور می‌شویم که صدای «v» در اکدی آن زمان وجود نداشته و علی‌الرسم با حرف «m» و یا «u» (در متن روسی «u» نوشته ولی گویا «n» باشد - مترجم) ادا می‌شده .
- ۶۴ - پارسوآ جنوبی‌تر از زاب کوچک و در دیاله‌ا علیا قرار داشته و از یکسو با نواحی بابلی نامار و توپلیاش - در دیاله‌ا وسطی و سفلی - و از دیگر سو با ماننا و ناحیه‌های مختلف متمایل به ماننا (مسی ، شوردریا ، آلابریا ، نیک ساما : KB, I, ص ۱۴۲ ، سطور ۱۲۶ - ۱۱۰ ، ص ۱۹۰ ، سطر ۸ . ARAB, I, §§ ۵۸۱ . ۷۳۹ و غیره : KS ، صفحه ۱۰۸ ، سطر ۵۸ . ARAB, II, § ۵۶ : BCS ، سطور ۵۱-۳۵ . - ARAB, II, §§ ۱۴۶ - ۱۴۸ : HABL, ۱۶۵ و غیره) - و بالاخره با نواحی مختلفه‌ی ماد (KS ، سالنامه‌های سارگون II ، سطور ۹ و ۹۰ - ARAB, II, § ۱۱۸ : KTP ، ص ۴۴ ، سطور ۱۸-۱۷ . - ARAB, I, § ۷۸۴) هم مرز بوده . همچنین از کتیبه‌های اورارتوئی (کک . آ . ملیکی شویلی ، UKN ، شماره ۲۴ ، ص ۳۱۳ ، روی ۶، ۲۰ و ۳۶ و پشت آن‌ها . ن . و . آروتیونیان سالنامه خورخوری Xorxor آرشتیای اول . VII . EV ، ۱۹۵۳ ، ص ۹۸ ، III ، ۱۲) مشهود است که پارسوآ (علی‌القاعده چنانکه در تحریر اورارتوئی معمول بوده mat Pāršū-a نوشته شده که § علی‌الرسم در اورارتوئی با S مطابق است) میان ماننا و سرزمین بابلی Babilu یعنی نامار قرار داشته . از مجموع مراتب فوق چنین نتیجه گرفته می‌شود که پارسوآ را باید در ناحیه ششم نقشه ما - در حدود سلیمانیه کنونی جستجو کرد . همچنین رجوع شود به : تألیف سابق‌الذکر E. Forrer - ص ۹۰ و غیره . (عده‌ای از محققان محل پارسوآ را در نقاط بسیار شمالی‌تر قرار می‌دهند و نزدیکی آن‌را به نامار در نظر نمی‌گیرند . مثلاً رجوع شود به : Streck , ZA, XV , ص ۳۱۱) . ولی این بدان معنی است که پارسوآ از لحاظ حدود ارضی با پادشاهی‌های آراشتوآ و آمکا و آتا - که سالنامه‌های آشورنا سیراپال جزو زاموآ میدانند - مطابقت دارد .

۶۵ - ناحیه مسو (Messu, Messi) عادتاً با زاموآ و ناحیه‌ی مادای و بخصوص

کیزیل بوندا - ذکر می‌شود و مربوط می‌گردد (کتیبه شامی - آداد پنجم : KB, I , از

ص ۱۷۸ - بیعد - ARAB, I, § ۷۱۸: آشورناسیراپال، سالنامه مربوط به ۸۸۰. کتیبه آدادنراری سوم، I, KB, ص ۱۹۰ - ARAB, I, § ۷۳۹: با ناحیه قبیله ماننایی نائوری نیز هم مرز بوده و بعدها ناحیه مرزی ماننا - در سرحد پارسوا - شمرده میشد، (۸ CS, ازسطر ۵۱ بیعد).

۶۶ - کوآکیندا Kuakinda. تارزانابی Tarzanabi (۴) اسامول Esamul کی نابلیلا Kinablila. باید در نظر گرفت که «ل» در زبانهای باستانی ایرانی وجود نداشته بدین سبب واضح است که این اسامی اماکن و نظایر آنها نه تنها بوسیله مردم غیر ایرانی زبان بوجود آمده بلکه آشوریان نیز این کلمات را از ایرانیان نشنیده بوده اند.

۶۷ - استعمال اصطلاح شالاتو Šallatu («اسیر») در اینجا بمعنی همین گونه غنیمت است.

۶۸ - «ابلیسک (میل) سیاه»: I, KB, ص ۱۴۲, درسطر ۱۲۵ بیعد ARAB, I, § ۵۸۱.

۶۹ - همانجا ص ۱۴۶ ازسطر ۱۵۹ بیعد - ARAB, I, § ۵۸۷.

۷۰ - در منابع آشوری این نخستین باری است که ماننا نه بنام «سرزمین ماننائیان» (mātmannāi) بلکه «ماناش» نامیده شده. پسوند aš - را نباید مشتق از زبانهای ایرانی دانست. «آش» در زبانهای ایرانی همچون پسوند حالت فاعلی (اسمی) وجود دارد (ولی نه در مواردی که مبنای کلمه بر «آ» است)؛ بیشتر گفتیم که این پسوند در زبان کونی و دیگر السنه زاگروس رایج بوده. احتمال اینکه پسوند مزبور هوری - اورارتوئی و ارکانیو š - و ē - باشد ضعیف تر است. اسامی خاص هوری - اورارتوئی علی القاعده بزبان اکدی نه بصورت ارکانیو بلکه بشکل حالت مطلق ادا می شده اند. اشاره به این نکته ضروری است که در زبان عیلامی اسامی بیگانه (و عملاً اسامی ایرانی) با پسوند انتهایی š - (ش) ادا می شده و کلمانی که مبنای آن «آ» بوده نیز از این قاعده مستثنی نبوده.

۷۱ - گودارد محل ایزیرتو را در تپه کاپلانتو - جنوب سقز - میداند. ولی بنظر میرسد که مسیر لشکرکشی دایان آشور در ۸۲۸ ق.م. مارا و امیدارد تا محل مزبور را در بخش شمال غربی ماننا جستجو کنیم. بیشتر گمان میرود که کاپلانتو - ی کنونی همان بشتو باشد. مر ۱۹۵۰ A. Godard, Le trésor de Ziwiye (Kourdistan) Haarlem, 1950.

۷۲ - در متن از تصرف قلعه ماساشورو سخن رفته.

- ۷۳ - نام «آرتاسارو» را میتوان از ایرانی باستانی مشتق دانست . مثلاً : rta-sar- بمعنی « اتحاد و الحاق به راستی و عدالت » (بنگرید به : AirWB ص ۱۵۶۴) باضافه پسوند حالتی ا کدی u - ، تشابه صوتی اتفاقی و فیما بین نیز ممکن ولی کمتر محتمل است .
- ۷۴ - بعقیده اشترك همان « شوردا » میباشد که در متون دیگر آمده (میتوان « پادیرا » نیز خواند) . شاید هم « شیمیری خادیری » متون اورارتوئی باشد ؟ (بنگرید به : (ص ۳۱۵ Streck, ZA, XV) . شوردا ، بموجب نوشته « سالنامه های تالار ۱۴ » ، سارکون ۲ (KS ، ص ۸۰ سطر ۷) ، بر سر راه کارالا (دربخش علیای زاب کوچک - بالانراز سردشت) در کیشه سو - یعنی ظاهراً در بالا دست جغتو و شاخه های آن قرار داشته .
- ۷۵ - این کشور که در اواسط قرن نهم ق . م . ، آسانو (هم او «سوآ» نیز میباشد) و سپس «اوپو» در آن حکومت میکرد ، بارها مورد حمله آشور قرار گرفت (در سال ۸۸۵ و ۸۵۶ ق.م و غیره) . و گاه گاه - حتی در زمان توکولشی - نیزورتا - تی دوم و آشورناسیراپال به آشور باج میداد (به ماقبل رجوع شود) .
- ۷۶ - و از آن جمله ازماننا و هارونا و شاشگانا و غیره (« میل سیاه » ، سطر ۱۷۴ بیعد - ARAB ، I ، § ۵۸۸ ، درباره محل «آندیا» رجوع شود به ماقبل - صفحه ۲۰۷ متن .
- ۷۷ - نام پشتو بارها بمنابه مرکز مهمی ، بمناسبت ماننا و پارسوآ در الواح اورارتوئی آمده است .
- ۷۸ - پوری و شی تی ئوآریا . متن آسیب دیده و روشن نیست که این قلاع منسوب به کدام کشور است . شی تی ئوآریا شاید همان دژ «شانی راداکا» («شانی رادابا» ؟) - ی الواح اورارتوئی باشد .
- ۷۹ - کی تی خامانو و شالاخامانو .
- ۸۰ - از طریق گردنه « سی سی » « در مرز خالمان » - . کلمه بکلمه : « در آغاز خالمان » .
- ۸۱ - در فهرست اسامی نام آوران (از لحاظ اختصار) ، سرزمینی که در سال ۸۲۸ ق . م . مورد تهاجم قرار گرفته بوده چنین نامیده شده .
- ۸۲ - این سرزمین در الواح وی یاد نشده ولی از این عصر بیعد گیلزائی در منابع آشوری دیده نمیشود . انضمام این ناحیه به اورارتو از آنجا نیز پیداست که اورارتوئیان در همان زمان موساسیر را که با آن مجاور بوده متصرف بودند (ک . آ . ملیکشوبلی ، UKN ،

شماره ۱۹ ص ۳۰۲) و از آغاز حکومت مینوئی پسر ایشپوئینی بارها به جنوب ارومیه لشکر کشیدند. اگر اصطلاح «دریای غروب خورشید» را که در الواح شامشی - آداد پنجم آمده مربوط به ارومیه بدانیم، چون از مسکونه «اوشپنیا» نیز در کنار آن یاد شده - این خوددلیل دیگری به تصرف ایشپوئینی در اراضی غربی دریاچه ارومیه می باشد.

۸۳ - Šarsina . «š» آشوری را میتوان بوسیله صدا های «س» ، «چ» و «ژ» ادا کرد . «š» آشوری علی الرسم با «C» روسی برابر است .

۸۴ - لوح شامشی - آداد پنجم : KB ، I ص ۱۷۸ ، II ، ۱۶ و بعد - ARAB I ، § ۷۱۷ : AVIU ، شماره ۳۴ ، ص ۳۰۱ .

۸۵ - AVIU ، شماره ۳۹ ، ص ۳۰۵ .

۸۶ - شاید این نام پادشاهی شارسینا و نیک دیارا بوده ... قلعه عمده ایشان ایدا نام داشته . با اینحال در عهد سارگون ، سیرکیس در محلی جنوبی تر و در نقطه ای واقع در ایالت کنونی اردلان قرار داشته . در دوران نفوذ فرهنگ و تمدن یونان (هلنیزم) ، ظاهراً سیکریانای در کرانه غربی ارومیه قرار داشته (گفته شفاهی س. ت. یرمیان).

۸۷ - طبق مفهوم آخرین اصطلاح «دریای غروب خورشید» باید در این مورد گفت که آشوریان دریای کاسپی (خزر) را با دریا های سیاه و متوسط (مدیترانه) مربوط ولی از خلیج فارس مجزی میدانستند . این نظر درباره دریای خزر - چنانکه میدانیم - در عهد نفوذ فرهنگ و تمدن یونان نیز رواج داشته و حال آن که حتی هرودوت در گذشته از نادرستی آن مطلع بوده است .

۸۸ - کوه کوللار ظاهراً رشته اصلی جبال زاگروس بوده و این از نوشته سالامانا - سار سوم بر «میل سیاه» - سطر ۵۰ بیعد پیدا است : KAH ، II شماره های ۱۱۲-۱۱۴ ، ۵ بیعد و غیره ؟ این کوه زاموآ-ی خارجی را از داخلی جدا نمیکرده . دره علیای خوبوشکیه با این رشته کوه مجاور بوده ، در سالنامه «خورخور» آرکیشتهای اول (III ، ۵) نیز ، محتملاً باید (Šadû) Ku-la-ar!-ni خواند . چنانکه ن. و. آرونوویان اشاره کرده (سالنامه خورخور آرکیشتهای اول ، ص ۹۷ - حاشیه ۲۰) در این مورد نیز صحبت از خوبوشکیه در میان است . عنصر -lar- بزبان محلی ظاهراً بمعنی «کوه» بوده ؛ از Kullar ظاهراً در اسم یکی از قلل زاگروس - یعنی کولارداغ - محفوظ مانده است .

۸۹ - سطر بعد صفحه ۱۹۰ متن و حاشیه ۱۲۱ رجوع شود .

- ۹۰ - کینا کی ، قبل از کردهای که بر «کوه سنگ بیش بیزیدا biš bizida»
- محتملا کوه تخت بلقیس - قرار داشته واقع بوده .
- ۹۱ - نیتاماشکا ، از قلعه ساسیاشو در جنوب غربی ناحیه (رجوع شود ببعدها در باره
لشکرکشی های تیگلاتپالاسار سوم) و کیارا از قلعه کار-سیبوتو .
- ۹۲ - Sibar - ی آشوری که بعدها در کتبه سارگون دوم - بشکل Sibar
(Simašpatti نادر است) و Šiburâ آمده . این قلعه را باید در حوالی کرانه شرقی قزل
اوزن و یانزدیک زنجان جستجو کرد - زیرا که بعد از آن آشوریان در دامنه البرز پیدا شدند .
- ۹۳ - Hanasiruka . I , KB , ص ۱۸۰ و بعد ، سطر III ، ۲۶ و بعد -
I , ARAB , § ۷۲۰ و بعد .
- ۹۴ - ممکن است همان بیت سگبات باشد که محتملا در دره اهر چای یا جنوبی تر
در ناحیه کوهستانی خرقان (در جنوب و جنوب غربی قزوین) قرار داشته .
- ۹۵ - «کوه سنگ musi» : I , KB , ص ۱۸۰ ببعدها - سطر III ، ۳۷ .
- ۹۶ - munšuarta , I , KB , ص ۱۸۰ و بعد ، سطر III ، ۳۸ , ARAB ,
I , § ۷۲۱ .
- ۹۷ - فهرست آن بقرار زیر است (نامهایی که ممکن است اشتقاق ایرانی داشته
باشند - ولی بهر تقدیر با احتمال ضعیف - با ستاره ای مشخص شده اند) :
- ۱ - سیراشمه باباروری .
 - ۲ - اماخار خارمشاندی .
 - ۳ - زریشویر ساستی .
 - ۴ - زریشو خوندوری .
 - ۵ - ساناشو کیپا باروناکی .
 - ۶ - آردارای اوشتاشانی .
 - ۷ - شوما کینوکی .
 - ۸ - نانای کین کیبیری .
 - ۹ - بیسی راتین آرامی .
 - ۱۰ - * پاروشتا کیباروستی .
 - ۱۱ - * آشیاشتا تائوک اوئیلی .
 - ۱۲ - آماماش کین کیش تیله تراخی .

- ۱۳ - تارسی خو (؟) ماسیراوشی.
- ۱۴ - مامانشی لو کسی .
- ۱۵ - زنزار دیمامی .
- ۱۶ - سیراشوسیمگوری .
- ۱۷ - کیشنا آبدانی .
- ۱۸ - * آدادانو آسانی .
- ۱۹ - اورسی کین خوختی .
- ۲۰ - * باراکین نربنی .
- ۲۱ - آرو آکین دو تا اوستی .
- ۲۲ - کیرنا کوش کیبیری .
- ۲۳ - زابانو زوزا زوری .
- ۲۴ - * ایرتسانی کین کردی .
- ۲۵ - برزوتا تاورلانی.
- ۲۶ - شوشانانی [...] - نی .
- ۲۷ - سائی ربای
- ۲۸ - * آرتاسی رارو
- شاید بجای 'سانی ربای (و) آرتاسیرارو' باید
'آرتاسیراروی سانی ری خوانده شود' .
- همچنین بنگرید: AVIU ، شماره ۳۴ ، ص ۳۰۱ و بعد .
- ۹۸ - درباره تجزیه و تحلیل مشروح افسانه سمیرامید منقول توسط کنتسیاس ،
رجوع شود به :
- Hildegard Lewy, Nitokris-Nagû'a, JNES, XI, 4, 1952, ۲۶۴-۲۶۵ (ص)
- بنگرید به افسانه های قدیمی آرامی درباره سمیرام ، در کتاب اول 'تاریخ ارمنستان' موسی خورنی و همچنین افسانه های معاصر : ن . یا . مار و ای . آ . اوربلی . 'هیئت باستان شناسی' ۱۹۱۶ به وان ، پطروگراد ، ۱۹۲۱ ص ۷ .
- ۹۹ - در نوشته های بلتارسی ئی لی ما نام حاکم کلخو بر مجسمه های خدای نابو که محتملا بمناسبت آغاز رواج پرستش خدای مزبور در آشور برپا شده بود در ردیف نام پادشاه برده شده . آدادنراری سوم احترام خاصی برای خدای مزبور قائل بوده . این واقعه چندان قبل از سال ۷۸۸ ق. م. نبوده . در این تاریخ ساختمان معبد نابو در نینوا آغاز شد .
- ۱۰۰ - صحبت بر سر نوشته بریده بریده ایست از نمرود که اصل آن مفقود است .
رجوع شود به :
- IR. ، ۳۵ ، شماره ۲۱ ، KB I ، ص ۱۹۰ - I ARAB ، § ۷۳۹

۱۰۱ - ظاهراً این تاریخ همان سال تنظیم نوشته مذکور نمودی آدادنراری میباشد.
آخرین واقعه یاد شده در آن لوح - لشکر کشی سال ۸۰۲ ق. م. است بسوی دمشق.

۱۰۲ - در متن «موننا» نوشته شده.

۱۰۳ - همه این سرزمینها در این نبشته و نوشته شامشی - آداد پنجم تحت عنوان
«نائیری» تسمیه شده اند.

۱۰۴ - مضمون بدین قرار است : سمیرامید که بوضع معجزه آسائی زاده شده
بود و توسط الهه سوری (اکدی) در «کتو» رها شده بود بوسیله کبوتران تغذیه شده بوده و
شبانان وی را یافته و به سیما سردار آشوری دادند. ازان پس وی زن ساتراپ آنها شد و با اتفاق
وی در لشکر کشی ینن پادشاه علیه باکتریا شرکت جست و اندر زهانی داد که چگونه با کتر را
مخبر سازند. ینن پادشاه سمیرامید را زن خویش کرد و وی پسری بنام ینن برای وی آورد.
پس از مرگ ینن سمیرامید فرزند خود ینن را از مسند حکومت طرد کرد و بابل را بنا کرد و
تصویر خویش را بر صخره بغستان (بهیستون) نقر کرد و ایوبی و حبشه و مصر را مطیع خویش ساخت
و مجدداً در باکتریا و هندوستان جنگ کرد و به نیرنگ پسر را اسیر عشق خویش ساخت.
کنسیاس این داستان را با جزئیات اغراق آمیز و افسانه مانندی بیان کرده است :
(Diod., II, 3-19., Just., I, 1). موسی خورنی I, ۱۵. (و غیره).

۱۰۵ - رجوع شود به : A. Ungnad, Eponymenlisten, RLA, II
صفحه ۴۲۸ ببعد : AVIU, شماره ۳۹.

۱۰۶ - رجوع شود به لوح دوزبانی کلیاشین مربوط بزمان حکومت مشترك مینوآ
و پدر او ایشپوئیتی. ک. آ. ملیکیشویلی, UKN, شماره ۱۹ ص ۳۰۲ و بعد.

۱۰۷ - رجوع شود به : س. م. بانسیوا. مبارزه آشور و اورار تویرسر سوریه.
VDI, ۱۹۵۳, شماره ۲ ص ۳۱.

۱۰۸ - ک. آ. ملیکیشویلی, UKN, شماره های ۲۴ و ۲۹. ص ۳۱۳ و
بعد : شماره ۲, ص ۲۵۳. نخستین لشکر کشی در زمان حکومت مشترك ایشپوئیتی و مینوآ
وقوع یافته بوده و مربوط است بسنین بین ۸۲۰ و ۸۱۰ ق. م. لشکر کشی دوم را می باید
به بعد از سال ۸۰۶ ق. م. (آخرین لشکر کشی سمیرامید علیه ماننا) و حتی محتملاً بعد از ۸۰۲
ق. م. (زمان تنظیم نوشته آدادنراری که از سلطه آشور بر ماننا در آن سخن رفته) مربوط
دست. در عین حال لشکر کشیهای آشور علیه خوبوشکیه را که در سال ۷۰۱ ق. م. آغاز

کردیده بوده - محتملا باید همچون اقدام متقابلی علیه تهاجم اورارتوئیان به جناح شرقی دانست . بدین سبب - بطن افوی ، ساعله و سیادت اورارتو در ماننا در تاریخ ۸۰۱-۸۰۲ ق. م. صورت گرفته بوده .

۱۰۹ - ن . و . آروتونیان چاپ آن را تجدید کرده (سالنامه خورخوری آرگیشتی اول VII, EV, سال ۱۹۵۳ ، ص ۸۱ و بعد ؛ رجوع شود نیز به : کک . آ. ملیکیشویلی ، UKN ، شماره های ۱۲۸-۱۲۷).

۱۱۰ - Arista - همان Haršu, Harši, Harsu - ی شومری (SAKI, ص ۲۳۰ ، شماره ۲۵ ؛ ص ۲۳۲ ، شماره ۴۶ ؛

L. Delaporte, Tablettes de Dréhem. RA, VIII, 1911, بخش ۵، شماره ۷، ص ۱۸۸، OBI, شماره ۱۲۵ سطرهای ۲۴، ۴۵) و زان پس منابع آشوری میباشد . کوهی که در مرز سرزمین فبیله کوموردیان در حد ماننا وجود داشته و نقطه مسکونی در پارسوا : (ARAB, II, § ۸۵۳ - III, ۵۹ ، ص ۱۰۲، Assurbanipal, II) و نقطه مسکونی در پارسوا باین نام خوانده میشد (KTP, ص ۳ سطر ۳۲ - ARAB, I, § ۷۶۶) . Bustus, Buštu - (بوشتو) قلعه مهمی بوده که از لحاظ اهمیت با ایزرتا پایتخت ماننا رقابت میکرد و در مرز ماننا و پارسوا قرار داشته و در قرنهای هشتم و هفتم ق. م. جزو ماننا بوده (میل سیاه سالاماناسار اول : KB, I, ص ۱۴۸ ، سطور ۱۸۶-۱۸۵ - ARAB, I, § ۵۸۸, Sammlung, III, ص ۳۸ بعد ، ستون IV - ARAB, II, § ۸۵۱ و غیره) . باروآتا Baruata - همان « بیت باروآ » - ی Bît - Barua منابع آشوری میباشد و در همسایگی بیت همبان و الیپی قرار داشته باینمعنی متحما در نقطه ای از مسیر علیای رود دیاله واقع بوده (رجوع شود مثلا به : KTP, ص ۴۴ ، سطر ۱۳ ؛ ص ۵۰ ، سطر ۱۸ ؛ ص ۶۲ ، سطر ۲۹ ؛ ص ۶۴ ، سطر ۳۴ - ARAB, I, §§ ۷۸۴ ، ۸۱۱ ، ۸۹۵ و غیره) . پسوند اسم مکان ta - با کامپاندا - ی Kampana پارسی باستانی و بیت - همبان Hamban - Bît آشوری مقایسه شود .

۱۱۱ - رجوع شود به :

- A. Ungnad, Eponymenlisten, RLA, II, ص ۴۲۸ و بعد ؛
- AVIU, شماره ۳۹

و همچنین :

- F. Thureau - Dangin et M. Dunand, Til-Basrib, Paris, 1936
- . ص ۱۴۱ و بعد

- AVIU, No. 38.

از معادله آرگیشتی با آشوریان دوبار در ذیل سال پنجم « سالنامه خورخور » ، بمناسبت لشکرکشی به « بابل » (نامرو) و ذیل سال ششم ، بمناسبت لشکرکشی علیه قلعه پوشتو در پارسوا ، یاد شده است . در جدولهای آشوری نام دهندگان (اپونیم) ، ذیل سال ۷۷۶ از « لشکرکشی علیه اورارتو » و ذیل ۷۷۴ « علیه اورارتو نامرو » (قبل از آن ذیل سالهای ۷۸۱ ، ۷۸۰ ، ۷۷۹ ، ۷۷۸ - « علیه اورارتو ») یاد شده است . لشکرکشی آرگیشتی در سال پنجم ممکن است پاسخی بوده به تجاوز آشوریان در سال قبل از آن . قبلاً اشاره کردیم که m'A-ar-si-ta-ni که در سالنامه آرگیشتی ذیل وقایع آن سال ذکر شده - برخلاف آنچه سیسی پنداشته دان پادشاه آشور نبوده و نام محل خارسی و یا خارشو - در کوههای پارسوا می باشد . در این مورد اشاره ای به پادشاه آشور نشده و فقط مذکور است که « در نقاط مسکونی آشور مانند (؟) کشور خود جنگجویان را گردآوردم » . ظاهراً سخن از تهاجم به نامرو (بابیلو - بابل) و شاید هم به ایالت آشوری زاموآ در میان باشد . و چون ابتکار ناشی از آرگیشتی بوده طبیعی است که فهرست نام دهندگان (اپونیم - ها) در ذیل سال مزبور از لشکرکشی آشور بادی نمیکند . در عوض این لشکرکشی آرگیشتی موجب شد که آشوریان در سال بعد - ۷۷۴ - به نامار (نامرو) لشکر کشند . شامشیاو که سرکردگی لشکریان آشور را بعهده داشته خوبشتن را غالب بر کوتیان و نامار میخواند (رجوع شود به : AVIU ، شماره ۳۸) و در کتیبه خود از جنگ با آرگیشتی سخن میگوید . سالنامه آرگیشتی نیز ، ظاهراً ، خبر میدهد که پادشاه اورارتو « آشور را از کشور خویش بیرون راند و (آن را) تارومار ساخت » -

Mātu Ašurini su - ù - i - [du - lu] - bi za - [áš - gu] - bi mâtuc - ba - ni - u - ka - n[i] (III, 31).

گذشته از این در ذیل سال هشتم آرگیشتی « سالنامه خور » خبر میدهد که پادشاه اورارتو هنگام لشکرکشی بسرزمین ماننا « تا به مرز آشور (؟) رسید » -

- Ku - tè - a - di pa - ri Mātu Ašuri - ni - ni Mâtual - ga - ni.

و چون از مرز مزبور تجاوز نکرد در جدول نام دهندگان (اپونیم - های) آشور اشاره ای به نصادم با اورارتو نشده است . از مجموع آنچه گفته شد چنین برمی آید که سال ۷۷۴ با سال ششم حکومت آرگیشتی مطابق است و بنابراین وی در سال ۷۷۹ قبل از میلاد به تخت سلطنت جلوس کرده . شاید هم سال اول آرگیشتی طبق متن « سالنامه خورخور » که محفوظ مانده - سال اول حکومت آرگیشتی نبوده و سال دوم باشد (به دلایل متین کک . آ . ملیکیشویلی ، UKN شماره ۱۲۷ ص ۲۳۳ - ۲۳۲ رجوع شود) . بدینقرار دوران حکومت آرگیشتی را

باید از ۷۸۰ ق. م. دانست (وتا ۴۷۵۹/۵۸) و به همه ارقام سالهای حکومت این پادشاه که ما ذکر کرده‌ایم واحدی افزود. سال‌های مطلق تغییری حاصل نمیکنند. گ. آ. ملیکیشویلی ارقام سالهای وقایع دوران حکومت آرکیشتی اول را شش سال عقب میبرد و لشکرکشی آشور را به اورارتو در سال ۷۸۱ با نخستین تذکری که در «سالنامه خورخور» درباره لشکریان آشور داده شده یکی میداند. ولی در این صورت تطبیق دیگر تذکرات مربوط به لشکرکشی‌های علیه اورارتو که در «جدول نام دهندگان» آشوری آمده - با مطالب «سالنامه خورخور» دشوار خواهد بود.

۱۱۲ - بدین قرار در سال دهم (بازدهم؟) حکومت آرکیشتی ظاهراً ماننا حتی کوشید علیه اورارتو تهاجم آغاز کند. رجوع شود به: گ. آ. ملیکیشویلی. نائیری - اورارتو - تفلیس، ۱۹۵۴، ص ۲۲۰ و ۲۴۱.

۱۱۳ - سالنامه ساردوری: ملیکیشویلی، UKN، شماره ۱۵۵، متون A، ۱ و B، ۱۲.

۱۱۴ - سالنامه خورخور: گ. آ. ملیکیشویلی، UKN، ۱۲۸، ص ۲۳۱ و بعد، IV، ۵۴ و بعد (از نواحی اوکیشتی = اوئیش‌دیش و دره آشکائی = اوشکابا و کوه اواوسی = اوآئوش یعنی سهند و کوه آلاته یاد شده است).

۱۱۵ - در اصطلاحات آشوری همه مراکز اداری و از آن جمله مراکز محلی «شهرهای شاهی» نامیده می‌شده. ظاهراً این اصطلاح در زبان اورارتویی نیز متداول بوده است. ۱۱۶ - سالنامه ساردوری، متن A، ۱ و بعد. درباره تواریخ لشکرکشیهای ساردوری دوم رجوع شود به: گ. آ. ملیکیشویلی. نائیری - اورارتو، ص ۲۱۱ و بعد.

۱۱۷ - سالنامه ساردوری، متن B، ۱۸-۱۲.

۱۱۸ - بعد خواهیم دید که نقوذ ماننا بهر تقدیر در نقاط دوردست جنوب و احتمالاً بجاوراء ناحیه مسیر رود جغتو بسط یافته بوده است. و اینکه در کتیبه ساردوری دوم لشکرکشی به نامار رسماً لشکرکشی به ماننا خوانده شده نیز حاکی از همین موضوع است.

۱۱۹ - رجوع شود به بعد درباره سوبی ص ۲۷۱ متن.

۱۲۰ - گ. آ. ملیکیشویلی فهرست مفصلی از مطالب مربوط به خصوصیات تاریخی و جامعه ماننا داده است: برخی مسائل تاریخ پادشاهی ماننا، VDI، ۱۹۴۹، شماره ۱، ص ۵۷ و بعد.

- ۱۲۱ - خراجی که پادشاهان آشور از ماننا میگرفته‌اند بدین‌قرار بوده .
- ۱۲۲ - CS ۸ ، ص ۱۰ ، سطر ۵۳ .
- ۱۲۳ - همانجا ص ۲۸ ، سطور ۱۶۶ - ۱۶۳ ؛ ص ۳۰ ، سطر ۱۸۶ ؛ ص ۳۲ ، سطر ۱۹۲ ؛ ص ۴۲ ، سطر ۲۶۲ و بعد و غیره .
- ۱۲۴ - minnīt - مؤنث minni - « ماننا » ، « ماننی » ، ماننائی » .
- ۱۲۵ - Jnd., XI, 32.
- ۱۱۶ - سخن حزقیال دربارهٔ صور (قرن ششم ق. م.) کتاب حزقیال باب ۲۷ آیه ۱۷ :
Hez., XXVII, 17 : cp. AVIU, No. 84.
- ۱۲۷ - به عبری باستانی نیز (Minni) . در متون متقدم آشوری ماننا بمعنی محدود کلمه munna یا manaš نامیده می‌شده .
- ۱۲۸ - CS ۸ ، ص ۸ ، سطر ۳۳ .
- ۱۲۹ - همانجا ، ص ۱۲ ، سطر ۵۸ . : (51) . (6) . AVIU, No. 49
- و حاشیه ۱۱ .
- ۱۳۰ - شورای شیوخ ماننا ، بدین‌قرار از حیث نوع و ترکیب بشورای (Pankus) پادشاهی هیتیان بسیار نزدیک بوده . در این‌باره رجوع شود به . ن . م . نیکولسکی . اصلاحات نه‌ال‌پین پادشاه هیتی . اخبار فرهنگستان علوم بلوروسی ، ۱۹۴۸ ، شماره ۲ ، ص ۵۲ و بعدها ای . م . دیاکونوف ، قوانین بابل و آشور و پادشاهی هیتیان . VDI ، ۱۹۵۲ ، شماره ۴ ، ص ۲۹۱ . همچنین رجوع شود به : گک . آ . ملیکیشویلی . برخی مسائل تاریخ پادشاهی ماننا ، ص ۵۷ و بعد .
- ۱۳۱ - هنوز در زمان وقایعی که شرح داده شد حکمفرما بودند . بدین‌قرار ۵۲۰ سال را نباید از تاریخ تجزیهٔ مادها حساب کرد بلکه از تاریخ سقوط آشور و با آغاز تأسیس پادشاهی ماد محسوب داشت . نخستین‌باری که لشکریان آشور در اعماق سرزمین ماد آینده‌ظاهر شدند ، چنان‌که دیدیم ، مربوط به نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم قبل‌از‌میلاد بوده و این خود باروایات مادی نیز موافق است . این نکته از طریق دیگری نیز تأیید می‌شود زیرا هرودوت در جای دیگری (I ، ۱۰۲) میگوید که «آشوریان در وضع خوبی بودند » .
- (heōutōn en hēkontes) والنخ .

۱۳۳ - منظور از *tēsanō Asiēs* - آسیای واقع در مشرق رود هالیس (قرلایرماق

- در برابر کیه) می باشد ، *Asia Magna* (مقایسه شود با :

tesanō Haluos potamou Asiēs, Her. I, 130.

۱۳۴ - *Kata Kōmas* ، باید از نظر دور نداشت که *Kōmē* حتماً بمعنی نقطه

مسکونی که باز و غیر مستحکم نمی باشد و بطور کلی بمعنی نقطه مسکونی که خود مختاری اداری *Polis* نداشته نیز آمده است ؛ ممکن است در این مورد در پیرامون آن حصاری نیز کشیده شده بوده .

۱۳۵ - در اینجا هرودوت از پیش خود (*hōs d'egō dokeō*) روایت شایع را

که درباره سخنان دوستان دیوک شنیده بوده ضمن بیانات خود آورده است .

۱۳۵ - به کتاب « پیدایش خانواده و مالکیت و دولت » که خدومصبات این گونه جامعه

ها را نیک بیان داشته رجوع شود .

۱۳۶ - بنا به گفته هرودوت (I ، ۱۸۵) سمیرامید پنج پشت (قریب ۱۶۵-۱۵۰

سال) پیش از نیتو کرید مادر لابینت (I ، ۱۸۸) زندگی می کرده . لابینت همان آخرین پادشاه بابل نابونئید (۵۳۸ - ۵۵۶ ق. م.) بوده ؛ مادر او با اینکه ملکه نبوده واقعاً زن بسیار برجسته و فعالی شمرده می شده است . و در حدود اواسط قرن ششم ق. م. وفات یافته . به کتیبه وی رجوع شود (و نه کتیبه پدر نابونئید - برخلاف آنچه در جاب لنگدون مذکور است) : س ۲۸۸ به بعد NBKI . روایت هرودوت اعمال نابو خود نو - دور دوم - بخت النصر دوم - (۵۶۳ - ۶۰۴ ق. م.) را به نیتو کرید نسبت می دهد . بدین قرار بنا به گفته هرودوت سمیرامید در فاصله بین ۷۰۰ و ۷۷۰ ق. م. زندگی می کرده . چنانچه در نظر گیریم که دیوک ، به گفته هرودوت ، (چنان که قبلاً دیدیم . به اقبل ص ۲۳ متن رجوع شود) در حدود سال ۷۲۷ یا ۷۰۰ ق. م. آغاز سلطنتش بوده میتوان حدس زد که هرودوت از روایت شایع راجع بساین که سمیرامید قبل از آزادی مادی ها از سلطه آشور بر ماد حکومت می کرده - اطلاع داشته است . متأسفانه تاریخ آشور که هرودوت تحریر آن را نوید داده بوده و در آن جا محققاً میبایست از سمیرامید سخن گوید بدست ما نرسیده (و شاید هم نوشته نشده) .

۱۳۷ - اگر مدت حکومت اسکیتها را جزو دوران سلطنت کیا کسار محسوب داریم .

هرودوت میگوید (I ، ۱۰۶) که کیا کسار « چهار سال با آن مدت که اسکیتها حکمفرما بودند » سلطنت کرد (*sun toisi Skuthai ērksan*) و از دیگر سو (I ، ۱۳۰) اظهار

میدارد که مادی‌ها « پس از آن که یکصد و سی سال منتهای دوسال - صرف نظر از آنچه (Pareks - ؟) اسکیتها حکومت کردند ، حکم فرما بودند » تحت فرمان پارسیان درآمدند . ولی اگر سالهائی را که هرودوت فرضاً برای سلطنت دیوک (۵۳ سال) و فراثورت (۲۲) و کیاکسار (۴۰) و آستیاک (۳۵) قائل شده مآخذ قرار دهیم بآسانی میتوان حساب کرد که بالفرض اگر دوران حکومت اسکیتها جزو زمان سلطنت کیاکسار آمده باشد و بامحسوب نشده باشد رقم ۱۲۸ سال (حال Pareks را هرطور تعبیر کنیم ، یعنی دوران حکومت اسکیتها را جزو ۱۲۸ سال بیاوریم و یا بیاوریم) در هیچ يك از دو مورد بدست نمی‌آید . ضمناً اینکه ما مدت سلطنت مادیها را برآسیا از زمان دیوک حساب کنیم یا فراثورت فرقی نمی‌کند . چنانکه پیشتر دیدیم (ص ۲۵ متن) همان ارقام مربوط به دوران سلطنتها (شاید با اصلاح رقم ۵۳ در مورد دیوک و گذاشتن رقم ۵۰ بجای آن) و همان ترتیب ارقام مزبور را کتسیاس اطلاع داشته است . باضافه چون ترتیب ارقام نادرست بوده ، حدس زده میشود ، که ناسخ در اشتباه کرده : مثلاً در آغاز فصل ۱۰۲ ، نوشت *tria kaipentē konta* یعنی « پنجاه و سه » بجای *duo kai eiskosi* « پنجاه و دو » و در پایان همان فصل برعکس و *duo kai eiskosi* بجای *tria kai pentēkonta* نوشته . بدین سبب باید ارقام و ترتیب آنها را جدا جدا درست دانست و اشتباه را در جمع بندئی که خود هرودوت کرده جستجو نمود . حدس زده میشود که هرودوت اشتباهاً بجای ارقام سالنمای فراثورت و کیاکسار و آستیاک ارقام مربوط بسالهای دیوک و کیاکسار و آستیاک را جمع بسته است . در این صورت $۳۵ + ۴۰ + ۵۳ = ۱۲۸$ واقعاً = ۱۲۸ (« بغیر از » آنچه اسکیتها حکومت کردند یعنی $۲۸ +$) . ولی حتی در صورت این فرض هم تصور میرود که یا *sun toisi Skuthai ērksan* در فصل I ، ۱۰۶ - گفته ناسخ است که کوشیده چاره‌ای برای آشفتگی متن پیدا کند و کیاکسار $۲۸ - ۴۰ = ۱۲$ سال حکومت نکرده بلکه در واقع ۴۰ سال سلطنت کرده است و یا اینکه لفظ Pareks در فصل I ، ۱۳۰ بمعنی « بغیر از » نبوده بلکه « با کسر » میباشد یعنی با کسر مدتی که اسکیتها سلطنت کردند یعنی رقم ۱۲۸ جمع $۵۳ + (۱۲ + ۲۸) + ۳۵ = ۱۲۸ - ۲۸ = ۱۰۰$. بدین سبب رقم جمعی را که در I ، ۱۳۰ منقول است نباید مورد توجه قرارداد .

۱۳۸ - هردونام - یعنی *Dēiokēs > Daiokās* یونانی (ایونی) و *Dâjaukku* -

آشوری طبق قواعد صوتی هر دو زبان نام *Dahyāuka* - ی ایرانی را ادا میکند و نام اخیر مرکب است از کلمه اصلی *dahyu* بمعنی « کشور » - سرزمین ، « اتحادیه قبایل » یا پسوند مرسوم اسمی ایرانی *ka* - ؛ *u* - در آشوری ، *ēs* - *ās* - در یونانی - پسوند حالت اسمی

است و h را در پایان هجا در هیچیک از دوزبان جز بصورت مصوت کشیده نمیتوان ادا کرد ؛
 - au - در نامهای ایرانی نه تنها بصورت - ō - بلکه به شکل - o - نیز ادا میشود ؛
 (Darei(v)os - Dārayava^huš - « دارا ») ؛ - KK - مضاعف در زبان آشوری همیشه
 بسبب تکیه‌ای پدید می‌آید که در زبان مادی بر مصوت تلفیقی (دیفتونگ) - au - جامیگیرد .
 درباره نام «فرانورت» که گویا پدر دیوک بوده به حاشیه ۱۸۲ مربوط به فصل سوم رجوع شود .
 ۱۳۹ - سالنامه‌ها ، سطر ۷۷ - ۷۶ : KS ص ۱۶ .

۱۴۰ - Ha^gmtāna ، مرکب از - ham «هم» و gam «رفتن - کام برداشتن» .
 درباره دیگر ریشه‌های این کلمه به حاشیه ۱۸۶ مقدمه رجوع شود .

۱۴۱ - اکباتانا - لاقل باین شکل و تحت این نام - بمنابع آشوری معلوم نبوده .

۱۴۲ - یسنای XXXI ، ۱۶ و ۱۸ . Māna - Nmāna شکل مستحیل
 dāmāna است که با کلمه روسی « dom » (خانه) از یک ریشه میباشد .

۱۴۳ - یشت X ، ۱۸-۱۷ ؛ یشت X ، ۸۴-۸۳ ؛ ویدودات ، VII ، ۴۲-۴۱ ؛
 یسنای X ، ۱ ، ۲۷ و غیره .

۱۴۴ - هرودوت ، I ، ۹۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۲ . هارپاگ - از کسان
 aner oikcios شاه آستیاک (I ، ۱۰۸) .

۱۴۵ - بهیستون ، I ، ۶۴ (عیلامی ، I ، ۴۹) شاید ترجمه کنت از دیگر
 ترجمه‌ها بهتر باشد .

R. G. Kent: Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven,
 1950 § 252. 1) : « viθ » همراه māniya و abieariš .

۱۴۶ - ضمناً گفته شود که در اوستا معنی و مفهوم Gaiva - وسیعتر است رجوع
 شود به :

W. Geiger. Ostiranische Kultūr im Altertum, Erlangen, 1882,
 ص ۳۴۶ ، حاشیه ۴ ، ص ۴۰۰ ، حاشیه .

۱۴۷ - و . ا . نیورین . وضع اجتماعی Kur-taš از روی اسناد «کنجینه» استخر
 (پرسپولیس) . VDI ، ۱۹۵۱ ، شماره ۳ ص ۳۵ و بعد .

I. Gershevitch. G. G. Cameron, Persepolis Treasury - ۱۴۸

Tablets, Chicago. 1948. (تقریظ) . Asia Major, N. S.

جلد ۲، ص ۱۴۲-۱۳۹

۱۴۹ - و. ا. تیورین . تألیف یاد شده . ص ۳۷.

۱۵۰ - در ^{lu}gardu - ی بابلی و GRD آرامی محفوظ مانده است .

^{lu}gardupat(a) - ی بابلی و Kurtapattiš عیلامی ، از grdapati - «رئیس - grda»
پارسی باستانی . رجوع شود به :

تقریظ یاد شده (ص ۱۴۲) I. Gershevitch.

۱۵۱ - این شکل حالت وسیلتی (انستروماتال) است . و ممکن است در اینجا ،
بمعنی نایبیدی و یا معنی کلی استعمال شده .

۱۵۲ - در ترجمه آرامی کتیبه بهیستون

(A. Ungnad, Aaramäische Papyrus aus Elephantine, Kleile
Ausgabe, Leipzig. 1911, ۲, A ۶۸ , بخش ۹۱، ص ۹۱) .

جائی که مورد علاقه ما میباشد کاملاً محفوظ نماند ؛ فقط کلمات

« ...] NKSYHWM WBTYHWM [..... »

- « ...] اموال منقول ایشان و خانه های ایشان [... » حفظ شده . ممکن است در ترجمه
آرامی ترتیب کلماتی اندکی دگرگونه بوده و با ترتیب متن پارسی فرق داشته . در نامه های
آرشامه ساتراپ ...

(G. R. Driver, Aramaic Documents of the Fifth Century B. C.,
Oxford. 1954. VII, 2, 3; XII, 9).

GRD'WNKSY ظاهرأ با māniya و gai'la تطبیق می کند

۱۵۳ - بر حسب آنکه برای اصطلاح vi'la - « نقطه مسکونی » . کدام ترجمه را

برگزینیم - ناچاریم بویژه برای زبان پارسی باستانی معنی « خانه - حیاط (عشیرتی) » را که
بیشتر با nmāna - ی اوستائی و کمتر با vis اوستائی مطابقت میکند بشناسیم و یا معنی
دهکده (عشیرتی) ، را برگزینیم . صورت دوم محتمل تر است ، رجوع شود به ص ۲۳۰ متن .

۱۵۴ - معهدا تولیدات کشاورزی در پارس (ایران) وجود داشته و مورد احترام

فرزادان بوده ، رجوع شود به :

. و غیره ۲۸ Polyb. X, ۴ و بعد Xen. Occ., IV, 4

- شاید *gaiṭ'a* معنی وسیعتری داشته که اموال غیر منقول را نیز شامل بوده ؟
- ۱۵۵ - این نکته در مطلب مورد نظر نیز مشهود است ولی بیشتر در کتیبه مربوط
 بساختمان کاخ شوش بوضوح بیان شده و معلوم میشود که در میان پیشه‌ورانی که در ساختمان مزبور
 کار می‌کردند پارسیان وجود نداشتند ، رجوع شود به :
- ص ۱۴۲ - ببعد تألیف یاد شده R. G. Kent .
- ۱۵۶ - تألیف یاد شده W. Geiger ص ۳۴۴ .
- ۱۵۷ - همانجا ص ۳۸۲ و بعد .
- ۱۵۸ - یسنای XI ، ۶ ؛ XIII ، ۳ . ویدودات ، V ، ۲۸ ؛ XIII ، ۴۴ ؛
 یشت XIX ، ۶ اصطلاحات زیر به‌طور جداگانه وجود دارد :
- fšuyantaicā vāstryāica* .
- ۱۵۹ - یسنای XIX ، ۱۷ .
- ۱۶۰ - تألیف یاد شده W. Geiger ص ۴۸۰ .
- ۱۶۱ - ویدودات ، IX ، ۳۸ .
- ۱۶۲ - ص ۳۴۰ تألیف یاد شده W. Geiger .
- ۱۶۳ - هرودوت ۱ ، ۹۷ (انتخاب داوران و حکام از طرف مردم) .
- ۱۶۴ - درباره ترجمه نادرست « خاندان - یا عشیرت حاکم فتودالی » - به بعد
 ص ۴۱۰ متن و حاشیه ۳۷ فصل ۵ رجوع شود .
- ۱۶۵ - هرودوت ، ۱ ، ۱۲۵ ، ۱ ، ۱۰۱ .
- ۱۶۶ - یشت X ، ۱۸ - ۱۷ ، ۸۴ - ۸۳ ؛ یسنای IX ، ۲۷ ؛ ویدودات ،
 VII ، ۴۲ - ۴۱ و بسیاری جا های دیگر .
- ۱۶۷ - این نتیجه نیز گرفته میشود که *vis* - « دهکده » بمعنی « خاندان » و
 « عشیرت » نیز بوده (بدین سبب *BYT'* ، آرامی ، *viṭpuṣa* = BR - *BYT'* پارسی
 باستانی) نه « حیاط » یا « خانه » (به حاشیه ۱۵۳ همین فصل رجوع شود) . در چاپهای
hazānu - « کدخدا » ، « ریش سفید ده » خوانده میشود .
- ۱۶۸ - مثلاً ف . ا . در میان یونانیان عهد هومر ، نطفه اولیه پیشوایی موروثی
 یا سلطنت مطلقه (مونارشی) را تشخیص داده و بر مبنای مبادی نظری می‌گوید که :
 « حدس زده میشود که « در جامعه یونانی بازیلوس » (پادشاه) را مردم انتخاب میکردند و

با اینکه تعیین وی می‌بایست توسط مقامات مقبول العامه - یعنی شوری یا «آگورا» تأیید شود. وی تذکر می‌دهد که وضع «سلاطین» روم (rex) نیز چنین بوده. در موردی که مانقل کرده‌ایم میتوان گفت که در سرزمین پارت، در آستانه میلاد مسیح، پادشاه را انتخاب میکردند و با اینکه شورای بزرگان می‌بایست انتصاب او را تأیید کند. بمقابل رجوع شود. ۱۶۹ - ف. ۱. تألیف یاد شده ص ۱۷۶.

۱۷۰ - ویسپرد، XVI، ۳. *šoiθrya apasca zemasca uroarāusca*.

در ترجمه پارسی میانه *šoiθra* (نه بدقت) بصورت «روستاک» ادا شده. اصطلاح اکدی میانه = *ugāru*.

۱۷۱ - بهیستون، I، ۹۲ و بسیاری دیگر. هر تسفلد که علی‌الرسم اصطلاحات کهن را بصورت مفاهیم جدید ادا میکند و آنها را «مدون» می‌آورد *vardana* را - «مرکز اداری ناحیه یک استان» می‌شمرد و آن را با «شهرستان» ایران عهد ساسانیان یکی میداند: ولی در منابع موجود برای چنین استنتاجی مدارک کافی وجود ندارد. رجوع شود به:

ص ۱۲۳ *E. Herzfeld, Alterpersische Inschriften, Berlin, 1938*

و. ۱. تیورین در پایان نامه خویش بحق مینویسد که *vardana* - «دهکده‌ها» و *viθ* - های بزرگ بوده که ساکنان اسکان یافته داشتند ساکنانی که به زراعت و دامداری اشتغال می‌ورزیدند. این تاحدی همان *zupa* است که مادها قبل از پیدایش اکباتانا در آن زندگی میکردند. (ص ۶۷). در زبان بابلی *vardana* - علی‌الرسم بصورت *âlu* ادا میشود.

۱۷۲ - در یک مورد (*Dar.Sus.f, 42,54*) *didà* به اکدی *usirtu ša êkalli*

ترجمه شده و هر تسفلد آن را همچون «حصاری که کاخ را احاطه کرده» تعبیر میکند و این تعبیری درست است.

(*Altpersische Inschriften, Berlin, 1938. ص ۱۲۳*)

bīrtu (که *bīrta* - ی آرامی و *berd* ارمنی از آنجاست) بمعنی دژی است که پادگان شاهی در آن مستقر باشد. نقطه مسکونی مستحکم را در زبان اکدی - مانند نقطه غیر مستحکم همان *âlu* مینامیدند و فقط صفت *dannu* یعنی «مستحکم» را بآن میافزودند.

۱۷۳ - با احتمال قوی *vāra* که در خرد اوستا (و بدودات، II، ۴۳ - ۲۱)

آمده چنین دژی بوده و شاید این کلمه معادل اوستائی کلمه *didā* - ی پارسی باستانی باشد. بشهادت اسناد قرن اول پیش از میلاد که از نسا بدست آمده در زبان پارسی اصطلاح

- diz بکار میرفته و بدین سبب انتظار میرفت که در مادی - dizā باشد .
- ۱۷۴ - منابع پارسی باستانی دویسار اصطلاح āvahana - « ده » (با avan ارمنی مقایسه شود) را برای نقطه مسکونی بکار برده‌اند :
(Beh. I, § 26' 33 Dar. Sus., 46).
- بعقیده و . ا . تیورین - این کلمه مفهوم شهری صنعتی و بازرگانی را میرسانده و بعقیده هر تسفلد بمعنی ایستگاه چاپار است . (این کلمه در مورد نقاط مسکونی غیر ایرانی بکار رفته) .
- ۱۷۵ - ایشان ندرتاً این گونه حکام را پادشاه (Šarru) میخوانند ولی اغلب نام آنان را بدون ذکر لقب میآورند .
- ۱۷۶ - از اینجا (از طریق زبان پارسی و یا مادی) Šahr - « شهر » و یا « دولت » - در زبان فارسی نوین آمده . در زبان پارسی باستان این کلمه حسب القاعده بصورت xšāça بوده . تبدیل معنی در این مورد با تبدیل mādīntā - ی « ناحیه - ایالت » - آرامی به madīnatun عربی همانند است .
- ۱۷۷ - مثلاً : KTP ، سالنامه‌ها ، سطور ۴۲ ، ۱۷۲ : KS سالنامه‌ها ، سطور ۶۶ ، ۱۱۰ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ و بسیاری جاهای دیگر .
- ۱۷۸ - مثلاً در یشت XIV ، ۳۷ و در « فروردین یشت » (یشت XIII ، ۱۸) که بسیار کهن است و بعقیده ما از لحاظ زمان اندکی از « یسنای هفت فصل » عقب‌تر می‌باشد ، تعالیمی که در آن مدون گشته محتملاً به تعالیم مغان زمان کیاکسار و آستیاک نزدیک بوده . همچنین در « گانای اوشنادانی » (یسنای XLVI ، ۱) .
- ۱۷۹ - مقایسه شود با Her. I: 96-98 ؛ یسنای XVI ، ۵ . سیر تکامل مقام پیشوا - « داور » در فلسطین نیز مشابه بوده . به « کتاب داوران » رجوع شود .
- ۱۸۰ - مثلاً ساکارتیان و قبایل ماننا و غیره .
- ۱۸۱ - از روایت قدیم زرتشتی که در تفسیر ترجمه سانسکریت یسنای XIII ، ۱ منعکس شده چنین برمیآید که در zantu ۳۰ خانواده و در vī ۱۵ خانواده وجود داشته است .
- ۱۸۲ - مثلاً در کتیبه شمسی - آداد پنجم از میان و سونیان و ترلوئیان یاد شده (I, KB ، ص ۱۷۸ ؛ II : ۳۹ - ۴۲ ، ARAB § I ، ۷۱۸) ؛ در کتیبه های

- سارکون II از دالبان سخن رفته (8 CS . سطر ۱۸۹) و غیره .
- ۱۸۳ - پشت XIII . ۶۹ . XV . ۳۱ : ویدودات ، XIX . ۶ و غیره .
- ۱۸۴ - پشت V . ۸۵ : X . ۸ ، ۱۳ و بعد ؛ XIII . ۶۹ و بعد و غیره .
- ۱۸۵ - در روایات پارسیان dahyuma صریحاً مفهوم « داور » رامیرساند .
- ۱۸۶ - پشت V . ۴۹ : IX . ۲۱ ، XV . ۳۲ .
- ۱۸۷ - مقایسه شود همچنین با : پشت V . ۲۲ ، ۲۶ ، ۴۶
- ۱۸۸ - Beh. I, § 6 و غیره ؛ Dar. NRas 3 : Dar. Pers. c. 2
- و غیره .
- ۱۸۹ - مثلاً مرغیان ، بخشی از ساتراپ نشین با کتربا چنین بوده . (Beh. III. § 38).
- ۱۹۰ - مثلاً رغد با نیسایا (نیشا ، نیشای) یا کامپاندا (بیت - همپان) در ماد : Beh. I, § 13 ; II. § 25, 32.
- ۱۹۱ - مثلاً مقایسه کنید قطعه‌ای از « مهریشت » (پشت X . ۸۷) را با فرکرد I ویدودات . « مهریشت » از اتحادیه کشورهای با - dans husasti سخن میگوید . بطور کلی همه نواحی مسکون توسط قبایلی که فرهنگ و تمدن نزدیک یکدیگر داشتند (یا دین مشترك داشتند) غالباً با لفظ جمع نامیده میشدند مثلاً « همه سرزمین‌ها » ، « سرزمین‌های آریائی » (vīspānām dahyūnām . aryānām dahyūnām) . شاهان هخامنشی نیز مملکت خویش را در کتیبه‌ها همین‌گونه میخوانند . القاب ایشان « شاه شاهان » و « شاه‌کشورها » بوده . هر دو لقب محتملاً از دوران ماد و لقب اخیر حتی از اورارتو مأخوذ شده بوده .
- ۱۹۲ - این مفهوم محدودتر اصطلاح dahyn در زبان زنده مردم بوده بیشك بعدها هم محفوظ مانده بوده ؛ با « ده » فارسی نو مقایسه شود .
- ۱۹۳ - القاب حکام نواحی ماد را که در منابع آمده بدشواری میتوان معلوم کرد زیرا که متون آشوری غالباً به « قزل بوندا » و یا « خارمیشاندی » و غیره اشاره می‌کنند . حکام حدود اتحادیه قبایل ماد همیشه bēl āli نامیده میشوند و گاهی هم همکاران غربی ایشان نیز چنین خوانده شده‌اند (مثلاً : KTP ، سالنامه‌ها ، سطر ۵۲ ، KS ، سالنامه‌ها ، سطر ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۴ ، ۱۰۲ ، ۱۶۶ ؛ کتیبه رسمی سطر ۶۱ و بسیاری جا های دیگر) .

فقط حاکم ماننا و ندرتاً حکام الی بی (KS ، سالنامه ها ، سطر ۴۰۲ ؛ کتیبه رسمی ، سطر ۱۱۷ و غیره) ، و کیلزان (مثلاً : I ، KB ، سطر ۱۶۶ ، سطر ۶۱) و قزل بوندا (KB ، I ، ص ۱۸۰ ، سطر III ، ۱۴ - ۷) و غیره «پادشاه» خوانده میشدند . فقط در نواحی غربی خاک ماد تسمیه نواحی برحسب نام سلاله ها ملاحظه شده (با لفظ - Bit) .

۱۹۴ - قدرت استبدادی شاهی در مشرق بعقیده م . (اشکال ماقبل تولید سرمایه داری . پولیت ایزدات ، ۱۹۴۹ ص ۶) وحدت عالیه جماعات میباشد . ولی درماد هنوز چنین وحدتی ایجاد نشده بوده . و ما یا با جماعات روستائی و حتی عشیرتی کسچک و متفرق سرکار داریم و یا باجماعات - «نواحی» بزرگتری که گروهی ازجماعات منفرد را در برگرفته بوده اند . معیناً این پدیده ازوحدت جماعات - درمقیاس يك کشور - بسیار دوراست . و بدین سبب ظاهراً مقامات اداری جماعات هنوز تفوق داشتند . این نکته شایان توجه است که در مورد آن دوران رسم حد و مرزی میان جماعات بممنی اخس و « ناحیه » دشوار است .

۱۹۵ - ویدودات ، II ، ۲۱ و بعد و غیره .

۱۹۶ - مقایسه شود با : یشت XIII ، ۱۶ ، ۵۲ ؛ یسنای VII ، ۱۲ ؛

XII ، ۵ .

۱۹۷ - یسنای XIX ، ۱۷ ؛ ویسپرد ، III ، ۲ ؛ ویدودات ، V ، ۲۸ ؛ همچنین

مقایسه شود با : یسنای XI ، ۶ ؛ XIII ، ۲ و غیره .

۱۹۸ - یسنای XIX ، ۱۷ .

۱۹۹ - درباره ویرگی و معنی « ورن » و بخصوص درباره مضمون مفهوم «شودرا»

رجوع شود به گ . ف . ایلین . شودران و بردگان در مجموعه های قوانین هند باستان . VDI ، ۱۹۵۰ شماره ۲ ، ص ۹۴ و بعد .

۲۰۰ - رجوع شود به I ، KB ، ص ۱۸۰ ؛ III ، ۳۳ . معیناً مادیها هم از

عرابه اطلاع داشتند ، همچنانکه در هزاره دوم پیش از میلاد کاسیان نیز از آن مطلع بودند . و این رسم شاهان ایران که برعرابه سوار می شدند بی شک از زمانی که عرابه نقش جنگی داشته باقی مانده بوده . با تصاویر اسبان نیسای باعرابه که برسم هدیه و خراج مادیها در نقوش برجسته اسطخر منقور است مقایسه شود (SPA ، IV ، ۹۲ A) . حرکت قبایل هند و اروپائی از آسیای میانه محتملاً بسبب وجود عرابه ها مقدور گردیده بوده : و بنظر میرسد

که تصاویر « ماقبل سکائی » عرابه ها را در صخره‌های کوه‌های قرقیزستان باید مربوط باین قبایل بدوی هند و اروپائی دانست ؛ رجوع شود ؛ آ. ن. برنشتام . تصاویر صخره های سای مالی‌ناش . مجله اتنوگرافی شوروی ، ۱۹۵۲ ، شماره ۲ ، ص ۵۰ و بعد و تصویر ۵ .

۲۰۱ - فقط پادشاه سوار عرابه میشده . Her., VII, 84-88

VII, 40, XIII, 115; Xen. Anab., I, 8, 3

۲۰۲ - کز نفون از آنها یاد میکند (Xen., Anab., I, 8, 10) آنجا که از جنگ آرتاکزر کس (اردشیر) دوم با کورش اصغر سخن می گوید . اینان در میان لشکریان داریوش سوم نیز بوده اند .

۲۰۳ - دانشمندان غربی بطور کلی فتودالیزم را اساس سازمان اجتماعی ماد باستانی وپارس میدانند و این نظر را جزو کلیات مسلم می‌شمرند (و ضمناً بنظر ایشان کوبایونانیان و مقدونیان در مقام مقایسه با ... سرمایه داری واجد سازمان اجتماعی عالی‌تری بوده‌اند). هرتسفلد و کنینگ و تارن و غیره باین عقیده هستند . و براساس این نظر - *viñ* به « خاندان فتودالی » تعبیر می‌شود (در Air WB صفحه ۱۴۵۵ چنین گفته شده) و *Kāra* در نظرایشان بصورت « آزادگان مشمول خدمت اجباری جنگی » درمی‌آیند که کوئی از خود « دستجات جنگی » داشته بودند (*Gefolgsleute*) . مثلاً رجوع شود به :

E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* ۵۴-۵۱ س

این گفته‌ها اساس علمی ندارد و ادوار مختلف سیر تکامل تاریخی در آن مخلوط شده است .

۲۰۴ - بسیار جالب توجه است که در قرن نهم ق . م . شتر دو کوهان (*Camelus bactrianus*) در نظر آشوریان چیز تازه‌ای بوده . و آن را « شتر دو پشت » *Gammâlê ša šunnâ sêrišia* نوشته زیر قسمت برجسته بالای « میل سالمانسار سوم » : I, KB, I, ص ۱۵۰ . I, ARAB - I, § ۵۸۹ (فقط تعداد محدودی از این حیوان جزو باج آشور (ولی نه غربی‌تر از گیلزان - در کرانه دریاچه ارومیه) دیده میشده در قرن هشتم ق . م . این حیوان به اورارتو راه یافت (CS ۸ ، سطور ۲۱۰ - ۲۰۹ - *AVII* شماره ۴۹ ، ص ۳۲۷) و آشوریان نیک از آن اطلاع داشتند و کلمه *udru* را در مورد آن استعمال می‌کردند) این کلمه محتملاً پیشتر یکی از نامهای شتر بوده ولی بعد برای تشخیص شتر دو کوهان از *Gammâlu* استعمال میشده) . در عهد باستان زادگاه شتر دو کوهان آسیای میانه (باکتریا) شمرده میشده و بظن غالب از آنجا باقبایل ایرانی به آسیای مقدم راه یافت .

۲۰۵ - سنگ نیمه کریمه لاجورد که کاهکاه جزو باجهای مأخوذ توسط آشور از ماد باد شده برخلاف آنچه در آغاز خود آشوریان تصور می کردند (به بعد رجوع شود) در خود خاک ماد استخراج نمی شده : بطوری که تجزیه معدن شناسی نشان داده آنچه سنگ لاجورد در آسیای مقدم وجود دارد از آسیای میانه بدست آمده بوده (یا دقیقتر بگوئیم از باکتریا - یعنی بدخشان کنونی) . ظاهراً ماد بها واسطه بازرگانی میان باکتریا و آسیای مقدم بوده اند .

۲۰۶ - حتی کتسیاس در قرن ششم ق . م . درباره اینگونه بهره کشی پادشاهی در ماد مطالبی شنیده بوده ؛ رجوع شود به خبری که درباره نیکولای دمشقی محفوظ مانده : FGH. II A. Berlin. 1928. No. 90 fragm. 66, 2 همچنین رجوع شود به بعد س ۴۱۰ متن .

۲۰۷ - ظاهراً خبر مربوط به ساختمان دژهایی که بمنزله پایگاههای سوق الجیشی بوده اند و اسکان ناحیه زاموآ توسط مهاجران بابلی حاکی از این موضوع میباشد . (سالنامه ها ، سطر ۲۱ ؛ نوشته بر لوح کلین ، سطر ۴۰ : KTP ، س ۷) .

۲۰۸ - ممکن است Bît-Taşşaki نیز خواند (ب - ت - س - و - ج) .
۲۰۹ - نقاط مسکونی نیکور (یا نیککور) ، ساساشو ، توتاشدی ، کوشیاناش ، خارشو ، (شاید « عارستیا » - ی اررار تویی) ، شاناشیکو ، کیش کی تارا ، خارشای ، آیوباک و غیره که ظاهراً متعلق به تونا کو پادشاه پارسوآ بوده اند (؟) برشمرده شده است . وی دژ کیت پانیا را در جبال قافلانکوه (فزل بوندا ؛ در کتیبه های سارگون دوم بنام « کیت پات » نیز آمده) از سلاله مجاور بیت - ابدادان منتزع و متصرف گردید . سالنامه های نیکلاتیالاسار در شمار آنچه بدست آورده بودند از اسبان و قاطران و دامهای شاخدار کوچک و بزرگ و شتران و کوهان و پیشهوران صحبت میدارد .

۲۱۰ - E. Forrer. Die Provinzenstellung des Assyrischen Reiches, Leipzig, 1921. س ۹۰

۲۱۱ - KTP. س V-VIII. تألیف مزبور حاوی همه متون نیکلاتیالاسار سوم که بعداً ذکر خواهد شد - میباشد .

۲۱۲ - شاید همان آرازیاتی و یا التزاش باشد . در بیت - باریوآ ؛ به بعد حاشیه ۳۱۷ همین فصل رجوع شود .

- ۲۱۳ - در متن Kišisa آمده و روست اشتیساها Kišir آورده . درباره مکان آن به بعد رجوع شود . این مورد و اینکه به تصرف دژ کیت پاتیا - در طی جنگ بیت - ابدادانا و پارسوآ - اشاره شده حاکی از پدید آمدن ایست که ویژه آن دوران بوده - و آن جنگ میان شاهکان است .
- ۲۱۴ - چنانکه پیش گفتیم این ناحیه محتملاً نزدیک همدان قرار داشته (رجوع شود به ص ۲۰۷ متن) .
- ۲۱۵ - E. Forrer تألیف یاد شده ، ص ۹۰ . ظاهراً بیت - باروآ نیز جزو آن شده بوده (یعنی باروآ تا - ی کتیبه های اورارتوئی) .
- ۲۱۶ - گفته ای . علیوف (درباره جامعه ماد ، ص ۹۲) که کوئی فقط « صاحب محل بیت - ابدادانو توناکی Bit-Abdadanu Tunaki به تنهایی سید تالان سنگ لاجورد و پانصد تالان مس به پادشاه آشور میداده و ضمناً به مطالب عجیب و غریب کتاب کنیک یعنی :
- « Die älteste Geschichte der Meder und Perser » .
- اشاره کرده ناشی از سوء تفاهم آشکار و بارزی است .
- ۲۱۷ - از آن جمله حاکم آبدادان بنام آشوری و یا بابلی « مانو کیماسابد » خوانده شده . این شاهد نفوذ برخی عناصر فرهنگ بابلی در ماد غربی میباشد . و شاهد منحصر بفرد هم نیست .
- ۲۱۸ - ولی برخلاف عقیده روست (KTP ، ص VII) گمان نمیرود که دستور ۵۶-۵۷ طبق شماره گذاری وی - مربوط باین فهرست باشد ؛ و ایشان را باید به لشکر کشی سال ۷۳۷ ق.م. مربوط دانست .
- ۲۱۹ - اصولاً عبارت بوده است از : ۱ / اصلاح اجتماعی ارتش - « هنگ شاه » و « هنگ های » رئیسان نواحی که لوازم و آذوقه ایشان کاملاً از طرف دولت داده میشده و از طریق جلب سپاهی تکمیل میگشته ؛ ۲ / اصلاحات فنی در ارتش - تکمیل سازمان و لوازم و تسلیحات لشکریان ؛ ۳ / اصلاح سیاست نظامی : انتقال همه عناصر فرمانبردار و مطیع شده و اسکان ایشان در زمین شاهي تا ایشان در آنجا مستقلاً به امر معیشت و اقتصاد خویش بپردازند ؛ ۴ / اصلاح اداری - بزرگ کردن نواحی ، و تبدیل حکام و جانشینان پیشین (Šaknu) به رئیسان ناحیه (bēl pehâte) و تحدید حقوق ایشان (مثلاً حق معاف

کردن از مالیات و احداث شهرها و غیره از ایشان سلب شده بوده) . در این باره مفصلاً در ص ۹۰ - ۸۵ RZO.A سخن رفته است .

۲۲۰ - در عهد سارگون دوم مقام رئیس ناحیه پارسوا (پارسواشا) در آشور وجود داشته (سالنمدها ، سطور ۶۷ - ۶۶ ؛ کتیبه رسمی ؛ سطر ۵۸ ، KS ، ص ۱۰۸، ۹۰) . از نامدای که (HABL ، ۱۶۵) فورر بدان اشاره کرده چنین برمیآید که پارسوا بعدها هم جزو آشور بوده . (در زمان آشور باناپال ؟) . همچنین مقایسه شود با ADD ، شماره ۹۵۲ ، سطر ۳ . حتی ایالت کیشه سو (کر - اورنگانی) که شرقی تر از پارسوا بوده نیز در زمان آشور با ناپال جزو آشور شمرده می شده . رجوع شود به : E. Forrer . تألیف یاد شده ، ص ۵۲ - AVIU شماره ۷۱ ، ص ۲۳۴ . ممکن است که پارسوا نیز در این جدول در سطر پائین تر تحت نام « (ناحیه) شهر نی [کور (۴)] » قلمداد شده باشد .

۲۲۱ - این تئوری را هیوزنیک تدوین کرد .

(G. Hüsing. Vorgeschichte und Wanderungen den Parsawa. Mitteilungen der Anthropol. Gesellschaft in Wien. LX). ص ۲۴۶ و بعد

۲۲۲ - (E. F. Weidner. Die älteste Nachricht über das persische Königshaus. Afo, VII, 1/2, ۶ ص) .

ویدارو پس از وی ، کامرون و بسیاری دیگر معتقدند که کورش اول پادشاه « یرسید » (پارس) متأخر نبوده بلکه سلطنت پارسوا را در کوههای زاگروس - و یا سرزمینی بینابین آن دو - داشته . ولی ویدنر این نکته را که ناحیه خودیمری که در همان متن آمده و همزمان با کورش اول به آشور باج میداده و مسلماً با قلمرو کورش مجاور بوده - در مشرق عیلام و کرانه خلیج فارس یعنی در کنار « یرسید » (پارس) قرار داشته در نظر نگرفته است .

رجوع شود به :

(!) - mi - ri (āl H-di : ناحیه ۲۵ ، HABL, 521) استدلال ویدنر

نیز ضمناً منطقی میشود . و بدیهی است که بالنتیجه استنتاجهای او را هم نمیتوان پذیرفت .

۲۲۳ - فورر - با تکی این نکته که بابوریمانی رئیس ناحیه پارسوا ، بنا بر گفته

HABL ، ۱۶۵ همان بابوریمانی « رئیس رؤسا » است - حدس زده که رئیس ناحیه پارسوا بطور Ex officio (حسب الوظيفه و بطور رسمی) « رئیس رؤسا » بوده و این منصب در ارتش آشور بعد از « تورناتا » از همه مناصب مهمتر و مقام دوم شمرده میشده . در فهرست

نام دهندگان سال از رؤسای ناحیه پارسوآ سخنی نرفته ، گرچه منابع دیگر وجودایشان را ثابت می کنند . در عوض از « رئیس رؤسا » بارها یاد شده است . (F. Forrer ، تألیف سابق الذکر ، ص ۹۵ - ۸۹) . ولی در این باره به بعد حاشیه ۱۶۴ فصل سوم این کتاب رجوع شود .

۲۲۴ - سالنامه ها بیت - ایشتر ، کین گی کان گی ، کین دی گیاسو ، کین کیالکیش ، کو بوشخاتیدیش ، اوپوشو ، آخسپونا ، کیرگیرا و کیخ باخزانی را برشمرده اند .

۲۲۵ - در سطر ۱۶۸ سالنامه ها طبق متن جدول نمروود و لوح دوم نمروود ، [.....] mâtP/Bul را چنین باید خواند .

۲۲۶ - از حکام تانوس [۰۰۰] و یاعوتارشی و کوه دانو [۰۰۰] و نواحی بو[شتو] و امانه در آغاز کوههای روآ یاد شده است .

۲۲۷ - چنانکه پیشتر گفتیم در زبان اکدی آن زمان صدای «و» وجود نداشت و علی الرسم بصورت صدای «م» ادا میشد . بدین سبب اشتقاق :

Ariaimâ = Aryā - Urvā - ی ایرانی

پیشنهاد شده است . کلمه اوروا بصورت اسم مکان در فرکرد اول ویدودات نیز آمده است .

۲۲۸ - بنابراین نه بصورت « بیت - سان کی بوتو » که لوکن بیل آورده (ARAB, I, § 774) .

۲۲۹ - شاید سیلخازی و تیل آشوری دژی مضاعف و یا دو نام يك دژ بوده اند . کلمه Tîl-aš-šū-ri نشان میدهد که آشوریان این اصطلاح را از « تپه آشوری » مشتق مینداشتند ولی بظن قوی این لفظ و اشتقاق عامیانه بوده .

۲۳۰ - تعیین مسیر و محل لشکرکشی های نیگالاتپالاسار بخاک ماد بسیار دشوار است . ما چهار روایت اصلی درباره نواحی که وی در نور دیده بوده در دست داریم . در سالنامه ها مذکور است که لشکرکشی اول (۷۴۴ ق.م) اختصاص به [نامورو (یا پارسوآ)] و بیت - زانی و بیت - ابدادانا و بیت - کاپسی و بیت تازاکی داشته و در سالنامه های مزبور ضمناً برخی جنگهایی را که در سرزمینهای [پارسوآ (؟)] که پایتخت آن نیکور (ظاهراً مقصود پارسوآ بمعنی محدود کلمه) بوده و بیت زانی (و تاحدی ابدادانا) و [بیت - سانگی] و بیت - کاپسی و در ارتزباش و کیشه سو و ارازی [آش] و سومورزو و بیت - همبان وقوع یافته بوده بر می شمردند و زان پس فهرست کلی از حکام که سر باطاعت نهاده بودند میدهد که

درست محفوظ نمانده. ظاهراً شرحی که لوح سنگی اول نمرود آمده نیز مربوط به همین لشکر کشی می باشد: بیت - همبان، سومورزو، بیت - باروآ، بیت - زوآلزش، بیت مانی، نوپلیاش (در دره دیاله)، تیل تارانزای، پارسوآ، بیت، کیپسی تا شهرزاکرونی مادیهای نیرومند. لشکر کشی دوم (۷۳۷ ق. م.)، طبق مندرجات سالنامه ها به بیت - سانگی و بیت تازاکی و مادیها و بیت - زوآلزش و بیت - مانی تخصیص داده شده بوده. وجداکانده نام نقاط مسکونی زیر آورده شده:

ناحیه ای که مرکز آن بیت - ایشتار بوده، بیت - کاپسی، شهرهای نادای روتا (؟) ونیروناکتا، سیبور... آریاما، خروسی، ساکو کتر، کار - زبیرا، بیت - سا [گبات]، سیلخازی و تیل آشوری. دومین لوح سنگی نمرود یکجا امکان زبر را بر می شمرد: بیت - همبان، بیت - سومورزو، بیت باروآ، بیت زوآلزش، بیت مانی، نوپلیاش، بیت - تارانزای، پارسوآ، بیت - کاپسین و نقطه مسکونی زاکرونی که ظاهراً مربوط به لشکر کشی اول بوده و بیت - ایشتار و نیشای و کی زین کی سی و نقطه مسکونی سیبور و اورننا و نیپاریا و کشورهای بوستوس و آریارمی و خروسنی و روآ (قبل از کویر نمک) و اوشاکان و شیکراکی و تیل آشوری یا «دژ بابلیان». ضمناً در کتیبه مزبور مصرأ اظهار شده که همه این نواحی جزو قلمرو آشور بوده و حکامی و جانشینانی از طرف آن کشور در آنجا مستقر بوده اند. کتیبه بر لوح کلین از نمرود بتاریخ ۷۲۸ ق. م. باقی است که اطلاعات دقیقتر ولی کلی بماندهد. فهرست آن کتیبه چنین است: نامرو، بیت - سانگی توئی، بیت - همبان، سومورزو، باروآ، بیت - زوآلزش، بیت - مانی، نوپلیاش، بیت - تارانزای، پارسوآ، بیت - زانی، بیت - ابدادانی، بیت - سانگی، بیت - تازاکی، بیت - ایشتار، زاکرونی (ضمناً کتیبه ای مزبور بخصوص تصریح میکند که نواحی باد شده که تقریباً همه مربوط به لشکر کشی اول بوده جزو ایالات آشور شده بوده اند) و بعد بلافاصله اسامی ذیل آمده است: کی زینی کی سی، نیشا، سیبور، اوریمازان، رعوسان، نیپاریا، بوستوس، آریارمی خروسی، ساسکبوکنو، آراکوئو، کارزیرا، گوکی ننانا، بیت - ساکبات، سیلخازی یا «دژ بابلیان»، روآ (قبل از کویر نمک)، اوشاکانا، شیکراکی و سر زمین طلا.

۲۳۱ - دومین لوح نمرود.

۲۳۲ - شاید ناحیه بیت - ایشتار که محتملاً به ایالت پارسوآ ملحق شده بوده

است مستثنی باشد.

۲۳۳ - اشترك (ص ۳۳۲، Streck: ZA. XV) کیزین (ی) - کیسی و

کانزاکا را که در دوران متأخر برده داری و دوران متقدم قرون وسطی وجود داشته یکی میدانند و با این نظری نمیتوان چندان موافق بود. به عقیده جمله منابع غربی کانزاکا در نزدیکی دریاچه ارومیه در اراضی پیشین ماننا - در بخش شمالی آن سرزمین یعنی برکنار از مسیر لشکر کشی تیکلاتپالاسار به سیبور، قرار داشته. والنج.

۲۳۴ - در متن سارگون (CS ۸، ص ۱۲ سطر ۶۲) اشاره ای به ملاقات ایرانزو پادشاه ماننا (که در حدود ۷۱۷ ق. م. در گذشت) با پادشاه آشور (سارگون ویا، شاید، تیکلاتپالاسار) شده است.

۲۳۵ - سالنامه ها. سطر ۵۲: KTP ص ۱۰.

۲۳۶ - (آریارما = Arya-Urva؟)؛ نیشا (ی) = Nisāya که اسم مکانی است ایرانی و بسیار استعمال شده؛ اوریمزان = Urvāzana یا Varəmazana (مقایسه شود با - Zana - بمعنی «قبیله»)، اورننا = Varəna؛ آرا کوتو = Harahvatī (؟) مقایسه کنید Pharnakotis = Hvarənahvatī یونانی؟ همانندی اخیر مورد اختلاف است. کنیک در متن هرودوت (I, ۱۰۱) aroukhatēs را بجای stroukhatēs گذاشته و «آرا کوتو» را نام یکی از قبایل ماد میداند:

(F. W. König, Die älteste Geschichte der Meder und Perser, ۶)

۲۳۷ - بدینقرار Jantarši, Ramatēa ممکن است Yavaitarsa، - Rāmatavya - ی (؟) ایرانی باشد.

۲۳۸ - مناسفانه فقه اللغة عیلامی تا کنون آنچنانکه باید و شاید مدون و منظم نگشته و عجالتاً در این مورد تعبیر مطلب دشوار است. معیذاً محتملاً Gukinnana همان Kuk.kanna-na - ی عیلامی می باشد (مقایسه شود با Kuganakā و Kukkannakan یارسی باستانی: Bh. II, § 22)؛ بسیاری از دیگر نامها نیز ظاهراً عیلامی دارند. تذکر این نکته ضرورت دارد که اشتقاق ایرانی اسامی شاهان کوماکن در آسیای صغیر (تقریباً در همین دوران) - Kuštašpi (li) و Kundašpi و مأخوذ بودن این اسامی از Vištāspa و Vindāspa - گرچه مورد قبول عده ای از محققان غربی است ولی برغم تشابه ظاهر نمیتواند درست باشد؛ اینگونه انتقال صوتی برای نخستین بار بیش از هزار سال بعد در زبانهای ایرانی مشاهده گشته. و اگر علی رغم این موضوع اشتقاق مزبور در افواه رواج دارد توجیه رواج آن اینست که عادتاً محققان میکوشند درباره گسترش هندواروپائیان و بخصوص ایرانیان در عهد باستان در آسیای مقدم غلو کنند.

۲۳۹ - میتوان چنین حدس زد که ناحیه دیوک بنام « (دژ) زاگرونی مادیهایی نیرومند » در نظر بوده که لشکرکشی آشور در سال ۷۴۴ ق. م. بآنجا خاتمه یافته .
Zakrûti بظاهر مانند لغتی اکدی است ولی بظن قوی این تشابه ظاهری نتیجه اشتقاق عامیانه کلمه است . شاید لازم باشد که این کلمه را با Zikrûti - ی زمان سارگون دوم مربوط بدانیم . ظاهراً ناحیه زیگرتو در آن زمان با ناحیه دیوک همسایه بوده . اماراجع به ناحیه همدان باید گفت که نیکلایا لاسار محتملاً در ضمن بازگشت در آنجا توقف کرد (بماقبل رجوع شود) .

۲۴۰ - لوح دوم نمرود ، سطور ۲۹-۲۷ ؛ لوح گلین ، طرف رو ، سطر ۴۲ و بعد : KTP ، ص ۵۰ و ۶۶ .

۲۴۱ - همه آنان بطور رسمی « حاکم یا جانشین » (Šaknu) - ی ماننا شمرده شمرده میشدند ولی عملاً تا حدی مستقل بودند . گرچه در واقع شاهکانی تابع ماننا بوده اند .
۲۴۲ - این کلمه در متون دیگر بصورت زور زوگا و سیرداکا و زیردیاکا آمده است (تغییراتی که در تحریر کلمه پیدا شده نشان میدهد که اکدیایان از لحاظ صوتی در تلفظ کلمه دچار دشواری بوده اند) .

۲۴۳ - Azâ یا Ašâ قرائت â - ی اکدی بصورت o ، که س. ن. جانشیای متوفی پیشنهاد کرده بسیار غیر محتمل است . و بررسی باید « آزا » و « آسا » یا « آچا » (با « آ » - ی کشیده آخر) قرائت شود .

۲۴۴ - زیگرتو را با قبیله ساگارتیان مادی (به ایرانی - asagarta) یکی میدانسته اند ؛ ولی اگر چنین باشد این اصطلاح بهر تقدیر نه بواسطه ایرانیان در میان آشوریان نفوذ کرده . باید متذکر شویم که آشوریان با هیئت فرستادگان زیگرتو بوسیله مترجمی از زبان ماننایی (mGi - Ki amêl tar-gn-ma-nu ša nîatman - nu-a-a) .

سخن میگفته اند و سفیر مزبور نام غیر ایرانی . du - šu - pa - (?) m Sab داشته . رجوع شود ADD, II, No. 895

۲۴۵ - برای نام Telusina اشتقاق هوری پیشنهاد شده . چنانکه پیش گفتیم آندیا در بخش سفلی رود قزل اوزن (سفید رود) واقع بوده .

۲۴۶ - تجزیه و تحلیل شیوه های ادای امهای ایرانی در خط اکدی ، شکلی باقی

نمیگذارد که Bagdattu (حالت اضافه Bagdatti) همان Bagdāta - ی (خداداد) ایرانی است؛ این غربی‌ترین نام بلامنازع ایرانی است که در قرنهای هشتم و هفتم پیش از میلاد مشاهده شده. (عوثیش دیش نزدیک مراغه کنونی قرار داشته).

۲۴۷ - KS، سالنامه‌ها، سطر ۵۲ و بعد؛ سالنامه‌های تالار XIV، سطر ۴۷ و بعد؛ کتیبه رسمی، سطر ۳۷ و بعد والخ - ARAB II، § ۱۰، ۵۶.

۲۴۸ - KS، کتیبه رسمی، سطور ۴۴ - ۳۹. محتملاً اولو سونو در آغاز کار یادکانه‌های اورارتویی را اجازه ورود به دژهای مزبور داد ولی بعد چوق اولوسونو در برابر سارگون تسلیم شد، رؤسا آن قلاع را به اورارتو منضم ساخت.

۲۴۹ - این نام آشوری است. درباره اولوسونو با آشورلح رجوع شود به نامه HABL، ۱۰۵۸؛ بنگرید: HABL، ۸۸۴.

۲۵۰ - اکنون محل زیباییه معلوم شده است و تپه زبویه در ۱۸ کیلومتری نقطه‌ای در ۲۴ کیلومتری جنوب سقز بر سر راه سقز - سنندج قرار دارد. نزدیک نقطه مزبور دهکده‌ای بنام صاحب وجود دارد که گذاران را با آرمائیت یکی مبداند. تپه کاپلان‌تو در ۵ کیلومتری جنوب شرقی زیویه را وی همان ایزیرتو می‌شمارد ولی این نظر مورد تردید است. رجوع شود به:

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kourdistan), Haarlem, 1950.
ص ۶، ۱۲۷. حاشیه ۳.

۲۵۱ - KS، منشور B، قطعه II D=ARAB، § ۲۰۸.

۲۵۲ - Ki-še-si-im^۱، ظاهراً حالت اضافی Ktšes(s)u میباشد؛ در متون دیگر - kiššesu، kišisa، kišassu آمده. در عهد تیگلاتپالاسار بصورت kišisa آمده (به ص ۲۴۸ متن رجوع شود)؛ در آن زمان بی‌سی‌خادیر حاکم آنجا بوده.

۲۵۳ - بدینقرار برخلاف نظر برخی از محققان «کار-نگراد» نیست. «اوریکالو» لقب خدای نگرال و خدای نینورتا بوده.

۲۵۴ - طبق اصلاحی که فورر بعمل آورده چنین است: (۱). فورر، اثر یادشده، ص ۹۲). هیوزینگک و پس از وی اشتراك Har-bag-mās-tum^۱ (!) خوانده و آن را «دکوه (Hara) خداوند خرد» تعبیر کرده (baga mazdā؛ با الهه «باک ماشتا» در موسی میر مقایسه کنید). این تعبیر که بموجب آن نام مزبور را ایرانی بدانیم، از لحاظ صوتی

و معرفت الاجزائی کلمه بدشواریه‌های برمیخورد .

۲۵۵ - بهر تقدیر هر دو نام غیر ایرانی است . محتملاً نام تالتا هورئی است . رجوع

شود به : RA ، XXIII ، ۱۱ ، ۲ و غیره .

۲۵۶ - نوشته ستون یادگار (KS ، س ۱۷۶ ، سطر ۳۳ و بعد) این اسیران را

ساکنان « سرزمین خاتی » میخواند . ولی این اصطلاح در متون آشوری آن زمان شامل فلسطین نیز می شده . منابع عتیق عبری نیز از این مهاجرت سخن را نهاده اند . بگفته تورات کتاب دوم

پادشاهان باب ۱۷ آیه ۶ (II Reg; XVII, 6) پس از تصرف سامرا پایتخت اسرائیل در ۷۲۱ ق. م. ساکنان آنجا به غزان (غوزانو) که بر رود جبرو در بین النهرین قرار دارد و به خالاخ (خو)

در خاک اصلی آشور و به « دهکده های مادیها » (ārē Madāz) تبعید شدند . این واقعه ممکن نیست که از سال ۷۱۶ ق. م. زودتر روی داده باشد زیرا که تا آن تاریخ هیچ « دهکده

مادی » عملاً در تصرف آشوریها نبوده (با در نظر گرفتن اینکه در آن زمان کلمه Madāi بطور کلی به ساکنان خاک ماد اطلاق نمی شده بلکه فقط اعضای اتحادیه ماد را می رسانده) .

بجای تبعید شدگان ساکنان بابل و کوتا و خمات (در سوریه) و همچنین مردم شهرهای Awwā و Səharwajim که محل صحیح آنها معلوم نگشته (آخری شاید سپار باشد ؟) اسکان

داده شدند . لشکر کشی به شمال سرزمین بابل (که شهرهای بابل و کوتا و سپار در آنجا قرار داشتند) توسط سارگون در ۷۲۱ ق. م. و علیه خامات در ۷۲۰ صورت گرفت . مهاجرت

خامات قبل از ۷۱۶ وقوع یافت . بنابراین می بایست مقارن آن زمان تبعید ساکنان خامات را هم به اسرائیل آغاز کرده باشند و نمیتوان گفت که انتقال اسرائیلیان مدت مدیدی بعد از

آن سال بتأخیر افتاده باشد . بالنتیجه سال ۷۱۵ - یعنی سال تأسیس ایالات آشوری در سرزمین ماد - محتمل ترین تاریخ انتقال اسرائیلیان به ماد میباشد .

۲۵۷ - ضمناً وی بنام کار-شارو کین موسوم گردید . نامه های چندی از شخصی

بنام مانوکی - نی نوآ که بسمت حاکمه خارخار منصوب شده بود بدست ما رسیده است . نامه مزبور محتوی گزارشهایی است درباره اوضاع ایالت مزبور که برای سارگون فرستاده

شده بوده (HABL ، ۱۲۹-۱۲۶ ، ۶۴۵ ، ۱۶۴۵) .

۲۵۸ - این ایالات یکسال پس از لشکر کشی ۷۱۵ ق. م. تأسیس شده بودند . رجوع

شود به : E. Forrer ، تألیف یاد شده ، ص ۹۲ .

۲۵۹ - ولی سال بعد دژهای مزبور را به اولوسونو باز کرداند : KS . کتیبه

رسمی ، سطر ۵۲ - ARAB ، II ، § ۵۶ .

۲۶۰ - Amattu - ی آشوری : KS ، کتیبه رسمی ، سطر ۴۹ ؛ رجوع شود به سالنامه ها ، سطور ۷۷ - ۷۵ . در سر زمین ماد نیز ناحیه Amate وجود داشته - « ناحیه آغاز کوه روآ » ، (KTP ، سالنامه ها ، سطر ۱۷۰) ولی در اینجا کمتر احتمال می‌رود که منظور نظر محل مزبور بوده باشد زیرا که بسیار شرقی‌تر از منطقه نفوذ سارکون قرار داشته . این گفته که گویا سلاله دیوک (« خاندان دیوک ») در ناحیه‌ای که تا آن زمان تحت حکومت دیوک بوده - کماکان سلطنت می‌کرده‌اند مبتنی بر اشتباهی است که وینکلر در قرائت (در KS) سطور ۱۴۰ - ۱۳۹ سالنامه های سارکون مرتکب شده و چنین خوانده :

a - na ^{mât} El - li - pi ^{mât} Bit - Da - a - a - uk - ki ^{mât} Kar - al - li - a - lik -

« به الی‌پی و بیت دایائوکی (و) کارالی رفتم »

و حال آنکه در واقع متن چنین است :

a - na ^{mât} El - li - pi [^{mât} M] a - da - a - a ù ^{mât} Kar - al - li - a - lik -

« به الی‌پی و ماد و کارالو رفتم »

رجوع شود به : RA ، XXIV ، ۱۹۲۷ ، ص ۸۰ - ۷۵ (مقاله ژان و نورو - دانژن) .

۲۶۱ - از متن سالنامه ها چنین برمی‌آید که بین دولشکر کشی علیه دایائوک و علیه تلوسینا يك لشکر کشی دیگر هم وقوع یافت و سارکون در طی آن وارد پایتخت پادشاهی خوبوشکیه (در جنوب دریایچه وان) گردید . ولی ظاهراً این نتیجه ایجاز در بیان است . با احتمال قوی (گرچه در سالنامه ها علی‌الرسم بنام پادشاه سخن گفته شده) سارکون در لشکر کشی ماد (علیه دیوک و تلوسی‌نا) یا لشکر کشی خوبوشکیه شرکت کرده بوده و لشکر کشی دوم در تحت فرماندهی یکی از سرداران آشوری صورت گرفتند .

۲۶۲ - در کتیبه رسمی ، سطر ۳۷ چنین است . ناحیه مو و یا سی ماننا (؟) .

۲۶۳ - از نامه‌ای خطاب به سارکون دوم در آن از رسیدن هدیه‌ها (namūrta) - اسبان و قاطران - از طرف شاهزاده آندیا که به همراه سفیر ماننا وارد شده بوده اطلاع داریم (HABL ، ۴۶۶ ، تاریخ روشن نیست ؛ ظاهراً نامه HABL ، ۳۴۲ که در آن از عملیات جنگی در مرز سخن رفته نیز مربوط به همان زمان یعنی ۷۱۷ یا ۷۱۶ ق. م. باشد ؟

اولمستد این نامه را مربوط بزمان آشور با نساپال میداند (به HABL ، ۳۱۲ - ۳۱۰ نیز رجوع شود (تاریخ ؟) .

۲۶۴ - برای درك اوضاع عمومی به نامه جالب توجه حاکم پارسوا (؟) خطاب به سارگون رجوع شود (HABL ، ۵۵۶) . حاکم مزبور اطلاع میدهد که وی ۲۰۰۰ مرد جنگی دارد . در خامبان هم لشکریانی وجود دارند . او از ماننا و مازائوما منتظر کومک است و تصور و تکاهل در انجام وظیفه را رد میکند و میگوید که عده‌ای اسیر گرفته شده و در یشکور پایتخت پارسوا بیماری واکیردار افتاده و از ۵۰ نفری که با اتفاق حاکم آمده بودند ۱۵ نفر تلف شده بوده‌اند و مردم سرزمین ماد دشمنی میورزند . نیکور و کین کوختو (= کین‌خوختو) کینرا خاسی و خارخار و غیره جزو شهرهایی که در « خط‌جبهه » قرار داشته‌اند نام برده شده .

۲۶۵ - CS 8 ، س ۸ ، سطور ۲۰ - ۳۹ ؛ رجوع شود به KS ، سالنامه‌های تالار XIV ، سطور ۲۵ - ۲۳ ؛ سالنامه‌ها سطر ۹۰ .

۲۶۶ - در « کتیبه رسمی » ، سطر ۶۴ چنین است . در سالنامه اشتباهاً (؟) Bit-Gabaia آمده ، از نام ایرانی - Bagaya که مصفر Bagapāta یعنی « خدایش حفظ کرده » ؟ رجوع شود به :

F. Justi. Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895, s.v.; Th. Nöldke. Persische Studien. SBAW. Bd. 1892, س ۲۹ .

شهر Gabai در پارتاکن است . (رجوع شود به ماقبل حاشیه ۴ فصل دوم) .

۲۶۷ - این دژها بنامهای کار - نابو و کار - سین و کار - آداد و کار - ابشتار تغییر نام یافتند .

۲۶۷ مکرر - در سالهای بعد بسیاری از نواحی که ذیل سالهای ۷۱۵-۷۱۶ ق.م. جزو قلمر آشور قلمداد شده بودند در شمار نواحی مستقلی که باج به آشور میداده آمده‌اند.

۲۶۸ - دیدیم که « حکام یا جانشینان » متانی و باکداتو و تلوسینا و دایا کو امیرانی بوده‌اند خود مختار . در ماننا نیز بعدها همین وضع را مشاهده می‌کنیم . (به بعد س ۳۳۰ متن رجوع شود) .

۲۶۹ - این موضوع مشکوک است . در متن سالنامه‌ها که در اینجا ضایع شده (سطور ۸۶-۸۷) چنین است :

- 4 [000 amēl] Zi-im pa-ni amēl Ku-ra-di-Šu-nu 4820 [.....]
 جنگاوران آنها (و) (؟) سران [000] 4 « i-na uš-man-ni-ja am-hur (?) nišêšu
 - در (با گرفت) پذیرفت را (؟) ایشان مردم [.....] 4820 (و) آنها را اردوگاه من
 (کلمات فارسی دنباله حرف لاتین از چپ بر است خوانده شود . مترجم) .
 این شرح درباره اسیر گرفتن غیر مرسوم است گرچه غیر ممکن نمی باشد .
- ۲۷۰ - عده ایشان در منابع کونا کون متفاوت قلمداد شده . در سالنامه ها
 (سطر ۸۹) مذکور است که از « امیران یا صاحبان - ۲۲ دهکده » باج گرفته شده .
- ۲۷۱ - تفاوت قائل شدن بین این دو اصطلاح بطور کلی از ویژگیهای کتیبه های
 سار کون است و جالب توجه میباشد .
- ۲۷۲ - آیا اینکه این ناحیه بمعنی محدود ماد (مادای) نامیده شده بدین سبب
 نیست ؟ .
- ۲۷۳ - در این باره به بعد ص ۳۱۸ متن و بعد از آن رجوع شود .
- ۲۷۴ - رجوع شود به : ۸ CS با اضافات ب. میسنر (XXIV ، ZA ، ص ۱۰۵)
 و ا. ف. وایدنر (XII ، AFO ، ص ۱۴۴ و بعد) ؛ ترجمه ها : ARAB ، II ، § §
 ۱۳۹-۱۷۸ ؛ AVIU ، شماره ۴۹ ، ص ۳۲۱ و بعد . تألیفات ویژه ای درباره جغرافیای
 این لشکر کشی نیز وجود دارد . (بعد : متن گزارشها) .
- ۲۷۵ - ولی ممکن است که روسا - ی اول در ۷۱۵ ق. م. ناحیه اوریش دیش را
 از ماننا منترع و تصرف کرده باشد .
- ۲۷۶ - این نام اکدی است .
- ۲۷۷ - متن از نامار ، سانگی بوتو (بمعنی بیت - سانگی بوتی) ، بیت آبادانی
 و کشور مادها سخن میگوید . ظاهراً الی بی نیز در مفهوم اخیر مستور است .
- ۲۷۸ - این فهرست را در ذیل می آوریم و میکوشیم محل هر يك از نامهای مذکور
 در آن را ذکر کنیم (در مقابل کلماتی که با وضع کنونی دانش خویش ، میتوانیم برای آنها اشتقاق
 ایرانی قائل شویم ستاره گذاشته شده) .

| | | |
|---|---------------------|----------------|
| نزدیک کرمانشاه | الی بی | نالتا |
| نزدیک همدان ، در ناحیه } خارخار بوده } | ناحیه رودکها } | او کسانا |
| | | دوری سی |
| درایالت کیشه سو ، خروار کنونی ؟ | خالخوبارا | ساتا - ره - شو |
| درایالت کیشه سو | کیلامباته | آنزی |
| ؟ | مالی | پایو کو |
| ؟ | ناتی | اوزی |
| بین قزوین (جنوب غربی آن) و | بیت - ساکبات | او آکیر تو |
| همدان و ایالت کیشه سو | | ما کیر تو |
| در ایالت خارخار | اوریانگو (اوریا کو) | کیتاکی |
| ؟ | کین کارا کو | مانش دایانو کو |
| ؟ | کانتانو | اوزیتار |
| در ایالت پارسوآ (؟) | بیت - کاپسی | پااو کو |
| درایالت بیت همبان (؟) | بیت - زوآلراش | حومبه |
| در ایالت پارسوآ (؟) | بیت - ایشتار | اوزوماندا |
| شمالی تر از همدان (؟) . (در متن | زا کروتی | باکپارنا (؟) |
| Ba-ag-par-ar-na اشتباه بارزاست) | | |
| در ایالت خارخار | ساپاردا | داری |
| ؟ | کانزاباکانی | اوشرا |
| ؟ | کار-زینو | شاروتی |
| ؟ (این نام را با « آتروپاتنا » - | آندیرپاتیانو | مانشدا کو |
| « آذربایجان » مقایسه میکنند ولی | | |
| ظاهرآ این قیاس نادرست است . رجوع | | |
| شود به بعد حاشیه ۱۳۲ فصل سوم . | | |
| ؟ | اوسی [. . . .] | آکو سو |
| نزدیک زنجان (Sibur) | سیبور | بیرتانو |
| ؟ [خاردو کو ؟] | خارزبانو | * زاردو کو |
| ؟ | آرات پاتو/ای | * مانشدا کو |
| ؟ | باریکانو | * سانارپانو |
| درایالت خارخار | اوریکا (تو) | کارا کو |

بطوریکه مشهود است تقریباً همه نواحی مذکور که تقریباً محل آنها معین شده باشد در سالهای ۷۱۵ - ۷۱۶ ، و تاحدی حتی در ۸۴۴ جزو ایالات آشور قلمداد شده‌اند ولی معین این مانع از اینکه آنها « صاحبان و امیران دهکده » از خود داشته باشند نشده بوده . بدیهی است باجهائی که برای جلب عنایت پرداخت می‌شده ندرتاً از طرف نواحی همچون کیشسو یا خارخار که کاملاً در تحت فرمان و تصرف آشوریان درآمده بوده نادیده نمی‌گشته بلکه حتی برخی سرزمینهای که کم و بیش بظاهر فرمانبردار شده بوده‌اند نیز باج مزبور را کارسازی نمی‌کردند . بموازات نواحی و نقاط مسکونی واقع در سرزمین آشور نواحی دیگری که خارج از حدود آن کشور بوده نیز ذکر شده است ولی نواحی اخیرالذکر از سرزمینهای که در گذشته نزدیک مورد تهاجم قرار گرفته بوده‌اند - محسوب می‌گشته‌اند . از آنجمله بودند الی‌پی و سیپوره معینا « صاحبان و امیران دهکده‌های کشور مادیهای نیرومند تا کوه بی‌کی‌نی » (دماوند) که در سال گذشته ۷۱۵ تعهد پرداخت باج کرده بودند (ولی در واقع محتملاً ، فقط هدیه‌ای برای یکبار تقدیم کرده بودند که از تعرض سارگون معصون مانند) در فهرست وجود ندارند . برای اکثر نامها عجالتاً اشتقاق ایرانی پیدا نشده و بسیاری از آنها بظن غالب دارای اشتقاق ایرانی نیستند . معینا برای فریب ده نام میتوان اشتقاق ایرانی ذکر کرد . گرچه از این لحاظ فقط اشتقاق نامهای : $Huxša/ra = Uaksatar$ یا $Safapana = Nša/rapana$, $Bagparna = Bagafarna$, $Huxša/ra$ (X از آغاز نام حذف شده زیرا در زبان اکدی ابتداء به دو مصمت محال است) و $Uakirtu$ و $Makirtu$ (هر دو را باید $Wakirtu$ خواند) $= Vakurta$ و - برغم مخالفت کنیک (که بالکل بی‌بایده است) - $Mašdaku = Mazdāku$ موقوف است . محل همه این نامها در بخش شرقی ماد بوده . درباره برخی از اشخاص مذکور در اینجا به حاشیه ۳۰۸ همین فصل (دوم) رجوع شود .

۲۷۹ - متن گزارش ، سطور ۵۰ - ۶۰ .

۲۸۰ - متن گزارش - سطور ۷۴ - بعد .

۲۸۱ - این نام رودخانه است و چنانکه از اشتقاق غیر اکدی و ویژگی املائی

میخی آن برمیآید با نام الهه ایشتا مناسبی ندارد . I در آغاز کلمه برای احتراز از نقل و ترادف دومصوت گذاشته شده .

۲۸۲ - رجوع شود به : متن گزارش ، سطور ۱۱۱ - ۹۲ و نامه HABI .

۵۱۵ (ترجمه در AVIU شماره ۱۷۰۵۰ ، ص ۳۴۵) .

۲۸۳ - ایشثانی‌یا ، ساکتاتوش ، نازو ، آئوکانه ، کابانی ، گوروسویا ، راکسی ، کیم‌داکریکا ، باروناکا ، اوبابارا ، سی‌ته‌را ، تاشتامی و تسامیا . در متن ۱۲ دهکده نوشته شده ولی ۱۳ دهکده برشمرده .

۲۸۴ - رجوع شود به : AVIU ، شماره ۵۰ . ۱۷ ، حاشیه .

۲۸۵ - در گزارش سارگون دوم آمده که سوبی در زبان اورارتویی به معنی « کشور ماننه یان » است . بدین سبب شاید برخی از لشکرکشی‌های مذکور در متن های اورارتویی که به « ماننا » صورت گرفته مربوط به سوبی باشد .

۲۸۶ - متن گزارش ، سطور ۱۶۷ ببعد .

۲۸۷ - ولی سارگون از کرانه عبور نکرده بلکه از ناحیه مرند - خوی گذشته زیرا که عبور از کرانه حتماً چنانچه صورت گرفته بود - در متن بدان اشاره میشد .

۲۸۸ - جالب توجه است که متن میگوید روسا برای نخستین بار شتر دو کوهان

را برای خالکریزی در احداث سد در این ناحیه بکار برده بوده .

۲۸۹ - در این باره رجوع شود به : کک . آ . ملیکیشویلی ، « بعضی مسائل تاریخ

اجتماعی و اقتصادی نائورو - اورارتو » VDI ، ۱۹۵۱ ، شماره ۴ ، ص ۲۲ ببعد ؛

ای . م . دیاکونوف . درباره سرنوشت اسیران در آشور و اورارتو . VDI ، ۱۹۵۲ ، شماره ۱ ،

ص ۹۶ ببعد ؛ کک . آ . ملیکیشویلی ، در موضوع مؤسسات اقتصادی شاهی و بندگان - اسیر

در اورارتو . VDI ، ۱۹۵۳ ، شماره ۱ ، ص ۲۲ ببعد و بویژه ص ۲۵ ببعد .

۲۹۰ - در گزارش (از سطر ۲۳۳ ببعد) اسامی زیر برشمرده شده : خورنوکو ،

خاردانیا ، کی‌زوآرزو ، شاش زیسا ، خوندورنای علیا و سفلی ، اوآدنا اونزا ، آرازو ،

شادیش‌سی‌نیا ، سی‌توآرزو ، زیرما ، سوززی ، الیادی‌نیا ، سورزی‌السیدیو ، آرمونا ،

کی‌ناشتانیا ، و سه دهکده دیگر که نامهایشان محفوظ نمانده .

۲۹۱ - « بین کوههای آرسابیا و ارنیا » .

۲۹۲ - در سال ۷۱۳ اولوسونو باری دیگر با « باج » یا بهتر بگوئیم - هدایا

به پیشواز سارگون رفت ؛ و در آن موقع سارگون مجدداً تصریح کرد که ماننا متحد است

نه تابع و البسه‌ای از کتان و منسوجات رنگارنگ و خنجر و حلقه‌هایی بوی هدیه کرد .

(منشور B : KS ، TAF ، ۴۶-۴۴ ، قطعه F . - ARAB - §§ II ، ۲۱۱-۲۱۰) .

۲۹۳ - رجوع شود به : ای . م . دیاکونوف . در موضوع سرنوشت اسیران در آشور

و اورارتو . ص ۹۷ .

- ۲۹۴ - KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۱۴۰-۱۴۴ . ضمناً سالنامه‌ها خبر می‌دهند که سارگون « پذیرفت در اردوگاه خویش » ۲۲۰۰ تن از Zīmpāni های آنها را . رجوع شود به ماقبل حاشیه ۲۶۹ همین فصل .
- ۲۹۵ - KS ، منشور B قطعۀ - ARAB ، II ، § ۲۱۲ : فهرست نام دهندگان ناربخ (اپونیم‌ها) : AVIU ، شماره ۳۹ ، ذیل سال ۷۱۳ .
- ۲۹۶ - کلمات تعریف با حروف مایل ادا شده .
- ۲۹۷ - یا باعیت - یا (Ba-'i-it-AN) . اشتقاق (از سامی غربی) - « خانۀ خدا » ، Bagistāna = ، بهیستون - بسیار غیرمحمول است ، گرچه کاملاً ممکن است از لحاظ جغرافیائی با بهیستون کنونی یکی باشد .
- ۲۹۸ - صورتی از « الی‌پی » .
- ۲۹۹ - کلمه به کلمه : « آری‌بی برآمدن خورشید » ،
- mât A-ri-bi šà ni - pi - ih āšamšī si
- ۳۰۰ - mât na-gi-i (بجای mât Na-gi-ra در چاپ !)
- ۳۰۱ - در متن mât Ma-da-a-a dan-nu-ti از روی قصد بصورت مهجور نوشته شده است و باتشابه اصطلاح باستانی Ummân - Manda - بجای mât Ma-da-a-a-dan-un-ti بازی شده است .
- akukâti - ۳۰۲
- ۳۰۳ - KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۱۶۵-۱۵۸ .
- ۳۰۴ - KS ، نوشته رسمی (نشریفانی) سطر ۶۶ .
- ۳۰۵ - نظروینکلر (KS ، ص. XXVII) واشترك (ص ۳۵۴) (Streck, ZA, XV, ۳۵۴) و ماسپرو
- (G. Maspero, Histoire Ancienne des peuples d'orient classique, III. Les Empires, Paris, 1908, ص ۲۵۰) .
- چنین است . ماسپرو « عربها » - ئی را که آپیان - بین باکتریا و تاییران (تیوران) قرار میدهد یکی میداند . (App. Syriaca, 55) .
- ۳۰۶ - این نظر از طرف آندرتاس و هیوزینگ اظهار شده .

(P. Rost, Das Sogenannte Mederreich und Das Emporkommen der Perser, Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Mitt. der Vorderasiatisch. Gesellsch. Leipzig, 1897, Heft 2, ۸۴)

و ای . کک . علیوف نیز با آن مساعد است (دربارهٔ جامعهٔ ماد . اخبار فرهنگستان علوم آذربایجان ، ۱۹۴۸ ، شمارهٔ ۱۰ ، ص ۸۶ ، ۹۰) .

۳۰۷ - KS ، منشور ARAB - A ، II ، § ۱۹۲) .

۳۰۸ - فهرست مزبور بقرار زیر است :

* پارثوآ - سیگریس

* سنی-تیرنا - [.....] سانا

اوپاما - [.....] نا

* ماشداکو - آماکی

ایشتهسوگو - ایشته اوپو (یا ایشته اوپو)

* اوآرزان - اوکوئی

* آشپابارا - کاکام (و ما اوشاکان ؟) (بجای آشپابارا که در چاپ آمده

چنین خوانده شود !)

* ساتارشو {
امیران دهکده‌های « نواحی بزرگ بیت‌باری و بیت - ماشباری »
سیبراسو

* ساتارپانو - اوپوریا

* پارتوگو - * آندیرپاتیانو (Pa-ar-ku-ku^m - احتمالاً همان نام

^mMaš/par-tuk/ku-ku یعنی ماشدوگو است که در حین تجدید تحریر بر بخت صوتی (درانسکریپسیون) غلط نوشته شده .

* آریا - بوشتو [ش ؟]

* اوشرا (یا) - کانزاباکانو

* ماشدوگو (؟) * آراتپاتی (چنین !)

خاردوگا - * خازریانو

امیران دهکده‌های کشور [.....] ایتانو [« آئو-آری سارنو » شاید بجای « آئوآر - (ی) پارئو » که در موارد دیگر دیده شده اشتباهاً نوشته شده :

{
ایشتلیکو
* آئوآریسارنو

* آرباکو - آرناسیا

شاروتی - کارزیئو

* [ساتارپ] مآنو - باریکانو

[.....] - زازکنو

[.....] - کارکاسیا (یا کارکاسیا . با «کار-کاشتی» اشتباه نشود)

[.....] - * [پ] مارتاکانو ...

بسیاری از نامها و بویژه نامهای جاها متعلق و مربوط به زبانهای اصلی سرزمین ماد است . محل نواحی برشمرده شده در اقصی مشرق خاك ماد است و این خود از فراوانی نامهای ایرانی مشهود است : مانند پیارنوآ (Farnavahu ؛ - نیک نام - نیک افتخار) ، ماشداکو (Mazdāka از Mazdā - بمعنی « بسیار خردمند » - لقب خداوند) ، اسپاباره - («سوار») ، ساتلوشو (Xšaθra ?) ، آرنآ (Aryāva - «آریائی») . اوشرا (یا) (Ušθraya ؛ - شتری) ، آیارپیارنو (Ahuafarna ؛ - دارای افتخار خداوند نیک) ، سپاتاریانو (Xšaθaparna - « صاحب قدرت ») و غیره . شك و تردید کنیگ در مورد بقاعده بودن مقابله عنصر - Mašda با Mazda - ی ایرانی - بمعنی « بسیار خردمند (خدا) » بی اساس است : Š - ی آشوری S را ادا میکند که قبل از d آوایی میشود و بدین سبب ادای mazdā در زبان آشوری بصورت mašda کاملاً طبیعی و طبق قاعده است . ولی در عوض پیشنهاد خود کنیگ دایر باینکه Išteliu را با نام «استیلی خون» آلمانی باستانی (۱) مربوط بدانیم بالکل محال میباشد .

(F. W. König, Die älteste Geschichte der Meder und Perser, ۳۱ س) .

۳۰۹ - در سالنامه ها ، سطر ۱۶۶ چنین است . دیگر متون ارقام کمتری ذکر

کرده اند .

۳۱۰ - در این فرستها Arbaku و دیگر نامهایی که به اسامی شاهان ماد منقول

نوسط کتسیاس نزدیک است دیده میشود . ولی نباید پنداشت که کتسیاس نامهای شاهان سلاله دیگری را - متوازیاً با دیوکیان - ذکر کرده باشد . بیشتر اشاره کردیم (۱ س ۳۱ متن) که در تألیف کتسیاس نام آرباک در واقع از کجا اخذ شده . سلاله شاهان مائائی که کتسیاس آورده بنحوی مصنوعی از نامهای زمان مؤلف مزبور تنظیم شده . ولی اسامی خاص مادیهای فرنیهای نهم و هشتم ق . م . ممکن بود بعضاً در قرن پنجم هم هنوز باقی بوده اند و

توجیه این تضاد همین است. وضعی که درمتون سارکون دوم ترسیم شده بالکل بسا گفته کتشیاس درباره عهد آرباک مغایر است. اما راجع به هرودوت، چنانکه پیش گفته شد، دوران ۷۴۴ تا ۶۷۴ ق.م. در روایاتی که وی نقل کرده مخدوف است. هرودوت در شرح تاریخ ماد نخست بدوران بین سال ۷۸۸ و ۷۴۴ و زان پس بدوران بعد از ۶۷۴ می پردازد. ۳۱۱ - فهرست نام دهندگان (اپونیمها) : AVIU، شماره ۳۹، ذیل سال ۷۰۶ : KS، سالنامهها، سطور ۴۰۲ ببعد. ظاهراً این لشکر کشی علیه کارالا نیز متوجه بوده. ضمناً رجوع شود به حاشیه ۱۰۷ فصل سوم.

۳۱۲ - Aspahāra - ی مادی «سوار»؛ در تحریر صوتی (ترانسکریپسیون) به آشوری Išpahāra (š آشوری مانند S تلفظ می شده و مصوت «a» را در آغاز آشوریان همچون حرفی الحاقی درک میکردند. مقایسه کنید ترادف Iškuza و asguzāi - بمعنی «اسکیت» در نامه HABL، ۱۷۴ همین کلمه بصورت Ašpabāru ادا شده و در نامه HABL، ۶۴۵ بشکل Ašpabāra.

۳۱۳ - بااحتمال قوی اینان رئیسان نواحی خارخار، کیشه سو، پارسوآ، بیت - همبان. شاید، آرانچی و همچنین سه ناحیه منضم به آشور (درخاک ماد) بوده اند که بعد ها در دوران آسار خادون مشاهده می کنیم: یعنی ساپاردا، بیت کاری و مالای. وضع دوران شورش و قیام «نیبع» را نامه های HABL بشماره ۱۷۴ و ۱۷۹ - که از طرف رئیسان نواحی بنام مردوک شاروسورا و ایشتاردوری به پادشاه سارکون نوشته شده مجسم می سازد:

الف) « [درباره اخبا] ری » مربوط به ناحیه ای [که پادشاه] بمن گفته بود: « [کسانی] بآنجا فرست » - پیک من به کی بابی شد و داسو کو گفت: « پادشاه الیبی را بمن و سان کی بوتورا به مردوک شاروسورو داده. آیا این موضوع قطعی است؟ دهکده های شما را از شما گرفته اند (و) اگر تومیخواهی ادعائی نسبت به آنها بعمل آوری، پس - آزمایش کنید و یا رها کنید، (علی السویه است) مگر من به آنجا نیامدم؟ » - او در برابر مردم عامی (niše māti) چنین گفت. اکنون کی بابیشه و داسو کو ۱۰۰ سوار کرد آورده اند که دا حاً در خدمت ایشان هستند... و دیگر سواران آشپابارا، را که با ایشان خدمت میکنند نشان نمیدهند... راجع باخبار مربوط به سران واعیان: من از مرد مادی که نامه های ایشان را آورده بازجویی کردم و پرسیدم که: « سران داعیان کجا هستند؟ » او گفت: روز سوم ماه تشریت به کوهستان نامه نوشتند و (بآنجا) رفتند. و انرمن معتقد

است که کی بابیشه و داسو کو همان کی بابه است که در سال ۷۱۵ از طرف مردم و دیوک از خارخار اخراج شد. ولی صحت این نظر کمتر احتمال می‌رود زیرا درنامه آشپاربارا نیز نام برده شده (مگر اینکه این همان آشپاربارا - ی امیر کاکام باشد ؛ به ماقبل ، حاشیه ۳۰۸ ، رجوع کنید) . با احتمال اقوی کی بابیشه و داسو کو - مدعیان کوچک میراث دالتا پادشاه الی پی (گذشته از آشپاربارا و « نی‌بع ») بوده اند . از نامه چنین مستفاد می‌گردد که سارگون نخست در نظر داشت اراضی دالتا را میان رئیسان نواحی خود تقسیم کند و فقط بعدها با تفویض آن بر یکی از فرزندان دالتا - یعنی آشپاربارا - موافقت کرد .

ب (ایشتاردوری که یکی دیگر از رئیسان نواحی بوده ظاهراً در یکی از مراحل بعدی حوادث مزبور به سارگون چنین مینویسد : « راجع به سوردوران نی‌بع که پادشاه و مخدوم من نوشته بوده : عده ما اندک است - دربارش که به مخدوم من پادشاه (۴۴) تعلق دارند ... » . ظاهراً وضع وخیم بوده .

۳۱۴ - در متن (KS . سالنامه‌ها ، سطر ۴۱۲) :

âl Mar-û-hiš-tu a-na-ešš-šu-ti as-bat amêl mârê meš KA.A.DI [.....] û-še-li.

اصطلاح ana eššuti šabātu بمعنی نقطه مسکون جدید است . فعل šûlû - یعنی وارد کردن (استقرار) پادگان . درست معلوم نیست [.....] mârê meš KA.A.DI که سارگون در ماروبیشتی مستقر ساخته بوده چه کسانی بوده‌اند . متحماً در چاپ و بنکر متن درست استنساخ نشده .

۳۱۵ - استوانه راسام : AL 5 ، صفحه ۶۴ ؛ II ، ۸ ؛ بعد : عالی‌الرسم

می‌گویند که سارگون دوم در طی لشکر کشی سال ۷۰۵ در آسیای صغیر هلاک شد . ولی اشتراک کولومیان در آنکه ظاهراً موجب هلاکت وی گشته همان ساکنان دژمادی کیلیمان و با کولومان مبدانند (در این باره به حاشیه ۳۹ فصل بعد - سوم - رجوع شود) .

۳۱۶ - این خبر نشان می‌دهد که ظاهراً قبل از این تاریخ دو ناحیه نسامار و

آرانچا بیکدیگر منضم شده بودند . زیرا ناحیه آرانچا که مرکز آن ، مانند این دوران ، کرکوک کنونی بوده ، بالی‌پی و ناحیه کاسیان مرز مشترک نداشته‌اند .

۳۱۷ - بیت - کیلمازاخ ، خاردیشی و بیت کوباتی .

۳۱۸ - با دژهای Elenzas . Siširtu, Kummahlum, Elenzaš اقامتگاه

یادگان آشور بوده و به کار-سینا خرنپ تغییر نام یافته بود. شاید النزاش همان اردن زیباش (و) باشد که در سالنامه های تیککلا-تیا-لا-سار سوم ذیل وقایع سال ۷۴۴ آمده. بهر تقدیر تصور میشود که النزاش همان آل نیزای بطلمیوس (VI, ۲, ۱۳) و کرمانشاه کنونی باشد.

۳۱۹ - استوانهٔ راسام، V، ۵ - VI، ۲۴: AL 5، ص ۷۲ پیوسته، نامهٔ HABL، ۱۳۱۵.

۳۲۰ - پارسوآش بطن قوی همان «پرسید» است که ۵۰ سال بعد هم در متن آشوری تحت این نام و یا نامی مشابه با آن ذکر شده (Parsumaš باید Parsuvaš خوانده شود). با احتمال قوی در متن شامشی آداد پنجم نیز (KAI. II، ۱۴۲) - آنجا که از فقر و ویرانی و آشوب سراسر عیلام، از پار-سوماش (یعنی «پرسید» در اقصای جنوب شرقی) تا بیت - بوناکی (در بخش تایانی رود کارخانه - اقصای شمال غربی) سخن میگوید - همین سرزمین را در نظر دارد. با «پارسوآش» در نامهٔ HABL، ۱۳۰۹ مقایسه شود. بهر حال فرضیهٔ اولمستد - کامرون در بارهٔ سه مرحلهٔ مهاجرت پارسیان از دریاچهٔ ارومیه (۱۲) - یعنی پارسوآ، پار-سوماش (که گویا در شمال شرقی عیلام بوده) و پرسید - با در نظر گرفتن مدارک کلی تاریخی و مطالعهٔ اسامی خاص اراضی مربوطه، تاب انتقاد را ندارد. اما اینکه منظور سالنامه‌های سیناخریب از آنزان در این مورد چیست، روشن نشده شاید يك بخش خود مختار عیلام بوده. دربارهٔ پاشری بیش از این چیزی معلوم نیست.

۳۲۱ - به ص ۳۵۱ متن رجوع شود.

۳۲۲ - بدینقرار، ظاهراً الی‌پی در گزارش لشکر کشی هشتم سارگون (بما قبل ص ۲۷۸ متن رجوع شود) جزو مفهوم «مادای» آمده. معیناً الی‌پی در اکثر موارد همچون کشوری جداگانه شمرده شده. در دوران هلنیک یا عصر نفوذ یونان نیز علی‌الرسم این ناحیه را بنام علیمائید نامیده از ماد و سوریان (شوش) یا کیسی (عیلام) جدا میدانستند.

۳۲۳ - بدیگر سخن - آلارودیان، ماتیه‌نیان، ساسپیریان و ارمنیان. ساکنان فلات ارمنستان طبق گفته‌های هرودوت - که احتمالاً از هکاتی (تزدیک سال ۵۰۰ ق. م.) مأخوذ است - چنین نامیده میشدند. رجوع شود همچنین به گک. آ. ملیکیشویلی - منشاء قوم گرجی، تفلیس، ۱۹۵۲. محتمل است که دو سه قرن بعد هم ترکیب ساکنان آنجا همین‌گونه بوده.

فصل سوم

حواشی و تعلیقات

۱ - ای . م . دیاکونوف ، بازپسین سالهای دولت اورارتو . VDI ۱۹۴۱ ، شماره ۲ ، ص ۳۸ پیوسته ؛ مراجعه شود به : ب . ب . پیوٹروسکی . باستانشناسی قفقاز . لنینگراد . ۱۹۴۹ ، ص ۱۲۴ پیوسته . در شمار جاهایی که ناوژک تیر «اسکیتی» در آنجا یافت شده وی بابل و آشور و کارکمیش و آل-مینا (سوریه) و آلی-شار و تارس (آسیای صغیر) جرار (فلسطین) خارکارد ، کارمیر - بلور (اورارتو) مینسکه جانور (آذربایجان) و بسیاری جاهای دیگر را نام میبرد .

۲ - ممکن است Moesia - ی رومیان منظور نظر باشد ناحیه فراکیده - بخشی از بلغارستان کنونی - بوده .

۳ - II ، XIII ، ۵-۴ ؛

hippopolōn Thrèⁱ Kōn . . . Muson t'a(n)gkhemakhōn kai agauōn
hippenolgōn glaktophagōn Abiōn (abiōn یا) te, dikaiotatōn anthrō-
pōn.

۴ - بعدها محل « یا » در کولخید تعیین شده .

۵ - در تألیف هومر اقیانوس - رودی که بدور سرزمین مسکون جاری باشد بوده است .

Od., XI. 14: entha de Kimmeriōn (kheimeriōn? باصحبیتر) ۶ -

andrōn dēmos te polis te, ècri kai nephelēⁱ Kekalummenoi; oude pot' autous Eelios phaethōn kataderketai aktinessin...

اطلاعاتی که هسیود دربارهٔ صحرائشنیان بدست میدهد نیز بهمین گونه مبهم است («اسکیتها» در Rzach, fr. 55 ، بی شک الحاقی است بمنظور تفسیر کلمه .)

۷ - دانشمندان بارها اظهار نظر کرده‌اند که استفاده از راه سراسر کرانه دریای

سیاه برای نیروهای عظیم مسلح محال بوده و کیمیریان می‌بایست از راه داریال یا آلاکیر حرکت کنند ، و بدین قرار لازم بود نخست بمرکز قفقاز وارد شوند و فقط بعد از آن مجدداً به دریای سیاه دست می‌یافتند .

۸ - Strabo, XI, 1,5 - ۸ ؛ « پریدکسیس » میچیل المؤلف (اسکیتها - ی

خیوسکی) : VDI ، ۱۹۴۷ ، شماره ۳ ، ص ۳ : ۳ .

Strabo, VII, 4, 3 - ۹

۱۰ - حدس زده میشود که باستانی ترین کولونی یونانی بر کرانه دریای سیاه -

یعنی سینوپ - نخستین بار در پایان قرن نهم ق . م . تأسیس گشته بوده . کمان نمیرود که نخستین بحر پیمانیهای یونانیان به کرانه های شمالی دریای سیاه پیش از آن تاریخ صورت گرفته باشد.

۱۱ - و . ای . آبایف . زبان وفولکلور آسی (آستی) ، I ، زبان اسکیتی، مسکو،

۱۹۴۹ ، ص ۲۳۷ ؛ - Panti - بمعنی « راه » که برای زبانهای ایرانی مشترک است

(مقایسه شود با « پوت » روسی که از Ponti اسلاوی قدیم مأخوذ می‌باشد) ؛ - Kapa

در زبانهای ایرانی گروه « اسکیت - آسیای میانه » بمعنی « ماهی » است .

Strabo, VII, 4,3; XI, 2, 5 - ۱۲

۱۳ - « اتولیدا » بخش شمالی و ایونیا بخش مرکزی کرانه دریای اژه در آسیای

صغیر است .

۱۴ - ظاهراً همان مورخ معروف داری اسکندر مقدونی میباشد .

۱۵ - لیکیان قومی بوده‌اند خویشاوند « هیتها » - نسیان از عهد قدیم در جنوب

غربی آسیای صغیر میزیستند . سارد - پایتخت لیدی ، کشوری که در غرب آسیای صغیر قرار داشته .

- ۱۶ - زمان حیات کالین را میتوان فقط از همین قطعه استخراج کرد . از منابع آشوری میدانیم که کیمربان سارد را در حدود سال ۶۵۴ ق . م . مسخر ساختند .
- ۱۷ - ساکنان شهر ماگنسیا در مرز ایونیا و لیدی .
- ۱۸ - در اواسط قرن هفتم ق . م . میزیسته . ولی بسیاری از محققان معتقدند که استرابون ، که دوران حیات آرخیلوخ را بعد از کالین میداند ، در اشتباه است .
- ۱۹ - قومی برکناردریا در جنوب غربی آسیای صغیر .
- ۲۰ - مردم تروآ در شمال غربی آسیای صغیر (؟) . ظاهراً ، همچنانکه در مورد کاریان دیده شده ، منظور نظر مهاجرت آنچه اصطلاحاً « اقوام دریا » نامیده میشده‌اند - بوده که در دوران سقوط پادشاهی هیتها که بابان هزاره دوم ق . م . صورت گرفتند .
- ۲۱ - کالانتها - سلتمها و یا گلها ئی بوده‌اند که به آسیای صغیر هجوم و نفوذ کرده بودند (در قرن سوم ق . م .) .
- ۲۲ - فرعون تاخارکا - که سالیان دراز در قبیله آشوریان در قرن هفتم ق . م . بوده .
- ۲۳ - فرعونان مصر که روایات فولکلوری تسخیر کشورهای آسیائی را توسط مصر به عهد ایشان مربوط میدانند .
- ۲۴ - بخش مرکزی کرانه جنوبی دریای سیاه .
- ۲۵ - آسیای صغیر مرکزی .
- ۲۶ - اشتباه بارزی است در استنساخ ، باید « کیمربان و کوپ » باشد
- « بدست پیشوای اسکیت مادیا » ؛ رجوع شود همچنین به ماقبل : هرودوت ، I ، ۱۰۳ .
- ۲۷ - اینکه فراکیان از ترر بوده‌اند از گفته های خود استرابون نیز مشهود است (XIII ، ۱ ، ۸ ، مقایسه شود با : XII ، ۲ ، ۷) باز خود او (I ، ۳ ، ۱۸) ایشان را همایگان (Sunoikoi) فراکیان میخواند . مؤلف موثقی مانند توسیدید (Thue. , II, 96, 4) نیز تریان را در زمرة فبایل فراکیه نام برد .
- ۲۸ - کیمربان ، بنا به گفته استفان بیزنتی (رجوع شود به VDI ، ۱۹۴۹ ، شماره ۳ ، ص ۳۴۵) ، قریب یکصد سال شهر آتئاندر را در کرانه میسی دریای اژه در شمال غربی آسیای صغیر متصرف بوده اند و حتی شهر مزبور بنام ایشان کیمرید نامیده میشده . درباره اشغال ویفینییه (میان پافلاگونیا و میسیا) از طرف کیمربان ، آریان خبر داده

(F G H, II, A, 156, fragm., 60 (37) = Eustath. Dion. Per., 322.

رجوع شود هم به : fragm. 67 (47) .

بنا بگفته او چون از سمت بالکان قبایل فراکی و فریجی فین و ویفین در آنجا نفوذ کردند کیمریان رفتند و شاید بنوبه خود این حادثه با هجوم توران رابطه داشته .

۲۹ - در این باره رجوع شود به (مقاله لمان - هائوپت)

ص ۴۱۳ Pauly - Wissowa s. v. Kimmerier و بخصوص به : کک . آ . ملیکیشویلی بعضی مسائل تاریخ اجتماعی و اقتصادی نائیرو - اورارتو . VDI , ۱۹۵۱ , شماره ۴ ص ۳۹ .

۳۰ - این نخستین بار تصرف سارد میباشد که استرابون بدان اشاره کرده (بمقابل

رجوع شود) و بطور غیر مستقیم در سالنامه های آشوری آشور پاناپال نیز از آن یاد شده :

Assurbanipal II, ۲۲ , II, ۱۱۹ = AVIU, No. 72 .

همچنین رجوع شود به : آکادمیسین و . و . استرووه ، تواریخ قرن ششم ق . م . در تألیف هرودت . VDI , ۱۹۵۲ , شماره ۲ ص ۶۷ .

۳۱ - لمان - هائوپت دومین بار تسخیر و تصرف سارد را در سال ۶۴۶/۴۵

ق . م . میداند :

Pauly - Wissowa. s. v. Kimmerier, ۴۱۵ ص

۳۲ - تاریخ شکست لپگدامیس که لمان - هائوپت در سال ۶۳۰ ذکر کرده بامندرجات

متن AVIU, شماره ۷۷ مغایرت دارد.

Plut., Mar., XI - ۳۲

۳۳ - سرودی در تجلیل آرتمید ، سطر ۲۴۸ بیعد : VDI , ۱۹۴۷ , شماره ۳ ,

ص ۲۶۲ .

Hesych, s. v. Lygdamis - ۳۵

B. Hrozný, 1) Inscriptions hittite hieroglyphiques de - ۳۶

Carchemish. Ar. Or., VI, 1934, ۲۳۲ ص

2) Sur l'inscription hittite hieroglyphique de Carchemish, I, Ar.

Or., V, 1933, ۱۱۴ ص بیعد

- ۳۷ - این تاریخ را ب. ب. پیوٹروسکی قطعی دانسته: تاریخ فرهنگ اورارتو. ابروان، ۱۹۴۴، ص ۲۹۶. همچنین رجوع شود به: AVIU، شماره ۵۰، ۱۰، ص ۳۴۱، حاشیه ۱۳.
- ۳۸ - س. ت. یرمیان شفاهاً گفته که محل کشور کامیرا در این عهد نزدیک لنیناکان کنونی واقع است. بعدها در اصطلاحات ارمنی کامیر (K-) همان کاپادوکیه یعنی بخش شرقی آسیای صغیر بوده.
- ۳۹ - رجوع شود به: AVIU، شماره ۵۰، ۳۶. بنگرید هم: AVIU شماره ۳۹، ذیل سال ۷۰۵. در آنجا اشاره شده که سارگون بخاطر «کولومیان» هلاک شد. اشترك «کولومیان» را همان ساکنان دژ «کولومیان» یا «کیلیمان» - در خاک ماد - میدانند.
- ۴۰ - AL 5، ص ۱۳۵ و بعد: II، KB، ص ۲۷۵، بعد: AVIU، شماره ۶۳، ص ۲۱۵.
- ۴۱ - آنچه در کتب راجع به قیاس این تئوشها با تئیسپ، نیای کورش، نوشته شده بر پایه سوء تفاهمی قرار گرفته. نام پیشوای کیمری فقط بصورت یونانی آن اندکی بانیای کورش مشابهت دارد؛ تلفظ اصلی نام تئیسپ «چیش پیش» و با احتمال ضعیف تر «چائیش پیش» [čišpiš, ča(h)išpiš] است و محال است که این لفظ در زبان اکدی بصورت Teušpa ادا شده باشد. این نظر نخستین بار توسط لمان - هائوپت (ص ۴۲۳ Pauly-Wissowa, s. v. Kimmerier) و اشترك (Assurbanipal, I, CCCLXII) و دیگر مؤلفان اظهار شده و ایشان فقط نامها را مقایسه کرده اند نه اشخاص منظور را. ولی اکدی نمیتواند صوت ځ را ادا کند. در روایت بابلی کتیبه بهیستون تئیسپ šišpiš و در روایت عیلامی Sišpiš نامیده شده است.
- ۴۲ - «اخبار آسارخادون» که بزبان بابلی میباشد «کوشخنو» را عرصه این وقایع می نامد و سالتنامه های آسارخادون «خوبوشنو» را. محل اولی بالکل مجهول است (اگر «کوشخنو» نخوانیم - و این قرائت در صورت اندکی اغماض ممکن است - و یا بشکل مناخر بابلی که میباشد Thuššehan تلفظ شود - قرائت نکنیم و این کلمه را با نام شهر «نوشنخان» - که اکنون کرخ نامیده میشود و در بخش علیای دجله است - یکی ندانیم). اصطلاح دوم با «خوبیشنا» که در کاپادوکیه بوده و یا «خوبوشکیه» در جنوب دریاچه وان مقایسه شده. روایت نخستین بنظر ما محتمل تر می آید.

۴۳- AVIU ، شماره ۶۶ ، ص ۲۱۳.

۴۴- تاریخهای سال و مه که آفریکان داده و لمان-هائویت تعبیر کرده. رجوع شود به ماقبل حاشیه ۲۹.

۴۵- ک. آ. میلکیشوینی. بعضی مسائل اجتماعی و اقتصادی تاریخ نائیری - اورارتو. ص ۳۹.

۴۶- Kn, AVIU - ۴۸ شماره ۶۸، a، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۴۷- رجوع شود به: آکادمیسین و. و. استرووه. سال و مه تواریخ قرن ششم ق.م. درتألیف هرودوت، ص ۶۷.

۴۸- در کشور آشور کارمندی را که در رأس امور اختار افراد لشکری بود «منادی دولتی» میخواندند. درازای این شغل ناحیه‌ای در دره ناب بزرگ برسم پاداش معین شده بود. این ناحیه که در مرز شمالی قرار داشته یکی از مراکز جاسوسی و فعالیت «سیاسی» آشور بوده و «منادی دولتی» در هر دو زمینه فعالانده شرکت می‌جست. نامه آراد - سین. رجوع شود به: HABL، ۱۱۲؛ AVIU، شماره ۵۰، ۸، ص ۳۳۹.

۴۹- این اصطلاح برغم گفته براشک وعده‌ای دیگر از محققان از لحاظ منشاء هیچ وجه مشترکی با مادیها ندارد (madâi, matâi شکلی است که فقط یک بار دیده شده و آنهم محتملاً تحت تأثیر اصطلاح (ummân-manda-mandâi پدید آمده) و یا ماننا- ثیان [بزبان آشوری: mannâi و بزبان اورارتوئی: mana(ni)]. اصطلاح مزبور در هزاره دوم و حتی شاید هزاره سوم ق.م. نیز دیده میشود ظاهراً در مورد یکی از قبایل فلات ارمنستان استعمال می‌شده درباره نامهای جغرافیائی اسامی قبایل قدیمی که در تألیفات «سبک عالی» آشوری و بابلی به جاها و اقوام جدید داده شده بخصوص در مورد اصطلاح اوممان - ماندا رجوع شود به: ای.م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو. ص ۳۵ و همچنین بماقبل این کتاب ص ۹۶ متن و بعد.

۵۰- این روایات بزبان ادبی اکدی نوشته نشده و بلکه مکالمه تحریر یافته و گواه این مدعی لغات آرامی است که در آنها بکار رفته (مثلاً galalâ- «سنگ» بجای abnu) و ضمائر متأخری (مثل agâšû بجای amnû) که استعمال شده.

۵۱- منظور من «مرحله» - ای نیست که فقط از لحظه معینی بتوان آن را اسکیتی شمرد و تنها از آن لحظه «ماقبل اسکیتها» یعنی جبهشی کرده به «اسکیت» مبدل شده باشند.

فقط میخواهم بگویم که اسکیت‌های آسیای مقدم که در آغاز قرن هفتم در اینجا ظاهر شده بودند، هنوز بدان فرهنگ باستان‌شناسی که علی‌الرسم بنام نژادی «اسکیت» نامیده میشود تعلق نداشتند. در واقع، موجودین فرهنگی که در کرانه دریای سیاه قبل از فرهنگ باصطلاح «اسکیتی» حکمفرما بوده محتملا از زبان و نژاد «اسکیتی» کاملاً با ساکنان يك دو قرن بعد کرانه دریای سیاه مشابهت داشتند. این خود نشان میدهد که تسمیه فرهنگ‌های باستان‌شناسی از روی اشتراك نژادی و زبانی چه خطر بزرگی را در بر دارد و چه آشفتگی بیار می‌آورد. فرهنگ‌های باستان‌شناسی گاهی بسیار سریعتر از زبان قوم و نژاد (اتنوس) دچار تغییر می‌گردند. مطلوب است که در مورد تسمیه فلان و یا بهمان فرهنگ باستان‌شناسی در پهنه‌های عظیم کرانه «کیمری» دریای سیاه و بطور عموم در مورد یکی دانستن فرهنگ‌های باستان‌شناسی با فلان و بهمان نام نژادی نهایت احتیاط را ملحوظ داشت.

۵۲- تسمیه پهلوانان افسانه‌ای باستان بنام اقوام و نژادها موضوعی است مرسوم. مثلاً در بسیاری از کشورهای خاور نزدیک و آسیای میانه بهادران یا «پهلوان» یعنی «پارتی» می‌خوانند، یونانیان ساختمان‌های باستانی را که باقیانشان برایشان مجبول بوده به «پلاسک» - ها منسوب می‌داشتند و بسیاری از اقوام شرقی را «مغ» (مغ، زرنشتی) می‌خواندند.

۵۳- اینکه استرابون کیمربان را با تررها مخلوط میکند در مورد بستگی لسانی ایشان چیزی ثابت نمی‌کند؛ باوجود امانت استرابون و درستی منابع وی میتوان گفت که شخص وی و منابع او واجد مدارك لازم و آمادگی (از لحاظ زباندانی) برای مقایسه زبانهای ترری و کیمری نبوده‌اند.

۵۴- علامت šad /t/t/ در خط میخی آشوری بانحای دیگر نیز قرائت میشود و در این مورد محتملا Kur هم میتوان خواند.

۵۵- آکامیسین و. و. استرووه، مسئله آریائی، مجله اتنوگرافی شوروی VI-VI، ۱۹۴۷، ص ۱۲۰، تذکر این نکته لازم است که چنانچه پارسیان چنین منشأ عجیبی میداشتند بشك این موضوع در آثار مؤلفان یونانی منعکس میشد.

۵۶- بنظر من متحمل‌ترین توجیه نام Teušpa (بصورتی که در زبان آشوری‌ادا شده) Tavāspa است از -tava- ی اسکیتی - بمعنی «قدرت» و -aspa- بمعنی «اسب» یعنی «اسب نیرومند»، «دارای اسبان نیرومند». گروه صوتی ایرانی -va- علی‌الرسم بزبان اکدی بوسیله -u- ادامه میشود و š آشوری علی‌القاعده با -s- معینا این وجه اشتقاق را نمیتوان کاملاً رضایت بخشی دانست.

۵۷- در تحریر $^{111}\text{Tng-dam-mi-i}$. از این علامات فقط mi را میتوان me

خواند.

۵۸- اینجا سه نحوه توجیه ممکن است: ۱) Lugdani اشتباه قدیمی است در تحریر و بجای Duganis نوشته شده (۸ بجای Δ) ولی در صورت چنین فرضی باید بگوئیم که تمام موارد اشاره به لیگدامیس در مؤلفات باستان از يك منبع مأخوذ است و قبول این مطلب دشوار میباشد - بخصوص از استرابون و کالی ماک چنین اشتباهی مستبعد است. ۲) Lugdami يك نام ناشناس کیمری بوده که در زبان یونانی باین صورت درآمده، در واقع، صرف نظر از لیگدامیس کیمری، در اخبار مؤلفان عهد عتیق اشخاص دیگری نیز باین نام دیده شده اند. معینا این نام اشتقاق یونانی ندارد و شاید آسیای صغیری باشد، ۳) L در Lugdami و T در Tugdammi نحوه های مختلف برای یک حرف بوده که احتمالا در بعضی زبانهای آسیای صغیر متداول بوده است (برخی مدارك دیگر نیز در اثبات این نکته وجود دارد) و صدای L (ل، خفیف یا « T » جنبی)، این نظر آکادمیسین و. و. استرووه است. در اینصورت این نام را باید یا آسیای صغیری دانست و یا کلمه ای که بوسیله زبانهای آسیای صغیر ادا شده.

۵۹- u در این مورد البته پسوند حالت فاعلی یا رفع آشوری می باشد.

۶۰- سوای شاخه هندی که باشاخه ایرانی بخشی از گروه مشترك هند و ایرانی

است.

۶۱- یوستی (س ۵۰۰، $\text{F. Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895}$)

1895

اشتقاق Sandakšātru از Senda-xšātra - بمعنی «دارای قدرت رضایت بخش» میباشد. کوششهای دیگری شده تا برای نیمه نخستین این نام توجیهی از زبانهای ایرانی پیدا کنند ولی هیچیک از توجیه ها مقنع نیست.

۶۲- با احتمال قوی برخی از گروههای «اسکیتی» آسیای مقدم و بویژه قفقاز

مرکزی (رجوع شود به: ب. ب. پیوٹروسکی. تاریخ و فرهنگ اورارتو، ص ۳۱۱-۳۰۹) با قبیله «اسکیتی» «اشکودا» وابسته نبوده بلکه با قبیله «کس-میرا» (کیمریان) که مانند ایشان و باندازه ایشان «اسکیت» بودند ارتباط داشتند (در دوران متأخرتری از سیرنکامل خویش در آسیای مقدم - قرن هفتم و حتی ششم). محتملا سکه «اسکیتی» را که در مشرق

آسیای صغیر بدست آمده نیز باید مربوط به «کیمریان» دانست. رجوع شود به: ب.ب. .
 بیوپروسکی. اسکیتها در مشرق باستانی. مجله باستان‌شناسی شوروی، XIX، ۱۹۳۵، ص
 ۱۳۲، تصویر ۳. در آغاز «اشکودا» - ها و «کی‌میرا» - هائی که به آسیای مقدم هجوم و
 رخنه کردند محتملاً از فرهنگ‌مدون «اسکیتی» متساویاً بهره‌مند نبودند ولی بعدها فرهنگ
 مردو قبیله، بظن قوی، متساویاً و بیک اندازه «اسکیتی» بوده. از دیگر سو هر دو قبیله
 آنچنان قلیل‌العدده و متحرک بودند که نباید انتظار داشت مدارک باستان‌شناسی کافی از ایشان
 بدست آید.

۶۳- این عفیده ما ربطی بامکان بستگی‌های قبایل گوناگونی کرانه دریای سیاه
 (در عهد ماقبل اسکیت و دوران اسکیت) با فراکیه و با منشاء فراکیی قبایل مزبور -
 ندارد.

۶۴- در لهجه آشوری S مانند «ش» و «س» خوانده می‌شده و در بابلی بر
 عکس. بدین سبب انحای موجود ادای شرقی بیشتر از تلفظ با «ش» حکایت می‌کند (مثل
 asguzâi آشوری و iš kuzâi بابلی و aš kuz عبری باستانی با کشیدگی مکرر (ū) و کمتر
 از تلفظ با «س» (مثل ašguzâi آشوری - نفوذ بابلی؟). طرز تحریر عبری، قرائت کلمه
 بصورت iš knsâi، ašgusâi هم‌امتنفی می‌سازد - و حال آنکه در غیر این صورت از رسم الخط
 آشوری بابلی چنین قرائتی ممکن می‌بود. و بدین ترتیب نظر هر تسفلد
 (س ۷۱۳، E. Herzfeld, Zoroaster and His World, II Princeton, 1947)
 هم که میگوید اسکیتها خود خویشتن را skuča میخواندند مردود است. Z. اکدی نمیتواند
 ئ ایرانی را ادا کند. در اینجا فقط S و Š ممکن می‌باشد.

۶۵- «ش» در یونانی نبوده.

۶۶- مصمت‌های آوائی زبان اسکیتها در بعضی موارد دیگر هم بوسیله حروف
 خفیف یونانی ادا میشود. مثلاً Tanais - «دن» = به Dnav، Danu اسکیتی؛ «a» - ی
 کوتاه علی‌القاعده در زبان اسلاوی «O» میشود بدین سبب در زبان روسی قدیم «دن» (با
 «ن» خفیف) - (Donu) میشود.

۶۷- وس. ف. میللر. نوشته‌های ایرانی به اماکن جنوب روسیه J.M.N.P. ۱۸۸۶،
 اکتبر، س ۲۸۱.

۶۸- و. ای. آبایف. زبان وفولکلور آسی، I. اصطلاح «اسکیت» س ۲۴۳ و بعد.

باحتمال قوی، برعکس، skolotoi - ی یونانی (که بگفته هروودوت اسکیتها خود را چنین می نامیدند) صورت تکامل یا تغییر کرده همان اصطلاح Škuda-Škula است با علامت جمع t - ی اسکیتی و تبدیل I > (همچنانکه در Paralatai - ی اسکیتی (در روایت یونانی) دیده میشود - با Paraðāta - اوستائی مقایسه شود.

۶۹- تلفظ واقعی کلمه «سک» - saka است و وجه مشترك چندانی با Škur)a ندارد. کمتر احتمال میرود که یکی از این اصطلاحات ربطی با کلمه Sug(u)da (پارسی باستانی) و Supdo. ی (اوستائی) - یعنی «سفیدپانا» داشته باشد.

۷۰- «نام مشترك همه اسکیتها ... اسکولوتان Skolotoi است. هلنها (یونانیان) ایشان را اسکیت خواندند.» (هروودوت، IV، ۶). برخی از قبایل (genos) اسکیت، بنا بگفته هروودوت، آخواتیان، کاتیاریان، تراپیان و پارالاتیان خوانده میشدند. ساوروماتها اندکی جدا بودند. دیگر مؤلفان تعدادی از دیگر قبایل اسکیت بر می شمردند. که هروودوت ایشان را اسکیت (اسکولوت) نمیداند. در واقع فقط یکی از گروههای قبایل «اسکیت» خود را اسکولوت می نامیده از آنجمله نیاکان آستیا خویشتن را چنین نمی نامیدند، نام مشترکی که همه قبایل این گروه و بطور عموم همه قبایل هند و ایرانی خویش را بدان میخواندند ظاهراً arya بود و بعضی مدارك غیر مستقیم بدین نکته اشاره میکنند رجوع شود به و. ای، آبا یف. زبان و فولکلور آستی (آستی)، I. اصطلاحات قومی و نژادی آستی Ilon, iron, س ۲۴۵. شکل بعدی این اصطلاح کلمه «آلان» بوده.

۷۱- Her., IV, 11-12، بطوریکه هروودوت میگوید این خبر مربوط به شخصیتی نیمه افسانه ای یعنی آریسته پروکونسی شاعر - و جهانگرد یونانی مقیم آسیای صغیر میباشد (IV، ۱۶-۱۳)، ولی اخبار مشابهی نیز از طرف «بربرها» - که بظن اقوی ساکنان آسیای صغیر بوده و روایات قدیمی مبارزه اسکیتها و کیمریان محفوظ داشته بودند - برای هروودوت نقل شده بوده.

۷۲- Her., IV, 5-7؛ به افسانه ای که در میان یونانیان کرانه دریای سیاه شایع بوده و وی نقل کرده نیز رجوع شود (IV، ۱۰-۸).

۷۳- زان پس هروودوت (IV - ۱۱) داستانی را که صورت بارز فولکلوری و جنبه علت شناسی دارد و باید منشأ کور-تپه های (کورگانهای) «کیمری» (یعنی مربوط بماقل تاریخ را) بر رودنیر (دنیستر) توجیه کند - نقل میکنند.

۷۴- در تالیف هرودوت «آراکس» ممکن است. مانند اصطلاح Razhā، بمعنی رود سیحون نیز باشد و البته همچنین به ارس قفقاز نیز اطلاق شود (برعکس اصطلاح Raznhā).

۷۵- دربارهٔ تاریخها بمقابل ص ۲۵ متن و بعد ص ۲۲۵ متن و همچنین بما بعد رجوع شود.

۷۶- نام Išpakâi (Išpaka'a, Ispakâia?) روایت آشوری را پوستی همچون Aspaka (نام اسکیتی که در تائیس بشکل Apsakos, Aspakos دیده شده: و. ای. آبايف، زبان و فولکلور آستی - I ص ۱۵۷) - «سوار» از aspa با پسوند -ka- ی خاص ایرانی، تعبیر میکند (در زمانهای بسیار کهن این پسوند بخصوص میان اسکیتها و مادها رایج بوده). رجوع شود به Išpabâra و یا Ašpabâra ی آشوری - بمعنی «سوار که در بالا همچون اسم خاص آمده، معینا يك اشتقاق دیگر هم متحمل است:

Spākāvā > (I) spakāi (ā)

مشق از spaka - بمعنی «سگ»، مانند Ariāya - بمعنی «متعلق به داد و راستی» و یا Aryaya - «متعلق به آریاها» و Zarināya - «طلایی» و بسیاری کلمات دیگر. اقوام ایرانی سگ را مقدس می‌شمردند. راست است که در زبانهای اسکیت‌های گروه آسیای میانه فقط کلمه Kutī که در زبانهای اسلاوی نیز مشهور است دیده شده و بکار میرفته؛ معینا وجود اصطلاح spaka نیز کاملاً محتمل می‌باشد. به کلمه sobaka - ی روسی که در السنهٔ اسلاوی توجیه روشنی برای آن نمیتوان یافت توجه شود. ضمناً باید گفت که اگر این کلمه رازبان روسی بوام گرفته باشد - استقراض مستقیماً از اسکیتی صورت نگرفته زیرا اگر چنین نبود شکل «spaka» در زبان روسی نیز محفوظ میماند (در السنهٔ اسلاوی تبدیل -sol > sp- صورت نمی‌گیرد).

۷۷- رجوع شود به AVIU، شمارهٔ ۶۴، ص ۲۱۶ و بعد I R. pl. ۴۵ و بعد.

ستون II: ARAB، II، §§ ۵۱۷ و بعد

۷۸- 35. Kn.

۷۹- 18، 15، 30. Kn.

۸۰- رجوع شود به:

H. Winckler. Kimmerier. Skythen, Ašguzäer, AOF, I, Reihe, Heft, VI ص ۴۸۴ و بعد

۸۱- ای. م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو ص ۳۲ و بعد.

۸۲- آنجا که گفته شده اشکناز - «فرزند» گومر مقصود همین است: رجوع شود به دیگر نمونه‌های مشابه در «جدول اقوام»؛ مثلاً فرزندان کنعان سوری و قنیقی - هیدون و هیت و آموری و آروادانس (آرواد - شهری بود در فنیقیه) و غیره؛ فرزندان یا وان (یونان و جزایر دریای متوسط) - الیش (قبرسی یا کیلیکیه)، کی تیم (قبرس)، طرشیش (اسپانیا؟)، دودانیم (یا رودانیم - رودسیان؟) و غیره. ضمناً لازم است گفته شود که «خویشاوندی» در «جدول اقوام» غالباً معنی وجنبه سیاسی دارد نه نژادی و جغرافیائی.

۸۳- Haar- و A. Godard, Le trésor de Ziwiyé (Kourdistan) lem, 1950.

۸۴- ب. ب. پیوٹروسکی. باستان‌شناسی قفقاز. لنینگراد. ۱۹۵۹، ص ۱۲۴ و بعد.

۸۵- برای کوششهایی که برای مربوط ساختن اسرار گنجینه بزمان تصرف زیویه - زیبیه (توسط یکی از شاهان آشور) بعمل آمده تاکنون دلیلی بافت نشده و ثابت نگشته است. دژ زیبیه (ایزبیه، اوزبیه) دوبار در منابع آشوری در شمار قلاع مائنائی که تسخیر شده بود یاد شده است: یکی در عهد سارگون دوم در سالنامه‌ها ذیل سال ۷۱۶ (و همچنین در کتیبه رسمی یا تشریفاتی) و در عهد آشور با ناپال (استوانه B) ذیل سال ۶۵۹. بعقیده ب. ب. پیوٹروسکی اشیائی که در گنجیه سقر پیدا شده بعضاً از اشیاء اواسط قرن هفتم ق.م. تازه‌تر است. ولی بیشک بعضی از اشیاء و بخصوص سینه‌بند طلا اگر هم - چنانکه کودار معتقد است به قرن نهم ق.م. مربوط نباشد بهر تقدیر نیمه اول قرن هشتم ق.م. است یعنی زمانی که هنوز نه تنها اسکیتها بلکه کیمریان نیز در آنجا رخنه نکرده بوده‌اند.

۸۶- این اصطلاح «اورتو کور بیانتیان» را نخستین بار در سال ۱۹۰۰ کیسلینگ

پیشنهاد کرد و زان پس عموم دانشمندان پذیرفتند، رجوع شود به مقاله

Pauly-Wissowa' s.v. Orthokorybantièr (مقاله یو. یونگه).

۸۷- صحبت بر سر یکی از ظروفی است که اصطلاحاً «پونتی» نامیده میشود،

بطوری که بانو م. ای. ماکیسوا بما اطلاع داده اکنون حدس میزنند که این ظروف را مردم آنروزی می‌ساخته‌اند - بهر حال تصاویر ظروف از روی نمونه‌های آسیای صغیر رسم

میشده.

۸۸- [L.W. King and R.C. Thompson] The Sculptures and

Inscription of Darius the Great on the Rock of Behistûn in Persia, London, 1907.

- ۸۹- همانجا، صفحه XVI، شماره ۵؛ آکادمیسین و. و. استرووه سونخا را از ماساگتیان میداند؛ چنانکه بیشتر گفته شد ماساگتیان در آغاز، بنا به گفته هرودوت، همسایگان نزدیک اسکیت‌های - اشکودا بودند. رجوع شود به، آکادمیسین و. و. استرووه. (۱) تاریخ کتیبه‌های بیستون VDI، ۱۹۵۲، شماره ۱، ص ۲۶ و بعد؛ (۲) لشکرکشی داریوش اول علیه اسکیت‌ها و ماساگت‌ها، IAN، OIF، III، ۱۹۴۶، شماره ۳، ص ۲۳۱ و بعد.
- ۹۰- سؤال از هاتف Kn. ۲۴ و نامنا HAB، ۱۲۵۷ (به لهجه باملی) : رجوع شود همچنین به AVIU، شماره ۶۸، ب و شماره ۲۶۹، ۲، صفحه ۲۲۴ و ۲۳۲.
- ۹۱- از نامه HABL، ۴۳۴ (رجوع شود به بعد ص ۳۷۱) مشهود است که در فاصله سالهای هفتاد و شصت قرن هفتم آشور از سمت شمال و شمال شرقی فقط با اورارتو خوبوشکیه و مانتا و ماد هم مرز بوده است.
- ۹۲- در زمان استرابون موقتاً برخی از بخشهای آذربایجان کنونی جزو ارمنستان بوده.
- ۹۳- آکادمیسین و. و. استرووه، مطالب تازه‌ای در تاریخ ارمنستان که در کتیبه بیستون دیده شده. اخبار فرهنگستان علوم ارمنستان، شماره ۸، ۱۹۴۶، ص ۳۱ بعد.
- ۹۴- اطلاع شفاهی؛ رجوع شود نیز به نقشه: «ارمنستان در قرن دوم و اول قبل از میلاد» و «ارمنستان در قرن اول تا چهارم بعد از میلاد» و اطلس منضم به کتاب «تاریخ قوم ارمنی»، بخش اول (چاپ ۱۹۵۱) س.ت. یرمیان (ایروان، ۱۹۵۲).
- ۹۵- متصدیان حفاری نخست این قشر را مربوط به قرن هشتم تا ششم ق.م. میدانستند [س.م. قاضی اف.]. (حفریات باستانشناسی در مینگه چائور، DAN جمهوری شوروی آذربایجان، ۱۹۴۶، مجله II، شماره ۱۰، ص ۲۴۴۷) حفریات باستانشناسی در مینگه چائور. فرهنگ مادی آذربایجان، I. باکو، ۱۹۴۹، ص ۳۰-۲۰؛ ک.ک. ای. یوته. حفریات باستانشناسی در مینگه چائور. مدارک چندی در موضوع تورینگ دینه‌ها. گزارش II، DAN آذربایجان، شوروی، ۱۹۴۶، مجله II، شماره ۹، ص ۴۰۶؛ معیناً صورت اشیائی که لازم بود تاریخشان قرن هشتم گذاشته شود عجالتاً منتشر نشده. همه اشیاء این قشر که تاریخ مشخصی برای

آنها فائل شده‌اند (گردن‌بند، ناوك، آئینه) مربوط به قرن هفتم و بطن اقوی به قرنهای ششم و پنجم ق.م. میباشند. ب.ب. پیوطروسکی تاریخ این دفینه‌ها را چنین میداند (باستانشناسی قفقاز ص ۱۱۵ و ۱۲۰) و خود س.م. قاضی اف نیز در تألیف بعدی خویش تحت عنوان «کارهای باستانشناسی در مینگه چائور» چنین اظهار عقیده میکند (ص ۲۷: قرنهای هفتم تا پنجم ق.م.) برخی از اشیاء مربوط باین قشر (مثلاً انگشتریها) ممکن است از زمان متأخر-تری باشد (قرن چهارم؟).

۹۶- ک. ای. یونه. تألیف مذکور، ص ۳۷۹ و بعد.

۹۷- رجوع شود به ب.ب. پیوطروسکی. باستانشناسی قفقاز، ص ۱۱۴.

۹۸- مثلاً بنگرید اشیاء «اسکیتی» قفقاز مرکزی و غربی و آسیای صغیر را.

۹۹- معیناً تذکر میدهم که ناوك تیر از نوع «اسکیتی» در قرن ششم (ق.م.) در آسیای میانه در محل تهیه میشده (در باکتریای شمالی، باستانشناسی شوروی، XIX، ۱۹۵۳، ص ۱۲۱) و چنانکه پیش گفته شد در عرصه محاصره شهرهایی که بشهادت تاریخ اسکیتها در آنجا دیده نشده بوده‌اند ولی حضور مادیها و پارسیها [ایرانیان] شهود گردیده (مثلاً در بابل) رجوع شود به:

R. Koldewey, Das wieder erstehende Babylon, Leipzig, 1913
ص ۲۵۷-۲۵۶). کشف شده است بدین سبب ممکن است این نوع ناوك تیر اصلاً از آسیای میانه و ماد بوده و فی‌المثل اسکیتها آن را از مادیها اخذ کرده باشند نه بالعکس. معیناً در این مورد ما فقط میخواهیم موضوع را طرح کنیم و پاسخ منفی و یا مثبت بدان مربوط به باستانشناسان است.

۱۰۰- بادر نظر گرفتن اینکه از سرزمین ماننا ممکن بود مستقیماً خوبوشکیه (جنوبی‌تر از دریاچه وان؛ رجوع شود به: Kn. ۳۵) مورد تهدید واقع شود. این احتمال وجود دارد که کرانه غربی - و یا لاقلاً بخشی از آن، نیز در آن زمان جزو ماننا شده بوده.

۱۰۱- HABL, ۱۲۵۷.

۱۰۲- رسماً کار - اوریگالی نیز نامیده میشده.

۱۰۳- حدس میزنیم بخشی از اراضی که جزو قلمرو دیوک بود، بطور رسمی ماد نامیده میشده است.

۱۰۴- متن Kn. ۱۱ ب (= V, K1.) از «کردنه‌سپاردا» سخن میگوید، از

اینجا چنین مستفاد میگردد که ساپاردا در محلی کوهستانی قرار داشته و بنابه جدول نواحی که (در فصل دوم حاشیه ۲۷۸) قبلاً نقل شد آن محل در شمال همدان بوده.

۱۰۵- رسماً کار - شارو کین نیز نامیده میشود.

۱۰۶- به بعد صفحه ۳۲۷ متن و بعد از آن رجوع شود.

۱۰۷- از این لحاظ نامه‌های ماننو کی - نینوا رئیس ناحیه خارخار و نابوبلو کین رئیس ناحیه کیشه سو (؟) که در ۷۰۶-۷۱۴ به سارگون دوم عنوان شده بوده وضع شایان توجهی را مجسم میسازند. در زیر قطعات مهم نامه‌های مزبور را که فعالیت رئیسان نواحی را در خاک ماد نشان میدهد نقل میکنم:

الف (نامه HABL ، ۱۲۶ که ظاهراً اندک مدتی پس از قیام خارخار در سال ۷۱۵ نوشته شده: درباره آنچه پادشاه و مخدوم من نوشته که «تو باید به کشور مادیها با اتفاق اعیان بروی» با آنها اعیان پادشاه صلح منعقد کردند (و) ما باز گشتیم سلامت. من اینجا در کار- شارو کین (= خارخار) خانه‌های محکم برپا - میکنم (و هر قدر) آجرهای (خام را که ایشان ویران و معدوم کردند) احیاء میکنم؛ و همچنین مزارع را میکاریم (و) خدمت انجام میدهم - بگذار قلب پادشاه و مخدوم من راضی باشد»

ب) نامه HABL ، ۱۲۷: بگذار جاندارانی که تابع کاتب و محصلان مالیات هستند آدمهای خود را بیاورند و (آنها را) تحویل (ایشان) دهند. پادشاه و مخدوم من میداند که اسبان من سقط - شده‌اند - پس پادشاه هر چه زودتر اسبان برای سواران من فرستد؛ شاگردانی که بامن آمده‌اند آنها را تحت فرمان محصلان خراج قرار دادم؛ اگر پادشاه و مخدوم من انتصاب اینان را تصویب کند ایشان در کلخه نزد محصلان خراج هستند.

ج) نامه HABL ، ۱۲۸: «کشور پادشاه و مخدوم من آسوده است. مادیها در پیرامون ما آرامند و خدمت (خدمت لشکری) خویشی را انجام میدهند. در باره آنچه پادشاه و مخدوم من نوشته که: «باستقبال شاروئه مورانی (ظاهراً جاسوس آشور که از خاک ماد باز میگشته . ای. د.) برو؛ من تو را به فرزند لود و سپردم. هیچ ذیرو حی نباید اورا ببیند تا اینکه تو او را به لار شارو کین برسانی»؛ تا گردنه باستقبال او رفتم، فرزند لودو مرا بدرقه کرد (؟)؛ تا وقتی که او را به کار - شارو کین رساندم هیچکس او را ندید. اما اینکه پادشاه و مخدوم من نوشته که: «درباره فرزند لودو [.....] از کاخ به [.....] انتقام گرفتند (؟؟) - در دهکده‌ها [.....] همه آرامند و خدمت خود را انجام میدهند. درباره ساکنان [.....]

که پادشاه و مخدوم من بمن نوشته بوده به ایرتوکانو فرستادم؛ اگر او فرستاد (این). اشخاص را، آنگاه ایشان را به نزد پادشاه و مخدوم میفرستم، - یا بساید چیزی به پادشاه و مخدوم بنویسم؟ درباره گندم حاصل (کنونی) که پادشاه و مخدوم نوشته: «این چه وضعی است، چرا گندم نفرستادی؟». حاصل از بین رفت، ولایت از (نگرگ) خیلی صدمه دیده ... و باران، بشف قسم، دائماً می بارد».

د) نامه HABL، ۱۲۹: «[درباره زابگا] کیان، که پادشاه و مخدوم من نوشته تحقیق میکنم؛ دیدم که ایشان داخل میشدند و خارج میشدند. (بآنجا) بنویس. اکنون پس از آنکه ثالثاً بازگشته، ایشان با خویشاوندان خود وارد کولمان شده و در آنجا فرار دارند. و چون آمدم و با کولمانیان موافقت نامه ای همراه با سوگند منعقد کردم، ایشان صلح کردند و جانشین (حاکم) ایشان (؟؟) با حاکم (ما) (؟) آشتی کرد (؟؟) ایشان از من درباره دهکده زابگا درخواست کردند ... درباره اینکه پادشاه و مخدوم من نوشته: «[.....]» - مادیها او را گرفتند ..». زان پس متن نامفهوم است و از نویسنده نامه ۷۱۳ HABL نابوبلو کین هم در آن یاد شده، تاریخ نامه ظاهراً اندکی بعد از سال ۷۱۳ باید باشد. نامه HABL، ۶۴۵: «... امیران دهکده های اطراف آرامند سؤال کردند در باره اخبار مربوط به اوتو - او و آشپا بارا در خاریپ ملاقاتی بین خود ترتیب دادند، و کسان بگدیگر را از پای در آوردند. راجع به آرپیته (یا اوپیته - ای. دبا کوئوف) امیر دهکده اوریا کو، که وی کشود (بروی دشمنان؟؟) برای پادشاه و مخدوم نقل خواهم کرد. وقتی که من عازم خدمت پادشاه و مخدوم شدم او به شاپاردا گریخت. نابوتا کی نانی، برده پادشاه، شنید که او و اوآکساتار بایگدیگر مکاتبه کرده متحد شدند. چهار پسر او با او هستند. همان روزی که وارد (درباز گشت) کار - شارو کین (= خارخار) شدم به راماتی نوشتم که: «کسان (خود را) بفرست ...»

ه) نامه HABL، ۷۱۳ از نابوبلو کین: «کشور پادشاه آسوده است، مادیهای اطراف آرامند درباره آنکه پادشاه و مخدوم نوشت: «پسر کارا کو اوریا کی را (= آرپیته؟ - ای. د.) بگیرید و معزول کنید و بجای او رامتی را منصوب کنید» همچنانکه پادشاه و مخدوم بمن نوشته من نوشتم و پسر کارا کو را گرفتند و ... تحویل دادند (و) رامتی را بجای او اعزام داشتیم. آشورتم [...] او رافرستاد (ولی) اوریا کیان موا [فقط نکردند که او را تحویل بگیرند]». به نامه HABL، ۱۰۴۵ نیز رجوع شود.

۱۰۸- متن «منشور A، B، و S» شامل شرح لشکر کشی به شوپریه - که بنا به

اخبار بابل در ۶۷۳ ق.م. وقوع یافت - نمی باشد ولی حاوی اطلاعاتی درباره وقایع ماننا و ماد است.

۱۰۹- احیای کلمه [gi-mir-r]i را در متن «اخبار بابلی B» کنودت نسون و کلاوهر (با جدیت تمام) مورد بحث قرار داده با آن مخالفت کردند. ولی پس از انتشار «اخبار آسارخاردون» این شکل کلمه بدرخشانترین طرزى تأیید شده.

S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924.

۱۱۰- درباره اصطلاح «اوممان - ماندا» مشروحاً در تألیف ای. م. دیاکونوف تحت عنوان «آخرین سالهای دولت اورارتو» ص ۲۵ سخن رفته است. با آنجا رجوع شود.

۱۱۱- KB. II, ص ۲۷۵ بهمد؛ AL, ص ۱۳۵ بهمد.

۱۱۲- S. Smith, Babylonian Historical Texts, ص ۱۲، سطر ۹.

۱۱۳- ممکن است اینجا سرزمین قبیله مادى بوزیان، بدنی بخش غربی ماد مرکزی، باشد. ولی همه مدارك موجود بیشتر دال بر آن است که نصادم میان آشوریان و کیمریان در آسیای صغیر وقوع یافته بوده.

۱۱۴- رجوع شود به مقابل حاشیه ۴۲ (همین فصل).

۱۱۵- ADD. I, شماره ۳۶۴. AVIU, شماره ۶۶.

۱۱۶- ک. آ. ملیکیشویلی. بعضی مسائل اجتماعی و اقتصادی نائیری - اورارتو،

ص ۳۹.

۱۱۷- او بود که در ۶۷۳/۷۲ ق.م. فراریان اورارتوئی را که بهنگام تسخیر

شوریه بهنگ آورده بود تسلیم روسا کرد.

۱۱۸- در میان سؤالاتی که از هاتف شده هیچ اشاره بوقایعی که بی شک مربوط

به قبل از سال ۶۷۵ بوده نشده است (مثلاً جنگ علیه صیدون و جنگ درکلده، ساختمان در بابل، لشکرکشی به بازو در عربستان مرکزی و غیره) ظاهراً از لشکرکشی اول آسارخاردون به مصر (در ۶۷۴ ق.م.) نیز سخنی نرفته بدشواری میتوان در این باره از روی یقین اظهار عقیده کرد. اما راجع بزمان حکومت آشور بانایال ... فقط سؤالات معدودی از طرف وی عمل آمده و آن هم درباره جلوس شاماشومو کین بر تخت بابل (۶۶۹) و لشکرکشی به ماننا (سال ۶۵۹) و لشکرکشی به کامبولو (۶۵۴) و برخی پرسشهای دیگر. يك سلسله از قطعات مربوط به تفالهایی که از روی کبد زده میشود و مورخ بسالهای حکومت آشور بانایال است

تابال ۶۵۰ ق. م. میرسد. بیشتر قطعات پرسش‌ها ظاهراً مربوط به سال‌های بین ۶۷۴ و ۶۶۹ ق. م. می‌باشد. و فقط برخی قطعات از سالهای دیگر باقی و محفوظ مانده رجوع شود:

E. G. Klauber, Politisch - religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, Leipzig, 1913, LVII, ۵۶, ۵۶a, ۵۵, ۵۱, Kn.) و بعد وقایع آسیای صغیر (۵۷, ۵۹, ۶۰, ۶۱ و غیره) که مربوط به فعالیت ایشکالو، پادشاه تابال و موکالو، پادشاه ملید (ملتین) بوده ممکن نیست با لشکرکشی که بلافاصله بعد از لشکرکشی کیمر در ۶۷۹ وقوع یافته مربوط باشند زیرا که در آن زمان ملید، ظاهراً مورد دست اندازی آشوریان قرار نگرفته بوده.

۱۱۹ - یعنی در کتیبه هائی که قبل از پایان نخستین لشکرکشی آسارخادون بمصر تنظیم نشده بوده و بدین سبب از آن لشکرکشی نامی در آن برده نشده.

۱۲۰ - در سلسله سؤالات مربوط به آسیای صغیر از میتا سخن رفته و کنودتسون این نام را با میداس (Kn. ۵۱, ص ۱۵۳ و بعد) یکی میداند. اگر چنین باشد این قدیمترین قطعه است زیرا که نمیتوان تاریخ متأخرتر از ۶۸۶/۷۵ برای آن قائل شد. ولی این نظر کنودتسون محل بحث است. این که کنودتسون قرائت نام او را بصورت *mi - it - ta - a - bêl [âli]* پیشنهاد کرده بهر تقدیر، اگر واقعاً صحبت بر سر میداس: «صاحب وامیر دهکده» باشد قابل قبول نیست و این لقب برای چنان پادشاه مقتدری کافی نمی باشد. بنظر میرسد که بهتر این است در این مورد بصورت:

bêl [adê], bêl [tābti], bêl [hiti] یا چیزی شبیه بدین احیاء شود (یعنی «سوگند خورده»، «دوست»، «نقصیرکار» اینها اصطلاحات مرسوم زبانهای سامی می باشد - که معنی تحت اللفظی آنها «صاحب [سوگند]»، «صاحب [نیکی - مال]»، یا «صاحب [گناه]» میباشد، دیگر قطعات سلسله سؤالات مربوط به آسیای صغیر، محتملاً، از اواخر سلطنت آسار-خادون بوده و بعضاً با وقایع دوران حکومت آشور باناپال رابطه دارد (سفارت موکالو که «پادشاه تابال» بود برای صلح).

۱۲۱ - همچنین رجوع شود به *Sapharād* عبری باستانی 20 Obad. در این کتاب محل اسارت ساکنان اورشلیم (اشتباه: بجای «اسرائیل»؟) سفاراد (= ساپاردا یا سپاردا) نامیده شده است.

۱۲۲ - مثلاً: K S, سالنامه‌ها، سطور ۸۳، ۸۴ و بسیاری دیگر (در کتیبه‌ها

و نامه‌ها).

۱۲۳ - قطعات سؤالات از هائف خدای شاماش را که مربوط بدان وقایع است در AVIU، (شماره ۶۸، ص ۲۷۲ و بعد) نقل کرده‌ایم ولی بهنگام ترجمه تکمله‌های کلاؤبر را که به چاپ اول کنودت تسون نوشته در دست نداشتیم :
(J. A. Knudtson, Assyrische Gebete an den Sonnengott, Leipzig, 1893).

کتاب کلاؤبر (ا.ک. کلاؤبر - تألیف بیش گفته) کتابخانه‌های مسکو و لنینگراد وجود ندارد و فقط پس از انشاء و ترجمه آن AVIU در دسترس من قرار گرفت.

۱۲۴ - در واقع باج مأخون نه همیشه بمقصد میرسیده : مثلاً آشور بلوسور حاکم - که پادشاه آسارخادون در باره اعزام لشکریان با باج از وی سؤال کرده بوده - ضمن مطالب دیگر میگوید که قاطران گرد آورده از بیت - کاری بمقصد نرسیدند. ظاهراً باج را بایستی در بابل تحویل دهند زیرا که ، بظن قوی، آسارخادون در آن زمان در آنجا اقامت داشته (HABL، ۲۴۲).

۱۲۵ - «توسط منشورهای A، B و S».

۱۲۶ - کاملتر از همه - منشور A، IV، ۸ و بعد (IR، ۴۵ و بعد).

۱۲۷ - این کوه را «کوه لاجورد» میخواندند زیرا که آشوریان این ماده معدنی نیمه کریمه را از مادیهای که در آن ناحیه زندگی میکردند دریافت میداشتند. ولی چنانکه پیشگفتیم سنگ لاجورد در خاک ماد استخراج نمیشده و مادیها خود لاجورد را از نواحی شرقی تر (از باکتریا) دریافت میکردند.

۱۲۸ - بوندهشن، XII؛ تلفیق - hv ممکن بود کاملاً به آشوری بوسیله «همزه» ادا شود و تحریر با «هجا‌های مقطع» طرز تلفظ آن را نشان میدهد : Pa-tu-uš-ar-ra؛
۷ - ی ساقت موجب تصویت هجای ماقبل به - u - شده است. در پی هم قرار گرفتن $Xv = hv$ در زبانهای ایرانی کاملاً مرسوم است. «پاتیش‌خوار»، بطوری که اشتراك (ص ۳۶۳).
Streck, ZA, XV (خاطر نشان کرده بمعنی «(کوهها)ئی که در جلو خوار قرار دارند» باشد). (خوارنا، ناحیه XI طبقه‌بندی ما، رجوع شود به ماقبل ص ۱۲۲ متن؛ اکنون ناحیه شهر سمنان؛ رجوع شود همچنین به :

E. Sachau, Glossen zu den historischen Inschriften Assyrischer Könige, ZA, XII. ۵۱ ص

۱۲۹ - Eparti - ی عیلامی؛ قرائت قدیمی این نام - یعنی Eparna تابید نشده.

۱۳۰ - اسبان (sisê rukubi - اسب عرابه یا سواری؟ یا اسبان و عرابه‌ها؟)

برشمرده شده. گذشته از این از دامهای بزرگ و کوچک شاخدار و خران و شتران دو کوهان باد شده.

۱۳۱ - رجوع شود بدما قبل فصل دوم حاشیه ۲۷۸ و ۳۰۸.

۱۳۲ - انطباق این نام را با اصطلاح «آذربایجان» نخست کنودتسون

(J. A. Knudtson, تألیف مذکور، II، ص ۱۲۷). بدون ذکر دلیل پیش کشید. وی معتقد است که «آتروپات» در آغاز نام شهر بوده و بعدها اسم اشخاص شده (؟). معنی این سند بجای «آنداریانی [مانو]»، «آتارپاتی» خوانده است، و منوجه نشده که این نام در دیگر متون آشوری نیز دیده میشود. تاریخ اصطلاح «آذربایجان» و اشکال گوناگون آن را میتوانیم تا اعماق اعصار دنیال کنیم. این اصطلاح از طریق اشکال فزون وسطانی

Aturpātikan، aturbaḡgān، aḡurbaigān، Aḡarbaijān کاملاً بر طبق قاعده به شکل (ماد و پارنی) که در ارمنی باستانی دیده شده (atrpatakan) و عادی‌ترین صورت صفتی مختوم به kān - که تعریف مکان بوده و از اسامی خاص تشکیل میشود (مثلاً Anahitakān از Friyapātikān، Anāhit از Friyapati و بسیاری دیگر)، در این مورد بخصوص این کلمه از اسم خاص āturpat، ātarepat مشتق شده. یونانیان از همین نام با پسوند مکانی ēnē - اسم کشور را ساختند: Atropatēnē. نام āturpat، Atropatēs اشتقاق صحیح و بی‌خدشه ایرانی دارد («حفظ شده توسط آتش مقدس») و همانند اغلب نامهای خاص آن زمان است (و چون تعالیمی که با نام زراتوشترا مربوط بوده در خارج از حدود افوام ایرانی نیز انتشار داشته داشتن نام دال بر تعلق نژادی و قبیله‌ای دارنده نمی‌باشد). امکان اینکه - Atro، - ātur را از - andar، - andir، - andarz و غیره مأخوذ دانیم از لحاظ زبانشناسی وجود ندارد و نظایری برای چنین تبدیل صوتی در دست نیست. نلدکه و اشترک نیز علیه روست و کلاؤوبر و کنودتسون اظهار نظر کرده باین نکته اشاره کرده‌اند.

۱۳۳ - نامهای حکام دوم و سوم کاملاً ایرانی است: Zanaxšāna (S آشوری =

«ش») - بمعنی «دارای قبیله»، «خاندان دار، اصیل»؛ - Rāmata(y)a (رجوع شود بروایت آشوری Ramatūa) - بمعنی «شاد - مقتدر». ولی نام اول - یعنی ادپیس - اشتقاق ایرانی ندارد.

- ۱۳۴ - خود نام ایرانی است (Varakasa-farna ، یشت XIII ، ۱۱۳ ، یا Varkazana-farna ؟).
- ۱۳۵ - در متن [...] x - da - a - a : علامت ناخوانا را کنودت تسون id خواند و کلاؤبر بین id و (par =) ud مردد بود. بنظر میرسد که فقط amêl Sa - plar - da - a - a میتواند معنی به جمله بدهد.
- ۱۳۶ - به دیگر قبایل نیز اشاره شده بوده ولی نامهای آنها محفوظ نمانده.
- ۱۳۷ - به بعد ص ۳۳۲ متن و بعد از آن رجوع شود.
- ۱۳۸ - Kn. ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۱ ؛ KL. ؛ ۱۰ ، Kn. ؛ ۴۲ و ۲۴.
- ۱۳۹ - HABL ، ۱۲۵۷ ، AVIU - ، شماره ۶۹ ، ص ۲۳۱ و بعد.
- ۱۴۰ - وی ضمناً «کیمریان» را «قبیله فراریان» میخواند. اگر مورد نظر کیمریان واقعی باشند ممکن است که این اصطلاح اشاره ای باشد به افسانه ای که هرودوت بعدها درباره فرار ایشان از جنگ اسکیتها نقل کرده.
- ۱۴۱ - در لهجه آشوری - Ahšêri بوده و چنانکه در اینجا در ضمن سؤال مرفوم به بابلی آمده Ahseri قرائت میشده. آشوری در سال ۶۵۹/۵۸ در گذشت. ممکن است که وی جانشین بلخابو بوده (اگر شخص اخیرالذکر واقعاً سلطنت نانتا داشته).
- ۱۴۲ - HABL ، ۱۰۲۶ ، AVIU - ، شماره ۶۹ ، ۳.
- ۱۴۳ - کلاؤبر چنین میخواند (تألیف یاد شده ، ص LIX) کنودت تسون آنی سوس [کیا] قرائت میکند. آنی سو - دهکده ای بوده در ناحیه حنانجو در مرز جنوب شرقی اورارتو (HABL ، ۱۷۳)؛ در منابع دیگر بنام آنی سوسکیا نیز خورده ایم. جارانیا - ممکن است همان خارونا و یا حارانا باشد که دژی بوده در بخش غربی «زاموآی داخلی» و منابع آشوری قرن نهم بآن اشاره کرده اند.
- ۱۴۴ - و همچنین يك قوم دیگر که نام آن (مانند نام اسکیتها فقط بعدس و از روی وضع کلی احیاء شده) محفوظ نمانده است.
- ۱۴۵ - ولی در اکثر پرسشهای مربوط به شورش (بجز Kn. ، ۲۵ و ۳۶) بهیچ وجه نامی از اسکیتها برده نشده و حال آنکه - چنانکه گفتیم - در آن زمان ایشان در خود سرزمین ماد قرار داشتند - ولی از کیمریان یاد شده است این نکته نیز ما را در این اندیشه میافکند که در این پرسشهای بابلی منظور از کیمریان «اشکودا»ها بوده اند.

۱۴۶ - رجوع شود به تذکر عیلام در قطعات پرسشهای خطاب به هاتف درباره کشریتی (Kn. ، ۴).

۱۴۷ - متقدمترین سؤالات مربوط به جریان شورش (KI. ، ۴ و Kn. ، ۱) - مورخ به ۳ ایار (پایان آوریل سال ۶۷۳) است ولی در آنجا دوسانتی و مامی تیارشو همچون متحدان کشریتی وارد میدان شده اند. بنابراین پرسشهای مربوط به نخستین مذاکرات کشریتی با دوسانتی و مامی تیارشو (Kx. ۲ و KI. ، ۱۳) را باید بتاریخ متقدمتری منسوب دانست؛ بنابه جملات «آیا مامی تیارشو بسخن او گوش خواهد داد... آیا امسال با آسارخادون دشمنی خواهد ورزید...» این سؤال در آغاز سال و در ماه نیسان (فارسی - آوریل) بعمل آمده بود.

۱۴۸ - لقب مامی تیارشو را در سؤالات چنین باید دانست. و نباید تصور کرد (برخلاف آنچه گاهی گمان میکنند) که وی تنها فرد مادی بوده که در اتحاد شرکت داشته. هر سه پیشوای شورش مادی بوده اند و نامهای سده مرکز شورش: یعنی کار-کاشی (کلنی کاسیان) و مادای («ماد» یعنی ایالتی که رسماً آشوری بوده و باین نام خوانده میشده) و ساپاردا - مطابقت دارد با نامهایی که در سؤالات مربوط به اخذ باج از ایالات مادی آشور - (یعنی بیت-کاری «خانه کلنی») و مادای و ساپاردا - منقول است.

۱۴۹ - یا «که نامهای ایشان» (یعنی مردمان کشور تیلاشوری).

۱۵۰ - یا «مهرانو» (در منشورهای S و B چنین است). این اصطلاح به «شهر» یا «کشور» تعبیر میشود و از قرن نهم تا هفتم ق.م. جز در این مورد دیده نشده است. ولی از مقابله با متن نوکولتی-نینورنای اول (رجوع شود به ماقبل-فصل اول، حاشیه ۱۵۸) و متون تیگلانهالاسار اول (رجوع شود به: AVIU ، شماره ۱۳ - AKA ص ۱۱۶) و آدادنرادی دوم (AVIU ، شماره ۲۰ ، ۲۱ - KAH ، II ، شماره های ۸۳ ، ۸۴) چنین میتوان نتیجه گرفت که «مهری» یا «مهرانو» معرف بخشی از مردم محلی ماد غربی بوده است.

۱۵۱ - تبالاشوری، چنانکه بیشتر دیدیم، در کنار «دژ بابلیان» (سیلخازی) قرار داشته و با حتی همان دژ بوده. از آنجا که در هزاره اول «مفسوم» «کاسیان» و «بابلیان» را غالباً مخلوط میکردند با احتمال قوی «دژ بابلیان» همان «کلنی کاسیان» (کار - کاشی) بوده که کشریتی بر آن حکومت میکرد. و کار-کاشی محتملاً مرکز ایالت بیت - کاری بوده که بدلائل مذکور قبل (حاشیه ۱۴۸ همین فصل) و بعد (ص ۳۳۱ متن و بعد) همان ناحیه

همدانش باید دانست. «پی تانو» (بزبان مهرانی یعنی زبان اهالی محل. رجوع شود به حاشیه ۱۵۰ همین فصل) - ظاهراً همان «پادان» هزاره دوم قبل از میلاد است - یعنی ناحیه واقع در شمال عیلام و متصل به بخش علیای رود دیاله. برخی محققان بارناکو را باییت - بوناکی که سیناخریب در شمال عیلام قلمداد میکنند یکی میدانند. انطباق ب(پ) مازباکو با پارنا - داباها (قبیله سکائی - پارکی در ترکمنستان کنونی) بظن غالب تاب انتقاد را ندارد و درست نیست.

۱۵۲ - Kn - ۱ - پرسش صد روزه - از سوم ایار درباره اینکه «آیا کشتیری بالشکریان وی - آیا لشکریان کیمریان و یا لشکریان مادیه و یا لشکریان ماننائیان، و یا دشمنی از دشمنان آیا در صددند و نقشه میکشند؟ که یا بوسیله محاصره و یا بهزور و یا بوسیله عملیات جنگی و نبرد و پیکار و یا [شک -] ستن و یا نقب زدن، و یا (بوسیله آلات محاصره) و یا خاکریز و یا آلت شکستن حصار و یا بوسیله قحطی و یا سوگند بنام خدا و یا الهه و یا با سخن خوش و یا پیمان صلح و یا حیل و ای برای تسخیر شهرها - آیا با یکی از این وسایل شهر کیشاسو را مسخر خواهند ساخت و وارد شهر کیشاسو خواهند شد و آیا بدست ایشان شهر کیشاسو فرمانبردار خواهد شد و آیا جزو متصرفات ایشان خواهد گشت؟».

۱۵۳ - محتملاً نامه جالب توجه بایگانی که یونجیک که فرستنده و گیرنده آن معلوم نیست و به لهجه بابلی نوشته شده مربوط باوضاع فوق است (HABL, ۴۵۹) آغاز نامه باقی و محفوظ مانده. و دنباله آن چنین است: «بهنا [مار] بروید!» ولی او گوش نکرد و ایشان خارج شدند؛ و کینه آئی (?) و سین شاروسورانی که رفتند، ۳۰۰ نفر و از آن جمله پیرمردان و خردسالان را با خود بردند. مردم (اینجا) برضد باج (به پادشاه؟) مستبد مشهود است که هیچکس فرمان پادشاه را مجری نمی سازد. شاید پادشاه و مخدوم من بگوید: «پس شما کجا هستید؟» - از آن زمان که آزادهای (؟؟) برده شده اند (؟) ما در دژ کیشه سو بصورت پادکان مقیمیم. (in a âl Ki - Ši - si ina âl bir - ti Šu - la - ni). ما به لاخیر و نرفتیم. شاید پادشاه و مخدوم من بگوید: «[.....] هرچه بتواند بگذار [بکند]!». ظاهراً در این نامه سخن از تخلیه آشوریان کیشه سو را که مورد تهدید بوده - و انتقال ایشان به نامار و لاخیر و شهر مجاور آن (اقامتگاه مادر آسارخادون - ملکه ناککی که بسیار متنفذ بوده) در میان بوده.

۱۵۴ - karibtu - ی اکدی - بمعنی «مبارک»، نام حقیقی این دژ و محل آن معلوم نیست. رجوع شود به: Kn. = 1, KI, ۱۲. تاریخ سؤال نخستین روزهای ماه ایار است

۱۵۵ - KI ، ۴ = Kn. ۸ سؤال مربوط بمدت ۳ ایار یا سیمان .

۱۵۶ - محتملا باید چنین خواند : $ni - ri bi \hat{S}a^{\hat{a}l} - par (!) - du$

بجای $Se an - du$ که در متن KI ، ۷ = Kn. ۱۱b آمده.

۱۵۷ - س ۳۶۶ ، ZA ، XV Streck ،

۱۵۸ - این دهکده در نامه های بایگانی آشوری دوبار (HABL ، ۱۲۹ و

۱۰۴۶) بمناسبت الی پی و اوریا کو در ایالت خارخار ، نام برده شده است.

۱۵۹ - رجوع شود به تذکری که درباره « ناحیه رود کها » در سؤال از هاتف -

Kn. ۸۵ - داده شده.

۱۶۰ - Kn. ۱۱a .

۱۶۱ - Kn. ۳۶ .

۱۶۲ - Sissirtu (Kn. 72) .

۱۶۳ - HABL ، ۱۶۵ .

۱۶۴ - بعقیده فورر - وی در آن زمان شغل مهم «رئیس رئیسان» را داشته .

رجوع شود به :

E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1921, س ۸۹ و ۹۴ .

فورر چنین نتیجه میگیرد که ایالت پارسوآ برسم خرج سفره بمقام «رئیس رئیسان» داده میشود. ولی میدانیم که شخصی بنام نابوریمانی این مقام را پس از ۶۴۸ شغال بوده و وی در اواخر حکومت آشوربانیپال نام دهنده (اپونیم) سالی که معلوم نیست شمرده میشود. اما در آغاز حکومت آشوربانیپال و در پایان حکومت آسارخادون مقام «رئیس رئیسان» را شا - نابو - شو - که در سال ۶۶۹ فرماندهی لشکر کشی بمصر را بعهده داشته - شغال بوده است. بدین سبب اگر پیشنهاد فورر را بپذیریم - تاریخ نامه HABL ، ۱۶۵ را این زمان نباید دانست و باید به نیمه دوم حکومت آشوربانیپال مورخ ساخت .

۱۶۵ - البته ممکن است این واقع را یکسال پیش تر یعنی سال ۶۷۴ بشمریم.

ولی از متون یرشی از هاتف پیداست که مانناثیان در سال ۶۷۳ نیز با آشور در جنگ بودند و از کلیات اوضاع بیشتر چنین برمیآید که نامه نابورماتی مربوط بزمان حمله عمومی به مرزهای شرقی آشور بوده. بنظر میرسد که عملیات جنگی سال ۶۷۴ در نقطه ای شمالی تر

جبربان داشته. از دیگر سو، چنانچه تذکر داده شده، شاید این نام را به هیچوجه نباید بدوران حکومت آسارخادون مربوط دانست بلکه به سال ۶۵۹ یا ۶۵۲ - ۶۵۳ مورخ شمرد. ۱۶۶ - رجوع شود به: AVIU، شماره ۶۷، ص ۲۱۸ و بعد با شماره ۶۳ ص ۲۱۵ تاریخ «اکتبر - نوامبر ۶۸۲» در حاشیه ۸ همان صفحه اشتباه است: باید «نوامبر - دسامبر ۶۷۳» خوانده شود.

۱۶۷ - چنانکه کلائوبر خاطر نشان کرده اظهارات پراشك درباره مذاکرات سردار آشوری شا - نابو - شوبا کشتریتی در زیر حصار شهر آمول بی اساس است: (J. V. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I. Gotha, 1906, ص ۱۱۸)

تاریخ و محل دوسؤال راجع به لشکر کشی به آمول (Kn.، ۱۷ و ۱۸ = KI. ۹) تاریخ و محل را نمیتوان مشخص نمود. وما دلیلی نداریم که محل خودمان را در خاک ما بدانیم. آن آمول باشهر کنونی آمل در کرانه ایرانی دریای خزر هیچوجه مشترك و نسبتی نداده زیرا که اسم Amol علی القاعده ماخوداز - 'Amarda' (نام باستانی رود قزل اوزن و قبیله ای که در آن ناحیه مسکون بوده) می باشد. بمناسبت آمول نامی از کشتریتی برده نشده.

۱۶۸ - KI. ۶ (مربوط است به پیکی که در نظر بوده اعزام شود)، ۵ (Kn.، ۹، ۳، (Kn.؛ ۳) و ۱۲ (مربوط به پیکهائی که قبلا اعزام شده بودند).

۱۶۹ - پرسش KI. ۶، بتاریخ آذر - اددار - (فوریه - مارس) میباشد و مربوط است به بخشی از زمان تا واسط (؟) نیشان سال بعد (بخشی که از این ماه آغاز میکرد). فرض اینکه مذاکرات مربوط به فوریه مارس سال ۶۷۳ یعنی دوران شورش بوده - محال است زیرا که در پرسش راجع به اعزام پیکه ها از متحدان کشتریتی - که با احتمال قوی فقط در ماه نیشان (مارس - آوریل سال ۶۷۳) با ایشان هم عهد شد - سخن رفته است.

۱۷۰ - Kn.، ۲۵ از مامی تیار شودر آن بخش پرسش که باقی و محفوظ مانده نام برده نشده است ولی حدس زده میشود که منظور خود او بیوده زیرا محلی که پیک با آنجا اعزام شده کار - کاشی ذکر نشده بلکه از «کشور مادای» یاد شده است.

۱۷۱ - KI. ۱۶، Kn. = ۲۹ (در AVIU متن بدون تکمله هائی که کلائوبر کشف کرده آمده است).

۱۷۲ - هرودوت در شرحی که مینویسد نام «مادیا» را وارد کرده و او را «پسر

یروئونی، (پارتاتوآ) میخواند. باید این نکته را تذکر دهیم که هرودوت علی‌الرسم در مورد یونانیان نام کامل رسمی ایشان یعنی نام و نام پدر و گاهی هم نام خاندان‌شان را ذکر میکند ولی در مورد غیر یونانیان نام پدر را ندرتاً یاد میکند: ۱) در مورد سرداران لشکر. کشی خشایارشا به یونان که ظاهراً نام ایشان از يك منبع رسمی استخراج شده؛ ۲) در مورد اشخاصی که وی نام پدرانشان را آورده و یا نام پدرانشان بعلمی در آن مورد بخصوص اهمیت داشته. مستثنیات بسیار کم است و احتمالاً همه آنها از يك منبع (هکاتی؟) مأخوذ می‌باشد. از آنجمله است کیگک، پادشاه لیدی مؤسس سلاله مرمانادیان، دیوک که بنظر میرسد نام پدرش اشتبهاً ذکر شده و مادیا. از اینجا میتوان نتیجه گرفت که پدرمادیا را، جداگانه، با منبع هرودوت ذکر کرده و یا خود هرودوت: در صورت اخیر وی با احتمال قوی در داستانهای آشوری، خویش که بدست ما نرسیده از او یاد کرده است. بهر تقدیر گمان نمیرود که ذکر نام پدر پادشاه اسکیتها (در صورتی که آن پدر بشخصه کار قابل ملاحظه‌ای نکرده بوده) از لحاظ خواننده یونانی واجد اهمیت بوده.

۱۷۳ - از این ایالات (که کار - اورنگالی و کار - شاری کین نیز نامیده میشدند) در فهرس ایالات آشوری زمان آشوربانیپال یاد شده است رجوع شود به F. orrer, *Id.*, تألیف پیش گفته، ص ۵۴-۵۳.

۱۷۴ - نظرالمستند مورخ آمریکائی در باره جنگهای مستعمراتی و جهان‌گشایانه صراحتاً تحسین آمیز است - گرچه معتقد نیست که کشتربتی شکست خورده باشد. (A. T. E. Olmstead, *History of Assyria*, New York-London, 1923). اگر کسی وحدت ائتلاف ضد آشور سال ۶۷۳ ق.م. را که موجب تأسیس پادشاهی ماد گشته بوده منکر شود، باید چنین فرض کند که ماد در فاصله سالهای ۶۲۰-۶۱۰ ق.م. در طرفه‌العینی بصورت يك کشور معظم درآمده بوده - همچنانکه پالاد غرق در اسلحه از سر زؤس بوجود آمد - والبته چنین چیزی محال است.

۱۷۵ - از این ایالات بعدها در منابع آشوری نامی برده نشده.

۱۷۶ - HABL, ۴۳۴. در آن از ایجاد نگهبانان مرزی علیه این کشورها و از قلاع مرزی خاص آنها و ازوم اعزام گریختگان را - از آنجا - به نزد شاهزاده آشوربانیپال (رجوع شود همچنین به HABL, ۱۰۲۶) که ظاهراً امور جاسوسی آشور را اداره میکرد - سخن رفته (رجوع شود به AVIU, شماره ۶۹, ۱, ص ۲۳۰ و بعد؛ درباره استدلال مربوط باین توربغ رجوع شو به AVIU, شماره ۶۹, ص ۲۳۱, حاشیه ۵-۳).

- ۱۷۷- این فهرستی است از پادشاهیهای تابع و عملاً مستقل مربوط به زمان حکومت آشور باناپال. ولی ظاهراً قبل از جدا شدن بابل در سال ۶۵۲ بخشی از فهرست کده مورد علاقه ما میباشد (AVIU، شماره ۷۱، ص ۲۳۴) بقرار زیر است:
- د.... خیلا کو — (کیلیکیه، در زمان سقوط پادشاهی آشور مستقل بوده)
- یا [ما] نا — («یونان»، اینجا، ظاهراً جزیره قبرس است)
- ملید — (ملی‌ننا در بخش علیای فرات، در زمان آسارخادون و بعدها هم مستقل بوده).
- (؟) [.....]
- (؟) شیار تو
- (اسکان‌اون در فلسطین. به آشور ملحق نشده بوده). اِسکالو نا
- (ادم، ایدومیه در ماوراء اردن) اوردومو
- (نساخته بود و پادشاهان اردن)
- (موآو در ماوراء اردن) معا با
- (آمن در ماوراء اردن) اما [نا]
- (هفتم متحد آشور بودند).
- (هرگز تحت سلطه آشور نبوده)
- (؟) اتیوپی
- (؟) [.....]
- (پادشاهی ماد - بر حسب محلی که در فهرست اشغال میکند - ماد (مادای)
- (مستقل بوده).
- در سراسر قرن هفتم ق.م. مستقل بود.
- (قبایل مستقل کلدیه در کنار خلیج فارس) کشور [ماننائیان (؟)]
- (زین پس متن ضایع شده). کرانه دریا

۱۷۸- J. V. Prášek، تألیف سابق الذکر، ص ۱۲۴-۱۲۱

- ۱۷۹- این گفته کلاؤبر که کشتی‌ریزی رئیس ائتلاف نبوده و استدلال وی که در میان اسامی دشمنان احتمالی کلمه «بیا» گذاشته شده و این دلیل عدم ریاست اوست اشتباه محض می‌باشد. زیرا که يك شهر محاصره شده بوده و در این مورد ممکن نبوده از دشمنان مختلف سخن رفته باشد بلکه فقط صحبت از واحدهای مختلف نیروهای مشترك خصم در میان است. و چون چنین است حتماً می‌بایستی رهبر کلی نیز وجود داشته باشد و البته نام کشتی‌ریزی همیشه در این موارد اول ذکر شده.

۱۸۰- Diod. II, ۳۲, ۲. بعضیها معتقدند که کیا کسار نام یکی از پادشاهان ماد است که هرودوت بین دیوک و فراتورت قرار داده بوده و ذکر او بر اثر تحریف ناسخ در متن هرودوت که بما رسیده نیامده است. ولی دلیلی نداریم که بگوئیم سطور مربوط متن هرودوت تا این حد ضایع شده باشد، اگر اخیسل (Persia, ۷۶۵ و بعد) کیا کسار را مؤسس سلطنت بر آسیا می‌شمرد و خشایارشات دروغین خود را از بازماندگان «خاندان کیا کسار» میخواند - این نمیرساند که شخصی بنام کیا کسار اول سلالهٔ ماد را تأسیس کرده بلکه معین این حقیقت انکار ناپذیر است که همان کیا کسار تاریخی یعنی پادشاه قبل از آخری ماد بود که آن کشور را بمقام دولت معظمی رسانید ضمناً در بابان قرن هفتم به نام کیا کساری برمیخوریم (به آشوری: او کساتار، او آکساتار) که یکی از امیران ناحیه رود کها بوده (رجوع شود به حاشیه ۲۷۸ فصل دوم و IIABI, ۶۴۵ و حاشیه ۹۹ این فصل).

۱۸۱- زبان یونانی منظمأ و علی‌الرسم f: با بصورت ph و -VA- را بصورت -O- ادا میکند. بدین سبب Fravartiš درست مطابق Phraotēs یونانی میباشد. در روایات بابلی و عیلامی که f بصورت p و v بصورت m ادا میشود این نام بشکل Par'nmartiš و Pirrumartiš ادا شده است. ولی باید بگوئیم که نام Fravartiš هیچ وجه مشترکی با کلمهٔ «فرهاد» (Frahata - ی ایرانی باستانی و Phraates یونانی) ندارد.

۱۸۲- مثلاً در بابل غاصبی بنام آراخا نام مشهور شاهی نابو خود و نوسور (بخت - النصر) را بخود نهاد و در عیلام غاصب دیگری بنام ماریتا يك نام عیلامی مخصوص شاهان یعنی خومهایکاشا را (۹- ایمانش - ایرانی باستانی) برای خویش برگزید. تبدیل نام پرافتخار سلطنتی فراتورت به نام غیر سلطنتی خشایارشات عملی کاملاً بی‌معنی می‌بود. ظاهراً نام دوم سلطنتی بوده نه نام اول. بنا بر این برخلاف گفتهٔ هرودوت پسدر دیوک نیز نمی‌توانست بنام فراتورت موسوم باشد.

۱۸۳- ترکیب -XŠ- به بابلی علی‌الرسم بصورت -KŠ- ادا می‌شده و کمتر بشکل -liš- ؛ در آغاز هجا دو مصمت و در وسط کلمه سه مصمت متواتر تلفظ نمی‌شوند. مصوت آخر در لهجه نو بابلی تلفظ نمی‌گشته و بالااختیار نوشته می‌شده. (u - , a - یا i -).

۱۸۴- در روایت بابلی کتیبهٔ بهیستون - Hašatrīti - درم در بارهٔ یکی بودن این نام با نام کشتربیتی سخن گفته.

(س ۹۱) (P. Dhorme. Conférence de St- Etienne, Paris, 1911,

۱۸۵- اگر این مطلب که در تالیف هرودوت يك نام دیگر بین دیوک و فرانتورت از

قلم افتاد صحیح باشد .

۱۸۶- نخستین بار تیلد در ۱۸۸۸ این اصطلاح را چنین توجیه کرد ولی به گفته

او توجه کافی مبذول نشد .

۱۸۷- چنانکه بارها یاد شد این نکته از مسیر تیگلاتپالاسار پیداست . بمقابل

ص ۲۵۲ متن و غیره رجوع شود. پیشتر خاطر نشان شده که در پایان هزاره دوم و اوایل هزاره

اول ق. م. اصطلاح «کاسیان» غالباً با کلمه «بابلیان» به يك معنی تلقی می شده. رابطه کار-

کاشی با بیت - کاری از توازی نواحی سه پیشوای شورش (قلعه مادای ، ساپاردا) و

ایالات آشوری که پس از سال ۶۷۳ ناهشان میو شد (بیت - کاری، مادای ، ساپاردا)

پیداست .

۱۸۸- «ذی اقتدار» ، از - Xša/ra . درباره این اصطلاح به ما بعد ص ۴۵۸

متن رجوع شود.

۱۸۹- بگفته ا. هر تسفلد - همان Vahmyatarši ایرانی است.

۱۹۰- این از قرابت فوق العاده نامهای خاص سکائی - اسکیتی و مادی پیداست.

۱۹۱- بغیر از Dusanni . رجوع شود مثلاً به Harpags هم .

۱۹۲- رجوع شود به مقابل ص ۲۵۴ متن و ما بعد ص ۴۵۷ متن.

۱۹۳- هرودوت هم باحدی بوضوح به نارضائی بزرگان که به «خاندان» (oikiā)

و دلیری (andragathiā) خویش می بالیده و خود را با دیوکیان برابر میدانستند

(heterois sphī dokeoieinai) اشاره میکند . بر روی هم شرحی که وی درباره ظهور

پادشاهی ماد می نویسد بوضوح نشان میدهد که مخبر آریستوکرآت وی به نظامات دیوکیان

نظر منفی داشته .

۱۹۴- هرودوت (I ، ۹۹-۱۰۰) که استقرار نظامات نوین سیاسی را به دیوک

نسبت میدهد چنین نقل میکند: «چنین (دژی یعنی اکباتانا) دیوک برای خویش برافراشت

و چنین (حصارهایی) بدور منزل (خود) برپا داشت و دیگر مردم را (dēmos) امر کرد در

پیرامون حصار (قلعه) زندگی کنند. پس از بنای همه ساختمانها دیوک برای نخستین بار نظامی

برقرار کرد که هیچکس به منزل شاه وارد نشود و همه امور بوسیله پیکان صورت گیرد و شاه

در نظر هیچکس مرئی نباشد. گذشته از این در حضور (او) هرکسی که بخندد با تفو کند

این کار بی ادبی شمرده شود، و الخ، کسانی که شکایات قضائی را مینوشتند آنها را به نزدوی میفرستادند و او پس از حل موضوع آنچه را (بوی) تسلیم شده بود ... میفرستاد، اگر از وجود کناهکاری اطلاع مییافت میفرمود او را بیاورند و طبق جرم هر کسی مجازاتش میکرد و او در سراسر سر زمین پادشاهی جاسوسان و منبیهان داشت.

۱۹۵- رجوع شوده به : ای.م. دیا کوئوف، سازمان دولتی شومر در قدیمترین اعصار.

VDI، ۱۹۵۲، شماره ۲، ص ۳۵ و بعد.

۱۹۶- در سرزمین یهودن حضرت «پیامبری» که از طرف توده های مردم تقویت میشد در واقع تکیه گاه شاهان بود در مبارزه علیه بزرگان محلی اخیل که با ادیان محلی و کاهنان آن ادیان مربوط بودند.

۱۹۷- اورارتو، ماننا، ماد و خوبوشکیه.

۱۹۸- در ناحیه کرانه غربی ارومیه.

۱۹۹- کورش اول پادشاه پرسید (پارس) و بسیاری شاهکان دیگر در مشرق عیلام.

چنانکه بعد خواهیم دید - مستقلاً با آشور رابطه داشتند. بیشتر حدس میزنیم که پارس فقط در عهد کیا کسار تابع ماد گشته بود.

۲۰۰ - خبر دوم بنظر ما محتمل تر می آید. يك پرسش آشور باناपाल راجع به

اعزام لشکر به الی پی بفرماندهی «رئیس رئیسان» شا - نابو - شو بدست ما رسیده. اشتراك (ص Assurbanipal, I, GLXXXII) ظاهراً لقب سؤال کننده را در متن بصورت «آشور باناपाल فرزند آسارخادون، پادشاه آشور» خوانده و این لشکر کشی را مربوط به پایان دوران پادشاهی آسارخادون یعنی بعد از ختام جنگ با کشتربتی میدانند ولی بیشتر احتمال میرود که این لشکر کشی مربوط به دوران جنگ ماد بوده زیرا که الی پیان و مادیها و «کیمینیان» (اسکیتها؟) در شمار دشمنان آشور قلمداد شده اند. ما میخواهیم که الی پی را همان علیمائید (Elumais) که نامش در آثار مؤلفان متأخرتر یونانی آمده بدانیم. مؤلفان مزبور عادتاً آن را از عیلام (سوزیانا) متمایز میدانستند: Elli-pi ممکن بود در زبان عیلامی بصورت Ellu .me [مصوتهای - i - و - u - در عیلامی جدید جای یکدیگر را بگیرند. و - ine و - pe - پسوندهای مختلف جمع هستند که ممکن است بجای یکدیگر بکار روند. مثلاً : (Lullu - p(um و Lullu - mê). و اینکه بعدها علیمائید - الی پی بصورت ناحیه تاریخی جداگانه ای محفوظ مانده بود، با احتمال قوی،

- حاکی از این است که استقلال و یا خودمختاری آن مدت مدیدی باقی و برقرار بوده.
- ۲۰۱ - این لشکرکشی در آنچه اصطلاحاً «استوانه B» نامیده میشود مفصلتر از جاهای دیگر شرح داده شده است. رجوع شود به: AVIU، شماره ۷۳، ص ۲۳۸. همچنین به نوشته «استوانه راسام» (AVIU، شماره ۷۲) و سؤال از هاتف (Kn.، ۱۵۰) که هدف لشکرکشی صراحتاً در آنجا ذکر شده.
- ۲۰۲ - متن آشوری آیوسیش، پاشا [۰۰۰۰] سو، بوشوتو (= بوشتو در مرز پارسوا)، آشدیاش، اوکی یامون، اوپیش، سیخوآرنازی نیری را نام میبرد.
- ۲۰۳ - در اینجا آشوریان دژ آرسیانی را تصرف کردند. متن آشوری نیز میگوید که آشوریان دژ ارشدیان را تصرف کرده و نواحی اطراف را از هستی ساقط کردند و ضمناً شخصی بنام «رادبای کوهستانی» یا «رادبای شادی» ماننایی «رئیس استحکامات» (؟) کشته شد. با کلمه «کوموردیان» «خومورتی» زمان شومر را مقایسه کنید (نزدیک خارش - به ماقبل ص ۱۵۷ متن و بعد از آن رجوع شود).
- ۲۰۴ - دژهای [بی] روآ (؟)، شاروایکبی، کوسونه و [۰۰۰۰] روتنه که به آشور بازگردیده بودند - در اینجا قرار داشتند.
- ۲۰۵ - چنانکه از نوشته هرودوت میتوان داوری کرد این مصادمه در آذربایجان شمالی روی داده بود (از زمانی که اسکیتها از «کوه قفقاز» میگذشتند) ولی اگر هم چنین باشد تغییری در وضع پیدا نخواهد شد. بهر تقدیر وقوع مصادمه بین اسکیتها و ماد مستلزم این بود که ماننا موقتاً از میدان بدر رفته باشد.
- ۲۰۶ - نوشته شده $^{m}Sar-a-ti$ یا $^{m}Sar-a-ti$ و محتملاً باید Sarhati، Sar'ati خوانده شود.
- ۲۰۷ - قرائت بصورت Paritia کمتر محتمل است.
- ۲۰۸ - در کتب مربوطه غالباً از این همانندی یاد شده است و این عقیده را همه از جرج اسمیت مأخوذ داشته اند. یوستی Šaké - ی ارمنی را با ناحیه سیونیک (در مشرق دریایچه سول. یا چنانکه س.ت. یرمیان صحیحتر خاطر نشان کرده در ناحیه نوخی) منطبق میکند. نلدکه و اشتراک علیه انطباق ساخو با سکایان اظهار نظر کرده اند.
- (Th. Nöldke und E. Schröder, Keilinschriften und Geschichtsforschung (تفریط). ZDMG, XXXIII, ۳۲۸ ص Streck, ZA, XV ۳۲۱ (س))

۲۰۹ - زیرا که تبدیل a به o در عبری عهد عتیق مدتها پیشتر صورت گرفته بود. رجوع شود به: AVIU ، شماره ۸۵ ، حاشیه ۱ و شماره ۸۶ ، حاشیه ۳ ص ۲۵۱ نوشته تألیف دلیج و اشترك نادرست است.

ص ۲۴۶ ، (F. Delitzsch, Wo lag das Paradies. Leipzig, 1881 ، حاشیه ۱ ، ص ۳۲۱ Streek. ZA, XV).

۲۱۰ - بدینقرار اشترك کوتیان را در جبال جودی داغ، شمالی‌تر از آشور و چ. اسمیت نزدیک آرانچی (کرکوک) قرار می‌دهند - بماقبل فصل اول حاشیه ۴۴ رجوع شود. ۲۱۱ - آکادمیسین و.و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. در تالیف هرودوت،

ص ۶۷ .

۲۱۲ - متاسفانه متن سرود خطاب به خداوند مردوک که شامل این اطلاعات می‌باشد خوب محفوظ نمانده و محققان با نهای گوناگون آن را می‌خوانند. اشترك (ص ۲۸۰ و بعد (Assurbanipal, II) چنین می‌خوانند :

(20) ù^mTug - dam - me - i šar vinmān - man - da tab - nit ti -
amat tam - šil^d[gallê] (21) a - na la e - peš an - ni la ha - ti - e
mi - šir mâti - ja ni - i [š ilâni meš] (22) i - miš la ik - kud - ma
zi - kir - ka kab - tu ša^digigi [utakkū] (23) a - na šur - bi - i be -
lu - ti - ka ù da - na - an i - lu - ti - ka [.] (24) ki - i šip -
ri ilu - ti - ka šā taš - pu - ra um - ma ù - sap - pah il - lat - [su
(?)] (۲۵) ù^mSa - an -
maššani (?)^m - šù iš - ku - nu a - s [a (?) - kip (?)] (26) áš - me -
ma at - ta - id^dMarduk Kar - du و غیره

و چنین ترجمه می‌کند :

«و تو کدومه پادشاه اومان ماندا، تخمه تیامات (= مخلوق عجیب بدوی - ای.د.)، تصویر [ابلیس]، تحقیر کرد، - جرمی نکرده و گناهی مرتکب نشده در برابر ناحیه کشور من، - سوگند [ی به خدایان (؟)] و ترسید از نام محترم تو، که [.] ایگی کان (خداوندان آسمانی ای.د.). بخاطر بزرگداشت تو (خداوند مردوک ای.د.) و فرمانروائی و نیروی

خداوندی تو [۰۰۰۰۰۰۰]، طبق فرستاده خداوندی تو (هاتف - ای.د.) که تو با چنین بیاناتی فرستادی: «من می‌پراکنم [نیروی او (؟) را [۰۰۰۰۰۰۰]، ساندا کشتارو را که ایشان در جای او نشانند (؟) من [۰۰۰۰۰۰۰]، من این را شنیدم و ستودم مردوک را، پهلوان را» والخ.

کرک، سرشمیدت و وینکلر که در ترجمه ماهم در «AVIU» (شماره ۷۸، ص ۲۴۳) از ایشان متابعت شده سطر ۲۰ را جور دیگر میخوانند و ترجمه میکنند:

ù ^mTug - dam - me - i Šar ummān - man - da e - liš ti - amat ut - tar - [an - ni - ma].

اگر عبارت چنین خوانده شود مفهوم یکدست و قابل اعتمادی نخواهد داشت. [در «AVUI» ترجمه شده: و تو کدامه پادشاه اوممان - ماندا مرا مجبور میکند بروم (؟) بآن سوی دریا]. بدین سبب آنگونه که اشترك اینجا را قرائت کرده مرجح است. ولی از نظرگاه ما باقی متن را باید آنچنان که در «AVIU» منقول است احیاء کرد و فهمید [ص ۲۴۳؛ بویژه دلیلی نداریم که بجای te - ni - šu در سطر ۲۵ ni - šu (?) maškani بخوانیم: tēnu بمعنی «کفیل»، «جانشین»، «وارث» است. ترجمه تمام قطعه چنین است: «و تو کدامی، تخمه موجود عجیب (مونستر) مانند [ابلیس] فراموش کرد سوگند [را (بنام) خدایان] کند: «جرمی نکنند و برضد مرزهای کشور من گناهی مرتکب نشود». او (در اجرای) سخن تو که ایگی کان (محترم می‌شمارند) دقیق و سختگیر نبود. برای اینکه سلطنت تو را نامی سازد، [برای اینکه نشان داده شود (؟) نیروی خداوندی تو، طبق پیام خداوندی تو، که تو فرستادی (و گفتی): «می‌پراکنم نیروهای [تو کدامی را (؟)]»، (و) ساندا کشتارو فرزندی و تخمه بطن او را که بجانشینی او کسب داشته‌اند، سر [نگون] میکنم - (باو) گوش فرا دادم و از مردوک اطاعت کردم» والخ. بدیهی است صحبت برسر هاتف مردوک است. در مورد تعیین تاریخ رجوع شود به AVIU، شماره ۷۸ ص ۲۴۳ حاشیه.

۲۱۳ - رجوع شود به متن AVIU، شماره ۷۷ ص ۲۴۲ بتاریخ ۶۵۵ یا آغاز

۶۵۴ ق. م.

۲۱۴ - Strabo - I، ۳، ۲۱، استرابون پیروزی بر کوب پیشوای ترریان را

به ماد نسبت میدهد (که در اینجا اشتباهاً «کیمری» نامیده شده) و این با احتمال قوی سوء-فاهمی است زیرا که بيشك، صحبت از پیروزی اسکیتها بر کیمریان باید باشد - و در زمانی

- که تردیان فقط متحد کیمریان بودند. (مثلا در تألیف لمان - هائوپت چنین است :
Pauly - Wissowa s. v. Kimmerier
 فلج و قمع کیمریان بدست ماد می‌بایست پس از سال ۶۴۵ (یعنی بعد از بار دوم تصرف سارد) وقوع یافته باشد ولی البته ممکن است که مبارزه زودتر آغاز گردیده بوده.
- ۲۱۵ - بطوریکه در «AVIU» (شماره ۷۳، حاشیه ۱۳) خاطر نشان گشته این صورت قرائت «آنداریا» رئیس ناحیه لوبدو» مبتنی بر قرائت غلط ج. اسمیت است که حروف را باین صورت خوانده: *mât Lu - ub - di*. برای *Lu* باید بصورت حرف بسیار مشابه با آن *Ur* خوانده شود. *ub* و *di* غالباً *âr* و *ti* خوانده میشود و بدین سبب باید *mât U (!) - âr - ti* خوانده شود در این روایت اورا رتو نوشته شده.
- ۲۱۶ - محتملاً اتحاد بین اسکیتها ولیدی را که از طرف کیمریان مورد تپ و غارت واقع شده بود باید باین عهد مربوط دانست.
- ۲۱۷ - رجوع شود. به: آکادمیسین و. و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. در تألیف هرودوت، ص ۶۵.
- ۲۱۸ - استوانهٔ راسام، III، ۱۰۶-۹۶.
- ۲۱۹ - باب - سالی متی در مصب فرات واقع بوده. محل عقبه معلوم نیست (باعقبه کنونی در کرانهٔ دریای سرخ هیچ وجه مشترکی ندارد).
- ۲۲۰ - ص CCXC III و بعد *Assurbanipal, I*.
- ۲۲۱ - همانجا ص CCXC IV و CCCL XI و بعد: صحبت بر سر اعراب اردن و محتملاً سر زمین یهود در میان است.
- ۲۲۲ - همانجا ص. CCLXXIX بدیهی است که صحبت بر سر مصر است.
- ۲۲۳ - رجوع شود به ای. م. دیباکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو ص ۳۵.
- ۲۲۴ - چنانکه گفته شد چاپاران روسای دوم با رسالت صلح در ۶۵۴ وارد آشور شدند دربارهٔ دشمنی آشور با اورارتو تا زمان سفارت جدید ساردوری سوم از حدود ۶۳۹ مدارکی در دست نداریم. رجوع شود به: AVIU شماره‌های ۷۲ (X، ۵۰-۴۰) و ۷۹، ص ۲۳۷ و ۲۴۴-۲۴۳.
- ۲۲۵ - و برخلاف عقیدهٔ اولمستد نه پارس (ایران).

(A.T.E. Olmstead, History of the Persian Empire, Chicago, 1948

(ص ۳۱).

۲۲۶- برای تشخیص از بابلیان که هرودوت نیز ایشان را « آشوریان »

میخواند .

۲۲۷- یعنی نینوا.

۲۲۸- Pauly-Wissowa, s.v. Kimmerier. نزدیک است به آنچه ما از

اولمستد درك میكنیم

۲۲۹- راست است که بموجب تألیف هرودوت در فاصله لشکر کشی خالی از موفقیت

فراتورت و نخستین جنگ کیا کسار با آشور يك سلسله وقایع دیگر روی داده بوده ولی چنانکه خواهیم دید شرح وقایع و تواریخ دوران حکومت کیا کسار در تألیف هرودوت بالکل آشفته و مشوش است.

۲۳۰- معنی این ممکن است چنین باشد که او فرزند کوچکتر بوده و برادران

ارشد وی قبلاً هلاک شده بودند، مثلاً، باتفاق پدرشان. تقریباً در تاریخ هر ساله ای نمونه هایی از اینگونه وراثت دیده میشود. مثلاً اگر همان عهد را در نظر گیرم- هیز کیه پادشاه یهود در ۵۴ سالگی پس از ۲۹ سال سلطنت درگذشت (۶۹۵-۷۳۳ ق.م.) و پس از وی فرزندش مناشه که در ۱۲ سالگی بتخت سلطنت نشست ۵۵ سال فرمانروائی کرد (۶۴۰-۶۹۴ ق.م.) ممکن است که کیا کسار پسر خشایریتا- فراتورت نبوده (در تألیف هرودوت چنین معرفی شده) و مسلماً نوۀ او بوده است. زیرا ممکن است شجره شاهان ماد- که هرودوت نقل میکند ناحدی مصنوعی باشد (برغم صحت ترادف اشخاص).

۲۳۱- یوستی (II، ۲) نیز چنین میگوید و بنظر میرسد روایتی را که سرانجام

به روایات اسکیتی منتهی میشود نقل میکند .

۲۳۲- شاید اورارتو بهمین سبب در سنین سیام قرن هفتم ق.م. ناچار بمنظور جلب

دوستی و مساعدت آشور بظاهر اولویت سلطان آشور را در برابر پادشاه اورارتو شناخته بود رجوع شود به: AVIU، شماره های ۷۲ و ۷۹،

۲۳۳- هرودوت در این باره خبر میدهد (I، ۱۰۵) و مدارك باستانشناسی و نامهای

جغرافیائی نیز آن را تایید میکنند. رجوع شود به: ب.ب پیوطروسکی، تاریخ و فرهنگ اورارتو. ص ۳۰۲ و بعد .

۲۳۴- هرودوت، I، ۷۲ .

۲۳۵- پ.ب. پیوطروسکی بما خاطر نشان ساخته تیرهایی که ناوک «اسکیتی» دارند (که ظاهراً از ناوکهای استخوانی دشت نشینان مأخوذ بوده) از تیرهای مرسوم کشورهای باستانی شرقی که دارای ناوک برگی شکل بودند، مؤثر تر بوده (ناوکهای اخیرالذکر از ناوک سیلکسی مأخوذ بوده است). بدین سبب تیرهای «اسکیتی» سرعت میان همه اقوام مشرق زمین متداول گشت .

۲۳۶- هرودوت، I، ۷۳ .

۲۳۷- مثلاً رجوع شود به: هرودوت، IV، ۴-۱، ۱۱۹-۱۱۸ و غیره.

۲۳۸- تألیف مهم سولیمیرسکی دیر بدستم رسید و نتوانستم از آن استفاده کنم .

(T. Sulimirski. Scythian Antiquities in Western Asia, Artibus Asia XVII. 314 . (س ۲۸۲ و بعد .

استنتاجات مؤلف مزبور در بسیاری از موارد با نتیجه کربهای ما مطابق است ولی وی تاریخ ظهور اسکیتها را در آسیای مقدم خیلی قدیم میداند .

فصل چهارم

تعلیقات و حواشی

۱- بدین سبب اکثر محققان نخستین محاصرهٔ نینوا و هجوم اسکیتها را در سال ۶۲۵ میدانند یعنی زمانی که منابع روشن نکرده‌اند.

۲- رجوع شود به :

E.F. Weidner, Die älteste Nachricht über das Persische Königshaus, AFO, VII, 1 و بعد

که بر طبق آن کورش اول پادشاه پرسید (پارس) با اتفاق شاهک ناحیهٔ شرقی عیلام خود بمری و دیگران هدایائی برای آشور باناपाल بمناسبت پیروزی وی بر عیلام ارسال میدارد. اظهار غفیده شده است که بخشی از شاهکان خاندان هخامنشیان در ناحیهٔ شرقی عیلام موسوم به آئزان با آتشان حکومت میکرده‌اند. (ظاهراً «آنچان» صحیح‌تر است) و بخشی دیگر (شاخهٔ اصغر) در خود پارس (پرسید). مثلاً رجوع شود به:

Pauly - Wissowa s. v. Kyros (مقالهٔ ویسباخ).

ظاهراً «آنچان» همچون کشوری واقعی در کتیبهٔ بهیستون نام برده شده است. رجوع شود به: R. G. Kent, Old Persian. s.v. Yada ص ۲۰۴ ولی باید در نظر گرفت که اصطلاح «آنچان» جزو اسامی جغرافیائی «سبک عالی» بوده، مانند «اوممان مساندا»، «کوتیومو»، «خانی»، «آمسورو»، «ماگانو»، «ملوخته»، «سوبارتو» و غیره (در این باره به جدول ص ۵۷۹ این کتاب رجوع شود). بدین سبب در متن بابلی اصطلاح «آنچان» تداعی

معانی معینی برمیآنگیخت و گذشته از اینکه در حدود عیلام، و در اصطلاحات عیلامی حتی در هزاره اول هم شاید واقعاً ناحیه «آنچان» بی وجود داشته، در آن زمان که کورش در «بیانیه» خود خویشتن را «پادشاه آنچان» می نامید، می خواسته خود را بوجه مشخصی با روایات تاریخی بابل مربوط سازد و بهیچ وجه در صدد اینکه اصل خود را به آن ناحیه گمنام و دوردست عیلام مربوط سازد نبوده. استعمال نام «آنچان» در متون نابویندطبیعی بوده و در «بیانیه» کورش بموازات زبان و سبک و افکار مهجور بکار رفته تا وفاداری کورش را به سنن فرهنگی و دینی بابل نشان دهد. پرسید (پارس)، برای تمیز دادن آن از «آنچان» یا «سبک عامیانه» - Parša, Parsumaš, Parsuaš (رجوع شود به «منشور تیلور» سیناخریب: ARAL-AL5, II, § ۲۵۲ و غیره) یعنی مانند ناحیه مشهور «پارسوآ» نامیده میشده. درباره عمل این تصادف رجوع شود به ماقبل، ص ۹۱ متن.

۳- قبل از لحظه سقوط آن در نتیجه قلع و قمع عیلام کورش اول پادشاه پرسید (پارس) هدایائی برای آشور فرستاد.

۴- بدین سبب اشیل تراژدی نویس بزرگ یونانی کیا کسار را مؤسس دولتی میداند که سلطنت بر آسیا را تحقق بخشید. شرح مختصر تاریخ ماد و پارس را اشیل از زبان شبح داریوش اول - پس از شکست لشکریان خشایارشا در یونان - بیان میکند و این گواهی است قریب نیم قرن کهن تر از زمان تحریر تاریخ هرودوت و واجد اهمیت بسیاری باشد و ما عین آن را اینجا نقل میکنیم: «شاه زوس این افتخار را ارزانی داشته که يك مرد حاکم بر آسیاست. زیرا که مرد مادی نخستین امیر لشکریان بوده و دبگرفرنزند او که کار را به پایان رسانید، چون عقل هادی تمایلات وی بود. سوم پس از او کورش حکومت کرد که مردی بود سعادتمند و صلح را برای همه دوستان ایجاد کرد؛ او قوم لیدی و فریجیان را بدست آورد و همه یونیه را بزور (به بردگی) برد. زیرا که خداوند (با او) مخالفت نکرد چون او مردی عاقل بود. پسر کورش چهارمین کسی بود که رهبری لشکر را داشت و پنجمین مردی بود که مایه رسوائی پدر و دیهیمها و پادشاهیها بوده - بخدعه او را آرتافرن (؟ - بجای «اینتافرن»؟ - در تألیف هلائیک ددافرن بوده - ای.د.) دلیر بادوستان مغلوب کرد.» (Persai 762-777).

۵- telē واحدی لشکری است از صف معینی.

۶- Tous te aikhmophorous kai tous toksophorous kai tous hippeas.

مقدود از aikhmophoros سپاهیان سنگین اسلحه که سلاحشان عبارت بوده از نیزه جنگی - نه نیزه پرتاب کردنی ؛ toksophoros - بمعنی « کماندار » است - و بدیهی است که او پیاده سبک اسلحه بوده . اما hippeas ظاهراً باید « سوار » باشد گرچه گاهی عرابه ران هم معنی میداده .

۷ - تاریخهای دوران حکومت کیا کسار در اثر هرودت بالکسل مغشوش است .
اولاً معلوم نیست که ۴۰ سال دوران حکومت وی از تاریخ مرگ فراتورت حساب شده یا از زمان بیرون راندن اسکیتها (در این باره رجوع شود بما قبل حاشیه ۱۳۷ فصل دوم و س ۲۴ متن و بعد از آن) دیگر هرودت (I, 103) معتقد است که کیا کسار نخست بالیدی جنگید و پس از آن برای نخستین بار به محاصره نینوا پرداخت و بسبب هجوم اسکیتها محاصره را موقوف داشت . ضمناً خود وی علت جنگ با لیدی را (I, ۷۳) امحای اسکیتها از طرف کیا کسار میداند . ظاهراً هرودت این تناقض کوئی را احساس کرده و مطلب را بطور مبهم بیان میکند و بدین سبب معلوم نیست آیا اینان همان اسکیتهای هستید که در فصل I, ۱۰۳ از ایشان گفتگو شده و یا اسکیتهای دیگری که قبل از هجوم اسکیت وارد ماد شده بودند . ولی فرض اخیر با خبر هرودت درباره اوضاع واحوال ظهور ناگهانی اسکیتها در مادی تناقض دارد (I, 103 - 104; IV, II) . گذشته از این بعقل بسیار مسلماً تصادم لیدی و ماد در آن تاریخ (قبل از سقوط آشور) محال به نظر میرسد . تاریخ این تصادم بطور مسلم معین شده : و ۵۹۰ ق.م. بوده . ظاهراً عدم وضوح تواریخ سالهای هرودت در این مورد مربوط با اشتباه کلی است که وی درباره تواریخ مرتکب شده یعنی تاریخ بسیاری از وقایع را ۲۵ سال زودتر گذاشته (در این باره رجوع شود به : آکادمیسین و.و. استرووه . تواریخ قرن ششم ق.م. در تالیف هرودت ، VDI, ۱۹۵۲ ، شماره ۲ ص ۶۰ و بعد) و بدین سبب جنگ بالیدی بجای ۵۸۵ - ۵۹۰ ق.م. در ۶۱۰ - ۶۱۵ ق.م. قلمداد گشته و همچنین نخستین جنگ آشور و ماد را (قبل از هجوم اسکیتها) با محاصره نینوا در سال ۶۱۲ ق.م. اشتباه کرده . بدین سبب خبر هرودت درباره اینکه کیا کسار کوئی قبل از « نخستین » محاصره نینوا « آسیای علیا را که آنسوی هالیس (قزلایرماق) قرار دارد بخوابتن ملحق کرد » نیز درست نیست .

۸ - محتملاً شرح جنگ « کیا کسار پسر آستیاگ » علیه آشور که لشکریانش تحت فرمان کورش (دوم) پارسی بوده و در زمان کزنفون « کورشنامه » آمده شمه ای از جنگ کیا کسار تاریخ علیّه آشور میباشد . ولی این گفته صریح که « کورشنامه » مربوط به

دلیریهای کورش اول نیای کورش مشهور و معاصر کیا کار است
(F. W. König, *Altteste Geschichte der Perser und Meder*. Der A. O. XXXIII, 3/4. ۳۷ س)

هیچ پایه و اساسی ندارد. اینکه کز نفون تا چه حد از تاریخ واقعی ماد بی اطلاع بوده از تحریفات فاحشی که در اخبار مربوط به نوابودی شهرهای آشور (که وی بلاد مزبور را مادی می‌شمارد) که در «آناباسیس» (Xen. Onab, III, 4, 7-12) آمده پیداست. گفته کز نفون درباره متحدان مادیها در آن جنگ نیز هیچ ارزشی ندارد. مثلاً این خبر که هیرکانیان که گویا در مجاورت آشور زندگی میکردند و بدین سبب مطیع آشور بودند - بطرفداری از مادیها برخاستند چه ارزشی میتواند داشته باشد. چنانکه میدانیم هیرکانیه کشوری بوده در کرانه دریای کاسپی (خزر) و دره‌های رود سومیر و انرک و کورگن در مرز کنونی ترکمنستان و ایران یعنی شمال شرقی ماد. و حال آنکه آشور در جنوب غربی آن واقع است! اخباری که وی درباره شرکت ارمینیان و کادرسیان و سکایان بنفع کیا کار نقل کرده نیز شایسته اعتماد بیشتری نیست. عناصر غیرمادی لشکر کیا کار را بسابد در میان قبایل مرکزی و شرقی ایران جستجو کرد.

۹ - کتاب ناحوم نبی، III، ۱۷ - ۱۶: «تو (آشور) تا جرانت را (rōkel) از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کرماها تاراج میکنند و میپزند تاجداران تو (nōzer) مانند ملخهایند و کارمندانت (تحت اللفظی: «نویسندگان» tapsar، که همان tupšarru - ی ا کدی باشد) مانند انبوه جراد اند که در روز سرد بر دیوارها فرود می‌آیند اما چون آفتاب گرم شود میپزند و جای ایشان معلوم نیست که کجاست، رجوع شود همچنین: کتاب ناحوم، II، ۱۴ - ۱۲؛ III، ۱: «بیشه شیران و مرغزار شیران ژبان کجاست که در آن شیر نر و ماده و شیر بچه میخرا میدند و ترساننده نبود. شیر نر برای حاجت بچه‌های خود میدرد و بجهت شیرهای ماده اش خفه میکرد و مفارهای خود را از شکار و بیشه‌های خویش را از صید پر می‌ساخت. اما الان بهوه صباوت میگویند من بضد تو هستم و عرابه‌هایش را بدود خواهم سوزانید و شمشیر شیران ژبان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آواز ایلجیان دیگر مسموع نخواهد شد وای بر شهر خونریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است»

۱۰ - ظاهراً در آن زمان گروهی از قبایل آرامی و یا عربستان جنوبی را که از بابان هزاره دوم ق. م. در حدود بابل استقرار یافته بودند کلدانی (Kasdu از Kaldu)

میخواندند. بزرگان عشیرتی این گروه در قرنهای نهم و هشتم ق.م. کاملاً از لحاظ فرهنگ بابلی شده بودند.

۱۱ - اینکه قبلاً حدس میزدند که کندلانو همان آشور باناپال باشد اکنون اشتباه در آمده.

۱۲ - سندی از نیپسور که مورخ بزمان حکومت او باشد در دست است:
(A. I. Clay: BE, VIII, 1, 1908: No. 141).

۱۳ - Sarakos - اشتباه است بجای Sariskos (از Šariškun) ؟

۱۴ - اسناد زیر که مورخ بزمان حکومت وی است در دست میباشد: (۱) بتاریخ اول ایار سال دوم؛ از سیپار؛ (۲) ۲۵ سیمان سال دوم از سیپار؛ (۳) ۱۲ تبت سال هفتم از اوروک. چون در سال ۶۱۶ بهر تقدیر در بابل آشوریان وجود نداشته پس آغاز حکومت سین شاریشکون را نمیتوان بعد از سال ۶۲۳ - مورخ نمود - با احتمال قوی - ۶۲۵ درست است. و بنابراین تاریخهای مذکور در فوق نیز مربوط به ۶۲۴ (۶۲۲) و ۶۱۹ (۶۱۷) میشود.

۱۵ - نابوپالاسار در سال ۶۰۵/۰۴ در گذشت و بیست سال و اندی سلطنت کرد: متأخرترین سند زمان حکومت او به تاریخ ایار (آوریل - مه) سال ۲۱ مورخ باشد؛ در دوعوز (ژوئن - ژویه) نابو خودونوسور (بخت النصر) حکومت میکرد. طبق قانون بطلمیوس نابوپالاسار ۲۱ سال سلطنت کرده و بنابراین گفته یوسوی ۲۰ سال.

۱۶ - خبر یوسوی (I, ۳۶, ۳۷ - ۲۸, ۱۰) بگفته آیین - مأخوذ از آلکساندر پولی کیستور - مأخوذ از بروس - که در تألیف موسی خورنی نیز منعکس شده.
۱۷ - خبر سینکل (B ۲۱۰) - که سرانجام به بروس منتهی میشود - و شاید آنچنانکه باید درست فهمیده نشده).

۱۸ - NBKI - ص ۶۶، شماره ۴، ص ۴.

۱۹ - ترجمه ارمنی یوسوی از روی آلکساندر پولی کیستور و آیین (که آلکساندر نیز از آن استفاده کرده؛ خبر مأخوذ از بروس است)؛ ولی این منبع بجای کیاکار از «اژدهاک» یعنی یکی از سیماهای روایات حماسی زرتشتی نام برده. این شخص در نظر ارمنیان باستانی نیز «نیای بزرگ» مادیها بوده: «ماریان» mar ارمنی از māda و از māda - ی باستانی گرفته شده. در ادبیات باستانی ارمنی «اژدهاک» همان آستیاک

معرفی شده و این تصادف محض است و بسبب تشابه صوتی می‌باشد و با واقعیت منطبق نیست (رجوع شود به ماقبل ص ۷۳ متن و بعد آن). درست معلوم نیست که در تألیف بروس در این مورد از آستیاگ یاد شده یا کیا کسار.

۴۰ - سینکل او را Amuitē (شکلی از arōitē) که روایت ارمنی بسوسی amuhean - میخواند . پسوند ean - که خاص نامهای خانوادگی است بسوسیله پسوند یونانی -itis- ادامیشود. بدین سبب نام او را باید بصورت Amuitis احیاء کرد.

۴۱ - ولی نه قبل از سال ۶۱۹ . رجوع شود به ماقبل حاشیه ۱۴ همین فصل.

۴۲ - هرودوت از دخالت اسکیتها در جنگ آشور و ماد بهنگام دومین محاصره نینوا توسط کیا کسار (I, ۱۰۳) سخن میگوید که: «چون پس از پیروزی بر آشوریان کیا کسار نینوا را محاصره کرد....» لشکریان اسکیت بدید آمدند (I, ۱۰۴): «مادیها با اسکیتها پیکار کردند ولی شکست خوردند»؛ وزان پس طبق فصل I, ۱۰۶، «در ظرف مدت بیست و هشت سال اسکیتها بر آسیا فرمانروا بودند....» ولی وی تخریب نینوا را بوضوح مربوط بزمانی که فرمانروائی اسکیتها واکون شده بوده میداند (I, ۱۰۶): «کیا کسار و مادیها (اسکیتها را) به میهمانی خواندند و می نوشاندند و (ایشان را) کشتند و بدین طریق سلطنت (خویش) را نجات دادند و آنچه را بیشتر داشتند بتصرف درآوردند و نینوا را هم مطیع ساخته و آشوریان را بزیر فرمان درآوردند - مگر سهم بابل را». بروس بالکل از اسکیتها یسار نمی کند و کتسیاس فقط میگوید با کترینان که متحدان آشوریان بودند بطرفداری از مادیها برخاسته و بسوی آنان آمدند. اگر با کترینان را که در اینجا ذکر شده اسکیت بخوانیم بالکل برخلاف قاعده خواهد بود (و حتی اتحادی که کتسیاس از آن سخن میگوید از لحاظ تاریخی غیرمحمّل است).

۴۳ - علی الرسم قطعانی مانند Zeph, I, ۱۱-۱۴, ۷ را باینجا مربوط میدانند (ولی این «غیب گوئی» ممکن است مربوط به لشکر کشیهای نابو خود و نوسور هم باشد) و همچنین وبویژه کتاب ارمیای نبی V, ۱۸-۱۵, VI, ۲۵-۲۲: «خداوند میگوید: ای خاندان اسرائیل اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که زور آورند و امتی که قد بمانند، امتی که زبان ایشانرا نمیدانی و گفتار ایشانرا نمی فهمی. تر کشی ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جبارند و خرمن و نان تو را که پیران و دختران آنها می باید بخورند خواهند خورد و کوسفتندان و گاووان تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد

و شهرهای حصار دار تو را که به آنها تو کل مینمائی با شمشیر خراب خواهند کرد. لیکن، خداوند میگوید، در آنروزها نیز شما را بالکل هلاک نخواهم ساخت.... «خداوند چنین میگوید اینک قومی از زمین شمال میآورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستم کیش میباشند که ترحم ندارند. با آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود بر اسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد توای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد! ... بصحرا بیرون مشوید و براه مروید زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است.» مسلماً وقایع مشروح در این سطور پیش از تصرف اورشلیم توسط بابلیان روی داده بود. قطعه دوم کلمه بکلمه در کتاب ارمیای نبی (L, ۴۱) تکرار شده - ولی اینجا در مورد مادیها بکار رفته و ایشان را با اسکیتها یکی دانسته.

۲۴- Her, II, 127, بگفته هروددت محاصره ۲۹ سال طول کشید. معنی این کلام چنین است که در زمان آشور باناپال آغاز گشت (پسامتیخ در سال ۶۱۰ ق. م. در گذشت) ولی محتملاً این رقم مبالغه است.

۲۵- بمناسبت اصلاحات دینی که وی از سال ۶۲۰ معمول داشت امکنه مقدس باستانی اسرائیل را در بتل ویران ساخت و در باقی ایالت پیشین آشور یعنی سامرا (II Reg, XXIII, 12-16) نیز چنین کرد. و بعدها (در سال ۶۰۷) بافرعون نخوی دوم - در اراضی ایالت پیشین آشور - میگوید - پیکار کرد

(II Reg., XXIII, 29 و بعد E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1920).

۲۶- رجوع شوده خطاباً ارمیا سال ۶۰۴ (کتاب ارمیای نبی، XXV, ۲۲).

۲۷- این استنتاج رامیتوان از اینکه ساردوری سوم فرمانروائی و برتری آشور- باناپال را در آغاز سنین سیام قرن هفتم شناخته (آشور باناپال، II, ص ۸۴، استوانه راسام دوم، سطر ۴۰ و بعد) و همچنین از سرنوشت بعدی اورارتو - بعمل آورد (لشکر کشی مادیها اورارتو و اشتغال نایره جنگ علیه آشور، رجوع شوده: ای.م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو VDI, ۱۹۵۱، شماره ۲، ص ۳۱).

۲۸- به ابراز مسرت از نابودی آشور در کتابهای زوفونی (صفیای نبی) (۱۵-۱۳ Zeph, II) و ناحوم (Nahum, II-III) توجه شود.

۲۹- رجوع شود به :

O. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923; B. Landsberger und Th. Bauer, ZA, NF, V§ 3 م ۸۰ و بعد

ای. م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو AVIU شماره ۸۱ ص ۲۴۴ و بعد. قبل از کشف متن سالنامه‌ها، اوضاع و احوال نابودی آشور از روی گواهیهای جسته و گریخته و هؤلان یونانی و عبری که چندان مورد وثوق نبودند معلوم میشده. در این باره تالیفات فراوان وجود داشته.

بهترین فهرست و بازدید گواهیهای مزبور در کتاب اشترك مندرج است (Assurbanipal, I, CDV و بعد). ضمناً اشترك مطالب را - بخصوص اخبار افسانه‌ای، دور از حقیقت کتسیاس و غیره را بصورت عقلانی درمیآورد و در این طریق مبالغه نمیکند. نتیجه تحقیق بسیار ناچیز بوده. و میتوان آن را در کلمات اشترك - راجع به هسته عقلانی داستان کتسیاس - بدین شرح خلاصه کرد (Assurbanipal, I, CDXXXI): «در چشمه توطئه علیه آشور در ماد و بابل است. مادیها کار اصلی نظامی را انجام دادند. آشوریان پس از چند موفقیت که در آغاز امر کسب کردند ناچار به نینوا که سخت مستحکم بوده عقب نشینی کردند و شهر مزبور لااقل دو سال در محاصره بوده - بدون اینکه مهاجمان موفقیتی حاصل کنند. فقط يك مصیبت طبیعی باعث سقوط شهر شده شاه آشور بالاخرتیار مرگ در میان شمله‌های آتش را برگزید. نینوا کاملاً خراب شد. هیچ اطلاع دیگری از یوسف فلاویه و قطعات بروس (همه اخبار بالنسبه متعدد مربوط باین موضوع از این دو مؤلف و کتسیاس و هرودوت مأخوذ است) و زوفونی (صفنای نبی) و ناحوم و دیگر انبیای یهود بدست نیامد. چنانکه بعد خواهیم دید استنتاج اشترك با واقعیت تطبیق میکند ولی این تطابق را بیشتر مرهون حدت ذهن و نکته سنجی اشترك میبایسیم و الا گفته‌های کتسیاس چندان محل وثوق نیست.

کتسیاس چنانکه مرسوم وی است مطلب خلاصه بالا را با جزئیات افسانه‌ای و داستان نویسی که هیچ رابطه‌ای با حقیقت واقع ندارند ممزوج کرده شرح میدهد.

۳۰- ناپوپالاسار در سال ۶۱۶ مردد بود که ایالت هیندانارا که برفرات - در جنوب مصب رود هابور قرار داشته حفظ کند یا نه و چون به اهالی آن ایالت اعتماد نداشت بهنگام عقب نشینی خویش بطرف جنوب ایشان را هم با خود برد. ولی ظاهراً ایالت سوخو که مرکز آن آنات (آنه کمونی) بوده و اندکی جنوبی‌تر قرار داشته در تصرف او باقی ماند.

۳۱- نام کیا کسار در این عبارت حفظ نشده. شیوه احیای عبارت که در مقاله ای. م. دیاکونوف تحت عنوان «آخرین سالهای دولت اورارتو» (ص ۳۶) پیشنهاد شده آنچنانکه

باید محل اعتماد نیست. در شرح وقایع مزبور کیا کسار بنام Umakištar (و یا چنانکه در بابلی جدید خوانده میشود Uvakhištar) خوانده شده و ظاهراً این کلمه نام ایرانی Huvaxštra «دارای نمو نیک» ادا میکنند (در زبان اکدی h وجود ندارد و v علی القاعده بوسیله m ادا میشود و تلفیق حروف -xšt- باید بصورت -kišt- ، -hašt- ، -hist ادا شود).

۳۲- اگر کیا کسار واقعاً فرزند «فرائورت» کشتربنی (که در سال ۶۵۲ هلاک شده) باشد پس در سال ۶۱۵ مردی معمر بوده. بدین سبب ممکن است که نابوپالاسار واقعاً - چنانکه از تألیف یوسوی برمیآید - برای فرزند خود دختر کیا کسار را بزنی نگرفته بلکه دختر آستیاک - یعنی نواده کیا کسار را گرفته باشد. بنا به گفته بروس که در تألیف یوسیف فلاویه (فصل ۱۲، X، Ant. Jud.) محفوظ مانده «باغهای معلق» کذائسی بابل بفرمان نابو خود و نوسور، برای زوجه مادی وی احداث شده بوده «زیرا که زن او میخواست همه چیز همچنان باشد که در میهن او بود چون در کلخهای ماد دنیا آمده بود». این «باغهای معلق» عبارت بودند از سطوح طبقه طبقه‌ای که بر طاقهای آجری احداث شده بوده و بر روی آن فشرهائی از سرب و قیر و نی و همچنین خاک قرار گرفته بود و در خاک درختان و دیگر گیاهان کاشته شده بود و بوسیله چرخ چاه آبیاری می‌شده. برای اطلاع از جزئیات رجوع شود به: A. Koldewey, Das wieder erstehende Babylon, Leipzig, 1913 ص ۹۰ و بعد

۳۳- Diod., II, 24-28

۳۳ مکرر - مثلاً رجوع شود به: کتاب ناحوم، II، ۶-۵ [درباره پادشاه آشور و وضع داخلی نینوا: «عرب‌ها را در کوچه‌ها بتندی میرانند، در چهار سوها بهم برمیخورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برق میدوند. او جنگ آوران خود را بیاد می‌آورد و ایشان در راه رفتن می‌لفزند، دوان دوان بحصار می‌آیند (یعنی به شهر نینوا) و منجنیق را حاضر می‌سازند»].

۳۴- اگر این امر را که از سال ۶۱۲ در «تاریخ وقایع گد» پادشاهی ماد بجای «مادی»، بنام «اوممان - ماند» که مفهوم وسیعی داشته - خوانده شده - مورد توجه قرار - داده‌مهم تلقی کنیم - پس ممکن است که ایشان مثلاً سرگرم تسخیر پادشاهی اسکیت بوده‌اند. ولی بیشتر گمان میرود که «مادی» و «اوممان - ماند» دو نام دولت واحدی بوده.

۳۵- برای احیای آن رجوع شود به : ای. م. دیاکونوف . آخرین سالهای دولت

اورارتو، ص ۳۶-۳۷ .

۳۶- مقابله با اصل نشان میدهد که باید چنین خواند :

šar Akkadi [ki] ummānāte^{meš}-šuid-ke-[e-ma mū-ma-] ki [š-t] ar
šar Ummān-man-da ana tar-si šar Akkad^{iki} ...-....

« پادشاه اکد لشکریان خود را کرد آورد و کیا کسار ، پادشاه اوممان ماندا با استقبال پادشاه اکد » . بنابراین شکی نیست که «پادشاه اوممان - ماندا» کیا کسار است. ولی وایزمان این مورد را بنحوی دیگر قرائت میکند.

۳۷- در «کتاب ناحوم» در این باره سخن نرفته: «دروازه‌های نهرها گشاده است

(nəhārōt در واقع «رود» است) و قفس را آب برده» (II. ۷) و بعد : «او (یعنی خداوند) با سبیلی خروشان محل آن را نابود می‌سازد» (مقصود نینوا است. ضمناً باید گفته شود که ترجمه در اینجا قابل اعتماد نیست؛ رجوع شود به I، ۸). «کتاب ارمیای نبی» نیز کدس نوشت نینوا را برای بابل پیش بینی کرده در این باره سخن می‌گوید: ارمیای نبی I، ۲۲ « دریا بربابل برآمده و آن را بکثرت امواجش مستور گردانیده است» و الخ. این تشبیه از تاریخ سقوط نینوا مأخوذ میباشد: در واقع اوضاع و احوال سقوط بابل که پس از زمان ارمیای نبی و فوج یافته بوده بالکل دگرگونی شده است. کتسیاس نیز بموجب تألیف دیودور (Diod. II, 26-27 چنین می‌گوید و آتنی XII، c ۵۲۹) ضمن نقل قول از شخصی بنام آمینت این نکته را تأیید مینماید، گرچه کیا کسار را با کوروش اشتباه میکند. به برخی انعکاسات و بقایای این واقعه که از مردم محل در زمان لشکر کشی ده هزار نفر یونانی به کز نفون رسیده و وی آن را تحریف کرده در «آنا باسیس» (III، ۴، ۱۲-۷) آورده نیز رجوع شود. محتملاً محاصره کنندگان سد رودخانه خوشو را که بفاصله کمی پائین تر از نینوا قرار داشته خراب کرده بودند.

۳۸- بروس در این باره خبر میدهد (در تألیف سینکل ویوسوی) و همچنین کتسیاس

نیز (که پادشاه آشور را «سارداناپال» یعنی آشور باناपाल میخواند). و ممکن است در سطر ۴۴ «تاریخ وقایع کد» که نابود شده نیز از همین موضوع سخن رفته بوده.

۳۹- کتاب ناحوم، I، ۱۴-II، ۸، II، ۹-۳؛ III، ۶-۱، ۷۸، ۱۰، ۱۵-۱۳،

۱۸-۱۹. از يك سو دلیلی نداریم که از منتقدان زیاده رو متابعت کرده و «کتاب ناحوم» را بتاریخ عهد هلنی (عهد نفوذ فرهنگ و تمدن یونان در مشرق) مورخ سازیم و کمان

کنیم که در کتاب مزبور کلمه «آشور» رمزی است که سلطنت سلوکیه را میرساند (مانند «بابل» در کتاب دانیال نبی) و از دیگر سو بمتابعت از روحانیان - سنت پرست چنین پنداریم که مؤلف «کتاب ناحوم» سقوط آینده آشور را قبل از پایان واقعی محاصره پیش بینی میکند. چنانچه بدون سابقه ذهنی بقرائت «کتاب ناحوم» پردازیم چنین نتیجه میگیریم که این بخش سخنی است شاعرانه از طرف گواهی پیروزمند که شاهد نابودی نینوا بوده و در باره آن همچون واقعه‌ای که در گذشته روی داده سخن میگوید و فقط از لحاظ زنده نمایاندن مطلب در ترسیم صحنه‌های دفاع و حمله زمان حال را بکار برده.

۴۰- منظور نظر پادشاه آشور است.

۴۱- تحت اللفظی «سروها».

۴۲- نینوا.

۴۳- یا: «عمل دفاع بر انتظامات جنگی بنا شده».

۴۴- تحت اللفظی: «ذوب میشود».

۴۵- معلوم نیست *hušṣal* چه معنی دارد. بدین مناسبت نیز ممکن است: «وهوش تساب (ملکه آشور؟) باسیری برده خواهد شد (یا: برهنه خواهد شد)، به کوه صعود داده خواهد شد» والخ.

۴۶- *hānīt* - «نیزه‌ای طویل و جنگی».

۴۷- از این تشبیه نینوا منظور بوده.

۴۸- لقب یهوه (*Jahwä šabā'ôt*).

۴۹- فیو (تبس). پایتخت باستانی مصر که در زمان آشور باناپال توسط آشوریان ویران شد.

۵۰- برای آجر ساختن - تا حصار را قبل از آغاز محاصره محکم تر سازند.

۵۱- مثلاً رجوع شود به تصویر باسیری بردن سوریان از خامات - توسط لشکریان سالماناسار سوم - در تزئینات دروازه بالوات (تصویر ۵۵).

۵۲- *Diod., II, 28*.

۵۳- اینکه شهرهای آشور همچون مراکز تجاوز و تهاجم تلقی شده منهدم گشته بودند، بطور انکار ناپذیری بوسیله منابع باستانشناسی و کتبی معلوم و تایید شده است. مثلاً

رجوع شود به: «کتاب صفنیای نبی» (Zep., II, 13-15) که با احتمال قوی در پایان قرن هفتم یا آغاز قرن ششم نوشته شده (زمان آینده که بجای زمان گذشته در شرح وقایع بکار برده شده مربوط به سبک کلی است که در تألیفات «انبیا» مرعی شده): «و او (خداوند) دست خود را بر زمین شمال دراز کرده آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را بویرائی و بزمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود و کله‌ها و تمامی حیوانات امته‌ها در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا، و خار پشت بر تا جهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و همه (؟) از پنجره‌هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانهایش خواهد بود زیرا که تیرهای چوب سدرش (سرو آزاد) برهنه خواهد شد، این است شهر فرحناک که در اطمینان ساکن میبود و در دل خود میگفت من هستم و غیر از من دیگری نیست، چگونه خراب شده خوابگاه حیوانات گردیده است. هر که از آن عبور کند سخریه کرده دست خود را خواهد جنبانید.» (این بخش از ترجمه فارسی «کتاب صفنیای نبی» نقل شده است.) همچنین رجوع شود به تألیف کزنفون (Xen., Anab., III! IV, 7-12) در شرح ویرانه‌های عظیم «لاریسا» (کلخو؟) و «مسیلا» (جلگه‌های پست، نینوا؟) که وی در ۴۰۱ ق.م. مشاهده کرده بود.

۵۴- رجوع شود به: RZOA، ص ۱۰۶-۱۰۳.

۵۵- مثلاً رجوع شود به ما قبل - درباره انتقال ساکنان زاموآ در عهد آشور-

ناسیراپال دوم.

۵۶- درباره عدم امکان ایجاد اراضی ملکی وسیع در اقتصاد پرده داری در آن عهد

رجوع شود به: ای.م. دیاکونوف. در باره سرنوشت اسیران در آشور و اورارتو. VDI. ۱۹۵۲، شماره ۱، ص ۹۰ و بعد.

۵۷- و. ای. لنین - کلیات، مجلد ۳۱ ص ۲۷۱.

۵۸- همانجا ص ۲۷۳.

۵۹- در این صورت نام کامل وی «آشور ایل شامه ارستیو بالیستو» بوده. وی ظاهراً

در ۶۷۴ ق.م. متولد شده (HABL, 228) و بنا بر این در ۶۱۲ مردی سالخورده بوده. رجوع شود به:

Assurbanipal, I, CCXLVIII ص

(«تاریخ وقایع کد» C. J. Gadd, The-Fall of Nineveh, London, 1923)

ذیل سال ۱۴) همچنین رجوع شود به AVIU، شماره ۸۱، ص ۲۴۶.

۶۰- سالنامه‌های سارگون، سطر ۲؛ کتیبه رسمی (تشریقاتی) سطور ۱۱ - ۱۰ (KS ص ۲، ۹۶-۹۸، ARAB §§II، ۱۱۷ و ۵۴).
 ۶۱- Assurbanipal، II، ص ۲۵۰، سطور ۱۸-۱۷. نظری ابراز شده (ص ۵۸، NBKI) که آشور و بابلیت پدر نابونید (۵۳۸-۵۵۶) پادشاه بابل بوده که مادرش (نه پدرش، برخلاف آنچه لنگدون گفته) نیز کاهنه سیناخران (حتی در زمان قدرت آشوریان) شمرده میشد؛ ولی این احتمال ضعیف است - زیرا که اگر چنین می‌بود این شجره‌النسب در متون خود نابونید منعکس میشد.

۶۲- در متن «تاریخ وقایع گد» «اوممان - مانداء» ذکر شده ولی نامه شاهزاده نابو خود و نوسور (پسر نابوپالاسار) در دست است که بی‌شک مربوط بهمان واقعه میباشد و در طی آن در در ریغ شرکت کنندگان لشکر کشی مزبور - گذشته از لشکریان نابوپالاسار صراحتاً از «لشکریان کشور مادای» نیز یاد شده است. رجوع شود به :

F. Thureau-Dangin, La fin de l'Empire assyrienne, RA, XXII, 1925. ص ۲۷

AVIU، شماره ۸۲، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۶۳- بجای (?) *mât Gul* - [...] «تاریخ وقایع گد» *mât Mi* (!) - را می‌گذارم. حروف *Gul* و *Mi* بایکدیگر مشابهت دارند. این صورت احیاء متن که من بعمل آورده‌ام در نتیجه مقابله متن اصلی تاریخ وقایع که در موزه بریطانها توسط من صورت گرفته تأیید شده است.

۶۴- در متن «تاریخ وقایع» - «نا ناحیه (شهر) اوراشنو» درباره اینکه این لشکر کشی را بویژه مادیها بعمل آوردند و عواقب آن رجوع شود به: ای. م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو: ص ۳۱.

۶۵- رجوع شود به :

Flavius Josephus, Ant. Jud., X، ۶ فصل

و بعد Jer., XLVI, II Reg., XXIII, 29

جزئیات وقایع در مقاله کمپبل - تومسون در CAH، III، ص ۲۰۶ و بعد، آمده است. آلکساندر پولی‌هستور (FHG، III، ۲۲۹، قطعه ۲۴) ضمن تاریخ یهودمینویسد که در لشکر کشی علیه آن قوم لشکریان «آستیبار پادشاه مادیها» (بجای «آستیاک» - یعنی نامی که از کنسیاس ماخوذ بوده) نیز بمشابه متحد نابو خود و نوسور شرکت داشته‌اند. ولی بزحمت

میتوان باین خبر اعتماد کرد و گذشته از این، منبع آن نیز مشکوک است.
 ۶۶- Jer., LI, 27. درباره توریخ این فصل رجوع شود به: ای.م. دیاکونوف.
 آخرین سالهای دولت اورارتو، ص ۳۳-۳۲.

۶۷- رجوع شود به:

V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, XXI; R. G. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱۴۱ و بعد

۶۸- اینکه māda - ی کتیبه شوش - مائنائیان و یا بهر تقدیر بطور عموم ساکنان آذربایجان میباشند از اینجا معلوم میشود که ایشان مانند مصریان بشغل زرگری و زرکوبی و حجاری و مجسمه سازی اشتغال میورزیده اند و حال آنکه در اراضی اتحادیه پیشین قبایل ماد برای اینگونه سنن حرفه ای وفنی وجود نداشته. برای آشنائی با استدلال مشروح در این باره رجوع شود به:

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kourdistan), Haarlem, 1950, ص ۱۲۵ و غیره

۶۹- ب.ب. پیوטרورسکی. کارمیر - بلور، I، ایروان، ۱۹۵۰، ص ۲۱. بارنت و و. وائسون که باین کتاب تقریظ نوشته اند سقوط کارمیر - بلور را در ربع آخر قرن هفتم ق.م. میدانند ولی دلیلی برای این گفته خویش ذکر نمیکنند. رجوع شود به:

R. D. Barnett and W. Watson, Russian Excavations in Armenia, «Iraq» XIV, 2, 1952, ص ۱۳۲ و بعد

در این صورت کارمیر - بلور در زمان جنگ آشور و ماد سقوط کرد.

۷۰- سارد را دوبار صحرا نشینان تصرف کردند ولی بار دوم توسط ترریان و بکومسک ساکنان اصلی آسیای صغیر - یعنی لیکیان تسخیر شده بود و این عمل فقط با شرکت ساکنان آسیای صغیر که کیمریان با ایشان نزدیک شده بودند - صورت گرفته بود ولی نویسندگان باستان نه در آن زمان و نه در عهد بعد اسکیته را - بمعنی اخص - هرگز باصفت شهرویران کن وصف نکرده اند. بارها باین نکته توجه کرده ام که هیچ مدرک باستان شناسی مثبتی درباره اینکه با چه کسانی تیشبانی (کارمیر - بلور) را ویران ساختند بدست نداریم جز اینکه ویران کنندگان از ناوکه های «اسکیته» در تیرهای خود استفاده میکرده اند. ولی بیشتر دیدیم که در آغاز قرن ششم ق.م. اقوام مختلف از ناوکه های مزبور استفاده میکردند و در نقاط و کشورهای مختلف بساختن آن مبادرت میشده.

۷۱- Jer., L, 9-10; 41-43; LI, 27-28.

۷۲- یهو.

۷۳- دشمن بابل.

۷۴- علیه بابل.

۷۵- در اصل 'RRT' MNY W'SKNZ را معمولاً چنین میخوانند «آرارات»

می‌نی و اشکناز».

۷۶- Tipsār از tupšarru - یا کدی بمعنی «نویسنده».

۷۷- pəhōtāhā؛ در زمان هخامنشیان این اصطلاح ترجمه اصطلاح «ساتراپ»

بود.

۷۸- محتملاً - خدا.

۷۹- رجوع شود به:

AOF, I, Reihe, Heft VI. ص ۵۰۷ و بعد

و مقاله ویسباخ:

Pauly-Wissowa, s. v. «Midikhs teikhos»

رجوع شود به شرحی که از بروس در تألیف یوسیف فلاویه آمده:

Ant. Jud., X, ۲ فصل

E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen -۸۰

Reiches. ص ۷۱ و بعد

۸۱- Hez., XXXII, 17-30.

۸۲- Hez., XXXVIII, 2-6, 14-16; XXXIX, 1-6, ۱۱ و بعد

رجوع شود به AVIU، شماره‌های ۸۴ و ۸۵ و حواشی آنها، ص ۲۵۱-۲۴۹.

۸۳- Her., I, 74.

Hez., XXXVIII-XXXIX.

۸۴-

حزقیال نبی جزو متحدان «جوج» از «فارس و کوش و فوط» نام میبرد که «فارس و نوبه و انیوی» باشد. ولی فارس در آن عهد هیچ نقشی بازی نمی‌کرده و بدین سبب بهتر است بجای PRS-PTRS - یعنی «مصر علیا» بخوانیم. بنا براین با احتمال قوی صحبت بر سر اتحاد لیدی و مصر در میان است - تقریباً در آن زمان فرعون آپری در مصر بتخت سلطنت جلوس

کرده بوده . سپس حزقیال «کومره» (یعنی «کشور کیمریان» - که در اینجا محتملا منظور کاپادوکیه و پونت ، یا «کامریک» منابع مقدم قرون وسطائی ارمنی یا اسکیتها) و «خاندان توکارما» (یعنی ارمنستان صغیر که در آن زمان - محتملا - ساکنان آن مخلوطی بوده‌اند از ارمنیان و هوریان و «هیتهای هیروکلیفی» .) را جزو متحدان «جوج» قلمداد میکنند .

۸۵- Her., I, 74, 103 . درباره تاریخ این کسوف تألیفات فراوان وجود دارد . بهر تقدیر تاریخی که در متن مندرج است اکنون مورد قبول عموم میباشد . رجوع شود به: آکادمیسین و. و، استرووه تواریخ قرن ششم ق.م . در تألیف هرودوت ، ص ۷۵ .

۸۶- این رسم، بگفته هرودوت، عبارت بوده از اینکه «هر دو طرف پوست دست را میشکافته و خون یکدیگر را می‌مکیدند».

۸۷- Parsai, 766-767 ، رجوع شود به ماقبل، حاشیه ۴ همین فصل ، طبق محاسباتی که بعمل آمده کیا کسار قبل از سال ۵۸۵ ق.م. بدروود زندگی گفت واکر هرودوت عمروی را درازتر دانسته ممکن است در نتیجه اشتباهی بوده - باین معنی که وقایع «سال کسوف» ۵۸۵ ق.م. را بحساب «سال کسوف» ۶۱۰ ق.م. گذارده .

فصل پنجم

تعلیقات و حواشی

۱- اینکه میگوئیم اراضی ماننای پیشین نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظر گاه فرهنگی نیز مرکز امپراطوری ماد بوده با در نظر گرفتن پدیده‌هائی از قبیل برتری مسلم فنی و هنری پیشه‌وران ماننائی در برابر برادران شرقی ایشان میباشد و گنجینه زیویه خودکواه بر این مدعی میباشد. اما در زمینه افکار و معتقدات سرزمین ماننا در آن زمان - چنانکه بعد خواهیم دید- نقش رهبری در ماد نداشته.

۲- V. Scheil, Mém. Dél. en Perse. IX تاریخ این اسناد چندان روشن نیست، اسناد مزبور از مدارك تخت جمشید قدیم ترند. از دیگر سو وجود تعدادی نامهای ایرانی در این اسناد اجازه نمیدهد تاریخ آنها را قبل از قرن ششم ق. م. بدانیم. رجوع شود به حاشیه ۲۷ فصل ششم. این اسناد باید مورد پژوهش قرار گیرد.

۳- G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948.

۴- و. ا. تبورین. وضع اجتماعی Kur-taš طبق اسناد «گنجینه تخت جمشید» VDI, ۱۹۵۱, شماره ۳, ص ۲۱ و بعد.

۵- این ترجمه و. ا. تبورین صحیح نیست. Marri. p بمعنی «اسیران گرفته شده» است و از ریشه عیلامی marr- «گرفتن»، «در دست داشتن» است رجوع شود به : W. Hinz, The Elamite Version of the Record of Darius's Palace at Susa, JNES, XI, 1950, ص ۶

- ۶- سیکل = $1/60$ مینا؛ مینای بابلی = ۵۰ کیلوگرم.
 ۷- و. ا. نبورین. تألیف یاد شده، ص ۳۳، ۳۷.
 ۸- و. ا. نبورین. تألیف یاد شده ص ۳۱ و بعد.
 ۹- کامرون ایشان را «زره دار» میخواند و گرشویج ثابت کرده که این تسمیه خطاست.

۱۰- و. ا. نبورین. تألیف یاد شده، ص ۳۱-۲۹.

۱۱- Her., I, 126; III, 97. اکسر هرودوت میگوید که سپاهیان پارسی (ایران) بزور تازیانه بجنگ میرفتند این گفته وی مربوط به اقوام تابعه است. برعکس خود پارسیان با کمال میل و خوب می جنگیدند و اقوام تابعه را هم وادار به جنگیدن میکردند. (و غیره 71 Her., IX). آیا چنانچه از زنان و کودکان ایشان در آن زمان در استخر مانند بردگان بهره کشی میشده چنین چیزی ممکن می بود؟

۱۲- گذشته از این و. ا. نبورین میگوید (تألیف یاد شده ص ۳۵ و بعد) که Kāra - ی پارسی باستانی مانند martiyā در زبان اکدی بوسیله کلمات ummānāte - بمعنی «لشکریان» و niše - بمعنی «آدمها»، نیز - بموازات کلمه مرسومتر ūku - بمعنی «مردم - لشکری» - ادا میشود. ولی باید تذکر دهیم که ummānāte و niše فقط در «منشور کوروش» که بزبان ادبی فصیح اکدی نوشته شده بکار رفته نه در ترجمه های کتیبه های هخامنشیان که بزبان «بربری» (عامیانه) اکدی تحریر شده. در کتیبه های اخیر الذکر ummānāte بجای ūku - فقط در موردی که صحبت از لشکریان خاصه بابل در میان است - بکار رفته و در بابل «مردم - لشکری» وجود نداشتند. اصطلاح ūku (= kara) در مورد سپاهیان بابل با آشور نمی بایست بکار رود. اگر کلمه اکدی būum[ummanāte] (؟) در کتیبه شوشی - martiyā karnuvakā - بمعنی «آدمهای صنعت پیشه - پیشه واران» (یا بهتر بگوییم «افراد سنگ تراش») را و Iruh^{idg} marri.p عیلامی را ادا میکند - محتملا در اینجا با کلمه دیگری سروکار داریم - یعنی با کلمه اکدی ummānu - بمعنی «پیشه ور - صنعتگر» که شاید بخاطر بسورت جمع بکار رفته.

۱۳- و. ا. نبورین. تألیف یاد شده ص ۳۶.

۱۴- بفرض احسن ممکن است باین معنی باشد که Kurtaš - ها فقط برده بودند ولی از اینجا نمیتوان چنین استنتاج کرد که اصلا برده نبودند.

- ۱۵- این نکته از اسناد بایگانی شوش نیز برمی آید .
- ۱۶- Beh., I, § ۱۴ (متن عیلامی - I, § ۱۳).
- ۱۷- Kurtaš را میتوان بمعنی «خانگی» - بمعنی «متعلق به خانه (پادشاهی)» نیز تلفی کرد.
- ۱۸- رجوع شود به ماقبل: حاشیه ۵ همین فصل.
- ۱۹- رجوع شود به: یا. آ. لنتسمن . درباره اصطلاحات باستانی یونانی که مفهوم بردگان را ادا میکردند. VDI, ۱۹۵۱, شماره ۲, ص ۴۶ و بعد.
- ۲۰- اندیشه نگارینهای شومری در این متون نیز مانند متون اکدی و عیلامی نادر نیست . تذکر میدهم که و. ا. تبورین (تألیف یاد شده، ص ۲۵، حاشیه ۱) ظاهراً باین نکته توجه نکرده که در اندیشه نگاری si. si بمعنی «دادن» میباشد .
- ۲۱- «تبعه»، «مطیع، متبوع» (= lugal-lameš اکدی) ؛ (55 , 50 (Dar. NRb).
- ۲۲- I. Gershevitch, در تقریظ G.G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, «Asia Major». N. S., II, ص ۱۲۹ و بعد.
- ۲۳- G. R. Driver, Aramaic Documents of the Fifth Century B. C., Oxford, 1954, Nos. VII, XI, XII.
- ۲۴- اینکه ایشان بجای وسایل معیشت پول دریافت میداشتند تناقضی با این امر ندارد. (البته بخش اعظم این پرداخت نقدی به «پولی» بدوی - مانند گوسفند و شراب بوده) اینکه در هزاره اول قبل از میلاد محتملاً بردگان ایرانی میتوانستند خانواده و دستگاه اقتصادی کوچکی از خود داشته باشند از خصوصیات آمار سنی و جنسی خانوادهای Kurtaš بخوبی نمایان است. حتی اسکان بردگان - اسیر در اراضی بمنظور زراعت مستقل زمین - که آشوریان این شیوه را در آسیای مقدم بنحو وسیع بکار می بستند (رجوع شود به : RZOA, ص ۱۹۹-۱۰۲) برای پارسیان نیز آشنا بوده؛ مثلاً داریوش اول بردگان یونانی اهل اریتره را بهمین گونه در عیلام مستقر ساخته اسکان داد (Her; VI, 119; VI, 101) و اسیران میلیتی را در معصب دجله مستقر ساخت (Her. VI, 20).
- ۲۵- ای. م. دیاکونوف. درباره سرنوشت اسیران در آشور و اورارتو. VDI, ۱۹۵۲, شماره ۱, ص ۹۹.

۲۶- پارسیان برخلاف آشوریان و (ظاهراً) اورارتوئیان، ندرتاً اسیران دشمن را که در جنگ گرفته بودند وارد صفوف لشکریان خویش میکردند. معیناً رجوع شود به : Her., IV, 93, 97 و غیره. بر روی هم پارسیان (ایرانیان) بطوری که میدانیم لشکریان خویش را بیشتر از اقوام مطیع کرد میآوردند.

۲۷- 115-119, 20, VI, ۱۴ و بعد V, Her. اگر سخن هرودوت را باور کنیم در ماد (مانند آشور، رجوع شود به: RZOA ص ۱۱۰) اینگونه بردگان دولتی با اتفاق افراد آزاد در دهکده‌ها یا نقاط مسکونی مشترک زندگی میکردند: مثلاً فرزندان میترادات برده با پسر آرتیمبار که از بزرگان ماسد و باوی هم دهکده بوده بازی میکند. آرتیمبار کسی بود که بمحضر پادشاه ماد راه داشت و حال آنکه آن پادشاه هر کسی را به خود راه نمیداد. (I, ۱۱۴؛ رجوع شود به: I, ۹۹). محتملاً آرتیمبار از خویشان هارپاگ بوده. زیرا که هر دو نام (Arppaku Arttum-para) در کتیبه‌های لیکیه دیده میشود تنها نامهای مادی آن کتیبه میباشد. محتملاً این نامها را هارپاکیان اسکان یافته در آنجا بآن خطه آورده بودند. به حاشیه ۲۲ مقدمه و حاشیه ۴۵ فصل هفتم رجوع شود.

۲۸- هرودوت (I, ۱۱۰) وجود بردگان - دامدار شاهی را در سرزمین ماد حدس میزند. گذشته از اسناد بایگانی استخر، کز نفون نیز از باغداری شاهی و ایجاد پارکهای توسط هخامنشیان خبر میدهد. وی میگوید: «هر جا که او (شاه پارس) وارد میشود و بسا سری میزند مراقب است که باغهای باصطلاح بهشت ایجاد گردد (Paradeisoi; IV, 13) ولی رسم ایجاد این «بهشت‌ها» از مادیها مأخوذ گشته بود. زیرا این کلمه خود نشان میدهد که یونانیان آن را از زبانهای ایرانی (ولی نه پارسی) اخذ کرده‌اند (Paradeisos) یونانی از Paradaiza، در پارسی باستانی باغ را - Paradayda می‌گفتند) رجوع شود به:

؛ ص ۱۲۴ E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1938,
R. G. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New-Haven, 1950, ص ۱۵۳, ۱۹۵.

۲۹- اشاره‌ای به دستگاه اقتصادی اماکن مقدس در ماد در داستان پولن - درباره دیسوک - شده است (از روی گفته دینون و یا هارون لامپاسکی؟ - رجوع شود به: Polyaen., VII, 1).

۳۰- کتسیاس در تاریخ کوروش درباره برده یکی از بزرگان ماد - مهتر طویل و کودک او (رجوع شود به بعد ص ۵۱۵ متن) که به غل و زنجیر مقید شده بسود صحبت

میدارد و این خود میرساند که در سرزمین ماد دستگاههای اقتصادی بالنسبه بزرگی متعلق به بزرگال که بر رنج بردگان مبتنی بود وجود داشته و در درون دستگاههای مزبور برپایه تقسیم کار تخصص بمیزان وسیع دیده میشده گرچه ممکن است کتسیاس در مورد عهد و دوران این شیوه اشتباه کرده باشد ولی همه مؤلفان باستان به ثروت فوق التصور بزرگان ماد اشاره کرده اند و البته تجدید تولید چنین ثروتی مستلزم وجود دستگاههای اقتصادی کلان برده داری بوده. از دیگر سو بزرگان از کار بی توایانی که به ایشان «التجاء» میبجستند و وضعشان با بردگان مساوی بوده استفاده میکردند (نیکولا دمشقی - گفته کتسیاس A, II, FGH, ۹۰, قطعه ۶۶۰, ۲ بعد از آن).

۳۱- Xen. Oecon. IV, 34. بنابگفته کز نفون بعضی از بزرگان پارس مثلاً کورش اصغر که به پیروی از فضایل قدیمی تظاهر میکردند حتی در پایان قرن پنجم ق. م. شخصاً در کارهای باغداری و زراعت آن شرکت میبجستند.

۳۲- درباره وجود جماعات ارضی (مقصود جماعاتی است که برپایه روابط ارضی و مجاورت بوده نه عشیرتی و خاندانی - مترجم) در سرزمین ماد و در آن دوران مدارك صریح و مستقیمی وجود ندارد ولی میدانیم که جماعت مزبور چند قرن بعد نیز در ماد غربی وجود داشتند. رجوع شود به:

H. Nyberg, The Pahlevi Documents from Avroman, Mo, XVIII, 1913.

۳۳- مثلاً: Beh., II, 25; III, 41.

۳۴- مثلاً: Beh; II, 24; III, 40.

۳۵- بعضی از مطالب زیر از تألیف م.م. دیا کونوف «تاریخ ایران باستان» به وام گرفته شده.

۳۶- F. H. Weissbach und W. Bang, Die Altpersischen Keilinschriften in Umschrift und Übersetzung, Leipzig, 1908, ص XV و ۱۵

۳۷- همانجا ص ۱۷. یاد آور میشویم که در آرامی کلمه برابر viš در صیغه جمع آمده (ZY BBTY'B' LWK) و این خود ترجمه «در درباره» را غیر ممکن میسازد؛ رجوع شود به متن:

A. Ungnad, Aramäische Papyrus aus Elephantine, Kleine Ausgabe.

Leipzig, 1911, 87, fragm. 66, 8.

روایت بابلی در یک مورد *viṭṭapatiy* را *malainabîti* - «آنها کسی که در خانه هستند» (Beh, سطر ۴۳) و در مورد دیگر *malainaallûkâšaâli* (آنها کسی که در allûka - جماعت هستند) (Beh سطر ۷۲) ترجمه میکند. معنی کلمه *allûkâ* از متون دیگر معلوم نیست. ظاهراً این کلمه آرامی مانند بسیاری دیگر از کلمات روایت بابلی از زبان مکالمه‌ای اکدی آن زمان در کتیبه رخنه کرده است. بنظر میرسد که این کلمه اکدی - آرامی از ریشه اکدی *alâku* - بمعنی «راه رفتن»، «براه افتادن»، «وظیفه انجام دادن»، تشکیل شده. بدین سبب *mala inaallûkâša-âli* را میتوان محتملاً «کسانی که (باید) وظیفه‌ای (؟) در جماعت انجام دهند» ترجمه کرد. بهر تقدیر موضوع ترجمه «در دربار» مسلماً اینجا منتفی است.

H. C. Tolman: Ancient Persian Lexicon and the Texts - ۳۸
of the Achaemenian Inscriptions, New-York, 1908.

۳۹- تألیف یاد شده. R. G. Kent, ص ۲۰۸.

۴۰- نه همد: ترجمه‌های عجیب و غریب دیده میشود. مثلاً کُری

(L. H. Gray, American Journal of Philology, No 24, ۱۶ ص).

viṭṭ را «مالکیت شخصی» ترجمه میکند (درست است که علامت سؤالی بعد این ترجمه قرارداد است (!)).

۴۱- بدین سبب مثلاً هر تسفلد *Kāra* را «اعیان و درباریان عالیه مقام» (!!)) ترجمه میکند. و کنینگ *viṭṭ* را - «خانه ارباب» ترجمه میکند. کنینگ بقدری دور رفته که حتی معتقد است ارقام اسیرانی که آشوریان در ماد گرفته بودند فقط شامل فتودالها بوده - بدون آنکه تابعان (واسالهای) ایشان در این شمار آمده باشند!

۴۲- باین مناسبت رجوع شود به بعد ص ۵۲۹ متن و بعد لازم است متذکر شویم

که دانشمندان شوزوی درباره مفهوم اجتماعی *kāra hya viṭṭāpatiy āha* در این عبارت نظرهای مختلف ابراز میدارند. در این باره مشروحتر در فصل هفتم سخن رفته.

۴۳- هر بار که در کتیبه بهیستون بمناسبت بیکارها لفظ *kāra* بکار برده شده البته بمعنی لشکری است، ولی آنجا که گفته شده: «آدمی نبود، نه پارسی و نه از خاندان ما که از آن کثومتای مغ پادشاهی را باز پس گیرد: *Kāra* از ستم او ترسان بود» (Beh, I. § 13) و یا آنجا که گفته شده که «اسیر در کند و زنجیر کنار دروازه من نگاهداشته شده بود و

همه Kāra او را دیدند» (§2) در اینجا فقط ترجمه «مردم» مناسب است و نه «لشکری» و بطریق اولی «درباری و ایحان» نیز صحیح نخواهد بود.

۴۴- وبعد 2, 66, faagm, 90, IIA, FGH.

۴۵- رجوع شود، مثلاً به: ای. م. دیاکونوف. قوانین بابل و آشور و پادشاهی هیتی.

VDI, ۱۹۵۲, شماره ۴, ص ۲۸۷.

۴۶- Jer, XXV, 25; LI, 11, 28

۴۷- Sarrāni ālik idēšu, کتیبه نابونید, شماره ۱, I, ۲۷; NBKI,

صفحه ۲۲۰.

۴۸- حتی هرودوت از این نکته آگاه بوده. ولی بمعنی فوق تنها شش قبیله

اتحادیه قبایل مادی - «مادی» نبوده اند (قبایل دبکری نیز باین نام خوانده میشدند).

۴۹- اقصای غرب آتروپاتن (غربی تر از دریاچه ارومیه) و بسیاری از نواحی

ارمنستان را - چنانکه از بسیاری گفته های هرودوت برمی آید - مائین ها اشغال میکردند و

بنا بهمان اقوال گاهی دریاچه ارومیه ما (ن) تیان نامیده میشده (Strabo, XI, 14, 8)

چنانکه از روی گفته هرودوت داوری کنیم (کرچه - این موضوع، ظاهراً برای خود وی نیز

آنچنانکه باید و شاید روشن نبوده) مائین ها بعضاً دربخش علیای هالیس (قرل ایرماق) -

سمت راست آن - و ارسن (I, ۷۲, ۲۰۲; VII, ۷۲) و قسمتی دربخش علیای دجله و زاگروس

غربی (I, ۱۸۹, ۲۰۲, III, ۹۴; V, ۴۹, ۵۲) زندگی میکردند، ولی درهمین نقاط

است که منابع میخی بوجود اسامی خاص و اشخاص و نامهای اماکن هوری شهادت میدهند.

چهار قومی که درفلات ارمنستان و نواحی مجاور آن زندگی میکردند و هرودوت از ایشان

یاد کرده یعنی: ارمنیان و ساسپیران (کزنفون ایشان را کسپریان میخواند) و آلارودیان

و مائین یان - چنانکه پیشتر گفته شد همان ارمنیان ایبرو کرجیان و اورارتوئیان و هوریان

بوده اند رجوع شود به ماقبل ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۲۸۲ متن.

۵۰- Her: III, 92 (و شاید VII, ۷۶;)

۵۱- پاریکانیان محتلاً مربوط به Parika - ی اسرار آمیزاوستا میشود (ویدودات

I, ۱۰; XX; XIX, ۸۰ و بسیاری جاهای دیگر) که «پری» فارسی نو از این

کلمه ماخوذ - است. مثلاً در خود اوستا از جادوگران - غیر زرتشتی سخن رفته که زنده کننده

خاطره ساکنان غیر ایرانی پیشین ایران بوده اند و. و. کیگر بدان اشاره کرده و نظر وی در

این مورد صحیح است.

W. Geiger, *Ostiranische Kultur*

im Altertum, Erlangen, 1882, ۸۱-۸۲, ۱۱۲-۱۱۳, (س ۸۱-۸۲)

منبع هرودوت از وجود پاریکانیان در ساتراپ نشین دهم (ماد) و هفدهم (بلوچستان کداکنون نیز قبایل غیر هند و اروپائی در آنجا زندگی میکنند) مطلع بوده. هکاتی هم از وجود شهر پاریکاتودر «پارس» یاد میکند (FGH, I, fragm. 282) در باره معنی اصطلاح «پارس» در تألیف هکاتی رجوع شود به:

L. Pearson, *Early Ionian Historians*, Oxford, 1939, ص ۷۸.

بجمله نام «فرغانه» در آسیای میانه نیز مأخوذ از اصطلاح مشابهی باشد. ولی این فرض یونگه که اصطلاح «پاریکانیان» (پریکانیان) فقط به فرغانه مربوط است و اینکه وی پریکانیان و ارتوکوریبانتیان (بگفته یونگه-سکابان) را از ماد جدا میسازد، و برای اثبات عقیده خویش چنین استدلال میکند - که گویا در فهرست ساتراپ نشین های هرودوت اسامی اقوام قبایل کونا کون بدون رعایت نظم و ترتیبی درج شده - تاب انتقاد در انداند. منابع موجود از ارتوکوریبانتیان در آسیای میانه یاد نمی کنند، گرچه در آنجا اصطلاح مشابه مفهوم «تیکراخمودا» معلوم و معروف است.

۵۲- در اینجا چیتران تخمه پیشوای مادی (ساگارتی) شورشیان سیاست رسید و اعدام شد (Beh; II, § 33). رسم داریوش اول این بود که شورشیان را در سرزمینی که در آنجا بشورش دست زده بودند سیاست رساند؛ مثلاً فراور تیش مادی در اکباتان و نیدینگو-نل بایلی و آرخا که در بابل قیام کرده بودند در بابل و خیازلات پارسی در اووادایچی - پارس - اعدام شوند. بدین قرار چنین میتوان استنباح کرد که ساگارتیان (= زبکرنو؟) در آن زمان بخشی از آشورپیشین را با انضمام آربل اشغال کرده بودند. اما اینکه ساگارتیان مزبور از قبایل مادی و یا نیمه مادی بودند، از اینجا معلوم است که چیتران تخمه خوبشتن را خلف کیا کسار اعلام داشت. ضمناً باید گفته شود که قبیله سارکارتیان در نقاط دیگر - بطرف مشرق - نیز دیده شده بود. (به صفحه ۴۱۶ متن رجوع شود).

۵۳- Her: I, 104: «از کلخید تا (سر زمین) ماد دور نیست و فقط يك قوم در

میان ایشان قرار دارد - که ساسپیران باشند»؛ VI, ۸۴: اسکیتها به اسپارتیان پیشنهاد میکردند که «در امتداد رود فاسیسی وارد ماد شوند».

۵۴- کتسیاس بنا بگفته دیودور (XXXIII, II, Doid)؛ نیکولای دمشقی:

FGH, IIA, ۹۰, fragm. ۵۶, ۱۱) شهادت میدهد که ماد نتوانسته بوده کادوسیای را مطیع خویش سازد. در فهرست ساتراپ نشین های هرودوت (III, 92) ظاهراً ساتراپ نشین

بازدهم شامل کادوسیانی که در تألیفات دیگر نویسندگان آمده نیز بوده است (ساتراپ نشین بازدهم: کارسنیان، باوسیکیان، پانتی مانیان، و داریان). این اقوام چنانکه بعد خواهیم دید جزو آنهایی بوده اند که برای نخستین بار توسط کورش مطیع گشتند. در لشکرکشی خشایارشا نیز کاسپیان جدا از مادیها پیکار میکردند. در جنگ داریوش سوم با اسکندر مقدونی در کاوکامل کادوسیان و آلبانیان و سکاسنیان رسماً همچون متحدان ساتراپ مادی آتروپات وارد عرصه کار زار شده بودند نه مانند تابعان وی.

(Arr; Anab; III, 8, 4; 11; 4).

۵۵- بسیاری از قبایل شمال آذربایجان - گرچه استقلال خویش را حفظ کرده بودند ولی با اینحال - بنظر میرسد - که به کورش باج میدادند و این از محل ساتراپ - نشین بازدهم که جزو تابعان کورش آمده پیداست: به نظرهایی که درباره سازمان ساتراپ نشینهای متأخر هخامنشی ابراز شده و به س ۴۲۰ متن و بعد و حاشیه ۵۴ همین فصل رجوع شود.

۵۶- قبلاً ملاحظه شد خوآرن که بعدها جزو پارت گشته بوده در قرن هفتم قبل از میلاد ناحیه ای از ماد بوده. کومیسن که در مشرق خراآزن بوده نیز نخست از آن ماد بوده: ولی مشکل است که در آن زمان سرزمین ماد به نقاط شرقی تر نیز گسترش یافته بوده. رابطه نزدیک پارت و هیرکانیه با ماد از اینجا پیداست که شورش ضد پارسی فراوریش که خویشتن را خلف کیا کسار میخوانده - بیدرنگ نه تنها در ماد گسترش یافت بلکه به پارت و هیرکانیه نیز سرایت کرد.

(Beh; II, §§ 24-28, 31-32; II, § 35-III, § 37).

۵۷- رجوع شود به ماقبل، حاشیه ۵۲ همین فصل. بطلمیوس (VI, 2, 6) در نقاط شرقی تر از جبال زاگروس از وجود ساکارتیان خبر میدهد ولی ظاهراً صحبت از دامنه های اقصای زاگروس و در حدود پارتاکنیان است، زیرا ساکارتیانی را که بطلمیوس ذکر میکند فقط ناحیه خورومیترن را از پارت جدا می ساخته. اما درباره اینکه اراضی ساکارتیان جزو ماد بوده باید یاد آور شویم که گمان نمیرود پیشوای قبیله ای غیرمادی - قبیله ای که فقط سر باطاعت مادیها گذارده بوده، خویشتن را از اخلاف غالبان (مادیها) خوانده باشد. اگر ساکارتیان جزو قبایل ماد می بودند (بمعنی وسیع کلمه) موضوع صورت دیگری پیدا میکرد.

۵۸- رجوع شود همچنین به :

E. Herzfeld, Der geschichtliche Vištāspa (Zarathustra, I). AMI, 1. 2. ۷۷ و بعد.

۵۹- حدس زده میشود کد هکاتی فبرست را بمنظور نشان دادن قدرت امپراطوری پارس و بی‌نمر بودن شورش یونیه برضد آن - منتشر نموده. و ذکر بعضی جزئیات (مثلاً در مورد کیلیکیه) نیز که از لحاظ ارزیابی مقدرات نظامی و مادی حریفان یونانیان اهمیت داشته نیز بهمین منظور بوده است. (رجوع شود به 36 V. Her.).

۶۰- Her., IV, 166; Pauly - Wissowa, s. v. Satrap

ص ۱۳۵-۱۳۶

سکه‌های بسیاری از ساتراپ‌ها در دست است. سکه زدن پول در امپراطوری هخامنشیان آغاز گشت. و چند نکه عده‌ای معتقدند از لیدی اخذ گردیده بوده. درماد نیز مانند آشور سکه زدن متداول نبوده.

۶۱- موضوع تلفیق و انضمام و با تفکیک ساتراپ نشین‌ها در همان کتیبه‌های هخامنشی گواهی شده (به بعد رجوع شود) و مؤلفان یونانی نیز در این پاره شهادت میدهند. مثلاً لیدی و یونیه غالباً دارای يك ساتراپ نشین مشترك بوده‌اند؛ کورش اصغر در آن واحد ساتراپ سه ساتراپ گشته بود (یونیه، لیدی، کاپادوکیه) و از این شمار فقط کاریا برای تی‌سافرن جدا و منفک شده بوده؛ بعدها - تی‌سافرن هم حکومت هر سه ساتراپ نشین کورش را بعهده داشته.

۶۲- فهرست‌ها و کتیبه‌های صخره‌ای ساتراپ نشین‌ها (د کشورها) را به دو گروه تقسیم میکنند: شرقی و غربی. در فهرست ترتیب این ساتراپ نشین‌ها در حدود گروه‌های مزبور اندکی دچار نوسان میگردد گرچه پارس و ماد، یا گروه ساتراپ نشین‌هایی که شاهان پارس، ظاهراً، در عین حال سمت شاهی محلی را نیز داشته بودند (بابل، عیلام و غیره) - در رأس فهرست قرار گرفته‌اند.

کتیبه بهیستون از این شمار مستثنی است. در کتیبه مزبور ماد در آخر فهرست ساتراپ نشین‌های غربی آمده است. (یاد آور میشود که کتیبه بهیستون اندکی پس از آنکه ماد سه بار علم شورش بر افراشت تنظیم شده بود).

۶۳- با احتمال اقوی گروه ساتراپ نشین‌های I-XII مقدم شده تا یونیه مشخص

کردد . جای واقعی این گروه بعد از گروه XIII - XVII (یا VXIII) است .

۶۴ - شماره ساتراپ نشین را مطابق آنچه هرودوت گفته نقل - میکنم و نام آن را از روی دیگر منابع هم . مقدار باج از روی تألیف هرودوت به تالان نقره بابلی (تالان - قریب ۳۰ کیلو گرم) قلمداد شد .

Her., V, 36 - ۶۵.

۶۶ - مربوط است به ۵۲۱-۵۵۲ ق. م. شاید در واقع در حدود سال ۵۱۹ بر سخره نقرشده باشد . هرتسفلد (AMI, I, 2, ۷۹ ص) معتقد - است که فهرست هرودوت بیشتر به «e» استخر نزدیک است . تاریخ فهرست اخیر را وی سال ۵۱۶ میدانند . ضمناً این را بگوئیم که وی فهرست هرودوت را چنان «تصحیح میکند» که عملاً فهرست جدیدی بوجود میآورد و سپس از مشابهت آن با فهرست استخر اظهار تعجب مینماید . (همانجا ص ۱۰۵) .

۶۷ - موقع ساتراپ نشین «tyaydrayahyâ» در میان ساتراپ نشینهای غربی موضوع یکی دانستن آن را با جزایر خلیج فارس منتفی میسازد .

۶۸ - در کتیبه «e» استخر ، گاندرا (پارو پانیساده‌ها) بشکل ساتراپ نشین جدا گانه‌ای درآمده .

۶۹ - در کتیبه‌های متأخرتر ظاهر میگردد .

۷۰ - رجوع شود به : ص ۱۰۵ Pauly - Wissowa, s. v. Satrap محتملاً قبایل کرانه دریای سیاه خود مختار بوده‌اند . این نکته درباره کلخ - ها و همایگان ایشان صادق است (Her., III, 97) . درست است که هرودوت ایشان را جزو ساتراپ نشین نوزدهم نیاورده - ولی شاید این مسامحه‌ای بیش نبوده - زیرا که ایشان با موسخیان و دیگر اقوام ساتراپ نشین مزبور - در تألیف هکاتی (? - FGH: I, 1, fragm. 288) - و بعضاً در فهرست لشکریان خشایارشا - در تألیف خود هرودوت (VII: 78 - 80) یکجا قلمداد شده‌اند . شاید قبایل ساتراپ نشین یازدهم (کاسپی‌ها) نیز خود مختار بوده‌اند ، رجوع شود به ماقبل، حاشیه ۵۴ همین فصل) . ضمناً ممکن است که در کتیبه بهیستون ساتراپ نشین یازدهم جزو ماد بوده .

۷۱ - ولی ظاهراً فقط ساتاگیدبه و آراخوسیه دو «کشور» جدا و مختلف بحساب میامدند (همچنانکه دوساتراپ نشین ارمنستان یک کشور محسوب میشدند) ولی در واقع یک ساتراپ نشین را تشکیل میدادند . رجوع شود به بعد حاشیه ۸۲ فصل هفتم .

۷۲- مثلاً کشورهای ساتراپ‌نشین شاتزدهم در دست هیستاسب پدر داریوش اول بوده . رجوع شود به بعد، حاشیه ۸۸ فصل هفتم . در بخشی از فهرست که مربوط به آسیای میانه است خطاهائی فاحش دیده میشود (از آنجمله در اعدادهم!) . بعدها پارت و آره‌با و خوراسمیا و سفدیانا واحدهای اداری و سیاسی مجزائی بوده‌اند. خوراسمیا (خوارزم) علی‌الرسم، ظاهراً، مستقل بوده، ولی تمرکز این ساتراپ نشینها در دست شخص واحد شاید سنتی بوده مثلاً ممکن است که ساتراپ نشین شاتزدهم بادولت خوارزم باستانی و اراضی تابعه آن منطبق میشده .

۷۳- رجوع شود به بعد ص ۴۳۰ متن و بعد .

۷۴- کتیبه نابونید ، شماره ۱ ، I ، ۲۸ ؛ NBKI ، ص ۲۰ ؛ همچنین رجوع شود به بعد Her. , I , 102, 124 .

۷۵- Beh. , I , § 1-4 .

۷۶- V , II . هرودوت در اینجا دو شجره خانوادگی را نوأم ساخته و این امر ناشیانه است: خاندان داریوش - خشایارشا را با کورش يك كاسه کرده . بدین سبب نام تثبیس (چیش‌پیش) دوبار آمده.

۷۶ مکرر - چندین کتیبه عیلامی قدیمی در اراضی فارس وجود دارد. حتی در زمان داریوش اول هم عیلامیان در پارس تا حدی واجد تکیه گاهی بوده‌اند - و این نکته از اینجا مشهود است که مارتیا - که خود را پادشاه عیلام میخوانده (Beh. , I , § 22) در پارس میزیسته . رجوع شود همچنین به مابعد، درباره واخیازدات. اما توجیه وجود زبان عیلامی در دفترخانه استخر - چنانکه کامرون خاطر نشان ساخته بسبب بی سواد بودن کارمندان پارسی بوده نه اینکه تصور کنیم عیلامی زبان مردم محل بوده (در آن زمان دیگر عیلامی زبان مردم استخر نبوده).

۷۷- Arukku - ی اکدی از Ar(ya)uka - باستانی مأخوذ است. معفر ایرانی نامی از نوع Aryā-rāmna با پیوند uka- مثل Da-hyauka < Dājauku استعمال پیوند uka- < ukku- توسط پارسیان مؤید این نکته است که پیوند مزبور ایرانی است و هیچ وجه تناسبی با زبان هوری ندارد .

۷۸- E. F. Weidner, Die älteste Nachricht über das persische Königshaus, AfO, VII 1/2. ص ۱ و بعد .

۷۹- I, ۱۰۷. ولی هرودوت کبوجیه اول را شاه نمیداند. در کتیبه‌های کورش دوم وی مانند کورش اول شاه آنچان نامیده شده.

۸۰- F. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* No 15

(Dar. Sus. f, § 36). سطور ۱۶ و بعد

۸۱- محتملاً هیستاسب بسمت ساتراپ پارت و هیرکانیه در لشکر کشی کورش به آسیای میانه شرکت جسته بوده (Her., I, 209).

۸۲- Beh; § 35; Her; II; 93-94

۸۳- بهر تقدیر هیستاسب هرگز لقب شاهی نداشته. ولی داریوش اول آریارمنه و آرشامه را در شمار هشت تن از اسلاف خویش - شاه‌شاهان هخامنشی که دوشاخه از آن خاندان بوده و حکومت میکردند - نام میبرد. رجوع شود به نوشته‌هایی که در زمان یکی از هخامنشیان متأخر در شرح تصاویر (؟) آریارمنه و آرشامه تهیه و از طرف ایشان تنظیم شده بوده (ص ۱۱۶ R.G. Kent, *Old Persian ...*). در این نوشته‌ها آریارمنه و آرشامه «شاهان» پارس خوانده شده‌اند.

۸۴- ظاهراً (؟) z عیلامی مانند «چ» خوانده میشده. درمتون :

Anzan, Anšan آمده. گذشته از آنچان و پارسیان در قرن هفتم ق.م. در پارس (پرسید) پادشاهیهای کوچک دیگر نیز وجود داشته، مثلاً خودیمری. محتملاً در اینجا نیز مانند ماد - حکام این پادشاهیها استقلال خویش را در طی قرنهای هفتم و ششم ق.م. از دست داده جزو بزرگان اصیل و عشرتی پارس گشته بودند.

۸۵- خالدائیان و پاخالی بیان (با کلدانیان اشتباه نشود) قوم کوچکی در بخش شرقی آسیای صغیر که محتملاً زبان ایشان به کارتولی منسوب بوده.

۸۶- موضوع تبدیل «بلا» خدای بابلی به پادشاه از کتسیاس مأخوذ است.

۸۷- mēdos یونانی - بمعنی «مادیها» (؟؟).

۸۸- اینجا و بعد - شکل ارمنی کلمه «مادی» - بصورت - mar.

۸۹- رجوع شود به 2, 6, II, Diod.

۹۰- این نام در خاندان هخامنشی دیده میشود: Her.; VII, 62 و غیره.

۹۱- ضمناً باید گفت که خود زبان ایرانی در ارمنستان باستان - بطور محدود تا اندازه‌ای متداول بوده.

۹۲- موسی خورنی، تاریخ ارمنستان، I، ۳۰، این «مار-ها»- ی دره ارس ممکن است - چنانکه س. ت. یرمیان می‌پندارد - همان ماتی‌نیاں هرودوت باشند.

۹۳- این ویرانه، یا Varhrayn زمان پارتها خدای ایرانی می‌باشد. موسی خورنی فطمدای از سرود مذهبی را که بافتخار اوست نقل میکند.

۹۴- اما اینکه روایات ارمنی در این مورد بلا واسطه از عهد باستان نام‌مادها را حفظ کرده باشند، بالکل منتفی می‌باشد. زیرا که اصطلاح - mar که در اینجا بکار رفته، چنانکه بارها گفته شده، اصلاً پارسی است.

۹۵- این افسانه‌ای است که در آن یکی از اساطیر مشترک اقوام بسیار - یعنی موضوع مبارزه قهرمان قوم علیه ازدهای - غاصب حقوق قوم - منعکس شده. و در مورد ایرانیان فریدون نقش غالب بر «ازدهاک» را بازی میکند و تاحدی شاید موضوع شرکت واقعی تیگران پادشاه ارمنیان و متحد بودن وی با کورش نیز در آن منعکس است - مگر اینکه موسی خورنی مطلب اخیر را از مورخان یونانی که تحت نفوذ کز نفون قرار گرفته بوده‌اند، اخذ کرده باشد.

۹۶- ممکن است که این پادشاهی در محل اورارتو تأسیس نشده بلکه در کنار آن ایجاد شده بود. بعدها در عهد هخامنشیان - چنانکه دیدیم فلات ارمنستان به دو ساتراپ نشین شرقی و غربی تقسیم شده بود که تقریباً مطابق بودند با محل سکونت ارمنیان از یک سو و مکان اورارتوئیان و آلارودیان و تاحدی ماتی‌نیاں از سوی دیگر.

۹۷- معیناً هر دو ساتراپ نشین اجزاء یک کشور واحد شمرده میشدند. و این خود از اشاره فقط به یک کشور واحد «ارمین» (اوراشتو) که در کتیبه‌های هخامنشیان و همچنین تألیف آریان (Anab., III, 8, 5) و بسیاری منابع دیگر یونانی دیده شده پیداست.

۹۸- نام آرنت - همان «ارو آند» است:

Xen. Anab., II, 8; III, 5, 17; IV, 3, 4; 4, 4 و بعد VII, 8, 25 و غیره.

۹۹- آرنت دوم حتی در سال ۳۱۶ در ارمنستان حکومت میکرد:

Diod., XIX, 23, 3; Strabo, XII, 14, 15. خود داریوش سوم در زمان پادشاه سلف (اردشیر سوم) ساتراپ ارمنستان بوده - یعنی محتملاً ساتراپ ارمنستان غربی - همچون سلف میتراثوستا (Just., X, 3).

- ۱۰۰- اگر سخن هرودوت و یا بهتر بگوئیم کسی را که ملحقانی در تألیف وی وارد کرده باور کنیم، خالیبیان - خالداثیان ممکن است مطیع ماد نبوده‌اند. رجوع شود به : Her., I. 28 - راجع به خالیبیان مربوط به پاشاهی کرزوس - شاه‌لیدی.
- ۱۰۱- کتیبه نابونید، شماره ۸، IV، ۳۳-۱۴ (NBKI). صحبت بر سر مجسمه‌ای است که زمانی «کوتیان» از «آراپخا» ربوده بودند و نری‌گلیسار بازگرداند. ولی ممکن است که سخن از کوتیان هزاره سوم ق. م. در میان باشد.
- ۱۰۲- NBKI، ص ۲۲۰ و بعد، I، ۳۷- II، ۲۵. ص ۲۸۴ و بعد، X، ۱۲.
- ۱۰۳- S. Smith, Babylonian Texts, London, 1924. تاریخ وقایع نابونید (ص ۱۱۲، II، ۱۶، ۱۵).
- ۱۰۴- علی‌رغم مطالب مخالفی که در کتیبه متاخرتر نابونید نوشته شده در تاریخ وقایع چنین منقول است.
- ۱۰۵- متن مبهم «کتاب ارمیای نبی» (Jer., XXV، 25) ظاهراً به استقلال «شاهان» عیلام در عهد مادیها اشاره می‌کند. شاید آنچنان و خودیمری و غیره در نظر بوده؟ تاریخ متن ۶۰۴ ق. م. است. «کزنفون نیز در «کورشنامه» «سوزیانا» را در آن زمان مستقل شمرده گرچه به گواهی منبع اخیرالذکر نمیتوان اعتماد کرد.
- ۱۰۶- FGH، IIA، No 90 fragm. 66. این تعمیم مورد اعتماد نیست. زیرا که نام «آرتسیر» را اکتسیاس از یکی از معاصران خویش اخذ کرده.
- ۱۰۷- به عقیده مارکوارت که مورد متابعت س. پ. تالستوف. و و. ب. هنینگ و دیگران قرار گرفته، استفاده مشترك از آبهای آك از زمان حکمرمائی خوارزم در بخش غربی آسیای میانه متداول شده بود. و این به گمان بیشتر در قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق. م. است.
- ۱۰۸- Photius, Cod. LXXII، ۲، ۱۰۲، ورق ۱۰۲.
- ۱۰۹- این حدس که چنین برتری وجود داشته فقط مبتنی‌بآن است که خوارزم جزو ساتراپ نشین شانزدهم بود - و این امر بزمانی مربوط است که ساتراپ نشین مزبور مادی بوده. ولی باید در نظر گرفت که ساتراپ نشین شانزدهم هرودوت - نتیجه اختلاط چندین ساتراپ- نشین بوده. ممکن است ساتراپ نشین مزبور در مورد پارت و آره یا (هرات) تحت شماره

مادی، آمده باشد ولی این بآن معنی نیست که خوارزم و سفدیانا که بعدها جزو ساتراپ نشین مزبور شده بودند - نیز ایالاتی تابع ماد بوده‌اند. در مورد خوارزم حد اکثر آنچه میتوان حدس زد این است که خوارزمیان بابت استفاده از آبهای آکچیزی به ماد می‌پرداختند. معینا نجن بقدری از خاک اصلی خوارزم دور بود که برای آن سرزمین بطور کلی اهمیت زیادی نداشت. و بدین سبب چنین پرداختی - اگر هم صورت میگرفت - بسیار ناچیز بوده و ممکن نبود سبب تابعیت واقعی خوارزم در برابر ماد گردد.

۱۱۰- ممکن است که عمال و جاسوسان آشور در این زمان در باکتریا نفوذ میکرده‌اند. از بایگانی پادشاهی آشور قطعه‌ای از يك نامه بمضمون زیر بدست است: نویسنده نامه شخصی است بابلی که عامل و جاسوس پادشاه آشور میباشد و خبر میدهد که سنگ لاجورد بدست آورده ولی او را با چنین محموله‌ای اجازه خروج از کشور نمیدهند. وی مینویسد که شاه آشور در صورتی میتواند مقدار سنگ لاجورد مطلوب خویش را دریافت دارد که قوای مسلح اعزام دارد ضمناً اطلاع میدهد که او شخصاً از ترس ساکنان محل (یا مقامات محلی) در باره رابطه خود با کسان پادشاه آشور اعتراف نخواهد کرد. از آنجا که سنگ لاجورد مشرق باستانی فقط در باکتریا (در بدخشان) استخراج میشده چنین نتیجه گرفته میشود که نویسنده نامه در باکتریا بوده و ضمناً معلوم میشود که کشور مزبور بقدر کافی اقتدار داشته. این قطعه چاپ و منتشر شده است

HABL. 1240; AVIU, No 50, 41, و بعد ۳۵۵ ص (A.T.E. Olmsted, History of Assyria, New-York, London. 1923, ۳۶۴ ص معلوم نیست چرا المستد معتقد است که این نامه از سلطان شوبریا، واقع در فلات ارمنستان بوده.

Beh., I, § 26-30-۱۱۱

۱۱۲- شاید چنانکه مثلاً کنت گمان میکند اینان تابع فراور تیش عصیانگر مادی بوده‌اند.

Ptol., Tetrab. Synt., 2, ۱۱۳-

۱۱۴- گرمان (Pauly-Wissowa, s.v. Kaspioi) شرحی را که هرودوت (VII, ۶۷) درباره البسه مینویسد مربوط باین کاسپیها نیز میداند.

۱۱۵- به حاشیه ۱۲۱ فصل هفتم رجوع شود.

۱۱۶- در متون پارتی نسا نیز چنین است HSTRP.

۱۱۷- رجوع شود به Pauly-Wissowa, s.v. Satrap.

فصل ششم

تعلیقات و حواشی

۱- مقابر صخره‌ای مادی که نماینده این نوع خانه‌ها میباشند عبارتند از دکان داود نزدیک سرپل و صحنه در ماد غربی و همچنین بعضی دیگر. رجوع شود به :
E. Herzfeld, 1] Archaeological History of Iran, London, 1935
ص ۲۰۱ و بعد 2] Iran in The Ancient East, London, 1941 ص ۳۰ بعد
همچنین رجوع شود به خانه‌های مسکونی در تی‌شباتینی (کارمیر - بلور)؛ و. ش. سارو کین .
حفریات در نقاط مسکونی باستانی (در کتاب: ب.ب. پیوطروسکی. کارمیر بلور، II ، نتایج
حفریات ۱۹۵۰-۱۹۴۹. ایروان، ۱۹۵۲، ص ۷۹ و بعد). و رجوع شود به تصویر ۶۱ این
کتاب.

۲- لا اقل در نقوش برجسته آشور مربوط به قرن نهم ق.م. ، بیشک تصاویری از
لشکر کشی‌های آشور به زاموآ وجود دارد و در آن تصاویر از البسه و اثره لولوبی - مادی
چیزی بنظر من نرسیده . در گیلزان بر کرانه غربی دریاچه ارومیه و تاحدی در ماننا البسه
با لباس سوری مشابهت داشته (بنا به تصاویر «میل - ابلسینک - سیاه » سالاماناسار سوم و
فروش اشیاء زیویه). تصویر البسه بابلی را بر کوزه‌های ماننائی نیز بنگرید.

۳- رجوع شود به تصاویر متعدد ماننائیان و مادیها (و از آنجمله در زمان محاصره
خار خار و کیشه سو و غیره) در کاخ سارگون دوم در دور-شارو کین (خورس آباد) :
E. Botta et E. Flandin, Monument de Ninive, I-II. Paris.
1849.

شب کلاه گونه‌ای نیز متداول بوده. به‌همانجا و بسیاری جاهای دیگر و همچنین طشت فلزی از زیویه (تصویر ۶۳) بنگرید. رجوع شود به :

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé, Haarlem, 1950, ۵ تصویر

۴- رجوع شود به ماقبل ص ۱۳۷ متن .

۵- رجوع شود به تصویر سپاهیان مادی و پارسی در نقوش برجسته کاش

استخر

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl LXXXI, (تصاویر مقدم) و LXXVI (تصاویر زوج).

۶- رجوع شود به تصاویر جانداران (نگهبانان شخص شاه) در نقوش برجسته شوش در موزه لوور. لباس پارسی، بگفته بسیاری از مؤلفان باستان (رجوع شود بویژه به : Her., VII, 61-62) از مادها مأخوذ شده بوده .

۷- به تصویر شماره ۵۰ رجوع شود. تصویر پیکار مادها (بزعم اسپرو) با اسکیتها بر مهر پایان قرن هفتم - آغاز قرن ششم (؟) ق. م .

G. Maspero, Histoire ancienne des peuple d'Orient classique, III Les Empires, Paris, 1908, ۴۷۵ ص

R. Ghirshman, Fouilles de Sialk près de Kashan, - A 1933, 1934, 1937, II, Musée du Louvre, Serie archéologique, Paris, 1938, pl. XXX, 5

۹- چیزی نزدیک باین لباس. حتی در دوران متأخرتر در آذربایجان شمالی نیز متداول گشته بود: در نکین - مهرهای مکشوف در مینگه چائور مربوط به قرن چهارم (؟) ق. م . (س.م. قاضی اف. حفريات باستانشناسی در مینگه چائور. مجموعه فرهنگ مادی آذربایجان، I، باکو، ص ۲۸، تصویر ۱۹) شلوار و در يك مورد «تاج» (تصویر اول از سمت چپ در ردیف دوم) از رختهای مردانی است که ترسیم گردیده بوده است. از خصوصیات این لباس بالا پوش کوتاه و علی‌الرسم کلاهی باتیغه‌ منطح و یا تیز بوده است. اسلحه - عبارت بوده از نیزه و سهر مستطیل (؟). محتملا اینان آلبانیان و «ازتور کریبانیان» بوده‌اند. به تصویر ۸۶ بنگرید.

۱۰. به تصاویر سابق الذکر سپاهبان ماد در زمان هخامنشیان و همچنین به :
Her., VII, 61 رجوع شود.

۱۱- رجوع شود به :

R. Ghirshman, Fouilles de Sialk près de Kashan.... II, Paris, 1938.

ص ۱۰۰ و بعد

در ماد (وپارس هم) ستام ویراق اسکیتی متداول بوده (با صفحه‌ای منقاری شکل در محل اتصال تسمه‌های افسار)، رجوع شود به :

R. D. Barnett and W. Watson, « Iraq », XIV, 2, 1952, ص ۱۳۲

و بعد

(اشاره به جدول :

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl. LXXIIV یا صحیح تر LXXIX.

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, ص ۱۹۵ -۱۲

این سند مفقود شده است.

۱۳- مثلاً سارگون دوم در گزارش سال ۷۱۴ خویش میگوید که اولو سونوپادشاه ماننا سنگ یادگار خویش را وقف وی کرده (سطر ۵۴ ipkidda Narâšn-8CS) براین سنگها غالباً نوشته‌ای نیز وجود داشته . گذشته از این در نامه HABL ، ۳۴۳ ، AVIU ، شماره ۶۹ ، ۱ ، ص ۲۳۱)، ظاهراً در باره «ماننائی» سخن رفته .

۱۴- کیتبه‌هایی که بنام آریارمنه و آرشامه در دست است ، با احتمال قوی فقط بنام ایشان مربوط گشته ولی در واقع در پایان قرن پنجم یا آغاز قرن چهارم ق.م. تنظیم شده :

R. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱۲ و ۱۱۶.

۱۵- آکادمیسین و.و. استرووه باین موضوع اشاره کرده است.

A. Meillet et E. Benveniste, Grammaire du vieux perse, Paris, 1931, ص ۷ و بعد

E. Herzfeld, Die Magna Charta von Susa, AML, III, 3.

ص ۹۳.

۱۷- در بارهٔ اینها قبلا در س ۹۰ متن و بعد از آن سخن رفته است .

۱۸- به خلاصه‌ای در تالیف کامرون رجوع شود :

G. G. Cameron: The Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948, pl, 3)

بویژه باید به کلماتی مانند

Xšaθra- و پارسی باستان <šaššam <Xšaça (m) šakšapamana و مادی «پادشاهی» و «قدرت» «ساتراپ» - Xšaθrapa(n) و پارسی باستانی Xšaçaṇāvan و خلف بازماندهٔ ciθra. و پارسی باستانی <čiça <šissa و مادی.

برعکس در روایات بابلی همدجا شکل‌های مادی دیده میشود.

۱۹- مثلا کلمهٔ عیلامی ،

Sunki. K ta (y) auš. pe. na irše. kki. pe. na tanaš. pe. na [Xerx. Pers. c]

که در طی آن tanaš شکل -dana- ی پارسی را ادا میکند به « پارسی باستانی » بصورت Zana- می باشد - نقل مینماید . در کتیبهٔ Beh. I سطر ۱۳ و غیره Pakšiš عیلامی از Baxci- ی پارسی و «پارسی باستانی» - Bāxtri- (با کتریا)؛ در کتیبهٔ NRa. Dar.، سطر ۱۸ ادا ی کلمهٔ Vispazana - «پارسی باستانی» با - sp - خاص زبان مادی مثل miššatanaš مأخوذ از Visadana - ی پارسی توجه شود همچنین به اختلاف لغات : Kurtaš کدائی از - grda و یا Krta- ی پارسی و māniga - «پارسی باستانی» ؛ در کتیبهٔ NRa و Dar.، سطر ۴۶ tenum عیلامی از daina(m) پارسی - بمعنی «قانون» framānā - ی - «فرمان» «پارسی باستانی» را ادا میکند؛ در همان کتیبه سطر ۶ tenu(m)tatti.ra از

- dainadāta- ی پارسی - بمعنی «مقنن» (framāta(ra) - ی «پارسی باستانی» را - بمعنی «فرماندار» ادا میکند. راست است که تقریباً همهٔ کلمات یادشده در متون دیگر به عیلامی با اشکالی که منطبق با «ردیف یا گروه اول» است ادا شده:

parrnšanam, Pakturriš, mišpazanaš, pirramataram.

اما راجع به پایه و اصل grda و (n)māna - بمعنی «خانه» باید تذکر دهیم که اولی متروک شده زیرا که زرتشتیان آن را فقط در مورد ارواح خبیثه و متمردان بکار می برده اند.

۲۰- Stig Wikander, Mithra en vieux-perse. Orientalia -۲۰

- در باره کلمه Mesoromasodēs = Miça-Ahuramazdā در تألیف پلوتارک ص ۶۶ و بعد Suecan, I, 1/2,

۲۱- چنانکه پیش گفتیم کتیبه‌هایی که بنام پادشاهان آغاز قرن ششم - یعنی آریارمنه و آرشامه تنظیم گشته - بظن غالب در پایان قرن پنجم تهیه شده است. هیچ مدرکی درباره وجود خط مستقل پارسی که در ابنیه یادگار بکار رفته باشد، قبل از کورش - در دست نداریم.

۲۲- رجوع شود به :

Xšayārša - «کسرکس» پارسی باستانی - و Ikšerša - ی عیلامی و Kserksēs یونانی و 'Ahašerēš, 'Ahašroərōš > 'Ahašyērōš' عبری باستانی؛

azšaina - ی پارسی باستانی - بمعنی «خاکستری تیره» - و [šena] ak, ی عیلامی Akseinos یونانی - از اسکیتی(!)؛

- daina(m) پارسی باستانی - بمعنی «قانون» - و tenum عیلامی: Gaub(a)ruva - ی پارسی باستانی - و Gûbaru - ی بابلی و Gōbrūēs یونانی.

رجوع شود همچنین به ادای معکوس: Nidint(u)-Bêl بابلی و Nadiⁿtabairā - پارسی باستانی. نمونه‌ها و امثله - o - > -ahu - کمتر روشن است.

Dārayava(h)uš پارسی باستانی - بمعنی «داریوش» - دارا، و Tarejamauš عیلامی و Dārejamuš بابلی و Dareiws > Dareios یونانی (از شکل مختصر Dārayav ?) ، Dasəjāwaš عبری باستانی ؛ A(h)uramazdā - ی پارسی باستانی (اهورا مزدا) و Uramašta - ی عیلامی و ōromazdēs یونانی Va(h)umisa ، Va(h)uka - پارسی باستانی و Maumišša - ی و دیگر Maukka - ی عیلامی ولی در یونانی Omisos ، Wōmisos > Okhos و الخ

۲۳- اشکال حالت اضافی - Dāragavašahga بجای Dārāyavahauš و حالت

مفعول به bunān بجای bumim و الخ در کتیبه‌های اردشیر دوم و اردشیر سوم دیده شده است، این اشکال گواه بر آنند که در زبان زنده آن زمان این تعاریف اسامی دیگر وجود نداشته.

۲۴- اوضاع و احوال بسیار حاکی از این نکته‌اند. در روایات آشوری قرن هفتم

ق. م. -a ی آخر حذف می‌شده

و غیره (Bagdattu < Baga-dāta)

که u - در اینجا حرف آخر مبین حالت اکدی است همچنین است در عبری باستانی و آرامی.
('Ahašwērōs < Xšayarxa;

'Artahšašta ولی در قرائت مرسوم Artaxšaça >

هم خوانده میشود.

Miṽradāta > Mitrədat.

در زبان یونانی بسیاری از اسامی به os - ختم میشوند که حاکی از اصل مصمت آنهاست
[a- ی پایانی بصورت پسوند ēs - در میآید: در تألیف هرودوت هنوز غالباً چنین است :
Ariaramnēs, Arsamēs, Artoksersēs, Kserksēs, Mitradatēs, Gōbr-
ūēs

ولی Megabuz(d)os [بدینقرار در تألیف هرودوت همهجا:

- Z(d) - بجای حرف مشابه آن - ks - ، باید Megabuksos - Bagabuxša پارسی

باستانی باشد. ولی مقایسه شود با روایت بابی - [Magabudišu

[الخ، پارسی باستانی ی - Marduniya همان - Mardonios بیلا بنگرید.

، Vahuka, Vahumisa از Ōkhos, Omisos، و غیره

در متون پارسی باستانی تحریر حرف ā - در پایان کلمات که از لحاظ اشتقاق قابل توجه
نمی باشد پدید آمده بوده و این راهم باید در گرایش به ساقط شدن a- ی پایانی دانست. در
متون بابلی نوین نیز این شیوه برای ادای مصوت محفوظ در پایان کلمه (در تلفظ ادبی و یا
در تلفیقه‌های معین) مرسوم بوده و حال آنکه قاعده عمومی بر این بوده، که مصوتهای پایانی
خفیف گردد (و در زبان اکدی متأخر نه تنها a -).

۲۵- این راهم بگوئیم که در پارسی این نوع خط در امور جاری متداول نبوده .

در زمان داریوش اول خط جدید ایرانی - که بر پایه الفبای آرامی بود. معمول گشت ولی
ظاهراً خط مزبور نیز در دفاتر اداری و دبیرخانه‌ها رواج نیافت و آنها از زبانهای عیلامی
و آرامی کماکان استفاده میکردند، ولی تصور اینکه برای کتیبه‌های صخره‌ای خط خاصی
اختراع شده بود دشوار است. فقط این حدس باقی میماند که خط مزبور، در ماد شاید بیشتر
بکار میرفته . (رجوع شود به : آکادمیسین و. و. استرووه . اصلاح خط در زمان داریوش
اول VDI ، ۱۹۵۱ ، شماره ۳ ، ص ۱۸۶ ، و بعد. به ای. م. دیاکونوف ، م. م. دیاکونوف ،
و. آ. لیوشیش، اسناد نای باستانی. کشف و تجزیه و تحلیل. مدارك دیوتا که، U.TAKE.

II. مئکو - لنینگراد، ۱۹۵۱، ص ۵۳ و بعد).

۲۶- توجه شود به وجود محتمل « شیوه زبان آرامی » و « آرامیزم » در نحو کتیبه‌های هخامنشی.

۲۷- اگر بر حسب یکی از حدسهای شیل ناشر اسناد حسابداری کارگاههای شاهی شوش (Mém. Del. en Perse, IX) تاریخ آن را زمان فرمانروائی مادبدانیم پس در عیلام لااقل در دفترخانه‌ها و امور اداری کماکان از زبان محلی استفاده میشد، گرچه موضوع تابعیت عیلام از ماد ثابت نشده ولی مذکر نام پارسی (paršin) و ساکنان رغه (Raka. pe) و مادها (mak - ؟) و کلاهای مادی (Kurhal[lat]) و لولوبیان (Lullu -) بصورت اسم اخاص) و بابلیان (papilu. ppe) و همچنین وجود تعدادی اسامی ایرانی می‌رساند که تعلق این اسناد بزمان استقلال عیلام غیر محتمل است. ضمناً کاملاً مشهود است که اسناد از مدارك استغیر که به قرن پنجم ق.م. منسوب است - قدیمی‌ترند. من این اسناد را میل دارم بزمان کورش یا کمبوجیه منتسب کنم - نیز بزمانی که هنوز نظامات مادی در ادارات حکمفرما بوده. این اسناد شایسته مطالعه خاصی می‌باشند.

۲۸- کتیبه شامشی آداد V، KB، I، ص ۱۷۸، II، ۲۸؛ کلمه [ilâni] بمعنی «خدايان» در سالنامه‌های تیگلاتپالاسار سوم نیز مشاهده و احیاء میشود (KTP، ص ۸، سطور ۳۹-۴۱).

۲۹- کتیبه شامشی آداد V: همانجا.

۳۰- Val. Flaccus, VI, 107

۳۱- گفته استرابون را (XI، ۶، ۷) چنین میتوان درك کرد.

۳۲- Strabo, XI, 11, 8. بدشورای میتوان گفت که درجه زمینهای و کجا

و در چه تاریخی این عادات در میان زرتشتیان رخنه کرده بودند.

۳۳- هرودوت (I، ۶۲) «میترا» را نام میبرد ولی از دیر بازی معلوم است که وی این خدا را با الهه «آناهیتا» اشتباه میکرده.

۳۴- مقایسه شود با رسوم تدفین در مقبره تپه سيلك منسوب بدوران مقدم ماد که هیچ وجه مشترکی با رسوم اوستا ندارد.

۳۵- E. Meyer, Die ältesten datierten Zeugnisse der

iranischen Sprache, Kuhn's z.f. vgl. Spr., 42, 1908. ۱۴ و بعد

- ۳۶ - چنین معتقدند که اصطلاح - бага - بیشتر در مورد خداوند میترا بکار میرفته. ولی در کتیبه های هخامنشی این کلمه ایست که در مورد خدایان بطور اعم بکار رفته.
- ۳۷ - مثلاً رجوع شود به یشت XIII و همچنین جاهای مختلف کاتیا.
- ۳۸ - Fravarti طبق اوستا - روح متوفائی راستکار که به زندگان یاری میکند؛ مقایسه شود fravarotar اوستائی - بمعنی « مؤمن » « عمل کننده بمراسم دینی ». ذونام دیگر با پهلوانان افسانه های اوستائی مربوط است (به بعد رجوع شود).
- ۳۹ - مفهوم arta و rta از هزاره دوم ق.م. معروف است و در میان هندیان متداول بود.

۴۰ - اگر معتقد نباشیم که اهورامزدا نخست توسط زراتوشترا اختراع شده بود و این امر کمتر محتمل است.

۴۱ - گاهی این اشکال ممکن است بواسطه پارس از ماد مأخوذ شده باشد. ولی چنین توجیهی نه همیشه ممکن است.

۴۲ - مثلاً :

Pharnoksarthos = Farnəxšarθ < Farnaxšaθra, Ariparnes = Aryafarna, Maipharnos = Mahifarn (a), Khopharnos = Xofarn < Hufarna, Pharnakēs = Farnaka

و بسیاری نمونه های دیگر. رجوع شود به: و. ای. آبایف. زبان و فولکلور آسی، I، مسکو، لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۱۶۴.

۴۳ - و. ای. آبایف. تألیف یاد شده، ص ۷۱.

۴۴ - این نکته با توازی عبارتی مانند:

« 1 martiya Maguš āha Gaumāta nāma hauv udapatatā hačā Pi-šiyānvādāy... » (Beh., I, §11) « 1 martiya Bābiruviya Nadinⁿtabaira namā... hauv ndapatatā Bābirauv »

بمعنی:

« بود بمعنی آدم، مغ، بنام گئومتا، او خروج کرد (برخاست) از پی‌شی یا او وادا... » (Beh., I, §11) و:

« يك مرد (مردی)، بابلی، بنام این دین توبل... او خروج کرد دربابل » (Beh., I, § 16)

وزان می:

«1 Gaumata māma Maguš āha [hauv ad] uružiya...»

و بعد:

«[1 AC] ina nāma (H) ūvjiya hauv adurujiya... [1 na] dinta baira nāma Babiruiya hauv adurujiya... I Martiya nāma Parsa hauv [ad] u [ruš] iya... 1 Fravar [tiš] nāma Māda hauv adurujiya... یکی بود بنام کثومتا، مغ، [او د] دروغ گفت...؛ [یکی آشی] نا نام، عیلامی، او دروغ گفت...؛ یکی مارتیا نام، پارسی، او دروغ گفت...؛ یکی فراوار [تیش] نام، او دروغ گفت...» (Beh., IV, § 52).

۴۵ - تألیف جالب توجه بنویست ایرانشناس نامی فرانسیسی وقف این موضوع

گفته است.

E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts, Paris, 1929).

متون باستانی راجع به زرتشترا در کتاب :

A.V.W. Jackson, Zoroaster the Prophet of Ancient Iran, New-York ۲۲۶ و بعد، 4 th ed., 1928 Appendix V اگر بعدها اشاره به مأخذ نشود در هر مورد منظور همین چاپ است.

۴۶ - اشاره به کسانف بواسطه نیکولای دمشقی (FGH, III, fragm. 19) و

دیوژن لائرتی (2, Proom.) محفوظ مانده است با این حال ممکن است که تألیف کسانف از زرتشت یاد نکرده بلکه نام وی در مستخرج معمولی که گویا از کسانف است و دیونیس اسکیتوبراخیون نقل کرده آمده باشد. رجوع شود به:

۱۱۸ L. Pearson, Early Ionian Historians, Oxford, 1939.

۴۶ مکرر - پلین (Nat. Hist., XXX, 2, 1) و دیوژن لائرتی به ارسطو

و دیگر شاگردان افلاطون اشاره میکنند.

۴۷ - اخبار متعدد غربی و ارمنی مبنی بر اینکه « زرتشت » پادشاه باکترباد

معاصر «نین» و سمیرامید (سمیرامیس) بوده - بیشک از کتسیاس (و دینون)؛ ریشه میگیرد. با این حال در منتخبانی که از کتسیاس و دیو دور (Diod., II, 6) بدست مارسیده برای نام زرتشت در دست نبشته ها کلمات :

Eksaortes, ho kraortes: ho Zd-aorteš.

ذکر شده که شاید از Oksaortes مأخوذ باشد

۴۸ - باستانهای يك جای مشکوك (یسنای V, LXV که شاید منظور آن بالکل

mo'udbis «دشمن مغان»؛ یا از maga بمعنی «شرکت»، «جمع مودت» ۴۰.

۴۹ - برخی از محققان این اصطلاح را «متصدی آتش»، «کاهن آتش» تعبیر

میکنند (و این دقیقاً با purathos یونانی قابل تطبیق است.) استرابون مغان کاپادوکیه را که کیش ایشان بنا بر بسیاری از مدارک، زرتشتیگری خالص نبوده، چنین میخواند ولی بنویست وعده‌ای از دیگر ایرانی‌شناسان با این اشتقاق مخالفت میورزند (تألیف یادشده، ص ۶۰) رجوع شود به؛ ص ۶۶ A I r W B.

۵۰ - «دشت مغان» آذربایجان معروف است؛ مثلاً به «قلعه مغان» در تاجیکستان و «مغانستان» در جنوب شرقی ایران بر کرانه خلیج فارس و مشرق بندر عباس و بسیاری جاهای دیگر توجه شود.

۵۱ - لغت نامۀ پهلوی که به متن ویدودات I، ۱۶ منضم است رغه را همان آتروپاتن یا ری میدانند ولی بيشك توجیه نخستین خطاست زیرا سرزمین رغه - چنانکه از فرگرد اول ویدودات مشهود است - به نواحی شرقی ایران متصل بوده. پس این همان رغه (ری) ماد شرقی بوده. در تفسیرات پهلوی اضافه شده است که: «بعضیها میگویند که زرا - توسترا (اصلاً) از اینجا بوده».

۵۲ - یسنای XIX، ۵۰.

۵۳ - در زمان ساسانیان این لقب در واقع بکار نمیرفته و آن را خاص خدای - حامی روحانیان زرتشتی می‌شمردند.

۵۴ - در این سمت او

Zaratuštra یا Zaratuštrōama, Zaratuštum

یعنی «شبیهِ تراز همه به زرا توسترا» بوده بعدها او را دیگر گونه میخواندند یعنی

mō'βe'dān mō'βe'd «می‌نامیدند - موبد موبدان» یعنی سرور سران مغان.

۵۵ - درباره فهرست موارد تذکر «مغان» رجوع شود به:

F. Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895, s. v.

در تالیفات طبری و ابن الاثیر و بیرونی و یاقوت و دیگر مورخان و جغرافیون عربی زبان نیز از آن یاد شده است. این لقب، بهر تقدیر بدین شکل مربوط بدوران متأخر تربست. رجوع شود به:

J. Marquart, *Erānšahr nach der Geographie des Moses Xorenac'i*, Berlin, 1901, ص ۱۲۸.

۵۶- اکثر مورخان مسلمان معتقدند که زاد گاه «زردشت» ارومیه و یا دیگر نواحی آذربایجان بوده و منشأ این عقیده محتملاً آنست که آذربایجان در دوران متأخرتر نکیه گاه کاهنان زرتشتی بوده. در اوستا مطالب و مدارک دیگری، جز آنچه گفته شد، در تشخیص محل اقامت زراتوسترا وجود ندارد - مگر موردی که خانه زرا توشترا را در کنار رود دارژ (ویدوات، XIX، ۴ و ۱۱) قرار داده و زراتوسترا پیش از آمدن به قلمرو پادشاهی کاوی ویشناسب در کرانه رود بزرگ داتیا (یشت، V، ۲۰۴؛ IX، ۲۵، XVII، ۴۵) که - طبق کتاب متأخر قرون وسطائی زرتشتنامه - زادگاه وی اران - وچ را از خطه پادشاهی کاوی ویشناسب جدا میساخته - قربانی کرد. تشخیص این رودها روشن نیست و از دوران مقدم نیز روشن نبوده: خبر عجیب حاشیه نویس «نخستین. آلکی و یاد» (شبه) افلاطون که «میگویند، زرتشت ۶۰۰۰ سال قدیمتر از افلاطون بوده ... و خبر میدهند که کوبا او از یونانیان باستانی بوده و یا (بهر تقدیر) از دریای بزرگی گذشته به قاره قدم نهاد» - ... این مطالب از روایت کمینی درباره محل زادگاه زراتوسترا سرچشمه میگیرد که کوبا زادگاه وی در آنسوی «رود جهانی» بوده و این رود را یونانیان «دریا» و یا «اقیانوس» می‌شمردند.

۵۷- J. Hertel, 1) *Die Achaemeniden und Kayaniden und Iranische Quellen und Forschungen*, V, Leipzig, 1924; 2) *Die Zeit Zoroasters*.

همانجا I، لایپزیگ، ۱۹۲۴ و غیره.

۵۸- احتمال اینکه گاتها پیش از نفوذ این تعلیمات در میان مغان تدوین شده باشد کمتر نیست.

۵۹- بنگرید خبر هرودوت (III و ۷۹) را درباره تشریفات سالانه «مغ کشی» - که دیگر مؤلفان هم تکرار کرده اند.

۶۰ - این خطاست: وی در جای دیگر از نثار این مشروب یاد میکند .

۶۱ - در تألیف هرودوت چنین آمده : « آنان (پارسیان - ای . د .) نه جای مرتفعی (برای قربانی گاه) میسازند نه چون قصد قربانی کنند آتش برمیافروزند ؛ و نه مشروب مقدس نثار میکنند و نه نای بکار میبرند و نه تاج کل بر سر می نهند (که قربانی کنندگان یونانی بر سر می نهادند . ای . د .) و نه از جو استفاده میکنند (یونانیان بر روی قربانی جو میریختند) » . اما اینکه هرودوت میگوید « آتش نمی افروزند » منظورش « برای سوزاندن قربانی » میباشد و این کاملاً درست است . گذشته از این آتش مقدس دائماً و بلاقطع افروخته بود و افروختن آن لزومی نداشت . از کلمه *bōmos* هم منظور هرودوت بطور کلی قربانگاه یا محراب نبوده بلکه نقطه مرتفعی است که کشتن ذبیحه در آنجا صورت میگرفته و حال آنکه در نزد زرتشتیان آتش بر محراب یا قربانگاه روشن بوده . و اینکه می نویسد « مشروب مقدس نثار نمیکنند » بمعنی آنست که « از مشروب مقدس برای ریختن بر روی قربانی استفاده نمیکردند » (برخلاف یونانیان که چنین میکردند) ؛ در واقع مشروب هئومای زرتشتیان مورد استعمال دیگر داشته ؛ به تألیف هرودوت VII ، ۴۳ بنگرید .

۶۲ - در تألیف هرودوت گفته شده که مرد پارسی بهنگام نثار قربانی تاجی از مورد بر سر میگذارد ولی گفته نشده است که در این مورد کاهن - مغ چگونه ملبس میشود . ولی در تصاویر عصر هخامنشی البسه ای که مطابق تشریفات زرتشتی کاهنان میبایست بتن کنند (در پناه کان کاخ استخر و صفحات طلائی آنچه اصلاً « گنجینه آمودریا » نامیده میشود) و حتی البسه کاهنان عصر ماد (در نقوش برجسته مقبره « قیزقاپان » و « دکان داود ») نشان داده شده است .

E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*. ص ۲۰۱ و بعد.

اسناد بایگانی استخر ظاهراً از مغ ، (*makuš* عیلامی مأخوذ از *maguš* پارسی باستانی) و نثار مشروب هئوما - *dauça* - ی پارسی باستانی ، *Zauθra* - ی اوستائی و *tauša(m)* عیلامی در تحریر کلمه *da-u-šá-um* یاد میکنند . رجوع شود به تألیف یاد شده :

G. G. Cameron.

جدول ۳ و صفحه ۷ ، ۴۲ ، ۹۹ .

۶۳ - رجوع شود به فرگرد I ویدودات که مربوط به عصر پارتها میباشد .

۶۴ - تجزیه و تحلیل روایات قرون وسطی در این مورد در تألیف یاد شده .

A. V. W. Jackson, Appendix IV.

منقول است . چنانکه از مطالب گرد آورده وی برمی آید اکثر مؤلفان مسلمان ناحیه آذربایجان - حتی گاهی ری (رغه) باستانی را زادگاه زراتوشترا میدانسته اند . و گاهی هم در تألیفات ایشان ری - بمعنی زادگاه مادر زراتوشترا آمده . عادتاً ایشان بلخ (باکتريا) را همچون مکان وعظ و تبلیغ وی یاد میکنند . از آنجمله « زرنشت نامه » - یعنی کتابی که محتملاً از نك مفقود اوستا (سوای یشتهای ۲۳ و ۲۴ ؟) - « ویشتاسپ - مس » مأخوذ است ، و بدین سبب شاید نظر رسمی زمان تدوین قوانین خرد اوستا را منعکس میکند - محل وعظ زراتوشترا را باکتريا میداند . از بخش محفوظ اوستا تشخیص محل و مقر ویشتاسپا حامی زراتوشترا و « خاندان نائوتارا » - ی وی پس دشوار است (ضمناً برحسب روایات قدیمی خاندان مزبور که دور از رغه زندگی میکردند زادگاه زراتوشترا بوده . به سخنان جکسون در این باره رجوع شود :

(تألیف یاد شده ص ۱۹۲ و بعد A. V. W. Jackson آبگیرهایی را که بنام چای چیست و فرازدان از اوستا آمده ، از قرون وسطی تا این ایام ، گاه دریاچه ارومیه و گاه دریاچه هامون در سیستان (افغانستان ؛ درباره استدلال منجر باین تشخیص رجوع شود به :

E. Herzfeld, Awestische Topographie, AMI, II ۹۱ ص) .

و گاه (در مورد فرازدان) رود رازدان (زنگو) در ارمنستان شوروی (دلاکارد ، اشپیکل) میدانند . میتوان دریاچه دریای نمک در مادشرقی و بسیاری دیگر را هم نام برد . در یشتهای ۲۳ و ۲۴ ضمن نیکوئی هایی که برای ویشتاسپ آرزو میشود « و صول به رانگی » نیز آرزو شده . رانگی شط عظیمی است که در روایات بعدی ظاهراً با سیر دریا و هم دجله یکی دانسته شده است .

(W. Geiger, Ostirànische Kultur im Altertum, Erlangen, 1882, ص ۳۸) .

و از لحاظ لغت شناسی حتی میتوان به ولگا تشبیه کرد (Rhā - ی یونانی مأخوذ از Rahā - ی اسکیتی که قاعدتاً با Ranzhā - ی اوستائی برابر است . رجوع شود به :

J. Markwart, Wehrot und Arang, Leiden, 1938 ص ۱۳۶ .

در تألیف هرودوت « آراکس » به ولگا و سیر دریا و ارس اطلاق میشود) . بارها از کوههای Harā bərəzatī (که از لحاظ اشتقاق لغت با البرز منطبق میباشد ولی ماهوآ ممکن است مربوط به هرکوه بلندی باشد) و دریاچه Voru - Karta یاد شده است .

اسم اخیر ممکن است مربوط به دریای خزر (کاسپی) و یا آرال باشد - این کلمه تسمیه نامشخصی بوده برای آبهایی که زمینی را محدود میکردند - مثل «اقیانوس» یونانیان. رجوع شود به: W. Geiger - تألیف یاد شده ص ۴۶ و ۱۰۹).

۶۵ - بموازات این خبر يك روايت بسیار کهن میتلنی وجود دارد که آتنه - ی خارسی نقل کرده دایر براینکه ویشتاسپا (Hustaspēs) پادشاه ماد بوده. رجوع شود به: IIA, FGH, ۱۲۵, fragm. 5 (۱۷) ص ۶۶۰: «هیستاسپ برادر کوچکتري داشت بنام زریادر - بومیان درباره ایشان میگویند که از آفرودیت و آدونیس بوجود آمده بودند. هیستاسپ درماد و کشور پائین حکومت میکرد و زریا در بالانر از دروازه کاسپی تا قانائیس». در اینجاسخن از ویشتاسپ، برادر زریور در میان است نه پدر داریوش اول. مری بويس (ص ۴۶۳ ببعد، ۳، ۱۹۵۵، BSOAS, XVII, M. Boyce, Zariadres and Zarer) معتقد است که این افسانه ایست مادی و این هیستاسپ را از ویشتاسپ اوستا و همچنین پدر داریوش اول جدا میداند.

۶۶ - بسیار متدال است که آریایم - وایجا (اران - وج) را همان خوارزم (رجوع شود به: س. پ. تالستوف - در پی آثار تمدن باستانی خوارزم. چاپ مسکه - لنینگراد، ۱۹۴۸، ص ۱۰۸ و بعد) و یا بخصوص دره اوزبوی و فرورفتگی ساری قامیش بدانند. بگفته و. ب. هنینگ

(W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-doctor, London, 1951, ص ۴۳)

آریانم و ایجا - همان دولت خوارزم است بمعنی وسیع - که دره رود تجن و مرغاب - یعنی آره یا و مرغیانا - را شامل بوده.

۶۷ - ب. و. میللر (زبان طالشی. مسکو، ۱۹۵۳، ص ۵۳ و بعد ۶۵ و ۲۲۷) نشان داده است که زبان طالشی ویژگیهای صوتی اصلی را که خاص زبان مادی بوده حفظ کرده است. رجوع شود به فهرست منقول در تألیف یاد شده ب. و. میللر (ص ۵۳ و بعد) و در کتاب حاضر نیز به ماقبل ص ۸۵ و ۸۶ متن با اینحال به ص ۱۲۳ متن و حاشیه ۱۲۱ فصل هفتم رجوع شود. در آنجا قید شده است کاسپیان که اسلاف باستانی طالشان می باشند ظاهراً بزبان مادی سخن نمی گفتند. متحماً این زبان بعد ها در اینجا نفوذ کرده.

۶۸ - T. T. فریمان ، مناسبات لهجه‌ای سفدی و خوارزمی . SV ، ۱۷ ، ۲ ، ۱۹۴۷ . ص ۱۵۷ .

۶۹ - dāha (بشت XIII ، ۱۴۴) - که محتملاً همان « دائی » یونانیان است است در اراضی ترکمنستان کنونی از این جمله بوده . شاید هم (چنانکه کیگرمعتقد بوده) maroḏa (در ترجمه پهلوی āmāl از āmard - « مردان » ؟) در مرغیان و driurikā - « دربیکیان » (؟ ؟) در آریا (ویدودات ، I ، ۹۷) باشد . گرچه درباره این اصطلاحات غالباً توجیه دیگری - سوای توجیه نژادی - بعمل می‌آورند . - Sarima (بشت XIII ، ۱۴۳) محتملاً جز سارمات‌ها نمی‌باشند (رجوع شود به : (J. Marquart, Eranšahr ۱۵۵) دیگر اسامی (hyauna - ? , tūrasāni - ?) را نمیتوان با اطمینان مشخص ساخت ولی حتی شخصی مانند هرتسفلد که هوادار منشاء مادی اوستا میباشد - tūra را در خوارزم قرار میدهد و - hyauna را هیونهای آسیای میانه می‌شمارد .

(E. Herzfeld, Zoroaster and his World, Princeton, 1947, II - (ص ۹۰۷ و غیره .

وی اران - وج را با دره اوزبوی و فرورفتگی ساری قامیش یکی میدانند (همانجا ص ۶۹۹)
۷۰ - رجوع شود به ماقبل ص ۶۹ متن .

۷۱ - ما گمان میکنیم که نه يك بلکه دو « لهجه سرود های مذهبی و حماسی » اکدی (این اصطلاح را زودن متداول کرده) وجود دارد زیرا که زبان سرود ها و دعا های مذهبی رسمی و همچنین زبان حماسه های دینی (مانند « انودما الیش ») بازبان حماسه ها و داستانهای خلق (مانند « کیلگامیش » و « اتانا » و غیره) فرق فاحش دارد .

۷۲ - رجوع شود به ماقبل - حاشیه ۲۵ فعل ششم .

۷۳ - مثلاً استنتاجی که از فر کرد XII ویدودات ، یسنای LX و غیره میتوان کرد چنین است .

۷۴ - ویدودات ، I (که توریخ حوادث بوسیله تجزیه و تحلیل داخلی متن نیز تأیید میشود) و بشت V را باید مربوط دوران پارت دانست زیرا که شکل -Baxḏj- « باکتریا » و شاید Bawri - « بابل » در آنها استعمال شده که خود بصورت نادرستی بر مبنای ترکیب صوتی متأخری در آنجا احیاء شده است . اگر در گاتها موضوع فقدان تذکری از

وجود يك دولت بزرگ و واحد را بتوان نتیجهٔ تاریخ مقدم اثر مزبور دانست ولی در مورد خرد اوستا همین پدیده، چنانکه دارمستتر حدس میزند.

(J. Darmesteter, *The Sacred Books of the East*, ed. by F. Max Müller, V. IV 2, Oxford, 1895, XLIX ص).

میتوان چنین توجیه کرد که اثر مزبور در دوران پاشیدگی دولت فلات ایران نوشته شده.

۷۵ - در «Iranisches Namenbuch» ف. یوستی بیش از ۸۰ نام مرکب که با کلمهٔ aspa - «اسب» و ۷ نام که با کلمهٔ uštra - «شتر» و بیش از ۳۰ نام که با کلمهٔ gav - «گاو» تشکیل شده منقول است.

Chr. Bartholomae, *Altiranisches Verbum*. ۳ص - ۷۶

L. H. Mills, *The Zend-Avesta*, v. : منقول از

III. *The Sacred Books of the East*, ed. by F. Max - Muller, v. XXXI, Oxford, 1887, X ص.

Chr. Bartholomae, *Die Gathà, Zarathustras Verspre-* - ۷۷
digten, Strasburg. 1905.

(J. Duchesne - Guillemin, *The Hymns of Zarathustra*, London, 1952). هنوز در دسترس من قرار نگرفته بوده.

۷۸ - «خویشاوند» (؟ - hvaitu، یسنای XXXIII، ۴)، حکام نواحی - «ساستارها» (یسنای XLVI، ۵ - ۱ - یکی بودن - Sastar و - danhupati از یشت XIII، ۱۸ پیداست).

۷۹ - بخصوص رجوع شود به یسنای XLIV، ۲۰. در آنجا شاید از تصاحب نه‌های آبیاری نیز سخن در میان باشد. دربارهٔ اتحاد کاهنان با بزرگان. رجوع شود به یسنای XLVI، ۱۱.

۸۰ - ولی البته نباید پنداشت که مخالفان زراتوشترا واقعاً - چنانکه در روایات زرتشتی آمده - پرستندهٔ «روح خبیث» آنگهرو - ماینو، (اهریمن) بوده‌اند. محتملاً ایشان نیز مزدا - اهورا را می‌پرستیدند ولی این بزرگداشت بشیوه‌ای بوده که هواخواهان زراتوشترا آن شیوه را درست نمیشمردند.

۸۱ - یسنای XXXII، ۸. بنگرید: یسنای IX، ۴ و بعد: ویدوات، II.

۸۲ - یسنای XLVI ، ۱۱-۱۰ .

۸۳ - این تصادف محض نیست زیرا که تعالیم مربوط به اجر اخروی « اعمال » علی‌الرسم در دوران بحران جامعه برده داری پدید می‌آید یعنی در زمانی که شیوه‌های نوین فکری و معتقدات جدیدی برای تأثیر نفوذ در عامه مردم - که از وضع دشوار خویش ناراضی هستند - صورت لزوم پیدا میکند . فقط بنظر میرسد که کیش اوسیریس در مصر از این قاعده مستثنی باشد ، زیرا که در کیش مزبور بجای اجر اخروی « اعمال » عملاً و واقعاً اجری که برابر است با علم به فرمولهای جادوگری (که خوشی اخروی را تأمین میکند) اعلام شده .

۸۴ - مثلاً از « کاتای وهیشو - ایش تیش » (یسنای LIII) ، که مربوط به ازدواج دختر زراتوشترا میباشد . از نیایشها و ادعیه خیر که بنفع حامیان معلم دینی - کاوی و یشتاسپا از خاندان نائوتار ، فراشا و شترا و اِد (اِد) جاماسپا از خاندان خوگوا و بسود هوا خواهان زراتوشترا از خاندان اسپتیاام شخص او - یا « اسپتیاامیان زراتوشترائی » و از آنجمله عمومی او مادیومانگهی . زان پس از فصل XLVI « کاتا اوشتاوانی » رجوع شود به ترجمه ا. ا. برتلس در مجله « واستوک » ، IV ، ص ۹) که زراتوشترا از سر نوشت خویش و فقر و تنگدستی شکایت میکند و از فصل XLIV ، ۱۸ که « پیامبر » دعا میکند که ده مادیان و یک شتر و غیره را که باو وعده داده شده دریافت کند .

۸۵ - لقب « کاوی » در بسیاری موارد دیگر - به اشخاص کمابیش افسانه‌ای - که در اوستا یاد شده - داده شده است و روایات متأخر از ایشان سلاله جدیدی بنام کاویانیان یا کیانیان ساختند . جالب توجه است که اخلاف و یشتاسپا لقب « کاوی » نداشتند .

۸۶ - مثلاً رجوع شود به :

H. Guntet, Über die ahurischen und daevischen Ausdrücke im Awesta, Sitzungs. der Heidelberger Akademie der Wiss., Ph. - hist. Klasse, 1914, No. 13.

۸۷ - مثلاً رجوع شود : یسنای XXXI ، ۱۸ ، که توصیه شده کفار را با سلاح نابود کنند ، یا یسنای XXXIII ، ۲ : « کسی که به کافر بازبان ویا اندیشه و یا دست بدی کند ... بمیل اهورامزدا و یاراده او عمل کرده است » یسنای XXX ، ۶ (اصطلاح dvar -) و الخ .

۸۸ - ویدوات ، V و ۳۵ و بعد : جنازه خارج از مذهب نجس نیست . او در

زمان حیات نجس بوده . یشت XVIII ، ۲ و غیره بامجای « کشور های غیر آریائی » دعوت میکند .

۸۹ - رجوع شود (به تفصیل) به : آکادمیسین و . و . استرووه زادگاه زرتشتیگری .
SV ، V ، ۱۹۴۸ ، س ۱۶ و بعد .

۹۰ - تألیف یادشده ص ۳۷ و بعد ، W. B. Henning

۹۱ - همانجا ص ۴۱ .

۹۲ - اگر تصدیق کنیم که مقان آورنده این تعالیم بوده اند باید از قرن ششم بعنوان تاریخ تدوین کاتها صرفنظر نمائیم .

۹۳ - فقط اگر در تألیف هرودوت (I ، ۱۰۷ و بعد) تاریخ نادرست نباشد .
بهر تقدیر گمان میکنیم داستان او که جزئیات آن تأیید شده ، در این مورد قابل اعتماد است .
اگر نام « فرائورت » ، را که محتملاً با تعالیم زرتشتی مربوط است میتوانستیم ، بگفته هرودوت ، به قرن هفتم منسوب سازیم . تاریخ ظهور تعالیم وی در خاک ماد را می بایست قبل از پایان قرن هشتم ، بدانیم . ولی در قرن هشتم ، چنانکه پیشتر تذکر داده شد ، به کیشهای کاملاً « کفرآمیز » برمیخوریم و بهر تقدیر در ماد غربی و مرکزی چنین بوده و خود این نام در واقع ، ظاهراً ، مربوط به قرن ششم قبل از میلاد است . از دیگر سو باید توجه کرد که نقوش برجسته مقابر شاهان ماد (کیا کسار و آستیاگ ؟) - و بهر تقدیر بر مقابر نیمه اول قرن ششم - چنانکه بعد خواهیم دید ، تشریفات «مزدیسنا» را نشان میدهند که منحصرأ مربوط به پیروان تعالیم زرتشتی - باشکال کوناگون آن - میباشد .

۹۴ - نیاکان پرستی البته از کاتها قدیمتر است . ولی متأسفانه - کمرچه این موضوع برای تاریخ ماد واجد اهمیت بسیار است - با در نظر گرفتن رواج نام Fravartiš - بصورت اسم خاص - در تاریخ مزبور ، نمیتوان گفت که آیا مفهوم ارواح نیاکان بشکل Fravarti (معنی تحت اللفظی آن « وعظ کننده ») ، برای نخستین بار وارد تعالیم مزبور گشته بوده و یا قبلاً هم وجود داشته . فرض اول محتمل تر است .

۹۵ - این اصطلاح در عهد هخامنشیان نیز - از پاپیروسهای الفانین - بر ما معلوم است . در واقع بمعنی « قانون پرستندگان مزدا » میباشد و ممکن بود نه تنها پیروان کاتها و زرتشتی خود را پرستندگان مزدا بشمارند ولی در اینجا مفهوم «قانون» بصورت یکی از موازین دینی واجد اهمیت است و این مفهوم در ادیان قدیمی «طبیعی» وجود نداشته .

- ۹۶ - حتی هرودوت هم از کیش‌هایی که بعدها پارسیان از دیگران گرفتند و در اینجا مورد علاقه مانیت - صحبت میدارد .
- ۹۷ - تاخاک برائر تماس جنازه نجس نشود .
- ۹۸ - هرودوت درباره پارسیان میگوید : « آنان در رودخانه بول و نفونمیکند و دست نمی‌شویند » والخ (I ، ۱۳۸) . و درباره ملوث کردن آتش (III ، ۱۶) .
- ۹۹ - ویدوات ، VI ، ۴۴ و بعد ؛ بنگرید : I ، ۱۳ - « گناهی که کفاره ندارد عبارت است از: دفن کردن مردگان » .
- ۱۰۰ - ص ۲۹ و بعد : Mém., Dél. en Perse, VIII, Paris, 1905, pl. II. (اثر ژ. د. مورگان)
- ۱۰۱ - برغم استعجاب بعضی از محققان اروپای غربی مورچگان نیز جزو حیوانات زیان بخش آمده‌اند و این خود برای هر فرد ساکن جنوب روشن است . جالب توجه است که هر تل این عادت بسیار سودمند مغان - یعنی امحای حیوانات مضر - را دلیل سوء اخلاق « غیر آریائی » ایشان میدانند .
- ۱۰۲ - این برخلاف آنچه برخی از محققان معتقدند مربوط به کاتها نمی‌باشد زیرا که در کاتها از تکوین عالم سخن نرفته . ممکن است مربوط یسنای XXX باشد .
- ۱۰۳ - SPA ، IV ، پلاک ۹۷ ؛ بنگرید پلاک ۹۸ را - مغ با ظرفی سر بسته برای هئوما ؟
- ۱۰۴ - تألیف یاد شده ص ۷ ، ۴۲ ، ۶۹ - G. G. Cameron - R. T. Hallock, New Light from Persepolis, JNES, IX, 4, 1950- ص ۲۳۹
- ۱۰۵ - برخی محققان معتقدند که کاتها با ایهام استعمال هئوما را تخطئه کرده (یسنای XLVIII ، ۱۰) .
- ۱۰۶ - علیه این استدلال عادتاً میگویند که هرودوت از زرا نوشترا نامی نبرده ولی او البته می‌بایست فقط در صورتی از زرا نوشترا یاد کند که او - چنانکه هر تل و هرتسفلد و د. و. استرووه معتقدند - در زمان پادهاشان هخامنشی زندگی میکرد (در این باره بمقابل ص ۶۶ و ۶۷ متن و بعد رجوع شود) . و در غیر این صورت علتی نداشته که هرودوت از زرا نوشترا یاد کند . زیرا که وی به معتقدات و تعالیم مغان صفحات کمتری از متن را

اختصاص داده فقط بطور ضمنی از ایشان سخن میگوید .

۱۰۷ - رجوع شود به :

M. Lidzbarski, Ephemeris für Semstische Epigraphik, I. Giessen, 1909. ص ۷۳ ببعد

بخصوص این کیش التقاطی مغان در کتیبه آنطیو کرس کومما گنی و شرح پرستش مغان در تألیف استرابون نیز منعکس شده است . (XV, 3, 15).

۱۰۸ - اکنون که موضوع ملیت از لحاظ علمی حلاجی شده میل داریم اصطلاح « ادیان اقوام » را بکاربریم .

۱۰۹ - ف . ۱ . « لیودویک فیرباخ » .

۱۱۰ - ف . ۱ . « درمنشاء مسیحیت » (درمرثیه برونوماثوئر) .

۱۱۱ - پولین (VII ، ۱ ، به نقل دینون ؟) خبر میدهد که مادیها تصمیم گرفتند که دیوک دردژ اکباتانا زندگی کند و محافظان نیزه‌داری داشته باشد و ایشان « خوراک (Khorēgia) و آذوقه و وسایل مکان مقدس را برای او فراهم کنند » .

۱۱۲ - منشاء وجود اراضی معابد مغان را - بالاخص در این سرزمین که اصلاً ایرانی نبوده و ساکنان آن بیقین مدتها بدشواری زبان ایرانی را می فهمیدند - بدشواری میتوان بنحو دیگری توجیه کرد . درامپراطوری ماد - اگر ناحیه مرزی بین النهرین شمالی را که در خطر تهاجم نظامی بوده بشمار نیاوریم - خطه ای ثروتمندتر و حاصلخیزتر وجود نداشته . ولی توجیه اینکه چرا این اراضی بخصوص - مثلاً در عهد دولت هخامنشیان - به معابد اختصاص داده شده بوده دشوار میباشد . آثرویات در پایان قرن چهارم ق. م. محتملاً با این وضع موجود مواجه شده بود .

۱۱۳ - ظاهراً درامپراطوری پارس تعالیم مزدیسنا - نخست در زمان خشایارشا - پس از کوشش بد فرجام گنوماتا - بطور رسمی مورد حمایت قرار گرفت .

۱۱۴ - بتدریج يك سلسله تعالیم دینی جدید مستقل که مستقیماً و یا بواسطه با آئین مزدیسنا مربوط بوده اند پدید آمد مثلاً میترا پرستی که در رم بسیار مورد علاقه عامه بوده .

۱۱۵ - حتی درکاتنها نیز آنها دوقلو نامیده شده‌اند (یسنای XXX ، ۳) .

۱۱۶ - ابن همان « ۶۰۰۰ سال » فاصله است که بگفته مؤلفان یونانی بین

ظهور زراتوشترا و دوران ایشان سپری شده بوده .

۱۱۷ - رجوع شود به : Her., VII, 114

۱۱۸ - E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts, Paris, 1929 - ص ۶۹ و بعد

رجوع شود همچنین به : ك . و . ترور ، انعكاس ثنویت زرتشتیگری در هنر IOVE ، I ، ص ۲۴۰ و بعد .

R. C. Zaehner, Postscript to Zurvān, BSOAS, XVII, 2, 1955 - ص ۲۳۳

۱۱۹ - Plut., De. Isidé 46-47

۱۲۰ - گردآوری احکام و قوانین اوستا در زمان پارتها آغاز شد . (کتاب زرتشتی « دینکرت » یکی از ولخشاها - ولوگزاها - را نام میبرد) . احکام و قوانین طبق سنن و روایات توسط کرتیر کاهن در عهد اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانیان تصفیه شد و بوسیله مغ آذربایجانی آذرباد (آثرویات) فرزند مهرسپند - در زمان شاپور دوم مدون گشت . (۳۷۹-۳۰۹ م.) .

۱۲۱ - غالباً به این موضوع که هخامنشیان و اسلاف ایشان گور های صخره ای برپا میکرده اند اشاره شده و این را دلیل زرتشتی نبودن آنان محسوب میدارند . ما بدون اینکه در ماهیت موضوع کیش شاهان سلسله هخامنشی اظهار رای کنیم - معینا باید باین نکته توجه نماییم که از واقعیت یاد شده چنین اشتباهی نمیتوان بعمل آورد . اولاً در گاتها دستوری درباره تشریفات تدفین وجود ندارد . وثانیاً بطور کلی زمین حاصلخیز را از نجس شدن مصون میداشتند و سنگ از نجس شدن « بی می ندارد » : مثلاً رجوع شود به : ویدودات ، VI ، ۴۶ - ۴۵ : جنازه بوسیله سنگها به برج تدفین استوار میکردند . و میتوان آن را بر قلعه کوهها نهاد .

۱۲۲ - با اینحال بعضی اشیاء که در عتیقه فروشی تحت عنوان « لرستانی » عرضه میشود - مثلاً کمر بند مفرغی - بنظر ما مادی میباشد . (pl. 56 A , IV , SPA) .

۱۲۳ - pl. 69 - 72 , IV , SPA (گمان نمیرود که تسمیه « لرستانی » در این مورد صحیح باشد) .

R. Ghirshman, Fouilles de Sialk ...

- ۱۲۴

برای نمونه‌های خوب رجوع شود به SPA, I, صفحه ۱۹۳.

۱۲۵ - A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé, Haarlem, 1950.

۱۲۶ - E. Herzfeld, Iran in the Ancient East ص ۲۰۱ و بعد

۱۲۷ - هر تسفلد این را به کثوماتای مغ (که در ۵۲۲ ق. م. در گذشت) نسبت می‌دهد. و تنها دلیل وی اینست که بعقیده او ممکن است نام « سکوند » را با نام دژی که کثوماتا در آن بقتل رسیده بوده و هر تسفلد Sikayahvant قرائت میکنند (و همچنین با « سانگی بوتی » آشوری!) قابل تطبیق دانست (و بعقیده ما این تطبیق سخت قابل بحث می‌باشد) ... ولی بدیهی است کثوماتا که بدست داریوش اول فاتح کشته شده بوده نمیتوانست افتخار داشتن مقبره‌ای را داشته باشد.

۱۲۸ - و همچنین در مورد مقابر ماد شرقی در آغاز هزاره اول ق. م. رجوع شود به مقابر تپه سلیک.

۱۲۹ - « کسانی که دیوارهای (didām) را زینت کردند - مادیها و مصریان بودند، - کتیبه ساختمانی داریوش اول از شوش:

R. Kent, ۵۴ - ۵۵ سطور - ۱۴۳ - تألیف یاد شده صفحه

۱۳۰ - در نقوش برجسته استخر نیز نفوذ مشهود هنر نقوش برجسته عیلامی محسوس میباشد (مثلا در صفوف تزئین بی‌پایان سپاهیان و باج آوران - مقایسه شود نقوش برجسته مال امیر و کورانگونا) بی شک هنر عیلامی در سرزمین ماد نیز تأثیر و نفوذ فراوان داشته.

۱۳۱ - این موضوع را هر تسفلد بوضوح نشان داده

(Iran in the Ancient East, ص ۲۰۹ و بعد)

۱۳۲ - E. Herzfeld, Iran in the Ancient East. ص ۲۰۰

۱۳۳ - Polyb., X, 27

۱۳۴ - در تألیف پولیبی - Ainēs آمده.

۱۳۵ - و از آن جمله درخت سدر که بنظر میرسد در آن زمان فقط در کوههای

عمان و لبنان در « سوریه - فنیقیه » می‌روئیده و احتمال اینکه دیوکیان آن را به اکباتانا آورده باشند اندک است.

فصل هفتم

حواشی و تعلیقات

۱ - C. Müller, Ctesiae - ۵-۸ ورق ۸۰۶، Photius, Cod. LXXII، (در چاپ دیندورف تألیف هرودوت) Cuidii ... fragmenta, Paris, 1844
ص ۳۶۱ و بعد FGH, II A. Berlin, 1826.
Diod., IX, ۲۱ و بعد

۲ - درباره ارتقای کورش تألیفات فراوان، بخصوص در پایان قرن نوزدهم وجود دارد، رجوع شود به تألیفات اورس، بیودینگر، آ. بائوئر، ك. شوبارت، بوسانکه، پراشك، در روسیه - کلینگر و غیره.

۳ - آکادمیسین و. و. استرووه (هرودوت و جریانات سیاسی در ایران زمان داریوش اول. VDI، شماره ۳، سال ۱۹۴۸) دلایل چندی آورده که در عهد حکومت داریوش در ایران واقعاً - چنانکه هرودوت نقل میکند (III، ۸۲ - ۸۰) - موضوع بهترین شکل حکومت مورد بحث واقع شده بوده و بدین مناسبت و لزوماً مسئله وقایعی که منجر بظهور امپراطوری ایران (پارسی) شده بوده مطرح گشته بوده. توجهی که یونانیان به کورش ابراز داشته اند و در داستانهای هرودوت و کتسیاس و کزنفون - داستانهای مربوط به قرن پنجم و آغاز قرن چهارم ق. م. - منعکس گشته - بیشك مبین علاقه عمومی بوده که در جهان باستان آن دوران نسبت به آن رجل فعال ابراز میگشته. اینكه داریوش دوم یکی از پسران خویش را (که در پایان دهه سوم قرن پنجم ق. م. متولد شده بوده) بنام

کوروش نامید نصادف محض نبوده . بی شک در سراسر قرن پنجم ق، م . درباره کوروش داستان های فراوان نقل میشده و کتسیاس نیز مطالب فراوان و غریب و خارق العاده و با برخی اخبار صحیح در باره وی شنیده بوده . بدین سبب مجبور نبود همه چیز را از خود بسازد و جعل کند . علاقه مفراطی که نسبت به تاریخ کوروش در آن زمان وجود داشته از وجود روایات بسیاری که در این باره بر هرودوت معلوم بوده و وی در تألیف خویش آورده - پیداست (III، ۱۲۲ I؛ ۲).

۴ - تشبثی که س . اسمیت درباره صحت تاریخی «کورشنامه» بعمل آورده .

(S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924، ص ۱۰۱، ۳۴ و بعد)
بنظر ما قانع کننده نیست .

۵ - استوانه سپاری نابونید ، NBKI ، ص ۲۲۰-۲۱۸ : در آغاز پادشاهی ابدی من ... (خدا) مردوك بامن سخن گفت : « نابونید ، پادشاه بابل ، براسبان ستامدار خویش آجر حمل کن و (معبد) اخوتحول را (در حران) بساز و در آن خانه (خدای) سین سلطان بزرگ را بنا کن ، من با احترام به سلطان خدایان مردوك گفتم : این معبدی که فرمودی ساخته شود . - (Sahir - Šumma) آن را در میان گرفت (شکل فعلی «پرمانسیو» (دائمی؟) مبین عملی است که خاتمه یافته : یعنی «یکبار در میان گرفت و همچنان در میان گرفته» (لشکر ماندا (Ummān - Manda) و نیروهان عظیم آن را ، مردوك بمن گفت : «لشکر ماندا که از آن سخن میگوئی نخواهد بود - نه از آن او ، نه کشور او ، نه پادشاهانی که معاونت او میکنند» . در زمان حمله سال سوم کوروش ، پادشاه آنزان ، بنده کوچک او ، علیه او خروج کرد و بالشکر قلیل العده خویش لشکریان فراوان ماندا را تارومار ساخت ؛ Ištumegu پادشاه لشکر ماندا را او دستگیر کرد و برسم اسیر به کشور خویش برد . آنچه اصطلاحاً «تاریخ وقایع نابونید» نامیده میشود (S. Smith، تألیف یاد شده ، ص ۹۸ و بعد ؛ این ، محتملاً دنباله «تاریخ وقایع کد میباید» ؟) ، I ، ۱۱-۲۲ ؛ ۴ : «... Ištumegu («ایشتوروك» خوانده شود) ، پادشاه اومان - ماندا ، [لشکر کرد آورد و علیه کوروش (Kuraš) پادشاه آنشان رفت تا او را دستگیر کند اما [(راجع) به Ištumegu - لشکر او علیه او برخاست، او دستگیر شد و [آنها او را] به کوروش نه [لیم] کردند . کوروش در اکباتان (mât Agamtanu) ، شهرشاهی ، سیم و زروئروت و اموال [و اسیر (زنده) (؟) از] اکباتان آنها (؟) اسیر کردند ، - و او به آنشان برد ، نروت و اموال (بعد کلمه بحالت اضافه آمده) [...] رجوع شود نیز به مابعد حاشیه

۳۰. همین فصل .

۶ - بهر تقدیر بر طبق گفته هرودوت مغان در دربار وی مقام نمایانی داشتند و آستیاک بایشان مشورت میکرد .

۷ - رجوع شود بمقابل پائین ص ۴۸۰ متن و بعد از آن .

۸ - تألیف یاد شده ص ۴۵ و بعد G. Muller :

۲ ، ورق ۱۰۶ ، LXXII ، Photius, Cod.

۹ - این تصادف اجازه میدهد که تا حدی نسبت به صحت نام « اسپیتام » که کتسیاس آورده اعتماد داشته باشیم ، گرچه نامهای « اسپیتام » و « اسپیتامن » در دوران کتسیاس متداول بوده و ممکن است این ظن پیش آید که کتسیاس در این مورد نیز این نام را از فهرست اسامی عصر هخامنشیان که با آنها آشنا و معاصر بوده برای شخصی که اسم او را نمیدانسته اختیار کرده باشد .

۱۰ - در واقع چنانکه داریوش در کتیبه بهیستون صراحتاً میگوید وی برادر همخون و تنی کسمبوجیه بوده و بنابراین برخلاف گفته کتسیاس پسر آمی تیدا نبوده است . ولی اینکه تصریح این موضوع در کتیبه مزبور لزوم پیدا کرده خود نشان میدهد که در این باره نظر دیگری وجود داشته - یعنی همان نظری که در تألیف کتسیاس منعکس شده .

۱۱ - در باره تعالیم مربوط به « سائوشیانت » رجوع شود به : یشت XIII ،

۱۲۹ ، ۱۴۵ : XIX ، ۹۲ - ۸۹ ، و یسنای XXVI ، ۳۳ .

۱۲ - از گاتها پیداست که بستگان زراتوشتراو و یشتاسپا در جماعت دینی، نخستین پیروان « پیامبر » نقش بزرگی داشته اند .

۱۳ - یعنی به کین خواهی اینکه هارپاگ کورش - کودک را زنده گذاشته بوده گوشت پسرش را باو خوراند .

Her., I, 109 - ۱۴

۱۵ - کتسیاس اصرار دارد که کورش فرزند زنی چوپان و آنرا دات از قبیله مردان وزان پس خادم دربار آستیاک و سرانجام یکی از سپاهیان نگهبان شخصی او بوده (اینجا - کاملاً با تاریخ زندگی افسانه ای سارگون باستانی مشابهت دارد) . رجوع شود به نیکولای دمشفی II A ، FGH ، ص ۳۶۱ و بعد fragm . ۶۶ ، مردان قبیله ای بودند کوهستانی ولیمه صحرائشین که شهرت راهزی داشتند . و چنانکه کیگر حدس میزند نام ایشان نیز

مانند کلمه «کرد» در آغاز لقبی ملامت آمیز بوده . بنگرید کلمه ایرانی - marāda را که بمعنی «قاتل» است .

(W. Geiger, Ostiranische Kultur im Altertum, Erlangen, 1882, ص ۲۰۳).

مردان در نقاط مختلف فلات ایران و آسیای میانه و از آنجمله ، ظاهراً ، در مرغیان ، و در بخشهای سفلی قزل اوزن ، - گیزیل بوندای باستانی - (در اینجا ایشان را مردان هم خوانده‌اند و استرابون بارها این نام را آورده است) و در بخش شمالی و لم‌یزرع پرسید (Her., I, 125) زندگی میکرده‌اند . کتسیاس ظاهراً مردان اخیرالذکر را در نظر داشته است .

۱۶ - IIA , FGH , ص ۳۶۱ و بعد ؛ fragm. ۶۶ ؛ رجوع شود نیز به :

Just., I, 6

۱۷ - کادوسیان که بنا بگفته س . ت . یرمیان - در منابع قرون وسطائی متقدم ارمنی بنام کاتی‌شیان نامیده شده‌اند - يك قبیله مهم مستقل بوده‌اند که در کوههای جنوبی‌تر از رود ارس - در ناحیه دوم طبقه‌بندی ما - زندگی میکرده‌اند . خبر کتسیاس مبنی بر اینکه این قبیله توانسته بودند ۲۰۰ هزار مرد جنگی علیه ساد بیج کنند مانند خبر دیگر وی که مادها علیه کادوسیان ۸۰۰ هزار مرد جنگی بمیدان آورده بودند - افسانه است .

۱۸ - بگفته هرودوت (III , ۸۵ و بعد) او - ستوربان داریوش اول و بافکر محیلانه‌ای وی را در جلوس به تخت سلطنت یاری کرد .

۱۹ - وی را نباید با ساتراپ پارسی بابل Gaubruva - Gûbaru - ی کتیبه بهیستون و Gōbruēs هرودوت اشتباه کرد .

۲۰ - کتسیاس خبر میدهد که کادوسیان از قدیم با مادها دشمن بودند و برای نخستین بار فقط سر باطاعت کورش گذاردند .

۲۱ - بگفته او آستیاک بمشورت مغان کورش را به پارس فرستاد و زان پس بهمین سبب ایشان را سیاست کرد . (I , ۱۲۱ - ۱۲۰ ، ۱۲۸ .)

۲۲ - رجوع شود به دینون : II , FGH , ص ۹۰ ، fragm. ۷ .

۲۳ - بگفته هرودوت (I , ۱۲۳) نامه در شکم خرگوشی دوخته شده بود و يك می‌بایست چنین وانمود کند که شکارچی است .

۴۴ - « استوانه سیپاری » نابونید آغاز جنگ را در سومین سال حکومت نابونید (سال ۵۵۳ ق. م.) و « تاریخ وقایع نابونید » در پایان سال ششم حکومت نابونید (۵۵۰ ق. م.) ذکر میکند. س. اسمیت در چاپ « تاریخ وقایع » تاریخها را یکسال دیرتر ذکر میکند ولی فاصله آنها تغییر نمیکند.

Her., I, 214; Photius, Cod., LXXII

- ۲۵

ورق ۱۰۶ ، ۸ ؛ دینون بنقل : CiC. Dediv., I ، ۱۲۳ ، ۴۶

رجوع شود به Just., I, 8, 14

در يك مورد سن او را ۳۱ ذکر کرده اند (Sulpic, Severus, II, 9)

۴۶ - در مورد مرحله آخر آن ، ظاهراً ، اطلاعات کتسیاس با اطلاعات هرودوت مطابقت داشته . و محتملاً وی بهمین سبب از شرح آن در تألیف خویش صرف نظر کرده . بدین سبب انتقال ازممانی که پارسیان در زیر فشار مادها قرار گرفته بودند و سپس در زیر حصار پاسارگاد حمله ایشان را دفع کردند - به زمانی که آستیاگ - پس از آنکه لشکریان اقوام تابعه وی را ترك گفتند در اکباتانا پنهان شد - در تألیف کتسیاس مستند نیست : کتسیاس میگوید آنچه را که با گفته هرودوت مطابقت دارد از شروع خویش حذف کند - تا بوجه شدیدتری اختلاف نظر خود را با وی نشان دهد . پوستین (یا بهتر بگوییم تروک پمپه) که میگوید - شاید بنقل از دینون - اخبار هرودوت و کتسیاس را آشتی دهد پیروزیهای آستیاگ را که در تألیف کتسیاس آمده با اقدامات آستیاگ بعد از خیانت هارپاگ یکی میدانند . وی میگوید که آستیاگ به خیانت فابی آمد - باین معنی که در پشت سر لشکریان خویش دستجات سدکننده ای مستقر ساخت . ولی اینگونه تعبیر وقایع در پر تو مدارك بابلی محال است .

۴۷ - کتسیاس محل پیکار را (بنقل نیکولای دمشقی : II A , FGH ، ص ۳۶۱

وبعد ، fragm. ، ۶۶ ، ۲۸) هیربا (Hirba) میخواند ؛ از منابع دیگر نام این محل بدست نیامده . ظاهراً این مکان را باید در نقطه ای از پاره تاکن - نزدیک اصفهان کنونی - جستجو کرد .

۴۸ - Polyaen., VII. 45, 2. - Just., I, 6. پوستین بعد میگوید

که : « در آن زمان که مردان در بر کزیدن راه تردید داشتند . زنان همانجا برهنه در برابر ایشان ظاهر شدند و پرسیدند آیا میخواهند فرار کرده به بطن مادران و زنان خویش باز گردند ؟ » زنان پس خبری نقل شده که مأخوذ از هرودوت میباشد ، دایر براینکه آستیاگ

در پیکاری که بعد وقوع یافت اسیر شد. این واقعه را پولین باری دیگر (VII, 6, 9) Polyæn. (VII, 6, 9) .
 بصورت دیگر و ظاهراً از ناجی دیگر نقل میکند (از دینون ۴) . و ضمناً قبل از پیکار
 پاسارگاد سه نبرد را برمی‌شمرد که پارسیان در آن موفقیتی احراز نکرده بودند رجوع
 شود به (Polyæn. (VII, 6, 9).

۳۹ - نیکولای دمشقی (fragm. 66, 45) که بیشتر از تألیف کتسیاس
 استفاده کرده، سکایان و باکتریان را هم اضافه میکند. ولی این نتیجه بیان فشرده مطالب
 است زیرا که از مستخرج فوتی (ورق ۱۰۶، ۲-۳، LXXII، Cod.) پیدا است که باکتریان
 و سکایان، بقول کتسیاس، با کورش - فقط بعد از اسارت آستیاگ - ایجاد رابطه کردند و
 این خود بیشتر با حقیقت تاریخی مشابیهت دارد.

۳۰ - NBKI، ص ۲۲۰ و بعد و ورق I، II - ۳۷، ۲۵؛ ص ۲۸۴ و
 بعد، X، ۱۲؛ «حران» و (معبد) اخولخول که ۵۴ سال ویران بوده (زیرا که) اوممان
 - ماندا - ها معبد (ایشان را) غارت و ویران کرده بودند - و خدایان درباره آن مدت مصالحه
 ۵۴ ساله ای مقرر داشته - بودند که پس از آن (خدای) سین میتواند بمکان خود باز گردد...
 بنابراین حران را مادیها طبق محاسبه کتاب نابونید در سال ۶۰۷/۰۶ - اگر از تاریخ آغاز
 ساختمان در سال سوم نابونید حساب کنیم - و یا سال ۶۱۰/۰۹ - اگر از لحظه ای که در
 آغاز سلطنت نابونید خدایان بخوابش آمدند و امر کردند اخولخول را در حران ترمیم کنند -
 ویران ساخته بودند. اگر از روی «تاریخ وقایع کد» داوری کنیم ویرانی حران مربوط به
 سال ۶۰۹ میباشد. شکل فعلی Sāhir در «استوانه سپهاری» نابونید (رجوع شود بمقابل
 حاشیه ۵ همین فصل) نیز نشان میدهد که حران - از آن لحظه ای که در جنگ آشور و ماد
 اشغال شده بوده - همیشه در تحت تصرف مادیها بوده است. بدین سبب حدس ب. آ. تورایف
 وعده ای از دیگر محققان درباره حمله آستیاگ به بین النهرین در آغاز سلطنت نابونید پایه ای
 ندارد. برعکس نابونید با استفاده از جنگ ماد و پارس به حران که متعلق به ماد بوده حمله
 کرد. عقیده دیگری نیز که گاهی ابراز شده دایر بر تصادم آستیاگ بایکی از اسلاف نابونید
 - بنام نریگلی-سار - باتکای این خبر که شخص اخیر الذکر مجسمه آنوئیت الهه شهر سپهار،
 از «گوئیوم»، را بازپس داده بوده - نیز مورد اعتماد نیست.

۳۱ - گفتگوی هارپاگ با آستیاگ پس از اسارت شخص اخیر الذکر

(Her., I, 129) بر شک از منبع مورد استفاده هرودوت (هارپاکیان) سرچشمه نمیگیر.
 بلکه مطالبی است که خود هرودوت بمنظور تعبیر فلسفی و اخلاقی تاریخ آستیاگ نوشته

هرودوت از نظر ارزیابی شخصیت هارپاگک باروایات هارپاکیان که بالاتر نقل شده مخالفت میکند: اکثر در روایات اخیرالذکر بهر وسیله‌ای کوشیده شده که هارپاگک را دوسفید کنند هرودوت در اینجا بالعراجه عقیده شخصی خویش را از زبان آستیاگک بیان میکند و هارپاگک را «احمق ترین و بی‌وجدان‌ترین آدمیان» میخواند.

۳۳ - تاریخ وقایع نابوید، II، ۴-۳:

S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924, ۱۱۰ س

۳۳ - فعل Šalâlu - بمعنی «باسیری گرفتن» که در اینجا استعمال شده عادتاً

مربوط است به غنیمت «زنده» - بصورت بردگان.

۳۴ - Photius, Cod., LXXII, 106, 2

۳۵ - رجوع شود به «تاریخ وقایع نابوید»، II، ۴-۳، خراج گرفتن از ماد

فقط از زمان داریوش اول هم معلوم است. ولی اگر سخن کزنفون را باور کنیم (Xen., Cyrop., VIII, 7, 11) ماد در زمان کورش با ارمنستان و سرزمین کادوسیان بک حاکم نشین واحد را تشکیل میداد. و ظاهراً با شرایط متساوی با آن دو دیگر خراج می پرداخته. ضمناً بداهتاً و a priori میتوان شکی نداشت که کورش خراجی بر ماد گذارده بوده. در نطق آستیاگک خطاب به هارپاگک که هرودوت نقل کرده و آستیاگک میگوید که هارپاگک «مادیها را به اسیری داده» (Katedoulōse) نیز همین موضوع مطمح نظر میباشد. درباره اصطلاح doulos رجوع شود به: یا. آ. لنتسمان - درباره اصطلاحات یونانی باستانی که مفهوم «بردگان» را میرساند. VDI, ۱۹۵۱, شماره ۲, ص ۵۷-۶۲. «بردگی» مادیها - طبق اصطلاح سوید، «douleia» است نسبت به سازمان دولتی، یا تابعیت سیاسی که مستلزم پرداخت خراج می باشد. ضمناً نظر یا. آ. لنتسمان که douleia یا doulosunē ممکن است فقط بمعنی شناسائی ظاهری فرمانروائی باشد و در این باره به هرودوت اتکا میجوید (IV, ۱۲۸-۱۲۶) نادرست میباشد. باین مناسبت گفته شده که پادشاه پارس از اسکیتهها «خاک و آب» طلب کرد و چنانکه میدانیم معنی این عبارت شناسائی سلطنت شاه پارس بر اراضی ایشان و از آنجمله پرداخت خراج است و این وضع را اسکیتهها همچون «بردگی» (duolousnē) تلقی میکردند.

۳۵ مکرر - مثلاً: Her., VII, 136, که میگوید سفیران اسارت خشایارشارا

«شاه مادیها» میخواندند و بسیاری نمونه های دیگر. میدانیم که یونانیان جنگهای یونان و ایران (پارس) را «جنگهای مادی» میخواندند.

۳۶ - اصطلاح $mUg-ba-ru\ amêlpehât\ mât\ Gu-ti-um$ را در «تاریخ وقایع نابونید» (III ، ۱۵) چنین باید تعبیر کرد. وی بهنگام تصرف بابل فرمانده لشکر یان کورش بوده است. اسمیت وی را با گوبری کورشنامه یکی میداند. اگر هم چنین چیزی ممکن باشد، بهر تقدیر باید اورا از $Gaubruva = Gûbaru$ یعنی گوبری مذکور در تألیف هرودوت ساتراپ بابل جدا دانست، رجوع شود بماقبل ص ۵۱۳ تا ۵۱۵ متن و حاشیه ۵۵ و ۷۸ همین فصل. شرحی که در باره سقوط بابل در «کتاب دانیال نبی» آمده بهیچوجه اصالت تاریخی ندارد ومدتها بعد از وقایع مزبور نوشته شده. «داریوش مادی» با شخصیت وی مطابقت دارد. پولین نیز به نقل کتسیاس (VII ، ۴۵ ، ۲) او بار را «ساتراپ کورش» می نامد.

۳۷ - ورق ۱۰۶ ، ۲ و ص ۴۶-۴۵ ، Photius Cod. LXXII. این خبر از احتمال دور نیست. در واقع نام آمی تیدا که بشهادت بروس در خاندان سلطنتی ماد متداول بوده بعدها برای زنان هخامنشی نیز بکار میرفته است - و ظاهراً همچون نام نیای بزرگ از آن استفاده میشده.

۳۸ - م. ا. ماتیو. ۱/ بقایای دوران مادشاهی در مصر باستان. در مجموعه «پنجاهمین سال کتاب منشاء خانواده ومالکیت شخصی و دولت» ف. انگلس. چاپ مسکو-لنینگراد. سال ۱۹۳۶ ص ۳۶۳ و بعد. ۲/ اصطلاحات مربوط به خویشاوندی در مصر باستان. UZIGU - سلسله علوم تاریخی، شماره ۹ ، ۱۹۴۱ ، ص ۲۲ و بعد. ۳/ از تاریخ خانواده وعشیره در مصر باستان VDI ، ۱۹۵۴ ، شماره ۱ - این رسم باقیمانده ازدواج گروهی زمان مادشاهی نیست و برعکس نتیجه سیر تکاملی پدر شاهی میباشد و کوششی بوده برای احتراز از انتقال اموال و دیگر حقوق ارثی دختر به عشیره دیگر.

۳۹ - مثلاً کورش دوم ظاهراً فرزند وشوهر دو دختر آستیاک بوده؟ کمبوجیه دوم خواهر خویش یعنی آتوسا دختر کورش را بزنی گرفته بوده و پس از او پی در پی نخست بردیای دروغین و پس از سقوط او داریوش اول (که درعین حال پارهیدا دختر بردیا را بزنی داشت) با آتوسای یاد شده ازدواج کردند. خشایارشا پسر داریوش بدان سبب پادشاه شد که فرزند آتوسا بوده و حال آنکه داریوش پسرانی بزرگتر از او نیز داشته. داریوش دوم با خواهر خود پاریساتیدا ازدواج کرده بوده. فرزند ایشان اردشیر دوم پس از مرگ زن اول خود با دو دختر خود - آتوسا و آمستریدا ازدواج کرد: اسکندر با پاریسینا دختر داریوش سوم کودومان و پاریساتیدا دختر اردشیر سوم ازدواج کرد و بطوکوس اول آپاما دختر

اسپتیا من بهلوان سفدی را که از طرف مادر - بنا بحسب بعضیها از خاندان هخامنشی بوده ، بزنی گرفت و الخ .

۴۰ - باکرزوس (وبعد Her., II, 86 و دیگران) و نابونید :

(Flav. Josephus, Contra Apionem, I, 20 - 21; Eusebius, Praep, Evang., IX, 41-

(هر دو خبر از طریق آلکساندر پولی هیستور از بروس مأخوذ است) و احتمالا آرسام جد داریوش اول چنین کرد. محتملا خشائرنیا و کیا کسار نیز باشاهکان جزء مادچنین میکردند .

۴۱ - هرودوت و کتسیاس هر دو باین نکته اشاره کرده اند . در تاریخ وقایع بابل

نیز مخالف این امر چیزی وجود ندارد .

۴۲ - در گفته های کتسیاس « برکانیان » آمده ولی ممکن است barkanioi و

hurkanioi - باشد که فقط دوشیوه مختلف ادای نام ساکنان ناحیه Varkāna - یعنی « هیرکانیه » است. در تألیف یوستین « هیرکانیان » آمده ضمناً کنت کورس روف در تاریخ اسکندر مقدونی خویش بین برکانیان و هیرکانیان تفاوت قائل است.

۴۳ - کتسیاس میگوید که پس از آن آمی تیدا سیاست سختی درباره پتساک مجری

ساخت و اویبار خود کشی کرد و حال آنکه کورش قصد مجازات او را نداشت او کبار تاریخی در ۵۳۸ ق.م. در بابل در گذشته . (« تاریخ وقایع نابونید » ، III ، ۲۲) .

۴۴ - Her., I, 80

J. Friedrich, Kleinasiatische Sprachdenkmäler; Berlin, - ۴۵

ص ۶۲ وبعد 1932

(کتیبه تاریخی شماره ۴۴) ، نامهای خاندان هارپاکیان (؟) - هارپاک (Arppaku) و آرتتومپار (Arttunpara) - میان بزرگان لیدی در قرنهای پنجم و چهارم ق.م. متداول بوده. رجوع شود به همانجا ، متون شماره های a ۴۴ ، ۱ ، ۳۰ ، ۱۱ ، ۳ ، ۲۹ ، ۷ ، ۷۷ ، b 2 ؛ ۱۰۴ ، b وسکه شماره ۱۸۰ .

۴۶ - ۸۰ ، ورق ۱۰۶ Photius, Cod., LXXII, یکی ساتراپ هیرکانیه

و دیگر « دربیگان » (سکیان) بوده . هر تسفلد اسپتیاکا و زراتوشترا را يك تن میداند .

۴۷ - وبعد Her., VI, 94 ؛ VII, ۸۸

۴۸ - درباره تاریخها رجوع شود به :

A. Poebel, 1) The Names and the Order of the Old Persian and Elamite Months, *AJSL*, LV, 1953 و بعد ۱۳۰ م؛ 2) Chronology of Darius' First Year of Reign.

همانجا م ۱۴۲ و بعد :

W. Hinz, Das erste Jahr des Grosskönigs Dareios, *ZDMG*, XCII, 1938 م ۱۳۶ و بعد

T. T. فریمان، گاهنامه باستانی ایران در پرتوا کشفیات نو . VDI ، شماره ۳ ، ۱۹۴۶ ، م ۱۵ و بعد :

R. G. Kent, Old Persian Grammar, Text, Lexicon, New Haven, 1950, م ۱۴۰ و بعد

۴۹ - و روایت مبهم پنجمی - از اشیل.

۵۰ - هرودوت این نام را بصورت تحریف شده Smerdis و اشیل Mardis آورده.

کتسیاس او را تاینور کسار و کزنفون در « کورشنامه » نانائو کسار میخواند (ظاهراً Tanuoksakēs شیوه‌ای از ادای لقب بردیا یعنی Tanuvazrka - بمعنی « بزرگ تن » باشد . هرودوت از نیروی جسمانی عظیم بردیا سخن میگوید (III ، ۳۰).

۵۱ - بنا بر گفته کتسیاس مغی علیه بردیا - سفندادات نزد کمبوجیه سعایت کرد که او نیز بنام سفندادات موسوم بوده و بردیا بخاطر جرمی که مغ مزبور مرتکب شده بوده به تنبیه جسمانی محکوم کرده بود . کمبوجیه بارها بردیا را بنزد خویش خوانده بود و بردیا حضور نیافته بود و فقط پس از احضار سوم بنزد کمبوجیه رفت . کمبوجیه که از آمی تیدا بیمناک بود (بگفته کتسیاس آمی تیدا مادر بردیا برده) به اندرز سفندادات مغ اعلام داشت که مغ سعایت کننده علیه بردیا را کشته است . (این مغ از لحاظ قد و صورت با بردیا مشابهت داشت) ، ولی در واقع بردیا کشته شده بود و سفندادات مغ بلباس او درآمده و نقش او را بازی میکرده است . کمبوجیه این راز را فقط به ساتراپ ارتسیر (ظاهراً این نام اصالت تاریخی ندارد و کتسیاس آن را از یکی از معاصران خویش بوام گرفته) و خصیان (خواجگان) ایکسابات و باکاپات کشوده بود . گویا همه این حوادث پنج سال پیش از مرگ کمبوجیه وقوع یافت . جنبه افسانه‌ای خبر کتسیاس مشهود است .

۵۲ - این خبر هرودوت ضعیف الاحتمال است و دیگر منابع آن را تأیید نمیکنند.

شاید خود شخص غاصب گئوماتا نامیده میشده و در روایات بعدی وی را با اسفندادات افسانه‌ای

یکی دانسته اند.

۵۳ - اغلب شواهد نشان میدهد که این لقبی است پارسی نه نام.

۵۴ - در تألیف یوستین - Comētēs آمده ولی «C» لاتین باستانی ممکن است «کاما» - ی یونانی را هم ادا کند.

۵۵ - در «کورشنامه» (VIII, ۷, ۱۱) آمده است که «تاناؤو کسار» بحکومت مادیها و کادوسیان و ارمنیان منصوب شده بوده. بگفته کتسیاس وی ساتراپ باکتریا بوده.

۵۶ - بنا بگفته هرودوت و کتسیاس (هرود. ۱۰۶، ۱۲، LXXII, Photius, Cod.) او از روی غفلت خویشتن را مجروح ساخت؛ در کتیبه بهیستون اصطلاحی که برای ماروشت نیست بکار رفته و گفته میشود که: او «بمرک خود مرد» یا «بمرک از خود مرد» - *h uvamršiyuš amaryatā* و در روایت بابلی آمده:

mītūt(u) ramā (n) nišu mīt(i)

که ترجمه کلمه بکلمه آن میشود: «مرد بمردن خود».

Beh., I, § 11 - ۵۷

۵۸ - هیچیک از منابع ما از عملیات جنگی در زمان جلوس گئوماتا و یاسرنگون شدن و قتل سخنی نمی گوید. ظاهراً لشکریان در هر مورد بدون اینکه مداخله ای کنند تابع نتیجه کودتای درباری بوده اند.

۵۹ - یا: «.... و (با) خانه های - حیاطهای - عشیرتی».

۶۰ - *... yaθā paruvamčiy avaθā adam akunavam āyadanā, tyā Gaumāta hya maguš viyaka. Adam niyaçārayam kārahya abičariš gaiθāmčā māniyamčā viθbiščā, tyādiš Gaumāta h[ya] maguš adīna; adam kāram gāθ-avā avāstāyām Pārsamčā Mādam[č] ā utā aniy ā dahyāva.*

متن عیلامی (بصورت ترانس کریپسیون عادی) چنین است:

u šiyan nap.pa.nna hutta: appa [Kammatta] akka makuš [sa]ri. Š. ta; ak u [taš] šu.p.na lutaš ak aš ak kurtaš ak ulam (?) mannu.p.ma appi liya. appa Kammatta akka makuš e. ma aptu.

š.ta; ak u taššu. [p kate.ma šik] ki.ta, kutta Parsin, kutta Ma-ta.pe, kutta tayauš-

« معابد خدایان را ساختم ، که مغ [کئوماخ] راب کرد و [مر] دم lutaš (۴) و âš و kurtaš و در جماعتها (ulam (۴) manu مطابق است با viŋ (II ، ۱۱) را احیاء کردم (۴) که کئوماتای مغ از آنجا گرفته بود . و مردم را [بجایشان نشا] تدم و پارس و ماد و کشور هارا . متن عیلامی از لحاظ نحوی نسخه بدل متن پارسی است . متن بابلی کاملاً محفوظ نمانده .

Beh., I, §§ 11-14 - ۶۱

۶۲ - راست است که گویا داریوش باین نکته اشاره میکند که بردیای دروغین دوم را بطور کلی مردم غیر ایرانی پرسید (پارس) که اصلاً عیلامی (آنچانی) بودند یاری میکردند (رجوع شود به بعد حاشیه ۸۱ همین فصل) با اینحال وی در پارس بطور کلی تکیه گاه تاجدی محکم داشته است و در میان اسامی خاص زمان هخامنشیان که بر ما معلوم است نامهای عیلامی دیده نمیشود و بدین قرار قشر عیلامی در آنجا از لحاظ عده بسیار ناچیز بوده .

۶۳ - بنگرید نیز به : Beh., IV, § 51 : « یکی از (عاصیان) مغی بود بنام کئوماتا : او دروغ گفت . چنین گفت : « من بردیا پسر کورش هستم » او پارس را بشوراند . اینجا همه خاک کشور بالتمام در نظر نیست و این خود از عبارات بعدی پیداست .

۶۴ - در محافل علمی غربی موضوع سیمای اجتماعی تحول کئوماتا آنچنانکه باید مطرح نشده . با اینحال هرتسفلد و کنیگ داریوش را نماینده بزرگان « فتودال » پارس میدانند . مثلاً کنیگ

(F. W. König, Die älteste Geschichte der Meder und Perser, Der A. O., XXXIII, 3/4 , ص ۲۸).

معتقد است که همه تصادمات و مناقشات که در تاریخ باستانی ایران روی داده جنبه نژادی و قبیله‌ای داشته و این تصادمات بین « درباریان فتودال » پیش از هندی و اروپائیان و هند و اروپائیان وقوع یافته بود . ولی در عهد باستان و در آن زمان هنوز نه تنها علاقه ملی وجود نداشت بلکه بستگی قومی نیز مفقود بود و افراد فقط تعلق به قبیله و جماعت را درک میکردند . و بدین سبب مبارزه نژادی نیز وجود نداشت . ترجمه‌ای که کنیگ از § ۱۴ کتیبه بهیستون بدست میدهد مضحك است : « معابدی را که اداره مالیاتی (۱) گوماتا نابود کرده بود ساختم . به جنود باری دیگر قدرت اربابی (۱) و اراضی اربابی (۱) و درآمد اربابی (۱) و حیاطهای

اربایی (۱) که اداره مالیاتی گومانا از ایشان گرفته بود - باز پس دادم. رجوع شود به : F. W. König, 1) Der falsche Bardija, Wien, 1938; 2) Relief und Inschrift des Königs Dareios I am Felsen von Bagistan, Leiden, 1938, ص ۳۸.

۶۵ - آکادمیسین و. و. استرووه. شورش مرغیان در زمان داریوش اول. VDI, ۱۹۴۹ شماره ۲, ص ۲۰. وی به دانشنامه چاپ نشده و. ا. تیورین اشاره می کند. همچنین رجوع شود به : و. ا. تیورین. وضع اجتماعی Kur-taš طبق اسناد «گنجینه» استخر. VDI, ۱۹۵۱, شماره ۳, ص ۳۸ - ۳۷.

۶۶ - در این قسمت تجزیه و تحلیل متن 14 §, I Beh., در تألیف م. م. دباکونوف تحت عنوان «مختصری از تاریخ ایران باستان» مورد استفاده قرار گرفته.
۶۷ - راست است که هرودوت (I, ۱۳۱) اظهار میدارد پارسیان معبد بنا نمی کردند ولی پس از اصلاحات خشایارشا، از معابد «دیوان»، که مجدداً ویران شده بودند، سخن میگوید.

۶۸ - J. Hertel, 1) Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924; 2) Die Zeit Zoroastero, Leipzig, 1934. - E. Herzfeld, Zoroaster and his World, Princeton, 1947.

عقیده هرتل که مغان کاهنان کیش «دیوان» یعنی خدایان کهنی که تعالیم زرانوشترا ایشان را بصورت ابلیسان درآورده بوده میباشند چنانکه آکادمیسین و. و. استرووه بحق خاطر نشان میکند (زادگاه زرتشتیگری، BC, V, ص ۱۹) بالتمام برانر کشف «کتیبه خشایارشا، درباره دیوان» که بعد ها پیدا شده بالکل تکذیب میشود، زیرا خشایارشا، بطوری که میدانیم پیرو استوار مغان و درعین حال دشمن «دیوان» بوده است.

۶۹ - E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1938

ص ۳۴.

آ. آ. فریمان. تألیفات جدید درباره کتیبه های پارسی باستانی. VDI, ۱۹۴۰, شماره ۲, ص ۱۲۷. - آکادمیسین و. و. استرووه. کتیبه خشایارشا درباره «دیوان» و کیش پارسیان, IAN, (اخبار فرهنگستان علوم) سلسله انتشارات تاریخی و فلسفی, ۱۹۴۴, شماره ۳, ص ۱۳۲. - و. ای. آبایف. کتیبه ضد دیوان خشایارشا. مجموعه «زبانهای ایرانی».

I, مسکو, لنینگراد, ۱۹۴۵, ص ۱۳۶ و بعد. R. G. Kent, تألیف یاد شده. ص ۱۵۰ و بعد.

۷۰ - در این مورد وارد بحث این موضوع پیچ در پیچ که آیا خشایارشا معبد واحدی را در نظر دارد و یا چند معبد را و آیا مقصود وی معابد واقع در ایران است یا خارج از آن - نمی‌شویم. موضوع مهم کتیبه‌ی وی که در عهد باستان کمتر دیده شده بوده (و از ویژگیهای هخامنشیان نخستین - که در کشورهای مسخر شده و مطیع از کیشهای محلی حمایت می‌کردند - نیست) عدم مدارا با کیش دیگران است و این خود بین اقدامات خشایارشا و کثومانای وجه تشابهی ایجاد میکند.

۷۱ - آکادمیسین و. و. استرووه. زادگاه زرتشتیگری. CB, V, ۱۹۴۸,

ص ۱۴.

۷۲ - Her., VII, 19, 37, 43, 113, 191. بعدها چنانکه آکادمیسین و. و. استرووه معتقد است (زادگاه زرتشتیگری, ص ۱۹ و بعد), خشایارشا را از لحاظ تعالیم زراتوشترا شاه کافر می‌شناختند و مؤلف مزبور عقیده دارد که علت این تسمیه آن بوده که وی خواسته بود خود مدیر و حاکم کیش باشد. بطور کلی سبب این را که چرا شاهان هخامنشی پیش از اردشیر اول از روایات زرتشتی طرد شده‌اند باسانی میتوان, بدون اینکه به فرضیه «جمل» دین زرتشت از طرف مغان توسل و تشبث جوئیم, یافت. در واقع: کورش اسپهتمان را که حدس زده میشود خلف و جانشین زراتوشترا بوده - بقتل رسانید. کمبوجیه (کامبیس), بطوریکه هرودوت میگوید, رسوم دینی قوم خود را نقض کرد, داریوش اول کثومانای - «اسپننادات» را کشت. و گرچه همه شاهان مذکور کیش مغان را مجاز دانسته بوده و از آن حمایت می‌کردند ولی میان مغان قرن های ششم تا چهارم و کیش ایشان - که حتی عبادت مشترك با کاهنان «کافر» را اجازه میدادند (Arr., Anab., VII, 11, 8) و عدم مدارای زرتشتیان قرون بعد - فرق بسیار است. آنچه در يك عهد تحمل پذیر بوده و با آن مدارا میشده بمقیده مردمان عصر دیگر کفر محسوب میگشته.

۷۳ - Her., III, 79, کتسیاس بنقل فونی:

ورق ۱۰۶, ۱۵, Photius, Cod. LXXII.

۷۴ - در اینجا باید باری دیگر چند کلمه درباره فرضیه هرتل - که بعضی از دانشمندان دیگر نیز هوادار آن بوده‌اند - مبنی بر اینکه زراتوشترا گویا معاصر و هم‌رزم داریوش بوده سخن گوئیم. این فرضیه مبتنی است بر یکی دانستن سه کس با سه کس دیگر:

(۱) یکی دانستن کاوی و یشتاسپا حامی زراتوشترا و یشتاسپا پدر داریوش . (۲) یکی دانستن نام خاندان و یشتاسپا « نائوتارا » (که هر تل به « اصغر » تعبیر میکنند ، گرچه این تعبیر مورد بحث و مخالفت واقع شده) با شاخه اصغر خاندان هخامنشی . (۳) یکی دانستن نام زن (؟) و یشتاسپا یعنی هوتائوسا - با آتوسا دختر کورش که پی در پی بزنی کمبوجیه دوم و بردیای دروغین و داریوش اول درآمده بوده . آکادمیسین و . و . استروده نیز با اندک تغییری این نظر را تأیید میکنند . (شورش مرغیانا در زمان داریوش اول ، ص ۲۱ و بعد . زادگاه زرتشت ، ص ۱۹) . آکادمیسین و . و . استروده در این مورد به یکی بودن هیستاسپا پدر داریوش با و یشتاسپا حامی زراتوشترا در تألیفهای نویسندگان متأخر - آمیان مارسلین (قرن ۴) آگانی (قرن ششم) و بیرونی (قرن دهم) - و همچنین به اینکه نام « هیستاسپا » - و یشتاسپا بندرت دیده میشود ، اشاره میکند . ولی قبلا اشاره کردیم که : (۱) گاهها - زبان پارسی نوشته نشده . (۲) اوستا بطور کلی از وجود پارس بی خبر است . (۳) نام های همه خویشاوندان کاوی و یشتاسپا - از آن جمله نامهای پدر و فرزندان وی با اسامی خویشاوندان و یشتاسپا پدر داریوش مشابهتی ندارند و يك مؤلف قدیمتر عهد باستان - یعنی خارس می نیلی (قرن چهارم ق. م.) - از وجود « هیستاسپا » - ی روایت اوستا (؟) اطلاع دارد و معمدا وی را با هیستاسپا پدر داریوش یکی نمی داند . (۴) از لحاظ صوتی یکی دانستن نام آتوسا و نام هوتائوسا درست نیست (- hu - ی اوستائی در هیچ موردی بصورت - a در نیامده) . (۵) اوضاع و شرایطی که در گاهها شرح داده شده بهیچوجه با اوضاع و شرایط دربار سائراب با پادشاه و بطور کلی با اوضاع يك کشور بزرگ مشابهت ندارد و قس علیهذا و بسیاری دلایل دیگر . لازم است متذکر شویم که آخرین فرضیه های هر تل (رجوع شود به : ص ۲۰۷ و بعد 1-2 Ar. Or., XIX, - مثلا اینکه پارتاتوآ و مادیسای اسکیت را با هندوان - آریائی روایت و دا یکی میداند) بطور کلی از حدود علم خارج است . رجوع شود نیز :

W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-doctor?, London, 1951.

۷۵ - به توجه خاصی که به نقشی پارسیان در کتیبه های داریوش در استخر شده عطف نظر گردد .

Dar. Pers., c, § 3; Dar. NRa, §§ 2, 4.

۷۶ - این ترجمه (با در نظر گرفتن روایت عیلامی که در آن پس از کلمه برابر با

viñbiš پارسی باستانی پسوند « در » (- moc) قرار گرفته) بر ترجمه « ... و در حیاطها

- (خانوارهای) اصیل « مرجع است .

۷۷ - رجوع شود بمقابل پایان س ۴۷۲ تا پایان ۴۷۵ متن .

۷۸ - مثلاً اوتان و کوبری (رجوع شود به :

J. V. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha, 1906 (ص ۲۰۳ و بعد) .

کوبری ظاهراً پیشوای خاندان (یا مجمع اخوت ؟) پاتی سخوریان (هم نام پاتی سخوار مسادی) بوده . ظاهراً معرفی خاندان وی را در کتیبه Dar. NRC

(Gaubruva pātišhuvariš) چنین باید فهمید . وی یکی از افراد آن بخش از بزرگان اصیل بود که جزو بزرگان خدمتگزار شده و کاملاً بخدمت سلطان مستبد درآمده . در زمان کورش و کمبوجیه وی ساتراپ بابل و سوریه - آشور (= اکد و آن سوی رود) بود . نظرهای شیل و س . اسمیت درباره یکی بودن کوبری (Gūbru = Gaubruva) تاریخی

(S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924,

(ص ۱۶۵ و بعد V. Scheil, RA XI ; ص ۳۵-۳۴ ، ۱۰۵-۱۰۴ و ۱۲۲-۱۲۱

و کوبری « کورشنامه » مبتنی بر تعبیر نادرست اصطلاح « کوتیوم » و همچنین بر فرض ثابت نشده ای است که گویا يك منبع خاص پارسی « کورشنامه » وجود داشته و حتی آلکساندر پولی هیستور نیز از آن باخبر بوده است . بنا بگفته اسمیت من مزبور بمنظور بزرگداشت کورش ، گویا ، درباره جنگ او باماد سکوت اختیار کرده ولی این که کسی تاریخی کمابیش مبتنی بواقعیات زمان کورش را بنویسد و چنین واقعه مهم زمان پادشاهی او را بخاموشی برکزار نماید - باور کردنی نیست . و تذکر این نکته ضروریست که این مطلب مهمترین استدلال اسمیت را تشکیل میدهد . بدین سبب باید گفت که کوبری به بزرگان اصیل و در عین حال بزرگان نظامی - و خدمتگزار منسوب بوده و هیچ دلیلی نداریم که در این باره شك کنیم . اما راجع به اتان - هرودوت خود میگوید که وی از ثروتمندترین بزرگان اصیل بوده است . (III ، ۶۸)

۷۹ - اینان پایه گذاران خاندانهای رهبری کننده بزرگان امپراطوری هخامنشی بعد از دوران داریوش بوده اند : ویندافرن (اینتافرن ، که بعدها توسط داریوش اول سیاست رسید) ، اوتانا (اتان) ، گئوبردوا (کوبری) ، ویدرنا (کیدرن) ، بگابوخشا (مگابیز -) و اردومایش که درباره وی بعدها کس خبر نداده : و حتی در تألیف هرودوت هم بجای او نام یکی از هواداران داریوش - یعنی اسپاچنا (اسپاتینا) آمده است .

۸۰ - آکادمیسین و. و. استرووه در مقاله‌ای تحت عنوان « هرودوت و جریانات سیاسی در زمان داریوش اول » (VDI ، ۱۹۴۸ ، شماره ۳) ثابت کرده است که این خبر درست است .

۸۱ - در این مورد يك مجلس خلق، از نوع آتنی، که مردم همچون نیروی سیاسی فعالی در آن شرکت می‌جستند ، در نظر نداریم . در مجلس خلق بدوی از نوع ایروکز - (که در اینجا فقط ممکن است مطمح نظر باشد) با تصدیق و یا رد پیشنهادهای پیشوایان و پیران از سلسله بزرگان اکتفا می‌شده . و عملاً هم در پارس فقط عده ناچیزی از مردم آزاد - که بیشتر جنگ‌آوران ممتاز « گارد » شاهی و غیره بودند - می‌توانستند در چنین مجلسی حضور یابند .

۸۱ مکرر - وی دریائوتی - محتملاً همان ناحیه اوتیان مذکور در تألیف هرودوت - علم عصیان برافراشت . اگر اصلاحاتی را که کامرون در قرائت کتیبه بهیستون کرده (رجوع شود به : R. G. Kent . تألیف یاد شده ص ۱۲۶ و ۲۰۴) قبول کنیم ، تکیه‌گاه و خیازدا تا ، نگفته داریوش ،

Kāra Pārsa hya viñāpatiy hačā yadāya frataram

« مردم - لشکری پارسی که در خانه ها (جماعتها) قرار داشتند ، پیشتر از یادا » بوده . در روایت عیلامی بجای « از یادا » ، بنظر می‌رسد که ، Anšanmar - « از آنچان » نوشته شده و ضمناً اصطلاح « آنچان » را باید در اینجا ، بهر تقدیر ، بمعنی عیلامی آن ، یعنی مفهوم بدوی این نام که ناحیه عیلام شرقی بوده ، دانست .

۸۲ - در § ۶ داریوش ساتاگیدیه و آراخوسیا را جداگانه نام می‌برد و در § ۲۱ ضمن بر شمردن ایالاتی که از او جدا شده بودند فقط ساتاگیدیه را ذکر میکند . ولی از مطالب بعدی مشهود است که در آراخوسیا هم شورش برپا شده بوده (§§ ۴۶-۴۴) . ظاهراً ساتاگیدیه و آراخوسیا - همچنانکه از جدول هرودوت نیز مشهود است - عملاً ساتراپ نشین واحد را تشکیل می‌دادند .

۸۳ - روایت بابلی بجای « نخستین هم رزمان » هریک از شورشیان هر بار کلمه « بزرگان » (mār - banūti) را بکار می‌برد ولی با در نظر گرفتن زبان بد اکدی این روایت نباید این موضوع را زیاد با اهمیت تلقی کرد . البته ممکن است که بعضی از افراد بزرگان مثلاً خویشاوندان خاندان سلطنتی پیشین در این شورش و عصیانهای همانند آن شرکت کرده باشند . نباید پنداشت که شورشیان در این مورد واجد خود آگاهی‌روشن طبقاتی بوده‌اند و یا اختلاف طبقاتی صریحی در میان بوده است .

۸۴ - ممکن است که این شورش زودتر آغاز گردیده بوده . درباره جزئیات رجوع شود به : آکادمیسین و . و . استرووه . شورش مرغیان در عهد داریوش اول . VDI ، شماره ۲ ، ۱۹۴۹ . با بسیاری از استنتاجهای آکادمیسین و . و . استرووه که این شورش را با مبارزه مغان و زرتشتیان مربوط کرده و باروخ فرخید های هر تل و هرتسفلد سخن گفته است نمیتوانیم موافق باشیم .

۸۵ - بنا بمدارك كتيبة بهیستون (روایت بابلی) بیش از ۵۵۰۰۰ نفر کشته شده بوده .

۸۶ - پیکار در نقطه مسکون (Vardana) ماروتش ، شاید مارعو بیشتر در الی بی (؟) وقوع یافت .

۸۷ - در روایت بابلی (سطر ۴۳) - Hamban .

۸۸ - شاید وی ساتراپ سراسر ایالت XVI که در تألیف هرودوت آمده ، بوده است . چنانکه پیشتر گفته شد وسعت فوق العاده این ایالت ، که از الحاق چهار ساتراپ نشین تشکیل شده بوده ، شاید بدان سبب بوده که پدربادشاه بر آن حکومت میکرد .

۸۹ - در روایت بابلی کتیبه بهیستون عده کشتگان قید شده ولی رقم روشن نیست و درست خوانده نمیشود : ۶۵۷۰ یا ۱۵۵۷۰ ۴۱۹۲۴ نفر اسیر شده بودند .

۹۰ - این رسم که شاه فاتح بدست خود عضوی از اعضای پیشوایان «شورشیان» را قطع و وی را ناقص العضو سازد توسط آشوریان برقرار شده بوده . برنیزه نشان دادن سیاست خاصی بود برای مدعیان مقام سلطنت .

۹۱ - معلوم نیست که اینسان ساکارتیان ایران مرکزی بوده اند یا (شاید) ساکنان زیگرتو - ی آذربایجان . در این باره رجوع شود به پایان م ۱۵ تا آغاز ۱۶ متن و م ۴۱۶ متن .

۹۲ - پارسیان (ایرانیان) در همه پادگانهای کثیرالعهده موجود ، از مصر تا هندوستان خدمت میکردند و همه مقامات اداری مهم و رهبری کننده را اشغال کرده بودند و الخ . با در نظر گرفتن قلت نسبی عده ایشان معلوم میشود که همه پارسیان آزاد با نیروی لشکری و اداری هخامنشی مربوط بوده و بستگی داشته اند . گذشته از این همه پارسیان از مالیاتها معاف بودند (Her., III, 97)

۹۳ - اگر از روی موارد مشابه تاریخی و نژاد شناسی داوری کنیم استفاده از کار

خوبشاندان کوچکتر و بیگانگان جماعت و کسانی که التجا میجستند (مشریان-کلینت‌ها) و غیره - علی‌الرسم جزو این اشکال استثمار نیمه پدرشاهی شمرده میشود. رجوع شود به ماقبل ص ۴۱۱ متن و بعد از آن.

۹۴ - Xen., Hell., I, 2, 19

۹۵ - ولی در زمان خشایارشا تیگران که از خاندان هخامنشی بوده فرماندهی سپاهیان مادی را بعهده داشته. (Her., XII, 62).

۹۶ - Xen., Anab., VII, 8, 25 (I, 7, 11); Plut. Artax., 14

این همان ارباک است که کتسیاس از نام وی برای قهرمان داستان سقوط آشور خویش استفاده کرده است. اما اینکه نام اصلا مادی است گذشته از دلایل دیگر - از آنجا پیداست که حتی در قرن هشتم ق. م. هم در سرزمین ماد دیده میشود (Arbaku : ARAB, II, No. 192) و در پارس از آن خبری نیست.

۹۷ - جالب توجه است که نام «آترویات» اولاً زرتشتی است و ثانیاً در خاندان ویشتاسپا حامی زراتوشترا دیده شده.

(یشت XIII, ۱۰۲ - پرویشتاسپا : Atarepāta)

۹۸ - حتی اگر خصوصیت صاحب مأخذ را نسبت بایرانیان در نظر گیریم هم باید باینگونه اخبار - مثلاً Her., VII, 223 - توجه شود.

۹۹ - رجوع شود به : کک. خ. سرکیسیان. ۱) شهر خود مختار بابل زمان سلوکیه VDI, ۱۹۵۲, شماره ۱, ص ۶۸ و بعد. ۲) در باره اراضی شهری در بابل زمان سلوکیه. VDI, ۱۹۵۳, شماره ۱, ص ۵۹ و بعد؛ ای. م. دیاکونوف. ۱) سیر تکاملی مناسبات ارضی در آشور. لنیننگراد, ۱۹۴۹, ص ۱۳۶ و بعد. ۲) تألیف سیاسی بابلی ق. ششم و هفتم ق. م. VDI, ۱۹۴۶, شماره ۴, ص ۱۴ و بعد.

۱۰۰ - به تصویر روشنی که از این وضع در «کتاب عذرا» - ی تورات وجود دارد رجوع شود.

۱۰۰ مکرر - از وزن و اهمیت پیادگان بمراتب کاسته شده بود و محتملاً این پدیده را سبب آن بوده است که افراد صفی‌آزاد فقیر و ناتوان شده بودند. مثلاً بگفته کور-نسیا (III, ۲ : IV, ۱۲) داریوش سوم در ایسوس ۲۵۰۰۰۰ پیاده و بیش از ۵۰۰۰۰ سوار و در کتوکامل ۲۰۰۰۰۰ پیاده و ۴۵۰۰۰ سوار داشته که نسبت آن ۲ : ۵ و ۱ : ۴

میباشد و حال آنکه ۱۵۰ سال قبل از آن ارتش خشایارشا - به تخمین هرودوت نسبت پیادگان و سوار ۱۰:۱ بوده اند.

۱۰۱ - این نظر بسیار شایع است (و بخصوص از میان دانشمندان شوروی ز. ای. یامپولسکی طرفدار آن میباشد) که «آتروپات» نام نیست و لقب کاهنی است که در ماد حکومت میکرده است.

اشتقاق این کلمه («نگهبان آتش» یا «صاحب آتش») چنین تعبیری را اجازه میدهد. ولی اگر این کلمه لقب میبود بایستی در مورد دیگر حکام ماد نیز که اسلاف و یارانشینان آتروپات بوده اند بکار می رفت و تکرار می شد. ولی در واقع چنین نیست. تطبیق نام آتروپات با نام سرزمین «آنداریاتیانو» ، چنانکه قبلاً یادآور شدیم از لحاظ زبانشناسی بسیار دشوار است. در مورد اول با کلمه *ātr* - یعنی «آتش» سروکار داریم و در مورد دوم محتملاً با اضافه *- antara*.

۱۰۲ - در پیکار ایسوس واحد بزرگی (از لحاظ عظمت بعد از واحد لشکریان پارسی) از مادیه‌ها شرکت جسته بود. ولی روشن نیست که در آن زمان هم آتروپات فرمانده ایشان بوده یا نه.

۱۰۳ - Arr., Anab., III, 8, 4. از عبارت چنین مشهود است که کادوسی‌ان و آلبانیان و ساکسیان همدستان - مادیه‌ها بودند نه امپراطوری پارسی (ایران) بطور کلی. گرچه یونانیان گاهی در مورد پارس اصطلاح «مادیه‌ها» را بکار می بردند. جالب توجه است که کردیان (کردوخیان، ساکنان جبال شمالی آشور) و کاسیان و دیگر کوهستانی‌ان کردستان و لرستان کنونی جزو سپاهیان مادی آتروپات نبوده اند (Curt., IV, 12). در پیکار کادوسی‌ان جناح چپ و مادیه‌ها جناح راست را اشغال کرده بودند.

۱۰۴ - Curt., IV, 9. آتروپات در اینجا Satropates نامیده شده و ظاهراً اشتباه نسخ است.

۱۰۵ - وی ضمناً پارتاکننا را از ساتراپ نشین ماد جدا کرد.

Arr., Anab., III, 19, 2).

۱۰۶ - اینجا در تألیف پلین سرزمین کادوسی‌ان، با سرزمینهای کاسپیان بیک معنی است (Nat., Hist., III, 19, 2).

۱۰۷ - آرپسان (Anab., III, 20, 3) اکسودات را پارسی میخواند.

ولی مورخان اسکندر علی‌الرسم همه بزرگان پادشاهی هخامنشی را که به ایرانی‌سخن می‌گفتند پارس می‌خوانند. اگر از روی نام وی داوری کنیم - وی بظن غالب اصلاً از مردم آسیای میانه بوده.

- Vaxšudāta - ی ایرانی < Ohsodatēs, Oksudatēs

بمعنی «آمودریا داده» (۴).

۱۰۸ - Arr., Anab., IV, 18, 3. کورتسیا (VIII, 3) می‌گوید که

نخست بجای اکسودات آرساک منصوب شده بوده.

۱۱۰ - Arr., Anab., VI, 29, 3. نمیتوانم گفت که باریا کس نمایند

کدامین فشرهای اجتماعی بوده و چه مقاصدی داشته.

۱۱۱ - همانجا، 1, 4, VII.

۱۱۲ - Arr., Anab., VII, 4, 5.

۱۱۳ - Arr., Anab., VII, 13, 2. آریسان زان پس چنین گوید:

«بعضی می‌گویند که پستان راست ایشان که بهنگام پیکار مکشوف است - کوچکتر بوده. اسکندر ایشان را از لشکریان دور کرد تا از مقدونیان و یا بربران توهین بآنان نشود. وی بایشان فرمود تا به ملکه خویش خبر دهند که باو وارد خواهد شد تا باو اخلافی بوجود آورد. ولی نه آریستوبول در این باره خبری نوشته و نه بطلمیوس و نه شخصی دیگری که در این گونه مسائل بتواند اطلاع کافی بدست دهد. و من گمان نمیکنم که قبیله زنان آمازون تا آن زمان محفوظ مانده بوده ... (بعد آریان دلایلی در اثبات این عقیده خویش ذکر میکند) ... بر روی هم اینکه چنین قبیله‌ای از زمان وجود داشته بنظر من غیر محتمل است اگر آثرویات زنان - سوار کاری به اسکندر نشان داده، گمان می‌کنم زنان بربر دیگری بوده‌اند که سواری آموخته و وی ایشان را در لباسی که به زنان آمازون نسبت می‌دهند در آورده و نشان داده. چنانکه می‌دانیم افسانه بر خوردا اسکندر باز زنان آمازون از زمان متقدم وارد تاریخ لشکر کشی‌های وی شده است. آریان در اینجا نشان می‌دهد که از این افسانه‌ها (و از آنجمله اینکه زنان آمازون برای سهولت در تیراندازی با گمان پستان راست خود را می‌سوزانند و همچنین موضوع هم‌خواه شدن اسکندر با ملکه آمازون ها) اطلاع داشته ولی، با اشاره بدانکه اینگونه داستان‌ها در اخبار همراهان اسکندر از قبیل بطلمیوس لاک و آریستوبول، یکی از بهترین مورخان نخستین اسکندر - وجود ندارد، بحق افسانه‌های - مزبور را رد می‌کند. بهر تقدیر از این اشاره آریان معلوم می‌شود که منابع قابل اعتماد مزبور نیز موضوع اعزام زنان سوار کار از طرف

آتروپات به نزد اسکندر رامورد شك وترديد قرار نداده‌اند .

۱۱۴ - ب . گراکوف Guyaikokratogimeyoi (یونانی) (بقایای دوران مادرشاهی در میان سارماتیا) ، VDI ، ۱۹۴۷ ، شماره ۳ ، ص ۱۰۰ و بعد .

۱۱۵ - همانجا ص ۱۰۳ .

۱۱۶ - تیر (sagaris) را ، بگفته هرودوت ، قبایل ماساكت که همسایه و خویشاوند ساوروماتها بودند (I ، ۲۱۵) ، استعمال میکردند . گرچه در اینجا از لحاظ باستانشناسی اینگونه تیرها دیده نشده‌اند .

۱۱۷ - اگرکادوسیای بخشی ازکاسپیان بوده‌اند (واین محتمل است) پس گفته والری فلاک (VI ، ۱۰۸) درباره وجود کیش مسك پرستی در میان کاسپیان - که همسایگان ایشان هیرکانیان - (Aelian., De Aanim., VII, 38.) و شاید آلبانیان نیز در این امر شریک ایشان بوده‌اند (Strabo, XI, 6, 7) - به آنان نیز مربوط میگردد . بدیهی است که چنین پرستشی فقط در میان شکارچیان و دام پرودان ممکن بود پدید آید .

۱۱۸ - همانجا . XXIV .

Plut., Artax., XXIV - ۱۱۹

۱۲۰ - سرزمین داربان (hē Dareitis Khōra) . بنا بگفته بطلمیوس (VI ، 2 ، 6) ، بخش خاص و وسیعی از خاك ماد را تشکیل میداده (رجوع شود به اطلاعات مبهمی که در این باره در Nat.Hist. پلین ، VI ، 95 آمده .)

۱۲۱ - استرابون (XI ، 8 ، 8 ; Plin. Nat. Hist., VI, 25) باتکای گفته اراستوفن از مشرق بمغرب کرانه دریای کاسپی (خزر) هیرکانیان و امردان (در مصب سفید رود - قزلاوزن) و اناریان (یعنی غیر آریائیان) و کادوسیای و آلبانیان و کاسپیان و اونیان را برمی شمرد . بگفته پلین (VI ، ۱۸ و بعد) ظاهراً همه قبایل جنوب سرزمینهای مجاور دریای خزر (کاسپی) «کاسپیان» نامیده میشدند . اراضی واقوام زیر از مشرق با ایشان همسایه بودند : ناحیه پارت آپاورتن و قبایل تپوران که در هیرکانیه سکونت داشتند و اناریان و استاوربان و هیرکانیان (به خبری مبنی بر اینکه فرادات ساتراپ هیرکانیه در عهد داریوش سوم فرمانده تپوران و کاسپیان بوده رجوع شود : VI ، 4 ; Curt., VI, 12) . اینکه اناریان در هر دو جدول نام برده شده‌اند سوء تفاهم است : این کلمه نام قبیله معینی نبوده بلکه اسم مشترك قبایلی است که بزبانهای ایرانی سخن نمیکفتند . اما راجع به کاسپیان

گرچه مورخ ارمنی قرون وسطی فاوست بوزاند از وجود ایشان در پایتاکاران (قره باغ سفلی) خبر میدهد ولی حتی استرابون (XI, 5, 8) مینویسد که در زمان وی در واقع قبیله‌ای بنام کاسپیان وجود نداشته : ظاهراً این نام مشترك قبایل غیر هند و اروپائی سراسر حاشیه کرانه‌ای دریای کاسپی (خزر) بوده و ممکن است کادوسیای و محتملاً آلبانیان نیز جزو ایشان بوده‌اند . درباره پارسیان در سرزمین کاسپیان رجوع شود به ص ۸۳ تا ۹۱ متن .

۱۲۲ - در سال ۴۰۴ . رجوع شود به : Xen., Hell., II, 1, 13 ;
ظاهراً پلوتارک اشتباهاً این لشکرکشی را به دوران متأخر تری منسوب میدارد . (بعد از جنگ با کوروش اصغر) ،

۱۲۳ - Just, X, 3 .

۱۲۴ - رجوع شود به :

۶ . حاشیه ۲ ، A. Gutschmid, Geschichte Irans, Tübingen, 1888 .

۱۲۵ - مثلاً کوروش اصغر ، ساتراپ آسیای صغیر ، چون آماده لشکرکشی علیه برادر خود اردشیر دوم میگشت تدارکات جنگی خویش را گاه چنین توجیه میکرد که قصد دارد علیه قبیله پی‌سیدیان و یا علیه ساتراپ مجاور - نی‌سافرن پیکار کند
(Xen., Anab., I, 2, 1-4) و پادشاه از این رهگذر بهیچوجه ناراحت نشده بود .
کوروش مزبور خودکامانه شهر های یونیه را که مربوط به ساتراپ نشین نی‌سافرن بوده به ساتراپ نشین خویش ملحق ساخت (Xen., Anab., I, 1, 6-8) .

۱۲۶ - رجوع شود به ماقبل پایان ص ۱۵۴ تا آغاز ۱۶۴ متن و دیگر جاها .

۱۲۷ - Arr., Anab., III, 19, 5-7 .

۱۲۸ - Polyb., X, 27, 3 .

۱۲۹ - این باستانی ترین شکل نام مزبور است . به حاشیه ۱۳۲ فصل سوم و پایان ص ۵۴۳ تا ۵۴۴ متن رجوع شود .

همانجا درباره فرضیه‌ای که نام آتروپاتنا را از « اندرپاتیانو » - ی عهد آشور مأخوذ میداند سخن رفته . اکثر منابع متأخرتر دولت و کشور مزبور را فقط « ماد » میخوانند و ظاهراً این نام رسمی آن بوده است .

فهرست نام گسان و خاندانها و قبیله ها

| | |
|------------------------------|-----------------------------------|
| آراوان ۴۳۴ | آ |
| آرای ۴۳۱ | آبایف ۹۰ ، ۳۰۲ ، ۴۶۰ |
| آرای زیبا ۴۳۱ | آبیان ۲۸۷ |
| آرباك ۳۱ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱ | آیدن ۵۱ |
| آریا کساد ۵۶ ، ۵۷ | آبی راتاش ۱۶۵ |
| آرتاسارو ۲۰۸ | آپارتیها ۴۲۴ |
| آرتیکس ۴۳۲ | آترادات ۵۱۵ ، ۵۱۷ |
| آرخیاوخیان ۲۹۰ | آترویات ۵۴۰ ، ۵۴۴ - ۵۴۸ ، ۵۵۰ - |
| آردیس ۲۹۲ | ۵۵۶ |
| آرساك ۵۵۵ | آتی ما ۶۱ |
| آرستیها ۳۴۹ | آثوبا ۲۳۲ |
| آرشام ۴۰۵ ، ۴۲۸ | آخ پیسم ۳۲۸ |
| آرموك ۴۳۴ | آخسبری ۳۴۷ - ۳۵۰ |
| آروانت ۴۳۳ | آدادنراری ۱۶۹ ، ۱۹۹ ، ۲۱۳ - ۲۱۵ ، |
| آروكو ۴۲۸ | ۲۲۳ ، ۲۴۸ |
| آرمیان ۴۴۰ | آرا ۳۱ |
| آریارامنا ۴۲۸ | آرادنانار ۱۵۷ |
| آریان نیکومدی ۴۷ ، ۵۴۷ ، ۵۴۸ | آراسین ۲۹۵ |
| آریانیا ۳۹۶ | آراشتوآ ۲۰۱ |
| آریائیها ۹۷ ، ۱۹۰ ، ۲۷۷ | آرام ۴۳۱ |
| | آرامیان ۳۵۴ ، ۳۷۶ ، ۴۵۴ |

| | |
|---|--|
| آلارودیان ۴۲۵ ، ۴۳۶ | آریزاتیان ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۴ |
| آلانیها ۱۸۹ | آریستوپول ۴۷ |
| آلت‌هیم ۹۲ | آریستی‌پرو کوئنی ۳۵۳ |
| آلیات ۲۳ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ | آزا ۲۶۱ |
| آمکا ۲۰۱ ، ۲۰۲ | آژداهاك ۴۳۲ - ۴۳۴ |
| آمی‌تیدا (آمی‌تیدا) ۳۷۰ ، ۵۱۲ ، ۵۲۱ ، ۵۱۹ | آسارخادون ۱۷ ، ۲۴۸ ، ۲۹۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۹ - ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ - ۳۳۸ ، ۳۴۹ ، ۳۸۷ |
| آمین‌مارتسلین ۵۵ | آستواکس ۴۳۲ |
| آنا ۲۰۲ | آستها ۴۶۰ |
| آنداریا ۳۵۲ | آستیك ۲۳ - ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۱۰۰ ، ۳۰۵ ، ۳۹۶ ، ۴۰۶ ، ۴۲۷ - ۴۲۹ ، ۴۳۷ ، ۴۴۰ ، ۵۰۳ ، ۵۰۸ - ۵۱۹ ، ۵۲۱ ، ۵۴۹ |
| آندیا ۲۶۱ ، ۲۶۵ | آشوراتلی‌لانی ۳۶۹ |
| آنوبانی‌نی ۱۳۵ - ۱۳۷ ، ۱۶۷ ، ۵۰۴ | آشورباناپال ۱۷ ، ۲۹۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸ ، ۳۴۹ - ۳۵۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ |
| آنیان ۵۱ | ۴۲۸ |
| آنتیگون ۵۵۳ | آشوردانای اول ۱۷۷ |
| آنطیوگوس ۵۷ | آشوردانی نانی ۲۵۸ |
| آنویش ۴۳۳ | آشورله ۲۶۱ |
| آوتیک ۴۳۲ | آشورناسیراپال ۱۹۹ - ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۳۸۸ ، ۳۸۷ ، ۳۸۶ |
| | آشوك ۴۸۲ |
| الف | آشین ۵۳۳ |
| اپاردو ۳۲۵ | آکسیلا ۳۹ - ۴۱ |
| ارباك ۳۴ ، ۳۸۵ | آگامنون ۳۱ |
| ارباکس ۴۳۲ | آگوم دوم ۱۶۶ - ۱۶۹ |
| ارتسیر ۴۴۰ | آلابری ۲۷۰ |
| ارت‌وردی ۵۳۷ | |
| ارتوخم ۴۳۵ | |
| اردشیر پاپکان ۶۷ | |
| اردشیر دوم ۲۸ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۴۸۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱ ، ۵۵۰ | |
| اردشیر سوم ۵۵۰ ، ۵۵۵ | |
| ارسطو ۴۶۲ | |
| ارمیای نبی ۱۸ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۶۰ ، ۳۹۲ ، ۴۳۴ | |

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| ۵۴۵ | ارمنیان ۴۵ ، ۲۸۳ ، ۳۱۲ ، ۳۹۲ ، ۴۲۴ ، |
| اسمیت ۱۶۶ | ۴۳۰ ، ۴۳۳ - ۴۳۶ ، ۴۸۹ ، ۵۳۶ ، |
| اسمیرنوف ۴۹۱ | ۵۳۷ |
| اشپینزر ۱۰۱ | ارونت ۴۳۵ ، ۴۳۶ |
| اشیگل ۴۹ ، ۹۲ | اروتیان ۴۳۶ |
| اشترك ۱۱۳ ، ۳۲۶ ، ۳۳۴ ، ۳۵۴ | اروآند ۴۳۶ |
| اشیل ۲۰ ، ۳۹۶ | اریس نی ۳۵۰ |
| اعامو کینزری ۱۷۷ | اسپیارا ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰ |
| اعراب ۴۶۳ | اسپیتام ۵۱۲ - ۵۱۴ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰ |
| افلاطون ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۶۲ | استارکوا ۶ |
| اکسودات ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۵۵ | استرابون ۸۵ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ - |
| اکسیارت ۴۳۱ ، ۴۴۱ ، ۵۵۲ | ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، |
| اگلیان ۴۲۴ | ۴۳۶ ، ۴۴۱ |
| الکساندر پولی هیستور ۵۰ - ۵۳ | استروخانیان ۱۸۷ ، ۱۹۱ |
| الولومش ۱۴۰ ، ۱۴۴ | استرووه ۴۵ ، ۶۳ ، ۹۲ ، ۱۰۶ ، ۱۵۸ ، |
| الیات ۲۹۲ ، ۳۹۱ | ۱۶۶ ، ۲۹۸ ، ۳۱۲ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، |
| الیان ۳۱ ، ۳۲ | ۵۲۶ - ۵۲۹ |
| امردان ۱۲۲ ، ۲۸۱ | اسرائیل ۱۸ ، ۲۲۰ ، ۴۸۱ ، ۳۶۶ |
| امستریدا ۴۸۸ | اسکندر ۱۹ ، ۳۸ ، ۴۶ - ۴۸ ، ۶۷ ، |
| انریداوازی ۱۳۹ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ | ۱۱۳ ، ۱۶۱ ، ۲۹۸ ، ۴۶۱ ، ۴۷۹ ، |
| انسی ۱۴۷ | ۴۸۰ ، ۴۹۴ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۴۲ - |
| انسی لاگاش ۱۵۰ | ۵۴۷ ، ۵۵۱ - ۵۵۳ ، ۵۵۵ |
| اوآلی ۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۶۳ | اسکولوتها ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۰۹ |
| اوآلکی ۲۰۸ | اسکیتها ۱ ، ۲۳ - ۲۶ ، ۳۵ ، ۷۶ ، ۸۵ ، |
| اوبریاش ۱۷۴ | ۸۸ ، ۱۸۹ ، ۲۸۵ - ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، |
| اوپر ۳۶ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۹۵ | ۲۹۶ - ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، |
| اوپیس ۳۲۵ | ۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۲۷ - ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، |
| اوتوخگال ۱۳ ، ۱۴۵ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ | ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۶ ، |
| اونان ۵۳۲ | ۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۶ - ۳۶۰ ، |
| اوتیان ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۴۲۴ ، ۴۳۴ ، ۵۵۰ | ۳۶۲ - ۳۶۵ ، ۳۶۸ ، ۳۷۰ - ۳۷۲ ، |
| اوخانها ۳۰۴ | ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۹۰ - ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، |
| اورارتوئیان ۱۳۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۵ - ۲۱۸ ، | ۴۴۲ ، ۴۴۹ ، ۴۶۰ ، ۴۹۹ ، ۵۱۳ ، |

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| اینگشوش ۱۴۲ | ۳۱۲، ۳۰۷، ۲۹۴، ۲۸۲، ۲۷۴ |
| اینگه شائوس دوم ۱۴۴ | ۴۳۶، ۴۲۵، ۳۹۲، ۳۵۲، ۳۳۵ |
| اینی ماباکش ۱۴۱، ۱۴۴ | ۴۹۷ |
| ائوس ۳۱ | اوربا ۱۴۷ |
| ب | اوربا ۱۴۷، ۱۵۰ |
| با ۲۵۲ | اورتو کوریاتیان ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۶۱، |
| باب ۴۳۴ | ۵۴۹، ۴۴۲، ۴۲۴، ۴۱۵، ۳۹۰ |
| بابوشاروسور ۳۴۸ | اورشی کوروماش ۱۶۵، ۱۶۶ |
| بارباکسی ۵۴۶ | اورنامو ۱۵۲ |
| بارتولومه ۴۷۳ | اورنینازو ۱۵۱ |
| بازیان ۲۰۰ | اوروک ۳۶۹ |
| باگام ۴۳۴ | اوشوروی تادیروتا ۲۵۳ |
| باگداتو (بگداتو) ۲۶۱، ۲۶۵ | اوشی ۱۵۶ |
| بالتاسار ۲۶۲ | اولمستد ۱۰۵ |
| بانودور ۵۰ | اولوسونو ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، |
| بانی تیان ۲۵۲ | ۲۷۳، ۳۵۰ |
| بخت النصر (نابوخذونوسور) ۵۶، ۵۷، | اولوفرن ۵۶، ۵۷ |
| ۱۷۷ | اومانیکاشای ۳۵۴ |
| براون ۱۶۰ | اومن ۵۵۳ |
| بردیا (بردیة) ۵۱۲، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، | اویبار (اوهبار) ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۰ |
| ۵۳۴ - ۵۳۶ | ایبریان ۳۹۲، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۳۶ |
| برك ۱۰۱ | ایتی ۲۶۱، ۲۶۲ |
| بروس ۳۲، ۴۸ - ۵۴، ۵۸، ۳۶۹-۳۷۱ | ایروکز ۱۹۵ |
| بس ۵۴۵ | ایسخوماخ ۴۰ |
| بطلمیوس ۲۴، ۳۲، ۴۷ | ایشپاکای ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۲، |
| بطلمیوس منجم (کلاوی پتولمه) ۵۵ | ۳۳۸، ۳۳۷ |
| بقراط ۲۷ | ایشپوئینی ۲۰۹، ۲۱۰ |
| بگ ۴۵۸ | ایلمی لیان ۲۵۲ |
| بل ۴۳۱ | ایلینی ۵۵ |
| بلاپالیدین ۷۲۰ | ایمتا ۱۴۲، ۱۴۴ |
| بلخابو ۳۱۸، ۳۲۸ | ایمیریا ۱۷۴ |

۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۵ ، ۳۶۳ ، ۴۲۰ ،
 ۴۲۷ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۴۰ ، ۴۴۲ ،
 ۴۴۳ ، ۴۴۹ ، ۴۵۲ ، ۴۶۱ ، ۴۶۵ ،
 ۴۷۲ ، ۴۸۵ — ۴۸۷ ، ۴۹۰ — ۴۹۲ ،
 ۵۰۲ ، ۵۱۱ ، ۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۱۷ —
 ۵۲۱ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۶ ، ۵۲۸ ،
 ۵۳۰ ، ۵۳۷ ، ۵۴۱

پارمنیون ۵۴۵
 پارمینس ۵۲۰
 پارنوآس ۴۳۳
 پاریان ۴۴۰
 پاروئیر ۳۸۵ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۴
 پارینخیا ۳۵۰
 پاریکانیان (پریکانیان) ۳۰۹ ، ۴۱۵ ،
 ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۴۴
 پانتی‌ماتیان ۴۲۴ ، ۵۴۹
 پانودور ۵۲ — ۵۴
 پاوس ۴۳۳
 پاوسیکیان ۴۲۴
 پتساک ۵۲۰
 پراشک ۹۶ ، ۹۸ — ۱۰۱ ، ۳۳۹
 پردیکا ۵۴۶ ، ۵۵۱ — ۵۵۳
 پرسه ۲۰
 پرکسپس ۵۲۲
 پروتوتی (پارتاتوآ) ۲۳ ، ۳۳۷ ، ۳۵۲ ،
 ۳۵۶ ، ۴۳۲
 پریام ۳۱
 پریکلس ۲۰ ، ۲۷
 پسامتیک مصری ۲۹۰ ، ۳۵۲ ، ۳۷۲
 پلوتارک ۲۶ ، ۲۷ ، ۴۶ ، ۲۹۳ ، ۴۹۵ ، ۵۴۱
 پلوسیکیان ۵۴۹
 پوزور — ابن شوشی‌ناک ۱۳۵

بلیس ۳۱ ، ۳۴
 بل‌شاروسور ۲۶۲
 بلوشزیب ۳۲۸
 بنونیست ۴۹۴
 بودا ۴۸۲
 بودیان ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۲۵۲
 بودی‌ثیان ۲۵۲
 بوردادای نیروتاکتائی ۲۵۳
 بور — سوئن ۱۵۸
 بوسیان ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴
 بیرونی ۴۷۹
 بیرسخاردی ۳۵۰ ، ۳۵۱
 بی‌سی‌خاریر ۲۴۸
 بیلربک ۱۱۳
 بیلی ۲۳۰
 بیلی‌یان ۲۵۲

پ

پاتوش عارو ۳۲۷
 پاچویج ۴۳۳
 پارالاتیان ۳۰۴
 پارتاکنیان ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹۴
 پارتاتوآ (پروتوتی) ۳۰۵ ، ۳۲۳ ، ۳۳۷ ،
 ۳۳۸ ، ۳۴۶ ، ۴۳۲
 پارتاکا ۳۲۶
 پارتها ۶۹ ، ۷۲ ، ۲۴۰ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ،
 ۴۳۸ ، ۴۶۱ ، ۴۶۶ ، ۴۷۰ ، ۴۷۹
 ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۳۷
 پارسیان ۲۰ ، ۲۳ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۴۲ ، ۴۳ ،
 ۴۵ ، ۴۶ ، ۷۱ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۱۱۳ ،
 ۱۳۸ ، ۱۸۹ ، ۲۳۱ ، ۲۵۱ ، ۲۸۶ ،
 ۲۹۰ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۳۱۳ ، ۳۲۳

| | |
|------------------------------------|--|
| تولمان ۴۱۰ | پوشیا ۳۷۲ |
| توهارما (تورهوم) ۴۳۱ | پولیاکوا ۶ |
| توویت ۵۶ - ۵۸ | پولی بی ۴۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ |
| تداورلیان ۲۲۰ | پولین ۵۵ |
| تئارکوی حبشی ۲۹۰ | پیتان ۱۶۷ |
| تیبارنیان ۴۲۵ | پیتون مقدونی ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۵۵ |
| تی تی ۵۴۱ | پیوٹروسکی ۱۲۹ ، ۱۶۲ ، ۲۸۶ ، ۳۶۱ |
| تیران ۴۳۴ | ۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ۴۳۲ |
| تیرکان (تیریکان) ۱۳ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ | ت |
| تی زیباز ۴۳۵ | تاتھا ۱۲۳ |
| تیشاری ۱۶۷ | تالتھ (تالتا) ۲۶۳ ، ۲۶۹ ، ۲۷۸ |
| تیگران ۴۵ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ، | تابستوف ۹۲ |
| ۴۳۳ ، ۴۳۶ | تامانائیان (تامانایان) ۴۲۴ ، ۴۳۸ ، ۴۴۰ |
| تیگرانوش ۴۳۳ | تاورها ۲۸۹ |
| تیگلانتپالاساراول ۱۷۷ | تاوخیان ۴۳۶ |
| تیگلانتپالاساروم ۲۱۷ - ۲۱۹ ، ۲۲۳ ، | تراپیان ۳۰۴ |
| ۲۲۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۹ ، ۲۵۱ - | ترائی تئون ۲۳۲ |
| ۲۵۸ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۳۳۵ | ترریان ۲۸۵ ، ۲۹۰ - ۲۹۲ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰ |
| تئوپومپ ۴۹۵ | ترور ۹۲ |
| تئوتر ۲۳۳ | تروگ پومپه ۵۲۲ ، ۵۵۰ |
| تیورو - دائرن ۱۱۳ | ترونسکی ۳۹ |
| تئورلی یان ۲۱۰ | ترویایومپه ۵۴ |
| تیورین ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۳۹۸ - ۴۰۴ ، | تلوسینا ۲۶۱ ، ۲۶۵ |
| ۴۰۸ ، ۵۲۶ ، ۵۳۱ | توتام ۳۱ |
| تئوشپای کیمری ۳۲۱ ، ۳۲۳ | تورایف ۱۰۶ ، ۴۳۷ |
| تئیسپ (جیش پیش) ۲۹۸ ، ۴۲۸ | تورتان ۲۰۷ |
| ج | تورهوم (توهارما) ۴۳۱ |
| جعفرزاده ۱۲ | توکرویان ۲۹۰ |
| جکون ۹۲ | توکولتی نینورت ۱۹۹ |
| ج | توکیدید ۳۷ |
| جیتران تخمه ۵۳۸ | توگدامی (لیگدامیس) ۱۰۰ ، ۲۹۱ ، |
| | ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۵۲ |

۵۵۵
 داگارا ۲۰۲ ، ۲۰۱
 دالیان ۱۱۷ ، ۲۲۰ ، ۲۸۱
 دان ۴۳۴
 دانیال ۵۶
 دهاگی ۴۳۴
 دایان آشور ۲۰۷
 دلاتر ۲۷ ، ۷۳ ، ۹۵ ، ۹۶
 دودو ۱۴۷
 دوساتی ساپاردی ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۴۲ ،
 ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۵۱
 دوساتی ۳۳۹
 دونی‌ئیان ۲۵۲
 دیاله ۲۱۸
 دینون ۴۶ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۱۶ ، ۵۲۲
 دیودور ۳۴۰ ، ۵۱۰
 دیوک ۲۳ — ۲۶ ، ۱۰۰ ، ۲۲۴ — ۲۲۷ ،
 ۲۳۶ ، ۲۴۵ ، ۲۵۶ — ۲۵۸ ، ۲۶۴ ،
 ۲۶۵ ، ۲۷۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۵ ،
 ۳۴۷ ، ۳۶۳ ، ۳۹۰ ، ۵۵۶
 دیوکیان ۲۲۵ ، ۳۴۰ ، ۴۹۰
 دیونیس میلتی ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۱
 ر
 راجیان (هراچای) ۴۳۳
 رالینسون ، جرج ۹۵
 رالینسون ، هنری ۹۵
 راماتی ۳۲۵
 رامانثا ۲۴۸
 رایث ۱۱۳
 روسای اول ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ — ۲۷۰ ،
 ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۹۲
 روسای دوم ۲۹۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۲ ، ۳۴۷ ،

جیش پیش (قن‌سپ) ۲۹۸ ، ۴۲۸

ح

حبشیان آسیایی ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۴۴
 حرقیال نبی (یزکی‌ئیل) ۳۹۵

خ

خالیبیان ۴۳۶
 خشیارشا ۲۴۱ ، ۲۹۱ ، ۴۰۳ ، ۴۰۶ ،
 ۴۳۵ ، ۴۸۷ — ۴۸۹ ، ۴۹۲ ، ۵۲۱ ،
 ۵۴۱ ، ۵۲۸
 خشریتا (کشریتی) ۳۴۱ — ۳۴۳ ، ۳۴۷ ،
 ۳۵۶ ، ۴۳۹ ، ۵۳۴
 خلدیان ۴۳۶
 خومیانی‌منا ۲۷۹

د

داتیس ۵۴۱
 دادرشیش پارسی ۵۳۵
 دادرشیش ارمنی ۵۳۶ ، ۵۳۷
 دارمستتر ۴۷۴
 داریتیان ۴۲۴
 داریوش اول ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۶۰ ،
 ۶۲ ، ۶۹ ، ۱۲۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ،
 ۲۴۱ ، ۳۱۲ ، ۳۴۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۸ ،
 ۴۰۳ ، ۴۰۶ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۴۱۷ ،
 ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۴ — ۴۲۶ ، ۴۲۸ ،
 ۴۳۵ — ۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۴۴ ، ۴۵۴ ،
 ۴۵۵ ، ۴۶۱ ، ۴۶۹ ، ۴۷۲ ، ۴۸۹ ،
 ۵۱۹ ، ۵۲۱ ، ۵۲۵ ، ۵۲۶ ، ۵۲۸ ،
 ۵۳۰ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۵ — ۵۴۰
 داریوش دوم ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۰
 داریوش سوم ۴۳۵ ، ۵۴۲ ، ۵۴۴ — ۵۴۶ ،

ساراگتیان ۴۳۸
 سارداناپال ۳۴ ، ۴۳۱
 ساردوری دوم ۲۱۷ - ۲۱۹ ، ۲۵۰ ، ۲۷۱
 سارگون ۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۵۳ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱ ،
 ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ - ۲۷۳ ، ۲۷۵ -
 ۲۷۸ ، ۲۹۴ ، ۳۲۵ ، ۵۱۴
 سارلاگاب ۱۴۰ ، ۱۴۴
 ساریگنان ۴۲۴
 ساسانیان (ساسانی) ۶۰ ، ۶۳ ، ۶۸ ،
 ۲۳۳ ، ۲۴۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۵ ،
 ۴۷۳ ، ۴۷۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۳ ، ۴۹۵
 ساسپیریان ۴۱۵ ، ۴۲۵
 ساگارتیان ۹۰ ، ۲۸۱ ، ۴۱۶ ، ۴۲۴ ، ۵۳۸
 ساکسینیان (سکاسنیان) ۵۴۸ - ۵۵۰
 سالماناسار (شولمان آشارد) ۲۰۵ ، ۲۰۷ ،
 ۲۱۵ ، ۳۷۵
 سامسوئیلونی ۱۶۵
 سانداخشرا ۲۹۹
 سانداشارمه ۲۹۹
 سانداک شاترو (سانداکورو) ۲۹۸ ، ۳۰۰ ،
 ۳۵۲
 سان دو آری ۲۹۹
 سانگیلیان ۲۵۲
 ساورماتیان ۳۰۴ ، ۵۴۸ ، ۵۵۰
 سوستریس ۲۹۰
 سفندادات ۵۱۲
 سقراط ۳۷ - ۴۰
 سکا ۴۳۱
 سکاسنیان ۴۴۱ ، ۵۴۹
 سکایان ۲۳ ، ۴۳ ، ۷۶ ، ۸۸ ، ۲۸۵ ،
 ۲۸۶ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۰۹ ،
 ۳۱۱ - ۳۱۳ ، ۳۵۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵

۳۵۳ ، ۳۹۴
 روست ۳۶ ، ۹۵ ، ۱۱۳ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹
 ریتی ماردوک ۱۷۷
 ریم - سین ۱۷۶
 ز
 زار (خ) ۴۳۴
 زالیپیان ۳۳۵ ، ۳۳۶
 زاموائیان ۲۰۱ ، ۲۰۲
 زاناسان ۳۲۵
 زائورت ۴۳۱
 زرادشت مغ ۴۳۱
 زرتشت (زراتوشترا) ۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۲ -
 ۵۴ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۶۸ ،
 ۷۲ ، ۷۳ ، ۲۳۲ ، ۲۳۹ ، ۴۳۱ ، ۴۵۶ ،
 ۴۶۱ - ۴۶۸ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۴ -
 ۴۷۷ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰ ، ۴۸۷ - ۴۹۵
 ۵۱۱ - ۵۱۳ ، ۵۲۷ - ۵۲۹
 زیادر (زریوری) ۴۶
 زوپیر ۲۱ ، ۴۱۶
 زیکرتو ۲۷۰
 ژ
 ژاکوبی ۹۶
 ژوستین ۵۴ ، ۵۲۲ ، ۵۲۴
 س
 ساپاردا (ساردا - سپردا - شاپاردا) ۳۲۳
 ساپیریان ۴۳۶
 سادیات ۳۹۱
 ساراتی ۳۵۰
 ساراک (سین شاریش کون) ۳۶۹ ، ۳۷۰ ،
 ۳۷۲ ، ۳۷۶ ، ۳۸۶

۳۷۰
شامشی - آداد پنجم ۲۰۹ - ۲۱۱ ، ۲۵۳
شامیرام (سمیرامیس) ۲۱۳
شراور ۲۴۸
شوتروک ناخوته ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۲۷۸
شودورول ۱۴۷
شوریاش ۱۷۴
شوسوئن ۱۵۷
شولمان - آشار ۲۰۵
شولوسونو ۲۰۸ ، ۲۰۹
شی تیرپرته ۳۲۵
شیلهاک (شیاخاک) - اینوشیناک ۱۴ ،
۱۷۶ ، ۱۷۷
شیلیکو ۱۴۱ ، ۱۵۰
ط
طالشها ۱۲۳
طیفون ۳۱
ع
عربهای شرق ۱۸۹
علیوف ۱۰۶ ، ۱۸۹ ، ۴۳۷
غ
غفوراف ۹۲
ف
فاسیانیان ۴۳۶
فرادا ۵۳۵
فرائورت (فرورتیش) ۲۳ - ۲۶ ، ۱۰۱ ،
۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۷ ،
۳۴۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ ، ۳۶۳ ،
۳۹۰ ، ۴۳۲ ، ۵۲۳ - ۵۳۴ ، ۵۳۸

۴۲۷ ، ۴۴۱ - ۴۴۳ ، ۵۳۵ ، ۵۴۱
سکایوردی ۳۸۵ ، ۴۳۱ ، ۴۳۴
سکسینیان (ساکسینیان - سکاسینیان)
۵۴۴
سکونخا ۳۰۹
سلوکوس ۵۵۳
سمیرامیس (سمیرامید - شمیرام - شامیرام -
سامورامات) ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۱۳ -
۲۱۵ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ، ۴۳۱ ، ۴۴۱
سو ۱۵۷
سوباریان ۱۵۷
سوکامونا ۱۶۶
سونبیان ۲۱۰ ، ۲۲۰
سیتالک ۵۴۵ ، ۵۴۶
سیدنسی ۲۳
سیدور ۱۳۵
سیس ۲۷ ، ۳۳۹
سی سیرتو ۳۳۵
سیگ ریس ۲۱۰
سیناخریب ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۳۲۰ ، ۳۳۶ ، ۳۷۰
سین شاریش کون (ساراک) ۳۶۹ ، ۳۷۴ ،
۳۷۷
سین شوم لی شیر ۳۶۹
سینکل ۵۰ - ۵۳
سیوما ۱۵۰
سیه نسی (سوئه نسیس) ۳۹۴
سیه نسیان ۴۲۱
ش
شار آشوروم ۱۵۶
شارسینا ۲۱۰
شارکالی شاری ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۴
شاماشومو کین ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸

کاشرتی لیاش اول ۱۶۵
 کاکی ۲۴۶
 کالانکاتوئی ۶۱
 کالیسفن ۴۷ ، ۲۹۰
 کالیماخ ۲۹۳
 کالین ۲۹۰
 کامرون ۱۰۴ - ۱۰۶ ، ۲۲۹ ، ۳۳۰ ،
 ۳۹۸ ، ۴۰۸ ، ۴۸۹
 کاندالانو ۳۶۸ ، ۳۶۹
 کتسیاس ۲۷ - ۳۷ ، ۴۱ - ۴۴ ، ۴۶ ،
 ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۹۴ ، ۹۶ ،
 ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۲۱۵ ، ۲۲۴ ، ۳۴۰ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۶ ، ۳۸۱ ، ۳۸۳ ، ۳۸۵ ،
 ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۲۴ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ،
 ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۵۱۰ - ۵۱۲ ، ۵۱۴ -
 ۵۱۷ ، ۵۱۹ - ۵۲۲ ، ۵۲۴ ، ۵۲۹ ،
 ۵۵۰
 کتسیوخ ۳۳
 کریکیان ۱۹۶
 کزنفون ۳۷ - ۴۵ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۶۰ ،
 ۶۲ ، ۳۹۲ ، ۴۱۵ ، ۴۲۹ ، ۴۳۴ -
 ۴۳۷ ، ۴۳۹ ، ۵۱۱ ، ۵۲۲
 کسانت لیدیائی (لیدی) ۲۰ ، ۴۶۲
 کشتریتی (خشتریتی - خشتریتا) ۹۶ ،
 ۱۰۱ ، ۲۸۵ ، ۳۳۰ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،
 ۳۴۵ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ،
 ۳۵۸ ، ۳۶۳ ، ۳۶۵
 کلاوی پتولمه (بطلمیوس منجم) ۵۵
 کلئاندر ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۵۱
 کمبوجیه اول ۴۲۸ ، ۵۱۴ ، ۵۱۶
 کمبوجیه دوم ۲۴ ، ۴۴ ، ۴۲۰ ، ۴۲۳ ،
 ۴۴۰ ، ۵۱۸ ، ۵۲۱ - ۵۲۵ ، ۵۳۲

۵۴۰
 فرتره ۲۳۳
 فریدون ۲۳۲ ، ۵۱۴
 فریمان ۴۶۸
 فوتیوس (فوتی) ۵۱۰
 فور ۱۰۱ ، ۱۱۳
 فیثاغورث ۴۶۲
 فیف آمونیان ۳۷۹
 فیلوت ۵۴۵
 فیلون اسکندانی (اسکندریه‌ای) ۴۷۴
 فیوهای مصری ۳۸۰
 ق
 قاضی اف ۱۲
 ک
 کاپاتسیان ۴۳۲
 کادوسیان ۴۳ ، ۴۴ ، ۱۱۱ ، ۱۱۶ ، ۲۸۱ ،
 ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۴۱۶ ، ۴۲۴ ، ۴۳۵ ،
 ۵۱۴ ، ۵۱۵ - ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۴۸ -
 ۵۵۰ ، ۵۵۵ ، ۵۵۶
 کارثول ۴۳۷
 کارزیابکو ۱۷۷
 کاریان ۲۹۰
 کاسپیان ۸۱ ، ۱۱۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۳۷ ،
 ۱۴۳ ، ۱۷۹ ، ۱۹۰ ، ۲۸۱ ، ۴۱۶ ،
 ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۴۱ ، ۴۴۸ ، ۴۵۶ ،
 ۴۹۶ ، ۵۵۰ ، ۵۵۶
 کاسیان ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۳ ، ۱۵۹ ،
 ۱۶۱ ، ۱۶۵ - ۱۷۰ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ،
 ۱۸۱ ، ۲۷۸ ، ۲۸۱ - ۲۸۳ ، ۳۴۱ ،
 ۳۴۶ ، ۴۵۷

۲۳۹ ، ۴۶۶ - ۴۷۷
 کیا کسار (هوخشتر) ۲۳ - ۲۶ ، ۴۴ ،
 ۱۰۰ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۳۴۰ ، ۳۵۶ -
 ۳۷۲ ، ۳۷۰ ، ۳۶۵ - ۳۶۲ ، ۳۵۹
 ۳۷۴ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶ - ۳۸۹ ،
 ۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۴۰۶ ، ۴۱۳ ،
 ۴۲۳ - ۴۲۵ ، ۴۲۸ ، ۴۳۴ ، ۴۳۷ ،
 ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۴ ، ۴۷۹ ، ۵۰۳ ،
 ۵۱۳ ، ۵۳۲ ، ۵۳۸
 کیابا ۲۶۳
 کی کول ۱۶۴
 کیمریان ۹۶ ، ۲۸۵ - ۳۰۰ ، ۳۰۳ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۹ - ۳۱۲ ، ۳۱۵ - ۳۱۷ ،
 ۳۲۱ - ۳۲۳ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ،
 ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۵۱ - ۳۵۳ ، ۳۹۱ ،
 ۳۹۴ ، ۳۹۹
 گ
 گاکو ۳۵۰
 گامریان (کیمریان) ۲۹۳
 گانداس ۱۶۵ ، ۱۶۶
 گذار ، آندره ۳۰۷ ، ۳۰۸
 گرشویچ ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۴۰۵
 گرممیترا ۵۴۱
 گسپیریان ۴۳۶
 گلها (گلان) ۱۱۱ ، ۱۲۲ ، ۲۸۱
 گنداریان ۲۴۴
 گوبریا ۵۳۸
 گودار ۴۹۸
 گوده آ ۱۵۳
 گوگ (جوج) ۳۹۵
 گوگو (کیک) ۲۹۲ ، ۲۹۴ ، ۳۵۲
 گیدار ۱۷۴

کودتسون ۹۶
 کنینگ ۳۱ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵
 کواکس ۴۳۲
 کوب ۲۹۱
 کوبای تری ۲۹۰
 کونورماپوک ۱۷۶
 کوتیان ۱۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۱۳۱ ،
 ۱۳۵ ، ۱۳۸ - ۱۴۷ ، ۱۴۹ - ۱۵۳ ،
 ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ،
 ۱۶۶ - ۱۶۸ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ ،
 ۱۸۲ ، ۱۸۵ ، ۱۹۰ ، ۲۰۰ ، ۲۶۷ ،
 ۲۸۱ ، ۳۲۷ ، ۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۴۵۶ ،
 ۵۰۴
 کوده آ ۱۵۰ ، ۱۵۵
 کورش اصغر ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۵۴۱
 کورش اول ۲۵۱ ، ۴۲۸ ، ۵۱۴ ، ۵۲۳
 کورش دوم ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۲ ،
 ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۹ ، ۶۰ ،
 ۲۳۳ ، ۲۹۱ ، ۲۹۸ ، ۳۰۵ ، ۴۱۰ ،
 ۴۲۰ ، ۴۲۳ - ۴۲۶ ، ۴۲۸ - ۴۳۰ ،
 ۴۳۳ - ۴۳۶ ، ۴۳۸ ، ۴۴۰ ، ۴۴۴ ،
 ۴۵۱ ، ۴۵۴ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۲ -
 ۵۲۱ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵ ، ۵۳۲ ، ۵۳۴ ،
 ۵۳۸ ، ۵۴۹
 کورناک ۴۳۳
 کولخیدیان (کولخیان) ۴۲۵
 کوموردیان ۲۲۰ ، ۳۴۹
 کوئکسارس ۴۳۲
 کوی خسرو (کیخسرو) ۶۰
 کوی کوات (کیقباد) ۶۰
 کوینت - کورتس - روف ۴۷
 کوی ویشناسپ (گشتاسپ) ۶۰ ، ۲۳۲ ،

، ۹۶ ، ۸۶ ، ۸۵ ، ۷۴ ، ۶۰ ، ۵۱
 ، ۱۲۴ ، ۱۲۳ ، ۱۰۵ ، ۹۹ ، ۹۷
 ، ۱۹۵ ، ۱۹۲ ، ۱۹۰ — ۱۸۷ ، ۱۳۸
 ، ۲۲۶ ، ۲۲۴ ، ۲۱۴ — ۲۱۱ ، ۲۰۷
 ، ۲۵۲ ، ۲۵۰ ، ۲۴۵ ، ۲۴۴ ، ۲۳۷
 ، ۲۸۶ ، ۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۲۷۷ ، ۲۷۵
 ، ۳۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۰ ، ۳۰۹ ، ۳۰۵
 ، ۳۴۰ ، ۳۳۸ ، ۳۳۳ ، ۳۳۲ ، ۳۳۰
 ، ۳۵۹ — ۳۵۷ ، ۳۴۴ — ۳۴۳
 ، ۳۷۰ ، ۳۶۸ ، ۳۶۴ — ۳۶۲
 ، ۳۸۳ ، ۳۸۱ ، ۳۷۷ — ۳۷۵ ، ۳۷۱
 ، ۳۹۶ ، ۳۹۲ ، ۳۹۰ — ۳۸۶ ، ۳۸۴
 ، ۴۲۹ ، ۴۲۰ ، ۴۱۵ ، ۴۱۴ ، ۴۰۷
 ، ۴۴۴ ، ۴۴۳ ، ۴۴۰ — ۴۳۳ ، ۴۳۰
 ، ۴۶۷ ، ۴۵۷ ، ۴۵۵ ، ۴۴۹ ، ۴۴۸
 — ۵۱۸ ، ۵۱۶ ، ۵۱۴ ، ۵۱۱ ، ۴۷۸
 ۵۴۸ ، ۵۴۴ ، ۵۴۱ ، ۵۳۷ ، ۵۲۰
 مادیای اسکیتی ۲۳ ، ۲۹۲ — ۲۹۰ ، ۳۲۳
 ۳۵۷ ، ۳۵۶ ، ۳۵۳ ، ۳۵۲ ، ۳۵۰

مادئی ۳۳۸

مار ۸۴ ، ۱۰۶ ، ۳۰۲
 مارآباس کاتینا ۵۹ ، ۴۳۰
 ماراطاش (ماروطاش) ۱۷۴
 مارمیخائیل ۵۰ ، ۵۱
 ماردونی ۵۴۸
 مارکوارت ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۱۳
 ماریان ۴۲۵
 مازارمادی ۵۲۰
 ماساگتیان ۳۰۴ ، ۳۱۳
 ماسپرو ۳۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۵
 ماسپیان ۹۰
 ماکرونیان ۴۲۵

گیرشمن ۱۰۴ ، ۱۰۶
 گیگ (گوگو) ۲۹۲ ، ۲۹۴
 گیر ۹۲
 گیگسوسها (هیگسوسها) ۱۶۳
 گیلها ۱۲۳
 گئوماتای مغ ۱۸ ، ۲۲ ، ۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰
 ۴۷۲ ، ۴۹۲ ، ۵۱۲ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲
 ۵۲۴ ، ۵۲۵ — ۵۳۴

ل

لاینت ۲۳ ، ۲۴
 لاک ۴۷
 لایان ۴۸۱
 لائراپ ۱۴۷
 لر ۱۶۲
 نورمان ، فرانسا ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۹
 لویان ۳۳
 لولوبیان (لولومیان) ۱۴ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ —
 ۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۵۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۵
 ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۱۹۹
 ۲۰۰ ، ۲۸۱ ، ۴۴۷ ، ۴۵۶ ، ۵۰۱
 ۵۰۴ ، ۵۵۶

لی شیر — پیرعینی ۱۵۴
 لیکیان ۲۹۲ ، ۴۳۹
 لیگدامیس (توگدامی) ۲۹۳ ، ۳۵۲
 لیوستیش ۶
 لئونیداس ۵۴۱

م

ماتیانیان ۲۸۲ ، ۴۲۵
 ماتینائیان ۴۲۵
 ماتینیان ۴۳۶ ، ۵۵۶
 مادها (مادیها) ۱۱ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ،
 ۲۴ ، ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۴۲ ، ۴۵

| | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| موشرب مردوك ۲۷۹ | ماكوولسكى ۹۲ |
| موتاريس آشور ۲۱۰ | ماگدوبو مالگيس ۲۰۸ ، ۲۰۷ |
| مهابرن ۵۱۹ ، ۵۲۰ | ماگنتها ۲۹۰ |
| مهرانيان ۱۷۹ | مامی تيارشو ۱۰۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ |
| ميتراسوت ۴۳۵ | ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۵۱ |
| ميتريدات دوم ۵۸ | ماندانا ۲۳ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴ |
| ميداس ۲۹۲ | ماندائوكس ۴۳۲ |
| مير ، ادوارد ۱۰۳ ، ۴۵۷ | مانفون ۳۲ |
| مبسيا ۲۸۷ | ماننائها ۲۱۳ ، ۲۲۰ ، ۲۶۱ ، ۲۷۳ |
| ميشچنكو ۲۷ | ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۲۷ - ۳۲۹ ، ۳۳۲ |
| ميللر ۳۰۲ | ۳۳۶ ، ۳۴۹ ، ۳۵۷ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ |
| می ناکی ۲۴۶ | ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۴۴۸ ، ۴۵۱ ، ۴۹۷ |
| مينوا ۲۱۶ ، ۲۱۸ | ۵۵۶ |
| می نیت ۲۲۰ | مانی ۴۹۵ |
| ن | متاتی ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۷۳ |
| نابوپالاسار (نابوآپالاسور) ۳۶۹ ، ۳۷۱ | مله ۲۰ |
| ۳۷۳ - ۳۷۷ ، ۳۸۶ - ۳۸۹ | مرتيا (هومپانيكاش چهارم) ۲۸۱ |
| نابو خودونوسور (بخت النصر) ۱۷۷ | مرداها (امردها) ۲۸۱ |
| ۳۷۰ ، ۳۸۹ ، ۳۹۳ ، ۴۳۷ | مسييان ۲۱۰ ، ۲۲۰ |
| نابوريمانی ۳۳۵ | مغان (مغها) ۷۰ ، ۷۱ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ |
| نابوناعيد ۲۴ | ۱۹۴ ، ۲۴۱ ، ۲۹۸ ، ۳۴۳ ، ۴۴۷ |
| نابونصر ۱۷ | ۴۵۵ ، ۴۶۱ - ۴۶۷ ، ۴۸۰ ، ۴۸۳ |
| نافوئيد ۲۴ ، ۳۸۷ ، ۴۱۰ ، ۴۱۴ ، ۴۳۸ | ۴۹۱ ، ۴۹۳ - ۴۹۶ ، ۵۰۰ ، ۵۰۳ |
| ۵۱۵ ، ۵۱۷ - ۵۱۹ ، ۵۳۳ | ۵۱۱ - ۵۱۳ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۵۶ |
| ناحوم نبی (نائوم نبی) ۱۸ ، ۳۶۶ ، ۳۷۶ | مليکيشويلی ۱۰۷ ، ۳۳۲ |
| ۳۷۸ | منيد ۵۴۵ ، ۵۴۶ |
| نارام سوئن ۱۳۵ ، ۱۳۷ - ۱۳۹ ، ۱۴۴ | مودا کيس ۴۳۲ |
| ۱۴۶ ، ۱۵۱ | موسخيان ۴۲۵ |
| نازی مارانش ۱۶۹ | موسی ۵۱۴ |
| ناسيكو ۲۰۰ | موسی خورنی ۵۸ ، ۵۹ ، ۳۸۵ ، ۳۹۲ |
| ناکايان ۲۵۲ | ۴۳۰ - ۴۳۴ ، ۴۳۶ |
| | موسی نوکيان ۴۲۵ |

ه
 هابكاك دوم ۴۳۳
 هاييکين ۱۴۳
 هارپاگ ۲۱ ، ۲۳ ، ۵۰۹ ، ۵۱۳ — ۵۱۸ ، ۵۲۰
 هارپال ۵۵۲
 هارشی میتیلانی ۴۶
 هارون لامپساکی ۲۰ ، ۵۴
 هامورابی ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۷۶
 هاناسیروکا ۲۱۱
 هارواتنا ۴۳۳
 هايك ۴۳۱ ، ۴۳۲
 هخامنش ۴۲۷
 هخامنشی (هخامنشیان) ۱۴ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۸۲ — ۸۴ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۱۳ ، ۱۹۴ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۴ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ — ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ — ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۷ ، ۴۲۹ — ۴۳۶ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۳ ، ۴۴۸ ، ۴۵۲ — ۴۵۵ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۷۱ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۸۱ ، ۴۸۶ ، ۴۸۸ — ۴۹۴ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۰۸ — ۵۱۰ ، ۵۱۹ ، ۵۲۱ ، ۵۲۸ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۸ ، ۵۴۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۶ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵
 هراچیا (راجیان) ۴۳۳
 هرتسفلد ۶۳ ، ۹۲ ، ۱۰۲ — ۱۰۴ ، ۱۱۳
 ۱۲۷ ، ۴۱۱ ، ۴۶۴ ، ۵۰۰ ، ۵۰۳ ، ۵۲۷
 هرقل ۶۳ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴ ، ۴۸۹ ، ۵۲۷

ناماخانی ۱۵۰
 نبوکارمادس ۴۳۱
 نبی انلیل ۱۵۱
 نخوی دوم ۳۸۶ ، ۳۸۸
 نرسه (خ) ۴۳۴
 نرگال شاروسور (نریک لیسار) ۴۳۷
 نلدکه ۹۴
 نوح ۳۰۶
 نورآداد ۲۰۰ ، ۲۰۴
 نیبه ۲۷۸
 نیدین نو — بل ۵۳۳
 نیکاتور ۵۵۳
 نیکولای دمشقی ۴۱۱ ، ۴۴۰ ، ۵۱۰
 نین ۴۳۱
 و
 واخومیسا ۵۳۶ ، ۵۳۷
 واخه ۴۳۴
 واراد — سین ۱۷۶
 وارباك (ارباك) ۳۸۵ ، ۴۳۱
 وارباكيس ۴۳۲
 واريتيان ۵۴۹
 ولکش (ولوگزاوول) ۶۷
 ولنی ۳۵ ، ۹۴
 وهیزداته ۵۳۴ — ۵۳۸
 ویدرنا ۴۳۶
 ویسباخ ۸۳ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰
 ویشتاسپ (کوی ویشتاسپ — هیستاسپ) ۴۶ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۴۲۸ ، ۴۷۲ ، ۴۷۹
 ۴۸۰ ، ۵۱۳ ، ۵۳۷
 ویکاندر ۴۵۴
 وینکلر ۹۵
 ویوانا ۵۳۶

۲۸۲ ، ۳۹۲ ، ۴۱۵ ، ۴۵۶
 هوربتیان ۳۱۲ ، ۴۲۵ ، ۴۳۶
 هومر ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۲ ، ۴۶۶
 هیتیان ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۳۸۷
 هیستاسپ (کوی ویشتاسپ - ویشتاسپ)
 ۴۶ ، ۴۲۸ ، ۵۳۶
 هیکسوسها (گیکسوسها) ۱۶۳
 هیوزینک ۲۷ ، ۱۰۱

ی

یارلاگاب ۱۴۱ - ۱۴۳ ، ۱۴۷
 یارلاگاش ۱۴۴
 یافت ۴۳۱
 یاکوبسون ۱۳۹
 یامپولسکی ۱۴۴
 یاتری ۲۰۵
 یرمیان ۳۱۳ ، ۳۱۴
 پرواند ۴۳۳
 یزقیل (حزقیال) ۳۹۵ ، ۴۹۰
 یودیف ۵۶ ، ۵۷
 یوستی ۹۲
 یوستین ۵۱۲
 یوسف فلاوی ۵۸
 یوسوی ۴۹ - ۵۴ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲
 یوشع ۴۸۱
 یونگه ۳۰۹ ، ۴۱۷
 یهود ۱۸ ، ۶۲ ، ۲۲۰ ، ۳۰۶ ، ۳۴۵
 ۴۹۰ ، ۴۸۱ ، ۴۷۴ ، ۳۷۲ ، ۳۵۸

هرمان ۴۲۴

هرمپ از میری ۶۶

هرودوت ۷ ، ۲۰ - ۲۲ ، ۲۴ - ۲۸ ، ۳۳ -
 ۳۶ ، ۴۱ - ۴۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۲ ،
 ۸۵ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۳۷ ،
 ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۹۴ ، ۲۲۴ - ۲۲۸ ،
 ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ،
 ۲۴۴ ، ۲۵۲ ، ۲۷۸ ، ۲۸۶ - ۲۹۰ ،
 ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۴ ،
 ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ ،
 ۳۱۳ ، ۳۲۳ ، ۳۳۹ - ۳۴۱ ، ۳۴۴ ،
 ۳۴۵ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ،
 ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۲ - ۳۶۵ ، ۳۷۰ ،
 ۳۷۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۶ ، ۴۰۲ ،
 ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۴ - ۴۲۱ ، ۴۲۴ ،
 ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ ، ۴۳۵ - ۴۳۸ ،
 ۴۴۰ - ۴۴۲ ، ۴۴۴ ، ۴۵۷ ، ۴۶۱ -
 ۴۶۳ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۷۲ ، ۴۸۵ -
 ۴۸۹ ، ۵۰۵ - ۵۰۷ ، ۵۰۹ - ۵۱۶ ،
 ۵۱۸ ، ۵۲۲ ، ۵۲۴ - ۵۲۸ ، ۵۳۰ -
 ۵۳۴ ، ۵۴۷ ، ۵۴۹
 هکاتد (هکاتی) ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۱ ، ۳۰۹ ،
 ۳۹۰ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۵
 هالانیک ۲۰ ، ۲۱ ، ۴۱
 هنینگ ۹۲ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰
 هوتها ۱۷۴
 هوخستر (کیاکسار) ۳۴۰
 هوریان ۱۳ ، ۷۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ،
 ۱۳۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲

فہرست نام جایما

۳۱۳ ، ۳۱۰ ، ۳۰۸ ، ۳۰۵ ، ۳۰۴

۳۹۷ ، ۳۶۳ - ۳۶۰ ، ۳۳۷ ، ۳۲۵

۴۹۲ ، ۴۶۳ ، ۴۴۸ ، ۴۴۲ ، ۴۲۴

۵۵۵ ، ۵۴۸ ، ۴۹۳

آرایسون ۴۹۱

آارات ۴۳۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۱ ، ۴۲۹

آرازباش ۲۶۳ ، ۲۴۸ ، ۲۱۴ ، ۲۱۲ ، ۲۰۷

آراپخای ۳۱۸ ، ۲۷۹ ، ۱۶۹ ، ۱۳۲

۳۷۴ ، ۳۷۳ ، ۳۱۹

آراخوزیا (آراخوزیہ - آراخوسیا) ۴۲۱

۵۳۶ ، ۵۳۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۴ ، ۴۲۲

آراکس ۳۶۰ ، ۳۰۴

آراکونتو ۲۵۶

آراترشو ۲۶۳

آربل (اوریلوم - اربیل) ۱۵۸ ، ۱۵۶

۵۴۴ ، ۵۳۸ ، ۴۱۵

آرتاسارو ۲۰۹ ، ۲۰۸

آرستیا ۲۱۶ ، ۱۵۷

آرسیاشی ۲۲۲

آرکادی ۲۰۲

آ

آبدادان ۴۵۱ ، ۲۱۴

آشوران (شبہ جزیرہ) ۴۱۴ ، ۳۱۳

آبی تیگنا ۲۶۰

آپساخوتی ۲۷۶ ، ۲۷۵

آپیاتار ۲۶۹

آتروپاتن ۶۱ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۹۲ ، ۹۳

۴۶۸ ، ۴۱۴ ، ۲۱۹ ، ۱۱۳ ، ۹۹

آتن ۳۸ ، ۳۳ ، ۲۷ ، ۲۱ ، ۲۰

آجی چای ۱۰۹

آخسری ۳۳۲

آداب ۱۴۶

آداعوش ۲۰۰

آدامدون ۱۳۴

آدامشول ۱۳۴

آدم ۱۷۷

آذربایجان ۱ - ۳ ، ۱۲ ، ۷۱ ، ۸۱ ، ۹۲

۱۰۷ - ۱۰۹ ، ۱۲۶ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸

۱۵۲ ، ۱۸۵ ، ۱۹۳ ، ۲۱۹ ، ۲۴۳

۲۵۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶

۴۴۷ ، ۴۵۲ ، ۴۷۷ ، ۴۸۲ ، ۴۹۹ ،

۵۵۴

آسیای میانه ۴۳ ، ۶۲ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۸۵ ،

۸۸ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۲۲ ،

۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۶۱ ،

۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ،

۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۲۱۰ ، ۲۲۸ ،

۲۹۶ ، ۳۰۴ ، ۳۰۹ ، ۳۱۳ ، ۳۱۶ ،

۳۱۷ ، ۳۴۶ ، ۴۲۵ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ،

۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۷۸ — ۴۸۰ ، ۴۹۶ ،

۵۲۰ ، ۵۴۶ ، ۵۵۱ ، ۵۵۴

آشدود ۳۷۲

آشنوناك ۱۶۵ — ۱۶۷ ، ۱۷۶

آشور ۱ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۹ ،

۲۳ ، ۳۰ ، ۳۲ — ۳۴ ، ۳۸ ، ۴۲ ،

۴۳ ، ۵۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ،

۱۱۸ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،

۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۳ ،

۱۶۹ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ،

۱۸۶ ، ۱۹۸ — ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۶ ،

۲۰۹ ، ۲۱۱ — ۲۱۳ ، ۲۱۵ — ۲۱۸ ،

۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۵ ، ۲۳۵ ، ۲۴۵ ،

۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ،

۲۵۸ — ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۹ ،

۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ،

۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۳۰۰ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ،

۳۱۸ — ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ — ۳۳۱ ،

۳۳۳ — ۳۳۹ ، ۳۴۲ — ۳۴۴ ، ۳۴۶ ،

۳۵۸ ، ۳۶۱ — ۳۷۸ ، ۳۸۳ — ۳۸۷ ،

۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۴۰۶ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ،

۴۱۴ ، ۴۲۱ — ۴۲۴ ، ۴۲۷ ، ۴۲۹ ،

۴۳۱ ، ۴۳۴ ، ۴۳۷ — ۴۳۹ ، ۴۴۱ ،

آرکانریش ۵۲۲ ، ۵۲۴

آرمان ۱۶۹

آرمانگو ۲۶۲

آرمائیت ۲۶۲

آرهیا ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۴۰ ،

آریا — اوروای ۲۵۴

آریارما ۲۵۶

آریام ۲۵۴

آریبی ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۳۱۹

آریدو ۲۰۹

آزا ۲۶۵

آسیا ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۳۴ ، ۱۰۳ ، ۲۸۹ ،

۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۰۳ — ۳۰۵ ، ۳۴۸ ،

۳۵۴ ، ۳۵۶ ، ۳۶۱ ، ۳۶۴ ، ۵۲۴ ،

۵۲۶

آسیای صغیر ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۳۸ ، ۳۹ ،

۴۱ ، ۴۲ ، ۶۶ ، ۱۳۸ ، ۱۶۳ ،

۲۲۰ ، ۲۵۰ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۲ ،

۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳ ،

۳۱۰ ، ۳۱۷ ، ۳۲۱ — ۳۲۳ ، ۳۲۹ ،

۳۵۱ — ۳۵۳ ، ۳۹۰ — ۳۹۲ ، ۳۹۴ ،

۳۹۵ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱ ،

۵۴۳ ، ۵۴۴

آسیای علیا ۲۲۴

آسیای غربی ۱ ، ۴۲ ، ۱۶۲ ، ۲۸۵ ،

۳۷۵ ، ۵۳۴

آسیای مقدم ۳۸ ، ۵۶ ، ۱۱۲ ، ۱۲۴ ،

۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۹ ، ۲۸۵ ،

۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۷ ، ۳۰۰ ،

۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ،

۳۱۶ ، ۳۶۰ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ،

۳۸۵ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۴۰۲ ، ۴۲۷ ،

| | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| آورین داغ ۱۱۵ | ، ۴۹۸ ، ۴۸۳ ، ۴۸۲ ، ۴۵۵ ، ۴۴۵ |
| آئو کانه ۲۷۰ | ، ۵۳۵ ، ۵۱۳ ، ۵۰۴ ، ۵۰۲ ، ۴۹۹ |
| الف | ۵۳۸ |
| ابهر جای ۱۲۱ | آشور له ۲۶۲ |
| اترك ۱۱۱ ، ۴۳۹ | آق داغ ۱۱۷ ، ۱۰۹ |
| اتیوی ۵۲۳ | آق گدوك ۱۱۷ |
| اتیوی آسیایی ۴۲۲ | آكشاك ۱۴۶ |
| اچمیادزین ۱۲۹ | آکودو ۲۷۹ |
| ادوم ۳۹۵ | آگازی ۲۷۶ ، ۲۷۵ |
| اراشتو ۲۰۱ | آلابری ۲۶۸ ، ۲۶۱ ، ۲۵۹ ، ۲۱۴ ، ۱۶۷ |
| اران ۷۲ | آلاگیر ۲۹۵ |
| اردبیل ۲۵۸ | آلبانی ۱۲ ، ۶۱ ، ۷۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، |
| ارس ۱ ، ۱۲ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، | ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۴۴ ، ۲۸۶ ، ۳۰۴ |
| ، ۳۱۱ ، ۲۸۲ ، ۲۱۹ ، ۱۲۴ ، ۱۱۶ | آلتین کپرو ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۲۰۰ |
| ، ۳۱۳ ، ۳۱۷ ، ۳۵۹ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ | آلمان ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۸۹ |
| ارشته یانا ۲۲۲ | آمالی ۲۰۱ |
| ارمنستان ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۹ ، | آمباند ۲۷۶ ، ۲۷۵ |
| ، ۸۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، | آمریکا ۱۹۵ |
| ، ۱۳۸ ، ۱۶۳ ، ۲۹۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، | آمورو ۳۵۴ |
| ، ۳۲۱ ، ۳۳۶ ، ۳۸۸ ، ۳۹۷ ، ۴۱۴ ، | آسکا ۲۰۱ ، ۲۰۲ |
| ۴۲۲-۴۲۷ ، ۴۲۹-۴۳۲ ، ۴۳۴-۴۳۷ | آمی ۱۵۴ |
| ، ۴۳۷ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۹۲ ، ۵۱۱ ، | آنجان (آتران - آشان) ۱۳۴ ، ۲۷۹ |
| ، ۵۳۵ ، ۵۳۶ | آنداریاتی [آنو] ۳۲۵ |
| ارمنستان صغیر ۲۲۰ ، ۳۰۶ | آندیا ۱۱۷ ، ۲۱۴ ، ۲۵۸ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، |
| ارمیتاژ ۳۰۹ | ۲۸۱ |
| ارتزیاش ۲۴۸ ، ۲۶۳ | آنیشتانیا ۲۷۱ ، ۲۷۳ |
| اروپا ۲۰ ، ۱۰۳ ، ۱۱۲ ، ۳۵۴ ، ۳۸۴ ، | آنیس ۳۲۹ |
| ارومیه ۱۲ ، ۱۰۷-۱۰۹ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، | آنزازی ۲۶۶ |
| ، ۱۲۸ ، ۱۳۴ ، ۱۷۸ ، ۲۰۵ ، ۲۱۱ ، | آنسی ۱۵۷ |
| ، ۲۱۲ ، ۲۱۹ ، ۲۸۲ ، ۳۱۷ ، ۳۲۹ ، | آنلیل ۲۰۲ |
| ۳۴۷ | آواریس ۱۶۳ |
| اریه ۱۹۵ | آوان ۱۳۴ |

| | |
|--|---|
| الن زاش ۳۱۹ | اسپارت ۲۸ ، ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۹ |
| ال شوسین ۱۵۷ | اسپدان ۱۲۳ |
| الوند ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ | استخر ۱۴ ، ۲۸ ، ۲۲۹ ، ۳۹۸ - ۴۰۰ ، ۴۸۸ ، ۴۰۸ ، ۴۰۵ ، ۴۰۳ - ۴۰۱ |
| الی پی ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۲۱۴ ، ۲۸۲ ، ۲۵۵ | ۵۰۴ ، ۴۸۹ |
| ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۹ ، ۲۷۵ - | استراباد ۴۳ ، ۱۶۰ |
| ۲۷۹ ، ۳۱۹ ، ۳۳۵ ، ۳۴۸ ، ۳۵۱ | اسکو ۲۷۱ |
| ۵۳۶ | اسکیت ۲۳ ، ۳۱۸ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۴۵ - |
| الی مائیدا (علیمائید) ۱۲۰ ، ۳۱۹ | ۳۴۷ ، ۳۵۸ - ۳۶۰ ، ۳۶۲ ، ۳۷۱ |
| امرد ۴۱۶ | ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ |
| انسان (آنجان - آتران) ۴۲۸ ، ۵۱۶ | ۴۱۵ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۴۴ ، ۴۹۸ |
| انگور ۲۱۱ | اسکیتوپول ۳۷۱ |
| اوآشدبریکا ۲۷۰ | اشنو ۳۴۷ |
| اوآشدیرمکو ۲۷۰ | اشنون ۱۶۵ |
| اوآلکی ۲۰۹ | اصفہان ۱۱۱ ، ۱۲۳ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ |
| اوآلی ۳۷۲ | ۳۲۶ |
| اوآئوش ۲۶۱ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ | افریقا ۳۵۴ |
| اوپادائوئہ ۲۷۵ | افس ۲۹۳ |
| اوپار ۲۷۶ | افغانستان ۷۲ ، ۴۱۶ ، ۴۲۴ ، ۴۳۸ ، ۴۴۳ ، ۴۴۱ ، ۴۳۹ |
| اوپاش ۲۵۳ | اقیانوس ہند ۴۴۴ |
| اوپو ۲۰۸ | اکابا ۳۵۴ |
| اوپوزئی ۲۷۵ | اکباتان (اکباتانا) ۲۳ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۵۴ ، ۲۵۷ ، ۳۸۳ ، ۴۰۶ ، ۴۵۷ ، ۵۰۵ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۰۲ ، ۵۴۶ ، ۵۴۵ ، ۵۳۸ ، ۵۱۸ |
| اوپاریا ۲۶۶ | ۵۵۳ |
| اوپوریا ۲۷۶ | اکد ۱۴ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ - ۱۴۱ ، ۱۴۵ - ۱۴۷ ، ۱۵۱ - ۱۵۳ ، ۱۵۶ |
| اور ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۷۶ | ۱۵۷ ، ۱۷۶ ، ۳۵۴ ، ۳۷۵ |
| اورارتو ۱۵ ، ۱۷ ، ۴۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۹۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ | البرز ۱۰۷ - ۱۱۱ ، ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ |
| ۲۱۳ ، ۲۱۵ - ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ | ۲۱۱ ، ۲۱۵ |
| ۲۲۷ ، ۲۳۵ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۵ | |
| ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ - | |
| ۲۷۴ ، ۲۸۲ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ - ۲۹۵ | |
| ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۶ - | |
| ۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۳۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۹ | |

اوتاریو ۱۹۵
 اوئیشدیش ۲۲۲ ، ۲۵۸ ، ۲۶۱ ، ۲۶۵ ،
 ۲۷۰ ، ۲۶۸
 ایبری ۲۸۲
 ایتالیا ۲۰
 ایدا ۲۰۹
 ایران ۱۴ ، ۱۸ - ۲۰ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۳ ،
 ۳۷ ، ۳۸ ، ۶۰ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۷۲ ،
 ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۴ ، ۹۰ ، ۹۸ ، ۱۰۶ ،
 ۱۰۹ ، ۱۱۱ - ۱۱۳ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴ ،
 ۱۳۰ - ۱۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۹ ،
 ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۸۵ ،
 ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۲۲۸ ، ۲۳۳ ، ۲۴۰ ،
 ۲۵۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۳۴۷ ، ۳۶۳ ،
 ۳۶۵ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ ،
 ۴۲۰ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ،
 ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۴ ، ۴۵۳ ، ۴۶۱ ،
 ۴۶۶ ، ۴۶۸ ، ۴۹۰ ، ۴۹۲ ، ۴۹۴ ،
 ۵۲۳ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۴۱ ، ۵۴۳ ،
 ۵۴۵ ، ۵۵۰ ، ۵۵۱
 ایراترو ۲۱۹ ، ۳۵۸ - ۲۶۰
 ایروان ۳۰۷
 ایزیرت ۲۶۵
 ایزیرتو (زیرتو) ۲۰۸ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ،
 ایسال ۳۸۸ ، ۴۴۲
 ایسوس ۵۴۴
 ایشار ۸۵۷
 ایشاتو ۳۴۹
 ایشتارائورا ۲۷۰
 ایلام (عیلام) ۲۷۸
 ائولید (ائولیدا) ۲۹۰ - ۲۹۲ ، ۴۲۳

۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۶۲ ،
 ۳۷۲ ، ۳۸۵ - ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ،
 ۳۹۱ - ۳۹۵ ، ۴۰۵ ، ۴۲۹ ، ۴۳۱ ،
 ۴۳۴ - ۴۳۶ ، ۴۴۵ ، ۴۵۲ ، ۴۹۹
 اوراش ۲۱۱
 اوراشتو ۴۲۶
 اورشلیم ۴۸۱ ، ۵۴۳
 اوراکازابارنا ۳۲۵ ، ۳۲۶
 اورال ۵۴۸
 اورکیش ۱۳۱ ، ۱۶۸
 اورننا ۲۵۶
 اوروک ۱۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۵۰ ، ۵۴۳
 اورمیاته ۳۴۹
 اوریاکو ۲۶۳
 اوریاکا ۲۶۶
 اوریاکی ۲۷۵
 اوریاکیئو ۲۷۶
 اوریانکا ۲۶۶
 اوریکانتو ۲۶۳
 اوریمزان ۲۵۶
 اوزیبا (زیویه) ۳۴۹
 اوشکان ۲۵۴
 اوشکائیا ۲۷۱
 اوشکایا ۲۷۱ ، ۲۷۳
 اوشیشا ۳۳۳
 اوکراین ۸۸ ، ۳۰۲ ، ۳۱۴
 اوکارساللی ۱۶۹
 اولخو ۲۷۲
 اولمانیا ۲۰۰
 اومان - ماندنا (اومن - مند) ۹۶ ، ۱۰۱ ،
 ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۲۹۶ ، ۳۰۶ ، ۳۲۱ ،
 ۳۵۲ ، ۴۲۸

| | |
|---------------------------------------|--|
| بخشی ۳۱۸ | ب |
| برکه ۴۲۳ | باب سالی متی ۳۵۴ |
| برمر گلری ۱۵۳ ، ۱۵۵ | بایل (بابیلو) ۱۱ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، |
| بزغوش داغ ۲۷۰ | ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۴ ، |
| بغداد ۱۳۵ | ۴۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، |
| بغستان ۲۹ | ۱۲۱ ، ۱۳۸ ، ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، |
| بل آلی ۲۵۶ | ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۷ ، |
| بالاپالی دین ۲۶۸ | ۱۸۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ - ۲۱۸ ، ۲۵۲ ، |
| بلخ ۷۱ ، ۷۲ | ۲۷۹ ، ۲۸۳ ، ۳۲۰ ، ۳۴۳ ، ۳۵۴ ، |
| بلوچستان ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۴۴ | ۳۶۱ ، ۳۶۷ - ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، |
| بودائوا ۳۲۱ | ۳۸۴ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۲ - ۳۹۴ ، |
| بودو ۲۵۲ | ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۵ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، |
| بوستیس ۲۷۵ | ۴۲۷ ، ۴۳۱ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۴۴ ، |
| بوسپور فراکیه (بغاز بوسفور) ۲۸۸ ، ۲۹۱ | ۴۵۲ ، ۴۵۷ ، ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۴۹۱ ، |
| بوسپور کیمری (تنگه کرچ) ۲۸۸ | ۵۰۲ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ، |
| بوسفور ۲۸۸ ، ۳۵۲ | ۵۲۱ ، ۵۳۳ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ ، ۵۴۳ ، |
| بوشتو ۲۰۸ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ | ۵۴۵ ، ۵۵۱ ، ۵۵۲ |
| بوشکیه ۲۱۰ | بابلستان ۳۹۳ |
| بوشهر ۱۳۲ | بابیته ۲۰۰ |
| بوناسی (بونائیس) ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵ | بار ۲۰۱ |
| بهیستون ۲۲ ، ۲۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۶ ، ۲۲۸ | باراخصه ۱۳۴ |
| ۲۲۹ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۳۰۹ ، ۳۴۰ | بارناکا ۳۳۱ |
| ۳۹۸ ، ۴۰۴ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹ ، ۴۱۵ | باروآتا ۲۱۶ ، ۲۷۹ |
| ۴۱۶ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۴ ، ۴۲۶ | بازیان ۲۰۰ |
| ۴۲۷ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۶۱ ، ۵۰۴ | باکتریا ۴۳ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۹۲ ، ۱۱۲ ، ۲۱۵ |
| ۵۱۲ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۴ - ۵۲۷ | ۲۳۸ ، ۲۴۸ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، |
| ۵۳۰ ، ۵۳۴ - ۵۳۷ | ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۳ ، ۴۶۶ ، ۴۶۸ ، |
| بیابان نمک ۲۱۲ | ۴۷۹ ، ۴۹۱ ، ۵۳۵ ، ۵۴۵ |
| بیابان نمکزار ۳۲۴ ، ۳۲۵ | بالا ۲۶۰ |
| بیت اومارگی ۲۶۲ | بانده ۱۱۸ |
| بیت ایشتر ۴۵۷ | بانیتعان ۲۷۵ |
| بیت باروا ۲۷۹ ، ۳۳۵ | |

پادان ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۷۶
 پادیر ۱۳۶ ، ۱۶۷
 پارت ۵۸ ، ۷۱ ، ۱۱۱ - ۱۱۳ ، ۱۲۲ ،
 ۳۲۶ ، ۳۵۹ ، ۴۱۶ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ،
 ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۱ ،
 ۴۹۵ ، ۵۳۴ ، ۵۳۷ ، ۵۴۵
 پارتاکانو ۳۲۶
 پارتاکتا ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ،
 ۵۴۵
 پارتاکی ۳۲۵
 بارتوآ ۳۰۶
 پارتوکی ۳۲۵
 پارتا ۲۷۳
 پاردوئی را ۲۷۰
 پارس (فارس) ۲۰ ، ۲۱ ، ۳۳ ، ۳۷ ،
 ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۹۱ ، ۱۱۲ ،
 ۱۱۳ ، ۱۲۲ - ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۳۲ ،
 ۲۰۶ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۴۰ ،
 ۲۵۱ ، ۲۵۵ ، ۳۶۳ ، ۳۶۵ ، ۳۹۸ ،
 ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۸ - ۴۱۱ ،
 ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۲۳ - ۴۲۹ ،
 ۴۴۵ ، ۴۶۸ ، ۴۸۹ ، ۵۰۰ ، ۵۱۰ ،
 ۵۱۳ ، ۵۱۵ - ۵۱۹ ، ۵۲۱ - ۵۲۳ ،
 ۵۲۵ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱ - ۵۳۳ ،
 ۵۳۵ ، ۵۳۷ - ۵۴۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳ ،
 ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۵۰ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ،
 پارسوآ (پارسوآش) ۱۱۸ ، ۲۰۶ - ۲۱۰ ،
 ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ،
 ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۴ - ۲۵۶ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۴ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۹ ، ۳۱۸ ،
 ۳۱۹ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۴۹ ، ۴۱۵
 پارسوماش ۴۲۸

بیت باگای ۲۶۶
 بیت خیرمامی ۲۶۲
 بیت ترکی ۲۴۶
 بیت راماتوا ۲۶۳
 بیت راماتئا ۲۶۳
 بیت زائی ۲۴۶
 بیت زوآلراش ۲۵۵
 بیت ساگبات ۲۶۲
 بیت ساگی بیت ۲۵۴
 بیت سانگی (بیت ساگی) ۲۴۶
 بیت سانگی بوتی (بیت سانگی) ۲۵۱ ،
 ۲۵۲
 بیت شنان (ایبسان) ۳۷۱
 بیت کاپسی ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ،
 بیت کاری ۲۶۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۷ ، ۳۳۰ ،
 ۳۳۱ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۵۱
 بیت ماتی ۲۵۵
 بیت نازاکی ۲۵۲
 بیت هامیان (بیت همیان) ۱۲۰ ، ۱۶۸ ،
 ۲۰۵ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ، ۲۶۴ - ۲۶۶ ،
 ۳۱۹ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۴۷ ،
 ۴۱۵ ، ۵۳۶
 بیسان (بیت شنان) ۳۷۱
 بیکنی (دماوند) ۲۴۹ ، ۲۶۷ ، ۳۲۵
 بین النهرین (دورود) ۱۳ - ۱۵ ، ۳۱ ،
 ۶۶ ، ۱۲۷ - ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، ۱۶۳ ،
 ۱۶۴ ، ۲۱۳ ، ۲۸۳ ، ۳۲۰ ، ۳۳۵ ،
 ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۹۷ ، ۴۲۳ ، ۴۲۶ ،
 ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۸۲ ،
 ۴۸۳ ، ۵۱۸ ، ۵۳۶
 پ
 پاتشوکارا ۳۲۵

| | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱۸۳ ، ۱۷۹ | پارنو آتی ۲۷۶ ، ۲۷۵ |
| تپه سیلک (سیلک) ۱۲ ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، | پاروپانی ساد ۴۲۱ |
| ۱۳۲ ، ۱۶۱ ، ۴۴۹ ، ۴۹۶ ، ۴۹۷ | پاسارگاد ۵۱۷ ، ۵۱۸ |
| تپه گیان ۱۲ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۶۱ ، | پاشری ۲۷۹ |
| ۴۹۶ | پافلاگونیه ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۴۲۳ |
| تجن ۴۴۰ | پاکستان ۴۴۴ |
| ترکمنستان ۱۳۰ | پاکیتکيه ۴۲۴ |
| ترکیه ۲۷۳ ، ۳۴۷ | پامفیلیه ۴۲۳ |
| ترموفیل ۵۴۱ | پامیر ۴۴۳ |
| تروا ۳۱ | پاتریش ۲۶۹ |
| تروآدا ۴۲۳ | پدشخوار (پاتیشهوار) ۳۲۵ |
| تری پارادیس ۵۵۳ | پنتی کپه ۲۸۸ ، ۲۸۹ |
| تکریت (تاکری تابن) ۳۷۴ | پنجاب ۴۲۵ |
| تلخلف ۱۲۹ | پونت ۲۹۰ ، ۴۲۵ |
| تنگه کرج (بوسپور کیمری) ۲۸۸ | پیتانو ۳۳۱ |
| توشیا ۳۸۸ | پیریشانی ۲۱۱ |
| توپ لیاش ۱۶۵ ، ۱۶۷ | پی شیا اوواد ۵۲۲ ، ۵۲۴ |
| تورنگ تپه ۱۶۰ ، ۱۶۱ | پی لاسکی ۱۶۹ |
| توز - خورماتلی ۱۵۷ | |
| تهران (طهران) ۴۶۳ | ت |
| تیر (صور) ۳۲۰ ، ۳۸۷ | تابال ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۵۱ |
| تیرنا ۲۷۵ | تاجیکستان ۴۴۱ |
| تیش بائینی ۳۹۱ ، ۳۹۲ | تاروئی - تارما کیس ۲۷۱ |
| تیلاشوری ۲۵۴ ، ۳۳۱ | تاش تپه ۲۱۶ |
| توشیا ۲۹۴ ، ۲۹۸ | تالتو ۲۷۵ |
| ج | تامان ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۷ |
| جبال فارس ۱۱۱ | تامتام ۱۲۶ |
| جغتو ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، | تاوور ۳۲۱ ، ۳۵۱ ، ۳۸۸ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ |
| ۲۲۲ ، ۲۱۰ | ۴۲۳ |
| جودی داغ ۳۵۵ | تاووروس ۱۳۸ |
| ج | تبریز ۱۱۶ ، ۲۷۱ |
| چین ۱۲۸ | تپه حصار ۱۲ ، ۱۲۷ - ۱۳۰ ، ۱۶۱ ، |

خرم‌داغ (سهند) ۱۰۹
 خروسان ۲۵۴
 خلیج اسکندرون ۴۲۳
 خلیج فارس ۱۱۱ ، ۱۳۲ ، ۱۵۰ ، ۳۳۰ ،
 ۴۲۴ ، ۴۲۷
 خمسه ۱۱۸
 خوار ۱۲۲
 خوارزم (خوهرسمیا - خوارزمیا) ۹۲ ،
 ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۹ -
 ۴۴۱ ، ۴۷۹

خوارن ۳۲۵
 خوارنا - پانوش عارا ۳۲۶
 خوبوشکی (خوبوشکیه) ۱۶۸ ، ۲۰۲ ،
 ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ ، ۳۴۷
 خوبوشنا ۳۲۱
 خوخنوری ۱۳۵ ، ۱۵۷
 خودون ۲۰۱
 خورساك كالاما ۱۴۶
 خورنا ۱۲۲
 خوزستان ۱۴ ، ۱۳۲
 خو (مو) رقوم ۱۳۵
 خومورنی ۱۵۶ ، ۱۵۷
 خوی ۱۱۵ ، ۲۷۳

د

داربو ۲۱۷
 داریال ۲۹۵
 داسکیکیه ۴۲۱ ، ۴۲۳
 داغستان ۱۲ ، ۱۲۹
 داگار ۲۰۰ - ۲۰۲
 دالتو ۲۷۵
 دامغان ۱۲ ، ۱۲۲ ، ۱۲۷

ح

حاجی طرخان ۵۴۸
 حران ۳۲۹ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ،
 ۵۱۸
 حسن کیاده ۱۱۷
 حلوان ۱۶۷
 حوض سلطان ۱۱۰ ، ۱۲۱

خ

خارابی ۱۵۷
 خاران (حران) ۳۲۹
 خارانا ۱۱۶
 خارتیش ۲۰۲
 خارخار ۲۰۷ ، ۲۱۴ ، ۲۶۳ - ۲۶۸ ،
 ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ،
 ۳۳۸ ، ۳۴۷ ، ۳۵۰ ، ۴۱۵
 خارخوبارا ۲۶۲
 خارسی (خارشی) ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۳۴۹
 خارگا ۲۰۰
 خارماسا ۲۰۰
 خارون ۲۰۸
 خاشمار (خاشیمور) ۱۷۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶
 خالوله ۲۷۹
 خامازی ۱۵۷
 خانا ۱۶۶
 خاتقین ۱۲۰
 خاورمیانه ۳۶۶
 خاور نزدیک ۹۳
 خراسان (خوراسان) ۷۱ ، ۷۲ ، ۱۱۱ ،
 ۱۲۲ ، ۱۳۰
 خرم‌آباد ۱۷۰

| | |
|-------------------------------------|---|
| دریای متوسط (مدیترانه) ۵۴۵ | دانانو ۲۷۵ |
| دریای نمک ۱۱۰ ، ۱۲۱ | دجله ۳۲ ، ۱۱۸ ، ۱۳۲ ، ۱۵۷ ، ۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۲۷۹ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۷ |
| دژ آراشتو ۲۰۱ | ۵۴۴ |
| دژ بابلیان ۲۵۴ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۴۵۷ | در ۱۴۶ |
| دژ خشریت ۳۴۳ | در بند ۳۱۳ ، ۳۰۵ |
| دشت کویبر ۱۰۷ ، ۱۲۲ ، ۲۵۴ ، ۳۲۵ | درنگی (سارانگی - زرنگی) ۴۳۸ |
| دکان داود ۵۰۲ ، ۵۰۳ | درنگبانا ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۷ ، ۴۳۸ |
| دماوند ۱۱۰ - ۱۱۲ ، ۲۴۹ ، ۲۶۷ ، ۳۲۳ | دروازه کاسپیان ۱۲۲ |
| ۴۶۳ ، ۴۹۶ | دروازه ماد ۱۲۰ |
| دمشق ۲۵۵ | دره چوروخ ۴۱۶ |
| دنیپر ۲۹۸ | دره شهر ۱۳۴ |
| دوبروم ۱۵۱ | دریاچه ارومیه ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵ |
| دور - الیل ۳۲۸ | ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۸ - ۲۱۰ |
| دوردو کا ۲۶۰ ، ۲۶۹ | ۲۱۷ - ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۵۸ ، ۲۶۹ - |
| دورود (بین النهرین) ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ | ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ |
| ۱۴۴ - ۱۴۷ ، ۱۵۰ - ۱۵۳ ، ۱۵۷ | ۳۰۷ ، ۳۱۳ ، ۳۱۸ ، ۳۴۹ ، ۴۱۵ |
| ۱۵۸ ، ۱۷۱ ، ۱۷۶ ، ۱۹۴ | ۴۵۱ ، ۵۰۲ |
| دیال ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ - ۱۳۶ | دریاچه شور ۱۲۳ |
| ۱۵۴ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ | دریاچه مریدو ۴۲۳ |
| ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۹۹ | دریاچه وان ۱۶۸ ، ۱۷۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷ |
| ۲۰۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ | ۲۱۰ ، ۲۱۵ ، ۳۲۹ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ |
| ۲۴۹ ، ۲۵۵ ، ۲۶۴ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ | دریاچه هامون ۴۳۸ |
| ۳۳۵ | دریای سیاه ۲۰ ، ۳۷ ، ۳۹ : ۲۸۵ - ۲۹۰ |
| دیرستانو ۲۷۵ | ۲۹۳ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ |
| دیمات ان لی لیا ۱۵۷ | ۳۱۴ - ۳۱۶ ، ۳۵۳ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ |
| ر | ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۴۲۲ - ۴۲۵ ، ۴۹۸ |
| راگوزینا ۱۰۶ | دریای کاسپی (خزر) ۱۲ ، ۴۳ ، ۸۱ |
| رشت ۱۰۸ ، ۱۱۷ | ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۲۴ |
| رضائیه ۱۰۷ ، ۱۲۸ | ۲۰۴ ، ۲۱۰ ، ۲۱۴ ، ۲۷۰ ، ۲۸۱ |
| رغد (رغا - ری) ۱۹۴ ، ۴۶۳ ، ۵۳۷ | ۲۸۸ ، ۳۱۱ ، ۳۹۲ ، ۴۲۴ ، ۴۳۹ |
| ۵۴۵ | ۴۴۱ ، ۴۴۳ ، ۵۴۵ ، ۵۴۹ |

| | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| زالا ۲۶۹ | روا ۲۵۴ |
| زامرو ۲۰۲، ۲۰۱ | رود آك ۴۴۰ |
| زاموا ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۸۵، ۱۹۹-۲۰۹، | رود استریمون ۴۸۸ |
| ۲۲۰، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۱۸، | رود بالیخ ۳۷۳ |
| ۳۱۹، ۳۳۵، ۴۱۵ | رود بختان ۱۶۸، ۳۲۹ |
| زاینده رود ۱۱۱، ۱۲۳ | رود رادان (آدم) ۳۷۷ |
| زرنند ۲۷۱ | رود ریون ۴۱۶ |
| زرنگی (سارانگی - درنگی) ۴۳۸ | رود سمور ۳۱۳ |
| زنجان ۱۱۸، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۳۱۸، | رود سند ۴۲۵ |
| ۳۳۲ | رود گرگان ۴۳۹ |
| زنجان رود ۱۱۸ | رود هابور ۳۷۳ |
| زهاب ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۵ | روسیه ۱۰۶، ۳۴۳ |
| زیبیه (زیویه) ۲۶۲ | روم ۴۶، ۱۰۳ |
| زیرتو (ایزیرتو) ۲۰۸ | رومیه الصغری ۴۳۰، ۴۳۴ |
| زیردباکا ۲۶۹ | ری (رغه) ۷۱، ۱۲۱، ۱۲۲ |
| زیزی ۲۶۹ | ریفانوتی ۲۷۵ |
| زیکرتو ۱۱۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸، | ز |
| ۲۶۹، ۲۸۱ | زبان ۱۵۴، ۱۵۶ |
| زیویه ۲۲۰، ۳۰۷، ۳۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، | زاب بزرگ ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، |
| ۴۵۶، ۴۹۶-۴۹۹ | ۳۲۹، ۳۴۷ |
| س | زاشالی ۱۵۷ |
| سابوم ۱۵۷ | زاب کوچک (زاب سفلی) ۱۱۸، ۱۳۵، |
| ساینا ۲۰۱ | ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۹۹، ۲۰۰، |
| سپاردا ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۰، | ۲۱۴، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۵، ۳۴۹، |
| ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۵۱ | ۳۷۳ |
| ساتاگیدیه ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، | زاکرونی ۲۴۸ |
| ۴۳۴، ۴۴۲ | زاگروس ۱۳، ۱۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸-، |
| ساخو ۳۵۰، ۳۵۱ | ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، |
| سارانگی (زرنگی - درنگی) ۴۳۸، ۴۳۹ | ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، |
| سارد ۲۹۰-۲۹۲، ۳۵۲، ۳۹۱، ۴۲۱، | ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۷-۱۷۹، ۲۰۴، |
| ۴۲۳ | ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۷۴، ۴۴۷، |
| ساردوری خورد ۲۷۲ | |

| | |
|-----------------------------------|--|
| سوخو ۳۷۶ | ساسون ۳۸۵ ، ۲۹۴ |
| سور ۵۴۳ | ساکونو ۲۵۴ |
| سورداش ۵۰۲ | ساگ بیتو ۲۱۱ ، ۲۱۲ |
| سوریگاش ۲۲۲ ، ۲۶۸ | سالامین ۵۴۱ |
| سوریه ۲۴ ، ۶۶ ، ۱۲۸ - ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، | سامتاورو ۳۶۱ |
| ۱۵۰ ، ۱۶۳ ، ۱۷۸ ، ۲۵۱ ، ۲۶۷ ، | سامره ۱۲۹ |
| ۲۶۸ ، ۲۸۳ ، ۳۰۷ ، ۳۵۴ ، ۳۵۸ ، | سانداکشترو ۲۹۹ |
| ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۸۶ - ۳۸۹ ، ۴۰۷ ، | سان گی بوتو ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، |
| ۴۱۵ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۷ ، ۴۴۴ ، | ۲۷۴ |
| ۵۳۵ ، ۵۴۴ | ساوجبلاغ ۳۴۷ |
| سوزیان ۱۱۲ | ساورومات ۵۴۷ |
| سوکا ۲۶۰ | سبلان داغ ۱۰۹ ، ۲۷۰ ، ۳۴۷ |
| سوم ۳۱۸ | سپردا (ساپاردا) ۳۲۵ |
| سومورزو ۲۴۸ | سرپل ۱۳۵ ، ۱۳۶ |
| سومونزو ۲۴۹ | سریکا (چین) ۴۴۳ |
| سهند ۱۱۷ ، ۲۶۱ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ | سغد (سغدیانا) ۹۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۴۰ - |
| سیبار ۲۱۱ ، ۲۵۳ ، ۳۳۲ | ۴۴۲ |
| سیبور ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۷ ، ۳۳۲ | سفیدرود (قرلاوزن) ۱۱۷ ، ۲۵۸ |
| سیپار ۵۴۳ | سقر ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۴۹ ، |
| سی پیرمن ۲۰۲ | ۴۹۷ |
| سیرداکا ۲۶۹ | سکا ۴۲۲ ، ۴۴۳ |
| سیرومدی ۴۱۵ ، ۴۴۴ | سکاسنا ۴۴۱ |
| سیستان ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۶۸ | سکسن ۵۴۴ |
| سیکایا اوواتیش ۵۳۲ | سکوند ۵۰۰ |
| سیگریس ۲۶۳ ، ۲۶۶ ، ۲۷۶ | سلوکیه ۴۷۹ |
| سیگری سو ۲۷۵ | سلیمانیه ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۶ ، ۲۰۰ ، ۳۱۸ ، |
| سیلخازی ۳۴۱ | ۵۰۲ |
| سیماش ۱۳۴ | سمنان ۱۲۲ |
| سیمره ۱۲۰ ، ۱۳۴ ، ۲۰۰ | سندج ۱۱۸ ، ۲۰۲ |
| سیمسی ۱۹۹ | سوبا ۳۳۲ |
| سیموروم (سمیرم) ۱۳۵ ، ۱۵۶ | سوی ۲۷۱ |
| سینوپ ۲۹۲ | سوی گالایان ۲۷۸ |

ش

شاپاردا ۲۶۳ ، ۲۶۶

شارو عیگی ۳۲۸

شاشروم ۱۵۶

شانارته ۲۶۳

شرش بلور ۱۲۹

شوآن داخول ۲۶۰

شوباریو ۲۹۴

شوبری ۳۲۱

شوبریا ۳۳۶ ، ۳۵۲

شوبریا-آرما ۳۸۵

شوبوریه ۳۲۲

شودورا ۲۰۸

شوردیره ۲۰۹ ، ۲۱۷ ، ۳۴۹

شورگاریا ۲۶۲

شوردی ۳۴۹

شوش ۱۴ ، ۲۸ ، ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۳۹۰ ، ۳۹۸

۴۳۸

شوشه ۱۵۴

شوشها ۱۳۴

شومر ۱۴ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ،

۱۵۲ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۷۶ ، ۳۴۵

شهرزور ۵۰۲

شیخ خان ۱۵۴ ، ۱۵۵

شیکراکی ۲۵۴

شیلوا ۱۳۵

شیمیری خادبری ۲۱۷

ص

صحنه ۲۰۲ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳

صور (تیر) ۲۲۰

صیدون ۳۷۲

ط

طالش ۱۱۱

طریس ۳۷۴

طوس ۷۱

طوغامار ۲۲۰

طهران (تهران) ۷۱ ، ۱۱۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ،

۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۵۴

ع

عانه ۳۸۴

عیید ۱۲۹

عراق ۹۳ ، ۳۴۷

عراقی عجم ۱۱۱

عربستان ۳۶۸ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵

عیمانید (الیمانید) ۴۵۵

عیلام ۸۱ ، ۸۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ،

۱۱۲ ، ۱۲۰ - ۱۲۲ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ -

۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۵۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ،

۱۶۷ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۸۵ ،

۲۱۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۷۹ ، ۳۱۹ ،

۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۶۲ ،

۳۶۳ ، ۳۶۶ - ۳۶۸ ، ۳۷۰ ، ۴۲۲ ،

۴۲۷ ، ۴۳۸ ، ۴۵۲ ، ۵۰۴ ، ۵۳۳ ،

۵۳۵ ، ۵۴۵

ف

فارس (پارس) ۱۴

فاسیس ۴۱۶

فخریکا ۵۰۱ ، ۵۰۲

فرات ۳۲ ، ۱۵۰ ، ۱۶۶ ، ۳۰۷ ، ۳۷۳ ،

۳۷۶ ، ۳۸۴ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۹۶ ،

۵۴۴

| | |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| قم ۱۲۱ | فراکیه ۲۸۹ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸ |
| قم رود ۱۲۱ | فریجیه ۱۸۵ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۴ |
| قندها (گندار - گندارا) ۴۳۹ | ۳۱۷ ، ۳۲۲ ، ۳۵۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ |
| قیزقاپان ۵۰۲ ، ۵۰۳ | ۴۲۳ |
| قیصریه ۳۹۴ | فلسطین ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۲۶۷ ، ۳۰۷ ، ۳۵۴ |
| ک | ۳۵۸ ، ۳۷۱ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۵ |
| کابلین ۳۷۳ | ۴۲۳ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۵۴۴ |
| کاپادوکیه ۴۳ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۶ ، | فوریآ ۲۰ |
| ۴۳۷ ، ۴۶۱ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ | فینیقیه ۲۰ ، ۲۵۱ ، ۳۳۶ ، ۳۵۴ ، ۳۲۷ |
| کارالا ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۷۵ | ۳۹۵ ، ۴۲۳ ، ۵۴۴ |
| کار - اوریکالی ۲۶۲ ، ۳۴۷ | ق |
| کاریتو ۳۳۲ | قافلانکوه ۱۱۷ ، ۲۶۴ ، ۳۴۷ ، ۴۲۳ |
| کاردونیاش ۱۶۷ | قتور (قوتور) ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۲۷۲ |
| کارشارو کین ۳۴۷ | قرداغ ۱۰۸ ، ۱۱۵ ، ۳۴۷ ، ۵۴۹ |
| کارکاشی ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۴۱ | قرمسو ۱۰۹ ، ۱۱۶ ، ۱۲۱ ، ۲۵۴ ، ۲۶۳ |
| کارکاریخوند ۲۴۸ | قرلاوزن (سفیدرود) ۱۰۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ |
| کارکمیش ۲۹۳ ، ۳۰۷ ، ۳۸۷ - ۳۸۹ | ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۹ ، ۲۲۷ ، ۲۵۴ |
| کارمان ۴۳۹ | ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ |
| کارمانیا ۴۲۴ | ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۱۸ |
| کارمیربلور ۳۰۶ ، ۳۹۱ | ۴۱۶ ، ۴۴۱ |
| کارون ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ | قرلایرماق (هالیس) ۳۹۶ |
| کاریه ۴۲۳ | قروین ۱۲۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ |
| کاسپیا ۴۴۳ | ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۱۸ |
| کاسپینا ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ | ۳۲۵ |
| کاشان ۱۲ ، ۱۱۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۷ | قنقاز ۱۲ ، ۷۱ ، ۸۸ ، ۱۲۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ |
| کاشن ۱۳۵ | ۲۷۴ ، ۲۸۹ ، ۲۹۵ - ۲۹۷ ، ۳۰۱ |
| کالخو ۳۷۶ | ۳۰۳ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ - |
| کامبازن ۱۲۰ | ۳۱۶ ، ۳۲۹ ، ۳۵۳ ، ۳۶۰ ، ۳۶۲ |
| کامپاندا ۵۳۹ | ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۴۱ |
| کامکا ۱۰۸ | ۴۴۲ ، ۵۴۸ ، ۵۵۰ |

| | |
|------------------------------------|--|
| کوما ۵۴۸ | کانس ۱۶۳ |
| کوماگن ۳۸۸ | کایاکنت ۱۲۹ |
| کومیسن ۴۳۹ | کراسنودسک ۴۳ |
| کوناکس ۵۴۱ ، ۴۱ ، ۳۸ | کرچ ۲۸۹ |
| کوندورو ۵۳۷ | کرخه ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۲۰ ، ۱۱۲ ، ۸۳ |
| کوه خاری ۱۵۷ | کردستان ۲۴۳ ، ۱۹۳ ، ۱۳۸ ، ۱۰۹ ، ۱۰۸ |
| کوه رود ۱۲۲ ، ۱۲۱ ، ۱۱۰ | کرکوک ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۹ ، ۳۷۴ ، ۳۱۹ |
| کوه نسیر ۲۰۰ | کرمان ۴۲۷ ، ۴۲۹ |
| کوه کیمری (کیمریه) ۲۸۹ ، ۲۸۸ | کرمانشاه ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۷۰ ، ۲۰۲ ، ۲۱۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۹ ، ۲۶۴ ، ۲۷۶ |
| کوههای پوتی ۴۳۷ | کرمان یا ئوتیا ۴۳۹ |
| کیت پات ۲۶۹ | کرنه ۱۷۷ |
| کیرتا ۴۲۳ | کریمه ۲۸۹ ، ۲۸۸ |
| کیرتیارا ۲۰۱ ، ۲۰۰ | کرینتاش ۱۷۷ |
| کیروری ۴۱۵ ، ۱۹۹ | کسیخیا ۲۹۳ |
| کیروف آباد (گنجه) ۳۱۷ ، ۳۱۳ ، ۳۱۲ | کلخو ۲۰۳ ، ۲۰۲ |
| ۴۴۱ ، ۳۴۷ | کلخوی ۲۰۲ |
| کیششکو ۲۶۶ | کلخید ۴۱۶ |
| کیشسو ۲۶۷ ، ۲۶۴ ، ۲۶۲ ، ۲۴۸ | کله ۴۳۱ ، ۳۹۳ ، ۳۶۹ |
| ۳۳۳ ، ۳۳۲ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۲۶۸ | کنگاور ۲۰۲ |
| ۴۱۵ ، ۳۵۰ ، ۳۴۷ | کنید ۳۳ |
| کیلامبانی ۲۶۲ | کوبان ۴۹۸ |
| کیلمان ۳۳۴ | کویت داغ ۱۱۱ |
| کیلیکیه ۳۵۲ ، ۳۵۱ ، ۲۹۹ ، ۲۹۱ ، ۲۳ | کورا (کر) ۳۴۷ ، ۳۳۰ ، ۳۱۳ ، ۳۱۲ |
| ۴۲۳ ، ۴۲۲ ، ۴۲۰ ، ۳۹۶ ، ۳۹۴ | ۴۴۱ ، ۴۱۶ |
| کیماش ۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۱۳۵ | کورخ و کیچ ۵۰۲ |
| کیمریک (کیمریه) ۲۸۹ ، ۲۸۸ | کوشخو ۳۲۱ |
| کی میرا ۲۶۶ | کولاب ۳۰۹ |
| کیندائو ۲۶۶ | کولار ۲۱۲ ، ۲۱۰ |
| گ | کولمان ۳۳۴ |
| گارناک ۱۵۷ | |
| گاکو (کیک) ۳۵۱ | |
| گاماسیاب ۱۲۰ | |

لولوبی ۵۰۴

لیبی ۳۵۴، ۴۲۳

لیدی ۲۳، ۴۴، ۹۴، ۲۹۱، ۲۹۲،

۲۹۴، ۳۹۰، ۳۵۶، ۳۲۳، ۲۹۵،

۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۳،

۴۲۴، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۵۶، ۵۲۰

لیکیه ۲۱، ۴۲۳، ۵۲۰

لییان ۱۳۲

م

مات تارلو گاله ۲۵۴

ماتینا ۴۲۲، ۴۲۵

ماد (مادای) ۴، ۵، ۱۱-۱۴، ۱۷-

۲۴، ۲۷، ۳۰-۳۴، ۳۶، ۳۷،

۴۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲-

۱۰۸، ۱۱۰-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۲،

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲،

۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰-

۱۹۸، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲،

۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷-۲۲۲،

۲۲۶، ۲۳۳-۲۳۵، ۲۳۷-۲۳۹،

۲۴۲-۲۴۴، ۲۴۸-۲۵۴، ۲۵۶،

۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹،

۲۷۳-۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱،

۲۸۳، ۲۸۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹،

۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۶-۳۲۰، ۳۲۲-

۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳-۳۳۸،

۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۶-۳۶۷،

۳۶۸، ۳۷۲-۳۷۴، ۳۸۳، ۳۸۴،

۳۸۶، ۳۸۹-۳۹۳، ۳۹۵-۳۹۸،

گانخار ۱۵۶، ۱۵۷

گانداز (قندهار - گندار) ۴۴۲

گانو کامل ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۰

گندروسیا ۴۲۵

گندز کیمری ۲۸۸، ۲۸۹

گرگان ۱۱۱

گوتو ۱۳۵

گوتیوم ۱۵۷، ۳۵۴، ۳۵۷،

گوریانی ۲۹۴

گوی تپه (گی تپه) ۱۲، ۱۲۷-۱۲۹،

۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۲، ۵۰۲

گنج آمودریا ۵۰۳

گندار (گندارا - قندهار) ۴۲۴

گیان (تپه گیان) ۱۲۸، ۱۲۹

گیزیل بوندا ۱۱۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۵۳-

۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۹،

۲۸۱، ۳۴۷

گی زین کی ۲۵۵

گیلان ۱۱۱، ۱۱۷

گیلزان ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸،

۲۰۹

ل

لاراگ ۱۴۶

لاربوسا ۲۰۰

لارسا ۱۷۶

لاکاش ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷

لرستان ۱۲۰، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱،

۱۷۳، ۱۸۳، ۴۹۷

لولو ۱۱۸

لولوبو ۱۵۶، ۱۵۷

لولوبوم ۱۳۵، ۱۳۶

متانی ۲۷۰
 مخرانو ۳۳۱
 مدیترانه ۲۲۰ ، ۱۳۰
 مراغه ۲۷۰ ، ۲۵۸
 مرغوبیشتو ۲۷۹ ، ۲۷۸
 مرغیان (مرغیان) ۹۲ ، ۲۵۰ ، ۴۴۰ ،
 ۴۴۱ ، ۵۳۵
 مرند ۱۱۵
 مرو ۴۴۰
 مسی ۱۱۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۴ ، ۲۲۲
 مشت ۲۱۶
 مصر ۲۰ ، ۳۲ ، ۳۹ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۶۶ ،
 ۹۳ ، ۱۱۰ ، ۱۶۳ ، ۱۷۰ ، ۳۰۷
 ۳۲۳ ، ۳۳۶ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۸
 ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۳۹۵
 ۴۰۵ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، ۴۸۳ ، ۵۲۱ -
 ۵۲۳ ، ۵۳۵ ، ۵۴۴
 مقدونیه ۲۰ ، ۵۵۳
 مک ۴۲۲ ، ۴۲۵
 مکتیارا ۲۰۵ ، ۲۱۰
 مکران ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۹ ، ۴۴۴
 ملوخوا ۳۵۴
 موتوران ۱۳۵
 موساسیر ۲۱۵ ، ۳۲۹
 موساسینا ۲۰۰ ، ۲۰۱
 مون سوآرتا ۲۱۲
 موهنجودارو ۱۵۷ ، ۱۶۴ ، ۴۴۴
 میان دوا آب ۱۱۸ ، ۲۱۶ ، ۵۰۱
 میانه ۱۱۷ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰
 ۳۴۱ ، ۳۴۷
 می تانی ۱۶۳ ، ۱۶۴
 میسو (مسو) ۲۶۹

۴۰۶ - ۴۰۸ ، ۴۱۰ - ۴۱۴ ، ۴۱۶
 ۴۱۷ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۶ - ۴۲۹
 ۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۳۷ - ۴۴۱ ، ۴۴۴ -
 ۴۴۹ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷
 ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۶ ، ۴۶۸
 ۴۷۸ - ۴۸۳ ، ۴۹۰ - ۴۹۳ ، ۴۹۵
 ۴۹۶ ، ۴۹۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۴ - ۵۰۶
 ۵۰۸ - ۵۱۱ ، ۵۱۳ ، ۵۱۵ - ۵۱۷
 ۵۱۹ - ۵۲۱ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵ ، ۵۲۹
 ۵۳۰ ، ۵۳۲ - ۵۳۴ ، ۵۳۶ - ۵۳۸
 ۵۴۰ - ۵۴۲ ، ۵۴۴ - ۵۴۶ ، ۵۴۸
 ۵۴۹ ، ۵۵۱ - ۵۵۶

مار (ماد) ۳۹۴

ماراتون ۵۴۱

مارخاشی ۱۳۵

مازندران ۱۱۱ ، ۱۲۲

مانتا ۱ ، ۹۷ ، ۱۰۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۳۷
 ۱۳۸ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۱
 ۲۰۸ - ۲۱۰ ، ۲۱۳ - ۲۲۳ ، ۲۲۶
 ۲۳۷ ، ۲۵۴ - ۲۶۵ ، ۲۶۷ - ۲۶۹
 ۲۷۱ ، ۲۷۳ - ۲۷۵ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵
 ۲۹۵ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ - ۳۰۸ ، ۳۱۰
 ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۱۷ - ۳۱۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸
 ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹
 ۳۴۵ - ۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹
 ۳۶۲ ، ۳۶۴ ، ۳۷۲ - ۳۷۴ ، ۳۸۷
 ۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۷ ، ۴۰۶
 ۴۱۵ ، ۴۳۴ ، ۴۴۴ ، ۴۵۶ ، ۴۹۳
 ۵۰۱

مانیج ۵۴۸

ماوراء ارین ۲۲۰ ، ۳۹۵

ماهیدشت ۱۲۰

نینوا ۲۳ ، ۲۴ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۵۶ ،
 ۱۵۳ ، ۳۵۰ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۶۲ ،
 ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۴ ، ۳۷۶ - ۳۸۱ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۶ ، ۴۳۱

نینی ۲۰۹
 نیویورک ۱۵۳

و

ولگا ۳۰۴ ، ۳۱۳ ، ۳۶۰ ، ۵۴۸
 ویغینی ۲۹۲ ، ۴۲۳

ه

هابشی ۱۹۹
 هارابی ۴۴۴
 هارون ۲۰۹
 هالمان ۱۶۷
 هالیس (گالیس) ۲۳ ، ۳۹۶ ، ۴۲۳ ،
 ۴۲۴ ، ۴۲۷ ، ۴۳۷

هرات ۴۳۹

هرسین ۱۷۰

هریرود ۴۴۰

همدان ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۵۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۲ ،
 ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ،
 ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۷ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ،
 ۳۱۸ ، ۳۳۲ ، ۳۴۱ ، ۳۴۷ ، ۵۰۲ ،
 هند (هندوستان) ۲۸ ، ۳۱ ، ۴۳ ، ۱۱۲ ،
 ۱۶۴ ، ۲۴۰ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ،
 ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۹۰ ، ۵۴۶ ، ۵۵۳

هندوکش ۴۴۳

هیرکانیه ۴۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۹ ،
 ۴۴۰ ، ۵۲۰ ، ۵۳۴ ، ۵۳۶

میسیا ۲۹۲ ، ۴۲۳

میسیاندا ۲۶۵

مینگه چانور ۲۱۳ ، ۳۱۴ : ۳۱۵ ، ۳۶۱

مینوا ۲۱۵

میوس ۳۶۰

ن

ناکری تابن (تکریت) ۲۹۴ ، ۳۷۴

نامار ۱۳۱ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۷ ، ۱۹۹ ،
 ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ -

۲۱۸ ، ۲۴۵ ، ۲۶۵ ، ۳۱۹

نامرو ۱۳۱ ، ۱۶۷

ناوار ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۲۹۴

نخجوان ۴۳۳

نرگال - ایلو - اینا - ماتی ۲۵۲

نسا (نیسا) ۱۹۴ ، ۵۳۲

نسیر ۲۰۰

نمر ۱۲۰

نھاوند ۱۲ ، ۱۲۷

نی پاریا ۲۷۶

نیپور (نیور) ۱۳۹ ، ۱۴۶ ، ۱۶۵

نیتسای ۵۴۷

نیه ۲۵۴

نیشای ۲۵۴

نیشپو ۲۰۲

نیشا ۲۵۴

نیک دیارا ۲۰۵ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰

نیک دیما ۲۰۹

نیک ساما ۲۶۲

نیکور ۲۴۶ ، ۳۱۸ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶

نیل ۱۶۳

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ۱۰۳ ، ۳۴۵ ، ۴۲۵ ، ۴۳۵ ، ۴۶۱ ، | ی |
| ۴۶۲ ، ۴۶۹ ، ۴۷۴ ، ۴۷۹ ، ۵۲۸ ، | یائوتیا ۴۲۴ |
| ۵۴۱ ، ۵۴۲ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، | یزد ۱۲۳ |
| یونیه ۲۹۰-۲۹۲ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، | یونان ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۷ ، ۵۶ ، ۶۶ ، ۷۰ ، |
| ۴۲۵ ، ۵۲۰ ، ۵۴۳ ، | |

فهرست اختصارات

| | |
|---|---|
| اختصارات روسی که با حروف لاتینی نموده شده است : | |
| AVIU = | ای. م. دیاکونوف - «منابع آشوری و بابلی در تاریخ اورارتو»، مجله «پیک تاریخ باستان»، ۱۹۵۱، شماره ۲ (متون شماره های ۵۰ - ۱) شماره ۳ (متون شماره ۵۱ و بعد)، شماره ۴ (فهرست اعلام). |
| VDI = | مجله «پیک تاریخ باستان» (وستنیک درونی ایستورنی) |
| DANAZ SSR = | گزارشهای فرهنگستان علوم آذربایجان |
| JMNP = | مجله وزارت معارف ملی. |
| Izv. AN Az. = | یادداشتهای شعبه شرقی انجمن باستانشناسی روسیه. |
| IAN, OIF = | اخبار فرهنگستان علوم آذربایجان. |
| Melikishvili UKN = | اخبار فرهنگستان علوم شوروی - شعبه تاریخ و فلسفه. |
| VDI ۱۹۵۳، شماره ۱، ۱۹۵۴، شماره ۱. | گ. ا. ملیکیشویلی. کتیبه‌های میخی اورارتوئی. مجله |
| UKN = | رجوع شود به گ. ا. ملیکیشویلی، U.K.N. |
| RZOA = | ای. م. دیاکونوف. سیر تکاملی مناسبات ارضی در آشور. |
| SV = | لنینگراد، ۱۹۴۹ |
| TOVE = | شرقشناسی شوروی |
| UZLGU = | کارهای شعبه تاریخ فرهنگ و هنر شرق در موزه دولتی ارمنستان |
| EV = | یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد |
| UTAKE = | کتیبه‌های شرقی |
| | هیئت مختلط باستانشناسی اعزامی به جنوب ترکمنستان |

اختصارات انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و دیگر زبانها :

- ADD = C. H. W. Johns, Assyrian Deeds and Documents, Cambridge, 1898-1922.
- AfO = Archiv für Orientforschung.
- AIrWB = Chr. Bartholomae, Alt-Iranisches Wörterbuch, Strassburg, 1902.
- AJSL = American Journal of Semitic Languages.
- AKA = E. A. W. Budge and L. W. King, Annals of the Kings of Assyria, V. I., London, 1902.
- Al. = F. Delitzsch, Assyrische Lesestücke, 5. Ausg., Leipzig, 1913.
- AMI = E. Herzfeld, Archeologische Mitteilungen aus Iran, Berlin, 1929.
- Der A.O. = Der Alte Orient, Leipzig.
- AOF = H. Winckler, Altorientalische Forschungen, I - III, Leipzig, 1893 - 1906.
- ARAB = D. D. Luckenbill, Ancient Records of Assyria and Babylonia, Chicago, 1926 - 1927.
- Ar. Or. = Archiv Orientalni.
- ARU = J. Kohler und A. Ungnad, Assyrische Rechtsurkunden, Leipzig, 1913.
- Asurbanipal = M. Streck, Assurbanipal und die letzten assyrischen Könige, I - III, Leipzig, 1916.
- BASOR = Bulletin of the American Schools of Oriental Research.
- BASPR = Bulletin of the American Schools of Prehistoric Research.
- BE = Babylonian Expedition of the Museum of the University of Pennsylvania.
- Beh. = کتیبه‌های داریوش اول در بیستون
- BOTU = Boghazköi - Texte in Umschrift.
- BSOAS = Bulletin of the Schools of Oriental and African Studies.
- CAH = Cambridge Ancient History, Cambridge, 1924.
- CRAI = Comptes-rendus de l'Académie des Inscriptions et des Belles - Lettres.
- SCS = F. Thureau - Dangin, La relation de l'huitième campagne de Sargon II, Paris, 1912.

CT = Cuneiform Texts from Babylonian Tablets in the British Museum.

$\left. \begin{array}{l} \text{Dar. NR a} = \\ \text{Dar. NR b} = \\ \text{Dar. NR c} = \end{array} \right\}$ کتیبه‌های a و b و c داریوش اول در نقش رستم

$\left. \begin{array}{l} \text{Dar. Pers. c} = \\ \text{Dar. Pers. f} = \\ \text{Dar. Pers. e} = \\ \text{Dar. Pers. g} = \end{array} \right\}$ کتیبه‌های c و d و e و f داریوش اول در تخت جمشید

Dar. Sus. f = کتیبه f داریوش در شوش

FGH = F. Jacoby, *Fragmente Griechischer Historiker*.

FHG = *Fragmenta historicorum graecarum*, 1848-1884.

HAB. = R. E. Harper, *Assyrian and Babylonian Letters*, London, 1892 = L. Waterman, *Royal Correspondence of the Assyrian Empire*, Ann Arbor, 1930.

JAOs = *Journal of the American Oriental Society*.

JCS = *Journal of Cuneiform Studies*.

JNES = *Journal of Near Eastern Studies*.

KAH, I = L. Messerschmidt, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Bd. I, Leipzig, 1911.

KAH, II = O. Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Bd. II, Leipzig, 1921.

KB = *Keilinschriftliche Bibliothek*, herausgegeben von E. Schraeder.

KL = E. Klauber, *Politisch — religiöse Texte aus der Sargonidenzeit*, Leipzig, 1913.

Kn. = J. A. Knudtzon, *Die Gebete an den Sonnengott für Staat und königliches Haus aus der Zeit Asarhaddons und Assurbanipals*, Leipzig, 1893.

KS = H. Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons II*, Leipzig, 1889.

KTP = P. Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglatpilesers III*, Leipzig, 1893.

KUB = *Keilschrifturkunden aus Boghazköi*.

Kuhn's Z. f. vgl. = *Zeitschrift für vergleichende Sprachenkunde*, gegründet von Kuhn.

- LAA.A = Annals of Archeology and Anthropology, Liverpool.
 Mém. Dél. en Perse = Mémoires. Delegation en Perse, Paris.
 1900 - 1929.
 MO = Le Monde Oriental
 MVAG = Mitteilungen der Vorder asiatischen (und Agyptischen)
 Gesellschaft.
 NBKI = S. Langdon, Neubabylonische Königsinschriften, Vorder-
 asiatische Bibliothek, 4, Leipzig, 1912.
 N.F. = Neue Folge.
 N.S. = Nouvelle Série.
 OBI = H. V. Hilprecht, Old Babylonian Inscriptions chiefly from
 Nippur, Philadelphia, 1893 - 1896.
 OECT = Oxford Edition of Cuneiform Texts.
 OLZ = Orientalistische Literaturzeitung.
 Pauly - Wissowa = Reallexikon der klassischen Wissenschaft.
 herausg. von Pauly - Wissowa - Kroll.
 PSBA = Proceedings of the Society of Biblical Archeology.
 IR } Cuneiform Inscriptions of Western Asia, ed. by H.
 II R }
 V R } Rawlinson, vv. I, II, V, London, 1861, 1866, 1884.
 RA = Revue d'assyriologie et d'archeologie orientale.
 RLA = Reallexikon der Assyriologie, herausg. von E. Ebeling und
 B. Meissner, Berlin — Leipzig, 1932 - 1938.
 Sammlung = H. Winckler, Sammlung von keilschrifttexten.
 SBAW = Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen
 Sitzungsberichte der Bayrischen Akademie der Wissen-
 schaften, Philologisch - historische Klasse.
 SPA = A Survey of Persian Art, London — New York, 1938-
 1939.
 SAKI = F. Thureau - Dangin, Die sumerischen und akkadischen
 Königsinschriften, Vorderasiatische Bibliothek, 1, Leipzig,
 1907.
 SKI. = Th. Jacobson, The Sumerian King List, Chicago, 1939.
 Streck. ZA. XV = M. Streck, Die heutigen Landschaften Armenien,
 Kurdistan, und Westpersien, Zeitschrift für
 Assyriologie, XV.
 VB = Vorderasiatische Bibliothek.
 WDOG = Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen
 Orient - Gesellschaft.
 Xerx. Pers. c. = کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید
 ZA = Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete.
 ZDMG = Zeitschrift der Deutschen Morgenländerischen Gesell-
 schaft.

فهرست

صفحه/سطر : نادرست - درست

| | |
|----------------------------------|--------|
| کمیریان - کیمیریان | ۳/۳۱۷ |
| مسخره - مسخر شده | ۱۶/۳۱۹ |
| دشواریهای سختی - دشواریهای بسیار | ۶/۳۴۴ |
| سمان - سیمان | ۶/۳۷۷ |
| آمد - آمدند | ۱۸/۳۹۰ |
| گالیس - هالیس | ۸/۳۹۶ |
| لغوی - لغوی | ۱۹/۴۰۳ |
| هدروسیا - گدروسیا | ۸/۴۲۵ |
| عیلام - عیلام ۷۶ مکرر | ۲۰/۴۲۷ |
| آرتیک - آوتیک | ۲۰/۴۳۲ |
| زیر تصویر: ارمیتانر - ارمیتاز | ۴۵۳/ |
| استیک «ویکاندر» | ۲/۴۵۴ |
| استیک «ویکاندر» | |
| مستمعان - مسمغان | ۲/۴۶۵ |
| فیلون اسکندریه‌ای | ۱۷/۴۷۴ |
| فیلون اسکندرانی | |
| البیرونی - بیرونی | ۱۶/۴۷۹ |
| اوهار - اوگبارو | ۱/۵۱۵ |
| ساتناگیدیه - ساتاگیدیه | ۸/۵۳۴ |
| تروگاپومید - تروگ پومپه | ۷/۵۵۰ |
| نیکاتور - نیکاتور | ۱۱/۵۵۳ |
| List - Llist | ۳/۵۵۹ |
| سیمرامید - سمیرامید | ۲۷/۵۶۵ |
| SV - CB | ۷/۵۶۸ |
| عنوان : باب - فصل | ۵۹۱/ |

صفحه/سطر : نادرست - درست

| | |
|--------------------------------|--------|
| گالیس - هالیس | ۱۸/ ۲۳ |
| لامپساکی - لامپساکی | ۱۷/ ۵۴ |
| اوستا - اوستا | ۱۷/ ۵۹ |
| اوپرت - اوپر | ۱۴/ ۸۳ |
| اومن - مند - اومان - ماندا | ۱۹/ ۹۶ |
| اوما - ماندا - اومان - ماندا | ۳/۱۰۵ |
| نارام - سوئنا - نارام - سوئنا | ۳/۱۳۵ |
| یارگاب - یارلاگاب | ۱۱/۱۴۳ |
| تیرگان - تیریگان | ۲/۱۵۲ |
| سرکار - سروکار | ۱/۱۶۰ |
| گی - تپه - گوی - تپه | ۹/۱۶۰ |
| گیکسوسها - هیکسوسها | ۱۲/۱۶۲ |
| آخر: هندیان - سرخ بوستان | ۱۹۵/ |
| زیر تصویر: پادتاکنا - پارتاکنا | ۱۹۷/ |
| اراشتوا - آراشتوا | ۹/۲۰۱ |
| تحمل - تحمیل | ۱۴/۲۰۲ |
| نیک دیارا - نیک دیارا | ۱۳/۲۰۵ |
| هارون - هارونا | ۱/۲۰۹ |
| اوآلکا - اوآلکی | ۴/۲۰۹ |
| آریدا - آریدو | ۱۷/۲۰۹ |
| می کرد - می کردند | ۳/۲۳۳ |
| آدانیراری - آدانیراری | ۱۸/۲۴۸ |
| پارشوا - پارشوا | ۷/۲۶۲ |
| آخر: شاپاردو - شاپاردا | ۲۶۳/ |
| سرکار - سروکار | ۳/۲۷۴ |
| ایلام - عیلام | ۸/۲۷۸ |

